۳۰۹۱۲

۲۹۷-۹۱۲
ن ۳۲۱ س
۱۳۰۷
ج ۶

۳۶۸
م

۹۲۸۸

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۱۰۴۳۰

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳ س ۳۲۱ ن ۱۳۰۷

سرشناسه: سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، ۱۲۱۶ - ۱۲۹۷ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: ناسخ التواریخ: جلد ششم از کتاب دوم

کاتب: محمدمهدی گلپایگانی
تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۰۷ ق

صفحه شمار: ۵۶۰ ص
مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی و عربی
ابعاد: ۳۴×۲۱
نوع خط: نسخ و نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑. خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: کمال الدین موسوی مرتضوی
تاریخ ثبت: ۱/۲/۱۳۷۷

یادداشتها:
۱. عنوان دیگر: ۱. شرح حالات سید الشهداء
۲. کتاب حسین بن علی بن ابیطالب (ع)
۲. در شرح حالات سید الشهداء (ع) است.
۳. مفهرس بی فهرست. ۴. دارای حواشی توضیحی و تصحیحی

موضوع(ها): ۱. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق.
- سرگذشتنامه. ۲. واقعه کربلا، ۶۱ ق. ۳.
اسلام - تاریخ

شناسه(های) افزوده:
الف. گلپایگانی، محمدمهدی، کاتب.
ب. موسوی مرتضوی، کمال الدین، اهدا کننده
ج. عنوان.

فهرستنگار: ا. سرزاد
تاریخ فهرستنگاری: اسفند ۸۸

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات

نام کتاب: ناسخ التواریخ ج ۸ کاتب دوم
مؤلف: محمد تقی سپهر
موضوع: تاریخ زبان: فارسی
سال چاپ: ۱۳۷۰ محل چاپ:
شماره عمومی: ۱۰۴۲۰ کتابخانه / بخش:
وقفی / خریداری: [illegible] تاریخ:
طول: ۳۴ عرض: ۲۱ شماره صفحه ها: ۵۶۰
ملاحظات:
مصوّر ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

اسیدزدائی شد
۸۸/۹/۱۱

۳۶۸
م [illegible]

۹۲۸۸

۳۶۸
۹۲۸۸

السلطان ناصر الدین شاه قاجار

خدایگان
سایه‌پرس که در همه سو
عهد کرد و بنیان
عهد

بسمه تعالی
اهدایی به کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
از محل ... الدین مرتضوی

باج
ستانندهٔ خراج
رنجیده تخت و تاج فرازنده
اعلام اسلام درهم شکننده اوثان
واصنام مؤسس اساس انصاف و داد مطمس
ارجاس اعتساف و الحاد آمر بلاد و دول ناصر عباد و ملل
لیث الوغی اسد الشری غیث الندی کهف الوری شمس العلی
بدر الدجی اعلیحضرت کیوان رفعت آسمان قدرت مریخ
صولت بهرام سطوت غنیة الامل بغیة السائل ظل الله فی الارضین
قهرمان الماء والطین سلطان السلاطین و خاقان الخواقین ابو
المظفر سلطان صاحبقران السلطان بن السلطان بن
السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
شاهنشاه تمام ممالک
محروسهٔ ایران لا زالت
رتبه تخلا

بسمه تعالی
اهدایی به کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
... الدین مرتضوی

بسمه تعالی
اهدایی به کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
... الدین مرتضوی

بسمه تعالی
اهدایی به کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
... ل الدین مرتضوی

جاالسلطانی فی تذکره
الاماره

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
ق ۳۶۸ ج ۱۲

این مبارک
کتاب که مشارک
فصل الخطاب

المکتبة الخاصة
للسید کمال الدین الموسوی المرتضوی

و ثانی
سبع المثانی و پنجم
چهارم کتاب آسمانی و بیست و ششم
جلد از مجلدات ناسخ التواریخ و خط نسخ
کشیده بر سر تاریخ و مجلاة عیون قرائت کنندگان
و مرآة قلوب خوانندگان و دفینه لالی باشقه و سفینه
سخنان ناگفته و مصحح آثار اسلاف و منقح اخبار اخلاف و از
تصانیف متنسم نسیم رحمت و غفران متنعم بنعیم جنت و
رضوان ملک المورخین و فلک المصنفین مؤید بتائید
آسمانی مؤید بغفران حضرت سبحانی والد من بنده
لسان الملک میرزا محمد تقی سپهر کاشانی
اسکنه الله فی فرادیس
الجنان

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت موقت ۳۴۲۶۲
تاریخ آبان ۷۵

بسمه تعالی
اهدایی به کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
از محل ثلث مرحوم آیت‌الله ... حاج سید کمال الدین مرتضوی
رضوان الله تعالی علیه

و باته فی محمیه
قرطاس النعمان

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست کتاب حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

ذکر بدو خلقت حسین بن علی و آفرینش نور آنحضرت ۲۲
ذکر میلاد حسین بن علی علیهما السلام ۲۳
کیفیت حمل حسین در شکم مادر علیه السلام ۲۵
کیفیت ولادت و تعیین نام آنحضرت ۲۷
قصه دردائیل ۲۷
قصه صلصائیل ۲۹
قصه فطرس ۲۹
کیفیت رضاع و ظهور ائمه از صلب آن حضرت ۳۰
تفسیر آیه ووصینا الانسان بوالدیه ۳۱
ذکر کنیت و القاب حسین علیه السلام ۳۴
در شمایل حسین علیه السلام ۳۴
نقش خاتم حسین علیه السلام ۳۵

ذکر محبت رسول خدا با حسین بن علی علیهما السلام خاصة و فضایل آنحضرت

حدیث حذیفه الیمان ۳۵
حدیث براء بن عازب ۳۵
حدیث یعلی العامری ۳۵
حدیث ام سلمه ۳۶
حدیث سلمان ۳۶
فرود آمدن پیغمبر از منبر برای حسین ۳۶
حدیث دیگر از رسول خدا ۳۶
حدیث مغیرة بن عبد الله ۳۷
رفتن حسین بر دوش رسول الله در نماز ۳۶
حدیث ابو رافع ۳۶
حدیث امام رضا علیه السلام ۳۶
روایت ابن شهرآشوب ۳۶
حدیث ابن عباس ۳۷
حدیث صادق آل محمد علیه السلام ۳۷
خبر تکبیر گفتن حسین در نماز ۳۷
حدیث امیر المؤمنین علیه السلام ۳۷
ذکر فضایل حسین علیه السلام خاصة ۳۸
فدا شدن ابراهیم بحسین علیهما السلام ۳۸
[illegible]
جنبانیدن جبرئیل مهد حسین علیه السلام را ۳۸
حدیث ام سلمه ۳۸

در اثبات اینکه فرزندان فاطمه علیها السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشند

حدیث پیغمبر در اینکه حسنین پسران منند ۳۹
حدیث علی علیه السلام که حسنین پسران پیغمبرند ۳۹
خبر پیغمبر که حسنین پسران منند ۳۹
احتجاج هرون که حسنین پسران پیغمبرند ۳۹
تعلیم ابو جعفر ابو الجارود را که حسنین پسران پیغمبرند ۴۰
احتجاج یحیی با حجاج که اولاد فاطمه فرزندان پیغمبرند ۴۰
احتجاج حجاج با سعید بن جبیر در فرزندی حسین پیغمبر را ۴۱
ذکر نسب عیسی علیه السلام از جانب مادر با براهیم علیه السلام ۴۲

ذکر محبت رسول خدا بحسنین علیهما السلام بطریق عامه و خاصه

گرفتن

گرفتن پیغمبر دست حسنین را و دعا کردن در حق ایشان ۴۲
حدیث پیغمبر که حسنین با پدر و مادر در من در بهشتند ۴۳
حدیث پیغمبر که حسنین ریحانهای منند در دنیا ۴۳
خبر پیغمبر که حسن و حسین علیهما السلام ریحان خدایند ۴۳
محفوف داشتن پیغمبر حسنین را در دو رکین ۴۳
در محبت پیغمبر با حسنین علیهما السلام ۴۳
حب پیغمبر حسنین و دوستان ایشان را ۴۳
نشستن حسنین بر زانوی پیغمبر ص ۴۴
نشستن حسنین بر دوش راست و چپ پیغمبر ۴۴
تعویذ حسنین بتعویذ ابراهیم علیه السلام ۴۴
در آویختن حسنین در نماز با پیغمبر ۴۴
در محبت پیغمبر حسنین را بروایت عامه ۴۴
در حب حسنین و دوستان حسنین ۴۴
در تفصیل حب پیغمبر حسنین را ۴۴
جسارت افرع رسولخدا را در محبت حسنین ۴۵
برخواستن پیغمبر از روی منبر از گریه حسنین ۴۵
مکیدن حسنین زبان پیغمبر را ۴۵
مکیدن پیغمبر رضاب حسنین را ۴۵
سوار کردن پیغمبر حسنین را بر دوش خود و گیسوان مبارک را بدست ایشان داد ۴۵
بزیر آمدن پیغمبر از منبر در هنگام حسنین ۴۵
سوار کردن پیغمبر حسنین را بر پشت مبارک ۴۶
حدیث پیغمبر که حسنین امامت بسند در میان امت ۴۶
در تفصیل دادن پیغمبر علی را بر حسنین علیهما السلام ۴۶
سوار کردن پیغمبر حسنین بر دوش خود و فرمودن حمل حمل ۴۶
حدیث پیغمبر که خداوند امر کرد که دوست دارم حسین و دوستان حسین را ۴۶
خبر پیغمبر که دوستان حسین را آتش دوزخ سوخته نشوند ۴۶
خبر پیغمبر که دشمن حسین را شفاعت نمیکنم ۴۶
در تفصیل علی علیه السلام با حسنین علیه السلام ۴۶
حدیث پیغمبر که هیچ چیز جای حسنین را در دل من نمیگیرد ۴۶
مامور داشتن پیغمبر ابوذر را بحب حسنین ۴۶
دوستان حسنین را آتش دوزخ نسوزند ۴۶
شفاعت رسولخدا بدست خود حسنین را ۴۶
حدیث پیغمبر که بهشت محتاج حسنین است ۴۷
آوردن علی حسنین را نزد رسول خدا ۴۷

ذکر احادیثی که آتش دوزخ بر اولاد فاطمه حرام است

قصه امام رضا علیه السلام با زید النار ۴۷
اختصاص حرمت نار بر اولاد بطنی فاطمه ۴۷
کلمات امام رضا علیه السلام با زید النار ۴۸

ذکر فضایل حسنین علیهما السلام

تعویذ حسنین از پر جبرئیل ۴۹
تعویذ حسنین از پرهای جبرئیل ۴۹
تفسیر پیغمبر عروة الوثقی را ۴۹
در آنکه حسنین زینت بهشتند ۴۹
در اینکه حسنین دو گوشوار عرشند ۴۹
فضیلت حسنین بر اهل ارض بعد پیغمبر و علی علیه السلام ۴۹
بذل پیغمبر هیبت و رحمت خود را بر حسنین ۴۹
روشن داشتن برق آسمان برای حسنین ۵
جواب عبد الله عمر کوفی را از خون پشه ۴۹
رفتن حسنین بحدیقه بنی النجار ۵
نزول انار و انگور و تسبیح آنها ۵۱

المكتبة الخاصة
للسيد كمال الدين الموسوي المرتضوي

آمدن جبرئیل بصورت دحیه کلبی و آوردن انار و بهی و سیب ۵۱
در تفسیر والتین والزیتون ۵۱
آوردن جبرئیل جام بلور وتکلیل جام ۵۲
تصدیق طیر برسالت پیغمبر و خلافت علی علیه السلام ۵۲
خفتن حسنین در سایه دیوار بنی جدعان ۵۲
خفتن حسنین در کوه و حراست افعی ایشان را ۵۳
در ترجیح خط حسنین با یکدیگر ۵۳
قصه آهو بره و حسنین ۵۳
حدیث هارون در فضایل علی و اولادش ۵۴
در شباهت حسنین با پیغمبر ۵۵
حدیث امامت حسنین قاما او قعدا ۵۵
تفسیر آیه یؤتکم کفلین ۵۵
دعای پیغمبر در حق حسنین علیهما السلام ۵۵
در تحریر اسامی آل عبا برباب جنت ۵۵
نزول سیب و دمیدن نور از آن ۵۵
علی و فاطمه و حسنین در بهشت بهضا جا دارند ۵۵
بردن سلمان حسنین را نزد پیغمبر و طعام دادن از بهشت ۵۶
آوردن رضوان جامه حسنین را بجای خیاط ۵۶
تعیین حسنین برای جد و پدر و مادر و برادر رطب بهشت را
خواستن پیغمبر حسنین را برای انگور بهشت و بودن ایشان در حدیقه ابو دحداح ۵۷
ذکر دو شجر بهشت که یکی حسن و یکی حسین نام دارد ۵۸
آوردن گناه کاری حسنین را خدمت پیغمبر ۵۸
سئوال کردن اعرابی مسئله خود را از حسین ۵۸
خواستن مردی تدهین افضل قومش را ۵۹
گرفتن ابن عباس رکاب حسنین را ۵۹
تصحیح حسنین وضوی مردی را ۵۹
خفتن حسنین در کهف جبل و حراست مار ایشان را ۵۹

ذکر آیات و احادیثی که صراحت منصوص بر امامت حسین علیه السلام و ظهور امامت حسین علیه السلام در سال پنجاهم هجری و وقایع آن سال

آیات منصوصه قرآن بر امامت حسین علیه السلام ۵۹
احادیث پیغمبر نص بر امامت حسین علیه السلام ۶۰
احادیث پیغمبر بروایت فاطمه در امامت حسین ۶۱
احادیث امیرالمؤمنین از پیغمبر در امامت حسین ۶۱
اخبار امیرالمؤمنین در نص خلافت و امامت حسین ۶۲
وصیت امام حسن در نص امامت حسین علیهما السلام ۶۴
ظهور امامت حسین در بیست و ششم صفر در سال پنجاهم هجری ۶۵
طغیان معویه در قتل شیعیان علی علیه السلام ۶۶
سفر معویه بزیارت مکه از راه مدینه ۶۶
وفات جویریه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله ۶۸

وقایع سال پنجاه و یکم هجری

خصمی معویه با شیعیان علی علیه السلام ۶۸
مناشیر معویه در استیصال شیعیان علی بولایات ۷۲
وفات عتبان بن مالک ۷۴
وفات عمر بن الحمق ۷۴
وفات ابو ایوب انصاری ۷۶

وقایع سال پنجاه و دوم هجری

قتل کردن سمرة بن جندب اهل بصره را ۷۷
قصه فرزدق شاعر با زیاد بن ابیه ۷۸
وفات عقیل بن ابی طالب ۸۰
وفات نعمان بن عمرو ۸۰

وفات

وفات میمونه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله ۸۱
هلاکت ابوموسی اشعری ۸۱
وفات حسان بن ثابت ۸۱
شهادت حجر بن عدی ۸۱
مکتوب حسین بن علی علیه السلام بمعویه ۸۴
احتجاج حسین بن علی با معویه ۸۵
خطبه ربیع بن زیاد در حق حجر بن عدی ۸۵

وقایع سال پنجاه و سیم هجری

هلاکت زیاد بن ابیه ۸۶
وفات جبلة بن الایهم ۸۹
وفات فضالة بن عبید ۸۹
وفات وردان غلام عمرو عاص ۸۹
وفات ربیع بن زیاد ۹۱

وقایع سال پنجاه و چهارم هجری

حکومت مروان در مدینه ۹۰
حکومت عبیدالله بن زیاد در خراسان ۹
وفات ثوبان غلام رسول خدا ۹۱
مکتوب حسین بن علی علیهما السلام بمعویه ۹۱

وقایع سال پنجاه و پنجم هجری

حکومت ضحاک بن قیس در کوفه ۹۲
وفات سعد بن ابی وقاص ۹۲
وفات سحبان بن وائل ۹۳
وفات کعب بن عمرو الانصاری ۹۳

وقایع سال پنجاه و ششم هجری

تقریر ولیعهدی یزید علیه اللعنه بدست معویه ۹۳
انکار مروان بن الحکم ولیعهدی یزید ۹۵
انکار هانی بن عروه از ولیعهدی یزید ۹۵
انکار حسین بن علی و جماعتی ولیعهدی یزید را ۹۶

وقایع سال پنجاه و هفتم هجری

مناشده حسین بن علی علیهما السلام در مکه ۹۷
نصب ولید بن عتبه بحکومت مدینه ۹۸
وفات شداد بن اوس ۹۸
وفات شیبة بن عثمان ۹۹
وفات عبدالرحمن بن ابی بکر ۹۹
وفات عبدالرحمن بن سمس عمیری ۹۹
وفات عایشه زوجه رسول خدا صلی علیه و آله ۹۹

وقایع سال پنجاه و هشتم هجری

قصه خروج بعضی از خوارج ۹۹
وفات عقبة بن عامر ۱۰۰
وفات عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب ۱۰۰
وفات جبیر بن مطعم ۱۰۰

وقایع سال پنجاه و نهم هجری و هلاکت معویه

حکومت عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه در خراسان ۱۰۰
قصه یزید بن مفرغ با عباد بن زیاد بن ابیه ۱۰۱
وفات اسامة بن زید ۱۰۲
وفات قیس بن سعد بن عباده ۱۰۲
وفات ابو محذوره مؤذن
وفات سعد بن عاص ۱۰۳
وفات عبدالله بن عامر ۱۰۳
وفات عبدالرحمن بن حارث
وفات حطیئه شاعر ۱۰۳
احتجاج حسین بن علی با معویه و اتباع او ۱۱۳
خطبه حسین بن علی علیهما السلام
توجه حسین بن علی علیه السلام در حق اعرابی ۱۱۴
احتجاج حسین علیه السلام با پسر عمرو بن عاص ۱۱۴
احتجاج حسین علیه السلام با مروان بن الحکم ۱۱۵
مکتوب مروان بن الحکم بمعویه ۱۱۵
جواب مکتوب مروان از معویه ۱۱۶

مکتوب

مکتوب معویه بحسین بن علی علیهما السلام ۱۱۶
مکتوب حسین علیه السلام درجواب معویه ۱۱۶
احتجاج مروان با حسین علیه السلام ۱۱۸
وفات ابو هریره ۱۱۹

ذکر آیات و اخبار متواتره بشهادت حسین علیه السلام

خبر آدم صفی علیه السلام بشهادت حسین بن علی علیهما السلام ۱۲۲
خبر نوح علیه السلام بشهادت حسین بن علی ۱۲۲
الهام خداوند ابرهیم را بشهادت حسین ۱۲۲
الهام خداوند اسمعیل را بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۲
الهام خداوند موسی را بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۳
الهام خداوند سلیمان را بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۳
الهام خداوند عیسی را بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۳
خبر آدم علیه السلام بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۳
خبر نوح علیه السلام بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۴
خبر ابرهیم خلیل علیه السلام بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۴
خبر ذکریا بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۵
خبر اسمعیل صادق الوعد بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۶
اخبار کتب سابقه بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۶
خبر مشایخ عرب بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۷
خبر سلیمان الاعمش بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۷
خبر عبد الرحمن بن سلم بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۷
خبر ابو عمرو الزاید بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۷
خبر قس بن ساعده بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۷
خبر شعث بن عثمان بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۸
خبر عبد الصمد بن احمد بشهادت حسین علیه السلام ۱۲۸
خبر عبد الله بن یحیی از امیر المؤمنین در کربلا بشهادت حسین ۱۲۸
خطبه رسول خدا در رعایت ثقلین ۱۲۹
وحی خداوند پیغمبر را بشهادت حسین علیه السلام ۱۳۰
خبر اصحاب بشهادت حسین علیه السلام ۱۳۰
خبر پیغمبر حذیفه را بشهادت حسین علیه السلام ۱۳۱
خبر حسن علیه السلام شهادت برادر را ۱۳۱
خبر پیغمبر شهادت حسین علیه السلام ۱۳۱
خبر ابن عباس بشهادت حسین علیه السلام ۱۳۲
خبر انس بن مالک شهادت حسین را ۱۳۲
خبر زینب بنت جحش شهادت حسین را ۱۳۳
خبر ابی سلمه از عایشه در شهادت حسین ۱۳۳
خبر ام الفضل در شهادت حسین علیه السلام ۱۳۳
خبر ام سلمه در شهادت حسین علیه السلام ۱۳۳
ایضا خبر ام سلمه در شهادت حسین علیه السلام ۱۳۴
خبر ابو عبد الله از ام سلمه در شهادت ۱۳۴
ایضا خبر ابو عبد الله علیه السلام ۱۳۴
نمودن جبرئیل تربت حسین را ۱۳۴
آوردن جبرئیل تربت حسین را ۱۳۴
خبر ام سلمه در شهادت حسین ۱۳۴
خبر ابو عبد الله علیه السلام در شهادت حسین ۱۳۵
گریستن پیغمبر و علی بر حسین علیه السلام ۱۳۵
خبر پیغمبر بشهادت حسین علیه السلام ۱۳۵
ایضا خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۳۵
خبر ابن عباس بشهادت حسین علیه السلام ۱۳۵
خبر هند مادر معویه بشهادت حسین ۱۳۶
خبر ابن عباس از رسول خدا بشهادت حسین ۱۳۶
ایضا خبر ابن عباس در شهادت حسین علیه السلام ۱۳۶
خبر محمد حنفیه در شهادت حسین ۱۳۶

خبر ابی

خبر ابی جعفر علیه السلام در شهادت حسین علیه السلام ۱۳۷
ایضا خبر ابی جعفر علیه السلام ۱۳۷
خبر ابو عبد الله در حساب پیغمبر فاطمه را از شهادت حسین ۱۳۷
خبر هما رغبت عیش بشهادت حسین ۱۳۹
خبر اصبغ بن نباته در شهادت حسین علیه السلام ۱۳۹
خبر ابن عباس در سفر صفین بشهادت حسین علیه السلام ۱۴۰
خبر هرثمه در غزوه صفین از شهادت حسین علیه السلام ۱۴۳
خبر امیر المؤمنین علیه السلام در شهادت حسین علیه السلام ۱۴۲
خبر اصبغ بن نباته بشهادت حسین علیه السلام ۱۴۳
خبر ابو عبد الله جدلی از علی در شهادت حسین علیهما السلام ۱۴۳
خبر هانی بن هانی در شهادت حسین علیه السلام ۱۴۳
خبر امیر المؤمنین براء بن عازب را بشهادت حسین علیه السلام ۱۴۳
خبر عبد الله بن حسین در صفین بشهادت حسین علیه السلام ۱۴۳
اشعار امیر المؤمنین در خبر شهادت حسین علیه السلام ۱۴۳
خبر عبد الله بن شریک در شهادت حسین علیه السلام ۱۴۴
خبر محمد بن حنفیه شهادت حسین در ارض کربلا ۱۴۴
اخبار امیر المؤمنین حسین را که شهید خواهی شد ۱۴۴
خبر دادن علی حسین را بشهادت حسین علیه السلام ۱۴۴
اخبار علی حسن را از شهادت حسین علیه السلام ۱۴۴
اخبار حسن برادر خود حسین را از شهادت او ۱۴۴
اخبار حسین علیه السلام شهادت خود را ۱۴۵
مکتوب حسین محمد حنفیه را در شهادت خود ۱۴۵
مکتوب حسین در کربلا بمحمد حنفیه ۱۴۵
خبر دادن حسین علیه السلام شهادت خود را ۱۴۵
خبر دادن حسین قتل خود را ۱۴۵
اخبار حسین اصحاب را از شهادت خود ۱۴۶
نمودن حسین علیه السلام بام سلمه ملکاء خود را ۱۴۵

عزم معویه در اتمام امر بیعت یزید علیه اللعنة

طلبکردن معویه عبد الله زبیر را ۱۴۶
طلبکردن معویه عبد الله بن عمر بن الخطاب را ۱۴۷
تشبث معویه حدیث ولیعهدی یزید را بر جماعت ۱۴۷
کلمات یزید المقنع در ولیعهدی یزید ۱۴۷
کلمات احنف بن قیس در ولیعهدی یزید ۱۴۸
مکتوب معویه بمروان در ولیعهدی یزید ۱۴۸
غضب کردن عبد الرحمن بن ابی بکر و کشیدن مروان از منبر ۱۴۸
سفر کردن معویه از راه مدینه بمکه ۱۴۹
بار ندادن معویه حسین و عبد الله را و عمر و عبد الله زبیر را ۱۴۹
بردن معویه ابن عباس را در مکه ۱۵۰
ملاقات معویه با حسین علیه السلام در مکه ۱۵۰
طلبکردن معویه عبد الرحمن بن ابی بکر را ۱۵۱
مخاصمت عایشه با معویه
طلبکردن معویه عبد الله بن عمر بن الخطاب را ۱۵۱
طلب کردن معویه عبد الله زبیر را ۱۵۱
عطایای معویه در مکه با بزرگان قبایل ۱۵۲
تهمت زدن معویه حسین را در بیعت یزید ۱۵۲
طلبکردن معویه حسین و عبد الله عمر و عبد الله زبیر را ۱۵۳
بیماری معویه ۱۵۳
اظهار دلتنگی معویه از غصب خلافت ۱۵۴
تهدید معویه بمردم شام حسین و عبد الله عمر و عبد الله زبیر را ۱۵۲
طلب یزید از پدر که با او بیعت کند ۱۵۴
بیعت کردن معویه با یزید ۱۵۵
پوشیدن یزید جامه خلافت و خطبه خواندن او در مسجد ۱۵۵
صورت عهدنامه معویه از برای یزید ۱۵۵
وصیت معویه با یزید ۱۵۶
تهدید معویه یزید را از جانب حسین ۱۵۶
تعیین سال وفات معویه و سال شهادت سید الشهداء ۱۵۷
ذکر شدت مرض معویه و وصیت او با یزید ۱۵۸

وفات

وفات معویه در سال پنجاه و نهم هجری ۱۵۸
کیفیت دفن و کفن و مدت خلافت او ۱۶۰

ذکر خلافت یزید بن معویة بن ابی سفیان در سنه پنجاه و نهم هجری

ذکر جلوس یزید بن معویه بر سریر سلطنت و خلافت ۱۶۱
کلمات عصام بن صیفی در تهنیت یزید ۱۶۲
کلمات عبدالله بن مازن در تهنیت یزید ۱۶۲
کلمات عبدالله بن همام در تهنیت یزید ۱۶۳
اخبار یزید علیه اللعنه حضمی خود را بمردم عراق ۱۶۳
مکاتیب یزید بحکام بلاد در خلافت خود ۱۶۴

عزیمت یزید ملعون در گرفتن بیعت از امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عمر بن الخطاب و عبدالله بن زبیر

صورت مکتوب یزید ببلاد و امصار ۱۶۴
مکتوب یزید بولید بن عقبه حاکم مدینه ۱۶۵
رای زدن ولید با مروان در بیعت گرفتن از حسین ۱۶۵
طلبکردن ولید حسین و عبدالله عمر و عبدالله زبیر را ۱۶۵
قبول نمودن حسین حضور مجلس ولید را ۱۶۶
رفتن حسین علیه السلام نزد ولید ۱۶۶
بخشم رفتن حسین از نزد ولید ۱۶۷
مکالمات مروان با حسین ۱۶۷
طلبکردن ولید عبدالله زبیر را و فرار کردن او بمکه ۱۶۸
حبس عبدالله بن ابی مطیع و رها شدن او بعد از شکستن زندان ۱۶۸
مکتوب ولید بیزید در بیعت نمودن حسین علیه السلام ۱۶۹
رفتن حسین بر سر قبر پیغمبر ص [illegible] یزید ۱۶۷
خواب دیدن حسین پیغمبر را ۱۷۰
مقالات محمد بن حنفیه با حسین ۱۷۱
وصیت حسین علیه السلام با محمد حنفیه ۱۷۱
خبر دادن حسین ام سلمه را در شهادت خود ۱۶۹
مقالات عمر بن علی علیه السلام با حسین ۱۷۳
وداع حسین بن علی علیه السلام با قبر رسول خدا ۱۷۳

ذکر بیرون شدن حسین علیه السلام از مدینه بجانب مکه

آمدن ملائکه باعانت حسین علیه السلام ۱۷۴
آمدن قبایل جن بنصرت حسین ۱۷۴
رسیدن عبدالله ابی مطیع از عقب حسین ۱۷۵
ورود حسین علیه السلام بمکه ۱۷۵
مقالات ابن عباس و عبدالله عمر با حسین ۱۷۴
مکتوب یزید بعبدالله بن عباس ۱۷۷
جواب نامه یزید از ابن عباس ۱۷۸
ارسال کتب اهل کوفه بحسین علیه السلام ۱۷۹
کلمات سلیمان بن صرد با اهل کوفه ۱۷۰
نامه اهالی کوفه بحسین علیه السلام ۱۷۹
جواب نامه کوفیان از حسین علیه السلام ۱۸۱

ذکر احوال مسلم بن عقیل و سفر کردن او بکوفه

مامور شدن مسلم بن عقیل از مکه بجانب کوفه ۱۸۱
مراجعت مسلم نزد حسین و مامور شدن بکوفه در ثانی ۱۸۱
مکتوب مسلم از عرض راه کوفه بحسین ۱۸۲
جواب مکتوب مسلم از حسین ۱۸۲
ورود مسلم بن عقیل بکوفه ۱۸۳
مکتوب حسین بمشایخ بصره ۱۸۲
کلمات یزید بن مسعود بمشایخ بصره ۱۸۳
جواب نامه حسین از مشایخ بصره ۱۸۵

ذکر حکومت

ذکر حکومت عبیدالله بن زیاد در کوفه از جانب یزید ملعون و شهادت مسلم و هانی

خطبه نعمان بن بشیر و مسجد کوفه ۱۸۶
نامه عبدالله حضرمی بیزید ملعون ۱۸۶
منشور حکومت ابن زیاد در کوفه از جانب یزید ۱۸۷
مکتوب یزید ملعون با ابن زیاد ۱۸۷
خطبه ابن زیاد در بصره ۱۸۷
ورود ابن زیاد در کوفه بدارالاماره ۱۸۸
خطبه ابن زیاد در کوفه ۱۸۸
تدبیر هانی بن عروه با مسلم در قتل ابن زیاد ۱۸۹
حیلت معقل در راه یافتن بمسلم ۱۹۱
طلبیدن ابن زیاد هانی بن عروه را ۱۹۱
طلبکردن ابن زیاد مسلم را از هانی ۱۹۱
حبس نمودن ابن زیاد هانی را ۱۹۳
خروج مسلم بن عقیل بر ابن زیاد ۱۹۴
پراکنده شدن کوفیان از گرد مسلم ۱۹۵
رفتن مسلم بخانه محمد بن کثیر ۱۹۶
گرفتاری محمد بن کثیر ۱۹۶
شهادت محمد بن کثیر و پسرش ۱۹۷
بیرون شدن مسلم از خانه محمد بن کثیر ۱۹۷
داخل شدن مسلم بخانه طوعه ۱۹۸
خطبه ابن زیاد در مسجد کوفه ۱۹۹
آگهی بردن بلال پسر طوعه ابن زیاد را از حال مسلم ۱۹۹
جنگ مسلم با لشکر ابن زیاد ۲۰۰
گرفتاری مسلم بن عقیل ۲۰۱
وصیت مسلم بعمر بن سعد علیه اللعنه ۲۰۲
سب ابن زیاد علی و حسین را و شهادت مسلم ابن عقیل ۲۰۳
قتل هانی بن عروه بحکم ابن زیاد ۲۰۵
فرستادن ابن زیاد سر مسلم و هانی را بشام نزد یزید ۲۰۵
جواب مکتوب ابن زیاد از یزید ۲۰۶
نامه یزید با ابن زیاد ۲۰۶
شهادت پسرهای مسلم ۲۰۷
شهادت مشکور زندان بان پسرهای مسلم ۲۰۸
کشتن مقاتل قاتل پسرهای مسلم را ۲۱۰

تصمیم عزم حسین بن علی علیهما السلام در خروج از مکه معظمه بجانب کوفه

بیرون شدن حسین علیه السلام از مکه بجانب کوفه ۲۱۰
خطبه حسین علیه السلام ۲۱۱
مخاطبه حسین علیه السلام با محمد حنفیه ۲۱۱
مخاطبه حسین علیه السلام با ابن عباس ۲۱۲
مخاطبه حسین با عبدالله جعفر ۲۱۳
ملاقات حسین در ذات عرق فرزدق را ۲۱۴
رسیدن حسین در ثعلبیه و ملاقات ابوهره ۲۱۵
مکتوب ولید بن عقبه با ابن زیاد ۲۱۵
ملاقات حسین با طرماح بن عدی ۲۱۵
اطلاع ابن زیاد از رسیدن حسین ۲۱۶
رسالت عبدالله بن یقطر و گرفتاری او ۲۱۶
منع عبدالله بن مطیع حسین را از سفر کوفه ۲۱۷
ملاقات حسین با زهیر بن القین ۲۱۷
آگاه شدن حسین از شهادت مسلم ۲۱۸
رسیدن خبر قتل عبدالله یقطر در زباله ۲۲۰
رسیدن حسین علیه السلام بقصر مقاتل ۲۲۰
ملاقات حسین عمر بن لوذان در بطن عقبه ۲۲۱
رسیدن حر بن یزید ریاحی بحسین علیه السلام ۲۲۱
خطبه حسین در منزل ذو حسم ۲۲۲
ایضا خطبه حسین علیه السلام ۲۲۳
احتجاج حر بن یزید با حسین ۲۲۳
رهنمائی طرماح بن عدی لشکر حسین را ۲۲۵
نامه ابن زیاد بحر ۲۲۶
خطبه حسین علیه السلام با صحاب ۲۲۶

ذکر ورود

ذکر ورود حسین بن علی علیه السلام بزمین کربلا

ورود حسین علیه السلام بزمین کربلا ۲۲۷ — نامه حسین باهل کوفه ۲۲۸ — خبر قتل قیس بن مسهر و کلمات اصحاب با حسین ۲۲۹ — آگهی ابن زیاد از ورود حسین بکربلا ۲۳۰

رای زدن ابن سعد در مقاتلت حسین ۲۳۱ — خطبه ابن زیاد ۲۳۲ — عدد لشکر ابن زیاد ۲۳۳ — رسیدن ابن سعد با لشکر بکربلا ۲۳۴

استمداد حبیب بن مظاهر از بنی اسد ۲۳۵ — منع ابن سعد آب را از حسین ۲۳۶ — نامه خولی با ابن زیاد ۲۳۶ — مکتوب ابن زیاد بعمر بن سعد ۲۳۶

شماتت عبدالله حصین حسین را و مردن او از عطش ۲۳۷ — ملقب شدن عباس بسقا ۲۳۷ — طلبکردن ابن سعد حسین را برای اصلاح ۲۳۸ — مأمور شدن شمر بجنگ حسین و آوردن نامه ابن زیاد را با بن ۲۳۹

طلبکردن حسین ابن سعد را مهلت ایشان ۲۴۰ — رخصت حسین اهل و اصحاب را که متفرق شوند ۲۴۱ — پاسخ اهلبیت حسین علیه السلام را ۲۴۱ — پاسخ اصحاب حسین علیه السلام را ۲۴۱

ذکر وقایع شب پنجشنبه نهم محرم الحرام

امان دادن شمر عباس و برادران او را ۲۴۲ — تنویر اصحاب و خوابیدن حسین سک ابلق را ۲۴۳ — مشاتمه بریر بن خضیر با شمر و عبدالله بن سنجر ۲۴۴ — کاویدن اصحاب زمین را در طلب و نیافتن آب ۲۴۵

ذکر وقایع شب جمعه دهم محرم الحرام سال شصتم هجری

حرکت کردن لشکر ابن سعد و امان خواستن عباس شب عاشورا را ۲۴۵ — خبر دادن حسین علیه السلام شهادت قاسم و عبدالله را ۲۴۶ — امتحان حسین علیه السلام لشکر خود را ۲۴۷

ذکر وقایع روز دهم و نائبه عظمی روز عاشورا و شهادت پسر رسول علیه و آله و اقارب و اصحاب او

دعای حسین علیه السلام بدرگاه خداوند ۲۴۸ — هلاک ابن ابی جویریه و تمیم و محمد بن اشعث بنفرین حسین ۲۴۹ — تسویه صفوف جانبین و موعظه بریر کوفیان را ۲۴۹ — خطبه حسین و شهادت خواستن بزرگان کوفه را ۲۵۰

خطاب حسین یکیک بزرگان کوفه را ۲۵۱ — مقالات بریر با کوفیان ۲۵۱ — مناشده حسین علیه السلام با کوفیان ۲۵۲ — وصیت حسین با اهلبیت ۲۵۳

موعظه زهیر بن القین کوفیان را ۲۵۴ — خطبه حسین علیه السلام ۲۵۴ — ایضا خطبه حسین علیه السلام ۲۵۵ — مقالات شمر با حسین علیه السلام ۲۵۵

خطبه حسین علیه السلام ۲۵۵ — مقالات حسین با ابن سعد ۲۵۷ — آمدن حر نزد سید الشهداء ۲۵۸ — مبارزت عبدالله بن عمیر ۲۵۹

شهادت حر با پسر خود ۲۶۰ — شهادت بریر بن خضیر ۲۶۲ — شهادت وهب بن عبدالله ۲۶۳ — شهادت عمرو بن خالد ۲۶۴

شهادت خالد بن عمرو ۲۶۵ — شهادت سعد بن حنظله ۲۶۵ — شهادت عمیر بن عبدالله ۲۶۵ — شهادت مسلم بن عوسجه ۲۶۶

شهادت پسر مسلم بن عوسجه ۲۶۶ — شهادت هلال بن نافع ۲۶۶ — شهادت نافع بن هلال بجلی ۲۶۷ — جنگ کوفیان با حسین بانبوه ۲۶۷

شهادت چهل و دو تن از اصحاب حسین در حمله اول ۲۶۸ — تذکره ابو ثمامه نماز را در نزد حسین ۲۶۸ — شهادت حبیب بن مظاهر ۲۶۹ — نماز حسین در میان جنگ ۲۷۰

شها

شهادت سعید بن عبدالله ۲۷۰ — کلمات حسین در تحریض لشکر ۲۷۰ — شهادت زهیر بن القین ۲۷۱ — شهادت حجاج بن مسروق ۲۷۱

شهادت یحیی بن کثیر ۲۷۱ — شهادت یحیی بن سلیم ۲۷۲ — شهادت حنظله بن سعد ۲۷۲ — شهادت عبدالرحمن بن عبدالله ۲۷۳

شهادت عمرو بن قرظه ۲۷۳ — شهادت جون غلام ابی ذر ۲۷۳ — شهادت عمرو بن خالد صیداوی ۲۷۴ — شهادت سوید بن عمرو ۲۷۴

شهادت قرة بن ابی قره ۲۷۴ — شهادت مالک بن انس ۲۷۴ — شهادت عمرو بن مطاع ۲۷۴ — شهادت جوان پدرکشته ۲۷۴

شهادت جنادة بن حارث ۲۷۵ — شهادت عمرو بن جناده ۲۷۵ — شهادت عبدالرحمن بن عبد... — شهادت عابس بن شبیب ۲۷۵

شهادت شوذب غلام شاکری ۲۷۵ — شهادت عبدالله غفاری ۲۷۶ — شهادت عبدالرحمن غفاری ۲۷۶ — شهادت غلام ترکی ۲۷۶

شهادت یزید بن زیاد ۲۷۷ — شهادت ابو عمرو نهشلی ۲۷۷ — شهادت یزید بن مهاجر ۲۷۷ — شهادت سیف بن ابی الحارث ۲۷۷

شهادت مالک بن عبدالله بن سریع ۲۷۷ — شهادت زیاد بن مصاهر الکندی ۲۷۸ — شهادت ابراهیم بن الحسین ۲۷۸ — شهادت علی بن مظاهر ۲۷۷

شهادت المعلی بن المعلی ۲۷۸ — شهادت طرماح بن عدی ۲۷۸ — شهادت محمد بن مطاع ۲۷۹ — شهادت جابر بن عروه ۲۷۹

شهادت مالک بن داود ۲۷۹ — شهادت عبدالرحمن الکدری و برادر ۲۷۹ — شهادت [illegible] ۲۷۹ — شهادت انیس بن معقل

ذکر شهادت بنی عقیل از جماعت بنی هاشم علیهم الصلوة و السلام

شهادت عبدالله بن مسلم ۲۸۱ — شهادت محمد بن مسلم بن عقیل ۲۸۱ — شهادت جعفر بن عقیل ۲۸۱ — شهادت عبدالرحمن بن عقیل

شهادت عبدالله بن عقیل ۲۸۱ — شهادت عبدالله اکبر بن عقیل ۲۸۱ — شهادت موسی بن عقیل ۲۸۲ — شهادت عون بن عقیل ۲۸۲

شهادت علی بن عقیل ۲۸۲ — شهادت محمد بن ابی سعید بن عقیل ۲۸۲ — شهادت جعفر بن محمد بن عقیل — شهادت احمد بن محمد بن عقیل ۲۸۲

ذکر شهادت اولاد عبدالله بن جعفر بن ابیطالب

شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر ۲۸۲ — شهادت عون بن عبدالله بن جعفر ۲۸۲ — شهادت عبیدالله بن عبدالله بن جعفر ۲۸۳

ذکر اولاد امام حسن علیه السلام که در روز طف حاضر بودند و از ایشان کشته شد

ذکر حال حسن مثنی که شهید نشد ۲۸۳ — ذکر حال عمر بن حسن که شهید نگشت ۲۸۳ — شهادت قاسم بن حسن علیه السلام ۲۸۴ — شهادت عبدالله اکبر بن حسن ۲۸۵

شهادت ابوبکر بن حسن علیه السلام ۲۸۶ — شهادت احمد بن حسن علیه السلام ۲۸۶ — شهادت عبدالله اصغر بن حسن علیه السلام ۲۸۶

ذکر اولاد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب که در روز طف بکشتند و از ایشان که نکشت

شرح حال عمر بن علی و او شهید نگشت ۲۸۷ — شهادت ابراهیم بن علی علیه السلام ۲۸۸ — شهادت عبدالله اکبر بن علی علیه السلام ۲۸۸ — شهادت جعفر اکبر بن علی علیه السلام ۲۸۸

شهادت

شهادت عثمان الاکبر علی علیه السلام ۲۸۸
شهادت محمد الاصغر علی علیه السلام ۲۸۹
شهادت عون بن علی علیه السلام ۲۸۹
شهادت عباس بن علی علیهما السلام

ذکر شهادت حسین بن علی و فرزندان آنحضرت [illegible]

شهادت علی اکبر بن حسین علیهما السلام ۲۹۸
شهادت عبدالله بن حسین علیه السلام ۲۹۴
مبارزت حسین بن علی علیهما السلام ۲۹۵
شهادت علی اصغر بن حسین علیه السلام ۲۹۷
نام اسب حسین علیه السلام ۲۹۸
جنگ لشکر کوفه با انبوه حسین علیه السلام ۲۹۸
عزم لشکر کوفه بر اوقات عصمت ۳۰۱
وداع حسین اهلبیت را در کرت آخر ۳۰۲
عدد زخمی که بحسین علیه السلام رسید ۳۰۳
شهادت عبدالله بن حسن علیه السلام ۳۰۲
جدا کردن شمر لعین سر حسین علیه السلام را ۳۰۵

قصه وقایع بعد از شهادت آنحضرت

قصه اسب سواری حسین علیه السلام ۳۰۷
صیحه جبرئیل و کلمات هاتف ۳۰۷
نام آنکسانیکه سلاح و سلب آنحضرت را بردند ۳۰۹
اسب اندن کوفیان بر بدن مبارک حسین ۳۱۰
در آمدن سپاه کوفه بخیام اهلبیت ۳۱۰
دیدن طرماح پیغمبر را در قتلگاه ۳۱۲
خواب دیدن ابن عباس در یوم عاشورا ۳۱۲
شماره شهدای کربلا و کتاب زیارت شهدا ۳۱۲
ارسال رؤس شهدا بکوفه ۳۱۵
تقسیم سرهای شهدا بر بزرگان سپاه ۳۱۲
آتش زدن خیمها بحکم ابن سعد ۳۱۶
سوار کردن اهلبیت را بجانب کوفه و کلمات سید سجاد ۳۱۷
دفن شهدای بنی هاشم ۳۱۸
ورود اهلبیت بکوفه ۳۱۹
خطبه زینب علیه السلام ۳۲
خطبه فاطمه علیه السلام ۳۲۱
خطبه ام کلثوم علیه السلام ۳۲۳
خطبه سید سجاد علیه السلام ۳۲۴
حدیث مسلم جصاص ۳۲۵
شکستن سر زینب بچوب عماری
آوردن سرهای شهدا بمجلس ابن زیاد ۳۲۶
زدن ابن زیاد دندان حسین را بقضیب و اعتراض زید بن ارقم ۳۲۶
ورود اهلبیت بر ابن زیاد و ملامت او با زینب ۳۲۷
کلمات ام کلثوم با ابن زیاد ۳۲۸
احتجاج ابن زیاد با سید سجاد ۳۲۸
خطبه ابن زیاد و قصه عبدالله عفیف ۳۲۹
قصه عبدالله عفیف و شهادت او ۳۳۱
خشم ابن زیاد بر جندب بن عبدالله ۳۳۲
گردانیدن سر حسین را در بازار و کلمات آن سر مبارک ۳۳۲
طلبکردن ابن زیاد مکتوب خود را از ابن سعد ۳۳۳
مرثیه عبدالله بن حر و خشم ابن زیاد بر او ۳۳۳
مراثی جن در مصیبت حسین علیه السلام ۳۳۴

مکتوب عبیدالله بن زیاد بیزید علیهما اللعنه که با سرهای کشتگان و اهلبیت چه حکم میکنی تا امتثال شود

مکتوب ابن زیاد به یزید در قتل حسین ۳۳۵
آگهی عمرو بن سعید در مدینه از قتل حسین ۳۳۵
خطبه عمرو بن سعید در مدینه ۳۳۵
آگهی عبدالله جعفر از قتل حسین علیه السلام ۳۳۶
آگهی ام لقمان از قتل حسین ۳۳۶
شعر هاتف در مدینه ۳۳۶
کلمات هاتف در مدینه ۳۳۷
خبر غراب بفاطمه در مدینه ۳۳۷

آگهی

آگهی ام سلمه از شهادت حسین علیه السلام ۳۳۷
کلمات حسن بصری در شهادت حسین علیه السلام ۳۳۸
کلمات ربیع بن خثیم در قتل حسین ۳۳۸
کلمات اسماء دختر عقیل در قتل حسین ۳۳۸
کلمات مروان حکم در قتل حسین علیه السلام ۳۳۸
آگهی ابن عباس از قتل حسین و خطبه او در مدینه ۳۳۸
مکتوب یزید ملعون با ابن عباس ۳۳۹
جواب مکتوب یزید از ابن عباس ۳۴۰

طلبکردن یزید اهلبیت و سرهای شهدا را و روانه نمودن ایشان را بجانب شام

طلب کردن یزید اهلبیت را ۳۴۳
قصه آنکس که طلب مغفرت میکرد در مکه ۳۴۲
رسیدن اهلبیت روز اربعین بکربلا ۳۴۳
ورود اهلبیت بقادسیه ۳۴۳
ورود اهلبیت بموصل ۳۴۳
ورود اهلبیت بتکریت ۳۴۳
ورود اهلبیت بوادی نخله ۳۴۴
ورود اهلبیت ببلد لبا ۳۴۴
ورود اهلبیت بموصل بروایت ابومخنف ۳۴۴
ورود اهلبیت بنصیبین ۳۴۴
ورود اهلبیت بدعوات ۳۴۴
ورود اهلبیت بقنسرین ۳۴۵
ورود اهلبیت بمعرة النعمان ۳۴۵
ورود اهلبیت بشیزر ۳۴۵
ورود اهلبیت بسیبور ۳۴۵
ورود اهلبیت بحماه ۳۴۶
ورود اهلبیت بحمص ۳۴۶
ورود اهلبیت ببعلبک ۳۴۶
ورود اهلبیت بدیر راهب ۳۴۶
ورود اهلبیت بحران ۳۴۸
ورود اهلبیت بشهر شام ۳۴۸
قصه سهل ساعدی ۳۴۹
هلاکت زنان که سنگ بر سر مبارک حسین زدند ۳۴۹
کلام سر مبارک ۳۵
مژده زجر بن قیس بیزید در آوردن اسرا ۳۵۱
اشعار یزید ۳۵۱
شعر ابن زبعری ۳۵۵
اعتراض ابو برزه بر یزید ۳۵۶
طلبکردن شامی فاطمه را بکنیزی ۳۵۶
خطبه زینب در مجلس یزید ۳۵۷
اسلام رسول ملک روم ۳۶
ترجمه خطبه زینب ۳۵۸
ذکر مصارعت حسین علیهما السلام ۳۶۱
حکم نمودن یزید بقتل سید سجاد ۳۶۲
در آمدن اهلبیت بحرم سرای یزید ۳۶۳
کلمات سید سجاد در جواب منهال ۳۶۳
حکم یزید خطیب را در سب آل رسول ۳۶۴
خطبه سید سجاد علیه السلام ۳۶۴
ذکر خواب سکینه برای یزید ۳۶۶
خواب دیدن هند زن یزید ۳۶۷

حاضر ساختن یزید اهل بیت را و مخیر ساختن ایشانرا در رفتن بشام و مدینه

روانه داشتن یزید اهلبیت را بمدینه ۳۶۸
برائت جستن یزید از قتل حسین در نزد اهل شام ۳۶۸
ورود اهلبیت دیگر بار بکربلا ۳۶۹
اشعار ام کلثوم در ظاهر مدینه ۳۷۰
خبر بردن بشیر اهل مدینه را از ورود اهلبیت ۳۷۲
خطبه سید سجاد در ظاهر مدینه ۳۷۲
ورود اهلبیت بمسجد رسول خدا ۳۷۴
در بیان گریه سید سجاد بر حسین ۳۷۴
مدفن سر مطهر حسین ۳۷۵
بردن سر مطهر حسین را بمصر موافق تاریخ مصر ۳۷۶
شرح حال ملک افضل ۳۷۷

ذکر

ذکر گریستن آسمان و زمین و جن و انس و وحش و طیر و سایر اشیاء از برای حسین علیه السلام

گریستن آسمان بر حسین علیه السلام ۳۷۸
یوم طف زیر هر سنگ بیت المقدس خون تازه بود ۳۷۹
اشعار هاتف ۳۷۹
حدیث میثم تمار از روز عاشورا ۳۷۹
خبر علی که حسین را می‌کشند و آسمان خون میگرید ۳۷۹
گریه آسمان و زمین بر حسین علیه السلام ۳۸۰
تلقین دعای ابوعبدالله و گریه آسمان بر حسین ۳۸۰
حدیث زراره و گریه جهنم بر حسین ۳۸۰
گریستن آسمان و زمین بر حسین و یحیی ۳۸۱
نفرین ابوعبدالله بر ظالمان ۳۸۱
قاتل حسین و یحیی ولد الزنا بودند ۳۸۱
از ترک زیارت جناب حسین نباید کرد ۳۸۲
گریستن آسمان و زمین بر حسین علیه السلام ۳۸۲
خون باریدن آسمان و خون شدن آبها در قنوات ۳۸۲
خون آلود شدن جامهای سفید از آسمان ۳۸۲
سرخ شدن دیوارها از خون باریدن آسمان ۳۸۲
علامت گریه آسمان حمرت است ۳۸۲
هنگام شهادت حمرتی از مشرقین صعود کرد ۳۸۲
شمس از قتل حسین علیه السلام منکسف شد ۳۸۲
در قتل حسین روزی دیده آسمان چون خون بسته بود ۳۸۲
این حمرت قبل از شهادت در آسمان نبود ۳۸۳
در قتل حسین آسمان خاک سرخ بارید ۳۸۳
آسمان جز بر حسین و یحیی نگریست ۳۸۳
آسمان بعد یحیی نگریست جز بر حسین ۳۸۳
قبل از یحیی و حسین نام ایشان کس مسمی نبود ۳۸۳
چهل روز شمس بحمرت طلوع و غروب کرد ۳۸۳
یکسال آسمان بر حسین گریست ۳۸۳
قبل از حسین و یحیی کس نام ایشان را ننهاد ۳۸۳
قاتل حسین و یحیی ولد زنا است ۳۸۴
آسمان نگریست الا بر حسین علیه السلام و یحیی ۳۸۴
آسمان چهل روز خون گریست بر حسین ۳۸۴
روز قتل حسین ظرفها از خون پر شد ۳۸۴
قبل از شهادت حسین شفق در آسمان نبود ۳۸۴
علامت غضب خدا حمرت آسمان است ۳۸۴
سه ماه دیوارها خون آلود مینمود ۳۸۴
پانصد سال قبل از هجرت این شعر یونانی مکتوب شد ۳۸۴
گریه جن و انس و وحش و طیر بر حسین ۳۸۵
خبر علی گریه آسمان از قتل حسین ۳۸۵
خبر حسن حسین را از یوم طف ۳۸۵

ذکر گریستن زمین و سوگواری او بر حسین بن علی علیهما السلام

گریستن زمین بر حسین علیه السلام و جواب و سؤال هشام از ابوجعفر ۳۸۵
سؤال ولید بن عبدالملک از حجار بیت المقدس ۳۸۶

ذکر ضجیج فرشتگان و تحسر ایشان و ذکر بشارت ایشان پیغمبر آخر الزمان

گریستن ملائکه بر حسین علیه السلام ۳۸۶
ذکر قائم آل محمد و گریه ملائکه ۳۸۶
چهار هزار ملک تا قیامت ملازم قبر حسین اند ۳۸۷
دیدن پیغمبر صورت علی را در آسمان پنجم ۳۸۷
منصور ملک با چهار هزار ملک ملازم قبر حسین اند ۳۸۷
گریستن ملائکه بر حسین علیه السلام ۳۸۸
ایضا حدیث چهار هزار ملک ۳۸۸
نماز کردن پنجاه هزار ملک در حایر ۳۸۹
آمدن چهار هزار ملک بنصرت حسین بعد از شهادت او ۳۸۹
شنیدن صادق آل محمد ناله ملائکه را ۳۸۹
شنیدن ام سلمه این اشعار را از ملائکه در شام ۳۹۰
خطاب بر قاتل حسین علیه السلام از بطن عرش ۳۹۰
خبر شهادت حسین از ملک بحار برسول خدا ۳۹۰
ورود هشتاد هزار ملک بر حسین تا قیامت ۳۹۰
در خاموشی هنگام زیارت حسین و گریه ملائکه ۳۹۰

ذکر گریستن جماعت جن و مرثیهای ایشان بر حسین علیه السلام

گریستن جماعت جن بر حسین ۳۹۲
سوگواری جن ۳۹۲
نوحه جن ۳۹۲
ایضا نوحه جن ۳۹۲
نوحه دالی جن بر حسین ۳۹۲
شعر بعضی از جن که عزم نصرت حسین را داشتند ۳۹۳
پاسخ مردی شعر او را ۳۹۳
سوگواری جن ۳۹۳
نوحه جن ۳۹۳
خطبه سیده سجاد که اشعار بگریستن جن ۳۹۳
خبر جن بشعر ۳۹۳
پاسخ حسین شعر او را ۳۹۳
ایضا شعر جن ۳۹۴
شعر جن ۳۹۴
نوحه جن ۳۹۴
نوحه جن ۳۹۴
نوحه جن ۳۹۴
نوحه جن ۳۹۴
ایضا شعر جن ۳۹۵
ذکر گریستن وحوش برای ابی عبدالله علیه السلام ۳۹۵

ذکر گریستن مرغان در مصیبت حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

گریستن مرغان بر حسین ۳۹۵
ملاقات فاطمه صغری عرابه ۳۹۵
لعن کبوتر راعبی بر قاتل حسین ۳۹۶
حدیث مرغ خون آلود که طیره از قتل حسین آگهی داد ۳۹۷
سوگواری عصافیر در یوم عاشورا ۳۹۸

ذکر احوال و واردات اشجار و نباتات در قتل ابی عبدالله علیه السلام

واردات احوال نباتات در قتل حسین ۳۹۸
شعر هاتف ۳۹۸
شعر و عمل در حدیث ام معبد ۳۹۹
شعر جن ۳۹۹
خون شدن درس ۳۹۹

ذکر واردات احوال بحار و جبال در شهادت حسین علیه السلام

واردات جبال و بحار در قتل حسین و خبر کعب الاحبار در طور سینا ۳۹۹
حدیث میثم تمار که همه اشیا بر حسین گریست ۳۹۹

ذکر گریستن فرشتگان و پیغمبران و اصفیای ایشان فاطمه علیها و حسن و حسین علیهم السلام

گریستن انبیا بر حسین ۴۰۰
قصه مردی سدی با جده شهدا ۴۰۰
افروختن شمع چراغ و گریستن جن بر حسین ۴۰۱

ذکر اثبات آنکه مصیبت حسین اعظم مصائب است و رد جماعتی که گویند حسین کشته نشد ۴۰۱

در اثبات آنکه مصیبت حسین اعظم مصائب است ۴۰۱
در رد کسانیکه گویند حسین علیه السلام کشته نشد ۴۰۲

ذکر آنکه سبب چیست که خداوند ظالمان را از قتل انبیا و اولیا دفع نمی‌کند

سبب دفع نکردن خداوند قتله انبیا را ۴۰۳
ذکر ابتلای انبیا علیهم السلام بدون گناه ۴۰۴
تفسیر و ما اصابکم من مصیبة ۴۰۵
حدیث حسین بن روح ۴۰۵

ذکر ثواب گریستن در مصیبت حسین و سایر ائمه هدی

ذکر ثواب گریستن بر حسین ۴۰۶
آمرزش عاصیان از گریه بر حسین ۴۰۶
در ثواب گریه بر حسین علیه السلام ۴۰۷
ثواب هم و غم بر مظلومیت حسین ۴۰۷

ثواب گریه بر حسین علیه السلام ٤٠٧
حدیث مسمع در زیارت حسین علیه السلام ٤٠٨

ذکر احادیثی که در ثواب گریستن در مصیبت حسین بن علی علیهما السلام مخصوصا وارد شده

ثواب گریستن بر حسین علیه السلام ٤١٠
ثواب گریستن بقدر بال مگس ٤١٠
سؤال از ابی عبدالله از نعش قبر حسین علیه السلام ٤١١
خبر پیغمبر فاطمه را از شهادت حسین ٤١١
در ذکر حدیث انا قتیل العبرة که از سید الشهداء مرویست ٤١١

ذکر احادیثی که در یوم عاشورا و ایام محرم وارد شده

در خصوص عاشورا و محرم الحرام
ذکر احادیث یوم عاشورا ٤١٢
صوم اول محرم الحرام ٤١٢
در ترک حوایج یوم عاشورا ٤١٣

ذکر معالی مراتب شهدای ارض کربلا

ذکر منزلت شهداء ٤١٦
در کفر قتله حسین علیه السلام ٤١٧
فضیلت حسین بر سایر شهداء ٤١٥

در فضیلت زیارت قبر حسین بن علی علیهما السلام

زیارت قبر حسین علیه السلام ٤١٧
در زیارت ملائکه ٤١٨
زیارت موسی قبر حسین ٤١٨
ذکر حال ملائکه که ملازم قبر حسین اند ٤١٨
دفع بلیات از زیارت حسین علیه السلام ٤١٨
ذکر اختلاف ملائکه در قبر حسین علیه السلام ٤١٨
زیارت قبر حسین بر سبیل استحباب حج که با پیغمبر گذاشته باشند ٤١٨
زایر حسین خدا را زیارت کرده باشد ٤١٩
تتمه حدیث ام ایمن ٤١٩
دعای جعفر صادق روز عاشورا ٤٢٠
لعنت کردن پیغمبر بر قتله حسین ٤٢٢
بقای امامت در ذریه حسین ٤٢٢
در ثواب زیارت ٤٢٣
ترک زیارت حسین جفای براوست ٤٢٢
حدیث زراره در فضیلت زیارت ٤٢٢
حدیث ابوبصیر در ثواب زیارت ٤٢٢
در حب حسین علیه السلام و زیارت آنحضرت ٤٢٢
زایر حسین خدا را در عرش زیارت میکنند ٤٢٢
زیارت حسین کمتر از زیارت حج نیست ٤٢٢
زایر حسین چون زایر رسول خداست ٤٢٥
در ثواب زیارت ٤٢٤
آرزوی اهل محشر که در شمار زایران باشند ٤٢٣
در فضیلت زیارت حسین علیه السلام ٤٢٣
حدیث ابوحمزه ثمالی که بزیارت رفت ٤٢٣
زایر حسین در محشر شفیع صد مرد شوند ٤٢٥
علی در محشر با زایر حسین مصافحه کند ٤٢٥
در فضایل زیارت ٤٢٥
ذکر تحدید حایر ٤٢٦

ذکر فضیلت زیارت حسین علیه السلام در روز عرفه و عیدین

فضیلت زیارت عرفه و عیدین ٤٢٦
خداوند در عصر روز عرفه نگران زایران شود ٤٢٦
محکم کند ایمان زایر از زیارت عرفه ٤٢٦
ذکر تجلی خداوند از برای زوار ٤٢٦
بهره زوار حسین کم از حج نیست ٤٢٧
خداوند نخست زوار روز عرفه را رحمت کند آنگاه باهل عرفات پردازد ٤٢٧
تا عشا در روز گناه زوار نوشته نشود ٤٢٧
زایر روز عرفه چنانست که هزار حج با حجت خدای گذشته باشد ٤٢٧
زیارت حسین روز عرفه بجای حج مبرور باشد ٤٢٧
زیارت شب عید اضحی ٤٢٧
زیارت شب عرفه ٤٢٧
زیارت شب عید اضحی ٤٢٧
زایر شب عرفه روز محشر شاد و برخور ٤٢٨
در ثواب زیارت روز عرفه ٤٢٨

در فضیلت زیارت سید الشهداء در شهر رجب و شعبان و رمضان و اوقات مخصوصه

فضیلت زیارت در اوقات مخصوصه ٤٢٨
زیارت اول رجب ٤٢٨
زیارت شب فطر ٤٢٨
زیارت شهر شعبان ٤٢٨
زیارت شب نیمه شعبان ٤٢٨
ایضا زیارت نیمه شعبان ٤٢٨
زیارت نیمه شعبان ٤٢٨
زیارت عید فطر ٤٢٨
زیارت نیمه شعبان ٤٢٨
زیارت شهر رجب ٤٢٨
زیارت روز جمعه ٤٢٨
ثواب زیارت شب قدر ٤٢٨
امر پرسش خداوند زایر حسین علیه السلام را ٤٢٩
زیارت حسین در اوقات شریفه ٤٢٩
ثواب زیارت حسین در شب قدر ٤٢٩
ثواب زیارت حسین در نیمه رجب ٤٢٩
ثواب زیارت حسین در نیمه شعبان ٤٢٩
ثواب زیارت حسین علیه السلام در شب عاشورا ٤٣٠
ثواب زیارت حسین در شب اربعین ٤٣٠

در فضیلت انفاق مال در طی طریق زیارت حسین علیه السلام

فضیلت انفاق مال در راه زیارت ٤٣٠
و ثواب مخارج راه زیارت ٤٣٠
در شرافت زیارت حسین ٤٣٠
در گناه ترک زیارت حسین علیه السلام ٤٣٠

ذکر اخباری که دلالت میکند بر وجوب زیارت حسین علیه السلام

ذکر وجوب زیارت حسین علیه السلام ٤٣٠
ترک زیارت حسین موجب نار است ٤٣٠
در خاصیت و فضیلت زیارت ٤٣٠
در وجوب زیارت حسین علیه السلام ٤٣٠
در تاکید زیارت حسین علیه السلام ٤٣١
ایضا در تاکید زیارت حسین ٤٣١
همچنان تاکید در زیارت ٤٣١
تاکید در زیارت کربلا ٤٣١

ذکر فضیلت تربت کربلاء

فضیلت زمین کربلا ٤٣١
تحدید حایر ٤٣١
شرافت کربلا ٤٣١
فضیلت زمین کربلا بر کعبه ٤٣١
سبقت خلق کربلا بر کعبه ٤٣١
شرافت کربلا ٤٣١
شرافت غاضریه ٤٣١
خبر پیغمبر از مدفن حسین ٤٣٢
تاکید در زیارت حسین علیه السلام ٤٣٢
شرافت زمین کربلا ٤٣٢
خبر علی علیه السلام از زمین قتلگاه
خبر عمارت کربلا ٤٣٢
حدود حریم حسین علیه السلام ٤٣٢

ذکر فضیلت تربت مقدس حسین علیه السلام

فضیلت تربت حسین علیه السلام ۴۳۳
تبرک بخوردن تربت حسین است ۴۳۳
ذکر حلیت خاک تربت ۴۳۳
شرط اثر تربت بعقیدت است ۴۳۳
مداوای تربت ۴۳۳
استعمال امام رضا علیه السلام تربت را ۴۳۳
برداشتن کام اطفال با تربت ۴۳۳
حفظ تربت از هر دردی و خوفی ۴۳۳
حلیت خاک تربت ۴۳۳
شفای تربت ۴۳۴
اشراف تربت ۴۳۴
شرایط اخذ تربت حسین ۴۳۴
شرایط استعمال تربت
شفای تربت حسین علیه السلام

ذکر ظلمی که از ستم سلاطین بقبر حسین بن علی علیه السلام وارد شد

ستم خلفا بر قبر حسین علیه السلام ۴۳۵
حدیث موسی هاشمی با ابوبکر بن عیاش ۴۳۵

ذکر جور و ستمی که از متوکل عباسی بر قبر مطهر حسین بن علی علیهما السلام رسیده

ظلم متوکل نسبت بقبر حسین ۴۳۷
روایت ابراهیم دیزج ۴۳۷
حدیث ابراهیم دیزج وقت مرگ ۴۳۷
نهی متوکل مردم را از زیارت حسین ۴۳۸
قصهٔ زید مجنون و بهلول ۴۳۸
حدیث ابراهیم دیزج ۴۴۰
بازنشستن گاوها از رسیدن بقبر مطهر ۴۴۰
مکافات متوکل خلیفه ۴۴۰
مکافات علوی که نصیحت آورد ۴۴۰
شعر مصعب بن زبیر بر سر قبر حسین علیه السلام ۴۴
حدیث شیخی که صد سال انتظار فرج اهل بیت میداشت ۴۴۰
خروج مشک از قبر حسین علیه السلام ۴۴۱

ذکر معجزات حسین بن علی علیهما السلام و اخبار آنحضرت از مغیبات

ذکر معجزات حسین و مدهوشی مردی از فضایل آنحضرت ۴۴۱
کلمات عبدالله زبیر با حسین ۴۴۱
امتحان اعرابی علم و جلالت حسین را ۴۴۲
قتل [illegible] غلامان حسین علیه السلام را ۴۴۳
تغییر صورت مردی از خواب ۴۴۲
ابتلای دو مرد به نفرین حسین ۴۴۲
کور شدن مردی در دیدار ۴۴۳
سوختن مردی از فتیله چراغ ۴۴۳
کوری مردی در خواب ۴۴۳
مردی که علی را بقطران نسبت کرد ۴۴۳
خبر مردی که خود از سر حسین ربود ۴۴۳
خبر اخنس بن یزید ۴۴۴
خبر آن مرد که یکتن از شهدا را سر برداشت ۴۴۴
قصه آن مرد که سر حسین را در مجلات گذاشت ۴۴۵
مردی که باشاره پیغمبر کور شد ۴۴۵
مردی که قیامت را در خواب دید ۴۴۵
آشکار شدن حسین بعد از شهادت از برای جعفر ۴۴۶
قصه حبابه والبیه ۴۴۶
مشاوره مردی در نکاح زنی ۴۴۶
خشک شدن دست مردی ۴۴۶
اطلاق مردی از دست نی ۴۴۷
شهادت کودکی زمان در شیر ۴۴۷
شفای عبدالله بن شداد ۴۴۷
زنده کردن حسین زن مرده را ۴۴۷
نمودار کردن سولخدار ابر اصبغ بن نباته ۴۴۸
استسقای حسین در زمان علی ۴۴۸
نفرین حسین بر ابن جویریه در روز عاشورا ۴۴۸
خشک شدن دست مردی که قصد حسین کرد ۴۴۹
تلخ شدن گوشت شتر که در عاشورا غارت کردند ۴۵۰
آتش شدن زعفران ۴۵۰
آتش برآمدن از دیگدان ۴۵۰
مبروص شدن زنان از استعمال طیب ورس ۴۵۰
هبا شدن زری که شمر بغارت برد ۴۵۰
خبر حسین سرداری ابن سعد را ۴۵۰
فروغ جبین حسین علیه السلام ۴۵۰
خبر دادن حسین از مقتل خود ۴۵۰
خبر دادن حسین از مقتل خود و اصحاب خود ۴۵۰
خبر دادن حسین از حامل سر خود ۴۵۰
استقبال شیر حسین را ۴۵۱
برآوردن انگور و موز از ستون ۴۵۱
رطب آوردن نخل خشک ۴۵۱
مکتوب حسین با بنی هاشم ۴۵۱
نقش خاتم رسول خدا و ائمه هدا بر سنگ ۴۵۱
هلاکت راهبی از تشنگی بدعای حسین ۴۵۲
نفرین حسین علیه السلام بر راهبی ۴۵۲
نمودن رسول خدا علی و حسین را بر جابر ۴۵۲
فرود آمدن چهار ملک بر حسین و آب دادن ۴۵۳
جاری نمودن آب با انگشت ۴۵۳
سیراب نمودن قاسم را در یوم طف با خاتم ۴۵۳
اسب تاختن در شریعه فرات ۴۵۳
نمودن علی را بر جماعتی ۴۵۴
بینا کردن چشم نجاد غلام امیر المؤمنین را ۴۵۴
شل شدن دست مردی که تیر ابن حسین را برآورد ۴۵۴
سیاه شدن روی جمال حسین ۴۵۴
قصه شیری که در قتلگاه در کنار حسین مخفیت ۴۵۵

ذکر جملتی از فضایل حسین بن علی ابن ابیطالب ع

ذکر فضایل حسین علیه السلام ۴۵۶
ذکر حمل خدیجه بفاطمه علیهم السلام ۴۵۶
حدیث لعیا که قابله حسین علیه السلام بود ۴۵۶
خبر دادن ملکی پیغمبر را از یزید و قتل حسین ۴۵۸
چون آدم خلق شد آل عبا را در عرش مکتوب دید ۴۵۹
حدیث پیغمبر که آل عبا هفت هزار سال قبل از دنیا خلق شد ۴۵۹
سؤال کردن ابوحمزه از سجاد سه چیز ۴۶۰
حدیث حسن که در مشرق و مغرب دو شهر است ۴۶۰
پوشیدن پیغمبر حسین را جامه بهشت ۴۶۰
نزول اترج بر پیغمبر ۴۶۰
باریدن سحاب و رفتن پیغمبر بوادی عقیق ۴۶۰
آنچه خوردن پیغمبر و علی ... کفن ملائکه و خدا دیدند ۴۶۱
آوردن جبرئیل بصورت دحیه کلبی فواکه بهشت ۴۶۱
نزول نار و بطیخ و بهی و سیب ۴۶۲
نزول نان و خرما و زبیب بهشت ۴۶۲
نزول نار بهشت برای آل عبا ۴۶۲
نزول خرما و ثرید بهشت برای آل عبا ۴۶۳
ثواب قرائت بسم الله الرحمن الرحیم ۴۶۳
استغفار پیغمبر صلی الله علیه و آله برای خدیجه ۴۶۳
ذکر حدیثی که آل عبا در مرگ کافر و مومن حاضر میشوند ۴۶۳
ذکر حدیثی که سقف خانه اهل بیت عرش است ۴۶۴
دیدن ابراهیم انوار آل عبا را در جانب عرش ۴۶۴
نگاهداشتن جبرئیل حسنین را بلاعبه ۴۶۵
اسلام اسقف و سفر دریای او ۴۶۶

٣٤٢٦٢

حدیث ام ایمن در جنبانیدن جبرئیل مهد حسین را ۴۶۶
ذکر فدا شدن ابراهیم برای حسین ۴۶۸
کشف غطا برای اصحاب حسین ۴۶۹
حدیث کعب الاحبار در ظهور فساد در بحر و بر ۴۷۰
رسیدن حسین نزد پیغمبر در حضور ابی بن کعب ۴۶۷
عرض خواب هند جگرخواره برسول خدا ۴۶۸
خاتم زدن سید سجاد بر سنگ برای غانم بن ام غانم ۴۶۹
در بیباکی شهدا و بیم نداشتن از قتل ۴۷۱
ذکر سید سجاد علیه السلام انحنی یوم طف ۴۷۲
مفاخرت اسرافیل بر جبرئیل ۴۶۷
رسیدن جن طیاره بیاری حسین ۴۶۹
در ثواب زیارت امیرالمؤمنین و حسین و مشایعت ملائکه زایرا ۴۷۰
شاد خاطر شدن حسین در طف ۴۷۱
تمنای شهدا که دیگر باره در رکاب حسین شهید شوند ۴۷۳
رسیدن عمر سعد ملعون نزد پیغمبر ۴۶۸
ملاقات نمودن روح پیغمبر همه روزه با حسین ۴۶۹
قاتل حسین علیه السلام در تابوت آتش است ۴۷۰
در حل معیت اصحاب ۴۷۲

ذکر مکارم اخلاق حسین بن علی علیهما السلام

در مکارم اخلاق حسین علیه السلام ۴۷۳
سؤال اعرابی از وجوه ناس ۴۷۳
منازعت حسین علیه السلام با ولید بن عقبه ۴۷۵
حدیث حسین علیه السلام در سرور قلب مؤمن ۴۷۶
در قلت اولاد حسین علیه السلام ۴۷۷
ذکر خوف حسین از خداوند تبارک و تعالی ۴۷۸
لعن کردن ابراهیم قاتل حسین را ۴۷۸
لعن خداوند بر قاتل حسین و خبر ظهور قائم ۴۷۹
سؤال موسی در حق هارون ۴۸۲
غذا خوردن حسین با مساکین ۴۷۳
اثر پشت حسین علیه السلام از حمل زاد ۴۷۴
انکار حسین از صلح با یزید ۴۷۵
آزادی کنیز شاخه ریحان ۴۷۶
نسبت کبر دادن کسی بر حسین ۴۷۷
ذکر خضاب حسین بوسمه و حنا ۴۷۸
لعن کردن بر قاتلان حسین هنگام نوشیدن آب ۴۷۹
حدیث پیغمبر در لعن شش کس ۴۸۰
در فزونی عذاب آخرت از دنیا ۴۸۲
ادای قرض اسامة بن زید ۴۷۳
عطای حسین علیه السلام بمعلم اطفال ۴۷۴
حج کردن حسین پیاده بیست و پنج بار ۴۷۵
کلام حسین با حسن در تبدیل قلب و زبان ۴۷۷
عطای حسین بمردی که ضامن دیت بود ۴۷۷
ذکر ثواب لعن بر قاتلان حسین ۴۷۸
حدیث حضرت صادق در لعن بر قاتل حسین ۴۷۹
قصه کامل با عمر بن سعد ۴۸۰
جای قاتل حسین در جهنم ۴۸۲
اخراج مروان بن حکم فرزدق را ۴۷۳
رفتن حسین به لجوئی محمد بن حنفیه ۴۷۴
گریه حسین علیه السلام در سر قبر خدیجه ۴۷۵
آزادی غلام بقرائت قرآن ۴۷۷
سؤال کردن اعرابی از شکستن بیضه شترمرغ ۴۷۸
لعن کردن آدم قاتل حسین را ۴۷۸
لعن بر یزید در دیدن فقاع و شطرنج ۴۷۹
جای قتلهٔ حسین در تابوت جهنم است ۴۸۲
خبر پیغمبر در عذاب قاتل حسین ۴۸۲

در ولایت

در ولایت علی و فضیلت اهل بیت ۴۸۲
انتقام خداوند از قاتلان حسین ۴۸۵
تفسیر اذن للذین یقاتلون ۴۸۶
قتل قائم ذریه قتلهٔ حسین را ۴۸۷
ذکر ثواب مراثی در مصائب حسین ۴۹۱
حدیث موسی در شفاعت اسرائیلی ۴۸۳
حدیث سید سجاد در شهادت یحیی و غلبه بخت نصر ۴۸۵
تفسیر فلا عدوان الا علی الظالمین ۴۸۷
در تفسیر مسخ اولئک القوم ۴۸۸
در فضیلت مرثیه حسین ۴۹۱
نسب معویه و زیاد و یزید و عمر سعد ۴۸۴
قتل ذریه قاتلان حسین ۴۸۶
تفسیر و قضینا الی بنی اسرائیل ۴۸۷
در انتقام قتلهٔ حسین و یزید ۴۸۹
ذکر عدد اولاد حسین علیه السلام ۵۰۱
قاتل حسین حرامزاده است ۴۸۵
تفسیر انا لننصر رسلنا ۴۸۶
در تفسیر و من قتل مظلوما ۴۸۷
در انتقام ابن زیاد ملعون ۴۹۰
ذکر کلمات معجز آیات حسین بن علی علیهما السلام ۵۰۲

حرره الاثم الجانی محمد مهدی الگلپایگانی

بسم الله الرحمن الرحیم

چنین گوید بندهٔ یزدان و چاکر سلطان محمد تقی لسان الملک مستوفی اول دیوان اعلی که چون از کتاب حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بپرداختم ابتدا میکنم بکتاب نور چشم مصطفی و قوت قلب مرتضی و شقیق حسن مجتبی پاره جگر فاطمه زهرا حسین بن علی بن ابیطالب سلام الله تعالی علیه و علی آبائه واخلافه المعصومین الطاهرین الی یوم الدین و این مجلد ششم است از کتاب دوم ناسخ التواریخ اکنون چنان صواب مینماید که از بدو خلقت حسین بن علی علیهما السلام حدیثی چند رقم کنم پس از آن در سال و ماه و روز ولادت آنحضرت اختلاف کلمه روات و اصحاب روایات را باز نمایم آنگاه مختار خویش را نگارم و نگارش این روایات مختلفه از بهر آنست که اگر کسی مختار من بنده را در اختیار اخبار معتبر نداند در اختیار به یکی از این اخبار رشته مختار باشد اللهم وفقنی بالاتمام بالنبی و آله الاکرام

ذکر بدو خلقت حسین بن علی و آفرینش نور آنحضرت علیه السلام

سر اول بر وجه اطلاق وحدت حقه و حقیقت محمدیه است که سبقت دارد بر مبدا و منتها و پیشی گرفته است از ارض و سما هنوز عقل کیانی نبود که ادراک کلیات کند و محدد جهات صورت مکانی نداشت که تحدید ماه و سال شود لاجرم ظهور نور حسین که شقیق نور محمد و اول عدد است بشمار ماه و سال نتوان گرفت و من بنده در جائی گفته ام

لقای حق بخفا می نداشت نام و نشان
که ظهور محمد شد آن مجسمه لقا

و اینکه معصوم ما را خبر میدهد که نور پاک محمد و آل او چند هزار سال قبل از خلقت آدم صفی پدید شد کنایتی است از قدمت آن نور پاک و اگر نه بیرون از تناهی را در حیز ماه و سال نتوان گنج داد اکنون بر سر سخن رویم عبدالله بن نورالله در جلد هفدهم عوالم میگوید کتاب المختصر للشیخ سلیمان من کتاب السید حسن بن کبش مما اسنده من المقتضب و یعد فی المقتضب ایضا مسندا عن سلمان الفارسی قال قال رسول الله یا سلمان خلقنی الله من صفاء نوره فدعانی فاطعته و خلق من نوری علیا فدعاه الی طاعته فاطاعه

خلق من نوری و نور علی فاطمة فدعاها فاطاعته و خلق منی و من علی و من فاطمة الحسن و الحسین فدعاهما فاطاعاه فسمانا الله عز و جل بخمسة اسماء من اسمائه فالله المحمود و انا محمد و الله العلی و هذا علی و الله الفاطر و هذه فاطمة و الله ذوالاحسان و هذا حسن و الله المحسن و هذا الحسین ثم خلق من نور الحسین تسعة ائمة فدعاهم فاطاعوا قبل ان یخلق الله سماء مبنیة او ارضا مدحیة او هواء او ماء او ملکا او بشرا و کنا بعلمه انوارا نسبحه و نسمع له و نطیع

در جمله میفرماید که سلمان فارسی از رسول خدا حدیث میکند که فرمود ای سلمان خداوند مرا از نور خویش بیافرید و فرمان کرد و من پذیرای فرمان شدم و از نور من علی را خلق کرد و فرمان داد و پس فرمانبردار شد و از نور من و نور علی فاطمه را خلق کرد و مثال داد و او امتثال نمود پس از من و علی و فاطمه حسن و حسین را خلق نمود و فرمان داد و ایشان سر بفرمان نهادند آنگاه ما را به پنج نام از اسماء حسنای خویش نامور ساخت پس خداوند محمود است و من محمد و او ست علی و هذا علی و او ست خالق و فاطر و فرزند من فاطمه و خاص خداست احسان و فرزند فاطمه حسن و خداوند محسن است و برادر حسن حسین و از نور حسین نه تن ائمه هدی را بیافرید از آن پیش که خداوند آسمان را بنیان کند و زمین را بگستراند و آب را و هوا را باد پدید آورد و ملکی یا بشری را کسوت وجود بخشد ما معمور علم خداوند بودیم و خدای را تسبیح و تهلیل همی گفتیم و گوش مطیع داشتیم و دیگر در کنز الفوائد از ابن مسعود مرویست قال رسول الله ان الله تعالی خلقنی و خلق علیا و الحسن و الحسین من نور قدسه فلما اراد ان ینشئ خلقه فتق نوری و خلق منه السموات و الارض و فتق نور علی و خلق منه العرش و الکرسی و علی و الله اجل من العرش و الکرسی و فتق نور الحسن و خلق منه الحور العین و الملائکة و الحسن و الله اجل من الحور العین و الملائکة و فتق نور الحسین و خلق منه اللوح و القلم و الحسین و الله اجل من اللوح و القلم یعنی رسول خدا میفرماید خداوند بیافرید مرا و علی را و حسن را و حسین را از نور قدس خود و چون خواست آفرینش را بادید آورد بشکافت نور مرا و از نور من بیافرید آسمان و زمین را و بشکافت نور علی را و بیافرید عرش و کرسی را سوگند با خدا که علی بزرگتر از عرش و کرسی است و بشکافت نور حسن را و بیافرید حور العین و ملائکه را سوگند با خدای که حسن بزرگتر از ملائکه و حور العین است و بشکافت نور حسین را و بیافرید لوح و قلم را سوگند با خدای که حسین بزرگتر از لوح و قلم است و دیگر در کتاب منهج التحقیق باسناد با بی جعفر علیه السلام منتهی میشود که از رسول خدا حدیث میکند قال قال رسول الله ان الله خلق اربعة عشر نورا من نور عظمته قبل خلق آدم باربعة عشر الف عام فهی ارواحنا فقیل له یا ابن رسول الله عدهم باسمائهم فمن هؤلاء الاربعة عشر نورا فقال محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و تسعة من ذریة الحسین و تاسعهم قائمهم ثم عدهم باسمائهم ثم قال نحن و الله الاوصیاء الخلفاء من بعد رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین میفرماید رسول خدا فرمود خداوند چهارده نور از نور عظمت خود بیافرید چهارده هزار سال از آن پیش که آدم را بیافریند و اینجمله ارواح ما باشند گفتند یا ابن رسول الله نام ایشان بگو ایشان چیست فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه تن فرزندان حسین و نهم ایشان قائم ایشان است آنگاه یک یک را بنام برشمرد پس فرمود که بخدای ما نیم اوصیا خلفا بعد از رسول خدا صلوات الله علیهم

ذکر ولادت حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

در مصباح المتهجد از توقیع صاحب الامر سلام الله علیه بقاسم بن العلاء الهمدانی مکشوف می افتد که میلاد حسین علیه السلام در روز پنجشنبه سیم شهر شعبان بود و دیگر ابن عیاش از حسین بن علی بن سفیان آورده که گفت مرا روز سیم شعبان جعفر صادق علیه السلام طلب کرد و فرمود امروز روز میلاد حسین است و دعای روز سیم شعبان را قرائت نمود و دیگر در کتاب عوالم در جلد هفدهم از مصباح متهجد باسناد با بوعبدالله منتهی میشود که فرمود میلاد حسین در پنجم شهر شعبان در سال چهارم هجری بود و دیگر از ابن شهر آشوب در مناقب مسطور است که روز پنجشنبه و بروایتی سه شنبه بسال چهارم هجری ده ماه و بیست روز بعد از ولادت حسن علیه السلام متولد شد در سال غزوهٔ خندق و دیگر در روضه نگارش مرقوم است که حسین علیه السلام در مدینه روز پنجم شعبان در سال

المکتبة الخاصة للسید کمال الدین الرسولی المرتضوی

چهارم هجری متولد شد و دیگر در شرح شافیه ولادت آنحضرت را روز پنج شنبه سیم شهر شعبان در سال چهارم هجری رقم کرده اند و دیگر یافعی در کتاب مرآة الجنان فی عبرة الیقظان ولادت آنحضرت را در سال پنجم نگاشته و بروایتی در شهر شعبان سال چهارم مینویسد و دیگر در جنات الخلود ولادت آنحضرت را با اختلاف رقم کرده بروز پنج شنبه و روز سه شنبه و همچنان در ایام ماه اختلاف آورده سیم شعبان و پنجم شعبان و سال را نیز مختلف نوشته بسال سیم و سال چهارم و دیگر در ارشاد مفید مسطور است که ولادت حسین بن علی در پنجم شعبان سال چهارم هجریست بعد از میلاد حسن بده ماه و بیست روز و بروایتی در میان حسن و حسین نیست مگر مدت حمل و آن شش ماه بود چه حسین علیه السلام شش ماهه متولد شد و دیگر در مقاتل الطالبیین ولادت آنحضرت در پنجم شعبان در سال چهارم هجری مسطور است و دیگر در اعلام الوری روز سه شنبه و بروایتی پنج شنبه در سیم شعبان و بروایتی در پنجم شعبان در سال چهارم هجری حسین بن علی علیه السلام متولد شد و نیز رقم کرده که ولادت حسین در سال سیم هجری در آخر ربیع الاول بود و دیگر در کشف الغمه مسطور است که چون پنجاه روز از ولادت حسن منقضی شد فاطمه علیها السلام بحسین حامل گشت و در سال چهارم هجری در پنجم شعبان بار فرو گذاشت و دیگر حافظ جنابذی نیز بدینگونه روایت کرده و دیگر حافظ عبد العزیز گوید حسین علیه السلام چند شب از شعبان گذشته در سال چهارم متولد گشت و دیگر ابن جوزی در کتاب تذکره خواص الامه فی معرفة الائمه ولادت آنحضرت را در شهر شعبان در سال چهارم هجری رقم کرده و دیگر ابن سعد در طبقات آورده که حامل شد فاطمه علیها السلام پنجاه روز بعد از ولادت حسن علیه السلام در پنجم ذی قعده سال سیم هجری و در شعبان سال چهارم هجری حسین علیه السلام متولد شد و در کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول مرقوم است که ولادت حسین علیه السلام در پنجم شهر شعبان در سال چهارم هجریست و در کتاب فصول المهمه فی فضایل الائمه رقم شده که بعد از پنجاه روز از ولادت حسن علیه السلام فاطمه بحسین حامل گشت و آنحضرت در سال چهارم هجری در پنجم شهر شعبان متولد گشت و دیگر فاضل مجلسی در کتاب جلاء العیون آورده که حسین علیه السلام در روز پنج شنبه و اگر نه در سه شنبه در سال چهارم هجری در سیم شعبان و اگر نه در پنجم شعبان متولد شد و دیگر شیخ طوسی در تهذیب آورده که ولادت حسین علیه السلام در آخر ربیع الاول در سال سیم هجریست و بروایتی روز پنجشنبه سیزدهم رمضان بود و دیگر شیخ بن نما در مثیر الاحزان آورده که ولادت حسین علیه السلام در پنجم شعبان در سال چهارم هجریست و بروایتی در آخر ربیع الاول در سال سیم هجریست و مدت حمل فاطمه شش ماه بود و جز عیسی و بروایتی جز یحیی علیهما السلام شش ماهه کس متولد نشد اکنون که اختلاف روایات بنهایت شد مختار خویش را بر میگذارم همانا در کتاب امام حسن که مجلد پنجم از کتاب دوئم است ولادت حسن علیه السلام را موافق احادیث و اخبار کثیره در سه شنبه نیمه شهر رمضان در سال دوئم هجری نگاشتم و در کشف الغمه مسطور است که پنجاه روز بعد از ولادت حسن فاطمه علیها السلام بحسین حامل گشت حافظ جنابذی نیز چنین گوید در کتاب تذکره خواص الامه فی معرفة الائمه همچنان ابن جوزی گوید که فاطمه علیها السلام در پنجم ذی قعده که پنجاه روز بعد از ولادت حسن است بحسین علیه السلام حامل شد و در کتاب فصول المهمه فی فضایل الائمه نیز مرقوم است که فاطمه پنجاه روز بعد از ولادت حسن حامل آمد و مدت حمل آنحضرت شش ماه بود چنانکه از ارشاد شیخ مفید بر می آید آنجا که آورده دُوِيَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَخِيهِ إِلَّا الْحَمْلُ وَالْحَمْلُ سِتَّةُ أَشْهُرٍ و روز ولادت آنحضرت موافق بیشتر از این احادیث که مرقوم شد روز پنج شنبه پنجم ماه بود چنانکه شیخ بن نما ولادت حسین علیه السلام را در پنجم ربیع الاول نگاشته الا آنکه در سال خلاف کرده و همچنان شیخ بن نما ولادت آنحضرت را در سال سیم در آخر ربیع الاول مرقوم داشته و شیخ طوسی نیز در تهذیب میلاد آنحضرت را در آخر ربیع الاول در سال سیم دانسته از اینجمله مکشوف می افتد که ولادت حسین علیه السلام روز پنج شنبه پنجم شهر جمادی الاولی در سال سیم هجریست و این در صورتیست که مدت حمل شش ماه باشد و اگر نه ولادت آنحضرت روز پنج شنبه پنجم شهر شعبان در سال سیم هجریست و این بصواب اقربست چه بیشتر از محدثین و علمای اخبار ولادت آنحضرت را در شهر شعبان نوشته اند لکن اینوقت ولادت حسین علیه السلام ده ماه و بیست روز بعد از ولادت امام حسن است و فاطمه علیها السلام نه ماهه حمل خویش را

فرو گذاشته است اکنون بر سر سخن میرویم در خبر است که قبل از ولادت حسین علیه السلام موافق روایت ابن بابویه که بسند بجعفر صادق علیه السلام میرساند و ابن شهراشوب در مناقب و صاحب فضایل الصحابه و در کتاب علل الشرایع بسند بعبد الرحمن بن مثنای هاشمی منتهی میشود قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مِنْ أَيْنَ جَاءَ لِوُلْدِ الْحُسَيْنِ الْفَضْلُ عَلَى وُلْدِ الْحَسَنِ وَهُمَا يَجْرِيَانِ فِي شَرْعٍ وَاحِدٍ فَقَالَ لَا أَرَاكُمْ تَأْخُذُونَ بِهِ میگوید عرض کردم خدمت صادق آل محمد علیه السلام فدای تو شوم از کجاست فضیلت فرزندان حسین بر اولاد حسن و حال آنکه ایشان در طریق واحد و مکان و منزلت واحدند فرمود مگر معتقد نیستید و باور ندارید آنچه من گویم و بیان سبب فرمایم همانا جبرئیل بر رسول خدای نازل شد و عرض کرد که از برای تو پسری متولد خواهد شد که بعد از تو بدست امت تو شربت شهادت خواهد نوشید فرمود مرا با چنین پسر حاجت نیست سه کرت در میان ایشان این مخاطبت رفت آنگاه رسول خدا امیر المؤمنین را طلب فرمود و گفت مرا جبرئیل خبری بدینگونه آورد علی نیز فرمود مرا بچنین فرزند رغبتی نیست و همچنان این گفتار سه کرت تکرار یافت و در کرت سیم فرمود آن فرزند خداوند امامت خواهد بود و آثار پیغمبر او را بوراثت خواهد نمود و علوم اولین و آخرین را بتمامت خواهد داشت آنگاه فاطمه علیها السلام را مخاطب داشت و فرمود خداوند ترا بشارت میدهد بفرزندی که امت من بعد از من او را عرضه شهادت دارند عرض کرد ای پدر اینچنین فرزند نخواهم همچنان سه کرت این سخن اعادت شد در کرت سیم فرمود این فرزند که از تو آید فرزندان او پیشوایان دین من و وارث آثار من و خازن علم من خواهند بود فاطمه عرض کرد ای پدر بقضای خدا رضا دادم پس بحسین علیه السلام حمل یافت و پس از شش ماه بار فرو گذاشت و فرزند شش ماهه نپاید جز حسین و عیسی و بروایتی یحیی این دو تن زندگانی یافتند

ذکر کیفیت ایام حمل حسین بن علی بن ابیطالب در شکم مادر علیهم الصلوة و السلام

اگرچه سطری از اینحدیث که بشرح میرود ذکر فضیلتی است که بعد از ولادت حسنین علیهما السلام واقع شده و نیم دیگر ذکر ایام حمل حسین علیه السلام است چون نخواستم در میان حدیث فصلی و فضلی واقع شود تمامت حدیث را نگاشتم همانا در جلد هفدهم عوالم از کتاب خرایج و جرایح از محمد بن اسمعیل البرکی از حسین بن حسن و او از یحیی بن عبد الحمید و او از شریک بن حماد و او از ابی ثوبان الاسدی که از اصحاب ابی جعفر علیه السلام بود و او از صلت بن منذر و او از مقداد بن اسود الکندی آورده که مقداد گفت که یکروز رسول خدا صلی الله علیه و آله در طلب حسن و حسین بیرون شد و گاهی که از خانه بر آمد من ملازم خدمت بودم تحتی بر نشستیم ناگاه درختی دیدار شد و بر روی ارض ماری افعی نگریستم چون افعی چشمش رسیدن رسول خدا را کرد برپای ایستاد از نخل بلند تر و از شتر ضخیم تر مینمود و از دهانش زبانهای آتش ساطع میگشت چون رسول خدا را نگریست دیگرگون شد و مانند خیطی دقیق گشت پس رسول خدای روی با من آورد و قَالَ أَلَا تَدْرِي مَا تَقُولُ هَذِهِ يَا أَخَا كِنْدَةَ فرمود آیا میدانی این افعی چه میگوید ای برادر کندی عرض کردم خدا و رسول دانا تر باشند قَالَ قَالَتْ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِتْنِي حَتَّى جَعَلَنِي حَارِسًا لِابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ فرمود میگوید سپاس خداوندیرا که مرا زنده گذاشت تا گاهی که حراست فرزندان رسول خدا را کردم اینوقت آن افعی در رمل روان شد و غایب گشت آنگاه در آن زمین درختی دیدم که تا آن روز ندیده بودم و بعد الیوم در آنجا ندیدم بشاخ و برگ خود حسین را مظله بود رسول خدای در میان ایشان بنشست و نخستین سر حسین را برداشت و بر ران راست نهاد آنگاه سر حسن را برداشت و بر ران چپ نهاد آنگاه زبان مبارک را در دهان حسین در برد و او را اندک بجنبش آورد چشم بگشود و گفت یا ابه و دیگر بخواب رفت آنگاه حسن را انگیزشی داد آنحضرت نیز گفت یا ابه و همچنان بخواب شد مقداد عرض کرد یا رسول الله چنان مینماید که حسین بسال بزرگتر از حسن است فَقَالَ النَّبِيُّ إِنَّ لِلْحُسَيْنِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً سَلْ عَنْهُ أُمَّهُ فرمود از برای حسین در قلوب مؤمنین معرفتی است پنهانی از مادرش پرسش کن مقداد گوید چون رسول خدا حسنین را از خواب برانگیخت و بر دوش خویش حمل داد من بدر خانه فاطمه آمدم و بر باب خانه بایستادم حمامه بر در سرای آمد و گفت ای برادر کندی مرا

شگفتی آمد گفتم ترا که آموخت که من بر باب ایستاده ام گفت بیننده من مرا آگهی داد که مردی از کنده بر در ایستاده است از برای خبری طیب سؤال میکند از محل و مقام قرة العین من مقداد میگوید این کرامت در نزد من بزرگ شد پس بدانسان که حاضر خدمت رسول خدای میشدم گاهی در خانه ام سلمه بود روی خویش را واژون کردم فَقُلْتُ لِفاطِمَةَ ما مَنْزِلَةُ الْحُسَيْنِ قالَتْ اِنَّهُ لَمّا وَلَدْتُ الْحَسَنَ اَمَرَنِي اَبِي اَنْ لا اَلْبَسَ ثَوْباً اَجِدُ فِيهِ اللَّذَّةَ حَتّى اَفْطِمَهُ فَاَتانِي اَبِي زائِراً فَنَظَرَ اِلَى الْحَسَنِ وَهُوَ يَمَصُّ الثَّدْيَ فَقالَ فَطَمْتِيهِ قُلْتُ نَعَمْ قالَ اِذا اَحَبَّ عَلِيٌّ الْاِشْتِمالَ فَلا تَمْنَعِيهِ فَاِنِّي اَرى فِي مُقَدَّمِ وَجْهِكِ ضَوْءً وَنُوراً وَذٰلِكَ اَنَّكِ سَتَلِدِينَ حُجَّةً لِهٰذَا الْخَلْقِ مقداد میگوید عرض کردم خدمت فاطمه منزلت و مکانت حسین چیست فرمود گاهی که حسن متولد شد رسول خدا فرمان کرد که با علی علیه السلام مضاجعت نکنم و نزدیکی نجویم تا گاهی که حسن را از شیر باز کنم چون روزی چند سپری شد رسول خدا بدیدار من آمد و حسن را نگریست که رطبی میمزد فرمود حسن را از شیر باز کردی گفتم باز کردم فرمود اکنون اگر علی را بمضاجعت حاجت افتد از ممانعت بیرون مشو چه در جبین تو بشعشعه نوری نگرانم که عنقریب فرزندی می آوری که از برای خلایق حجت باشد آنگاه حضرت فاطمه علیها السلام از برای مقداد ابتدا کرد بذکر کیفیت حمل و فرمود فَلَمّا تَمَّ شَهْرٌ مِنْ حَمْلِي وَجَدْتُ فِي سَخْنَةً فَقُلْتُ لِاَبِي ذٰلِكَ فَدَعا بِكُوزٍ مِنْ ماءٍ فَتَكَلَّمَ عَلَيْهِ وَتَفَلَ عَلَيْهِ وَقالَ اِشْرَبِي فَشَرِبْتُ فَطَرَدَ اللّٰهُ عَنِّي ما كُنْتُ اَجِدُ وَصِرْتُ فِي الْاَرْبَعِينَ مِنَ الْاَيّامِ فَوَجَدْتُ دَبِيباً فِي ظَهْرِي كَدَبِيبِ النَّمْلِ فِي بَيْنِ الْجِلْدَةِ وَالثَّوْبِ فَلَمْ اَزَلْ عَلى ذٰلِكَ حَتّى تَمَّ الشَّهْرُ الثّانِي فَوَجَدْتُ الْاِضْطِرابَ وَالْحَرَكَةَ فَوَاللّٰهِ لَقَدْ تَحَرَّكَ وَاَنَا بَعِيدٌ مِنَ الْمَطْعَمِ وَالْمَشْرَبِ فَعَصَمَنِيَ اللّٰهُ كَاَنِّي شَرِبْتُ لَبَناً حَتّى تَمَّتِ الثَّلاثَةُ وَاَنَا اَجِدُ الزِّيادَةَ فِي الْخَيْرِ فِي مَنْزِلِي فَلَمّا صِرْتُ فِي الْاَرْبَعَةِ آنَسَ اللّٰهُ بِهِ وَحْشَتِي وَلَزِمْتُ الْمَسْجِدَ لا اَبْرَحُ مِنْهُ اِلّا لِحاجَةٍ تَظْهَرُ لِي فَكُنْتُ فِي الزِّيادَةِ وَالْخِفَّةِ فِي الظّاهِرِ وَالْباطِنِ حَتّى تَمَّتِ الْخَمْسَةُ فرمود چون یکماه از حمل من سپری شد حرارتی در ذات خود دیدار آمد چون بعرض پدر رسانیدم کوزه از آب طلب فرمود و کلمه چند بگفت و بر آن دمید و فرمان کرد تا شربتی بنوشیدم پس خداوند آن رنج را از من بگردانید و چون مدت بچهل روز رسید در میان جلد و جامه در پشت من دبیبی چون مشی مورچگان آشکار گشت و این ببود تا ماه دویم بنهایت شد آغاز اضطراب و حرکت نمود سوگند با خدای حرکت نمود در غیبت من از اکل و شرب منقطع گشت و بحفظ خداوند چنان مینمود که شربت شیر می آشامم تا ماه سیم درگذشت پس در منزل من خیر و سعادت بزیادت گشت و در ماه چهارم زحمت وحشت از من زایل شد و ملازمت مسجد اختیار کردم و از مصلای خویش جز بحکم حاجتی بیرون نشدم و در ظاهر و باطن قرین زیادت و خفت همی زیستم تا ماه پنجم نیز بکران رفت آنگاه فرمود فَلَمّا صارَتِ السِّتَّةُ كُنْتُ لا اَحْتاجُ فِي اللَّيْلَةِ الظَّلْماءِ اِلَى الْمِصْباحِ وَجَعَلْتُ اَسْمَعُ اِذا خَلَوْتُ بِنَفْسِي فِي مُصَلّايَ التَّسْبِيحَ وَالتَّقْدِيسَ فِي باطِنِي فَلَمّا مَضى فَوْقَ ذٰلِكَ تِسْعٌ اِزْدَدْتُ قُوَّةً فَذَكَرْتُ ذٰلِكَ لِاُمِّ سَلَمَةَ فَشَدَّ اللّٰهُ بِها اَزْرِي فَلَمّا زادَتِ الْعَشَرَةُ غَلَبَتْنِي عَيْنِي وَاَتانِي آتٍ فِي مَنامِي وَعَلَيْهِ ثِيابٌ بِيضٌ فَجَلَسَ عِنْدَ رَاْسِي وَنَفَخَ فِي وَجْهِي وَفِي قَفايَ فَقُمْتُ وَاَنَا خائِفَةٌ فَاَسْبَغْتُ الْوُضُوءَ وَاَدَّيْتُ اَرْبَعاً ثُمَّ غَلَبَتْنِي عَيْنِي فَاَتانِي آتٍ فِي مَنامِي فَاَقْعَدَنِي وَرَقانِي وَعَوَّذَنِي فَاَصْبَحْتُ وَكانَ يَوْمُ اُمِّ سَلَمَةَ فَدَخَلْتُ فِي ثَوْبِ حَمامَةٍ ثُمَّ اَتَيْتُ اُمَّ سَلَمَةَ فَنَظَرَ النَّبِيُّ اِلى وَجْهِي فَرَاَيْتُ اَثَرَ السُّرُورِ فِي وَجْهِهِ فَذَهَبَ عَنِّي ما كُنْتُ اَجِدُ وَحَكَيْتُ ذٰلِكَ لِلنَّبِيِّ فَقالَ اَبْشِرِي اَمَّا الْاَوَّلُ فَخَلِيلِي عَزْرائِيلُ الْمُوَكَّلُ بِاَرْحامِ النِّساءِ وَاَمَّا الثّانِي فَخَلِيلِي مِيكائِيلُ الْمُوَكَّلُ بِاَرْحامِ اَهْلِ بَيْتِي فَنَفَخَ فِيكِ قُلْتُ نَعَمْ فَبَكى ثُمَّ ضَمَّنِي اِلَيْهِ وَقالَ وَاَمَّا الثّالِثُ فَذاكَ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ يُخْدِمُهُ اللّٰهُ وَلَدَكِ فَنَزَلَ تَمامَ السِّتَّةِ فرمود چون ماه ششم فرا رسید در شبهای تاریک از فروغ نور حسین مرا از طلب چراغ فراغ بود و در خلوتخانه مصلای خویش بانگ تسبیح و تهلیل او را از درون خویش اصغا مینمودم چون نه روز بزیادت شد نیروی بدست کردم و خداوند پشت مرا قوی ساخت و ام سلمه را آگهی دادم و چون ده روز دیگر سپری گشت چشم مرا خواب در ربود و در خواب نگاه من تنی سفیدپوش بادید آمد و بر بالین من بنشست و بر روی و پشت من بدمید من ترسناک بپای شدم و کار وضوی بپای بردم و چهار رکعت نماز بگذاشتم دیگر باره

من بخویشتن شدم و تنی حاضر شد و مرا بنشانید و بر من افسون خواند و تعویذ کرد بامدادان روز ام سلمه بود و رسول خدا در خانه او نزول میفرمود پس بخانه ام سلمه رفتم چون رسول خدای در من نگریست آثار سرور در چهره مبارکش آشکار شد و حال من نیکو شد و قصه خویش را بعرض رسانیدم فرمود بشارت باد ترا ای فاطمه نخستین دوست من عزرائیل بود که موکل است بارحام زنان و دویم دوست من میکائیل بود که موکل است بارحام اهل بیت من و او در تو بدمید عرض کردم آری پس بگریست و مرا بر سینه بچسبانید آنگاه فرمود سه دیگر حبیب من جبرئیل است که خداوند او را بتقدیم خدمات فرزند تو گماشته

ذکر کیفیت ولادت حسین بن علی علیهما السلام و تعیین نام آنحضرت

ابن بابویه باسناد خود حدیث میکند که قابله حسین علیه السلام صفیه دختر عبد المطلب بود و نیز در عیون المعجزات مسطور است که علائی در کتاب خود مرفوع میدارد حدیث را بصفیه بنت عبد المطلب قالَتْ لَمّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ مِنْ فاطِمَةَ كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْها فَقالَ لِيَ النَّبِيُّ هَلُمِّي اِلَيَّ بِابْنِي فَقُلْتُ يا رَسُولَ اللّٰهِ اَنَا لَمْ اُنَظِّفْهُ بَعْدُ فَقالَ لِيَ النَّبِيُّ اَنْتِ تُنَظِّفِينَهُ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ نَظَّفَهُ وَطَهَّرَهُ وَرُوِيَ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ قامَ اِلَيْهِ وَاَخَذَهُ فَكانَ يُسَبِّحُ وَيُهَلِّلُ وَيُمَجِّدُ صفیه گفت چون حسین علیه السلام از شکم مادر فرود آمد من در پیش روی فاطمه حاضر بودم رسول خدا فرمود فرزند مرا بمن آور عرض کردم یا رسول الله من هنوز او را پاکیزه نکرده ام فرمود تو او را پاکیزه چگونی خداوند او را پاکیزه و مطهر آورده است و هم در خبر است که اینوقت رسول خدای برخاست و بسوی او رفت و او را بگرفت و تسبیح و تهلیل و تمجید میکرد و هم بصفیه منتهی میشود که فرمود چون حسین متولد شد و او را بنزد پیغمبر بردم آنحضرت او را بگرفت و زبان مبارک در دهان او گذاشت و حسین آغاز مکیدن فرمود و من چنان گمان کردم که پیغمبر او را غذا میدهد از شیر و عسل پس رسول خدای پیشانی او را بوسه زد و بمن سپرد و همی بگریست و سه کرت فرمود لَعَنَ اللّٰهُ قَوْماً هُمْ قاتِلُوكَ يا بُنَيَّ عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد که او را میکشد قالَ بَقِيَّةُ الْفِئَةِ الْباغِيَةِ مِنْ بَنِي اُمَيَّةَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فرمود بازماندگان ستمکاران بنی امیه لعنهم الله او را شهید میکنند و هم ابن شهرآشوب از کتاب الانوار حدیث میکند که خداوند تهنیت گفت پیغمبر را بحمل حسین و ولادت او و تعزیت گفت بقتل او از اینجاست که فاطمه چون این بدانست بجای آنکه از آوردن حسین بهجت شاد شود غمنده گشت و خداوند این آیه مبارکه را بدین فرستاد وَوَصَّيْنَا الْاِنْسانَ بِوالِدَيْهِ اِحْساناً حَمَلَتْهُ اُمُّهُ كُرْهاً وَوَضَعَتْهُ كُرْهاً وَحَمْلُهُ وَفِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتّى اِذا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَبَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلى والِدَيَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَاَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي اِنِّي تُبْتُ اِلَيْكَ وَاِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ خلاصه معنی آنست که حمل فاطمه حسین علیه السلام را از در کراهت بود و زادن او را نیز مکروه میداشت چه دانسته بود آنحضرت را شهید میکنند و مدت حمل و از شیر باز کردن او سی ماه بود چه شش ماه در شکم مادر بود و دو سال ایام رضاع است و چون نیرومند شد و چهل ساله گشت گفت الها پروردگارا الهام کن مرا بشکر نعمت خود آن نعمتی که بر من و بر والدین من فرود آوردی و اینکه آن کار کنم که تو خشنود شوی و شایستگی بخش مرا در اولاد من چه من بسوی تو باز گشت میکنم و از مسلمانانم و حدیث قابله بودن لعیا حسین علیه السلام را در ذیل فضایل آنحضرت انشاء الله بر قوم خواهیم داشت

ذکر احوال فرشتگان که برکت ولادت حسین علیه السلام سبب نجات ایشان شد

در اکمال الدین [۱۶۵] مسند با بن عباس منتهی میشود که گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود خداوند را فرشته ایست که او را دردائیل نام است و او شانزده هزار بال دارد و از هر بالی تا بالی پانصد ساله راه است و آن مقدار فضای میان آسمان و زمین است و آن فرشته را روزی در خاطر خلید که از پروردگار ما شیئی رفیع تر تواند بود و چون مکنون خاطر او در حضرت یزدان مکشوف بود بالهای او را دو چندان کرد تا صاحب سی و دو هزار بال گشت پس حکم داد تا صعود گیرد و پرواز کند پانصد سال بر پرید و سرش بقائمه عرش نرسید آنگاه از خداوند بسوی او خطاب رفت که قصه دردائیل

اَیُّهَا الْمَلَکُ عُدْ اِلی مَکانِکَ فَاَنَا عَظیمٌ فَوْقَ کُلِّ عَظیمٍ وَلَیْسَ فَوْقی شَیْءٌ وَلا اُوصَفُ بِمَکانٍ یعنی ای فرشته از شو بمکان خود که من بزرگتر از هر بزرگی هستم و نیست رفیع تر از من چیزی و بمکانی و حدی موصوف نشوم پس خداوند بالهای او را از تن باز کرد و مقام او را از صفوف فرشتگان فرود آورد و گاهی که حسین بن علی علیهما السلام متولد گشت در عشیه پنجشنبه شب جمعه خداوند بفرشته که گنجور آتش بود وحی فرستاد که آتش دوزخ را از دوزخیان فرو نشان از برای کرامت مولودی که از برای محمد متولد گشت آنگاه برضوان که گنجور جنان است آگهی رفت که جنت را بزینت کن و پاکیزه نمای برای کرامت این مولود در اینجهان و حور العین را وحی کرد که زینت بزیادت کنید از برای کرامت این مولود که از برای محمد در دنیا بوجود آمد و ملایک را فرمان کرد که بصف ایستاده شوید و رده بندید و بتسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر مدت بپای برید از برای کرامت این مولود در دنیا و جبرئیل را وحی فرستاد که فرود شو بسوی محمد با هزار گروه از فرشتگان که در هر گروه هزار هزار فرشته بشمار آید و همگان بر اسبهای ابلق سوار باشند و زین و لگام اسبان منضد بقباب در و یاقوت باشد و با ایشان جماعتی دیگر از فرشتگان که روحانیون نام دارند و در دست ایشان طبقهای نور است تا محمد را باین مولود مبارک تهنیت گویند آنگاه از حضرت یزدان تسبیحی رفت که ای جبرئیل همانا من این مولود را حسین نام کردم و گرامی داشتم بگو مر محمد را که این مولود را میکشند شرار امت تو که بر شرار دواب سوار باشند پس وای بر کشنده و وای بر راننده و وای بر کشنده من از قاتل حسین بیزارم و او از من بیزار است و هیچ بزه کاری در قیامت حاضر نشود الا آنکه جنایت قاتل حسین از وی افزون باشد و قاتل حسین با جماعتی بجهنم میرود که با خداوند خدای دیگر شریک دانند و آتش دوزخ بقاتل حسین شوقمندتر است از بهشت بآنان که اطاعت یزدان کردند بالجمله چون جبرئیل از آسمان فرود شد بر دردائیل عبور داد دردائیل گفت ای جبرئیل این آثار چیست که در این شب از آسمانها دیده میشود مگر قیامت بر اهل دنیا بپای ایستاد جبرئیل گفت نه چنین است بلکه فرزندی از برای محمد متولد گشت و ما را خداوند بتهنیت آنحضرت مبعوث فرمود دردائیل گفت ای جبرئیل ترا سوگند میدهم بآنکس که ترا و مرا بیافرید چون نزد محمد شوی از من سلام برسانی و بگوئی ترا بحق این مولود سوگند میدهم که از خداوند مسئلت کنی که از من خشنود شود و بالهای مرا باز دهد و مقام مرا در صفوف فرشتگان عنایت فرماید پس جبرئیل فرود شد و رسول خدا را چنانکه خدای فرمود تهنیت گفت و تعزیت نمود پیغمبر فرمود امت من او را میکشند عرض کرد آری پیغمبر فرمود من از این امت بیزارم و دیگر باره فرمود سوگند با خدای من از این امت بری و بیزارم جبرئیل عرض کرد که من نیز بری باشم پس پیغمبر نزد فاطمه آمد و او را تهنیت گفت و تعزیت فرمود فاطمه بگریست و گفت کاش نزائیدم او را آیا قاتل حسین در دوزخ است رسول خدا فرمود من شهادت میدهم که او در دوزخ است لکن کشته نمیشود حسین الا آنکه بجای میگذارد از فرزندان خود بعد از خود امامی هادی ثُمَّ قالَ الْاَئِمَّةُ بَعْدُ الْهادی عَلِیٌّ الْمُهْتَدی الْحَسَنُ النّاصِرُ الْحُسَیْنُ الْمَنْصُورُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ الشّافِعُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ النَّفّاعُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْاَمینُ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ الرِّضا عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الْفَعّالُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الْمُؤْتَمَنُ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلّامُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ وَ مَنْ یُصَلّی خَلْفَهُ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ یعنی چون هنگام ظهور قائم آل محمد عیسی علیه السلام از آسمان فرود می آید و اقتدا بآنحضرت مینماید بالجمله چون رسول خدا امامانی که از صلب حسین علیه السلام بادید می آید بشمار گرفت فاطمه از گریه باز ایستاد اینوقت جبرئیل قصه دردائیل را بعرض رسانید ابن عباس گوید رسول خدا حسین را فرا گرفت و او ملفوف بخرقه از صوف بود پس او را برداشت و بجانب آسمان اشارت کرد ثُمَّ قالَ اللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذَا الْمَوْلُودِ عَلَیْکَ لا بَلْ بِحَقِّکَ عَلَیْهِ وَعَلی جَدِّهِ مُحَمَّدٍ وَاِبْرٰهیمَ وَاِسْمٰعیلَ وَاِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ اِنْ کانَ لِلْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فاطِمَةَ عِنْدَکَ حَقٌّ فَارْضَ عَنْ دَرْدائیلَ وَرُدَّ عَلَیْهِ اَجْنِحَتَهُ وَمَقامَهُ مِنْ صُفُوفِ الْمَلائِکَةِ عرض کرد ای پروردگار من بحق حسین بر تو بلکه بحق تو بر حسین و بر پدران حسین اگر حسین را در نزد تو حقی است از دردائیل خشنود شو و گناه او را معفو دار و پرهای او را باز ده و جای او را در صفوف فرشتگان برقرار فرمای پس دعای پیغمبر باجابت مقرون شد و دردائیل هم آغوش آرزو گشت و در بهشت بلند آوازه شد که او غلام حسین بن علی است

قصه صلصائیل

ذکر نجات یافتن صلصائیل ببرکت ولادت حسین بن علی علیهما السلام

در کتاب الغیبه در حدیث مفضل بسند بصادق آل محمد منتهی میشود میفرماید ملکی بود که او را صلصائیل مینامیدند او را خداوند در انجام امری مبعوث داشت و او در امتثال امر توانی جست پس خداوند بال او را باز گرفت و جناحین او را بشکست و در یکی از جزایر بحر در افکند این ببود تا آن شب که حسین علیه السلام متولد گشت و فرشتگان بفرمان خداوند تبارک و تعالی از برای تهنیت رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا از آسمانی بآسمانی فرود میشدند گاهی که بجزیره صلصائیل عبور میدادند او را دیدار کردند و ایستاده شدند صلصائیل گفت ای فرشتگان پروردگار من بکجا میروید و بکجا فرود میشوید گفتند درین شب مولودی متولد گشته که بعد از جدش محمد و پدرش علی و مادرش فاطمه و برادرش حسن علیهم السلام از همه موجودات اکرم و اشرف است و آن حسین علیه السلام است و ما طلب اذن و اجازت از خداوند جل و علا کرده ایم که حبیب او محمد را بدین مولود تهنیت گوئیم صلصائیل گفت ای فرشتگان خدا من سؤال میکنم از شما بخداوندی که پروردگار من و پروردگار شماست و بحبیب او محمد و بحق این مولود که مرا حمل کنید با خود بسوی حبیب خدا و خواستار شوید از او و من نیز خواهنده شوم که از خدای بخواهد بحق این مولود که با او عنایت شده تا جنایت مرا معفو دارد و کسر جناحین مرا جبر فرماید و مرا بآن مقام رساند که با ملائکه مقربین داشتم پس او را بسوی رسول خدا حمل دادند و آنحضرت را بولادت حسین تهنیت گفتند و قصه صلصائیل را نیز بعرض رسانیدند و خواستار شدند که از خداوند بخواهد تا بر صلصائیل ببخشاید و جرم او را عفو فرماید و بالهای او را باز دهد پس رسول خدای برخاست و بسرای فاطمه آمد فَقالَ لَها ناوِلینی اِبْنِیَ الْحُسَیْنَ فرمود فرزندم حسین را بمن آور فاطمه حسین را نزد پدر آورد و او در قماطی محفوف بود پس پیغمبر او را بر زبر دست نهاد و نزد فرشتگان آورد ایشان آغاز تهلیل و تکبیر نمودند و خدا را گفتند و بر پیغمبر درود فرستادند اینوقت پیغمبر از جهت قبله توجه بجانب آسمان فرمود فَقالَ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ اِبْنِیَ الْحُسَیْنِ اَنْ تَغْفِرَ لِصَلْصائیلَ خَطیئَتَهُ وَتَجْبُرَ کَسْرَ جَناحِهِ وَتَرُدَّهُ اِلی مَقامِهِ مَعَ الْمَلائِکَةِ الْمُقَرَّبینَ یعنی فرمود ای پروردگار من از تو سؤال میکنم بحق فرزند من حسین که جرم و جریرت صلصائیل را معفو داری و از خطای او در گذری و پرهای شکسته او را جبر فرمائی و او را با ملائکه مقرب بمقام خود باز فرستی و این مسئلت باجابت مقرون شد

قصه فطرس

ذکر نجات یافتن فطرس ببرکت ولادت حسین علیه الصلوة والسلام

در کتاب بسائر بسند با بو عبدالله علیه السلام منتهی میشود قالَ اِنَّ فُطْرُسَ مَلَکٌ کانَ یَطُوفُ بِالْعَرْشِ فَتَلَکَّأَ فی شَیْءٍ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ فَقَصَّ جَناحَهُ وَرَمی بِهِ عَلی جَزیرَةٍ مِنْ جَزائِرِ الْبَحْرِ فرمود فطرس فرشته بود که بطواف عرش خداوند روزگار می سپرد در امتثال امری از امور توانی جست خداوند پرهای او را در هم شکست و او را در جزیره از جزایر دریا در افکند و در مصباح طوسی مرقوم است که خداوند فطرس را در کیفر این گناه بعذاب دنیا و آخرت مخیر ساخت فطرس عذاب دنیا را اختیار کرد لاجرم او را با مژگانهای هر دو چشم در جزیره بحر معلق ساخت و هیچ جانوری در آنجا عبور نداشت و در تحت او دخانی منتن مرتفع میگشت و هرگز منقطع نمیشد و در امالی صدوق مسطور است که فطرس هفتصد سال در آن جزیره خدا را عبادت میکرد این ببود تا گاهی که حسین بن علی علیهما السلام متولد گشت پس خداوند جبرئیل را فرمان کرد تا با هزار فرشته فرود شود و رسول خدا را بولادت این مولود تهنیت گوید چون فطرس احساس نزول فرشتگان کرد از جبرئیل که بروی عبور میداد پرسش کرد که بکجا میشوید و بچه کار فرمان پذیرید فَقالَ وُلِدَ لِلْحاشِرِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ اَحْمَدَ مِنْ بِنْتِهِ وَوَصِیِّهِ مَوْلُودٌ یَکُونُ مِنْهُ اَئِمَّةُ الْهُدی اِلی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ جبرئیل گفت پسری از برای احمد از دختر او فاطمه و وصی او علی متولد شده که امامان امت تا روز قیامت از فرزندان او خواهند بود و اینک مبعوث شده ام که رسول خدا را از جانب خداوند و از جانب خود تهنیت گویم فطرس گفت ای جبرئیل مرا بحضرت محمد با خود کوچ میده باشد که محمد بشفاعت من خدا را بخواند و مرا ازین عذاب برهاند جبرئیل او را با خود حمل داد و چون بر رسول خدای درآمد و شرط تحیت و تهنیت بپای آورد شرح حال

فطرس را بعرض رسانید پیغمبر فطرس را فرمود خویشتن را بدین مولود مسح فرمای و بمحل و مکان خود باز شو پس فطرس خویشتن را با حسین علیه السلام مسح داد و بال بر آورد و آهنگ صعود کرد فَقَالَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ اَمَا اِنَّ اُمَّتَکَ سَتَقْتُلُهُ وَلَهُ عَلَیَّ مُکَافَاةٌ اَلَّا یَزُورَهُ زَائِرٌ اِلَّا اَبْلَغْتُهُ عَنْهُ وَلَا یُسَلِّمُ عَلَیْهِ مُسَلِّمٌ اِلَّا اَبْلَغْتُهُ سَلَامَهُ وَلَا یُصَلِّی عَلَیْهِ مُصَلٍّ اِلَّا اَبْلَغْتُهُ صَلٰوتَهُ عرض کرد یا رسول الله همانا زود باشد که این مولود را امت تو شهید کنند و ذمت من بپاداش این نعمت که از وی دیده ام مشغول است بر اینکه زیارت میکند او را زایری الا آنکه کردار او را من بحضرت حسین ابلاغ میکنم و سلام نمیفرستد بر او هیچ سلام کننده الا آنکه سلام او را میرسانم و صلوة نمیکند برو هیچ مصلی الا آنکه من صلوة او را بعرض میرسانم آنگاه طریق آسمان گرفت و تا بمقام خود ارتقا یافت وَهُوَ یَقُولُ مَنْ مِثْلِی وَاَنَا عَتَاقَةُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ وَفَاطِمَةَ وَجَدُّهُ اَحْمَدُ الْحَاشِرُ یعنی در مراحل صعود همی گفت کیست مانند من و حال آنکه من آزاد کرده حسین بن علی و فاطمه و محمدم

ذکر کیفیت رضاع حسین علیه السلام و ظهور ائمه دین علیهم السلام از صلب آنحضرت

رضاع حسین علیه السلام

از اخبار صحابه و تابعین و روایت ابن شهرآشوب در مناقب هنگام ولادت حسین علیه السلام فاطمه مریض شد و شیر در پستان مبارکش بخوشید رسول خدا مرضعی طلب فرمود و بدست نشد خویشتن بحجره فاطمه آمد و ابهام مبارک را در دهان حسین گذاشت تا بمکید و شیر بجوشید تا سیراب گشت وَیُقَالُ بَلْ کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ یُدْخِلُ لِسَانَهُ فِی فِیهِ فَیَغُرُّهُ کَمَا یَغُرُّ الطَّائِرُ فَرْخَهُ فَجَعَلَ اللّٰهُ لَهُ فِی ذٰلِکَ رِزْقًا اَرْبَعِینَ یَوْمًا وَلَیْلَةً فَنَبَتَ لَحْمُهُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللّٰهِ یعنی بروایتی رسول خدا زبان مبارک را در دهان حسین گذاشت و او را زقه داد چنانکه مرغ جوجه خود را زقه دهد تا چهل روز و شب کار بدینسان کرد و برویید گوشت حسین از گوشت رسول خدا و در کتاب مناقب سند به بره دختر امیه خزاعی منتهی میشود که گفت گاهی که فاطمه علیها السلام بحسن حامل گشت رسول خدا از مدینه بجانبی خروج میداد فرمود یا فاطمه مرا جبرئیل تهنیت آورد که تو پسری خواهی آورد او را شیر نباید داد تا من باز آیم سه روز بعد از ولادت حسن بنزد فاطمه شدم و هنوز دهان حسن از آلایش شیر بی بهره بود عرض کردم حسن را من بسپار تا شیر دهم فرمود حاشا و کلا ثُمَّ اَدْرَکَتْهَا رِقَّةُ الْاُمَّهَاتِ فَاَرْضَعَتْهُ یعنی محبت مادری فاطمه را کامگشت تا او را شیر داد گاهی که رسول خدا باز آمد با فاطمه فرمود با این مولود چگونه زیستی قَالَتْ اَدْرَکَتْنِی عَلَیْهِ رِقَّةُ الْاُمَّهَاتِ فَاَرْضَعْتُهُ چون این سخن بعرض رسانید فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ اَبَی اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَّا مَا اَرَادَ یعنی خداوند ابا دارد که بیرون مشیت و اراده خود کار کند کنایت از آنکه اگر حسن از دیگر کس غذا نیافتی تا رسول خدای باز آمدی امامان امت از صلب او بودی این ببود تا گاهی که فاطمه بحسین علیه السلام حامل گشت همچنان رسول خدا فرمود همانا یا فاطمه مرا جبرئیل تهنیت میگوید بانیکه زود باشد که تو پسری آوری او را شیر مده تا من حاضر شوم اگرچه پس از یکماه باشد عرض کرد چنین کنم و رسول خدای از مدینه بجانبی سفر کرد و حسین علیه السلام متولد شد فاطمه او را شیر نداد تا گاهی که رسول خدای باز آمد فَقَالَ لَهَا مَاذَا صَنَعْتِ قَالَتْ مَا اَرْضَعْتُهُ فَاَخَذَهُ فَجَعَلَ لِسَانَهُ فِی فَمِهِ فَجَعَلَ الْحُسَیْنُ یَمُصُّ حَتّٰی قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِیهًا حُسَیْنُ اِیهًا حُسَیْنُ ثُمَّ قَالَ اَبَی اللّٰهُ اِلَّا مَا یُرِیدُ هِیَ فِیکَ وَفِی وُلْدِکَ یَعْنِی الْاِمَامَةَ یعنی رسول خدا با فاطمه فرمود چه صنعت پیش داشتی با حسین عرض کرد او را شیر ندادم پس حسین را برگرفت و زبان مبارک را در دهان او گذاشت تا بمکید و شیر همی نوشید چندانکه سیراب شد پیغمبر دو کرت فرمود کامیاب شدی ای حسین کافیست ترا آنگاه فرمود خداوند ابا دارد الا آنچه را خود خواهد هِیَ فِیکَ وَفِی وُلْدِکَ یعنی امامت در تو و در فرزندان تست و دیگر در کتاب علل الشرایع در ذیل حدیثی که در فضیلت اولاد حسین بر فرزندان حسن وارد است چنانکه مذکور شد جعفر صادق علیه السلام میفرماید چون حسین علیه السلام متولد شد فَکَفَلَتْهُ اُمُّ سَلَمَةَ وَکَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَاْتِیهِ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَیَضَعُ لِسَانَهُ فِی فَمِ الْحُسَیْنِ فَیَمُصُّهُ حَتّٰی یَرْوٰی فَاَنْبَتَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَحْمَهُ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللّٰهِ وَلَمْ یَرْضَعْ مِنْ فَاطِمَةَ وَلَا مِنْ غَیْرِهَا لَبَنًا قَطُّ فَلَمَّا اَنْزَلَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی فِیهِ وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا حَتّٰی اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَبَلَغَ

اَرْبَعِینَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلٰی وَالِدَیَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰیهُ وَاَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی اِنِّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَاِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ یعنی بعد از آنکه حسین علیه السلام متولد شد ام سلمه کفالت امر او میکرد و رسول خدا هر روز حاضر میشد و زبان مبارک در دهان حسین میگذاشت تا بمکیدی و سیراب گشتی پس خداوند گوشت او را از گوشت رسول خدا برویانید و او را نه فاطمه و نه غیر فاطمه هرگز شیر نداد و خدا این آیه مبارکه را فرو فرستاد چنانکه از این پیش رقم کردیم یعنی مدت حمل او و رضاع او سی ماه بود و چون توانا شد و سال او بچهل رسید گفت ای آفریدگار من مرا بشکر نعمت خود الهام کن آن نعمتی که مرا و پدر و مادر مرا بدان مخصوص داشتی و چنان بداری که برضای تو کار کنم و شایستگی عطا کن در اولاد من چه بازگشت من بسوی تست و در شمار مسلمانانم فَلَوْ قَالَ اَصْلِحْ لِی ذُرِّیَّتِی کَانُوا کُلُّهُمْ اَئِمَّةً وَلٰکِنْ خَصَّ هٰکَذَا صادق آل محمد میفرماید هرگاه حسین علیه السلام میفرمود اصلح لی ذریتی تا قیامت فرزندان او امامان بودند لکن چون فرمود فی ذریتی مخصوص شد در نه تن از فرزندان او علیهم السلام و دیگر در کتاب کافی مسطور است و سند بحضرت رضا علیه السلام منتهی میشود قَالَ اِنَّ النَّبِیَّ کَانَ یُؤْتٰی بِالْحُسَیْنِ فَیُلْقِمُهُ لِسَانَهُ فَیَمُصُّهُ فَیَجْتَزِی بِهِ وَلَمْ یَرْضَعْ مِنْ اُنْثٰی یعنی هر روز پیغمبر نزد حسین آمد و زبان در دهان او گذاشت تا بمکید و شیر جاری شد و هیچ زنی او را شیر نداد و نیز در کافی سند با بو عبدالله علیه السلام میرسد قَالَ لَمْ یَرْضَعِ الْحُسَیْنُ مِنْ فَاطِمَةَ وَلَا مِنْ اُنْثٰی یُؤْتٰی بِهِ النَّبِیُّ فَیَضَعُ اِبْهَامَهُ فِی فِیهِ فَیَمُصُّ مِنْهَا مَا یَکْفِیهِ الْیَوْمَیْنِ وَالثَّلٰثَ فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَیْنِ مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللّٰهِ وَدَمِهِ وَلَمْ یُولَدْ لِسِتَّةِ اَشْهُرٍ اِلَّا عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ وَالْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ میفرماید حسین علیه السلام از فاطمه و از زنی دیگر شیر نیاشامید پیغمبر هر روز حاضر شد و ابهام مبارک در دهانش نهاد تا بمکید این مکیدن او را دو روز و سه روز کافی بود پس گوشت حسین از گوشت رسول خدا رویده گشت و خون حسین از خون پیغمبر پدید آمد و هیچ فرزندی جز عیسی بن مریم و حسین بن علی ششماهه از مادر متولد نشد که بپاید و هم در کتاب امالی صدوق سند با بی عبدالله منتهی میشود میفرماید همسایگان ام ایمن بحضرت رسول آمدند و عرض کردند ام ایمن دوش تا بامداد همی گریست و هیچ از گریستن باز نایستاد رسول خدا کس فرستاد و ام ایمن را حاضر ساخت فَقَالَ لَهَا یَا اُمَّ اَیْمَنَ لَا اَبْکَی اللّٰهُ عَیْنَکِ اِنَّ جِیرَانَکِ اَتَوْنِی وَاَخْبَرُونِی اَنَّکِ لَمْ تَزَلِ اللَّیْلَةَ تَبْکِینَ اَجْمَعَ فَلَا اَبْکَی اللّٰهُ عَیْنَکِ مَا الَّذِی اَبْکَاکِ فرمود ای ام ایمن خداوند نگریاند چشم ترا همانا همسایگان تو نزد من آمدند و آگهی دادند که تو دوش همه شب گریستی آن چیست که ترا همی گریاند عرض کرد یا رسول الله خوابی هولناک دیده ام و همه شب خواهم گریست رسول خدا فرمود خواب خویش را بر من قصه کن چه خدا و رسول بر تعبیر آن داناتر است گفت بر من ثقیل می آید که از آنچه دیدم سخن کنم پیغمبر فرمود تعبیر این خواب نه چنانست که تو دانسته شرح کن عرض کرد چنان دیدم که بعضی از اعضای مبارک در خانه من افتاده است رسول خدا فرمود آسوده باش ای ام ایمن همانا از فاطمه متولد میشود حسین و تو پرستار او خواهی بود و حسین پاره از اعضای منست در خانه تو این ببود تا حسین علیه السلام متولد شد در روز هفتم رسول خدا فرمان کرد تا سر مبارکش را از موی بستردند و باسیم ناب بمیزان بردند و تصدق دادند و عقیقه نمودند آنگاه ام ایمن حسین علیه السلام را در برد در رسول خدای در پیچید و نزد آنحضرت آورد فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَرْحَبًا بِالْحَامِلِ وَالْمَحْمُولِ یَا اُمَّ اَیْمَنَ هٰذَا تَاْوِیلُ رُؤْیَاکِ رسول خدا ترحیب کرد او را و حسین را و فرمود ای ام ایمن اینست تاویل خواب تو

تفسیر آیه وصینا

وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ اِحْسَانًا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهًا وَوَضَعَتْهُ کُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلٰثُونَ شَهْرًا حَتّٰی اِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَبَلَغَ اَرْبَعِینَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلٰی وَالِدَیَّ وَاَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضٰیهُ وَاَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی اِنِّی تُبْتُ اِلَیْکَ وَاِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ در تفسیر این آیه مبارکه از این پیش لختی نگارش رفت علی بن ابراهیم در تفسیر خویش میگوید بعد از نزول این آیه مبارکه رسول خدا بولادت حسین علیه السلام بشارت داد و از انسان تعبیر برسول خدا

مینمایند چنانکه محققین عرفا انسان کامل و انسان کبیر و عالم کبیر و صورت جامعه و عنوان الظاهر و خمیرمایه آفرینش حقیقت محمدیه را دانسته‌اند واز والدیه تعبیر بحسن و حسین علیهما السلام فرمایند چه امام از برای امت و تربیت رعیت بجای پدر و از پدر مهربان تر است و جماعتی در قرائت خویش الف والدیه را انداخته بولدیه خوانند یعنی وصیت کردیم محمد را باحسان و اکرام دو فرزند خود حسن و حسین پوشیده نماند که آیات قرآن کریم واحادیث ائمه هدی شامل معانی کثیره است و اینمعنی نیز بجای خود است که هر انسانی پدر و مادر خود را احسان کند و جانب او را از جهت خیر و خوبی فرونگذارد و بالجمله خداوند بشارت داد پیغمبر را قبل از آنکه فاطمه حامل شود بحسین که امامت امت تا قیام قیامت در فرزندان حسین خواهد بود آنگاه خبر داد که حسین را او فرزندان او را همی کشند و امامت ابدی در فرزندان او و پاداش این شهادت است و نیز خداوند خبر داد پیغمبر را که حسین کشته میشود و دیگر باره بدنیا رجعت میکند و خدایش نصرت میفرماید تا بر دشمنان غلبه میجوید و همگان را بقتل میرساند و دارای زمین میگردد و مفاد این آیت مبارک که میفرماید وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ و در جای دیگر میفرماید وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ پس رسول خدا فاطمه را بحمل حسین تهنیت گفت و بقتل او تعزیت فرستاد از اینجاست که صادق آل محمد میفرماید هیچ دیده باشید کسی را که بشارت بدهند بوجود پسری او بکراهت حامل شود و بکراهت بار بگذارد و این از بهر آن بود که فاطمه از شهادت حسین آگهی داشت و میان حسن و حسین طهر واحد بود و در شکم مادر شش ماه افزون نزیست و فصال او بیست و چهار ماه بود چنانکه خدای فرماید وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا و مقدار اقل طهر واحد ده روز است و موافق این خبر میان حسن و حسین شش ماه و ده روز است در کتاب کافی بسند بابی جعفر علیه السلام منتهی میشود قَالَ لَمَّا عُرِجَ بِرَسُولِ اللّٰهِ نَزَلَ بِالصَّلٰوةِ عَشْرَ رَکَعَاتٍ رَکْعَتَیْنِ رَکْعَتَیْنِ فَلَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ زَادَ رَسُولُ اللّٰهِ سَبْعَ رَکَعَاتٍ شُکْرًا لِلّٰهِ فَاَجَازَ اللّٰهُ لَهُ ذٰلِکَ یعنی در شب معراج ده رکعت نماز واجب برسول خدای فرود آمد و آن پنج دو رکعت بود بعد از ولادت حسن و حسین رسول خدا از در شکرگذاری هفت رکعت برافزود و خداوند بپذیرفت روا نیست که خاطر را از این حدیث صحیح غشی عارض شود که قبل از ولادت حسنین نمازهای فریضه پنج هفده رکعت بوده است همانا در شب معراج بلکه در عالم الست برسول خدا نمازهای فریضه و ولادت حسنین را عرضه دادند و شکرانه ولادت ایشان هفت رکعت نیز یادت آورد در کتاب عیون اخبار بسند بعلی بن الحسین علیهما السلام منتهی میشود و این خبر را علما با سماء بنت عمیس منسوب داشته‌اند و من بنده در کتاب رسول خدا در ذیل قصه فتح خیبر بشرح رقم کردم و نسب اسماء بنت عمیس و خواهرهای او و شوهران و دختران و پسران هر یک را باز نمودم و مکشوف داشتم که اسماء بنت عمیس در زفاف فاطمه و ولادت حسنین علیهم السلام با شوهر خویش جعفر بن ابیطالب در حبشه بود و روز فتح خیبر از حبشه در رسیدند لهذا در زفاف فاطمه و ولادت حسنین حاضر نبود بلکه خواهر او سلمی حاضر بود لاجرم راوی اینحدیث سلمی خواهد بود چنانکه در کتاب امام حسن در قصه ولادت آنحضرت رقم کردم بالجمله میگوید چون حسین متولد شد پیغمبر بسرای فاطمه در آمد و مرا فرمود فرزند مرا حاضر کن پس حسین را در خرقه سفید ملفوف داشته بنزد آنحضرت بردم از من فرا گرفت و در گوش راست او اذان گفت و در گوش چپ اقامه قرائت کرد و او را در کنار خویش گرفت و سخت بگریست عرض کردم این گریه چیست فرمود بر این فرزند خود میگریم گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله این کودک هم اکنون متولد شده فَقَالَ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِیَةُ مِنْ بَعْدِی لَا اَنَالَهُمُ اللّٰهُ شَفَاعَتِی فرمود او را بعد از من جماعتی گمراه و ستمکاره بقتل میرسانند خداوند ایشان را از شفاعت من بهره و نصیبه نگذارد آنگاه فرمود ای سلمی فاطمه را از این قصه آگهی مده چه عهد او بافرزند اشتن حمل نزدیکست آنگاه با علی فرمود فرزند مرا چه نام خواندی عرض کرد که من در اختیار نام او بر تو سبقت نگیرم لکن دوست داشتم که او را بحرب نامبردار کنم فرمود من در نام او بر خداوند پیشی نگیرم این وقت جبرئیل فرود شد فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ الْعَلِیُّ الْاَعْلٰی یَقْرَءُ السَّلَامَ عَلَیْکَ وَیَقُولُ لَکَ عَلِیٌّ مِنْکَ کَهٰرُونَ مِنْ مُوسٰی سَمِّ ابْنَکَ بِاسْمِ ابْنِ هٰرُونَ قَالَ النَّبِیُّ وَمَا اسْمُ ابْنِ هٰرُونَ قَالَ شَبِیرٌ قَالَ النَّبِیُّ لِسَانِی عَرَبِیٌّ قَالَ جَبْرَئِیلُ

سَمِّهِ الْحُسَیْنَ فَسَمَّاهُ الْحُسَیْنَ گفت ای محمد خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید علی ترا چنان است که هرون موسی را لاجرم پسر خویش را نامبردار کن بنام پسر هرون فرمود او را نام چیست گفت شبیر فرمود زبان من عربیست گفت او را حسین بخوان پس او را حسین نامید و روز هفتم او را بدو قوچ فربی عقیقه فرمود و از قوچ یکران بزیادت دیناری قابله را عطا داد و موی سر آنحضرت را بسترد و بمیزان برده بسنگ آن از سیم ناب تصدق داد و سر مبارکش را با خلوق طلی کرد و فرمود ای سلمی آن علامت که از خون بر کودک رسم میکردند قانون جاهلیت بود آنگاه حسین را در کنار گرفت و فرمود ای ابو عبد الله امر تو بر من سخت صعب می آید و همی بگریست عرض کردم پدر و مادرم برخی راه تو باد این چه گریه است که امروز و دوز نخستین از تو معاینه میکنم قَالَ اَبْکِی عَلٰی ابْنِی هٰذَا تَقْتُلُهُ فِئَةٌ بَاغِیَةٌ کَافِرَةٌ مِنْ بَنِی اُمَیَّةَ لَا اَنَالَهُمُ اللّٰهُ شَفَاعَتِی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یَقْتُلُهُ رَجُلٌ یَثْلِمُ الدِّینَ وَیَکْفُرُ بِاللّٰهِ الْعَظِیمِ فرمود بر این فرزندم میگریم که او را گروهی از بنی امیه که کافران و ستمکارانند میکشند خداوند ایشان را در قیامت از شفاعت من بی بهره کناد و او را مردی میکشد که بخداوند کافر میشود و خلل در دین می اندازد آنگاه در حق ایشان بدعای بزبان مبارک کرد ثُمَّ قَالَ اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ فِیهِمَا مَا سَئَلَکَ اِبْرٰهِیمُ فِی ذُرِّیَّتِهِ اَللّٰهُمَّ اَحِبَّهُمَا وَاَحِبَّ مَنْ یُحِبُّهُمَا وَالْعَنْ مَنْ یُبْغِضُهُمَا مِلْاَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ فرمود ای پروردگار سؤال میکنم از تو چنانکه ابراهیم در فرزندان خود کرد ای پروردگار دوست دار کسی را که دوست دارد ایشان را و دشمن دار دشمنان ایشان را

ذکر اسامی و کنی و القاب و شمایل و نقش خاتم حسین بن علی علیهما السلام

در کتاب علل الشرایع بسند بعلی بن الحسین علیهما السلام منتهی میشود قَالَ اَهْدٰی جَبْرَئِیلُ اِلٰی رَسُولِ اللّٰهِ اِسْمَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ فِی خِرْقَةِ حَرِیرٍ مِنْ ثِیَابِ الْجَنَّةِ وَاشْتَقَّ اسْمَ الْحُسَیْنِ مِنِ اسْمِ الْحَسَنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ یعنی جبرئیل اسم حسن را در نسیجی از حریرهای بهشت نگاشته بحضرت رسول هدیه آورد و اسم حسین از حسن مشتق شد و هم در علل الشرایع مسطور است که رسول خدای فرمود این دو پسر خود را بنام دو پسر هرون نامبردار کردم که یکی شبر و آن دیگر شبیر است و نیز از رسول خدا روایت کرده‌اند قَالَ النَّبِیُّ یَا فَاطِمَةُ حسن و حسین بنام پسرهای هرون شبر و شبیر است لِکَرَامَتِهِمَا عَلَی اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ و دیگر ابن شهرآشوب حدیث میکند که حسن و حسین دو اسم از اسامی اهل بهشت است که از این پیش کسی در دنیا نامور نگشت و دیگر جابر حدیث میکند قَالَ النَّبِیُّ سُمِّیَ الْحَسَنُ حَسَنًا لِاَنَّ بِاِحْسَانِ اللّٰهِ قَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرَضُونَ وَاشْتُقَّ الْحُسَیْنُ مِنَ الْاِحْسَانِ وَعَلِیٌّ وَالْحَسَنُ اِسْمَانِ مِنْ اَسْمَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰی وَالْحُسَیْنُ تَصْغِیرُ الْحَسَنِ میفرماید حسن نامبردار شد از بهر آنکه خداوند باحسان خویش آسمان و زمین را بیافرید کنایت از آنکه آفرینش آسمان و زمین ترشح وجود حسن و پدر حسن و جد حسن و مادر حسن و برادر حسن است و علی و حسن دو نام است از نامهای خداوند و حسین تصغیر حسن است و هم در علل الشرایع مسطور است که آنگاه که فاطمه حسن را بزاد بنزد رسول خدا آمد و آنحضرت او را حسن نام نهاد و چون حسین را بزاد نیز بنزد رسول خدا آمد فَقَالَتْ یَا رَسُولَ اللّٰهِ هٰذَا اَحْسَنُ مِنْ هٰذَا فَسَمَّاهُ حُسَیْنًا در کتاب کافی بسند برضا علیه السلام منتهی میشود فَقَالَ اِنَّهُ لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ هَبَطَ جَبْرَئِیلُ عَلَی النَّبِیِّ بِالتَّهْنِیَةِ فِی الْیَوْمِ السَّابِعِ وَاَمَرَهُ اَنْ یُسَمِّیَهُ وَیُکَنِّیَهُ وَیَحْلِقَ رَاْسَهُ وَیَعُقَّ عَنْهُ وَیَثْقُبَ اُذُنَهُ یعنی وقتی حسن متولد شد جبرئیل در روز هفتم بر پیغمبر فرود شد و تهنیت بگفت و فرمان آورد که او را بنام و کنیت نامبردار کن و سرش را از موی سترده فرما و هم از بهر او عقیقه بفرمای و گوشش را سوراخ میکنی و چون حسین متولد شد نیز در روز هفتم بدینگونه حکم آورد قَالَ وَکَانَ لَهُمَا ذُؤَابَتَانِ فِی الْقَرْنِ الْاَیْسَرِ وَکَانَ الثَّقْبُ فِی الْاُذُنِ الْیُمْنٰی فِی شَحْمَةِ الْاُذُنِ وَفِی الْیُسْرٰی فِی اَعْلَی الْاُذُنِ فَالْقُرْطُ فِی الْیُمْنٰی وَالشَّنْفُ فِی الْیُسْرٰی میفرماید از برای ایشان دو گیسو بود در جانب چپ و در شحمه گوش راست سوراخ بود پس گوش راست را بقرطه و گوش چپ را بشنف علاقه فرمود و بروایتی ذوابتین ایشان از وسط سر مرسل بود و این بصحت نزدیکتر است جنابذی گوید علی علیه السلام نخستین حسن را حمزه نام نهاد و حسین را جعفر نامید پس رسول

خدا علی را طلب فرمود و قال له قد امرت ان اغیّر اسم ابنیّ هذین قال فما شاء الله و رسوله قال هما الحسن و الحسین
فرمود از خدای مأمورم که نام فرزندان خود را تغییر دهم علی عرض کرد آنچه خدا و رسول خواهند فرمود نام ایشان حسن و حسین است از این حدیث
ذکر کنیت و القاب حسین علیه السلام — چنان مستفاد میشود که نام حسن تا گاهی که حسین متولد شد حمزه بوده است الله اعلم کنیت حسین علیه السلام چنانکه در کشف الغمه مسطور است
ابو عبدالله است و القاب شریفش بسیار است نخستین الرشید و دیگر الطیب و دیگر الوفی و دیگر السید و دیگر الزکی و دیگر المبارک و دیگر
التابع لمرضات الله و دیگر السبط چنانکه از رسول خدای حدیث کرده اند قال حسین سبط من الاسباط و ابن الخشاب الدلیل
علی ذات الله را نیز از القاب آنحضرت بشمار آورده و مشهورترین این القاب الزکی است و فاضلتر آنست که رسول خدا در حق او و برادرش
حسن علیهم السلام فرموده قال انهما سیدا شباب اهل الجنة لاجرم سید اشرف است ابن شهرآشوب در مناقب خویش میگوید
اسمه الحسین و فی التوریة شبیر و فی الانجیل طاب و کنیته ابو عبدالله و الخاص ابو علی و القابه الشهید السعید
و السبط الثانی و الامام الثالث و المبارک و التابع لمرضاة الله المتحقق لصفات الله و الدلیل علی ذات الله افضل
ثقات الله المشغول لیلا و نهارا بطاعة الله الشاری نفسه لله الناصر لاولیاء الله المنتقم من اعداء الله الامام المظلوم
الاسیر المحروم الشهید المرحوم القتیل المخروم الامام الشهید الولی الرشید الوصی السدید الطرید الفرید البطل
الشدید الطیب الوفی الامام الرضی ذو النسب العلی المنفق الملی ابو عبدالله الحسین بن علی منبع الائمة شافع
الامة سید شباب اهل الجنة و عبرة کل مؤمن و مؤمنة صاحب المحنة الکبری و الواقعة العظمی و عبرة المؤمنین فی دار
البلوی و من کان بالامامة احق و اولی المقتول بکربلا ثانی السید الحصور یحیی النبی الشهید ابن زکریا الحسین بن
علی المرتضی زین المجتهدین و سراج المتوکلین مفخر ائمة المهتدین و بضعة کبد سید المرسلین نور العترة الفاطمیة
و سراج الانساب العلویة و شرف غرس حسب الرضویة المقتول بایدی شر البریة سبط الاسباط و طالب الثار یوم
الصراط اکرم العرق و اجل الاسر و اثمر الشجر و ازهر البدر معظم مکرم موقر منظف مطهر اکبر الخلائق فی زمانه
فی النفس و اعزهم فی الجنس اذکاهم فی العرف و اوفاهم فی العرف اطیب العرق و اجمل الخلق و احسن الخلق قطعة النور
لقلب النبی السرور المنزه عن الافک و الزور و علی تحمل المحن و الاذی صبور مع القلب المشروح جسور مجتبی الملک
الغالب الحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام چون علمای امامیه از این بیش اسامی و القاب حسین علیه السلام بدینگونه
تلفیق و ترقیم فرموده اند ما نیز اقتفا بدیشان نمودیم در مناقب ابن شهرآشوب و دیگر کتب و از اخبار صحابه و تابعین مکشوف افتاده که فاطمه علیها السلام
حسنین را بحضرت رسول آورد و قالت انحل ابنیّ هذین یا رسول الله و فی روایة هذان ابناک فورثهما شیئا فقال اما
الحسن فله هیبتی و سوددی و اما الحسین فان له جرأتی و جودی عرض کرد یا رسول الله حسن و حسین فرزندان تواند ایشان را
عطائی کن و از میراث بذلی فرمای فرمود هیبت و سیادت خود را با حسن گذاشتم و شجاعت و جود خود را با حسین دادم عرض کرد راضی شدم
و از نیز روی حسن حلیم و با حشمت و هیبت بود و حسین جواد و شجاعت داشت و بروایتی فرمود حسن را هیبت و حلم دادم و حسین را جود و رحمت
در کتاب ارشاد و روضه و اعلام الوری و شرف النبی و جامع الترمذی و ابانة العکبری بطرق ثمانیه سند با انس و ابو جحیفه میرسانند که حسین علیه
در شمایل مبارک حسین علیه السلام — السلام شبیه بود برسول خدا از سر تا سینه و حسن شبیه بود با آنحضرت از سینه تا پای در مناقب مسطور است که فاطمه چون حسن را رقص میداد میفرمود

اشبه اباک یا حسن و اخلع عن الحق الرسن و اعبد الها ذا منن و لا توال ذا الاحن و چون حسین علیه السلام را رقص میداد میفرمود

انت شبیه بابی لست شبیها بعلی

درکتاب عوالم

در کتاب عوالم از کتب معتبره حدیث میکند که حسین علیه السلام گاهی که در مکانی تاریک جلوس میفرمود مردمان از ضیاء جبین و فروغ
سینه مبارکش بدو راه میبردند و رسول خدا همواره آن جبین پاکیزه و سینه منور را بوسه میزد و هم ابن شهرآشوب از جامع ترمذی آورده
که عبیدالله بن زیاد لعنهما الله بعد از شهادت حسین علیه السلام چوبی که در دست داشت در بینی آنحضرت داخل کرد و میگفت ما رأیت مثل
هذا الرأس حسنا همی گفت ندیدم مانند این سر بحسن جمال و نیکوئی موافق اخبار صحابه و تابعین و آنچه از امالی صدوق مکشوف میفتد
نقش خاتم حسین علیه السلام — بسند بجعفر صادق علیه السلام منتهی میشود قال کان للحسین بن علی علیهما السلام خاتمان نقش احدهما لا اله الا الله عدة
للقاء الله و نقش الآخر ان الله بالغ امره و کان نقش خاتم علی بن الحسین خزی و شقی قاتل الحسین بن علی علیهما
السلام و در کافی بسند بجعفر صادق علیه السلام منتهی میشود قال کان فی خاتم الحسن و الحسین علیهما السلام الحمد لله و در امالی
صدوق مسطور است که محمد بن مسلم میگوید که از صادق آل محمد سؤال کردم که خاتم حسین علیه السلام بدست که افتاد شنیدم که از انگشت
مبارکش بیرون کردند قال علیه السلام لیس کما قالوا ان الحسین علیه السلام اوصی الی ابنه علی بن الحسین علیهما
السلام و جعل خاتمه فی اصبعه و فوض الیه امره کما فعل رسول الله صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین و فعل امیر
المؤمنین بالحسن علیهما السلام و فعله الحسن بالحسین علیهما السلام ثم صار ذلک الخاتم الی ابی علیه السلام بعد
ابیه و منه صار الیّ فهو عندی و انّی لالبسه کل جمعة و اصلی فیه فرمود نه چنان است که مردم میگویند همانا حسین علیه السلام
با فرزند خود زین العابدین وصیت فرمود و خاتم خویش را در انگشت او کرد و امر خلافت را با او گذاشت چنانکه رسول خدا با علی گذاشت و امیر
المؤمنین با حسن و حسن با حسین تفویض نمود بدینگونه دست بدست همی رفت تا پدرم محمد باقر بمیراث یافت و از باقر بمن رسید اینک من در هر روز
جمعه در انگشت میکنم و با آن نماز میگذارم محمد بن مسلم گوید من روز جمعه بر آنحضرت در آمدم چون از نماز فراغت یافت دست مبارک را فرا من داشت
و من بر آن خاتم نگران شدم این نقش داشت لا اله الا الله عدة للقاء الله آنگاه فرمود این است خاتم جد من ابی عبدالله علیه السلام
مکشوف باد که تواند بود که خاتمی که در یوم طف انگشت آنحضرت را قطع کردند و بردند جز این خاتم است که امامی از امامی بمیراث همی برد

ذکر محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت بحسین علیه السلام

ابتدا میکنم باخباری که خاصه مشعر است در فضیلت حسین و خبر میدهد از شدت محبت رسول خدا با آنحضرت در کتاب امالی صدوق بسند
حدیث حذیفه الیمان — بحذیفه الیمان منتهی میشود میگوید که رسول خدا را دیدم که دست حسین علیه السلام را بگرفت و ندا در داد یا ایها الناس هذا الحسین بن
علی فاعرفوه فو الذی نفسی بیده انه لفی الجنة و محبیه فی الجنة و محبی محبیه فی الجنة یعنی ای مردم این حسین پسر علی بن
ابیطالب است بشناسید او را قسم بآنکس که جان من بدست اوست حسین در بهشت است و دوستان حسین در بهشت اند و دوستان دوستان
حدیث براء بن عازب — حسین نیز در بهشتند و دیگر فاضل مجلسی از امالی شیخ بسند براء بن عازب میرساند میگوید رسول خدا را دیدم که حسین را در آغوش داشت
و میفرمود اللهم انی احبه فاحبه یعنی ای پروردگار من همانا من حسین را دوست میدارم تو نیز او را دوست میدار و دیگر در کامل الزیاره
مسطور است باسنادی که بیعلی بن مره پیوسته میشود قال قال رسول الله حسین منی و انا من حسین احب الله من احب
حدیث یعلی بن العامری — حسینا حسین سبط من الاسباط و هم در کامل الزیاره بسند بیعلی بن العامری میرسد میگوید در خدمت رسول خدای بضیافتی گاهی
روان بودیم در عرض راه حسین علیه السلام دیدار شد که با کودکان مشغول لعب بود رسول خدا آهنگ او کرد و دست بگشاد تا او را ماخوذ دارد
حسین علیه السلام از اینسوی بدانسوی همی جست رسول خدای خندان خندان او را ماخوذ داشت و با یکدست زنخ او را بگرفت و دست دیگر بر قفای
او گذاشت و لبهای مبارک را در دهان حسین نهاد و بوسه داد ثم قال حسین منی و انا من حسین احب الله من احب حسینا حسین

حدیث ام سلمه یستنبط من الاسباط و دیگر فاضل مجلسی از روایت معتبر سند بام سلمه میرساند که گفت حسین را رسول خدا حله در پوشانید که از جامهای دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله این حله چیست فقال هذه هدیة اهداها الی ربی للحسین وان لحمتها من زغب جناح جبرئیل وها انا البسه ایاها وازینه بها فان الیوم یوم الزینة وانی احبه فرمود این جامه ایست که خداوند بسوی من هدیه فرستاده از برای حسین همانا تار و پود اینجامه از پرهای خرد بال جبرئیل است و من میپوشانم حسین را و زینت میدهم او را همانا امروز روز زینت است و من دوست میدارم حسین را

حدیث سلمان و دیگر از اسناد معتبره سند بسلمان فارسی میرسد میفرماید حسین علیه السلام بدامان مبارک رسول خدای جای داشت پیغمبر او را میبوسید و میفرمود انت السید ابن السید ابو السادة انت الامام ابن الامام ابو الائمة انت الحجة ابن الحجة ابو الحجج تسعة من صلبک وتاسعهم قائمهم یعنی تو سیدی و پسر سیدی و پدر ساداتی و امام پسر امامی و پدر امامانی و تو حجت خدائی بر خلق و پسر حجتی و پدر حجتهای خدائی چه نه تن حجت خدا از صلب تو با دید آید و نهم ایشان قائم ایشان باشد

فرود آمدن پیغمبر از منبر برای حسین و نیز در خبر است که رسول خدای در منبر قرائت خطبه میفرمود ناگاه حسین علیه السلام بمسجد در آمد و پای مبارکش بدامن در پیچید و در افتاد و بگریست رسول خدا از منبر فرود شد و او را برگرفت وقال قاتل الله الشیطان ان الولد لفتنة والذی نفسی بیده ما دریت انی نزلت عن منبری فرمود خداوند شیطان را بکشد همانا فرزند فتنه ایست سوگند بآنکس که جان من در دست اوست ندانستم چگونه از منبر فرود شدم

حدیث دیگر از رسول خدا و هم در خبر است که رسول خدا از بیت عایشه بیرون شد و بر بیت فاطمه عبور داد و بانگ گریه حسین علیه السلام را اصغا فرمود فقال الم تعلمی ان بکائه یوذینی فرمود آیا نمیدانی که گریه حسین مرا آسیب میزند و زحمت میکند

حدیث مغیرة بن عبد الله در مناقب ابن شهرآشوب از مغیرة بن عبد الله حدیث میکند که حسین علیه السلام عبور میداد ابو طبیان او را دیدار کرد و گفت چه افتاد رسول خدا را که میان پای او را میگشاید و زبیبه او را بوسه میزند و سینه

رفتن حسین بر دوش رسول الله در نماز در خبر است که روزی رسول خدا با جماعتی نماز میگذاشت و حسین علیه السلام حاضر بود گاهی که رسول خدای سر بسجده میگذاشت حسین علیه السلام بر پشت مبارکش سوار میشد و هر دو پای خود را جنبش میداد و میگفت حل حل و چون رسول خدای میخواست سر از سجده بردارد او را ماخوذ میداشت و در کنار خود جای میداد چون دیگر باره بسجده میرفت همچنان بر دوش نبی سوار میشد و حل حل میگفت چون نماز بپای رفت مردی یهود حاضر بود عرض کرد ای محمد شما با کودکان خویش طریق رافت و شفقتی بسپارید که هرگز سیمت و طریقت ما نبوده فقال النبی اما لو کنتم تؤمنون بالله ورسوله لرحمتم الصبیان فرمود اگر شما نیز ایمان بخدا و رسول می آوردید اطفال را مورد رحمت و رافت میداشتید عرض کرد یا رسول الله من ایمان آوردم با این عظمت قدر که تراست چندین کرم و کرامت میفرمائی

حدیث ابو رافع در مناقب از ابو رافع حدیث میکند که گفت با حسین علیه السلام بمداحی لعب میکردم و مداحی سنگی چند خرد و مدور است و اطفال حفیره در زمین میکنند و کودکی سنگ بدان حفیره رها میکند و آن دیگر سنگی از دنبال آن روان میسازد اگر با سنگ نخستین مصادمه کرد غالب است و بر دوش خصم سوار میشود و اگر نه مغلوب و مرکوب است و این معنی است حدیث ابو رافع قال کنت الاعب الحسین وهو صبی بالمداحی فاذا اصابت مدحاتی مدحاته قلت احملنی فیقول اترکب ظهرا حمله رسول الله فاترکه فاذا اصاب مدحاته مدحاتی قلت لا احملک کما لم تحملنی فیقول اما ترضی ان تحمل بدنا حمله رسول الله فاحمله میگوید من با حسین آغاز لعب کردم و هرگاه سنگ مدحاة من سنگ او را میزد عرض میکردم مرا بر دوش خود سوار کن میفرمود تو میخواهی بر دوش سوار شوی که رسول خدا آنرا بر پشت خود حمل میدهد ناچار من دست باز میداشتم و چون مدحاة او مدحاة مرا میزد عرض میکردم ترا سوار نمیکنم چنانکه مرا سوار نکردی میفرمود آیا راضی نیستی که حمل کنی بدنی را که رسول خدا حمل میکند ناچار او را بر پشت خود سوار میکردم

حدیث امام رضا علیه السلام و دیگر در مناقب سند برضا علیه السلام منتهی میشود قال قال رسول الله من احب ان ینظر الی احب اهل الارض الی اهل السماء فلینظر الی الحسین یعنی رسول خدا فرمود کسی که دوست دارد که دیدار کند محبوب ترین اهل زمین را در نزد اهل آسمان واجب میکند که روی حسین نظاره کند و نیز

روایت ابن شهرآشوب ابن شهرآشوب در مناقب و سمعانی در فضایل باسانید معتبره حدیث میکند که حسین علیه السلام بر عبد الله بن عمرو بن العاص بر گذشت فقال عبد الله من احب ان ینظر الی احب اهل الارض الی اهل السماء فلینظر الی هذا المجتاز عبد الله گفت کسی که دوست دارد که محبوب ترین جهانیان را در نزد اهل آسمان دیدار کند بر این کذرنده یعنی حسین بایدش نظاره کرد ابو سعید خدری او را بحضرت حسین علیه السلام آورد با او فرمود اتعلم انی احب اهل الارض الی اهل السماء وتقاتلنی وابی یوم صفین والله ان ابی لخیر منی فرمود ای عبد الله تو میدانی که من فاضلترین جهانیانم و یوم صفین با من و پدر من رزم زدی و قتال دادی سوگند با خدای که پدر من از من فاضلتر بود عبد الله عذری بر تراشید و گفت رسول خدا مرا فرمان داده که اطاعت پدر کنم و عمرو بن العاص مرا بر این کماشت حسین علیه السلام او را گفت اما سمعت قول الله تعالی وان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما میفرماید مگر نشنیدی حکم خدا را که میفرماید اگر پدر و مادر بکار رند ترا که از برای شریک بگیری چیزی را که دانا نیستی از اطاعت ایشان روی برتاب و نیز رسول خدا میفرماید انما الطاعة الطاعة فی المعروف یعنی اطاعت در کارهای معروف و پسندیده است نه در کارهای زشت و نکوهیده و همچنان میفرماید لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق هیچ مخلوقی را در معصیت خداوند اطاعت نتوان کرد و نیز در خبر است که جبرئیل بسرای فاطمه علیها السلام فرود شد و آنحضرت را در خواب یافت و حسین علیه السلام را قلق و اضطرابی بود که اطفال را در طلب ما در هاست جبرئیل علیه السلام حسین را از گریستن با خویش مشغول داشت تا گاهی که فاطمه از خواب انگیخته گشت

حدیث ابن عباس و هم این حدیث از ابن عباس مرویست قال رسول الله رایت فی الجنة قصرا من درة بیضاء لا صدع فیها ولا وصل فقلت حبیبی جبرئیل لمن هذا القصر قال للحسین ابنک ثم تقدمت امامه فاذا انا بتفاح فاخذت تفاحة ففلقتها فخرجت منها حوراء کان مقادیم النسور اشفار عینیها فقلت لمن انت فبکت ثم قالت لابنک الحسین یعنی رسول خدا فرمود در بهشت قصری دیدم از یک مروارید سفید و آنرا هیچ خرقی و التیامی نبود با جبرئیل گفتم این قصر کراست گفت خاص فرزند تو حسین است پس از پیش روی او روان شدم و بتفاحی عبور دادم و سیبی ماخوذ داشتم و بشکافتم از میان آن حورائی بیرون شد که مژگانهای چشم او چون پرهای عقابی مینمود گفتم تو از بهر کیستی بگریست و گفت خاص فرزند تو حسینم

حدیث صادق آل محمد در کتاب کافی سند بابی عبد الله میرسد قال قال امیر المؤمنین رقی النبی حسنا وحسینا فقال اعیذکما بکلمات الله التامة واسمائه الحسنی کلها عامة من شر السامة والهامة ومن شر کل عین لامة ومن شر حاسد اذا حسد امیر المؤمنین میفرماید چون رسول خدا این کلمات بگفت فرمود چنین بود تعویذ ابراهیم علیه السلام مر اسمعیل و اسحق را

خبر تکبیر گفتن حسین در نماز در تهذیب مسطور است که رسول خدا در نماز بایستاد و حسین علیه السلام در پهلوی آنحضرت بود و چون پیغمبر تکبیر بگفت بر زبان حسین که کودکی خرد سال بود نیکو جاری نمیگشت هفت کرت رسول خدا تکرار تکبیر فرمود در کرت هفتم زبان حسین نیرو یافت و نیکو جاری فرمود و این خصلت در شریعت سنتی گشت

حدیث امیر المؤمنین علیه السلام دیلمی در فردوس الاخبار از امیر المؤمنین علیه السلام حدیث میکند قال ان موسی بن عمران سئل ربه عز وجل فقال یا رب ان اخی هرون مات فاغفر له فاوحی الله ان یا موسی لو سئلتنی فی الاولین والاخرین لاجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علی بن ابیطالب فانی انتقم له منه میفرماید موسی علیه السلام در حضرت پروردگار عرض کرد که ای خدای من برادرم هرون از جهان در گذشت او را بیامرز خداوند در او وحی فرستاد که ای موسی اگر از برای گناهکاران اولین و آخرین سؤال کنی مسئلت ترا با اجابت مقرون دارم جز قاتل حسین بن علی را که او را انتقام خواهم کرد و نیز در خبر است که موسی علی نبینا و آله وعلیه السلام از خداوند زیارت قبر حسین علیه السلام را سؤال کرد و با هفتاد هزار فرشته حاضر زیارت شد و نیز ابو هریره از رسول خدا روایت میکند قال اللهم انی احبه فاحبه واحب من یحبه ثلثا یعنی الحسین و بروایت ابی سعد قال الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة الا ابنی الخالة عیسی ویحیی بن زکریا یعنی حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت اند حتی عیسی و یحیی بن زکریا علیهما السلام

که یکدیگر را پسر خاله کانند و جوانان بهشتند

ذکر فضایل حسین علیه السلام و محبت رسول خدا با آنحضرت

فضایل حسین علیه السلام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام میفرماید اَلْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مِنْ جَنْبَیْ عَرْشِ الرَّحْمٰنِ بِمَنْزِلَةِ الشَّنْفَیْنِ مِنَ الْوَجْهِ یعنی حسن و حسین در روز قیامت از دو جانب عرش منزلت دو گوشواره دارند از برای رخسار و نیز عایشه از رسول خدا روایت میکند قَالَ سَئَلَتِ الْفِرْدَوْسُ رَبَّهَا عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَتْ اَیْ رَبِّ زَیِّنِّیْ فَاِنَّ اَصْحَابِیْ وَاَهْلِیْ اَتْقِیَاءُ اَبْرَارٌ میفرماید بهشت عرض کرد ای پروردگار من مرا زینت کن زیرا که ساکنین من پرهیزکاران و نیکوکارانند فَاَوْحَی اللّٰهُ اِلَیْهَا اَوَلَمْ اُزَیِّنْكِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ خداوند او را وحی فرستاد که آیا زینت نکردم ترا بحسن و حسین و نیز حذیفه از رسول خدا حدیث میکند اَلْحُسَیْنُ اُعْطِیَ مِنَ الْفَضْلِ مَا لَمْ یُعْطَ اَحَدٌ مِنْ وُلْدِ اٰدَمَ مَا خَلَا یُوْسُفَ بْنَ یَعْقُوْبَ یعنی خداوند حسین علیه السلام را فضلی و فضیلتی عطا فرمود که هیچیک از فرزندان آدم را عطا نکرد یعنی یوسف بن یعقوب هم این موهبت و فضیلت نیافت و نیز علی علیه السلام میفرماید اِنَّ النَّبِیَّ کَشَفَ عَنْ اُرْبِیَّةِ الْحُسَیْنِ فَقَبَّلَ زُبَّرَهُ وَقَامَ فَصَلّٰی مِنْ غَیْرِ اَنْ یَتَوَضَّاَ یعنی رسول خدا از فرود ناف تا فراز زانوی حسین علیه السلام را از جامه باز کرد و زبر او را ببوسید و برخاست و نماز گذاشت بی آنکه وضو بسازد و ابن شهر آشوب در مناقب خویش بسند با ابن عباس میرساند که فرمود در نزد رسول خدای بودم و آنحضرت حسین را بر زانوی راست و ابراهیم را بر زانوی چپ جای داده بود و گرتی روی این یکرا بوسه میزد و گرتی روی آن دیگر را اینوقت آنحضرت را وحی رسید قَالَ اَتَانِیْ جَبْرَئِیْلُ مِنْ رَبِّیْ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ اِنَّ رَبَّكَ یُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَیَقُوْلُ لَسْتُ اَجْمَعُهُمَا لَكَ فَافْدِ اَحَدَهُمَا بِصَاحِبِهٖ میفرماید از جانب خداوند جبرئیل آمد مرا و گفت ای محمد پروردگارت سلام میرساند و میفرماید من حسین و ابراهیم را با تو نخواهم گذاشت یکی را فدای آن دیگر کن چون اینکلمات را بفرمود بجانب ابراهیم نظری افکند و بگریست آنگاه بسوی حسین نگران شد و گریان گشت

فدا شدن ابراهیم برای حسین علیه السلام

وَقَالَ اِنَّ اِبْرٰهِیْمَ اُمُّهُ اَمَةٌ وَمَتٰی مَاتَ لَمْ یَحْزَنْ عَلَیْهِ غَیْرِیْ وَاُمُّ الْحُسَیْنِ فَاطِمَةُ وَاَبُوْهُ عَلِیٌّ ابْنُ عَمِّیْ لَحْمِیْ وَدَمِیْ وَمَتٰی مَاتَ حَزِنَتِ ابْنَتِیْ وَحَزِنَ ابْنُ عَمِّیْ وَحَزِنْتُ اَنَا عَلَیْهِ وَاَنَا اُوْثِرُ حُزْنِیْ عَلٰی حُزْنِهِمَا یَا جَبْرَئِیْلُ یُقْبَضُ اِبْرٰهِیْمُ فَدَیْتُهُ لِلْحُسَیْنِ فرمود مادر ابراهیم کنیزکی است و چون در گذرد کس جز من بروی محزون نشود و مادر حسین فاطمه است و پدرش علی است که پسر عم من و گوشت من و خون منست و چون در گذرد دختر من و پسر عم من حزین گردند و من نیز محزون شوم لاجرم اختیار کردم حزن خود را بر حزن ایشان ای جبرئیل مقبوض میشود ابراهیم و من او را فدای حسین کردم ابن عباس میگوید بعد از سه روز ابراهیم درگذشت و چون رسول خدا حسین را دیدار میکرد او را میبوسید و بر سینه خود میچسبانید و دندانهای او را بوسه میداد وَقَالَ فَدَیْتُ مَنْ فَدَیْتُهُ بِابْنِیْ اِبْرٰهِیْمَ و میفرمود فدا شوم کسی را که فدای او کردم پسرم ابراهیم را

جنبانیدن جبرئیل مهد حسین علیه السلام

و نیز در خبر است که جبرئیل فرود شد و فاطمه علیها السلام را در خواب یافت و حسین در مهد خویش میگریست و جبرئیل او را تسلیه میداد چون فاطمه بیدار شد بانگی شنید که کس حسین را تسلیه میکند نگران شد کسی را ندید اینخبر به پیغمبر برداشت فرمود او جبرئیل بود و دیگر در کتاب فصول المهمة فی معرفة الائمة که از مصنفات علمای اهل سنت و جماعت است از بغوی بسند بام سلمه منتهی میشود میگوید گاهی که جبرئیل

حدیث ام سلمه

در خدمت رسول خدای بود حسین علیه السلام در کنار من جای داشت ناگاه مرا بگذاشت و بحضرت رسول خدای شتاب گرفت پیغمبر حسین را فرا خود داشت و بر زانوی خویش بنشانید جبرئیل عرض کرد یا رسول الله او را دوست میداری فرمود دوست میدارم فَقَالَ اَمَا اِنَّ اُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ وَاِنْ شِئْتَ اَرَیْتُكَ تُرْبَةَ الْاَرْضِ الَّتِیْ یُقْتَلُ فِیْهَا فَبَسَطَ جَنَاحَهُ اِلَی الْاَرْضِ وَاَرَاهُ اَرْضًا یُقَالُ لَهَا کَرْبَلَا تُرْبَةٌ حَمْرَاءُ بِطَفِّ الْعِرَاقِ عرض کرد آگاه باش زود باشد که امت تو او را شهید کنند و اگر خواهی ترا بنمایم آن خاکی را که در آن مقتول میشود و بال خود بگسترد و زمین کربلا را با آنحضرت نمودار ساخت و آن خاک سرخ را در طف عراق بنمود صلوات الله علی الحسین و جده و ابیه و امه و اخیه والائمة من ذریته

در اثبات آنکه فرزندان فاطمه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله اند

حدیث پیغمبر در اینکه حسنین پسر منند

قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ کُلُّ بَنِیْ اُمٍّ یَنْتَمُوْنَ اِلٰی عَصَبَتِهِمْ اِلَّا وُلْدَ فَاطِمَةَ فَاِنِّیْ اَنَا اَبُوْهُمْ وَعَصَبَتُهُمْ میفرماید فرزندان هر مادری منسوب بقبیله خود مگر فرزندان فاطمه زیرا که پدر ایشان منم و قبیله ایشان منم و دیگر در مفردات معجم طبرانی بسند با ابن عباس و در اربعین مؤذن و تاریخ خطیب از جابر روایت میشود قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ ذُرِّیَّةَ کُلِّ نَبِیٍّ مِنْ صُلْبِهٖ خَاصَّةً وَجَعَلَ ذُرِّیَّتِیْ مِنْ صُلْبِیْ وَمِنْ صُلْبِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ اِنَّ کُلَّ بَنِیْ اُمٍّ یَنْتَمُوْنَ اِلٰی اَبِیْهِمْ اِلَّا اَوْلَادَ فَاطِمَةَ فَاِنِّیْ اَنَا اَبُوْهُمْ یعنی رسول خدا فرمود خداوند تبارک و تعالی فرزندان هر پیغمبر را از صلب او آورد و فرزندان مرا از صلب من و از صلب علی ابن ابیطالب آفرید همانا فرزندان هر مادری را نسبت بسوی پدر دهند مگر اولاد فاطمه زیرا که من پدر ایشانم و اینکه خدای فرماید مَا کَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِکُمْ در حق زید بن حارثه است چنانکه مرقوم شد و نیز خداوند میفرماید محمد پدر رجال شما نیست همانا رجال مردان را گویند که بسال بلوغ رسیده باشند و حسن و حسین بالاتفاق بالغ نبودند و از جمله رجال شمرده نمیشدند و دیگر سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام برهان است

حدیث علی علیه السلام که حسنین پسران پیغمبرند

بر اینکه حسن و حسین پسران رسول خدایند چنانکه یکروز در ایام صفین حسن سرعت کرد از برای جنگ با لشکر معویه قَالَ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِمْلِکُوْا عَنِّیْ هٰذَا الْغُلَامَ لَا یَهُدَّنِیْ فَاِنِّیْ اَنْفَسُ بِهٰذَیْنِ یَعْنِی الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ عَنِ الْمَوْتِ لِئَلَّا یَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُوْلِ اللّٰهِ میفرماید باز دارید حسن را و مگذارید بسوی جنگ گرایان شود و ناچیز نکنید مرا چه من دریغ دارم و بیمناکم که حسن و حسین کشته شوند و نسل رسول خدای منقطع گردد ابن ابی الحدید گوید اگر گویند حسن و حسین پسران پیغمبر نگویم هستند چه خداوند که در آیه مباهله فرماید ابناءنا حسن و حسین را خواسته و خداوند عیسی را از ذریت ابراهیم شمرده و اهل لغت خلافی ندارند که فرزندان دختر از نسل پدر دخترند و اگر کس گوید که خدا فرماید مَا کَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِکُمْ یعنی نیست محمد پدر هیچیک از مردان شما در جواب گوییم که محمد را پدر ابراهیم بن ماریه دانی یا ندانی بهر چه پاسخ دهد جواب من در حق حسن و حسین همانست همانا این آیت مبارک در حق زید بن حارثه وارد شده چه در سنت جاهلیت فرزند رسول خدای میشمردند و خداوند در بطلان عقیدت ایشان این آیت فرستاد که محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست لکن نه آنست که پدر فرزندان خود حسن و حسین و ابراهیم نباشد و دیگر مسعودی بسند با ابن عباس میرساند که گفت از پدر خود عباس بن عبدالمطلب شنیدم که فرمود در نزد رسول خدا بودم ناگاه علی علیه السلام در آمد چون چشم رسول خدا بر علی افتاد رنگ رخسار مبارکش دیگرگون گشت فَقُلْتُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّكَ لَتُصْفِرُ فِیْ وَجْهِ هٰذَا الْغُلَامِ فَقَالَ یَا عَمِّ وَاللّٰهِ اَشَدُّ حُبًّا لَهُ مِنِّیْ لَمْ یَکُنْ نَبِیٌّ اِلَّا وَذُرِّیَّتُهُ الْبَاقِیَةُ بَعْدَهُ مِنْ صُلْبِهٖ وَاِنَّ ذُرِّیَّتِیْ مِنْ صُلْبِ هٰذَا اِنَّهُ اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ دُعِیَ النَّاسُ بِاَسْمَائِهِمْ لَا بِاَسْمَاءِ اٰبَائِهِمْ سَتْرًا مِنَ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اِلَّا هٰذَا وَشِیْعَتُهُ فَاِنَّهُمْ یُدْعَوْنَ بِاَسْمَائِهِمْ وَاَسْمَاءِ اٰبَائِهِمْ لِصِحَّةِ وِلَادَتِهِمْ

حدیث پیغمبر در اینکه حسنین پسران منند

عباس میگوید گفتم یا رسول الله هنگام دیدار این غلام چهره مبارکت دیگرگون شد فرمود ای عم خداوند از من دوست تر دارد علی را نیست پیغمبری مگر اینکه فرزندان او از صلب او باقی مانند و فرزندان من از صلب علی بجای خواهند ماند همانا در قیامت مردم را بنام دعوت خواهند کرد و نام پدران ایشانرا مستور خواهند داشت چه خداوند بستاریت خویش زنازادگان را شناخته مردم نخواهد خواست مگر علی و شیعیان علی را که بنام ایشان و نام پدران ایشان طلب میکنند زیرا که در شیعیان علی زنازاده یافت نمیشود

احتجاج موسی بن جعفر علیهما السلام با هرون الرشید که حسنین پسران پیغمبرند

و احتجاج موسی بن جعفر علیهما السلام را با هرون الرشید انشاء الله در جای خود مرقوم خواهیم داشت لختی از آن حدیث را که برهان است بر اینکه فرزندان فاطمه فرزندان رسول خدایند میگذارم چون هرون الرشید از مسئلتی چند بپرداخت سخن بدینجا آورد و گفت ای موسی چگونه جایز داشته اید که عامه و خاصه شما را بسوی رسول خدا منسوب دارند و فرزندان رسول خدای خوانند و حال آنکه شما فرزندان علی مرتضی اید و مرد را با پدر نسبت کنند نه با مادر و فاطمه مر شما را بمنزله وعائی بود و پیغمبر از جانب مادر جد شماست موسی علیه السلام فرمود لَوْ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ

ثُمَّ خَطَبَ اِلَیْکَ کَرِیمَتَکَ هَلْ کُنْتَ تُجِیبُهُ فَقالَ سُبْحانَ اللهِ وَلِمَ لا اُجِیبُهُ بَلْ اَفْتَخِرُ عَلَی الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ وَقُرَیْشٍ بِذلِکَ
یعنی اگر رسول خدای زنده شود و دختر ترا خواستار گردد او را با رسول خدای تزویج میکنی یا اجابت نخواهی کرد هرون گفت چگونه اجابت
ننمایم بلکه بدین نسبت فخر میکنم بر عرب و عجم و قریش موسی علیه السلام فرمود لکِنَّهُ لا یَخْطُبُ اِلَیَّ وَلا اُزَوِّجُهُ یعنی خواستار دختر من نمیشود
تا خطبه کند و من هم دختر خود را با او تزویج نمیکنم هرون گفت مانع چیست فرمود لِاَنَّهُ وَلَدَنی وَلَمْ یَلِدْکَ فَقالَ اَحْسَنْتَ یا مُوسی گفت
از بهر آنکه من فرزند پیغمبرم و فرزند من حرام است با پیغمبر نتواند فرزندزاده خود را انکاح کند و من نتوانم دختر خود را با پیغمبر تزویج کنم لکن تو فرزند
پیغمبر نیستی و توانی دختر خویش را بشرط زناشوئی بسرای پیغمبر فرستی هرون گفت آفرین بر تو باد ای موسی اکنون بگوی شما خود را چگونه ذریت
پیغمبر شمارید و حال آنکه پیغمبر بلا عقب است چه عقب مخصوص بپسر است و دختر را عقب نخوانند و شما فرزندان دختر یدموسی علیه السلام فرمود
اَسْئَلُکَ بِحَقِّ الْقَرابَةِ وَالْقَبْرِ وَمَنْ فیهِ اِلّا اَعْفَیْتَنی عَنْ هذِهِ الْمَسْئَلَةِ گفت ترا بحق خویشاوندی رحم و قبر و کسی که در قبر است سوگند
میدهم که مرا از جواب این مسئله معفو داری هرون گفت دست باز ندارم با دیحجت فرزندان علی را بدانم که خود را چرا فرزند پیغمبر دانند و تو
امروز ای موسی سید و امام فرزندان علی میباشی و واجب میکند که آنچه از تو پرسم اقامه برهان از کتاب خدای کنی و شما ای فرزندان علی دعوی
دارید که هیچ حرفی از قرآن فرود نشده الا آنکه تأویلش در نزد شماست و حجت می‌ورید بقول الله تعالی ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْءٍ و بیان
هیچ چیز را هم بیرون قرآن نمیشمارید و خود را از رای علما و قیاس ایشان مستغنی میدارید موسی علیه السلام فرمود اکنون اجازت کن تا جواب گویم
گفت بگوی فَقالَ اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَسُلَیْمانَ وَاَیُّوبَ وَیُوسُفَ
وَمُوسی وَهرُونَ وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ وَزَکَرِیّا وَیَحْیی وَعیسی وَاِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحینَ آنگاه با هرون گفت پدر عیسی کیست
گفت عیسی را پدری نیست فرمود همانا خداوند عیسی را در سلک فرزندان انبیا کشید از جانب مریم علیها السلام و ما ذریت پیغمبر شمرده شدیم از
جانب فاطمه علیها السلام و از این زیادت گویم هرون گفت بگوی گفت قال الله تعالی فَمَنْ حاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ
فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْناءَنا وَاَبْناءَکُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَاَنْفُسَنا وَاَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَی الْکاذِبینَ
و اینمعنی مکشوف است که رسول خدای جز علی و فاطمه و حسن و حسین را در تحت کسا از برای مباهله جای نداد و از ابنائنا حسن و حسین را که پسران پیغمبرند
خواسته و از نسائنا فاطمه علیها السلام را خواسته و از انفسنا علی بن ابیطالب را اراده فرموده زیرا که بجای نفس پیغمبر است اِنَّ الْعُلَماءَ
قَدْ اَجْمَعُوا عَلی اَنَّ جَبْرَئیلَ قالَ یَوْمَ اُحُدٍ یا مُحَمَّدُ اِنَّ هذِهِ لَهِیَ الْمُواساةُ مِنْ عَلِیٍّ قالَ لِاَنَّهُ مِنّی وَاَنَا مِنْهُ فَقالَ جَبْرَئیلُ
وَاَنَا مِنْکُما یا رَسُولَ اللهِ ثُمَّ قالَ لا سَیْفَ اِلّا ذُوالْفَقارِ وَلا فَتی اِلّا عَلِیٌّ فَکانَ کَما مَدَحَ اللهُ بِهِ خَلیلَهُ اِذْ یَقُولُ فَتًی
یَذْکُرُهُمْ یُقالُ لَهُ اِبْرهیمُ فرمود همانا علما همگان متفق اند که در روز احد جبرئیل فرود شد و عرض کرد ای محمد این نهایت مواسات در جانبازی
علی با تو فرمود از آنست که علی از من است و من از علی باشم جبرئیل عرض کرد یا رسول الله من نیز از شمایم آنگاه ندا در داد که لا سیف الا ذوالفقار
ولا فتی الا علی و خداوند مدح فرموده است خلیل خود را بلفظ فتی و من نیز فخر میکنیم بسخن جبرئیل که خود را از ما دانست و بما پیوست چون موسی علیه
السلام سخن بدینجا آورد هرون گفت احسنت یا موسی اکنون حوایج خود را از من بخواه فرمود اول حاجت من آنست که پسر عم خود را اجازت
فرمائی تا بسوی حرم جدش مراجعت نماید و با اهل و عیال خود روزگار برد گفت نگران باش انشاء الله بازمدینه خواهی گشت و هم در خبر است که
یکروز ابوجعفر علیه السلام ابوالجارود را فرمود که مردمان در حق حسن و حسین چگویند عرض کرد که انکار میکنند که حسنین پسران پیغمبر باشند فرمود شما
از بهر ایشان چه حجت دارید عرض کرد که بقرآن مجید حجت کنیم آنجا که خداوند فرماید وَزَکَرِیّا وَیَحْیی وَعیسی وَاِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحینَ
از آن پس که عیسی در شمار فرزندان ابراهیم رود چگونه حسن و حسین پسران پیغمبر نباشند و همچنان با آیات قرآن برهان آریم آنجا که خداوند

تعلیم ابوجعفر علیه السلام ابوالجارود را که حسنین پسران پیغمبرند

با رسول خود فرماید قُلْ تَعالَوْا نَدْعُ اَبْناءَنا وَاَبْناءَکُمْ وَنِساءَنا وَنِساءَکُمْ وَاَنْفُسَنا وَاَنْفُسَکُمْ همانا خداوند از ابنائنا پسران پیغمبر را
خواسته است که حسن و حسین باشند فرمود ایشان چگویند عرض کرد گویند فرزند دختر از صلب پدر دختر نیست قالَ اَبُوجَعْفَرٍ عَلَیْهِ
السَّلامُ وَاللهِ یا اَبَا الْجارُودِ لَاُعْطِیَنَّکَها مِنْ کِتابِ اللهِ آیَةً تُسَمّی لِصُلْبِ رَسُولِ اللهِ لا یَرُدُّها اِلّا کافِرٌ فرمود ای ابوالجارود
ترا آیتی از کتاب خدا عطا میکنم که حسن و حسین را پسران صلبی رسول خدا نامیده باشد و آنرا رد نکند مگر کافری ابوالجارود عرض کرد بابی انت
و امی آن کدام است قالَ حَیْثُ قالَ اللهُ حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ اُمَّهاتُکُمْ وَبَناتُکُمْ وَاَخَواتُکُمْ اِلی قَوْلِهِ وَحَلائِلُ اَبْنائِکُمُ الَّذینَ
مِنْ اَصْلابِکُمْ فرمود آنجا که خداوند میفرماید حرام کرده شد بر شما مادرهای شما و دخترهای شما و خواهرهای شما تا آنجا که میفرماید حرام کرده شد بر شما
زنان پسران شما آن پسران که از صلب شما باشند آنگاه فرمود که ای ابوالجارود آیا حلال است از برای رسول خدا نکاح بر زنان حسن و حسین اگر
بگویند روا باشد سوگند با خدا دروغ گفته اند و اگر گویند حرام باشد سوگند با خدای حسن و حسین فرزندان صلبی رسول خدایند زیرا که حرام نشده است
بر رسول خدا جز زنان فرزندان صلبی او و دیگر یحیی بن یعمر العامری میگوید که حجاج بن یوسف الثقفی مرا طلب کرد فَقالَ یا یَحْیی اَنْتَ الَّذی
تَزْعَمُ اَنَّ وُلْدَ عَلِیٍّ مِنْ فاطِمَةَ وُلْدُ رَسُولِ اللهِ گفت ای یحیی تو آنی که گمان میکنی که فرزندان علی از فاطمه فرزندان رسول خدایند یحیی گفت
اگر مرا ایمن سازی بشرح میگویم گفت تورا امان دادم پس یحیی از قرآن مجید این آیت مبارک را قرائت کرد وَوَهَبْنا لَهُ اِسْحقَ وَیَعْقُوبَ
کُلًّا هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَسُلَیْمانَ وَاَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسی وَهرُونَ وَکَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ وَ
زَکَرِیّا وَیَحْیی وَعیسی وَاِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصّالِحینَ یعنی بخشیدیم مرا براهیم را اسحق و یعقوب و ایشان را هدایت فرمودیم و همچنان از فرزندان
ابراهیم داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هرون را و همچنین جزا میدهیم نیکوکاران را چون زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را چون یحیی این آیت
بنهایت برد گفت ای حجاج همانا عیسی کلمة الله و روح الله است که از عذرای بتول متولد شد و او را پدری نبود با اینهمه خداوند تبارک و تعالی
او را منسوب با براهیم خلیل میدارد و از فرزندان ابراهیم میشمارد پس چرا فرزندان فاطمه فرزند رسول خدای نباشند حجاج را جای سخن نماند و او هم
روی با یحیی کرد و گفت هان ای یحیی ترا چه افتاده که نشر این احادیث میپردازی و از تذکرهٔ آن زبان باز نمیگیری گفت از بهر آنکه خداوند واجب
کرده است بر صاحبان علم که مردم را از علم خویش بهره مند سازند قال الله تبارک و تعالی وَاِذْ اَخَذَ اللهُ میثاقَ الَّذینَ اُوتُوا الْکِتابَ
لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَلا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلیلًا فَبِئْسَ ما یَشْتَرُونَ در جمله میفرماید که خداوند
عهد بستد از آنان که بر کتاب خدای دانا بودند تا احکام خدا را بر مردمان مکشوف سازند و پوشیده ندارند و ایشان این احکام را از
پس پشت انداختند و در ازای آن از هوا و هوس نفسانی بهای اندک رضا دادند چون سخن بدینجا آورد حجاج گفت سخن بصدق کردی لکن
دیگر باره بدین سخن بر مگرد و بنشر اینحدیث و اشاعت اینخبر مپرداز و هم در خبر است که حجاج شبی کس بطلب عامر الشعبی فرستاد عامر جان
خویش بترسید پس برخاست و وضو بساخت و با اهل خویش وصیت کرد و بدرگاه حجاج آمد نطعی گسترده و شمشیری کشیده دید بایستاد
و بر حجاج سلام فرستاد و او جواب سلام باز داد و گفت بیمناک مباش که من امشب تا فردا چاشتگاه ترا امان دادم و او را اذن جلوس
داد تا بنشست آنگاه فرمان کرد تا مردی را حاضر کردند که در بند و زنجیر کشیده بودند او را نیز در پیش روی خویش جای داد اینوقت حجاج روی
با عامر کرد و گفت این شیخ میگوید حسن و حسین پسران رسول خدایند اکنون باید از قرآن مجید در اثبات اینمعنی برهانی محکم آرد و اگر نه بفرمایم تا
سرش را از تن دور کنند عامر گفت نخستین فرمان کن تا این غل و بند از وی برگیرند چه اگر حجت تمام کند او را معفو خواهی داشت و رها خواهی
ساخت و اگر در اقامت برهان فرو ماند با این قید حدید و زنجیر گران حاجت نباشد و هیچ چیز شمشیر را از اجرا نفاذ نخواهد شد پس حجاج بفرمود
تا قید و بند او را فرو گذاشتند عامر نگریست که او سعید بن جبیر است سخت غمنده گشت و در اندیشه رفت که اینمرد چگونه از قرآن حجت تواند

آورد

شبهه منکرین حسن و حسین

احتجاج یحیی با حجاج در اثبات اینکه اولاد فاطمه فرزند پیغمبرند

احتجاج حجاج با سعید بن جبیر در فرزندی حسنین با پیغمبر

آورد پس حجاج با سعید بن جبیر گفت اکنون بیار از قرآن تا چه داری سعید گفت لحظه صابر باش حجاج زمانی سر فرو داشت پس دیگر باره روی با سعید کرد و آن سخن را اعادت نمود سعید دیگر باره او را منتظر ساخت در کرت سیم گفت هان ای سعید حجت خود را از قرآن قرائت کن واگر نه سرت را از تن برگیرم سعید گفت أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسٰى وَهَارُونَ وَكَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ آنگاه روی با حجاج کرد و گفت نیم دیگر را از این آیت مبارک قرائت کن حجاج گفت وَزَكَرِيَّا وَيَحْيٰى وَعِيسٰى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ سعید گفت ای حجاج عیسی در اینجا چگونه خداوند چرا عیسی را از جمله این جماعت بحساب گرفته گفت از بهر آنکه عیسی نیز از ذریت ابراهیم است سعید گفت از پس آنکه خداوند عیسی را از فرزندان ابراهیم بشمار گیرد و حال آنکه عیسی را پدری نبوده و از ولادت ابراهیم تا ولادت عیسی دو هزار و دویست و شصت و دو سال میگذرد آیا سزاوار نیست که حسن و حسین با قرب زمان پسر پیغمبر باشند حجاج را مجال سخن بدست نماند پس فرمان کرد تا سعید را ده هزار دینار عطا آوردند و غلامان خود را فرمود تا آن عطا را حمل کردند و در خدمت سعید تا خانه او برفتند و تسلیم دادند عامر شعبی در بامداد با خود اندیشید که من گمان داشتم که از همه کس در فهم معانی قرآن داناترم اکنون دانستم که باید در نزد این شیخ حاضر شد و معانی قرآن را بتعلیم فرا گرفت و در طلب سعید بیرون شد و او را در مسجد یافت و نگران گشت که آن دنانیر را در نزد خود نهاده و مردم در گرد او انبوه شده اند و هر کس را ده دینار تصدق میکند و میگوید هٰذَا بَرَكَةُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ لَئِنْ كُنَّا أَغْمَمْنَا وَاحِدًا لَقَدْ فَرَّحْنَا أَلْفًا وَأَرْضَيْنَا اللهَ وَرَسُولَهُ یعنی این بذل و احسان در حق فقرا و مساکین برکت حسن و حسین است اگر تنی را غمگین آوردیم هزار تن را شاد نمودیم و خدا و رسول را راضی داشتیم بالجمله سعید بن جبیر را حجاج امامت جماعت داد و از پس آن قضاوت مکه داد لکن چون سعید حجاج را کافر میدانست بهر نوع که امکان یافتی جهاد او را واجب شمردی لاجرم آنگاه که عبدالرحمن بن محمد بن اشعث بن قیس کندی بر عبدالملک بن مروان خروج کرد سعید بعبدالرحمن بپیوست و چون عبدالرحمن هزیمت شد سعید بمکه گریخت او را حاکم مکه بگرفت و بنزد حجاج فرستاد و حجاج او را شهید ساخت و ما شرح شهادت او را در کتاب امیرالمؤمنین در ذیل احوال تابعین مرقوم داشتیم اکنون چنان صواب مینماید که ذکر نسب عیسی را علی نبینا و آله و علیه السلام از جانب مادر با ابراهیم خلیل علیه السلام باز نمائیم همانا مریم علیها السلام دختر یوقیم است و اورا اذرکیم نیز گویند که بعربی عمران اش خوانند و عمران پسر متن بن ابلیعازر بن ایلیود بن آکین ابن زادوق بن عازور بن الیاقیم بن ابیود بن زوزابابل بن شلتائیل بن یوکانیا بن یوشیا بن آمون بن منشی بن حزقیا بن آحاز بن یوثام بن عوزیا بن یورام بن یهوشافاط بن آسی بن ابیا بن رحبعام بن سلیمان بن داود بن ایشا بن عوبید بن باعاز بن سالا بن نحشون بن عمیناداب بن آرام بن حصرون بن فارص بن یهودا بن یعقوب پسر اسحق است و اسحق پسر ابراهیم خلیل علیه السلام است سخت عجب می آید مرا که خداوند تبارک و تعالی بعد از چهل و یک پشت و مدت دو هزار و دویست و شصت و دو سال عیسی را از جانب مادر فرزند ابراهیم خواند و دشمنان آل رسول حسن و حسین علیهما السلام را پسران پیغمبر نخوانند

ذکر نسب عیسی از جانب مادر با ابراهیم علیه السلام

ذکر شدت محبت رسول خدا نسبت بحسن و حسین علیهما السلام مشتمل بر سی و پنج حدیث از عامه و خاصه

گرفتن پیغمبر دست حسنین را و دعا کردن در حق ایشان

در مجالس مفید از جابر بن عبدالله انصاری مرویست قَالَ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللهِ آخِذًا بِيَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَقَالَ إِنَّ ابْنَيَّ هٰذَيْنِ رَبَّيْتُهُمَا صَغِيرَيْنِ وَدَعَوْتُ لَهُمَا كَبِيرَيْنِ وَسَأَلْتُ اللهَ لَهُمَا ثَلٰثًا فَأَعْطَانِي اثْنَتَيْنِ وَمَنَعَنِي وَاحِدَةً سَأَلْتُ اللهَ لَهُمَا أَنْ يَجْعَلَهُمَا طَاهِرَيْنِ مُطَهَّرَيْنِ زَكِيَّيْنِ فَأَجَابَنِي إِلٰى ذٰلِكَ وَسَأَلْتُ اللهَ أَنْ يَقِيَهُمَا وَذُرِّيَّتَهُمَا وَشِيعَتَهُمَا النَّارَ فَأَعْطَانِي ذٰلِكَ وَسَأَلْتُ اللهَ أَنْ يَجْمَعَ الْأُمَّةَ عَلٰى مَحَبَّتِهِمَا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي قَضَيْتُ قَضَاءً وَقَدَّرْتُ قَدَرًا وَإِنَّ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِكَ سَتَفِي لَكَ بِذِمَّتِكَ فِي الْيَهُودِ وَالنَّصَارٰى وَالْمَجُوسِ وَسَيَخْفِرُونَ ذِمَّتَكَ فِي وُلْدِكَ وَإِنِّي أَوْجَبْتُ عَلٰى نَفْسِي لِمَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ أَنْ لَا أُحِلَّهُ

مَحَلَّ كَرَامَتِي وَلَا أُسْكِنَهُ جَنَّتِي وَلَا أَنْظُرَ إِلَيْهِ بِعَيْنِ رَحْمَتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ میگوید یکروز رسول خدا بر ما در آمد و دست حسن و حسین را ماخوذ داشت و فرمود این دو فرزند خود را تربیت کردم گاهی که صغیر بودند و خدا را از بهر ایشان خواندم گاهی که کبیر شدند و خواستار شدم برای ایشان از خداوند سه چیز پس خداوند دو دعوت مرا اجابت فرمود و یکی را منع نمود همانا خواستار شدم تا ایشان را طاهر و مطهر و پاکیزه دارد این مسئلت باجابت مقرون گشت و دیگر خواستار شدم که محفوظ دارد ایشان را و فرزندان ایشان را و شیعیان ایشان را از دوزخ نیز پذیرفته گشت و همچنان خواهنده گشتم که امت را بتمامت در محبت ایشان همداستان کند خطاب آمد که ای محمد من قضائی رانده ام و قدری فرموده ام همانا طایفه از امت تو وفا کنند بعهد تو در حق یهود و نصاری و مجوس لکن عهد ترا فرو گذارند در حق اولاد تو و من بر خویشتن واجب فرموده ام که ایشان را کیفر کنم و در محل کرامت خود جای ندهم و در بهشت خود مسکن نگذارم و در روز قیامت بچشم رحمت در ایشان نگران نشوم و دیگر در جامع ترمذی و فضایل احمد و شرف المصطفی و فضایل سمعانی و امالی ابن شریح و ابانه ابن بطه مرقوم است إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخَذَ بِيَدِ الْحُسَيْنِ وَحَسَنٍ يَوْمًا وَقَالَ وَصَحْبُهُ فِي مَجْمَعٍ مَنْ وَدَّنِي يَا قَوْمِ أَوْ هٰذَيْنِ أَوْ أَبَاهُمَا وَأُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یعنی رسول خدا یکروز دست حسین و حسن را بداشت و اصحابش انجمن بودند فرمود هان ای جماعت آنکس که مرا دوست دارد یا ایشان را یا پدر ایشان علی را دوست دارد یا مادر ایشان فاطمه را دوست دارد در قیامت با من در بهشت خواهد بود این حدیث را ابوالحسن در نظم الاخبار بنظم آورده

حدیث پیغمبر که حسنین با مادر و پدر با من اند در بهشت

حدیث پنج تن ...

أَخَذَ النَّبِيُّ يَدَ الْحُسَيْنِ وَصِنْوِهِ	يَوْمًا وَقَالَ وَصَحْبُهُ فِي مَجْمَعٍ
مَنْ وَدَّنِي يَا قَوْمِ أَوْ هٰذَيْنِ أَوْ	أَبَوَيْهِمَا فَالْخُلْدُ مَسْكَنُهُ مَعِي

و دیگر ترمذی بحدیث صحیح گوید که رسول خدای در حق حسنین فرمود إِنَّكُمَا مِنْ رَيْحَانِ اللهِ یعنی حسن و حسین ریحانهای خدایند و هم عتبة ابن غزوان گوید رسول خدا حسنین را در کنار خود جای داده بود و هر یکرا جداگانه بوسه میداد بعضی گفتند یا رسول الله آیا ایشان را دوست میداری فَقَالَ مَا لِي لَا أُحِبُّ رَيْحَانَتَيَّ مِنَ الدُّنْيَا فرمود چیست مرا که دوست ندارم دو ریحان خود را از دنیا گوید ایشان را بریحان تشبیه کرد از بهر آنکه فرزند را میبویند چنانکه ریحان را میبویند و دیگر در تاریخ بغداد بسند بخوله بنت حکیم میرساند که گفت رسول خدای دست حسن و اگر نه حسین را داشت و میفرمود إِنَّكُمْ لَتُجَبِّنُونَ وَتُجَهِّلُونَ وَتُبَخِّلُونَ وَإِنَّكُمْ لَمِنْ رَيْحَانِ اللهِ یعنی شمائید که از زبان شما رستناک باید بود و شمائید که مکانت و منزلت شما ناشناخته خواهد ماند و شمائید که حفظ و حرمت شما واجب است و شمائید که ریحان خدائید و دیگر در جامع ترمذی و ابانه عکبری و کتاب سمعانی بسند باسامة بن زید میرسد میگوید شبی بنزد رسول خدای رفتم تا حاجت خود را بعرض رسانم آنحضرت بیرون آمد و چیزی محفوف داشت که من ندانستم چون از حاجت خویش بپرداختم عرض کردم چیست که پوشیده داری مکشوف داشت دیدم که حسن و حسین را در بر کنار خویش دارد فَقَالَ هٰذَانِ ابْنَايَ وَابْنَا ابْنَتِي اللّٰهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأَحِبَّهُمَا وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا فرمود ایشان پسرهای منند و پسرهای دختر من فاطمه اند ای پروردگار من همانا من دوست دارم ایشان را تو نیز دوست دار ایشان را و دیگر در جامع ترمذیست که رسول خدا فرمود اَللّٰهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا وَأُحِبُّ مَنْ أَحَبَّهُمَا یعنی ای پروردگار من همانا من دوست میدارم حسن و حسین را و دوست میدارم کسی که دوست میدارد ایشان را و دیگر ابوالحویرث گوید که رسول خدا فرمود اَللّٰهُمَّ أُحِبُّ حَسَنًا وَحُسَيْنًا وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمَا و دیگر از معویة بن عمار مرویست که رسول خدا فرمود إِنَّ حُبَّ عَلِيٍّ قُذِفَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا يُحِبُّهُ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُهُ إِلَّا مُنَافِقٌ وَإِنَّ حُبَّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ قُذِفَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فَلَا تَرٰى لَهُمْ ذَامًّا میفرماید حب علی افتاده است در دلهای مؤمنین و دوست ندارد او را مگر مؤمن و دشمن ندارد او را مگر منافق و حب حسن و حسین افتاده است در دلهای مؤمنین و منافقین و کافرین و هیچکس

حدیث پیغمبر که حسنین ریحانهای خدایند

حدیث پیغمبر که حسنین ریحانهای منند در دنیا

حدیث پیغمبر که حسنین ریحان خدایند

محفوف داشتن پیغمبر حسنین را در بر و کنار

در محبت پیغمبر با حسنین

در حب حسنین

ایضا در حب حسنین

ایشانرا نکوهش نماید و هم میفرماید که رسول خدا هنگام رحلت از اینجهان حسن و حسین را طلب فرمود و ایشانرا ببوئید و ببوسید و بگریید و از چشمهای مبارکش اشک میبارید و دیگر از صحیح بخاری و دیگر کسان و نیز از حضرت رضا علیه السلام حدیث میکند که رسول خدای فرمود

اَلْوَلَدُ رَیْحانَةٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ رَیْحانَتایَ مِنَ الدُّنْیا یعنی فرزند ریحانه ایست و حسن و حسین دو ریحانه منند از دنیا و دیگر ابن

مسعود میگوید که حسن و حسین بر زانوی رسول خدا نشسته بودند و آنحضرت میفرمود مَنْ اَحَبَّنی فَلْیُحِبَّ هٰذَیْنِ یعنی هر که دوست دارد مرا

واجب میکند که حسن و حسین را دوست دارد و دیگر ابن مسعود و ابو هریره حدیث کنند که رسول خدای بر ما بیرون آمد و حسن و حسین را بر دوش

راست و چپ نشانده بود و گاهی یکی را بوسه میداد چون بنزدیک ما آمد مردی گفت یا رسول الله دوست میداری ایشانرا فقال مَنْ

اَحَبَّهُما فَقَدْ اَحَبَّنی وَ مَنْ اَبْغَضَهُما فَقَدْ اَبْغَضَنی فرمود هر که دوست دارد ایشانرا مرا دوست دارد و هر که دشمن دارد ایشانرا مرا

دشمن دارد و دیگر بسند بعبدالله بن عمر بن الخطاب میرسانند که گفت در خدمت رسول خدای نشسته بودیم ناگاه حسنین عبور دادند فقال

رَسُولُ اللهِ هاتِ ابْنَیَّ اُعَوِّذُهُما بِما عَوَّذَ بِهِ اِبْرٰهیمُ ابْنَیْهِ اِسْمٰعیلَ وَ اِسْحٰقَ فرمود بیاورید پسرهای مرا تا تعویذ کنم ایشانرا بچیزی که

ابراهیم خلیل تعویذ نمود پسرهای خود اسمعیل و اسحق را آنگاه روی بحسنین کرد فقال اُعیذُکُما بِکَلِماتِ اللهِ التّامَّةِ مِنْ کُلِّ عَیْنٍ لامَّةٍ وَ مِنْ

کُلِّ شَیْطانٍ وَ هامَّةٍ فرمود تعویذ میکنم شما را بکلمات تامّه خداوند که محفوظ مانید از هر چشم زخمی و از هر شیطانی و از هر جانور گزنده و در بیشتر

از تفاسیر مرقوم است که رسول خدای معوّذتین حسنین را تعویذ فرمود و از این روی این دو سوره مبارکه بمعوّذتین معروف گشت و گفته اند که رسول

خدای چندان حسنین را بمعوّذتین تعویذ فرمود که ابن مسعود و دیگر کسان این دو سوره مبارکه را عوذتان حسنین گفتند و از قرآن کریم ندانستند دیگر

و ذرّ بن حبیش از رجال امیرالمؤمنین بسند با بن مسعود میرساند قالَ کانَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یُصَلّی فَجاءَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ

فَارْتَدَفاهُ فَلَمّا رَفَعَ رَأْسَهُ اَخَذَهُما اَخْذاً رَفیقاً فَلَمّا عادَ عادا فَلَمَّا انْصَرَفَ اَجْلَسَ هٰذا عَلی فَخِذِهِ الْاَیْمَنِ وَ هٰذا عَلی فَخِذِهِ

الْاَیْسَرِ ثُمَّ قالَ مَنْ اَحَبَّنی فَلْیُحِبَّ هٰذَیْنِ وَ کانا حُجَّتَیِ اللهِ لِنَبِیِّهِ فِی الْمُباهَلَةِ وَ حُجَّتَیِ اللهِ مِنْ بَعْدِ اَبیهِما اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ

عَلَی الْاُمَّةِ فِی الدّینِ وَ الْمِنَّةُ لِلّٰهِ میگوید که رسول خدا در نماز بود و سر بسجده فرود داشت حسن و حسین در آمدند و بر شانه مبارک پیغمبر سوار شدند

چون پیغمبر سر از سجده برداشت ایشانرا برفق و مدارا فرود آورد و دیگر باره سر بسجده گذاشت ایشان نیز دیگر باره بر شانه رسول خدا بر آمدند

و سوار شدند چون آنحضرت از نماز فراغت جست حسن را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ جای داد آنگاه فرمود آنکس که مرا دوست

دارد واجب میکند که حسن و حسین را دوست دارد چه ایشان حجت خدایند از برای پیغمبر خدا در روز مباهله و حجت خدایند در دین بعد از پدر

خود امیرالمؤمنین بر امت و دیگر از علمای عامه احمد حنبل در مسند و ابن ماجه در سنن و ابن بطه در ابانه و ابو سعید در شرف النبی و سمعانی

در فضایل الصحابه و همچنان ابو یعلی در مسند خود حدیث کرده اند که رسول خدا فرمود مَنْ اَحَبَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ فَقَدْ اَحَبَّنی وَ مَنْ اَبْغَضَهُما

فَقَدْ اَبْغَضَنی یعنی هر که دوست دارد حسن و حسین را مرا دوست دارد و هر که ایشانرا دشمن دارد مرا دشمن دارد و دیگر زاذان که مکنی با بو عمره فارسی است

از خواص علی علیه السلام از سلمان فارسی حدیث میکند قالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ یَقُولُ فِی الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ اَللّٰهُمَّ اِنّی اُحِبُّهُما فَاَحِبَّهُما

وَ اَحِبَّ مَنْ اَحَبَّهُما یعنی شنیدم از رسول خدا که فرمود در حق حسن و حسین الهی من دوست دارم ایشانرا پس دوست دار ایشانرا و دوست دار کسی

که دوست دارد ایشانرا و دیگر در جامع ترمذی بسند با نس بن مالک رساند قالَ سُئِلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ اَیُّ اَهْلِ بَیْتِکَ

اَحَبُّ اِلَیْکَ قالَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ اُحِبُّهُما وَ مَنْ اَحَبَّهُما اَحْبَبْتُهُ وَ مَنْ اَحْبَبْتُهُ اَحَبَّهُ اللهُ وَ مَنْ اَحَبَّهُ اللهُ اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ

وَ مَنْ اَبْغَضَهُما اَبْغَضْتُهُ وَ مَنْ اَبْغَضْتُهُ اَبْغَضَهُ اللهُ وَ مَنْ اَبْغَضَهُ اللهُ اَدْخَلَهُ النّارَ یعنی از رسول خدا پرسش کردند که از اهل

بیت تو در نزد تو محبوبتر کیست فرمود حسن و حسین دوست دارم ایشانرا و هر که دوست دارد ایشانرا دوست دارم او را و هر که را من دوست دارم

[margin notes: نشستن حسنین بر زانوی پیغمبر — نشستن حسنین بر دوش پیغمبر — تعویذ حسنین بمعوذتین — در محبت حسنین روایت عامه — در محبت حسنین و حب دوستان حسنین]

خدای دوست دارد هر که خدای دوست دارد در بهشت جای دهد و کسی که ایشانرا دشمن دارد من او را دشمن دارم و کسیرا که من دشمن دارم خداوند دشمن دارد و آنرا که خداوند دشمن دارد بدوزخ در افکند و دیگر احمد حنبل در مسند خویش میگوید بروایت ابو هریره که گرو در رسول خدا

حسن و حسین را بوسه میداد عیینه فزاری و اگر نه اقرع بن حابس عرض کرد یا رسول الله مرا ده تن فرزند است و هرگز هیچیک را بوسه نداده ام

رنگ رسول خدای از غضب گلگون گشت و فرمود اِنْ کانَ اللهُ قَدْ نَزَعَ الرَّحْمَةَ مِنْ قَلْبِکَ فَما اَصْنَعُ بِکَ مَنْ لَمْ یَرْحَمْ صَغیرَنا

وَ لَمْ یُعَزِّزْ کَبیرَنا فَلَیْسَ مِنّا یعنی همانا خداوند رحمت را از دل تو برگرفته است در اصلاح امر تو ناتوان گردم کسیکه رحم نکند صغیر ما را

و عزیز نشمارد کبیر ما را از ما نیست و دیگر یحیی بن ابی کثیر و سفیان بن عیینه باسناد خود حدیث میکند که یکروز رسول خدا گاهی که در منبر جای داشت

بانگ گریه حسن و حسین را بشنید از روی فزع برخاست ثُمَّ قالَ اَیُّهَا النّاسُ مَا الْوَلَدُ اِلّا فِتْنَةٌ لَقَدْ قُمْتُ اِلَیْهِما وَ ما مَعی عَقْلی

فرمود ای مردم بدانید که فرزند جز فتنه نیست همانا من از بانگ گریه حسین برخاستم و عقل من با من نبود و دیگر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام

روایت کرده اند که یکروز آب بدست نبود و مسلمانان از عطش زحمت میکردند فاطمه علیها السلام حسن و حسین را بحضرت رسول آورد و عرض کرد

ایشان کودکانند و بر تشنگی صبر نتوانند پیغمبر حسن را طلب فرمود و زبان مبارک در دهانش گذاشت تا بمکید و سیراب گشت آنگاه حسین را فرا گرفت و زبان

در دهانش گذاشت تا بمکید و سیراب گشت و دیگر ابو حازم از ابو هریره روایت میکند که دیدم رسول خدا رضاب دهان حسن و حسین را همی مکید چنانکه

مرد مان خرما را و دیگر در تفسیر ابی یوسف بسند با بن مسعود میرسد میگوید رسول خدا حسن و حسین را بر پشت مبارک سوار کرد و حسن را بر اضلاع

راست و حسین را بر اضلاع چپ و لختی برفت و گفت نِعْمَ الْمَطِیُّ مَطِیُّکُما وَ نِعْمَ الرّاکِبانِ اَنْتُما وَ اَبُوکُما خَیْرٌ مِنْکُما یعنی بهترین شترها

شتر شماست و بهترین سوارها شمائید و پدر شما فاضلتر از شماست و روایت کرده اند که رسول خدا را دو گیسوی بافته بر وسط سر بود و گیسوان

بدست حسین داد و نیز روایت کرده اند که رسول خدا با هر دو دست هر دو کتف حسین را بگرفت و قدمهای ایشان بر قدم رسول خدای بود

پس آنحضرت فرمود تَرَقَّ عَیْنَ بَقَّةٍ یعنی بالا بیا ای چشم پشه یکتن از ایشان صعود داد تا پای بر سینه پیغمبر گذاشت رسول خدای فرمود

دهن باز کن چون دهان بگشاد دهان او را بوسه داد ثُمَّ قالَ اَللّٰهُمَّ اَحِبَّهُ فَاِنّی اُحِبُّهُ فرمود الهی من دوست میدارم او را

تو نیز او را دوست بدار و جماعتی رقم فرموده اند که فرمود حُزُقَّةٌ حُزُقَّةٌ تَرَقَّ عَیْنَ بَقَّةٍ اَللّٰهُمَّ اِنّی اُحِبُّهُ فَاَحِبَّهُ وَ اَحِبَّ مَنْ یُحِبُّهُ

یعنی ای کوچک اندک خطوه ای کوچک چون چشم پشه بالا بیا آنگاه میفرماید الهی او را دوست میدارم تو دوست دار او را و دوست دار

کسی را که دوست میدارد او را و گفته اند که از بقه فاطمه علیها السلام را اراده فرموده است و خطاب کرده است با حسین علیه السلام فَاَقْرَةُ عَیْنٍ

بَقَّةٍ تَرَقَّ و در خبر است که فاطمه ترقیص میداد حسن را میفرمود اَشْبِهْ اَباکَ یا حَسَنُ وَ اخْلَعْ عَنِ الْحَقِّ الرَّسَنَ وَ اعْبُدْ اِلٰهاً ذا مِنَنٍ

وَ لا تُوالِ ذَا الْاِحَنِ و از برای حسین فرمود اَنْتَ شَبیهٌ بِاَبی لَسْتَ شَبیهاً بِعَلِیٍّ در مسند موصلی مرقوم است که ابو بکر

با حسن علیه السلام خطاب بکرد اَنْتَ شَبیهٌ بِالنَّبِیِّ لَسْتَ شَبیهاً بِعَلِیٍّ و علی علیه السلام اصغا میفرمود و تبسم میفرمود و ام سلمه با حسن

میگفت بِاَبِی ابْنَ عَلِیٍّ اَنْتَ بِالْخَیْرِ مَلِیٌّ کُنْ کَاَسْنانٍ حَلِیٍّ کُنْ کَکَبْشٍ حَوْلِیٍّ و ام الفضل زوجه عباس بن عبد المطلب با حسین خطاب میکرد

یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ یَا ابْنَ کَثیرِ الْجاهِ فَرْدٌ بِلَا اَشْباهٍ اَعاذَهُ اِلٰهی مِنْ اُمَمِ الدَّواهی و دیگر خرگوشی در کتاب لوامع و شرف

النبی و سمعانی در فضایل و ترمذی در جامع و ثعلبی در کشف و واحدی در وسیط و احمد بن حنبل در فضایل و جماعتی بسند بعبدالله بن بریده

میرسانند که از پدر خود روایت میکند که رسول خدای در منبر جای داشت و خطبه قرائت میفرمود ناگاه حسن و حسین بمسجد در آمدند و پیراهن

احمر در بر داشتند در عرض راه لغزش کردند و در افتادند رسول خدای قطع سخن فرمود و بعجلت از منبر فرود شد و هر دو تن را بر گرفت و در برابر خود

جای داد و فرمود وَ اعْلَمُوا اَنَّما اَمْوالُکُمْ وَ اَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اَنَّ اللهَ عِنْدَهُ اَجْرٌ عَظیمٌ و ابو طالب الحارثی در کتاب قوة القلوب حدیث

[margin notes: اقرع بن حابس در محبت حسین — برخاستن پیغمبر از گریه حسنین — مکیدن حسین زبان پیغمبر — مکیدن پیغمبر رضاب حسنین — سوار کردن پیغمبر حسنین بر دوش — بر آمدن پیغمبر از منبر]

سوار کردن پیغمبر حسین را بر پشت

مخصوص با مام حسن علیه السلام داشته و دیگر از ابن حماد مرویست که رسول خدای بحضرت حسنین علیهما السلام را بر پشت مبارک سوار کرد حسن را بر اضلاع راست و حسین را بر اضلاع چپ و فرمود نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمَا و دیگر از مقدام بن معدیکرب حدیث کرده اند که گفت قَالَ النَّبِيُّ حَسَنٌ مِنِّي وَحُسَيْنٌ مِنْ عَلِيٍّ وَقَالَ هُمَا وَدِيعَتِي فِي أُمَّتِي یعنی حسن از منست و حسین از علی و این هر دو امانت منند در میان امت من

حدیث پیغمبر که حسنین امانت منند در امت

تفضیل دادن پیغمبر علی را بر حسنین

و دیگر در شرف النبی مسطور است که رسول خدا نشسته بود ناگاه حسن و حسین در آمدند پیغمبر برخاست و از بهر آنکه زود تر ایشان را ماخوذ دارد چند گام پیش رفت و هر دو تن را بر گرفت و بر کتف خود سوار کرد و قَالَ نِعْمَ الْمَطِيُّ مَطِيُّكُمَا وَنِعْمَ الرَّاكِبَانِ أَنْتُمَا وَأَبُوكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا فرمود بهترین شتران شتر شماست و بهترین سواران شمائید و پدر شما علی علیه السلام بهتر از شماست و دیگر ابن بطه در ابانه بسند جابر بن عبدالله میرساند که گفت بر رسول خدای در آمدم حسن و حسین بر دوش آنحضرت سوار بودند و پیغمبر از بهر ایشان بر زانو نشسته بود و میفرمود نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمَا وَنِعْمَ الْعِدْلَانِ أَنْتُمَا یعنی بهترین شترها شتر شماست و بهترین دو عدل که حمل کنند شمائید و هم در خبر است که حسن و حسین بر پشت رسول خدا سوار بودند وَيَقُولَانِ حَلْ حَلْ و میگفتند حل حل و این کلمه ایست که عرب وقت راندن شتر میگوید و آنحضرت میفرمود نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمَا و دیگر سمعانی بسند بعمر بن الخطاب میرساند که گفت حسن و حسین را بر دوش رسول خدای دیدم فقلت نِعْمَ الْفَرَسُ لَكُمَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَنِعْمَ الْفَارِسَانِ هُمَا یعنی گفتم بهترین اسبها از بهر شماست رسول خدا فرمود بهترین سواران ایشانند و دیگر علی علیه السلام میفرماید که رسول خدای فرمود يَا عَلِيُّ لَقَدْ أَذْهَلَنِي هَذَانِ الْغُلَامَانِ يَعْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ أَنْ أُحِبَّ بَعْدَهُمَا أَحَدًا أَبَدًا إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أُحِبَّهُمَا وَأُحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا فرمود ای علی مرا محبت حسن و حسین باز داشت از اینکه بعد از ایشان کسی را دوست دارم همانا پروردگار من مرا امر فرمود که دوست دارم ایشان را و دوست دارم هر که ایشان را دوست دارد و دیگر از ابو ذر مرویست که رسول خدا حسین را میبوسید و میفرمود مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَذُرِّيَّتَهُمَا لَمْ تَلْفَحْهُ النَّارُ یعنی هر کس دوست دارد حسن و حسین را آتش دوزخ نمیسوزاند او را و دیگر از ابی عبدالله علیه السلام مرویست قَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ أَبْغَضَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَيْسَ عَلَى وَجْهِهِ لَحْمٌ وَلَمْ تَنَلْهُ شَفَاعَتِي یعنی رسول خدا فرمود کسی که دشمن دارد حسن و حسین را در قیامت حاضر میشود و حال آنکه در چهره اش گوشت نباشد و شفاعت من او را فرا نگیرد و دیگر احمد بن حنبل در فضایل و مسند و ترمذی در جامع و ابن ماجه در سنن و ابن بطه در ابانه و خطیب در جامع و موصلی در مسند و واعظ در شرف المصطفی و سمعانی در فضایل و ابو نعیم در حلیه از سه طریق اینجمه در کتب مسطوره رقم کرده اند و همچنان ابن جشیش التیمی از اعمش و دارقطنی بعبدالله بن عمر بن الخطاب سند میرساند که گفت قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ابْنَايَ هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا یعنی رسول خدا فرمود دو پسر من حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان علی علیه السلام بهتر از ایشان است و دیگر عمران بن حصین گوید که رسول خدا فرمود يَا عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْقِعًا مِنَ الْقَلْبِ وَمَا وَقَعَ مَوْقِعَ هَذَيْنِ الْغُلَامَيْنِ مِنْ قَلْبِي شَيْءٌ قَطُّ فَقُلْتُ كُلُّ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ يَا عِمْرَانُ وَمَا خَفِيَ عَلَيْكَ أَكْثَرُ مِمَّا أَمَرَنِي اللَّهُ بِحُبِّهِمَا فرمود ای عمران هر چیز را در دل جاییست و نیست چیزیکه در دل من جای حسن و حسین را فرا گیرد عمران گفت یا رسول الله هیچ مقام ایشان را فرا گیرد فرمود ای عمران آنچه بر تو پوشیده است بیشتر است از آنچه خدای در محبت ایشان مرا مامور داشته و دیگر از ابو ذر غفاری مرویست گوید رسول خدا امر بمحبت حسن و حسین مامور داشت لاجرم ایشان را دوست دارم و دوست دارم کسی را که ایشان را دوست دارد از بهر آنکه رسول خدا ایشان را دوست داشت و دیگر از ام سلمه و میمونه و علی علیه السلام مرویست که فرمودند دیدیم رسول خدا را که پای مبارک در لحاف یا در جامه داشت ناگاه حسن علیه السلام آب طلبید رسول خدا بسرعت بر جست و از آنجا که دعای آب بود مقداری آب بر گرفته بدست حسن نهاد و حسین علیه السلام جنبش میکرد تا آن آب را فرا گیرد رسول خدای مانع بود فاطمه عرض کرد یا رسول الله چنان مینماید که حسن نزد تو محبوبتر است قَالَ مَا هُوَ بِأَحَبِّهِمَا إِلَيَّ وَلَكِنَّهُ اسْتَسْقَى أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِنِّي وَإِيَّاكِ وَهَذَيْنِ الْبَعْلَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ

سوار کردن پیغمبر حسنین را و فرمودن حل حل

حدیث پیغمبر که خداوند فرمود دوست دارم حسین و دوستان ایشان را

حدیث پیغمبر که دوستان حسنین در دوزخ نسوزند

حدیث پیغمبر که دشمن حسنین شفاعت نمیکنم

در تفضیل علی بر حسنین

حدیث پیغمبر که هیچ چیز جای حسنین را در دل من نگیرد

مامور داشتن پیغمبر ابوذر را بمحبت حسنین

آب دادن پیغمبر حسن را بدست مبارک

فرمود حسن را افزون دوست ندارم لکن او نخست آب خواست همانا من و تو و این دو صاحب بچه در روز قیامت در یک مکان خواهیم بود و دیگر بسند بانس بن مالک منتهی میشود که گفت از رسول خدای پرسش کردند که از اهل بیت خویش کدام یک را محبوبتر داری فرمود حسن و حسین را آنگاه فاطمه را فرمان داد که پسرهای مرا پیش خوان و ایشان را بر سینه خود میچسبانید و میبوئید و دیگر بسند بجابر منتهی میشود که گفت قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى أَرْبَعَةٍ مِنْ أَهْلِي قَدْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ وَأَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَالْمَهْدِيِّ الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ یعنی رسول خدا فرمود بهشت مشتاق چهار کس است از اهل بیت من که دوست میدارد ایشان را خدای و امر کرد مرا بدوستی ایشان نخست علی بن ابیطالب علیهما السلام و دیگر حسن و حسین و چهارم مهدی قایم آل محمد که وقتی ظهور کند عیسی بن مریم از قفای او نماز گذارد و اقتدا باو کند صلوات الله علیهم اجمعین و دیگر در کتاب اربعین بسند بجابر بن عبدالله منتهی میشود که گفت داخل بر رسول خدای شدم و حسن و حسین بر پشت مبارکش سوار بودند و آنحضرت با دو دست و دو پای مشی میفرمود و میگفت نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمَا وَنِعْمَ الْحِمْلَانِ أَنْتُمَا یعنی بهترین شترها شتر شماست و بهترین بارها شمائید و دیگر هنگامیکه رسول خدای مریض بود عباس بن عبدالمطلب بعیادت آنحضرت حاضر شد و پیغمبر را از بستر برانگیخت و بر سریر بنشاند رسول خدا فرمود رَفَعَكَ اللَّهُ يَا عَمِّ عباس عرض کرد علی علیه السلام اجازت بار میطلبد فرمود در آید پس علی در آمد و حسن و حسین ملازم خدمت او بودند عباس عرض کرد هَؤُلَاءِ وُلْدُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هُمْ وُلْدُكَ يَا عَمِّ فَقَالَ أَتُحِبُّهُمْ قَالَ أَحَبَّكَ اللَّهُ كَمَا أُحِبُّهُمَا گفت ایشان فرزندان تواند یا رسول الله فرمود فرزندان تواند ای عم عرض کرد دوست داری ایشان را فرمود دوست دارد خداوند ترا چندانکه ایشان را دوست داری

در ذکر احادیثی که آتش دوزخ بر اولاد فاطمه علیها السلام حرام است

در کتاب معانی الاخبار باسناد محکم مرقوم است که علی بن موسی الرضا علیهما السلام گاهی که در خراسان سکون داشت یکروز از بزرگان اصحاب جماعتی در مجلس او حاضر بودند و زید بن موسی نیز در آن مجلس حاضر بود و با اهل مجلس از مفاخر خویش سخن همی کرد و ما من گفت همی علی بن موسی علیهما السلام اگر چند با اهل مجلس حدیث میفرمود نیز سخنان زید را می شنود پس روی با زید کرد فقال يَا زَيْدُ أَغَرَّكَ قَوْلُ بَقَّالِي الْكُوفَةِ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَوُلْدِ بَطْنِهَا خَاصَّةً فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُطِيعُ اللَّهَ وَيَصُومُ نَهَارَهُ وَيَقُومُ لَيْلَهُ وَتَعْصِيهِ أَنْتَ ثُمَّ تَجِيئَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَوَاءً فَأَنْتَ أَعَزُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ كَانَ يَقُولُ لِمُحْسِنِنَا كِفْلَانِ مِنَ الْأَجْرِ وَلِمُسِيئِنَا ضِعْفَانِ مِنَ الْعَذَابِ فرمود ای زید آیا بفریفته است ترا سخن بقالان کوفه از اینحدیث که میفرمایند همانا فاطمه معصومه است از بهر محرمات و خداوند حرام کرده است آتش جهنم را بر فرزندان او سوگند با خدای که اینحدیث وارد نشده است مگر در حق حسن و حسین و زینب و ام کلثوم که از بطن فاطمه علیها السلام اند هان ای زید چون موسی بن جعفر علیهما السلام اطاعت خدای کند و روزها روزه بدارد و شبها از بهر عبادت بر پای بایستد و تو عصیان خداوندگنی چون هر دوان حاضر محشر شوید تو با او در نزد خداوند یکدرجه خواهید داشت مگر ندانسته که علی بن الحسین علیهما السلام میفرماید که خوبان ما را در ازای یکثواب دو اجر دهند و بدان ما را بجای یک بیفرمانی دو عذاب فرمایند چون سخن بدینجا آورد روی با حسن الوشا کرد و فرمود ای حسن این آیت مبارک را از قرآن کریم چگونه قرائت میکنی قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ حسن عرض کرد یا ابن رسول الله جماعتی عَمِلَ غَيْرَ صَالِحٍ خوانند و گروهی تنوین داخل عمل نکنند عمل غیر صالح دانند و کنعان را پسر نوح نخوانند فرمود حاشا او پسر نوح بود لکن چون در حضرت حق گناهکار شد خداوند او را از پسری نوح نفی کرد كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا وَأَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ اللَّهَ فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ یعنی همچنین است کسی که در نسب از ما باشد و اطاعت خدا را نکند از ما نیست و تو ای حسن اگر

پرسیدن از پیغمبر که کدام یک از اهل بیت را بیشتر دوست داری

اشتیاق بهشت بچهار کس

سوار شدن حسنین بر دوش پیغمبر

آمدن عباس بعیادت و حسنین نزد پیغمبر

حدیث امام رضا علیه السلام با زید النار

اختصاص حرمت نار بر فرزندان بطنی فاطمه

اینکه از خویشاوندان ما نیستی چون خدایرا فرمانبردار باشی در شمار اهل بیت ما خواهی بود و دیگر در لمعان الاخبار بسند محمد بن مروان منتهی
نیز در اختصاص حرمت نار است
میشود که گفت در خدمت ابو عبد الله عرض کردم که آیا رسول خدا فرمود اِنَّ فَاطِمَةَ اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللّٰهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى
النَّارِ فرمود چنین است لکن مقصود از اینحدیث حسن و حسین و زینب و ام کلثوم است و دیگر در معانی الاخبار بسند حماد بن عثمان منتهی میشود
که مانند اینحدیث از ابی عبد الله علیه السلام روایت میکند و همچنان در عیون اخبار از رضا علیه السلام و در مصباح الانوار از ابی عبد الله مانند
کلمات امام رضا علیه السلام با زید النار
این احادیث روایت شده و دیگر در عیون اخبار بسند با سر پیوسته میشود که زید بن موسی برادر حضرت رضا سلام الله علیهما در مدینه خروج
کرد و جماعتی را مقتول ساخت و گروهی را در آتش انداخت چنانکه در جای خود انشاء الله مرقوم خواهد شد از ین روی و را زید النار نامیدند مامون
خلیفه کس فرستاد او را اسیر کرده بخراسان آوردند آنگاه بفرمود او را بحضرت رضا بردند آنحضرت روی با زید کرد و فرمود یَا زَيْدُ اَغَرَّكَ
قَوْلُ سَفَلَةِ اَهْلِ الْكُوفَةِ اِنَّ فَاطِمَةَ اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللّٰهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ ذَاكَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ خَاصَّةً اِنْ كُنْتَ
تَرَى اَنَّكَ تَعْصِي اللّٰهَ وَتَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ اَطَاعَ اللّٰهَ وَدَخَلَ الْجَنَّةَ فَاَنْتَ اِذًا اَكْرَمُ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرٍ وَاللّٰهِ مَا يَنَالُ اَحَدٌ مَا عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اِلَّا بِطَاعَتِهِ وَزَعَمْتَ اَنَّكَ تَنَالُهُ بِمَعْصِيَتِهِ فَبِئْسَ مَا زَعَمْتَ خلاصه این کلمات
بفارسی چنین می آید فرمود ای زید کلمات سفلگان کوفه ترا مغرور کرده است از ینحدیث که آتش جهنم بر فرزندان فاطمه حرام است اینحدیث مخصوص
حسن و حسین است چنان میدانی که تو خدایرا عصیان کنی و داخل بهشت شوی و موسی بن جعفر با اطاعت خدا داخل بهشت شود پس تو در نزد خدا
گرامی تر از موسی بن جعفری سوگند با خدای هیچکس از ما را در حضرت حق قربتی نباشد الا باطاعت او و اینکه تو گمان کرده که با معصیت حق
در حضرت حق راه توانی کرد گمانی ناستوده است زید عرض کرد آیا من برادر تو نیستم پسر پدر تو نیستم فَقَالَ لَهُ اَبُو الْحَسَنِ اَنْتَ اَخِي مَا
اَطَعْتَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ فرمود ای زید تو برادر منی مادام که اطاعت کنی خدایرا مگر ندانسته کاهی که کنعان پسر نوح و زوجهٔ نوح علیه السلام می
سپر طوفان میگشتند و دستخوش هلاک و دمار بودند چنانکه خدای فرماید قَالَ رَبِّ اِنَّ ابْنِي مِنْ اَهْلِي وَاِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَاَنْتَ اَحْكَمُ
الْحَاكِمِينَ عرض کرد پروردگارا اینک پسر منست و از اهل منست و تو وعده فرمودی که اهل مرا از ین داهیه نجات دهی فَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ
يَا نُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فرمود ای نوح کنعان از اهل تو نیست زیرا که عمل غیر صالح است آنگاه فرمود فَاَخْرَجَهُ اللّٰهُ
عَزَّ وَجَلَّ مِنْ اَنْ يَكُونَ مِنْ اَهْلِهِ بِمَعْصِيَتِهِ یعنی چون کنعان مرتکب عصیان شد خداوند او را از پسری نوح بیرون برد

ذکر فضایل امام حسن و امام حسین علیهما الصلوة والسلام

ذکر دو منبر نور برای حسنین
در کتاب امالی صدوق بسند بعبد الله بن عمر بن الخطاب پیوسته میشود قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ زُيِّنَ عَرْشُ رَبِّ
الْعَالَمِينَ بِكُلِّ زِينَةٍ ثُمَّ يُؤْتٰى بِمِنْبَرَيْنِ مِنْ نُورٍ طُولُهُمَا مِائَةُ مِيلٍ فَيُوضَعُ اَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ وَالْاٰخَرُ عَنْ يَسَارِ
الْعَرْشِ ثُمَّ يُؤْتٰى بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَيَقُومُ الْحَسَنُ عَلٰى اَحَدِهِمَا وَالْحُسَيْنُ عَلَى الْاٰخَرِ يُزَيِّنُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى بِهِمَا عَرْشَهُ
كَمَا يُزَيِّنُ الْمَرْاَةَ قُرْطَاهَا یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود در روز قیامت عرش خداوند مزین میشود بتمام زینت پس دو منبر که درازی هر یک
صد میل است بر جانب راست و چپ عرش نصب میکنند و حسنین هر یک بر منبری قرار میگیرند و خداوند عرش خود را مزین میفرماید بایشان چنانکه
خبر دادن پیغمبر از وفات خود و فاطمه
زن را زینت میکند گوشوارهای او و دیگر در کتاب امالی بسند بجابر بن عبد الله میرسد قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ
قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلٰثٍ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَيْكَ اَبَا الرَّيْحَانَتَيْنِ اُوصِيكَ بِرَيْحَانَتَيَّ مِنَ الدُّنْيَا فَعَنْ قَلِيلٍ يَنْهَدُّ رُكْنَاكَ وَاللّٰهُ
خَلِيفَتِي عَلَيْكَ یعنی شنیدم که رسول خدا سه روز از آن پیش که جهان را وداع گوید علی علیه السلام را فرمود سلام خدای بر تو باد ای پدر دو ریحانه وصیت
میکنم ترا بدو ریحانه خود زود باشد که دو رکن تو منهدم شود و خداوند خلیفه من باشد بر تو لاجرم چون رسول خدا از جهان برفت علی علیه السلام فرمود

این یکی از آن دو رکن است که پیغمبر فرمود و چون فاطمه وداع جهان گفت فرمود این رکن دیگر بود که رسول خدا ام خبر داده دیگر
در کتاب خصال بسند بعبد الله بن عمر بن الخطاب میرسد قَالَ كَانَ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ تَعْوِيذَانِ حَشْوُهُمَا مِنْ زَغَبِ جَنَاحِ جَبْرَئِيلَ
یعنی حسن و حسین را هر یک تعویذیست که آگنده است از پرهای تازه رسته کوچک جبرئیل و دیگر در کتاب معالم العترة الطاهره بسند بام
حشو تعویذ حسنین از پرهای جبرئیل
میرسد و او از زوجات امیر المؤمنین علی علیه السلام ام عثمان بود حدیث میکند که رسول خدا را قطیفه بود که خاصه از برای جلوس جبرئیل
گسترده میداشت و چون جبرئیل عروج میکرد از پرهای کوچک وی چیزی بر آن قطیفه میافتاد و رسول خدای آن پرها را فراهم آورده در تمیمه و تعویذ حسنین
تعبیر پیغمبر عروة الوثقی را
می آگند و دیگر در کتاب کامل الزیاره از ابو جعفر علیه السلام مرویست که فرمود قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ مَنْ اَرَادَ اَنْ يَتَمَسَّكَ بِعُرْوَةِ اللّٰهِ الْوُثْقٰى
الَّتِي قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ فَلْيَتَوَالَ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَاِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى يُحِبُّهُمَا مِنْ فَوْقِ
عَرْشِهِ یعنی رسول خدا فرمود کسیکه بخواهد متمسک شود بعروة الوثقی که در قرآن کریم خداوند فرموده آنجا که میفرماید لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ
قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ واجب میکند که تولا جوید بعلی بن ابیطالب و حسنین زیرا که خداوند از فراز عرش خویش حسن و حسین را دوست میدارد و نیز اینحدیث
در رضیهٔ حسنین زینت بهشتند
از رسول خداست که فرمود مَنْ سَرَّهُ اَنْ يَنْظُرَ اِلٰى سَيِّدَيْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ اِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ و دیگر در کتاب ارشاد اینحدیث بدینگونه مسطور است قَالَ
رَسُولُ اللّٰهِ اِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ شَنْفَا الْعَرْشِ وَاِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ يَا رَبِّ اَسْكَنْتَنِي الضُّعَفَاءَ وَالْمَسَاكِينَ فَقَالَ لَهَا اللّٰهُ
تَعَالٰى اَلَا تَرْضَيْنَ اَنِّي زَيَّنْتُ اَرْكَانَكِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَمَاسَتْ كَمَا تَمِيسُ الْعَرُوسُ فَرَحًا یعنی رسول خدا فرمود حسن
و حسین دو گوشوار عرش اند همانا بهشت عرض کرد ای پروردگار من ضعیفان و مسکینان را در من جای میدهی خداوند او را مخاطب داشت
که آیا رضا نمیدهی که ارکان ترا با حسن و حسین زینت کنم اینوقت بهشت بر خود ببالید و متبختر شد چنانکه عروس شادمانه تبختر کند و دیگر در کتاب
در اینکه حسنین دو گوشوار عرشند
امالی شیخ از رسول خدای حدیث میکند قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَنْ جَنْبَيْ عَرْشِ الرَّحْمٰنِ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى بِمَنْزِلَةِ الشَّنْفَيْنِ
مِنَ الْوَجْهِ یعنی رسول خدا فرمود حسن و حسین در روز قیامت بر دو جانب عرش خداوند جای دارند مانند دو گوشواره در کنار چهره
و دیگر در کتاب کفایه بسند بطارق بن شهاب منتهی میشود که گفت قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ اَنْتُمَا اِمَامَانِ بَعْدِي وَ
سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَالْمَعْصُومَانِ حَفِظَكُمَا اللّٰهُ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى مَنْ عَادَاكُمَا یعنی امیر المؤمنین علیه السلام با حسن و حسین فرمود
شما بعد از من دو امام باشید امت را و دو سید جوانان اهل جنت را و دو معصوم اید از هر گناه خداوند حفظ کند شما را و لعنت خدا بر کسی که
فضیلت حسنین بر اهل ارض بعد از پیغمبر و علی
دشمن دارد شما را و دیگر در عیون اخبار الرضا علیه السلام مرویست قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ خَيْرُ مَنْ اَهْلِ الْاَرْضِ بَعْدِي
وَبَعْدَ اَبِيهِمَا وَاُمُّهُمَا اَفْضَلُ نِسَاءِ اَهْلِ الْاَرْضِ یعنی رسول خدا فرمود حسن و حسین بهترین مردم زمین اند بعد از من و بعد از پدر
و مادر ایشان بهترین زنان روی زمین است و دیگر در کتاب قرب الاسناد مرقوم است که رسول خدا فرمود اَلْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ
میل بعظمت و رحمت خود از بر حسنین
اَهْلِ الْجَنَّةِ وَاَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا اَمَّا الْحَسَنُ فَاَنْحَلَهُ الْهَيْبَةَ وَالْحِلْمَ وَاَمَّا الْحُسَيْنُ فَاَنْحَلَهُ الْجُودَ وَالرَّحْمَةَ میفرماید حسن و حسین
دو سید جوانان بهشت را و پدر ایشان بهتر از ایشان است و حسن را عطا کردم هیبت و حلم خود را و حسین را عطا کردم جود و رحمت خود را با حسین
همچنان در کتاب خصال مسطور است که آنگاه که رسول خدای مریض بود فاطمه علیها السلام حسن و حسین را حاضر حضرت نمود و عرض کرد
يَا رَسُولَ اللّٰهِ هٰذَانِ ابْنَاكَ فَوَرِّثْهُمَا شَيْئًا فَقَالَ اَمَّا الْحَسَنُ فَاِنَّ لَهُ هَيْبَتِي وَسُودَدِي وَاَمَّا الْحُسَيْنُ فَاِنَّ لَهُ شَجَاعَتِي
وَجُودِي عرض کرد حسن و حسین پسرهای تو اند ایشانرا از میراث چیزی عطا فرما فرمود هیبت و سیادت خود را با حسن گذاشتم و شجاعت و جود خود را
با حسین عطا کردم و نیز در کتاب ارشاد بدینگونه حدیث رفته و دیگر در عیون اخبار از حضرت رضا علیه السلام مرویست که شبی حسن و حسین

روشن داشتن برق راه را برای حسنین

درخدمت رسول خدا مشغول لعب بودند تا لختی از شب بگذشت آنگاه پیغمبر ایشان را رخصت انصراف داد تا نزد مادر شوند چون طریق مراجعت گرفتند برقی بدمید و پیش روی ایشان را روشن همیداشت تا گاهی که نزدیک مادر شدند چون رسول خدای این بدید قال الحمد لله الذی اکرمنا اهل البیت یعنی شکر خداوند را که ما اهل بیت را اکرام داشت و دیگر در امالی مسطور است که ابن ابی نعیم میگوید در نزد عبدالله بن

جواب عبدالله عمر کوفی را از خون پشه

عمر حاضر بودم مردی در آمد و از قتل پشه سؤال کرد عبدالله عمر گفت هر دم کجائی گفت از عراق عرب پس روی با اهل مجلس کرد و گفت نگران باشید این مرد را که پسر رسول خدای را میکشند و از من از خون پشه پرسش میکنند و حال آنکه از رسول خدای شنیدم که فرمود انّهما ریحانتای من الدنیا یعنی الحسن و الحسین و دیگر در امالی صدوق از جعفر صادق علیه السلام مرویست که رسول خدای مریض بود و شبانگاهی فاطمه علیها السلام دست

رفتن حسنین بحدیقه بنی النجار

حسن و حسین را گرفته از بهر عیادت پدر روان شد و حسنین علیهما السلام از جانب یمین و شمال روان بودند تا بسرای عایشه در آمدند و رسول خدای را خفته یافتند حسن بر طرف راست پیغمبر نشست و حسین بر طرف چپ و بدن آنحضرت را فشار میدادند چون رسول خدای از خواب انگیخته نشد فقالت فاطمة للحسن و الحسین حبیبیّ انّ جدّکما قد غفی فانصرفا ساعتکما هذه و دعاه حتّی یفیق و ترجعان الیه فقالا لسنا ببارحین فی وقتنا هذا فاطمه با فرزندان خود فرمود ای محبوبان من همانا جد شما در خوابست در این ساعت مراجعت کنید و او را بحال خود باز گذارید تا بیدار شود آنگاه بسوی او باز شوید گفتند ما از اینجا بیرون نشویم و حسن بر بازوی راست و حسین بر بازوی چپ آنحضرت بخفتند و در خواب شدند اینوقت فاطمه برخاست و بسرای خویش شد حسنین لختی بخفتند و بیدار شدند و رسول خدای را هنوز در خواب دیدند با عایشه گفتند مادر ما کجا شد گفت بسرای خویش رفت پس برخاستند تا در آن تاریکی شب نزدیک مادر شوند چون راه پیش گرفتند رعدی بغرید و برقی بدمید و آن روشنی در پیش ایشان بپائید پس حسن با دست راست دست چپ حسین را بگرفت و هر دو تن با یکدیگر سخن همی کردند و طی طریق نمودند تا بحدیقه بنی النجار در آمدند و متحیر گشتند حسن با حسین علیهما السلام گفت ما حیرت زده بجای مانده ایم صواب آنست که هم در اینجا بخسبیم تا صبح دیدار شود پس هر دو تن دست در گردن یکدیگر در آورده بخفتند از آنسوی چون رسول خدای بیدار شد در طلب حسنین بسرای فاطمه آمد و هیچیک را نیافت پس بر سر پای ایستاد و هو یقول الهی و سیدی و مولای هذان شبلای خرجا من المخمصة و المجاعة اللهم انت وکیلی علیهما عرض کرد ای پروردگار من ای سید و مولای من حسن و حسین فرزندان منند که گرسنه بیرون شدند تو وکیل منی بر ایشان اینوقت نوری ساطع شد از پیش روی رسول خدای و آنحضرت در ظل آن نور بحدیقه بنی النجار آمد اینهنگام سحابی متراکم بود و بشدت باریدن داشت رسول خدای نگران شد حسن و حسین را دست در گردن خفته دید و ابری انظاره کرد که از فراز سر ایشان مانند طبقی منقشع شده چنانکه قطره از باران بر ایشان چکیدن نداشت و ماری عظیم که تن او از مویهای درشت نیستانی مینمود او را دو بال بود یکی را بر فراز سر حسن و آن دیگر بر فراز سر حسین گسترده میداشت رسول خدای چون این بدید تنحنحی فرمود آنمار برخاست و بیکسوی شد و هی تقول اللهمّ انّی اشهدک و اشهد ملائکتک انّ هذین شبلا نبیّک قد حفظتهما علیه و دفعتهما الیه سالمین صحیحین آنمار بزبان آمد و عرض کرد ای خدای من همانا ترا شاهد میگیرم و فرشتگان ترا بشهادت میخواهم که شیر بچگان پیغمبر ترا حفظ و حراست نمودم و ایشان را صحیح و سالم با پیغمبر تو سپردم رسول خدای فرمود ای مار تو کیستی و از کجائی عرض کرد از جانب جن بسوی تو برسالت آمده ام فرمود از کدام قبیله عرض کرد از جن نصیبین با جماعتی از بنی ملیح آیتی از قرآن را فراموش کرده اند لاجرم مرا بسوی تو گسیل داشتند تا آنچه فراموش شده فرا گیرم و بسوی ایشان باز شوم چون بدین موضع رسیدم شنیدم که یکی ندا در داد که ایّتها الحیّة هذان شبلا رسول الله فاحفظهما من العاهات و الآفات و من طوارق اللیل و النهار یعنی ای مار حسن و حسین شیر بچگان رسول خدایند حفظ کن ایشان را از آفات و حوادث لیل و نهار پس ایشان را حراست کردم و بسلامت با تو سپردم آنگاه رسول خدا آنچه از قرآن فراموش کرده بودند آموزگاری فرمود و جنی را رخصت مراجعت داد

اینوقت حسن را بر شانه راست و حسین را بر شانه چپ سوار کرد و باز شتافت در عرض راه علی علیه السلام فرا رسید و بعضی از اصحاب عرض کردند بابی انت و امّی یکی را با ما گذار تا حمل شما سبک باشد فرمود دست باز دارید خداوند سخن شما را شنید و مقام شما را دانست آنگاه با حسن علیه السلام فرمود رضا میدهی که بر دوش پدر خود علی سوار شوی عرض کرد سوگند با خدای دوش ترا از دوش پدر خود دوست تر دارم آنگاه با حسین فرمود اگر تو خواهی بر دوش پدر باش عرض کرد من نیز همان گویم که برادرم حسن گفت با جمله رسول خدای هر دو تن را بسرای فاطمه آورد و فاطمه خرمائی چند که از برای ایشان ذخیره کرده بود بدیشان داد تا بخوردند و سیر شدند و شاد گشتند رسول خدا فرمود اکنون برخیزید و کشتی یکدیگر را فرا گیرید پس برخاستند و یکدیگر را فرو گرفتند اینوقت فاطمه که از بهر کاری از بیت بیرون شده بود برسید و نگریست که رسول خدای میفرماید ایهن یا حسن شدّ علی الحسین فاصرعه یعنی ای حسن حمله کن و زیادت در کار حسین و حسین را بیفکن فاطمه علیها السلام چون اینکلمات بشنید عرض کرد که ای پدر أتشجّع الکبیر علی الصغیر آیا بزرگتر را بر کوچکتر تشجیع میفرمائی و دلیر میکنی فقال لها یا بنیّة اما ترضین ان اقول یا حسن شدّ علی الحسین فاصرعه و هذا حبیبی جبرئیل یقول یا حسین شدّ علی الحسن فاصرعه رسول خدا فرمود ای دختر من آیا رضا نیستی که من حسن را دلیر کنم بر حسین و گویم او را بیفکن و حال آنکه دوست من جبرئیل همین کلمات حسین را بر حسن تشجیع میکند و فرمان میدهد که او را بیفکن و دیگر در کشف الغمه مسطور است که رسول خدای

نزول انار و انگور و تسبیح آنها

مریض شد و جبرئیل طبقی از انار و انگور نزد آنحضرت حاضر ساخت و رسول خدای مقداری بخورد و آن انار و انگور خدای را تسبیح گفتند و آنگاه حسن و حسین در آمدند و لختی بخوردند و آن انار و انگور تسبیح نمودند و از پس ایشان امیر المؤمنین علی علیه السلام در آمد هم از آن انار و انگور بخورد و بانگ تسبیح و تهلیل از انار و انگور برخاست اینوقت مردی از اصحاب بیامد و مقداری بخورد و از انگور و انار بانگ تسبیح برنخاست فقال جبرئیل انّما یأکل هذا نبیّ او وصیّ او ولد نبیّ جبرئیل گفت این فضیلت خاص پیغمبر یا وصی پیغمبر یا فرزندان پیغمبر است

آوردن جبرئیل در صورت دحیه کلبی و آوردن انار و بهی و سیب

و دیگر ام سلمه و حسن بصری حدیث کرده اند که حسن و حسین بر رسول خدای در آمدند و اینوقت جبرئیل در خدمت رسول خدای حاضر بود ایشان او را دحیه کلبی دانستند و بر گرد او بر می آمدند و جبرئیل دست فرا برد و چنان نمود که چیزی فرا گرفت پس سیبی و بهی و اناری بدست کرد و بدست حسنین داد ایشان نزد پیغمبر آوردند آنحضرت بگرفت و ببوئید و باز داد و فرمود نزد یک مادر شوید و اگر نخست نزد پدر برید نیکوتر است و ایشان بحسب فرمان کار کردند و از آن میوه ها نخوردند تا گاهی که رسول خدا حاضر شد این هنگام بخوردند لکن هر وقت میخوردند دیگر باره بجای خود می آمد و همچنان بر جای بود حسین علیه السلام میفرماید بعد از رسول خدای نیز آن میوه ها بر جای بود چون فاطمه وداع جهان گفت انار مفقود شد و سیب و بهی بر جای بود و آنگاه که امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد بهی نیز برفت و سیب از بهر حسن باقی بود و بعد از حسن همچنان آن سیب بود و آنگاه که آب فرات را بروی من ببستند و تشنه شدم آن سیب را ببوئیدم و سورت تشنگی را بوی سیب بشکستم و چون عطش غلبه کرد آن سیب را با دندان بگزیدم و یقین من بر مرگ استوار شد علی بن الحسین علیهما السلام میفرماید این کلمات را از پدرم شنیدم یکساعت قبل از شهادت آنحضرت و بعد از وی سیب بپائید لکن سیب مفقود شد و چون بزیارت قبر پدر حاضر شدم استشمام بوی آن سیب همی کردم و از خاصان شیعیان ما آنکس که بزیارت آن قبر حاضر شود هنگام سحر استشمام آن بوی تواند کرد و دیگر در مناقب ابن شهرآشوب بسند موسی بن جعفر

در تفسیر والتین والزیتون

علیهما السلام منتهی میشود در تفسیر این سوره مبارکه والتّین و الزّیتون قال الحسن و الحسین و طور سینین قال علیّ بن ابی طالب و هذا البلد الامین قال محمّد صلّی الله علیه و آله قال لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم قال الاوّل یعنی ابو بکر ثمّ رددناه اسفل سافلین ببغضه امیر المؤمنین یعنی از پس آن بکیفر آنکه علی را دشمن داشت خداوندش باسفل السافلین انداخت الّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات علیّ بن ابیطالب این معنی این آیات مبارک در حق

علیه السلام فرود شد فلهم اجر غیر ممنون فما یکذبک بعد بالدین یا محمد ولایة علی بن ابیطالب الیس الله باحکم الحاکمین

آوردن جبرئیل جام بلور و تهلیل جام

و دیگر در کتاب امالی ابوالفتح حارث بن عباس و ابو رافع حدیث کرده اند که در حضرت رسول خدای نشسته بودیم که جبرئیل فرود شد و با او جامی از بلور احمر آکنده از مشک و عنبر بود فقال له السلام علیک ان الله یقرء علیک السلام و یحییک بهذه التحیة و یأمرک ان تحیی بها علیا و ولدیه درود فرستاد بر رسول خدا و عرض کرد که خداوند تورا تحیت میفرماید باین تحیت و امر میکند ترا که تحیت فرمائی باین تحیت علی و فرزندان او را چون آن جام را بدست رسول خدای داد سه کرت از آن جام بانگ تهلیل و سه کرت بانگ تکبیر برخاست آنگاه بزبان فصیح گفت بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی پس رسول خدا آنجام را ببوئید و بدست علی مرتضی داد در دست علی گفت بسم الله الرحمن الرحیم انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون پس علی آنجام را ببوئید و بدست حسن داد در دست حسن گفت بسم الله الرحمن الرحیم عم یتسائلون عن النبأ العظیم پس حسن ببوئید و بدست حسین داد در دست حسین گفت بسم الله الرحمن الرحیم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور آنگاه دیگرباره آنجام بدست رسول خدا رسید و گفت بسم الله الرحمن الرحیم الله نور السموات والارض راوی گوید ندانستم از آن پس آنجام بجانب آسمان صعود داد یا بزمین فرود شد و دیگر در کتاب معالم مسطور است

تصدیق طیر رسالت پیغمبر و خلافت علی و اولادش

که فرشته بصورت طیری از آسمان فرود شد و بر دست رسول خدای نشست و سلام داد و او را ببوسید و بر دست علی علیه السلام نشست و سلام داد بوصیت و بر دست حسن و حسین نشست و سلام داد ایشانرا بخلافت فقال رسول الله لم لا تقعد علی ید فلان فقال انما لا اقعد فی ارض عصی علیها الله فکیف اقعد علی ید عصت الله یعنی رسول خدا فرمود چرا بر دست فلان نشستی عرض کرد من بر زمینی که خدا را بر آن عصیان کرده باشند نشیمن نکنم چگونه بر دستی نشینم که خدا را عصیان کرده باشد و دیگر رکن الائمه عبدالحمید بن میکائیل سند بعایشه میرساند

خفتن حسنین در سایه دیوار بنی جدعان

که گفت روزی رسول خدا سخت گرسنه بود از ماکولات بر چیزی دست نداشت مرا فرمود ردای مرا حاضر کن تا بسرای فاطمه روم و حسن و حسین را دیدار کنم و گرسنگی خود را لختی تسکین جویم چون بخانه فاطمه آمد فرمود فرزندان من در کجا باشند عرض کرد سخت گرسنه بودند گریان از خانه بیرون شدند لاجرم رسول خدا در طلب ایشان بیرون شد و در عرض راه ابودردا را دیدار کرد فرمود یا عویمر پسرهای مرا دیده باشی عرض کرد در سایه دیوار بنی جدعان خفته باشند پس پیغمبر نزد ایشان آمد و هر دو تن را بر سینه خود بچسبانید و اشک از رخسار ایشان بسترد ابودردا عرض کرد اجازت فرمای تا ایشانرا بردارم فقال یا ابا الدرداء دعنی امسح الدموع عنهما فوالذی بعثنی بالحق نبیا لو وقعت قطرة فی الارض لبقیت المجاعة فی امتی الی یوم القیمة فرمود ای ابودردا بگذار تا آب دیده ایشانرا بسترم سوگند بدانکس که مرا به پیغامبری فرستاده اگر قطره از آن بر زمین افتد تا قیامت بلای گرسنگی از میان امت بیرون نشود پس هر دو تن را برداشت و ایشان میگریستند و رسول خدای نیز میگریست اینوقت جبرئیل در رسید فقال السلام علیک یا محمد رب العزة جل جلاله یقرئک السلام و یقول ما هذا الجزع عرض کرد یا رسول الله خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید این جزع چیست رسول خدا فرمود ای جبرئیل من از در جزع نمیگریم بلکه از ذلت دنیا میگریم فقال جبرئیل ان الله تعالی یقول ایسرک ان احول احدا ذهبا و لا ینقص لک مما عندی شیء قال لا قال لم قال لان الله تعالی لم یحب الدنیا و لو احبها لما جعل للکافر اکلة جبرئیل گفت خداوند تبارک و تعالی میفرماید آیا شاد میشوی که کوه احد را از بهر تو زر خالص کنم و از مقام تو در نزد من چیزی کاسته نشود فرمود نخواهم جبرئیل عرض کرد از بهر چه فرمود از بهر آنکه خداوند دوست نمیدارد دنیا را اگر دوست داشتی از برای کافران تکمیل بهره نفرمودی آنگاه جبرئیل عرض کرد یا محمد آن کاسه بزرگ را که در میان خانه است طلب فرما چون حاضر کردند سرشار از ثرید بود و آکنده از گوشت فراوان جبرئیل عرض کرد بخور و فرزندان و اهل بیت خود را بخوران ابودردا گوید بخوردند و سیر شدند و بسوی

خوردن حسنین کاسه ثرید را با پیغمبر

من فرستاد تا بخوردیم و سیر شدیم و آن کاسه همچنان آکنده از ثرید بود قال ما رأیت جفنة اعظم برکة منها ابودردا گفت هرگز کاسه بزرگتر و با برکت تر از آن ندیدم پس آن کاسه از نزد ایشان مرفوع شد فقال النبی والذی بعثنی بالحق لو سکت لتداولها فقراء امتی الی یوم القیمة رسول خدا فرمود قسم بآنکس که مرا بحق مبعوث فرمود اگر سخن نکردی تا قیامت این کاسه در میان فقرای امت من بودی و بدان رفع حاجت کردندی و دیگر طبرانی سند بسلمان رساند که گفت در نزد رسول خدای بودیم ناگاه ام ایمن در آمد و عرض کرد یا رسول الله حسن و حسین یاوه گشته اند و اکنون روز بنیمه رسیده و ایشان ناپدید اند رسول خدا فرمود برخیزید و فرزندان مرا بجوئید در روان شد و اصحاب از قفای او روان شدند تا بفراز کوه آمدند و حسن و حسین را نگریستند که بر هم چسبیده اند و از بهر حراست ایشان یکی افعی بر دم ایستاده و از دهانش چیزی مانند آتش زبانه میزد رسول خدای بجانب افعی روان شد و او بسوی پیغمبر همی نگران گشت پس بسرعت نمود و بسوراخ خویش در رفت آنگاه رسول خدا حسن و حسین را از یکدیگر جدا کرد و چهره مبارکشانرا مسح فرمود و قال بابی و امی انتما ما اکرمکما علی الله فرمود پدر و مادرم فدای شما عظیم بزرگوارید در نزد خداوند و یکی را بر دوش راست و آن دیگر را بر دوش چپ سوار کرد قال سلمان طوبا کما نعم المطیة مطیتکما فقال رسول الله نعم الراکبان هما و ابوهما خیر منهما سلمان گفت خوشا حال شما بهترین شترها شتر شماست رسول خدا فرمود و بهترین سواران ایشانند و پدر ایشان بهتر از ایشانست و دیگر از مراسیل این حدیث مرقوم شود

در ترجیح خط حسنین یکدیگر

که حسن و حسین خطی نگاشتند و هر یک از در مفاخرت خط خویش را نیکوتر دانست این داوری بحضرت فاطمه علیها السلام آوردند آنحضرت مکروه داشت که یکتن را برنجاند و خط یکتن را از آن دیگر بهتر خواند فرمود نزد پدر شوید و از وی پرسش کنید لاجرم بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و او نیز ایشانرا عمده نخواست و ایشانرا بحضرت رسول دلالت نمود پیغمبر فرمود من حکم نکنم تا گاهی که جبرئیل فرود شود چون جبرئیل حاضر شد عرض کرد من اینحکم نخواهم کرد مگر اسرافیل بدینحکم اقدام فرماید اسرافیل گفت من در میان ایشان حکم نکنم الا آنکه از خداوند سؤال کنم چون سؤال کرد خطاب رسید که من حکم نفرمایم اینحکومت با فاطمه است فاطمه فرمود من حکم میکنم و او را قلاده بود با فرزندان فرمود من جواهر این قلاده را در میان شما پراکنده میکنم هر کس از آنجواهر بیشتر بدست میکند خطش نیکوتر است و جواهر آن قلاده را پراکند اینوقت خداوند جبرئیل را از قائمه عرش فرو فرستاد تا در حفظ تکریم و تعظیم ایشان آنجواهر را دو نیمه ساخت تا هر یک نیمی بدست کردند و بر یک فزونی نتوانست جست و دیگر در بحار الانوار مسطور است

قصه آهوبره با حسین علیه السلام

که مردی اعرابی بحضرت رسول آمد و عرض کرد یا رسول الله آهوبره صید کرده ام و آورده ام خاص از بهر حسنین رسول خدا بپذیرفت و او را دعای خیر گفت اینوقت حسن علیه السلام حاضر بود و آن آهوبره را رغبت فرمود و پیغمبر با او عطا کرد در زمانی دیر برنگذشت حسین علیه السلام در آمد و آهوبره را با برادر دید عرض کرد یا جداه آهوبره را با برادر من عطا کردی تا بدان لعب کند مرا نیز آهوبره عطا کن و این سخن را چند کرت همی گفت و پیغمبر

سخن گفتن آهو با پیغمبر

خاموش بود گاهی او را ملاطفت میفرمود باشد که از طلب آهوبره بگذرد بر اینگونه لختی برگذشت پس حسین علیه السلام آغاز گریستن نمود این هنگام بانگ صیحه از باب مسجد برخاست چون نگران شدند نگریستند که آهوئی را گوسپس همی زند و بابچه میدواند بدینگونه بحضرت پیغمبر آورد اینزمان آهو بسخن آمد و عرض کرد یا رسول الله قد کانت لی خشفتان احدیهما صادها الصیاد و اتی بها الیک و بقیت لی هذه الاخری و انا بها مسرورة و انی کنت الان ارضعها فسمعت قائلا یقول اسرعی یا غزالة بخشفک الی النبی محمد و اوصلیه سریعا لان الحسین واقف بین یدی جده و قد هم ان یبکی والملائکة قد رفعوا رؤسهم من صوامع العبادة و لو بکی الحسین لبکت الملائکة المقربون لبکائه و سمعت ایضا قائلا یقول اسرعی یا غزالة قبل جریان الدموع علی خد الحسین فان لم تفعلی سلطت علیک هذه الذئبة تاکلک مع خشفتیک فاتیت بخشفی الیک یا رسول الله و قطعت مسافة بعیدة ولکن طویت لی الارض حتی اتیتک سریعة و انا احمد الله ربی علی

آن جِئْتُكَ قَبْلَ جَرَيانِ دُمُوعِ الْحُسَيْنِ عَلى خَدِّهِ یعنی آن آهو عرض کرد که از برای من دو بچه بود یکی را صیاد صید کرد و بحضرت تو آورد دل آن دیگر خوش داشتم و اینوقت او را شیر میدادم ناگاه شنیدم که گوینده گفت بسرعت این بچه خود را بنزد رسول خدای رسان زیرا که حسین در پیش روی او قصد گریستن دارد و فرشتگان از معابد خود سرها فراز کرده اند اگر حسین بگرید فرشتگان جمله گریان شوند و دیگر باره شنیدم که گوینده گفت هان ای ماده آهو سرعت کن از آن پیش که اشک بر چهره حسین جاری شود و اگر توانی و تراخی جوئی این گرگ را بر تو مسلط میکنم که ترا و بچه ترا ماکول سازد لاجرم بچه خود را برداشته بحضرت تو آوردم و راهی دراز در نوشتم لکن زمین از بهر من پیچیده گشت اکنون شکر میکنم خدایرا که قبل از ریختن اشک حسین بدینحضرت رسیدم چون سخن بدینجا آورد بانگ تسبیح و تهلیل از اصحاب بالا گرفت و پیغمبر آن آهو را دعای خیر گفت و حسین آهو بره را بگرفت و شاد خاطر نزدیک فاطمه علیها السلام آورد و دیگر بسند باسحق بن سلیمان هاشمی منتهی میشود که از پدرش روایت میکند که با جماعتی در مجلس هرون الرشید بودیم سخن از امیرالمؤمنین علی علیه السلام بمیان آمد هرون گفت جماعتی از عوام گمان میکنند که من علی و فرزندان او را دشمن میدارم لا و الله چنین نیست بلکه اولاد ایشان میکار زند ما را بخونخواهی حسین علیه السلام بر سهل و صعب زمین آنگاه بر ما در می آیند و خروج میکنند و حسد میبرند همانا پدرم مهدی از ابی جعفر منصور از محمد بن علی بن عبدالله بن عباس مرا حدیث کرد که ابن عباس گفت که در خدمت رسول خدای بودیم ناگاه فاطمه علیها السلام در آمد و میگریست پیغمبر فرمود ای فاطمه این گریستن از جهت چیست عرض کرد یا رسول الله حسن و حسین از خانه بیرون رفته اند و ندانم بکجا شده اند فَقالَ النَّبِيُّ لا تَبْكِينَّ فِداكِ اَبُوكِ فَاِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهُما وَهُوَ اَرْحَمُ بِهِما اَللّهُمَّ اِنْ كانا اَخَذا في بَرٍّ فَاحْفَظْهُما وَاِنْ كانا اَخَذا في بَحْرٍ فَسَلِّمْهُما پیغمبر فرمود گریه مکن پدرت فدای تو شود همانا خداوند آفریده است ایشانرا و او مهربانتر است بر ایشان آنگاه عرض کرد ای پروردگار من اگر فرزندان من طریق بیابان پیش داشتند حفظ فرمای ایشانرا و اگر براه دریا رفتند سالم بدار ایشانرا فَهَبَطَ جَبْرَئيلُ فَقالَ يا اَحْمَدُ لا تَغْتَمَّ وَلا تَحْزَنْ هُما فاضِلانِ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَاَبُوهُما خَيْرٌ مِنْهُما وَهُما في حَظيرَةِ بَني النَّجّارِ نائِمَيْنِ وَقَدْ وَكَّلَ اللّهُ بِهِما مَلَكاً عَظيماً يَحْفَظُهُما یعنی جبرئیل فرود شد گفت ای احمد غمگین و حزین مباش ایشان در دنیا و عقبی فاضل اند و پدر ایشان علی علیه السلام بهتر از ایشانست هم اکنون در حظیره بنی النجار خفته اند و خداوند فرشته عظیم بحفظ و حراست ایشان گماشته است ابن عباس گوید اینوقت رسول خدای برخاست و با گروهی در خدمتش بحظیره بنی النجار آمدیم حسن و حسین دست در گردن یکدیگر خفته بودند و فرشته خداوند با یکبال خود ایشانرا پوشیده میداشت اینوقت رسول خدا حسن را بر گرفت و حسین را آن فرشته حمل داد و همگنان چنان میپنداشتند که هر دو تن را پیغمبر حمل میدهد ابوبکر و ابو ایوب انصاری عرض کردند یا رسول الله یکی از ایشانرا با ما سپار فَقالَ دَعاهُما فَاِنَّهُما فاضِلانِ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ وَاَبُوهُما خَيْرٌ مِنْهُما فرمود بگذارید ایشانرا که ایشان در دنیا و آخرت فاضل اند و پدر ایشان بهتر از ایشان است آنگاه فرمود سوگند با خدای تشریف میدهم امروز ایشانرا چنانکه خداوند تشریف داده و آغاز خطبه فرمود فَقالَ يا اَيُّهَا النّاسُ اَلا اُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ النّاسِ جَدّاً وَجَدَّةً قالُوا بَلى يا رَسُولَ اللّهِ قالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ جَدُّهُما رَسُولُ اللّهِ وَجَدَّتُهُما خَديجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ فرمود ایمردم میخواهید شما را خبر دهم از بهترین مردم از جهت جد و جده عرض کردند آری یا رسول الله فرمود آن حسن و حسین است که جد ایشان رسول خدا و جده ایشان خدیجه کبری است دیگر باره فرمود اَلا اُخْبِرُكُمْ اَيُّهَا النّاسُ بِخَيْرِ النّاسِ اَباً وَاُمّاً قالُوا بَلى يا رَسُولَ اللّهِ قالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ اَبُوهُما عَلِيُّ بْنُ اَبيطالِبٍ وَاُمُّهُما فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود میخواهید آگاهی دهم شما را از بهترین خلق از جهت پدر و مادر عرض کردند آری فرمود اینک حسن و حسین است که پدر ایشان علی بن ابیطالب و مادر ایشان فاطمه دختر پیغمبر شماست آنگاه فرمود اَلا اُخْبِرُكُمْ اَيُّهَا النّاسُ بِخَيْرِ النّاسِ عَمّاً وَعَمَّةً قالُوا بَلى يا رَسُولَ اللّهِ قالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَمُّهُما جَعْفَرُ بْنُ اَبيطالِبٍ وَعَمَّتُهُما اُمُّ هانِيءٍ بِنْتُ اَبيطالِبٍ فرمود خبر میدهم شما را از بهترین مردم از جهت

حدیث هرون الرشید در فضایل علی و اولاد

عم و عمه و او حسن و حسین است عم ایشان جعفر ابن ابیطالب و عمه ایشان ام هانی دختر ابوطالب است اَلا اُخْبِرُكُمْ اَيُّهَا النّاسُ بِخَيْرِ النّاسِ خالاً وَخالَةً قالُوا بَلى يا رَسُولَ اللّهِ قالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ خالُهُمَا الْقاسِمُ ابْنُ رَسُولِ اللّهِ وَخالَتُهُما زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللّهِ فرمود ایمردمان میخواهید شما را به نیکوترین مردم آگهی دهم از جهت خال و خاله عرض کردند بلی یا رسول الله فرمود حسن و حسین خال ایشان قاسم پسر رسول خدا و خاله ایشان زینب دختر رسول خداست آنگاه فرمود اَلا اِنَّ اَباهُما فِي الْجَنَّةِ وَاُمَّهُما فِي الْجَنَّةِ وَجَدَّهُما فِي الْجَنَّةِ وَجَدَّتَهُما فِي الْجَنَّةِ وَخالَهُما فِي الْجَنَّةِ وَخالَتَهُما فِي الْجَنَّةِ وَعَمَّهُما فِي الْجَنَّةِ وَعَمَّتَهُما فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ اَحَبَّهُما فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ اَحَبَّ مَنْ اَحَبَّهُما فِي الْجَنَّةِ و دیگر در کتاب ارشاد و جامع ترمذی و ابانه عکبری و کتاب شرف النبی و روضه و اعلام از انس ابن مالک و ابو جحیفه حدیث میکنند که حسین علیه السلام از سینه تا فرق سر برسول خدای شبیه بود و حسن علیه السلام از سینه تا پای بپیغمبر شباهت داشت و نیز در مناقب مسطور است وَاجْتَمَعَ اَهْلُ الْقِبْلَةِ عَلى اَنَّ النَّبِيَّ قالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ اِمامانِ قاما اَوْ قَعَدا یعنی علمای خاصه و عامه متفق اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین دو امامند چه ایستاده و چه نشسته باشند تواند شد که این سخن کنایتی است از اینکه خواه ایشان خلیفه باشند و حق خود را بدست گیرند و خواه مظلوم و مقهور گردند امام و خلیفه بحق ایشانند و از کثرت فضیلت حسنین و محبت رسول خدا با ایشان رکعات چهارگانه نوافل مغرب را دو رکعت در ولادت حسن و دو رکعت در ولادت حسین مقرر داشت و دیگر در تفسیر فرات بن ابراهیم مسطور است که ابن عباس در تفسیر این آیه میگوید يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ یعنی حسن و حسین و همچنان از آنحضرت مرویست قالَ ما ضَرَّ مَنْ اَكْرَمَهُ اللّهُ اَنْ يَكُونَ مِنْ شيعَتِنا ما اَصابَهُ فِي الدُّنْيا وَلَوْ لَمْ يَقْدِرْ عَلى شَيْءٍ يَأْكُلُهُ اِلَّا الْحَشيشَ میفرماید زیان نمیرساند اگر مصیبتی برسد در دنیا کسی را که خداوند گرامی داشت به پیروی ما اگر چه قادر نشود بر چیزی که بخورد مگر گیاه زمین و دیگر اینحدیث باسامة بن زید پیوسته میشود که گفت رسول خدا حسن را بر ران خویش جای داد و حسین را بر ران دیگر و فرمود اَللّهُمَّ ارْحَمْهُما فَاِنّي اَرْحَمُهُما و دیگر از ابن عباس مرویست که گفت قالَ رَسُولُ اللّهِ لَيْلَةَ عُرِجَ بي اِلَى السَّماءِ رَاَيْتُ عَلى بابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوباً لا اِلهَ اِلَّا اللّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّهِ عَلِيٌّ حَبيبُ اللّهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صِفْوَةُ اللّهِ فاطِمَةُ اَمَةُ اللّهِ عَلى باغِضيهِمْ لَعْنَةُ اللّهِ فرمود در شب معراج که مرا بآسمان عروج دادند بر در بهشت نوشته دیدم لا اله الا الله محمد پیغمبر خداست و علی دوست خداست حسن و حسین صفوة الله اند و فاطمه کنیز خداست بر دشمنان ایشان لعنت خدای باد و دیگر محمد بن احمد بن علی بن شاذان باسناد خود از ابن عباس روایت میکند که گفت در خدمت رسول خدای صلی الله علیه و آله بودیم و علی و فاطمه و حسن و حسین حاضر بودند اینوقت جبرئیل فرود شد و سیبی آورد و بدست رسول خدا داد آنحضرت بپذیرفت و با میرالمؤمنین علی داد و علی علیه السلام بگرفت و ببوئید و باز داد رسول خدا بگرفت و بدست حسن داد امام حسن نیز بگرفت و ببوئید و باز داد آنگاه بدست حسین علیه السلام داد آنحضرت نیز بگرفت و ببوئید و باز داد از پس آن بفاطمه سپرد فاطمه همچنان بگرفت و ببوئید و باز داد رسول خدا بگرفت و کرت دیگر بدست علی داد چون علی علیه السلام خواست دیگر باره بدست رسول خدا دهد آن سیب بشکافت و دو نیمه شد و نوری از آن بسوی آسمان دنیا ساطع گشت و خطی بدینگونه در دو سطر مکتوب کرد بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ تَحِيَّةٌ مِنَ اللّهِ تَعالى اِلى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفى وَعَلِيٍّ الْمُرْتَضى وَفاطِمَةَ الزَّهْراءِ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ رَسُولِ اللّهِ وَاَمانٌ لِمُحِبّيهِما يَوْمَ الْقِيامَةِ مِنَ النّارِ یعنی این تحیتی است از خداوند بسوی آل محمد و علی مرتضی و حسن و حسین فرزندان رسول خدا و امانیست از برای دوستان حسن و حسین در روز قیامت از آتش جهنم و نیز بسند معمر منتهی میشود که گفت شنیدم از رسول خدای که فرمود اِنَّ فاطِمَةَ وَعَلِيّاً وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ في حَظيرَةِ الْقُدْسِ في قُبَّةٍ بَيْضاءَ سَقْفُها عَرْشُ الرَّحْمنِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی فاطمه و علی و حسن و حسین در بهشت خدای جا دارند در میان قبه سفید که سقف آن عرش خداوند است و دیگر شاذان بسند بسلمان فارسی میرساند که گفت بحضرت رسول خدای رفتم

در شباهت حسنین با پیغمبر

حدیث امامت حسنین

تفسیر آیه یؤتکم کفلین

دعای پیغمبر در حق حسنین

در تحریر اسامی آل عبا

نزول سیب از بهشت

علی و فاطمه و حسن و حسین در قبه بیضاء اند

بردن سلمان حسنین را نزد پیغمبر

و سلام دادم و از آنجا حاضر خدمت فاطمه علیها السلام شدم فرمود ای سلمان حسن و حسین گرسنه اند و میگریند ایشان را برداشته بحضرت رسول خدای شو حسب فرمان ایشان را برگرفتم و بنزدیک پیغمبر آوردم قال ما لکما یا حسنی قالا نشتهی طعاما یا رسول الله فقال النبی اللهم اطعمهما ثلثا رسول خدا فرمود چیست شما را ای فرزندان من عرض کردند گرسنه ایم و طعام میخواهیم پیغمبر سه کرت فرمود اللهم اطعمهما یعنی ای خداوند من ایشان را طعام بده سلمان گوید نگران شدم بهی در دست پیغمبر دیدم بصورت سبوئی سفیدتر از برف شیرین تر از عسل و نرم تر از کف شیر پس پیغمبر با ابهام مبارک آن را مالش داد و دو نیمه ساخت پس نیمی حسن را و نیمی حسین را عطا فرمود و من بدست ایشان نگران بودم و دوست داشتم که از آن بخورم قال یا سلمان لعلک تشتهیها قلت نعم یا رسول الله قال یا سلمان هذا طعام من الجنة لا یأکله احد حتی ینجو من الحساب فرمود ای سلمان دوست میداری که ازین طعام بخوری عرض کردم آری یا رسول الله فرمود ای سلمان این طعام بهشت است هیچکس از آن نخورد تا در قیامت حساب خویش را نپردازد و دیگر ابو عبد الله مفید نیشابوری در کتاب امالی خود

آوردن رضوان جامه حسنین را بجای خیاط

آورده که حضرت رضا علیه السلام حدیث میکند که عید نزدیک شد و حسن و حسین را جامه در خور عید نبود نزدیک مادر شدند و گفتند اطفال مدینه را در روز عید جامهای نیکوست چیست که ما را زینت نمیکنی فاطمه علیها السلام فرمود که جامهای شما در نزد خیاط است و هنگام حاجت حاضر خواهد ساخت این ببود تا شب عید برسید حسنین علیهما السلام نزدیک مادر آمدند و آن سخن را اعادت کردند فاطمه بر ایشان رقت کرد و بگریست و همچنان جواب باز داد که لباس شما در نزد خیاط است و ایشان را ساکت فرمود چون شب تاریک شد بانگ سندان از در برخاست فاطمه فرمود کیستی قال یا بنت رسول الله انا الخیاط جئت بالثیاب عرض کرد ای دختر رسول خدا من خیاطم و لباس عید آورده ام فاطمه در گشود مردی با جامه عید در آمد قالت فاطمة والله لم ار رجلا اهیب هیبة منه فرمود سوگند با خدای هرگز مردی مهیب تر از وی ندیدم بالجمله رزمه سر بسته بفاطمه داد و آنحضرت مراجعت فرمود و سر آن رزمه را بگشود در میانش دو پیراهن و دو دراعه و دو سراویل و دو رداء و دو عمامه و دو موزه سیاه بود و آن موزها از دنبال حمرتی داشت پس فاطمه علیها السلام حسنین علیهما السلام را از خواب برانگیخت و آنجامها را بر ایشان در پوشانید و اینوقت رسول خدا در آمد و ایشان را در جامه زیبا نگریست هر دو تن را برگرفت و ببوسید و با فاطمه فرمود خیاط را دیدار کردی عرض کرد بلی یا رسول الله برسید و آن لباسها که انفاذ فرمودی برسانید قال یا بنیة ما هو خیاط انما هو رضوان خازن الجنة فرمود ای دختر آن مرد خیاط نبود او رضوان بهشت و خزینه دار جنت بود فاطمه عرض کرد یا رسول الله کدام کس ترا آگهی داد فرمود تا او بنزد من نیامد و مرا آگهی نداد بسوی آسمان عروج نکرد و دیگر سند بجماعتی از صحابه میرسد که گویند رسول خدا بخانه فاطمه در آمد فقال یا فاطمة ان اباک الیوم ضیفک

تعیین کردن حسنین از برای ... بهشت

فرمود ای فرزند امروز پدر تو مهمان تست عرض کرد ای پدر حسن و حسین از من خواستند و دست نیافتم بر چیزی که ایشان قوت کنند پس رسول خدا بنشست و علی و فاطمه و حسن و حسین بنشستند لکن فاطمه در حیرت بود که از کجا طعامی بدست کند اینوقت رسول خدا بجانب آسمان نگران شد و جبرئیل فرود آمد و قال یا محمد العلی الاعلی یقرئک السلام و یخصک بالتحیة والاکرام و یقول لک قل لعلی و فاطمة والحسن والحسین ای شیء تشتهون من فواکه الجنة جبرئیل گفت ای محمد خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید با علی و فاطمه و حسن و حسین بگو از میوهای بهشت چه میخواهید پیغمبر با ایشان فرمود خداوند از گرسنگی شما آگاه است از میوهای بهشت با کدام یک رغبت دارید ایشان از رسول خدای شرمناک شدند و سخن نکردند حسین علیه السلام گفت ای پدر ای امیر المؤمنین ای مادر ای سیدة نساء العالمین ای برادر ای حسن زکی مرا اذن میدهید تا از برای شما یکی از میوهای بهشت را اختیار کنم گفتند ترا رضا دادیم هرچه خواهی از برای ما اختیار کن پس روی با پیغمبر کرد فقال یا رسول الله انا نشتهی رطبا جنیا عرض کرد یا رسول الله جبرئیل را بگوی ما رطب تازه میخواهیم پیغمبر فرمود خداوند دانا است آنگاه با فاطمه فرمود برخیز و آنچه در خانه می بینی نزد ما حاضر کن پس فاطمه بدرون خانه رفت و طبقی از بلور دید آگنده از رطب تازه چیده شده

انگه در غیر وقت رسیدن رطب بود و مندیلی از سندس سبز روپوش داشت فاطمه علیها السلام آن طبق را برگرفت و بنزد رسول خدا آورد فقال النبی یا فاطمة انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب کما قالت مریم بنت عمران پیغمبر فرمود این از کجا خاص تو گشت عرض کرد از نزد خداوند رسید بما خداوند روزی میدهد هر کرا بخواهد بیرون از حساب همچنان که مریم دختر عمران پس پیغمبر برخاست و آن طبق را برگرفت و در پیش روی خود گذاشت و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و یک رطب برگرفت و در دهان حسین علیه السلام گذاشت فقال هنیئا مریئا لک یا حسین یعنی ای حسین بر تو گوارا باد آنگاه رطب دیگر برداشت و در دهان حسن گذاشت و فرمود هنیئا مریئا لک یا حسن و رطب سیم را در دهان فاطمه گذاشت و گفت هنیئا مریئا لک یا فاطمة و رطب چهارم را در دهان علی گذاشت و فرمود هنیئا مریئا لک یا علی آنگاه از جای بجست و بایستاد و دیگر باره بنشست و آن رطب را با اهل بیت بخوردند تا همگان سیر شدند و آن طبق بسوی آسمان عروج کرد اینوقت فاطمه عرض کرد ای پدر مرا ازین برخاستن و نشستن تو عجب آمد رسول خدای فرمود ای فاطمه گاهی که رطب در دهان حسین گذاشتم شنیدم که میکائیل و اسرافیل گفتند هنیئا مریئا لک یا حسین من نیز در تقریر این کلمات با ایشان موافقت کردم چون رطب دویم را در دهان حسن گذاشتم هم این دو فرشته این کلمه بگفتند من نیز موافقت کردم چون رطب سیم را در دهان تو نهادم حور بهشت شادی کنان بر ما مشرف شدند و این کلمه بگفتند من نیز بگفتم چون رطب چهارم را در دهان علی گذاشتم از حضرت خداوند تبارک و تعالی ندا در رسید که هنیئا مریئا لک یا علی من اقتفا بخداوند جل جلاله کردم و رطبهای دیگر را که نیز با علی خورانیدم همچنان این ندا شنیدم و اقتفا کردم پس برخاستم اجلالا لرب العزة جل جلاله فسمعته یقول یا محمد و عزتی و جلالی لو ناولت علیا من هذه الساعة الی یوم القیمة رطبة رطبة لقلت له هنیئا مریئا لک یا علی بغیر انقطاع یعنی شنیدم ندای خداوند را که فرمود ای محمد بعزت و جلال خود قسم یاد میکنم اگر تا قیامت از رطب عددی از پس عددی در دهان علی میگذاشتی چون دست باز میبردی میگفتم هنیئا مریئا لک یا علی و دیگر از سلمان فارسی مرویست که وقتی در نزد رسول خدای صلی الله علیه و آله در غیر وقت انگور خوشه انگور دیدم فقال لی یا سلمان

خواستن پیغمبر حسنین را برای انگور بهشت از حدیقه ابو دحداح

ائتنی بولدی الحسن والحسین لیأکلا معی من هذا العنب یعنی رسول خدا فرمود ای سلمان فرزندان من حسن و حسین را حاضر کن تا با من ازین انگور بخورند من شتابان بسرای فاطمه رفتم ایشان را ندیدم بخانه ام کلثوم شتافتم هم ایشان را نیافتم لاجرم بحضرت رسول آمدم و خبر باز دادم پیغمبر مضطرب شد و برخاست و گفت وا ولداه وا قرة عیناه من یرشدنی علیهما فله علی الله الجنة پس پیغمبر دریغ خورد بر فرزندان خود و فرمود کسی که دلالت کند مرا بر ایشان بر خداست که او را جای در بهشت دهد اینوقت جبرئیل در رسید و عرض کرد ای محمد این اضطراب چیست فرمود بر فرزندان خود از کید یهود در تشویشم جبرئیل عرض کرد از کید منافقین بیمناک تر باش که کید ایشان اشد از کید یهود است و نیز عرض کرد که حسن و حسین در حدیقه ابو دحداح بخفته اند پس پیغمبر سلمان را برداشته بحدیقه ابو دحداح آمد و حسنین را دست در گردن خفته دید و اژدهائی را نگریست که بسته از ریحان در دهان دارد و بجای باد بیزن با ریحان ایشان را باد میزند چون اژدها پیغمبر را بدید ریحان را از دهان بیفکند و رسول خدا را سلام داد و عرض کرد یا رسول الله من اژدها نیستم بلکه فرشته هستم یکچشم زدن از ذکر خدا غافل شدم خداوند بر من غضب کرد و مرا مسخ فرمود و از آسمان بزمین افکند سالها میگذرد که در آرزوی کریمی هستم که مرا شفاعت کند باشد که خداوند بر من رحم فرماید و مرا بصورت نخستین باز برد رسول خدا نزد حسنین آمد و ایشان را بوسه داد تا بیدار شدند و بر زانوی پیغمبر بنشستند آنحضرت با ایشان فرمود ای فرزندان من این اژدها فرشته ایست از فرشتگان که دمی از ذکر خداوند غفلت کرد و خداوندش بدینصورت بر آورد از شما میخواهم او را در حضرت یزدان شفاعت کنید پس حسنین از جای بجستند و تجدید وضو کردند و دو رکعت نماز بگذاشتند و قالا اللهم بحق جدنا الجلیل الحبیب محمد المصطفی و بابینا علی المرتضی و بامنا فاطمة الزهراء الا ما رددته الی حالته الاولی عرض کردند پروردگارا

میدهیم ترا بحق جد ما محمد مصطفی و بحق پدر ما علی مرتضی و بحق مادر ما فاطمه زهرا مگر اینکه این فرشته را بصورت نخستین آری هنوز دعای ایشان بنهایت نشده بود که جبرئیل با یک فوج از فرشتگان از آسمان بزیر آمدند و او را بمغفرت خداوند و باز آمدن بصورت نخستین بشارت دادند و با خویشتن بسوی آسمان عروج دادند و خداوند را تسبیح گفتند هم در زمان جبرئیل بحضرت رسول مراجعت نمود خنده ناک عرض کرد یا رسول الله این فرشته بر فرشتگان هفت آسمان فخر میکند و میگوید کیست مانند من زیرا که من در امان شفاعت پسران رسول خدا حسن و حسینم

ذکر دو شجر بهشت که یکی حسن و دیگری حسین نام داشت

و دیگر از عروة البارقی مرویست که در مراجعت سفر مکه معظمه بمدینه آمدم و بمسجد رسول خدای در رفتم نگریستم که آنحضرت نشسته و دو کودک که هنوز سنین عمرشان بده سال نرسیده در کنار پیغمبر بودند پیغمبر گاهی این یک را بوسه میداد و گاهی آن دیگر را و مردمان منگریدند و خاموش من از میانه پیش شدم و عرض کردم یا رسول الله ایشان پسران تواند فقال اِنَّهُمَا ابْنَا ابْنَتِی وَ ابْنَا اَخِی وَ ابْنَا ابْنِ عَمِّی وَ اَحَبُّ الرِّجَالِ اِلَیَّ وَ مَنْ هُوَ سَمْعِی وَ بَصَرِی وَ مَنْ نَفْسُهُ نَفْسِی وَ نَفْسِی نَفْسُهُ وَ مَنْ اَحْزَنُ لِحُزْنِهِ وَ یَحْزَنُ لِحُزْنِی فرمود ایشان پسران دختر من و پسران برادر من و پسران پسر عم من که محبوبترین مردان نزد منند و کسی است که گوش من و چشم منست و کسی است که جان او جان من و جان من جان او است و کسی است که محزون میشوم از حزن او و محزون میشود از حزن من عروه عرض کرد یا رسول الله عجب میآید مرا از کردار تو با ایشان و شدت محبت تو مر ایشانرا رسول خدا فرمود ایعروه آنشب که مرا بآسمان بردند داخل بهشت شدم بپای درختی رسیدم که سخت شگفت آورد مرا از نیکوئی بوی جبرئیل گفت عجب مکن از این شجره همانا میوه آن نیکوتر است از رایحه آن و از میوه آن لختی مرا داد تا بخوردم و سخت نیکو یافتم پس بشجره دیگر عبور دادم جبرئیل گفت ایمحمد از میوه این درخت نیز بخور که شبیه است بشجر نخستین و او نیکوتر است از جهت طعم و رایحه از ثمر و رایحه نخستین پس مرا بهره مند ساخت و رغبت من از آن نعمت هرگز سستی نپذیرد گفتم ای برادر من جبرئیل هرگز ازاینده و شجره نیکوتر ندیدم گفت میدانی نام این دو شجره چیست گفتم ندانم گفت یکی حسن نام دارد و آن دیگر حسین آنگاه گفت ایمحمد گاهی که فرود شدی بزمین خدیجه را طلب فرمای و در ساعت با او مضاجعت کن تا از رایحه ثمر این دو شجره حامل شود و از وی فاطمه زهرا متولد گردد پس او را با برادرت علی تزویج فرمای تا دو پسر آرد یکیرا حسن نام بگذار و آن دیگر را حسین و آنگاه که حسن و حسین متولد شدند جبرئیل نزد من آمد گفتم ای جبرئیل دوست دارم که از آن دو درخت بهره گیرم گفت ایمحمد گاهی که رغبت کنی با کل و رایحه ثمر آن دو درخت حسن و حسین را ببوی لاجرم هرگاه رسول خدای مشتاق رایحه آن دو شجره میشد حسنین علیهما السلام را میبوئید و میبوسید و میفرمود صَدَقَ اَخِی جَبْرَئِیلُ ثُمَّ یُقَبِّلُ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ یَقُولُ یَا اَصْحَابِی اِنِّی اَوَدُّ اَنْ اُقَاسِمَهُمَا حَیٰوتِی لِحُبِّی لَهُمَا وَ هُمَا رَیْحَانَتَایَ مِنَ الدُّنْیَا یعنی میبوسید حسن و حسین را و میفرمود ای اصحاب من دوست دارم که قسمت کنم عمر خود را بر حسن و حسین از برای محبتی که با ایشان دارم و ایشان دو ریحان منند از دنیا عروه سخت شگفتی گرفت از محبت رسول خدا و از صفت کردن رسول خدا حسنین را

آوردن گناهکاری حسنین را خدمت پیغمبر

و دیگر ابن شهرآشوب در مناقب خویش حدیث میکند که مردی در زمان رسول خدا گناهی کرد و از بیم پنهان شد تا گاهی که حسنین را در کوی تنها یافت پس ایشانرا برگرفت و بر دوش خود سوار کرد و بحضرت رسول آورد فَقَالَ یَا رَسُولَ اللهِ اِنِّی مُسْتَجِیرٌ بِاللهِ وَ بِهِمَا عرض کرد ای پیغمبر خدا من پناهنده ام بخدا و بحسن و حسین از این گناه که کرده ام رسول خدای چنان بخندید که دست بدهان مبارک گذاشت فرمود اِذْهَبْ فَاَنْتَ طَلِیقٌ یعنی برو که آزادی و حسنین را فرمود که شفاعت کنید او را پس این آیت مبارک فرود شد وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جَاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّابًا رَحِیمًا یعنی اگر این منافقان گاهی که ستم کردند بر خویشتن در حضرت تو حاضر شدند و از خدای طلب آمرزش کردند پس تو خواستار شدی آمرزش ایشانرا هر آینه خدای را پذیرنده توبت و انابت و مهربان یافتند

سؤال کردن اعرابی مسئله خود را از حسنین

و دیگر در بحار الانوار و مناقب ابن شهرآشوب مسطور است که مردی اعرابی از عبدالله زبیر و عمرو بن عثمان از مسئله پرسش کرد ایشان چون ندانستند پاسخ او را بیکدیگر حوالت کردند اعرابی آزرده خاطر گشت فَقَالَ اتَّقِیَا اللهَ فَاِنِّی اَتَیْتُکُمَا

مسترشدًا

[illegible]

مُسْتَرْشِدًا اَمُؤَاکَلَةٌ فِی الدِّینِ گفت از خدای بترسید من نزدیک شما آمدم تا مرا ارشاد کنید و شما جواب مسئلت مرا با یکدیگر حوالت مینمائید گفتند از حسن و حسین پرسش کن پس نزد حسنین علیهما السلام آمد و استفتای خویش را پاسخ گرفت و این شعر در ثنای ایشان گفت

جَعَلَ اللهُ حُرَّ وَجْهِکُمَا   نَعْلَیْنِ سِبْتًا یَطَاهُمَا الْحَسَنَانِ

و دیگر در خبر است که مردی بر ذمت نهاد که هر دو پای مردی را که افضل قریش باشد تدهین کند گفتند امروز افضل قریش مخرمه است پس قاروره دهن را برداشت و نزد مخرمه آمد و مسئلت خویش را باز نمود مخرمه هر دو پای خویش را کشیده داشت تا بار وغن طلی کند مسور پسر مخرمه حاضر بود گفت ایمرد خرافت شیخوخت پدر مرا دریافته است او را در جاهلیت سری و سروری بود امروز آن روزگار سپری شد و او را نزدیک حسن و حسین فرستاد و قَالَ اَدْهِنْ بِهَا اَرْجُلَهُمَا فَهُمَا اَفْضَلُ النَّاسِ وَ اَکْرَمُهُمُ الْیَوْمَ گفت امروز افضل ناس حسن و حسین است نزد ایشان رو و هر دو پای ایشانرا تدهین کن

گرفتن ابن عباس رکاب حسنین را

و دیگر در خبر است که ابن عباس وقتی هنگام سوار شدن رکاب حسنین را گرفت مدرک بن ابی زیاد گفت یا ابن عباس تو بسال از ایشان افزونی واجب نمیکند که رکاب ایشان گیری فَقَالَ یَا لُکَعُ وَ مَا تَدْرِی هٰذَانِ ابْنَا رَسُولِ اللهِ اَوَ لَیْسَ مِمَّا اَنْعَمَ اللهُ بِهِ عَلَیَّ اَنْ اُمْسِکَ لَهُمَا وَ اُسَوِّیَ عَلَیْهِمَا فرمود ایمرد فرومایه میدانی ایشان کیستند ایشان پسران رسول خدایند آیا نیست بر من در ازای نعمتی که خداوند مرا داده رکاب ایشانرا بگیرم و ایشانرا نیکو بر اسب بنشانم

تصحیح حسنین وضوی مردی را

و دیگر در عیون المحاسن مسطور است که حسن و حسین بر شیخی عبور دادند که وضو میساخت نگران شدند که وضوی او نادرست است روا ندیدند که او را در تعلیم این امر مورد شناعت و خجالت دارند در کار وضو سخن در انداختند و آغاز مناقشت و منازعت ساختند پس نزدیک شیخ آمدند و گفتند یا شیخ ما هر دو تن نزد تو بکار وضو میپردازیم تو نگران باش که وضوی کدام یک بصحت مقرونست و هر یک جداگانه وضو ساختند و گفتند یا شیخ اکنون بگوی تا وضوی کدام یک نیکوست شیخ گفت وضوی شما هر دو تن قرین صواب و صحت است لکن وضوی این پیر جاهل نادرست است اکنون تعلیم گرفت از شما و تائب شد بدست شما ببرکت شما و شفقت شما بر امت جد شما در خبر است که حسین عظمت حسن را در نزد او سخن نمیکرد و محمد بن حنفیه حشمت حسین را در نزد او تکلم نمیفرمود

خفتن حسنین در کهف جبل و حراست ماری ایشان را

و دیگر در تاریخ بلاذری مسطور است که رسول خدای عزم سرای فاطمه کرد و او را از پس در ایستاده دید فرمود ای محبوبه من ترا چه رسید عرض کرد که پسرهای تو صبحگاه بیرون شدند و تاکنون خبری از ایشان ندارم رسول خدای بر اثر ایشان روان شد و هر دو تن را در کهف جبل خفته یافت و ماری را نگریست که بر گردن طوق داشت و بر فراز سر ایشان خفته بود پیغمبر سنگی برداشت و بدو پرانید فَقَالَتْ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللهِ وَ اللهِ مَا نِمْتُ عِنْدَ رُؤُسِهِمَا اِلَّا حِرَاسَةً لَهُمَا آن مار بسخن آمد و عرض کرد ای پیغمبر خدای سوگند با خدای من بر فراز سر ایشان نخفتم مگر از بهر حراست ایشان پیغمبر او را دعای خیر گفت و حسنین را بر دوش راست و چپ خود سوار کرد این وقت جبرئیل علیه السلام فرود شد و حسین را بر دوش خویش حمل داد از آن پس ایشان مفاخرت میفرمودند فَیَقُولُ الْحَسَنُ حَمَلَنِی خَیْرُ اَهْلِ الْاَرْضِ وَ یَقُولُ الْحُسَیْنُ حَمَلَنِی خَیْرُ اَهْلِ السَّمَاءِ حسن میفرمود مرا بهترین اهل زمین حمل داد و حسین میفرمود مرا بهترین اهل آسمان بر دوش کشید سلام الله علیهم اجمعین

ذکر آیات و اخباری که منصوص است بر امامت حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

نخستین ابتدا میکنیم بذکر آیات قرآن کریم که ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بنص امامت حسین بن علی علیهما السلام تعبیر و تاویل فرموده اند در حدیث صادق آل محمد از حسین بن علی علیهم السلام تذکره شد و این آیه مبارکه قرائت گشت وَ اَنَّ هٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذٰلِکُمْ وَصّٰیکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ حضرت صادق فرمود. لفظ هذا اشارت برسول خداست و بیرون او ائمه هدایند ابو هریره حدیث میکند که از رسول خدا از این آیه مبارکه سؤال کردم که میفرماید وَ جَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ عرض کردم این کلمه باقیه در عقب کیست قَالَ رَسُولُ اللهِ جَعَلَ الْاِمَامَةَ فِی عَقِبِ الْحُسَیْنِ

يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ تِسْعَةٌ مِنَ الْأَئِمَّةِ مِنْهُمْ مَهْدِيُّ هٰذِهِ الْأُمَّةِ فرمود خداوند خلافت و امامترا در فرزندان حسین مقرر داشت که یکی از قفای دیگری ظاهر شود و از ایشانست مهدی این امت مفضل بن عمر گوید از جعفر صادق علیه السلام از تاویل این آیه مبارکه سؤال کردم قَالَ يَعْنِي بِهٰذِهِ الْآيَةِ الْإِمَامَةَ جَعَلَهَا فِي عَقِبِ الْحُسَيْنِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ فرمود از این آیت امامت را خواسته که تا قیامت در اولاد حسین علیه السلام گذاشته عرض کردم چگونه است که این کرامت را از اولاد حسن برداشت و در اولاد حسین گذاشت فرمود همانا موسی و هرون دو پیغمبر مرسل و دو برادر بودند خداوند نبوت را در صلب هرون گذاشت دون صلب موسی سخن بدینجا آورد که خداوند در کردار خویش حکیم است لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ از او سؤال نمیکنند از آنچه میکند و از دیگران پرسش نماید و نیز در خبر است قَوْلُهُ فِي عَقِبِهِ أَيْ فِي آلِ مُحَمَّدٍ و دیگر حماد بن عیسی الجهنی از صادق آل محمد حدیث میکند قَالَ لَا تَجْتَمِعُ الْإِمَامَةُ فِي أَخَوَيْنِ بَعْدَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ إِنَّمَا هِيَ فِي الْأَعْقَابِ وَأَعْقَابِ الْأَعْقَابِ فرمود بعد از حسن و حسین امامت در میان دو برادر جمع نشود دیگر در اعقاب و اعقاب اعقاب زید بن علی میگوید در تاویل این آیه که خلافت اصلاح نپذیرد الا بدست ما در خبر است که حسین علیه السلام را چون هنگام وفات رسید جایز نبود لهذا برای او که خلافت را با اولاد برادر گذارد چه خداوند فرماید وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ همانا امام زین العابدین علیه السلام قرب رحم داشت با پدر و از برای حسین اولی بود که امامت را بفرزند خود گذارد نه آنکه بفرزند برادر تفویض فرماید و این آیه مبارکه امامترا از اولاد امام حسن علیه السلام بیرون برد و در اولاد امام حسین علیه السلام گذاشت و در ایشان بپاید تا روز قیامت و همچنان خدای میفرماید وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا لاجرم علی بن الحسین علیهما السلام در خونخواهی پدر و ایستادن بجای پدر اولی و احری از دیگر کس است و دیگر عبدالله بن حسین گفت واجب میکند که امامت از فرزندان حسن و حسین بیرون نشود لِأَنَّهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ و ایشان در فضل و شرف همانندند الا آنکه چون حسن بسال بزرگتر است افضل است در اینصورت امامت باید در فرزندان حسن فرود آید ربیع بن عبدالله او را پاسخ داد و گفت موسی و هرون دو پیغمبر مرسل بودند و موسی اکبر و افضل از هرون بود و خداوند نبوت را در فرزندان هرون گذاشت دون فرزندان موسی و همچنان امامت را در فرزندان حسین گذاشت دون فرزندان حسن تا این سنت حذو النعل بالنعل با آنچه در امم سابقه رفته بکیفران رود چون این خبر بصادق آل محمد رسید فقال أَحْسَنْتَ يَا رَبِيعُ و دیگر موسی بن جعفر از حسین بن علی علیهم السلام حدیث میکند در این آیه مبارکه الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ حسین علیه السلام فرمود این آیه مبارکه در شان ما اهل بیت فرود شد و دیگر ابو بصیر از صادق آل محمد حدیث میکند فی قوله تعالی قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ میفرماید رسول خدا در مفاد این آیه مبارکه فرموده الْوَصِيَّةُ لِعَلِيٍّ بَعْدِي و حضرت باقر علیه السلام میفرماید نیز در تشدید این تاویل تنزیل است که جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا آورد فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ میفرماید علی وصی رسول خداست و بعد از آنحضرت امامت امت خاص علی و اولاد اوست

ذکر احادیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در امامت حسین علیه الصلوة و السلام منصوص داشته

موافق اخبار صحابه و تابعین ابن شهر آشوب بسند بسلمان فارسی میرساند میفرماید حسین علیه السلام بر ران رسول خدای جای داشت پیغمبر او را میبوسید و میفرمود أَنْتَ السَّيِّدُ ابْنُ السَّيِّدِ أَبُو السَّادَةِ أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ أَبُو الْأَئِمَّةِ أَنْتَ الْحُجَّةُ ابْنُ الْحُجَّةِ أَبُو الْحُجَجِ تِسْعَةٍ مِنْ صُلْبِكَ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ یعنی تو سیدی پسر سید و پدر ساداتی و امام پسر امام پدر امامانی و حجت پسر حجت و پدر حجتهای خدائی از صلب تو نه تن امامان پدید آیند و نهم ایشان قائم آل محمد است که تا قیامت بجای باشد و در کفایة الاثر مسند با بوسعید الخدری منتهی میشود میگوید از رسول خدای شنیدم که با حسین فرمود أَنْتَ الْإِمَامُ ابْنُ الْإِمَامِ وَأَخُو الْإِمَامِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِكَ أَئِمَّةٌ

أَبْرَارٌ وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ و در کفایه مسند با بی سعید منتهی میشود میگوید از رسول خدا شنیدم فرمود یا حسین أَنْتَ الْإِمَامُ أَخُو الْإِمَامِ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِكَ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ عرض کردند یا رسول الله ائمه چند تن باشند فرمود دوازده تن از ایشان از صلب حسین پدید آید

ذکر احادیثی که فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله در نص امامت حسین علیه السلام روایت میکند

در کتاب کفایة الاثر مسند بزینب دختر علی علیه السلام میرساند که از فاطمه علیها السلام روایت میکند قَالَتْ دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ وِلَادَةِ ابْنِيَ الْحُسَيْنِ فَنَاوَلْتُهُ إِيَّاهُ فِي خِرْقَةٍ صَفْرَاءَ فَرَمَىٰ بِهَا وَأَخَذَ خِرْقَةً بَيْضَاءَ فَلَفَّهُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ خُذِيهِ يَا فَاطِمَةُ فَإِنَّهُ الْإِمَامُ وَأَبُو الْأَئِمَّةِ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِهِ أَئِمَّةٌ أَبْرَارٌ وَالتَّاسِعُ قَائِمُهُمْ فاطمه علیها السلام میفرماید که بعد از ولادت حسین علیه السلام رسول خدا بر من درآمد من حسین را در قماطی زرد فام بپیچیده نزد آنحضرت بردم بگرفت و آن خرقه زرد فام را از وی باز کرد و بیفکند و او را در خرقه سفید در پیچید و فرمود ای فاطمه بگیر حسین را که او امام است و پدر نه تن امامانست که نهم ایشان قائم ایشانست و نیز مسند با بوذر منتهی میشود قَالَ سَمِعْتُ فَاطِمَةَ تَقُولُ سَأَلْتُ أَبِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ قَالَ هُمُ الْأَئِمَّةُ بَعْدِي عَلِيٌّ وَسِبْطَايَ وَتِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ هُمْ رِجَالُ الْأَعْرَافِ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ يَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونَهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَيُنْكِرُونَهُ لَا يُعْرَفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِهِمْ میگوید از فاطمه شنیدم که میفرمود از رسول خدا سؤال کردم از معنی این آیه مبارکه وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ فرمود ایشان امامانند بعد از من نخستین علی و دو فرزند من حسن و حسین و نه تن امامانند از صلب حسین ایشانند رجال اعراف داخل بهشت نمیشود کسی الا آنکس که بشناسد ایشانرا و ایشان بشناسند او را و داخل نمیشود در جهنم مگر آنکس که نشناسد ایشانرا و ایشان نشناسند او را و کس خدایرا نشناسد جز بشناختن ایشان و نیز در کفایه مسند بسهل بن سعد الانصاری منتهی میشود میگوید سؤال کردم از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از ائمه هدی فَقَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَأَنْتَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَيْتَ فَالْحَسَنُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَالْحُسَيْنُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى الْحُسَيْنُ فَابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَىٰ عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَىٰ مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَىٰ جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَىٰ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَىٰ مُوسَىٰ فَابْنُهُ عَلِيٌّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَىٰ عَلِيٌّ فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَىٰ مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ عَلِيٌّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَىٰ عَلِيٌّ فَابْنُهُ الْحَسَنُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَإِذَا مَضَى الْحَسَنُ فَالْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَفْتَحُ اللَّهُ بِهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا هُمْ أَئِمَّةُ الْحَقِّ وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُمْ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُمْ خلاصه معنی آنست که فاطمه میفرماید که رسول خدا با علی علیه السلام خطاب کرد که یا علی تو خلیفه منی و امام امتی بعد از من و تو سزاوارتری در تصرف جان و مال مومنان از ایشان و همچنان هر یک از فرزندان تو تا قائم آل محمد که یکی از پی دیگری پدید آید در تصرف جان و مال مومنان از نفوس ایشان اولی باشند و خداوند از برای قائم آل محمد مشارق و مغارب جهانرا مفتوح میدارد و ایشانند امامان برحق و السنه صدق کسی که نصرت کند ایشانرا منصور و مظفر است و آنکس که مخذول دارد ایشانرا خوار و مخذول است

ذکر احادیثی که امیر المومنین علیه السلام بر امامت حسین از رسول خدا منصوصا آورده است

در کفایة الاثر در نصوص بر ائمه اثنا عشر در حدیثی طویل مسطور است أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَلَا تُسَمِّيهِمْ لِي قَالَ نَعَمْ أَنْتَ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدِي تَقْضِي دَيْنِي وَتُنْجِزُ عِدَاتِي وَبَعْدَكَ ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَبَعْدَ الْحُسَيْنِ ابْنُهُ عَلِيٌّ زَيْنُ

العابدین وبعد علی ابنه محمد یدعی بالباقر وبعد محمد ابنه جعفر یدعی بالصادق وبعد جعفر ابنه موسی یدعی بالکاظم وبعد موسی ابنه علی یدعی بالرضا وبعد علی ابنه محمد یدعی بالزکی وبعد محمد ابنه علی یدعی بالنقی وبعده ابنه الحسن یدعی بالامین والقائم من ولد الحسین سمیی واشبه الناس بی یملأها قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید در حضرت رسول خدا عرض کردم که اسامی ائمه را از برای من بشمار منکیری فرمود از بهر تو شمرده میکنم همانا تو بعد از من امام امت و خلیفه منی و دین مرا ادا میکنی و مواعید مرا وفا میفرمائی و بعد از تو فرزندان تو حسن و حسین و بعد از حسین نه تن از فرزندان حسین را بدینگونه که مرقوم افتاد بشمار گرفت و فرمود قائم آل محمد از فرزندان حسین همنام منست و شبیه ترین مردم است با من جهان را از نصفت و عدل انباشته کند از پس آنکه از ظلم و ستم انباشته باشد در اکمال الدین بحدیثی طویل از علی علیه السلام مرویست قال قلت یا رسول الله سمهم لی فقال ابنی هذا ووضع یده علی رأس الحسن ثم ابنی هذا ووضع یده علی رأس الحسین ثم ابن له یقال له علی میفرماید عرض کردم یا رسول الله نام ائمه را بر من شماره کن فرمود اینک فرزند من دست مبارک را بر سر حسن گذاشت و فرمود بعد از و فرزند من و دست بر سر حسین نهاد آنگاه فرمود فرزند حسین و او را علی بن الحسین خواهند گفت و دیگر در عیون اخبار رضا با سناد معتبره مسطور است که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند که رسول خدا فرموده انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی از عترت که را خواسته است فقال انا والحسن والحسین والائمة التسعة من ولد الحسین تاسعهم مهدیهم لا یفارقون کتاب الله ولا یفارقهم حتی یردوا علی رسول الله حوضه فرمود عترت رسول خدا منم و حسن و حسین و نه تن امامان از فرزندان حسین که نهم ایشان مهدی ایشانست ایشان از قرآن جدا نشوند و قرآن از ایشان جدا نشود تا گاهی که در کنار حوض کوثر بر رسول خدا در آیند

ذکر اخباریکه خاصه از امیرالمؤمنین علی بنص خلافت و امامت حسین علیهما السلام وارد شده

در کتاب عوالم از کفایة الاثر سند بطارق بن شهاب منتهی میشود قال قال امیرالمؤمنین للحسن والحسین انتما امامان بعقبی وسیدا شباب اهل الجنة والمعصومان حفظکما الله ولعنة الله علی من عاداکما فرمود حسن و حسین بعد از من دو امامند و هر دو تن سید جوانان اهل بهشتند و حق هر دو تن را غصب کنند خداوند حفظ فرماید ایشانرا و لعنت کند بر کسی که با ایشان خصومت آغازد و هم در اکمال الدین سند باصبغ بن نباته میرساند میگوید امیرالمؤمنین بیرون شد و دست مبارکش در دست حسن بود حدیثی چند بزبان مبارکش رفت آنگاه فرمود الا وانی اقول خیر الخلق بعدی وسیدهم ابنی هذا وهو امام کل مسلم وامیر کل مؤمن بعد وفاتی الا وانه سیظلم بعدی کما ظلمت بعد رسول الله وخیر الخلق وسیدهم بعد الحسن ابنی اخوه الحسین المظلوم بعد اخیه المقتول فی ارض کرب وبلاء الا وانه واصحابه من سادات الشهداء یوم القیمة میفرماید گوش فرا دارید بدانچه من میگویم بهترین خلق بعد از من و سید مردمان پسر من حسن است و او است امام همه مسلمانان و امیر همه مؤمنان بعد از وفات من و بدانید که او مظلوم میشود بعد از من چنانکه من مظلوم شدم بعد از رسول خدا و بهترین خلق و سید خلق بعد از حسن فرزند من و برادر حسن حسین مظلوم است و او کشته میشود در زمین کربلا و بدانید که او و اصحاب او سادات شهدااند در روز قیامت و دیگر الشیخ ابراهیم بن محمد الحموینی که از اجله علمای سنت و جماعت است در کتاب فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین باسناد معتبره خود آورده که در ایام خلافت عثمان علی علیه السلام در مسجد رسول خدای جای داشت و جماعتی از مهاجر و انصار در خدمت او انجمن بودند و از فضایل قریش لختی سخن رفت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام خاموش بود عرض کردند چرا سخن نکنی آنحضرت آغاز مناشده نهاد و من بنده این حدیث را در کتاب عثمان یاد کرده ام و هر یک از حاضرین مجلس را نام برده ام اکنون بتکرار نمیپردازم جز اینکه از پایان این طویل مناشده شطری میسگارم قال انشدکم

ذکر اخبار عامه که نص برامامت حسین علیه السلام

بالله اتعلمون ان رسول الله قام خطیبا ولم یخطب بعد ذلک فقال یا ایها الناس انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا فان اللطیف الخبیر اخبرنی وعهد الی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فرمود هان ای مردم شما را با خدای سوگند میدهم آیا دانا نیستید بر اینکه رسول خدای از برای خطبه بر پای شد و این واپسین خطبه بود فرمود ای مردم من در میان شما باز گذاشتم ثقلین و آن کتاب خدا و عترت من و اهل بیت منست متمسک شوید باین هر دو در طریق ضلالت مروید همانا خداوند مرا خبر داده است و عهد محکم فرموده است که این هر دو از هم دور نشوند تا گاهی که در کنار حوض کوثر بر من در آیند چون سخن بدینجا رسید عمر بن الخطاب مانند مردی غضبان برخاست و عرض کرد یا رسول الله آیا این سخن شامل تمامت اهل بیت تست فرمود شامل تمامت ایشان نیست لکن خاص اوصیای منست اولهم اخی ووزیری ووارثی وخلیفتی فی امتی وولی کل مؤمن بعدی هو اولهم ثم ابنی الحسن ثم ابنی الحسین ثم تسعة من ولد الحسین واحد بعد واحد حتی یردوا علی الحوض شهداء الله فی ارضه وحجته علی خلقه وخزان علمه ومعادن حکمته من اطاعهم فقد اطاع الله ومن عصاهم فقد عصی الله فرمود اول اوصیای من برادر من و وزیر من و وارث من و خلیفه من در میان امت منست و ولی و والی هر مؤمنی بعد از من علی است و اول اوصیای من بعد از و پسر من حسن است و بعد از حسن فرزند من حسین است آنگاه نه تن از فرزندان حسین که یکی بعد از دیگری پدید میشود و بامامت و خلافت من میپایند تا گاهی که در کنار حوض کوثر بر من در آیند ایشانند شهدای خداوند در زمین خدا و حجت خدا بر خلق خدا و گنجوران علم خدا و معدنهای حکمت خدا کسی که اطاعت کرد ایشانرا خدا را اطاعت کرد و آنکس که عصیان کرد ایشانرا خدا را عصیان کرد چون سخن بدینجا آورد مهاجریان و انصار همگان گفتند ما حاضر بودیم و از رسول خدای اینکلمات را شنیدیم و دیگر ابوالحسن الفقیه ابن شاذان از طریق علمای سنت و جماعت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام حدیث میکند قال والله لقد خلفنی رسول الله فی امته وانا حجة الله علیهم بعد نبیه وان ولایتی لتلزم اهل السماء کما تلزم اهل الارض وان الملائکة لتتذاکر فضلی وذلک تسبیحها عند الله ایها الناس اتبعونی اهدکم سواء السبیل ولا تأخذوا یمینا ولا شمالا فتضلوا وانا وصی نبیکم وخلیفته وامام المؤمنین وامیرهم ومولاهم وانا قائد شیعتی الی الجنة وسائق اعدائی الی النار انا سیف الله علی اعدائه ورحمته علی اولیائه انا صاحب حوض رسول الله ولوائه وصاحب مقام شفاعته والحسن والحسین وتسعة من ولد الحسین خلفاء الله فی ارضه وامناؤه علی وحیه وائمة المسلمین بعد نبیه وحجج الله علی بریته میفرماید سوگند با خدای مخالف گذاشت رسول خدا مرا در میان امت خود و منم حجت خدا در میان امت بعد از پیغمبر خدا همانا قبول ولایت من واجب است بر اهل آسمان چنانکه واجب است بر اهل زمین و فرشتگان بذکر فضایل من مشغولند و ذکر فضایل من تسبیح فرشتگانست در نزد خدا هان ای مردم متابعت کنید مرا تا شما را بر صراط مستقیم عبور دهم و بسوی چپ و راست گام نزنید تا گمراه نشوید همانا منم وصی پیغمبر شما و خلیفه پیغمبر شما و امام مؤمنین و امیر مؤمنین و منم که شیعیان خود را بسوی جنت میکشانم و دشمنان خود را بجانب جهنم میرانم منم شمشیر خدا بر دشمنان خدا و رحمت خدا بر دوستان خدا منم صاحب حوض کوثر رسول خدا و لوای حمد و صاحب مقام شفاعت و حسن و حسین و نه تن فرزندان حسین خلفای خدایند در ارض خدا و امنای خدایند بر وحی خدا و امامان مسلمانانند بعد از پیغمبر خدا و حجتهای خداوندند بر بندگان خدا و دیگر ابن جوزی که از اجله علمای عامه است در کتاب تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة سند بواثلة بن الاسقع میرساند که گفت در باب سرای فاطمه علیها السلام حاضر شدم و پرسش کردم که علی علیه السلام در کجا باشد فرمود بحضرت رسول خدا رفته با نتظار نشستم ناگاه رسول خدا دیدار شد و علی و حسنین ملازم خدمت بودند پیغمبر دست ایشانرا همی داشت تا بدرون سرای رفت آنگاه حسن را بر ران راست و حسین را بر ران چپ جای داد و علی و فاطمه را پیش

روی او بودند پس کسای خود یا جامهٔ خود را بر سر ایشان کشید و این آیهٔ مبارکه را قرائت کرد اِنَّما یُریدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً آنگاه فرمود اَللّهُمَّ هٰؤُلاءِ اَهْلُ بَیْتی حَقّاً یعنی ای پروردگار من اینانند براستی اهل بیت من و هم ابن جوزی از ثعلبی حدیث میکند در تأویل این آیهٔ مبارکه مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ از سفیان ثوری سعید بن جبیر روایت میکند که بحرین علی و فاطمه است و برزخ رسول خداست لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهما السلام است

ذکر تفویض امام حسن هنگام وفات خلافت و امامت را بالحسین بن علی علیهما السلام

در کتاب بحار الانوار و در کتاب عوالم و در کتاب اعلام الوری و دیگر کتب از عامه و خاصه مسطور است لَمّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ الْوَفاةُ قالَ یا قَنْبَرُ اُنْظُرْ هَلْ تَری وَراءَ بابِكَ مُؤْمِناً مِنْ غَیْرِ آلِ مُحَمَّدٍ فَقالَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَابْنُ رَسُولِهِ اَعْلَمُ قالَ امْضِ فَادْعُ لی مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ قالَ فَاَتَیْتُهُ فَلَمّا دَخَلْتُ عَلَیْهِ قالَ هَلْ حَدَثَ اِلّا خَیْرٌ قُلْتُ اَجِبْ اَبا مُحَمَّدٍ فَعَجَّلَ عَنْ شِسْعِ نَعْلِهِ فَلَمْ یُسَوِّهِ فَخَرَجَ مَعی یَعْدُو فَلَمّا قامَ بَیْنَ یَدَیْهِ سَلَّمَ فَقالَ لَهُ الْحَسَنُ اِجْلِسْ فَلَیْسَ یَغیبُ مِثْلُكَ عَنْ سَماعِ کَلامٍ یَحْیی بِهِ الْاَمْواتُ وَیَموتُ بِهِ الْاَحْیاءُ کُونُوا اَوْعِیَةَ الْعِلْمِ وَمَصابیحَ الدُّجی فَاِنَّ ضَوْءَ النَّهارِ بَعْضُهُ اَضْوَءُ مِنْ بَعْضٍ اَما عَلِمْتَ اَنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ وُلْدَ اِبْراهیمَ اَئِمَّةً وَفَضَّلَ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَآتی داوُدَ زَبُوراً وَقَدْ عَلِمْتَ بِمَا اسْتَأْثَرَ اللّهُ مُحَمَّداً صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ اِنّی لا اَخافُ عَلَیْكَ الْحَسَدَ وَاِنَّما وَصَفَ اللّهُ تَعالی بِهِ الْکافِرینَ فَقالَ کُفّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ وَلَمْ یَجْعَلِ اللّهُ لِلشَّیْطانِ عَلَیْكَ سُلْطاناً یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ اَلا اُخْبِرُكَ بِما سَمِعْتُ مِنْ اَبیكَ فیكَ قالَ بَلی قالَ سَمِعْتُ اَباكَ یَقُولُ یَوْمَ الْبَصْرَةِ مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَبَرَّنی فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ فَلْیَبَرَّ مُحَمَّداً یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ لَوْ شِئْتُ اَنْ اُخْبِرَكَ وَاَنْتَ نُطْفَةٌ فی ظَهْرِ اَبیكَ لَاَخْبَرْتُكَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ اَما عَلِمْتَ اَنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ بَعْدَ وَفاةِ نَفْسی وَمُفارَقَةِ رُوحی جِسْمی اِمامٌ مِنْ بَعْدی وَعِنْدَ اللّهِ فِی الْکِتابِ الْماضی وِراثَةُ النَّبِیِّ اَصابَها فی وِراثَةِ اَبیهِ وَاُمِّهِ عَلِمَ اللّهُ اَنَّکُمْ خَیْرُ خَلْقِهِ فَاصْطَفی مِنْکُمْ مُحَمَّداً وَاخْتارَ مُحَمَّدٌ عَلِیّاً وَاخْتارَنی عَلِیٌّ لِلْاِمامَةِ وَاخْتَرْتُ اَنَا الْحُسَیْنَ فَقالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ اَنْتَ اِمامی وَاَنْتَ وَسیلَتی اِلی مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاللّهِ لَوَدِدْتُ اَنَّ نَفْسی ذَهَبَتْ قَبْلَ اَنْ اَسْمَعَ مِنْكَ هٰذَا الْکَلامَ اَلا وَاِنَّ فی رَأْسی کَلاماً لا تَنْزِفُهُ الدِّلاءُ وَلا تُغَیِّرُهُ بُعْدُ الرِّیاحِ کَالْکِتابِ الْمُعْجَمِ فِی الرَّقِّ الْمُنَمْنَمِ اَهُمُّ بِاِبْدائِهِ فَاَجِدُنی سُبِقْتُ اِلَیْهِ سَبْقَ الْکِتابِ الْمُنْزَلِ وَما جاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ وَاِنَّهُ لَکَلامٌ یَکِلُّ بِهِ لِسانُ النّاطِقِ وَیَدُ الْکاتِبِ وَلا یَبْلُغُ فَضْلَكَ وَکَذٰلِكَ یَجْزِی اللّهُ الْمُحْسِنینَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللّهِ الْحُسَیْنُ اَعْلَمُنا عِلْماً وَاَثْقَلُنا حِلْماً وَاَقْرَبُنا مِنْ رَسُولِ اللّهِ رَحِماً کانَ فَقیهاً اِماماً قَبْلَ اَنْ یُخْلَقَ وَقَرَأَ الْوَحْیَ قَبْلَ اَنْ یَنْطِقَ وَلَوْ عَلِمَ اللّهُ فی اَحَدٍ غَیْرِ مُحَمَّدٍ خَیْراً مَا اصْطَفی مُحَمَّداً فَلَمَّا اخْتارَ مُحَمَّداً وَاخْتارَ مُحَمَّدٌ عَلِیّاً اِماماً وَاخْتارَكَ عَلِیٌّ بَعْدَهُ وَاخْتَرْتَ الْحُسَیْنَ بَعْدَكَ سَلَّمْنا وَرَضینا بِمَنْ هُوَ الرِّضا وَبِمَنْ نُسَلِّمُ بِهِ مِنَ الْمُشْکِلاتِ خلاصهٔ این کلمات بپارسی چنین می آید یعنی چون حسن مشرف بر مرگ شد قنبر را فرمود برادرم محمد بن حنیفه را حاضر کن قنبر برفت و محمد را گفت اجابت کن برادرت ابو محمد را محمد بن حنیفه بی آنکه بند نعل استوار کند دوان دوان بحضرت حسن آمد و سلام داد حسن علیه السلام او را رخصت کرد تا بنشست و فرمود مانند توکس غایب نباید بود از اصغای سخنی که مرده را برانگیزاند و زنده را بمیراند واجب میکند که شما جواهر علم را گنجور و مسالک جهل را مشاعل نور باشید همانا فروغ روز زمان تا زمان بعضی بر بعضی فزونی دارد مگر ندانی خداوند فرزندان ابراهیم را بعضی بر بعضی فزونی داد و داود را زبور فرستاد و محمد را از میان ایشان برگزید هان ای محمد بن علی من بر تو از حسد نمیترسم چه خداوند کافران را بحسد صفت کرده و در قرآن کریم یاد فرموده و ابلیس را بر تو سلطنت نداده اگر خواهی خبر دهم

ترا بدانچه پدر تو در حق تو خبر داده عرض کرد نیکو باشد فرمود شنیدم که علی علیه السلام در یوم بصره فرمود آنکس که خواهد در دنیا و آخرت با من نیکوئی کند با فرزند من محمد نیکوئی کند هان ای محمد بن علی اگر خواهی ترا بیاگاهانم از وقایعی که تو در پشت پدر بودی ای محمد دانسته باش که بعد از مفارقت روح من از جسم من برادرم حسین امام است و این میراثی است که از پدر و جد بروی فرود آمده و در کتابهای خدا رقم گشته همانا خداوند شما اهل بیت را از آفریدگان برگزیده و از میان شما محمد را به پیغمبری برکشید و محمد علی را بخلافت خویش مخصوص داشت و علی مرا بعد از خود بامامت امت گماشت و من اینک حسین را خاص امامت اختیار کرده ام اینوقت محمد آغاز سخن نمود و عرض کرد تو امام منی و سید منی و وسیلهٔ منی بسوی محمد کاش جان من برآمدی پیش از آنکه این سخن از تو بشنودمی همانا در نزد من سخنی چند در صفات تو مکنون است که شرح آن از اندازهٔ بیان بیرون است و آن کلمات مکنونه بریاح شبهات پراکنده نگشته و تغییر نپذیرفته کتابیست سربسته در ورقهای نیکو نگاشته و چون خواهم ابتدا باظهار کلمهٔ فرمایم نگران میشوم که از پیش در کتاب خدا نوشته و بر زبان انبیا گذشته همانا کلامیست که کندی میگیرد از ادای آن زبان گوینده و از تحریر آن از کار میشود دست نویسنده و فضل تو در حیز احصا در نمی آید چنین است از خداوند جزای نیکوکاران آنگاه عرض کرد حسین اعلم ماست در علم و گران تر ماست در حلم و نزدیکتر ماست با پیغمبر و او امام بود و فقیه بود از آن پیش که از پشت پدر و رحم مادر بوجود آید و قرائت قرآن میفرمود از آن پیش که در عالم کیانی و کودکی بزبان آید اگر خداوند جز در محمد خیری دانستی او را برگزیدی لاجرم محمد را اختیار کرد و محمد علی را بامامت اختیار کرد و علی ترا اختیار کرد بعد از خود و تو حسین را بعد از خود اختیار کردی ما مسلم داشتیم و رضا دادیم بامامت او و خویشتن را اجز با او باکدام کس بسپاریم و مشکلات خویش را جز بحضرت او باکدام کس بریم

ذکر ظهور امامت و خلافت حسین بن علی بن ابیطالب علیهم الصلوة والسلام در سال پنجاهم هجری ۵۰

در صدر قصهٔ ظهور امامت حسین بن علی علیهما السلام از کتاب اسرار الانوار فی مناقب الائمة الاطهار این چند بیت که در ثنا و ستایش حسین بن علی علیهما السلام بنظم کرده ام رهین نگارم

جنگ را چون حسین شیر نبود	هیچ شیری چنو دلیر نبود
شیر گز پشت شیر حق راند	بر همه شیرها سبق راند
دل و جان جز بسوی شاه نکرد	جان پی شاه داد و آه نکرد
نیک و بد رشته زو بپیوسته است	سر هر رشته هم بدو بسته است
دوست را جمله در تراز و اوست	شمر را نیز زور بازو اوست
تن او در غزا چو خسته شدی	آفرینش همه شکسته شدی
آفرینش همه تن او بود	زین ز هر شئ رگی ز خون بگشود
خون چو از حلق او بخاک چکید	خون گریست آن یزید و شمر پلید
گرچه در خون ز دشمن آغشته است	هم نگهدار دشمن او گشته است
هیچ از ایشان کریم نامد مرد	که دوا میهند بکیفر درد
این گهر از صدف شرف جسته است	صدف از بحر لم یزل رسته است

در کتاب حسن علیه السلام بشرح نگاشتم که چون علی علیه السلام از اینجهان بسرای دیگر تحویل میداد اکابر فرزندان و اعاظم اهل بیت و زعمای شیعیان را انجمن ساخت و کتاب و سلاح خود با حسن علیه السلام عطا فرمود ثُمَّ قالَ یا بُنَیَّ اَمَرَنی رَسُولُ اللّهِ اَنْ اُوصِیَ اِلَیْكَ

وَاَنْ اَدْفَعَ اِلَیْکَ کُتُبِی وَسِلَاحِی کَمَا اَوْصیٰ اِلَیَّ رَسُولُ اللّٰهِ وَدَفَعَ اِلَیَّ کُتُبَهُ وَسِلَاحَهُ وَاَمَرَنِی اَنْ اٰمُرَکَ اِذَا حَضَرَ الْمَوْتُ اَنْ تَدْفَعَهُ اِلیٰ اَخِیکَ الْحُسَیْنِ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلیٰ اِبْنِهِ الْحُسَیْنِ فَقَالَ وَاٰمُرُکَ اَنْ تَدْفَعَ وَصِیَّتَکَ اِلیٰ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَاَمَرَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ اَنْ یَدْفَعَ الْوَصِیَّةَ اِلیٰ وَلَدِهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ فَاَقْرِئْهُ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ وَعَنِّی السَّلَامَ یعنی علی علیه السلام با حسن فرمود که مرا رسول خدا فرمان داد که ترا وصی خویش کردانم و کتاب و سلاح خود را با تو بسپارم چنانکه رسول خدا مرا وصی خویش داشت و کتاب و سلاح را بمن کذاشت و فرمان کرد که ترا فرمان کنم کاهی که مرک ترا فرا رسید اینجمله را با برادرت حسین بسپاری آنگاه روی بفرزندش حسین آورد و فرمود نیز فرمان میکنم ترا که وصیت خویش را بفرزندت علی بن الحسین مقرر داری و امر میفرمایم علی بن الحسین را که فرزندش محمد بن علی را وصی خویش داند و از جانب رسول خدا و از قبل خود او را سلام برسانم لاجرم چون حسن علیه السلام را وفات برسید حسین علیه السلام را وصی خویش فرمود و کتب و سلاح را با او کذاشت و اثاثه امامت را با او تفویض فرمود و مواریث انبیا و اسم اعظم او را داد و این واقعه در روز بیست و هشتم شهر صفر المظفر در سال پنجاهم هجری بود و این اول روزیست که حسین علیه السلام بصورت ظاهر متصدی امامت و هدایت امت کشت و محمد بن حنیفه و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و دیگر صنادید بنی هاشم و علمای صحابه و زعمای شیعیان اطاعت حضرتش را متقلد و متابعت او را متفق کشتند و در معضلات فرایض و مشکلات سنن جنابش را پناهنده آمدند

ذکر طغیان معویه در قتل و نهب شیعیان علی ابن ابیطالب بعد از قتل و شهادت حسن علیهم السلام

حسن بن علی علیهما السلام چند که در جهان زندکانی داشت معویه را آن نیرو بدست نمیشد که شیعیان علی را بر حسب آرزو عرضه هلاک و دمار دارد چه قلوب دوست و دشمن از حشمت و هیبت حسن علیه السلام آکنده بود و مسلمانان از آنحضرت او شعف و شفقتی میرفت و از آن مصالحت که با معویه رفته بود جنابش را هدف ملامت مینمودند و در طلب حق خویش و مقاتله با معویه انکیزش میدادند از نیروی معادیه هراستاک بود و با شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام کار برفق و مدارا میفرمود چندانکه شیعیان علی سفر شام میکردند و معویه را بشنعت و شتم می آزردند و با اینهمه عطای خود را از بیت المال میکرفتند و بسلامت میرفتند چنانکه در کتاب وافدین بشرح رقم کردم و معویه را این تحمل و عطا بحکم حلم و سخا نبود بلکه بموجبات مصلحت و تدبیر مملکت کار میکرد اکر بداعی ضرورت بذل عطا کردی بیع و شری کردی و اکر عصیانی را از بیم زیانی معفو داشتی این کرامت را وسیله سلامت پنداشتی و اکر نه معاویه را چه افتاد که بعد از وفات حسن علیه السلام بر مرد و زن دریغ نخورد و شیعیان علی علیه السلام را دستخوش تیر و تیغ و پایمال اسر و نهب نمود اکنون با سر سخن رویم در سال پنجاهم هجری از پس آنکه حسن علیه السلام ازین سرای فانی بجهان جاودانی تحویل داد معویة بن ابی سفیان باتفاق پسرش یزید بزیارت مکه تصمیم عزم داد چنانکه فاضل مجلسی در جلد فتن از کتاب سلیم بن قیس و در کتاب روضه از احتجاج سند بعمر بن ابی سلمه و سلیم میرساند که چون معویه از شام خیمه بیرون زد و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده روزی که وارد مدینه خواست شد اهل مدینه او را پذیره شدند معویه نکران شد که پذیرندکان بیشتر قرشی اند و از انصار کمتر کس بدیدار آمد کفت چه افتاد انصار را که ما را استقبال نکردند کفتند ایشان درویشان و مسکینانند چندانکه بر دابه دسترس ندارند که پای برنشستن کذارند معویه کفت نواضح ایشانرا چه رسید و از این سخن تشنیع و تحقیر انصار را خواست چه نواضح شتران آبکش را کویند کنایت از آنکه انصار در شمار مزدورانند نه در حساب کابر و اعیان این سخن بر قیس بن سعد بن عباده که سید و سیدزاده انصار بود کران افتاد و فقال اَفْنَوْهَا یَوْمَ بَدْرٍ وَاُحُدٍ وَمَا بَعْدَهُمَا مِنْ مَشَاهِدِ رَسُولِ اللّٰهِ حِینَ ضَرَبُوکَ وَاَبَاکَ عَلَی الْاِسْلَامِ حَتّیٰ ظَهَرَ اَمْرُ اللّٰهِ وَاَنْتُمْ کَارِهُونَ کفت هان ای معویه انصار شتران خود را در غزوه بدر و احد و دیکر غزوات رسول خدا تباه کردند کاهی که شمشیر میزدند بر تو و بر پدر تو در راه اسلام تا آنکاه که امر خداوند ظاهر شد و بر شما مکروه مینمود معویه لختی خاموش نشست دیکرباره قیس آغاز سخن کرد فقال اَمَا اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ

سفر معویه از راه مدینه بمکه

عَهِدَ اِلَیْنَا اَنَّا سَنَلْقیٰ بَعْدَهُ اَثَرَةً قَالَ مُعٰوِیَةُ فَمَا اَمَرَکُمْ بِهِ فَقَالَ اَمَرَنَا اَنْ نَصْبِرَ حَتّیٰ نَلْقَاهُ قَالَ فَاصْبِرُوا حَتّیٰ تَلْقَوْهُ کفت رسول خدا ما را خبر داده است که بعد از و بر ما کسی فرمانروا خواهد کشت که فضیلت خواهد داد دیکرانرا بر شما در بذل فیئ و غنیمت و دیکران حق شما نخواهد بود معویه کفت از پس اینخبر شما را چه امر فرمود قیس کفت ما را امر فرمود که بر این زحمت و زجرت صبر کنیم تا کاهی که او را دیدار نمائیم کفت پس صبر کنید تا او را دیدار کنید درین سخن بکنایت عقیدت ایشانرا قرین شناعت داشت یعنی چه ساده مردمی بوده اید که کمان دارید در سرای دیکر با پیغمبر دیدار خواهید کرد دیکرباره قیس بسخن آمد و کفت ای معویه ما را بشتران آبکش تعییر و تشنیع میکنی سوکند با خدای که شما را در یوم بدر بر شتران آبکش دیدم که رزم میزدید که نور خدایرا فرو نشانید و سیرت شیطانرا استوار کنید و تو و پدرت ابوسفیان از بیم شمشیر ما بتمام کراهت قبول اسلام کردید معویه کفت ای قیس تو بر ما منت میکذاری که انصار رسول خدایرا نصرت کرده اند قیس کفت خاص خداوند و حق قریش است که بر شما منت کذارد چه رسول خدا از قریش است و پسر عم ماست پس این نعمت و منت از ماست بر شما چه خداوند شما را انصار و اتباع ما ساخت تا بما هدایت یافتید قیس کفت خداوند محمد را برانگیخت و رحمة للعالمین فرمود و بر جن و انس و سیاه و سفید بعثت داد و برسالت و نبوت اختصاص فرمود و اول کس علی بود که او را تصدیق کرد و ایمان آورد و ابوطالب آنحضرترا حارس و حافظ و از زحمت کفار قریش حاجز و حایل بود و رسول خدایرا بتبلیغ رسالت خویش تحریض میداد تا کاهی که زمانش برسید پس فرزند خود علی را بوزارت و نصرت او بکاشت و علی در هر خطیبی و شدتی جان خویشرا برخی راه او ساخت و خداوند علی را بدین کرامت از تمامت عرب و عجم اختصاص داد اینوقت رسول خدا بنی عبد المطلب را چه ابوطالب و چه ابولهب و چه دیکر مردم را چهل تن در سرای ابوطالب انجمن ساخت فَقَالَ اَیُّکُمْ یَنْتَدِبُ اَنْ یَکُونَ اَخِی وَوَزِیرِی وَوَصِیِّی وَخَلِیفَتِی فِی اُمَّتِی وَوَلِیَّ کُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِی فرمود کدام یک از شما میخواهید برادر من و وزیر من و وصی من و خلیفه من در میان امت من و ولی همه مؤمنان بعد از من باشید قوم سخن نکردند رسول خدا سه کرت اینکلماترا اعادت فرمود در هر کرت علی کفت من حاضرم یا رسول الله پس پیغمبر سر او را در کنار کرفت و در دهان او بدمید وَقَالَ اللّٰهُمَّ امْلَاْ جَوْفَهُ عِلْمًا وَفَهْمًا وَحِکَمًا ثُمَّ قَالَ لِاَبِی طَالِبٍ یَا اَبَا طَالِبٍ اِسْمَعِ الْاٰنَ لِاِبْنِکَ وَاَطِعْ فَقَدْ جَعَلَهُ اللّٰهُ مِنْ نَبِیِّهِ بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسیٰ یعنی پروردکارا آکنده کن سینه علی را از علم و حکمت آنکاه روی با ابوطالب کرد و فرمود کوش دار تا علی چه کوید و او را اطاعت میکن چه خداوند او را در نزد پیغمبر خود آنمنزلت داد که هرون را در نزد موسی و از برای علی با خویشتن عقد اخوت استوار کرد و ازینکونه قیس فراوان از فضایل علی علیه السلام بشمار آورد و کفت از ایشانست جعفر بن ابیطالب که او را خداوند با دو بال در بهشت اختصاص داد و از ایشانست حمزه سید الشهداء و از ایشانست فاطمه سیده نساء اهل جنت اکر رسول خدا و اهل بیت او را از قریش بکیری نهی سوکند با خدای ای معشر قریش که ما بهتر از شما و محبوبتر از شمائیم در نزد خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول خدا کاهی که انصار فراهم شدند و خواستند که با پدر من بیعت کنند قریش با حضور کردند و بقرابت رسول خدا احتجاج کردند و از پس آن بر انصار و آل محمد ستم نمودند قسم بجان خودم که نه از انصار و نه از قریش و نه یکتن از عرب و عجم جز علی مرتضی و اولاد او هیچکس را در خلافت حقی نیست معویه ازین کلمات خشمناک شد کفت ای پسر سعد از کدام کس اینکلمات آموختی و از کدام کس اینخبر شنیدی پدرت اینحدیث از بهر تو کرد و از وی فرا کرفتی قیس کفت از کسی شنیدم و فرا کرفتم که بهتر از من بود و بهتر از پدر من است و حق او بر من بزرکتر است از حق پدر بر من کفت آن کیست کفت علی بن ابیطالب عالم این امت و صدیق این امت آنکسی که خداوند در حق او این آیت مبارک فرستاد قُلْ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ و بسیار از آیات قرآن که در حق علی فرود شده قرائت کرد معویه کفت صدیق امت ابوبکر است و فاروق امت عمر است و آنکس که در نزد او است علم کتاب عبد الله بن سلام است قیس کفت چنین نیست بلکه احق و اولی باین اسما آنکس است که خداوند این آیت در شان او فرستاد اَفَمَنْ کَانَ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ

وآنکس احق و اولی است که رسول خدا او را در غدیر خم نصب کرد و فرمود مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ وَاَوْلی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِیٌّ اَوْلی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ و در غزوه تبوک با او فرمود اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هرُونَ مِنْ مُوسی اِلّا اَنَّهُ لانَبِیَّ بَعْدی چون وقتی سخن بدینجا آورد معویه فرمان کرد تا منادی مردم را بیاگاهاند که هر کس در فضایل علی علیه السلام سخن گوید و از علی برائت نجوید مالش هبا و جانش هدر است بالجمله معویه یکروز در مدینه بر جماعتی از قریش عبور داد قریشیان حشمت او را بپای خاستند جز ابن عباس که از جای جنبش نکرد لاجرم معویه گران افتاد گفت یا ابن عباس چه باز داشت ترا که تکریم مرا بپای نخاستی چنانکه اصحاب تو برخاستند همانا آن خشم و کین در خاطر داری که در صفین با شما قتال دادم خشمگین مباش یا ابن عباس پسر عم من عثمان مظلوماً مقتول گشت قالَ ابْنُ عَبّاسٍ فَعُمَرُ بْنُ الْخَطّابِ قَدْ قُتِلَ مَظْلُوماً قالَ اِنَّ عُمَرَ قَتَلَهُ کافِرٌ قالَ ابْنُ عَبّاسٍ فَمَنْ قَتَلَ عُثْمانَ قالَ قَتَلَهُ الْمُسْلِمُونَ قالَ فَذاکَ اَدْحَضُ لِحُجَّتِکَ ابن عباس گفت پس عمر نیز مظلوم مقتول گشت معویه گفت او را کافری کشت ابن عباس گفت قاتل عثمان کیست گفت او را مسلمانان کشتند ابن عباس گفت هان ای معویه این سخن حجت ترا باطل کرد اگر عثمان را مسلمانان باتفاق کشتند چه سخن داری اینوقت معویه گفت من در بلاد و امصار منشور کرده‌ام و نهی فرموده‌ام که هیچکس ذکر مناقب علی و اهل بیت او را بر زبان نگذراند تو نیز یا ابن عباس زبان خویش کشیده دار گفت ای معویه آیا ما را از قرائت قرآن منهی میداری گفت نهی نمیکنم گفت از تاویل قرآن ما را نهی میکنی گفت آری قرائت کن قرآن را لکن مگوی خداوند ازین کلمه چه خواهد ابن عباس گفت قرائت قرآن واجب تر است یا عمل باحکام آن گفت عمل واجب تر است ابن عباس گفت اگر کس نداند که خدای از کلمات چه خواسته است چگونه عمل میکند معویه گفت از دیگری سؤال کن تا از برای تو تاویل کند بیرون آنکه تو و اهل بیت تو تاویل میکنند ابن عباس گفت هان ای معویه قرآن بر اهل بیت من فرود شده تو میگوئی از آل ابی سفیان سؤال کنم آیا نهی میکنی ما را که اطاعت کنیم خدا را بحکم قرآن و حلال و حرام او را باز دانیم اگر تو نیز پرسش نکنی و ندانی هلاک میشوی در دین معویه گفت قرائت کنید قرآن را و تاویل کنید لکن آنچه خداوند در حق شما فرود فرستاده باز مگوئید قالَ ابْنُ عَبّاسٍ فَاِنَّ اللهَ تَعالی یَقُولُ فِی الْقُرآنِ یُریدُونَ اَنْ یُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِاَفْواهِهِمْ وَیَأْبَی اللهُ اِلّا اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ ابن عباس گفت خداوند میفرماید اگر کافران بخواهند نور خدا را فرونشانند نتوانند چه خداوند ابا دارد از اینکه نور خود را بکمال وقت افروخته سازد اگرچند بر کافران مکروه آید معویه گفت یا ابن عباس بر جای باش و زبان خویش را از اینگونه کلمات کشیده میدار و اگر ناچار بخواهی گفت چنان بگوی که بیگانگان استماع نفرمایند و آشکار نباشد این بگفت و بسرای خویش رفت و صد هزار درهم با بن عباس فرستاد و فرمان کرد تا منادی کوی و بازار مدینه ندا درداد که از عهد معویه و امان او بیرون است کسی که در مناقب علی و فضیلت اهل بیت او حدیثی روایت کند و منشور کرد تا در هر مکانی خطیبی بر منبری عروج میداد علی علیه السلام را لعن میفرستاد و از وی برائت میجست و اهل بیت آنحضرت را نیز بلعن یاد میکرد بالجمله معویه از مدینه بجانب مکه کوچ داد و بعد از فراغت از مناسک حج بسپر مسالک شام گشت و بتشدید قواعد پادشاهی خویش و تمهید تباهی شیعت علی پرداخت و درین سال جویریه زوجه رسول خدا که شرح حالش در کتاب آنحضرت مرقوم افتاد در مدینه وفات یافت اما یافعی در تاریخ خویش وفات جویریه را در سال پنجاه و ششم هجری رقم کرده

وفات جویریه

ذکر وقایع سال پنجاه و یکم هجری طغیان معویه در خصمی شیعیان علی علیه السلام

در کتاب سلیم بن قیس هلالی سند با بان بن ابی عیاش منتهی میشود و فاضل مجلسی روایت میکند که معویه قراء و قضات اهل شام را حاضر ساخت و ایشان را ببذل عطایا و حمل مطایا بنواخت و فرمان کرد که در نواحی شام و دیگر بلاد پراکنده شوند و تاسیس احادیث کاذبه کنند و بروایات منحوله و اصول باطله عقیدت مسلمانان را از اهل بیت بگردانند و دین مردم را در دین دیگرگون نمایند و نمودار کنند که علی عثمان را بکشت و از ابوبکر و عمر برائت جست بدینگونه معاویه بیست سال کار همی کرد و بدست آویز خونخواهی عثمان مردم شام را استمالت همی ساخت

و مردم دنیا دوست بر سر خوان طعام و شراب او حاضر همی شدند و سیر و سیراب همی گشتند و باخذ اموال و ضبط سیورغال شاد و شادخوار آمدند این کار را چنان استوار کرد که مردم شام لعن شیطان را متروک ساختند و بلعن علی و اهل بیت علیهم السلام پرداختند ابان ابن سلیم میگوید از شیعیان علی یکتن که با من صدیقی شفیق بود در نزد زیاد بن ابیه منصب دبیری داشت یکروز مکتوب معویه را که در جواب زیاد رقم کرده بود بمن داد تا صورت آن را بنگاشتم و برداشتم و هی هذه اَمّا بَعْدُ فَاِنَّکَ کَتَبْتَ اِلَیَّ تَسْئَلُنی عَنِ الْعَرَبِ مَنْ اُکْرِمُ مِنْهُمْ وَمَنْ اُهینُ وَمَنْ اُقَرِّبُ وَمَنْ اُبْعِدُ وَمَنْ آمَنُ وَمَنْ اَحْذَرُ وفی روایة اخری وَمَنْ آمَنُ وَمَنْ اُخیفُ وَاَنَا یا اَخی اَعْلَمُ النّاسِ بِالْعَرَبِ اُنْظُرْ اِلی هذَا الْحَیِّ مِنَ الْیَمَنِ فَاَکْرِمْهُمْ فِی الْعَلانِیَةِ وَاَهِنْهُمْ فِی السِّرِّ فَاِنّی کَذلِکَ اَصْنَعُ بِهِمْ اُکْرِمُهُمْ فی مَجالِسِهِمْ وَاُهینُهُمْ فِی الْخَلاءِ اِنَّهُمْ اَسْوَءُ النّاسِ عِنْدی حالاً وَلْیَکُنْ فَضْلُکَ وَعَطاؤُکَ لِغَیْرِهِمْ سِرّاً مِنْهُمْ وَانْظُرْ اِلی رَبیعَةَ بْنِ نِزارٍ فَاَکْرِمْ اُمَراءَهُمْ وَاَهِنْ عامَّتَهُمْ فَاِنَّ عامَّتَهُمْ تَبَعٌ لِاَشْرافِهِمْ وَساداتِهِمْ وَانْظُرْ اِلی مُضَرَ فَاضْرِبْ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ فَاِنَّ فیهِمْ غِلْظَةً وَکِبْراً وَنَخْوَةً شَدیدَةً فَاِنَّکَ اِذا فَعَلْتَ ذلِکَ وَضَرَبْتَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ کَفاکَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَلا تَرْضَ بِالْقَوْلِ مِنْهُمْ دُونَ الْفِعْلِ وَلا بِالظَّنِّ دُونَ الْیَقینِ وَانْظُرْ اِلَی الْمَوالی وَمَنْ اَسْلَمَ مِنَ الْاَعاجِمِ فَخُذْهُمْ بِسُنَّةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطّابِ فَاِنَّ فی ذلِکَ خِزْیَهُمْ وَذُلَّهُمْ اَنْ یَنْکِحَ الْعَرَبُ فیهِمْ وَلا یَنْکِحُوهُمْ وَاَنْ یَرِثَهُمُ الْعَرَبُ وَلا یَرِثُوا الْعَرَبَ وَاَنْ تُقَصِّرَ بِهِمْ فی عَطائِهِمْ وَاَرْزاقِهِمْ وَاَنْ یُقَدَّمُوا فِی الْمَغازی یُصْلِحُونَ الطَّریقَ وَیَقْطَعُونَ الشَّجَرَ وَلا یَؤُمَّ اَحَدٌ مِنْهُمُ الْعَرَبَ فی صَلوةٍ وَلا یَتَقَدَّمُ اَحَدٌ مِنْهُمْ فِی الصَّفِّ الْاَوَّلِ اِذا حَضَرَتِ الْعَرَبُ اِلّا اَنْ یُتِمَّ الصَّفَّ وَلا یُوَلّی اَحَداً مِنْهُمْ ثَغْراً مِنْ ثُغُورِ الْمُسْلِمینَ وَلا مِصْراً مِنْ اَمْصارِهِمْ وَلا یَلی اَحَدٌ مِنْهُمْ قَضاءَ الْمُسْلِمینَ وَلا اَحْکامَهُمْ فَاِنَّ هذِهِ سُنَّةُ عُمَرَ فیهِمْ وَسیرَتُهُ جَزاهُ عَنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَعَنْ بَنی اُمَیَّةَ خاصَّةً اَفْضَلَ الْجَزاءِ خلاصه اینکلمات بفارسی چنین میآید میگوید سؤال کردی از من صفت عرب را از زیبا و زشت و نرم و درشت و قریب و بعید و امین و خاین از آنکه باید ایمن زیست و از آنکس که باید خایف بود همانا ای برادر من عرب را از هر کس نیکوتر شناسم نیک نظر کن در مردم یمن و ایشان را آشکارا احسان میکن و پوشیده زیان میرسان و صنعت من با ایشان بدین روش است چه ایشان بدتر مردم اند در نزد من و چون با دیگر کس عطیتی کنی از ایشان مستور میدار تا مصدر شر و فتنه نشوند و نیک بیندیش قبیله ربیعه بن نزار را و بزرگان ایشان را اعانت کن و عامه را اهانت فرما چندکه بزرگان بر طریق طاعت شتابند عامه سر از متابعت بر نتابند و در قبیله مضر نیز نظر کن و در میان ایشان انگیزش فتنه میکن و بعضی را بمخاصمت بعضی مشغول میدار و خود فارغبال میباش چه ایشان جماعتی با غلظت خوی و شرارت طبع و نخوتی شدید اند و گفتار اینجماعت را استوار مدار چندکه گفتار ایشان با کردار موافق گردد و با حسن ظن در ایشان نگران مباش چندکه آن ظن بالیقین پیوسته شود و نیک بیندیش در موالی و مسلمانان عجم و با ایشان چنان باش که عمر بن الخطاب بود و عرب از موالی و عجم دختر بشرط زناشوئی میبردند لیکن دختران خویش را با موالی و عجم نکاح نمی بستند و عرب از عجم اخذ میراث میکرد لکن عجم را میراث نمیدادند و عطای ایشان را از بیت المال کمتر از عرب بحساب میگرفتند و روز جنگ ایشان را مقدمة الجیش میفرمودند و باصلاح طریق و حمل آذوغه و علف مامور میداشتند و هرگز در صلوة امامت جماعت بدیشان نمیگذاشتند و ایشان را در صف اول جای نمیدادند الا گاهی که عرب اندک بود و صف را از برای تکمیل صف بحضور ایشان داعی میگشت و هرگز ایشان را بحدود و ثغور مسلمین حارس و حافظ نفرمود و حکومت بلدی از بلاد و بقضاوت امور مسلمین نگماشت این بود کردار عمر با ایشان که او را از امت محمد خاصه از بنی امیه فاضلترین جزای خیر عاید شود هم ازین مکتوب است که میگوید فَلَعَمْری لَوْلا ما صَنَعَ هُوَ وَصاحِبُهُ وَقُوَّتُهُما وَصَلابَتُهُما فی دینِ اللهِ لَکُنّا وَجَمیعُ هذِهِ الْاُمَّةِ لِبَنی هاشِمٍ الْمَوالِیَ وَلَتَوارَثُوا الْخِلافَةَ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ کَما یَتَوارَثُ اَهْلُ کِسْری وَقَیْصَرَ وَلکِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ اَخْرَجَها مِنْ بَنی هاشِمٍ وَصَیَّرَها

الی بنی تیم بن مرة ثم خرجت الی بنی عدی بن کعب ولیس فی قریش حیان اذل منهما ولا انذل فاطمعنا فیها وکنا احق بها منهما ومن عقبهما لان فینا الثروة والعز ونحن اقرب الی رسول الله صلی الله علیه وآله فی الرحم منهما ثم نالها صاحبنا عثمان بشوری ورضا من العامة بعد شوری ثلثة ایام من الشیعة ونالها من نالها قبله بغیر شوری فلما قتل صاحبنا عثمان مظلوما نلناها به لان من قتل مظلوما فقد جعل الله لولیه سلطانا ولعمری یا اخی لوکان عمر سن دیة العبد نصف دیة المولی لکان اقرب الی التقوی ولو وجدت السبیل الی ذلک ورجوت ان تقبله العامة لفعلت ولکنی قریب عهد بحرب فاتخوف فرقة الناس واختلافهم علی وبحسبک ما سنه عمر فیهم وهو خزی لهم وذل وفی روایة اخری یا اخی لو ان عمر سن دیة الموالی علی النصف من دیة العربی فذلک اقرب للتقوی لما کان للعرب فضل علی العجم فاذا جائک کتابی هذا فاذل العجم واهنهم واقصهم ولا تستعن باحد منهم ولا تقض لهم حاجة فوالله انک لابن ابی سفیان خرجت من صلبه وقد کنت وحدثتنی وانت یا اخی عندی صدوق انک قرأت کتاب عمر الی الاشعری بالبصرة وکنت یومئذ کاتبه وهو عامل بالبصرة وانت اذل الناس عنده وانت یومئذ ذلیل النفس تحسب انک مولی لثقیف در جمله میگوید قسم بجان خودم اگر نه این بود که عمر کرد آنچه کرد و صاحب او ابوبکر و اگر نه قوت و صلابت ایشان در دین خدا بکار میرفت هرآینه با دیگر اُمت از برای بنی هاشم بندگان فرمانبردار بودیم و ایشان هریکی از پی دیگری این خلافت و سلطنت را الحکم میراث دست بدست میدادند چنانکه فرزندان کسری و قیصر همی کردند ولکن خداوند این منصب از بنی هاشم خلع کرد و برابوبکر که از بنی تیم بن مره است فرود آورد و از پس او عمر که از قبیله بنی عدی بن کعب است بدین منصب دست یافت و حال آنکه در میان قریش ازین دو قبیله ذلیل تر و زبون تر کس بدست نشود اینوقت ما در امر خلافت طمع بستیم و ازین هردو و از فرزندان ایشان احق و اولی بودیم چه ما صاحب ثروت و حشمتیم و با رسول خدا قرابت رحم داریم پس عثمان در مجلس شوری بعد از سه روز از میان آن شش تن که مرشح خلافت بودند برگزیده آمد و زمام خلافت بدست کرد و از آن دو تن که قبل از وی این منصب داشتند فاضلتر بود چه ایشان بیرون مصلحت و مشورت بدینمقام ارتقا جستند و چون عثمان مظلوما مقتول شد ما دست طلب از آستین بیرون کردیم چه خداوند ولی مقتول را در خونخواهی او سلطنت داده سوگند بجان خودم ای برادر اینکه عمر بن الخطاب دیه عبد را نصف دیه عربی مقرر داشت نزدیکتر است بتقوی و پرهیزکاری چه عرب را فضلی است بر عجم لاجرم چون این مکتوب را قرائت کردی عجم را ذلیل کن و خوار و زبون میدار و اعانت مکن هیچیک از ایشان را و در اسعاف حاجات ایشان چندانکه توانی خویشتن داری میکن سوگند باخدای تو پسر ابوسفیانی و از صلب او بادید آمدی و شفیق من و صدیق منی و کتاب عمر را که بابی موسی اشعری کرده بود در بصره قرائت کردی و او عامل بصره بود و تو کاتب او و فرمانبردار او بودی و چون کمان داشتی که عبدی از مردم ثقیفی خویش را ذلیل و زبون می پنداشتی هم ازین مکتوبست که میگوید ولو کنت تعلم یومئذ یقینا کیقینک الیوم انک ابن ابی سفیان لاعظمت نفسک وانفت ان تکون کاتبا لدعی الاشعریین وانت تعلم ونحن یقینا ان اباسفیان کان یحذو حذو امیة بن عبدشمس وحدثنی ابن ابی المعیط انک اخبرته انک قرأت کتاب عمر الی ابی موسی الاشعری وبعث الیه بحبل طوله خمسة اشبار وقال له اعرض من قبلک من اهل البصرة فمن وجدت من الموالی ومن اسلم من الاعاجم قد بلغ خمسة اشبار فقدمه فاضرب عنقه فشاورک ابوموسی فی ذلک فنهیته وامرته ان یراجع فراجعه وذهبت انت الی عمر بالکتاب وانما صنعت ما صنعت تعصبا للموالی وانت یومئذ تحسب انک ابن عبد ثقیف فلم تزل تلتمس حتی رددته عن رأیه وخوفته فرقة الناس

فرجع وقلت له یومئذ وقد عادیت اهل هذا البیت اخاف ان یثوروا الی علی فینهض بهم فیزیل ملککم فکف عن ذلک وما اعلم یا اخی ولد مولود من ابی سفیان اعظم شوما علیهم منک حین رددت عمر عن رأیه ونهیته عنه وخبرنی ان الذی صرفت عن رأیه فی قتلهم انک قلت انک سمعت علی بن ابیطالب یقول لتضربنکم الاعاجم علی هذا الدین عودا کما ضربتموهم علیه بدءا وقال لیملأن الله ایدیکم من الاعاجم ولیصیرن اسدا لا یفرون فلیضربن اعناقکم ولیغلبنکم علی فیئکم فقال لک وقد سمع ذلک من علی یرویه عن رسول الله صلی الله علیه وآله فذلک الذی دعانی الی الکتاب الی صاحبک فی قتلهم وقد کنت عزمت علی ان اکتب الی عمالی فی سائر الامصار فقلت لعمر لا تفعل یا امیرالمؤمنین فانی لست آمن ان یدعوهم علی علیه السلام الی نصرته وهم کثیر وقد علمت شجاعة علی واهل بیته وعداوته لک ولصاحبک فرددته عن ذلک میگوید اگر این پیش از این چنانکه امروز میدانی که تو پسر ابوسفیانی نفس خویش را بزرگ میداشتی و سر بر میکاشتی از اینکه کاتب مردی باشی که خویشتن را باشعریون بسته و تو میدانی و ما نیز بریقینیم که ابوسفیان نعلا بالنعل بر طریق امیة بن عبدشمس همی رفت و ابن ابی معیط مرا حدیث کرد که تو او را آگهی دادی که مکتوب عمر را که با بوموسی اشعری کتابت کرده قرائت نمودی همانا حبلی بسوی او گسیل فرمود که پنج شبر طول داشت و فرمود اعراض کن از آن موالی و اعاجم که در بصره سکون دارند و قتل ایشان موروث دهشت خاطر ها و تشتت آرای سکنه آن بلده میشود پس هرکرا از موالی و اعاجم که مسلمانی گرفته اند چون باین اندازه رسیدند و دست یافتی بی توانی گردن بزن چون ابوموسی منشور عمر را قرائت کرد با تو سخن بمشورت افکند تو او را نهی کردی و این رای بصواب نشمردی پس ابوموسی بصحبت تو مکتوبی بسوی عمر فرستاد و تو در رعایت موالی کردی آنچه کردی و این رعایت از در تعصب بود چه آن ایام تو خود را عبد ثقیف می پنداشتی ازین روی استوار ایستادی و عمر را از تفرقه مردم بیم دادی و گفتی بو اند شد که مردم بشورند و بر علی بن ابوطالب گرد آیند و او در طلب حق خویش جنبش کند لاجرم عمر از انجام این امر خویشتن داری کرد هان ای برادر دانا نیستم در فرزندان ابی سفیان شوم تر از تو کسی بر ایشان کاهی که عمر را بصوابدید خویش نگذاشتی و از آن اندیشه که داشت سربرکاشتی و مرا آگهی دادی که مراجعت عمر را از قتل اعاجم نیز بدین خبر استوار کردی و گفتی شنیدم علی بن ابیطالب فرمود که اعاجم در پایان امر شمشیر در شما خواهند گذاشت چنانکه شما در اول امر شمشیر در ایشان گذاشتید و زمین آگنده میشود از اعاجم و ایشان چون شیران شرزه هرگز پشت با جنگ نمیکنند و شمشیر در شما میگذارند و بر شما غلبه میکنند و فیء شما را بدست میگیرند عمر گفت این سخن از علی شنیده شد که از رسول خدای روایت کرد و گفت هان ای زیاد این خبر داعی شد که من بسوی صاحب تو ابوموسی رقم کردم که در قتل اعاجم خویشتن داری مکن و عزیمت درست کردم که بسوی عمال خود در همه بلدان و امصار رقم کنم که یکتن از اعاجم را زنده نگذارند تو گفتی یا امیرالمؤمنین این رای ستوده نیست چه من سخت ترسناکم که علی مرتضی علیه السلام فرصت بدست کند و مردم را بنصرت خویش دعوت فرماید و لشکری بزرگ بر سر او انجمن شود و تو عداوت علی را با خود و ابوبکر نیک دانسته و شجاعت او و اهل بیت او را میدانی از اینگونه فراوان سخن کردی تا او را ازین اندیشه باز داشتی هم ازین مکتوبست که میگوید فاخبرنی انک لم تردده عن ذلک الا عصبیة وانک لم ترجع عن رأیه جبنا وحدثنی انک ذکرت ذلک لعلی فی امارة عثمان فاخبرک ان اصحاب الرایات السود وفی روایة اخری وخبرتنی انک سمعت علیا علیه السلام فی امارة عثمان یقول ان اصحاب الرایات السود التی تقبل من خراسان هم الاعاجم وانهم الذین یغلبون بنی امیة علی ملکهم ویقتلونهم تحت کل کوکب فلو کنت یا اخی لم ترد عمر عن ذلک لجرت سنته ولاستأصلهم الله وقطع اصلهم واذا لاستنت به الخلفاء بعده حتی لا یبقی منهم شعر ولا

ظفر و لا نافع نار فانهم افترا الدین فما اکثر ما قد سن عمر فی هذه الامة بخلاف سنة رسول الله صلی الله علیه و آله فتابعه الناس علیها و اخذوا بها فیکون هذه مثل واحدة منهن فمنهن تحویله المقام عن الموضع الذی وضعه فیه رسول الله و صاع رسول الله و مده حین غیره و زاد فیه و نهیه الجنب عن التیمم و اشیاء کثیرة شتی اکثر من الف باب اعظمها و احبها الینا و اقرها لاعیننا تنزیله الخلافة عن بنی هاشم و من اهلها و معدنها لانها لا تصلح الا لهم و لا تصلح الارض الا بهم در جمله میگوید مرا آگهی دادی که عزم عمر را در قتل موالی و اعاجم دیگرگون ساختی مگر از در عصبیت چه خود را عبد ثقیف می پنداشتی و از اصغای حدیث علی بیم نداشتی و خویشتن مرا حدیث کردی که در زمان خلافت عثمان قصه منشور عمر را در قتل موالی و اعاجم بعرض علی بن ابیطالب رسانیدم فرمود صاحبان علمهای سیاه اعاجم اند که از جانب خراسان جنبش میکنند و بر بنی امیه غلبه میجویند و سلطنت را بدست میگیرند و در هر زاویه و بیغوله ایشان را دستگیر مینمایند و سر از تن بر میدارند هان ای برادر اگر عزیمت عمر را کندی نداشتی و حکم او بنفاذ میشد خداوند اصل ایشان را از بیخ میزد و بنیان اجماعت را از بن بر میکند چنانکه هیچ صامت و ناطقی و نافخ ناری بجای نماندی و از پس او خلفا را کس بسب و شتم یاد نکردی چه اینگروه آفت دینند و بسا کارها که عمر بصوابدید خویش در این امت بخلاف سنت رسول بکار بست و مردمان بپذیرفتند که یکی از آنجمله فتوای خون اعاجم است و دیگر تحویل مقام است از آن موضع که پیغمبر وضع کرده بود و دیگر تغییر مد و صاع رسول خداست که بر آن بیفزود و دیگر نهی جنب است از تیمم از اینگونه هزار باب بحساب میتوان گرفت بهتر از همه که چشم ما بدان روشن است زایل کردن خلافت بود از بنی هاشم و خانواده ایشان از برای اینکه بر پای نمیشد خلافت مگر از بهر ایشان و بنظم نمیگشت جهان مگر بحکومت ایشان بالجمله چون معویه سخن بدینجا آورد رقم کرد که ای برادر چون این مکتوب را قرائت کردی پاره میکن و اسرار آنرا در گنجینه خاطر ذخیره میدار چون زیاد این نامه را قرائت کرد بر زمین افکند و روی با کاتب خویش کرد فقال ویلی مما خرجت و فیما دخلت کنت من شیعة آل محمد فدخلت فی شیعة آل الشیطان و حزبه و فی شیعة من یکتب مثل هذا الکتاب انما و الله مثلی کمثل ابلیس ابی ان یسجد لآدم کفرا و کبرا و حسدا گفت وای بر من از چه بر آمدم و بچه در آمدم شیعه آل محمد بودم شیعه آل شیطان شدم و داخل شدم در لشکر او و در شیعه آنکس که چنین مکتوب کند سوگند با خدای مرا با ابلیس مانند ساخت که از کمال کبر و کفر و حسد از سجده آدم صفی علی نبینا و آله و علیه السلام سر برتافت

ذکر مناشیر معویه بعمال بلاد و امصار در استیصال شیعیان علی علیه السلام

در نسخه واحده در تمامت بلدان و امصار از معاویه بجانب حکام و عمال بدینگونه منشور رفت انظروا من اقامت علیه البینة انه یحب علیا و اهل بیته فامحوه من الدیوان و اسقطوا عطائه و رزقه و شفع ذلک بنسخة اخری من اتهمتموه بموالاة هؤلاء القوم و لم تقم علیه بینة فاقتلوه عمال خود را فرمان میدهد که نیک نگران باشید در حق هر کس که استوار افتاد که از دوستداران علی بن ابیطالب و محبان اهل بیت اوست نام او را در دیوان عطایا که از بیت المال مقرر است خط ترقین بر کشید و ساقط سازید و جیره و اجرای او را اگر بنقد و اگر رضا ندادو خطی دیگر نگاشت که هر کس را بدوستی علی و اهل بیت او متهم سازند اگر چند استوار نباشد و گواهی بر این معنی حاضر نشود بهمان تهمت او را دستخوش نقمت سازید و سر از تنش بردارید چون این حکم از معویه پراکنده شد عمال و حکام او بقتل و غارت شیعیان امیر المؤمنین پرداختند و بسیار کس را بتهمت ناتندرست و گمان سست با تیغ در گذرانیدند و خانهای ایشان را خراب و یباب ساختند چه بسیار افتاد که مردی بی آنکه بیندیشد و معنی کلمه را سنجیده باشد سقطه در کلام او افتاد که حمل بر حب اهل بیت توان کرد بی آنکه از وی پرسند و باز بند سرش را با تیغ از تن برداشتند چنان افتاد که شیعه علی علیه السلام چون خواست با رفیقی موافق و صدیقی موثق سخنی گوید او را بسرای خویش

در می آورد و از پس سترات و حجابات می نشست و بر روی خادم و مملوک نیز در می بست آنگاه او را با یمان مغلظه سوگند میداد که از مکنون ضمیر سری بیرون نیفکند پس با تمام خوف و دهشت حدیثی روایت میکرد از آنسوی احادیث کاذبه و اکاذیب کثیره وضع کردند و علی و اهل بیت علیهم السلام را هدف بهتان و تهمت ساختند و مردمان بتعلیم و تعلم آن مجعولات پرداختند و کار بدینگونه همی رفت تا فقها و قضاة و ولاة اینقانون بدست کردند و قراء ریاکار و پارسایان ناهنجار بجعل احادیث پرداختند و آنرا وسیلت قربت ولاة و حکام داشتند و بدین دست آویز از ایشان اموال و سیورغال بهره بردند در پایان کار چنان شد که این احادیث مجعوله را حق دانستند حتی دینداران که هرگز ساحت ایشان بکذب آلوده نگشتی این روایات را بپذیرفتند و باز گفتند و باور داشتند و روایت کردند در این وقت یکباره حق جلباب باطل بپوشید و باطل بکسوت حق بر آمد و صدق دستخوش کذب گشت و کذب سرکوب صدق آمد و بعد از وفات حسن علیه السلام فروغ این فتنه زیادت گشت و زبانه این فساد برافروختن آمد شیعیان علی را در هیچ موضعی از ارض امنی نبود بر جان و مال ترسنده و در پست و بلند ارض پراکنده بودند در خلافت عبد الملک بن مروان که بروایتی جد اصمعی بود در پیش روی حجاج حاضر شد و فریاد برداشت فقال ایها الامیر ان اهلی عقونی و سمونی علیا و انی فقیر بائس و انا الی صلة الامیر محتاج گفت ای امیر پدر و مادر مرا عاق کردند و بنام علی خواندند و من مردی فقیر و مسکینم و بعطای امیر حاجتمندم حجاج بخندید و او را در موضعی عمل داد و خشنود ساخت و نیز ابو الحسن علی بن محمد بن ابی سیف المداینی در کتاب الاحداث رقم کرده که چون امر سلطنت بر معویه استوار ایستاد فرمانگذاران خویش را در امصار و بلاد فرمان داد که برئت الذمة ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته یعنی عهد خویش را شکستم و حبل حیات و پیمان خود در گسستم از آنکس که از فضایل علی بن ابیطالب و اهل بیت او سخنی بر زبان آرد و روایت حدیثی کند چون این خبر در بقاع و بلاد پراکنده گشت در هر بقعه و بلده خطیبی بر منبری عروج داد نخستین زبان بلعن و شتم علی و اهل بیت او گشاد و برائت از حضرت او جست خاصه در کوفه که شیعیان علی از دیگر امکنه افزون بود و زیاد بن ابیه که در اینوقت حکومت کوفه و بصره داشت و شیعیان علی را چه مرد و چه زن از شیخ فرتوت و کودک برزن همه را نیکو میشناخت چه سالهای فراوان چنانکه در کتاب علی علیه السلام مرقوم افتاد در شمار عمال آنحضرت بود و شیعیان علی را نیک میشناخت و منزل و ماوای ایشان را اگر چند در زاویها و بیغولها بود نیک میدانست دست ظلم و ستم بیازید همگان را دستگیر ساخت و با تیغ در گذرانید جماعتی را میل در کشید و نابینا ساخت و گروهی را دست و پا ببرید و از شاخهای نخل در آویخت و گروهی در مغاکهای صحاری و شکافهای کهسارها متواری شدند لکن از شناختگان شیعیان علی در عراق بجای نماند و همچنان در تمامت آفاق بدینگونه بعمال خویش ابلاغ کرد لا تجیزوا لاحد من شیعة علی و اهل بیته شهادة و کتب الیهم ان انظروا من قبلکم من شیعة عثمان و محبیه و اهل ولایته و الذین یروون فضائله و مناقبه فادنوا مجالسهم و قربوهم و اکرموهم و اکتبوا الی بکل ما یروی کل رجل منهم و اسمه و اسم ابیه و عشیرته یعنی جاری مدهید و رخصت مفرمائید شیعه علی و اهل بیت او را که حاضر شوند از برای ذکر احادیث و اخباری که مشعر است بر فضایل علی علیه السلام و نیز مکتوب کرد که نیک بیندیشید آنان که در شمار شیعیان و دوستداران عثمانند و آنان که از فضایل و مناقب عثمان حدیث میکنند حاضر مجلس ایشان شوید و بزرگ دارید ایشان را و اظهار مهر و حفاوت فرمائید و آنان که از فضایل عثمان همی روایت کنند هر یک را جداگانه بنام و نشان و حسب و نسب و بدانچه روایت کرده اند بسوی من مکتوب کنید تا عطایا و مواهب ایشان مهمل نماند لاجرم حکام و عمال معویه بدینمنوال کار همی کردند و احادیث مجعوله و روایات منحوله را در فضایل عثمان چون وحی آسمان استوار همی داشتند و بسوی معویه مکتوب همی کردند و از جانب او بدایع اموال و قطایع سیورغال و انواع کسا و عطا بسوی عرب و عجم متواتر گشت و در هر شهری و بلدی جز ذکر فضایل عثمان بر زبانها نمیرفت و هر کس منقبتی و فضیلتی از عثمان حدیث کردی و دروغی بر خدا

و رسول بست نام او را در دیوان جریده کردند و افزون از طمع و طلب و جیبه داد نداینوقت دیگر باره معویه بعمال خویش بدینگونه مکتوب کرد اِنَّ الْحَدیثَ فی عُثْمانَ قَدْ کَثُرَ وَفَشا فی کُلِّ مِصْرٍ وَفی کُلِّ وَجْهٍ وَناحِیَةٍ فَاِذا جائَکُمْ کِتابی هذا فَادْعُوا النّاسَ اِلَی الرِّوایَةِ فی فَضائِلِ الصَّحابَةِ وَالْخُلَفاءِ الْاَوَّلینَ وَلا تَتْرُکُوا خَبَراً یَرْویهِ اَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمینَ فی اَبی تُرابٍ اِلّا وَائْتُونی بِمُناقِضٍ لَهُ فِی الصَّحابَةِ فَاِنَّ هذا اَحَبُّ اِلَیَّ وَاَقَرُّ لِعَیْنی وَاَدْحَضُ لِحُجَّةِ اَبی تُرابٍ وَشیعَتِهِ وَاَشَدُّ اِلَیْهِمْ مِنْ مَناقِبِ عُثْمانَ وَفَضْلِهِ یعنی چندانکه باید فضایل و مناقب عثمان در انحا و اقصای جهان پراکنده گشت و در هر شهری و بلدی ذکر زبانها و نقش روانها افتاد اکنون چون این نامه را قرائت کردید مردم را انجمن فرمایید و فرمان کنید که بذکر فضایل صحابه و مناقب ابوبکر و عمر پردازند و چون یکتن از مسلمانان حدیثی در فضیلت علی روایت کند دست باز ندهند الا آنکه بنقض او حدیثی بروایت صحابه برترا شند و اینمعنی در نزد من محبوبتر است و چشم مرا نیکوتر روشنی بخشد و در بطلان حجج و براهین علی و شیعه او فاضلتر باشد پس مکتوب معویه را عمال او بر مردمان قرائت کردند تا طمع جاه و مال در حق صحابه بجعل احادیث پرداختند و در منابر قرائت کردند چنان شد که معلمین کتب در تعلیم دختران و پسران و خدم و حشم بجای قرآن تعلیم این احادیث مجعوله کردند و کار بدینگونه رفت و هم در این سال عتبان بن مالک بن عمر بن العجلان الانصاری السالمی ثم من بنی عوف ابن الخزرج از طبقه اولی که در غزوه بدر و احد و یوم خندق حاضر بود از این سرای فانی بجهان جاودانی تحویل داد در زمان رسول خدای نابینا گشت و در میان اصحاب جز او کس عتبان نام نداشت او را سعادت صحبت روزی بود لکن از وی روایتی بدست نیست و هم در این سال عمرو بن الحمق سعادت شهادت یافت همانا عمرو بن الحمق از صنادید اصحاب علی و حواری آنحضرت است چنانکه در کتاب امیرالمؤمنین از وی یاد کردیم و نیز در شمار اصحاب حسن علیه السلام است و آنکس است که رسول خدا جماعتی را که بسریه مأمور فرموده بود گفت اِنَّکُمْ تَضِلُّونَ وَتَمُرُّونَ بِرَجُلٍ یَذْبَحُ لَکُمْ کَبْشاً فَاقْرَؤُهُ مِنِّی السَّلامَ میفرماید شما در راه یاوه میشوید و بر کسی میگذرید که از برای شما گوسفندی ذبح خواهد کرد او را از من سلام برسانید و این سخن روی با عمرو بن حمق داشت ایشان بدانسان که رسول خدا خبر داده بود در آن سریه راه را یاوه کردند و بر عمرو بن حمق عبور دادند ایشان را فرود آورد و طعام داد و راه را بنمود آن جماعت فراموش کردند که سلام رسول خدا را بدو رسانند عمرو پرسش نمود که آیا رسول خدا در مدینه دعوت خویش را آشکار ساخت گفتند چنین است پس از مکان خود هجرت کرده بمدینه آمد و در خدمت رسول خدای بود دیگر روز چنان افتاد که عمرو بن حمق در برابر رسول خدای ایستاده بود آنحضرت فرمود ماشاءَ اللهُ اِرْجِعْ اِلَی الْمَوْضِعِ الَّذی مِنْهُ هاجَرْتَ فَاِذا تَوَلّی اَمیرُالْمُؤْمِنینَ فَأْتِهِ یعنی بمنزل خویش مراجعت کن و چون خلافت بر علی علیه السلام تقریر یافت بنزد او بشتاب لاجرم چون امر خلافت بر علی علیه السلام فرود آمد بحکم رسول خدا بملازمت حضرت او شتافت امیرالمؤمنین بدین کلمات او را بدانچه قضا بر سر او میراند خبر میدهد یَقُولُ اَیْنَ دارُکَ وَاجْعَلْها فِی الْاَزْدِ فَاِنّی غَداً لَوْ غِبْتُ لَطُلِبْتَ فَعَلَکَ الْاَزْدُ حَتّی تَخْرُجَ مِنَ الْکُوفَةِ مُتَوَجِّهاً اِلی حِصْنِ الْمَوْصِلِ فَتَمُرُّ بِرَجُلٍ مُقْعَدٍ فَتَقْعُدُ عِنْدَهُ ثُمَّ تَسْتَسْقیهِ فَیَسْقیکَ وَیَسْأَلُکَ عَنْ شَأْنِکَ فَاَخْبِرْهُ وَادْعُهُ اِلَی الْاِسْلامِ فَاِنَّهُ یُسْلِمُ وَامْسَحْ بِیَدِکَ عَلی وَرِکَیْهِ فَاِنَّ اللهَ یَمْسَحُ ما بِهِ وَیَنْهَضُ قائِماً فَیَتْبَعُکَ وَتَمُرُّ بِرَجُلٍ اَعْمی فَتَسْتَسْقیهِ وَیَسْقیکَ وَیَسْأَلُکَ عَنْ شَأْنِکَ فَاَخْبِرْهُ وَادْعُهُ اِلَی الْاِسْلامِ فَاِنَّهُ یُسْلِمُ وَامْسَحْ بِیَدِکَ عَلی عَیْنَیْهِ فَاِنَّ اللهَ یُعیدُهُ بَصیراً فَیَتْبَعُکَ وَهُما یُوارِیانِ بَدَنَکَ ثُمَّ تَتْبَعُکَ الْخَیْلُ فَاِذا صِرْتَ فی مَوْضِعِ کَذا وَکَذا رَهِقَتْکَ الْخَیْلُ فَانْزِلْ عَنْ فَرَسِکَ وَمُرَّ اِلَی الْغارِ فَاِنَّهُ یَشْتَرِکُ فی دَمِکَ فَسَقَةٌ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ میفرماید ای عمرو کجا خانه داری در قبیله ازد جای کن زیرا که چون من نباشم دشمن ترا بجوید و از دست فرماید تا از کوفه بجانب موصل سفر کنی و در عرض راه مردی زمینگیر که زمین باشد و جنبش نتواند پس بنزد او بنشینی و آب مطلبی ترا سقایت میکند و از حال تو فحص میفرماید تو او را از خویشتن آگهی میده و باسلام دعوت میکن چون مسلمانی گیرد هر دو ران او را مسح

میکن در زمان شفا یابد و ایستاده شود و از قفای تو پوید آنگاه بمردی نابینا عبور دهی و از و آب خواهی او نیز ترا سقایت کند و حال ترا بپرسد همچنان او را خبر میده و باسلام دعوت میکن چون مسلمان شود چشم او را مسح فرما که بینا خواهد شد و این هر دو تن متابعت تو خواهند کرد دانسته باش که این دو مرد بدن ترا پوشیده دارند و گاهی که لشکر دشمن در رسد و ترا بخواهد ما خوذ داشت از اسب پیاده شو و خویشتن را بدرون غار پوشیده میدار همانا گمراهان جن و انس در خون تو شریک خواهند بود بالجمله عمرو در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام میزیست و اینحدیث از وی روایت کرده اند میفرماید در مسجد الحرام بروایتی در مسجد مدینه رسول خدا مرا مخاطب داشت و فرمود یا عَمْرُو هَلْ لَکَ فی اَنْ اُریکَ آیَةَ الْجَنَّةِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَیَشْرَبُ الشَّرابَ وَیَمْشی فِی الْاَسْواقِ وَآیَةَ النّارِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَیَشْرَبُ الشَّرابَ وَیَمْشی فِی الْاَسْواقِ میفرماید ای عمرو میخواهی ترا نمودار کنم آیت بهشت را که میخورد و می آشامد و در بازارها عبور میدهد و همچنان بنمایم آیت دوزخ را که میخورد و می آشامد و عبور میکند در بازارها عمرو بن حمق عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد این هر دو را بر من آشکار ساز در اینوقت علی علیه السلام از راه فرا رسید و سلام داد و بنشست رسول خدا فرمود یا عَمْرُو هذا وَقَوْمُهُ آیَةُ الْجَنَّةِ علی و شیعیان او آیت بهشت اند از قفای آنحضرت معویه در آمد و سلام داد و بنشست رسول خدا فرمود یا عَمْرُو هذا وَقَوْمُهُ آیَةُ النّارِ یعنی معویه و اتباع او آیت جهنم اند بالجمله عمرو بن حمق در حضرت امیرالمؤمنین روزگار همی برد تا گاهی که آنحضرت وداع جهان گفت پس طوق رقیت حسن در گردن افکند و چندانکه حسن علیه السلام زنده بود معویه و اتباع او در زحمت عمرو شدت نمیکردند چون حسن علیه السلام نیز درگذشت و حکومت کوفه بزیاد بن ابیه افتاد عمارة بن عقبة ابن ابی معیط بنزدیک زیاد آمد و گفت عمرو بن الحمق از دوستان علی است و سرای او مطاف و مآب شیعیان ابی تراب است عمرو بن حریث حاضر بود چون این کلمه بشنید گفت ای عماره واجب نمیکند سخنی را که ندانسته و عاقبت آنرا ندانی بیان کنی زیاد گفت شما هیچیک اصابت نکردید نخستین عماره را چه افتاد که این خبر را در مجلس عام بمن رسانید و دیگر عمرو بن حریث را چه آمد که در دهن عماره سخن بشکست اکنون هر دو تن برخیزید و عمرو بن حمق را دیدار کنید و بگویید این چیست که از تو بما میرسد از این بیهوده سگالیدن و نابهنجار پوییدن چه اندیشه داری چون اینخبر بعمرو رسید وقت دانست که وصیت علی علیه السلام را بکار بندد لاجرم از کوفه بیرون شد و بشهرزور که از توابع موصل است سفر کرد چون این خبر بمعویه بردند بدینگونه بسوی او مکتوب کرد اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ اللهَ اَطْفَأَ النّائِرَةَ وَاَخْمَدَ الْفِتْنَةَ وَجَعَلَ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقینَ وَلَسْتَ بِاَبْعَدِ اَصْحابِکَ هِمَّةً وَلا اَشَدِّهِمْ فی سُوءِ الْاَثَرِ صُنْعاً کُلُّهُمْ قَدْ اَسْهَلُوا بِطاعَتی وَسارَعُوا اِلَی الدُّخُولِ فی اَمْری وَقَدْ بَطَأَ بِکَ ما بَطَأَ فَادْخُلْ فیما دَخَلَ فیهِ النّاسُ یُمْحَ عَنْکَ سالِفُ ذُنُوبِکَ وَیُحْیِ داثِرُ حَسَناتِکَ وَلَعَلّی لا اَکُونُ لَکَ دُونَ مَنْ کانَ قَبْلی اِنْ اَبْقَیْتَ وَاتَّقَیْتَ وَوَفَیْتَ وَاَحْسَنْتَ فَاقْدِمْ عَلَیَّ آمِناً فی ذِمَّةِ اللهِ وَذِمَّةِ رَسُولِهِ مَحْفُوظاً مِنْ حَسَدِ الْقُلُوبِ وَاِحَنِ الصُّدُورِ وَکَفی بِاللهِ شَهیداً یعنی خداوند نایره فساد و نیران فتنه را فرو نشانید و پرهیز کاران را آسایش داد و تو ای عمرو بن حمق از کفا و اقران خود همتی فاضلتر نداری و در سوء آثار صنعتی کاملتر نیاوردی همگان طریق طاعت من گرفتند و در پذیرائی امر من سرعت کردند و تو از همگان باز پس ماندی داخل شو در امر من تا محو شود سیئات تو و زنده گردد حسنات تو امید میرود که نیکوئی من از برای تو کمتر نباشد از آن کس که پیش از من بود یعنی علی بن ابیطالب اگر با من بپایی و بر طریق نیکوئی روی تعجیل میکن و بنزد من میشتاب و ایمن میباش بحکم عهد خدا و رسول خدا و خویشتن را از حسد بدخواه و کین بداندیش محفوظ و محروس میشمار عمرو بن الحمق مکتوب معویه را وقعی ننهاد و جوابی بسوی او نفرستاد لاجرم بحکم معویه سواری چند بدفع و اخذ عمرو بن الحمق مأمور شد و عمرو خویشتن را نگران بود و آنکس را که شفا داده بود و اسلام آورده بود و بجراست او اشتغال داشتند هر روز بتلی که مشرف بر صحاری بود عروج میدادند و دیدبانی میکردند آنروز خیل را از رسیدن خبر دادند عمرو بحکم امیرالمؤمنین که خبر داده بود از اسب فرود آمد و بغار در رفت اندر غار ماری سیاه او را بگزید چنانکه در جای خود سرد گشت از آنسوی سواران در رسیدند و اسب او را بدیدند

که جز در این اراضی نخواهد بود بتفحص حال او برآمدند و او را در غار مرده یافتند چنانکه هر عضوی از او را فرا میگرفتند از سورت زهر از تن باز میشد پس سر او را از تن جدا کردند و بر سنان نیزه برافراشتند و نزد معویه بردند و این اول سری بود که در اسلام از شهری بشهری حمل دادند معویه سر عمرو را نزد زوجه او فرستاد و در خانه او نهاد فقالت سَتَرْتُمُوهُ عَنِّي طَوِيلاً وَأَهْدَيْتُمُوهُ إِلَيَّ قَتِيلاً فَأَهْلاً وَسَهْلاً مِنْ هَدِيَّةٍ غَيْرِ قَالِيَةٍ وَلَا مَقْلِيَّةٍ بَلِّغْ أَيُّهَا الرَّسُولُ عَنِّي مُعَوِيَةَ مَا أَقُولُ طَلَبَ اللهُ بِدَمِهِ وَعَجَّلَ لَهُ الْوَيْلَ مِنْ نِقَمِهِ فَقَدْ أَتَى أَمْراً فَرِيًّا وَقَتَلَ بَارًّا تَقِيًّا فَأَبْلِغْ أَيُّهَا الرَّسُولُ مُعَوِيَةَ مَا قُلْتُ گفت ایامی چند او را از من پوشیده داشتید و چه از بیم متواری میزیست آنگاه او را مقتولاً بسوی من هدیه فرستادید اهلاً و سهلاً از هدیه که نه خصمی با کس داشت و نه کس او را خصم بود ای رسول ابلاغ کن از من معویه را که خداوند خون عمرو را از تو بجوید و در کیفر و نقمت تو تعجیل فرماید چه مرتکب شدی بدروغ در امری و کشتی مردی پرهیزکار را پس ای رسول بگوی معویه را بدانچه گفتم چون این خبر معویه آوردکس بدو فرستاده او را حاضر ساخت و گفت این سخنها تو گفتی و بمن پیام کردی قالت نَعَمْ غَيْرَ نَاكِلَةٍ عَنْهُ وَلَا مُعْتَذِرَةٍ مِنْهُ گفت آری من گفتم و از آنچه گفتم بر نگردم و عذر خواه نشوم معویه گفت اکنون از بلاد من بشو قالت أَفْعَلُ فَوَاللهِ مَا هُوَ لِي بِوَطَنٍ وَلَا أَحِنُّ فِيهَا إِلَى سَجَنٍ وَلَقَدْ طَالَ بِهَا سَهَرِي وَاشْتَهَرَ بِهَا عِبَرِي وَكَثُرَ فِيهَا دَيْنِي مِنْ غَيْرِ مَا قَرَّتْ بِهِ عَيْنِي گفت سوگند با خدای بیرون شوم نه آنجا را وطن گیرم و نه جز محزون در آنجا نشیمن نمایم چه بسیار دراز شد در آنجا بیخوابی و سمر گشت عبرت من و فراوان شد قرض من بی آنکه هرگز روی شادی را دیدار کرده باشم اینوقت عبدالله بن ابی سرح گفت یا امیرالمؤمنین این منافق را با شوهرش ملحق کن بجانب او شرزه نگریست فقالت يَا مَنْ بَيْنَ لَحْيَيْهِ كَجُثْمَانِ الضِّفْدَعِ أَلَا قَتَلْتَ مَنْ أَنْعَمَكَ خِلَعاً وَأَصْفَاكَ بِكِسَاءٍ إِنَّمَا الْمَارِقُ الْمُنَافِقُ مَنْ قَالَ بِغَيْرِ الصَّوَابِ وَاتَّخَذَ الْعِبَادَ كَالْأَرْبَابِ فَأُنْزِلَ كُفْرُهُ فِي الْكِتَابِ گفت ای کسیکه چانه تو مانند جسد ضفدع نمودار است کشتی کسی را که ترا تشریف برگزید و بدل جامها اختیار کرد همانا بدین منافق کسی است که جز بکذب سخن نکند و بندگان خدا را بخدائی بگیرد همانا کفر او در کتاب خدای مسطور است معویه را ازین کلمات خشم آمد و بجانب حاجب اشارت کرد تا او را از مجلس خروج دهد فقالت وَاعَجَبَاً مِنِ ابْنِ هِنْدٍ يُشِيرُ إِلَيَّ بِبَنَانِهِ وَيَمْنَعُنِي نَوَافِذَ لِسَانِهِ أَمَا وَاللهِ لَأَفْرِيَنَّهُ بِكَلَامٍ كَنَوَافِذِ الْحَدِيدِ أَوَ مَا أَنَا بِآمِنَةَ بِنْتِ الرَّشِيدِ گفت ای مردمان نگران این شگفتی شوید از پسر هند مرا ببنان اشارت میکند و بر خشم زبان زحمت میدهد سوگند با خدای او را بسخنی چون دم شمشیر آسیب خواهم زد مگر من آمنه دختر رشید نیستم این بگفت و از نزد او بیرون شد در خلاصه و کشی است که حسین بن علی علیهما السلام مکتوبی طویل الذیل بمعویه فرستاد و این کلمات را در حق عمرو بن الحمق نگاشت أَوَلَسْتَ قَاتِلَ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ صَاحِبِ رَسُولِ اللهِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ الَّذِي أَبْلَتْهُ الْعِبَادَةُ فَنَحَلَ جِسْمُهُ وَصَفِرَ لَوْنُهُ بَعْدَ مَا أَمَّنْتَهُ وَأَعْطَيْتَهُ مِنْ عُهُودِ اللهِ وَمَوَاثِيقِهِ مَا لَوْ أَعْطَيْتَهُ طَائِراً نَزَلَ إِلَيْكَ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلَى رَبِّكَ وَاسْتِخْفَافاً بِذَلِكَ الْعَهْدِ آیا تو قاتل عمرو بن حمق نیستی مردی صالح از اصحاب پیغمبر که کثرت عبادت بدنش را فرسوده و جسمش را لاغر و رنگش را زرد کرد از پس آنکه امان دادی او را و این پیمان را بعهود و مواثیق خداوند پیوند کردی که اگر مرغی را بدانگونه امان داده بودی بسوی تو فرود می آمد پس او را بکشتی و بر خدای بیرون شدی و عهد او را پست کردی و این عمرو بن الحمق آنکس است که در یوم دار بر سینه عثمان بن عفان نشست و او را نه زخم بزد چنانکه در کتاب عثمان شرح نگاشته آمد و هم در اینسال معویة بن ابی سفیان فرزندش یزید را مامور بفتح قسطنطنیه نمود و او را با لشکری درخور جنگ روان داشت یزید در دیر مران سکون اختیار کرد و بشراب و شکار پرداخت سفیان بن عوف با لشکر برفت و در اراضی روم لشکرگاه ساخت و آزوقه و علف دیر بدست آمد چندانکه مردمان دستخوش قحط و غلا گشتند و مریض شدند چون این خبر بمعویه رسید یزید را منشور کرد که بتعجیل و تقریب با سفیان بن عوف پیوسته شو تا با مسلمانان در این داهیه شریک باشی اگرچند جان بر سر این کار نهی یزید از دیر مران با لشکر بعلبک شتاب گرفت

وفات ابو ایوب انصاری

و در اراضی روم با سفیان بن عوف پیوسته شد و از آنجا لشکر براند تا کنار سور قسطنطنیه عنان نکشید پادشاه روم که در اینوقت قسطنط بود ملقب بپوکانا از پی مدافعه لشکر بیرون فرستاد و جنگهای صعب در میان ایشان برفت در اینمقاتله خالد بن زید بن کلب بن ثعلبة بن عبدالله بن عوف بن غنم بن مالک بن النجار که مادرش هند دختر سعد بن عمرو بن امرالقیس بن مالک بن ثعلبة بن کعب بن الخزرج بن الحارث بن الخزرج الاکبر بود و معروف بابو ایوب الانصاری که ذکر حالش در مجلدات ناسخ التواریخ مرقوم افتاده وفات یافت و چون زمانش فراز آمد فرمود که چون من در گذرم جسد مرا در تحت اقدام خود مدفون سازید و شما را حدیثی خواهم گفت و اگر مرا مرگ فراز نرسیدی این حدیث را بر شما قرائت نمیکردم قَالَ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ مَنْ مَاتَ وَلَا يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئاً دَخَلَ الْجَنَّةَ گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود کسی که بمیرد و با خدای در چیزی شرک نیاورد داخل بهشت میشود بالجمله چون در گذشت یزید سوار شد و جیش با او سوار شدند و نعش او را مشایعت نمودند و مردم روم از فراز باره نگران بودند و دانستند که مردی بزرگ از مسلمانان در گذشته چون جسد او را در کنار سور بخاک سپردند یزید علیه اللعنه بانگ برداشت که يَا أَهْلَ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَكَابِرِ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّنَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ دَفَنَّاهُ حَيْثُ تَرَوْنَ وَوَاللهِ لَئِنْ تَعَرَّضْتُمْ لَهُ لَأَهْدِمَنَّ كُلَّ كَنِيسَةٍ فِي أَرْضِ الْإِسْلَامِ وَلَا يُضْرَبُ نَاقُوسٌ بِأَرْضِ الْعَرَبِ أَبَداً فریاد برداشت که ای مردم روم این مرد یکتن از بزرگان اصحاب پیغمبر بود و او را بخاک سپردیم در اینمقام که نگرانید سوگند با خدای اگر قبر او را زیانی رسانید هر معبدی و کلیسائیکه در ارض اسلام دارید از بن برمی اندازم و هرگز بانگ ناقوسی در ارض عرب شنیده نخواهد شد این بگفت و با سپاه طریق مراجعت برداشت از پس او مردم روم بر قبر ابو ایوب بنیانی عالی برآوردند و قنادیل در او آویختند و زمان تا زمان بر تکریم آن برافزودند و با برکت آن قبر استشفا نمودند

وقایع سال پنجاه و دویم هجری و قتل سمرة بن جندب مردم بصره را

۵۲

از این پیش مرقوم شد که زیاد بن ابیه چون حکومت کوفه یافت سمرة بن جندب را در بصره بنیابت گذاشت و طریق کوفه برداشت از پس او سمره هشت هزار تن از مردم بصره و بیرون بصره را گردن بزد در میان ایشان چهل و هفت تن حافظ و قاری تمامت قرآن بودند و جرم و جریرت اینجماعت حب علی بن ابیطالب بود بلکه بعضی را بتهمت از شیعیان علی گفتند و سر بر گرفتند چون زیاد از نظم کوفه بپرداخت و برای دفع خوارج بجانب بصره کوچ داد سمرة بن جندب را گفت بیم دارم که از اینجماعت که مقتول ساختی کسی را بیجرم و جنایت کشته باشی سمره گفت من چنان دانم که اگر چندان دیگر بکشم خطا نکرده باشم اینوقت زیاد از برای دفع خوارج و تحریض مردم بصره بقتال ایشان بمسجد جامع آمد و بر منبر عروج داد فَقَالَ يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ وَاللهِ لَتَكْفُنَّنِي هَؤُلَاءِ أَوْ لَأَبْدَأَنَّ بِكُمْ وَاللهِ لَئِنْ أَفْلَتَ مِنْهُمْ رَجُلٌ لَا تَأْخُذُونَ الْعَامَ مِنْ عَطَائِكُمْ دِرْهَماً واحداً گفت ای مردم بصره سوگند با خدای واجب میکند که شما کفایت کنید مرا در دفع این خوارج و اگر نه ابتدا میکنم بقتال شما سوگند با خدای اگر یکتن از خوارج فرار کند و بسلامت از حربگاه بجهد نخستین شمشیر در شما خواهم گذاشت و یکدرهم از عطای شما را در امسال نخواهم داد چون این کلمات بپای رفت مردم بصره در قتل خوارج بجنبش شدند و با عداد کار بپرداختند و از آنسوی قریب بن مرة الازدی و زحاف الطائی دو تن عابد و مجتهد از اهل بصره بودند دین خوارج گرفتند و از بصره بیرون شدند و گروهی در گرد ایشان انجمن شدند مردم را اختلاف کلمه افتاد که از این دو تن کدام یک رئیس تو مند و ایشان را اتباع خود از مردم با یکسوی شدند و روی به ضبعی را که شیخی عباد تکار بود از بنی ضبیعة بن ربیعة بن نزار مقتول ساختند غوغا در مردم افتاد و مردی از بنی قطیعه که شهید ازد با شمشیر کشیده بیرون تاخت جماعتی از پشت خانهای حروریه او را بانگ زدند که خویشتن را واپای که ما از اهل حروریه نیستیم بلکه از مردم شرطه باشیم و او را کشتند چون خبر این خارجیان بمرداس بن ادیه مکنی بابو بلال رسید فقال قَرِيبٌ لَا قَرَّبَهُ اللهُ وَزَحَّافٌ لَا عَفَى اللهُ عَنْهُ هر دو تن را بدعای بد یاد

کرد با اینکه ابو بلال خود خارجی بود کردار ایشان را پسنده نداشت و بنیان امر ایشان را استوار نمی پنداشت همی خواست تا مردمان از ایشان پراکنده شوند همی گفت ایشان بر شتری کور سوارند و در شبی تاریک راه می سپارند با جمله قریب و زحاف با اتباع خود بیرون شدند بهر قبیله شتافتند بکشتند هر کرا یافتند چون بمیان قوم بنی علی بن سود از قبیله ازد رسیدند دست نیافتند چه درین قبیله صد تن مرد کماندار بود اعداد جنگ کردند و انجماعت را هدف خدنگ ساختند خارجیان بانگ برداشتند که ای قوم بنی علی ما را با شما مناصله و مبارات نیست مردی از بنی علی بدین شعر او را پاسخ داد

لا شَیْءَ لِلْقَوْمِ سِوَی السِّهامِ   مَشْحُوذَةً فی غَلَسِ الظَّلامِ

خارجیان ناچار از انجماعت بازگشتند و از مقبره بنی یشکر عبور دادند و انتظار همی بردند که از قبیله مضر و دیگر قبایل مردان جنگ با ایشان پیوسته شود هشتاد تن از مضر و گروهی از بنی طاحیه و بنی سود با ایشان بپیوست از آنسوی لشکر زیاد بن ابیه که در طلب ایشان طی مسافت میکرد در رسیدند و جنگ پیوسته کردند هیچکس از خارجیان نماند جز اینکه دستخوش شمشیر گشت قریب و زحاف نیز کشته شدند و دیگر از خوارج عروة بن جدیر بود که یکتن از بنی ربیعة بن حنظله از بنی تمیم است او را عروة بن ادیه گفتند و ادیه جده او بود در جاهلیت عروة بن جدیر را نیز اصحاب و اتباعی فراهم شد زیاد بن ابیه بر او دست یافت چه او را دست بگردن بسته نزد زیاد آوردند فرمان کرد تا او را گردن زدند فرزدق شاعر مکنی بابو فراس است و نام او همام پسر غالب بن صعصعه است و آنکس است که سید سجاد علیه السلام را در طواف مکه در قصیده که مطلعش رقم میشود ثنا گفت

هذَا الَّذی تَعْرِفُ الْبَطْحآءُ وَطْأَتَهُ   وَالْبَیْتُ یَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ

لاجرم ما شرح حسب و نسب و تذکره احوال و اقوال و ذکر اشعار و آثار او را با قصیده و دیگر قصاید انشاء الله در کتاب امام زین العابدین علیه السلام رقم خواهیم کرد درینمقام باقتضای وقت قصه او را با زیاد بن ابیه میگذاریم چنان افتاد که فرزدق بقبیله بنی منقر عبور داد و در خانه مردی شاعر که او را العین مینامیدند فرود آمد از قضا خواهر العین که ظمیا نام داشت بر فرزدق در آمد و ماری افعی و گیسوان ظمیا در رفته بود فرزدق چون این مدید بر جست و افعی را دفع داد چنانکه از گیسوی ظمیا بیرون جست و برفت اینوقت فرزدق ظمیا را در بر گرفت و بسوی خود در کشید با شد که بادی کام براند ظمیا او را برد و منع از خود دور همی کرد این معنی بر فرزدق گران آمد و او را بدین شعر هجا گفت

وَاَهْوَنُ عَیْبِ الْمِنْقَرِیَّةِ اَنَّها   شَدیدٌ بِبَطْنِ الْحَنْظَلِیِّ لُصُوقُها
رَاَتْ مِنْقَرًا اَسْوَدًا قِصارًا وَاَبْصَرَتْ   فَتًی دارِمِیًّا کَالْهِلالِ یَرُوقُها
فَما اَنَا هِجْتُ الْمِنْقَرِیَّةَ لِلصِّبا   وَلکِنَّها اسْتَعْصَتْ عَلَیْها عُرُوقُها

چون در میان قبایل اینخبر سمر گشت صنادید بنی منقر و بنی نهشل و فقیم شکایت او را نزد زیاد بن ابیه آوردند زیاد فرمان کرد که فرزدق را حاضر کنند از اینخبر فرزدق بترسید و فرار کرده بمنی بر عیسی بن حفیله وارد شد فقال اِنَّ هذَا الرَّجُلَ اَخافَنی وَجَمیعُ مَنْ کُنْتُ اَرْجُوهُ لَفَظَنی وَاِنّی اَسْئَلُ عَنْبَنی عِنْدَكَ گفت زیاد بن ابیه مرا بیم داده است و آنان که مناص و مآب من بودند و من بدیشان رجای واثق داشتم از من دست باز داشتند لاجرم غیبت خود را در حضرت تو استوار دانستم عیسی او را اکرام کرد و ترحیب گفت سه روز فرزدق در سرای او بود آنگاه گفت چنان رای زده ام که بشام روم عیسی گفت آنچه تو میخواهی میکن اگر در انجام این امر تصمیم عزم دادۀ ناقه ارحبیه من حاضر است ترا بذل خواهم کرد تا بر نشینی و بهر جا که میخواهی میروی فرزدق آن ناقه را بگرفت و بر نشست و راه پیش داشت و این اشعار انشاد کرد

کَفانی بِهَا الْبَهْرِیُّ حُمْلانَ مَنْ اَبی   مِنَ النّاسِ وَالْجانی تُخافُ جَرائِمُهُ
وَمَنْ کانَ یا عیسی یُؤَنِّبُ ضَیْفَهُ   فَضَیْفُكَ مَحْبُورٌ هَنِیٌّ مَطاعِمُهُ

نقال

فَقالَ نَعْلَمُ اَنَّها اَرْحَبِیَّةٌ   وَاَنَّ لَكَ اللَّیْلَ الَّذی اَنْتَ جاشِمُهُ
وَاَصْبَحْنَ وَالْمُلْقی وَرائی وَحَنْبَلٌ   وَما صَدَرَتْ حَتّی تَلَا اللَّیْلَ عاتِمُهُ
تَزاوَرُ عَنْ اَهْلِ الْحُفَیْرِ کَاَنَّها   ظَلیمٌ تُباری جُنْحَ لَیْلٍ نَعائِمُهُ
رَاَتْ بَیْنَ عَیْنَیْها اُرُوبَةَ وَالْجَلا   لَهَا الصُّبْحُ عَنْ ضَعْلٍ اَسیلٍ مَخاطِمُهُ
کَاَنَّ شِراعًا فیهِ مَثْنی زِمامِها   مِنَ السّاجِ لَوْلا خَطْمُها وَمَلاغِمُهُ

آنگاه کوچ بر کوچ بتعجیل و تقریب برفت تا بمدینه رسید و بر سعید بن عاص که اینوقت از جانب معویه حاکم مدینه بود در آمد و ایستاده شد فَقالَ هذا مَقامُ الْعائِذِ مَنْ حَلَّ بِهِ لَمْ یُصِبْ دَمًا وَلا مالًا فریاد برداشت که این مقام پناهنده است که او را هیچ مالی و خونی کس زیانی نتواند رساند فَقالَ سَعیدٌ قَدْ اَجَرْتُ اِنْ لَمْ تَكُنْ اَصَبْتَ مالًا وَلا دَمًا مَنْ اَنْتَ سعید گفت ترا جار دادم اگر آلوده بخونی و مالی نیستی اکنون بگوی تو چه کس باشی فرزدق گفت من همام بن غالب بن صعصعه ام و امیر را به بیتی چند ثنا گفته ام اگر اجازت میرود قرائت میکنم سعید گفت بیار تا چه گفته فرزدق ابتدا کرد بدین مطلع و قصیده را تا بمقطع بخواند

وَکَوْمٍ تَنْعَمُ الْاَضْیافُ عَیْنًا   وَتُصْبِحُ فی مَبارِکِها ثِقالا

اینوقت مردی که حطیئه نام داشت نزدیک فرزدق آمد فَقالَ قُلْ ما شِئْتَ فَقَدْ اَدْرَكْتَ مَنْ مَضی وَلا یُدْرِکُكَ مَنْ بَقِیَ گفت بگوی آنچه خواهی تو در صنعت شعر و فصاحت مقام پیشینیان را دریافتی و آنان که بجای مانده اند بمقام تو نتوانند رسید و روی با سعید بن عاص کرد و از در مبالغه گفت سوگند با خدای که فرزدق نفس شعر است و فرزدق از آن پس گاهی در مکه و زمانی در مدینه روزگار همی برد و این شعر گفت و بزیاد بن ابیه فرستاد

اَلا مَنْ مُبْلِغٌ عَنّی زِیادًا   مُغَلْغَلَةً یَخُبُّ بِهَا الْبَرِیدُ
بِاَنّی قَدْ فَرَرْتُ اِلی سَعیدٍ   وَلا یُسْطاعُ ما یَحْمی سَعیدُ
فَرَرْتُ اِلَیْهِ مِنْ لَیْثٍ هِزَبْرٍ   وَعادٍ عَنْ فَرِیسَتِهِ الْاَسْوَدُ
فَاِنْ شِئْتَ انْتَسَبْتُ اِلَی النَّصاری   وَاِنْ شِئْتَ فَناسِبْنی الْیَهُودُ
وَاِنْ شِئْتَ انْتَسَبْتُ اِلی فُقَیْمٍ   فَناسِبْنی وَناسِبَتِ الْقُرُودُ
وَاَبْغَضُهُمْ اِلَیَّ بَنُو فُقَیْمٍ   وَلکِنْ سَوْفَ آتی ما اُرِیدُ

چون این شعر بزیاد بن ابیه رسید گفت مکنون خاطر من زیان و ضرر فرزدق نبود اگر نزد من می آمد او را از بذل مال و مناعت محل و مقام شاد خاطر می ساختم چون اینخبر گوشزد فرزدق گشت بانشاد این قصیده پرداخت

تَذَکَّرَ هذَا الْقَلْبُ مِنْ شَوْقِهِ ذِکْرا   تَذَکَّرَ شَوْقًا لَیْسَ ناسِیَهُ عَصْرا
تَذَکَّرَ ظَمْیاءَ الَّتی لَیْسَ ناسِیًا   وَاِنْ کانَ اَدْنی عَهْدِها حِجَجًا عَشْرا
وَما مُغْزِلٌ بِالْغَوْرِ غَوْرِ تِهامَةٍ   تَرَعّی اَراكًا مِنْ مَخارِمِها نَضْرا
مِنَ الْعُوجِ حَوّاءِ الْمَدامِعِ تَرْعَوی   اِلی رَشَاءٍ طِفْلٍ تَخالُ بِهِ فَتْرا
اَصابَتْ بِاَعْلی وَلْوَلانَ حِبالَهُ   فَمَا اسْتَمْسَکَتْ حَتّی حَسِبْنَ بِها نَفْرا
بِاَحْسَنَ مِنْ ظَمْیاءَ یَوْمَ لَقیتُها   وَلا مُزْنَةٍ راحَتْ غَمامًا مِنْها قَطْرا
اِذا وَعَدَتْنی عِنْدَ ظَمْیاءَ ساءَها   وَعیدی وَقالَتْ لا تَقُولُوا لَهُ هُجْرا

دَعانی زِیادٌ لِلعَطاءِ وَلَم اَکُن ... لِاَقرَبَهُ ما ساقَ ذُو حَسَبٍ وَفرا
وَعِندَ زِیادٍ لَو یُرِیدُ عَطاءَهُم ... رِجالٌ کَثِیرٌ قَد تَری بِهِم فَقرا
قُعُودٌ لَدَی الاَبوابِ طُلّابُ حاجَةٍ ... عَوانٍ مِنَ الحاجاتِ اَو حاجَةٍ بِکرا
فَلَمّا خَشِیتُ اَن یَکُونَ عَطاؤُهُ ... اَداهِمَ سُوداً اَو مُحَدرَجَةً سُمرا
فَزِعتُ اِلی حَرفٍ اَضَرَّ بِنَیِّها ... سُرَی اللَّیلِ وَاستِعراضُها البَلَدَ القَفرا
تَنَفَّسَ مِن بَهوٍ مِنَ الجَوفِ واسِعٍ ... اِذا مَدَّ حَیزُومٌ شَراسِیفُها الضُّفرا
تَراها اِذا صامَ النَّهارُ کَاَنَّما ... تُسامی فَنِیقاً اَو تُخالِسُهُ خَطرا
وَاِن اَعرَضَت زَوراً اَو شَمَّرَت بِها ... فَلاةٌ تَری مِنها مَخارِمَها غُبرا
تُعادِی عَن صَهوٍ بِالحَصی وَکَاَنَّما ... طُحِنَّ بِهِ مِن کُلِّ رَضراضَةٍ جَمرا
عَلی ظَهرِ عادِیٍّ کَاَنَّ مُتُونَهُ ... ظُهُورٌ لَا تُضحِی ضَیافِیهُ حُمرا
یَشُقُّ بِها المَوماةَ مَن لَن تَری لَهُ ... اِلی ابنِ اَبی سُفیانَ جاهاً وَلا عُذرا
وَحِضنَینِ مِن ظَلماءِ لَیلٍ سَرَینَهُ ... بِاَعبُدَ قَد کانَ النُّعاسُ لَهُ سُکرا
رَماهُ الکَرَی فِی الرَّاسِ حَتّی کَاَنَّهُ ... اَمِیرُ جِلاءٍ مُبِدُّ تَرکَن بِهِ وِقرا
جَرَرنا وَقَدَّمناهُ حَتّی کَاَنَّما ... یَرَی بِهَوادِی الصُّبحِ قُنبُلَةً شُقرا
مِنَ السَّیرِ وَالاِسآدِ حَتّی کَاَنَّما ... سَقاهُ الکَرَی فِی کُلِّ مَنزِلَةٍ خَمرا
فَلا تَعجَلانِی صاحِبَیَّ فَرُبَّما ... سَبَقتُ بِوِردِ الماءِ غادِیَةً کُدرا

وفات عقیل ابن ابیطالب

وهم درین سال عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم القرشی وداع جهان گفت وبروایتی در سال پنجاه ویکم هجری درگذشت واو مکنی بابویزید است واولاد ابوطالب نخستین طالب است دویم عقیل سه دیگر جعفر چهارم علی علیه السلام ومادر ایشان فاطمه بنت اسد است واین برادران بدین ترتیب که رقم شد طالب ده سال از عقیل بزرگتر است وعقیل ده سال از جعفر وجعفر ده سال از علی علیه السلام بسال بزرگتر است وعقیل در میان عرب بعلم نسب نامبردار است چهار تن نسابه عرب بشمار میشدند نخستین عقیل دیگر مخرمة بن نوفل الزهری ودیگر ابو جهم بن حذیفة العدوی چهارم حویطب بن عبدالعزی العامری وعقیل فاضلتر از ایشان بود وعرب عقیل را دشمن میداشتند چه بر مثالب ومعایب ایشان آگهی داشت واو از طبقه ثانیه است از مهاجرین در سال هشتم هجری مسلمانی گرفت ودر جواب حاضر دستی قوی داشت در زمان شیخوخت دو چشم او از بینش معطل گشت روزی بر معویه درآمد ومعویه او را بر سریر خویش جای داد وقال له یا بنی هاشم اَنتُم تُصابُونَ فِی اَبصارِکُم فَقالَ لَهُ عَقِیلٌ وَاَنتُم یا بَنِی اُمَیَّةَ تُصابُونَ فِی بَصائِرِکُم معویه گفت ای بنی هاشم بصر شما از زیان میرسد ونابینا میشوید عقیل گفت وشما ای بنی امیه بصیرت نابود میکردد وکوردل میشوید وما شرح حال عقیل را در مجلدات ناسخ التواریخ بتمام بسط رقم کرده ایم در اینمقام حمل اطاله کلام نخواهیم کرد وهم در اینسال نعیمان بن عمرو از طبقه اولی از انصار که در مکه حاضر عقبه شد در خدمت رسول خدا در همه غزوات ملازمت رکاب داشت وفات نمود واو مردی خمر خواره بود وچند کرت رسول خدا حد خمر بر او جاری فرمود دیگر روز عمر بن الخطاب گفت اَللّٰهُمَّ العَنهُ فَما اَکثَرَ ما یَشرَبُ رسول خدا فرمود لا تَلعَنهُ فَاِنَّهُ یُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فرمود او را لعن مکن چه او دوستدار خدا ورسول است وما قصه های او را ومزاحهای او را در کتاب رسول خدا بشرح نگاشتیم وهم در اینسال

وفات نعیمان

سفیان بن عون بن المغفل الازدی از تابعین وفات یافت واین آنکس است که در وقعه یرموک از جانب ابوعبیده از برای استمداد بسوی عمر بن الخطاب بشتاب گرفت وبسوی شام باز تاخت چنانکه در کتاب عمر نگارش یافت او را معویه بر صوایف حکومت داد وبا لشکر معویه بود در غزوات روم ودر آن اراضی وفات یافت وهم در اینسال عبدالله بن ابی معقل بن عبد نهیم المزنی وفات یافت وکنیت او ابوسعید است ودر شمار بکائین است واز طبقه ثالثه است از مهاجرین وهم در اینسال میمونه دختر حارث زوجه رسول خدا وداع جهان فانی گفت وهم درین سال ابوموسی الاشعری وفات یافت نام او عبدالله پسر قیس است در شمار طبقه ثانی است از مهاجرین ونام مادرش طیبه دختر وهب است از قبیله عک گویند در قرائت قرآن صوتی حسن داشت فَقالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیهِ وَآلِهِ اِنَّ عَبدَ اللّٰهِ بنَ قَیسٍ اُعطِیَ مِزماراً مِن مَزامِیرِ آلِ داوُدَ یعنی خداوند ابوموسی را از صوت داود بهره عطا فرموده ورسول خدا او را بر قبیله زبید واراضی عدن وساحل یمن حکومت داد وابوبکر در زمان خود او را از عمل باز نکرد وعمر بن الخطاب او را بحکومت بصره فرستاد ودر زمان عثمان حکومت کوفه داشت ونام ونژاد او را وشرح حالش را در مجلدات ناسخ التواریخ یاد کردیم وذکر حکومت او را در میان علی علیه السلام ومعویه باز نمودیم چون مرگش فرا رسید فرزندان خود را حاضر ساخت فَقالَ لَهُم اِذا اَنَا مِتُّ فَلا تُؤذِنُوا بِمَوتِی اَحَداً وَلا یَتبَعَنِّی صَوتٌ وَلا نارٌ وَلیَکُن مَمشَی اَحَدِکُم بِحِذاءِ رُکبَتَی مِنَ السَّرِیرِ وَاَنَا بَرِیءٌ مِمَّن حَلَقَ وَسَلَقَ وَخَرَقَ گفت گاهی که من بمردم رخصت ندارید که احدی را آگهی دهید ونباید ناله از قفای من روان شود ومنادی ندا کند الا آنکه یکنفر از شما همراه نعش من روان باشید واز برابر زانوی من پیش نگیرید ودانسته باشید که بیزارم از آنکس که موی برکند وهم صیحه زند وجامه خویش بدرد آنگاه مادرهای فرزندان را طلب کرد وگفت آنکس که در مرگ من ناله برکشد وصیحه زند مرا با او وصیتی نیست وهم در اینسال کعب بن عجرة بن کعب بن امیة بن عدی بن عبید بن الحارث البلوی وفات یافت واو حلیف انصار وبروایتی حلیف حارثة بن حارث بن خزرج است وکنیت او ابومحمد است در مدینه وفات نمود ونیز بروایتی یافعی عمران بن حصین خزاعی وابوبکرة الثقفی وداع جهان گفتند وهم در اینسال جریر بن عبدالله بجلی ونفیع بن الحارث درگذشتند وهم در اینسال حسان بن ثابت الانصاری وفات نمود واو شاعری جید بود واز همه مخضرمین فاضلتر بود وما شرح حال او واشعار او را در کتاب رسول خدا ودیگر مجلدات ناسخ التواریخ نگاشته ایم در خبر است که زبان حسان چندان دراز بود که بر فراز بینی خود میرسانید ویَقُولُ ما یَسُرُّنِی بِهِ مِقوَلٌ مِنَ العَرَبِ وَاللّٰهِ لَو وَضَعتُهُ عَلی شَعرٍ لَحَلَقَهُ اَو عَلی صَخرٍ لَفَلَقَهُ میگوید با این زبان که من دارم زبان هیچکس از عرب مرا مسرور نمیدارد وشعر خود جنبش میدهد سوگند با خدای بدان حدت که آنراست اگر بر موئی نهم بتراشد واگر بر سنگ گذارم بشکافد وهم در اینسال وبروایت ابن عبدالبر که در کتاب استیعاب آورده حجر بن عدی سعادت شهادت یافت هو حجر بن عدی بن معویة بن جبلة بن الادبر الکندی او را از نیروی ادبر گفتند که الیه او جراحت شمشیر یافت وحجر مکنی بود بابوعبدالرحمن ودر شمار مردم کوفه میزیست واز صنادید صحابه رسول خدا واز عمال اصحاب علی مرتضی است در یوم صفین قاید میمنه ودر نهروان امیر میسره بود چون سلطنت معویه استوار گشت وزیاد بن ابیه را امارت عراق داد واو بنیان ظلم وستم را بغایه القصوی نهاد چنانکه در مجلدات ناسخ التواریخ بشرح رفت دیگر روز حجر بن عدی در تاخیر نماز بر وی اعتراض آورد واو را بحسن شناعت فرمود وسر از طاعت او بر تافت این کردار بر زیاد ناگوار افتاد ومعویه را در شکایت او مکتوبی فرستاد چون حجر بحب علی معروف بود معویه در قتل او منتظر فرصت میزیست اینمعنی را مغتنم دانست وزیاد را منشور کرد که حجر بن عدی را با اصحاب او دست بگردن بسته بنزد من فرست چون زیاد بدینحکم نیرومند گشت کس بطلب حجر بن عدی فرستاد عبدالله بن خلیفة الطائی پسر عم عدی بن حاتم حجر را برداشته بمیان قبیله خویش برد ومتواری ساخت زیاد بن ابیه جماعتی از اهل شرط را بیرون فرستاد تا ایشان را ماخوذ دارند واینجماعت از اهل باخمرا بودند معاقصه بمیان قبیله عبدالله بن خلیفه تاختن بردند وعبدالله را ماخوذ داشتند خواهر او که نوار نام داشت بمیان قبیله آمد فقالت یا معشر طیء

وفات حسان بن ثابت

شهادت حجر بن عدی

اَتُسْلِمُونَ عَبْدَ اللهِ بْنَ خَلِيفَةَ فریاد برداشت که ای مردم طی دست باز مدارید تا عبدالله را کوچ دهند و پایمال هلاک سازند مردم طی بیرون تاختند و اهل شرطه را سر و دست بکوفتند و عبدالله را رها ساختند آنجماعت مراجعت کرده بکوفه آمدند و در مسجد جامع اینخبر را زیاد آوردند اینوقت عدی بن حاتم در مسجد جای داشت زیاد بتمام غضب روی با او کرد و گفت حاضر کن عبدالله بن خلیفه را عدی گفت او را چه خواهی قصه بفرمای او را شرح کردند قَالَ فَهٰذَا شَيْءٌ كَانَ فِي الْحَيِّ لَا عِلْمَ لِي بِهِ اَجِيئُكَ بِابْنِ عَمِّي تَقْتُلُهُ وَاللهِ لَوْ كَانَ تَحْتَ قَدَمِي مَا رَفَعْتُهَا عَنْهُ عدی گفت این امریست در میان قبیله حدیث شده مرا آگهی نیست اکنون تو همی خواهی من پسر عم خویش را حاضر کرده با تو بسپارم تا با شمشیرش درگذرانی سوگند با خدای اگر در زیر قدم من باشد پای خود را از سر او بر نگیرم زیاد بن ابیه در خشم شد و فرمان کرد تا عدی بن حاتم را بجبسخانه در بردند و باز داشتند مردم کوفه از یمنی و ربعی و جز ایشان بنزد زیاد آمدند و گفتند این چیست که با عدی بن حاتم که از جمله صحابه رسول خداست روا میداری گفت من او را بشرطی رها میکنم گفتند شرط چیست گفت عدی پسر عم خود را از میان قبیله اخراج کند و مادام که من سلطنت کوفه دارم داخل اینشهر نشود اینخبر را بعدی بردند گفت روا باشد و عبدالله بن خلیفه را مکتوب کرد که زیاد با تو طریق رفق و مدارا نخواهد سپرد صواب چنان مینماید که در جبلین سکون اختیار کنی پس عبدالله طریق جبلین گرفت و با عدی بمکاتبه روز میگذرانید بقصیده از بعدی فرستاد

تَذَكَّرْتُ لَيْلَى وَالشَّبِيبَةَ اَعْصُرَا … وَذِكْرُ الصِّبَا بَرْحٌ عَلَى مَنْ تَذَكَّرَا
وَوَلَّى الشَّبَابُ فَافْتَقَدْتُ غُصُونَهُ … فَيَا لَكَ مِنْ وَجْدٍ بِهِ حِينَ اَدْبَرَا
فَدَعْ عَنْكَ تَذْكَارَ الشَّبَابِ وَفَقْدِهِ … وَاَسْبَابِهِ اِذْ بَانَ عَنْكَ فَاَجْمِرَا
وَبَكِّ عَلَى الْخُلَّانِ لَمَّا تَخَرَّمُوا … وَلَمْ يَجِدُوا عَنْ مَنْهَلِ الْمَوْتِ مَصْدَرَا
دَعَتْهُمْ مَنَايَاهُمْ وَمَنْ حَانَ يَوْمُهُ … مِنَ النَّاسِ فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَنْ يُؤَخَّرَا
اُولٰئِكَ كَانُوا شِيعَةً لِي وَمَوْئِلًا … اِذَا الْيَوْمُ اَلْفَى ذَا احْتِدَامٍ مُذَكَّرَا
وَمَا كُنْتُ اَهْوَى بَعْدَهُمْ مُتَعَلِّلًا … بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَلَا اَنْ اُعَمَّرَا
اَقُولُ وَلَا وَاللهِ اَنْسَى ادِّكَارَهُمْ … سَجِيسَ اللَّيَالِي اَوْ اَمُوتَ فَاُقْبَرَا
عَلَى اَهْلِ عَذْرَاءَ السَّلَامُ مُضَاعَفًا … مِنَ اللهِ وَلْيَسْقِ الْغَمَامُ الْكَنَهْوَرَا
وَلَاقَى بِهَا حُجْرٌ مِنَ اللهِ رَحْمَةً … فَقَدْ كَانَ اَرْضَى اللهَ حُجْرٌ وَاَعْذَرَا
وَلَا زَالَ تَهْطَالٌ مُلِثٌّ وَدِيمَةٌ … عَلَى قَبْرِ حُجْرٍ اَوْ يُنَادِي فَيُحْشَرَا
فَيَا حُجْرُ مَنْ لِلْخَيْلِ تُدْمَى نُحُورُهَا … وَلِلْمَلِكِ الْمُغْزِي اِذَا مَا تَغَشْمَرَا
وَمَنْ صَادِقٌ بِالْحَقِّ بَعْدَكَ نَاطِقٌ … بِتَقْوَى وَمَنْ اِنْ قِيلَ بِالْجَوْرِ غَيَّرَا
فَنِعْمَ اَخُو الْاِسْلَامِ كُنْتَ وَاِنَّنِي … لَاَطْمَعُ اَنْ تُعْطَى الْخُلُودَ وَتُحْبَرَا
وَقَدْ كُنْتَ تُعْطِي السَّيْفَ فِي الْحَرْبِ حَقَّهُ … وَتَعْرِفُ مَعْرُوفًا وَتُنْكِرُ مُنْكَرَا
فَيَا اَخَوَيْنَا مِنْ هُمَيْمٍ عُصِمْتُمَا … وَبُشِّرْتُمَا بِالصَّالِحَاتِ فَاَبْشِرَا
وَيَا اَخَوَيْنَا مِنْ حَضْرَمَوْتَ وَغَالِبٍ … وَشَيْبَانَ لُقِّيتُمْ جِنَانًا مُبَشَّرَا
سَعِدْتُمْ فَلَمْ اَسْمَعْ بِاَصْوَبَ مِنْكُمُ … حِجَاجًا لَدَى الْمَوْتِ الْجَلِيلِ وَاَصْبَرَا

سَاَبْكِيكُمُ مَا لَاحَ نَجْمٌ وَغَرَّدَ … اَلْحَمَامُ بِبَطْنِ الْوَادِيَيْنِ وَقَرْقَرَا
فَقُلْتُ وَلَمْ اُظْلَمْ لِغَوْثِ بْنِ طَيِّئٍ … مَتَى كُنْتُ اَخْشَى بَيْنَكُمْ اَنْ اُسَيَّرَا
هَبِلْتُمْ اَلَا قَاتَلْتُمْ عَنْ اَخِيكُمُ … وَقَدْ ذَبَّ حَتَّى مَالَ ثُمَّ تَجَوَّرَا
تَفَرَّجْتُمُ عَنِّي فَغُودِرْتُ مُسْلَمًا … كَاَنِّي غَرِيبٌ مِنْ اِيَادٍ وَاَعْصُرَا
فَمَنْ لَكُمُ مِثْلِي لَدَى كُلِّ غَارَةٍ … وَمَنْ لَكُمُ مِثْلِي اِذَا الْبَاْسُ اَصْحَرَا
وَمَنْ لَكُمُ مِثْلِي اِذَا الْحَرْبُ قَلَّصَتْ … وَاَوْضَعَ فِيهَا الْمُسْتَمِيتُ وَشَمَّرَا
فَهَا اَنَا ذَا آوِي بِاَجْبَالِ طَيِّئٍ … طَرِيدًا فَلَوْ شَاءَ الْاِلٰهُ لَغَيَّرَا
نَفَانِي عَدُوِّي ظَالِمًا عَنْ مُهَاجَرِي … رَضِيتُ بِمَا شَاءَ الْاِلٰهُ وَقَدَّرَا
وَاَسْلَمَنِي قَوْمِي بِغَيْرِ جِنَايَةٍ … كَاَنْ لَمْ يَكُونُوا لِي قَبِيلًا وَمَعْشَرَا
فَمَا كُنْتُ اَخْشَى اَنْ اُرَى مُتَغَرِّبًا … لَحَى اللهُ مَنْ لَاحَى عَلَيْهِ وَكَثَّرَا
فَلَا يَدْعُ قَوْمِي لِغَوْثِ بْنِ طَيِّئٍ … اِذَا دَهْرُهُمْ اَشْقَى بِهِمْ وَتَغَيَّرَا
فَلَمْ اَغْزُهُمْ فِي الْمُعْلِمِينَ وَلَمْ اُثِرْ … عَلَيْهِمْ عَجَاجًا بِالْكُوَيْفَةِ اَكْدَرَا
فَبَلِّغْ خَلِيلِي اِنْ رَحَلْتَ مُشَرِّقًا … جَدِيلَةَ وَالْحَيَّيْنِ مَعْنًا وَبُحْتُرَا
اَلَمْ تَذْكُرُوا يَوْمَ الْعُذَيْبِ بَلِيَّتِي … اَمَامَكُمُ اَنْ لَا اَرَى الدَّهْرَ مُدْبِرَا
وَكَرِّي عَلَى مِهْرَانَ وَالْجَمْعُ حَابِسٌ … وَقَتْلِي الْهُمَامَ الْمُسْتَمِيتَ الْمُسَوَّرَا
وَيَوْمَ جَلُولَاءِ الْوَقِيعَةِ لَمْ اَلُمْ … وَيَوْمَ نِهَاوَنْدَ الْفُتُوحِ وَتُسْتَرَا
وَتَنْسَوْنَنِي يَوْمَ الشَّرِيعَةِ وَالْقَنَا … بِصِفِّينَ فِي اَكْتَافِكُمْ قَدْ تَكَسَّرَا
جَزَى رَبُّهُ عَنِّي عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ … بِرَفْضِي وَخِذْلَانِي جَزَاءً مُوَفَّرَا
اَتَنْسَى بَلَائِي سَادِرًا يَا ابْنَ حَاتِمٍ … عَشِيَّةَ مَا اَغْنَتْ عَدِيُّكَ حَزْمَرَا
فَدَافَعْتُ عَنْكَ الْقَوْمَ حَتَّى تَخَاذَلُوا … وَكُنْتُ اَنَا الْخَصْمَ الْاَلَدَّ الْعَذَوَّرَا
فَوَلَّوْا وَمَا قَامُوا مَقَامِي كَاَنَّمَا … رَاَوْنِي لَيْثًا بِالْاَبَاءَةِ مُخْدِرَا
نَصَرْتُكَ اِذْ خَانَ الْقَرِيبُ وَاَبْعَضَ … الْبَعِيدُ وَقَدْ اَفْرَدْتَ نَصْرًا مُؤَزَّرَا
فَكَانَ جَزَائِي اَنْ اُجَرَّدَ بَيْنَكُمْ … سَجِينًا وَاَنْ اُولَى الْهَوَانَ وَاُوسَرَا
كَاَنِّي لَمْ اَرْكَبْ جَوَادًا لِغَارَةٍ … وَلَمْ اَتْرُكِ الْقِرْنَ الْكَمِيَّ مُقَطَّرَا
وَلَمْ اَعْتَرِضْ بِالسَّيْفِ مِنْكُمْ مُغِيرَةً … اِذَا النِّكْسُ مَشَى الْقَهْقَرَى ثُمَّ جَرْجَرَا

مع القصه زیاد بن ابیه حجر بن عدی را با یازده تن از اصحاب او ماخوذ داشته بدست عوانان و حارسان سپرده از کوفه بسوی دمشق روان داشت چون چند میل از کوفه طی مسافت کردند بروایت عمروس منصوری که در کتاب نبذة الفکره آورده این اشعار را هند دختر زید بن مخرمة الانصاری انشاد کرد و بروایت مسعودی در مروج الذهب دختر حجر این شعر خواند و جز آن دختر فرزند نداشت

تَرَفَّعْ اَيُّهَا الْقَمَرُ الْمُنِيرُ … تَبَصَّرْ هَلْ تَرَى حُجْرًا يَسِيرُ

يَسِيرُ اِلىٰ مُعٰوِيَةَ بْنِ حَرْبٍ ... لِيَقْتُلَهُ كَمَا زَعَمَ الْاَمِيرُ

وَيَصْلُبَهُ عَلىٰ بَابَيْ دِمَشْقٍ ... وَتَأْكُلَ مِنْ مَحَاسِنِهِ النُّسُورُ

تَجَبَّرَتِ الْجَبَابِرُ بَعْدَ حُجْرٍ ... وَطَابَ لَهَا الْخَوَرْنَقُ وَالسَّدِيرُ

وَاَصْبَحَتِ الْبِلَادُ لَهُ مُحُولًا ... كَاَنْ لَمْ يُحْيِهَا مُزْنٌ مَطِيرٌ

اَلَا يَا حُجْرُ حُجْرَ بَنِي عَدِيٍّ ... تَلَقَّتْكَ السَّلَامَةُ وَالسُّرُورُ

اَخَافُ عَلَيْكَ مَا اَرْدىٰ عَدِيًّا ... وَشَيْخًا فِي دِمَشْقَ لَهُ زَئِيرُ

اَلَا يَا حُجْرُ ... مَاتَ مَوْتًا ... وَلَمْ يُنْحَرْ كَمَا نُحِرَ الْجَزُورُ

فَاِنْ يَهْلِكْ فَكُلُّ زَعِيمِ قَوْمٍ ... اِلىٰ هُلْكٍ مِنَ الدُّنْيَا يَصِيرُ

بالجمله حجر را بدینگونه کوچ کوچ براندند چون ده میل تا دمشق مسافت بجای ماند یکی از پیش روان کردند و معویه را آگهی دادند که اینک حجر را دست بگردن بسته آورده ایم تا چه فرمائی معویه مردی اعور را با چند تن در خیم تا مرج عذرا باستقبال ایشان فرستاد چون نزدیک رسیدند یکتن از اصحاب حجر گفت چنان مینماید که یک نیمه مارا کردن بزنند و نیمی رها شوند گفتند از کجا میگوئی گفت مگر نگران نیستید که دژخیم این دژخیم کور است بالجمله چون نزدیک شدند آن مرد اعور روی با حجر آورد و گفت ای امیر گمراهان و معدن کفر و طغیان و دوستدار ابو تراب همانا امیرالمؤمنین مرا فرمان کرده است که ترا و اصحاب ترا با تیغ سر از تن برگیرم الا آنکه از کفر خود بازگشت فرمائید و علی ابوطالب را لعنت کنید و از وی برائت جوئید قَالَ حُجْرٌ وَجَمَاعَةٌ مِمَّنْ كَانَ مَعَهُ اِنَّ الصَّبْرَ عَلىٰ حَرِّ السَّيْفِ لَاَيْسَرُ عَلَيْنَا مِمَّا تَدْعُونَا اِلَيْهِ ثُمَّ الْقُدُومُ عَلَى اللّٰهِ وَعَلىٰ نَبِيِّهِ وَعَلىٰ وَصِيِّهِ اَحَبُّ اِلَيْنَا مِنْ دُخُولِ النَّارِ حجر و هفت تن از اصحاب او گفتند صبر کردن بر حدت شمشیر بر ما سهل تراست از آنچه شما ما را بدان میخوانید و دوستر داریم که بر خدا و پیغمبر و وصی او وارد شویم نه آنکه بجهنم در آئیم این هنگام شش تن از اصحاب حجر از بیم جان از امیرالمؤمنین علی علیه السلام برائت جستند و سلامت جستند حجر مردانه قدم پیش نهاد و تن بهلاک در داد گفت اکنون مرا بگذارید تا دو رکعت نماز بگذارم گفتند روا باشد پس بنماز ایستاد و در حضرت حق ابواب نیاز بگشاد گفتند مگر از مرگ میترسی که چندین انجام نماز را بدراز میکشی قَالَ لَا وَلٰكِنِّي مَا تَطَهَّرْتُ لِلصَّلٰوةِ اِلَّا وَصَلَّيْتُ وَمَا صَلَّيْتُ اَخَفَّ مِنْ هٰذِهِ وَكَيْفَ لَا اَجْزَعُ وَاِنِّي لَاَرىٰ قَبْرًا مَفْتُوحًا وَسَيْفًا مَشْهُورًا وَكَفَنًا مَنْشُورًا گفت من هرگز اعداد نماز نکرده ام جز اینکه نماز گذاشته ام و هرگز سبکتر ازین نماز بپای نبرده ام و اگر جزع رسیده باشم نیز بعید نباشد زیرا که خاص خود قبر گشاده و شمشیر کشیده و کفن گسترده مینگرم بالجمله حجر را با پنج تن از اصحاب او سر برگرفتند و نزدیک معویه باز شتافتند خبر این قتل شنیع در بلاد و امصار پراکنده گشت چون حسین بن علی علیهما السلام آگهی یافت این مکتوب بمعویه فرستاد

اَمَّا بَعْدُ اَوَلَسْتَ قَاتِلَ حُجْرِ بْنِ عَدِيٍّ اَخِي كِنْدَةَ وَالْمُصَلِّينَ الْعَابِدِينَ الَّذِينَ كَانُوا يُنْكِرُونَ الظُّلْمَ وَيَسْتَعْظِمُونَ الْبِدَعَ وَلَا يَخَافُونَ فِي اللّٰهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا بَعْدَ مَا كُنْتَ اَعْطَيْتَهُمُ الْاَيْمَانَ الْمُغَلَّظَةَ وَالْمَوَاثِيقَ الْمُؤَكَّدَةَ لَا تُؤَاخِذُهُمْ بِحَدَثٍ كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ اِلَّا بِاِحْنَةٍ تَجِدُهَا فِي نَفْسِكَ میفرماید ای معویه آیا تو کشنده حجر بن عدی از آل کنده نیستی و کشنده پارسایان و عباد نکاران امت نباشی که ظلم را نکوهیده میشمردند و بدعت را گناه بزرگ میدانستند و در راه خدا از هیچ ملامت کننده باک نداشتند ایشان را از در ظلم و طغیان عرضهٔ هلاک و دمار داشتی از پس آنکه ایشان را امان دادی و سوگندهای غلیظ مؤکده یاد کردی بی گناهی و جنایتی و خصومتی که در میان شما و ایشان حدیث شود همگان را دستخوش شمشیر ساختی و هم در آن سال حسین بن علی علیهما السلام بزیارت مکه شتافت و از آن سوی معویه نیز سفر مکه کرد چون حسین علیه السلام را دیدار کرد گفت یا اباعبدالله هیچ دانستی که

ما با حجر و اصحاب و اشیاع او و شیعه پدر تو چه کردیم فرمود چه کردید گفت ایشان را کشتیم و کفن کردیم و بر ایشان نماز گذاشتیم حسین علیه السلام بخندید فَقَالَ خَصَمَكَ الْقَوْمُ يَا مُعٰوِيَةُ لٰكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شِيعَتَكَ مَا كَفَّنَّاهُمْ وَلَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَلَا قَبَرْنَاهُمْ وَلَقَدْ بَلَغَنِي وَقِيعَتُكَ فِي عَلِيٍّ وَقِيَامُكَ بِنَقْصِنَا وَاعْتِرَاضُكَ بَنِي هَاشِمٍ بِالْعُيُوبِ فَاِذَا فَعَلْتَ ذٰلِكَ فَارْجِعْ فِي نَفْسِكَ ثُمَّ سَلْهَا الْحَقَّ عَلَيْهَا وَلَهَا فَاِنْ لَمْ تَجِدْهَا اَعْظَمَ عَيْبًا فَاَصْغَرُ عَيْبِكَ فِيكَ فَقَدْ ظَلَمْنَاكَ يَا مُعٰوِيَةُ وَلَا تُوتِرَنَّ غَيْرَ قَوْسِكَ وَلَا تَرْمِيَنَّ غَيْرَ غَرَضِكَ وَلَا تَرْمِنَا بِالْعَدَاوَةِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ فَاِنَّكَ وَاللّٰهِ قَدْ اَطَعْتَ فِينَا رَجُلًا مَا قَدُمَ اِسْلَامُهُ وَلَا حَدَثَ نِفَاقُهُ وَلَا نَظَرَ لَكَ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ اَوْ دَعْ فرمود دشمن باد ترا قوم ای معویه لکن ما اگر شیعه ترا گردن زنیم او را کفن نکنیم و بر او نماز نگذاریم و بخاک نسپاریم هان ای معویه بمن رسید سگالش نابهنجار تو در حق علی و مقالات تو بمثالب ما و اعتراض تو بمعایب بنی هاشم نیکو آنست که بعد ازین کردار و گفتار بنفس خویشتن بازگشت کنی و پرسش فرمائی که بر سود دست یابی بر زیان تو اگر چنان یابی که کوچکتر عیب تو بزرگتر عیبی است ترا از ما ستم رسیده باشد ترا هان ای معویه جز از کمان خویش تیر میفکن و جز بر نشان خود خدنگ رها مکن و با ما طریق مخاصمت و مبارات مسپار سوگند با خدای اطاعت کردی مردی را که اسلام او حادث و نفاق او قدیم بود خویشتن را نیکو و این و این کردار ناستوده را دست باز دار اگرچه اینوقت سالهای دراز بود که عمرو بن العاص مرده بود لکن روی این سخن با او بود

و بروایت ابن عبدالبر و فاضل مجلسی چون خبر قتل حجر بخراسان رسید ربیع بن زیاد الحارثی که از جانب معویه حکومت خراسان داشت چون اینخبر بشنید بمسجد جامع آمد و نماز ظهر بجماعت بگذاشت پس بر منبر صعود داد و خدای را حمد و ثنا بگفت وَقَالَ اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّهُ قَدْ حَدَثَ فِي الْاِسْلَامِ حَدَثٌ عَظِيمٌ لَمْ يَكُنْ مُنْذُ قَبَضَ اللّٰهُ نَبِيَّهُ مِثْلُهُ بَلَغَنِي اَنَّ مُعٰوِيَةَ قَتَلَ حُجْرًا وَاَصْحَابَهُ فَاِنْ يَكُ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ غَيْرٌ فَسَبِيلُ ذٰلِكَ وَاِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ غِيَرٌ فَاَسْئَلُ اللّٰهَ اَنْ يَقْبِضَنِي اِلَيْهِ وَاَنْ يُعَجِّلَ ذٰلِكَ فَقَالَ اللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ لِلرَّبِيعِ عِنْدَكَ خَيْرٌ فَاقْبِضْهُ اِلَيْكَ وَعَجِّلْ گفت ای مردمان عظیم حادثه در اسلام پدید شد که از آنگاه که رسول خدا وداع اینجهان گفت مانند آن دیده نشد بمن رسید که معویه حجر و اصحاب او را مقتول ساخت اگر شما را نیروی خونخواهی است جنبش کنید و اگرنه من از خدای میخواهم که مرا از جهان دیگر تحویل دهد آنگاه گفت ای پروردگار اگر ربیع را در حضرت تو قربتی است او را قبض کن و تعجیل فرمای هنوز این سخن در دهان داشت که بدیگر سرای تحویل داد و چون عایشه اینخبر بشنید گفت اَمَا وَاللّٰهِ اِنْ كَانَ لِجُمْجُمَةِ الْعَرَبِ عِزٌّ وَمَنَعَةٌ وَفِقْهٌ گفت سوگند با خدای از برای عرب قوت دفع شر و نیروی منع ناشایست نمانده است و این دو شعر از لبید قرائت کرد

ذَهَبَ الَّذِينَ يُعَاشُ فِي اَكْنَافِهِمْ ... وَبَقِيتُ فِي خَلْفٍ كَجِلْدِ الْاَجْرَبِ

لَا يَنْفَعُونَ وَلَا يُرْجىٰ خَيْرُهُمْ ... وَيُعَابُ قَائِلُهُمْ وَاِنْ لَمْ يَشْغَبِ

بالجمله جلالت قدر حجر بن عدی فراوان است فضل بن شاذان او را از کبار تابعین و رؤسای تابعین و زهاد تابعین شمرده در کشی مرقوم است که یعقوب بن شیبه سند بحجر بن عدی میرساند که گفت امیرالمؤمنین علیه السلام مرا فرمود وَكَيْفَ تَصْنَعُ اِذَا ضُرِبْتَ وَاُمِرْتَ بِلَعْنِي قُلْتُ لَهُ كَيْفَ اَصْنَعُ قَالَ الْعَنِّي وَلَا تَبْرَءْ مِنِّي فَاِنِّي عَلىٰ دِينِ اللّٰهِ فرمود چگونه کاهی که ترا بزنند و امر بلعن من کنند گفتم چکنم فرمود مرا لعن کن لکن برائت از من مجوی چه من بر دین خدایم این ببود تا گاهی که محمد بن یوسف بر در مسجد صنعا او را بازداشت و بصعب تر وجهی بزد و فرمان داد که علی را لعن کن حجر با علی صوت بانگ برآورد وَقَالَ اِنَّ الْاَمِيرَ اَمَرَنِي اَنْ اَلْعَنَ عَلِيًّا فَالْعَنُوهُ لَعَنَهُ اللّٰهُ گفت امیر امر میکند مرا که علی را لعن کنم پس لعن کنید او را که خدایش لعن کناد از برقی و ابن داود و کتاب

خلاصه مستفاد میشود که حجر بن عدی از اصحاب صادق علیه السلام است کشی گوید آن حجر بن عدی که از اصحاب صادق است جز این است که در شمار اصحاب علی و حسن علیهما السلام است و سال شهادت حجر را در سال پنجاهم هجری و در سال پنجاه و یکم نیز رقم کرده اند

ذکر وقایع سال پنجاه و سیم هجری از کتاب سید الشهداء علیه السلام

معویة بن ابی سفیان درین سال عبد الرحمن ام الحکم ثقفی را با لشکری ساخته بار اضی روم تاختن فرمود و جنادة بن ابی امیة الازدی که یکتن از سرهنگان سپاه بود با جماعتی از لشکریان بجانب جزیره رودس کوچ داد و آنجزیره را بگشاد مردم عرب در انجا سکون اختیار کردند و بغرس اشجار پرداختند و دور و قصور بساختند و حصنهای حصین برآوردند تا هنگام فزع و استیلای خصم حافظ و حارس باشد و کشتیهای دریا نورد و مراکب بحر پیما بساختند و بغارت اهل روم پرداختند این بود تا سال شصتم هجرت که معاویه درگذشت پسرش یزید را آن منش و جنبش در کار نبود لاجرم رومیان دیگر باره آنجزیره را بتحت فرمان آوردند مادام که معویه زنده بود مسلمانانرا ببذل وجیبه و ابرای وانفاذ مواهب و عطایا خرسند میداشت و هم درین سال زیاد بن ابیه شربت هلاک نوشید و او مکنی بابو المغیره بود و مادر زیاد سمیه نام داشت و او کنیزک حارث ابن کلدة بن عمرو بن علاج الثقفی بود و حارث بن کلده طبیب عرب است و شرح حال او در کتاب رسول خدا مرقوم افتاد اما سمیه زنی زانیه بود چندانکه صاحب رایت گشت و دست بدست همی رفت در پایان کار بحبالهٔ نکاح عبید بن اسید که عبدی رومی بود درآمد و او در طایف شبان گوسفندان بود ابو سفیان چون سفر طایف نمود با سمیه زنا کرد از اینجاست که معویه زیاد را برادر خویش خواند و ما شرح استلحاق او را در کتاب حسن علیه السلام رقم کردیم و شرح حال زیاد در مجلدات ناسخ التواریخ بتفاریق نوشته شد بالجمله زیاد را چون پدری شناخته نبود او را زیاد بن ابیه میگفتند و گاهی او را منسوب بمادر میداشتند و زیاد بن سمیه مینامیدند و چون در فراش عبید متولد شده بود زیاد بن عبید مینامیدند و بعد از استلحاق بحکم معویه او را زیاد بن ابی سفیان خطاب میکردند در زمان ابو بکر مسلمانی گرفت چون امر خلافت بر عمر بن الخطاب تقریر یافت او را از برای اصلاح امری بیمن فرستاد چون مراجعت نمود در برابر عمر بقرائت خطبه پرداخت که کس کمتر شنیده بود اینوقت علی علیه السلام و ابو سفیان و عمرو بن العاص حاضر بودند عمر گفت اگر پدر این غلام قرشی بود عرب را بیک چوب همیراند ابو سفیان گفت سوگند با خدای پدر او قرشی است و در نزد من معروف است علی علیه السلام فرمود آن کیست گفت من او را در رحم مادر وضع کردم و این شعر قرائت کرد

اَمَا وَاللهِ لَوْلَا خَوْفُ شَخْصٍ ... یَرَانِی یَا عَلِیُّ مِنَ الْاَعَادِی
لَاَظْهَرَ اَمْرَهُ صَخْرُ بْنُ حَرْبٍ ... وَلَمْ یَخَفِ الْمَقَالَةَ فِی زِیَادٍ
وَقَدْ طَالَتْ مُجَامَلَتِی ثَقِیفًا ... وَتَرْکِی فِیهِمُ ثَمَرَ الْفُؤَادِ

و از این کلمه که گوید لولا خوف شخص روی سخن با عمر بن الخطاب دارد بالجمله سمیه را سه پسر بود یکی نفیع که مکنی بود بابو بکره و او از عرب بود و دیگر نافع و نسب او از موالی بود دیگر زیاد و او را منسوب بابو سفیان خواندند و قرشی گفتند چنانکه یزید بن مفرغ گوید

اِنَّ زِیَادًا وَنَافِعًا وَ اَبَا ... بَکْرَةَ عِنْدِی مِنْ اَعْجَبِ الْعَجَبِ
اِنَّ رِجَالًا ثَلٰثَةً خُلِقُوا ... فِی رَحِمِ اُنْثٰی مُخَالِفِی النَّسَبِ
ذَا قُرَشِیٌّ فِیمَا یَقُولُ وَذَا ... مَوْلًی وَهٰذَا بِزَعْمِهِ عَرَبِی

بالجمله ذکر احوال و اخلاق زیاد بشرح رفت و خصمی او با امیر المؤمنین علی علیه السلام و فرزندان و شیعیان آنحضرت نگارش یافت

وفات زیاد بن ابیه

درین سال که اجلش فرا میرسید بسوی معویه مکتوب کرد اِنِّی قَدْ ضَبَطْتُ الْعِرَاقَ بِشِمَالِی وَیَمِینِی فَارِغَةٌ یعنی فَوَلِّنِی الْحِجَازَ اَشْغَلْ یَمِینِی بِهِ مفاد این کلمات اینست میگوید من ضبط عراق و حکومت ایران و خراسان تا سرحد هندوستانرا بدست چپ کفایت میکنم و دست راست من در تقدیم خدمت عاطل است فرمانگذاری حجاز و یثرب را نیز با من گذار تا مرا شاغل باشد و این مکتوب را بهیثم بن الاسود النخعی داد و بمعویه فرستاد معویه آرزوی او را بپذیرفت و منشور حکومت حجاز و یثرب را بصحبت هیثم مرد فرستاد طبری گوید شش ماه در مکه و مدینه او را خطبه کردند و عوس مصوری در تاریخ بنی امیه مینویسد چون اینخبر بعبد الله بن عمر رسید دست برداشت و مردم را گفت دست بردارید فقال اَللّٰهُمَّ اکْفِنَا یَمِینَ زِیَادٍ یعنی ای پروردگار ما را کفایت فرما از شر دست راست زیاد همگان آمین گفتند پس دست راست او را مرض طاعون افتاد و نیز در کتب دیگر مسطور است که یکروز در خاطر نهاد که تمامت مردم کوفه را حاضر کند و بسب و لعن امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمان دهد تا هر که سر پیچد سر شرا برگیرد اینوقت اثر طاعون در دستش پدید آمد اطبا را از بهر مداوا حاضر ساخت گفتند دست او را قطع باید کرد باشد که جان بسلامت برد کس بطلب شریح قاضی فرستاد چون برسید گفت با تو سخن مشورت خواهم کرد در قطع ید چه فرمائی فقال لَهُ لَکَ رِزْقٌ مَعْلُومٌ وَاَجَلٌ مَقْسُومٌ وَاِنِّی اَکْرَهُ اِنْ کَانَتْ لَکَ مُدَّةٌ اَنْ تَعِیشَ فِی الدُّنْیَا بِلَا یَمِینٍ وَاِنْ کَانَ قَدْ دَنٰی اَجَلُکَ اَنْ تَلْقٰی رَبَّکَ مَقْطُوعَ الْیَدِ فَاِذَا سَئَلَکَ لِمَ قَطَعْتَهَا قُلْتَ بُغْضًا فِی لِقَائِکَ گفت مدت ترا در جهان معین و معلوم است و دست میندارم اگر زنده بمانی ترا دست راست نباشد و اگر بمیری خدایرا مقطوع الید ملاقات کنی و چون خداوند از تو پرسش کند چرا دست خویش را قطع کردی گوئی خواستم زنده بمانم زیرا که ملاقات ترا دوست نمیداشتم بالجمله زیاد هم در آنروز در گذشت شریح را گفتند اگر دست او را قطع کردندی زنده بماندی و تو زندگانی او نخواستی فقال اِنَّهُ اسْتَشَارَنِی وَالْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ وَلَوْلَا الْاَمَانَةُ فِی الْمَشُورَةِ لَوَدِدْتُ اَنَّهُ قَطَعَ یَدَهُ یَوْمًا وَرِجْلَهُ یَوْمًا وَسَائِرَ جَسَدِهِ یَوْمًا گفت از من طلب مشورت کرد و در مشورت خیانت روا نیست و اگر نه دوست داشتم که دستش را روزی و پایش را روزی و سایر جسدش را روزی قطع کنند بالجمله زیاد در شهر رمضان در سال پنجاه و سیم هجری جهان بپرداخت و عبد الله بن خالد ابن اسید بروی نماز گذاشت و او را در ثویه که نزدیک بکوفه موضعی است بخاک سپردند گویند از وی هزار دینار زر سرخ و دو قمیص و دو ازار بجای ماند و او را اعقار و دار بود و همی گفت مَادَامَ مُلْکُنَا قَائِمًا فَالدُّنْیَا لَنَا وَاِنْ زَالَ عَنَّا فَالَّذِی یُخْرِجُنَا مِنَ الدُّنْیَا اَقَلُّهَا یعنی مادام که سلطنت ما استقرار دارد دنیا خاص و خالصه ماست و آنروز که سلطنت پشت با کند آنچه بدست کرده باشیم از دست اهم برود مدت عمرش پنجاه و پنج سال بود و پنجسال حکومت عراق داشت چون خبر مرگش بمعویه رسید این شعر قرائت کرد

وَاَفْرَدْتُ سَهْمًا فِی الْکِنَانَةِ وَاحِدًا ... سَیُرْمٰی بِهِ اَوْ یَکْسِرُ السَّهْمَ کَاسِرُهْ

مر زیاد را چهل تن دختران و پسران بودند و حارثة بن بدر الغدانی او را بدین شعر ها مرثیه گفت

اَبَا الْمُغِیرَةِ وَالدُّنْیَا مُغَیِّرَةٌ ... وَاِنَّ مَنْ غَرَّتِ الدُّنْیَا لَمَغْرُورُ
قَدْ کَانَ عِنْدَکَ لِلْمَعْرُوفِ مَعْرِفَةٌ ... وَکَانَ عِنْدَکَ لِلتَّنْکِیرِ تَنْکِیرُ
لَوْ خَلَّدَ الْخَیْرُ وَالْاِسْلَامُ ذَا شَرَفٍ ... اِذًا یُخَلِّدُکَ الْاِسْلَامُ وَالْخَیْرُ

و مردی شاعر از قبیله ضبی گوید

اِذَا کُنْتَ مِنْ نَادِی السَّمَاحَةِ وَالنَّدٰی ... فَنَادِ زِیَادًا اَوْ اَخًا لِزِیَادٍ

يُجِيلُك امْرُءٌ يُعْطِي عَلَى الْحَمْدِ مَالَهُ — إِذَا ضَنَّ بِالْمَعْرُوفِ كُلُّ جَوَادِ
وَمَالِي لَا أُثْنِي عَلَيْهِ وَإِنَّمَا — طَرِيفِي مِنْ مَعْرُوفِهِ وَتِلَادِي

عجلان حاجب زیاد میگوید که در یکروز در خدمت زیاد مرا بیست هزار دینار زر سرخ و هزار قبضه شمشیر بدست شد گفتند چگونه این بهره یافتی گفت یکروز هزار تن از لشکر یان را عرض داد و هر تن را دویست دینار زر و یکقبضه تیغ عطا کرد چون از خدمت زیاد باز شدند هر یک ده دینار مرا عطا کردند و آن شمشیر را نیز بمن گذاشتند بالجمله زیاد بحصافت عقل و فصاحت کلام معروف بود از کلمات اوست که میگوید لَيْسَ الْعَاقِلُ مَنْ يَحْتَالُ لِلْأَمْرِ الَّذِي وَقَعَ فِيهِ وَإِنَّمَا الْعَاقِلُ مَنْ يَحْتَالُ لِلْأَمْرِ قَبْلَ أَنْ يَقَعَ فِيهِ یعنی نیست عاقل کسی که از دست حوادث شربت ناگوار نوشد آنگاه از پی چاره کوشد بلکه عاقل کسی است که قبل از وقوع امر تدبیری اندیشد که جلباب دواهی نپوشد و دیگر مردی در شکایت فرزند خود بسوی زیاد مکتوب کرد در پاسخ نوشت رُبَّمَا كَانَ عُقُوقُ الْوَلَدِ مِنْ سُوءِ تَأْدِيبِ الْوَالِدِ چون پدر عالم بتادیب فرزند نباشد پسر ناستوده سیر گردد و از کلمات اوست تَأْخِيرُ جَزَاءِ الْمُحْسِنِ لُؤْمٌ وَتَعْجِيلُ عُقُوبَةِ الْمُسِيءِ طَيْشٌ یعنی مماطله پاداش نیکوکار مورث نکوهش و سرزنش است و تعجیل در مکافات گناهکار موجب خفت و سبکسار یست و دیگر معویه بسوی او مکتوب کرد أَمَّا بَعْدُ فَاعْزِلْ حُرَيْثَ بْنَ جَابِرٍ عَنِ الْعَمَلِ فَإِنِّي لَا أَذْكُرُ مَقَامَاتِهِ بِصِفِّينَ إِلَّا كَانَتْ حَزَازَةً فِي صَدْرِي یعنی عزل کن از حکومت حریث را چه هر گاه کردار او را در یوم صفین بخاطر می آورم سینه من کانون آتش میگردد زیاد در پاسخ نوشت أَمَّا بَعْدُ فَخَفِّضْ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ حُرَيْثًا قَدْ سَبَقَ شَرَفًا لَا يَرْفَعُهُ مَعَهُ عَمَلٌ وَلَا يَضَعُهُ مَعَهُ عَزْلٌ یعنی حکومت حریث را بر خویشتن سهل و آسان گیر چه حریث را آن مناعت محل و علو شرف است که منصب بر مکانت او نیفزاید و نه عزل از منزلت او میکاهد و از کلمات اوست يَقُولُ هُمَا طَرِيقَانِ لِلْعَامَّةِ الطَّاعَةُ وَالسَّيْفُ وَكَانَ الْمُغِيرَةُ يَقُولُ لَا وَاللهِ حَتَّى يَحْمِلُوا عَلَى سَبْعِينَ طَرِيقًا غَيْرَ السَّيْفِ میگوید حکم عامه از دو طریق بیرون نیست یا طریق طاعت سپرد و اگر نه دستخوش شمشیر گردید چون مغیره این سخن بشنید گفت لا والله بهفتاد طریق دیگر میتوان کار کرد که بیرون شمشیر باشد باز زیاد گفت حظ و بهره نیکو چیست قَالَ أَنْ يَطُولَ عُمْرُكَ وَتَرَى فِي عَدُوِّكَ مَا يَسُرُّكَ گفت حظ آنست که زندگانی تو بدراز کشد و در دشمن خود ببینی آنچه ترا شاد خاطر سازد و از کلمات اوست أَحْسِنُوا إِلَى أَهْلِ الْخَرَاجِ فَإِنَّكُمْ لَا تَزَالُونَ سِمَانًا مَا سَمِنُوا یعنی نیکو کنید با رعیت که خراج گذارند همانا شما فربهی است مادام که ایشان فربهند و از کلمات اوست مَا قَرَأْتُ كِتَابَ رَجُلٍ قَطُّ إِلَّا عَرَفْتُ عَقْلَهُ مِنْهُ میگوید مقدار عقل کس از مکتوب او توان دانست چه دست و زبان محکوم عقل است و نیز از کلمات اوست که در خطبه میگوید اسْتَوْصُوا بِثَلَاثٍ مِنْكُمْ خَيْرًا الشَّرِيفِ وَالْعَالِمِ وَالشَّيْخِ فَوَاللهِ لَا يَأْتِينِي وَضِيعٌ بِشَرِيفٍ يَسْتَخِفُّ بِهِ إِلَّا انْتَقَمْتُ مِنْهُ وَلَا شَابٌّ بِشَيْخٍ يَسْتَخِفُّ بِهِ إِلَّا أَوْجَعْتُهُ ضَرْبًا وَلَا جَاهِلٌ بِعَالِمٍ يَسْتَخِفُّ بِهِ إِلَّا نَكَّلْتُ بِهِ میگوید حشمت سه کس را بشما میسپارم که شکسته نکنید نخست شریف کریم الطبع و دیگر عالم دانش پژوه سه دیگر شیخ سالخورده هر وضیعی که تخفیف شریفی جوید بدست من با اهل مکافات میشود و هر جوانی که با پیر در آویزد او را دستخوش کیفر خواهم ساخت و هر نادان بخردی که عالم دانشمند را رنجه سازد در اشکنجه خواهم انداخت و پسرش عبیدالله را خطاب میکند عَلَيْكَ بِالْحِجَابِ وَإِنَّمَا اجْتَرَأَتِ الرُّعَاةُ عَلَى السِّبَاعِ بِكَثْرَةِ نَظَرِهَا إِلَيْهَا میگوید در بار خویش را بحجاب آراسته دار و بغیر محجوب مباش نه بینی که شبانان بر درندگان از کثرت دیدار دلیر باشند و از کلمات اوست لَا يَنْكَمِلُ الْمُرُوَّةُ عِنْدَ مَنْ يُحْوِجُ أَهْلَهُ إِلَى غَيْرِهِ بکمال نیست مروت کسی که اهل او بدیگر کس حاجتمند شود و هم زیاد است که بعمال خود رقم کرده أَمْسِكُوا الْحُدُودَ عَنْ ذَوِي الْمُرُوَّاتِ برداشته میشود حمل حدود از صاحبان مروت هم او گوید اشتری

بَعْضُ دِينِكَ بِبَعْضٍ وَإِلَّا ذَهَبَ كُلُّهُ یعنی دین خود را بنیروی مراقبت در دین خود محفوظ بدار جماعتی از عمال او شکایت کردند در پاسخ نوشت مَنْ أَمَالَهُ الْبَاطِلُ قَوَّمَهُ الْحَقُّ کسی را که باطل از راه بگرداند حق او را بصراط مستقیم آرد

وفات جبلة ایهم — وفات جبلة بن الایهم الغسانی در سال پنجاه و نهم هجری

جبلة بن الایهم از ملوک غسانیان است و ما در جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ در قصه خرابی سد مارب بشرح نگاشتیم و یاد کردیم که عمرو بن عامر مزیقیا با اهل و عشیرت از شهر سبا کوچ داده باراضی شام آمد و بر سر چشمه که غسان نام داشت فرود شد و از نیروی ایشان غسانیان گفتند و سلطنت هر یک را در جلد اول و مجلد ثانی بجای خود نگاشتیم تا نوبت بجبله رسید و او در زمان عمر بن الخطاب مسلمانی گرفت و قصه اسلام او را و ارتداد او را و جنگهای او را با لشکر اسلام در کتاب عمر بن الخطاب رقم کردیم بعد از غلبه مسلمانان در اراضی شام و بعضی از بلاد روم جبله در خدمت سلاطین روم میزیست و در قسطنطنیه سکون میداشت عبدالله بن مسعدة الفزاری گوید مرا معویة بن ابی سفیان بسوی قسطنطین ملک روم رسول فرستاد چون بر ملک روم در آمدم در مجلس او مردی را نگریستم که بر سریر ذهب جای داشت و با من ابتدا بسخن کرد گفتم تو کیستی و از کجائی گفت من مردی هستم که شقاوت بر من غلبه یافت أَنَا جَبَلَةُ بْنُ الْأَيْهَمِ الْغَسَّانِي از پس آنکه بمنزل خود باز شدی مرا ملاقات کن که با تو سخنی خواهم گفت لاجرم از منزل خود بدیدار او شتافتم مرا گفت چگونه می بینی صاحب خود معویه را اگر من از روم بیرون شوم و با او پیوسته گردم آیا مردیست که وفا بعهد کند و جانب مرا فرو نگذارد گفتم بهر شرط که خواهی شرح میده که معویه مسئلت ترا با جابت مقرون خواهد داشت گفت از اراضی شام ثنیه را با من عطا کند چه خانهای ما در آنجا بود و بیست دیه از قرای غوطه با من گذارد و از برای جماعت ما مفروض کند محلی را و از حسن جوار و جوایز چیزی از ما دریغ ندارد چون از روم باز شدم و نزد معویه آمدم پیغام جبله را بعرض رسانیدم معویه مسئلت او را بپذیرفت و بسوی او مکتوب کرد و پسر بشر بن براء بن معرور الانصاری را که بر داستی میتم داشت برسالت روم مامور فرمود وقتی برسید جبلة بن الایهم مرده بود و چون قصهای جبله را بتمامت در مجلدات سابقه بتفاریق نگاشته ام در این مقام زیاده بر این اطاله کلام است و هم در این سال فضالة بن عبید بن نافذ بن قیس الانصاری مکنی با بو محمد از طبقه

وفات فضاله — ثانیه از انصار از جماعت اوس وفات یافت و این آنکس است که بشارت ورود رسول خدا را بمدینه آورد و مردی شاعر و فاضل بود و در جنگ احد و یوم خندق و دیگر غزوات ملازمت رکاب داشت و از آن جماعت است که در تحت شجره با رسول خدا بیعت نمود معویه در زمان خود قضاوت دمشق را با او گذاشت و گاهی که از دمشق غایب میشد او را بنیابت میگماشت در این سال بسرای دیگر شتافت

وفات وردان — او را در باب الصغیر بخاک سپردند و هم در این سال وردان غلام عمرو بن العاص که مکنی بود با بو عبدالله وفات یافت او از اسرای اصفهانست و بحصافت عقل و رزانت رای معروف بود و عمرو بن العاص بمشورت او تقدیم امری میفرمود و همه وقت ملازمت عمرو داشت سوق وردان در فسطاط مصر از بناهای اوست چون عمرو عرضه هلاک گشت معویه ارتفاع خراج مصر را بر ذمت وردان نهاد و هم

وفات ربیع بن زیاد — در این سال سعید بن العاص که از جانب معویه حکومت مدینه داشت با مردمان تصمیم حج نمود و بزیارت مکه معظمه حاضر شد و هم در این سال ربیع بن زیاد الحارثی که از جانب زیاد بن ابیه در خراسان حکومت داشت وفات یافت و ما در قصه حجر بن عدی بدینمعنی اشارت کردیم تواند شد موافق بعضی از روایات شهادت حجر بن عدی در سال پنجاه و سیم هجری و اگر نه خبر شهادت او در سال پنجاه و سیم بربیع بن زیاد رسیده باشد بالجمله چون خبر شهادت حجر در خراسان گوشزد ربیع گشت فَقَالَ لَا تَزَالُ الْعَرَبُ تُقْتَلُ صَبْرًا بَعْدَهُ وَلَوْ نَفَرَتْ عِنْدَ قَتْلِهِ لَمْ يُقْتَلْ رَجُلٌ مِنْهُمْ صَبْرًا وَلَكِنَّهَا أَقَرَّتْ فَذَلَّتْ گفت از این پس بی دافعی و مانعی عرب را

قتل او سر بریافتند — دست بگردن بسته با تیغ در گذرانند و اگر حمل این ذلت را بر خود سهل منکر فتند و هنگام قتل او سر بریافتند و جنبشی میکردند از این

پس عرب مقید و مغلول کشته منکشت این بگفت و ببود تا روز جمعه فراز آمد پس جامه سفید در بر کرد و حاضر مسجد شد فقال اَیُّهَا
النّاسُ اِنّی قَدْ مَلَلْتُ الْحَیٰوةَ وَ اَنَا داعٍ بِهٰذِهِ الدَّعْوَةِ فَاَمِّنُوا ثُمَّ رَفَعَ یَدَیْهِ بَعْدَ الصَّلوٰةِ وَ قالَ اَللّٰهُمَّ اِنْ
کانَ لی عِنْدَکَ خَیْراً فَاقْبِضْنی اِلَیْکَ عاجِلاً گفت ای مردم من از زندگانی ملول گشتم و اینک شما را وداع میگویم پس دست
برداشت و گفت ای پروردگار اگر مرا در حضرت تو قربتی است در قبض من عجلت کن این بگفت و از مسجد بیرون شد هم در زمان
در افتاد و او را بسوی خانه حمل دادند چون بخانه در آوردند در گذشت و هم درینسال بعد از هلاک زیاد بن ابیه معویه عبدالرحمن بن خالد بن
اسید را بحکومت کوفه گماشت و سمرة بن جندب را در بصره امارت داد و پس از شش ماه او را از عمل باز کرد و سمره گفت سوگند با
خدای اگر اطاعت کردم خدایرا چنانکه اطاعت کردم معویه را ابداً مورد سخط و عذاب خداوند نمیشدم و این بار گران و بلیه صعب بمن فرود نمی آمد

۵۴ ذکر وقایع سال پنجاه و چهارم هجری

درین سال معن بن یزید السلمی و محمد بن مالک در اراضی روم در صیف و شتا کار غزا داشتند و با لشکر قسطنطر رزم میدادند و جنادة بن
ابی امیه در بحر قتال میداد و جزیره اروا در ا بگشاد و درین سال سعید بن العاص حکومت مدینه داشت معویه خواست در میان او و مروان
الحکم خصومت افکند پوشیده از مروان بسعید مکتوب کرد که خانه مروان را ویران کن و از بیخ و بن برکن پذیرای حکم نشد و متصدی خرابی
خانه مروان نگشت دو کرت دیگر بدو نوشت و نپذیرفت عصیان سعید بر معویه سخت افتاد و او را از حکومت باز کرد و مروان بن
الحکم را بجای او نصب نمود و بدو نوشت که اموال سعید را ماخوذ دار و در حجاز چیزی با او مگذار مروان بن الحکم پسر خود عبدالملک را نزد
سعید فرستاد و پیام داد که اگر غیر از معویه که امروز امیرالمؤمنین است بزبان تو حکمی فرمود نپذیرفتم لکن از اطاعت امر او ناگزیرم
سعید مکاتیب معویه را که در خرابی خانه مروان نوشته بود بدو فرستاد مروان خجل گشت و از ضبط اموال سعید دست باز داشت و از آن
سوی سعید شرحی بمعویه نوشت و آغاز گله و عتاب کرد معویه گفت مرا ازین قصه خبری نیست هرگز نگفته ام و ننوشته ام و سعید را
بملاطفت و شفقت بنواخت و دل او را بجست و هم در این سال چون معویه سمرة بن جندب را از حکومت بصره عزل نمود عبدالله
ابن عمرو بن غیلان را بجای او حکومت داد و حکومت کوفه با عبدالله بن خالد بن اسید بود و هم درین سال عبیدالله بن زیاد بن ابیه
بنزد معویه آمد و گفت چونست که مرا بتقدیم خدمتی آزمایش نمیفرمائی و مکانت مرا بتقریر ولایتی فزایش نمیدهی معویه گفت اگر
پدرت زیاد ترا حکومت داده بود و بخدمتی آزمون کرده بود هرگز ترا بی شاغلی نمیگذاشتم عبیدالله گفت سوگند میدهم ترا بخدای
مگذار که بعد از تو مرا گویند اگر پدر تو و عم تو بحکومتی ترا برکشیدند و لایق دانستند ما از تو دریغ نداشتیم این سخن در معویه اثر کرد و بفرمود
تا منشور حکومت خراسان را بنام عبیدالله نگاشتند آنگاه او را بدین کلمات وصیت کرد گفت من با تو عهد میکنم چنانکه با عمال خود
عهد کرده ام تو آنها را نزاده ای و همانا بکار بندی بزیادت بحکم قرابتی که ترا با منست وصیت میکنم لَا تَبیعَنَّ کَثیراً بِقَلیلٍ مفرش
بسیار را بکم یعنی در طلب دنیا آخرت را از دست مده و اگر نه نام بلند را بطمع اندک پست مکن خُذْ لِنَفْسِکَ مِنْ نَفْسِکَ یعنی بکار بند
از برای خویشتن آنچه را بحکم عقل خود پسندیده میداری و اکتفا کن در چیزی که میان تو و میان خصم تست بوفای عهد تا کار بر تو دراز برآید
تو بر من سبک برآید و باب سرای خود را بروی مردم گشاده میدار تا در کارها چنانکه مردم دانا بند داننده باشی و در امور از چیزی
کلی بیخبر نمانی و چون در امری تصمیم عزم دادی مردم را از ابرام عزیمت آگهی ده تا کس بر خلاف رای تو طمع نبندد و امر را بر تو برنگرداند
و اگر اصحاب تو محتاج شوند و با تو مساوات خواهند سر از مساوات بر متاب و بترس از خدای و چیزی را بر تقوی اختیار مکن و بپرهیز که ساحت
خود را آلوده ندامت کنی و چون با کسی عهد کردی وفا کن بعهد و بسیار را باندک مفروش و چون دشمن را دیدار کردی مصلحت وقت را

حکومت عبیدالله زیاد در خراسان

فرو مگذار و کار بعجلت مکن و صبر و شکیب را پشت پای مزن و نباید کسی بیرون حق خود در تو طمع بندد یا از آنچه حق دارد مأیوس شود عبیدالله را
وداع گفت و او از شام خیمه بیرون زد و راه خراسان پیش داشت و جعد بن قیس از پیش روی و مرثیه زیاد بن ابیه را خواندن
گرفت کوچ بر کوچ همی براند تا بخراسان آمد و بلاد و امصار آن مملکت را بنظم کرد آنگاه با سپاه خویش از جیحون عبور داد و همی براند
تا بر کوهستان بخارا صعود گرفت قریه رامیش و یک نیمه اسکندریه را بگشاد در اینوقت سپهسالاری از ترکان با سپاهی گران تیر کتار در رسیدند
و با لشکر عرب جنگ به پیوستند در میان ایشان رزمی صعب برفت در پایان کار لشکر ترکان شکسته شدند و طریق هزیمت پیش داشتند
و چنان آشفته شدند که خاتون سپهسالار یک خف خویش را بپوشید و مجال لبس خف دیگر را نیافت بر نشست و بجست لاجرم یک
خف او را مسلمانان برگرفتند بدویست هزار درهم بها بفروش رسید و عبیدالله بشدت بأس معروف شد و او را دو هزار تن مرد
کماندار از ترکان ملازم رکاب گشتند و دو سال در خراسان فرمانگذار بود و هم درینسال مروان بن الحکم که در مدینه حکومت داشت
با مردمان حج بگذاشت و هم درینسال ثوبان غلام رسول خدا که مکنی بابی عبدالله بود وفات کرد رسول خدا او را بخرید و آزاد فرمود

وفات ثوبان

و او از طبقه ثالثه است از مهاجرین و همواره با رسول خدای میزیست و بعد از آنحضرت سفر شام کرد و در حمص سکون اختیار فرمود
او را در حمص دار صدقه بود و هم در آنجا وداع جهان گفت و او را در حمص بخاک سپردند و هم درینسال زوجه رسول خدا سوده بنت زمعة
ابن قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن جندب بن عامر بن لؤی بن غالب القرشیة العامریه وفات یافت و کنیت او ابوالاسود است
و مادرش شموس بنت قیس بن عمرو بن زید بن لبید بن خداش است و ما شرح حال او را در کتاب رسول خدا در ذیل ازواج مطهرات
نگاشته ایم تکرار نمیپردازیم و هم درینسال حکیم بن حزام و ابوقتاده و مخرمة بن نوفل بسرای آخرت تحویل دادند و شرح حال ایشان
در مجلدات ناسخ التواریخ بشرح رفت و هم درینسال بعضی از خراج مملکت یمن را بسوی معویه حمل میدادند چون حاملان خراج بمدینه رسیدند

و اسامة بن زید

حسین بن علی علیه السلام فرمان داد تا آن اموال و اثقال را ماخوذ داشتند و آن جمله را بر اهل بیت خود و دوستان خود بخش فرمود
بسوی معویه بدینگونه مکتوب کرد و بدو فرستاد مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلامُ اِلیٰ مُعٰوِیَةَ بْنِ اَبی سُفْیانَ اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ
عیراً مَرَّتْ بِنا مِنَ الْیَمَنِ تَحْمِلُ مالاً وَ حُلَلاً وَ عَنْبَراً وَ طیباً اِلَیْکَ لِتُودِعَها خَزائِنَ دِمَشْقَ وَ تُعِلَّ بِها بَعْدَ النَّهَلِ
بَنی اَبیکَ وَ اِنّی احْتَجْتُ اِلَیْها فَاَخَذْتُها وَ السَّلامُ یعنی از حسین بن علی بمعویه مرقوم میشود که قافله بر ما عبور داد از یمن نزد
تو می آمد و مبلغی مال و حلل و عنبر و عطر بسوی تو حمل میداد تا در خزاین دمشق بگذاری و بودیعت اهل و عشیرت تو کرة بعد کرة بکار برند چون مرا
بدان اموال و اثقال حاجت بود ماخوذ داشتم چون این مکتوب بمعویه رسید در پاسخ نوشت مِنْ عِنْدِ عَبْدِ اللّٰهِ مُعٰوِیَةَ اَمیرِ
الْمُؤْمِنینَ اِلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ سَلامٌ عَلَیْکَ اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ کِتابَکَ وَرَدَ عَلَیَّ تَذْکُرُ اَنَّ عیراً مَرَّتْ بِکَ مِنَ الْیَمَنِ تَحْمِلُ
مالاً وَ حُلَلاً وَ عَنْبَراً وَ طیباً اِلَیَّ لِاُودِعَها خَزائِنَ دِمَشْقَ وَ اُعِلَّ بِها بَعْدَ النَّهَلِ بَنی اَبی وَ اِنَّکَ احْتَجْتَ اِلَیْها
فَاَخَذْتَها وَ لَمْ تَکُنْ جَدیراً بِاَخْذِها اِذْ نَسَبْتَها اِلَیَّ لِاَنَّ الْوالِیَ اَحَقُّ بِالْمالِ ثُمَّ عَلَیْهِ الْمَخْرَجُ مِنْهُ وَ اَیْمُ اللّٰهِ لَوْ
تَرَکْتَ ذٰلِکَ حَتّیٰ صارَ اِلَیَّ لَمْ اَبْخَسْکَ حَظَّکَ مِنْهُ وَ لٰکِنّی قَدْ ظَنَنْتُ یَا ابْنَ اَخی اَنَّ فی رَأْسِکَ نَزْوَةً وَ بِوُدّی
اَنْ یَکُونَ ذٰلِکَ فی زَمانی فَاَعْرِفَ لَکَ قَدْرَکَ وَ اَتَجاوَزَ عَنْ ذٰلِکَ وَ لٰکِنّی وَ اللّٰهِ اَتَخَوَّفُ اَنْ تُبْتَلیٰ بِمَنْ لا یُنْظِرُکَ
فُواقَ ناقَةٍ میگوید از معویه بحسین بن علی مکتوب میشود همانا کتاب تو بمن رسید که کاروانی که حمل مال و حلل و عنبر و طیب بسوی من
می آورد تا در خزاین دمشق از برای اهل و عشیرت خود بودیعت گذارم تا کرة بعد کرة بکار برند بر تو عبور دادند تو حاجتمند بودی و آن جمله را
ماخوذ داشتی از بهر تو سزاوار نبود چه آن مال خاص من بود زیرا که والی احق است باخذ مال آنگاه با ایثار و اختیار خود بذل میکند اگر آنرا

مکتوب حسین بن علی علیه السلام بمعویه

ترک کردی تا من آوردند ترا از آنچه بهره و نصیبه بود دریغ نداشتم گمان مکن ای برادرزاده که ترا خیال مدارات و مصافات نیست و در زمان من با محبت من این کردار بر تو صعب نمی افتد چه بر قدر و منزلت تو دانایم و معفو میدارم لیکن سوگند با خدای میترسم که بعد از من با کسی دچار شوی که ترا باندازه فواق ناقه مجال ندهد و این شعر بنوشت

يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَيْسَ مَا	جِئْتَ بِالسَّائِغِ يَوْماً فِي الْعِلَلِ
أَخْذُكَ الْمَالَ وَلَمْ تُؤْمَرْ بِهِ	إِنَّ هٰذَا مِنْ حُسَيْنٍ لَعَجَلٌ
قَدْ أَجَزْنَاهَا وَلَمْ نَغْضَبْ لَهَا	وَاحْتَمَلْنَا مِنْ حُسَيْنٍ مَا فَعَلْ
يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ذَا الْأَمَلْ	لَكَ بَعْدِي وَثْبَةٌ لَا تُحْتَمَلْ
وَبِوُدِّي أَنَّنِي شَاهِدُهَا	فَإِلَيْهَا مِنْكَ بِالْخُلْقِ الْأَجَلّ
إِنَّنِي أَرْهَبُ أَنْ تُصْلَى بِمَنْ	عِنْدَهُ قَدْ سَبَقَ السَّيْفُ الْعَذَلْ

ذکر وقایع سال پنجاه و پنجم هجری

درینسال معویه بن ابی سفیان عبدالله بن خالد بن اسید را که بعد از وفات زیاد بن ابیه حکومت کوفه داده بود از عمل باز کرد و ضحاک ابن قیس را منصوب ساخت و عبدالله بن عمرو بن غیلان را از حکومت بصره معزول نموده و عبیدالله بن زیاد بن ابیه را بحکومت بصره بگماشت و عبدالله بدین گناه معزول شد که روزی در فراز منبر قرائت خطبه میفرمود جبیر بن ضحاک که مردی از قبیله بنی ضبه بود سنگ پاره بدو پرانید عبدالله او را بشناخت و بفرمود تا دستش را قطع نمودند جبیر گفت من بدینحکومت رضا دادم از بهر آنکه بنی تمیم معروفند و بسلامت بجهند اینوقت بنو ضبه انجمن شدند و نزد عبدالله آمدند و گفتند جبیر مرتکب جرمی شد و کرد آنچه کرد و بر ضرر خویش امیر در عقوبت او کار بنهایت برد با اینهمه ما ایمن نیستیم و بیم داریم که چون این قصه گوشزد امیرالمؤمنین معویه شود حکمی براند که خاص و عام را نیران سخط فرو گیرد صواب آنست که امیر عنایت خویش را از ما دریغ نفرماید و مکتوبی بسوی معویه کند و تکین از ما را رسول فرماید تا شاید که ساحت او از آلایش غضب و سخط زدوده گردد و ما آسوده گردیم عبدالله اینکلمات را باور داشت و مکتوبی بدانچه رفته بود بنگاشت جماعت بنی ضبه آنمکتوب را بداشتند تا سال بپایان رفت اینوقت مکتوب عبدالله را بمعویه آوردند و بنمودند ستمی که از عبدالله بجبیر بن ضحاک رسیده معویه گفت عامل مرا نتوان بکیفر جبیر دست برید لکن اگر بخواهید دیت دست او را از بیت المال بدهم و دیگر برای شما حاکم فرمایم گفتند روا باشد پس دیت بستدند آنگاه معویه گفت کرا بامارت برمیدارید اگر خواهید ابن عامر را بر شما امیر فرستم چه میدانید ایشان را با ابن عامر ابواب مهر و حفاوت گشاده است گفتند حکم تراست معویه لختی بخویشتن فرو شد و پشت در روی اینکار را باندیشید پس سر برداشت و گفت نیکو آنست که برادرزاده خود عبیدالله بن زیاد را بامارت شما بگمارم و منشور حکومت بصره را بنام عبیدالله کرد و عبیدالله از جانب خود اسلم بن زرعه را بحکومت خراسان فرستاد و هم درینسال سعد بن ابی وقاص وفات نمود و هو سعد بن مالک ابن وهیب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة همانا مالک پدر سعد مکنی بابی وقاص است و سعد مکنی بابی اسحق بود و در همه غزوات ملازمت رکاب رسول خدا داشت در جنگ احد رسول خدا در حق او فرمود اَللّٰهُمَّ سَدِّدْ رَمْيَتَهُ وَأَجِبْ دَعْوَتَهُ از اینروی او را مجاب الدعوة میگفتند و قصه کمانداری او در جنگ احد در کتاب رسول خدا شرح رفت و خبر حکومتهای او و سپهسالاری او در جنگ عجم و سر برتافتن او از بیعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مجلدات ناسخ التواریخ هر یک در جای خود نگاشته آمد و عمر بن الخطاب او را یکتن از اصحاب شوری شمرد و علمای سنت و جماعت او را آخر کس از عشره مبشره بشمار گیرند و او را پسران و دختران چهل تن فرزند بود که یکی از آنها

وفات سعد بن ابی وقاص

عمر سعد بود علیه اللعنه که در یوم طف سبب شهادت سید الشهداء گشت و هم درینسال سحبان وائل وفات نمود و هو سحبان بن زفر ابن ایاس بن عبد شمس الوائلی در بلاغت سخن و فصاحت بیان در میان همه عرب نامبردار بود یکروز جماعتی از خطبای عرب در مجلس معویه حاضر بودند ناگاه سحبان از در درآمد بر آنجماعت ثقیل بود که با سحبان در یک انجمن جای کنند و عرض سخن فرمایند یکیک بتفاریق بیرون شدند سحبان گفت

وفات سحبان وائل

لَقَدْ عَلِمَ الْحَيُّ الْيَمَانُونَ أَنَّنِي	إِذَا قُلْتُ أَمَّا بَعْدُ إِنِّي خَطِيبُهَا

معویه گفت هان ای سحبان ما را بقرائت خطبه شاد کن گفت از برای من عصائی حاضر کنید تا بر آن تکیه زنم گفتند عصا چکنی چه در حضرت امیرالمؤمنین ترا ترک ادب و او را اکبر حشمتی است قَالَ مَا كَانَ يَصْنَعُ بِهَا مُوسَى وَهُوَ يُخَاطِبُ رَبَّهُ گفت موسی در حضرت پروردگار با عصا بود و حال آنکه با خداوند مخاطبه داشت فاحضروها حاضر کنید عصا را برفتند و عصائی بیاوردند سحبان برخاست و ماخوذ داشت آنعصا را و از هنگام ظهر ابتدا کرد بقرائت خطبه و تا هنگام عصر بی آنکه نفس خود را پست و بلند برآورد یا خراشی در گلوگاه او پدید گردد یا آواز او خشن شود یا لکنتی در زبان و تکیه در کلام نمودار کند پیوسته تا بعصر سخن کرد هنوز از خطبه او نیمی بجای بود و وقت نماز سپری میگشت معویه بانگ در داد که الصلوة سحبان گفت الصَّلٰوةُ أَمَامَكَ أَلَسْنَا فِي تَحْمِيدٍ وَتَمْجِيدٍ وَعِظَةٍ وَتَنْبِيهٍ وَتَذْكِيرٍ وَوَعْدٍ وَوَعِيدٍ معویه گفت تو بهتر خطیبی از عرب قَالَ أَوَ الْعَرَبَ وَحْدَهَا بَلْ أَخْطَبُ الْجِنِّ سحبان گفت هان ای معویه من خطیب ترین عربم و بس بلکه من از جن و انس خطیب ترم معویه گفت چنین است که تو گوئی و هم درینسال کعب بن عمرو الانصاری و ارقم بن ابی ارقم ازین سرای فانی بجهان جاودانی شتافتند

ذکر وقایع سال پنجاه و ششم هجری و تقریر ولیعهدی یزید

۵۶

درسال پنجاه و ششم هجری از آن پیش که زیاد بن ابیه وداع جهان گوید معویه در خاطر نهاد که پسرش یزید را بولایت عهد بردارد و از مردم بیعت گیرد از در استشارت بزیاد بن ابیه مکتوب کرد که ترا در تشدید و تشیید این امر رای چیست زیاد این سخن را با عبید بن کعب النمیری در میان نهاد و گفت معویه را در خاطر است که ولایت عهد یزید را آشکار کند و مردم را برای بیعت او دعوت فرماید و در اینکار تاسیس نفرت ناس خواهد فرمود چه یزید را در تقدیم امور تهاون و تراخی است و در کار شکار و لهو حرصی بکمال است فَالْقَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُؤَدِّياً عَنِّي عَنْ فِعْلَاتِ يَزِيدَ وَقُلْ رُوَيْدَكَ بِالْأَمْرِ فَاحْرِهَا أَنْ يَتِمَّ لَكَ مَا تُرِيدُ وَلَا تَعْجَلْ فَإِنَّ دَرَكاً فِي تَأْخِيرٍ خَيْرٌ مِنْ تَعْجِيلٍ عَاقِبَتُهُ الْفَوْتُ گفت معویه را دیدار کن و از من او را آگهی بده و کار و کردار یزید را باز نمای و بگوی عجلت مجوی در کار تا کاهی که استوار بپاید و بر حسب آرزوی تو برآید شتابزدگی مکن که تاخیر در اسعاف حاجت پسندیده تر است از تعجیل که عاقبت آن بوخامت پیوندد عبید گفت سخن اینست و لاغیر زیاد گفت جز این رای چیست گفت من چنان دانم که بعناد رای معویه رای نزنی و یزید را با خود دشمن نکنی و صواب آنست که پوشیده یزید را آگهی دهی که معویه در ولایت عهد تو و بیعت مردم با تو از من مشورت جست و من بیم داشتم که مردمان نپذیرند و در عصیان امر دلیر شوند چه تو هنوز جوانی و در کار لهو و لعب نگرانی هیچ سهل و صعبی نیستی خواستم ترا دیدار کنم و نصیحت فرمایم تا از این کردار خویشتن دار باشی و اندیشه مردم را در حق خویش دیگرگون کنی تا معویه بر مردمان حجت تمام کند و این امر را به نیکوتر وجهی بخاتمت برد چون چنین کنی هم معویه خرسند گردد و هم یزید رضا دهد زیاد گفت برو بنام خدا پس عبید نزد یزید آمد و او را ازینجمله آگهی داد و نصیحت زیاد را مکشوف داشت یزید بپذیرفت و از کارها گسسته چند که توانست دست باز داشت آنگاه نزد زیاد مراجعت کرد و زیاد از وی شاد شد و زینی بسیور غال عطا کرد او را از پس آن مکتوبی بمعویه فرستاد

ولیعهدی یزید

داور اتوانی ورونق دلالت نمود این بود تا زیاد بمرد و سال پنجاه و ششم هجری فراز آمد معویه وقت دانست که امر ولایت عهد را بر یزید استوار دارد ضحاک بن قیس را طلب داشت و گفت فردا بگاه سخن خواهم کرد در چیزی که خدای خواسته است چون سخن بپای بردم برخیز و بگوی در حق یزید آنچه سزاوار دانی و مردم را بسوی بیعت او دعوت کن و همچنان عبدالرحمن بن عثمان الثقفی و عبدالله بن عصاة الاشعری و ثور بن معن السلمی را گفته ام تا ترا بصدق سخن تصدیق کنند و بدانچه دعوت فرمائی اجابت نمایند چون روز دیگر آفتاب بالا گرفت معویه از سرای بیرون شد و مکتوبی که باستخلاف یزید نگاشته بود بر مردمان قرائت کرد و بنمود که چون مرا مرگ فرا رسد ولایت عهد یزید راست اینوقت ضحاک بن قیس برخاست و معویه را اجابت کرد و مردم را بر بیعت یزید دعوت نمود و معویه را بر تصمیم این عزیمت ترغیب فرمود و همچنان عبدالرحمن بن عثمان الثقفی و عبدالله بن عصاة الاشعری و ثور بن معن السلمی پای شدند و ضحاک بن قیس را تصدیق کردند اینوقت معویه روی با احنف بن قیس کرد که از وافدین عراق بود و گفت یا ابا بحر برخیز و سخنی بگوی احنف برخاست فقال اِنَّ النّاسَ قَدْ اَمْسَوا فی مُنْکَرِ زَمانٍ قَدْ سَلَفَ وَمَعْرُوفِ زَمانٍ یُؤْتَنَفُ وَیَزیدُ حَبیبٌ قَریبٌ فَاِنْ تُوَلِّهِ عَهْدَکَ عَنْ غَیْرِ کِبَرٍ مُفْنٍ وَمَرَضٍ مُضْنٍ فَقَدْ حَلَبْتَ الدُّهُورَ وَجَرَّبْتَ الْاُمُورَ وَعَرَفْتَ مَنْ تُسْنِدُ اِلَیْهِ عَهْدَکَ وَمَنْ تُوَلِّهِ الْاَمْرَ مِنْ بَعْدِکَ فَاعْصِ مَنْ یَأْمُرُکَ وَلا یَغْدُرْکَ مَنْ یُشیرُ عَلَیْکَ وَلا یَنْظُرُ لَکَ یعنی مردمان روزگار سخت و صعب را در سپردند و اینک روز سعد و سهل فرا میرسد و یزید در نزد ما دوستی ستوده و یاوری حاضر است و اگر امر خلافت را بدو باز گذاری بی آنکه از کبر سن ملول باشی یا از مرضی مزمن تبون کردی صواب است که با کمال کیاست و فراست امر خلافت را با کسی تفویض میفرمائی که صلاح رعیت و اصلاح مملکت را در زمان تو نیک میداند و بعد تو ولی عهد تو میباشد بدین خرسند باش که کسی را بر خویشتن امارت خواهی داد که بر امر و نهی تو قدرت نخواهد داشت و کسی را امیر خواهی ساخت که بر اقرار و انکار تو نگران تواند بود ازین کلمات نمودار کرد که هم اکنون معویه امر خلافت را با یزید گذارد و خویشتن بکناری گیرد اصحاب معویه چنان دانستند که احنف بن قیس چنین رای میزند که مردم را بر معویه بشوراند چه مکشوف بود که خلافت یزید بر عموم مسلمانان ثقیل است لاجرم ضحاک بن قیس خشمگین و غضبان بپای خاست و گفت مردم عراق جز از در شقاق و نفاق نیستند ای معویه سخن ایشان را در دهان ایشان بشکن و از پذیرائی این ترهات بپرهیز و همچنان عبدالرحمن بن عثمان بر جست و از اینگونه کلمه چند بپرداخت اینوقت مردی از قبیله ازد برخاست و روی با معویه کرد و گفت امروز امیرالمؤمنین تو باشی و چون از این جهان جای بپردازی امیرالمؤمنین یزید خواهد بود فَمَنْ اَبی هذا فَهذا واَخَذَ بِقائِمِ سَیْفِهِ فَسَلَّهُ گفت کسی که این رای را پسنده ندارد پاسخ او را با زبان شمشیر خواهیم داد و تیغ خود را از نیام بکشید و برافراخت معویه گفت بنشین تو اخطب ناسی بالجمله معویه اول کس است در اسلام که پسر خود را بولیعهدی برگزید و طریق اکاسره و جبابره رفت عبدالله بن همام السلولی در بیعت یزید در قدح او میگوید

فَاِنْ تَأْتُوا بِرَمْلَةَ اَوْ بِهِنْدٍ	نُبایِعْها اَمیرَةَ مُؤْمِنینا
اِذا ما ماتَ کِسْری قامَ کِسْری	نَعُدُّ ثَلاثَةً مُتَناسِقینا
فَیا لَهْفا لَوْ اَنَّ لَنا اُنُوفاً	وَلکِنْ لا نَعُودُ کَما عُنینا
اِذاً لَضَرَبْتُمُ حَتّی تَعُودُوا	بِمَکَّةَ تَلْعَقُونَ بِهَا السَّخینا
خَشینَا الْغَیْظَ حَتّی لَوْ شَرِبْنا	دِماءَ بَنی اُمَیَّةَ ما رُوینا
لَقَدْ ضاعَتْ رَعِیَّتُکُمْ وَاَنْتُمْ	تَصیدُونَ الْاَرانِبَ غافِلینا

هانی بن عروه از ولیعهدی یزید

در اینوقت که معویه تقریر ولایت عهد یزید میداد جماعتی از وافدین کوفه در شام جای داشتند و هانی بن عروة المرادی که سید قوم و زعیم قبیله خویش بود نیز حضور داشت و در مسجد دمشق با جماعتی مجلسی کرده بود فقال الْعَجَبُ لِمُعاوِیَةَ یُریدُ اَنْ یَقْسِرَنا عَلی بَیْعَةِ یَزیدَ وَحالُهُ حالُهُ وَما ذاکَ وَاللهِ بِکائِنٍ گفت مرا از معویه سخت شگفت می آید که میخواهد بقهر و غلبه ما را بمتابعت و بیعت یزید بکارد با آنخوی و خصالی که یزید راست سوگند بخدای که هرگز اینکار بزمین نمی آید در میان آن جماعت غلامی از قریش حاضر بود در زمان برفت و معویه را ازین قصه آگهی برد معویه گفت تو خود شنیدی که هانی چنین سخن کرد گفت خود شنیدم گفت اکنون باز شو و حاضر آنمجلس میباش که مردم پراکنده شوند آنگاه بی آنکه از من چیزی شنیده باشی پیش شو و بگو ای شیخ همانا سخن تو گوشزد معویه شده است و دانسته است که این ایام زمان ابوبکر و عمر نیست که در کیفر آنچه نپسندند مسامحتی کنند و دوست میدارم که بدینگونه سخن کنی تو خود جرئت بنی امیه را و تقدیم ایشان را در کارها دانسته من از در شفقت ترا نصیحتی گفتم نیک بنگر تا چه میگوئی چون سخن بپای آورد غلام قرشی باز شد و در کنار هانی بنشست چون مجلس سبک شد آنگاه ترا از در نصیحت با هانی در میان نهاد هانی گفت شرط نصیحت بپای بردی و اینکلمات را که معویه با تو آموخت نیکو القا کردی چه من کلمات او را میشناسم غلام گفت مرا با معویه چکار است او مرا میشناسد هانی گفت برتو نبود الا ابلاغ اکنون ای برادرزاده برخیز و معویه را از من بگوی سوگند با خدای این کار بامراد تو متفق نخواهد گشت غلام قرشی باز شد و معویه را بیاگاهانید این بود تا روزی چند بگذشت آنگاه معویه وافدین را حاضر ساخت و گفت حوایج خود را عرض دهید تا بشنوم و پاسخ گویم هانی که از جمله وافدین بود جریده حاجات خویش را بدست داد معویه گفت ای هانی این اشیای مختصر چیست که از من خواسته برافزای بر این تا چه خواهی هانی چیزی برافزود و عرض داد معویه گفت همچنان همت کوتاه آوردی برافزای اینوقت هانی حاجتی از خویش و از قوم خویش بجای نگذاشت الا آنکه عرض داد معویه همه کار را بپذیرفت و گفت ای هانی همت بلند دار و از من بخواه آنچه میخواهی هانی برخاست فقال یا اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ حاجَةٌ بَقِیَتْ قالَ ما هِیَ قالَ اَنْ اَتَوَلّی اَخْذَ الْبَیْعَةِ لِیَزیدَ بْنِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ بِالْعِراقِ گفت مرا دیگر حاجتی باقی نمانده است الا آنکه مرا متولی و متصدی فرمائی تا از اهل عراق بولایت عهد یزید بیعت گیرم معویه گفت ای هانی از برای انجام چنین کارها مانند تو کسی سزاوار است پس هانی بعراق مراجعت کرد و باخذ بیعت پرداخت آنگاه معویه بهر شهری و بلدی جداگانه منشوری نگاشت و عمال و حکام خویش را انگاشت تا از مردمان بولایت عهد یزید بیعت گیرند و بمروان بن الحکم که اینوقت حکومت مدینه داشت نیز مکتوبی کرد و آگهی داد که ما یزید را بولایت عهد اختیار کردیم چون این منشور را قرائت کردی از آن مردم که در خدمت تو و در تحت حکومت تست اخذ بیعت فرما چون

انکار مروان بن الحکم از ولیعهدی یزید

مروان ازین قصه آگهی یافت سخت غضبناک شد و از مدینه خیمه بیرون زد و مغضبا از میان بنی کنانه و اخوال خود عبور داد و همچنان خشمگین طی مسافت کرده وارد دمشق شد و بسرای معویه داخل شد از آنجا که معویه بانگ او را توانست اصغا فرمود سلام داد و آغاز سخن کرد و زبان بتوبیخ و تشنیع گشود و گفت هان ای معویه در رتق و فتق امور کار بعدل و اقتصاد میکن و اطفال را بر قوم خویش سلطنت مده و خصمی ایشان را در خاطرها اندوخته مساز که قوم ترا در اینکار انکاری بکمال است معویه گفت ای مروان آهسته باش که تو همانند منی و دوستوان من و بازوی منی ازینکار رنجیده خاطر مباش من یزید را ولیعهد خویش کردم و ترا بولایت عهد یزید برگزیدم بدین اکاذیب دل مروان را بجست و او را بسوی مدینه مراجعت داد تا بولایت عهد یزید از مردم بیعت گیرد از پس روزی چند معویه او را از عمل باز کرد و حکومت مدینه را با ولید بن عقبة بن ابی سفیان گذاشت

ذکر جماعتی که از بیعت یزید بن معویه سر بر تافتند

حسین بن علی و جماعتی که از بیعت یزید [illegible]

در کتاب زبدة الفکره فی تاریخ الهجره که خاصّة در تاریخ بنی امیه رقم شده عبوس منصوری مینویسد که چون معویه عمّال خویش را فرمان کرد تا از مردمان بولایت عهد یزید بیعت گیرند در همه بلاد و امصار مسلمانان حکم او را گردن نهادند و بولیعهدی یزید رضا دادند الاپنج تن که پذیرای فرمان معویه نشدند نخست حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام دوّیم عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطلب سه دیگر عبدالله بن زبیر بن العوام چهارم عبدالله بن عمر بن الخطاب پنجم عبدالرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافه لاجرم معویه نخست بسوی حسین علیه السلام مکتوب کرد فَقَالَ یَا ابْنَ اَخِی قَدِ اسْتَوْسَقَ النَّاسُ لِهٰذَا الْاَمْرِ خَلا خَمْسَةِ نَفَرٍ اَنْتَ تَقُودُهُمْ فَمَا اَرَبُكَ اِلَی هٰذَا الْخِلافِ نوشت ای برادرزاده مردم بتمامت در قبول ولیعهدی یزید همدست و همداستان شدند الاپنج تن و تو قاید ایشانی بگوی تا رای تو درین مخالفت چیست و از چه در است حسین علیه السلام بدینگونه پاسخ کرد فَقَالَ فَاَرْسِلْ اِلَیْهِمْ فَاِنْ بَایَعُوا کُنْتُ رَجُلاً مِنْهُمْ وَاِلَّا لَمْ تَکُنْ عَجِلْتَ عَلَیَّ بِاَمْرٍ فرمود تو نخست کس بسوی این پنج تن فرست و ایشانرا دعوت کن اگر بیعت کردند من نیز یکتن از ایشان خواهم بود و اگر نه در امر من تعجیل مکن گفت اگر ایشان بیعت یزید را انکار نکنند تو انکار نکنی گفت بلی گفتم آنگاه از آنحضرت عهد بستد که احدیرا ازین حدیث آگهی ندهد از پس آن معویه کس بسوی عبدالله بن زبیر فرستاد و پیام داد که ای برادرزاده مردم در بیعت یزید یکجهت شدند جز پنج تن از قریش و تو یکتن از ایشانی بگوی تا رای تو درین مخالفت و مناقضت چیست ابن زبیر نیز در پاسخ اقتفا به حسین علیه السلام کرد و گفت نخست ایشانرا دعوت کن اگر پذیرفتند من یکی از ایشانم از عبدالله زبیر نیز عهد بستد که این سخن را باکس در میان نگذارد عبدالله گفت یا امیرالمؤمنین ما در حرم خداوند عهد خدا یم عهد خدایرا توان پست کرد و پیمان شکست اینوقت کس بعبدالله بن عمر فرستاد و سخن نرم و فریبنده آورد و گفت ای پسر عمر من مکروه میدارم که امت محمد را چون گله بگذارم که بی شبان باشد از نیروی یزید را بولایت عهد برکشیدم و مردمان در همه امصار و بلدان او را پذیره شدند الاپنج تن از قریش تو درین مخالفت چه اندیشیده عبدالله عمر گفت هیچ میخواهی که تقدیم امری کنی که فتنه انگیخته نشود و خون مردم ریخته نگردد و بر تو عصیانی فزون نیاید معویه گفت چرا نخواهم و چنین امری را نیک دوست میدارم عبدالله گفت سریر خود را نصب کن و بر فراز آن بنشین تا من نخستین در آیم و با تو بیعت کنم بشرط که بعد از تو نصب امامت باجماع امت باشد سوگند باخدای بعد از تو اگر امت پیغمبر انجمن شوند و عبدی حبشی را بامامت برگزینند من داخل شوم بدانچه امت داخل شوند این بگفت و داخل سرای خویش شد و در بر روی خویش و بیگانه فرو بست و هر کس از دوستانش عزم زیارت او کرد رخصت بار نداد از پس او عبدالرحمن ابی بکر را نهی کرد که ترا چه افتاد که مخالفت مرا سهل شمردی و تقدیم معصیت من کردی گفت من خیر خویش را در آن دانستم قَالَ وَاللهِ لَقَدْ هَمَمْتُ اَنْ اَقْتُلَكَ قَالَ لَوْ فَعَلْتَ لَمَنَعَكَ اللهُ بِهِ فِی الدُّنْیَا وَاَدْخَلَكَ بِهِ النَّارَ فِی الْاٰخِرَةِ معویه گفت سوگند باخدای ترا با تیغ در میگذرانم عبدالرحمن گفت اگر چنین خواهی کرد خداوند در دنیا ترا دفع میدهد و در آخرت بدوزخ میفرستد معویه از عبدالله بن عباس نام نبرد و بروایت طبری عبدالله در طایف ضیعتی بدست کرده بود و بمنفعت آن کار معیشت راست میکرد و اینوقت دیدگانش از بینش عاطل بود و همی گفت مرا چشم بیننده نباشد خلیفتی را نشایم دیگر واجب نمیکند که معویه از من بیعت یزید ستاند چه او را درین لا و نعم سود و زیانی نیست بالجمله معویه صواب ندانست بر آنجماعت در بیعت یزید سخت گیرد طریق مسامحت سپرد تا موسم برسید و زیارت مکه را تصمیم عزم داد و در راه بکر دانید و بمدینه آمد و حسین بن علی و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر را گفت که شما از فرمان من سر برتافتید و من بر شما سخت نگرفتم اکنون در میان جماعت سخنی خواهم گفت واجب میکند که شما بر سخن من اعتراض نفرمائید و آنچه گویم بر من بر مکردانید و اگر نه

همگان را با تیغ در میگذرانم این بگفت و بمسجد جامع آمد و بر منبر صعود داد و ابتدا بقرائت خطبه نمود و گفت حسین بن علی و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر بولایت عهد یزید گردن نهادند و دست بیعت دادند و ایشان از بیم تیغ خاموش نشستند آنگاه از منبر بزیر آمد و روز دیگر بجانب مکه کوچ داد و مرتکب این نیرنگ از بهر آن شد که مردم فتنه جوی منتظر جنبش سرداری و سرهنگی نباشند و خاموش نشینند و هم

وفات جویریه

درینسال زوجه رسول خدای جویریه دختر حارث بن ابی ضرار بن ابی حبیب بن عایذ بن مالک بن خزیمه خزاعیه وفات یافت و قصه او در غزوه مریسیع در کتاب رسول خدا در ذیل احوال زوجات مطهرات بشرح رفت وفات او را بعضی در سال پنجاهم هجری رقم کرده اند چنانکه بدان اشارت شد بالجمله مروان ابن الحکم بر او نماز گذاشت و او را در مدینه بخاک سپردند و هم درینسال قثم بن عباس بن عبدالمطلب بروایتی وفات نمود و من بنده چنان دانم که در جنگ سمرقند کشته شد چنانکه در قصه سعید بن عثمان رقم کردم

ذکر وقایع سال پنجاه و هفتم هجری

۵۷

مناشده حسین بن علی علیهما السلام در مکه

چون معویه ولایت عهد یزید را بدانشرح که تحریر شد تقریر داد و ایامی چند براین قصه سپری شد و موسم برسید حسین بن علی علیهما السلام بسیج راه کرده بزیارت مکه شتافت و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس و از بنی هاشم زنان و مردان و جماعتی از موالیان و شیعیان ملازمت رکاب آنحضرت داشتند یکروز در منی گروهی را از هزار تن افزون از بنی هاشم و دیگر مردم انجمن ساخت و قبه برافراخت و بر نشست و از اصحاب رسول خدا و تابعین و فرزندان ایشان چندکه دسترس بود طلب فرمود آنگاه بپای خاست و ابتدا بقرائت خطبه نمود و بعد از حمد و ثنا فرمود اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ هٰذَا الطَّاغِیَةَ قَدْ صَنَعَ بِنَا وَبِشِیعَتِنَا مَا قَدْ عَلِمْتُمْ وَرَاَیْتُمْ وَشَهِدْتُمْ وَبَلَغَکُمْ وَاِنِّی اُرِیدُ اَنْ اَسْئَلَکُمْ عَنْ اَشْیَاءَ فَاِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِی وَاِنْ کَذَبْتُ فَکَذِّبُونِی اِسْمَعُوا مَقَالَتِی وَاکْتُمُوا قَوْلِی ثُمَّ ارْجِعُوا اِلَی اَمْصَارِکُمْ وَقَبَائِلِکُمْ مَنْ اَمِنْتُمُوهُ وَوَثِقْتُمْ بِهِ فَادْعُوهُمْ اِلَی مَا تَعْلَمُونَ فَاِنِّی اَخَافُ اَنْ یَنْدَرِسَ هٰذَا الْحَقُّ وَیَذْهَبَ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ بعد از حمد و سپاس خداوند و درود بر مصطفی فرمود معویه از در طغیان و عصیان کرد بجای ما و بجای شیعیان ما آنچه کرد همه را دانستید و نگریستید و حاضر شدید و شنیدید اکنون از شما از چیزی چند پرسش خواهم کرد اگر سخن بصدق کردم مرا تصدیق کنید و اگر نه تکذیب فرمائید بشنوید تا چه گویم و مقالات مرا محفوظ دارید وگاهی که بامصار و اقوام خود باز گشت نمودید جماعتی که بدیشان واثق باشید و منافق ندانید بخوانید و بدانچه از من اصغا نمودید القا فرمائید چه بیم دارم که دین خدا دستخوش اندراس

مناشده حسین علیه السلام

و امحا گردد و کلمه حق مجهول و مخذول ماند و حال آنکه خداوند شعشعه نور خود را تابش دهد و جگر بند کافران را بر آتش نهد چون حسین علیه السلام این وصیت را بنهایت برد آغاز سخن فرمود و ذکرهم اَنْ قَالَ اَنْشُدُکُمُ اللهَ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ عَلِیَّ بْنَ اَبِی طَالِبٍ کَانَ اَخَا رَسُولِ اللهِ حِینَ اٰخَا بَیْنَ اَصْحَابِهِ فَاٰخَا بَیْنَهُ وَبَیْنَ نَفْسِهِ وَقَالَ اَنْتَ اَخِی وَاَنَا اَخُوكَ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ قَالُوا اَللّٰهُمَّ نَعَمْ قَالَ اَنْشُدُکُمُ اللهَ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُولَ اللهِ اشْتَرَی مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنَازِلِهِ فَابْتَنَاهُ ثُمَّ ابْتَنَی فِیهِ عَشَرَةَ مَنَازِلَ تِسْعَةً لَهُ وَجَعَلَ عَاشِرَهَا فِی وَسَطِهَا لِاَبِی ثُمَّ سَدَّ کُلَّ بَابٍ شَارِعٍ اِلَی الْمَسْجِدِ غَیْرَ بَابِهِ فَتَکَلَّمَ فِی ذٰلِكَ مَنْ تَکَلَّمَ فَقَالَ مَا اَنَا سَدَدْتُ وَفَتَحْتُ وَلٰکِنَّ اللهَ اَمَرَنِی بِسَدِّ اَبْوَابِکُمْ وَفَتْحِ بَابِهِ ثُمَّ نَهَی النَّاسَ اَنْ یَنَامَ فِی الْمَسْجِدِ غَیْرُهُ وَکَانَ یَجْنُبُ فِی الْمَسْجِدِ وَمَنْزِلُهُ فِی مَنْزِلِ رَسُولِ اللهِ فَوُلِدَ لِرَسُولِ اللهِ فِیهِ اَوْلادٌ قَالُوا اَللّٰهُمَّ نَعَمْ قَالَ اَفَتَعْلَمُونَ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلَی کُوَّةٍ قَدْرَ عَیْنِهِ یَدَعُهَا

من منزله الی المسجد فابی علیه ثم خطب فقال ان الله امرنی ان ابنی مسجدا طاهرا لا یسکنه غیری و
غیر اخی وابنیه قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله اتعلمون ان رسول الله نصبه یوم غدیر خم فنادی
له بالولایة وقال فلیبلغ الشاهد الغائب قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله اتعلمون ان رسول الله قال
له فی غزوة تبوک انت منی بمنزلة هرون من موسی وانت ولی کل مؤمن ومؤمنة قالوا اللهم نعم قال
انشدکم الله اتعلمون ان رسول الله حین دعا النصاری من اهل نجران الی المباهلة لم یأت الا بی و
بصاحبته وابنیه قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله اتعلمون انه دفع الیه اللواء یوم خیبر ثم قال
لادفعها الی رجل یحبه الله ورسوله ویحب الله ورسوله کرار غیر فرار یفتحها الله علی یدیه قالوا اللهم
نعم قال اتعلمون ان رسول الله بعثه ببرائة وقال لا یبلغ عنی الا انا او رجل منی قالوا اللهم نعم قال
اتعلمون ان رسول الله لم ینزل به شدة قط الا قدمه لها ثقة به ولم یدعه باسمه قط الا یقول یا اخی
وادعوا الی اخی قالوا اللهم نعم قال اتعلمون ان رسول الله قضی بینه وبین جعفر وزید فقال یا علی انت
منی وانا منک وانت ولی کل مؤمن بعدی قالوا اللهم نعم قال اتعلمون انه کان له من رسول الله کل
یوم خلوة وکل لیلة دخلة اذا سئله اعطاه واذا سکت ابتداه قالوا اللهم نعم قال اتعلمون ان رسول الله
فضله علی جعفر وحمزة حین قال لفاطمة زوجتک خیر اهل بیتی اقدمهم سلما واعظمهم حلما واکثرهم علما قالوا
اللهم نعم قال اتعلمون ان رسول الله قال انا سید ولد آدم واخی علی سید العرب وفاطمة سیدة نساء اهل
الجنة والحسن والحسین ابنای سیدا شباب اهل الجنة قالوا اللهم نعم قال اتعلمون ان رسول الله امره
بغسله واخبره ان جبرئیل یعینه قالوا اللهم نعم قال اتعلمون ان رسول الله قال فی آخر خطبة خطبها انی قد ترکت
فیکم الثقلین کتاب الله واهل بیتی فتمسکوا بهما لن تضلوا قالوا اللهم نعم درین مناشده حسین علیه السلام فضایل امیر
المؤمنین علی علیه السلام را یکان یکان تذکره فرمود و بهر یک اشارتی نمود چون تفصیل اینجمله را در کتاب رسول خدا بشرحی مشبع نگاشته ام
و قصه هر یکرا از بدایت تا نهایت مکشوف داشته ام در اینمقام اجتناب از اطاله کلام را ترجمتی نپرداختم چه اگر بترجمت اینکلمات عزیمت
درست میکردم واجب میکرد که کتاب رسول خدایرا اعادت کنم بالجمله حسین علیه السلام بزیادت ازین مناشده آیتی از قرآن کریم که
در فضیلت علی و اهل بیت فرود شد بجای نگذاشت الا آنکه قرائت کرد و همگان تصدیق کردند آنگاه فرمود همانا شنیده باشید که رسول
خدا فرمود من زعم انه یحبنی ویبغض علیا فقد کذب لیس یحبنی ویبغض علیا یعنی هر کس گمان کند دوستدار منست
و علی را دشمن دارد سخن بکذب میکند دشمن علی دوست من نتواند بود مردی گفت یا رسول الله این چگونه باشد چه زیان دارد که مردی
بمحبت تو پردازد و خصومت علی آغاز د قال لانه منی وانا منه من احبه فقد احبنی ومن ابغضه فقد ابغضنی
ومن ابغضنی فقد ابغض الله فرمود علی منست و من از علیم چگونه میشود که یکتن آنکس هم دوست باشد و هم دشمن لاجرم آنکس که علی را دشمن دارد
مرا دشمن دارد و آنکس که مرا دشمن دارد خدا را دشمن دارد حاضران هم آواز گفتند یا ابن رسول الله ما همگان از رسول خدای اینکلمات را شنیدیم آنگاه
از منی متفرق شدند و در اینسال عبدالله بن قیس الحکم معویه ایام شتا را در سرحد روم روزگار گذرانید و معویه مروان الحکم را از حکومت
مدینه باز کرد و ولید بن عتبة بن ابی سفیان را الحکومت نصب نمود و او در ینسال حج بیت الله را با مسلمانان بگذاشت و حکومت کوفه را
ضحاک بن قیس داشت و حکومت بصره و ایران و خراسان با عبیدالله بن زیاد بن ابیه بود و هم در اینسال شداد بن اوس بن المنذر بن النجار

نصب ولید بن عتبه در مدینه

وفات شداد بن اوس

وفات نمود و او از طبقه ثالثه از انصار بود و در جنگ یرموک و جابیه بشرحی که در کتاب عمر بن الخطاب نگاشته آمد حاضر بود آنگاه در بیت
المقدس نزول کرد و سکون فرمود و همواره با جتهاد کار میکرد و بعبادت و زهادت روزگار میبرد چون هفتاد و پنجسال روزگار بگذاشت
درگذشت او را در بیت المقدس بخاک سپردند و هم در ینسال شیبة بن عثمان بن ابی طلحه وداع جهان گفت و او حاجب کعبه بود
سدانت بیت را با فرزند بگذاشت و بگذشت و او در مکه اقامت جج مینمود و امامت صلوة میفرمود چون پنجاه و هشت سال روز شمرد
طریق سرای دیگر سپرد و هم در اینسال عبدالرحمن بن ابی بکر در منزلی که تا مکه شش میل راه مسافت داشت بمرگ فجاءة درگذشت کنیت
او ابو محمد است و پسرش محمد ابو عتیق کنیت داشت و از طبقه ثالثه از مهاجرینست و با عایشه صلبا و بطنا برادر است و مادر ایشان
ام رومانست و سال وفات او را بعضی در سال پنجاه و سیم هجری و گروهی در سال پنجاه و پنجم نیز نوشته اند و ما شرح حال عبد
الرحمن را از زمان جاهلیت تا این هنگام در مجلدات ناسخ التواریخ رقم کرده ایم معویه صد هزار درهم او را عطا کرد که اقرار بولیعهد
یزید کند نپذیرفت و بر انکار بیفزود و مکشوف باد که در نزد این بنده نگارنده وفات عایشه و عبدالرحمن در اواخر سال پنجاه و هشتم
و اگر نه در اوایل پنجاه و نهم بوده چه مخاصمه عایشه و عبدالرحمن در مدینه با معویه در اواخر سال پنجاه و هشتم هجریست و از آنجا معویه
بمکه رفت و در محرم سال پنجاه و نهم زیارت مکه نمود و بشام رفت چنانکه شرح اینقصه عنقریب نگارش خواهد یافت و هم در ینسال
عایشه دختر ابو بکر زوجه رسول خدا وفات نمود و کنیت او ام عبدالله است و او شب سه شنبه هفدهم شهر رمضان در سال پنجاه
و هفتم هجری و بروایتی در سال پنجاه و هشتم یا پنجاه و نهم در مدینه وفات نمود و در ینوقت شصت و شش ساله بود هم در آنشب او را
برداشتند و ابو هریره بروی نماز گذاشت و او را در بقیع بخاک سپردند و هم در ینسال عبدالله بن سعدی عمیری وفات نمود

وفات شیبة بن عثمان

وفات عبدالرحمن بن ابی بکر

وفات عایشه

ذکر وقایع سال پنجاه و هشتم هجری

۵۸

درین سال معویة بن ابی سفیان مالک بن عبدالله الخثعمی را با راضی روم حکم جنگ داد تا با لشکر قسطنطین رزم داد و یزید بن سجره در جنگ
بحر مقتول گشت و هم در ینسال معویه حکومت کوفه را بعبدالرحمن بن عبدالله بن عثمان بن ربیعة الثقفی تفویض داد و ضحاک بن قیس را
از عمل کوفه باز کرد و این عبدالرحمن خواهرزاده معویه بود چه مادر او ام الحکم دختر ابو سفیانست از این پیش در کتاب حسن بن علی علیهما
السلام قصه مستورد خارجی و خروج او و رزمهای او را بشرح نگاشتیم و باز نمودیم که جماعتی از خوارج که با مستورد بن علقمه بیعت
کرده بودند دستگیر مغیرة بن شعبه شدند و او ایجماعت را بزندانخانه انداخت و چند که حکومت کوفه او را بود محبوس همیداشت این
بود تا مرگ مغیره فرا رسید اینوقت ایشان از زندان بجستند و پراکنده شدند حیان بن ظبیان السلمی که یکتن از صنادید خوارج
بود فرصتی بدست کرد و ایشانرا بخویشتن دعوت نمود چون فراهم شدند در میان ایشان بپای شد ثم انه حمد الله واثنی علیه
ثم قال لهم اما بعد فان الله کتب علیکم الجهاد فمنا من قضی نحبه فاولئک الابرار الفائزون بفضلهم
ومنا من یکون ینتظر فهو من سلفنا القاضین نحبهم السابقین باحسان من کان منکم یرید الله وثوابه
فلیسلک سبیل اصحابه واخوانه یؤته الله عز وجل ثواب الدنیا وحسن ثواب الآخرة والله یحب المحسنین معنی
چنانست که حیان بن ظبیان بعد از حمد و ثنا آنجماعت را مخاطب داشت و گفت همانا خداوند واجب کرده است بر شما جهاد را
و جماعتی از ما سرای فانی را بدرود گفتند و طریق سرای جاودانی سپردند پس ایشان نیکان و نیکوکارانند که بفضل خویش فایز شدند و جماعتی
از آن پیشینیان و درگذشتگان که بجای ماندند وقت معلوم و اجل محتوم انتظار میبرند آنکس که خدایرا نگران باشد و جزای خیر از خدا خواهد
واجب میکند که بر طریق برادران خود رود و کردار اصحاب خود را بکار بندد تا خداوندش در دو جهان کامران دارد و خداوند

نیکوکار را دوست میدارد چون سخن بدینجا آورد معاذ بن جوین الطائی برخاست و گفت یا اَهْلَ الْاِسْلَامِ اِنَّا لَوْ عَلِمْنَا اَنَّا لَوْ تَرَکْنَا جِهَادَ الظَّلَمَةِ وَاِنْکَارَ الْجَوْرِ کَانَ لَنَا بِهِ عِنْدَ اللهِ عُذْرًا لَکَانَ تَرْکُهُ اَیْسَرَ عَلَیْنَا وَاَخَفَّ مِنْ رُکُوبِهِ وَلٰکِنَّا قَدْ عَلِمْنَا وَاسْتَیْقَنَّا اَنَّهُ لَا عُذْرَ لَنَا وَقَدْ جَعَلَ اللهُ لَنَا الْقُلُوبَ وَالْاَسْمَاعَ حَتّٰی نُنْکِرَ الظُّلْمَ وَنُغَیِّرَ الْجَوْرَ وَنُجَاهِدَ الظَّالِمِینَ گفت ای مسلمانان اگر ما دانستیم که با کافران و جایران ترک جهاد گوییم و خداوند عذر ما را بپذیرد البته ترک گفتیم چه ترک جنگ و جهاد بر ما سهل تر مینمود تا حمل سلاح و زخم سنان و ملاقات یوم کریه لکن دانسته ایم و استوار داشته ایم که خداوند عذر ما نپذیرد و حال آنکه ما را دلهای توانا و گوشهای شنوا عطا فرموده تا ظالمان را دفع سازیم و با جایران جهاد آغازیم چون این کلمات بپای آورد روی با حسان بن ظبیان کرد و گفت دست فرا ده تا با تو بیعت کنیم و با او بیعت کرد از رفقای او همگان پیش شدند و تقدیم بیعت کردند و این واقعه در امارت عبدالرحمن خواهرزاده معویه بود و اینگروه خوارج روز تا روز در اندیشه قتال با مسلمانان بودند و بیشتر با فرمانگذاران کوفه رزم زدند چنانکه هر یک انشاء الله در جای خود بشرح خواهد رفت و هم درینسال

وفات عقبة بن عامر

عقبة بن عامر بن عبس الجهنی من جهینة بن زید بن سود بن اسلم بن عمرو بن الحاف بن قضاعه وفات یافت کنیت او ابو حماد و بروایتی ابو اسید است و بعضی ابو اسد و جمعی ابو سعاد و گروهی ابو اسود و جماعتی ابو عمار و گروهی ابو عامر گفته اند در صفین حاضر بود و بجانب مصر سفر کرد و او را خانه بود در دمشق در کنار قنطره بنی سنان از نواحی باب توما و او باکتم و سواد خضاب میکرد و این مصراع قرائت مینمود نُسَوِّدُ اَعْلَاهَا وَتَاْبَی اُصُولُهَا و او در مصر وفات نمود و در فسطاط مدفون گشت در اصحاب جز او عقبة بن عامر نیست

وفات جبیر بن مطعم

و هم درینسال جبیر بن مطعم وفات نمود هو جبیر بن مطعم بن نوفل بن عبد مناف بن قصیّ النوفلی القرشی کنیت او ابو محمد است و بروایتی ابو عدی مادرش ام جمیل دختر سعید بن بنی عامر بن لؤی است در غزوه خیبر بروایتی در یوم فتح ایمان آورد پدرش از اشراف قریش است عبوس منصوری میگوید مطعم در جاهلیت حراستی از رسول خدای داشت و روز بدر رسول خدای فرمود لَوْ کَانَ الْمُطْعِمُ حَیًّا لَوَهَبْتُ لَهُ هٰؤُلَاءِ النَّتْنَی یعنی اهل القلیب میفرماید اگر مطعم زنده بود من اینجماعت از اهل قریش را که کشتم و اندرین چاه افکندم بدو می بخشیدم بشرافتی که او راست گویند جبیر اول کس است که در مدینه طیلسان پوشید و مدت زندگانی او درین جهان پنجاه و هشت سال بود و هم درینسال عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب وفات یافت و او یکسال از برادرش عبدالله کوچکتر بود کنیت او ابو محمد است و نام مادرش لبابه دختر حارث بن حزن الهلالیه است شرح حال او در مجلدات ناسخ التواریخ مرقوم است

ذکر وقایع سال پنجاه و هشتم هجری

۵۸

حکومت عبدالرحمن ابن زیاد در خراسان

درینسال معویة بن ابی سفیان خواهرزاده خود عبدالرحمن بن ام الحکم را از عمل کوفه باز داشت و نعمان بن بشیر انصاری را بحکومت گماشت و هم درینسال عبدالرحمن بن زیاد بن ابیه از معویه منشور حکومت خراسان را خواستار شد و در اخذ منشور حکومت تدبیری اندیشید ناگاه وافد بر معویه درآمد و گفت یا امیرالمؤمنین مرا در دولت تو حقی و نصیبه ثابت است معویه گفت چنین است اکنون چه خواهی گفت مرا الحکومة بلدی منشور کن تا تراخدمتی کنم و خود نعمتی برم معویه گفت که من حکومت کوفه را بنعمان بن بشیر تفویض کرده ام و او مردی از اصحاب رسول خداست علی که دی او را داده ام امروز نتوانم گرفت و ایالت بصره تا نهایت سرحد خراسان با برادرت عبیدالله بن زیاد است و برادر دیگرت عباد بن زیاد والی اراضی سجستان است عملی را نگران نیستم که عامل آن تو باشی و در خور مکانت تو باشد الا آنکه ترا در عمل با عبیدالله مشارکت دهم عبدالرحمن گفت یا امیرالمؤمنین نیکو رای زدی چه ایالت او را طول و عرضی بکمال است لاجرم منشور ایالت خراسان بنام عبدالرحمن نگار یافت و او طریق خراسان پیش داشت

و هم درینسال جماعتی از اهل عراق سفر دمشق کردند و بر معویه وافد شدند چون معویه را از ورود ایشان آگهی دادند حضرت بار داد تا درآمدند و احنف بن قیس نیز با آنجماعت بر معویه درآمد و از عبیدالله بن زیاد سخت آزرده خاطر بود لکن بحکم مناعت محل و منزلت قدر در مجلس معویه خاموش نشست معویه چون احنف را نگران شد او را ترحیب و ترجیب گفت در سریر خویش جای داد درینوقت وافدین آغاز سخن کردند و هر یک شرحی مشبع از معالی مکارم و محاسن فضایل عبیدالله بن زیاد بپرداختند و کردار او در رعایت رعیت و نظام مملکت بستودند احنف اینکلمات را اصغا مینمود و خاموش بود معویه گفت ای ابوبحر چیست که تو سخن نمیکنی و دم نمیزنی احنف گفت چگویم که قوم را پسندیده خاطر نیفتد معویه دانست که احنف بحکومت عبیدالله رضا نمیدهد با قوم گفت برخیزید و راه خویش گیرید که من عبیدالله را معزول کردم اکنون هر کرا بخواهید بر شما امارت خواهم داد بزرگان قوم هر یک بخواهش آرزوی خویش مردی را از بنی امیه و اگر نه از صنادید مردم شام بحکومت بصره اختیار کردند هم درینوقت احنف بن قیس ساکت نشست و نام هیچیک را بر زبان نیاورد و روزی چند برینگونه گذشت پس یکروز که دیگرباره وافدین بر معویه درآمدند پرسش فرمود که چه کس را بامارت خویش اختیار کردید هر کس مکنون خاطر خویش را مکشوف داشت معویه چون اختلاف کلمه ایشان را نگریست روی با احنف کرد و گفت ای ابوبحر چه شد که باز سخن نمیکنی و رای نمیزنی احنف گفت یا امیرالمؤمنین اگر از اهل بیت خود کسی را بامارت برکشی هیچکس او را همسنگ عبیدالله نخواهد دانست و اگر جز از بنی امیه کسی را بر کاری واجب میکند که در این امر غوری بسزا فرمائی تا مبادا از این کرده پشیمانی بدست شود معویه گفت از این جمله واجب است که عبیدالله را بشما برگردانم و منشور حکومت بنام او کرد و احنف را گفت ترا وصیت میکنم که با عبیدالله براه مباعدت نروی بلکه طریق مرافقت و موافقت سپری و ایشان از حضرت مراجعت دادند و از آن پس

قصه یزید بن مفرغ با عباد بن زیاد

در جنبش هر فتنه و انگیزش هر فسادی احنف پشتوان عبیدالله بود و دستیاری وی مینمود و هم درینسال یزید بن ربیعة بن مفرغ الحمیری و عباد بن زیاد بن ابیه از جانب عبیدالله بن زیاد حکومت سجستان داشت درینوقت فرمانگذار خوارزم تصمیم عزم داد که با مسلمانان رزم آغازد لشکری درخور جنگ جنبش داد از اینسوی عباد بن زیاد پذیره او را اعداد کرده خیمه بیرون زد و با سپاهی لایق استقبال جنگ را آهنگ نمود و یزید بن مفرغ تن آسائی را بجای بود از قضا در لشکرگاه عباد کار قحط و غلا بالا گرفت و علف و آذوغه در همی بدست آمد و کار بر لشکریان سخت و صعب همی شد چون یزید بن مفرغ این بشنید این شعر در قدح عباد گفت

اَلَا لَیْتَ اللِّحَی کَانَتْ حَشِیشًا ... فَنَعْلِفَهَا دَوَابَّ الْمُسْلِمِینَا

و این شعر از بهر آن گفت که عباد کث اللحیه بود میگوید این شعر که در زنخ دارد اگر شعیر بود علف اسبهای مسلمانان را کفایت میکرد چون اینخبر بعباد بردند یزید را طلب کرد تا کیفر کند یزید چون این بدانست نیز او را بدین شعر هجا گفت

اِذَا اَوْدَی مُعٰوِیَةُ بْنُ حَرْبٍ ... فَبَشِّرْ شَعْبَ رَحْلِکَ بِانْصِدَاعٍ

فَاَشْهَدُ اَنَّ اُمَّکَ لَمْ تُبَاشِرْ ... اَبَا سُفْیَانَ وَاضِعَةَ الْقِنَاعِ

وَلٰکِنْ کَانَ اَمْرًا فِیهِ لَبْسٌ ... عَلَی وَجَلٍ شَدِیدٍ وَ ارْتِیَاعِ

و نیز او گوید

اَلَا اَبْلِغْ مُعٰوِیَةَ بْنَ حَرْبٍ ... مُغَلْغَلَةً عَنِ الرَّجُلِ الْیَمَانِی

اَتَغْضَبُ اَنْ یُقَالَ اَبُوکَ عَفٌّ ... وَتَرْضَی اَنْ یُقَالَ اَبُوکَ زَانِ

فَاَشْهَدُ اَنَّ رَحْمَکَ مِنْ زِیَادٍ ... کَرَحْمِ الْفِیلِ مِنْ وَلَدِ الْاَتَانِ

یزید بن مفرغ بعد از این اشعار سکون خویش را در سجستان بقانون حزم نیافت بی توانی راه بر گرفت و پست و بلند زمین را در هم نوشته ببصره آمد عباد چون این بدانست بعضی از اشعار هجای او را مکتوب کرده بسوی برادرش عبیدالله بن زیاد که اینوقت حاکم بصره و خراسان بود فرستاد تا او را کیفر کند عبیدالله ابن مفرغ را پوشیده همی داشت تا گاهی که سفر شام خواست کرد پس او را از عراق بشام آورد و اشعار یزید بن مفرغ را بعرض معویه رسانید و خواستار شد که رخصت کند تا او را بقتل رساند معویه کس فرستاد و او را بشام آورد چون بر معویه در آمد و بیم داشت که او را بعباد یا عبیدالله فرستد تا مقتول سازد سخت بگریست فَقَالَ مُعْوِيَةُ اِذْهَبْ فَقَدْ عَفَوْنَا عَنْكَ معویه گفت بیم مکن من گناه ترا معفو داشتم و هم در میسال اسامة بن زید وفات یافت هو اسامة بن زید بن حارثة بن شراحیل بن کعب بن عبد العزی الکلبی نام مادر او برکه است و کنیتش ام ایمن مولاة رسول الله است و زید حب رسول الله است شرح احوال او در کتاب رسول خدا و در کتاب اصحاب و خلفا مرقوم شد ابن عبدالبر وفات اسامه را در سال پنجاه و چهارم هجری رقم کرده عبوس منصوری و یافعی و جماعتی دیگر در سال پنجاه و نهم دانسته اند عمر بن الخطاب چون اسامه را دیدار میکرد میگفت السلام علیک ایها الامیر او در جواب میگفت السلام علیک یا امیرالمؤمنین این چیست که مرا خطاب میکنی عمر همی گفت من همواره ترا بدین نام خطاب خواهم کرد چه رسول خدا وداع جهان گفت و تو بر ما امیر بودی در پایان زندگانی در ارض جرف وداع جهان گفت جسد او را بمدینه حمل دادند و در بقیع غرقد بخاک سپردند و هم درین سال قیس بن سعد بن عباده وفات یافت و ما قصههای او را در مجلدات ناسخ التواریخ خاصه در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام یاد کرده ایم و شرح شجاعت و مناعت او را باز نموده ایم گویند چون در مدینه مریض شد بزرگان مدینه همه روزه بعیادت او شتاب میگرفتند و گروهی عظیم مدیون قیس بودند و شرم میداشتند که بی آنکه ادای دین کرده باشند بعیادت او حاضر شوند قیس از اینمعنی آگهی یافت بفرمود تا منادی در کوی و بازار مدینه ندا در داد که ای مردمان هر کرا بر ذمت از قیس بن سعد دینی است ساحت خود را از دین بری داند که قیس آنمال را هبه فرمود و هم در اینسال ابو محذوره مؤذن قرشی جمحی وفات یافت در نام او خلاف کرده بعضی سمره و برخی سلمان بن سمره و گروهی سلمه دانسته اند رسول خدا او را در خدمت عتاب بن اسید در مکه گذاشت تا اذان بگوید و این قصه در کتاب رسول خدا و در کتاب اصحاب بشرح رفت و هم در میسال سعید بن عاص بن سعید بن عاص بن امیه وفات نمود و ما شرح حال او را در کتاب عثمان و دیگر مجلدات ناسخ التواریخ رقم کردیم در خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام عزلت اختیار کرد و در جنگ جمل و صفین حاضر نشد و چون معویه در خلافت استقلال و استقرار یافت حکومت مدینه را بدست کرد و معویه بعد از عزل او مروان بن الحکم را نصب نمود مردی با فصاحت و سماحت بود و هم در میسال عبدالله بن عامر بن کریز بن حبیب بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی القرشی العبشمی وفات یافت او پسر خال عثمان بن عفان بود و ما قصههای او را در کتاب عثمان و در کتاب اصحاب رسول خدا رقم کرده ایم دیگر بتکرار نخواهیم پرداخت و هم در اینسال عبدالرحمن بن خالد بن ولید وفات یافت همانا پسرهای خالد بن ولید یکی عبدالرحمن و آن دیگر مهاجر نام داشت عبدالرحمن در جیش معویه میزیست و با علی مرتضی طریق خصومت میسپرد و مهاجر ملازمت حضرت علی علیه السلام داشت و در جنگ جمل و صفین حاضر بود این بود تا گاهی که معویه خواست یزید را بولیعهدی اختیار کند جماعتی از اهل شام را حاضر ساخت و با ایشان سخن بمشورت در انداخت گفتند عبدالرحمن بن خالد مردی بشجاعت و سماحت آراسته است اگر او را بولایت عهد اختیار کنی نیک شایسته است این سخن بر خاطر معویه ثقیل افتاد این بود تا اینوقت که عبدالرحمن مریض گشت مردی متطبب که از جهودان بود معالجه او را حاضر میگشت معویه با او مواضعه نهاد تا او را شربتی زهرآلود بخورانید تا عرضه هلاک گشت این خبر بمهاجر آوردند و بدانست که برادرش را طبیب جهود بحکم معویه بکشت بی توانی آهنگ سفر شام کرد و جامه خود را دیگرگون ساخت و پوشیده از مردم روزی چند

در دمشق بگذرانید تا شبی که آن جهود از نزد معویه بیرون شده بسرای خویش میشتافت ناگاه بروی در آمد و حمله کرد جهود را از کرد او بگریخت پس طبیب جهود را چون برادر بکشت و باز شتافت

ذکر احوال ابو الملیکه حطیئه شاعر

حطیئه شاعر هو جرول بن اوس بن مالک بن جویة بن مخزوم بن مالک بن غالب بن قطیعة بن عبس بن بغیض بن ریث بن غطفان ابن سعد بن قیس بن عیلان بن مضر بن نزار یکتن از فحول شعراست و کنیت او ابو ملیکه است در فنون شعر از مدح و هجا و فخر و نسیب توانا بود و او مردی سفیه و شرانگیز با دناءت خلق و شرامت خلق بود زبانی گزاینده و بیانی نکوهنده داشت و هر روز خویشتن را از قبیله می گسست و با قبیله دیگری می بست و نخستین را هجا می گفت گاهی با قبیله عمر بن علقمه بود از بنی الحارث بن سدوس و گاهی با ذهل بن ثعلبه و زمانی با بنی عوف بن عمرو بود و هیچیک از زخم زبان او بی زحمت جراحت نبودند بزیادت ازین اطوار ناستوده و آثار نکوهیده زنازاده بود ابن کلبی گوید حطیئه مغمور النسب است رقم کرده اند که اوس بن مالک عبسی دختر ریاح بن عوف شیبانی را نکاح بست و او را کنیزکی بود که ضرار نام داشت آن کنیز بحطیئه حامل گشت و اوس بن مالک را سفری ناگزیر افتاد و بار بربست این بود تا ضرار مدت حمل بپایان رفت و بار بگذاشت دختر ریاح گفت هان ای ضرار این کودک را از کجا آوردی ضرار بیم کرد که بگوید از اوس حامل گشتم گفت از برادرت افقم بار گرفتم چون آن کودک با افقم شبیه بود دختر ریاح این سخن را باور داشت و او را جرول نام نهادند و چون جرول بحد رشد و بلوغ رسید ملقب بحطیئه گشت چه قامتی کوتاه داشت و با زمین نزدیک بود و حطاة بمعنی قصر است و برخی در مجلس از وی بادی بجست گفتند این چه بود گفت حطیئه بود و حطاة بمعنی ضرطه است یا این لقب یافت از بهر آنکه حطیئه مرد زشت و ناکس و رذل و لئیم را گویند و او خداوند این صفات بود و او از جمله مخضرمین است هم ادراک جاهلیت کرد و هم در اسلام روزگار برد و گاهی مرتد گشت و مسلمانان او را اسیر گرفتند تا دیگر باره اسلام آورد ابن قتیبه گوید اسلام او را در زمان رسول خدای ندانسته ایم الا آنکه در ابتدای خلافت ابوبکر هنگام ارتداد عرب این شعرها از حطیئه بما رسیده

اَطَعْنَا رَسُولَ اللّٰهِ اِذْ كَانَ بَيْنَنَا ... فَيَا لَعِبَادِ اللّٰهِ مَا لِاَبِي بَكْرِ
اَيُورِثُهَا بَكْرًا اِذَا مَاتَ بَعْدَهُ ... وَتِلْكَ وَحَقِّ اللّٰهِ قَاصِمَةُ الظَّهْرِ

بالجمله افقم بیرون حطیئه که نسبت با او میکردند دو پسر دیگر از زنی حره داشت که ایشان از جانب پدر با حطیئه برادر بودند و از آنسوی دختر ریاح ضرار را آزاد کرد و او مردی را شوی گرفت و از وی دو پسر آورد ایشان نیز از جانب مادر با حطیئه برادر بودند و دختر ریاح اگرچه ضرار را آزاد کرده بود چون یکتن از عیال اوس بود او را روزی میداد و ضرار گاهی میگفت حطیئه پسر اوس بن مالک است لاجرم حطیئه بنزد پسران اوس آمد و گفت هان ای برادران سهم مرا از میراث پدر با من گذارید گفتند ما ترا از میراث پدر بهره برادر میدهیم لکن تو با ما مباش که پشتوان توایم و ترا بی بهره نگذاریم حطیئه این شعر بگفت

اَلَمْ تَرَ اَنَّنِي اَنْ اُقِيمَ عَلَيْكُمَا ... كَلَا لَعَمْرُ اَبِيكُمَا الْحَنَّانِ
عَبْدَانِ سِرُّهُمَا بِسِلِّ بِضَبْعِهِ ... بِسِلِّ الْاَجِيرِ فَلَا تُضَلَا لِوَرَاقِ

آنگاه بنزد ضرار آمد و گفت بگوی پدر من کیست ضرار اوس و افقم و دیگر ایشان را بر شمرد و مکشوف نیفتاد که پسر کیست حطیئه این شعر گفت

تَقُولُ لِيَ الضَّرَّاءُ لَسْتَ لِوَاحِدٍ ... وَلَا اثْنَيْنِ فَانْظُرْ كَيْفَ شِرْكُ اُولَائِكَا
وَاَنْتَ امْرُؤٌ تَبْغِي اَبًا قَدْ ضَلَلْتَهُ ... هَبِلْتَ اَلَمَّا تَسْتَفِقْ مِنْ ضَلَالِكَا

پس حطیئه بر مادر برآشفت و نیز برادران خود بنی الافقم آمد و در قریه نزول نمود و ایشان را بدین شعر مدح گفت

إنَّ الیَمامَةَ خَیرُ ساکِنِها — أهلُ القُرَیّةِ مِن بَنی ذُهلِ
الضّامِنُونَ لِمالِ جارِهِمُ — حَتّی یُتَمَّ نَواهِضُ البَقلِ
قَومٌ إذا انتَسَبُوا فَفَرعُهُمُ — فَرعی وَ أثبَتُ أصلِهِم أصلی

آنگاه میراث خود را از بنی الافقم مطالبه نمود برادران وی او را بی بهره نگذاشتند و بعضی نخلات پدر را باو دادند فقال

لَیَهنَ تُراثی لِامرِءٍ غَیرِ ذِلَّةٍ — صَنابِرُ أحدانٌ لَهُنَّ حَفیفُ

حطیئه با نخلات قناعت نکرد و بهرهٔ خود را از میراث افقم بتمام خواست برادران نپذیرفتند از ایشان نیز برنجید و این شعر بگفت

تَمَنَّیتُ بَکراً أن یَکُونُوا عِمارَتی — وَقَومی وَ بَکرٌ شَرُّ تِلکَ القَبائِلِ
إذا قُلتُ بَکرِیٌّ نَبَوتُم بِحاجَتی — فَیا لَیتَنی مِن غَیرِ بَکرِ بنِ وائِلِ

و این شعر دیگر گونه کرد و لفظ خیر را بشر تبدیل نمود و گفت

إنَّ الیَمامَةَ شَرُّ ساکِنِها — أهلُ القُرَیّةِ مِن بَنی ذُهلِ

در خبر است که چون حطیئه را مرگ فرا رسید و در غمرات سکرات افتاد اهل و عشیرت او حاضر شدند و گفتند هان ای حطیئه این روز واپسین است که هیچ آفریده را از این روز گزیری نیست و تو را دیگر از این جهان بهره و نصیبه بدست نشود اکنون وصیتی کن که در آن جهان آن ترا بکار آید گفت میراث من خاص از بهر پسران منست و دختران مرا حظی و نصیبه نیست گفتند خدای جز این امر فرموده گفت من چنین امر میکنم آنگاه گفت وای بر شعر که راوی آن نکو هیده باشد و آنرا ناستوده قرائت کند گفتند از برای فقیران و درویشان وصیتی کن تا از مال تو ایشان را بهره دهند گفت من ایشان را وصیت میکنم که چندانکه زنده باشند دست از مسئلت باز ندارند که این حرفت تجارتی است که هرگز خسارت نیاورد و مردمان را وصیت میکنم که هرگز ایشان را حاجت بذل نفرمایند گفتند یسار عبد تست و سالهاست در حضرت تو تقدیم خدمت کرده است او را آزاد کن گفت شما گواه باشید چندانکه یکتن از بنی عبس زنده باشد او عبد است گفتند فلان یتیم را از بهر روی نیروی معاش نیست در وجه او وصیتی میکن و عطیتی میفرمای گفت در حق او وصیت میکنم که مالش را بربایند و مادرش را بگایند گفتند جز این چیزی نفرمائی گفت جز این چیزی ندانم گفتند وصیتی کن گفت مردم ضابی را آگهی دهید که او شاعری نیکو بود چه او گوید

لِکُلِّ جَدیدٍ لَذَّةٌ غَیرَ أنَّنی — وَجَدتُ جَدیدَ المَوتِ غَیرَ لَذیذِ

گفتند ای حطیئه این سخنان بیهوده چیست چیزی بگوی که بکار آید گفت آل شماخ را نهی کنید که برادر شما اشعر عرب است که میگوید

وَظَلَّت بِأعراقٍ صِیامٍ کَأنَّها — رِماحٌ نَحاها وِجهَةَ الرّیحِ راکِزُ

گفتند یا حطیئه رحمک الله أوص وصیت کن گفت مردم کنده را خبر دهید که امرء القیس اشعر عرب است که گفته است

فَیا لَکَ مِن لَیلٍ کَأنَّ نُجُومَهُ — بِأمراسِ کَتّانٍ إلی صُمِّ جَندَلِ

گفتند این سخنها ترا سودی نبخشد چیزی بگوی که بکار آنجهانت آید گفت انصار را بگوئید که برادر شما حسان نیکو مدح کند که فرماید

یُغشَونَ حَتّی ما تَهِرُّ کِلابُهُم — لا یَسألُونَ عَنِ السَّوادِ المُقبِلِ

فرزندان بخروشیدند که ای پدر تا چند از اینگونه سخن کنی وصیت کن گفت شما را بشعر وصیت میکنم و این اشعار انشاد کرد

الشِّعرُ صَعبٌ وَطَویلٌ سُلَّمُهُ — إذا ارتَقی فیهِ الَّذی لا یَعلَمُهُ

زَلَّت بِهِ إلی الحَضیضِ قَدَمُهُ — وَالشِّعرُ لا یَسطیعُهُ مَن یَظلِمُهُ
یُریدُ أن یُعرِبَهُ فَیُعجِمُهُ — وَلَم یَزَل مِن حَیثُ یأتی یَخرِمُهُ

مَن یَسِمِ الأعداءَ یَبقَ مِیسَمُهُ

گفتند ای حطیئه باز هرزه درائی کردی وصیت بکن اینوقت بگریست گفتند این گریه چیست گفت بر شعر نیکو میگریم که راوی آن نیکو نباشد و ناهنجار روایت کند آنگاه گفت ای فرزندان من مرا بر پشت حماری بنشانید و برگرد این تل طواف دهید زیرا که مردم کریم بر پشت حمار نمیرند لاجرم او را بر پشت حمار بنشاندند و برگرد آن تل بگردانیدند و این شعر قرائت کرد

قَد عَجَّلَ الدَّهرُ وَالأحداثُ یُتمَکُما — فَاستَغنِیا بِوَشیکٍ إنَّنی غانِ
وَدَلَّیانی فی غَبراءَ مُظلِمَةٍ — کَما تَدَلّی دِلاةٌ بَینَ أشطانِ

در کتاب اغانی بسند اصمعی میرساند قال کان الحطیئة جشعاً سؤولاً ملحاً دنیّ النفس کثیر الشر قلیل الخیر بخیلاً قبیح المنظر رثّ الهیئة مغمور النسب فاسد الدین وما تشاء أن تقول فی شعر شاعر من عیب إلا وجدته وقلّما تجد ذلک فی شعره ابو عبیده گوید بخیلان عرب را چهار تن بشمار گرفته اند اول حطیئه دوم حمید الارقط سیم ابو الاسود الدئلی چهارم خالد بن صفوان مدائنی گوید مرد ابن الحمامه که مردی روی شناس بود بر حطیئه درآمد و او در آستانه خانه خویش جای داشت فقال السلام علیکم فقال قلت ما لا أنکر قال إنی خرجت من عند أهلی بغیر زاد قال ما ضمنت لأهلک قراک ابن حمامه سلام داد در پاسخ گفت سخنی ستوده است گفت من از نزد اهل و عشیرت بی حمل خورش و خوردنی بیرون شده ام گفت من بر ذمت ننهاده ام از برای اهل و عشیرت تو که ترا مهماندار باشم قال أنا ابن حمامة قال انصرف وکن ابن أی طائر شئت ابن حمامه گفت آخر من پسر حمامه ام که بر تو وارد شده ام گفت باز شو و راه خویش گیر و پسر کبوتر مباش و پسر هر مرغی که میخواهی میباش قال أفتأذن لی أن أظل بظل بیتک ساعة قال دونک الجبل یفیء علیک ابن حمامه گفت رخصت میکنی که ساعتی در سایهٔ دیوار خانه تو برآسایم گفت برو در ظل این کوه بیاسای که سایهٔ آن ترا کافی است اصمعی گوید هیچگاه مهمانی بر حطیئه وارد نشد الا آنکه او را هجا گفت یکروز مردی از بنی اسد بروی درآمد حطیئه او را شربتی شیر داد و این شعر در هجو او انشاد کرد

لَمّا رأیتُ أنَّ مَن یَبتَغی القِری — وَأنَّ ابنَ أعیا لا مَحالَةَ فاضِحی
شَدَدتُ حَیازیمَ ابنِ أعیا بِشَربَةٍ — عَلی ظَمَاءٍ شَدَّت أُصولَ الجَوانِحِ
وَلَم أکُ مِثلَ الکاهِلیِّ وَعِرسِهِ — بَغی الوُدَّ مِن مَطرُوفَةِ العَینِ طامِحِ
غَدا بِالغِیابِ یَبغی رِضاها وَوُدَّها — وَغابَت لَهُ غَیبَ امرِءٍ غَیرِ ناصِحِ
دَعَت رَبَّها ألّا یَزالَ بِفاقَةٍ — وَلا یَغتَدی إلّا إلی حَدِّ بارِحِ

فاجابه صخر

ألا قَبَّحَ اللهُ الحُطَیئَةَ أنَّهُ — عَلی کُلِّ ضَیفٍ ضافَهُ فَهُوَ سالِحُ
دُفِعتُ إلَیهِ وَهُوَ یَخنُقُ کَلبَهُ — ألا کُلُّ کَلبٍ لا أبا لَکَ نابِحُ
بَکَیتُ عَلی مَذقٍ خَبیثٍ قَرَیتَهُ — ألا کُلُّ عَبسِیٍّ عَلی الزّادِ شائِحُ

بالجمله چون حطیئه دانست که مرگ او فرا آمد و اینک بر پشت حمار جان خواهد داد این کلمات بگفت و دم فرو بست

لا احد الأم من حطیئة … هجا بنیه وهجا المرء یئه

من لؤمه مات علی فریئه

واین اشعار حطیئه دلالت بر تاخیر عمر او میکند که میکوید

وآثرت ادلاجی علی لیل حرة … هضیم الحشا حسانة المتجرد

اذا ارتفعت فوق الفراش حسبتها … تخاف انبتات الحضر ما لم تشدد

وادماء حرجوج تعاللت موهنا … بسوطی فارمدت نجاء الخفیدد

تری بین لحییها اذا ما ترغمت … لغاما کبیت العنکبوت الممدد

وتشرب بالقعب الصغیر وان تقد … بمشفرها یوما الی الحی تنقد

تزور امرء یؤتی علی الحمد ماله … ومن یعط اثمان المکارم یحمد

تری البخل لا یبقی علی المرء ماله … وتعلم ان الشح غیر مخلد

کسوب ومتلاف اذا ما سألته … تهلل واهتز اهتزاز المهند

متی تأته تعشو الی ضوء ناره … تجد خیر نار عندها خیر موقد

تزور امرء ان یؤتک الیوم نائلا … بکفیه لا یمنعک من نائل الغد

از رواة یونس کوید حطیئه را سفری واجب افتاد باتفاق زنش امامه و دخترش ملیکه بار بربست و راه پیش داشت در عرض راه بمنزلی فرود شد و شتر خویش را از برای علف چرسه بهره ساخت شامگاه که خواست درهم آورد یک بهره را یاوه کرد پس این شعر را بگفت

اذئب القفر ام ذئب انیس … اصاب البکر ام حدث اللیالی

ونحن ثلاثة وثلاث ذود … لقد جار الزمان علی عیالی

چون حطیئه بزبان و هجای مردمان معروف بود ابو عبیده از وی خواستار شد که مردی را هجا کوید حطیئه کسی را بخاطر نمی آورد تا قدح او کوید سخت آزرده خاطر بود ناکاه مردی را نکریست که سر از برکه آب بر آورد این شعر انشاد کرد

ابت شفتای الیوم الا تکلما … بسوء فما ادری لمن انا قائله

اری لی وجها شوه الله خلقه … فقبح من وجه وقبح حامله

کلب بن کیشن ضرار مادر حطیئه را بشرط زناشوئی بسرای خویش آورد حطیئه او را هجو کفت و مادر خود را نیز هجو ساخت

ولقد رأیتک فی النساء فسؤتنی … وابی بنیک فساءنی فی المجلس

ان الذلیل لمن تزور رکابه … رهط ابن جحش فی الخطوب الحوس

ابلغ بنی جحش بان نجارهم … لؤم وان اباهم کالهجرس

ونیز در هجو مادر کوید

جزاک الله شرا من عجوز … ولقاک العقوق من البنین

لقد ملکت امر بنیک حتی … ترکتهم ادق من الطحین

فان تخلی وامرک لا تصولی … بمشتد قواه ولا متین

لسانک مبرد لا خیر فیه … ودرک در جاریة دهین

ونیز مادرش را هجو ساخته

تنحی فاجلسی منی بعیدا … اراح الله منک العالمینا

اغربالا اذا استودعت سرا … وکانونا علی المتحدثینا

حیاتک ما علمت حیاة سوء … وموتک قد یسر الصالحینا

اینکلمات را در هجو پدر انشاد کرد

لحاک الله ثم لحاک حقا … ابا ولحاک من عم وخال

فنعم الشیخ انت علی المخازی … وبئس الشیخ انت لدی المعالی

واین شعر در هجای ضجیع خود کوید

اطوف ما اطوف ثم آوی … الی بیت قعیدته لکاع

در خبر است که حطیئه سفر مدینه کرد و او چنانکه بعادت بود از کثرت جشع و سؤال مردم را بفزع و ملال می آورد و هم در آنسال بزیادت مردمان از شدت قحط و غلا قرین ضجرت و ابتلا بودند صنادید مدینه و زعمای اقوام انجمن شدند و کفتند در سختی سال و سخط حاکم و ثقل خراج حطیئه شاعر از راه رسیده و هر یک از اشراف را هدف سؤال و نشان مسئلت میسازد و بالحاح و ابرام میپردازد اکر مسئلت او را مقرون باجابت دارند خویشتن کرسنه و جوعان وداع جهان کوینداکر رد مسئلت او کنند مورد قدح و هجا کردند لاجرم بزرکان قوم چهار صد دینار زر سرخ فراهم آوردند و نزد او حاضر کردند و کفتند این مبلغ صله فلان قبیله و جایزه فلان سال و عطای فلان طایفه است و آنجمله را ماخوذ داشت و قوم چنان دانستند که حطیئه بدین مال رضا داد و از آن پس قرع الباب سؤال نخواهد کرد ناکاه نکریستند که روز جمعه امام جماعت را استقبال کرد و همی کفت من یحملنی علی نعلین یعنی کیست که مرا سوار کند بر دو استر معضل ریا کند ان الحطیئة الحمنة السنة یعنی قحط و غلا روز بروز کار حطیئه را تاریک کرد مقلد بن یربوع کوید مردمان در کار او همی سخن کردند و کفتند ما از زخم زبان او بسلامت نخواهیم زیست صواب آنست که نزد او شویم و پرسش نمائیم تا کار چنان کنیم که محبوب شمارد و بپرهیزیم از آنچه مکروه دارد لاجرم حاضر مجلس او شدند و کفتند یا ابا ملیکه تو از همه عرب ما را اختیار کردی که بجوار ما آمدی حق تو بر ما عظیم است اکنون فرمان کن تا چه خواهی که ما سر از فرمان بر نخواهیم تافت فقال لا تکثروا زیارتی فتملونی ولا تقطعوها فتوحشونی ولا تجعلوا فناء بیتی مجلسا لکم ولا تسمعوا بناتی غناء شبانکم فان الغناء رقیة الزنا کفت بسیار بدیدار من شتاب مکیرید که مرا خسته خاطر و ملول سازید و ترک زیارت من مکوئید چندانکه موجب وحشت و دهشت من کردد و آستانه خانه مرا مجلس صادر و وارد مسازید که طریق ذهاب و ایاب بر من صعب افتد و جوانان خود را مکذارید که بانک خود را بتغنی بر آورند و دختران مرا بشنوانند زیرا که غنا افسون زناست چون اینکلمات را تقریر داد اشراف اقوام جوانان خود را طلب کردند و کفتند چندانکه حطیئه در میان ما جای دارد اکر بانک شما بتغنی بالا کیرد کیفر شما را با طراف شمشیر حداد حوالت خواهیم داد آنکاه حطیئه بی اندیشه مکروهی بار اقامت فرو کذاشت و ببود تا کاهی که قحط و غلا مرتفع کشت پس بار بربست و با نشاد این اشعار پرداخت

جاورت آل مقلد فحمدتهم … اذ لیس کل اخی جوار یحمد

ایام من یرد الصنیعة یصطنع … فینا ومن یرد الزهادة یزهد

زبرقان بن بدر که در کتاب رسول خدا شرح اسلام او مرقوم افتاد بحکم رسول خدا بر جماعتی حکومت داشت و بعد از رسول خدا ابوبکر نیز او را از عمل باز نکرد در زمان عمر بن الخطاب در سالی که حبات و غلات کمیاب بود زبرقان اموال صدقات را حمل داده بنزدیک عمر میشتافت در عرض راه حطیئه را دیدار کرد که با پسران اوس و دختران خود و زوجه خود در بیابان بی درازی و پهنا طی مسافت میکرد زبرقان حطیئه را بشناخت گفت در این قحط سال از کجا می آئی و بکجا میروی اما حطیئه زبرقان را نشناخت گفت بعراق میروم گفت تا چکنی گفت باشد که بر جوانمردی عبور دهیم که بر ما درین قحط سال بخشایش آرد و من تا زنده باشم او را ستایش آرم زبرقان گفت آنرا که همی جستی بیافتی چونست که معیشت ترا با شیر و تمر وسعت کنند و به نیکوتر وجهی جار دهند و تکریم فرمایند گفت اینجمله را که از حوصله آرزوی من افزونست از کجا توان یافت گفت در نزد من گفت تو کیستی گفت من زبرقان گفت خانه تو کجاست گفت این شتر را برگیر و برنشین و بجانب مشرق می شتاب تا گاهی که قمر دیدار شود خانه من آشکار شود پس زبرقان مکتوبی بام شذره نگاشت که مادر زبرقان و عمه فرزدق است که حطیئه را نیکو میدار و از شیر و خرما چندانکه بخواهد عطا میفرما و بروایتی این مکتوب را بزوجه خود دختر صعصعة المجاشعیه نوشت و حطیئه با اهل خویش برنشست و بمرابع زبرقان پیوست و آن ضیق و زحمت را الجنب بعنت محو و منسی ساخت بغیض بن عامر از جماعت بنی انف الناقه با زبرقان دعوی دار حشمت و مناعت محل بود و از روی علو نسب و شرافت حسب سبقت داشت الا آنکه زبرقان را بنفس خویش تجلدی بود و کینه گر و فری میخود بر بغیض شوار آمد که حطیئه در سرای زبرقان پناهنده باشد و از آنسوی دیدار زشت و خباثت سرشت حطیئه و اهل او مانع بود که بدانچه از عیال زبرقان متوقع است مبذول افتد بغیض این بدانست و کس بحطیئه فرستاد که با این قلت چند ذلت لئام خواهی داشت برخیز و بنزد ما شتاب گیر تا تقدیم خدمت کنیم ترا چنانکه ترا باید حطیئه نپذیرفت و گفت تقصیر و غفلت از خصوصات صفات زنان است و من آنکس نباشم که مردان را بگناه زنان عتاب کنم دیگر باره شماس بن لای و علقمة بن هوده و بغیض بن شماس و مخیل شاعر در کوچ دادن حطیئه الحاح فراوان کردند و او در انجاح مسئلت ایشان تقاعد ورزید الا آنکه گفت اگر من از اینجا کوچ دهیم و این کار ناستوده را مرتکب شوم بنزد شما خواهم آمد آنجماعت در کوچ دادن حطیئه بدین سخن طمع بستند و او را بمواعید بزرگ آرزومند ساختند و گفتند اکنون باید مراجعت کرد و در میان زوجه زبرقان و اهل بیت حطیئه فتنه انگیخت و احبال ارتباط ایشان را یکباره بگسیخت پس باز شدند و پوشیده کس بنزد زوجه زبرقان فرستادند و او را بیاگاهانیدند که از این میزبانی زبرقان همی خواهد که دختر حطیئه ملیکه را که سیاقت ملک و لیاقت ملک دارد بشرط زناشوئی بسرای خویش آرد زوجه زبرقان ناگزیر بدانچه زنان را سزاست همی خواست از میزبانی حطیئه بکاست لاجرم حطیئه بار بربست و با بغیض بن عامر پیوست چون زبرقان از سفر باز آمد و این قصه بدانست در خشم شد و بفرمود تا قوم خویش را ندا در دادند و انجمن کردند و برنشست و نیزه خویش را بدست کرد و بتاخت و بر فراز قریعین بایستاد و ندا در داد که جار مرا بسوی من باز گردانید مردم بغیض گفتند حطیئه جار تو نیست با او بپرداختید و او را رها ساختید ما او را یاوه نگذاشتیم و نیکوئی برداشتیم چون نزدیک افتاد که زبان تیغ و سنان در میانه فصل الخطاب شود اهل حجاز انجمن شدند و مقرر داشتند که هر کدام را حطیئه بخواهد و پناه جوید حطیئه بغیض را اختیار کرد و بمدح مردم قریعین پرداخت بی آنکه زبرقان را هجا گوید اما بغیض این اشعار در هجو زبرقان انشاد کرد

أَرى إبِلي بِجَوْفِ الماءِ حَنَّتْ   وَأَعْوَزَها بِهِ الماءُ الرَّواءُ
حَلّى يَوْمَ وِرْدِ النّاسِ إبْلي   وَأَصْدُرُ وَهْيَ مُحْنِقَةٌ ظِماءُ
أَلَمْ أَكُ جارَ شَمّاسِ بْنِ لَأْيٍ   فَأَسْلَمَني وَقَدْ نَزَلَ البَلاءُ

فَقُلْتُ تَحَوَّلي يا أُمَّ بَكْرٍ   إلى حَيْثُ المَكارِمُ وَالعَلاءُ
وَجَدْنا بَيْتَ بَهْدَلَةَ بْنِ عَوْفٍ   تَعالى سَمْكُهُ وَدَحا الفِناءُ
وَما أَضْحى لِشَمّاسِ بْنِ لَأْيٍ   قَديمٌ فِي الفَعالِ وَلا رِباءُ
سِوى أَنَّ الحُطَيْئَةَ قالَ قَوْلاً   فَهذا مِنْ مَقالَتِهِ جَزاءُ

این هنگام حطیئه بتحریض مردم بغیض درین قصیده که انشاد نموده روی سخن با زبرقان بن بدر آورد و گفت

أَلا قالَتْ أُمامَةُ هَلْ تَعَزّي   فَقُلْتُ أُمامُ قَدْ غَلَبَ العَزاءُ
إذا مَا العَيْنُ فاضَ الدَّمْعُ مِنْها   أَقُولُ بِها قَذًى وَهُوَ البُكاءُ
لَعَمْرُكَ ما رَأَيْتُ المَرْءَ تَبْقى   طَريقَتُهُ وَإنْ طالَ البَقاءُ
عَلى رَيْبِ المَنُونِ تَداوَلَتْهُ   فَأَفْنَتْهُ وَلَيْسَ لَهُ فَناءُ
إذا ذَهَبَ الشَّبابُ فَبانَ مِنْهُ   فَلَيْسَ لِما مَضى مِنْهُ لِقاءُ
أَلا أَبْلِغْ بَني كَعْبِ بْنِ عَوْفٍ   وَهَلْ قَوْمٌ عَلى خُلُقٍ سَواءُ
عُطارِدَها وَبَهْدَلَةَ بْنَ عَوْفٍ   فَهَلْ يَشْفي صُدُورَكُمُ الشِّفاءُ
أَلَمْ أَكُ نائِياً فَدَعَوْتُمُوني   فَجاءَتْنِي المَواعِدُ وَالدُّعاءُ
أَلَمْ أَكُ جارَكُمْ وَيَكُونُ بَيْني   وَبَيْنَكُمُ المَوَدَّةُ وَالإخاءُ
وَلَمّا كُنْتُ جارَكُمُ أَبَيْتُمْ   وَشَرُّ مَواطِنِ الحَسَبِ الإباءُ
وَلَمّا كُنْتُ جارَهُمُ حَبَوْني   وَفيكُمْ كانَ لَوْ شِئْتُمْ حِباءُ
وَلَمّا أَنْ مَدَحْتُ القَوْمَ قُلْتُمْ   هَجَوْتَ وَما يَحِلُّ لِيَ الهِجاءُ
فَلَمْ أَقْصِبْ لَكُمْ حَسَباً وَلكِنْ   حَدَوْتُ بِحَيْثُ يُسْتَمَعُ الحُداءُ
فَلا وَأَبيكَ ما ظَلَمَتْ قُرَيْعٌ   وَلا عَنُفُوا بِذاكَ وَلا أَساؤُوا
لِعَثْرَةِ جارِهِمْ أَنْ يَنْعَشُوها   فَيَغْبُرَ بَعْدَهُمْ نَعَمٌ وَشاءُ
وَإنّي قَدْ عَلِقْتُ بِحَبْلِ قَوْمٍ   أَعانَهُمُ عَلَى الحَسَبِ الثَّراءُ
أَلَمْ أَكُ نائِياً فَتَرَكْتُمُوني   لِكَلْبي في دِيارِكُمُ عُواءُ
هُمُ المُتَخَفِّرُونَ عَلَى المَنايا   بِمالِ الجارِ ذلِكُمُ الوَفاءُ
هُمُ القَوْمُ الَّذينَ إذا أَلَمَّتْ   مِنَ الأَيّامِ مُظْلِمَةٌ أَضاؤُوا
إذا نَزَلَ الشِّتاءُ بِدارِ قَوْمٍ   تَجَنَّبَ دارَ بَيْتِهِمُ الشِّتاءُ
فَأَبْقُوا لا أَبا لَكُمُ عَلَيْهِمْ   فَإنَّ مَلامَةَ المَوْلى شَقاءُ
فَإنَّ شِعارَكُمْ لَهُمُ شِعارٌ   وَإنَّ نَماءَكُمْ لَهُمُ نَماءُ
وَإنَّ آباءَهُمُ الأُولى أَبُوكُمْ   وَإنَّ صُدُورَهُمْ لَكُمُ بَراءُ
وَإنَّ بَلاءَهُمْ ما قَدْ عَلِمْتُمْ   عَلَى الأَيّامِ إنْ نَفَعَ البَلاءُ

وَثَغْرٌ لا يُقامُ بِهِ كُفُوكُمْ — وَلَمْ يَكُ دونَهُمْ لَكُمُ كِفاءُ
بِجُهُورٍ يَحارُ الطَّرْفُ فيهِ — يَظَلُّ مُعَضَّلاً مِنْهُ الفَضاءُ

ازپس این قصیده همچنان در هجو زبرقان دل یکی کرد و بغیض را از خویش شاد ساخت و این شعر انشاد فرمود

وَاللهِ ما مَعْشَرٌ لامُوا امْرَءً جُنُبًا — في آلِ شَمّاسِ بْنِ لأْيٍ بِأَكْياسِ
ما كانَ ذَنْبُ بَغِيضٍ لا أَبا لَكُمُ — في بائِسٍ جاءَ يَحْدُو آخِرَ النّاسِ
لَقَدْ مَرَيْتُكُمُ لَوْ أَنَّ دِرَّتَكُمْ — يَوْمًا يَجِيءُ بِها مَسْحي وَإِبْساسي
وَقَدْ مَدَحْتُكُمُ عَمْدًا لِأُرْشِدَكُمْ — كَيْما يَكُونَ لَكُمْ مَتْحي وَإِمْراسي
لَمّا بَدا لِيَ مِنْكُمْ عَيْبُ أَنْفُسِكُمْ — وَلَمْ يَكُنْ لِجِراحي فيكُمُ آسي
أَزْمَعْتُ يَأْسًا مُبِينًا مِنْ نَوالِكُمُ — وَلَنْ تَرى طارِدًا لِلْحُرِّ كَالْياسِ
جارٌ لِقَوْمٍ أَطالُوا هُونَ مَنْزِلِهِ — وَغادَرُوهُ مُقِيمًا بَيْنَ أَرْماسِ
مَلُّوا قِراهُ وَهَرَّتْهُ كِلابُهُمُ — وَجَرَّحُوهُ بِأَنْيابٍ وَأَضْراسِ
دَعِ الْمَكارِمَ لا تَرْحَلْ لِبُغْيَتِها — وَاقْعُدْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الطّاعِمُ الْكاسي
مَنْ يَفْعَلِ الْخَيْرَ لا يَعْدَمْ جَوازِيَهُ — لا يَذْهَبُ الْعُرْفُ بَيْنَ اللهِ وَالنّاسِ
ما كانَ ذَنْبِيَ أَنْ فَلَّتْ مَعاوِلَكُمْ — مِنْ آلِ لأْيٍ صَفاةٌ أَصْلُها راسي
قَدْ ناضَلُوكَ فَسَلُّوا مِنْ كِنانَتِهِمْ — مَجْدًا تَلِيدًا وَنَبْلًا غَيْرَ أَنْكاسِ

چون زبرقان اصغای این کلمات کرد در غضب شد و شکایت بعمر بن الخطاب آورد عمر کس فرستاد و حطیئه را احضار ساخت و فرمان کرد تا آن اشعار را انشاد نمود عمر ندانست که این کلمات را از در مدح گفته یا قصد قدح کرده بفرمود تا حسان بن ثابت را در آوردند گفت هان ای حسان حطیئه بدین شعر زبرقان را هجا گفته گفت بلکه بر هیکل او پلیدی کرده عمر در خشم شد و بفرمود حطیئه را بزندانخانه بردند و بازداشتند روزی چند در زندان بزیست و این اشعار را در محبس بهم پیوست

أَعُوذُ بِجَدِّكَ إِنّي امْرُؤٌ — سَقَتْنِي الْأَعادي إِلَيْكَ السِّجالا
فَإِنَّكَ خَيْرٌ مِنَ الزِّبْرِقانِ — أَشَدُّ نَكالًا وَأَرْجى نَوالا
تَحَنَّنْ عَلَيَّ هَداكَ الْمَلِيكُ — فَإِنَّ لِكُلِّ مَقامٍ مَقالا
وَلا تَأْخُذَنّي بِقَوْلِ الْوُشاةِ — فَإِنَّ لِكُلِّ زَمانٍ رِجالا
فَإِنْ كانَ ما زَعَمُوا صادِقًا — فَسِيقَتْ إِلَيْكَ نِسائي رِجالا
حَواسِرَ لا يَشْتَكِينَ الْوَجا — يُخَفِّضْنَ آلًا وَيَرْفَعْنَ آلا

و عمرو بن العاص در خدمت عمر از وی شفاعت کرد عمر بفرمود تا او را از محبس حاضر مجلس کردند گفت هان ای حطیئه دیگر بهجای کس سخن مکنی و ذیل عفاف مردم را باشعار دروغ و دنس آلایش ندهی گفت یا امیرالمؤمنین تو همی خواهی عیال و اطفال من جوعان و عطشان جان دهند شعر من بذر حنطه و شعیر است و هجای من مایهٔ رجای منست میفرمائی مکسب خویش را از دست باز دهم و سر بر بالش مرگ فراهم از زین کلمات آتش خشم در کانون خاطر عمر زبانه زدن گرفت گفت تا از بهر او کرسی بیاوردند بر زبر کرسی نشست و حاضران را گفت بگوئید

تا کیفر این شاعر چیست روزگار او بهذیان میگذرد مدح میگوید مردم را بمجالسی که هرگز از آن بهره نداشته اند و هجو میگوید مردم را بقبایحی که هرگز آلوده نگشته اند و زنان مسلمانان را بعیب و بهتان نام زده مردمان میفرمایند نیکوتر آن است که زبان او را قطع کنیم مردم را از زیان او برهانیم و فرمان کرد تا طشتی و کاردی حاضر کردند حاضران گفتند یا امیرالمؤمنین حطیئه را عفو فرما که از این پس این خوی را عادت نخواهد داد و او را اشارت کردند که انابت جو حطیئه گفت

ماذا تَقُولُ لِأَفْراخٍ بِذي مَرَخٍ — زُغْبِ الْحَواصِلِ لا ماءٌ وَلا شَجَرُ
أَلْقَيْتَ كاسِبَهُمْ في قَعْرِ مُظْلِمَةٍ — فَاغْفِرْ عَلَيْكَ سَلامُ اللهِ يا عُمَرُ
أَنْتَ الْإِمامُ الَّذي مِنْ بَعْدِ صاحِبِهِ — أَلْقى إِلَيْكَ مَقالِيدَ النُّهى الْبَشَرُ
ما آثَرُوكَ بِها إِذْ قَدَّمُوكَ لَها — لٰكِنْ لِأَنْفُسِهِمْ قَدْ كانَتِ الْأُثَرُ
فَامْنُنْ عَلى صِبْيَةٍ بِالرَّمْلِ مَسْكَنُهُمْ — بَيْنَ الْأَباطِحِ تَغْشاهُمْ بِهَا الْقِرَرُ
أَهْلي فِداؤُكَ كَمْ بَيْني وَبَيْنَهُمُ — مِنْ عَرْضِ داوِيَةٍ يَعْمى بِهَا الْخَبَرُ

عمر از کلمات حطیئه و عرض حال اطفال گرسنه و برهنه او بگریست عمرو بن العاص گفت ما أَظَلَّتِ الْخَضْراءُ وَلا أَقَلَّتِ الْغَبْراءُ أَعْدَلَ مِنْ رَجُلٍ يَبْكي عَلى تَرْكِهِ الْحُطَيْئَةَ یعنی سایه نینداخته آسمان و بر نگرفته زمین اعدل از مردی که میگرید بر باز گذاشته حطیئه آنگاه عمر بن الخطاب حطیئه را رها ساخت و از بهر آنکه زبان زبان او را از مسلمانان بگرداند اعراض مسلمین را از وی بسه هزار درهم بخرید و از بیت المال عطا کرد حطیئه در این معنی گوید

وَأَخَذْتَ أَطْرافَ الْكَلامِ فَلَمْ تَدَعْ — شَتْمًا يَضُرُّ وَلا مَدِيحًا يَنْفَعُ
وَحَمَيْتَني عِرْضَ اللَّئيمِ فَلَمْ يَخَفْ — ذَمّي وَأَصْبَحَ آمِنًا لا يَفْزَعُ

بالجمله بسیار وقت حطیئه در میان بنی قریع اقامت جست و ایشان را مدایح گفت و چون خواست بیرون شود بغیض او را صد شتر عطا کرد پس حطیئه بار بربست و این شعر بگفت

لا يُبْعِدِ اللهُ إِذْ وَدَّعْتُ أَرْضَهُمُ — أَخي بَغِيضًا وَلٰكِنْ غَيْرُهُ بَعِدا
لا يُبْعِدِ اللهُ مَنْ يُعْطي الْجَزِيلَ وَمَنْ — يَحْبُو الْجَلِيلَ وَما أَكْدى وَلا نَكِدا
وَمَنْ تُلاقِيهِ بِالْمَعْرُوفِ مُبْتَهِجًا — إِذا اجْرَهَدَّ صَفا الْمَذْمُومِ أَوْ صَلَدا
لا قِيَتْهُ ثَلِجًا تَنْدى أَنامِلُهُ — إِنْ يُعْطِكَ الْيَوْمَ لَمْ يَمْنَعْكَ ذاكَ غَدا
إِنّي لَرائِدُهُ وُدّي وَمَنْصَرَتي — وَحافِظٌ غَيْبَهُ إِنْ غابَ أَوْ شَهِدا

گویند وقتی حطیئه با کعب بن زهیر دیدار کرد و گفت که از فحول شعرا جز من و جز تو کس بجای نمانده و شنیده باشی روایت مرا در اشعار خانواده شما لاجرم هر گاه شعر گوئی چون از مفاخر خویش بپرداختی از آثار من نیز یاد میکن پس کعب این شعر بگفت

فَمَنْ لِلْقَوافي شانَها مَنْ يَحُوكُها — إِذا ما ثَوى كَعْبٌ وَفَوَّزَ جَرْوَلُ
كَفَيْتُكَ لا تَلْقى مِنَ النّاسِ واحِدًا — تَنَخَّلَ مِنْها مِثْلَ ما نَتَنَخَّلُ
نَقُولُ فَلا نَعْيا بِشَيْءٍ نَقُولُهُ — وَمِنْ قائِلِيها مَنْ يُسِيءُ وَيَعْمَلُ
يُثَقِّفُها حَتّى تَلِينَ مُتُونُها — فَيَقْصُرُ عَنْها كُلُّ ما يُتَمَثَّلُ

چون این سخن از مزرد بن ضرار برادر شماخ که زید نام داشت بشنید بروی اعتراض آورد و از در خشم این اشعار تذکره همی کرد

بامثلك اذ خلفتنی خلف شاعر … من الناس لم اکفؤ ولم اتنحل
فان تحتنا اخشی وان تنحلا … وان کنت افنی منکما انتحل
فلست کحسان الحسام بن ثابت … ولست کشماخ ولا کالمخبل

ابو عبیده گوید گاهی که سعید بن العاص حکومت مدینه داشت شامگاهی با مردمان نماز عشا را بجماعت گذاشت چون مردم طریق مراجعت گرفتند نگریست که مردی قبیح المنظر کریه الهیئه بر بساط او نشسته با چندتن از اهل مسامره احادیث عرب میکند اینوقت از عوانان سعید مردی پیش شد تا او را از جای بجنباند سر از فرمان برتافت سعید گفت بگذار تا باند پس روی با او کرد که تو بر احادیث عرب مشرف و مطلعی گفت بیخبر نیستم گفت اشعر عرب کیست گفت آنکس که این شعر گفت

لا اعد الاقتار عدما ولکن … فقد من رزیته الاعدام

وابتدا کرد و بدین قصیده قرائت نمود تا بدین شعر سعید گفت گوینده کیست گفت ابو دواد الایادی گفت از پس او کیست گفت آنکس که این شعر گفت

ادرك بما شئت فقد یدرك … الجهل وقد یخادع الاریب

و قصیده او را نیز قرائت کرد سعید گفت قایل این شعر کیست گفت عبید بن الابرص آنگاه این کلمات انشاد فرمود

الشعراء فاعلمن اربعة … فشاعر لا یرتجی لمنفعة
وشاعر ینشد وسط المعمعة … وشاعر آخر لا یجری معه
وشاعر یقال خمر فی دعة

سعید گفت تو کیستی و از کجا میرسی گفت من حطیئه شاعرم گفت نیکو نکردی که خویش را از ما پوشیده داشتی و ناشناخته بر ما در آمدی پس او را ترحیب و ترحیب کرد و بفرمود تا او را بصله و کسوه گرانبار کردند گویند وقتی حطیئه بر عتیبة بن النهاس العجلی در آمد و در طلب مال از وی سؤال کرد عتیبه گفت مرا حکومتی نیست و دست در اموالی ندارم و افزون از عشیرت و عیال خود مالی نیندوخته ام تا ترا بنوالی خورسند سازم حطیئه گفت بر تو چیزی نیست و باز شد همگنان گفتند یا عتیبه چه میکنی این حطیئه شاعر است که هیچکس از شر زبان او آسوده نیست ما او خود را هدف هجای او ساختی گفت او را مراجعت دهید چون حطیئه باز شد گفت خویش را از ما پوشیده داشتی خواستی برای قدح ما بهانه بدست کنی بنشین که از برای تو در نزد ما چیزیست که مسرور میدارد ترا چون حطیئه بنشست گفت بگوی تا اشعر عرب کیست حطیئه این شعر از زهیر بن ابی سلمی قرائت کرد

ومن یجعل المعروف من دون عرضه … یفره ومن لا یتق الشتم یشتم

عتیبه گفت تقریر این شعر مقدمات فیهای تست که ما را ابدان بیم میدهی پس کارگذار خود را گفت باتفاق حطیئه ببازار شو و آنچه او بخواهد و طلب کند از بهر او ابتیاع میکن و تسلیم میده چون او را ببازار آورد خواست از بهر او اشیای نفیسه و جامهای حریر و دقیق ابتیاع کند نپذیرفت و حملی از کرابیس و اکسیه غلاظ و جامه خشن بخرید چون باز آمد هنوز عتیبه در مجلس خود جای داشت چون چشمش بر حطیئه افتاد قال هذا مقام العائذ بك یا ابا ملیکة من خیرك وشرك گفت ای ابو ملیکه من بتو پناه میجویم مرا بحال خود بگذار نه مدح میگوی و نه هجو میکن حطیئه گفت از تقریر این دو بیت که گفته ام ناگزیرم

سئلت فلم تبخل ولم تعط طائلا … فسیان لا ذم علیك ولا حمد

وانت امرؤ لا الجود منك سجیة … فتعطی ولا یعدی علی النائل الوجد

ابو عبیده حدیث میکند که حطیئه همی خواست بترک زوجه خویش گوید لاجرم او را بدین شعر آگهی کرد که در مفارقت من سالها را بشمار گیر نه ماه را که مدتش اندکست

عدی السنین اذا هممت برحلة … ودعی الشهور فانهن قصار

زنش بدین شعر اشتیاق خود را بدو باز نمود و مهجوری دختر های صغیر را تذکره فرمود

اذکر تحننا الیك وشوقنا … واذکر بناتك انهن صغار

این سخن در قلب حطیئه کاوش افکند بار فرونهاد و گفت از این پس سفر نخواهم کرد ابو عمرو گوید چون این بیت حطیئه عرب را بیتی براستی نیست

من یفعل الخیر لا یعدم جوازیه … لا یذهب العرف بین الله والناس

گفتند صادق تر از این شعر طرفه است که گوید

ستبدی لك الایام ما کنت جاهلا … ویأتیك بالاخبار ما لم تزود

فقال من یأتیك بها ممن زودت اکثر یعنی این شعر با شعر حطیئه در صدق سخن همانند نیست چه اخبار را که تو زود کرده و انتظار برده افزون است از آنچه بیخبر بر تو وارد میشود همانا پرون شعر حطیئه برجی که عرب بمیزان طبع سنجیده هدف طعن و دق تواند و عبد منصوری در کتاب بنی امیه میگوید این چند شعر بهترین اشعار حطیئه است و من بنده در کتب دیگر این اشعار را از حطیئه ندیده ام باز آموش کرده ام

اقلوا علیهم لا ابا لابیکم … من اللوم او سدوا المکان الذی سدوا
اولئك قوم ان بنوا احسنوا البنی … وان عاهدوا اوفوا وان عقدوا شدوا
وان کانت النعماء فیهم جزوا بها … وان انعموا لا کدروها ولا کدوا

مکشوف باد که بعید نیست بعضی از خرده بینان بر من خرده گیرند که واجب نمیکند اقوال حطیئه لئیم را بسیار امثال آن راستی و خویشتن به تصحیح اشعار او کاستن خاصه در کتاب حسین بن علی علیهما السلام کلمات فضول و مقالات منحول ستوده عقول نیست در پاسخ گوئیم نخست باید دانست که سیاقت ناسخ التواریخ محکوم بجامعیت و احاطت است و شرط است که هر قصه درین کتاب تذکره شود خوانندگان را از مذاکره و مراجعه دیگر کتب کمتر نیاز افتد و دیگر آنکه مردم بر خوی واحد نیستند جماعتی تن در طلب نکات ادبیه و لغات عربیه کاهنده و گروهی اصغای اخبار مصیبت و احادیث رزیت خواهند چون این کتاب جامع مقصود جانبین است ناچار علما چون از مطالعه احادیث بازه شوند بعلوم ادبیه و لغات عربیه خواهند پرداخت و فهم ایشان در معانی احادیث افزون خواهد گشت و ادبا چون از شعر عرب و علم ادب خسته خاطر گردند ابتدا بمطالعه احادیث خواهند کرد و اجر اخروی خواهند برد

ذکر احتجاج حسین بن علی علیهما السلام با معویه و اتباع او در مدت زندگانی معویه

در کتاب عوالم از صحابه و تابعین حدیث مکتوب است و در مناقب و احتجاج مسنداً موسی بن عقبه منتهی میشود که معویه را گفتند خویشتن را نگران باش که چشم مردم بسوی حسین بن علی علیهما السلام نگرانست صواب آنست که از وی خواستار شوی تا بر منبر صعود کند و مردم را خطبه خواند تواند بود که از عی کلام و کلالت لسان حشمت او بشکند و عظمت او در چشم مردم اندک شود معویه گفت ما این گمان در حق برادرش حسن بردیم و او را بر منبر صعود دادیم آغاز خطبه نمود و بدست فصاحت ما را پایمال فضاحت ساخت و حشمت و عظمت او در چشم مردم دو چندان گشت اتباع در انجاح این مسئلت الحاح کردند ناچار معویه گفت یا اباعبدالله تواند شد که بر منبر شوی و

مردم را خطبه کنی آنحضرت مسئول او را باجابت مقرون داشت و بر منبر شد و خدای را ثنا گفت و رسول را درود فرستاد فَقَالَ نَحْنُ حِزْبُ اللّٰهِ الْغَالِبُونَ وَعِتْرَةُ رَسُولِ اللّٰهِ الْاَقْرَبُونَ وَاَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ وَاَحَدُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ جَعَلَنَا رَسُولُ اللّٰهِ ثَانِيَ كِتَابِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الَّذِي فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ وَالْمُعَوَّلُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ وَلَا يُبْطِئُنَا تَأْوِيلُهُ بَلْ نَتَّبِعُ حَقَائِقَهُ فَاَطِيعُونَا فَاِنَّ طَاعَتَنَا مَفْرُوضَةٌ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ اِلَى اللّٰهِ وَالَى الرَّسُولِ وَقَالَ وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَى الرَّسُولِ وَاِلَى اُولِي الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ اِلَّا قَلِيلًا وَاُحَذِّرُكُمُ الْاِصْغَاءَ اِلَى هُتُوفِ الشَّيْطَانِ بِكُمْ فَاِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ فَتَكُونُوا كَاَوْلِيَائِهِ الَّذِينَ قَالَ لَهُمْ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَاِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ اِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ فَتَلْقَوْنَ لِلسُّيُوفِ ضَرْبًا وَلِلرِّمَاحِ وَرْدًا وَلِلْعُمُدِ حَطْمًا وَلِلسِّهَامِ غَرَضًا ثُمَّ لَا يُقْبَلُ مِنْ نَفْسٍ اِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيمَانِهَا خَيْرًا میفرماید ماییم لشکرهای غالب و قاهر خدا و ماییم عترت و عشیرت رسول خدا و هیچکس را با آنحضرت قربت و قرابت ما نیست و ماییم اهل بیت پاک و پاکیزهٔ او و ماییم یکی از ثقلین و ما را رسول خدا با قرآن کریم همانند فرمود آن قرآنی که دارای تفصیل تمامت اشیاست و اطراف آن از باطل و لاطایل پرداخته و پیراسته است و تفسیر و تاویل آن بی زیاده و نقصان در نزد ماست پس اطاعت کنید ما را و سر از فرمان ما متابید زیرا که خداوند طاعت ما را بر شما واجب ساخته آنجا که میفرماید اطاعت کنید خدا و رسول او و اولی الامر را و آنجا که در کاری درمانده شوید بجانب خدا و خطاب رسول بازگشت کنید تا آنان که از تفسیر و تاویل آگاهند شما را آگهی دهند و اگر فضل و رحمت خداوند شامل نشود کمتر کسی از احبال دام و اشباک شیطان برهد و بسلامت بجهد هوش باز آرید و گوش بندای شیطان فرا مدهید همانا چون این دشمن قوی پنجه شما را بشیفت و بطمع دوستی بفریفت ناگاه از شما روی بگرداند و شما را در هم شکند و با شمشیر مشرفی و نیزهٔ خطی و خدنگ چاچی کیفر کند اینوقت یکتن از شما بسلامت نرهد و شما را ایمان شما خط امان ندهد این کلمات بر معویه عظیم ثقل افکند فَقَالَ حَسْبُكَ يَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ فَقَدْ اَبْلَغْتَ گفت بدانچه گفتی ابلاغی وافی کردی و ما را کافی افتاد و دیگر ابن شهرآشوب گوید مردی اعرابی بر معویه در آمد و در انجاح مسئلت خود الحاح همی نمود حسین علیه السلام حاضر بود معویه با اعرابی نپرداخت و خویشتن را با صحبت حسین علیه السلام همی شاغل ساخت اعرابی گفت این کیست که معویه از وی با من نپرداز و مرا حاجت روا نساز گفتند این پسر علی مرتضی و پنجم آل عباست پس اعرابی روی با حسین آورد و گفت یا ابن رسول الله الطاف خویش را از من دریغ مدار و در اسعاف حاجت من سخنی بگوی حسین علیه السلام در انجام امر او کلمه بگفت و معویه بپذیرفت و اعرابی را کامروا ساخت اینوقت اعرابی این اشعار را انشاد کرد

اَتَيْتُ الْعَبْشَمِيَّ وَلَمْ يَجُدْ لِي	اِلَى اَنْ هَزَّهُ ابْنُ الرَّسُولِ
هُوَ ابْنُ الْمُصْطَفَى كَرَمًا وَجُودًا	وَمِنْ بَطْنِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُولِ
وَاِنَّ لِهَاشِمٍ فَضْلًا عَلَيْكُمْ	كَمَا فَضَلَ الرَّبِيعُ عَلَى الْمُحُولِ

احتجاج حسین علیه السلام با عمرو عاص

معویه گفت ای اعرابی من ترا صله و جایزه عطا میکنم و تو حسین را ستایش و ثنا میگنی فَقَالَ الْاَعْرَابِيُّ يَا مُعَاوِيَةُ اَعْطَيْتَنِي مِنْ حَقِّهِ وَقَضَيْتَ حَاجَتِي بِقَوْلِهِ یعنی تو از حق او که غصب کرده مرا عطا دادی و بقول او اسعاف حاجت من فرمودی لاجرم ترا بر من او حق سپاس و ستایش نیست و نیز از صحابه و تابعین رسیده که عمرو بن العاص در حیات خود با حسین علیه السلام گفت

چیست که فرزندان ما از شما بشمار افزون می آید در پاسخ بدین شعر متمثل فرمود

بُغَاثُ الطَّيْرِ اَكْثَرُهَا فِرَاخًا	وَاُمُّ الصَّقْرِ مِقْلَاةٌ نَزُورٌ

گفت چیست که آثار شیخوخت در شوارب ما سرعت میکند و موی سفید در شارب شما دیرتر ظاهر میگردد فَقَالَ الْحُسَيْنُ اِنَّ نِسَاءَكُمْ نِسَاءٌ بَخِرَةٌ فَاِذَا دَنَى اَحَدُكُمْ مِنِ امْرَاَتِهِ نَكَهَتْ عَلَى وَجْهِهِ فَشَابَ مِنْهُ شَارِبُهُ فرمود همانا زنان شما که ضجیع شما باشند در روی شما بشدت دم زنند و از بخر دهان ایشان موی شارب شما سفید گردد گفت چیست که موی محاسن شما از موی زنخ ما افزونست بدین آیهٔ مبارکه استشهاد کرد فَقَالَ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِاِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ اِلَّا نَكِدًا اراضی پاک و پاکیزه بکثرت و خضارت گیاه متوقع است بیرون اراضی خبیثه که از منت گیاه و قلت نما ناگزیر است فَقَالَ مُعَاوِيَةُ بِحَقِّي اِلَّا سَكَتَّ فَاِنَّهُ ابْنُ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ معویه گفت قسم بجان من الا آنکه خاموش باشی که او پسر علی بن ابیطالبست علیهم السلام فقال

اِنْ عَادَتِ الْعَقْرَبُ عُدْنَا لَهَا	وَكَانَتِ النَّعْلُ لَهَا حَاضِرَةً
قَدْ عَلِمَ الْعَقْرَبُ وَاسْتَيْقَنَتْ	اَنْ لَا لَهَا دُنْيَا وَلَا آخِرَةً

احتجاج حسین علیه السلام با مروان

و نیز ابن شهرآشوب از صحابه و تابعین حدیث میکند که مروان بن الحکم یکروز با حسین بن علی علیهما السلام گفت لَوْلَا فَخْرُكُمْ بِفَاطِمَةَ فَبِمَا كُنْتُمْ تَفْتَخِرُونَ یعنی اگر با فاطمه فخر نمی جستید با کدام کس مفاخرت میتوانستید کرد حسین علیه السلام در خشم شد و جست و او را فرو گرفت و گلوگاهش را سخت بفشرد چنانکه بیخویشتن گشت پس او را بیفکند و روی با جماعت کرد و قریش را مخاطب داشت فَقَالَ اَنْشُدُكُمْ بِاللّٰهِ اِلَّا صَدَّقْتُمُونِي اِنْ صَدَقْتُ گفت سوگند میدهم شما را با خدای بتصدیق کنید مرا اگر سخن براستی کردم آنگاه فرمود اَتَعْلَمُونَ اَنَّ فِي الْاَرْضِ حَبِيبَيْنِ كَانَا اَحَبَّ اِلَى رَسُولِ اللّٰهِ مِنِّي وَمِنْ اَخِي اَوْ عَلَى ظَهْرِ الْاَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيٍّ غَيْرِي وَغَيْرُ اَخِي قَالُوا لَا قَالَ وَاِنِّي لَا اَعْلَمُ اَنَّ فِي الْاَرْضِ مَلْعُونًا ابْنَ مَلْعُونٍ غَيْرَ هٰذَا وَاَبِيهِ طَرِيدِ رَسُولِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ مَا بَيْنَ جَابَرْسَ وَجَابَلْقَ اَحَدُهُمَا بِبَابِ الْمَشْرِقِ وَالْاُخْرَى بِبَابِ الْمَغْرِبِ رَجُلَانِ مِمَّنْ يَنْتَحِلُ الْاِسْلَامَ اَعْدَى لِلّٰهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِاَهْلِ بَيْتِهِ مِنْكَ وَمِنْ اَبِيكَ اِذْ كَانَ وَعَلَامَةُ قَوْلِي فِيكَ اَنَّكَ اِذَا غَضِبْتَ سَقَطَ رِدَاؤُكَ مِنْ مَنْكِبِكَ فرمود آیا میدانید که در روی زمین از من و از برادرم حسن در نزد رسول خدا محبوب تر کس نبود و همچنان آیا میدانید که بر پشت ارض پسر دختر پیغمبری غیر از من و برادرم حسن کس نیست گفتند چنین است که تو فرمائی فرمود اما من در روی زمین ملعون پسر ملعون جز مروان و پدرش حکم طرید رسول خدا و رانده حضرت او نمیدانم سوگند با خدای که در میان جابلسا و جابلقا که یکی دروازهٔ مشرق و آن دیگر دروازهٔ مغربست از مروان و پدرش که بدروغ اسلام را بر خود بسته اند دشمن تر از برای خدا و از برای رسول خدا و اهل بیت او کس نیست همانا ای مروان علامت صدق این سخن آنست که چون برخیزی و غضب کنی ردای تو از منکب تو فرو افتد راوی این حدیث محمد بن السائب گفت سوگند با خدای برنخاست مروان از مجلس جز اینکه غضب کرد و ردای او در افتاد از دوش او برگرفتش و دیگر در رجال کشی مسطور است

مکتوب مروان بن حکم بمعویه

که مروان الحکم در حکومت خویش از مدینه بسوی معویه مکتوب کرد بدینگونه اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ عَمْرَو بْنَ عُثْمَانَ ذَكَرَ اَنَّ رِجَالًا مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ وَوُجُوهَ اَهْلِ الْحِجَازِ يَخْتَلِفُونَ اِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَذَكَرَ اَنَّهُ لَا يَاْمَنُ وُثُوبَهُ وَقَدْ بَحَثْتُ عَنْ ذٰلِكَ فَبَلَغَنِي اَنَّهُ لَا يُرِيدُ الْخِلَافَ يَوْمَهُ وَلَسْتُ آمَنُ اَنْ يَكُونَ هٰذَا اَيْضًا لِمَنْ بَعْدَهُ فَاكْتُبْ اِلَيَّ بِرَاْيِكَ فِي هٰذَا وَالسَّلَامُ یعنی دانسته باش که عمرو بن عثمان مرا آگهی داد که جماعتی از اهل عراق و گروهی از صنادید اهل حجاز در خدمت حسین بن علی آمد شد دارند

جواب مکتوب مروان از معویه

و همی گفت من ایمن نیستم از خروج او و چند که فحص کردم بمن رسید که حسین امروز در خلافت بیرون نخواهد شد لکن ایمن نیستم از آنکس که بعد از تو بر مسند خلافت جای کند لاجرم مرا آگهی ده تا رای تو چیست چون این مکتوب بمعویه رسید در پاسخ نگاشت اَمّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِی کِتابُكَ وَ فَهِمْتُ ما ذَکَرْتَ فِیهِ مِنْ اَمْرِ الْحُسَیْنِ فَاِیّاكَ اَنْ تَتَعَرَّضَ لِلْحُسَیْنِ فی شَیْءٍ وَ اتْرُكْ حُسَیْناً ما تَرَکَكَ فَاِنّا لا نُرِیدُ اَنْ نَتَعَرَّضَ لَهُ فی شَیْءٍ ما وَفی بِبَیْعَتِنا وَ لَمْ یُنازِعْنا سُلْطانَنا فَاکْمُنْ عَنْهُ ما لَمْ یُبْدِ لَكَ صَفْحَتَهُ وَ السَّلامُ یعنی بمن رسید مکتوب تو و نیک دریافتم آنچه مذکور ساختی از امر حسین بر حذر باش از اینکه بهیچ چیز متعرض حسین باشی دست باز دار حسین را چند که ترا دست باز داشته است و دانسته باش که ما در هیچ امری متعرض حسین نیستیم مادام که متعرض سلطنت ما نیست پس پوشیده دار خاطر خود را از وی چندانکه آشکار نکرده است مخاطرات خود را از برای تو معویه این مکتوب را بمروان نگاشت و از آن سوی

مکتوب معویه بحسین بن علی علیهما السلام

بحسین بن علی علیهما السلام بدینگونه مکتوب کرد اَمّا بَعْدُ فَقَدِ انْتَهَتْ اِلَیَّ اُمُورٌ عَنْكَ اِنْ کانَتْ حَقّاً فَقَدْ اَظُنُّكَ تَرَکْتَها رَغْبَةً فَدَعْها وَ لَعَمْرُ اللّهِ اِنَّ مَنْ اَعْطَی اللّهَ عَهْدَهُ وَ میثاقَهُ لَجَدیرٌ بِالْوَفاءِ وَ اِنْ کانَ الَّذی بَلَغَنی عَنْكَ باطِلاً فَاِنَّكَ اَعْزَلُ النّاسِ لِذلِكَ وَ عِظْ نَفْسَكَ فَاذْکُرْ وَ بِعَهْدِ اللّهِ اَوْفِ فَاِنَّكَ مَتی تُنْکِرْنی اُنْکِرْكَ وَ مَتی ما تَکِدْنی اَکِدْكَ فَاتَّقِ شَقَّ عَصا هذِهِ الْاُمَّةِ وَ اَنْ یَرُدَّهُمُ اللّهُ عَلی یَدَیْكَ فی فِتْنَةٍ فَقَدْ عَرَفْتَ النّاسَ وَ بَلَوْتَهُمْ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدینِكَ وَ لِاُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَ لا یَسْتَخِفَّنَّكَ السُّفَهاءُ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ یعنی چیزی چند از تو بمن رسیده است اگر این اخبار استوار است گمان میرود که ترک آن بگوئی و از این عادت و شیمت دست باز داری سوگند با خدای کسی که پیمانی محکم کند و عهدی استوار بندد سزاوار است که بعهد خویش وفا کند و اگر آنچه از تو بمن رسیده از در کذب و بهتان است دامنت از این تهمت بری خواهد بود خویشتن را موعظتی میفرمای و بعهد خویش وفا میکن همانا گاهی که انکار من کنی انکار تو خواهم کرد و چون قربت من جوئی با تو قریب خواهم شد بر حذر باش از اینکه شق عصای امت کنی و اینکه بدست تو در این امت فتنه حدیث شود همانا مردم را شناخته و ایشان را بمیزان آزمایش سنجیده خویشتن را و اپای رعایت امت محمد و حراست دین خود را حاضر باش و سخن بی‌خردان را گوش فرا مده چون این نامه بحسین بن علی علیهما السلام رسید در جواب

مکتوب حسین علیه السلام در جواب معویه

او بدینگونه کتاب کرد اَمّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنی کِتابُكَ تَذْکُرُ اَنَّهُ قَدْ بَلَغَكَ عَنّی اُمُورٌ اَنْتَ لی عَنْها راغِبٌ وَ اَنَا بِغَیْرِها عِنْدَكَ جَدیرٌ فَاِنَّ الْحَسَناتِ لا یَهْدی لَها وَ لا یُسَدِّدُ اِلَیْها اِلَّا اللّهُ وَ اَمّا ما ذَکَرْتَ اَنَّهُ انْتَهی اِلَیْكَ عَنّی فَاِنَّهُ اِنَّما رَقاهُ اِلَیْكَ الْمَلّاقُونَ الْمَشّاؤُونَ بِالنَّمیمِ وَ ما اُریدُ لَكَ حَرْباً وَ لا عَلَیْكَ خِلافاً وَ اَیْمُ اللّهِ اِنّی لَخائِفٌ لِلّهِ فی تَرْكِ ذلِكَ وَ ما اَظُنُّ اللّهَ راضِیاً بِتَرْكِ ذلِكَ وَ لا عاذِراً بِدُونِ الْاِعْذارِ فیهِ اِلَیْكَ وَ فی اُولئِكَ الْقاسِطینَ الْمُلْحِدینَ حِزْبِ الظَّلَمَةِ وَ اَوْلِیاءِ الشَّیاطینِ اَلَسْتَ الْقاتِلَ حُجْراً اَخا کِنْدَةَ وَ الْمُصَلّینَ الْعابِدینَ الَّذینَ کانُوا یُنْکِرُونَ الظُّلْمَ وَ یَسْتَعْظِمُونَ الْبِدَعَ وَ لا یَخافُونَ فِی اللّهِ لَوْمَةَ لائِمٍ ثُمَّ قَتَلْتَهُمْ ظُلْماً وَ عُدْواناً مِنْ بَعْدِ ما کُنْتَ اَعْطَیْتَهُمُ الْاَیْمانَ الْمُغَلَّظَةَ وَ الْمَواثیقَ الْمُؤَکَّدَةَ لا تَأْخُذُهُمْ بِحَدَثٍ کانَ بَیْنَكَ وَ بَیْنَهُمْ وَ لا بِاِحْنَةٍ تَجِدُها فی نَفْسِكَ اَوَ لَسْتَ قاتِلَ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الْخُزاعِیِّ صاحِبِ رَسُولِ اللّهِ الْعَبْدِ الصّالِحِ الَّذی اَبْلَتْهُ الْعِبادَةُ فَنَحَلَ جِسْمُهُ وَ اصْفَرَّ لَوْنُهُ بَعْدَ ما آمَنْتَهُ وَ اَعْطَیْتَهُ مِنْ عُهُودِ اللّهِ وَ مَواثیقِهِ ما لَوْ اَعْطَیْتَهُ طائِراً لَنَزَلَ اِلَیْكَ مِنْ رَأْسِ الْجَبَلِ ثُمَّ قَتَلْتَهُ جُرْأَةً عَلی رَبِّكَ وَ اسْتِخْفافاً بِذلِكَ الْعَهْدِ اَلَسْتَ الْمُدَّعِیَ زِیادَ بْنَ سُمَیَّةَ الْمَوْلُودَ عَلی فِراشِ عُبَیْدٍ ثَقیفٍ فَزَعَمْتَ اَنَّهُ ابْنُ اَبیكَ وَ قَدْ قالَ رَسُولُ اللّهِ اَلْوَلَدُ لِلْفِراشِ وَ لِلْعاهِرِ الْحَجَرُ فَتَرَکْتَ سُنَّةَ رَسُولِ اللّهِ تَعَمُّداً وَ تَبِعْتَ هَواكَ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّهِ ثُمَّ سَلَّطْتَهُ عَلَی الْعِراقَیْنِ یَقْطَعُ اَیْدِیَ الْمُسْلِمینَ وَ اَرْجُلَهُمْ وَ یَسْمُلُ اَعْیُنَهُمْ وَ یَصْلِبُهُمْ عَلی جُذُوعِ النَّخْلِ کَاَنَّكَ لَسْتَ

المغرة

مِنْ هذِهِ الْاُمَّةِ وَ لَیْسُوا مِنْكَ اَوَ لَسْتَ صاحِبَ الْحَضْرَمِیّینَ الَّذینَ کَتَبَ فیهِمُ ابْنُ سُمَیَّةَ اَنَّهُمْ کانُوا عَلی دینِ عَلِیٍّ فَکَتَبْتَ اِلَیْهِ اَنِ اقْتُلْ کُلَّ مَنْ کانَ عَلی دینِ عَلِیٍّ فَقَتَلَهُمْ وَ مَثَّلَ بِهِمْ بِاَمْرِكَ وَ دینُ عَلِیٍّ وَ اللّهِ الَّذی کانَ یَضْرِبُ عَلَیْهِ اَباكَ وَ یَضْرِبُكَ بِهِ وَ جَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذی جَلَسْتَ وَ لَوْ لا ذلِكَ لَکانَ شَرَفُكَ وَ شَرَفُ اَبیكَ الرِّحْلَتَیْنِ وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ اُنْظُرْ لِنَفْسِكَ وَ لِدینِكَ وَ لِاُمَّةِ مُحَمَّدٍ وَ اتَّقِ شَقَّ عَصا هذِهِ الْاُمَّةِ وَ اَنْ تَرُدَّهُمْ اِلی فِتْنَةٍ وَ اِنّی لا اَعْلَمُ فِتْنَةً اَعْظَمَ عَلی هذِهِ الْاُمَّةِ مِنْ وِلایَتِكَ عَلَیْها وَ لا اَعْلَمُ نَظَراً لِنَفْسی وَ لِدینی وَ لِاُمَّةِ مُحَمَّدٍ عَلَیْنا اَفْضَلَ اَنْ اُجاهِدَكَ فَاِنْ فَعَلْتُ فَاِنَّهُ قُرْبَةٌ اِلَی اللّهِ وَ اِنْ تَرَکْتُهُ فَاِنّی اَسْتَغْفِرُ اللّهَ لِذَنْبی وَ اَسْئَلُهُ تَوْفیقَهُ لِاِرْشادِ اَمْری وَ قُلْتَ فیما قُلْتَ اِنّی اِنْ اَنْکَرْتُكَ تُنْکِرْنی وَ اِنْ اَکِدْكَ تَکِدْنی فَکِدْنی ما بَدا لَكَ فَاِنّی اَرْجُو اَنْ لا یَضُرَّنی کَیْدُكَ فِیَّ وَ اَنْ لا یَکُونَ عَلی اَحَدٍ اَضَرَّ مِنْهُ عَلی نَفْسِكَ لِاَنَّكَ قَدْ رَکِبْتَ جَهْلَكَ وَ تَحَرَّصْتَ عَلی نَقْضِ عَهْدِكَ وَ لَعَمْری ما وَفَیْتَ بِشَرْطٍ وَ لَقَدْ نَقَضْتَ عَهْدَكَ بِقَتْلِكَ هؤُلاءِ النَّفَرِ قَتَلْتَهُمْ بَعْدَ الصُّلْحِ وَ الْاَیْمانِ وَ الْعُهُودِ وَ الْمَواثیقِ تَقْتُلُهُمْ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَکُونُوا قاتَلُوا وَ قَتَلُوا وَ لَمْ تَفْعَلْ ذلِكَ لَهُمْ اِلّا لِذِکْرِهِمْ فَضْلَنا وَ تَعْظیمِهِمْ حَقَّنا فَقَتَلْتَهُمْ مَخافَةَ اَمْرٍ لَعَلَّكَ لَوْ لَمْ تَقْتُلْهُمْ مِتَّ قَبْلَ اَنْ یَفْعَلُوا اَوْ ماتُوا قَبْلَ اَنْ یُدْرِکُوا فَاَبْشِرْ یا مُعاوِیَةُ بِالْقِصاصِ وَ اسْتَیْقِنْ بِالْحِسابِ وَ اعْلَمْ اَنَّ لِلّهِ تَعالی کِتاباً لا یُغادِرُ صَغیرَةً وَ لا کَبیرَةً اِلّا اَحْصاها وَ لَیْسَ اللّهُ بِناسٍ لَكَ اَخْذَكَ بِالظِّنَّةِ وَ قَتْلَكَ اَوْلِیاءَهُ عَلَی التُّهَمِ وَ نَفْیَكَ اَوْلِیاءَهُ مِنْ دُورِهِمْ اِلی دارِ الْغُرْبَةِ وَ اَخْذَكَ النّاسَ بِبَیْعَةِ ابْنِكَ غُلامٍ حَدَثٍ یَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ یَلْعَبُ بِالْکِلابِ لا اَعْلَمُكَ اِلّا وَ قَدْ خَسِرْتَ نَفْسَكَ وَ تَبَّرْتَ دینَكَ وَ غَشَشْتَ رَعِیَّتَكَ وَ اَخْرَبْتَ اَمانَتَكَ وَ سَمِعْتَ مَقالَةَ السَّفیهِ الْجاهِلِ وَ اَخَفْتَ الْوَرِعَ التَّقِیَّ لِاَجْلِهِمْ وَ السَّلامُ این سخنان بفارسی چنین می‌آید میفرماید مکتوب تو بمن رسید ابلاغ کردی که من در مخالفت تو متصدی امری چند شده‌ام که از من جز این متوقع بوده همانا ابواب حسنات بر روی کس گشاده نشود و اگر نه بسته نگردد جز بخواست خداوند اما آنچه رقم کردی که از من بتو رسیده این کلمات را مردم متملق و دروغزن بهم پیوسته‌اند و بمن بسته‌اند من امروز با تو از در مخالفت و محاربت نیستم سوگند با خدا که امروز خداوند را بترک این شیمت که بدست کرده‌ام خشنود نمیدانم و در ترک این عادت عذری در نزد تو و در نزد این گمراهان ملحد که لشکر ظلمه و دوستدار شیاطین‌اند بدست نیست‌ها ای معویه آیا تو آنکس نیستی که حجر کندی را کشتی و مردم نمازگزار و پرهیزکار را که ظلم و بدعت را پسندیده نداشتند و در امر دین از شناعت و سرزنش کس نمی‌اندیشیدند از در ظلم و عدوان تباه کردی از پس آنکه با ایشان بسوگندهای مغلظه و مواثیق مؤکده استوار نمودی بی آنکه در ملک تو فتنه حدیث کنند یا مخاصمتی آغاز نهند‌ها ای معویه تو آنکس نیستی که عمرو بن الحمق الخزاعی صاحب رسول خدای را بکشتی آن مرد صالح که عبادت اندامش را لاغر نمود و پیکرش را هزال داد و رخسارش را گونه صفرت کرد از پس آنکه او را خط امان دادی و بعهد خدای محکم نمودی با آن میثاق و پیمان که اگر مرغی را عطا کردی از فراز جبال شامخه بزیر آمدی آنگاه بر خدای جرأت کردی و عهد خدای را خوار شمردی و بجرم و خیانت او را بکشتی آیا تو آنکس نیستی که زیاد بن سمیه را که در فراش عبید که عبدی از بنی ثقیف بود متولد شد با خود برادرخوانده و او را پسر ابوسفیان گفتی که بزنا آورده و حال آنکه رسول خدا فرمود مولود منسوب بفراش است و بهره زناکار حجر است تو مصلحت خویش سنت رسول خدای را پشت پای زدی و پسر عبید را برادر گرفتی و بحکومت عراقین فرستادی تا دست و پای مسلمانان را قطع کرد و چشمهای ایشان را باهن تفته نابینا نمود و ایشان را بر شاخهای نخل بردار کرد گویا از این امت نبودی و این امت را با تو هیچ نسبت نبود آیا تو آنکس نیستی که زیاد بن ابیه بسوی تو مکتوب کرد که حضرمیین بر دین

علی میروند و تو او را منشور کردی که از آنان که بر دین علی میروند کین زنده مگذار و او همگان را بکشت و مثله کرد و حال آنکه سوگند با
خدای که علی بحکم آن دین او و پدر ترا دستخوش شمشیر میساخت و امروز بدست آویز آن دین غصب مسند خلافت کرده و اگر نه شرف تو
و پدر تو بیرون رحلت صیف و شتا نبود و اینکه گفتی نگران نفس خویش و دین خویش و امت محمد باشم و ایشان را در فتنه نیفکنم و از شق
عصای امت و پراکندگی جماعت بپرهیزم هیچ فتنه را درین امت بزرگتر از خلافت و حکومت تو نمیدانم و از برای نفس خود و دین خود
و امت محمد هیچ سودی افضل از آن ندانم که با تو جهاد کنم و قتال دهم اگر این معاملت بپای برم در حضرت حق قربتی باشد و اگر توانی
و تراخی جویم ازین گناه استغفار بایدم جست و از خداوند رشد خویش میجویم و اینکه گفتی اگر انکار کنم ترا انکار میکنی مرا و اگر در کید تو
باشم در کید من خواهی بود وای بر تو چه در خاطر داری رجای من چنان است که کید تو زیان نبخشد هیچ آفریده را جز اینکه بر نفس تو
بازگشت کند زیرا که بر جهل خویش سوار شدی و بر نقض عهد حریص گشتی قسم بجان خودم که وفا بهیچ عهد و شرطی نکردی و کشتی مسلمانرا
بعد از عهود و مواثیق و صلح و سوگندی بی آنکه با تو مبارزتی کنند و مناجزتی آغاز نهند و جرم و جریرت ایشان جز ذکر فضایل ما و تعظیم حقوق
ما نبود و پس بکشتی ایشانرا از بیم آنکه مبادا عرضه هلاک و دمار شوی و ایشان زنده باشند و اگر نه بمیرند و حرارت تیغ حداد نه بینند دانسته
باش ای معویه که روز حساب در می آید و هنگام قصاص فرا میرسد دانسته باش که خدای را کتابیست که هیچ صغیره و کبیره نیست که احصا نگشته
و در آن کتاب مسطور نیست و خداوند نگرانست که مردم را بهتان گرفتی و دوستان خدایرا بتهمت ماخوذ داشتی و جماعتی را کشتی
و گروهی را از مساکن و مرابع خود نفی بلد نمودی و از برای پسرت یزید که غلامی خمر خوار و سگ باره بود از مردمان بیعت گرفتی این نیست
جز اینکه خسران زدی نفس خود را و هلاک کردی دین خود را و مغشوش نمودی رعیت خود را و خراب فرمودی امانت خود را و اصغا داشتی
سخن سفیه جاهل را و بیم دادی مردم پارسا و متقی را تا بر گردن آرزو سوار شدی والسلام چون معویه این مکتوب را قرائت کرد جهان
در چشمش تاریک شد فقال لقد کان فی نفسه ضب ما اشعر به گفت در خاطر او ذخیره حقد و حسدیست که بدان راه
نتوان برد پسرش یزید حاضر بود گفت یا امیرالمؤمنین او را جوابی بنکوهش کتابی کن و بزبونی و خواری خطاب فرمای و پدرش علی را
برشتی یاد میکن هم درین وقت عبدالله بن عمرو بن العاص از در درآمد معویه روی با او کرد و گفت هیچ دانی که حسین بن علی بمن چه مکتوب
کرده و آن کتاب را بر عبدالله قرائت نمود عبدالله گفت یا امیرالمؤمنین کیست که ترا دفع تواند داد یا منع تواند کرد او را پاسخی چنانکه
او را سزد نگار کن و چندانکه دانی از مثالب و معایب او بکار بند معویه گفت یزید نیز چنین رای زده عبدالله گفت یزید درین رای اصابه
فرموده اینوقت یزید گفت یا امیرالمؤمنین اینک رای زان رای مرا پسنده داشتی معویه بخندید و گفت هر دوان بخطا سخن کردید من در
حسین بن علی چه سخن کنم و از مثل من کس روا نیست که از در باطل بعیب کس سخن آغازد و مردمان بتعییر و تکذیب او پردازند و چگونه
عیب کنم حسین را که سوگند با خدای در وی موضع عیب بدست نشود خواستم بسوی او مکتوب کنم و او را بوعید و تهدید بیم دهم و روا ندیدم
و قرع الباب لجاج نکردم بالجمله سخنی که بر حسین علیه السلام ناگوار باشد تحریر نکرد و مقرر داشت که هر سال هزار هزار درهم از بیت المال
بحضرت او برند و بیرون این مبلغ همواره خدمتش را بعروض و جوایز متکاثره متواتر میداشت و دیگر مروان الحکم در ایامی که حکومت مدینه
داشت یکروز در مسجد رسول خدا بر منبر شد و مردم را خطبه کرد و کلمه چند ناشایست در حق علی بن ابیطالب علیه السلام تلفیق کرد چون
از منبر بزیر آمد و مردم پراکنده شدند این خبر بحسین بن علی علیهما السلام آوردند آنحضرت فرمود برادرم حسن علیه السلام جای داشت

احتجاج مروان با حسین علیه السلام

گفتند حاضر بود فرمود او را پاسخ نداد گفتند خاموش نشست حسین علیه السلام خشمناک بر مروان درآمد فقال له یا ابن الزرقاء
و یا ابن آکلة القمل انت الواقع فی علی قال له مروان انک صبی لا عقل لک فرمود ای پسر زرقا ای پسر خورنده قمل

تو در حق علی ناسزا سخن گفتی مروان گفت تو هنوز جوانی و از بیش و کم ندانی حسین علیه السلام فرمود اکنون ترا خبر میدهم از تو و اصحاب تو و از
علی علیه السلام فان الله تعالی یقول ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا خداوند در شان علی
و شیعت او چنین فرموده آنگاه فرمود فانما یسرناه بلسانک لتبشر به المتقین بشر بذلک النبی العربی لعلی بن ابی
طالب و نیز در کتاب کافی مسطور است که معویة بن ابی سفیان بمروان بن الحکم که حاکم مدینه بود منشور کرد که در وجه هر یک از جوانان
از بیت المال مبلغی مقرر میدار تا هر سال ماخوذ دارند و در مخارج خود بکار برند سید سجاد که آن هنگام خرد سال بود میفرماید مرا گفت
نام تو چیست گفتم علی بن الحسین گفت برادرت چه نام دارد گفتم علی فقال علی و علی ما یرید ابوک ان یدع احدا من ولده
الا سماه علیا گفت همگان علی و علی پدر تو دست باز نمیدارد از فرزندان خود الا آنکه علی نام کند این بگفت و مبلغی در وجه من مقرر داشت
چون بنزد پدر آمدم و این قصه باز گفتم فقال الحسین ویلی علی ابن الزرقاء دباغة الادم لو ولد لی مائة لاحببت ان
لا اسمی احدا منهم الا علیا فرمود وای بر پسر زرقا که دباغت چرم همی کرد اگر مرا صد پسر آمدی هر آینه دوست داشتمی که همگانرا
بنام علی خوانم هم در مناقب مرقوم است که گاهی که معویه سفر مدینه کرد و از عمال و دوستداران خود فراوان شنیده بود که روی دل مردم
با حسین علیه السلام است بیمناک بود که مبادا روزی بر شورد و از شیعیان او در ظل رایت و لشکری عظیم فراهم کرد لاجرم مروان بن
الحکم را طلب کرد و گفت در کار حسین رای چیست گفت من چنان صواب دانم که حسین را با خود بجانب شام کوچ دهی و امید مردم عراق را
از جنبش او و خروج او قطع کنی معویه گفت که ای مروان در خاطر نهاده که خود را از حمل عظمت حسین آسوده کنی و مرا ابتلا سازی تا اگر بر ثقل
او صبور باشم حمل رنجی عظیم کرده خواهم بود و اگر نه قطع رحم بایدم کرد آنگاه سعید بن العاص را طلب کرد و گفت تو در کار حسین چه می اندیشی
فقال انک و الله ما تخاف الحسین الا علی من بعدک و انک لتخلف له قرنا ان صارعه لیصرعنه و ان سابقه
لیسبقنه فذر الحسین بمنبت النخلة فی تلک البلاد یشرب الماء و یصعد فی الهواء و لا یبلغ الی السماء گفت
سوگند با خدای که ترا از حسین بیم نباید داشت زیرا که بر تو بیرون نمیشود و رزم نمیزند مگر با آنکس که بعد از تو درین مسند جای کند و از برای
او یزید را که قرنی و قرینی است بجای میگذاری تا اگر مصارعت جوید مصارعت کند و اگر مسابقت خواهد منازعت آغازد حسین را در مدینه

وفات ابوهریره

بازگذار چنانکه آب میخورد و بهوا صعود میکند و باسمان نمیرسد او نیز چندانکه سرافراز شود و با مردم عراق اتفاق کند ادراک مسند خلافت
نخواهد کرد و هم درینسال ابوهریره وفات یافت و او پسر دوس بن عبدالله بن عدنان بن زهیر بن کعب بن الحارث بن کعب بن مالک بن
نضر بن الازد بن الغواص است کنیت او ابوهریره است و در جاهلیت و اسلام او را بصد نام افزون خوانده اند بصواب نزدیکتر آنست که
در جاهلیت بعبد شمس و عبد عمرو نامدار بود و در اسلام عبدالله و عبدالرحمن نامیده میشد در سال فتح مکه ایمان آورد و در حفظ احادیث سخت
حریص بود لکن روایات او را خاصه علمای شیعی استوار ندارند ابن عبدالبر در استیعاب سال وفات او را در پنجاه و هشتم هجری رقم کرده
و عتوس منصوری در کتاب بنی امیه در پنجاه و نهم نگاشته و هم درینسال عثمان بن محمد بن ابی سفیان با مردمان زیارت بیت الله گذاشت
و در مدینه ولید بن عقبه حکومت داشت و در کوفه نعمان بن بشیر فرمانروا بود و در بصره عبیدالله بن زیاد بن ابیه حکمرانی میفرمود و در سجستان
برادرش عباد بن زیاد عامل بود و کرمان تحت حکومت شریک بن الاعور میرفت و مالک بن عبدالله در اراضی روم فتح سورانیه نمود جناده
ابن امیه رودس را بگشاد و مدینه آنرا ویران نمود

ذکر آیات ماوله بشهادت حسین علیه السلام

ذکر آیات و اخباری که بشهادت حسین بن علی علیهما السلام تاویل شده است

ازآن پیش که شرح سلطنت یزید بن معویه علیه اللعنه را نگار کنم بذکر آیات ماوله منزله که مبنی بشهادت امام حسین علیه السلام است و

نگارش احادیث واخباری که خبر از شهادت آنحضرت میدهد پرداختم تا همگان بدانند که تکلیف پیغمبران وامامان بیرون تکالیف دیگر مردم است باید دانست که انسان کبیر یعنی امام علیه السّلام قلب آفرینش وروان ونفس عالم امکان است عقل کل عقل اوست ونفس نخستین نفس اوست وعرش اعظم که محدد جهاتست جسم اوست واو در تمام آفرینش آن تصرف وبینش دارد که مردم در اعضای خود لاوالله مردم در شناس خود جاهل وذاهل اند واو باحقیقت اشیا مختلط ومتحد چنانکه اعضای مردم به نیروی قلب وقوت روان حیات دارد اشیای عالم امکان بوجود امام زنده است وهر اثری که از اشیا بظهور میرسد اگرچه بصورت بزبان امام باشد هم بنیروی امام است واز زبان او هر آفریده بهره ونصیبه برندبی انکه دانا باشند ازاینجاست که درشهادت حسین بن علی علیهما السّلام آسمان خونها برید واز هر حجر ومدر خون بردمید وهمی ترجمه آن چند شعر است که در بدایات آنحضرت نگاشتم

دوست راجمله در ترازو اوست	شهر رانیز زور بازو اوست
تن او در غزا چو خسته شدی	آفرینش همه شکسته شدی
آفرینش همه تن او بود	زین زهر شئ رگی زخون بگشود

ازینجا مکشوف می افتد که حسین علیه السّلام عالماً ادراک شهادت را تصمیم عزم داد بحکم مصلحتی که سر آن را جز خدای کس نداند بلکه آن روز مشهود وی بود روز کیرودار را بی کم وکاست نگران بود سواران مخالف را شمار میدانست قاتلان را یکیک بنام ونشان مکشوف داشت ومصرع شهدا را یکیک بنام ونشان بدیدار میکرد ونتوان گفت که چرا دانسته خود را بتهلکه افکند زیراکه تکلیف امام بیرون تکالیف خاص وعام است چنانکه رسول خدا را واجباتی ومحظوراتیست که امت را با او شراکت نیست اکنون بر سر سخن رویم وابتدا بآیات ما نزله کنیم که بر شهادت آنحضرت دلالت دارد قال الله تبارک وتعالی اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ وَاَقِیمُوا الصَّلوٰةَ وَآتُوا الزَّکوٰةَ فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ اِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النَّاسَ کَخَشْیَةِ اللهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا اَخَّرْتَنَا اِلَی اَجَلٍ قَرِیبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقَی وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِیلاً در تفسیر عیاشی سند با بوجعفر علیه السّلام منتهی میشود که این آیه مبارکه تا بدانجا که میفرماید وَاَقِیمُوا الصَّلوٰةَ وَآتُوا الزَّکوٰةَ در حق حسن بن علی علیهما السّلام نازل شده وخداوند بر آنحضرت واجب کرد آنچه که با معویه واتباع او که کافرانند قتال ندهد وجهاد نکند حضرت باقر علیه السّلام میفرماید وَاللهِ الَّذِی صَنَعَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ کَانَ خَیْراً لِهٰذِهِ الْاُمَّةِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَاللهِ لَفِیهِ نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآیَةُ یعنی سوگند با خدای آنچه حسن بن علی علیهما السّلام از برای این امت کرد فاضلتر است از آنچه آفتاب بر او تابش میکند کنایت از آنکه بحکم خداوند که فرمود کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ دست از قتال معویه باز داشت وکار را با مصالحه گذاشت آنگاه میفرماید سوگند با خدای این آیه مبارکه در حق حسن فرود شد واز پس آن خداوند چنانکه میفرماید فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ واجب ساخت جهاد را با کافران واین در حق حسین بن علی علیهما السّلام فرود شد ودر کتاب نوادر باسناد معتبر مسطور است که حسن بن زیاد العطار میگوید سؤال کردم از ابوعبدالله صادق آل محمد ازین آیه مبارکه اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کُفُّوا اَیْدِیَکُمْ فرمود نازل شد در حق حسن بن علی علیهما السّلام وامر کرد خداوند او را که دست از قتال باز دارد عرض کردم فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ نیز قتال دلالت بر وجوب قتال میکند قَالَ نَزَلَتْ فِی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ کَتَبَ اللهُ عَلَیْهِ وَعَلَی اَهْلِ الْاَرْضِ اَنْ یُقَاتِلُوا مَعَهُ فرمود این لخت از آیه در حق حسین علیه السّلام نازل گشت وخداوند واجب ساخت بروی جهاد را وبر مردم روی زمین واجب فرمود که در رکاب او با کافران رزم کنند وَقَالَ لَوْ قَاتَلَ مَعَهُ اَهْلُ الْاَرْضِ لَقُتِلُوا کُلُّهُمْ یعنی اگر اهل ارض جمیعا در رکاب او

قتال میداد

قتال میدادند همگان شهید میشدند بالجمله چون حکم جهاد قرار رسید بعضی از مسلمانان که دل قوی وبازوی توانا نداشتند سخت بترسیدند وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا اَخَّرْتَنَا اِلَی اَجَلٍ قَرِیبٍ گفتند ای پروردگار ما از برای چه جهاد بر ما واجب کردی تا بدست کافران کشته شویم چرا ما را دست باز نداشتی تا گاهی که قائم آل محمد بیرون شود که فتح وظفر ملازم رکاب اوست قال الله قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقَی وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِیلاً یعنی بگو این جماعت ترسنده را که از شهادت بیمناک مباشید که متاع دنیا اندکست وخیر کثیر از برای پرهیزکاران در آخرتست ومجاهدین باندازه رشته که در خرما یافت شود زیان نخواهند دید ونیز این آیه مبارکه تأول بشهادت آنحضرتست قال الله تبارک وتعالی وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَاناً فَلَا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ اِنَّهُ کَانَ مَنْصُوراً میفرماید آنکس که مظلوم کشته شد از برای ولی او در طلب خون او قوت وسلطنت عطا کرده ایم واو را نصرت داده ایم ومنصور داشته ایم باید در قتل اسراف نکند یعنی غیر قاتل کس را نکشد در تفسیر عیاشی سند بجابر منتهی میشود که از ابوجعفر علیه السّلام حدیث میکند قَالَ هٰذِهِ الْآیَةُ فِی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ هُوَ الْحُسَیْنُ ابْنُ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قُتِلَ مَظْلُوماً وَنَحْنُ اَوْلِیَاؤُهُ وَالْقَائِمُ مِنَّا اِذَا قَامَ مِنَّا طَلَبَ بِثَارِ الْحُسَیْنِ فَیَقْتُلُ حَتَّی یُقَالَ قَدْ اَسْرَفَ فِی الْقَتْلِ وَقَالَ الْمَقْتُولُ الْحُسَیْنُ وَوَلِیُّهُ الْقَائِمُ وَالْاِسْرَافُ فِی الْقَتْلِ اَنْ یَقْتُلَ غَیْرَ قَاتِلِهِ اِنَّهُ کَانَ مَنْصُوراً فَاِنَّهُ لَا یَذْهَبُ مِنَ الدُّنْیَا حَتَّی یَنْتَصِرَ بِرَجُلٍ مِنْ آلِ رَسُولِ اللهِ یَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلاً کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَظُلْماً فرمود این آیه مبارکه در حق حسین فرود شد که مظلوم مقتول گشت وما ئیم اولیای او وقائم ما نیز ولی اوست گاهی که در طلب خون حسین علیه السّلام خروج کند چندان از مردم بکشد که گویند اسراف در قتل فرمود حسین علیه السّلام وولی او قائم آل محمد فرمایند که اسراف در قتل آنست که کس جز قاتل را بکشد همانا حسین منصور است واز جهان بیرون نشود تا از قائم آل محمد در خونخواهی خویش نصرت جوید واو جهان را از عدل انباشته کند چنانکه از جور انباشته بود در کتاب کافی از صادق آل محمد مرویست که این خبر در حق حسین علیه السّلام فرود شد میفرماید لَوْ قَتَلَ اَهْلَ الْاَرْضِ بِهِ مَا کَانَ سَرَفاً یعنی اگر بکشد قائم آل محمد که ولی دم آنحضرت است همه مردم روی زمین را بخون حسین اسراف نکرده باشد ودیگر سوره مبارکه فجر است قال الله تعالی یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی اِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبَادِی وَادْخُلِی جَنَّتِی در کتاب کنز الفواید سند بدارم بن فرقد منتهی میشود واین حدیث چنین روایت میکند قَالَ اَبُوعَبْدِ اللهِ اِقْرَؤُا سُورَةَ الْفَجْرِ فِی فَرَائِضِکُمْ وَنَوَافِلِکُمْ فَاِنَّهَا سُورَةُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ وَارْغَبُوا فِیهَا رَحِمَکُمُ اللهُ تَعَالَی صادق آل محمد فرمود سوره فجر را در نمازهای فرایض ونوافل بتمام رغبت قرائت کنید چه این سوره مبارکه در حق حسین علیه السّلام نازل شده ابواسامه حاضر مجلس او بود عرض کرد چگونه خاصه این سوره در شأن حسین است فَقَالَ اَلَا تَسْمَعُ اِلَی قَوْلِهِ تَعَالَی یَا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ الْآیَةَ اِنَّمَا یَعْنِی الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ الرَّاضِیَةِ الْمَرْضِیَّةِ وَاَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ هُمُ الرَّاضُونَ عَنِ اللهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَهُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَهٰذِهِ السُّورَةُ فِی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ وَشِیعَتِهِ وَشِیعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً مَنْ اَدْمَنَ قِرَاءَةَ وَالْفَجْرِ کَانَ مَعَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ فِی دَرَجَتِهِ فِی الْجَنَّةِ اِنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ فرمود مگر نشنیده ای که کلام خدا را از نفس مطمئنه حسین علیه السّلام را خواهد اوست صاحب نفس مطمئنه اوست صاحب مقام رضا اصحاب او از آل محمد در روز قیامت خشنود میشوند از خداوند وخداوند از ایشان شاد است واین سوره در حق حسین یا در حق شیعه او وشیعه آل محمد خاصه فرود شده وآنکس که مداومت کند بقرائت سوره فجر با حسین علیه السّلام در بهشت جای خواهد داشت ودر تفسیر علی بن ابراهیم نیز وارد است که این سوره مبارکه را خداوند در شأن حسین بن علی نازل فرمود

اخبار خداوند انبیا را بشهادت حسین علیه السلام

اخبار آدم بشهادت حسین علیه السلام

در بعض مؤلفات اصحاب ما رسیده که چون آدم صفی هبوط یافت بدو زمین حوا را ندید در طلب او بطی مراحل پرداخت چون عبورش بزمین
کربلا افتاد بی آنکه خطبی حادث شود و حادثه فرا رسد باندوهی بزرگ در افتاد و سینه اش تنگی گرفت و لغزشی در وی پدید شد و خون از پای او
بردمید آدم سر بسوی آسمان کرد وَقَالَ إِلٰهِي هَلْ حَدَثَ مِنِّي ذَنْبٌ آخَرُ فَعَاقَبْتَنِي بِهِ فَإِنِّي طُفْتُ جَمِيعَ الْأَرْضِ وَمَا أَصَابَنِي
سُوءٌ مِثْلَ مَا أَصَابَنِي فِي هٰذِهِ الْأَرْضِ عرض کرد ای پروردگار من آیا مرتکب گناهی دیگر شده ام و اینک مرا کیفر خواهی کرد زیرا که
من تمام ارض را طواف کردم و بچنین حادثه گرفتار نشدم پس خدای بدو وحی فرستاد یا آدم مَا حَدَثَ مِنْكَ ذَنْبٌ وَلٰكِنْ
يُقْتَلُ فِي هٰذِهِ الْأَرْضِ وَلَدُكَ الْحُسَيْنُ ظُلْمًا فَسَالَ دَمُكَ مُوَافَقَةً لِدَمِهِ یعنی ای آدم جرم و جریرتی تازه از تو پدید نشد
بلکه فرزند تو حسین درین ارض کشته میشود و او مظلوم خواهد بود و اینک خون تو بموافقت خون او سیلان یافت عرض کرد حسین پیغمبر است
خطاب آمد که پیغمبر نیست لکن فرزند پیغمبر محمد بن عبد الله است عرض کرد قاتل کیست خطاب آمد یزید ملعون اهل آسمانها و زمینهاست آدم
روی با جبرئیل آورد که رای چیست گفت او را لعن کن پس آدم چهار کرت او را لعن کرد و راه پیش داشت و در جبل عرفات حوا را بیافت

اخبار نوح بشهادت حسین علیه السلام

و نیز در خبر است که چون نوح علیه السلام بر سفینه سوار شد بر جمیع ارض طواف همی داد چون خواست بر زمین کربلا عبور دهد زمین کشتی او را
ماخوذ داشت و نوح از آفت غرق در مخافت افتاد پس خدای را بخواند وَقَالَ إِلٰهِي طُفْتُ جَمِيعَ الدُّنْيَا وَمَا أَصَابَنِي فَزَعٌ مِثْلَ مَا
أَصَابَنِي فِي هٰذِهِ الْأَرْضِ عرض کرد ای پروردگار من در جمیع دنیا طواف کردم در هیچ موضع چنان بیمناک نشدم که درین منزل خوف و
خشیت مرا فرو گرفت اینوقت جبرئیل فرود شد و گفت ای نوح این موضعی است که سبط خاتم انبیا و پسر خاتم اوصیا کشته میشود نوح فرمود
قاتل او کیست گفت قاتل او لعین اهل هفت آسمان و هفت زمین است نوح چهار کرت او را لعن کرد پس کشتی او از مهلکه برست و بی آفت برفت

اخبار ابراهیم بشهادت حسین علیه السلام

تا بر جبل جودی نشست و هم در خبر است که ابراهیم خلیل علیه السلام را در طی طریق سفر اراضی کربلا فرا آمد چون مقتل حسین علیه السلام را خواست
بزیر پی در سپارد اسبش بسر در رفت و ابراهیم از پشت اسب بروی زمین افتاد و سرش بشکست و خون بدوید و زبان باستغفار گشاد
وَقَالَ إِلٰهِي أَيُّ شَيْءٍ حَدَثَ مِنِّي گفت ای پروردگار از من چه گناه آمد هم درین هنگام جبرئیل فرا آمد و گفت ای ابراهیم از تو هیچ
گناهی حدیث نگشته همانا درین محل مقتول میشود سبط خاتم الانبیا و پسر خاتم الاوصیا خون تو بموافقت خون او روان شد فرمود
ای جبرئیل کشنده او چه کس است قَالَ لَعِينُ أَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرَضِينَ وَالْقَلَمُ جَرَىٰ عَلَى اللَّوْحِ بِلَعْنِهِ بِغَيْرِ إِذْنِ رَبِّهِ
فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى الْقَلَمِ أَنَّكَ اسْتَحْقَقْتَ الثَّنَاءَ بِهٰذَا اللَّعْنِ گفت قاتل او ملعون اهل آسمانها و زمینهاست و قلم بر لوح اعظم
لعن او را نگاشت بی آنکه از خدای اذن گیرد و خداوند قلم را وحی فرستاد که بنگارش این لعن مستحق ثنا و ستایش گشتی پس ابراهیم دست
برداشت و چندانکه توانست قاتل او را لعن فرستاد و درین هنگام اسب آنحضرت استوار بایستاد اینوقت ابراهیم علیه السلام روی با اسب
خویش آورد فَقَالَ أَيَّ شَيْءٍ عَرَفْتَ حَتَّى تُومِئَ عَلَى ذٰلِكَ یعنی کدام چیز موجب شناس تو گشت که ایمن گشتی اسب بسخن آمد
فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ أَنَا أَفْتَخِرُ بِرُكُوبِكَ عَلَيَّ فَلَمَّا عَثَرْتُ وَسَقَطْتَ عَظُمَتْ خَجْلَتِي وَكَانَ سَبَبُ ذٰلِكَ مِنْ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللهُ

اخبار اسمعیل بشهادت حسین علیه السلام

تَعَالَى گفت ای ابراهیم افتخار من آنست که تو بر پشت من سوار میشوی چون بسر در آمدم و تو از پشت من در افتادی بزرگ شد خجلت و
شرمساری من و سبب آن یزید بود که خداوندش ملعون داراد و نیز از رضا در روایت رسیده که گوسفندان اسمعیل علیه السلام را در کنار
شط فرات علف چر میدادند شبان اغنام در خدمت اسمعیل علیه السلام بعرض رسانیدند که این گوسفندان هرگز درین مشرعه آب نخورده اند
و نمیخورند اسمعیل از خداوند سؤال کرد که سبب چیست جبرئیل نازل گشت و گفت ای اسمعیل از اغنام پرسش کن تا ترا پاسخ گویند اسمعیل

گوسفندان

گوسفندان را حاضر ساخت فَقَالَ لَهَا لِمَ لَا تَشْرَبِينَ مِنْ هٰذَا الْمَاءِ از برای چیست که ازین آب نمیخورید بزبان فصیح بسخن آمدند و
گفتند قَدْ بَلَغَنَا أَنَّ وَلَدَكَ الْحُسَيْنَ سِبْطَ مُحَمَّدٍ يُقْتَلُ هُنَا عَطْشَانًا فَنَحْنُ لَا نَشْرَبُ مِنْ هٰذِهِ الْمَشْرَعَةِ حُزْنًا عَلَيْهِ گفتند
بما رسیده که فرزند تو حسین سبط محمد درین موضع تشنه کشته میشود لاجرم ما ازین مشرعه بسبب آن حزن که از وی داریم هرگز آب نخوریم

اخبار موسی بشهادت حسین علیه السلام

اسمعیل پرسید که قاتل او کیست گفتند لعین اهل آسمانها و زمینها و تمامت خلایق روی زمین فَقَالَ إِسْمَاعِيلُ اللّٰهُمَّ الْعَنْ قَاتِلَ
الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ و هم در خبر است که موسی علیه السلام را با یوشع بن نون عبور بارض کربلا افتاد ناگاه نعل موسی را خرقی باز
آمد و شراک نعل بگسست و خاری سخت در پای موسی خلید و خون روان گشت فَقَالَ إِلٰهِي أَيُّ شَيْءٍ حَدَثَ مِنِّي فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى
إِلَيْهِ أَنَّ هُنَا يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ وَهُنَا يُسْفَكُ دَمُهُ فَسَالَ دَمُكَ مُوَافَقَةً لِدَمِهِ عرض کرد الهی چه گناهی از من پدیدار شد
که بدین کیفر گرفتار شدم خطاب آمد که خون حسین درین موضع بخاک ریزد و خون تو بموافقت خون او جاری گشت عرض کرد حسین
کیست فَقِيلَ لَهُ هُوَ سِبْطُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى عرض کرد قاتل او کیست خطاب آمد که لعین ماهی دریا و ملعون
وحوش صحرا و طرید طیور هواست پس موسی دست برداشت و بر یزید لعن فرستاد و او را بنفرین یاد کرد اینوقت یوشع بن نون نیز آمین گفت

اخبار سلیمان بشهادت حسین علیه السلام

و از آنجا بسلامت درگذشت و نیز مرویست که سلیمان علیه السلام بر بساط خویش جای داشت و در هوا عبور میداد ناگاه روزی از
زمین کربلا خواست درگذرد باد بساط او را بدوران انداخت چنانکه سلیمان بیمناک شد تا مبادا او را بخاک افکند اینوقت باد از هبوب
بایستاد و بساط او بخاک در افتاد فَقَالَ سُلَيْمَانُ لِلرِّيحِ لِمَ سَكَنْتِ فَقَالَتْ إِنَّ هُنَا يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ فرمود ای باد ترا چه
افتاد که ساکن گشتی گفت مقتل حسین بن علی علیهما السلام در اینجاست سلیمان گفت حسین کیست گفت سبط محمد مختار و پسر علی کرار گفت
کشنده او چه کس است گفت لعین اهل سموات و ارض یزید پس سلیمان دست برداشت و او را لعن فرستاد و بدعای بد یاد کرد اینوقت

اخبار عیسی بشهادت حسین علیه السلام

جن و انس آمین گفتند و باد وزیدن گرفت و بساط طریق سلامت سپرد و نیز در خبر است که عیسی علیه السلام را با حواریون گذر باراضی
کربلا افتاد ناگاه شرزه شیری انگریستند که طریق را بر مجتازان مسدود ساخته عیسی علیه السلام پیش شد وَقَالَ لِمَ جَلَسْتَ فِي هٰذَا
الطَّرِيقِ وَلَا تَدَعُنَا نَمُرُّ فِيهِ فرمود از چه روی درین راه نشسته و بر روندگان راه بسته و نمیگذاری ما درگذریم آن شیر بفصیح ترزبانی
بسخن آمد و گفت إِنِّي لَمْ أَدَعْ لَكُمُ الطَّرِيقَ حَتَّى تَلْعَنُوا يَزِيدَ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ یعنی نمیگذارم شما درگذرید الا آنکه یزید را که کشنده
حسین است لعن کنید عیسی فرمود حسین چه کس باشد قَالَ سِبْطُ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَابْنُ عَلِيٍّ الْوَلِيِّ فرمود قاتل او کیست
عرض کرد قاتل او ملعون وحوش بیابانها و درندگان صحراها خاصه روزهای عاشورا پس عیسی دست برداشت و لعن کرد بر یزید و آمین

اخبار آدم بشهادت حسین علیه السلام

فرستاد بر او اینوقت شیر از طریق کناری گرفت و حواریون ایمن شدند و بجانب مقصود عبور دادند و دیگر صاحب کتاب در الثمین در
تفسیر این آیه مبارکه از قرآن کریم که خدای فرماید فَتَلَقَّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ خلاصه
معنی چنانست که آدم علیه السلام در ساق عرش کلمه چند نگریست جبرئیل او را بیاموخت که بدان کلمات که اسماء پیغمبر و آل پیغمبر بود نیازمند
شود و بدینگونه سخن کند قَالَ يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ
مِنْكَ الْإِحْسَانُ خدای را بدین کلمات سوگند داد چون بنام حسین رسید آتش حزن از قلبش برانگیخت و آب از چشمش بریخت گفت
ای جبرئیل چه شد که در ذکر پنجم قلب من بشکافت و عبره من سیلان یافت جبرئیل گفت این فرزند تو بمصیبتی بزرگ مبتلا شود که همه مصیبتها
در نزد آن کوچک باشد گفت ای برادر آن کدام است قَالَ يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَحِيدًا فَرِيدًا لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مُعِينٌ
وَلَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَهُوَ يَقُولُ وَاعَطْشَاهُ وَاقِلَّةَ نَاصِرَاهُ حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ

يجبه احد الا بالسيوف وشرب الحتوف فيذبح ذبح الشاة من قفاه وينهب رحله اعداؤه وتشهر رؤسهم هو وانصاره فى البلدان ومعهم النسوان كذلك سبق فى علم الواحد المنان گفت کشته میشود در حالتی که تشنه باشد و بیکس باشد و تنها و فرید باشد و او را ناصری و معینی نباشد ای آدم اگر او را ببینی در حالتی که میگوید واعطشاه واقلة ناصراه تا گاهی که از تشنگی چشمش جهان تاریک میشود که آسمان را نتواند دید و هیچکس او را جواب نگوید الا با زبان شمشیر و شراب مرگ پس او را میکشند چنانکه گوسفند را از قفا سر بر میدارند و احمال و اثقال او را دشمنان او بنهب و غارت میبرند و سر او و اصحاب او را بر نیزها میکنند و در شهرها میگردانند و اهل بیت او را اسیر میگیرند این صورتیست که از پیش بعلم خداوند واحد برگذشته است چون این سخن بپای رفت آدم و جبرئیل چون زن ثکلی بگریستند و دیگر در تاریخ محمد نجار شیخ المحدثین اسناد بانس بن مالک مرفوع میدارد

خبر نوح بشهادت حسین علیه السلام

قال النبى صلى الله عليه وآله لما اراد الله ان يهلك قوم نوح اوحى الله اليه ان شق الواح الساج فلما شقها لم يدر ما يصنع بها فهبط جبرئيل فاراه هيئة السفينة ومعه تابوت بها مائة الف مسمار فسمر بالمسامير كلها السفينة الى ان بقيت خمسة مسامير فضرب بيده الى مسمار فاشرق بيده واضاء كما يضيء الكوكب الدرى فى افق السماء فتحير نوح معنی چنانست که چون خدای خواست قوم نوح را عرضه هلاک و دمار دارد نوح را فرمان کرد که الواح درخت ساج را بشکافد چون بشکافت ندانست با آن الواح چه صنعت کند اینوقت جبرئیل فرود شد و از برای نوح صورت کشتی را نمودار کرد و با او صندوقی بود که صد هزار مسمار داشت پس آن کشتی را با مسمارها استوار نمود هنوز پنج مسمار باقی بود یکی از آن پنج را بکار بست و با مطرقه بکوفت اینوقت اشعه از آن مسمار بدرخشید چنانکه ستاره روشن در افق آسمان درخشان گردد نوح ازین حدیث عجیب حیرتی فرو گرفت پس مسمار بطلاقت لسان و ذلاقت بیان بسخن آمد و گفت بنام خیر الانبیا محمد بن عبد الله اینوقت جبرئیل فرود شد نوح گفت یا جبرئیل حال این مسمار چیست که من چونان ندیده ام گفت این مسمار باسم سید انبیا محمد بن عبد الله است آنرا بر اول سفینه نصب کن از طرف ایمن پس مطرقه بر مسمار ثانی زد همچنان نوری طالع و ساطع گشت نوح گفت این چیست جبرئیل عرض کرد این مسمار برادر او و پسر عم او سید اوصیا علی بن ابیطالب است و این مسمار را بر جانب ایسر سفینه نصب کن پس مطرقه بر مسمار ثالث زد همچنان نوری تابان و درخشان شد جبرئیل عرض کرد این مسمار فاطمه علیها السلام است آنرا در جنب مسمار پدرش رسول خدای استوار میفرمای آنگاه مسمار چهارم را مضرب مطرقه ساخت چون نور آن شعشعه و لمعان نمود جبرئیل گفت این مسمار حسن علیه السلام است آنرا در جنب مسمار پدرش جای میده چون نوبت بمسمار پنجم رسید و مطرقه بکوفت تابش نور بالا گرفت و آثار خون پدیدار گشت فقال جبرئيل هذا الدم و قصه شهادت حسین و کردار امت را با آنحضرت بشرح کرد فلعن الله قاتله وظالمه وخاذله و نیز در خصال سند بحضرت رضا علیه السلام منتهی میشود که فرمود گاهی که خداوند امر کرد ابراهیم علیه السلام را که ذبح کند کبشی را که فرو فرستاد بجای فرزندش اسمعیل و ابراهیم آرزومند بود که ذبح کند بدست خویش اسمعیل را تا بازگشت کند در قلبش آنچه بازگشت میکند در قلب پدری که بدست خویش اعز اشرف اولاد خود را بکشد و بدین طاعت ادراک کند ارفع درجات اهل ثواب را در مصایب فاوحى الله تعالى اليه يا ابراهيم من احب خلقى اليك فقال يا رب ما خلقت خلقا هو احب الى من حبيبك محمد فاوحى الله اليه افهو احب اليك او نفسك قال بل هو احب الى من نفسى قال فولده احب اليك ام ولدك قال بل ولده قال فذبح ولده ظلما على ايدى اعدائه اوجع لقلبك او ذبح ولدك بيدك فى طاعتى قال يا رب بل ذبحه على ايدى اعدائه اوجع لقلبى قال يا ابراهيم فان طائفة تزعم انها من امة محمد ستقتل الحسين ابنه من بعده ظلما وعدوانا كما يذبح

خبر ابراهیم علیه السلام بشهادت حسین

الكبش ويستوجبون بذلك سخطى یعنی از خداوند تبارک و تعالی خطاب آمد که ای ابراهیم از آنچه من آفریدم در نزد تو محبوبتر کیست عرض کرد از آنچه بیافریدی محبوبتر در نزد من حبیب تو محمد است خطاب آمد که او را دوست تر داری یا خویشتن را عرض کرد او را از نفس خویش دوست تر دارم خطاب آمد که فرزند خود را عزیزتر داری یا فرزند او را عرض کرد فرزند او را خطاب آمد که قتل فرزند او از در ظلم بدست دشمنان او قلب ترا بیشتر بدرد می آورد یا قتل فرزند تو بدست تو در طاعت من عرض کرد قتل فرزند او بدست دشمنان او دردناکتر است بر من خطاب آمد که ای ابراهیم همانا طایفه که گمان میکنند امت محمد اند زود باشد که فرزند او حسین را از در ظلم و عدوان چنان بکشند که گوسفند را کشند و مستوجب غضب من گردند پس ابراهیم را دل بدرد آمد و بگریست فاوحى الله تعالى يا ابراهيم قد فديت جزعك على ابنك اسمعيل لو ذبحته بيدك بجزعك على الحسين وقتله واوجبت لك ارفع درجات اهل الثواب على المصائب فذلك قول الله تعالى وفديناه بذبح عظيم از حضرت قدس مر ابراهیم را وحی رفت که ای ابراهیم آن جزعی که بر فرزندت اسمعیل داشتی اگر او را میکشتی فدا کردی بر گریستن بر حسین و واجب ساختم از بهر تو بلندتر درجه از درجات اهل ثواب را بر مصایب و اینجاست که خدای فرمود و فدیناه بذبح عظیم ازین خبر مکشوف می افتد که فدا شده است جزع ابراهیم بر فرزندش اسمعیل به جزع بر حسین علیه السلام و این معنی مقرر است که مفدی عنه باید از مفدی به فاضلتر باشد پس روا بود که فزع ابراهیم بر اسمعیل فدیه شود بر فزع حسین که ذبح عظیم است زیرا که علمای امامیه ائمه اثنا عشر را از پیغمبران اولی العزم فاضلتر دانند البته دیگر پیغمبران قرن ایشان نشوند لاجرم حسین علیه السلام فدیه اسمعیل نخواهد شد الا آنکه گوییم اگر اسمعیل ذبح شدی رسول خدا و ائمه هدی که از فرزندان اویند از کجا پدید شدندی پس روا بود که اسمعیل از کشتن برهد و تیجان شهادت حسین بر سر بندد و نیز در جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ اشارتی کرده ام در ذیل احوال اسمعیل که در همه آفرینش شایسته این شهادت که مفتاح شفاعت عامه است جز حسین علیه السلام کس نبود و دیگر در احتجاج سند بسعد بن عبد الله مرفوع میشود که گفت سؤال کردم از قائم آل محمد صلی الله علیه و آله از تاویل کهیعص فرمود این حروف از مرموزات اخبار غیب است و خداوند بنده خود زکریا را بر این معنی مشرف و مطلع ساخت آنگاه از برای محمد بشرح کرد همانا زکریا از خداوند خواستار شد که او را با سماء خمسه آموزگاری کند آنوقت جبرئیل فرود شد و این نامهای مبارک را با او مذاکره کرد پس زکریا چون یاد میکرد محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را شاد میشد و غم و اندوه او منکشف میگشت و چون نوبت بحسین علیه السلام میرسید گلوگاه او را گریه فشار میداد و نفس متتابع میگشت و دیر بر می آمد فقال ذات يوم الهى ما بالى اذا ذكرت اربعة تسليت باسمائهم من همومى واذا ذكرت الحسين تدمع عينى وتثور زفرتى یکروز گفت ای پروردگار من چه افتاده مرا که چون فریاد می آورم آن چهار تن را با سامی ایشان منجلی میشود هموم من و چون نام حسین را بر زبان می آورم اشک من روان میگردد و نفس من شوران می افتد لاجرم خداوند او را از قصه حسین آگهی داد فقال كهيعص فالكاف اسم كربلاء والهاء هلاك العترة الطاهرة والياء يزيد وهو ظالم الحسين والعين عطشه والصاد صبره چون زکریا این کلمات را اصغا فرمود سه روز در مسجد اعتکاف گزید و در بر روی چادر دوازد فرو بست و فریاد بکا و نحیب بلند ساخت و زار زار بگریست و سخن بمرثیه همی راند و همی گفت الهى اتفجع خير جميع خلقك بولده الهى اتنزل بلوى هذه الرزية بفنائه الهى اتلبس عليا وفاطمة ثياب هذه المصيبة الهى اتحل كربة هذه المصيبة بساحتهما یعنی ای پروردگار من آیا بفجع آوردی بهترین خلق خود را بفرزند او ای پروردگار من آیا فرود آوردی بلا و ابتلای این مصیبت را بخانه پیغمبر خود ای خدای من آیا در پوشاندی علی و فاطمه را جامه این مصیبت ای پروردگار من آیا فرود آوردی غم و اندوه این مصیبت را در منزل ایشان از پس این کلمات زکریا سر بر داشت و گفت الهى ارزقنى ولدا تقر بها عينى على الكبر فاذا

خبر زکریا بشهادت حسین علیه السلام

رَزَقْتَنِیهِ فَافْتِنِّی بِحُبِّهِ ثُمَّ افْجَعْنِی بِهِ کَمَا تَفْجَعُ مُحَمَّداً حَبِیبَکَ بِوَلَدِهِ فَرَزَقَهُ اللّٰهُ یَحْیٰی وَفَجَعَهُ بِهِ وَکَانَ حَمْلُ یَحْیٰی سِتَّةَ اَشْهُرٍ وَحَمْلُ الْحُسَیْنِ کَذٰلِکَ عرض کرد الهی درین پیرانه سر مرا فرزندی کرامت فرمای که چشم من بدو روشن شود و چون کرامت کردی مرا فریفتهٔ حبّ او فرمای آنگاه بسوکواری و بفجع مبتلا کن بدانسان که محمّد حبیب خود را بسوکواری فرزند بفجع افکندی خداوند مسئلت او را باجابت مقرون داشت و یحیی چشم او را روشن ساخت آنگاهش بمصیبت یحیی ممتحن بداشت و مدت حمل یحیی شش ماه بود چنانکه حسین علیه السّلام نیز شش ماه در شکم مادر جای داشت و دیگر در کامل الزیاره سند برید العجلی منتهی میشود میگوید بصادق آل محمّد عرض کردم که مرا خبر ده از اسمعیل که خداوند در قرآن یاد فرموده آنجا که میفرماید وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِسْمٰعِیلَ اِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولاً نَبِیّاً مردمان چنان دانند که این آیهٔ مبارکه در شان اسمعیل بن ابراهیم فرود شده فقال اِنَّ اِسْمٰعِیلَ مَاتَ قَبْلَ اِبْرٰهِیمَ وَاِنَّ اِبْرٰهِیمَ کَانَ حُجَّةً لِلّٰهِ قَائِماً صَاحِبَ شَرِیعَةٍ فَاِلٰی مَنْ اُرْسِلَ اِسْمٰعِیلُ اِذاً قُلْتُ فَمَنْ کَانَ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ ذَاکَ اِسْمٰعِیلُ بْنُ حِزْقِیلَ الَّذِی بَعَثَهُ اللّٰهُ اِلٰی قَوْمِهِ فَکَذَّبُوهُ وَقَتَلُوهُ وَسَلَخُوا وَجْهَهُ فَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ فَوَجَّهَ اِلَیْهِ سَطَاطَائِیلَ مَلَکَ الْعَذَابِ فَقَالَ لَهُ یَا اِسْمٰعِیلُ اَنَا سَطَاطَائِیلُ مَلَکُ الْعَذَابِ وَجَّهَنِی رَبُّ الْعِزَّةِ اِلَیْکَ لِاُعَذِّبَ قَوْمَکَ بِاَنْوَاعِ الْعَذَابِ اِنْ شِئْتَ فرمود اسمعیل قبل از ابراهیم بسرای دیگر تحویل داد و ابراهیم حجت خدای بود در ارض اسمعیل بجانب کدام قوم فرستاده شد عرض کرد فدای تو شوم پس مفاد این آیت کیست فرمود اسمعیل بن حزقیل است که خداوند او را بسوی قومش فرستاد و قوم او را تکذیب کردند و مقتول ساختند و پوست از چهرهٔ او باز کردند پس خداوند بر ایشان غضب فرمود و سطاطائیل فرشتهٔ عذاب را بدو فرستاد و گفت ای اسمعیل من فرشتهٔ عذابم خداوند مرا بسوی تو فرستاد تا چنانکه فرمائی اینقوم را دستخوش عذاب و پایمال عقاب فرمایم اسمعیل گفت ای سطاطائیل مرا حاجت باین مکافات نیست خداوند بدو وحی فرستاد که حاجت تو چیست فَقَالَ اِسْمٰعِیلُ یَا رَبِّ اِنَّکَ اَخَذْتَ الْمِیثَاقَ لِنَفْسِکَ بِالرُّبُوبِیَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَلِاَوْصِیَائِهِ بِالْوِلَایَةِ وَاَخْبَرْتَ خَیْرَ خَلْقِکَ بِمَا تَفْعَلُ اُمَّتُهُ بِالْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ مِنْ بَعْدِ نَبِیِّهَا وَاِنَّکَ وَعَدْتَ الْحُسَیْنَ اَنْ تَکُرَّهُ اِلَی الدُّنْیَا حَتّٰی یَنْتَقِمَ بِنَفْسِهِ مِمَّنْ فَعَلَ ذٰلِکَ بِهِ فَحَاجَتِی اِلَیْکَ یَا رَبِّ اَنْ تَکُرَّنِی اِلَی الدُّنْیَا حَتّٰی اَنْتَقِمَ مِمَّنْ فَعَلَ ذٰلِکَ بِی مَا فَعَلَ کَمَا تَکُرُّ الْحُسَیْنَ فَوَعَدَ اللّٰهُ اِسْمٰعِیلَ بْنَ حِزْقِیلَ ذٰلِکَ فَهُوَ یَکُرُّ مَعَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ اسمعیل گفت ای پروردگار من تو از من عهد گرفتی بخداوندی خود و به پیغامبری محمّد و بولایت اوصیای محمّد و بهترین خلق خود را آگهی دادی از کردار امّت او بعد از وی با حسین علیه السلام و با حسین عده فرمودی که او را بدنیا باز گردانی تا خویشتن بدست خود دشمنان خود را انتقام کند ای پروردگار من حاجت من نیز بسوی تو آنست که مرا بدنیا باز گردانی تا خویشتن دشمنان خود را کیفر کنم چنانکه حسین خواهد کرد پس خداوند اسمعیل را وعده نهاد و او با حسین باز خواهد گشت و خون خود باز خواهد جست و من بنده شرح حال اسمعیل بن حزقیل را در جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ رقم کردم و حزقیل معرب یحزقیل است و آنجا که احادیث را با تواریخ مباینت افتد اگر حدیث صحیح امامیه است تاریخ را وقعی نخواهیم گذاشت و اگرنه مردم را با جتهاد و استیعاب خود باقی خواهند بود و این حدیث در علل الشرایع و کامل الزیاره بکم و زیاد با اختلاف روات نیز مسطور است والله اعلم

خبر اسمعیل صادق الوعد

ذکر اخبار کتب سالفه که بشهادت حسین علیه السلام اخبار شده است

اخبار کتب سالفه و کعب الاحبار بشهادت حسین علیه السلام

در امالی صدوق سند بسالم بن ابی جعده منتهی میشود قَالَ سَمِعْتُ کَعْبَ الْاَحْبَارِ یَقُولُ اِنَّ فِی کِتَابِنَا اَنَّ رَجُلاً مِنْ وُلْدِ مُحَمَّدٍ یُقْتَلُ وَلَا یَجِفُّ عَرَقُ دَوَابِّ اَصْحَابِهِ حَتّٰی یَدْخُلُوا الْجَنَّةَ فَیُعَانِقُوا الْحُورَ الْعِینَ فَمَرَّ بِنَا الْحَسَنُ فَقُلْنَا هُوَ

هٰذَا قَالَ لَا قَالَ فَمَرَّ بِنَا الْحُسَیْنُ فَقُلْنَا هُوَ هٰذَا قَالَ نَعَمْ میگوید از کعب الاحبار شنیدم که گفت در کتاب ما مسطور است که مردی از محمّد کشته میشود با جماعتی از اصحابش هنوز عرق اسبهای اصحاب او خشکیده باشد که داخل بهشت شوند و با حور العین معانقه کنند اینوقت حسن علیه السّلام بر ما عبور داد گفتیم این آنکس است گفت نیست از پس او حسین علیه السّلام برگذشت گفتیم اینست آنکس گفت آری و دیگر از اسناد معتبره روایت شده است که جماعتی از مشایخ عرب گفتند گاهی که بغزوهٔ بلاد روم رفتیم داخل کنیسه از کنایس ایشان شدیم در آنجا نگارشی بدینگونه یافتیم

خبر مشایخ عرب

اَتَرْجُو مَعْشَرٌ قَتَلُوا حُسَیْناً ... شَفَاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسَابِ

از راهبان پرسش نمودیم که این خط از چه وقت در کنیسهٔ شما نگارش یافته گفتند سیصد سال از آن پیش که پیغمبر شما مبعوث شود و دیگر در کتاب مثیر الاحزان سند بسلیمان الاعمش میرسد میگوید در ایام موسم بطواف بیت الله بودم مردی را نگریستم همی گفت اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی وَاَنَا اَعْلَمُ اَنَّکَ لَا تَغْفِرُ لِی یعنی ای پروردگار من مرا بیامرز و حال آنکه میدانم مرا نخواهی آمرزید من پیش رفتم گفتم این چیست که میگوئی گفت من یکی از آن چهل تن مردم که سر حسین علیه السّلام را بسوی یزید حمل میدادیم در عرض راه شام بر دیری از مردم نصاری در آمدیم و سر حسین بر سر سنان بود در آنجا برای اکل طعام فرود شدیم و بخورش و خوردنی پرداختیم ناگاه نگران شدیم دستی از دیوار دیر ظاهر گشت و با قلم حدید سطری از خون نگاشت

خبر سلیمان الاعمش

اَتَرْجُو اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْناً ... شَفَاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسَابِ

ما سخت بترسیدیم و بجزعی شدید افتادیم و بعضی از ما شتاب گرفتند که آن دست را ماخوذ دارند از نظر ایشان غایب شد و دیگر عبدالرحمن بن مسلم از پدرش حدیث میکند که در غزوهٔ بلاد روم نزدیک بقسطنطنیه بکنیسهٔ از کنایس درآمدیم و در آنجا نگارشی نگریستیم از کردهی از اهل شام پرسش کردیم که این چیست چون قرائت کردند بخط رومی این شعر را نگاشته بودند و دیگر ابو عمرو الزاهد در کتاب یاقوت رقم کرده که عبدالله بن صفار صاحب ابو حمزهٔ صوفی گوید که ما رزم زدیم با رومیان و فراوان اسیر گرفتیم در میان ایشان شیخی از علمای نصاری بود حشمت او را فرو نگذاشتیم و رعایت مکانت او کردیم ما را حدیث کرد که پدر من از پدران خود روایت نموده که سیصد سال قبل از بعثت رسول خدا چاهی حفر کردند پس سنگی باز خوردند که این شعر بر آن سنگ منقور بود و معروف گشت که این شعر از کلمات اولاد شیث است و دیگر قس بن ساعدة الایادی که از حکمای عرب است چنانکه شرح حالش را در مجلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ رقم کردیم و او را از کهانت نیز بهره تمام بوده ابن شهرآشوب سند بقس بن ساعده میرساند که قبل از بعثت رسول خدا صلّی الله علیه و آله این شعر قرائت نمود

خبر عبدالرحمن بن مسلم

خبر ابو عمرو الزاهد

خبر قس بن ساعده

تَخَلَّفَ الْمِقْدَارُ مِنْهُمْ عُصْبَةً ... ثَارُوا بِصِفِّینَ وَفِی یَوْمِ الْجَمَلِ

وَالْتَزَمَ الثَّارَ الْحُسَیْنُ بَعْدَهُ ... وَاحْتَشَدُوا عَلَی ابْنِهِ حَتّٰی قُتِلَ

ذکر اخباری که خداوند تبارک و تعالی در شهادت حسین علیه السّلام بر رسول خود وحی فرستاد

بعضی از اخباری که خداوند بر پیغمبر خود در امر از شهادت حسین علیه السّلام آگهی فرستاد در قصهٔ رضاع حسین و محبت رسول خدا با آنحضرت مرقوم افتاد و برخی در اینجا نگاشته می آید در کتاب عوالم بروایت جماعتی از اصحاب مسطور است که چون حسین علیه السّلام یکساله شد دوازده تن فرشتگان بصور گوناگون بر رسول خدا فرود شدند یکی از ایشان بصورت بنی آدم بود و یَقُولُونَ سَیَنْزِلُ بِوَلَدِکَ الْحُسَیْنِ ابْنِ فَاطِمَةَ مَا نَزَلَ بِهَابِیلَ مِنْ قَابِیلَ وَسَیُعْطٰی مِثْلَ اَجْرِ هَابِیلَ وَیُحْمَلُ عَلٰی قَاتِلِهِ مِثْلُ وِزْرِ

قابیل یعنی آن فرشتگان همی گفتند زود باشد که بر حسین پسر فاطمه آن ستم رسد که از قابیل بهابیل رسید و زود باشد که حسین را از خداوند آن فضل و عطا بهره رسد که هابیل را رسید و قاتل او را آن عقاب و عذاب کنند که قابیل را کردند و اینوقت هیچ فرشته در حیز آفرینش بجای نماند الّا آنکه حاضر حضرت رسول خدای شد و آنحضرت را تعزیت و تسلیت گفت آنگاه

خبر اشعث بن عثمان

رسول خدای قاتلان او را بدعای بد یاد کرد و فرمود اَللّٰهُمَّ اخْذُلْ خاذِلَهُ وَاقْتُلْ قاتِلَهُ وَلا تُمَتِّعْهُ بِما طَلَبَهُ و دیگر اشعث بن عثمان سند با انس بن ابی سحیم میرساند که گفت از رسول خدای شنیدم که فرمود اِنَّ ابْنی هٰذا یُقْتَلُ بِاَرْضِ الْعِراقِ فَمَنْ اَدْرَکَهُ مِنْکُمْ فَلْیَنْصُرْهُ یعنی این پسر من حسین در زمین عراق کشته میشود پس هر کس ادراک کند او را و حاضر باشد باید در نصرت او خویشتن داری نکند در خبر است که انس بن ابی سحیم روز طف در رکاب سید الشهداء علیه السلام شهید شد

خبر عبد الصمد بن احمد

و دیگر عبد الصمد بن احمد سند بعایشه میرساند که گفت داخل شد بر رسول خدا حسین و هنوز کودکی بود فَقالَ اَیْ عائِشَةُ اَلا اُعْجِبُکِ لَقَدْ دَخَلَ عَلَیَّ اَلْفا مَلَکٍ ما دَخَلَ عَلَیَّ قَطُّ فَقالَ اِنَّ ابْنَکَ هٰذا مَقْتُولٌ وَاِنْ شِئْتَ اَرَیْتُکَ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتی یُقْتَلُ بِها فَتَناوَلَ تُراباً اَحْمَرَ فَاَخَذَتْهُ اُمُّ سَلَمَةَ فَخَزَنَتْهُ فی قارُورَةٍ فَاَخْرَجَتْهُ یَوْمَ قُتِلَ وَهُوَ دَمٌ چون خبر قتل حسین علیه السلام را بداد و نمودار کرد آن زمینی را که در آن شهید میشود از آن زمین قبضهٔ خاکی سرخ مقبوض داشت امّ سلمه آنخاک را از رسول خدا بگرفت و در قاروره مضبوط ساخت چون روز قتل حسین علیه السلام آنخاک را برآورد خون بود زینب بنت جحش نیز بدینگونه روایت کرده است و دیگر در کتاب عوالم مسطور است که عبد الله بن یحیی حدیث میکند که در رکاب

خبر عبد الله بن یحیی

امیر المؤمنین علی علیه السلام از کوفه بجانب صفین کوچ میدادیم چون بزمین نینوا رسیدیم آنحضرت ندائی در داد که صَبْراً اَبا عَبْدِاللهِ آنگاه امیر المؤمنین علیه السلام بدینگونه حدیث فرمود فَقالَ دَخَلْتُ عَلی رَسُولِ اللهِ وَعَیْناهُ تَفیضانِ فَقُلْتُ بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی یا رَسُولَ اللهِ ما لِعَیْنَیْکَ تَفیضانِ اَغْضَبَکَ اَحَدٌ قالَ لا بَلْ کانَ عِنْدی جَبْرَئیلُ فَاَخْبَرَنی اَنَّ الْحُسَیْنَ یُقْتَلُ بِشاطِئِ الْفُراتِ وَقالَ هَلْ لَکَ اَنْ اُشِمَّکَ مِنْ تُرْبَتِهِ قُلْتُ نَعَمْ فَمَدَّ یَدَهُ فَاَخَذَ قَبْضَةً مِنْ تُرابٍ فَاَعْطانیها فَلَمْ اَمْلِکْ عَیْنَیَّ اَنْ فاضَتا وَاسْمُ الْاَرْضِ کَرْبَلاءُ فرمود بر رسول خدای در آمدم و چشمهای او گریان بود گفتم پدر و مادرم فدای تو باد این گریه چیست کسی ترا بخشم آورده باشد فرمود این نیست لکن جبرئیل در نزد من حاضر است و خبر داد مرا که حسین در کنار فرات کشته میشود و گفت میخواهی تربت او را استشمام کنی گفتم چرا نخواهم پس دست فرا برد و قبضهٔ از خاک برگرفت و مرا داد لاجرم نتوانستم خویشتن داری کنم و آب از چشم من بریخت و نام آن ارض کربلاست چون دو سال از هجرت سپری شد رسول خدا را سفری پیش آمد یکروز در عرض راه بایستاد و استرجاع کرد و بگریست گفتند این گریه چیست فَقالَ هٰذا جَبْرَئیلُ یُخْبِرُنی عَنْ اَرْضٍ بِشَطِّ الْفُراتِ یُقالُ لَها کَرْبَلاءُ یُقْتَلُ فیها وَلَدِیَ الْحُسَیْنُ وَکَاَنّی اَنْظُرُ اِلَیْهِ وَاِلی مَصْرَعِهِ وَمَدْفَنِهِ بِها وَکَاَنّی اَنْظُرُ اِلَی السَّبایا عَلی اَقْتابِ الْمَطایا وَقَدْ اُهْدِیَ رَأْسُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنِ اِلی یَزیدَ لَعَنَهُ اللهُ فَوَاللهِ ما یَنْظُرُ اَحَدٌ اِلی رَأْسِ الْحُسَیْنِ وَیَفْرَحُ اِلّا خالَفَ اللهُ بَیْنَ قَلْبِهِ وَلِسانِهِ وَعَذَّبَهُ اللهُ عَذاباً اَلیماً فرمود اینک جبرئیل حاضر است و مرا خبر میدهد از زمینی در کنار فرات که آنرا کربلا گویند و کشته میشود در آنجا فرزند من حسین گویا نگرانم او را و مصرع و مدفن او را دیدار میکنم و گویا اسیران را در پشت شتران مینگرم همانا سر فرزند من حسین را بنزد یزید که خداوندش لعنت کناد هدیه میبرند سوگند با خدای که هیچکس از در شادی دیدار نمیکند سر حسین را الّا آنکه خداوند میان دل و زبانش مخالفت می افکند و او را بعذاب الیم گیرد میفرماید آنگاه رسول خدا با تمام حزن و الم از سفر باز آمد و بر منبر صعود داد و حسن و حسین را در کنار خویش بنشین فرمود و مردم را خطبه

کرد و موعظت

کرد و موعظت نمود و چون از خطبه فراغت یافت دست راست بر سر حسن و دست چپ بر سر حسین گذاشت وَقالَ اَللّٰهُمَّ اِنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ وَهٰذانِ اَطائِبُ عِتْرَتی وَخِیارُ اَرُومَتی وَاَفْضَلُ ذُرِّیَّتی وَمَنْ اُخَلِّفُهُما فی اُمَّتی وَقَدْ اَخْبَرَنی جَبْرَئیلُ اَنَّ وَلَدی هٰذا مَقْتُولٌ بِالسَّمِّ وَالْآخَرُ مَقْتُولٌ مَخْذُولٌ شَهیدٌ مُضَرَّجٌ بِالدَّمِ اَللّٰهُمَّ فَبارِکْ لَهُ فی قَتْلِهِ وَاجْعَلْهُ مِنْ ساداتِ الشُّهَداءِ اَللّٰهُمَّ وَلا تُبارِکْ فی قاتِلِهِ وَخاذِلِهِ وَاَصْلِهِ حَرَّ نارِکَ وَاحْشُرْهُ فی اَسْفَلِ دَرْکِ الْجَحیمِ عرض کرد ای پروردگار من محمد عبد تست و رسول تست و حسن و حسین بهترین عترت من و برگزیده اصل و پیوند منند و از همه فرزندان من فاضلترند ایشانرا در میان امت خود مخلّف گذاشتم اینک جبرئیل خبر داد مرا که این دو فرزند من یکی با سمّ مقتول میگردد و آن دیگر در خون مغلطد ای پروردگار من مبارک فرمای قتل او را و درجهٔ سادات شهدا بخش او را ای پروردگار من قاتل او را به آتش افروخته کیفر کن و او را در فرود ترین درجات جهنم جای ده اینوقت مردم فریاد و عویل برآوردند و بهای های بگریستند فَقالَ لَهُمُ النَّبِیُّ اَیُّهَا النّاسُ اَتَبْکُونَهُ وَلا تَنْصُرُونَهُ اَللّٰهُمَّ فَکُنْ اَنْتَ لَهُ وَلِیّاً وَناصِراً رسول خدای روی با مردم کرد و فرمود ای جماعت آیا گریه میکنید بر او و از دست باز میدارید نصرت

خبر رسول خدا در باب ثقلین

میکنید ای پروردگار من تو او را دوست و ناصر باش دیگر باره مردم را مخاطب داشت ثُمَّ قالَ یا قَوْمِ اِنّی مُخَلِّفٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتابَ اللهِ وَعِتْرَتی وَاَرُومَتی وَمِزاجَ مائی وَثَمَرَةَ فُؤادی وَمُهْجَتی لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوْضَ اَلا وَاِنّی لا اَسْئَلُکُمْ فی ذٰلِکُمْ اِلّا ما اَمَرَنی رَبّی اَنْ اَسْئَلَکُمْ عَنْهُ اَسْئَلُکُمْ عَنِ الْمَوَدَّةِ فِی الْقُرْبی وَاحْذَرُوا اَنْ تَلْقَوْنی غَداً عَلَی الْحَوْضِ وَقَدْ آذَیْتُمْ عِتْرَتی وَقَتَلْتُمْ اَهْلَ بَیْتی وَظَلَمْتُمُوهُمْ اَلا اِنَّهُ سَیَرِدُ عَلَیَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ثَلٰثُ راٰیاتٍ مِنْ هٰذِهِ الْاُمَّةِ الْاُولی رایَةٌ سَوْداءُ مُظْلِمَةٌ قَدْ فَزِعَتْ مِنْهَا الْمَلائِکَةُ فَتَقِفُ عَلَیَّ فَاَقُولُ لَهُمْ مَنْ اَنْتُمْ فَیَنْسَوْنَ ذِکْری وَیَقُولُونَ نَحْنُ اَهْلُ التَّوْحیدِ مِنَ الْعَرَبِ فَاَقُولُ لَهُمْ اَنَا اَحْمَدُ نَبِیُّ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ فَیَقُولُونَ نَحْنُ مِنْ اُمَّتِکَ فَاَقُولُ کَیْفَ خَلَفْتُمُونی مِنْ بَعْدی فی اَهْلِ بَیْتی وَعِتْرَتی وَکِتابِ رَبّی فَیَقُولُونَ اَمَّا الْکِتابُ فَضَیَّعْناهُ وَاَمَّا الْعِتْرَةُ فَحَرَصْنا اَنْ نُبیدَهُمْ عَنْ جَدیدِ الْاَرْضِ فَلَمّا اَسْمَعُ ذٰلِکَ مِنْهُمْ اُعْرِضُ عَنْهُمْ وَجْهی فَیَصْدُرُونَ عِطاشاً مُسْوَدَّةً وُجُوهُهُمْ ثُمَّ تَرِدُ عَلَیَّ رایَةٌ اُخْری اَشَدُّ سَواداً مِنَ الْاُولی فَاَقُولُ لَهُمْ کَیْفَ خَلَفْتُمُونی مِنْ بَعْدی فِی الثَّقَلَیْنِ کِتابِ اللهِ وَعِتْرَتی فَیَقُولُونَ اَمَّا الْاَکْبَرُ فَخالَفْناهُ وَاَمَّا الْاَصْغَرُ فَمَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ فَاَقُولُ اِلَیْکُمْ عَنّی فَیَصْدُرُونَ عِطاشاً مُسْوَدَّةً وُجُوهُهُمْ ثُمَّ تَرِدُ عَلَیَّ رایَةٌ تَلْمَعُ وُجُوهُهُمْ نُوراً فَاَقُولُ لَهُمْ مَنْ اَنْتُمْ فَیَقُولُونَ نَحْنُ کَلِمَةُ التَّوْحیدِ وَالتَّقْوی مِنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفی وَنَحْنُ بَقِیَّةُ اَهْلِ الْحَقِّ حَمَلْنا کِتابَ رَبِّنا وَحَلَّلْنا حَلالَهُ وَحَرَّمْنا حَرامَهُ وَاَحْبَبْنا ذُرِّیَّةَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ وَنَصَرْناهُمْ مِنْ کُلِّ ما نَصَرْنا بِهِ اَنْفُسَنا وَقاتَلْنا مَعَهُمْ مَنْ ناواهُمْ فَاَقُولُ لَهُمْ اَبْشِرُوا فَاَنَا نَبِیُّکُمْ مُحَمَّدٌ وَلَقَدْ کُنْتُمْ فِی الدُّنْیا کَما قُلْتُمْ ثُمَّ اَسْقیهِمْ مِنْ حَوْضی فَیَصْدُرُونَ مَرْوِیّینَ مُسْتَبْشِرینَ ثُمَّ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ خالِدینَ فیها اَبَدَ الْآبِدینَ بفارسی چنین می آید میفرماید ای قوم من در میان شما مخلّف گذاشتم ثقلین را یعنی قرآن کریم را و دیگر عترت خود را که اصل من و عرق من و میوه دل من و جان منند هر دو از هم باز نشوند تا در کنار کوثر بر من در آیند بدانید که از شما پرسش نمیکنم الّا بدانچه خدای فرموده پرسش میکنم از مفاد مودّت قربی که عبارت از عترت منست هان ای مردم بترسید که فردای قیامت مرا دیدار کنید در کنار حوض کوثر و زحمت کرده باشید عترت مرا و ستم کرده باشید ایشانرا همانا در قیامت از این امت مرا سه رایت فراز آید و در نزد من ایستاده شود نخستین سیاه و تاریک باشد چنانکه فرشتگان از آن بفزع آیند من از جماعتی که در ظل این رایت جای دارند پرسش میکنم که شما چه کسانید ایشان مرا فراموش کرده باشند گویند ما اهل توحیدیم از جماعت عرب در پاسخ گویم من پیغمبر عرب و عجم احمدم پس بخویش آیند و گویند ما از امتان توایم گویم چه کردید بعد از من با اهل بیت

من و عترت من و کتاب پروردگار من گویند کتاب خدا را از پس پشت انداختیم و در قتل اهل بیت تو بتمام جد و جهد پرداختیم چون این سخن اصغا فرمایم روی از ایشان برتابم پس باز شوند در حالتی که عطشان باشند و روی ایشان سیاه و تاریک باشد آنگاه رایت دویم فرا رسد تاریکتر و مظلم‌تر از نخستین باشد گویم بعد از من با کتاب خدا و عترت من چه پیش داشتید گویند ثقل اکبر را مخالفت نمودیم و ثقل اصغر را پاره پاره ساختیم من ایشان را از خود برانم ایشان جماعت نیز عطشان با چهرگان تیرگون باز شوند آنگاه رایتی دیگر دیدار شود که چهرگان ایشان از شعشعهٔ انوار در لمعان باشد گویم شما چه کسانید گویند ما کلمهٔ توحید و تقوائیم از امت محمد مصطفی و ماییم بقیهٔ اهل حق کتاب خدا را پذیرای احکام شدیم حلال آنرا حلال دانستیم و حرام آنرا حرام شمردیم و ذریت پیغمبر خود محمد را دوست داشتیم و نصرت کردیم ایشان را چنانکه خویشتن را نصرت میکردیم و قتال میدادیم در خدمت ایشان با دشمنان ایشان پس من میگویم که بشارت باد شما را که من پیغمبر شما محمدم سخن بصدق کردید که شما در دنیا چنین زیستید آنگاه ایشان را از حوض کوثر سیراب کنم تا سیراب شده و شادخوار بهشت جاودانه در آیند

ذکر اخبار خداوند پیغمبر خود را بشهادت حسن و حسین علیهما السلام

وحی خداوند پیغمبر را از شهادت حسن و حسین علیهما السلام

از صحابه و تابعین سند بام سلمه منتهی میشود میگوید یکروز رسول خدا بخانه در آمد و از قفای آنحضرت حسن و حسین داخل شدند پیغمبر نشست و حسن را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ جای داد و بوسه میزد گاهی حسن و گاهی حسین را این هنگام جبرئیل فرود شد و گفت یا رسول الله دوست میداری حسن و حسین را فرمود چگونه دوست ندارم و حال آنکه ایشان دو ریحانهٔ من و دو روشنی چشم منند جبرئیل گفت یا رسول الله خداوند حکمی بر ایشان رانده است بر آن حکم شکیبا میباش فرمود آن کدام است عرض کرد حسن بشرب سم شهید میشود و حسین را با تیغ سر بر میدارند یا رسول الله دعوت پیغمبران باجابت مقرونست اگر خواهی خدا را بخوان تا هر دو تن را از سم و قتل محفوظ بدارد و اگر خواهی بر مصیبت ایشان صابر میباش و آنرا ذخیره میگذار از برای شفاعت گناهکاران امت خود در قیامت فقال النبی یا جبرئیل انا راض بحکم ربی لا ارید الا ما یریده وقد احببت ان تکون دعوتی ذخیرة لشفاعتی فی العصاة من امتی ویقضی الله فی ولدی ما یشاء فرمود ای جبرئیل من رضا بقضای خدا داده‌ام نمیخواهم جز آنرا که خدای خواهد و دوست میدارم که دعوت من ذخیره باشد از برای شفاعت من بر عاصیان امت را در عرصهٔ قیامت و خداوند قضای خویش را در حق فرزندان من چنانکه خواهد راند و نیز

خبر اصحاب بشهادت حسین علیه السلام

از ثقات رواة مرویست که حسن و حسین در روز عیدی بر رسول خدای در آمدند و عرض کردند امروز روز عید است و فرزندان عرب لباسهای گوناگون در بر کرده اند ما را نیز جامهٔ جدید و نفیس باید رسول خدا را بر حال ایشان رقت آمد و جامه درخور ایشان حاضر نبود و خاطر ایشان را شکسته نخواست پس خدا را در اسعاف حاجت ایشان بخواند در زمان جبرئیل فرود شد و دو حلهٔ سفید از حلل بهشت با خود بیاورد و رسول شاد شد و قال لهما یا سیدی شباب اهل الجنة خذا اثوابا خاطها خیاط القدرة علی قدر طولکما فلما رأیا الخلع بیضاء قالا یا جداه کیف هذا وجمیع صبیان العرب لابسون الوان الثیاب فرمود ای آقایان جوانان بهشت بگیرید جامهائی که خیاط قدرت بقد و قدر شما دوخته است چون حسنین خلعتهای سفید را نگران شدند گفتند جوانان عرب لباسهای رنگارنگ پوشیده اند جامهٔ سفید ما را نشاید رسول خدای متفکر گشت جبرئیل عرض کرد یا رسول الله ایشان را شاد خاطر بدار و فرمان کن تا طشتی و ابریقی حاضر کنند تا خداوند بهر رنگ که خواهند جامهٔ ایشان را بر آورد پس طشت و ابریق بیاوردند پس رسول خدا جامهٔ حسن را در طشت افکند و جبرئیل آب بریخت پیغمبر روی با حسن کرد و فرمود چه رنگ خواهی گفت مرا رنگ سبز پسندیده می افتد پیغمبر جامهٔ او را بمالید و فشار داد مانند زبرجد رنگی بر آورد که ربایندهٔ بصر بود پس حسن را داد و جامهٔ حسین را در طشت افکند و فرمود چه رنگ خواهی عرض کرد مرا رنگ

سرخ

سرخ نیکو می آید پس جبرئیل آب بریخت و پیغمبر فشار داد آن جامه برنگ یاقوت احمر بر آمد و حسین را داد ایشان جامهای خویش را در بر کردند و شاد خاطر آهنگ خدمت مادر نمودند این وقت جبرئیل بگریست پیغمبر فرمود ای برادر هنگام فرحت این چه حزن و ضجرت است نبأ الله علیک الا ما اخبرتنی سوگند با خدای مرا آگهی ده عرض کرد یا رسول الله اختیار فرزندان تو رنگ سبز و سرخ را از بهر آنست که جسد مبارک حسن بشرب سم سبزگونه خواهد گشت و بدن حسین بخون خود خضاب خواهد شد از نخجیر رسول خدای نیز بگریست و دیگر

خبر حذیفه بشهادت حسین علیه السلام

در کتاب عوالم از صحابه و تابعین سند بحذیفه میرساند که از رسول خدای حدیث میکند قال لما اسری بی اخذ جبرئیل بیدی فادخلنی الجنة وانا مسرور فاذا انا بشجرة من نور مکللة بالنور فی اصلها ملکان یطویان الحلی والحلل الی یوم القیمة ثم تقدمت امامی فاذا انا بتفاح لم ار تفاحا اعظم منه فاخذت واحدة ففلقتها فخرجت علی منها حوراء کان اجفانها مقادیم اجنحة النسور فقلت لمن انت فبکت وقالت لابنک المقتول ظلما الحسین بن علی ابن ابیطالب ثم تقدمت امامی فاذا انا برطب الین من الزبد واحلی من العسل فاخذت رطبة فاکلتها وانا اشتهیها فتحولت الرطبة نطفة فی صلبی فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء انسیة فاذا اشتقت الی رائحة الجنة شممت رائحة ابنتی فاطمة فرمود چون مرا بآسمان عروج دادند جبرئیل دست مرا بگرفت و در بهشت در آورد و من شاد خاطر بشجری عبور دادم که از نور بود و مکلل بنور بود و در بیخ آن دو تن فرشته تا قیامت حلی و حلل همی کردند پس پیش شدم و سیبی نگریستم که هرگز بزرگتر از آن سیب ندیدم آنرا ماخوذ داشتم و بشکافتم حورائی از میان آن بیرون شد که مژگانهایش چون پرهای کوچک عقاب بود گفتم تو از بهر کدام کس باشی بگریست و گفت از بهر پسر تو حسین از آنجا فرا پیش شتافتم و رطبی یافتم نرمتر از زبد و شیرینتر از عسل پس بگرفتم آن رطب را و بخوردم آن رطب در صلب من نطفه گشت گاهی که بزمین فرود شدم و با خدیجه خفتم بفاطمه حامل گشت و فاطمه حوراء انسیه است گاهی که مشتاق رائحهٔ بهشت شوم رائحهٔ فاطمه را استشمام مینمایم و نیز

خبر حسن علیه السلام بشهادت برادر

در مؤلفات اصحاب مسطور است که چون وفات حسن نزدیک شد و بدن مبارکش را صورت سم رنگ حضرت داد حسین علیه السلام گفت چیست که رنگ بدنت را سبز مینگرم حسن علیه السلام بگریست و گفت ای برادر درست شد حدیث جد من در حق من و در حق تو و یکدیگر را در بر کشیدند و فراوان بگریستند آنگاه ابتدا بحدیث رسول خدای کرد که فرمود لما دخلت لیلة المعراج روضات الجنان و مررت علی منازل رأیت قصرین عالیین متجاورین علی صفة واحدة احدهما من الزبرجد الاخضر والاخر من الیاقوت الاحمر فقلت یا جبرئیل لمن هذان القصران فقال احدهما للحسن والاخر للحسین فقلت یا جبرئیل فلم لم یکونا علی لون واحد فسکت ولم یرد جوابا فقلت لم لا تتکلم فقال حیاء منک فقلت له سألتک بالله الا ما اخبرتنی فقال اما خضرة قصر الحسن فانه یموت بالسم ویخضر لونه عند موته واما حمرة قصر الحسین فانه یقتل ویحمر وجهه بالدم یعنی در شب معراج چون در بهشت عبور دادم بر منازل اهل ایمان گذشتم دو قصر بلند بر صفت واحد در کنار یکدیگر دیدم یکی از زبرجد سبز و آن دیگر از یاقوت احمر گفتم صاحب این دو قصر کیست جبرئیل گفت یکی حسن راست و آن دیگر حسین را گفتم از چه روی بیک رنگ نیستند جبرئیل خاموش ایستاد گفتم چرا پاسخ نگوئی گفت از تو آزرم میدارم گفتم سألتک بالله مرا آگهی ده گفت سبزی قصر حسن از آنست که بشرب سم شهید میشود و بدنش سبز میگردد و سرخی قصر حسین از آنست که کشته میشود و دیدارش بخون آغشته میگردد این وقت حسن و حسین بگریستند و حاضران فریاد بناله و نحیب بر آوردند و دیگر

خبر پیغمبر شهادت حسین را

در کامل الزیاره سند با امیر المؤمنین علی علیه السلام منتهی میشود فرمود دیگر روز رسول خدا بدیدار ما آمد و ما از برای او بتقدیم طعامی مشغول

شدیم اینوقت ام ایمن وعائی از تمر و کاسی از شیر و زبد از بهر ما هدیه کرد و ما حاضر حضرت رسول خدا ساختیم آنحضرت لحمی بخورد و چون از اکل و شرب بپرداخت من برخاستم و آب بریختم تا دستهای مبارک را بشست پس با همان آلایش که از آب دستهای مبارکش داشت چهره و لحیه مبارکش را مسح کرد پس برخاست و بمسجدی که در بیت بود درآمد و بسجده در رفت و بسیار وقت بگریست آنگاه سر برداشت و ما هیچیک از اهل بیت حشمت او در انتوانستیم فرو گذاشت و پرسش نمود که این گریستن را سبب چیست پس حسین علیه السلام برخاست و همی رفت تا بر دو زانوی رسول خدا برآمد و سر و سینه آنحضرترا بگرفت و ذقن خود را بر سر آنحضرت گذاشت و گفت ای پدر آن چیست که ترا میگریاند فقال یا بنی انی نظرت الیکم الیوم نسررت بکم سرورا لم اسر بکم مثله قط فهبط الی جبرئیل فاخبرنی انکم قتلی و ان مصارعکم شتی فحمدت الله علی ذلک و سئلت لکم الخیرة فقال یا ابه فمن یزور قبورنا و یتعاهدها علی تشتتها قال طوائف من امتی یریدون بذلک بری و صلتی اتعاهدهم فی الموقف و اخذ باعضادهم فانجیهم من اهواله و شدائده فرمود ای فرزند من امروز بسوی شما نگران شدم و سخت شادمان گشتم پس جبرئیل فرود شد و مرا آگهی آورد که شما کشته میشوید و قبور شما پراکنده خواهد بود من سپاس گذاشتم خدا را بدین مصایب و برگزیدگی و نیکوئی شما را خواستار شدم حسین علیه السلام عرض کرد ای پدر پس کیست که زیارت قبور ما نماید و تدارک قبور پراکنده ما فرماید فرمود جماعتی از امت من که نیکوئی با من و پیوستگی مرا طالب باشند متعهد این امر گردند و من متعهد شوم که در قیامت بازوهای ایشانرا بگیرم و از شدت و مخافت محشر نجات دهم و همچنان در کامل الزیاره باسناد دیگر اینحدیث مرقوم است جز اینکه بجزئی کم و بیش روایت کرده اند و نیز در امالی طوسی باسنادی جداگانه اینحدیث رقم شده و دیگر در کامل الزیاره سند با بن عباس میرسد میگوید فرشته که بر رسول خدا درآمد و خبر قتل حسین را بدو آورد جبرئیل روح الامین بود در حالتی که بالهای خود را منتشر ساخته بود و بهای های میگریست و فریاد میزد و مبلغی از تربت آنحضرترا با خود داشت و از آن بوی مشک بر میدمید و قال رسول الله او تفلح امة تقتل فرخی او قال فرخ ابنتی فقال جبرئیل یضربها الله بالاختلاف فیختلف قلوبهم رسول خدا فرمود رستگار میشود امتی که بچه مرا بکشد و بروایتی بچه دختر مرا بکشد جبرئیل عرض کرد میزند خداوند ایشانرا باختلاف پس مختلف میشود دلهای ایشان و باسناد دیگر در کامل الزیاره هم اینحدیث مرقوم است و دیگر در عوالم از سلمان فارسی مرویست میفرماید فرشته در آسمانها بجای نماند مگر اینکه بحضرت رسول خدا آمد و آنحضرترا مصیبت حسین تعزیت گفت و تسلیت فرستاد و او را از درجات ثواب این امر خبر داد و مبلغی از تربت حسین را که بر زبر آن افتاده مصروع و مذبوح و مطروح و مقتول و مخذول گشت با خود داشت فقال رسول الله اللهم اخذل من خذله و اقتل من قتله و اذبح من ذبحه و لا تمتعه بما طلب عبدالرحمن قنوی گوید از این دعای که رسول خدا در حق قاتل حسین علیه السلام فرمود یزید علیه اللعنه تمتعی از این عصیان بدست نکرد و معجلا سکرات جان بداد و جسد ناپاکش چنان شد که نعتی بعیر اندوده اند و آنان که بمتابعت یزید با آنحضرت محاربت کردند همگان یا کشته شدند و اکثر به بجنون و جذام و برص گرفتار گشتند و این آیات در اولاد ایشان بمیراث رسید و دیگر در امالی طوسی سند با نس بن مالک میرسد میگوید فرشته از جمله ملائکه از خداوند جلیل اجازت یافت که بزیارت رسول خدا آید چون حاضر حضرت شد ناگاه حسین علیه السلام درآمد و پیغمبر او را ببوسید و در کنار خود جای داد آن فرشته عرض کرد که یا رسول الله او را دوست میداری فرمود دوست میدارم و فراوان دوست میدارم حسین فرزند من است گفت زود باشد که امت تو او را بکشند فرمود فرزند مرا میکشند عرض کرد خواهند کشت و اگر خواهی خاکی که بر آن کشته میشود ترا مینمایم و مبلغی از خاکی سرخ که بوی نیکو داشت حاضر ساخت و گفت گاهی که اینخاک خون شود علامتی است که پسر تو کشته شده است سالم بن ابی الجعد گوید که بمن رسیده که آن فرشته

خبر ابن عباس

خبر انس بن مالک

میکائیل بود

میکائیل بوده و دیگر در عوالم سند بزینب بنت جحش منتهی میشود میگوید یکروز رسول خدای در سرای من خفته بود ناگاه حسین علیه السلام درآمد چند که خواستم نگذارم او را که بربالین رسول خدای درآید تا آنحضرترا از خواب برانگیزد نتوانستم مرا غافل ساخت و بتاخت و بر شکم رسول خدای بنشست و زبیبه خود را بر سره مبارک آنحضرت بنهاد و بول کرد من درآمدم تا او را مأخوذ دارم فقال رسول الله دعی ابنی یا زینب حتی یفرغ من بوله فلما فرغ توضأ النبی و قام یصلی فلما سجد ارتحله الحسین فلبث النبی حتی نزل فلما قام عاد الحسین فحمله حتی فرغ من صلوته فبسط النبی یده و جعل یقول ارنی ارنی یا جبرئیل فرمود ای زینب دست باز دار از فرزند من تا پیشاب خود را بپای برد چون حسین علیه السلام فراغت یافت رسول خدا وضو ساخت و بنماز پرداخت گاهی که بسجده همیرفت حسین بر دوش آنحضرت سوار میشد و پیغمبر سر از سجده برنمیداشت تا حسین فرود شود چون دیگر باره بسجده میرفت حسین دیگر باره سوار میشد این ببود تا نماز رسول خدای بپای رفت پس رسول خدای دست بگشاد و فرمود ای جبرئیل مرا بنمای زینب بنت جحش گفت یا رسول الله امروز مقصدی امری شدی که هرگز ترا بدین کردار دیدار نکردم فرمود چنین است همانا جبرئیل بر من درآمد و مرا تعزیت گفت و تسلیت داد و آگهی آورد که فرزند من حسین را خواهند کشت و پاره از خاک سرخ بمن آورد و دیگر در عوالم مسطور است که ام سلمه از عایشه حدیث میکند که رسول خدا حسین علیه السلام را بر زانوی خود نشاند و او را بوسه میداد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله دوست میداری حسین را فرمود دوست میدارم عرض کرد زود باشد که امت تو بعد از تو او را شهید کنند از صفای تکلمات چشم رسول خدای بر روی مبارکش بدوید جبرئیل گفت اگر خواهی آنخاک را که بر زبر آن مقتول میشود نمودار کنم فرمود روا باشد پس مقداری از خاک ارض طف را با آنحضرت بنمود و نیز در عوالم سند با نس بن مالک میرسد میگوید فرشته باران از خداوند اجازت یافته بحضرت رسول خدا آمد پیغمبر ام سلمه را فرمود در فراز کن تا کس درنیاید اینوقت حسین علیه السلام برسید و ام سلمه دست نیافت که او را باز دارد جستن کرد و در سرای آمد و بر دوش رسول خدای سوار شد فرشته ممطر گفت یا رسول الله او را دوست میداری زود باشد که امت تو او را بکشند اگر خواهی مینمایم ترا مکان شهادت او را دست برافراخت و لختی از خاک حمرا حاضر ساخت پس ام سلمه آنرا بگرفت و در گوشه مقنعه خود فرو بست و آن خاک کربلا بود و دیگر در ارشاد مفید سند بام الفضل منتهی میشود میگوید بر رسول خدای درآمدم و عرض کردم یا رسول الله دوش حلمی هولناک دیده ام فرمود آن چیست عرض کردم خطبی شدید است فرمود شرح کن گفتم چنان دیدم که پاره از جسد مبارکت باز شد و در کنار من افتاد فرمود نیکو خوابی دیدی همانا از فاطمه پسری میشود و تو او را در کنار خویش پرستار خواهی بود مدتی دراز برنگذشت که از فاطمه حسین علیهما السلام متولد گشت و چنان بود که رسول خدای گفت من او را در کنار خود تقدیم خدمت داشتم یکروز بر رسول خدای درآمدم و حسین را در کنار او نهادم آنحضرت بچشم عنایت در من نگریست و ناگاه سخت بگریست عرض کردم یا رسول الله بابی انت و امی این گریه چیست فرمود هم اکنون جبرئیل دررسید و مرا آگهی داد که امت من این فرزند مرا میکشند دادم آن موضع که کشته میشود پاره از خاک سرخ بمن آورد و دیگر از ام سلمه باسنادی معتبره مرویست میگوید یکشب رسول خدای از نزد ما بیرون شد و پس از مدتی دراز باز آمد و حال آنکه پریشان موی بود و روی خاک آلوده داشت و دست مبارکش مضموم بود عرض کردم یا رسول الله چیست که ترا پراکنده موی و غبار آکنده روی می بینم فقال اسری بی فی هذا الوقت الی موضع من العراق یقال له کربلا فاریت فیه مصرع الحسین ابنی و جماعة من ولدی و اهل بیتی فلم ازل القط دماءهم فها هو فی یدی فرمود در اینشب در اینوقت مرا سیر دادند در موضعی از عراق که کربلا نام داشت و بنمودند مرا مقتل فرزندم حسین را و جماعتی از فرزندان و اهل بیت مرا و من خون ایشانرا همی جستم و اینک در دست منست و دست بگشود و خاکی احمر مرا داد و فرمود محفوظ بدار من آنخاک را در قاروره کردم و مسدود الراس بداشتم تا گاهی که حسین علیه السلام از مکه آهنگ عراق کرد

خبر زینب بنت جحش

خبر ام سلمه از عایشه

خبر ام الفضل

خبر ام سلمه

پس هر روز و هر شب بدان قاروره نگران شدم و بگریستم چون روز عاشورا پیش آمد آنخاک همچنان بحال خویش بود و پس از زوال
چون نگریستم خون صافی بود صیحه زدم و بگریستم لکن از بهر آنکه دشمنان شاد نشوند و بشماتت لب نگشایند خشم خود را فرو خوردم و
حزن خود را پوشیده داشتم تا گاهی که ناعی در آمد و خبر منتشر گشت و دیگر صاحب عوالم سند بام سلمه میرساند که گفت جبرئیل بحضرت
رسول آمد و گفت امت تو بعد از تو حسین علیه السلام را خواهند کشت اگر خواهی تربت او را با تو نمودار کنم و مشتی سنگپاره بیاورد و رسول
خدای آنرا در قاروره خزینه نهاد چون حسین علیه السلام شهید شد شنیدم که گوینده همی گفت

اَیُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلاً حُسَیْناً	اِبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَ التَّنْکِیلِ
قَدْ لُعِنْتُمْ عَلیٰ لِسَانِ دَاوُدَ	وَ مُوسیٰ وَ عِیسیٰ صَاحِبِ الْاِنْجِیلِ

ام سلمه گوید اینوقت من بگریستم و سر قاروره را باز کردم و خون صافی دیدم و دیگر در امالی صدوق سند بابی عبد الله علیه السلام منتهی
میشود فرمود رسول خدای یکروز در خانه ام سلمه جای داشت فرمود هیچکس را مگذار بر من در آید ام سلمه گوید ناگاه حسین علیه السلام در آمد و من نتوانستم
او را باز دارم بسوی رسول خدا دوید و من بر اثر او برفتم دیدم که بر سینه رسول خدای نشسته و آنحضرت میگرید و چیزی در دست دارد
فرمود ای ام سلمه اینک جبرئیل است مرا خبر میدهد که این فرزند تو کشته خواهد شد و این خاکی است که بر آن مقتول خواهد شد اینخاک را
با خویش بدار گاهی که خون گردد او مقتول باشد ام سلمه عرض کرد یا رسول الله خدایرا بخوان تا او را از این مهلکه سالم بدارد و این بلا را
از وی بگرداند قَالَ قَدْ فَعَلْتُ فَاَوْحَی اللّٰهُ تَعَالیٰ اِلَیَّ اَنَّ لَهُ دَرَجَةً لَا یَنَالُهَا اَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِینَ وَ اَنَّ لَهُ شِیعَةً
یَشْفَعُونَ وَ یُشَفَّعُونَ وَ اَنَّ الْمَهْدِیَّ مِنْ وُلْدِهِ فَطُوبیٰ لِمَنْ کَانَ مِنْ اَوْلِیَاءِ الْحُسَیْنِ وَ شِیعَتِهِ هُمْ وَ اللّٰهِ الْفَائِزُونَ
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فرمود خدایرا از بهر نجات او خواندم لکن خداوند مرا وحی فرستاد که از این شهادت از بهر او درجتی است که هیچیک از آن درک
نتواند کرد و از برای او شیعیانیست که شفاعت میکنند و شفاعت آنها پذیرفته میشود و مهدی که قائم آل محمد است از فرزندان اوست
خوشا کسی که از دوستان حسین و شیعیان حسین باشد سوگند باخدای که در قیامت رستگارانند و دیگر در امالی طوسی سند بابی عبد الله
علیه السلام منتهی میشود میگوید گاهی که حسین در نزد رسول خدای بود جبرئیل فرود شد و گفت یا محمد دوست میداری حسین را فرمود دوست
میدارم عرض کرد زود باشد که امت تو او را بکشند رسول خدای سخت محزون گشت عرض کرد اگر خواهی خاکی که بر آن کشته میشود نمودار
کنم در مجلس رسول خدای تا کربلا زمین را خسف کرد و زمین مجلس را با زمین مقتل رخ بنمایند و پاره از آنخاک برگرفت و رسول خدا را داد
و دیگر باره زمین بحال خویش باز گشت فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ طُوبیٰ لَکِ مِنْ تُرْبَةٍ وَ طُوبیٰ لِمَنْ یُقْتَلُ فِیکِ پس رسول خدا
ترحیب و ترجیب فرمود آنخاک و آن مقتول را علیه السلام و در کامل الزیاره نیز بدین شرح مسطور است و نیز در کامل الزیاره مسطور است
که گاهی که رسول خدا در خانه ام سلمه بود جبرئیل بیامد و خبر قتل حسین را بیاورد هم در اینوقت حسین حاضر شد جبرئیل گفت این آنکس است
که بدست امت تو مقتول میشود پیغمبر فرمود نمودار کن آنخاکی را که خون حسین بر آن ریخته میشود جبرئیل قبضه از آنخاک برگرفت و آن
تربتی بود و نیز از ابی عبد الله علیه السلام مرویست میفرماید وقتی حسین از فاطمه علیها السلام متولد شد جبرئیل نازل گشت و گفت یا رسول الله
امت تو بعد از تو حسین را مقتول خواهند ساخت اگر خواهی تربت او را با تو نمودار کنم و جناح خویش را بزد و از خاک کربلا حاضر ساخت
و گفت اینست آن تربتی که بر آن شهید میشود و دیگر در ارشاد مفید سند بام سلمه منتهی میشود میگوید روزی که رسول خدای در حجره من
جای داشت حسین علیه السلام در کنار او بود ناگاه پیغمبر بگریست عرض کردم یا رسول الله این گریه چیست فرمود اینک جبرئیل بر من درآمد
و بر فرزندم حسین مرا تعزیت گفت و خبر داد مرا که طایفه از امت من او را میکشند لَا اَنَالَهُمُ اللّٰهُ شَفَاعَتِی خداوند ایشانرا از شفاعت

محرم

خبر ابی عبد الله

من محروم بداراد و نیز در کامل الزیاره سند بابی عبد الله علیه السلام منتهی میشود میفرماید رسول خدای در منزل فاطمه بود و حسین را در کنار
خویش میداشت ناگاه بگریست و بسجده در افتاد پس سر برداشت فَقَالَ یَا فَاطِمَةُ یَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ اِنَّ الْعَلِیَّ الْاَعْلیٰ
تَرَاءَ اٰلِیَ فِی بَیْتِکِ هٰذَا سَاعَتِی هٰذِهِ فِی اَحْسَنِ صُورَةٍ وَ اَهْیَاءِ هَیْئَةٍ وَ قَالَ لِی یَا مُحَمَّدُ اَتُحِبُّ الْحُسَیْنَ فَقُلْتُ نَعَمْ
قُرَّةُ عَیْنِی وَ رَیْحَانَتِی وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِی وَ جِلْدَةُ مَا بَیْنَ عَیْنَیَّ فَقَالَ لِی یَا مُحَمَّدُ وَ وَضَعَ یَدَهُ عَلیٰ رَأْسِ الْحُسَیْنِ بُورِکَ
مَوْلُودٌ عَلَیْهِ بَرَکَاتِی وَ صَلَوَاتِی وَ رَحْمَتِی وَ رِضْوَانِی وَ لَعْنَتِی وَ سَخَطِی وَ عَذَابِی وَ خِزْیِی وَ نَکَالِی عَلیٰ مَنْ قَتَلَهُ وَ
نَاصَبَهُ وَ نَاوَاهُ وَ نَازَعَهُ اَمَا اِنَّهُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَ الْاٰخِرِینَ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ سَیِّدُ شَبَابِ اَهْلِ
الْجَنَّةِ مِنَ الْخَلْقِ اَجْمَعِینَ وَ اَبُوهُ اَفْضَلُ مِنْهُ وَ خَیْرٌ فَاَقْرَأْهُ السَّلَامَ وَ بَشِّرْهُ بِاَنَّهُ رَایَةُ الْهُدیٰ وَ مَنَارُ اَوْلِیَائِی وَ
حَفِیظِی وَ شَهِیدِی عَلیٰ خَلْقِی وَ خَازِنُ عِلْمِی وَ حُجَّتِی عَلیٰ اَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَ اَهْلِ الْاَرَضِینَ وَ الثَّقَلَیْنِ الْجِنِّ وَ الْاِنْسِ
فرمود ای فاطمه ای دختر محمد خداوند بکمال تجلی و نیکوتر صورتی و هیاتی بر من شعشعه ظهور افکند و فرمود ای محمد آیا دوست میداری حسین را
گفتم دوست میدارم چه او روشنی چشم من و ریحانه من و میوه دل من و میانجی هر دو چشم منست پس دست بر سر حسین نهاد و گفت مبارک
مولودیست خاص و بیست برکت من و رحمت من و بهشت من و از برای دشمنان و کشندگان و ستیزندگان او دست لعنت من و سخط من
و عذاب من و خواری من و کیفر من همانا اوست سید الشهداء از اولین و آخرین آفریدگان در دنیا و آخرت و اوست سید جوانان
اهل بهشت و پدر او علی از وی فاضلتر و بهتر است پس او را سلام برسان و بشارت بده او را که اوست رایت هدایت و روشنی راه
دوستان من بولایت و حفیظ و شهید منست بر خلق من و خازن علم منست و حجت منست بر اهل سموات و زمین و بر تمامت جن و انس

گریستن پیغمبر و علی بر حسین

و نیز در کامل الزیاره سند با بو عبد الله میرسد میفرماید چون جبرئیل فرود شد و خبر قتل حسین علیه السلام را آورد رسول خدا دست علی را
بگرفت و ایشان از مردمان کناری گرفتند و همی بگریستند تا گاهی که جبرئیل فرود آمد و گفت خداوند شما را سلام میرساند و میفرماید

خبر پیغمبر صلی الله علیه

بر شما ست که صبر و شکیبائی کنید در بعضی از مؤلفات اصحاب مسطور است که رسول خدای با جماعتی عبور میفرمود جمعی از اطفال را
نگریستند که با یکدیگر مشغول لعبند آنحضرت در نزدیکی از این کودکان بنشست و او را در کنار خود بنشانید و میان هر دو چشمش را همی
بوسه داد و بسی تفقد و تلطف فرمود عرض کردند یا رسول الله موجب چندین مهر و حفاوت در حق این کودک چیست فَقَالَ اِنِّی
رَاَیْتُ هٰذَا الصَّبِیَّ یَوْماً یَلْعَبُ مَعَ الْحُسَیْنِ وَ رَاَیْتُهُ یَرْفَعُ التُّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیْهِ وَ یَمْسَحُ بِهِ وَجْهَهُ وَ
عَیْنَیْهِ فَاِنِّی اُحِبُّهُ لِحُبِّهِ بِوَلَدِی الْحُسَیْنِ وَ لَقَدْ اَخْبَرَنِی جَبْرَئِیلُ اَنَّهُ یَکُونُ مِنْ اَنْصَارِهِ مِنْ وَقْعَةِ کَرْبَلَا فرمود
یکروز این کودک را دیدم که با حسین لعب میکرد و با خاک زیر پای او چشم و چهره خود را مسح مینمود لاجرم من او را دوست میدارم بموجب دوستی

خبر رسول خدا

او با فرزندم حسین و جبرئیل مرا خبر داده است که در وقعه کربلا حاضر خواهد بود و حسین را نصرت خواهد نمود و دیگر در کتاب سلیم بن قیس هلالی
سند بعبد الله بن جعفر طیار منتهی میشود قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ یُقْتَلُ ابْنِیَ الْحَسَنُ بِالسَّمِّ وَ یُقْتَلُ ابْنِیَ الْحُسَیْنُ بِالسَّیْفِ یَقْتُلُهُ طَاغٍ
ابْنُ طَاغٍ دَعِیٌّ ابْنُ دَعِیٍّ فرمود کشته میشود پسرم حسن بسم و کشته میشود فرزندم حسین بسیف میکشد او را عاصی ستمکاره زنازاده

خبر ابن عباس

پسر زنازاده و دیگر در امالی صدوق مسطور است و سند با بن عباس میرسد قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَحْیٰی حَیٰوتِی
وَ یَمُوتَ مَمَاتِی وَ یَدْخُلَ جَنَّةَ عَدْنٍ مَنْزِلِی وَ یُمْسِکَ قَضِیباً غَرَسَهُ رَبِّی عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُنْ فَکَانَ فَلْیَتَوَلَّ
عَلِیَّ بْنَ اَبِیطَالِبٍ وَ لْیَأْتَمَّ بِالْاَوْصِیَاءِ مِنْ وُلْدِهِ فَاِنَّهُمْ عِتْرَتِی خُلِقُوا مِنْ طِینَتِی اِلَی اللّٰهِ اَشْکُو اَعْدَائَهُمْ مِنْ اُمَّتِی
الْمُنْکِرِینَ لِفَضْلِهِمُ الْقَاطِعِینَ فِیهِمْ صِلَتِی وَ اَیْمُ اللّٰهِ لَیُقْتَلَنَّ بَعْدِی الْحُسَیْنُ لَا اَنَالَهُمُ اللّٰهُ شَفَاعَتِی در کتاب

بصایر الدرجات فی بلی الحدیث چنین است وَالاوصیاء من ذُرّیّته انّهم الائمّة من بعدی هم عترتی من لحمی و دمی رزقهم الله فضلی و علمی و ویل للمنکرین فضلهم من امّتی القاطعین صلتی و الله لیقتلن ابنی لا انالهم الله شفاعتی میگوید رسول خدا فرمود آنکس که شادمان گردد که با موت و حیوة من زنده و مرده باشد و داخل شود بهشت عدن را در منزل من و ماخوذ دارد شاخی را که پروردگار من غرس فرموده و فرمان داد که کن فکان پس باید دوست دارد علی بن ابیطالب علیه السلام را و تکمیل کند محبت او را بدوستی اوصیای او و فرزندان او چه ایشان عترت من و اهل بیت منند و خلق شده اند از طینت من جماعتی از امت من دشمنان ایشانند فضیلت ایشان را انکار کنند و صله ایشان را قاطع گردند شکایت آنجماعت را بحضرت حق خواهم برد سوگند با خدای که میکشند بعد از من حسین را خداوند اینجماعت را از شفاعت من بهره مرساناد و دیگر در مناقب ابن شهرآشوب و جلاء العیون مسطور است که هند مادر معویه خوابی دید و نزد عایشه آمد و خواستار شد که خواب خویش را بعرض رسول خدا رساند چون رخصت یافت حاضر شد و بعرض رسانید که در خواب دیدم که آفتابی بر فراز سر من پدیدار شد و از آن آفتاب آفتابی دیگر آشکار گشت و ماهی سیاه فام از فرج من بیرون شد و از آن ماه سیاه ستاره تاریک بزاد و آن ستاره بر آن آفتاب ثانی که از آفتاب نخستین زاد حمله افکند و آنرا بلعید پس آسمان ظلمکده گشت و ستارهای سیاه پدیدار شد که جهانرا فرو گرفت چون رسول خدای این کلمات را اصغا فرمود آب در چشم مبارک بگردانید ثمّ قال هند اخرجی یا عدوّة الله مرّتین فقد جدّدت علیّ احزانی و نعیت الیّ احبّائی پس روی بهند آورد و دو کرت فرمود ایدشمن خدای بیرون شو همانا تازه کردی اندوه مرا و خبر مرگ دوستان مرا بمن آوردی چون هند بیرون شد فرمود اللّهمّ العنها و العن نسلها چون از تعبیر خواب پرسش کردند فرمود آفتاب نخستین علی و ثانی حسین بن علی است و آن ماه سیاه معویه و آن ستاره تاریک پسرش یزید است که با فرزند من حسین قتال خواهد داد و او را شهید خواهد کرد و هنگام شهادت او آفتاب سیاه و آسمان تیره خواهد گشت و تیرگی جهانرا فرو خواهد گرفت و آن ستارگان سیاه بنی امیه اند که بر جهانیان مستولی خواهند شد و دیگر در کتاب کفایة الاثر از ابن عباس مرویست میگوید بر رسول خدای درآمدم و نگریستم که حسن علیه السلام را بر گردن مبارک جای داده و حسین علیه السلام را بر زانوی خویش نشانیده و ایشانرا بوسه میدهد و نوازش مینماید و میفرماید اللّهمّ وال من والاهما و عاد من عاداهما یعنی ای پروردگار من دوست دار کسی را که ایشانرا دوست دارد و دشمن دار کسی که ایشانرا دشمن دارد آنگاه فرمود یا ابن عبّاس کانّی به و قد خضبت شیبته من دمه یدعو فلا یجاب و یستنصر فلا ینصر یعنی ای پسر عباس گویا با او هستم و مینگرم که موی او بخون او خضاب شده است دعوت میکند و کس اجابت نمینماید و طلب نصرت میکند و کس او را یاری نمیفرماید عرض کردم یا رسول الله این ستمکاره کیست قال اشرار امّتی ما لهم لا انالهم الله شفاعتی فرمود اشرار امت من که خداوند شفاعت مرا بایشان مرساناد و دیگر در کتاب مثیر الاحزان از ابن عباس مرویست که میفرماید آنگاه که مرض رسول خدا بشدت میشد و در آن مرض درمیگذشت حسین علیه السلام را بر سینه مبارک چسبانیده بود و عرق بدنش بر حسین سیلان داشت و بذل جان میفرمود و میگفت ما لی و لیزید لا بارک الله فیه اللّهمّ العن یزید این بگفت و لختی مدهوش بود چون بهوش آمد حسین را ببوسید و آب چشمش بر روی مبارک بدوید و فرمود امّا انّ لی و لقاتلک مقاما بین یدی الله عزّ و جلّ یعنی آگاه باشید که داوری من با کشنده حسین در پیش روی خداوند خواهد بود و دیگر در کامل الزیاره سند بمحمد بن علی علیهما السلام منتهی میشود میفرماید قال رسول الله من سرّه ان یحیی حیوتی و یموت مماتی و یدخل جنّتی جنّة عدن غرسها ربّی بیده فلیتولّ علیّا و یعرف فضله و الاوصیاء من بعده و یتبرّء عن عدوّی اعطاهم الله فهمی و علمی هم عترتی من لحمی و دمی اشکو الیک ربّی عدوّهم من امّتی المنکرین

خبر هند مادر معویه

خبر ابن عباس از رسول خدا

خبر ابن عباس

لفضلهم

لفضلهم القاطعین فیهم صلتی و الله لیقتلنّ ابنی ثمّ لا تنالهم شفاعتی کسی که مسرور باشد که موت و حیات خود را با موت و حیات من پیوسته دارد و داخل شود بهشت مرا آن بهشتی که خداوند بدست خود غرس فرموده واجب میکند که دوست دارد علی را و بداند فضل او را و فضل اوصیای او را بعد از وی و برائت جوید از دشمنان من همانا خداوند فهم مرا و علم مرا بایشان عطا کرده است چه ایشان عترت من و گوشت من و خون منند شکایت بپروردگار خود میبرم از دشمنان ایشان جماعتی که در شمار امتان منند و منکر فضل ایشان و قاطع صله ایشانند سوگند با خدای میکشند فرزند من حسین را و از شفاعت من بی بهره میمانند و در بصایر الدرجات این حدیث با اندک بیش و کم از صادق آل محمد علیه السلام مرویست و دیگر بسند بابی جعفر علیه السلام منتهی میشود میفرماید وقتی حسین علیه السلام بر رسول خدای درآمد او را بگرفت و بسوی خود کشید و امیر المؤمنین علی علیه السلام را فرمود او را نگاه بدار پس او را بوسه داد و بگریست حسین عرض کرد ای پدر این گریه چیست فیقول یا بنیّ اقبّل موضع السّیوف و ابکی عرض کرد ای پدر من کشته میشوم فرمود سوگند با خدای تو کشته میشوی و پدر و برادرت نیز کشته میشوند عرض کرد متفرق خواهیم بود فرمود پراکنده میشوید عرض کرد پس کدام کس از امت تو بزیارت ما می آید قال لا یزورنی و لا یزور اباک و اخاک و انت الّا الصّدّیقون من امّتی فرمود زیارت نمیکند مرا و زیارت نمیکند پدر ترا و برادر ترا و ترا مگر صدیقون امت من و دیگر در کامل الزیاره از ابو جعفر علیه السلام مرویست میفرماید حسین علیه السلام یکروز در کنار رسول خدا لعب میکرد و میخندید عایشه گفت یا رسول الله چه بسیار عجب می آورد ترا این کودک فقال لها و یلک و کیف لا احبّه و لا اعجب به و هو ثمرة فؤادی و قرّة عینی اما انّ امّتی ستقتله فمن زاره بعده وفاته کتب الله له حجّة من حججی قالت یا رسول الله حجّة من حججک قال نعم و حجّتین من حججی قالت یا رسول الله حجّتین من حججک قال نعم و اربعة قال فلا یزال یزید و یضعّف حتّی بلغ تسعین حجّة من حجج رسول الله باعمارها فرمود با عایشه که وای بر تو چگونه دوست ندارم او را و از وی بعجب نیایم و حال آنکه او میوه دل من و روشنی چشم منست همانا زود باشد که امت من او را میکشند و کسی که زیارت قبر او کند خداوند ثواب یکحج از حجهای من از برای او مینویسد عرض کرد ثواب یکحج از حجهای تو فرمود ثواب دو حج از روی تعجب عرض کرد ثواب دو حج از حجهای تو فرمود ثواب چهار حج و همچنان زیاد کرد تا بدانجا که فرمود ثواب نود حج از حجهای من با عمره کرده باشم در نامه اعمال او نوشته میشود و در امالی طوسی باسناد دیگر مانند این حدیث نیز مسطور است و دیگر در تفسیر فرات سند با بعبد الله علیه السلام پیوسته میشود میفرماید یکروز فاطمه علیها السلام حسین را در آغوش داشت رسول خدا او را از فاطمه بگرفت و قال لعن الله قاتلک و لعن الله سالبک و اهلک الله المتوازرین علیک و حکم الله بینی و بین من اعان علیک فرمود لعن کند خداوند کشنده ترا و بازکننده سلب ترا و هلاک کند نیز و بنده خصم ترا و خداوند حکم کند در میان من و دشمن تو فاطمه عرض کرد ای پدر این چیست که میگوئی قال یا بنتاه ذکرت ما یصیبه بعدی و بعدک من الاذی و الظّلم و الغدر و البغی و هو یومئذ فی عصبة کانّهم نجوم السّماء یتهادون الی القتل و کانّی انظر الی معسکرهم و الی موضع رحالهم و تربتهم فرمود ای فرزند من مرا بیاد آمد آن مصایب که بعد از من و بعد از تو او را فرو گیرد از ستمهای گوناگون و نیرنگهای رنگارنگ و جماعتی دستخوش این مصیبت میشوند که مانند ستارگان آسمانند و بکشتنگاه میروند گوئی مینگرم مقام ابطال و محل حال ایشانرا فاطمه عرض کرد ای پدر این کدام موضع است که صفت میکنی قال موضع یقال له کربلا و هی ذات کرب و بلاء علینا و علی الائمّة یخرج علیهم شرار امّتی لو انّ احدهم شفع له من فی السّموات و الارضین ما شفّعوا فیه و هم المخلّدون فی النّار فرمود آن موضع را کربلا گویند و آن خانه سختی و بلاست بر ما و بر امت ما همانا بر ایشان بیرون تازند بدترین امت

خبر ابی جعفر علیه السلام

خبر ابی جعفر علیه السلام

خبر ابی عبد الله در خبر فاطمه علیها السلام

می آغازند جهه حتی نزاشرار امت من اگر یکی از انبیا نزا شفاعت کنند اهل آسمانها و زمینها و حضرت حق پذیرفته نمی شود و پیغمبر ابدا در آتش دوزخ خواهند بود فاطمه عرض کرد ای پدر کشته میشود حسین قال نعم یا بنتاه وما قتل قتلته احد کان قبله وتبکیه السموات والارضون والملئکة والوحش والحیتان فی البحار والجبال ولو یؤذن لها ما بقی علی الارض متنفس ویاتیه قوم من محبینا لیس فی الارض اعلم بالله ولا اقوم بحقنا منهم ولیس علی ظهر الارض احد یلتفت الیه غیرهم اولئک مصابیح فی ظلمات الجور وهم الشفعاء وهم واردون حوضی هذا اعرفهم اذا وردوا علی بسیماهم وکل اهل دین یطلبون ائمتهم وهم یطلبوننا لا یطلبون غیرنا وهم قوام الارض وبهم ینزل الغیث فرمود ای فاطمه میکشند او را چنانکه هیچکس را قبل از او نکشته باشند و میگرید بر او آسمانها و زمینها و فرشتگان و ماهیان دریا بار و وحوش کوهسار و اگر اجازت یابند هیچ جانداری در روی زمین نماند و می آید جماعتی از دوستان ما که در روی زمین دانا تر از ایشان کس بخداوند نیست و هیچکس شناسا تر از ایشان بحق ما نباشد و جز ایشان احدی بجانب حسین نگران نیست ایشانند چراغهای روشن در تاریکیهای جور و فتن و ایشانند شفعای امت که وارد میشوند بر حوض من و میشناسم ایشان را بسیمای ایشان کاهی که بر من در آیند و اهل هر دینی در طلب پیغمبر خود است و ایشان طلب نمیکنند جز مرا و ایشانند قوام ارض و بسبب ایشان باران رحمت متقاطر میشود فاطمه از این کلمات که منهی قتل حسین علیه السلام بود سخت بگریست پس پیغمبر بسخن آمد فقال لها یا بنتاه ان افضل اهل الجنان هم الشهداء فی الدنیا بذلوا انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فما عند الله خیر من الدنیا وما فیها قتلة اهون من میتة من کتب علیه القتل خرج الی مضجعه ومن لم یقتل فسوف یموت یا فاطمة بنت محمد اما تحبین ان تامرین غدا بامر فتطاعین فی هذا الخلق عند الحساب اما ترضین ان یکون ابنک من حملة العرش اما ترضین ان یکون ابوک یاتونه یسئلونه الشفاعة اما ترضین ان یکون بعلک یذود الخلق یوم العطش عن الحوض فیسقی منه اولیائه ویذود عنه اعدائه اما ترضین ان یکون بعلک قسیم النار یامر النار فتطیعه یخرج منها من یشاء ویترک من یشاء اما ترضین ان تنظرین الی الملئکة علی ارجاء السماء ینظرون الیک والی ما تامرین به وینظرون الی بعلک قد حضر الخلائق وهو یخاصمهم عند الله فما ترین الله صانعا بقاتل ولدک وقاتلیک وقاتل بعلک اذا فلجت حجته علی الخلائق وامرت النار ان تطیعه اما ترضین ان تکون الملائکة تبکی لابنک ویاسف علیه کل شیء اما ترضین ان یکون من اتاه زائرا فی ضمان الله ویکون من اتاه بمنزلة من حج الی بیت الله واعتمر ولم یخل من الرحمة طرفة عین اذا مات مات شهیدا وان بقی لم تزل الحفظة تدعو له ما بقی ولم یزل فی حفظ الله وامنه حتی یفارق الدنیا فرمود ای فرزند من فاضلترین اهل بهشت شهداء اند که در دنیا بذل جان و مال کردند و بهشت خاص ایشانست که در راه خدا قتال میدهند میکشند و کشته میشوند و عده حق بر ایشان راست می آید و آنچه در نزد خداوند است بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و شهادت افضل است از مردن در جامه خواب کسی که بر او حکم قتل نوشته اند البته کشته شود و آنکس که کشته نشود زود باشد که بمیرد هان ای فاطمه دختر محمد آیا دوست میداری که فردای قیامت آنچه خواهی فرمان دهی و فرمان تو هنگام حساب خلق مطاع باشد آیا رضا نیستی که پسر تو از جمله حمله عرش باشد آیا رضا نیستی که هر آفریده بنزد پدر تو حاضر شود و شفاعت خود در استدعا نماید آیا راضی نیستی در روزی که مردمان عطشان باشند شوهر تو دوستان خود را از حوض کوثر سیراب کند و دشمنان خود را از پیش براند آیا

رضا نیستی که شوهر تو قسیم جنت و دوزخ باشد فرمان دهد آتش را و فرمان پذیر باشد آتش بیرون بیاورد از آتش هر کرا بخواهد و در آتش بجای گذارد هر کرا بخواهد آیا رضا نیستی که نگران باشی فرشتگان را در اطراف آسمان و فرشتگان نگران تو باشند تا چه فرمان کنی و نگران شوهر تو باشند گاهی که مردمان در دیوان مظالم حق حاضر شوند و او آغاز داوری کند خداوند کیفر فرماید قاتل پسر تو و قاتلین ترا و قاتل شوهر ترا و آتش را امداد خواهی بفرمان او کند آیا راضی نیستی که ملائکه بر فرزند تو بگریند و آفرینش بروی اسف دریغ خورند آیا رضا نیستی که آنکس که بزیارت قبر حسین رود در ضمان خدا باشد و آن منزلت از زیارت او بدست کرده باشد که از حج بیت الله با عمره بجا مت برد حاصل شود و یکچشم زد از رحمت خداوند دور نیفتد و اگر بمیرد شهید مرده باشد و اگر بزید در حفظ خداوند و امن خداوند زیستن نماید فاطمه عرض کرد ای پدر بر خداوند توکل نمودم و رضا دادم و خشنود گشتم پس پیغمبر قلب او را و چشمهای او را مسح فرمود وقال انی وبعلک وانت وابنک فی مکان تقر عیناک ویفرح قلبک فرمود من و شوهر تو و پسر تو در جائی باشیم که روشن شود بدان چشمهای تو و شاد شود بدان دل تو و در کامل الزیاره از ابی عبدالله نیز این حدیث مسطور است و دیگر در امالی طوسی سند بعلی بن الحسین علیهما السلام منتهی میشود که از اسماء بنت عمیس روایت میکند و چنان مینماید که قابله فاطمه علیها السلام بوده و من بنده در کتاب رسول خدا در ذیل قصه فتح خیبر و در کتاب امیرالمؤمنین و در کتاب امام حسن باز نمودم که اسماء بنت عمیس در زفاف فاطمه با شوهرش جعفر بن ابیطالب در حبشه جای داشت و این قابله سلمی خواهر اسما بود و چون اسما معروف تر بود روات حدیث یا کتاب بخطا اسما گفته اند و نوشته اند با لجمله ولادت حسنین علیهما السلام را و آوردن سلمی ایشان را بحضرت رسول خدا شرح نگاشته ام بتکرار نخواهم پرداخت لکن ذیل این حدیث را که اخبار بشهادت حسین علیه السلام است میگذارم میگوید روز ولادت حسین رسول خدا بسرای فاطمه آمد و فرمود پسر مرا حاضر کن چون او را بیاوردم از من بگرفت و بگریست ثم قال انه سیکون لک حدیث اللهم العن قاتله لا تعلمی فاطمة بذلک سلمی را از شهادت حسین علیه السلام آگهی داد و قاتل او را لعن فرستاد و فرمود فاطمه را ازین قصه آگاه مکن و در روز هفتم ولادت حسین علیه السلام دیگرباره رسول خدا بسرای فاطمه آمد و حسین را طلب فرمود و در کنار خویش گرفت فقال یا ابا عبدالله عزیز علی فرمود ای ابوعبدالله سخت بر من دشوار می آید از آنچه بر تو میگذرد این بگفت و بگریست سلمی عرض کرد پدرم فدای تو باد این چه گریه است که در روز اول و در این روز کردی قال ابکی علی ابنی هذا تقتله فئة باغیة کافرة من بنی امیة لا انالهم الله شفاعتی یوم القیمة یقتله رجل یثلم الدین ویکفر بالله العظیم گفت میگریم بر فرزند خود که میکشند او را جماعت کافر گمراه از بنی امیه خداوند ایشان را بی بهره کناد از شفاعت من در روز قیامت میکشد او را مردی که مخرب دین کافر بخداوند کریم است ثم قال اللهم انی اسئلک فیهما ما سئلک ابرهیم فی ذریته اللهم احبهما واحب من یحبهما والعن من یبغضهما ملأ السماء والارض عرض کرد ای پروردگار من سؤال میکنم از تو از برای فرزندان خود چیزی را که ابراهیم از برای فرزندان خود سؤال کرد ای پروردگار من دوست دار ایشان را و آنکس را که دوست میدارد ایشان را و لعن کن و دور افکن بهند سه فضای آسمان و زمین آنکس را که دشمن میدارد ایشان را و دیگر در امالی صدوق سند باصبغ بن نباته میرسد میگوید گاهی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام مردم را خطبه میفرمود قال سلونی قبل ان تفقدونی فوالله لا تسئلونی عن شیء مضی ولا عن شیء یکون الا نبأتکم به فرمود از من بپرسید از آن پیش که مرا در نیابید سوگند با خدای سؤال نمیکنید از من از آنچه گذشته است و از آنچه از این پس خواهد آمد الا آنکه شما را خبر میدهم چون این کلمات از روزگار گذشته و آینده منهی علم غیب بود مردم را بعجب آورد سعد بن ابی وقاص که خمیر مایه فطرتش مغشوش بود بپای خاست و گفت یا امیرالمؤمنین مرا خبر ده که در سر من و ریش من چند موی بشمار میرود و درین سخن اغلوطه می افکند

خبر اسماء بنت عمیس

خبر سلمی

خبر اصبغ بن نباته

تیر اشید چه مکشوف بود که درینوقت مجال مدست نشود که موی سر وریش او بشمار آید فقال له اما والله لقد سئلتنی عن مسئلة حدثنی خلیلی رسول الله انک ستسئلنی عنها وما فی رأسک من شعرة الا وفی اصلها شیطان جالس وان فی بیتک لسخلا یقتل الحسین ابنی فرمود سوگند باخدای سؤال کردی از مسئله که دوست من رسول خدای مرا آگهی داد که زود باشد که از من این سؤال خواهی کرد وهمانا در سر تو هیچ موئی نیست الا آنکه شیطانی در بن آن جای کرده و در خانه تو سخلی است کنایت از آنکه کودکی است که میکشد فرزند من حسین را واینوقت عمر سعد علیه اللعنه میغیزید یا تازه نیروی رفتن بدست کرده بود ودر کامل الزیاره مانند این حدیث نیز مذکور است ودیگر در امالی صدوق سند با ابن عباس منتهی میشود میفرماید در رکاب امیر المؤمنین طریق صفین میسپردیم گاهی که بنینوا وشط فرات درآمدیم امیر المؤمنین علیه السلام باعلی صوت ندا در داد یا ابن العباس اتعرف هذا الموضع قلت له ما اعرفه یا امیر المؤمنین فقال لو عرفته کمعرفتی لم تکن تجوزه حتی تبکی کبکائی فرمود یا ابن عباس میشناسی این موضع را عرض کردم نمیشناسم فرمود اگر بدانستی چنانکه من میدانم از اینجا عبور نمیدادی تا مانند من بگریستی آنگاه امیر المؤمنین چنان بگریست که آب چشمش از لحیه مبارکش درگذشت وبر سینه اش سیلان یافت وابن عباس وهر که بود با آنحضرت بگریستند فقال اوه اوه ما لی ولآل ابی سفیان ما لی ولآل حرب حزب الشیطان واولیاء الکفر صبرا یا ابا عبد الله فقد لقی ابوک مثل الذی تلقی منهم فرمود آه آه چیست از برای من وآل ابی سفیان چیست از برای من واز برای آل حرب که لشکر شیطان واولیای کفر اند بر تو باد صبر از ستم ایشان ای ابو عبد الله همانا ملاقات کرد پدر تو مانند آنچه را تو ملاقات خواهی کرد از ایشان آنگاه بفرمود تا آب حاضر کردند پس وضو بساخت ومدتی دراز نماز بگذاشت آنگاه کلام نخستین را اعادت کرد واو را خوابی سبک کرانه ساخت وپس از ساعتی بخویش آمد وبانگ زد که یا ابن عباس عرض کرد اینک حاضرم فرمود خوابی دیدم اگر خواهی از برای تو حدیث کنم عرض کرد بخیر دیده باشی قال رأیت کأنی برجال قد نزلوا من السماء معهم اعلام بیض قد تقلدوا سیوفهم وهی بیض تلمع وقد خطوا حول هذه الارض خطا ثم رأیت کأن هذه النخیل قد ضربت باغصانها الارض تضطرب بدم عبیط وکأنی بالحسین سخلی وفرخی ومضغتی ومخی قد غرق فیه یستغیث فیه فلا یغاث وکأن الرجال البیض قد نزلوا من السماء ینادونه ویقولون صبرا آل الرسول فانکم تقتلون علی ایدی شرار الناس وهذه الجنة یا ابا عبد الله الیک مشتاقة ثم یعزوننی ویقولون یا ابا الحسن ابشر فقد اقر الله به عینک یوم یقوم الناس لرب العالمین ثم انتبهت هکذا والذی نفس علی بیده لقد حدثنی الصادق المصدق ابو القاسم صلی الله علیه واله انی سأراها فی خروجی الی اهل البغی علینا وهذه کرب وبلاء یدفن فیها الحسین وسبعة عشر رجلا من ولدی وولد فاطمة وانها لفی السموات معروفة تذکر ارض کرب وبلاء کما تذکر بقعة الحرمین وبقعة بیت المقدس فرمود در خواب چنان دیدم که مردانی از آسمان نزول کرد با علمهای سفید وحمایل کرده بودند شمشیرهای درخشان ودر گرد این زمین عبور میدادند واین نخلها شاخها بر زمین میزدند واین صحرا بخون تازه موج میزد وگویا حسین که فرزند من ومضغه حیات من وجان منست در آن دریای خون غرق میشد واستغاثه میفرمود وکس او را اجابت نمینمود وبود که مردان سفید از آسمان بزیر می‌آمدند ونزدیک حسین میرفتند ومی گفتند بر شما باد صبر ای اهل بیت رسول خدا همانا کشته میشوید بدست اشرار ناس ای ابو عبد الله اینک بهشت بسوی تو مشتاق است آنگاه زبان بتعزیت من گشودند وگفتند ای ابو الحسن بشارت باد ترا که خداوند چشم ترا روشن کرده است روزی که مردم در نزد پروردگار عالم ایستاده شوند پس از خواب انگیخته شدم

خبر ابن عباس در سفر صفین

همی

قسم بآنکس که نفس علی بدست قدرت اوست مرا صادق مصدق ابو القاسم خبر داد که هنگام خروج از کوفه بسوی لشکر شام بارین زمین که زمین کرب وبلاست عبور خواهم داد ودر این زمین هفده تن از فرزندان من وفاطمه بخاک سپرده خواهد شد واین زمین در آسمانها معروف است ومذکور است بارض کرب وبلا چنانکه بقعه حرمین وبیت المقدس معروف ومذکور است ثم قال یا ابن عباس اطلب فی حولها بعر الظباء فوالله ما کذبت ولا کذبت وهی مصفرة لونها لون الزعفران فرمود ای پسر عباس طلب کن اطراف این زمین پشک آهوان را سوگند باخدا دروغ نمیگویم ورسول خدای با من دروغ نگفته است وآن پشکها برنگ زعفران است پس ابن عباس برفت ودر جائی انباشته بیافت فریاد برآورد که یا امیر المؤمنین مبلغی یافتم بدان صفت که تو فرمودی علی علیه السلام بشتاب برفت ومقداری برگرفت وببوئید وفرمود یا ابن عباس میدانی این ابعار را این همان پشکهاست که عیسی بن مریم برآن بگذشت وبرگرفت وببوئید وبا او حواریون بودند وآهوان فراوان در اینجا مجتمع بودند که میگریستند عیسی بنشست وبگریست وحواریون بنشستند وبگریستند وندانستند عیسی را چه رسیده وچرا میگرید عرض کردند یا رسول الله حکمت این گریه چیست فرمود آیا میدانید این کدام زمین است عرض کردند ندانیم فرمود این زمینی است که کشته میشود در آن فرزند رسول خدای احمد وفرزند حره طاهره بتول که شبیه است با ما درین ودرین خاک بلحد میرود وبوی آن اطیب از بوی مشک است چه از طینت پسر شهید پیغمبر است وچنین است طینت انبیا واولاد انبیا این آهوان با من سخن کردند که ما درین زمین بشوق تربت فرزند مبارک علف چرا میدهیم واین زمین را امن خویش میدانیم آنگاه عیسی علی نبینا وعلیه السلام دست بر دو پشکی گرفت وببوئید وقال هذه بعر الظباء علی هذا الطیب لمکان حشیشها اللهم فابقها ابدا حتی یشمها ابوه فیکون له عزاء وسلوة عیسی علیه السلام فرمود این پشک آهوان با این طیب از برکت اینمکان گیاه زار ای پروردگار من باقی بدار این پشکها را تا گاهی که علی علیه السلام پدر این فرخ مبارک در اینجا عبور دهد وآنرا ببوید تا از برای او تعزیت وتسلیتی باشد اینوقت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود لاجرم این پشکها تا اینزمان بجای ماند واز مدار طول زمان زرد گونه گشت در اینمکان کرب وبلا پس باعلی صوت ندا در داد که یا رب عیسی بن مریم لا تبارک فی قتلته والمعین علیه والخاذل له یعنی ایخدای عیسی بن مریم مبارک مفرما بر قاتلان او وآنکس که معین باشد بر ستم او وآنکس که خواری وخذلان او خواهد آنگاه مدتی دراز بگریست وابن عباس واصحاب با او بگریستند تا گاهی که بروی در افتاد ومدتی دراز بیخویشتن بود پس بخویش آمد واز آن پشک برگرفت ودر کنار ردای مبارک استوار ببست وابن عباس را نیز فرمود که لختی برگیرد وبا خود بدار آنگاه فرمود یا ابن عباس گاهی که ازین پشک خون تازه بجوشد وسیلان کند دانسته باش که حسین را کشته اند ودر اینجا بخاک سپرده اند ابن عباس گوید سوگند باخدای همواره آن پشک را در آستین خویش بسته میداشتم ودر حفظ آن سخت ساعی بودم تا گاهی که اندر مدینه در سرای خویش خفته بودم ناگاه از خواب انگیخته گشتم وآستین خود را از خون سرشار یافتم وهمواره خون تازه سیلان میکرد پس بنشستم وبگریستم وگفتم سوگند باخدای که حسین کشته شد هرگز علی بکذب حدیثی نیاورده وخبری نداده الا آنکه واقع شده وهمانا رسول خدای خبر داد او را بچیزها تا که جز او را خبر نداد پس فزع کردم واز خانه بیرون شدم هنگام سپیده دم سوگند باخدای مدینه را چنان از دود سیاه آکنده دیدم که هیچ چیز از اعیان موجودات چیزی مرئی نبود آنگاه آفتاب سر از مشرق بیرون زد ومنکسف بود وحیطان مدینه را چنان دیدم که بخون تازه آغشته است پس گریان فرو نشستم وگفتم قد قتل والله الحسین واز ناحیه بیت ندائی فرا رسید اصبروا آل الرسول قتل الفرخ النحول نزل الروح الامین ببکاء وعویل آنگاه باعلی صوت بگریست ونیز ما بگریستیم واین واقعه در یوم عاشورا بود وچون آنان که در رکاب سید الشهدا بودند باز آمدند حدیث کردند که ما نیز این کلمات را شنیدیم وچنان دانستیم که از خضر پیغمبر علیه السلام است

خبر هرثمه در غزوه صفین

و در اکمال الدین این حدیث بدین شرح مسطور است و در امالی صدوق بسند بهرثمة بن ابی مسلم منتهی میشود میگوید در غزوه صفین حاضر رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودم در هنگام مراجعت چون بزمین کربلا رسیدیم و فرود شدیم آنحضرت نماز صبح را با ما بگذاشت پس دست فرا برد و پاره از تربت آن زمین برگرفت و ببوئید ثُمَّ قَالَ وَاهاً لَكِ اَيَّتُهَا التُّرْبَةُ لَيُحْشَرَنَّ مِنْكِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ فرمود مرا سخت شگفت می آید از تو ای تربت همانا انگیخته میشود در قیامت از تو جماعتی که بی پرسش داخل بهشت میشوند هرثمه گوید مرا ضجیعی بود از شیعیان علی چون بسرای آمدم او را گفتم هیچ میخواهی حدیثی از مولای خود اصغا نمائی گفت چرا نخواهم لاجرم آن قصه را از بهر او تذکره نمودم گفت امیرالمؤمنین جز بحق سخن نگوید این ببود تا عبیدالله بن زیاد علیها اللعنه لشکر بساخت و بسوی حسین از کوفه بیرون تاخت من نیز در آن جیش بودم چون بآن منزل رسیدم و آن درختان بدیدم سخن امیرالمؤمنین علیه السلام فرا یادم آمد در زمان بر شتر خویش سوار شدم و بنزد امام حسین شتافتم و سلام دادم و آن قصه که از امیرالمؤمنین شنیدم بعرض رسانیدم فرمود تو با منی یا بر من عرض کردم نه با توام نه بر تو زیرا که دختری در خانه دارم که از عبیدالله بر او میترسم فرمود پس بار شو پیش از آنکه از ما کشته ببینی یا بانگ استغاثه ما اصغا نمائی

خبر امیرالمؤمنین از شهادت حسین

فَوَالَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ لَا يَسْمَعُ الْيَوْمَ وَاعِيَتَنَا اَحَدٌ فَلَا يُعِينُنَا اِلَّا كَبَّهُ اللّٰهُ بِوَجْهِهِ فِي جَهَنَّمَ یعنی سوگند با آنکه جان حسین بدست قدرت اوست هر کس استغاثه ما را بشنود و ما را اعانت نکند خداوند او را از روی بجهنم می افکند و دیگر در بصایر الدرجات بسند بسعید بن غفله منتهی میشود میگوید در حضرت امیرالمؤمنین حاضر بودم ناگاه مردی در آمد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین من از وادی القری بحضرت تو میرسم همانا خالد بن عرفطه وفات یافت فرمود او نمرده است عرض کرد دیگربار بمرد فقال لَهُ عَلِيٌّ لَمْ يَمُتْ فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَمُوتُ امیرالمؤمنین سوگند یاد کرد که نمرده است و نمیرد اعرابی در کرت سیم این سخن را اعادت کرد و گفت سبحان الله من خبر میدهم که مرده است تو فرمائی نمیرد فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ لَمْ يَمُتْ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَقُودَ جَيْشَ ضَلَالَةٍ يَحْمِلُ رَايَتَهُ حَبِيبُ بْنُ حِمَازٍ فرمود سوگند بآنکس که جان من در دست اوست نخواهد مرد خالد بن عرفطه تا گاهی که سرهنگ لشکر ضلالت شود و حبیب بن حماز علم آن لشکر را حمل خواهد داد چون این سخن بحبیب رسید نزد امیرالمؤمنین آمد و عرض کرد من از شیعیان توام این چیست که در حق من فرموده سوگند با خدای هرگز این گمان در حق خویش نمیبرم فرمود اگر تو حبیب بن حمازی حمل رایت ضلالت خواهی کرد چون حبیب روی بگردانید و برفت دیگرباره فرمود اگر تو حبیب بن حمازی حمل آن رایت خواهی کرد ابوحمزه میگوید سوگند با خدای خالد بن عرفطه نمرد تا گاهی که عمر بن سعد لشکر بسوی حسین بن علی براند و خالد سرهنگ جیش و حبیب صاحب رایت بود و در ارشاد مفید از سوید بن غفله این حدیث بدینگونه مسطور است الا آنکه در آخر حدیث افزوده است که از باب الفیل داخل مسجد شدند و من بنده در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام عبور آنحضرت را بارض کربلا و امثال این احادیث را رقم کرده ام و دیگر در کامل الدین بسند باصبغ بن نباته میرسد و او از علی علیه السلام روایت میکند که فرمود

خبر اصبغ بن نباته

خَيْرُ الْخَلْقِ وَسَيِّدُهُمْ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنِي اَخُوهُ الْحُسَيْنُ الْمَظْلُومُ بَعْدَ اَخِيهِ الْمَقْتُولُ فِي اَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ اَلَا وَاِنَّهُ وَاَصْحَابَهُ مِنْ سَادَةِ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ یعنی بهترین خلق بعد از حسن برادرش حسین مظلوم است که در ارض کرب و بلا شهید میشود و او و اصحاب او از سادات شهیدانند در روز قیامت و دیگر در کامل الزیاره بسند بابو عبدالله جدلی منتهی میشود میگوید بر علی مرتضی علیه السلام در آمدم و حسین در کنار او جای داشت دست مبارک بر کتف او زد ثُمَّ قَالَ اِنَّ هٰذَا يُقْتَلُ وَلَا نَاصِرَ لَهُ اَحَدٌ فرمود این پسر کشته میشود و هیچکس او را نصرت نمیکند عرض کردم یا امیرالمؤمنین این زندگانی نکوهیده ایست قَالَ اِنَّ ذٰلِكَ لَكَائِنٌ فرمود این کاریست شدنی و نیز در کامل الزیاره مانند این حدیث از ابن ابی الخطاب روایت شده و همچنان در کامل الزیاره بسند بهانی بن هانی میرسد و او از علی علیه السلام روایت میکند قَالَ لَيُقْتَلَنَّ الْحُسَيْنُ قَتْلًا وَاِنِّي لَاَعْرِفُ تُرْبَةَ الْاَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا

خبر ابو عبدالله جدلی

خبر هانی بن هانی

اخبار امیرالمؤمنین با براء بن عازب

قَرِيبًا مِنَ النَّهْرَيْنِ فرمود کشته میشود حسین و من میشناسم خاک آن زمین را که در آن کشته میشود در کنار نهرین و نیز در کامل الزیاره مانند این حدیث وارد است و دیگر در ارشاد مفید بسند باسمعیل بن زیاد میرسد میگوید روزی امیرالمؤمنین براء بن عازب را مخاطب داشت و فرمود يَا بَرَاءُ بْنَ عَازِبٍ يُقْتَلُ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ وَاَنْتَ لَا تَنْصُرُهُ یعنی ای براء بن عازب پسر من حسین کشته میشود و تو او را نصرت نخواهی کرد این ببود تا حسین علیه السلام شهید شد و براء بن عازب همواره همی گفت صَدَقَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ حسین را کشتند و من او را یاری نکردم و بر این حرمان دریغ و افسوس میخورد صاحب عوالم در مجلد هفدهم میگوید در بعضی از کتب معتبره دیده ام که لوط بن یحیی از عبدالله بن قیس روایت میکند میگوید در صفین حاضر رکاب امیرالمؤمنین بودم گاهی که ابوایوب الاعور آب را در حیطه تصرف داشت و لشکر عراق را دفع میداد مسلمانان عطشان نزد امیرالمؤمنین شکایت آوردند جماعتی از ابطال رجال را مامور ساخت که ابوایوب را دفع دهند رفتند و خایب و خاسر باز آمدند امیرالمؤمنین علیه السلام دلتنگ شد حسین علیه السلام عرض کرد اگر فرمان رود من آب را از تصرف ابوایوب برآورم فرمان یافت پس بتاخت و ابوایوب را منهزم ساخت و در لب آب خیمه برافراشت و لشکر باز آمد و فرود آورد و نزد علی مراجعت کرد امیرالمؤمنین علیه السلام از دیدار او گریان شد عرض کردند که این اول فتح است که ببرکت حسین یافته ایم این گریه چیست فَقَالَ ذَكَرْتُ اَنَّهُ سَيُقْتَلُ عَطْشَانًا بِطَفِّ كَرْبَلَا حَتَّى يَنْفِرَ فَرَسُهُ وَيُحَمْحِمُ وَيَقُولُ الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ لِاُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا فرمود بیاد آوردم که زود باشد او را در ارض طف شهید کنند و اسب او بسخن آید و از ستم امت بنالد و شکوه کند که از امتی که پسر پیغمبر خود را کشتند و این اشعار در دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب بآنحضرتست چون خبر از شهادت حسین علیه السلام میدهد مرقوم افتاد

خبر عبدالله بن قیس در صفین

اشعار امیرالمؤمنین در اخبار شهادت حسین

حُسَيْنٌ اِذَا كُنْتَ فِي بَلْدَةٍ	غَرِيبًا فَعَاشِرْ بِآدَابِهَا
فَلَا تَفْخَرَنَّ فِيهِمْ بِالنُّهَى	فَكُلُّ قَبِيلٍ بِاَلْبَابِهَا
وَلَوْ عَمِلَ ابْنُ اَبِي طَالِبٍ	بِهٰذِي الْاُمُورِ كَاَسْبَابِهَا
وَلٰكِنَّهُ اعْتَامَ اَمْرَ الْاِلٰهِ	فَاَحْرَقَ فِيهِمْ بِاَنْيَابِهَا
عَذِيرَكَ مِنْ ثِقَةٍ بِالَّذِي	يُنِيلُكَ دُنْيَاكَ مِنْ طَابِهَا
فَلَا تَمْرَحَنَّ بِاَوْزَارِهَا	وَلَا تَضْجَرَنَّ لِاَوْصَابِهَا
فَبِالْغَدِ بِالْاَمْسِ كَيْ تَسْتَرِيحَ	فَلَا تَبْتَغِي سَعْيَ رُغْبَانِهَا
كَاَنِّي بِنَفْسِي وَاَعْقَابِهَا	وَبِالْكَرْبَلَاءِ وَمِحْرَابِهَا
فَتُخْضَبُ مِنَّا اللِّحَى بِالدِّمَاءِ	خِضَابَ الْعَرُوسِ بِاَثْوَابِهَا
اَرَاهَا وَلَمْ يَكُ رَاْيَ الْعِيَانِ	وَاُوتِيتُ مِفْتَاحَ اَبْوَابِهَا
مَصَائِبُ تَاْبَاكَ مِنْ اَنْ تُرَدَّ	فَاَعْدِدْ لَهَا قَبْلَ مُنْتَابِهَا
سَقَى اللّٰهُ قَائِمَنَا صَاحِبَ	الْقِيٰمَةِ وَالنَّاسُ فِي دَابِهَا
هُوَ الْمُدْرِكُ الثَّارَ لِي يَا حُسَيْنُ	بَلْ لَكَ فَاصْبِرْ لِاَتْعَابِهَا
لِكُلِّ دَمٍ اَلْفُ اَلْفٍ دَمًا	بِفِضَّةٍ فِي قَتْلِ اَحْزَابِهَا
هُنَالِكَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ	قَوْلٌ بِعُذْرٍ وَاِعْتَابِهَا
حُسَيْنٌ فَلَا تَضْجَرَنْ لِلْفِرَاقِ	فَدُنْيَاكَ اَضْحَتْ لِخَرَابِهَا

نبی

سل الدهر تخبر وافصح بها | بان لا بقاء لاربابها
لنا الدین لا شک للمؤمنین | بآیات وحی وایجابها
لنا سمة الفخر فی حکمها | فضلت علینا باعرابها
فصل علی جدک المصطفی | وسلم علیه لطلابها

خبر عبدالله بن شریک

اگر این اشعار را که با امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب داشته اند قایل آن دیگر کس باشد زیانی بمعانی حدیث نخواهد رسید تواند شد که شاعری حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام را بنظم کرده باشد و دیگر در کشف الغمه و ارشاد مفید از عبدالله بن شریک عامری مرویست میگوید با جماعتی از اصحاب علی علیه السلام در مسجد جای داشتیم ناگاه عمر بن سعد از در مسجد داخل شد همگان گفتند اینست قاتل حسین علیه السلام و این قصه زمانی دراز قبل از شهادت آن حضرت واقع شد و دیگر در قرب الاسناد سند بمحمد بن حنفیه منتهی شود میفرماید امیرالمؤمنین علی علیه السلام با دو تن از اصحاب در ارض کربلا عبور میداد و میگریست ثم قال هذا مناخ رکابهم وهذا ملقی رحالهم وههنا تهراق دماؤهم طوبی لک من تربة علیک تهراق دماء الاحبة یعنی آنحضرت خوابگاه شتران اهل بیت و فرودگاه احمال و اثقال ایشان و جای سیلان خون شهدا را بنمود آنگاه فرمود طوبی لک ای خاک که جای سیلان خون دوستانی و دیگر در

خبر محمد بن حنفیه در اخبار کربلا

اخبار امیرالمؤمنین حسین را از شهادت

کامل الزیاره سند بابی عبدالله علیه السلام منتهی میشود میفرماید امیرالمؤمنین حسین را مخاطب داشت و فرمود یا ابا عبدالله اسوة انت قدما فقال جعلت فداک ما حالی قال علمت ما جهلوا وسینتفع عالم بما علم یا بنی اسمع وابصر من قبل ان یاتیک فوالذی نفسی بیده لیسفکن بنو امیة دمک ثم لا یردونک عن دینک ولا ینسونک ذکر ربک فقال الحسین والذی نفسی بیده حسبی واقررت بما انزل الله واصدق نبی الله ولا اکذب قول ابی فرمود ای ابوعبدالله تو از قدیم قدوه و پیرو دین بوده عرض کرد فدای تو شوم چیست حال من فرمود میدانم چیزی که نمیدانند و سودمند میشود عالم بخبری که میداند ای پسر من گوش دار و بینا باش از آن پیش که خطبی بر تو وارد شود سوگند بآنکس که جان من در دست اوست بنی امیه خون ترا میریزند لکن برگشت ترا از دین تو را نتوانند و ذکر پروردگار ترا از خاطر تو محو و منسی نتوانند حسین علیه السلام عرض کرد که سوگند بآنکس که جان من بدست قدرت اوست کافی است مرا که اقرار دارم بآنچه از خدای فرود شده و تصدیق دارم بدانچه پیغمبر فرمان داده و تکذیب نکنم پدر خود را و دیگر در بعضی از کتب مقتل امیر المؤمنین علیه السلام از محمد بن حنفیه حدیث مینماید میفرماید که روز امیرالمؤمنین علیه السلام حسنین علیهما السلام را مخاطب داشت ثم قال یا ابا محمد ویا ابا عبدالله کانی بکما وقد خرجت علیکما من بعدی الفتن ههنا فاصبرا حتی یحکم الله وهو خیر الحاکمین ثم قال یا ابا عبدالله انت شهید هذه ماضیة فعلیک بتقوی الله والصبر علی بلائه فرمود ای حسن و ای حسین گویا با شما حاضرم که بعد از من فتنه ها بر شما بیرون میشود اینوقت صبر کنید و شکیبائی ورزید تا خداوند حکم براند که او بهترین حکم کنندگان است ای حسین تو شهید میشوی و این بلا بقلم قضا رقم است پس بر تست پرهیزکاری در این بلا شکیبائی و دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که هنگام وفات حسین را نگران شد که فراوان میگرید قال یا بنی اتجزع علی ابیک وغدا تقتل بعدی مسموما مظلوما ویقتل اخوک بالسیف هکذا وتلحقان بجدکما وابیکما وامکما فرمود ای فرزند من بر پدر خود میگریی و حال آنکه فردا بعد از من کشته میشوی مظلوم و مسموم و همچنان کشته میشود برادرت بشمشیر و ملحق میشوید بجد خود و پدر خود و مادر خود و دیگر در امالی صدوق باسناد معتبره مسطور است که حسین علیه السلام هنگام هنگام وفات نزدیک برادرش حسن علیه السلام آمد و چون نگران برادر گشت بگریست فقال له الحسن ما یبکیک یا ابا عبدالله قال ابکی لما یصنع بک حسن فرمود ای ابوعبدالله چه میگریاند ترا عرض کرد میگریم از برای این ستم که بر تو وارد شده است فقال

خبر دادن امیرالمؤمنین حسنین را

اخبار امیرالمؤمنین حسین را

اخبار حسن برادر را بشهادت

الحسن

له الحسن ان الذی یؤتی الی سم یدس الی فاقتل به ولکن لا یوم کیومک یا ابا عبدالله یزدلف الیک ثلثون الف رجل یدعون انهم من امة جدنا محمد وینتحلون دین الاسلام فیجتمعون علی قتلک وسفک دمک وانتهاک حرمتک وسبی ذراریک ونسائک وانتهاب ثقلک فعندها تحل ببنی امیة اللعنة وتمطر السماء رمادا ودما ویبکی علیک کل شیء حتی الوحوش فی الفلوات والحیتان فی البحار حسن فرمود بمن با پوشیده مرا زهر خورانند و بقتل رسانند ولکن نیست خطبی چون خطب تو و روزی چون روز تو ای ابوعبدالله نزدیک سی هزار مرد بر تو بیرون آیند که خود را در شمار امت جد ما می پندارند و دین اسلام بر خود می بندند و انجمن میشوند بر قتل تو و ریختن خون تو و نابود ساختن حرمت تو و اسیر کردن فرزندان تو و زنان تو و نهب و غارت بردن اموال و اثقال تو اینوقت لعن فرود می آید بر بنی امیه و آسمان خاکستر و خون میبارد و تمامت اشیا بر تو میگریند تا وحوش صحرا و ماهیان دریا و دیگر در کشف الغمه و ارشاد مفید سند بسالم بن ابی حفصه میرسد میگوید عمر بن سعد بکر در حاضر خدمت حسین علیه السلام شد و عرض کرد یا اباعبدالله جماعتی از سفها گمان میکنند که من قاتل توام فقال الحسین انهم لیسوا سفهاء ولکنهم حلماء اما انه تقر عینی ان لا تاکل بر العراق بعدی الا قلیلا حسین علیه السلام فرمود این جماعت که نسبت قتل مرا با تو میدهند دیوانگان نیستند بلکه خردمندانند لکن روشنست چشم من بآنکه تو بعد از من گندم عراق را نخواهی خورد مگر اندکی و دیگر در کامل الزیاره سند بابی جعفر علیه السلام منتهی میشود میفرماید حسین علیه السلام یکروز قبل از ترویه از مکه بیرون شد عبدالله ابن زبیر آنحضرت را مشایعت کرد و گفت یا اباعبدالله در موسم حج مکه را میگذاری و بعراق میروی فقال یا ابن الزبیر لان ادفن بشاطئ الفرات احب الی من ان ادفن بفناء الکعبة فرمود ای پسر زبیر دوستر دارم که در کنار فرات بخاک سپرده شوم و در آستان کعبه مدفون نشوم کنایت از آنکه مرا در هر حال میکشند نیکوتر آنست که این دلیری و ستم در خانه خدا واقع نشود و دیگر باسناد معتبره از ابی جعفر علیه السلام مرویست میفرماید حسین علیه السلام از مکه این مکتوب ببرادرش محمد بن حنفیه فرستاد و خبر از شهادت خود داد بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی الی محمد بن علی ومن قبله من بنی هاشم اما بعد فان من لحق بی استشهد ومن لم یلحق لم یدرک الفتح والسلام میفرماید این مکتوب از من بسوی برادرم محمد و هر کس از بنی هاشم در نزد او انفاذ میشود همانا آنکس که با من پیوست شهید شد و آنکس که با من ملحق نشد ادراک فتح و فیروزی نکرد و نیز از ابی جعفر علیه السلام مرویست که که حسین علیه السلام از کربلا این نامه بسوی محمد بن حنفیه فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی علیهما السلام الی محمد بن علی ومن قبله من بنی هاشم اما بعد فکان الدنیا لم تکن وکان الآخرة لم تزل والسلام در این نامه خبر میدهد از ناپایداری دنیا که گویا هرگز نبوده است و از بقای آخرت که هرگز زایل نشود و دیگر در کامل الزیاره سند بصادق آل محمد منتهی میشود میفرماید قال الحسین علیه السلام والذی نفس حسین بیده لا ینتهی بنو امیة حتی یقتلونی وهم قاتلی فلو قد قتلونی لم یصلوا جمیعا ابدا ولم یاخذوا عطاء فی سبیل الله جمیعا ابدا وان اول قتیل هذه الامة انا واهل بیتی والذی نفس حسین بیده لا تقوم الساعة وعلی الارض هاشمی بطرف میفرماید سوگند بآنکس که جان من بدست قدرت اوست بنی امیه مرا دست باز نمیدارند تا گاهی که مقتول سازند و ایشان که کشندگان منند و از پس آنکه مرا بکشند هرگز نماز گذار نخواهند بود کنایت از آنکه هرگز نماز ایشان پذیرفته نخواهد گشت یا آنکه هرگز با امام بحق نماز نخواهند گذاشت و زکوة را علی ما یحب الله ماخوذ نخواهند داشت و اول قتیل این امت منم و اهل بیت من سوگند با خدای قیامت بپای نمیشود و حال آنکه یکتن از بنی هاشم بر روی ارض مقهور باشد و دیگر در کامل الزیاره سند بابی عبدالله منتهی میشود میفرماید وقتی حسین علیه السلام بعقبة البطن صعود داد قال لاصحابه ما ارانی الا مقتولا قالوا وما ذاک یا ابا عبدالله

اخبار حسین شهادت خود را

مکتوب حسین بمحمد حنفیه را در شهادت خود

مکتوب حسین از کربلا بمحمد حنفیه

اخبار حسین شهادت خود را

خبر دادن حسین قتل خود را

قَالَ رُؤْيَا رَأَيْتُهَا فِي الْمَنَامِ قَالُوا وَمَا هِيَ قَالَ رَأَيْتُ كِلَاباً تَنْهَشُنِي أَشَدُّهَا عَلَيَّ كَلْبٌ أَبْقَعُ یعنی اصحاب را مخاطب داشت
وفرمود من خویشتن را مقتول می‌بینم عرض کردند یا ابا عبد الله از برای چه فرمود خوابی دیده‌ام گفتند چه خواب فرمود دیدم سگی چند مرا بدندان
میگزند و از میانه سگی پیسه و ابلق افزون از دیگر سگان بر من حمله می‌افکند و آسیب میزند و نیز از ابی عبد الله علیه السلام مرویست میفرماید حسین
علیه السلام در روز شهادت با اصحاب نماز گذاشت ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ أُذِنَ فِي قَتْلِكُمْ يَا قَوْمِ فَاتَّقُوا اللهَ وَاصْبِرُوا میفرماید
شهادت میدهم که شما را مأذون ساختم در قتل و قتال هان ای مردم از خدای بپرهیزید و در این بلیه شکیبائی ورزید و دیگر در کتب خرایج و جرایح
که مشتمل است بر معجزات آنحضرت مرقوم است که چون حسین علیه السلام آهنگ سفر عراق فرمود ام سلمه حاضر خدمت شد و عرض کرد از
سفر عراق عزیمت بگردان چه من از رسول خدای شنیدم که فرمود فرزند من حسین در عراق کشته میشود و مرا تربتی داد که اینک در قاروره
نهاده‌ام حسین علیه السلام فرمود إِنِّي وَاللهِ مَقْتُولٌ كَذَلِكَ وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضاً وَإِنْ أَحْبَبْتِ أَنْ أُرِيَكِ
مَضْجَعِي وَمَصْرَعَ أَصْحَابِي فرمود سوگند با خدای من کشته میشوم و اگر بسوی عراق سفر نکنم نیز مرا بکشند اگر دوست داری که دیدار
کنی ترا نمودار میکنم قبر خود را و خوابگاه خود را و جای بخاک در افتادن اصحاب خود را پس با دست مبارک روی ام سلمه را مسح کرد تا خداوند
حجابها را از پیش چشم او چاک زد تا زمین کربلا نمودار شد و قتلگاه حسین و اصحاب او مکشوف افتاد و ام سلمه آن وقایع را بیش و کم بدید
اینوقت حسین علیه السلام قبضی از تربت آن زمین برگرفت و ام سلمه را داد تا در قاروره دیگر مخزون نمود وَقَالَ إِذَا فَاضَتْ دَماً
فَاعْلَمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ فرمود هرگاه این تربت را نگریستی که مانند خون تازه سیلان دارد دانسته باش که من کشته شده‌ام ام سلمه
گوید در یوم عاشورا بعد از زوال آفتاب در هر دو قاروره نظر کردم و خون تازه دیدم که در سیلان بود پس صیحه زدم و دانستم که آنحضرت را
شهید کرده‌اند و از آن روز هیچ سنگی را کس از جای جنبش نداد و هیچ حجری و مدری از جای بجای نشد الا آنکه در زیر آن خون صافی بود

ذکر تصمیم معویه در اتمام امر ولایت عهد یزید علیه اللعنة

معویه مدت هفت سال کم و بیش خیال اندیش بود که یزید را بولایت عهد اختیار کند و از انکار مردم بیمناک بود گاهی مکنون خاطر را
نعل در آتش مینهاد و گاهی نعل باژگونه میزد چون یزید مردی خونخواره و زناباره بود و بصحبت سگ و یوز روز میبرد و بملازمت شاهد و نگار
روزگار میبرد هیچکس ولیعهدی او را سرفرو نمیداشت حتی خویشاوندان او خلافت او را از در مخالفت بودند چنانکه از این پیش باز نمودیم که مروان
ابن الحکم چون اینخبر بشنید از مدینه تا بشام بتاخت و با معویه سخن از در شنعت و سرزنش در انداخت بالجمله نخستین معویه در سال پنجاه و ششم
هجری بعمال خویش مکتوب کرد که عزیمت درست کرده‌ام که یزید را بولایت عهد برگزینم مروان بن الحکم و سعید بن العاص و عبد الله عامر در
پاسخ او نگاشتند که در این کار از عجل و شتاب دست باز دار تا با مردم مدینه سخن بشوری کنیم و ذخیره خاطر ایشان را باز دانیم معویه روزی
چند خاموش نشست و یزید را از یارت مکه اجازت کرد و یزید در آن سفر از بذل تلید و طریف بر وضیع و شریف خویشتن داری نکرد و جماعتی را
بعطای درهم و دینار دوستدار ساخت لکن عموم مردم از وی رمیده خاطر بودند و با خیال ولایت عهد او نمی‌آرمیدند و معویه مردم را
بولایت عهد یزید دلالت میکرد و استمالت میفرمود از جمله کس بطلب عبد الله بن زبیر فرستاد و او را حاضر ساخت و در امر یزید از روی
مصلحت جستی مشورت نمود عبد الله گفت ای معویه آنکس را در برادری خویش معتمد بخوان که سخن راست با تو ردی در روی گوید در کاری
که عزیمت درست کرده نیک بیندیش و پشت و روی آن را نیکو نگران باش تا مبادا روزی پشیمان شوی و با صلاح آن دست نیابی چه
سخن گفته و خدنگ گشاد یافته را نتوان باز آورد هان ای معویه دانسته باش که ساحت من از وساوس نفسانی صافی است آنچه برادر پسند
و با خویشتن روا میدارم با تو پوشیده نخواهم گفت معویه بخندید و گفت ای برادرزاده اگر مرا در بند دام افسوس بخوردی و گفتنیها گفتی

شگفت همت تو از دیر وقت شجاع بوده از پس او معویه کس فرستاد و احنف بن قیس را بخواند و گفت تو در ولایت عهد یزید چه
می‌بینی و چگونه رای میزنی احنف گفت اگر بصدق سخن گویم از تو میترسم و اگر دروغ بر تراشم از خدای میترسم ار چو که مرا دست باز داری
و این مشورت با دیگری گذاری بالجمله همواره معویه در تمهید این امر رنج میبرد و روز میشمرد در سال پنجاه و پنجم هجری دیگر باره مردم را انجمن
کرد و حاضر شام ساخت و با بزرگان اقوام سخنی چند بمشورت بپرداخت محمد بن عمرو بن خزم که یکتن از مردم مدینه بود برخاست و گفت
ای معویه اگر چه یزید بکثرت ثروت و مزید مروت از روی شناس است لکن تو در این مهم خوضی نیکوتر از این میکن و پشت و روی این کار را
نیکوتر از این بیندیش آنگاه معویه عبد الله بن عمر بن الخطاب را طلب کرد و با او در امر یزید ابواب محاوره و مشاوره گشاد عبد الله گفت
ای معویه این کار خردی نیست که بدست گرفته نیکو بنگر که بر سر امت محمد کرا ولایت میدهی و مستولی میفرمائی فردا که قیامت فرا رسد
و میزان حساب برپای شود از تو بازپرس خواهند کرد معویه چون این سخن بشنید بادی سرد از جگر برآورد و گفت ای پسر عمر تو مردی نیک
اندیش بودی و سخن بمیزان عقل خویش فرمودی بر تو از این بیش نتوان خواست لکن دانسته باش که از پسران صحابه جز یزید و چند تن
دیگر بجای نمانده است و یزید در نزد من از پسران دیگر محبوبتر و فاضلتر است چون سخن بدینجا فرود آوردم مردمان از جای سخن نماند او را
دیگر پاسخ نگفتند برخاستند و بآرامگاه خویش رفتند روز دیگر معویه ضحاک بن قیس را که شحنه شام بود بخواند و گفت من امروز در نزد
صنادید اقوام و بزرگان بلدان که در اینجا حاضر کرده‌ام میخواهم سخنی چند در ولایت عهد یزید برانم چون مجلس از اجتماعت آگنده شد
تو باید تشبیب سخن کنی و مرا بر سر سخن آوری و در ولایت عهد یزید ترغیب و تحریض نمائی ضحاک گفت سمعاً و طاعةً و بود تا امرای اطراف
و زعمای اقوام در آمدند و مجلس را گوش تا گوش نشیمن ساختند اینوقت معویه ابتدا بسخن کرد و فصلی در سپاس و ستایش یزدان پاک
بپرداخت و رسول خدای را درود فرستاد و فضل و نعم خداوند را فرا یاد آورد و کلمات شکر و نیایش متواتر ساخت آنگاه از در
ترویج دین و تعظیم اسلام شرحی براند و معنی أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ چیزی گفت از پس آن سخن را چنانکه از سلاست بگانه نیفتد
نرم نرم بذکر یزید پیوسته کرد و او را بطهارت ذیل و شجاعت ذات و سماحت طبع و حصافت عقل بستود ضحاک بن قیس را که اینهنگام
فرصت میبرد وقت برسید و بپای خاست و بانگ برداشت که یا امیر المؤمنین عنان سخن باز کش و گوش دار دانسته باش که هیچکس در این
جهان دیر نپاید و انسان را از مرگ گزیر نباشد لاجرم واجب میکند که بر مردمان ولیعهدی بگماری و امت محمد را چون رمه بی شبان
نگذاری تا بعد از تو دستاویز کار شود و جهانیان را تیمارخوار باشد اینک یزید پسر تو و دست پرورد تست بخلق و جود او را تو بار آورده
و فضل و علم او را تو آموزگار بوده او را ولیعهد خویش کن و مردم را بطاعت و متابعت او فرمان ده تا همگان بظل حمایت او در آیند
و در سایه عطوفت او برآسایند امصار و بلدان بر قاطنین سور و سلوت کرد و طرق و شوارع بر مجتازان و بازرگانان مصدوقه امن و
امان باشد ضحاک این جمله بپرداخت و خاموش بایستاد اینوقت سعید بن العاص برجست و گفت یزید مردیست که ملجأ رجای مردم تواند
بود و خاص و عام را بر طریق امن و امان تواند داشت نیازمند را حاجت روا کند و ستم رسیده را داد بستاند و سایل را از در
ساحت براحت رساند نیاکان سلف را بهتر خلف است و در امر خلافت امروز بر یزید مزیدی نیست معویه گفت یا ابا امیه بنشین که داد
سخن بدادی و از بایسته چیزی بجای نگذاشتی از پس او یزید المقنع برخاست و گفت اینک امیر المؤمنین است و بجانب معویه اشارت
کرد داگر کسی بر این کار سر فرو نیارد این است و اشارت کرد بشمشیر معویه بدین سخن معویه را خوشدل ساخت او را گفت بنشین که تو سید
الخطبائی و سخن پخته و سنجیده آوردی بعد از وی حصین بن منذر السکونی بپای خاست و گفت ای معویه سوگند با خدای اگر یزید را بولایت
عهد اختیار نکنی و از اینجهان بیرون شوی امت محمد را ستم کرده باشی و ایشان را چون رمه بی شبان گذاشته خواهی بود اینوقت معیوف

کلمات احنف بن قیس

بجانب احنف بن قیس نگریست و گفت یا ابا بحر چیست که چیزی نمیگوئی احنف گفت یا امیرالمؤمنین تو یزید را از ما نیکوتر شناسی معروف و مستور او را از ما بهتر دانی اگر چنان دانسته که میتواند مقصدی امر خلافت باشد چنانکه احکام خدا را مخالفت نکند و امت محمد را زیان نرساند چندین محاوره و مشاوره واجب نکرده است خلافت را بدو گذار و خود را و مردم را چندین میازار و اگر میدانی این بار گران را حمل نتواند و از مناهج صعب المسالک سهل نرساند بخیره چندین مکوش و آخرت خود را بدنیای کس مفروش و از سخط یزدانی و عقاب و عذاب آنجهانی بیندیش و بر ما ازین بیش منت که آنچه تو گوئی سمعا و طاعة گوئیم معویه او را ترحیب و ترجیب گفت اینوقت مجلسیان برخاستند و با یزید بیعت کردند و بمنازل خویش مراجعت نمودند

مکتوب معویه بمروان

مکتوب معویه بمروان بن الحکم که از مردم مدینه بولیعهدی یزید بیعت بستاند

چون معویه بولایت عهد یزید از مجلس مشورت بپرداخت مروان الحکم را که حاکم مدینه بود مکتوب کرد که زعمای اقوام و صنادید شام و معارف مصر و شناختگان عراق و بزرگان بلاد و جزیره همگان نزد من حاضر شدند و بولایت عهد یزید گردن نهادند و بتمام رغبت با او بیعت کردند و من او را ولیعهد خویش گردانیدم چون بر این نامه مشرف و مطلع شدی از مردم مدینه بولیعهدی و بیعت بگیر والسلام چون این نامه بمروان ابن الحکم رسید مردم مدینه را خاصه بزرگان آن بلده را بمسجد رسول خدای دعوت کرد و بر منبر صعود داد و خطبه بپرداخت آنگاه گفت ایمردمان بدانید که معویه را سالهای فراوان بر سر گذشته و او را شیخوخت و هرم دریافته و قوای جسمانی سستی گرفته و دولت جوانی سپری گرفته لاجرم اعداد مسافرت آخرت کرده و در امر خلافت رای زده که موجب آسایش عباد و فرسایش کفر و فساد باشد و در این اندیشه رضای خدا و رفاه حال امت محمد مصطفی را خواسته است و میخواهد این اندیشه که فرموده با رضای شما توام باشد اکنون رای شما چیست از اطراف مسجد جماعتی هم آهنگ شدند که در کاری که رضای خدا در آن است جز سمعا و طاعة چه گوئیم مروان گفت معویه کسی را ولیعهد خویش گردانیده است که بفتوت طبیعی و مروت جبلی بنیاد فتنه و فساد را بر زند و بر طریق عدل و اقتصاد برود و از سیر و سیرت خلفای راشدین بیرون نشود و او فرزند گزین او یزید است مردمان چون نام یزید ملعون را شنیدند سر بزیر افکندند و او را پاسخ نگفتند عبدالرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافه را آتش خشم در کانون خاطر افروخته گشت گفت ایمروان دروغ گفتی و آنکس که ترا بدین سخن فرمان کرد نیز دروغ گفت سوگند با خدای که یزید ازین صفات که تو تذکره کردی بنهایت بعید است و ما با یزید دست بیعت نخواهیم داد و بخلافت او گردن ننهیم مروان را خشم آمد و گفت هیچ دانی که این سخن را گوینده چه کس است آنکس گفته است که خداوند این آیت مبارک را در حق او فرستاد آنجا که فرماید وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا عبدالرحمن را ازین کلمه خشم زیادت شد بانگ زد که هان ایمروان ترا کار چندان بالا گرفته است که در حق من تاویل قرآن میکنی تو آن کسی که پدر ترا رسول خدای از شهر اخراج فرمود این بگفت و برجست و پای مروان را از فراز منبر بگرفت و فرو کشید و در افکند جماعتی از بنی امیه که حاضر بودند از جای جنبیدند و بیم همی رفت که با عبدالرحمن در آویزند و فتنه برانگیزند این خبر بعایشه بردند بی توانی از جای برخاست و چادری فراخ دامن در پوشید و جماعتی از زنان قریش در خدمت او روان شدند چون بباب مسجد رسید مردمان بیمناک شدند و نزد او آمدند و گفتند یا ام المؤمنان ترا با خدای سوگند میدهیم که سخن بحق گوئی گفت من سخن جز بحق نگویم پس روی با مروان کرد و گفت تو چه کس باشی که با برادر من چنین سخن کنی مروان خاموش ایستاد و او را پاسخ نداد عایشه باز شد و مروان بسرای خویش آمد و صورت حال را بی کم و کاستی بمعویه مکتوب کرد چون این نامه بمعویه رسید حاضران مجلس را گفت مروان از عبدالرحمن شکایت گونه نوشته است و من چنان دانم که عبدالرحمن این سخنها نه بخویشتن گفته است بلکه دیگران او را بالقای چنین کلمات کاشته اند و بالقای این امر تحریص کرده اند در هر حال ما این خرده بروی نخواهیم گرفت و خشم خویش را فرو خواهیم خورد و مکتوب مروان را پاسخ ننوشت و تصمیم عزم داد که در اصلاح امر

غضب عبدالرحمن بن ابی بکر وکشیدن مروان را از منبر

ازراه مدینه

ازراه مدینه بمکه رود

سفر کردن معویه ازراه مدینه بجانب مکه در اصلاح ولیعهدی یزید علیه اللعنه

چون معویه از کردار عبدالرحمن آگاه شد که چگونه مروان را از منبر بزیر افکند و او را در نظرها سبک ساخته در ولیعهدی یزید خلل انداخت نخواست تا آتش فتنه را دامن زند و فتنه خفته را بیدار کند صواب چنان دانست که سفر مدینه پیش دارد و برفق و مدارا شاهد مقصود را در کنار آرد پس ببود تا موسم حج برسید آنگاه بسیج راه کرد و کوچ بر کوچ تا بمدینه براند مردم مدینه باستقبال او بیرون شدند حسین علیه السلام نیز از پذیرندگان بود و چون معویه برسید و ایشان را بدید روی درهم کشید و گفت من شما را بجد و جهد نیکو شناخته ام و مخاصمت و مبارات شما را از پیش دانسته ام امام حسین علیه السلام برآشفت و گفت ایمعویه هموار باش و ناهنجار سخن متراش که ما مخاطب اینگونه گفتار نیستیم گفت شما اهل این گفتار نیستید آخر شما چیزی خواستید که خدای نخواست لاجرم آن کرد که خود خواست و از ایشان درگذشت و در مدینه فرود آمد و در دارالاماره جای گزید مردم مدینه بدیدار او بشتافتند و او را سلام دادند و تحیت فرستادند چون حسین علیه السلام و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن عمر بن الخطاب و عبدالله بن زبیر بدر سرای معویه آمدند و دستوری خواستند ایشانرا رخصت بار نداد لاجرم ایشان برنجیدند و باز شدند و کار سفر بساختند و بجانب مکه روان شدند از پس معویه چون از آمد شد مردم بپرداخت بمسجد آمد و بر منبر شد و خطبه برخواند و سخن را از چپ و راست براند تا بر سر یزید فرود آورد آنگاه گفت هان ایمردمان بگوئید امروز بهتر از پسر من یزید کیست که در خور خلافت و شایسته این منصب و منزلت باشد با آن علم و عدل و فضل و بذل که او راست امروز در همه قریش هیچ هنرمند یزید را همانند نیست و گروهی از در خصومت خلافت او را بر خویش ثقیل میشمارند و او را بناحق مورد طعن و دق میدارند بترک این کردار نکوهیده بیشتر دارند تا از من بکیفر کردار گرفتار نگردند بهتر آنست که فصل الخطاب رد و قبول نشوند و بدنبال سخن فضول نروند آنگاه گفت اگر حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر هوش باز آورند و با یزید بیعت کنند نیکوکاری باشد و اگر نه از من بد خواهند دید و از من بدیشان بد خواهد رسید و ازینگونه فراوان سخن براند آنگاه از منبر بزیر آمد و بسرای خویش بازگشت این خبر بعایشه بردند که معویه چه گفت از شدت غضب عایشه را تب فرو گرفت برخاست و خشم آگین نزد معویه آمد و بانگ زد که ایمعویه هیچ میدانی که چه کرده و چه میکنی برادر من محمد را در مصر مأخوذ داشتی و بکشتی آنگاه آتش برافروختی و بسوختی و اکنون که سفر مدینه کرده برادر دیگر من عبدالرحمن را بتهدید و تهویل میترسانی و میرنجانی و پسران اصحاب را از خویشتن بیم عذاب و عقاب میدهی تو کجا از من ایمن شدی و امان یافتی اگر بفرمایم ترا دست بگردن بسته فراز آرند و بخون برادرم محمد سر بردارند کیست که در اینکار مرا ممانعت نماید یا شناعت فرماید معویه گفت یا ام المؤمنان بخیره مخروش و بی سبب مخروش و غضب مباش من برادر ترا نکشته ام و نفرموده ام برادر تو از جانب علی ابوطالب بمصر شتافت و با عمرو بن العاص که فرستاده من بود قتال داد و مقتول گشت من این نکشتم و نخواستم و اینکه گوئی ترا بکشم مدینه محل امان است و من در محل امانم چگونه کشته میشوم عایشه گفت راست گفتی لکن بمن رسید که تو حسین بن علی را و برادر من عبدالرحمن را و خواهرزاده من عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر بن الخطاب را ناهموار گفته و بیم داده امثال ترا آن مجال نباشد که این چهار تن بزرگزاده را بناشایست برنجاند و بنابایست بیم دهد معویه گفت لا والله ایشان در چشم من از چشم من عزیزترند من در روی زمین زنده نگذارم آنکس را که زندگی ایشانرا دوست ندارد لکن من پسر خویش یزید را ولیعهد کرده ام قاصی و دانی و بزرگ و کوچک با او بیعت کرده اند و خلافت او را گردن نهاده اند اکنون چه گوئی رواست که این عهد بشکنم و بترک این مدعا گویم عایشه گفت نمیگویم عهد بشکن و پیمان استوار مکن همی خواهم که با این چهار تن کار برفق و مدارا کنی و رضای ایشان بجوئی باشد که رضای تو بجویند دانسته باش که اگر در حق

یکی از ایشان و دیگر کونه رای زنی و بزبان ایشان کار کنی واجب میکند که من بر تو بیرون شوم و ترا برنجانم خدا را بیاد دار و از ناپایداری
دنیا براندیش و کاری بکن که بر پشیمانی آن دریغ نخوری معاویه گفت چنان کنم که تو گوئی و از صلاح و صوابدید تو بیرون نشوم پس عایشه
برخاست و بسرای خویش شد از پس و معویه کس فرستاد و آن چهار تن را طلب نمود گفتند ایشان بسوی مکه سفر کردند معویه متفکر شد
طلب کردن معویه ابن عباس را
و ساعتی خاموش ایستاد آنگاه ابن عباس را طلب کرد چون ابن عباس در آمد معویه حشمت او را نیکو نگاه داشت و گفت یا ابن عباس
من هیچوقت بنی هاشم را از خویش بیگانه ندانسته‌ام چه ما همگان پسران عبد منافیم و مردان یک مصاف و شمشیرهای یک غلافیم و همواره
باهم بر طریق واحد رفته‌ایم و از یک کمان تیر افکنده‌ایم امروز در میان ما طلب سلطنت سبب خصومت گشته و این کار چند که در میان
تیم و عدی بود شما خاموش نشستید و با ابوبکر و عمر کار بمسامحت کردید و هرگز طریق مکاوحت نسپردید چون نوبت بما رسید خوی زحمت
بگردانید چنانکه عثمان را در میان شما بکشتند و مکروهی دامنگیر شما نشد و انکار در آن واقعه از شما آشکار گشت از پس آن من فراوان
مشاجرت و مبارزت بر خویشتن نهادم تا اینکار را بفضل خداوند بدست کردم و با اینهمه جز بچشم مهربانی و حفاوت در شما نگران نشدم
مکانت و منزلت شما را دو چندان نمودم و بر عطایای شما برافزودم و شما بر من جز از در مخالفت بیرون نشدید و خلعت خلافت بر من
نپسندیدید خاصه حسین بن علی که از وی سخنها بمن رسیده اگر ترک این سخنها بگوید از برای او نیکوتر باشد شما نگرستید که علی ابوطالب با تقیان
مهاجر و انصار با من چه رزمها زد و چه قتالها داد با اینهمه فضل خداوند مرا برکشید و در پایان کار من بحضرت جستم و بر کردن آرزو
نشستم و ازین پس در میان شما مانند علی و حسن کسی دیده نخواهد شد بهتر آنست که ترک این مدعا بگوئید و صورت محال نخندید چون
سخن بدینجا آورد ابن عباس آغاز پاسخ نمود و گفت اینکه گفتی ما پسران عبد منافیم و خویشاوندان یکدیگریم سخن بصدق کردی و اگر با
طمع بندی که با تو طریق وداد و اتحاد سپاریم هم روا باشد لکن امروز که شاهد مقصود را در کنار آوردی و کار بکام کردی واجب میکند
که دلهای رمیده را رام کنی و اینکه فرمودی در حق ما دقیقه از بذل و احسان فرونگذاشته از سماحت طبیعی و مروت جبلی تو عجیب نباشد اما
آنچه گوئی مانند علی و حسن در میان شما بدست نخواهد شد زینهار این سخن دیگر مگوی زیراکه حسین علیه السلام پسر پدر خویش است و امروز در
روی زمین جز او کسی نیست که پسر پیغمبر باشد معویه گفت نیکو گفتی این نصیحت از تو پذیرفتم و عزم مکه نمود

بردن معویه ابن عباس را بمکه

بردن معویه ابن عباس را باتفاق خود بمکه برای اصلاح امر حسین بن علی علیهما السلام

معویه عزیمت درست کرد که ابن عباس را در موافقت خود بجانب مکه کوچ دهد باشد که از حسین بن علی علیهما السلام بولایت عهد
یزید بیعت بستاند پس از مدینه خیمه بیرون زد و باتفاق ابن عباس طی مسافت نمود چون راه با مکه نزدیک کرد مردمان عام و خاص و شیخ
و شاب باستقبال او بیرون شدند حسین بن علی و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله زبیر و عبدالله بن عمر نیز پذیره شدند معویه چون ایشانرا
دیدار کرد نیکو بپرسید و با حسین گفت مرحبا ای نبیره پیغمبر و با عبدالرحمن گفت مرحبا ای پسر صدیق و عبدالله عمر را گفت مرحبا ای پسر فاروق
و عبدالله زبیر را گفت مرحبا ای پسر حواری رسول خدا آنگاه بفرمود چهار اسب جنیبت بیاوردند تا ایشان برنشستند و با کلمات دلفریب
و سخنان مهرانگیز با ایشان مکالمه نمود تا وارد مکه گشت و هر کس بسرای خویش فرود آمد اینوقت معویه از برای هر یک عطای بزرگ و جایزه
ملاقات معویه با حسین بن علی علیهما السلام بمکه
جسیم روان کرد و حسین علیه السلام را افزون از آن سه کس عطا داد و جامه سخت نیکو نیز فرستاد آن سه تن عطایای خویش را پذیرفتار
شدند و حسین نپذیرفت و باز فرستاد لکن معویه چیزی نگفت و در مکه همی بود و از ولایت عهد یزید نیز سخن نمیکرد این ببود تا یکروز امام حسین علیه السلام را
طلب کرد چون در آمد چون در آمد نیکو بنواخت و شرط مهر و حفاوت بنهایت برد آنگاه گفت سخنی با تو عرضه میدارم و از تو خواستارم که
این سخن را بر من بزرگ ندانی و مرا پاسخ بشرط نیکوئی داده باشی که من تمامت بلاد و امصار مکتوب کردم و وجوه معارف و شناختگان اقوام را

عالم نمودم

حاضر نمودم و بولیعهدی یزید از ایشان بیعت گرفتم و کار مدینه را از پس پشت انداختم زیراکه مدینه را خانه یزید می‌پنداشتم و اهل مدینه را
خویشاوندان او میدانستم کاهی که با ایشان مکتوب کردم و طلب بیعت نمودم چند تن از آن جماعت ملتمس مرا باجابت مقرون نداشتند و این
معنی بر من ثقیل افتاد اکنون تو اگر کسی را دانی که امر خلافت را نیکوتر از یزید شاید و در رفاه امت و قوام ملت بهتر بکار آید بگوی تا او را
خلیفتی دهم و ازین وام که بر ذمت منت دارم وارهم حسین علیه السلام گفت هان ای معویه آهسته باش و سخن بناشایسته چندین متراش مگر ندانی
کس هست که در اصلاح کار امت و امر خلافت از یزید و پدر یزید بهتر باشد معویه گفت مگر ازین سخن خویشتن را خواهی فرمود اگر خویشتن را
خواهم بعید نخواهد بود معویه گفت اکنون گوش دار تا چه گویم همانا مادر ترا بر مادر یزید فضیلتی است معروف و پدر ترا در سبقت اسلام
و پیوستگی هجرت و قربت و قرابت با رسول خدای منزلتی است که هیچ آفریده را آن منزلت نیست لکن سوگند با خدای که یزید در اصلاح
امر امت از تو بهتر است حسین علیه السلام فرمود یزید کیست که او را از من بهتر دانی و نیکوتر خوانی معویه گفت در حق او نکوهیده مفرمای
که اگر در مجلس او نام ترا مذکور کنند در حق تو جز نیکوئی سخن نکند امام حسین علیه السلام فرمود اگر آنچه من از و میدانم او از من میداند البته
ببایدش گفت معویه گفت یا ابا عبدالله برخیز و بسعادت مراجعت فرمای و بر جان خویشتن ببخشای و از مردم شام بپرهیز که ایشان با تو
طلب معویه عبدالرحمن را
و پدر تو از در خصومت اند اگر آنچه با من در حق یزید گفتی ایشان بشنوند بر تو بخواهند شورید و فتنه بر خواهند شورانید امام حسین برخاست
و بمنزل خویش مراجعت فرمود آنگاه معویه عبدالرحمن بن ابی بکر را طلب کرد چون در آمد و بنشست معویه خواست ابتدا بسخن کند عبدالرحمن
سخن در دهان او بشکست و گفت ای معاویه ما کار ترا با خداوند حوالت کرده‌ایم چندین مگوی و ازین بیش ما را آسیب مزن دانسته باش
که ما با یزید بیعت نخواهیم کرد الا آنکه اینکار بشوری بازگذاری تا مسلمانان هر که را خواهند بخلیفتی بردارند معویه گفت من ترا نیکو
شناخته‌ام و صفات نکوهیده ترا نیک دانسته‌ام زود باشد که بکیفر کردار خویش گرفتار شوی و ترا بدانچه از بهر تو ساختگی کرده‌ام
برسانم عبدالرحمن گفت اگر بدین آرزو دست یابی خداوند تبارک و تعالی ترا در دنیا مکافات کند و در آخرت عقوبت فرماید معویه گفت
طلب کردن معویه عبدالله عمر را
ایخدا کار این شیخ را کفایت کن هان ای شیخ بر جان خویش بترس و از آسیب مردم شام بپرهیز عبدالرحمن گفت جز از خدای از کس نترسم ای
معویه ما را بآجال خویش دست باز ده و چندین مرنجان و با بیعت یزید مخوان این بگفت و از در خشم بپای خاست و باز شتافت معویه از پس
او عبدالله عمر را حاضر ساخت و گفت من میدانم که تو طریق مؤالفت را دوست میداری و از انگیزش مخالفت می‌پرهیزی و عافیت را بر
آسایش را بغرمایش نمی‌فروشی اینک کاری فراهم آمده است و مردمان با یزید بیعت کرده‌اند و بمتابعت او گردن نهاده‌اند از چه که تو دراز
طریق مخالفت بسپاری و خلافت او را بر خویشتن ثقیل شماری عبدالله گفت ای معویه قبل از تو خلفا بوده‌اند و پسران داشته‌اند که بزهادت
و عبادت معروف و بعلم و حلم موصوف بوده‌اند هیچیک پسران خود را بخلافت اختیار نکردند و بولایت عهد بر نکشیدند تو نیز بر طریق
ایشان میرو و دانسته باش که من با تو بر طریق مخالفت و مخاصمت نیستم اگر مردمان بجمله با پسر تو بیعت کردند من نیز یکی از جمله خواهم بود
طلب کردن معویه عبدالله زبیر را
و الا بسعادت گوشه گیرم و بعبادت توشه ذخیره کنم تا گاهی که مسلمانان بر یکتن متفق شوند من نیز یکتن از مسلمانانم معویه گفت نیکو سخن کردی
اکنون برخیز و باز شو و از شامیان خویش را بپای بعد از وی کس بطلب عبدالله زبیر فرستاد او نیز حاضر مجلس شد چون معویه در روی نظاره
کرد گفت روباهی را ماند که از هر طرف سوراخ او را در بلندی از در دیگر بدر شود ای پسر زبیر روی صدق و صفا را بیاده مخراش
و خلافت یزید را بر طریق خلاف مباش و بدانکه اینکار بروی لایق افتاد و تشریف این منصب باندام او موافق گشت عبدالله گفت ای
معویه سوگند با خدای که من از برای مخالفت تو عزیمت درست نکرده‌ام لکن تو فتنه فرسوده را فربه میکنی و سنت سابقین را نعل باژگونه
میزنی اکنون که دولت رام و کار بکام است بسعادت بباش چون مدت سپری شود کار بشوری گذار و این منصب را بتکلف خاص یزید

شمار که خلافت رسول خدای کاری سخت و صعب است و فردای قیامت از تو باز پرس کنند که این امر خطیر را با کدام کس گذاشتی و کدام کس را بعد از خود بخلافت برداشتی هان ای معویه در پایان این امر لختی بیندیش و پشت و روی اینکار را نیکو باز بین معویه گفت ای شیخ این سخن بگذار و راه خویش پیش دار و از اهل شام بر حذر باش و آنچه با من گفتی با دیگر کس مگوی چه این تحمل که مراست مردم شام را نیست

اینوقت عبدالله زبیر از نزد معویه برخاست و بسرای خویش شد

اقامت معویه در مکه و انفاذ عطایای او در وجه بزرگان قبایل و زعمای اقوام

عطایای معویه در مکه با بزرگان قبایل

چون معویه نگریست که حسین بن علی علیهما السلام و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله عمر و عبدالله زبیر بهیچ تدبیر در حبال و اشباک او اسیر نشدند و سر در بیعت یزید در نیاوردند در مکه رحل اقامت انداخت و قریش را با نواع بذل و جود بنواخت و بنی هاشم را یکباره محروم ساخت عبدالله بن عباس نزد او آمد و گفت ای معویه چه افتاد که قبایل عرب را بکرمهای گوناگون سر برافراشتی و بنی هاشم را دست باز داشتی این صفت با جود و جودت تو مناسبتی ندارد گفت حسین بن علی خاطر مرا رنجه ساخت و قلب مرا در شکنجه انداخت آنگاه که از بیعت پسر من یزید سر برتافت ابن عباس گفت جز حسین جماعتی سر از بیعت برتافتند و از تو نفایس نعمت یافتند معویه گفت کار حسین را با دیگر مردم قیاس مکن ابن عباس گفت اگر بنی هاشم را از مواهب خویش بی بهره گذاری من باده نخواهم نشست و سخن در حق تو دیگرگونه کنم و دل مردم را از تو میرانم و روی ایشانرا از محبت تو میگردانم معویه بخندید و گفت چنان کنم که تو خواهی و مکان و منزلت ایشانرا بیفزایم و عطای ایشانرا افزون فرمایم پس در حق بنی هاشم انواع عطایا متواتر داشت و جایزه امام حسین علیه السلام را از دیگران افزون فرستاد همگان عطای خود را ماخوذ داشتند لکن امام حسین علیه السلام نپذیرفت و عطای او را باز داد و معویه ناچار آهنگ مراجعت نمود و از مکه خیمه بیرون زد و راه شام پیش داشت

حیلت کردن معویه و تهمت زدن او حسین بن علی علیه السلام را در بیعت یزید

تهمت زدن معویه حسین را در بیعت یزید

چون معویه در اقامت مکه هر حیلت و نیرنگ که در خاطر داشت بتفاریق پدیدار ساخت و نتوانست از حسین بن علی علیهما السلام و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله عمر و عبدالله زبیر بولایت عهد یزید بیعت بگیرد ناچار بشام مراجعت نمود و در آنسال چنانکه رقم شد عایشه و عبدالرحمن جهان را وداع گفتند این ببود تا سال پنجاه و نهم هجری برسید دیگر باره معویه آهنگ مکه نمود حسین علیه السلام و عبدالله عمر و عبدالله زبیر نیز در مکه بودند و معویه همچنان در تشدید امر یزید اشتغال داشت پس بفرمود منبری آوردند و نزدیک بخانه کعبه نصب کردند و مردم انجمن شدند آنگاه کس بطلب حسین علیه السلام و عبدالله عمر و عبدالله زبیر فرستاد چون ایشان حاضر گشتند گفت شما مهر و شفقت مرا در حق خویشاوندان دانسته اید و هیچ دقیقه از لطف و احسان و صله رحم در حق شما فرو نگذاشتم و از این پس زیادت خواهد بود همانا یزید از شما است و پسر عم شماست من خواستار بودم که شما نام خلافت بر خود ببندید و کار خلافت خود بدست گیرید و بهوای نفس خویش کام برانید عبدالله زبیر گفت از سه کار یکی را اختیار کن نخست آنکه بر طریق مصطفی روی مصطفی هیچکس را بخلیفتی نامبردار نفرمود چون از جهان بسرای دیگر تحویل داد مردمان ابوبکر را بخلیفتی برداشتند تو نیز کار خلافت را فرو میگذار تا چون مدت تو سپری شود مردمان بمتابعت یکتن متفق شوند با او بیعت کنند معویه گفت اینکار نخواهم کرد زیرا که در میان شما هیچکس همانند ابوبکر نیست من چگونه از تفرق جمع و تشتت امر ایمن باشم عبدالله گفت اگر این رای را پسندیده نداری کار چنان کن که ابوبکر کرد با اینکه ابوبکر را فرزندان بود و هر یک توانستند متصدی این امر شد همگان را نادیده انگاشت و زمام امر را بکف کفایت عمر بن الخطاب گذاشت تو نیز بشرط که از فرزندان خود و دودمان عبدشمس کسی را اختیار نکنی و دیگری را از قریش برگزینی و کار بدو گذاری و اگر این رای را نیز نپسندی بر سیرت عمر بن الخطاب میرو او نیز پسران

داشت و بجانب هیچیک نگران نشد و کار را بشوری باز گذاشت تا مسلمانان رای زدند و عثمان را بخلیفتی برداشتند معویه گفت این هر سه رای را شنیدم که چه گفتید جز این اگر چیزی هست بگوئید عبدالله گفت ما را بیرون این سه رای چیزی نیست هر یک پسندیده آید اختیار کن معویه بجانب دیگران نگران شد و گفت شما را رای چیست گفتند سخن همانست که عبدالله گفت معویه گفت اکنون مرا آهنگ مراجعت است میخواهم بر منبر شوم و مردم را کلمه چند نصیحت گویم و بیاگاهانم که واجب میکند که مرد خردمند خویشتن را بتهلکه نیفکند و بباده دستخوش دواهی و پایمال حوادث نشود و بدانید که من بر شما از مردم شام ایمن نیستم پس برخاستند و باتفاق بیامدند تا آنجا که منبر نصب بود معویه همچنان بر منبر صعود داد و خدایرا حمد و ثنا گفت و لختی از مواعظ و نصایح مردم را تنبیهی داد و نرم نرم سخن را بدانجا که در خاطر داشت به پیوست و گفت مردم جز بهوای نفس خویش سخن نکنند و هیچ ننگرند که سخن را اصلی و صدقی باید روزی بمن رسید که حسین ابن علی و عبدالله عمر و عبدالله زبیر با یزید بیعت نکردند و سر از متابعت او برتافتند این چه کذبست که با این مردم بزرگ نسبت کردند من ایشانرا زحمت دادم و طلب کردم بی توانی نزد من شتافتند و چون از قصه آگهی یافتند بتمام میل و رغبت با یزید بیعت کردند این سخن از بهر آن تذکره میکنم که مردمان از شک و ریب بیرون آیند و بر این بزرگان عیب نگیرند و ایشانرا بدروغ آلوده انکار نکنند اینک همگان در این مجلس حاضرند و سخنان مرا اصغا میفرمایند اگر کسی را شبهتی است برخیزد و بپرسد تا بیقین بداند که این بزرگان با من یزید بیعت کردند چون سخن بدینجا آورد بزرگان شام و سرهنگان سپاه که حاضر مجلس بودند بپای خاستند و شمشیرها بدست کردند و بانگ در دادند که یا امیرالمؤمنین تا چند ایشانرا فرا یاد خواهی آورد و عظمت خواهی بنهاد فرمان کن تا ایشانرا گردن بزنیم و اینگونه کلمات را قطع کنیم

تهدید مردم شام حسین علیه السلام و عبدالله عمر و عبدالله زبیر را

معویه گفت سبحان الله شگفت مردمی خونخواره و شرانگیز که شما بوده اید از خدای بترسید و در ریختن خون حریص نباشید تیغها در نیام کنید و بجای خویشتن بنشینید خداوند خونریز را برکس روا ندارد و روز رستاخیز پرسش کند مردم شام را بدین کلمات آرام داد تا بجای نشستند و لب از سخن ببستند و آن بزرگ زادگان هیچ سخن نکردند چه دانستند که اگر چیزی بگویند بدست جهال شام کشته شوند پس معویه این کلمات بگفت و از منبر بزیر آمد و با لشکری ساخته برنشست و طریق شام پیش داشت مردم مکه در عجب شدند و نزد ایشان آمدند و گفتند شما را معویه طلب نمود تا با یزید بیعت کنید و شما از متابعت او سر برتافتید چه افتاد شما را که پوشیده با او دست بیعت دادید و بیعت او گردن نهادید گفتند لا والله ما هرگز با یزید بیعت نکردیم نه پوشیده نه آشکار معویه بخدیعت بر ما بست و ما خاموش نشستیم چه دیدیم که اگر چیزی بگوئیم بدست مردم شام کشته شویم مردم مکه از حیلت و خدیعت معویه اندازه ها گرفتند و شگفتیها نمودند

بیماری معاویه که خاتمت آن بهلاکت انجامید در سال پنجاه و نهم هجری

۵۹ بیماری معاویه

چون معویه در مکه مردم را بفریفت و گوشها را بدروغ آکنده ساخت که حسین علیه السلام و عبدالله زبیر و عبدالله عمر با یزید بیعت کردند از مکه خیمه بیرون زد و راه شام پیش داشت در یکی از منازل نیمشبی بقضای حاجت بیرون آمد و بر لب چاهی عبور داد که از آنجا آب برمیآوردند معویه سر فرو داشت و در آن چاه فرو نگریست بخاری از چاه بردمید و بر روی معویه زد حال معویه دیگرگون شد و مرض فلج او را فرو گرفت و لقوه در دهانش افتاد چنانکه نتوانست دهان فراهم آورد با تمام زحمت خود را بخوابگاه رسانید و بر جامه خواب در افتاد صبحگاه مردمان آگاه شدند که معویه را دوش چه پیش آمد صنادید سپاه بعیادت او شتافتند و بر بالین او نشستند معویه گفت هر زحمتی و علتی که دچار مردمان شود از دو نوع بیرون نتواند بود یکی آنکه مردم بزه کار بیفرمان شوند و مرتکب معاصی گردند خداوند بکیفر جرم و جریرت ایشانرا در کند در رنجور گرداند دیگر آنکه این عنایت و رحمتی باشد که خداوند تبارک و تعالی بندگان صالح را بابتلاهای سخت و صعب بیازماید و بر فضل و فضیلت ایشان بیفزاید امروز اگر من باین درد مبتلا شدم امیدوارم که در شمار بندگان صالح باشم سپاس میگذارم خدایرا که اگر عضوی من

سقیم شد اعضای دیگر تندرست است و اگر روزی چند ناتوان باشم سالهای فراوان توانا بوده‌ام و خداوند در حق من هیچ دقیقه از فضل و کرم بجای نگذاشته اینک هفتاد و اند سال مرا بر سر میگذرد و تمام این مدت را قرین نعمت و راحت بوده‌ام خداوند امثال شما را رحمت کند که مرا بدعای خیر یاد فرماید و صحت و عافیت مرا از خدای بخواهد حاضران او را بدعای خیر یاد کردند و بمنازل خویش مراجعت نمودند معویه چون تنها بجای ماند و مرگ را نزدیک دید و در اعمال و افعال خود نگریست بهای های بگریست اینوقت مروان بن الحکم از در درآمد و گفت یا معویه این گریه چیست گفت ازین روی میگریم که بسیار کارهای نیکو ممکن بود که بدست من جاری شود و اقدام نکردم و دیگر آنکه مرا علتی فرا گرفته چنانکه دهان من گشاده مانده و سخت میترسم که کیفر آن باشد که با علی ابوطالب خصمی نمودم و حق او را غصب کردم و حجر بن عدی و اصحاب او را بقتل آوردم همانا خداوند قاهر غالب مرا بکیفر علی ابوطالب معاقب داشت و مرا اینهمه محنت از محبت یزید بر سر می‌آید اگر محبت یزید نبود من رشد خویش میدانستم و امروز دشمن بر من نمیخندید و دوست نمیگریست بسیار ازینگونه سخن کرد آنگاه فرمان داد تا بار بربستند و از آن منزل کوچ دادند و طی مسافت کرده بشام رسیدند معویه در سرای خویش فرود آمد و روز تا روز علت او فزونی گرفت و اضطراب او بزیادت شد و همه شب برنج و تعب میزیست و خوابهای آشفته میدید و فریاد برمیداشت که ای پسر ابوطالب چرا در امر خلافت با تو مخالفت کردم و ای حجر بن عدی مرا با تو چه مخاصمت بود و ای عمرو بن حمق مرا با تو چه افتاده بود و فراوان آب میخواست و چندانکه او را سقایت میکردند سیراب نمیشد و میگفت الهی و سیدی اگر مرا عفو کنی روا باشد و اگر عقوبت فرمائی سزا باشد و گاه گاه او را غشی میگرفت و بیخویشتن میگشت و گرتی دیر بخویش آمد اینوقت یکتن از زنان قریش حاضر بود چون این بدید گفت امیرالمؤمنین جهان را وداع گفت معویه هر دو چشم باز کرد و گفت

اِذا مُتُّ ماتَ الجُودُ وَانْقَطَعَ النَّدی　　مِنَ النّاسِ اِلّا مِنْ قَلیلٍ مُصَرَّدِ

پس دست فرا برد و آن تعویذ که در گردن داشت بگسست و بیفشاند و این شعر قرائت کرد

وَاِذَا المَنِیَّةُ اَنْشَبَتْ اَظْفارَها　　اَلْفَیْتَ کُلَّ تَمیمَةٍ لا تَنْفَعُ

و یزید همه وقت بر بالین معویه حاضر بود و این هنگام گفت یا ابتاه صواب آنست که با بنده بیعت کنی تا مردمان بدانند و بشنوند و این کار بر من استوار گردد و اگر خدای ناکرده حال بر تو دیگرگون شود و کار مرا استوار نکرده باشی آل ابوتراب روزگار مرا آشفته کنند معویه این کلمات را می‌شنید و پاسخ نمیگفت روز دیگر که چهارشنبه بود وزرا و امرا را طلب فرمود چون حاضر شدند حاجب بار را فرمان کرد که هیچکس را از ورود بر من دفع مده هر که میخواهد درمی‌آید مردمان چون بشنیدند ادراک حضور معویه را دافعی و مانعی نیست فوج از پس فوج درمی‌آمدند و سلام میدادند و باز میشدند و نزدیک ضحاک بن قیس که شحنه شهر بود میرفتند و میگفتند معویه سخت رنجور است و صعب مینماید که ازین ناتندرستی بسلامت شود بعد از وی خلیفتی که را خواهد بود ما رضا نمیدهیم که بر آل ابوتراب فرود آید شما ای ضحاک بن قیس و ای مسلم بن عقبة المزنی از خاصان معویه و نزدیکان او بوده‌اید و میدانید که مدت معویه بنهایت رسیده صواب آنست که برخیزید و نزدیک او شوید و او را بیاگاهانید که ما خواهان یزیدیم و او را پسندیده‌ایم منصب خلافت را با او تفویض کند و ما را آسوده بدارد لاجرم ضحاک و مسلم نزدیک معویه شدند و سلام دادند و پرسش حال کردند معویه گفت از کثرت معاصی در زیر حملی گرانم و بعقاب و عذاب خداوند بار دیگران ضحاک گفت خلیفه را هزار سال بزیادت روزگار باد اکنون واجب میکند که کلمه بعرض رسانم همانا مردم از رنجوری امیر آشفته حال اند و هر کس سخنی میگوید بعید نیست که اختلاف کلمه پدید آید چون در حیات امیر اینگونه سخنها بر زبانها میگذرد اگر کار دیگرگونه شود چه خواهد بود و مسلم گفت ما مردمان را دیدیم و از هر در سخن بگفتیم و بشنفتیم همگان دل با یزید دارند و او را خواهانند امروز امیر ناتوانست

اظهار دلتنگی معویه از غصب خلافت

طلب کردن بیعت یزید را

و کس نداند که فردا چه پیش آید صواب آنست که با یزید بیعت کنی و کار او را استوار فرمائی تا مردمان ازین آشفتگی برآیند و برآسایند معویه گفت سخن بصدق کردی دل من نیز جز این نخواسته است من همی خواهم که این خلافت تا قیامت در خاندان من بپاید و آل ابوتراب زیردست و فرمان پذیر فرزندان من باشند لکن امروز چهارشنبه است و هر کار که روز چهارشنبه بکران رود بفال مبارک نباید گذارید چون فردا آفتاب برآید تواند شد که من نیز توانا تر باشم آنگاه اینکار بخاتمت برم

ذکر بیعت معویه با یزید و پند و اندرزی که او را در امر خلافت آموخته در سال پنجاه و نهم هجری

بیعت کردن معاویه با یزید

معویه چون خواست بیعت با یزید را از چهارشنبه بگردانید و به دیگر روز افکند ضحاک بن قیس و مسلم بن عقبة المزنی رضا ندادند و گفتند مردمان بر در سرای انجمن شده‌اند و باز نشوند تا با یزید بیعت نکنی معویه گفت ایشان را درآرید تا چه گویند ضحاک و مسلم بیرون شدند و هفتاد تن از بزرگان شام را درآوردند ایشان سلام دادند و معویه بآوازی حزین جواب باز داد و گفت ای اهل شام با کار و کردار من چگونه زیسته اید گفتند کار و کردار تو بر ما همواره بوده و ما از تو خشنود زیسته‌ایم و از تو انعامها و احسانها گرفته‌ایم و نعمتها یافته‌ایم اکنون نمیخواهیم که فرزندان ابوتراب بر ما دست یابند رضا داده‌ایم بخلافت یزید و همگان همدست و همداستان شده‌ایم که اگر جان و مال بر سر اینکار رود دریغ نخوریم معویه را از کلمات ایشان نشاطی آمد و انبساطی در اعضای او بادید گشت برخاست و نشست و حاجب را گفت مردمان را کار بر واصاغر هر که حاضر است اجازت کن تا درآید مردمان گروه از پس گروه کوس زنان با یکدیگر درآمدند چندانکه سرای معاویه بر ایشان تنگی گرفت معویه روی بدیشان آورد و گفت ای جماعت بر شما پوشیده نیست که سرانجام کار رزدل و هر کس را مرگ در دنبال است و مرا نیز نگرانید که نفسی چند بیش باقی نیست هم درینحال من بجانب شما نگرانم تا که را خواهید بخلیفتی شما اختیار کنم همگان آواز برداشتند که ما را بر یزید مزیدی نیست دیگر باره معویه گفت ای مردم من ازینجا بسرای دیگر سفر میکنم مرا در حضرت باری شرمسار مدارید بی خوف و خشیت بگوئید تا مشیت امر شما را با کدام کس گذارم و کرا بخلیفتی شما بردارم دیگر باره مردم شام بانگ در دادند و بآواز بلند گفتند جز یزید را نخواهیم و با دیگری بیعت نکنیم اینوقت معاویه ضحاک بن قیس را گفت از قبل من با یزید بیعت کن ضحاک دست بر دست یزید زد از پس او مسلم بن عقبه پای خویش پیش گذاشت و بیعت کرد آنگاه مردمان یک یک بیعت نمودند و مراجعت کردند چون سرای از مردم تهی گشت معویه یزید را فرمان داد تا جامه خلافت بر تن راست کرد و انگشتری را با انگشتری تشریف داد و پیراهن خون آلود عثمان را بر زبر دراعه بپوشید و شمشیر پدر را حمایل افکند و بمسجد آمد و بر منبر صعود داد و مردم را خطبه کرد تا هنگام زوال آفتاب تکبیر متواتر میداشت آنگاه از منبر بزیر آمد و بیامد و بر بالین پدر بنشست چون معویه با خویش آمد و یزید را نگریست گفت ای پسرک من چه کردی گفت بمسجد رفتم و مردمان را خطبه کردم و مردمان همگان با تمام رغبت با من بیعت کردند و شادمانه باز شدند معویه ضحاک و مسلم را بخواند و گفت مکتوبی در زیر بالین منست که بیزید نوشته‌ام برآورید و بمن دهید برآوردند و بدو دادند و بر اینمنوال نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم این عهدیست که معاویه با یزید استوار میکند و خلافت را با او تفویض میفرماید و او را امیرالمؤمنین نامبردار میکند بشرط که بر طریق عدل و اقتصاد رود و سیرت اهل معدلت را ملازمت نماید و مجرم را باندازه جنایت عقوبت فرماید و اهل علم و صلاح را نیکو بدارد و جانب قبایل عرب را فرو نگذارد خاصه قریش را اعظیم و بزرگوار داند و کشندگان عثمان را از خویش براند و فرزندان عثمان را بذروه مکانت و منزلت برساند و آل ابوطالب را زیر دست ایشان جای دهد و بنی امیه و آل عبد شمس را بر بنی هاشم فضیلت نهد و ترجیب بدانکس را که بعد از شنیدن این عهدنامه یزید را اطاعت کند و آنکس که سر بر تابد یزید را اجازت است که او را سر برداشته تا کار بر او استوار بایستد سَلامٌ عَلیٰ مَنْ قَرَءَ عَلَیْهِ کِتابی هٰذا فَقَبِلَهُ اینوقت عهدنامه را طی کرد و خاتم بر نهاد و ضحاک

پوشیدن یزید جامه خلافت و خطبه خواندن او در مسجد

صورت عهدنامه معویه با یزید

ابن قیس را داد و گفت بامداد بمسجد شوی و بر منبر برآئی و خاتم از این عهدنامه برگیری و بر مردم قرائت کنی گفت چنین کنم آنگاه روی با یزید آورد و گفت ای پسرک من در میان این امت بر چه صفت خواهی زیست توانی برراه ابوبکر رفت و نام نیکو گذاشت چنانکه او با اهل رده قتال داد و مردمان را از خود راضی میداشت گفت نتوانم برراه ابوبکر رفت توانم که کتاب خدا را بدست کنم و جهد نمایم که آنچه رسول خدای فرموده بکار بندم معویه گفت توانی بر صفت عمر کار کنی و شهرها در راه خدا بگشائی چنانکه او گشود یزید گفت این نیز از قوت بازوی من بیرون است چگونه من عمر توانم شد معویه گفت بر سیرت پسر عم خود عثمان باش که از خلافت خویش بهره مند گشت و خویشاوندان و فرزندان و اهل و عشیرت خود را بمال و سیورغال و انواع نعمت و ثروت بنواخت و بازماندگان را میراث بزرگ بجای گذاشت یزید گفت یکبد نوبت بعرض رسانیدم و توان و طاقت خود را باز نمودم که توانم جاهد و ساعی شوم باشد که بفرمان خدای و سنت مصطفی کار کنم معویه چون این بشنید آهی سرد برآورد و گفت ای پسر من بدوستی تو دنیا را بر آخرت اختیار کردم و حق آل ابوتراب را بگردانیدم گناهی چون کوه گران بر پشت نهادم و بدیگر سرای روی آوردم سخت میترسم که نصیحت مرا از پس پشت بیفکنی و نیکان اقوام خویش را بنام شمشیر کنی و بحرم خدای تاختن بری و سکان حرم را هدف سهام و فسان سنان سازی و مغافصهٔ مرگ در تو چنگال در برد و ترا از صدر ایادین و قصور بگور کند و تو بی آنکه از زندگانی بهره برده باشی بالکفر طویت و کفران نعمت بکیفر آنجهانی گرفتار شوی خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین ای یزید من از شفقت پدری چیزی بجای نگذاشتم ملک و مال فراوان بدست کردم و ترا و فرزندان ترا سپردم اگر هوش باز آری خاص خویش و فرزندان نگاه داری آنچه مرا بود برایگان بدادم از این پس تو دانی هم اکنون ترا وصیتی خواهم گفت اگر بپذیری عاقبت تو بعافیت مقرون گردد تو با حصافت عقل و اصابت رای معروفی کار با عقل و رای میکن در میدان جنگ چون هزبر تیز چنگ باش نه چون روباه لنگ و ترا هیچ حاجت باندوختن مال نمانده است گنجهای سیم و زر و خزانهای جواهر و درر بپای کندم و این ساعت با تو میگذارم و درمیگذرم ترا خداوند سماحتی بنهایت و فصاحتی بکمال و هوشی پیش بین و رای پس اندیش داده است نگران باش تا این هنرها را بهنگام بکار بندی من روزگار را چنانکه نگریستی درنوشتم و بنیروی علم و حلم برگردن گردنکشان سوار گشتم و حصنهای حصین و معقلهای متین را بکلمات دلاویز و سخنان مهرانگیز بگشادم و دشمنان بدسگال را ببذل مال و رفاه حال دوست مهربان ساختم چنانکه بافتهٔ مرا کس نتوانست برتافت و پرداختهٔ مرا نتوانست دیگرگون ساخت اینهمه را بنیروی علم و حلم و مروت و فتوت کردم تو همه را دیده و دانسته کاری که آسان توان ساخت بدشوار مپرداز خلافت رسول خدا را جز به چیز ساخته نتوان کرد اول وسعت صدر دوم سماحت طبع سه دیگر تازه روئی و چرب زبانی و از آن دیگر نباید و آن خردمندی و جوانمردی و دلیریست ای پسر مثل من در خلافت مثل کسی است که هم گرسنه باشد هم سیر بامداد که از جامهٔ خواب جنبش میکردم در نظم امور خلافت ناشکیب بودم و شبانگاه چون بجامهٔ خواب در میشدم ناشکیب تر میبودم و گاه گاه دلگیر میگشتم و سیر بر می آمدم و در جمله رنج میبردم و جهد میکردم و فتوت و مروت و تواضع و تخاشع را سرمایهٔ کارها میشمردم تا آنگاه که مردمان را بدوستی خود بفریفتم و طاعت و متابعت خود را بر گردن مردم حمل نمودم ای پسر بحلال قناعت کن و از حرام مناعت جوی و در کار رعیت از انصاف انحراف مورز من بر تو در امر خلافت از تنی چند دستخوش مخافتم نخستین حسین بن علی بن ابیطالب و عبدالله بن عمر بن الخطاب و عبدالله بن زبیر بن العوام اما پسر عمر مردیست که بزهادت و عبادت خوی دارد و از اختلاط و اختلاف مردم بیزار است او را بعطا و سلام کن و عطایا و جوایز فراوان فرست اما از پسر زبیر بر تو سخت بیمناکم او مردی حیلت کیش و خدیعت اندیش است گاه چون شیر شرزه و مار گرزه بر تو درآید و بحمله گراید و گاه چون بوزینهٔ غماز و روباه حیلت ساز هوش ترا بیاشوبد و عقل ترا بفریبد با او چنان باش که او با تو همی باشد اگر بطاعت و بیعت تو سر فرو دارد با او نیکوئی میکن لکن گاه گاهش بتهدید و تهویل بیمناک میدار و حرمتش از دست فرو مگذار و اگر از اهل بیت او کسی بدیدار تو آید او را خشنود و خوشدل باز گردان

وصیت معویه با یزید علیه اللعنه

چه ایشان اهل بیت مکانت و منزلت اند و بخواری و خذلان شکیبا نباشند آنگاه گفت ای پسر هوش باز آر و خویشتن را نیک بپای که چون در حضرت حق حاضر شوی خون حسین بن علی در گردن نداشته باشی که هیچگاه روی آسایش دیدار نکنی و مؤبد و مخلد فرسایش عقاب و عذاب ببینی همانا عبدالله عباس مرا حدیث کرد که آن ساعت که مصطفی بسرای دیگر تحویل میداد بر بالین او حاضر شدم نگریستم که حسین را بر سینه خود میداشت و میفرمود این پسر از ابرار عترت و اخیار ذریت منست ای پروردگار من برکت برگیر از آنکس که بعد از من از حرمت حسین بکاهد این بگفت و غشی او را فرا گرفت چون با خویش آمد گفت ای حسین در روز قیامت مرا و قاتل ترا در حضرت یزدان خصومتی خواهد رفت و من خوشدلم که خداوند مرا خصم قاتل تو خواهد داشت آنگاه گفت ای پسر این خبر از عبدالله عباس بمن رسید و من بگوش خویش از مصطفی شنیدم که فرمود روزی جبرئیل نزد من آمد و گفت پسر تو حسین را خواهند کشت و قاتل او از این امت خواهد بود هان ای یزید زنهار زنهار زنهار حسین را بهیچگونه نرنجانی و بهیچ نوع زحمت نرسانی مگر ندیدی مرا که از حسین چند تحمل کردم و از وی کلمات درشت دردناک شنیدم و پاسخ ندادم چه او فرزند مصطفی است اکنون آنچه دانستم و واجب شمردم با تو گفتم و حجت تمام کردم و ترا بیم دادم و قد اعذر من انذر آنگاه روی بضحاک و مسلم آورد و گفت شما در میان من و یزید بدانچه گفتم گواه باشید سوگند با خدای اگر حسین در دنیا آنچه صعب تر بودی بر من آوردی از وی تحمل کردمی و آن کس نبودم که خون او بر گردن خویش حمل کنم هان ای پسرک من وصیت من شنیدی و بهوش دار

ذکر مآل حال معویة بن ابی سفیان و انجام امر او و تعیین سال وفات او و سال شهادت سید الشهداء

تعیین سال وفات معویه و سال شهادت سید الشهداء

بیشتر از مورخین وفات معویه را در سال شصتم هجری نگاشته اند و شهادت حسین بن علی علیهما السلام را در یوم عاشورا در سال شصت و یکم هجری رقم کرده اند اما در یوم عاشورا خلاف کرده اند جماعتی از محدثین روز جمعه دانسته اند و گروهی روز شنبه نگاشته اند و برخی روز دوشنبه گفته اند صاحب عوالم گوید روایت دوشنبه از بعضی علمای عامه است و این درست نباشد چه در روایت این حدیث راوی معتمد و سند صحیح در دست نیست و من بنده گویم که این حدیث که آورده اند صُمِ الدَّهرَ جَمیعاً اِلّا فِی العیدَینِ لِاَنَّ الحُسَینَ قُتِلَ فی یَومِ الجُمُعَةِ اَوِ الاِثنَینِ یعنی روزه بدار در تمامت روزگار خود الا در روز عید اضحی و روز عید فطر که خداوند تبارک و تعالی خاصه حرام فرموده از برای این مصیبت عظمی که حسین علیه السلام را در روز جمعه و اگر نه دوشنبه مقتول ساختند مردم شیعی گویند این حدیث نه از در جهل است بلکه چون در روز دوشنبه در ثقیفهٔ بنی ساعده خلافت را از خاندان نبوت غصب کردند و بیگانه را بجای علی مرتضی نصب نمودند در معنی اعدا قتل سید الشهداء علیه السلام در روز دوشنبه شد اگر چه بصورت ظاهر در روز جمعه بود و بالجمله چون بطریق قهقری زیجات را بشمار گرفتیم در سال شصت و یکم روز عاشورا نه با جمعه و نه با شنبه و نه با دوشنبه راست نیاید بلکه در سال شصتم هجری روز عاشورا را جمعه است پس صواب آنست که وفات معویه را در سال پنجاه و نهم هجری رقم کنیم و قتل سید الشهداء علیه السلام در سال شصتم هجری بعد از ظهر جمعه عاشورا دانیم و عبدالله بن نورالله در جلد هفدهم عوالم گوید با حساب هندی زیجات را بشمار گرفتیم و واپس رفتیم در سالی که سید الشهداء در عاشورا شهید شد اول ماه روز چهارشنبه بر آمد واجب میکند که روز عاشورا جمعه باشد و این راست نیاید مگر در سال شصتم هجری و حدیثی چند نیز وارد است که سید الشهداء علیه السلام در سال شصتم هجری شهید شد چنانکه در عوالم مسطور است قالَ ابنُ الخَشّابِ حَدَّثَنا حَربٌ بِاِسنادِهِ عَن اَبی عَبدِاللهِ الصّادِقِ عَلَیهِ السَّلامُ قالَ مَضی اَبوعَبدِاللهِ الحُسَینُ بنُ عَلیٍّ عَلَیهِمَا السَّلامُ وَ اُمُّهُ فاطِمَةُ بِنتُ رَسولِ اللهِ وَ هُوَ ابنُ سَبعٍ وَ خَمسینَ سَنَةً فی عامِ السِّتّینَ مِنَ الهِجرَةِ فی یَومِ عاشوراءَ و نیز در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است وَ مَضی عَلَیهِ السَّلامُ قَتیلاً یَومَ عاشوراءَ وَ هُوَ یَومُ السَّبتِ العاشِرِ مِنَ المُحَرَّمِ وَ قیلَ الزَّوالِ وَ یُقالُ یَومَ الجُمُعَةِ بَعدَ صَلوةِ الظُّهرِ وَ قیلَ یَومَ الاِثنَینِ بِطَفِّ کَربَلا بَینَ نَینَوی وَ الغاضِرِیَّةِ مِن قُری

النهرین بالعراق سنة ستین من الهجرة ویقال سنة احدی وستین ودفن بکربلا من غربی الفرات من بعده صدر و ذیل این حدیث را که محل حاجت بود و بر شهادت سید الشهداء در سال شصتم هجری دلالت داشت نگاشتم اگرچه بیشتر از محدثین و مورخین سال شهادت آنحضرت را در سال شصت و یکم هجری رقم کرده اند لکن با حساب یکجات بسال شصت است می آید و من بنده آنرا اختیار کردم والله اعلم

ذکر شدت مرض معویه و وصیت او با پسرش یزید علیه اللعنه

شدت مرض معویه

عبیدالله بن زیاد علیهما اللعنه با جماعتی از اهل عراق سفر دمشق کرد معویه اینوقت مریض بود وافدین عراق را نیکو بنواخت و از ایشان بولایت عهد یزید دیگر باره اخذ بیعت کرد آنگاه بجانب یزید نگران شد فقال یا بنی انی قد کفیتک الرحال والترحال و وطأت لک الاشیاء وذللت لک الاعداء واخضعت لک اعناق العرب وانی لا اتخوف ان ینازعک هذا الامر الذی اسسته لک الا اربعة نفر من قریش الحسین بن علی وعبدالله بن زبیر وعبدالرحمن بن ابی بکر وعبدالله ابن عمر واما عبدالله بن عمر فرجل قد وقذته العبادة واذا لم یبق احد غیره بایعک واما الحسین بن علی فان اهل العراق لن یدعوه حتی یخرجوه فان خرج علیک وظفرت به فاصفح عنه فان له رحما ماسة وحقا عظیما واما ابن ابی بکر فرجل ان رای اصحابه صنعوا شیئا صنع مثلهم لیس له همة الا النساء واللهو واما الذی یجثم لک جثوم الاسد ویراوغک مراوغة الثعلب فاذا امکنته الفرصة وثب فذاک ابن الزبیر فان هو فعلها بک فقدرت علیه فقطعه اربا اربا روی با یزید آورد و گفت ای پسرک من دانسته باش که من قرین آسایش ساختم ترا از رنج سفر و حضر و بزیر پی در سپردم هر سهل و صعب را و ذلیل و زبون آوردم از برای تو دشمنان گردنکش را و نرم کردن ساختم عربهای قوی پنجه را و بیمناک از این نیستم که کس در امر خلافت با تو طریق مخالفت سپارد مگر چهار کس از قریش نخستین حسین بن علی علیهما السلام دوم عبدالله زبیر بن العوام سه دیگر عبدالرحمن بن ابی بکر بن ابی قحافه چهارم عبدالله بن عمر بن الخطاب اما عبدالله بن عمر مردی است که بیشتر وقت بعبادت پرداخته است و عبادت او را گداخته است گاهی که همگان با تو بیعت کنند او نیز طریق متابعت سپارد اما حسین بن علی همانا اهل عراق دست از و باز ندارند تا او را بر تو بیرون آورند گاهی که بر تو بیرون شود و رزم زند اگر بروی دست یافتی از کیفر او دست باز دار و قطع رحم مکن که حقی عظیم است اما عبدالرحمن ابن ابی بکر مردی لهو کاره و زن باره است برای خویش استوار نیاید بدانسوی پوید که اصحاب او روند اگرچه این هنگام عبدالرحمن مرده بود لکن چون معویه این کلمات را از این پیش نیز تذکره کرده بود از نگارش آن عنان قلم را برنتافتم اما آنکس که هنگام فرصت چنان شیر است که فریسه را فرو گیرد و اگر کار سخت افتد مانند روباه هزار گونه روغان انگیزد جز عبدالله بن زبیر نیست اگر بر تو تازد و رزم آغازد و نصرت ترا باشد با جد و دشمشیر بند از بند او باز کن

ذکر وفات معویة بن ابی سفیان در سال پنجاه و نهم هجری

وفات معویه

گاهی که مرض معویه هر ساعت بشدت میشد و مرگ او را فرا میرسید پسرش یزید نیز در مادر خود در حوارین بود لاجرم صاحب شرطه ضحاک ابن قیس فهری و دیگر مسلم بن عقبة المری را طلب کرد فقال ابلغا یزید وصیتی انظر اهل الحجاز فانهم اصلک فاکرم من قدم علیک منهم وتعاهد من غاب وانظر اهل العراق فان سألوک ان تعزل عنهم کل یوم عاملا فافعل فان عزل عامل احب الیک من ان تشهر علیک مائة الف سیف وانظر اهل الشام فلیکونوا بطانتک وعیبتک فان رابک شیء فانتصر بهم فاذا اصبتهم فاردد اهل الشام الی بلدهم فانهم ان اقاموا بغیر بلادهم تغیرت من اخلاقهم

اخلاقهم یعنی وصیت مرا بیزید برسانید که نگران مردم حجاز باش که اصل و پیوند تو از حجاز و اهل حجاز است هر کس از اهل حجاز که نزد تو حاضر شود مقدم او را بزرگ شمار و نیز جانب او را که غایب است فرو مگذار و دیگر از اهل عراق غافل مباش اگر هر روز از تو عزل عاملی خواستار شوند مسئلت ایشان را با اجابت مقرون دار زیرا که دفع عاملی بر تو سهل تر است تا دفع صد هزار شمشیر کشیده و نیک در مردم شام نظر کن ایشان پشتوان تو و بطانه تو اند و در مخاصمت با دشمن نصرت از ایشان بجوی و مگذار از مردم شام در دیگر بلاد جای کنند و اقامت نمایند چه اقامت ایشان در بلاد دیگر واجب میکند که عقیدت ایشان را در حق تو باژگونه کند و اخلاق ایشان را دیگر گون سازد و این هنگام حدت مرض و شدت لقوه اعضای او را از یکدیگر باز میکرد میگریست و میگفت لقد ابتلیت فی جنبی فرحم الله عبدا دعا لی بالعافیة ولئن ابتلیت فقد ابتلی الصالحون قبلی یعنی مبتلا شدم در کیفر اعمال خویش خداوند رحم کناد بنده را که از خدا عافیت مرا بخواهد اگر من مبتلا شدم همانا قبل از من نیز بندگان صالح خدا نیز مبتلا شده اند مروان الحکم گفت امیر معویه هنگام مردن جزع میکنی فقال یا مروان اخاف ان یکون هذا عقوبة من ربی ولولا هوای فی یزید لابصرت رشدی گفت ای مروان از آن میترسم که مکافات کردار بدین عقوبت گرفتار باشم اگر دوستی یزید مرا مقهور نداشت در کار خود بینا بودم و رشد خویش را دیدم

این بگفت و مرض ساعت بساعت قوت میگرفت پس این شعر انشاد کرد

لعمری لقد عمرت فی الملک برهة … ودانت لی الدنیا بوقع البواتر

واوتیت جم المال والعلم والنهی … وسلمنی قهرا الملوک الجبابر

فاضحی الذی قد کان منی یسرنی … کحلم مضی فی الذاهبات الغوابر

فیا لیتنی لم اعن فی الملک ساعة … ولا عشت فی اللذات عیش النواضر

وکنت کذی طمرین عاش ببلغة … من العیش حتی زار ضنک المقابر

آنگاه گفت مرا پشتاپشتی بگذارید و بنشانید و چشمهای مرا سرمه کشید و سرم را با دهن مسح کنید چون اینکارها ساخته شد گفت بار دهید تا مردمان بر من در آیند و عیادت کنند لکن کس را رخصت جلوس نیست چه من بر جواب و سوال مردم توانا نیستم پس مردمان در آمدند چون او را اینگونه مکحل و مدهن دیدند گفتند او را رنجی نیست بلکه اصح ناس است چون از نزد او بیرون شدند معویه این شعر قرائت کرد

وتجلدی للشامتین اریهم … انی لریب الدهر لا اتضعضع

واذا المنیة انشبت اظفارها … الفیت کل تمیمة لا تنفع

در تاریخ بنی امیه مرقوم است که این هر دو شعر را معویه قرائت کرد و نیز دیده شده که شعر دوم را دیگر کس نسبت کنند که در جواب معویه قرائت کرد و نزد من بنده درست نباشد بالجمله اینوقت معویه بنالید و مانند مارگزیده تململی داشت و همی گفت مالی و لحجر واصحابه یا لیتنی رجل من قریش بذی طوی ولم ال من هذا الامر شیئا یعنی من چرا حجر و اصحاب او را کشتم کاش مردی از قریش بودم در ذی طوی مسکنت میزیستم و در امر خلافت هیچ مداخلت نمیکردم آنگاه آستینهای خود را بالا زد و ساعدهای خود را بنمود چنان بود که دو شاخ باریک خشک از نخل فقال هل الدنیا الا ما جربنا وذقنا والله لوددنا انی لم اعمر فوق ثلث حتی الحق بربی گفت دنیا جز آن نیست که مجرب داشتیم سوگند با خدای دوست داشتم که در اینجهان از سه سال افزون زیستن نکنم تا بخدای رسم آنگاه با دختر گفت پدر خویش را از جائی بجائی تحویل کن و این شعر بخواند

لا یبعدن ربیعة بن مکدم … وسقی الغوادی قبره بذنوب

گویند این آخر سخنی بود که او گفت چون معویه درگذشت ضحاک بن قیس کفن معویه را بدست کرده از سرای بیرون آمد و سخن با کس نکرد تا مسجد جامع رسید پس بر منبر شد و گفت ایمردمان معویه را فرمان رسید اینک کفن اوست من کار او را در ساعت ساخته کنم شما بین الصلوتین حاضر شوید تا بر او نماز گذارید این بگفت و از منبر بزیر آمد و بدینگونه بسوی یزید مکتوب کرد که بقا خاص یزدان است و فنا صفت بندگان چنانکه خداوند میفرماید کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ این کتابی که با میر مینگارم انهای تعزیت و تهنیت میکنم تهنیت بخلافت امیر و تعزیت بوفات امیر انا لله وانا الیه راجعون چون بر این مکتوب وقوف یافتی بتعجیل مراجعت کن تا دیگر باره از مردمان بخلافت بیعت گیری والسلام چون این نامه بیزید رسید برخاست و فریاد برداشت و بهای های بگریست و در زمان برنشست و بتعجیل و تقریب براند پس از سه روز که معویه بمرده بود بدمشق آمد مردمان او را پذیره شدند و بگریستند یزید نیز بگریست بخفت بر سر خاک پدر شد و لختی بنشست و فراوان بگریست آنگاه برنشست و بجانب قبه خضرا شتافت که معویه بنیان کرده بود و او عمامه خز سیاه بر سر و شمشیر بزه حمایل داشت چون بقبه برسید از بهر او سراپردها برافراخته بودند و جامهای فراوان بر زبر هم گسترده داشتند بزیر رفت و بر کرسیها پای نهاد و بر زبر آنجا مهاجای کرد و مردمان او را تعزیت و تهنیت گفتند اکنون با سر سخن آئیم همانا قمیصی و ازاری (ردائی) از رسول خدای در نزد معویه بود و از موی سر آنحضرت مبلغی داشت و مقداری از ناخن پیغمبر هنگام چیدن اندوخته بود وصیت کرده بود که چون من بمردم مرا در این جامهای مبارک در پیچید و بینی و دهان مرا از موی سر آنحضرت و پارهای ناخن او انباشته سازید و میان معویه و ارحم الراحمین را پرداخته دارید مردم شیعی گویند نه آنست که معویه بعقیدت صافی و یقین درست این وصیت میکرد بلکه تا نفس باز پسین کار بنفاق میداشت تا مسلمانان در بیعت یزید کار باتفاق دارند او اول منافق نیست که از پیراهن پیغمبر کفن خواست بلکه عبدالله ابی سلول که در نزد علمای عامه و فقهای اثنا عشریه راس المنافقین است پیراهن پیغمبر کفن کرد چنانکه در کتاب رسول خدای بشرح رفت بالجمله معویه در شب پنجشنبه نیمه رجب الاصم در سال پنجاه و نهم هجری وفات کرد و جسد او را در دمشق در باب صغیر بخاک سپردند و بروایتی میان باب صغیر و باب جابیه مدفون ساختند و مدت عمر او نود و اند سال بود از این جمله در سال هجدهم هجری بعد از برادرش یزید بحکم عمر بن الخطاب حکومت شام یافت و مدت بیست و دو سال در شام فرمان گذار بود آنگاه در غره ربیع الثانی در سال چهل و یکم هجری بسریر خلافت نشست و مدت نوزده سال و سه ماه و پانزده روز بسالهای قمری خلافت کرد عموم مورخین و محدثین مدت خلافت معویه را نوزده سال و چند ماه نوشته اند و در بدو خلافت معویه نیز همگان متفق اند که در سال چهل و یکم هجری بود و آنسال را عام الجماعه گفتند در این صورت جای شبهه نماند که معویه در سال پنجاه و نهم هجری وفات نموده و قتل حسین در سال شصتم هجری است و معویه را سه پسر بود اول عبدالرحمن دویم یزید علیه اللعنه سه دیگر عبدالله و پنج دختر داشت اول هند دوم عاتکه سیم رمله

چهارم صفیه پنجم عایشه

ذکر خلافت یزید بن معویة بن ابی سفیان در سال پنجاه و نهم هجری

عبوس منصوری در کتاب زبدة الفکره فی تاریخ الهجره که مخصوص بتاریخ بنی امیه داشته رقم کرده است که یزید علیه اللعنه در سال بیست و ششم هجری متولد شد و کنیت او ابو خالد است و مادر او میسون نام داشت و او دختر بحدل بن انیف الکلابیه بود و او را از بادیه بنزد معویه آوردند و بیزید علیه اللعنه حامل گشت و در دمشق بار فرو گذاشت و سالی چند اقامت داشت آنگاه از توقف دمشق و مباعدت دوستان و خویشاوندان ضجرتی بدست کرد و سخت بنالید و این اشعار انشاد نمود

لَلُبْسُ عَبَاءَةٍ وَتَقَرَّ عَیْنِی — اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ لُبْسِ الشُّفُوفِ

وَبَیْتٌ تَخْفِقُ الْاَرْیَاحُ فِیهِ — اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ قَصْرٍ مُنِیفِ
وَاَصْوَاتُ الرِّیَاحِ بِکُلِّ فَجٍّ — اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ نَقْرِ الدُّفُوفِ
وَکَلْبٌ یَنْبَحُ الْاَضْیَافَ مِنْهُ — اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ هِرٍّ اَلُوفِ
وَبَکْرٌ یَتْبَعُ الْاَضْعَانَ صَعْبٌ — اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ بَغْلٍ زَفُوفِ
وَاَکْلُ الضَّبِّ وَالْیَرْبُوعِ دَأْبِی — اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَکْلِ الرَّغِیفِ
وَخِرْقٌ مِنْ بَنِی عَمِّی نَجِیبٌ — اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ عِلْجٍ عَنِیفِ

چون این اشعار هجا گونه بمعاویه شد برنجید و میسون را طلاق داد و بوطن خویش باز فرستاد در کتاب تجارب السلف هندوشاه مسطور است که پدر میسون بحدل را غلامی بود که سفاح نام داشت میسون را با او بابت نازونیاز فراز بود از وی حامله گشته بسرای معویه آمد چون دوشیزگی نداشت و حملش هنوز آشکار نبود این معنی پوشیده بماند تا گاهی که بار فرو نهاد معویه او را پسر خویش دانست و بنام یزیدش خواند این ببود تا این هنگام که معاویه از میسون برنجید و او را طلاق گفت او برفت و با اهل خویش بپیوست و در حوارین اقامت جست و یزید که طبعاً بشراب و شکار و دیگر منهیات و محظورات حرصی تمام داشت بسیار وقت بحوارین میشتافت و از دیدار مادر نیز خرسند میگشت چنان افتاد که هم در اینوقت که معاویه از جهان درگذشت یزید در حوارین بود پس ضحاک و مسلم چنانکه مذکور شد پیکی بسوی او گسیل کردند و او را از وفات پدر آگهی فرستادند یزید از دیدار برید فوت پدر را تفرس کرد و این شعر بگفت

جَاءَ الْبَرِیدُ بِقِرْطَاسٍ یَخُبُّ بِهِ — فَاَوْجَسَ الْقَلْبُ مِنْ قِرْطَاسِهِ فَزَعَا
قُلْنَا لَکَ الْوَیْلُ مَاذَا فِی صَحِیفَتِکُمْ — قَالَ الْخَلِیفَةُ اَمْسَی مُثْبَتًا وَجِعَا
فَمَادَتِ الْاَرْضُ اَوْ کَادَتْ تَمِیدُ بِنَا — کَاَنَّ اَغْبَرَ مِنْ اَرْکَانِهَا انْقَطَعَا
ثُمَّ انْبَعَثْنَا اِلَی خُوصٍ مُزَمَّمَةٍ — تَرْمِی الْفِجَاجَ بِهَا لَا نَأْتَلِی سَرَعَا
فَمَا نُبَالِی اِذَا بَلَّغْنَ اَرْحُلَنَا — مَا مَاتَ مِنْهُنَّ بِالْمِزْمَارِ اَوْ ضَلَعَا
لَمَّا انْتَهَیْنَا وَبَابُ الدَّارِ مُنْصَفِقٌ — وَصَوْتُ رَمْلَةَ رَاعَ الْقَلْبَ فَانْصَدَعَا
اَوْدَی ابْنُ هِنْدٍ وَاَوْدَی الْمَجْدُ یَتْبَعُهُ — کَذَاکَ کَانَا جَمِیعًا قَاطِنَیْنِ مَعَا
اَغَرُّ اَبْلَجُ یُسْتَسْقَی الْغَمَامُ بِهِ — لَوْ قَارَعَ النَّاسَ عَنْ اَحْلَامِهِمْ قَرَعَا
لَا یَرْقَعُ النَّاسُ مَا اَوْهَی وَلَوْ جَهَدُوا — اَنْ یَرْقَعُوهُ وَلَا یُوهُونَ مَا رَقَعَا

این شعرها انشاد کرد و شتاب زده خویش را بعد از سه روز در دمشق بمدفن معویه رسانید و او را در باب صغیر و بروایتی میان باب صغیر و باب جابیه بخاک سپرده بودند و بر او دعا فرستاد و بسرای خویش در رفت و سه روز در خانه ببود و روی بکس ننمود

جلوس یزید بر سریر سلطنت

ذکر جلوس یزید بن معویه بسریر سلطنت و خلافت

از این پیش نگاشته آمد که معویه در شب پنجشنبه نیمه رجب الاصم در سال پنجاه و نهم هجری بسرای آنجهانی تحویل داد و یزید بعد از سه روز بدمشق آمد چنانکه مرقوم شد و قبر پدر را زیارت کرد و باز بسرای شد و سه روز روی بکس ننمود آنگاه روز چهارشنبه بیست و یکم شهر رجب جزع کرده و اندوه زده از خانه بیرون شد و بمسجد آمد و بر منبر صعود داد و خواست تا بر مردمان خطبه قرائت کند ضحاک بن قیس بیم کرد که مبادا بر زبان او لکنتی باز دید آید و بعی کلام نکوهیده گردد برخاست و نزدیک منبر آمد یزید اندیشه ضحاک را بدانست فقال یا ضحاک اجئت

نعلم بنی عبد شمس الکلام گفت ایضحاک آمده که اولاد عبد شمس السخن آموز کاری کنی آنگاه باین خطبه ابتدا کرد فقال ایها
الناس ان معویة کان عبداً لله انعم علیه ثم قبضه الیه ولا ازکیه علی الله هو اعلم به ان شاء عفی عنه
وان شاء عاقبه گفت ایمردم معویه بنده از بندگان خدای بود و او را بانواع کرم فرا داشت آنگاه او را مقبوض داشت من او را
نمی ستایم خداوند دانا تر است بحال او اگر بخواهد او را معفو میدارد و اگر نه کیفر میدهد بروایتی گفت الحمد لله الذی ما شاء صنع
ومن شاء اعطی ومن شاء منع ومن شاء خفض ومن شاء رفع ان معویة حبل من حبال الله مده الله ما شاء
ان یمده ثم قطعه حین اراد قطعه وکان دون من کان قبله وخیراً ممن یاتی بعده وقد صار الی الله فان
شاء عاقبه وان شاء رحمه فان عاقبه فبذنبه وان رحمه فبفضله وقد ولیتُ الامر بعده ولستُ اعتذر
من جهل ولا آتی علی طلب علم فان احب الله شیئاً یسره وان کرهه غیره یعنی سپاس خداوندیرا که بر آنچه اراده کند
تواناست کرا بخواهد کسی را برخوردار از عطایا دارد و اگر نه محروم گذارد دیگر یرا چون بخواهد پست سازد و اگر نه سر برافرازد همانا معویه
رشته بود از رشتهای خدا کشید آنرا چند که امتداد آنرا خواست و قطع کرد آنرا گاهی که اراده قطع آنرا فرمود و معویه را مکانت
و منزلت از ابوبکر و عمر فروتر بود و فاضلتر است از آنان که بعد از وی متصدی این امر میشوند اکنون بسوی حق شتافت اگر خدای
بخواهد او را معاقب دارد و اگر بخواهد بدست رحمت سپارد پس اگر او را دستخوش عقاب و عذاب دارد گناه او را کیفر فرموده است
و اگر بچشم رحمت در او نگرد بفضل و کرم خویش بخشوده است اینک من از پس او متصدی این امر شدم و عذر خواه جهل خویش نیستم
و در طلب علم خود را شاکی نباشم همانا آنچه را خدای دوست دارد بپردازد و اگر مکروه دارد دیگرگون سازد چون یزید از این کلمات
بپرداخت از منبر بزیر آمد و بسرای خویش در رفت و بنشست و مردم را رخصت داد تا بروی در آیند مردمان برفتند و در مجلس او انجمن شدند
و ندانستند که او را بمرگ معویه تعزیت گویند یا بجلوس سلطنت تهنیت فرستند اول کس عصام بن صیفی بپای خاست فقال السلام
علیک یا امیر المؤمنین ورحمة الله وبرکاته اصبحت قد رزئت خلیفة الله واعطیت خلیفة الله ومنحت
هبة الله قضی معویة نحبه فغفر الله ذنبه واعطیت بعده الریاسة فاحتسب عند الله بامارت مؤمنین بر یزید
علیه اللعنه سلام فرستاد آنگاه گفت هان ای یزید صبح کردی و حال آنکه مصیبت زده شدی بمرگ معاویه که خلیفه خدای بود و عطا داده
شدی خلیفتی خدا را و عطای خدای ربانی همانا معویه بسرای دیگر تحویل داد خداوند گناهان او را مغفور و معفو دارد اکنون که زمام
ریاست عامه بدست تو افتاد کار باحتساب و اقتصاد میکن یزید او را پیش طلبید و نزدیک بخویش جای جلوس داد از پس او عبدالله
ابن مازن برخاست فقال السلام علیک یا امیر المؤمنین رزئت خیر الآباء وسمیت خیر الاسماء ومنحت افضل
العطاء فهناک الله العطیة واعانک علی الرعیة فقد اصبحت قریش مفجوعة بعد سائسها مسرورة بما
احسن الله الیها بالخلافة والعقب من بعده ثم ان شاء الله اعطاک الذی لا فوقها وقد اراد الملحدون عنها
عنک فابی الله الا سوقها الیک حتی قلدوک طوقها گفت یا امیر المؤمنین مصیبت زده شدی بهترین پدرها و نامبردار شدی
بهترین نامها و عطا داده شدی بفاضلترین عطاها خداوندگار گوارا کند بر تو این عطیت را و اعانت کند ترا در نظام امر رعیت همانا قریش
صبح کردند بعد از خلیفه خود در حالتی که محزون و مفجوع بودند و مسرور شدند بر آنکه خداوند خلیفتی ایشانرا بفرزند خلیفه ایشان گذاشت
خداوند عطا کند ترا چیزی که زبر دست آن بدست نشود همانا ملحدون خواستند امر خلافت را از تو باز دارند و خداوند نپسندید و بسوی تو
براند تا خاص تو گشت یزید علیه اللعنه گفت ای پسر مازن نزد من آی و او را نزدیک خویش نشیمن داد اینوقت عبدالله بن همام

بیان خطبه یزید در بار نخستین

کلمات عصام بن صیفی در تهنیت یزید

کلمات عبدالله بن مازن

برخاست فقال آجرک الله یا امیر المؤمنین علی الرزیة وصبرک علی المصیبة وبارک لک فی العطیة ومنحک
حبة الرعیة مضی معویة لسبیله غفر الله له واورده موارد السلول ووفقک لصالح الامور وقد رزئت
جلیلاً واعطیت جزیلاً فحییت بالرسالة ووُلّیت السیاسة اُصبت باعظم المصائب ومُنحت افضل الرغائب
واشکره افضل العطیة واحدث لخالقک حمداً والله یمتعنا بک ویحفظک ویحفظ لک وعلیک گفت
خداوند اجر دهاد ترا ای امیر المؤمنین درین سوگواری بزرگ و صبر تو درین مصیبت عظیم و مبارک کند بر تو عطیه خلافت و حمایت رعیت را
معویه براه خویش رفت خداوند او را معفو داراد و تو بعظیم عطیتی و بزرگ نعمتی برخوردار شدی و بولایت سیاست تحیت کرده
آمدی احتساب کن عند الله بزرگترین مصیبت او و سپاس گذار فاضلترین عطیت را و حمد و شکر خدایرا متواتر ساز خداوند ممتع دارد

مارا بوجود تو و محفوظ بدارد ترا و آنرا	که تو خواهی آنگاه این شعر انشاد کرد
اصبر یزید فقد فارقت ذا ثقةٍ	واشکر اباک الذی بالملک اصفاکا
لا رزء اعظم فی الاقوام قد علموا	مما رزئت ولا عقبی کعقباکا
اصبحت راعی اهل الارض کلهم	فانت ترعاهم والله یرعاکا
وفی معویة الباقی لنا خلفٌ	اذا نُعیت ولا نسمع بمنعاکا

عبدالله بن همام را نیز یزید علیه اللعنه مورد الطاف و اشفاق داشت و در محلی رفیع جای داد آنگاه مردمان برخاستند و او را
تعزیت و تهنیت یاد کردند و یزید هر یکرا بحسب حال و هندسه احوال عطا فرمود و مقام و محل هر یک بیفزود

خطاب یزید با مردم شام و ایشان را آگهی دادن از خصمی خویش با مردم عراق

صبحگاهی یزید صنادید شام را انجمن کرد و بر منبر بر آمد و گفت ای اهل شام بشارت باد شما را که ما سالکان طریق حق و پشتوانان دینیم و
در میان شما نشو و نما یافته ایم و از شاهراه سداد بمدینه مقصود شتافته ایم شما را آگهی میدهم زود باشد که در میان ما و مردم عراق کارزار
و مقاتلت انجامد چه دوش و پرندوش مرا در خواب نمودار شد که در میان من و مردم عراق جوئی از خون همی رفت و من خواستم آنجوی را
عبره کنم از قوت بازوی من بیرون بود و عبید بن زیاد آنجوی خون را عبره کرد و من بر او نگران بودم بزرگان شام هم آواز گفتند یا امیر ما
فرمانبردار توایم و کمر از برای خدمت تو استوار بسته ایم و گوش بحکم و فرمان تو نهشته ایم بهر چه فرمائی حکم ترا پذیرفتار شویم و در حضرت تو
اثرهای نیکو نمودار کنیم مردم عراق ما را نیکو شناسند هنوز آن شمشیرها که در صفین بکار بردیم در دست ماست یزید گفت بجان و سر من سخن
بصدق کردید و من معظم امور خویش را از شما ساخته میخواهم همانا پدر من شما را بجای پدر نیست و او را در عرب فتوت فطری و مروت ذاتی
و سماحت طبع و رجاحت عقل همانند نبود تا آنگاه که از جهان بیرون شد و او را لکنتی در زبان و لغزشی در سخن پدید نیامد اعصم کوفی که از صنادید
اهل سنت و جماعت است در کتاب خود نگاشته است که سخن یزید چون بدینجا رسید مردی فریاد برداشت که ای یزید دروغ گفتی و صفات
مصطفی را بر معویه بستی کی و کجا معویه بدین صفات آراسته بود ترا و اهل و عشیرت ترا هرگز از این صفات بهره و نصیبه نخواهد رسید مردم از این
کلمات شگفتی گرفتند و حیرت زده بهم بر آمدند و چند که در طلب او بهر سوی شتافتند گوینده را نیافتند دیگر باره از پای نشستند و ساکت و
صامت آمدند اینوقت عطار بن ابی ثقفی که از شیعیان یزید بود برخاست و آواز داد که ای خلیفه شاد خاطر باش و سخن دشمن الحزری مشمار
که خداوند این خلیفتی بعد از پدر ترا داد تو امروز خلیفه مائی و پیشوا و مقتدای مائی و بعد از تو پسر تو معویه این خلافت بدست گیرد و بر ما فرمانروا باشد
و ما پیرون این سخن نشنیدیم و دل در نبندیم یزید را کلمات او خوشدل ساخت گفت ایمردمان امروز امر خلافت بر من فرود آمده است و مصدی

کلمات قبیصة بن ...

اخبار یزید خصمی خود را بمردم عراق

این امر من شده ام همی بکوشم که بر طریق عدل و اقتصاد قدم زنم و بنیان بیداد و فساد را بر کنم و از شاهراه حق بیکسو نشوم و مردم را باسایش
و آرامش موفق بدارم این بگفت و خاموش نشست مردمان از چهار جانب بانگ در دادند که سمعنا و اطعنا و بتفاریق برخاستند و پیش
شدند و دیگر باره بخلافت او و ولایت عهد پسر او معویه بتجدید بیعت کردند

مکاتیب یزید علیه اللعنه بحکام بلاد

ذکر ارسال مناشیر و مکاتیب یزید بن معویه با مصار و بلاد و ابلاغ هلاکت پدر و جلوس خویش علیه اللعنه بر سریر سلطنت و منبر خلافت

مکشوف باد که من بنده نخست روز بر ذمت نهادم که هر خبری و حدیثی را که دستخوش کلک و بنان سازم چنان از در استقرار و استیعاب بر دارم
که مطالعه کننده را بمراجعه هیچ کتاب حاجت نیفتد لاجرم واجب میکند که هر قصه را که در کتب معارف مورخین و محدثین دیدار کنم دست باز
ندارم و بی توانی بنگارم مگر چیزی که در شمار محالات رود و از حیز امکان بیرون افتد در اینصورت تواند شد که جماعتی که ابدا بآیات و معجزات
اقرار نیاورده اند از در انکار بیرون شوند یا اگر چند در شمار مسلمانان باشند وقوع بعضی از غرایب اخبار را در نظر عقل بعید شمارند و ما مردم
کوتاه نظر فراوان دیده ایم که بسیار از مصنوعات را که آلات و ادوات آن در شمار محسوسات است قبل از دیدار انکار کنند چگونه تصرف نفوس
قویه را در اشیای کونیه که بیرون از آلات و ادوات است اقرار خواهند نمود یکی نگران باش که اگر مخبری آگهی می آورد که بتدارک آلتی چند بیک دقیقه
از ساعتی از مشرق ارض تا مغرب توان سخن گفت و پاسخ گرفت این سخن را شنوندگان بگزاف میشمردند تا گاهی که تلگراف را دیدار کردند
ازین کلمات مراد من بنده اثبات معجزات و آیات نیست چه اینمعنی مقدمات دیگر خواهد و احتجاجات دیگر باید همی خواهم که خویشتن را در تحریر
اخبار معذور دارم و عقول را قصه را از کلمات فضول معزول سازم اکنون بر سر سخن روم و اسامی بعضی از کتبی که در شهادت حسین بن علی
علیهما السلام نگاشته اند یاد کنیم تا خوانندگان بدانند که آنچه درین کتاب مبارک از آیات و معجزات نگارش می پذیرد مستند بمصنفات
صنادید شیعی و سنی است نخستین کتاب الارشاد مصنف شیخ مفید و دیگر کتاب اللهوف مصنف سید بن طاوس و دیگر مثیر الاحزان
مصنف شیخ جعفر و دیگر مقاتل الطالبین مصنف ابو الفرج اصفهانی و دیگر کتاب الکبیر مصنف سید محمد بن ابیطالب و دیگر کتب مناقب
تالیفات متقدمین علمای امامیه و جماعتی از فحول زیدیه و دیگر مروج الذهب مؤلف مسعودی و دیگر مناقب ابن شهر اشوب و دیگر کشف الغمه
و دیگر مجلدات بحار و دیگر مجلدات عوالم و دیگر تاریخ طبری و دیگر تاریخ اعثم کوفی و دیگر مقتل ابی مخنف و دیگر مناقب خوارزمی و دیگر خواص
الامه فی معرفة الائمه مصنف ابن جوزی و دیگر مطالب السؤل مصنف محمد بن طلحه شافعی و دیگر فصول المهمه فی فضایل الائمه و دیگر زبدة
الفکره منصوری در تاریخ بنی امیه و دیگر روضة الشهدا ازین نوع کتب فارسیه و عربیه فراوان است که ما اجتناب از اطناب را بنگارش
نام کتاب و نام مصنف نپرداختیم و نیز بسیار از کتب را در ذیل نگاشتن احادیث یاد کرده ایم اکنون واجب میکند که با سر داستان
آئیم چون یزید بن معویه در سریر سلطنت جای کرد در خاطر نهاد که در تمام بلاد و امصار منشور کند تا دیگر باره عمال مردم را بتجدید بیعت او

صورت مکتوب یزید علیه اللعنه ببلاد

مجبور دارند بعامل هر بلد بدینمنوال کتابی کرد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ مِنْ عَبْدِ اللهِ یَزِیدَ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ اِلیٰ فُلانٍ اَمّا بَعْدُ
فَاِنَّ مُعٰوِیَةَ کانَ عَبْداً مِنْ عِبادِ اللهِ اَکْرَمَهُ اللهُ بِالْوِلایَةِ وَاسْتَخْلَفَهُ وَمَکَّنَ لَهُ فَعاشَ بِقَدَرٍ وَماتَ
بِاَجَلٍ فَرَحِمَهُ اللهُ فَقَدْ عاشَ حَمِیداً رَضِیّاً وَماتَ بَرّاً تَقِیّاً وَیَجِبُ اَنْ تَأْخُذَ اَهْلَ عَمَلِکَ الْاَصاغِرَ مِنْهُمْ وَالْاَکا
الْبَرَّ مِنْهُمْ وَالْفاجِرَ بِتَجْدِیدِ الْبَیْعَةِ لَنا وَالْاِنْقِیادِ لِاَمْرِنا وَالتَّسارُعِ اِلیٰ طاعَتِنا اَخْذاً شَدِیداً بِلا رُخْصَةٍ وَلا تَأْخِیرٍ
وَالسَّلامُ بهر یک از عمال خود نگاشت که معاویه بنده بود از بندگان خدای و خداوند او را بولایت و خلافت مکرم و ممکن داشت و او را بمقدار
معلوم زندگانی بود و باجل محتوم در گذشت خداوند او را بیامرزاد چه نیکو زندگانی کرد و نیکو در گذشت اکنون واجب میکند که از آنان که در تحت
حکومت تواند خواه کبیر و خواه صغیر خواهی فاجر خواهی متقی با ما تجدید بیعت کنند و متابعت ما را واجب شمارند و بطاعت ما سرعت نمایند

بی آنکه ایشانرا رخصت انصراف دهی یا بتاخیر وقت اجازت فرمائی اگر چه یزید این منشور را بهر شهری و هر بلدی بصحبت سفیری
ارسال داشت لکن تمامت همت او بر اخذ بیعت آن چهار تن که ولایت عهد او را انکار کردند مقصور بود و هر روز بر کینه و کین ایشان
می افزود نخستین حسین بن علی علیهما السلام و دیگر عبد الرحمن بن ابی بکر و دیگر عبد الله بن عمر بن الخطاب و دیگر عبد الله بن زبیر و اینوقت که

مکتوب یزید بولید بن عتبه حاکم مدینه

یزید بر چهار بالش سلطنت تکیه زد عبد الرحمن چنانکه نگاشته آمد مرده بود و بدینگونه پسر عم خود ولید بن عتبة بن ابی سفیانرا که اینوقت حکومت
مدینه داشت مکتوب کرد اَمّا بَعْدُ فَخُذْ حُسَیْناً وَعَبْدَ اللهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَ اللهِ بْنَ الزُّبَیْرِ بِالْبَیْعَةِ اَخْذاً شَدِیداً لَیْسَتْ
فِیهِ رُخْصَةٌ حَتّیٰ یُبایِعُوا فرمان داد که این سه تن را ماخوذ و محبوس بدار و رها مکن تا بیعت کنند وَقالَ یا اَبا مُحَمَّدٍ اَنْفِذْ
کِتابی اِلَیْهِمْ فَمَنْ لَمْ یُبایِعْکَ فَانْفِذْ اِلَیَّ بِرَأْسِهِ مَعَ جَوابِ کِتابی هٰذا وَالسَّلامُ یعنی ای ابو محمد مکتوب مرا بنزد ایشان ارسال
کن هر یک سر از بیعت من بر تافتند سر از تن او بر دار و با جواب مکتوب بمن فرست و نیز ولید را بیاگاهانید که تو دانسته که پدرم معویه را
فرمود خویشتن را از آل ابو تراب واپایم و خداوند تبارک و تعالی خون آن خلیفه مظلوم عثمان بن عفانرا بدست آل ابی سفیان از ایشان
باز خواهد جست چه آل ابوسفیان انصار حق و پشتوان دین و قوام اسلام اند چون این مکاتیب بولید رسید گفت انا لله و انا الیه راجعون
وای بر ولید این چه کار است که مرا افتاد کدام کس این آتش در من افکند و این حکومت مرا داد مرا با حسین فاطمه و پسر پیغمبر چه کار چون
از جانب یزید اشارت رفته بود که در انجام امر با مروان حکم مشورت کند در زمان کس بتاخت و مروان حکم را حاضر ساخت و گفت
معویه از جهان بشد اینک نامه یزید است و آن مکاتیب را بدو داد تا برخواند مروان گفت انا لله و انا الیه راجعون خداوند معویه را

رای زدن ولید با مروان در بیعت گرفتن از حسین

بیامرزاد ولید گفت اکنون بگوی در حق این سه کس چه رای میزنی و چه مصلحت می بینی مروان گفت از عبد الله عمر دست باز دار و او را بحال
خویش گذار چه او را اندیشه خلاف و نیروی انحراف نیست اما در کار حسین بن علی و عبد الله بن زبیر صواب آنست که بی توانی ایشانرا
حاضر کنی و پیش از آنکه از مرگ معویه خبر دهی ایشانرا به بیعت یزید دعوت کنی اگر اجابت کردند و بمتابعت یزید گردن نهادند چه جای
سخن است و اگر نپذیرفتند و سر بر تافتند بی توانی هر دو تن را گردن بزن و سر ایشانرا بنزدیک یزید فرست و بدانکه اگر اینان از مرگ
معویه وقوف یابند هر یک بجانبی شوند و جماعتی را بخویشتن خوانند و فتنه انگیزند اگر یزید مرا بدین امر فرمان داده بود ایشانرا حاضر
میکردم و از یزید و بیعت او سخنی بر زبان نمی آوردم بی جواب و سؤال ایشانرا گردن میزدم و آسوده می نشستم ولید گفت یا مروان چندین
یافه مباف و گزافه متراش چنین مردم بزرگوار سهل و آسان نتوان کشت اکنون ایشانرا طلب میکنیم تا در آیند و چه فرمایند مروان گفت
ای ولید مگر از قدیم خصمی آل ابو تراب را با ما نمیدانی و قتل عثمان بن عفان آن خلیفه مظلوم را فراموش کردی یا مقاتلت صفین و آن
شدت کید و کین را از خاطر بستردی اگر درین امر بسرعت و عجلت نورزی حسین بیعت ناکرده بجهد و عزت تو در نزد یزید بکاهد و ولید از
ازین کلمات سر فرو داشت و لختی بگریست پس سر بر آورد و گفت ای مروان چندین از حسین فاطمه سخن مگوی که او پسر پیغمبر است و عمرو بن

طلب کردن ولید حسین علیه السلام و عبد الله زبیر را

عثمان بن عفانرا فرمان داد که حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را از من بگوی بنزد من حاضر شوند که مرا با ایشان حاجتی است و اینواقعه در
روز سیم شهر شعبان بود بالجمله عمرو بیرون شد و چون ایشانرا بسرای خویش نیافت بمسجد رسول خدای شتافت و ایشانرا نزدیک
بروضه مطهره نشسته نگریست و فرمان ولید را ابلاغ فرمود حسین علیه السلام گفت چون بسرای خویش باز شدیم من دعوت ولید را اجابت
خواهم کرد عمرو باز شد و اینخبر باز گفت چون عمرو غایب گشت عبد الله زبیر گفت یا اباعبد الله دعوت ولید ما را در اینوقت بهنگام نبایست
این دعوت نابهنگام مرا اندیشه خاطر ساخت در خاطر شما چه میگذرد فَقالَ الْحُسَیْنُ اَظُنُّ طاغِیَهُمْ قَدْ هَلَکَ وَبَعَثَ
اِلَیْنا لِیَأْخُذَ الْبَیْعَةَ عَلَیْنا لِیَزِیدَ قَبْلَ اَنْ یَفْشُوَ فِی النّاسِ الْخَبَرُ امام حسین علیه السلام فرمود معویه ستم کیش گردنکش مرده است

و ولید مارا از برای بیعت یزید دعوت نموده تا از آن پیش که خبر مرگ معویه پراکنده شود اینخدمت بخاتمت برد عبدالله گفت اصابه فرمودی مرا نیز جز این در ضمیر نمیگذرد اکنون بگوی چون بیعت یزید را با تو عرضه دهند چه خواهی گفت حسین علیه السلام فرمود هرگز با یزید دست بیعت ندهم و بخلافت او گردن ننهم همانا معویه گاهی که با برادرم حسن علیه السلام کار بمصالحه نمود سوگند یاد کرد که امر خلافت را بفرزندان خویش و خاندان خویشتن باز نگذارد و حق آل مصطفی را از گردن فرو نهد و بدو باز دهد اگر معویه بسرای دیگر رفته و جز این کلمه امری عظیم باید خواهد شد چگونه من با یزید بیعت میکنم یزید خمر خواره و لهو باره که روز با سگ و یوز بشام میبرد و شب بلهو و لعب بصبح می آورد چگونه در میان مردم بیرون امر الهی آمر و ناهی میشود ما بقیه آل رسولیم هرگز از پسر مصطفی اینصورت بر زمین نیاید و یزید را الخلافت نشاید هنوز این سخن در دهان داشت که عمرو بن عثمان از جانب ولید باز آمد و گفت شما فارغ نشسته اید و امیر چشم براه شما دارد و انتظار شما میبرد حسین علیه السلام بانگ بر او زد که باز شو اگر هیچکس بدیدار ولید رغبت نکند من بدیدار او خواهم آمد عمرو بن عثمان باز شد و با ولید گفت حسین دعوت ترا اجابت کرد و زود باشد که بر اثر من در رسد مروان گفت دور نیست که حسین غدر کند و حاضر نشود ولید گفت ای مروان حسین را بغدر نسبت نتوان کرد حسین آنکس نیست که بوعده وفا نکند و بجمله کوبد از تقریر و تمهید آن تفصی جوید از آنسوی حسین همگنان را گفت برخیزید و طریق سرای خویش گیرید تا من نیز باز سرای شوم و از اینجا نزدیک ولید روم تا چه گوید عبدالله زبیر گفت پدر و مادرم فدای تو باد من بر تو میترسم مبادا ولید ترا باز دارد و بیرون شدن نگذارد و زیادت از این اگر بتواند ترا القتل رساند حسین علیه السلام گفت من او را چنان بیدار نکنم که هر اگر فشار تواند ساخت من آنکس نیستم که سهل و آسان بخواری سر نهم و بذلت تن در دهم لکن خطبی بزرگ در پیش است تا خدای چه خواهد پس همگان از روضه رسول برخاستند و بجانب سرای خویش روان گشتند حسین علیه السلام نیز بسرای خویش آمد و کس فرستاد و سی تن از چاکران و خدمتکاران خود را بخواند و بروایتی پنجاه تن از خویشاوندان و اصحاب خود را حاضر ساخت و فرمان کرد که با من بیائید و شمشیرهای کشیده در زیر جامه بدارید و در سرای ولید جای کنید اگر مرا با ولید در میان محاوره کار بمشاجره افتاد و بانگها درشت شد و آواز ها خشن گشت و من ندا در دادم که در آئید بی توانی در بگشائید و خود را بدرون اندازید و تیغها بیازید و تا آنجا که واجب باشد بکار برید این بگفت و از خانه بیرون شد چون بدر سرای ولید رسید ملازمان را بیگانه وار بر در سرای جا داد و بدرون رفت و بر ولید در آمد و او را بامارت تهنیت گفت چون از این پیش در میان ولید و مروان مناقشتی رفته بود و از دیدار یکدیگر وحشتی داشتند اینوقت که ایشان را باهم نگریست اظهار فرحی فرمود و گفت نیک شایسته بود که مخالفت شما بمؤالفت پیوست و نیران مناطحت بزلال مصالحت فرونشست ایشان این کلمه را پاسخ نگفتند آنگاه حسین علیه السلام فرمود روزی چند است که از بخوری معاویه خبرها بما میرسد حال او چیست و چگونه است ما را خبر باز دهید ولید آهی سرد بر آورد و گفت عمر تو بر مزید باد اینک نامه یزید بما رسیده است ما را از مرگ معویه خبر داده است یا ابا عبدالله معویه ترا عمی بود و جهد حفاوت بود و اینک بسرای دیگر رحل اقامت گشود امام حسین فرمود خداوند خاتمت اعمال او را جزای جمیل کرامت کناد اکنون بگوی مرا از بهر چه کار طلب کردی ولید گفت از بهر آنکه مردم بخلافت یزید رضا دادند و بطاعت و بیعت او گردن نهادند ارجو که تو نیز در این باب منازعت نفرمائی و با یزید بیعت کنی فَقَالَ الْحُسَیْنُ اَیُّهَا الْاَمِیرُ اِنَّ الْبَیْعَةَ لَا تَکُونُ سِرًّا وَلٰکِنْ اِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ غَدًا فَادْعُنَا مَعَهُمْ حسین علیه السلام فرمود ای امیر بیعت امری نیست که در پرده باید امضا داشت فردا که مردم را در انجمن این امر انجمن خواهی ساخت ما را نیز بخوان تا حاضر شویم فَقَالَ الْوَلِیدُ اِنْصَرِفْ عَلَی اسْمِ اللهِ حَتّٰی تَأْتِیَنَا مَعَ جَمَاعَةِ النَّاسِ ولید گفت بنام خدای مراجعت فرمای و با جماعت در آی مروان گفت اَیُّهَا الْاَمِیرُ اِنْ فَارَقَکَ السَّاعَةَ لَمْ تَقْدِرْ عَلَیْهِ اَبَدًا اگر

اذن د

قول حسین علیه السلام بحضور مجلس ولید

رفتن حسین علیه السلام نزد ولید

از دست تو بیرون جست جز غبار او را دیدار نخواهی کرد سوگند با خدای اگر حسین در اینساعت بیرون جهد و دست بیعت ندهد هرگز بروی دست نخواهی یافت و بسا فتنها که بر انگیخته شود و خونها که ریخته گردد اِحْبِسِ الرَّجُلَ وَلَا یَخْرُجُ مِنْ عِنْدِکَ حَتّٰی یُبَایِعَ اَوْ تَضْرِبَ عُنُقَهُ اینمرد را در زندانخانه باز دار تا گاهی که بیعت کند و اگر نه گردن او را بزن حسین علیه السلام چون این کلمه بشنید خشمناک برخاست فَقَالَ یَا ابْنَ الزَّرْقَاءِ اَاَنْتَ تَقْتُلُنِی اَمْ هُوَ کَذَبْتَ یَا ابْنَ اللَّخْنَاءِ وَبَیْتِ اللهِ لَقَدْ هِجْتَ عَلَیَّ وَعَلٰی صَاحِبِکَ مِنِّی حَرْبًا طَوِیلًا فرمود ای پسر زن ناستوده دیدار و نکوهیده کردار تو مرا میکشی یا ولید تو اندک گشت سوگند بخانه کعبه که دروغ گفتی همی خواهی که فتنه طراز کنی و میدان حرب و ضرب فراز آری پس روی با ولید آورد فَقَالَ اَیُّهَا الْاَمِیرُ اِنَّا اَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِکَةِ وَبِنَا فَتَحَ اللهُ وَبِنَا خَتَمَ اللهُ وَیَزِیدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَمِثْلِی لَا یُبَایِعُ مِثْلَهُ وَلٰکِنْ نُصْبِحُ وَتُصْبِحُونَ وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ اَیُّنَا اَحَقُّ بِالْبَیْعَةِ وَالْخِلَافَةِ فرمود ای امیر ما اهل بیت نبوت و معدن رسالتیم و خانه ما آمد شد نگاه فرشتگان است خداوند در آفرینش ما را مقدم داشت و ختم خاتمیت نیز بر ما گذاشت همانا یزید خمر خواره ستمکاره را شناخته که بهر منکری معروف و بهر معروفی منکر است و از اعلان فسق و از هاق نفس نیز بپرهیز ندارد مانند من کسی با چنان کس بیعت نکند لکن شما شب را بامداد کنید و ما نیز بامداد کنیم و هر دوان درین امر نظر افکنیم و نیکو نگریم تا چه کس سزاوار بیعت و شایسته خلافت است این بگفت و روان شد چون این کلمات را با آواز بلند میفرمود اصحاب آنحضرت شمشیرها بکشیدند و آهنگ سرای ولید کردند اینوقت حسین علیه السلام از سرای بیرون شد و آنجماعت را آرامش داد و مراجعت فرمود اینهنگام مروان روی با ولید کرد فَقَالَ عَصَیْتَنِی لَا وَاللهِ لَا یُمَکِّنُکَ مِثْلَهَا مِنْ نَفْسِهِ اَبَدًا مروان گفت ای ولید عصیان امر من کردی سوگند با خدای از این پس بادی دسترس نخواهی داشت و خویشتن را در تحت حکومت تو نخواهد گذاشت ولید گفت وَیْحَکَ یَا مَرْوَانُ اِنَّکَ اخْتَرْتَ لِیَ الَّتِی فِیهَا هَلَاکُ دِینِی وَدُنْیَایَ وَاللهِ مَا اُحِبُّ اَنَّ لِی مَا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ مِنْهُ مِنْ مَالِ الدُّنْیَا وَمُلْکِهَا وَاَنِّی قَتَلْتُ حُسَیْنًا سُبْحَانَ اللهِ اَاَقْتُلُ حُسَیْنًا اَنْ قَالَ لَا اُبَایِعُ وَاللهِ اِنِّی لَاَظُنُّ اَنَّ امْرَءًا یُحَاسَبُ بِدَمِ الْحُسَیْنِ خَفِیفُ الْمِیزَانِ عِنْدَ اللهِ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ لَا یَنْظُرُ اللهُ اِلَیْهِ وَلَا یُزَکِّیهِ وَلَهُ عَذَابٌ اَلِیمٌ ولید گفت وای بر تو ای مروان مرا میخواهی بکاری افکنی که دین و دنیای مرا نابود کنی سوگند با خدای دوست نمیدارم که مال و ملک دنیا از آنچه آفتاب بر آن طالع میشود و از آن غروب میکند از آن من باشد و من قاتل حسین باشم سبحان الله من حسین را میکشم بدین گناه که میفرماید من با یزید بیعت نمیکنم سوگند با خدای آنکس را که در روز حساب از خون حسین پرسش کنند میزان اعمال او در نزد خداوند خفیف خواهد بود و خداوند بسوی او نگران نخواهد شد و تزکیه اش نخواهد فرمود و او را بعذاب الیم خواهد داد فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ اِذَا کَانَ هٰذَا رَاْیَکَ فَقَدْ اَصَبْتَ وَنِعْمَ الْاَمِیرُ وَلٰکِنْ مِثْلُکَ اَنْ یَکُونَ سَائِحًا فِی الْبَرَارِی وَالْجِبَالِ وَلَا یَلِی اُمُورَ الْخَلَائِقِ وَالْخُلَفَاءِ وَالسَّلَاطِینِ مروان گفت اگر چنین رای زدی و بر این اندیشه بودی اصابه کردی و نیکو امیر که تو بوده لکن مانند تو کسی واجب میکند که گاهی سایر دشت و زمانی ساکن کوه باشد و از میان خلایق بگریزد و از خدمت خلفا و سلاطین بپرهیزد این بگفت و خشمناک از نزد ولید بیرون شتافت بالجمله روز دیگر حسین علیه السلام فحص اخبار را از سرای خویش بیرون شد و در عرض راه مروان او را دیدار کرد و گفت یا ابا عبدالله مرا با تو نصیحتی است اگر از من پذیرفتی رشد خویش دریافتی فرمود آن چیست بگوی تا بشنوم عرض کرد خیر دنیا و آخرت را از دست باز مده و با یزید بیعت کن فَقَالَ الْحُسَیْنُ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَی الْاِسْلَامِ السَّلَامُ اِذْ قَدْ بُلِیَتِ الْاُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ یَزِیدَ وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّی رَسُولَ اللهِ

بخشم رفتن حسین علیه السلام از نزد ولید

مکالمات مروان با حسین علیه السلام

بِقَوْلِ الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ حسین علیه السلام را از کلمات حیرت انگیز مروان استرجاع رفت و فرمود اسلام را سلام
با دامت محمد را عظیم مصیبتی و بزرگ بلیتی رسیده که راعی و فرمانگذاری مانند یزید یافتند همانا از جد خود رسول خدای شنیدم که خلافت بر آل
ابی سفیان حرام است و در میان ایشان سخن دراز کشید حسین علیه السلام فرمود ویحک ای مروان تو یزید را نیکو می شناسی و صفت و شیمت
او را نیک میدانی و با اینهمه مرا بمتابعت و بیعت او میخوانی کلمه نکوهیده و سخنی ناستوده گفتی و بدین نصیحت آغاز فضیحت کردی سوگند با
خدای اگر مردم مدینه گاهی که یزید را بر منبر جد من دیدند او را دفع میدادند و وصیت جد مرا بکار می بستند امروز از حکومت یزید بزحمت مکافات
گرفتار نمیشدند مروان از این کلمات خسته خاطر شد و گفت سوگند با خدای که از تو دست باز ندارم تا گاهی که با یزید دست بیعت فراز
نکنی شما ای آل ابو تراب دلهای خویش را از کینه و کین فرزندان ابو سفیان آکنده میدارید حسین علیه السلام فرمود دور شو از من که تو در حضرت
حق پلیدی و مردودی مروان سر فرو داشت و این سخن را پاسخ نگفت همچنان امام حسین علیه السلام فرمود ای پسر زرقا بشارت میدهم
ترا از رسول خدا بهرچه مکروه و محظور باشد برخوردار باشی اگر پیغمبر از تو بازپرس کند که چرا حق حسین را از وی بگردانیدید در پاسخ چه خواهی
گفت مروان برآشفت و خشمناک از حسین درگذشت و شکایت بولید آورد اما ولید چون از مکالمه با حسین علیه السلام بپرداخت و از وی

طلب کردن ولید عبدالله زبیر را

بر حسب مراد یزید چیزی بدست نکرد کس بطلب عبدالله زبیر فرستاد رسول ولید بیامد و نگریست که عبدالله جماعتی از خویشاوندان خود را
انجمن ساخته و بحراست خویش پرداخته گفت امیر ترا میطلبد عبدالله گفت باز شو و بگوی بر اثر من میرسد رسول رفت و آگهی داد و از عبدالله
خبری نرسید ولید دیگر بار در طلب او فرستاد عبدالله او را نیز بمماطله و تسویف مراجعت داد ولید در خشم شد و عوانان را یکی از پی دیگری
متواتر داشت چندانکه بر در سرای عبدالله انجمن شدند و زبان بسب و شتم بگشادند و گفتند یا ابن الکاهلیة وَاللهِ لَتَأْتِيَنَّ الْأَمِيرَ
أَوْ لَنَقْتُلَنَّكَ هم اکنون نزد امیر حاضر شو و با امیرالمؤمنین یزید بیعت کن و اگر نه فرمان میکند تا سر از تنت بردارند عبدالله گفت لختی بپائید
من از اینکه کس نزد امیر میفرستم تا چه فرماید و برادر خود جعفر را فرمود نزدیک ولید شو و بگوی این عجلت چیست بباش تا فردا بگاه فرمان ترا
اجابت خواهم کرد و نزد تو خواهم شتافت جعفر نزد ولید آمد و سلام داد و گفت تو در طلب عبدالله فراوان تعجیل فرمودی و عوانان
از پی عوانی بتاختی و او را هراسناک ساختی صواب آنست که مردم خویش را بخوانی و او را دست بازداری بامدادان خدمت ترا حاضر
خواهد شد ولید گفت خواستار امری صعب نشدی این سهل باشد مثل من و عبدالله چنانست که خدای میفرماید إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ
أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ و فرستادگان خود را از در سرای عبدالله بازخواند اما عبدالله مردم خود را گفت مرا بمکه باید رفت و همی دانم که ولید
از قفای من جماعتی را بتازد باشد که مرا دستگیر سازد صواب آنست که شما چند تن بر شاهراه طی طریق کنید و من از راه بیگانه بتعجیل و تقرب
پی سپر شوم پس بپائید تا تاریکی جهان را فرو گرفت اینوقت تنی چند را بطی طریق اعظم مامور ساخت و خود با برادرش جعفر از ناشناخته
راهی بیرون تاخت بامدادان چون ولید را آگهی آوردند که عبدالله بگریخت سخت غمنده شد و آشفته خاطر گشت مروان گفت آن کس که
صلاح و صوابدید مردم خردمند را از پس پشت بیندازد دستخوش دریغ و افسوس شود هم اکنون بدان که عبدالله جز بجانب مکه سفر نکند

خبر عبدالله بن ابی مطیع

گروهی از ابطال رجال را از دنبال او تاختن فرمای تا او را دست بگردن بسته بازآرند ولید بفرمود تا هشتاد تن از بنی امیه و اتباع
ایشان در طلب عبدالله بیرون شدند و چندانکه بشتافتند او را نیافتند و از آن سوی بحکم ولید هر کس از دوستان و خویشاوندان و
دستیاران و یاوران عبدالله دستگیر شد در زندانخانه افکندند عبدالله بن عمر را عمزاده بود که او را عبدالله بن ابی مطیع مینامیدند
و مادر او عجما نام داشت و او دختر عامر بن فضل بن عفیف بن کلب الخزاعی بود او را نیز بگرفتند و با اتباع عبدالله زبیر محبوس داشتند
تنی از اقوام عبدالله بن ابی مطیع نزد عبدالله بن عمر آمد و گفت این چه حادثه ایست که در این شهر در افتاده عبدالله بن ابی مطیع را

بکدام گناه در زندانخانه بازداشته اند ما همیدون بتازیم و جنگ آغازیم اگر همه جان بر سر این کار نهیم سهل دانیم و او را از بند برهانیم
عبدالله عمر گفت فتنه بر میاغالید لختی بپائید تا من در اینکار تدبیری اندیشم و در زمان کس بطلب مروان فرستاد چون درآمد آغاز
نصیحت فرمود و گفت ای مروان عاقبت ظلم وخیم است و مردم ستمکاره دیر نپاید چه خداوند ظالم را دوست ندارد و بحال
خویش بازگذارد اکنون بگوی تا عبدالله ابی مطیع را بکدام جرم و جریرت محبوس باید داشت اگر خونی و جنایتی از وی در خاطر شماست
بگوی تا شما را از وی ایمن سازم و اگر دینی بر ذمت اوست بفرمای تا من بپردازم و اگر نه چه واجب میکند که بسوء ظن مردی ممتحن
سازید و بیگناهی الحبسی نه در اندازید بفرمای او را از بند رها کنند و اگر نه ما این حمل را بر نخواهیم تافت و او را از بند رها خواهیم ساخت
مروان گفت ما از خویشتن این رای نزدیم و این حکم نکردیم بلکه بفرمان یزید او را بازداشته ایم اکنون صواب آنست که با یزید
شرح اینحال نگاریم و شما نیز بر اینمنوال چیزی مکتوب کنید تا او چه فرماید ابو جهم بن حذیفة العدوی چون این سخن بشنیدند برجستند
و گفتند این چه سخن است که میگوئید ما و شما چیزی بنویسیم تا یزید چه فرماید و عبدالله ابی مطیع در زندان بپاید هرگز بدین ذلت رضا ندهیم
این بگفتند و با دیگر دوستان و خویشاوندان عبدالله بدویدند و زندانخانه را در شکستند و عبدالله و دیگر محبوسین را از بند برهانیدند

مکتوب ولید بیزید در معنی حسین علیه السلام

و هیچکس را نیروی آن نبود که ایشان را دفع دهد اینوقت ولید بیچاره گشت و بسوی یزید مکتوب کرد و شرح حال عبدالله زبیر و فرار او را
بنگاشت و از عبدالله بن ابی مطیع پاره بنوشت و طغیان اقوام او را در شکستن زندان باز نمود و از حسین بن علی نیز بدینگونه مکتوب
کرد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِلىٰ عَبْدِ اللهِ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ
ابْنَ عَلِيٍّ لَيْسَ يَرىٰ لَكَ خِلَافَةً وَلَا بَيْعَةً فَرَأْيُكَ فِي أَمْرِهِ وَالسَّلَامُ مکشوف داشت که حسین بن علی ترا در خور خلافت نمی انگارد
و سر به بیعت تو فرود نمیآرد تا تو چه فرمائی یزید در پاسخ او نگاشت أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هٰذَا فَعَجِّلْ عَلَيَّ بِجَوَابِهِ وَبَيِّنْ لِي فِي
كِتَابِكَ كُلَّ مَنْ فِي طَاعَتِي أَوْ خَرَجَ عَنْهَا وَلْيَكُنْ مَعَ الْجَوَابِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَالسَّلَامُ فرمان داد که چون مکتوب مرا قرائت
کردی تعجیل کن در جواب آن و بشرح رقم کن آنان را که بطاعت من شتافتند و آنان که سر برتافتند لکن سر حسین بن علی را با جواب نامه
بسوی من توام فرست در خبر است که چون مکاتیب ولید بیزید رسید آتش خشم در کانون خاطرش زبانه زدن گرفت و یزید چنان بود که چون
خشم گرفتی پلکهای چشمش واژگونه گشتی و هر دو چشمش احول نمودی مع القصه یزید در چنین خشم و کین ولید را انهی کرد که بفرمانی اهل مدینه را دائم
از بهر آنکه حجت بر ایشان تمام کنی دیگر باره همگان را بخوان و بیعت مرا بر ایشان عرض میکن و عبدالله زبیر را دست باز دار اگرچه بهر جا گریزد
ما را بر او دست خواهد بود و روباه از ماهتاب بکجا تواند گریخت اما حسین را سر بردار و سر او را بسوی من فرست اگر این کار را چنانکه گفتم
بساختی مکانت و منزلت تو در نزد من و چندان شود ترا بسپهسالاری لشکر برافرازم و بتمام دولت و نعمت بی نیاز سازم ولید را از
کلمات یزید علیه اللعنه دل دو نیمه گشت و همی گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اگر یزید قادر بودی و دنیا را بتمامت ملک یمین

من فرمودی من آنکس نیستم که تیغ برروی حسین بکشم و سر پیغمبر بکشم

حاضر شدن امام حسین علیه السلام بر سر قبر رسول خدا و شکایت آنحضرت از ستم امت

رفتن حسین بر سر قبر پیغمبر و شکایت

محمد بن ابیطالب الحسینی الحایری در کتاب مقتل خود مینویسد که حسین علیه السلام یکشبی بر سر قبر رسول خدا حاضر شد فَقَالَ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ فَرْخُكَ وَابْنُ فَرْخَتِكَ وَسِبْطُكَ الَّذِي خَلَّفْتَنِي فِي أُمَّتِكَ فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ
يَا نَبِيَّ اللهِ أَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونِي وَضَيَّعُونِي وَلَمْ يَحْفَظُونِي وَهٰذِهِ شَكْوَايَ إِلَيْكَ حَتّىٰ أَلْقَاكَ عرض کرد سلام بر تو باد ای رسول خدا
اینک منم حسین پسر تو و پسر دختر تو و فرزند تو آن فرزندی که ودیعت گذاشتی در میان امت خود و وصیت فرمودی برعایت من

وحفظ و حمایت من ای پیغمبر خدا گواه باش بر ایشان که جانب مرا نگاه نداشتند و مرا ضایع گذاشتند و مرا خوار و خفیف خواستند و از حرمت و حشمت من بکاستند اینست شکایت من که بحضرت تو آوردم آنگاه که ترا دیدار کنم باقی بعرض رسانم این بگفت و بنماز در ایستاد و همه شب برکوع و سجود میبود تا شب را بپایان آورد بامدادان بازسرای شد در خبر است که ولید در آنشب کس فرستاد تا از حال حسین علیه السلام تفحص کند و بداند که با چه مشغول است فرستاده بازشتافت و گفت حسین را در سرای نیافتم ولید شادمان گشت و گفت سپاس میگذارم خدایرا که حسین گریخته باشد و از امضای آنچه یزید فرمان کرده است بجسته باشم بالجمله حسین علیه السلام آنروز را نیز بشام آورد و شبانگاه دیگرباره بر سر قبر رسول خدای آمد و رکعتی چند نماز بگذاشت و چون از نماز فراغت یافت فقال اللهم هذا قبر نبیک محمد و انا ابن بنت نبیک و قد حضر من الامر ما قد علمت اللهم انی احب المعروف و انکر المنکر و انا اسئلک یا ذا الجلال و الاکرام بحق القبر و من فیه الا اخترت لی ما هو لک رضی و لرسولک رضی عرض کرد ای پروردگار من اینک قبر پیغمبر تو محمد است و من پسر پیغمبر توام اکنون بکاری در افتاده ام که تو میدانی ای بارخدای من تو آگاهی که من دوست میدارم معروف را و دشمن میدارم منکر را و از تو خواهنده ام ای ذو الجلال و الاکرام بحق این قبر و آنکس که اندرین قبر است مرا برخوردار کن بدانچه تو خشنود میشوی و پیغمبر تو خشنود میگردد چون از این کلمات بپرداخت سر مبارک را بر قبر مطهر نهاد و فراوان بگریست چندانکه در خواب رفت و در خواب چنان دید که رسول خدای می آید و فرشتگان فراوان از یمین و شمال آنحضرت بر صف می آیند و گروهی نیز از پیش روی و جماعتی از قفا گام میزنند پس رسول خدای برسید و حسین را برگرفت و بسینه خود بچسبانید و میان هردو چشمش را بوسه زد و قال حبیبی یا حسین کانی اراک عن قریب مرملا بدمائک مذبوحا بارض کرب و بلاء من عصابة من امتی و انت مع ذلک عطشان لا تسقی و ظمآن لا تروی و هم مع ذلک یرجون شفاعتی لا انالهم الله شفاعتی یوم القیمة حبیبی یا حسین ان اباک و امک و اخاک قدموا علی و هم مشتاقون الیک و ان لک فی الجنان لدرجات لن تنالها الا بالشهادة یعنی رسول خدا فرمود ای محبوب من ای حسین گویا می بینم ترا که درین نزدیکی در زمین کربلا بخون خویش می غلطی ترا جماعتی از امت من میکشند در حالتی که بشدت تشنه میباشی و ترا آب نمیدهند با اینهمه آرزومند شفاعت مرا خداوند ایشانرا در قیامت شفاعت من بی بهره کناد ای محبوب من ای حسین همانا پدر تو و مادر تو و برادر تو بنزد من آمدند و مشتاق روی تو میباشند و از برای تو در بهشت درجات رفیع است و بآن درجات نتوان رسید الا بسعادت شهادت حسین علیه السلام در خواب عرض کرد یا جداه لا حاجة لی فی الرجوع الی الدنیا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی قبرک فقال له رسول الله لا بد لک من الرجوع الی الدنیا حتی ترزق الشهادة و ما قد کتب الله لک فیها من الثواب العظیم فانک و اباک و اخاک و عمک و عم ابیک تحشرون یوم القیمة فی زمرة واحدة حتی تدخلوا الجنة عرض کرد یا جداه مرا هیچ حاجت برجوع دنیا نیست بگیر مرا و داخل کن با خود در قبر خود رسول خدا فرمود ای فرزند ترا لابد باید بدنیا رجوع کرد تا سعادت شهادت دریابی و آنچه خداوند از ثواب عظیم در حق تو مقدر فرموده ادراک فرمائی همانا تو و پدرت علی و برادرت حسن و عم تو جعفر و عم پدرت حمزه در روز قیامت در زمرهٔ واحده انگیخته میشوید و همگان باتفاق داخل بهشت میشوید اینوقت حسین علیه السلام ترسناک و دهشت زده از خواب انگیخته شد و این خواب وحشت انگیز را با اهل بیت خویش و بنی عبد المطلب بشرح کرد حزن و اندوهی بر اهل بیت رسول خدا اقتحام کرد که در همه مشرق و مغرب قومی از ایشان مهموم تر و محزون تر نبود با بانگ ناله و عویل بالا گرفت همگان بهای های بگریستند اینوقت حسین علیه السلام عزیمت درست کرد که از مدینه بمکه شود و نیمشب حاضر مضجع مطهر رسول خدای شد و رکعتی چند نماز بگذاشت و آن مرقد مبارک را وداع بازپسین گفت و از آنجا ببقیع غرقد رفت و بر سر قبر مادر

خواب دیدن حسین علیه السلام پیغمبر را

مقالات محمد بن حنفیه با حسین علیه السلام

نشست و فاطمه را نیز وداع گفت پس بمزار برادر آمد و پس از وداع حسن هنگام بامداد بازسرای شد اینوقت محمد بن حنفیه از در در آمد چه دانسته بود آنحضرت بسیج سفر میکند و نمیدانست بکدام جانب خواهد شتافت فقال یا اخی انت احب الناس الی و اعزهم علی و لست و الله ادخر النصیحة لاحد من الخلق و لیس احد احق بها منک لانک مزاج مائی و نفسی و روحی و بصری و کبیر اهل بیتی و من وجبت طاعته فی عنقی لان الله قد شرفک علی و جعلک من سادات اهل الجنة تنح ببیعتک عن یزید بن معویة و عن الامصار ما استطعت ثم ابعث رسلک الی الناس ثم ادعهم الی نفسک فان بایعک الناس و بایعوا لک حمدت الله علی ذلک و ان اجتمع الناس علی غیرک لم ینقص الله بذلک دینک و لا عقلک و لا یذهب به مروتک و لا فضلک انی اخاف علیک ان تدخل مصرا من هذه الامصار فیختلف الناس بینهم فمنهم طائفة معک و اخری علیک فیقتتلون فتکون لاول الاسنة فاذا خیر هذه الامة کلها نفسا و ابا و اما اضیعها دما و اذلها اهلا محمد بن حنفیه عرض کرد ای برادر تو از هرکس در نزد من عزیزتر و محبوب تری و من آنکس نیستم که نصیحت خود را از احدی دریغ دارم و تو سزاوارتری بنصیحت مرا زیرا که تو ممازج با اصل من و نفس من و جان من و چشم من و توئی امروز بزرگ و سید اهل بیت و تو آنکسی که طاعت تو بر من واجب است چه خداوند ترا برگزیده است از من و ترا در شمار سادات بهشت مقرر داشته هان ای برادر بپرهیز از بیعت یزید بن معویه و از بلاد و امصاری که در تحت فرمان اوست و بسوی مردم رسولان فرست و ایشانرا با بیعت خود دعوت کن اگر اجابت کردند خدایرا سپاس گذار و اگر با دیگر کس بیعت کردند خداوند از عقل و دین تو نکاهد و بفضل و مروت تو کاهش نرسد همانا من بر تو میترسم که داخل شوی در بلدی از بلاد و اختلاف کلمه در میان مردم بلد پدید آید جماعتی بحضرت تو فراز آیند و گروهی خصومت آغازند چون کار بمحاربت و مضاربت افتد اول کس توئی که هدف تیر و سنان شمشیر باشی اینوقت بهترین امت که از جهت نفس و از قبل پدر و مادر که توئی خونت ضایع و اهلت ذلیل خواهد بود فقال له الحسین فاین اذهب یا اخی قال انزل مکة فان اطمانت بک الدار فسبیل ذلک و ان تکن خرجت الی بلاد الیمن فانهم انصار جدک و ابیک و هم ارأف الناس و ارقهم قلوبا و اوسع الناس بلادا فان اطمانت بک الدار و الا لحقت بالرمال و شعوب الجبال و جزت من بلد الی بلد حتی تنظر ما یؤول الیه امر الناس فانک اصوب ما تکون رایا حین تستقبل الامر استقبالا و یحکم الله بیننا و بین القوم الفاسقین حسین علیه السلام فرمود ای برادر بکدام جانب سفر کنم عرض کرد بمکه شو و در آنجا باش اگر بر تو مبارک افتاد نیکو باشد و اگر نه بجانب یمن سفر کن چه ایشان انصار جد تو و پدر تواند و مردمی مهربان و رقیق القلب میباشند و بلاد ایشان برحمت و وسعت است اگر در توقف یمن نیز آسایشی بدست نشد پیوسته شو بریگستانها و کوهسارها و از جائی بجائی جنبش میکن و نگران میباش که سرانجام مردم چه خواهد بود همانا رای تو صایب تر و سدیدتر است گاهی که امری را پذیره باید شد و خداوند حکم میفرماید میان ما و آنان که بر طریق فسق و فجور میروند فقال الحسین یا اخی و الله لو لم یکن فی الدنیا ملجأ و لا مأوی لما بایعت یزید بن معویة حسین علیه السلام فرمود ای برادر اگر در تمامت دنیا ملجئی و پناهی بدست نشود من با یزید پسر معویه بیعت نخواهم کرد اینوقت محمد بن حنفیه قطع سخن کرد و بگریست و حسین نیز ساعتی با او گریان بود ثم قال یا اخی جزاک الله خیرا لقد نصحت و اشرت بالصواب انا عازم علی الخروج الی مکة و قد تهیأت لذلک انا و اخوتی و بنو اخی و شیعتی و امرهم امری و رایهم رایی و اما انت یا اخی فلا علیک ان تقیم بالمدینة فتکون لی عینا علیهم لا تخفی عنی شیئا من امورهم فرمود ای برادر خداوند جزای خیر دهاد شرط نصیحت بپای بردی و صواب دید مصلحت بجای آوردی اینک عزیمت مکه درست کرده ام و کار سفر بساخته ام من و برادران من و فرزندان

برادر من و شیعیان من کوچ خواهیم داد چه امر ایشان امر منست و رای ایشان رای منست اما تو ای برادر چیزی نیست اندر مدینه سکون میفرمای و بر این جماعت نگرانی و عینی میباش و هیچ امری از امور ایشان از من پوشیده مدار آنگاه قلم و قرطاس طلب داشت بدینمنوال وصیتی برای برادر نگاشت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ هٰذا ما اَوْصیٰ بِهِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطالِبٍ اِلیٰ اَخیهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِیَّةِ اَنَّ الْحُسَیْنَ یَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَاَنَّ الْجَنَّةَ وَالنّارَ حَقٌّ وَاَنَّ السّاعَةَ آتِیَةٌ لا رَیْبَ فیها وَاَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ وَاِنّی لَمْ اَخْرُجْ اَشِراً وَلا بَطِراً وَلا مُفْسِداً وَلا ظالِماً وَاِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلاحِ فی اُمَّةِ جَدّی اُریدُ اَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهیٰ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاَسیرَ بِسیرَةِ جَدّی وَاَبی عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ فَمَنْ قَبِلَنی بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللهُ اَوْلیٰ بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَیَّ هٰذا اَصْبِرُ حَتّیٰ یَقْضِیَ اللهُ بَیْنی وَبَیْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ وَهٰذِهِ وَصِیَّتی یا اَخی اِلَیْکَ وَما تَوْفیقی اِلّا بِاللهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْهِ اُنیبُ میفرماید این وصیتی است از حسین بن علی بسوی برادرش محمد بن حنفیه و پس از شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی از آفریدگار آفریدگان میفرماید همانا بهشت و دوزخ بغیر ریب نیست و قیامت آمدنیست و خداوند بر می انگیزد مردمانرا از قبور اینک من از مدینه کوچ میدهم در طلب راحت و نشاط و فزونی حشمت و انبساط و فساد در بلاد و ظلم بر عباد بلکه از برای اصلاح حال امت و باز آوردن مردم را از طریق ضلالت بیرون میشوم و چندانکه توانم در امر بمعروف و نهی از منکر بسنت جدم و پدرم کار میکنم و آنکس که سخن مرا بپذیرد رشد خویش دریابد و آنکس که رد کند بر ستم او شکیبائی میفرمایم تا خداوند در میان ما حکم فرماید اینست وصیت من ای برادر من و مرا توفیقی جز از خدای من و من بخداوند پناهنده ام پس این مکتوب را درهم نوردید و خاتم بر نهاد و محمد را داد و او را وداع گفت اینوقت زنان بنی عبدالمطلب از عزیمت حسین علیه السلام آگهی یافتند بهمکان انجمن شدند و بانگ عویل و ناحه در دادند چندانکه حسین علیه السلام بمیان ایشان آمد و گفت شما را با خدای سوگند میدهم طریق عصیان خدا و رسول انسپارید و ازین ناحت و سوگواری دست باز دارید گفتند ای پسر رسول الله ما چگونه نگرییم و ناله نکنیم که ما امروز چنانیم که روز مرگ رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی بودیم ای حبیب ابرار سوگند میدهیم خدایرا که ما را فدای تو گرداند و یکتن از عمات آنحضرت عرض کرد که ای حسین شنیدم که مردم جنی نوحه میکردند و شنیدم که این شعر بر خواندند

وَاِنَّ قَتیلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هاشِمٍ	اَذَلَّ رِقاباً مِنْ قُرَیْشٍ فَذَلَّتِ
حَبیبَ رَسُولِ اللهِ لَمْ یَکُ فاحِشاً	اَبانَتْ مُصیبَتُکَ الْاَنامَ فَجَلَّتِ

ونیز این اشعار را از جن روایت کرده

اِبْکوا حُسَیْناً سَیِّداً وَلِقَتْلِهِ شابَ الشَّعَرُ	وَلِقَتْلِهِ زُلْزِلْتُمُ وَلِقَتْلِهِ انْکَسَفَ الْقَمَرُ
وَاحْمَرَّتْ آفاقُ السَّماءِ مِنَ الْعَشِیَّةِ وَالسَّحَرِ	وَتَغَیَّرَتْ شَمْسُ الْبِلادِ بِهِمْ وَاَظْلَمَتِ الْکُوَرُ
ذاکَ ابْنُ فاطِمَةَ الْمُصابُ بِهِ الْخَلائِقُ وَالْبَشَرُ	اَوْرَثَنا ذُلّاً بِهِ جَدْعَ الْاُنُوفِ مَعَ الْغُرَرِ

اینوقت ام سلمه عرض کرد ای فرزند چگونه محزون نباشم که تو آهنگ عراق داری و خود از جد تو شنیدم که فرمود یُقْتَلُ وَلَدِیَ الْحُسَیْنُ بِاَرْضِ الْعِراقِ فی اَرْضٍ یُقالُ لَها کَرْبَلاءُ خبر داد مرا که حسین در کربلا کشته میشود فَقالَ لَها یا اُمّاهُ اَنا وَاللهِ اَعْلَمُ ذٰلِکَ وَاِنّی مَقْتُولٌ لا مَحالَةَ وَلَیْسَ لی مِنْ هٰذا بُدٌّ وَاِنّی وَاللهِ لَاَعْرِفُ الْیَوْمَ الَّذی اُقْتَلُ فیهِ وَاَعْرِفُ مَنْ یَقْتُلُنی وَاَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتی اُقْتَلُ وَاُدْفَنُ فیها وَاِنّی اَعْرِفُ مَنْ یُقْتَلُ مِنْ اَهْلِ بَیْتی وَقَرابَتی وَشیعَتی وَاِنْ اَرَدْتِ یا اُمّاهُ اُریکِ حُفْرَتی وَمَضْجَعی حسین علیه السلام فرمود ای مادر سوگند با خدای من میدانم سرانجام را البته کشته میشوم و از آن چاره نیست و البته میدانم آن روز را که کشته میشوم و میشناسم

آنکس را که مرا میکشد و میشناسم آن بقعه را که مرا بخاک میسپارند و میشناسم آنانرا که کشته میشوند از اهل بیت من و خویشاوندان من و شیعت من و اگر بخواهی ای مادر قبر خود را و خوابگاه خود را با تو نمودار میکنم آنگاه بجانب کربلا اشارتی فرمود تا زمین فرو شد و اراضی کربلا دیدار گشت و ام سلمه محل شهادت آنحضرت را و مضجع و مدفن او را و لشکرگاه او را بدید و های های بگریست فَقالَ الْحُسَیْنُ لَها یا اُمّاهُ قَدْ شاءَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ یَرانی مَقْتُولاً مَذْبُوحاً ظُلْماً وَعُدْواناً وَقَدْ شاءَ اَنْ یَریٰ حَرَمی وَرَهْطی وَنِسائی مُشَرَّدینَ وَاَطْفالی مَذْبُوحینَ مَظْلُومینَ مَاْسُورینَ مُقَیَّدینَ وَهُمْ یَسْتَغیثُونَ فَلا یَجِدُونَ ناصِراً وَلا مُعیناً حسین علیه السلام با ام سلمه فرمود ای مادر خداوند میخواهد مرا بدست ظلم و عدوان کشته و سر بریده ببیند و اهل بیت مرا و زنان مرا و جماعت مرا متفرق و پراکنده دیدار کند و اطفال مرا مظلوم و مذبوح نگرد و همگانرا اسیر و در غل و زنجیر نظاره فرماید در حالتی که ایشان واذلاه و واغوثاه گویند و هیچ ناصری و معینی نیابند فَقالَ وَاللهِ اِنّی مَقْتُولٌ کَذٰلِکَ وَاِنْ لَمْ اَخْرُجْ اِلَی الْعِراقِ یَقْتُلُونی اَیْضاً فرمود ای مادر قسم بخدای من بدین شرح کشته میشوم اگر چه بسوی عراق نروم نیز کشته خواهم شد اینوقت ام سلمه عرض کرد که در نزد من تربتی است که رسول خدای مرا داده است و اینک در قاروره نهاده ام پس حسین علیه السلام از خاک کربلا پاره بر گرفت و او را داد تا در قاروره دیگر بنهاد و فرمود این هر دو را بدار تا گاهی که خون اندرین قاروره ها موج زند بدان که مرا کشته اند در کتاب شافی که عمر در علم نگاشته مسند بجد خود محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب میرساند که چون عمر بن علی در مدینه انکار حسین علیه السلام را از بیعت یزید نگریست بنزدیک حسین آمد و عرض کرد فدای تو شوم یا ابا عبدالله برادرت حسن از پدر خویش مرا حدیثی کرده است این بگفت و بگریست و بانگ عویل و شهیق در افکند حسین علیه السلام او را در بر کشید و گفت ای برادر ترا بجان پدر سوگند میدهم خبر بقتل من داد عرض کرد چنین است کاش با یزید بیعت میکردی و این بلا را از خویش میگردانیدی فَقالَ حَدَّثَنی اَبی اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلی وَاَنَّ تُرْبَتی تَکُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ فَتَظُنُّ اَنَّکَ عَلِمْتَ ما لَمْ اَعْلَمْهُ وَاللهِ لا اُعْطِی الدَّنِیَّةَ مِنْ نَفْسی اَبَداً وَلَتَلْقَیَنَّ فاطِمَةُ اَباها شاکِیَةً ما لَقِیَتْ ذُرِّیَّتُها مِنْ اُمَّتِهِ وَلا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ آذاها فی ذُرِّیَّتِها فرمود ای برادر رسول خدا پدر مرا خبر داد که یا علی تو کشته میشوی و حسین نیز کشته میشود و قبر شما با یکدیگر نزدیک خواهد بود ای برادر گمان میکنی که تو میدانی و من نمیدانم سوگند با خدای که من با یزید بیعت نمیکنم و حمل این خواری و ذلت بر خویشتن نمیفرمایم همانا فاطمه رسول خدا را ملاقات میکند و شکایت امت را در ظلم با ذریت خود بدانحضرت میبرد و آنکس که فاطمه از وی شاکی باشد روی بهشت نمی بیند اینوقت حسین علیه السلام سفر مکه را تصمیم عزم داد و از برای خواهران و دختران محملها بپرداخت و قاسم بن حسن را فرمان داد تا ملازم رکاب باشد و بیست و یکتن از اصحاب و اهل بیت را بفرمود تا کوچ دهند از اینجمله ابوبکر بن علی و محمد بن علی و عثمان بن علی و عباس بن علی و عبدالله بن مسلم بن عقیل و علی بن الحسین الاکبر و علی بن الحسین الاصغر علیهم السلام بودند آنگاه دیگرباره بر سر قبر رسول خدا آمد و سلام داد و قال یا رَسُولَ اللهِ بِاَبی اَنْتَ وَاُمّی لَقَدْ خَرَجْتُ مِنْ جِوارِکَ کُرْهاً وَفُرِّقَ بَیْنی وَبَیْنَکَ وَاُخِذْتُ بِالْاَنْفِ قَهْراً اَنْ اُبایِعَ یَزیدَ بْنَ مُعاوِیَةَ شارِبَ الْخُمُورِ وَراکِبَ الْفُجُورِ فَاِنْ فَعَلْتُ کَفَرْتُ وَاِنْ اَبَیْتُ قُتِلْتُ فَها اَنَا خارِجٌ مِنْ جِوارِکَ عَلَی الْکُرْهِ فَعَلَیْکَ مِنّی السَّلامُ یا رَسُولَ اللهِ عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا بتمام کره و اندوه از جوار تو بیرون شدم و از حضرت تو دور افتادم همانا قهرا بر من سخت گرفتند که با یزید شرابخواره عصیان باره بیعت کنم اگر بپذیرم براه کفر رفتم و اگر سر برتافتم با تیغ کیفر یافتم ای رسول خدا سلام بر تو باد اینک منم که باکراه از پناه تو دور میشوم اینوقت او را خوابی فرو گرفت و رسول خدا را دیدار کرد که در آمد و برادر سلام داد و قال یا بُنَیَّ لَقَدْ لَحِقَ بی اَبُوکَ وَاُمُّکَ وَاَخُوکَ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ فی دارِ الْحَیَوانِ وَلٰکِنّا مُشْتاقُونَ اِلَیْکَ فَعَجِّلْ

مقالات عمر بن علی با حسین

وداع حسین علیه السلام با رسول خدا

بالقدوم الینا واعلم یا بنیّ انّ لک فی الجنّة درجة مغشاة بنور الله فلست تنالها الّا بالشّهادة وما اقرب قدومک علینا فرمود ای فرزند من اینک پدر و مادر و برادر تو اند در بهشت با من اند و همگان مشتاق دیدار تو اند بشتاب بسوی ما و بدان ای فرزند همانا از برای تو در بهشت مقامیست که محفوف است بنور خداوند و جز بشهادت ادراک آن سعادت نتوانی کرد این هنگام حسین علیه السّلام با تمام خوف و خشیت مانند موسی بن عمران بیرون شد و همی گفت ربّ نجّنی من القوم الظّالمین

بیرون شدن حسین علیه السلام از مدینه بجانب مکه

از سکینه دختر حسین علیه السّلام مرویست میفرماید وقتی ما از مدینه بیرون شدیم هیچ اهل بیتی از اهل بیت رسول خدا ترسان تر و هراسان تر نبود بالجمله حسین علیه السّلام از جادهٔ معروف روان شد اصحاب عرض کردند یا ابن رسول الله اگر از جادهٔ اعظم راه بگردانیم و مانند عبدالله زبیر از راه ناشناخته کوچ دهیم نیکوتر باشد فقال لا والله لا افارقه حتّی یقضی الله ما هو قاضٍ فرمود سوگند باخدای از جادهٔ اعظم بیکسوی نشوم تا خداوند بدانچه داند حکم براند آنگاه فرمود بیم دارید که در طلب شما بیرون شوند عرض کردند بیمناکیم فرمود من بیم دارم که برای حذر کردن از مرگ راه بگردانم و این شعر انشا کرد

اِذا المرءُ لا یحمی بنیه وعرسه ... وعترته کان اللّئیم المسبّبا
ومن دون ما یبغی یزید بنا غدًا ... نخوض بحار الموت شرقًا ومغربا
ونضرب ضربًا کالحریق مقدّمًا ... اِذا ما راه ضیغمٌ فرّ مهربا

ابو سعید مقری گوید که هم درین شب چون حسین از مسجد بیرون شد بدین شعر یزید بن مفرغ تمثّل جست

لا ذعرت السّوام فی غسق الصّبح ... مغیرًا ولا دعیت یزیدا
یوم اُعطی من المهابة ضیمًا ... والمنایا ترصدنی ان احیدا

آمدن ملائکه باعانت حسین علیه السلام

بالجمله چون حسین علیه السّلام لختی راه بپیمود از افواج فرشتگان فراوان پدیدار شد و همگان حربهای مبارزت بدست کرده بر پشت اسبهای جنت نشسته بود در رسیدند و سلام دادند فقالوا یا حجّة الله علی خلقه من بعد جدّه وابیه واخیه گفتند ای حجت آفریدگار بر تمامت آفریدگان بعد از جد و پدر و برادر بسیار افتاد که خداوند ما را بمدد جد تو فرستاد و اکنون بمدد تو فرمان داد فقال لهم الموعد حفرتی وبقعتی الّتی استشهد فیها هی کربلا فاذا وردتها فأتونی فقالوا یا حجّة الله مرنا نسمع ونطع فهل تخشی من عدوٍّ یلقاک فنکون معک فقال لا سبیل لهم علیّ ولا یلقونی بکریهة او اصل الی بقعتی فرمود میعاد شما مزار و مضجع منست جائی که شهید میشوم و آنجا کربلاست گاهی که وارد میشوم در آنجا نزد من حاضر شوید عرض کردند اگر از ملاقات دشمن بیمی و خطری هست فرمان کن تا با تو باشیم فرمود دشمنان توانا بر زیان من نشوند و مرا آسیب نتوانند زد تا گاهی که بکربلا در آیم ایشان باز شدند و جماعتی از مسلمانان جن در آمدند و عرض کردند ای سید و مولای ما گروهی از شیعیان

آمدن جن بنصرت حسین علیه السلام

توایم بهرچه خواهی ما را مامور کن اگر بقتل دشمنان اجازت کنی هم بجای خود میباشی ما کفایت امر اشیا را پسندیده ایم حسین علیه السّلام آنجماعت را بدعای خیر یاد کرد وقال لهم اوما قرأتم کتاب الله المنزل علی جدّی رسول الله اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیّدة وقال سبحانه لبرز الّذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم فرمود مگر شما قرائت قرآن نکرده اید آنجا که خداوند میفرماید شما را مرگ دریابد اگر چند در معاقل مستحکم جای کنید و آنانرا که بر ایشان قضای قتل رفته است هم در خوابگاه خویش بکر گشته شوند آنگاه فرمود واذا اقمت بمکانی فبماذا یبتلی هذا الخلق المتعوس وبماذا یختبرون ومن ذا یکون ساکن حفرتی بکربلا وقد اختارها الله تعالی یوم دحی الارض وجعلها معقلًا

لشیعتنا یکون لهم امان فی الدّنیا والاخرة ولکن تحضرون یوم السّبت وهو یوم عاشوراء الّذی فی اخره اُقتل ولا یبقی بعدی مطلوب من اهلی ونسبی واخوتی واهل بیتی ویسار برأسی الی یزید لعنه الله فرمود اگر من در جای خود اقامت کنم این مردم با چه چیز امتحان میشوند و با کدام اختبار بد از نیک بادید می آید و آن قبر که در کربلا خاص من داشته اند کدام کس ساکن میگردد و خداوند آن قبر را برگزیده است در روزی که زمین را گسترده و گردانیده است آنرا معقل و مامنی مر شیعیان ما را و هست مقام امن و امان برای ایشان در دنیا و آخرت لکن شما حاضر شوید در روز شنبه که روز عاشوراست و در عصر آنروز من کشته میشوم و باقی نمیماند بعد از من صاحب جاه و منزلتی از اهل من و نسب من و برادران من و اهل بیت من و میبرند سر مرا برای یزید لعنه الله جماعت جن بعرض رسانیدند که ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا اگر نه این بود که طاعت تو بر ما واجب و مخالفت تو بر ما حرام است سوگند باخدای که دشمنان ترا از آن پیش که در تو رسند بکشتن زنده نمیگذاشتیم حسین علیه السّلام فرمود نحن والله اقدر علیهم منکم قسم بخدای که قدرت من بر ایشان از شما افزونست لکن خدای میفرماید لیهلک من هلک عن بیّنة ویحیی من حیّ عن بیّنة هلاک شد آنکس که انکار بینات نمود و زنده ماند آنکس که اقرار به بینات آورد مع القصه حسین علیه السّلام

رسیدن عبدالله بن ابی مطیع بلقای حسین بن علی علیه السلام

با اصحاب و اهل بیت خویش طریق مکه پیش داشت چون لختی راه بپیمود عبدالله بن ابی مطیع القرشی که از فقهای آنحضرت سخن میکرد برسید و فریاد بر داشت وقال له جعلت فداک انّی انصحک اذا دخلت مکّة فلا تبرح منها فهی حرم الله والامان للنّاس فقم فیها وتألّف اهلها وخذ البیعة علی کلّ من دخلها من النّاس وعدهم العدل ورفع الجور عنهم واقم فیها خطباء یخطبوا ویذکروا علی المنابر شرفک ویشرحوا فضلک ویخبروا انّ جدّک رسول الله صلّی الله علیه وآله وانّ اباک علیّ بن ابی طالب وانّک اولی بهذا الامر من غیرک ایّاک ان تذکر مدینة الکوفة فانّها بلد مشؤوم قتل فیها ابوک واخوک ولا تبرح من حرم الله تعالی فانّ معک اهل الحجاز والیمن کلّها وسیقدم الیک النّاس من الافاق وینصرفون الی امصارهم ویدعون الی بیعتک فاقبل نصیحتی وسر مسدّدًا فوالله ان قبلت لترشدنّ گفت فدای تو شوم ترا نصیحتی خواهم گفت همانا چون بمکه در آئی از آنجا بیرون نشوی زیرا که آنجا حرم خدای و محل امن و امانست پس در آنجا اقامت فرمای و با مردم طریق مؤالفت بسپار و از آنان که بمکه در آیند بیعت بگیر و ایشانرا با ظهار عدل و انکار ظلم استظهار کن و خطبا را فرمان میده که در فراز منابر منزلت ترا باز گویند و فضیلت ترا شرح دهند و مردم را آگاه کنند که جد تو رسول خدا و پدر تو علی مرتضی است و خلافت بیرون غیر تو خاص تست و بپرهیز از اینکه یاد از کوفه کنی و نام آن بلد مشئوم را تذکره فرمائی چه در آنجا پدر ترا بکشتند و برادر ترا ذلیل و زبون داشتند لاجرم از حرم خدای بیرون مشو چه در آنجا اهل یمن و حجاز در خواستاری تو انباز شده و زود باشد که مردم از بلاد خویش بسوی تو سرعت کنند و از نزد تو با مصار خویش مراجعت نمایند و مردم را به بیعت تو دعوت فرمایند اکنون نصیحت مرا گوش دار و طریق مقصد سپار سوگند با خدای اگر از من بپذیرفتی رشد خویش دریافتی

ذکر ورود حسین بن علی علیهما السلام بمکه معظمه

ورود حسین علیه السلام بمکه معظمه

حسین بن علی علیهما السّلام شب یکشنبه بیست و هشتم شهر رجب الاصم پاسی بیش و کم از شب گذشته از مدینه بیرون شد و روز جمعه سیم شهر شعبان المعظم وارد مکه گشت و باین آیه مبارکه تمثّل جست ولمّا توجّه تلقاء مدین قال عسی ربّی ان یهدینی سواء السّبیل و از آنسوی چون ولید بن عتبه بدانست که حسین علیه السّلام نیز بجانب مکه شتافت کس بطلب عبدالله بن عمر بن الخطاب فرستاد تا باشد که حاضر شود و با یزید بیعت کند عبدالله در پاسخ گفت چون دیگران تقدیم بیعت کردند من نیز متابعت خواهم کرد

چون ولید در بیعت عبدالله عمر نگران سود و زیانی نبود مصلحت بتوانی دید و او را بحال خود گذاشت عبدالله عمر نیز طریق مکه پیش داشت بالجمله چون حسین علیه السلام وارد مکه گشت مردم مکه او را پذیره شدند و بقدوم او شاد و شادخوار گشتند و بامدادان و شامگاهان حاضر حضرتش شدند و شرط خدمت بجای آوردند عبدالله زبیر اگرچند اقامت حسین علیه السلام در مکه بر خاطر او گرانی داشت چه دانسته بود که با اقامت آنحضرت اهل مکه او را مکانتی ننهند و با او دست بیعت ندهند لکن آن نیرو نداشت که بتواند مکنون خاطر را ظاهر کند ناچار همه روزه در حضرتش حاضر بود و در نماز با او اقتدا مینمود اما عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر بن الخطاب باتفاق نزد امام حسین علیه السلام آمدند نخستین عبدالله عمر عرض کرد یا اباعبدالله توخصمی مردم مکه را با خاندان خویش نکو میدانی واجب میکند که خویشتن را از شر اینجماعت دور داری و از کید و کین ایشان آسوده خاطر نباشی و نیز دانسته که اینجماعت با یزید بیعت کرده اند و آخر ترا بدنیا و دین را بدینار فروخته اند سخت میترسم که جانب ترا دست باز دهند و ترا پایمال هلاک و دمار سازند و بعد از تو اهل بیت تو بناخوش تر دچهی گرفتار شوند و نیست و نابود گردند چه من از رسول خدا شنیدم که فرمود فرزند من حسین کشته خواهد شد و آنانکه او را نصرت نکنند و بجانب او نگران نشوند خداوند در روز رستخیز بدیشان نگران نشود اکنون صواب چنانست که با یزید بیعت کنی و چنانکه در خلافت معویه شکیبائی کردی با وی نیز مخالفت نکنی و شکیبا باشی تا گاهی که خداوند ابواب فرج بگشاید و ایام فرح فراز آید حسین علیه السلام فرمود یا اباعبد الرحمن تو گمان میکنی که من آنکس باشم که با یزید دست بیعت فرادهم و بمتابعت او گردن فرونهم عبدالله گفت یا اباعبدالله من از رسول خدا شنیدم که میفرمود مرا چه افتاده است با یزید بن معویه که فرزند من و پسر دختر من حسین را میکشد سوگند بدان خدای که جان من بدست قدرت اوست اگر فرزند من در میان جماعتی کشته میشود که قادر بر نصرت او باشند و جانب او را فرو گذارند خداوند قاهر غالب میان دل و زبان ایشان مباینت افکند عبدالله عباس از اصغای این کلمات بهای های آغاز گریستن کرد و حسین علیه السلام نیز بگریست و گفت یا ابن عباس تو میدانی که من پسر دختر رسول خدایم عرض کرد که من در همه عالم جز تو کسی را پسر دختر رسول خدا نمیدانم و نصرت و متابعت تو بر این امت چنان فرض است که نماز و زکوة فرمود یا ابن عباس چه گوئی در حق جماعتی که پسر دختر پیغمبر را از وطن و مأمن و خانه و مولد و منشا اخراج کنند و بزیارت قبر پیغمبر و مجاورت آن مرقد مطهر نگذارند و او را چندان بیم قتل دهند که در هیچ محل و مسکن مأمن نتواند گرفت و بجرم و جریرت قتل او را بر ذمت فرض شمرده باشند ابن عباس گفت در حق اینچنین مردم چه گویم جز اینکه گویم بخدای کافر شده اند و از رسول او برکنار شده و این آیت قرائت کرد وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى اما تو ای پسر پیغمبر قدوه ابرار و فرزند رسول مختار و جگر بند علی مرتضی و نور چشم بتول عذرائی گمان مکن که خداوند کید ظالمانرا در حق تو مهمل گذارد و ایشانرا بکیفر اعمال خود نرساند گواهی میدهم که هر که رغبت ترا از مجاورت روضه جد تو بگرداند او را در آن سرای از رحمت پروردگار نصیبه نخواهد بود حسین علیه السلام فرمود یا ابن عباس اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ ابن عباس گفت بابی انت و امی پدر و مادرم فدای تو باد چنان مینماید که خبر مرگ خویش را با من میفرمائی و بدان خطبی که در پیش داری مرا می آگاهانی و نصرت میطلبی سوگند با خدا اگر در راه تو شمشیر زنم تا هر دو دست من قطع شود هنوز از حق آنچه بر ذمت منست ادا نکرده باشم اینوقت عبدالله عمر بسخن آمد و گفت یا ابن عباس صواب آنست که ازینگونه دیگر سخن نکنی و روی با امام حسین علیه السلام آورد و گفت بیا تا در خدمت تو باز مدینه شویم و تو نیز مانند دیگر مردم با یزید بیعت کن و از سرای خویش و مرقد جد خویش پراکنده مشو و اگر بیعت یزید را پسنده نداری ترا مجبور نخواهند ساخت و از در عنف بدین امر نخواهند گماشت بباش تا گاهی که بخواهی و بیعت کنی و تواند بود که یزید دیر نپاید و بسی زود مرگش فراز آید و سخن کوتاه شود حسین علیه السلام گفت یا اباعبدالرحمن اگر چنان دانی که من در کار خویش بخطا میروم بگوی تا باز شوم عبدالله عمر گفت خداوند پیغمبر را

بر طریق خطا نگذارد و بر سهو و نسیان نگمارد اما با زمانه با مدارا نبازی و با ناسازگاری های او دمساز شد من از آن میترسم که دشمنهای تو با شمشیرهای کشیده بر روی تو بتمهید مناجزت و مبارزت نمایند و ترا طاقت مقاتلت و مدافعت نباشد و کار بناخوشتر وجهی بخاتمت رسد صواب آنست که باتفاق طریق مدینه گیریم و اگر بیعت یزید بر تو ثقیل می آید در خانه خویشتن فرود آی و در فراز کن و گوش از اصغای این سخنها بپرداز حسین علیه السلام گفت هیهات یا اباعبدالرحمن مرا چگونه دست باز دارند و در خانه خود گذارند مگر نمیدانی دنیا در حضرت حق چند خوار و ناچیز است مگر نشنیده که سر یحیی بن زکریا را بنزدیکی از حکم گذاران بنی اسرائیل بردند مگر نشنیده که بنی اسرائیل از آن دم که سپیده صبح بردمید تا گاهی که آفتاب سر بر کشید هفتاد تن از پیغمبرانرا بکشتند و بی آنکه ساحت ایشانرا آلایش کراهتی رسد یا خاطر ایشانرا غباری اندوهی فرو گیرد بازارها بگشادند و بانگ داد و ستد در دادند و خداوند در کیفر این گناه بزرگ آنجماعت را مهلت نهاد تا گاهی که خواست ابواب انتقام بگشاد هان ای ابوعبدالرحمن تو از نصرت من دست باز دار و مرا بحال خویش باز گذار الا آنکه بدعای خیر مرا یاد میکن بدان خدای که جد مرا برسالت فرستاد اگر پدرت عمر بن الخطاب درین روزگار مرا دریافتی سر از یاری من برنتافتی چنانکه پیش مصطفی پیش من در استادی و مرا نصرت دادی و اگر امروز ترا در موافقت و مرافقت من عذریست تشریف قبول بیارایستم و از تو جز دعای خیر نخواستم اکنون بمصلحت خویش گام میزن و در بیعت این مردم مماطله میکن تا سرانجام کار مکشوف افتد عبدالله گفت خداوند جد ترا در اختیار دنیا و آخرت مختار ساخت و آنحضرت آخرت را بدنیا برگزید تو نیز پسر مصطفی و جگر بند مرتضائی هرگز از دنیا حظی و بهره نبری و اهل بیت تو از دنیا تمتعی نبرند خداوند شمارا نعیم جاودانی داده و ذخیره آنجهانی نهاده این بگفت و بگریست و آنحضرت را وداع گفت آنگاه حسین علیه السلام ابن عباس را مخاطب ساخت و فرمود تو پسر عم پدر منی و همواره پدر مرا برای رزین و اندیشه متین در کارها متفق بوده و ناصحی مشفق گشته اگر خواهی بجانب مدینه سفر میکن و اخباری که هست بسوی من متواتر میدار من اندر مکه نخواهم بود چند که اهل مکه با من از در مهر و حفاوت باشند و اگر روزی کار دیگر گون کنند رای دیگر گون خواهم زد و آن کلمه خواهم گفت که ابراهیم وقت سقوط نار همی گفت حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و بجای دیگر کوچ خواهم داد پس همگان بگریستند و برفتند

مکتوب یزید بعبدالله عباس

ذکر نگارش نامه یزید علیه اللعنه بعبدالله عباس در امر حسین بن علی علیهما السلام

چون یزید بن معویه آگهی یافت که حسین بن علی علیهما السلام و عبدالله زبیر سر از بیعت برتافتند و بجانب مکه شتافتند بر ولید بن عتبة ابن ابی سفیان خشم گرفت و او را در شهر رمضان المبارک از حکومت مدینه معزول داشت و عمرو بن سعید الاشدق را بجای او گماشت و بدینمنوال مکتوبی بسوی عبدالله بن عباس نگاشت أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ ابْنَ عَمِّكَ حُسَيْناً وَعَدُوَّ اللّٰهِ ابْنَ الزُّبَيْرِ الْتَوَيَا بِبَيْعَتِي وَلَحِقَا بِمَكَّةَ مُرْصِدَيْنِ لِلْفِتْنَةِ مُعَرِّضَيْنِ أَنْفُسَهُمَا لِلْهَلَكَةِ فَأَمَّا ابْنُ الزُّبَيْرِ فَإِنَّهُ صَرِيعُ الْفَنَاءِ وَقَتِيلُ السَّيْفِ غَداً وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَقَدْ أَحْبَبْتُ الْإِعْذَارَ إِلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ مِمَّا كَانَ مِنْهُ وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يُكَاتِبُونَهُ وَيُكَاتِبُهُمْ وَيُمَنُّونَهُ الْخِلَافَةَ وَيُمَنِّيهِمُ الْإِمْرَةَ وَقَدْ تَعْلَمُونَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْوُصْلَةِ وَعَظِيمِ الْحُرْمَةِ وَنَتَائِجِ الْأَرْحَامِ وَقَدْ قَطَعَ ذٰلِكَ الْحُسَيْنُ وَبَتَّهُ وَأَنْتَ زَعِيمُ أَهْلِ بَيْتِكَ وَسَيِّدُ أَهْلِ بِلَادِكَ فَالْقَهُ فَارْدُدْهُ عَنِ السَّعْيِ فِي الْفُرْقَةِ وَرُدَّ هٰذِهِ الْأُمَّةَ عَنِ الْفِتْنَةِ فَإِنْ قَبِلَ مِنْكَ وَأَنَابَ إِلَيْكَ فَلَهُ عِنْدِي الْأَمَانُ وَالْكَرَامَةُ الْوَاسِعَةُ وَأُجْرِي عَلَيْهِ مَا كَانَ أَبِي يُجْرِيهِ عَلَى أَخِيهِ فَإِنْ طَلَبَ الزِّيَادَةَ فَاضْمَنْ لَهُ مَا أَرَاكَ اللّٰهُ أُنَفِّذْ ضَمَانَكَ وَأَقُومُ لَهُ بِذٰلِكَ وَلَهُ عَلَيَّ الْأَيْمَانُ الْمُغَلَّظَةُ وَالْمَوَاثِيقُ الْمُؤَكَّدَةُ بِمَا تَطْمَئِنُّ بِهِ نَفْسُهُ وَيَعْتَمِدُ فِي كُلِّ الْأُمُورِ عَلَيْهِ عَجِّلْ بِجَوَابِ كِتَابِي وَبِكُلِّ حَاجَةٍ لَكَ إِلَيَّ وَقِبَلِي وَالسَّلَامُ نوشت که یا ابن عباس پسر عم تو

حسین و دیگر دشمن خدا عبد الله زبیر بیعت مرا خوار مایه انگاشتند و طریق مکه برداشتند اکنون مترصد فتنه نشسته اند و دل بانگیزش فساد بسته اند و میدانند که خویشتن را بتهلکه می افکنند و عرضه هلاک و دمار میکردند امّا پسر زبیر زود باشد که در اشباک بلا اسیر گردد و دستخوش شمشیر شود امّا حسین دوست میدارم که شکایت او را بسوی شما اهل بیت شرح دهم و گله کنم همانا بمن رسید که جماعتی از اهل عراق که در شمار شیعیان حسین اند او را با رسال مکاتیب بخلافت خویش میخوانند و حسین نیز آنجا عترا بامارت خویش بشارت میدهد و شما میدانید که در میان ما صله رحم و نتایج ارحام را حرمتی عظیم است و حسین قطع رحم کرد یا ابن عباس تو امروز سید سلسله و قائد قبیله و بزرگ بلاد خویشتنی او را دیدار کن و از تفرق و تشتت امت باز دار و بانگیزش فساد و جنبش فتنه مگذار اگر از تو بپذیرفت و ترک فتنه گفت او را در نزد من امان و گرامی بکرامت و آنچه پدر من معویه در وجه برادرش حسن مقرر داشت از من نیز در وجه حسین برقرار است و اگر از آن نیز افزون بخواهد تو پایندانی کن که من از وی دریغ نخواهم داشت و بر ذمت منّت از برای او سوگندهای عظیم و پیمانهای محکم که در انجاح مطالب و انتظام امور مطمئن خاطر باشد در پاسخ نامه تعجیل کن و حوایج خویش را نیز بنگار و در پایان نامه این اشعار نگاشت

يا أيّها الراكب الغادي مطيّته	على عذافرة في سيرها قحم
أبلغ قريشاً على نأي المزار بها	بيني وبين الحسين الله والرّحم
وموقف بفناء البيت أنشده	عهد الإله غداً يوفى به الذّمم
هنيتم قومكم فخراً بامّكم	أمّ لعمري حصان عفّة كرم
هي التي لا يداني فضلها أحد	بنت الرسول وخير الناس قد علموا
إنّي لأعلم أو ظنّاً لعالمه	والظنّ يصدق أحياناً فينتظم
أن سوف يترككم ما تدعون بها	قتلى تهاداكم العقبان والرّخم
يا قومنا لا تشبّوا الحرب إذ سكنت	وأمسكوا بحبال السلم واعتصموا
قد غرّت الحرب من قد كان قبلكم	من القرون وقد بادت بها الأمم
فأنصفوا قومكم لا تهلكوا بذخاً	فربّ ذي بذخ زلّت به القدم

جواب نامه یزید از ابن عباس

چون نامه یزید به ابن عباس رسید در جواب او بدینگونه مکتوب کرد اَمّا بَعْدُ فَقَدْ وَرَدَ كِتابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ لِحاقَ الْحُسَيْنِ وَابْنِ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ فَأَمّا ابْنُ الزُّبَيْرِ فَرَجُلٌ مُنْقَطِعٌ عَنّا بِرَأْيِهِ وَهَواهُ يُكاتِمُنا مَعَ ذٰلِكَ أَضْغاناً يُسِرُّها فِي صَدْرِهِ يُورِي عَلَيْنا وَرْيَ الزِّنادِ لا فَكَّ اللهُ أَسِيرَها فَارْءَ فِي أَمْرِهِ ما أَنْتَ راءٍ وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ لَمّا نَزَلَ مَكَّةَ وَتَرَكَ حَرَمَ جَدِّهِ وَمَنازِلَ آبائِهِ سَأَلْتُهُ عَنْ مَقْدَمِهِ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ عُمّالَكَ بِالْمَدِينَةِ أَساؤُا إِلَيْهِ وَعَجَّلُوا عَلَيْهِ بِالْكَلامِ الْفاحِشِ فَأَقْبَلَ إِلىٰ حَرَمِ اللهِ مُسْتَجِيراً بِهِ وَسَأَلْقاهُ فِيما أَشَرْتَ إِلَيْهِ وَلَنْ أَدَعَ النَّصِيحَةَ فِيما يَجْمَعُ اللهُ بِهِ الْكَلِمَةَ وَيُطْفِي بِهِ النّائِرَةَ وَيُخْمِدُ بِهِ الْفِتْنَةَ وَيَحْقِنُ بِهِ دِماءَ الْأُمَّةِ فَاتَّقِ اللهَ فِي السِّرِّ وَالْعَلانِيَةِ وَلا تَبِيتَنَّ لَيْلَةً وَأَنْتَ تُرِيدُ لِمُسْلِمٍ غائِلَةً وَلا تَرْصُدْهُ بِمَظْلِمَةٍ وَلا تَحْفِرْ لَهُ مَهْواةً فَكَمْ مِنْ حافِرٍ لِغَيْرِهِ حُفَرَةً وَقَعَ فِيهِ وَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلٍ أَمَلاً لَمْ يُؤْتَ أَمَلَهُ وَخُذْ بِحَظِّكَ مِنْ تِلاوَةِ الْقُرْآنِ وَنَشْرِ السُّنَّةِ وَعَلَيْكَ بِالصِّيامِ وَالْقِيامِ لا تَشْغَلُكَ عَنْهُما مَلاهِي الدُّنْيا وَأَباطِيلُها فَإِنَّ كُلَّ ما اشْتَغَلْتَ بِهِ عَنِ اللهِ يَضُرُّ وَيَفْنىٰ وَكُلَّ مَا اشْتَغَلْتَ بِهِ مِنْ أَسْبابِ الْآخِرَةِ يَنْفَعُ وَيَبْقىٰ وَالسَّلامُ معنی چنان است که نامه تو رسید باز نموده بودی که حسین علیه السلام و عبد الله زبیر بمکه شتافتند امّا پسر زبیر مردی است که

خود را از ما بیگانه شمرده و برای و هوای خویش کار کرده و با اینهمه سینه او از کین و کید ما آگنده است و همی خواهد که آتش در ما زند خداوند او را کامروا نکناد عبد الله در کار خود نگران امریست که تو نیز آنرا نگرانی امّا حسین گاهی که از حرم جد خود روی برتافت و بجانب مکه شتافت از وی پرسش کردم که ترا چه افتاد مرا خبر داد که عمّال تو در مدینه بواردات نکرده او را بستوه آوردند و بکلمات ناشایست و شتمت او را پست کردند لاجرم رخت بربست و در جوار خدای جار دهنده پناهنده گشت اکنون ملتمس ترا باجابت مقرون خواهم داشت و بدانچه اشارت فرمودی اطاعت خواهم کرد حسین علیه السلام را دیدار میکنم و شرط نصیحت بپای میبرم باشد که اختلاف کلمه از میانه برخیزد و عواصف فتنه و فساد کرد و بلا برنینگیزد و آتش مناجرت و مبارزت انگیخته نگردد و خون بیگناهان امت ریخته نشود امّا تو ای یزید در پیدا و پنهان از خدای بترس و هیچ شب بکین هیچ مسلمان مخسب و بدخواه جان و مال مسلمانان مباش مگر از امثال نخوانده که نوشته اند چه بسیار حافر که از بهر دیگری چاه کرد و خود در افتاد و چه بسیار آرزومندی که هرگز بر آرزوی خود دست نیافت صواب آنست که بقرائت قرآن و نشر سنت قیام سازی و بمواظبت صوم و صلوة پردازی و از ارتکاب ملاهی و مناهی بپرهیزی و با اصغای ترهات و اباطیل ملاهی خویشتن را وا پای که آنچه ترا بکار دنیا باز دارد ضایع و فانی است و آنچه ترا با امر آخرت بکار دارد نافع و باقی است والسّلام

رسائل کتب اهل کوفه بحسین علیه السلام

ذکر ارسال رسل و انفاذ کتب مشاهیر و معارف مردم کوفه بحضرت حسین علیه السلام و طلب داشتن آنحضرت را بکوفه

چون خبر اقامت حسین علیه السلام در مکه کوشزد قاصی و دانی شد مردم از دور و نزدیک بحضرت او شتاب گرفتند مشاهیر اقوام و صنادید قبایل خدمت او را تقدیم کردند روز تا روز حشمت آنحضرت و ازدحام بزیارتش و اختلاف و اختلاط مردم در آستانش افزون گشت چون مردم کوفه این بدانستند نیک شاد خاطر شدند و جماعتی از مشاهیر طوایف و مشایخ قبایل در خانه سلیمان بن صرد الخزاعی انجمن شدند و گفتند معویه ستمکاره رخت بربست و یزید شرابخواره بجای او نشست و حسین بن علی سر از بیعت او برتافت و بمکه شتافت اکنون رای چیست سلیمان آن جماعت را و آنکس که در شمار شیعیان علی علیه السلام بود بفرمود از پای بنشستند و خود بپای خاست پس خدای را سپاس گفت و مصطفی را ستایش فرستاد آنگاه گفت هان ایمردمان دانسته اید که معویه بسرای باز پرس رخت کشید و پسرش یزید متصدی امر خلافت گشت و فوجی از مردم بیخرد و گروهی ناهوشمند با او بیعت کردند هان ایمردم گوش فرا من دارید إنّ مُعاوِيَةَ قَدْ هَلَكَ وَإِنَّ حُسَيْناً قَدْ نَقَضَ عَلَى الْقَوْمِ بَيْعَتَهُ وَقَدْ خَرَجَ إِلىٰ مَكَّةَ وَأَنْتُمْ شِيعَتُهُ وَشِيعَةُ أَبِيهِ فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ ناصِرُوهُ وَمُجاهِدُوا عَدُوِّهِ فَاكْتُبُوا إِلَيْهِ وَإِنْ خِفْتُمُ الْفَشَلَ وَالْوَهْنَ فَلا تَغُرُّوا الرَّجُلَ فِي نَفْسِهِ همانا معویه را مرگ فرا رسید و حسین با پسرش یزید نقض بیعت نمود و بجانب مکه سفر فرمود امروز شما شیعت او بید و هم شیعت پدر او بوده اید واجب میکند که نصرت او را دست باز ندارید و در مدافعت اعدا متابعت او را واجب شمارید هم اکنون خاطر را آزمایش کنید و باز نمایید اگر خدمت او را تصمیم عزم خواهید داد و با دشمنانش رزم خواهید زد بدو مکتوب کنید و او را بمساکن و اماکن خود بخوانید و اگر غم جان و مال خواهید داشت و بر عشیرت و عیال خود دریغ خواهید خورد پسر رسول خدا را فریفته نخواهید همچنان خاموش بنشینید و هیچگونه یاد از پیام و کتاب مکنید همگان هم آواز شدند که ما در راه پسر پیغمبر جان و سر را بچیزی نشمریم او را در خانهای خویش جای دهیم و در پیش او دو دستی شمشیر زنیم و جان و دل فدای او کنیم سلیمان با ایشان حجت تمام کرد و پیمان محکم ساخت آنگاه گفت همگان نامه بسوی آنحضرت بنگارید و خاتم بر زنید و او را دعوت کنید تا بجانب کوفه روان شود گفتند صواب آنست که تو این مکتوب بنگاری سلیمان گفت مصلحت در تحریر جماعت است و بدینگونه مکتوبی نگاشته

کلمات سلیمان بن صرد

نامه اهل کوفه بحسین علیه السلام

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ سُلَيْمانَ بْنِ صُرَدٍ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجَبَةَ وَرِفاعَةَ بْنِ شَدّادٍ الْبَجَلِيِّ وَحَبِيبِ بْنِ مُظاهِرٍ وَشِيعَتِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ سَلامٌ عَلَيْكَ فَإِنّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللهَ الَّذِي لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ أَمّا بَعْدُ

فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی قَصَمَ عَدُوَّکَ الْجَبّارَ الْعَنیدَ الَّذی انْتَزیٰ عَلیٰ هٰذِهِ الْاُمَّةِ فَابْتَزَّها اَمْرَها وَ غَصَبَها فَیْئَها وَ تَأَمَّرَ عَلَیْها بِغَیْرِ رِضیً مِنْها ثُمَّ قَتَلَ خِیارَها وَ اسْتَبْقیٰ شِرارَها وَ جَعَلَ مالَ اللّٰهِ دُوَلَةً بَیْنَ جَبابِرَتِها وَ اَغْنِیائِها فَبُعْداً لَها کَما بَعِدَتْ ثَمُودُ اِنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنا اِمامٌ فَاَقْبِلْ لَعَلَّ اللّٰهَ اَنْ یَجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْحَقِّ وَ النُّعْمانُ بْنُ بَشیرٍ فی قَصْرِ الْاِمارَةِ لَسْنا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فی جُمُعَةٍ وَ لا نَخْرُجُ مَعَهُ اِلیٰ عیدٍ وَ لَوْ قَدْ بَلَغَنا اَنَّکَ قَدْ اَقْبَلْتَ اِلَیْنا اَخْرَجْناهُ حَتّیٰ نُلْحِقَهُ بِالشّامِ اِنْ شاءَ اللّٰهُ یعنی این نامه ایست از سلیمان بن صرد الخزاعی و مسیب بن نجبه و رفاعة بن شداد البجلی و حبیب بن مظاهر و عموم شیعیان حسین بن علی علیهما السلام از مردم کوفه بنزد آنحضرت و عرض میکنند سلام بر تو باد ای پسر پیغمبر همانا ما سپاس میگذاریم خدای یکتا را که دشمن ترا در هم شکست و نابود ساخت آن جبار ستمکاری که بر روی این امت جستن کرد و ایشانرا فرو گرفت و فیء ایشانرا غصب نمود و بی رضای امت متصدی امر امارت گشت و احرار را بکشت و اشرار را بگذاشت و بیت المال را در میان جباران و مالداران دست بدست گردانید خداوند دور کناد او را چنانکه قوم ثمود را امروز یزید خود را امیرالمؤمنین میخواند و امام مسلمین میداند ما او را بامامت خویش نپذیریم و اطاعت او را بر گردن حمل نگیریم تو ای پسر پیغمبر بجانب کوفه سفر کن و نزدیک ما کوچ باش که خدای ما را در حضرت تو بطریق حق پیوسته دارد و اینک نعمان بن بشیر از جانب یزید در دار الاماره نشسته و خود را امیر جماعت دانسته لکن ما او را امیر نمیدانیم و بامارت نمیخوانیم و در هیچ جمعه نماز با او نمیگذاریم و در هیچ عید با او طریق مصلّی نمیسپاریم گاهی که ما را آگهی رسد که عنان اقبال بدینجانب فرو گذاشتی او را از کوفه بیرون کنیم و تا خاک شام براینیم و این مکتوب را بصحبت عبدالله بن مسمع الهمدانی و عبدالله بن وال روان کردند و فرمان دادند که در طی مسافت سرعت کنند و خویشتن را بحسین علیه السلام رسانند ایشان بتعجیل و تقریب براندند و روز دهم شهر رمضان المبارک بمکه رسیدند و مکتوب کوفیان را بحضرت حسین علیه السلام برسانیدند آنحضرت نامه را فرو خواند و لختی سر فرو داشت و هیچ پاسخ نداد و جواب نامه ننوشت رسولان نیز در مکه اقامت نمودند مردم کوفه دو روز بعد از بیرون شدن عبدالله بن مسمع و عبدالله بن وال دیگر باره قیس بن مسهر الصیداوی و عبدالله بن شداد و عبدالله الارحبی و عمارة بن عبدالله السلولی را بسوی مکه روان داشتند و با ایشان از صنادید کوفه یکصد و پنجاه مکتوب بود و هر مردی دو نامه و سه نامه و بیشتر نگاشته بود حسین علیه السلام اینجمله را قرائت فرمود و دعوت ایشانرا اجابت ننمود و پاسخ باز نداد از پس آن شبث بن ربعی و حجار بن ابجر و یزید بن حارث بن رویم و عروة بن قیس و عمرو بن حجاج الزبیدی و محمد ابن عمرو التمیمی بدینگونه مکتوب کردند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ اِلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ مِنْ شیعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ اَمّا بَعْدُ فَقَدِ اخْضَرَّتِ الْجَنّاتُ وَ اَیْنَعَتِ الثِّمارُ وَ اَعْشَبَتِ الْاَرْضُ وَ اَوْرَقَتِ الْاَشْجارُ فَاِذا شِئْتَ فَاَقْبِلْ عَلیٰ جُنْدٍ لَکَ مُجَنَّدَةٍ وَ السَّلامُ یعنی بوستانها سبز و ریان گشت و میوه ها برسید و زمین گیاه بر دمانید و درختان برگ بر آوردند وقت است که اقبال فرمائی بجانب سپاهی که بهر خدمت تو تجهیز شده بدینگونه مکاتیب متواتر کردند چندانکه دوازده هزار نامه در حضرت حسین از بزرگان کوفه حاضر گشت و همچنان آنحضرت تصمیم عزم را تقدیم نمیفرمود و در پاسخ خاموش میبود چون صنادید کوفه نگریستند که رسولان ایشان دیر میرسد و پاسخ دیر می آید بدینمنوال کتابی نگاشتند و بصحبت هانی بن هانی السبیعی و سعید بن عبدالله الحنفی روان داشتند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ اِلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ مِنْ شیعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ اَمّا بَعْدُ فَحَیَّ هَلا فَاِنَّ النّاسَ یَنْتَظِرُونَکَ لا رَأْیَ لَهُمْ غَیْرُکَ فَالْعَجَلَ الْعَجَلَ ثُمَّ الْعَجَلَ الْعَجَلَ وَ السَّلامُ عرض کردند شیعیان تو همگان انتظار تو نشسته اند و بر امامی بیرون تو دل نبسته اند تعجیل کن در آمدن بکوفه این نامه را برسولان سپردند و بروایت اعثم کوفی یکصد و پنجاه تن از معارف کوفه طریق مکه پیش داشتند و در طی مسافت عجلت کردند ایشان نیز از مردمان هر یک دو نامه و سه نامه با خود همی بردند چون بحضرت حسین علیه السلام رسیدند شرط

اطاعت و انقیاد مرعی داشتند و مکاتیب کوفیانرا از نظر مبارکش در گذرانیدند و در حرکت آنحضرت بجانب کوفه الحاح از حدود بدر بردند

ذکر جواب نامه کوفیان از حضرت حسین علیه السلام و مامور داشتن آنحضرت مسلم بن عقیل را بجانب کوفه

جواب نامه کوفیان از حسین علیه السلام

اینمعنی پوشیده نیست که پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین از مکنون خاطر منافق و مستور ضمیر موافق آگاه بودند چنانکه در کتاب سید المرسلین بشرح رفت که چون رئیس المنافقین عبدالله ابی سلول را امر گذار آمد رسول خدا بر وی نماز گذاشت و تحیّت بر وی فرستاد و همچنان چون در میان دو کس حکومت خواست کرد گواه طلب میفرمود و با اینکه حقیقت حال را مستور خاطر میداشت کار بصورت ظاهر میکرد و همچنان سید الشهداء علیه السلام میدانست که ناگزیر بکربلا باید رفت و هدف تیر و تیغ بلا باید شد و در قیامت شفیع امت باید بود لکن خواست تا حجت تمام کند و مردم پندار نکنند که خویشتن را بتهلکه افکند چندان در مکه اقامت فرمود که دوازده هزار نامه وی گرد آمد و از وجوه کوفیان حضرت او بستوه گشت اینوقت تمهید دعوت ایشانرا بساخت و بدین هندسه نامه ایشانرا پاسخ بپرداخت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ اِلَی الْمَلَاَءِ مِنَ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُسْلِمینَ اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ هانِئاً وَ سَعیداً قَدِما عَلَیَّ بِکُتُبِکُمْ وَ کانا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَیَّ مِنْ رُسُلِکُمْ وَ قَدْ فَهِمْتُ کُلَّ الَّذی اقْتَصَصْتُمْ وَ ذَکَرْتُمْ وَ مَقالَةُ جُلِّکُمْ اَنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنا اِمامٌ فَاَقْبِلْ لَعَلَّ اللّٰهَ اَنْ یَجْمَعَنا بِکَ عَلَی الْحَقِّ وَ الْهُدیٰ وَ اَنَا باعِثٌ اِلَیْکُمْ اَخی وَ ابْنَ عَمّی وَ ثِقَتی مِنْ اَهْلِ بَیْتی مُسْلِمَ بْنَ عَقیلٍ فَاِنْ کَتَبَ اِلَیَّ اَنَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ رَأْیُ مَلَائِکُمْ وَ ذَوِی الْحِجیٰ وَ الْفَضْلِ مِنْکُمْ عَلیٰ مِثْلِ ما قَدِمَتْ بِهِ رُسُلُکُمْ وَ قَرَأْتُ فی کُتُبِکُمْ فَاِنّی اَقْدَمُ اِلَیْکُمْ وَشیکاً اِنْ شاءَ اللّٰهُ تَعالیٰ فَلَعَمْری مَا الْاِمامُ اِلَّا الْحاکِمُ بِالْکِتابِ الْقائِمُ بِالْقِسْطِ الدّائِنُ بِدینِ الْحَقِّ الْحابِسُ نَفْسَهُ عَلیٰ ذٰلِکَ لِلّٰهِ وَ السَّلامُ عموم مسلمانان کوفه را خطاب میفرماید و مکشوف میدارد که هانی بن هانی السبیعی و سعید بن عبدالله الحنفی آخر کس بودند از فرستادگان شما برسیدند و مکاتیب شما را برسانیدند بر آنچه رقم کردید مشرف و مطلع شدم و اینکه نگاشتید ما را امام و پیشوائی نیست که بر طریق حق هدایت و دلالت کند بدانستم از برای صدق گذر اینمعنی برادر خود و پسر عم خود و معتمد خود از اهل بیت خود مسلم بن عقیل را بسوی شما فرستادم اگر آرای شما را متشتّت ندید و کلمات شما را متفرق نیافت و عاقلان و فاضلان شما را با آنچه نگاشتید و رسول فرستادید موافق و متفق نگریست بسوی من مکتوب کرد انشاء الله بتعجیل بسوی شما خواهم آمد قسم بجان خودم امام نیست مگر کسی که کتاب خدا را باز داند و بحکم خدای حکم راند و بر مرکز عدل متمکن گردد و بدین حق متدیّن باشد و خویشتن را در شهر بند شریعت موقوف و محبوس دارد اینوقت حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را طلب داشت و او را وصیت فرمود که پرهیزکاری پیشه میکن و امر خویش را پوشیده میدار و با مردمان طریق مؤالفت و ملاطفت میسپار و پس از ورود بکوفه اگر مردم را در هوا و موافقت من همدست و همداستان یافتی و قلب ایشانرا بشکافتی و بکاوش و بی شائبه مکیدت و آلایش خدیعت نگریستی صورت حال ایشانرا بسوی من تحریر کن تا اجابت دعوت ایشانرا بتعجیل کنم و قیس بن مسهر الصیداوی و عمارة بن عبدالله السلولی و عبدالرحمن بن عبدالله الازدی را با جماعتی از صنادید کوفه که حاضر مکه بودند ملازمت خدمت مسلم فرمود و فرمان داد تا بجانب کوفه روان شوند لاجرم مسلم آنحضرت را وداع گفت و در روز نیمه شهر رمضان المبارک از مکه بیرون شد و بشرحی که رقم میشود طی منازل فرموده روز پنجم شهر شوال وارد کوفه گشت اما مسلم را برگرفت و چون از مکه بیرون شد هنوز منزلی بیش و کم طی طریق نکرده بود که از جانب یمین صیادی را دیدار کرد که از قفای آهوئی در تکتاز بود و چون با دو بران در رسید و آهو را بگرفت و سر برید اینصورت بر خاطر مسلم آیتی مظلم آمد و سخت ترسید و اینحال را امارت بفال نیافت بی توانی باز شتافت و حاضر حضرت حسین شد و عرض کرد یا ابن رسول الله چنان دانم که این سفر بر من مبارک نیفتد و اینخدمت که از من خواسته بخاتمت نرود امام حسین علیه السلام فرمود یا ابن عم اگر بیمناک باز آمدی هیچ باک نیست نزد من باش

مامور شدن مسلم بن عقیل بکوفه

مراجعت مسلم ... شدن بکوفه ...

تا دیگر برایجای تو کسیل سازم مسلم عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد من بر ذمت خویش فرض دانم که آنچه دیدار کنم بعرض رسانم و اگر نه
بی فرمان تو من چگونه کام توانم نهاد اگر چند بدریای آب و آتشم عبور باید داد یا ابن رسول الله از آن بترسیدم که دیگر چشم بدیدار
مبارک روشن نشود آمدم تا دیگر بار دیدار کنم و پیش شد و دست و پای آنحضرترا بوسه داد و زبان بوداع برگشاد و سخت بگریست
و گفت جانم فدای تو باد چنان دانم که ازین پس ترا دیدار نخواهم کرد امام حسین علیه السلام نیز بگریست و او را بسینه خود بر چسبانید و
فراوان نواخت و نوازش فرمود پس مسلم روی براه نهاد و همی رفت و همی گریست گفتند ای مسلم این گریه چیست گفت میگریم تا چرا
از حضرت حسین دور افتادم زیرا که دور ازین حضرت شکیبائی از من برود و نیروی صبوری نماند بالجمله سخنان مسلم غم اندوز بود و زندگی
منازل و مراحل را درسپرد تا بمدینه آمد و شبانگاه وارد شهر شد و از گرد راه بروضهٔ رسول خدا در رفت و رکعتی چند نماز بگذاشت
و باز سرای شد و اهل و عشیرت را وداع گفت و دوستانرا باز پرسی بسزا کرد و پسرهای خود را ملازمت رکاب فرمود و از بنی قیس دو
تن دلیل بمزد بگرفت تا او را از راه بادیه بکوفه رسانند آنگاه از مدینه بیرون شد و راه کوفه پیش داشت دلیلان از جادهٔ اعظم
بیکسوی شدند تا از راهی نزدیکتر بمقصد رسند از قضا یاوه شدند و راه را ندانستند و در طی طریق سخت تشنه گشتند چون وقت رسید که
عطشانا جان بسپارند مسلم را باشارت آگهی دادند که از فلانجانب شتاب کن باشد که بآب رسی و در زمان بمردند و مسلم با مردم خود
نیز سخت تشنه بودند و بیم میرفت که از آن سختی نرهند و بسختی جان بدهند با تمام زحمت همی طی طریق کردند تا بقریهٔ مضیق رسیدند
و از ایشان جز حشاشهٔ جان بجای نبود اینوقت آب نوشیدند و لختی بیارمیدند مسلم مردن دلیل نیز تطیر کرد و بفال بد گرفت و بدینگونه

مکتوب مسلم در عرض راه کوفه بحسین علیه السلام

بحضرت حسین علیه السلام نامه نگاشت اَمّا بَعْدُ فَاِنّی اَقْبَلْتُ مِنَ الْمَدینَةِ مَعَ دَلیلَیْنِ فَحادا عَنِ الطَّریقِ فَضَلّا وَ اشْتَدَّ
عَلَیْنَا الْعَطَشُ فَلَمْ یَلْبَثا اَنْ ماتا وَ اَقْبَلْنا حَتّی انْتَهَیْنا اِلَی الْماءِ فَلَمْ نَنْجُ اِلّا بِحُشاشَةِ اَنْفُسِنا وَ ذلِکَ الْماءُ بِمَکانٍ
یُدْعَی الْمَضیقُ مِنْ بَطْنِ الْخَبْتِ وَ قَدْ تَطَیَّرْتُ مِنْ تَوَجُّهی هذا فَاِنْ رَأَیْتَ اَعْفَیْتَنی وَ بَعَثْتَ غَیْری وَ السَّلامُ در جمله عرض
رساند که با دو تن دلیل از مدینه بیرون شدم و ایشان از شدت عطش در عرض راه بمردند و من با مردم خود با نیمه جانی بمضیق شتافتیم و آب
یافتیم لاجرم من ازین سفر تطیر زدم و بد گرفتم اگر خواهی مرا معفو دار و دیگری را بکار چون این نامه بحسین علیه السلام رسید در پاسخ نگاشت بِسْمِ

جواب مکتوب مسلم از حسین

اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ اِلَی ابْنِ عَمِّهِ مُسْلِمِ بْنِ عَقیلٍ اَمّا بَعْدُ فَقَدْ خَشیتُ اَنْ لا یَکُونَ حَمَلَکَ عَلَی الْکِتابِ
اِلَیَّ فِی الْاِسْتِعْفاءِ مِنَ التَّوَجُّهِ الَّذی وَجَّهْتُکَ اِلّا الْجُبْنُ فَامْضِ لِوَجْهِکَ الَّذی وَجَّهْتُکَ یَا ابْنَ الْعَمِّ اِنّی سَمِعْتُ
جَدّی رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ یَقُولُ ما مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ مَنْ تَطَیَّرَ وَ لا یُتَطَیَّرُ بِهِ فَاِذا قَرَأْتَ کِتابی فَامْضِ
عَلی ما اَمَرْتُکَ وَ السَّلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ میفرماید این نامه ایست از حسین بن علی بسوی پسر عم من مسلم بن عقیل
همانا فرا خاطر من چنین می آید که ترا جبن بر این گماشت که این نامه بمن نگاشتی و از آنجانب که می شتافتی سر برتافتی و استعفا فرمودی
بی توانی بهمان جانب روان شو و دانسته باش که من از جد خود رسول خدای شنیدم که فرمود ما اهل بیت هرگز تطیر نکردیم و نخیم و کس ما را
تطیر نکند چون این مکتوب را قرائت کردی بدانچه ترا مامور فرمودم کار میکن و بجانب کوفه کوچ میده چون مسلم در جواب کتاب خویش این نامه
برخواند گفت من بر جان خویشتن نترسیدم و در زمان اصحاب را بکوچ دادن شتاب گرفت و بار بربست و خویشتن نیز برنشست و راه کوفه پیش

ورود مسلم بکوفه

داشت و بتعجیل و تقریب براند تا وارد کوفه گشت و نیمشبی در سرای سلیمان بن صرد الخزاعی در رفت و بروایتی در خانهٔ مختار بن ابی عبیدهٔ
ثقفی فرود آمد بامدادان چون مردمان آگاه شدند که مسلم بن عقیل از جانب حسین بن علی علیهما السلام بکوفه اندر آمده تقدیم خدمت او را
کمر شوق بر میان استوار کردند و فوج از پس فوج بخدمت او شتاب گرفتند و سلام دادند و تهنیت و تحیت گفتند چون مسلم نگریست

که مجلس از بزرگان کوفه آکنده است مکتوب حسین علیه السلام را برآورد و بر آنجماعت قرائت کرد مردم ازین بشارت و اشواق گفتند
و آغاز گریه فرحت نمودند و با مسلم دست بیعت فرا دادند و پیمان متابعت استوار فرمودند و روز تا روز بر اقتحام و ازدحام بر
افزودند چندانکه هیجده هزار کس با مسلم بیعت کردند و شرط متابعت بجای آوردند اینوقت عابس بکری بپای خاست و خدا را سپاس
گفت و مصطفی را درود فرستاد و روی با مسلم آورد و قالَ اِنّی لَسْتُ اَعْلَمُ ما فی قُلُوبِ النّاسِ وَ لکِنْ اُخْبِرُکَ بِنَفْسی اِذا
دَعَوْتُمُونی اَجَبْتُکُمْ وَ اَضْرِبُ بِسَیْفی عَدُوَّکُمْ حَتّی اَلْقَی اللهَ تَعالی عَزَّ وَ جَلَّ گفت من بر ضمیر مردم دانا نیستم لکن از
اندیشهٔ خویشتن ترا آگهی میدهم روزی که بخوانید مرا شما را اجابت میکنم و دشمن شما را میزنم با شمشیر خویش تا گاهی که در راه خدا کشته
شوم این بگفت و بنشست پس حبیب بن مظاهر برخاست و بجانب او نگران شد و قالَ یَرْحَمُکَ اللهُ تَعالی قَدْ قَضَیْتَ ما عَلَیْکَ
اَنَا وَ اللهِ عَلی مِثْلِ ذلِکَ فرمود خداوند ترا رحمت کناد آنچه بر تو واجب بود قضا فرمودی سوگند با خدای که من نیز بر آن عقیدتم که تو
باشی و مردمان ده تن و بیست تن ساعت بساعت در میرسیدند و با مسلم بیعت میکردند بروایت ابو مخنف هشتاد هزار کس با مسلم
بیعت کردند و ابو مخنف خود در آن هنگامه حاضر و ناظر بوده چه ابو مخنف کنیت لوط بن یحیی است و یحیی در شمار اصحاب امیر المؤمنین علی
علیه السلام است چنانکه در کتاب علی یاد کرده آمد و لوط از اصحاب حسن و حسین علیهما السلام بود لاجرم روایت او از دیگر راویان بصدق
نزدیکتر می آید بالجمله چون مسلم نگریست که جمعی کثیر و جمی غفیر در تحت بیعت درآمدند و طریق متابعت گرفتند حسین علیه السلام را آگهی فرستاد که

مکتوب حسین علیه السلام بمشایخ بصره

اینک بیست هزار و بروایت لوط بن یحیی هشتاد هزار مرد شمشیر زن دست بیعت فرا دادند و قلادهٔ اطاعت بر گردن نهادند اگر
خواهی بدینجانب عنان عزیمت فرو گذاری روا باشد اینوقت حسین علیه السلام نامه بدینمنوال بمشایخ بصره نگاشت بِسْمِ اللهِ
الرَّحْمنِ الرَّحیمِ مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبیطالِبٍ علیهم السلام اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ اللهَ تَعالَی اصْطَفی مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَ آلِهِ عَلی جَمیعِ خَلْقِهِ وَ اَکْرَمَهُ بِنُبُوَّتِهِ وَ حَباهُ بِرِسالَتِهِ ثُمَّ قَبَضَهُ اِلَیْهِ مُکَرَّماً وَ قَدْ نَصَحَ الْعِبادَ وَ بَلَّغَ رِسالاتِ
رَبِّهِ وَ کانَ اَهْلُهُ وَ اَصْفِیاؤُهُ اَحَقَّ بِمَقامِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ قَدْ تَأَمَّرَ عَلَیْنا قَوْمٌ فَسَلَّمْنا وَ رَضینا کَراهَةَ الْفِتْنَةِ وَ طَلَبَ
الْعافِیَةِ وَ قَدْ بَعَثْتُ اِلَیْکُمْ بِکِتابی هذا وَ اَنَا اَدْعُوکُمْ اِلَی اللهِ وَ اِلی نَبِیِّهِ فَاِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اُمیتَتْ فَاِنْ تُجیبُوا دَعْوَتی
وَ تُطیعُوا اَمْری اَهْدِکُمْ سَبیلَ الرَّشادِ وَ السَّلامُ در جمله میفرماید خداوند تبارک و تعالی مصطفی را بنبوت و رسالت برگزید تا مردمانرا
بذل نصیحت فرمود و ابلاغ رسالت کرد آنگاه او را مکرما بسوی خویش مقبوض داشت و مقام وی را بعد از وی اهل بیت او احق و اولی بودند جماعتی
بر ما غلبه کردند و حق ما را بدست گرفتند و ما تا فتنه انگیخته نشود و خونها ریخته نگردد خاموش نشستیم اکنون این مکتوب را بسوی شما روان میدارم و شما را
بسوی خدا و رسول خدا میخوانم همانا شریعت نابود گشت و سنت رسول خدا تباه شد اگر اجابت کنید دعوت مرا و اطاعت کنید
فرمان مرا شما را از طریق غوایت بگردانم و براه راست هدایت فرمایم این نامه را بمردی که سلیمان نام داشت و مکنی بابورزین بود سپرد و
بروایت ابن نما بذراع سدوسی داد و فرمان کرد که بتعجیل طی مسافت کند و بشتاب دید بصره رساند سلیمان بر حسب فرمان طی طریق کرده بصره
آمد و مشایخ بصره مانند احنف بن قیس و منذر بن جارود و یزید بن مسعود نهشلی و قیس بن هیثم و دیگر بزرگان بصره مکتوب آنحضرترا خود دیدند

کلمات یزید بن مسعود با مشایخ بصره

و قرائت کردند و شادمانه گشتند و یزید بن مسعود نهشلی مردم بنی تمیم و جماعت بنی حنظله و گروه بنی سعد را طلب فرمود چون همگان حاضر
شدند قالَ یا بَنی تَمیمٍ کَیْفَ تَرَوْنَ مَوْضِعی فیکُمْ وَ حَسَبی مِنْکُمْ گفت مکانت و منزلت من در میان شما چیست و رعایت و اعانت
شما در حق من تا کجاست فَقالُوا بَخٍ بَخٍ اَنْتَ وَ اللهِ فَقْرَةُ الظَّهْرِ وَ رَأْسُ الْفَخْرِ حَلَلْتَ فِی الشَّرَفِ وَسَطاً وَ تَقَدَّمْتَ فیهِ
فَرَطاً گفتند مرحبا و اهلا سوگند با خدای تو پشت و پشتوان مائی و مایهٔ فخر و شرف و مرکز عز و علائی و از همه کردنفرازان پیش تازی یزید بن

مسعود گفت همانا شما را انجمن ساختم و با شما بمحاوره و مشاوره پرداختم و از استشارت شما در امری عظیم استعانت جستم گفتند ما هیچ دقیقه از نصیحت فرو نگذاریم و رای رزین ترا طریق سپاس سپاریم اکنون چه خواهی گفت بگوی تا بشنویم فقال اِنَّ معویة مات فاهوِنْ بِهِ وَاللهِ هالکاً ومفقوداً الا وانّه قد انکسر باب الجور والاثم وتضعضعت ارکان الظلم وقد کان احدث بیعةً عقد بها امراً ظنّ اَنْ قد احکمه وهیهات والّذی اراد اجتهد والله ففشل وشاور فخذل وقد قام یزید شارب الخمور ورأس الفجور یدّعی الخلافة علی المسلمین ویتأمّر علیهم مع قصر حلمٍ وقلّة علمٍ لا یعرف من الحقّ موطئ قدمه فاُقسم بالله قسماً مبروراً لجهاده علی الدّین افضل من جهاد المشرکین وهذا الحسین بن علیّ ابن رسول الله ذو الشّرف الاصیل والرّأی الاثیل له فضل لا یوصف وعلم لا ینزف وهو اولی بهذا الامر لسابقته وسنّه وقدمه وقرابته یعطف علی الصّغیر ویحنو علی الکبیر فاکرم به راعی رعیّة وامام قوم وجبت لله به الحجّة وبلغت به الموعظة ولا تعشوا عن نور الحقّ ولا تسکعوا فی وهدة الباطل فقد کان صخر بن قیس انخذل بکم یوم الجمل فاغسلوها بخروجکم الی ابن رسول الله ونصرته والله لا یقصّر احد عن نصرته الّا اورثه الله الذّلّ فی ولده والقلّة فی عشیرته وها انا ذا قد لبست للحرب لامتها وادّرعت لها بدرعها من لم یقتل یمت ومن یهرب لم یفت فاحسنوا رحمکم الله ردّ الجواب گفت دانسته باشید که معویه که خمیرمایهٔ ضلالت و قاید غوایت بود درگذشت و چه بسیار خوار و زبون که او بود اینک حبال جور و جریرت بگسیخت و قواعد ظلم و ستم فرو ریخت و معویه از آن پیش که بمیرد با پسرش یزید بیعت کرد و از مردم نیز بیعت بستد و چنان دانست که این کار بر یزید راست آمد و این آرزو چنانکه خواست شد هیهات این اندیشه محال و خارج خیال بود که جز بخواب و خیال صورت نبندد با اینهمه یزید شرابخواره زناباره در میان امت دعوی دار خلافت و آرزومند امارت است و حال آنکه از حلیهٔ حلم بری و از زینت علم عریست سوگند با خدای که قتال دادن با او از جهاد کردن با مشرکین در نزد خداوند پسندیده‌تر است هان ای جماعت اینک حسین بن علی پسر رسول خداست با شرافت اصل و حصافت عقل او را فضلی است از هندسهٔ صفت بیرون و علمی از اندازهٔ جهت افزون او را بخلافت سلام کنید و دست بیعت فرا دهید که با رسول خدای خداوند قربت و قرابت است و دانای سنن و شریعت صغیر را عطوفت کند و کبیر را ملاطفت فرماید چه بسیار بزرگوار است رعیت را رعایت او و امت را امامت او لاجرم خداوند او را بر خلق حجت فرستاد و موعظت او را ابلاغ داد هان ای مردم نیک دو ابینید تا کورکورانه از نور حق بیکسوی خیمه نزنید و خویشتن را بشتاب در مغاک غوایت نیفکنید همانا صخر بن قیس یعنی احنف در یوم جمل از رکاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام تقاعد ورزید و شما را آلایش خذلان داد اکنون آن آلودگی را بنصرت پسر رسول خدا بشوئید و آنکس که از نصرت آنحضرت مسامحت آغازد خداوند خاندان او را دستخوش ذلت سازد و عترت و عشیرت او را از جهان براندازد اینک من زره مبارزت در برکرده‌ام و جوشن مناجزت پوشیده‌ام و بدانید که هر کس کشته نشود هم سرانجام جان دهد و آنکس که بگریزد هم از چنگ مرگ نرهد خداوند شما را رحمت کناد مرا پاسخ دهید تا چه خواهید گفت نخستین بنوحنظله بانگ برداشتند و گفتند یا اباخالد ما خدنگهای کنانهٔ توایم و در رزم آزمودگان عشیرت توایم اگر ما را از کمان گشاد دهی بر نشان زنیم و اگر قتال فرمائی نصرت کنیم چون بدریای آب و آتش زنی واپس نمانیم و چندانکه سیلاب بلا بر تو روی کند روی نگردانیم با شمشیرهای خود بنصرت تو پردازیم و جان و تن را در پیش تو سپر سازیم اینوقت بنوسعد بن زید ندا در دادند که یا اباخالد هیچ چیز را مبغوض‌تر از مخالفت تو ندانیم و بیرون فرمان تو گام نزنیم همانا صخر بن قیس ما را بترک قتال مأمور ساخت و هنرهای ما در ستور ماند هم اکنون ما را اندکی مهلت بگذار تا با یکدیگر مشاوره افکنیم و پشت و روی اینکار را نظاره کنیم و صورت حال را بعرض رسانیم تا

ما تقاعد صخر بن قیس را که ملقّب باحنف است در کتاب جمل نگاشتیم و باز نمودیم که چگونه احنف ملازمت رکاب علی علیه السلام را باز داشت و قبیلهٔ خویش را بمقاتلت سپاه عایشه نگذاشت بالجمله از پس ایشان بنوعامر بن تمیم آغاز سخن کردند و گفتند یا اباخالد ما فرزندان مدبران توایم و خویشاوندان و هم سوگندان توایم آنجا که تو خشمگین آئی ما نیز بر کید و کین بیفزائیم و بهر سوی تو سفر کنی با برابر آئیم حکم مر تراست دعوت ترا حاضر اجابتیم و فرمان ترا ساختهٔ اطاعت ابوخالد گفت ای بنی سعد اگر گفتار شما با کردار شما راست آید خداوند همواره شما را محفوظ بدارد و نصرت فرماید مع القصه چون ابوخالد مکنون خاطر آن جماعت را مکشوف داشت و بر ایشان حجت تمام کرد

جواب نامه حسین از احنف بن قیس

جواب نامهٔ حسین علیه السلام را بدین سیاقت در قلم آورد بسم الله الرّحمن الرّحیم امّا بعد فقد وصل الیّ کتابک فهمت ما ندبتنی الیه ودعوتنی له من الاخذ بحظّی من طاعتک والفوز بنصیبی من نصرتک وانّ الله لم یخل الارض قطّ من عامل علیها بخیر او دلیل علی سبیل نجاة وانتم حجّة الله علی خلقه ووديعته فی ارضه تفرّعتم من زیتونة احمدیّة هو اصلها وانتم فرعها فاقدم سُعدت باسعد طائر فقد ذلّلت لک اعناق بنی تمیم وترکتهم اشدّ تتابعاً فی طاعتک من الابل الظّماء لورود الماء یوم خمسها وقد ذلّلت لک رقاب بنی سعد وغسلت درن صدورها بماء سحابة مزن حین استهلّ برقها فلمع در جمله مکشوف میدارد که یا ابن رسول الله کتاب ترا قرائت کردم و خطاب ترا بدانستم مرا بسوی خویشتن خواندی و با طاعت خود دعوت فرمودی تا از نصرت تو نصیبهٔ وافی مأخوذ دارم و بهرهٔ کافی بردارم همانا خداوند تبارک و تعالی جهان را از عاملی که کار نیکو تواند کرد و دلیلی که براه رشاد و سداد هدایت فرماید خالی نگذارد و شما حجت خدائید بر خلق خدا و امان و امانت او اید در روی زمین شما شاخهای زیتونهٔ احمدیه اید و آن درخت را اصل رسول خداست و فرع شمائید اکنون بفال نیک بسوی ما سفر کن که من گردن بنی تمیم را در خدمت تو خاضع داشتم و چنان در طاعت و متابعت تو شایق کرده‌ام که شتر تشنه مر آبگاه را و همچنان قلادهٔ اطاعت ترا بر گردن بنی سعد انداختم و ایشان را نیز در خدمت تو نرم گردن ساختم و بزلال نصیحت ساحت ایشان را که آلایش تقاعد و توانی در تقدیم خدمت داشت بشستم و پاک و صافی ساختم چون این نامه بحسین علیه السلام رسید قال ما لک آمنک الله یوم الخوف واعزّک وارواک یوم العطش فرمود خداوند ترا در روز دهشت ایمن بدارد و در روز تشنه کامی سیراب فرماید اما احنف بن قیس بدین مضمون نامه کرد امّا بعد فاصبر انّ وعد الله حقّ ولا یستخفّنّک الّذین لا یوقنون از ایراد این آیهٔ مبارکه بکنایت اشارتی از بیوفائی مردم کوفه بعرض رسانید اما چون نامهٔ حسین علیه السلام بمنذر بن جارود رسید بترسید که مبادا این مکاتیب از مکیدتهای عبیدالله بن زیاد باشد و همی خواهد اندیشهای مردم را باز داند و هر کس را بکیفر عمل خود رساند و دختر منذر که بحریه نام داشت نیز در حبالهٔ نکاح عبیدالله بود بالجمله منذر بن جارود مکتوب حسین علیه السلام را با رسول آنحضرت نزد عبیدالله بن زیاد آورد و ابن زیاد رسول را باز داشت و بتهدید و تهویل پرسش کرد که حسین کیانرا از مردم بصره نامه کرده است آنانرا که نام برد کس فرستاد و حاضر ساخت و گفت شما یکی زیاد را در قفای دیده اید و خوی او را در خونریزی دانسته اید من پسر آن پدر و ثمر آن شجرم خویش را دریابید و تقدیم هیچ گناه مکنید تا تباه نشوید و فرمان داد که رسول حسین علیه السلام را بر دار کنند این بگفت و خود بجامع بصره آمد و بر منبر شد و مردم را بتهدید و تهویل تنبیهی بلیغ نمود و بقتل و نهب بیمی بزرگ نهاد و هنوز عبیدالله حکومت بصره داشت و او را با کوفه کاری نبود در خبر است که مردم بصره وقتی تجهیز لشکر کردند که در کربلا بحضرت حسین علیه السلام حاضر شوند ایشان را آگهی رسید که آنحضرت را شهید کردند لاجرم باز گشودند و بسوگواری نشستند

حکومت عبیدالله بن زیاد در کوفه

ذکر آگاهی نعمان بشیر از مسلم بن عقیل و عزل نعمان و حکومت عبیدالله بن زیاد علیه اللعنه در کوفه

چون مردم کوفه نعمان بن بشیر را وقعی ننهادند و از وی بیمی در دل نداشتند بی آنکه خویش را دریابند و از عمال یزید بهراسند

فوجی از پس فوجی و گروهی از قفای گروهی نزدیک مسلم میشتافتند و از بیعت و متابعت با حسین و مناجزت و مقاتلت با اعدای او سخنها میگفتند و داستانها میزدند این خبر بنعمان بن بشیر بردند که چه آسوده نشسته زود باشد که این شهر بر تو بشورانند و روز روشن را بر تو سیاه کنند و روزگار ترا تباه سازند اگر از این داهیه دهیا و نایبه عمیا برهی بسلامت بجهی چه شکرها که بایدت گفت نعمان از این خبر آسیمه سر و پریشیده خاطر گشت بی توانی بمسجد جامع آمد و مردم را انجمن ساخت و بر منبر صعود داد و خدا را ثنا گفت و رسول را درود فرستاد

خطبه نعمان بن بشیر در کوفه

ثمّ قال امّا بعد فاتّقوا الله عباد الله ولا تسارعوا الی الفتنة والفرقة فانّ فیها تهلك الرّجال وتسفك الدّماء وتغصب الاموال انّی لا اقاتل من لا یقاتلنی ولا آتی علی من لم یأت علیّ ولا انبّه نائمكم ولا اتحرّش بكم ولا آخذ بالقرف ولا الظّنّة ولا التّهمة ولكنّكم ان ابدیتم صفحتكم لی ونكثتم بیعتكم وخالفتم امامكم فوالله الّذی لا اله غیره لاضربنّكم بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی ولو لم یكن لی ناصر اما انّی ارجو ان یكون من یعرف الحقّ منكم اكثر ممّن یردیه الباطل بانگ برداشت که ای بندگان خدای از خدای بترسید و از انگیزش فتنه و پراکندگی جماعت دست باز دارید و در هلاکت نفوس و اراقت دماء چندین مکوشید و اموال مردم را بمواصفه نهب و مواصفه غصب ضایع مکنید و بدانید که من با هیچ آفریده ساخته مجادلت نشوم تا تقدیم مقاتلت نکند و از سوی هیچکس نگاهم تا زیان من نخواهد و از در ستم هیچ خفته را بر نینگیزم و از طریق بهانه جوئی با هیچکس در نیاویزم و هیچکس را بگمان ناستوار و تهمت مردم ناهنجار ماخوذ ندارم لکن شما رشته خویش را میدانید و حفظ حوزه خود را نمیتوانید نکث بیعت مینمائید و با امام خود دق الباب مخالفت میفرمائید سوگند با خدای شما را دستخوش شمشیر خویش میدارم چندانکه این شمشیر در دست منست بی آنکه مرا یاری یاوری باشد چون نعمان بن بشیر سخن بدینجا آورد عبدالله بن مسلم بن ربیعة الحضرمی که در شمار حلفای بنی امیه بود بپای خاست و گفت ای نعمان این سخنان نا تندرست چیست که بگزافه می‌رانی و درهم میلانی بدین کلمات اصلاح معادات با امیر المؤمنین یزید خواهی ادحاشا و کلا این سخنان مختار خائفین و اختیار مستضعفین است فقال له النّعمان اكون من المستضعفین فی طاعة الله احبّ الیّ من ان اكون من الاعزّین فی معصیة الله نعمان گفت من دوست تر دارم که در طاعت خدای از مستضعفین شمرده شوم و در عصیان خدا از شمار شیفتگان بزدم این بگفت و از منبر بزیر آمد و جانب سرای خویش گرفت و عبدالله بن مسلم بن ربیعة الحضرمی در زمان بسوی یزید بن معویه بدین رقم مکتوبی در قلم آورد

نامه عبدالله حضرمی بیزید بن معویه

امّا بعد فانّ مسلم بن عقیل قد قدم الكوفة وبایعه الشّیعة للحسین بن علیّ بن ابی طالب فان یكن لك فی الكوفة حاجة فابعث الیها رجلا قویّا ینفذ امرك ویعمل مثل عملك فانّ النّعمان بن بشیر رجل ضعیف او هو یتضاعف یزید را با کاهید که مسلم بن عقیل بکوفه در آمد و از مردم بیعت بستد تا در متابعت حسین بن علی پای استوار کنند و همدست و همداستان باشند اگر کوفه را در تحت سلطنت خویش خواهی داشت مردی را بحکومت فرست که با قلبی قوی و عزمی ثابت امر ترا انفاذ تواند داد و خصم ترا دفاع تواند کرد همانا نعمان بن بشیر مردی ضعیف و در انظار ناس بی سنگ و خفیف است یا خاطر را چنان مینماید که من مردی ضعیف و ناتوانم و دفع دشمن نتوانم و این اوّل مکتوبی بود که یزید را تحریض قتل سیّد الشّهدا داد از پس او عمر بن سعد بن ابی وقاص و دیگر عمارة بن عقبه نیز بسوی یزید علیه اللعنه بدینگونه نامه کردند چون این مکاتیب بیزید رسید سرجون رومی را طلب داشت و این سرجون در شمار عبید معویه بود و او را روز تا روز مورد ملاطفت داشت چندانکه وزارت خویش بدو گذاشت چون معویه درگذشت همچنان یزید او را از عمل وزارت باز نکرد با جمله چون سرجون حاضر مجلس شد یزید آن مکاتیب را با وی سپرد و آغاز مشورت کرد و مصلحت جست که سزاوار حکومت کوفه کیست تا او را دادم و دفع ایجاد شر از وی خواهیم سرجون اصلاح این امر و مفتاح این باب را جز بخشونت خوی و شرارت طبع عبیدالله زیاد چاره ندانست

لکن چون یزید را در اینوقت از عبیدالله ملالتی در خاطر بود ابتدا بنام او نکرد با یزید گفت مرا با تو سگالی خواهد رفت با من بگوی اگر امروز معویه سر از خاک بیرون کند و فرمانی دهد تو فرمانپذیر خواهی بود یا سر از فرمان بر خواهی تافت گفت البته پذیرای فرمان شوم اینوقت سرجون مکتوبی از جیب بیرون کرد و گفت اینک عهدنامه معویه است بدینگونه نگاشته و حکومت کوفه را بعبیدالله مفوض داشته حکومت کوفه را تو نیز بعهده عبیدالله فرمای و اصلاح اینگونه وقایع را از وی بخواه یزید صوابدید سرجون را بپذیرفت و منشور حکومت کوفه را بدینگونه بعبیدالله بن زیاد رقم کرد

منشور حکومت ابن زیاد در کوفه

امّا بعد فقد كتب الیّ شیعتی من اهل الكوفة ویخبرونی انّ ابن عقیل فیها جمع الجموع لیشقّ عصا المسلمین فسر حین تقرء كتابی هذا حتّی تأتی الكوفة فتطلب ابن عقیل طلب الخرزة حتّی تثقفه وتوثقه او تقتله او تنفیه والسّلام در جمله میگوید شیعیان من از مردم کوفه مرا مکتوب کردند و آگهی فرستادند که پسر عقیل در آن بلد با جماعتی ممهد گشته که مردم را پراکنده و شق عصای مسلمین کند چون بر این کتاب مشرف و مطلع شدی بی توانی برنشین و بجانب کوفه کوچ میده و بتمام استقرا و استقصا طلب میکن پسر عقیل را چنانکه کسی گوهری جوید تا گاهی که بر وی نصرت جوئی و بند بر نهی یا در القتل رسانی و اگر نه از آن بلده اخراج کنی و این مکتوب را بصحبت مسلم بن عمر الباهلی روان داشت و چون یزید از مردم کوفه و بصره مطمئن خاطر نبود و در دفع مسلم عجلتی تمام داشت دیگر باره عبیدالله را بدین اسلوب مکتوب کرد

مکتوب یزید با بن زیاد

من یزید بن معویة الی عبید الله بن زیاد امّا بعد فقد بلغنی انّ اهل الكوفة قد اجتمعوا علی البیعة للحسین ابن علیّ وقد كتبت الیك كتابا فاعمل علیه فانّی لا اجد سهما ارمی به عدوّی اجرأ منك فاذا قرأت كتابی هذا فارتحل من وقتك وساعتك وایّاك والابطاء والتّوانی واجتهد ولا تبق من نسل علیّ بن ابی طالب احدا واطلب مسلم بن عقیل طلب الخرزة واقتله وابعث الیّ برأسه والسّلام یعنی این نامه ایست از یزید بن معویه بسوی عبیدالله زیاد همانا بمن رسید که مردم کوفه سخن یکی کردند و در بیعت حسین همداستان شدند من اینک بسوی تو کتابی روان کردم واجب میکند که بدانچه نگاشته‌ام پذیرای فرمان باشی و من بیرون تو خدنگی نیافتم که دفع دشمن را اینک ترا از تو برشایسته تر چون این نامه قرائت کنی وقت را دراز مکش در ساعت برنشین و بتعجیل و تقریب طی طریق میکن بپرهیز از توانی و گرانی و چندانکه در وسعت بازوی تست پای استوار کن و یکتن از فرزندان علی ابوطالب زنده مگذار و مسلم بن عقیل را دستگیر کن و از پای در افکن و سر او را نزد من فرست چون این نامه در شهر بصره مشهود عبیدالله زیاد افتاد سخت شاد شد که مصرین بصره و کوفه در تحت حکومت و عدل او گشت در زمان فرمان داد تا مردم بصره وضیع و شریف در مسجد جامع مجتمع شدند آنگاه بر منبر صعود داد

خطبه ابن زیاد در بصره

وقال یا اهل البصرة انّ الخلیفة یزید قد ولّانی الكوفة وقد عزمت علی المسیر الیها وقد استخلفت علیكم اخی عثمان بن زیاد فاسمعوا له واطیعوا وایّاكم والاراجیف فوالله ان بلغنی انّ رجلا منكم خالف امره لاقتلنّ عریفه ولآخذنّ الادنی بالاقصی حتّی تستقیموا ندا در داد که ای مردم بصره دانسته باشید که خلیفه زمان یزید بن معویه ایالت کوفه را نیز بمن حوالت فرمود و هم اکنون عزیمت درست کرده‌ام که بدانجا شوم و برادر خویش عثمان بن زیاد را بجای خود خلیفتی داده‌ام فرمان او را گوش دارید و اطاعت کنید و از تهییج اراجیف و سخنان سخیف بپرهیزید سوگند با خدای اگر بمن رسد که مردی از شما اوامر و نواهی او را مخالفت آغازد فرزندان او را با تیغ درمیگذرانم و نزدیکان او را بگناه گریختگان و دور افتادگان ماخوذ میدارم و زنده نمیگذارم تا گاهی که اعوجاج شما باستقامت گراید اینجمله بپرداخت و از منبر فرود آمد و بسیج راه کوفه کرده صبحگاه دیگر با اهل و عشیرت و حشم و حشمت از بصره خیمه بیرون زد و وجوه مردم بصره را که نامزد بدعوت حسین علیه السّلام بودند ملازمت رکاب فرمود از جمله مسلم بن عمر الباهلی و منذر بن جارود العبدی

وشمر بن الاعور ای رثی بودند و مالک بن شبیع متقاعد شد و برجع خاصره متعذر گشت و پیام داد که چون از مرض بهبودی یابم از
دنبال بشتابم و با شما ملحق شوم اینوقت ابن زیاد جامه سفید در پوشید و عمامه سیاه بر سر بست و لثامی چون لثام حسین بن علی علیهما السلام
استوار کرد و طیلسانی از فرق سر فرو گذاشت و شمشیری حمایل ساخت و کمانی بباز و در انداخت و کنانه انباشته با تیر بر میان بست
و بر استری شهبا بر نشست و قضیبی بدست کرد و طریق کوفه پیش داشت و آن مسافت را همواره بسرعت در می نوردید تا روز جمعه هنگام
نماز دیگر بظاهر کوفه رسید پس پیاده شد و مردم او نیز پیاده شدند و لختی بیارمیدند از آنسوی مردم شهر را آگهی رسید که گروهی در بیرون
کوفه فرود آمده اند مگر توقف کونه کرده اند و از فرسایش راه آسایشی خواسته اند این همیشه کرجش حسین بن علی است پس اهل کوفه مرد و زن
در کوی و برزن انجمن شدند و چشم براه همی گماشتند و انتظار قدوم حسین میبردند اما عبیدالله بن زیاد در بیرون کوفه بود تا دو ساعت
از شب سپری شد پس برخاست و بر نشست و مردم او جماعتی بر مقدمه رفتند و گروهی یمین و شمال او را فرو گرفتند و این شب چنان
از نور ماهتاب جهان روشن بود که گفتی در سایه آفتاب میروند و مردم از راه و بیراه پذیره او را شتاب میگرفتند و میگفتند اینک
حسین بن علی است و بر گرد باره او فراهم میشدند و دم بارگی را فرا میگرفتند و میگفتند مرحبا بک یا ابن رسول الله زنی بانک برداشت
که الله اکبر سوگند بخداوند کعبه که این پسر رسول خداست و مردمان یکدیگر را صیحه میزدند و درهم می آوردند و میگفتند یا ابن رسول الله اینک
ما چهل هزار تن ترا با امت برداشته ایم و سر و جان در راه تو گذاشته ایم از این کلمات پوست بر تن عبیدالله زندان میگشت
و موی بر اندامش زحمت پیکان میداد و با مردم جز بجواب سلام سخن نمیکرد و طی مسافت مینمود چون نزدیک دارالاماره رسید خبر
بنعمان بن بشیر بردند که چه آسوده نشسته اینک حسین بن علی است که از راه در میرسد نعمان نگاهبانان را بفرمود تا دارالاماره را
در بستند و نیمی از فراز باره و نیمی از پس در نشستند هم در اینوقت عبیدالله فرا رسید و مردم کوفه گرد او را فرو گرفتند و بانگ در افکندند
که ای نعمان در بر روی پسر رسول خدای بگشای و او را شتم کردند و فحش گفتند نعمان بر لب بام آمد و سر فرو داشت فَقٰالَ یٰا ابْنَ
رَسُولِ اللّٰهِ اُنْشُدُكَ اللّٰهَ اِلّٰا تَنَحَّیْتَ وَاللّٰهِ مٰا اَنَا بِمُسْلِمٍ اِلَیْكَ اَمٰانَتی وَمٰالی فی قِتٰالِكَ مِنْ اَرَبٍ گفت ای پسر رسول
خدا ترا با خدای سوگند میدهم که از فتح این باب دست باز دار و بجای دیگر فرود آی قسم با خدای این سرای را که با من سپرده اند تسلیم
تو نکنم و دوست ندارم که با تو طریق مقاتلت سپارم اینوقت عبیدالله لثام بگشود و آغاز سخن نمود و گفت یا نعمان در بگشای که شب دراز
کشید مگین از مردم کوفه بانگ او را بشنید و بشناخت و واپس دوید و گفت یٰا قَوْمِ ابْنُ مَرْجٰانَةَ وَالَّذی لٰا اِلٰهَ غَیْرُهُ قسم با آنکس که
جز او خدائی نیست اینک پسر مرجانه است و مسلم بن عروه باهلی نیز بانگ برداشت که هان ای مردم کوفه دور شوید اینک عبیدالله
زیاد است مردمان سر بر تافتند و یکدیگر را در نوشتند و در گذشتند و ابن زیاد را همی بد گفتند و لعن کردند از آنسوی نعمان بن بشیر در بگشاد
و ابن زیاد را در برد و عبیدالله آنشب را بروز آورد و بامداد فرمود تا منادی ندا در داد که الصَّلٰوةَ جٰامِعَةً و مردمان در مسجد جامع مجتمع
شدند پس عبیدالله زیاد از سرای بیرون شد و بمسجد آمد و بر منبر صعود داد و خدای را ثنا گفت و رسول او را درود فرستاد ثُمَّ قٰالَ اَمّٰا
بَعْدُ فَاِنَّ اَمیرَ الْمُؤْمِنینَ یَزیدَ وَلّٰانی مِصْرَكُمْ وَثَغْرَكُمْ وَفَیْئَكُمْ وَاَمَرَنی بِاِنْصٰافِ مَظْلُومِكُمْ وَاِعْطٰاءِ مَحْرُومِكُمْ
وَالْاِحْسٰانِ اِلٰی سٰامِعِكُمْ وَمُطیعِكُمْ كَالْوٰالِدِ الْبَرِّ وَسَوْطی وَسَیْفی عَلیٰ مَنْ تَرَكَ اَمْری وَخٰالَفَ عَهْدی فَلْیَتَّقِ امْرُءٌ
عَلیٰ نَفْسِهِ الصِّدْقُ یُنْبی عَنْكَ لَا الْوَعیدُ گفت دانسته باشید که یزید مرا فرمانروا ساخت بر شهر شما و حدود و ثغور شما
و غنایم شما و مامور ساخت که داد مظلوم را بستانم و عطای محروم را برسانم و مردم فرمانبردار و طاعت ور را چون پدر مهربان مورد
بذل و احسان فرمایم و تازیانه من و شمشیر من خاص کسی است که امر مرا مخالفت کند و عهد مرا بشکند لاجرم مردم باید از بیفرمانی من بر

ورود ابن زیاد بدار الاماره

خطبه ابن زیاد در کوفه

جان خویش بترسند آنگاه گفت کردار بکار آید نه گفتار عدوی عنید را با حسام حدید دفع توان داد نه با وعید و تهدید آنگاه
گفت فَاَبْلِغُوا هٰذَا الرَّجُلَ الْهٰاشِمِیَّ مَقٰالَتی لِیَتَّقِیَ غَضَبی یعنی مسلم بن عقیل را بیاگاهانید که از خشم من بپرهیزد این بگفت
و از منبر بزیر آمد و بسرای خویش باز شد و کارداران خویش را که معتمد و موتمن میدانست پیش خواند و بفرمود تا عرفا و نقبای شهر را
حاضر کردند و هر عریفی را چند تن از مردم شهر و محلات در عهده عرافت او ست جریده نمودند و حکم داد که هر عریفی در سکنه محال خویش
از اهل حروریه و آنان که براه شقاق و نفاق میروند و آنکس را که از مخالفین یزید میشناسند بنام و نشان بنویسند و بپایندانی و ضمانت بر
ذمت عریف است که نام هیچیک از مخالفین را پوشیده ندارد همانا چون مخالفی از حوزه عرافت عریفی آشکار شود و بر خصمی بیرون
آید وجیبه عریف را قطع کنم و او را بر در سرایش بدار زنم و جان و مالش را بهدر خوانم و بر قتل و سبی باز ماندگانش حکم رانم بدینگونه عرفا و
نقبا را ماخوذ داشت و این مواثیق ممهد و مشید ساخت وَاَمَرَ مُنٰادِیَهُ یُنٰادی فی قَبٰائِلِ الْعَرَبِ اَنْ یَثْبُتُوا عَلیٰ بَیْعَةِ
یَزیدَ بْنِ مُعٰوِیَةَ قَبْلَ اَنْ یَبْعَثَ اِلَیْكُمْ مِنَ الشّٰامِ رِجٰالًا یَقْتُلُونَ رِجٰالَكُمْ وَیَسْبُونَ حَرَمَكُمْ یعنی فرمان داد تا منادیان
او در تمام قبایل عرب ندا در دادند که ایها الناس بیعت یزید را خوار مایه مشمارید و متابعت او را دست باز مدارید از آن پیش که لشکر شام
بر شما بتازد و مردان شما را عرضه شمشیر سازد و زنان شما را اسیر گیرد مردم کوفه چون این کلمات را بشنیدند و این تهدید و تهویل
نگریستند با یکدیگر گفتند ما را چه افتاده که با خداوند سریر خلافت مخالفت آغازیم و خویشتن را بهلکه در اندازیم بیعت حسین را بشکستند و
بمتابعت یزید پیوستند مسلم بن عقیل در سرای مختار از این اخبار آگهی یافت و نگران بود که این امر معظم را از کجا استعانت کند بامدادان
از برای نماز حاضر مسجد نشد و چون هنگام نماز ظهر فراز آمد از خانه بیرون شد و بمسجد در آمد و باذان ندا در داد و بنماز در ایستاد و از آن
چهل هزار تن و بروایتی هشتاد هزار تن که با او بیعت کرده بودند یکتن حضور نداشت و مسلم وحیداً فریداً نماز بگذاشت چون از
نماز خویش فراغت جست غلام خویش را گفت یٰا غُلٰامُ مٰا فَعَلَ اَهْلُ هٰذَا الْمِصْرِ ای غلام بگوی مردم این شهر را چه افتاد و بکجا شدند
گفت ای سید و مولای من مردم این شهر بیعت حسین را از زیر پا نهادند و دست بمتابعت یزید دادند مسلم چون این کلمه بشنید از در فسوس
دریغ دست بر دست زد و دانست که دیگر در خانه مختار ایمن نتوان نشست و یکتنه با شیعیان یزید مقاتلت نتوان پیوست از مسجد
بیرون شد و ناشناخته در کوی و برزن هایم و آسیمه راه در نوردید تا بمحلت بنی خزیمه رسید ناگاه خانه شاهانه گریا سر دید و گریاسی بلند
اساس نگریست مسلم بر در آن سرای در ایستاد ناگاه جاریه از خانه بیرون شد او را گفت بگوی تا این خانه کراست عرض کرد این سرا
هانی بن عروه است فرمود بشتاب و هانی را بگوی مردی بر باب ترا میطلبد اگر گفت آن مرد را نام چیست بگوی مسلم بن عقیل جاریه
برفت و بگفت و باز شتافت و عرض کرد ای سید و مولای من در آی همانا هانی علیل است جنبش کرد تا ترا پذیره کند نیرو نیافت
پس مسلم بسرای هانی در آمد و هانی مقدم او را مبارک شمرد و در خدمت او در ایستاد و فراوان ترحیب و ترجیب فرستاد و در حرم سرای
خویش بیتی خاص مسلم معین فرمود و روزان و شبان در صحبت او وقت میگذرانید و جماعتی از شیعیان حسین علیه السلام چون دانستند
مسلم در سرای هانی بن عروه است در حضرتش مختلف و متردد گشتند و مسلم از هر یک بیعت میگرفت و ایمان مغلظه بر وی حمل میکرد که این
راز را مستور بدارد و از منافقین پوشیده کار کند شبانگاهی مسلم را با هانی از عبیدالله زیاد تذکره رفت و در دفع مخاصمت او با آل رسول
و تدبیر مسالمت مسلم از معاندت او سخن بشوری افتاد هانی گفت ای سید و مولای من روزی چند است که شدت مرض مرا ملازمت
خانه گماشته و در هیئه بالش و بستر داشته چون دوستان من خبر ناتوانی من بعبیدالله زیاد برند بی توانی بعیادت من شتاب گیرد هم
درین خانه مرا دیدار کند و شرط مهربانی بپای برد تو اینوقت این شمشیر را با خویشتن میدار و در مخدعی و بیغوله جای باش چون وقت رسد

تدبیر هانی و مسلم در قتل ابن زیاد

ترا آگهی دهم پس چون شیر شمیده از کمین بیرون تاز و آن پلید غدار را سربردار مسلم گفت انشاء الله هانی گفت تو نگران من میباش چون
دیدی که عمامه از سر برداشتم و بر زمین گذاشتم فرصت از دست مگذار عجلت کن و در ای و او را دستخوش شمشیر فرمای و نیک بر
حذر باش که اگر زنده بجهد و از چنگ تو بسلامت برهد ما را از تو بر آورد و مرا نیز زنده نگذارد و از آنسوی عبید الله را گفتند که هانی بن
عروه روزگاریست که علیل و سقیم در بستر ناتوانی مقیم است اکنون که اسقام او روی ببهبودی نهاده از آن زیاده نیست که ساعتی پیش
و کم در عتبه خانه نشیمن تواند کرد و هانی بن عروه نیز کس بعبید الله فرستاد و آغاز گله نهاد که مرا اسیر رنج و شکنج دیدی و از حال من نپرسیدی
عبید الله عذر خواه گشت و گفت از رنج تو آگاه نبودم اکنون شامگاه نزدیک تو شتابم و سعادت عیادت دریابم و چون نماز عشا
بگذاشت طریق سرای هانی برداشت و بر باب سرای ایستاد هانی را آگهی بردند که امیر اذن دخول میطلبد هانی کنیز خود را گفت آن سیف
بمسلم سپار و او را در مخدع جای ده مسلم شمشیر بگرفت و بمخدع رفت و عبید الله درآمد و در کنار هانی بنشست و حاجب عبید الله از پس پشت
او ایستاده شد اینوقت سخن در پیوستند و هانی از حدت تب و شدت مرض لختی شکایت کرد آنگاه عمامه خویش را از سر برداشت
و بر زمین گذاشت و چنان میدانست که مسلم بیرون خواهد تاخت و کار خواهد ساخت و مسلم از مخدع بیرون نشد بالجمله سه کرت هانی
عمامه خویش را بر زمین نهاد و دیگرباره بر سر جای داد و مسلم اقدام نفرمود اینوقت هانی بدین شعر تمثل جست تا مسلم اصغا نماید و در آید

مَا الْاِنْتِظَارُ بِسَلْمٰى لَا تُحَيِّيهَا — حَيُّوا سُلَيْمًا وَحَيُّوا مَنْ يُحَيِّيهَا
هَلْ شَرْبَةٌ عَذْبَةٌ اُسْقٰى عَلٰى ظَمَاءٍ — وَلَوْ تَلِفْتُ وَكَانَتْ مُنْيَتِي فِيهَا
فَاِنْ اَحَسَّتْ سُلَيْمًا مِنْكَ دَاهِيَةٌ — فَلَسْتَ تَاْمَنُ يَوْمًا مِنْ دَوَاهِيهَا

و این اشعار را چند کرت انشاد نمود تکرار انشاد هانی بر ابن زیاد گرانی کرد مگر مکیدتیش بخاطر رسید گفت چه رسیده است امیر در اکه بدین
شعر چندین تمثل کند گفتند شدت مرض او را باکثار سخنان نابهنگام میگمارد ابن زیاد برخاست و از سرای هانی بیرون شد و برنشست و بدار
الاماره مراجعت کرد از پس او مسلم از مخدع بیرون شد هانی گفت چه بود این توانی و تراخی و ترا چه چیز باز داشت از قتل عبید الله مسلم گفت
دو چیز نخست آنکه زنی با من درآویخت و قالت نَشَدْتُكَ اللهَ اِنْ قَتَلْتَ ابْنَ زِيَادٍ فِي دَارِنَا فَبَكَتْ فِي وَجْهِي گفت ترا با خدای
سوگند میدهم ابن زیاد را در خانه ما کشته شمشیر مکن و میان ما را از بیخ مکن و در روی من سخت بگریست و دیگر آنکه حدیث رسول خدای را
بخاطر آوردم که میفرماید اِنَّ الْاِيمَانَ قَيْدُ الْفَتْكِ وَلَا يَفْتِكُ مُسْلِمٌ یعنی ایمان مسلمان را از مکیدت و خدیعت باز میدارد و هیچ
مؤمن مفاجأة مسلمانی را بقتل نمیرساند هانی گفت لکن بیرون اگر بیرون تاختی و او را دستخوش شمشیر ساختی فاسقی فاجری کافری را کشته
بودی اکنون مرا پی سپر دمار و هلاک ساختی و خود را بتهلکه در انداختی و واقع شدی در چیزی که آنرا دافع بودی و این هنگام هانی از ابن زیاد
بیمناک شد و بتمادی تمارض از مجلس او متباعد گشت بود که گاه گاهی بر در سرای خویش می نشست لکن بیشتر ملازمت بالین و بستر خود
می بست اما از آنسوی چون ابن زیاد بدار الاماره رسید تصمیم عزم داد در تشدید تدبیر تا مسلم بن عقیل را دستگیر کند او را غلامی بود که معقل
نام داشت و او در چاپلوسی و حیلت اندوزی بشیمت اکالب و شیوه ثعالب معرفت بنزمود او را حاضر کرد و گفت با معقل سه هزار درهم
از خازن من فرا گیر و در فحص حال مسلم بن عقیل میباش و از هر جا و هر کس تفرس میکن و تجسس میفرما چون یکی از دوستان او را بدست کنی بدانسان
که دانی و توانی زمسکن مسلم آگاه شوی و بدو راه یابی و این مبلغ را تسلیم ساز و گوی این هدیه ایست از برای تجهیز سپاه و جهاد دشمنان
گمراه چون از پنهان و پیدای ایشان آگاه شوی مرا آگهی باید داد پس معقل آن دراهم بگرفت و از پی امتثال فرمان برفت و بهر در نگران بود
و بهر کس ابواب مرافقت و موافقت بگشود روزی بمسجد جامع آمد مردی را نگریست که جامهای سفید در بر کرده و بنماز در ایستاده و چون

منع مسلم از قتل ابن زیاد در خانه هانی

[illegible]

حیلت معقل در دیدار مسلم

و تن را به نیاز فرا داده معقل با خود اندیشید که این کس نیست جز از شیعیان علی ابوطالب پس نزدیک مصلای او بیامد و بنشست
و این مرد مسلم بن عوسجه بود چون از نماز فراغت جست معقل برخاست و پیش شد و با او معانقه کرد و آغاز مهر و حفاوت فرمود و تمام
ضراعت نیازمندی خود را باز نمود و گفت یا عبد الله من مردی از اهالی شامم خداوند تبارک و تعالی مرا بفضل و کرم خود بنواخت و
قلب مرا از محبت اهل بیت آکنده ساخت شنیده ام که درین شهر از خویشاوندان رسول خدا مردی که گاه روی مینماید و از مردم بنام
حسین بن علی اخذ بیعت میفرماید من اینک سه هزار درهم با خود حمل داده ام و در حضرت خداوند بر ذمت نهاده ام که این مبلغ را
با وی تسلیم دارم تا در بهای سیف و سنان صرف کند و با دشمنان دین رزم زند تنی چند گفتند تو از محبین آنخاندان و از شیعیان
ایشانی بعید نباشد اگر مسئلت مرا با اجابت مقرون داری و در اسعاف حاجت من مسامحت نفرمائی فَقَالَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ
يَا اَخَا الْعَرَبِ اَغْرَبَ مِنْ هٰذَا الْكَلَامِ مَا لَنَا وَاَهْلَ الْبَيْتِ فَمَا اَصَابَ الَّذِي اَرْشَدَكَ اِلَيَّ مسلم گفت ای برادر عرب
ازینگونه سخن مکن مرا با اهل بیت موالات و مودتی نیست آنکس که ترا بسوی من دلالت کرده اصابت نفرموده معقل گفت یا عبد الله مرا
اغلوطه مده اندرین مسجد گروهی از مردم دین پژوه مرا آگهی دادند که تو با حسین بن علی دست بیعت داده و قلاده اطاعت او را
گردن نهاده اگر مرا با خویشتن موافق نمیدانی و مخالف و منافق میخوانی نخستین از من بیعت بستان و مواثیق مرا با سوگندهای محکم استوار
فرما و این دراهم را نیز از من مأخوذ دار آنگاه مرا نیز دار ابن عقیل دلیل باش مسلم بن عوسجه سخنان معقل را که همه دروغ و دغل بود باور داشت
فَقَالَ اَحْمَدُ اللهَ عَلٰى لِقَائِكَ اِيَّايَ فَقَدْ سَرَّنِي ذٰلِكَ لِتَنَالَ الَّذِي تُحِبُّهُ وَلِيَنْصُرَنَّ اللهُ بِكَ اَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ
لَقَدْ سَائَنِي مَعْرِفَةُ النَّاسِ اِيَّايَ بِهٰذَا الْاَمْرِ قَبْلَ اَنْ يَتِمَّ مَخَافَةَ هٰذَا الطَّاغِيَةِ وَسَطْوَتِهِ گفت سپاس خدای را
که مراد دیدار کردی و شاد شدم که بر آرزوی خود سوار شدی و خداوند ترا بنصرت اهل بیت پیغمبر خود برخوردار کرد لکن دوست نداشتم
چندانکه این خمیر مایه بیداد و فساد یعنی ابن زیاد بر اریکه حکمرانی متکی است مردم مرا از محبین اهل بیت بشمار گیرند معقل آغاز شادمانی
و فرحت کرد و گفت اکنون از من بیعت بگیر و برادر طریقت بدان پس مسلم بن عوسجه از وی بیعت بستد و بکتمان سر وصیت کرد و
بمواثیق مغلظه مشید فرمود آنگاه گفت یکدو روز نزدیک من مختلف و متردد میباش تا وقت بدست کنم و اجازت حاصل نمایم آنگاه
ترا بمجلس مسلم بن عقیل دلالت خواهم کرد پس معقل ملازمت خدمت مسلم بن عوسجه را مواظبت نمود تا بمجلس مسلم بن عقیل راه یافت
و اظهار عقیدت نمود و تجدید بیعت کرد و بفرمان مسلم آن دراهم را با ابو ثمامه صایدی تسلیم داد تا در تجهیز لشکر بکار برد چه ابو ثمامه در
شناخت اسب و سلاح بصیر و در میدان حرب و ضرب دلیر بود بالجمله معقل در هر صباح اول کس بود که خدمت مسلم را دریافتی و آخر کس
بود که شامگاهان باز شتافتی بدینگونه کار کرد تا شیعیان حسین علیه السلام را بتمامت بشناخت و اسرار ایشان را بالجمله مکشوف ساخت
و ابن زیاد را از بیش و کم آگاه نمود ابن زیاد چون از صورت حال آگهی بدست کرد محمد بن اشعث بن قیس کندی را و دیگر اسماء بن خارجه را و
دیگر عمرو بن حجاج زبیدی را طلب کرد و دختر عمرو بن حجاج که رویحه نام داشت در حباله نکاح هانی بود و او از هانی پسری بنام یحیی داشت
بالجمله چون این بزرگان قبایل حاضر شدند ابن زیاد گفت چیست که هانی بن عروه را نمی بینم چرا بمجلس من حاضر نمی شود مگر از من کراهتی
در خاطر دارد گفتند تواند بود که ناتوانی هانی را از حضرت تو معذور داشته گفت شنیده ام که همه روز بر در سرای خویش می نشیند
از هر در سخنها میکند و داستانها میزند من دریغ میدارم که بزرگ مردی مانند هانی بنا چیز مرضی بهانه گیرد و از مجلس من کرانه جوید اگر
بی شایبه تمارض حلیف بستر و الیف بالین است مرا بباید کار آید تا عیادت او اعادت کنم و اگرنه این استبطاء و انحراف را خبر بر
است بگذار و استنکاف نتوان حمل داد و من دوست ندارم که از اشراف عرب مانند هانی کس از من در هول و هرب افتد اکنون همگان

طلبیدن ابن زیاد هانی بن عروه

بشتابید و او را دیدار کنید و نزدیک من آرید لاجرم ایشان هنگام عشا بشتافتند و هانی را بر در سرای خویش یافتند گفتند ای هانی ترا چه افتاده که بناواجب با ابن زیاد در انداختی و خود را دستآویز مخاصمت او ساختی دیدار او را دشمن میداری و بمجلس او در نمیائی گفت اگر مردم رنجور روزی چند از مجلس امیر مهجور مانند معذور باید داشت گفتند یا هانی ما این بگفتیم پاسخ داد که هانی همه روزه بر باب سرای خویش نشسته و با مردمان از هر در سخن پیوسته او را رنجی و شکنجی نیست ای هانی مرد خردمند جور بر سلطان نکند و مشت بر سندان نزند ترا با خدای می سپاریم که برنشینی تا باتفاق جانب سرای امیر گیریم این بگفتند و سلب او را طلب کردند و بر وی بپوشانیدند و او را بر استری برنشانیدند و راه پیش داشتند چون راه با دار الاماره نزدیک کردند چنان شد که گفتی از سرایت غیب دریچه بقلب هانی گشوده شد و از دیدار ابن زیاد بیمناک گشت روی با حسان بن خارجه آورد و گفت ای برادرزاده مرا از دیدار ابن زیاد هراسی در خاطر افتاد صواب آنست که نزدیک او حاضر نشوم و با سرای خویش روم اسماء بن خارجه چون از ضدیعت معقل و مکیدت ابن زیاد آگاه نبود گفت ای عم لا والله بر تو هیچ خوفی و خشیتی نیست خاطر خویش را بوهم دور اندیش مکدر مکن ساحت امیر را از خیالات ناخوش مشوش مفرمای منت خدایرا که ذیل تو از آلایش هر نقصانی پاک و پاکیزه است هانی ترک مراجعت گفت و با آن جماعت بر ابن زیاد در آمد چون چشم عبیدالله بر وی افتاد گفت اَتَتْكَ بِخائِنٍ رِجْلاهُ خائن را دو پای او نزد تو آورد و این کلمه از امثال عربست یعنی خاین بپای خویش آمد و چون هانی نزدیک شد روی با شریح قاضی کرد که از جمله مجلسیان بود و بدین شعر عمرو بن معدیکرب تمثل جست

اُرِیْدُ حِبْوَتَهُ [حیاته] وَیُرِیْدُ قَتْلی　　عَذِیْرَكَ مِنْ خَلِیْلِكَ مِنْ مُرادِ

و عبیدالله همواره مقدم هانی را اکرام میداشت و بتمام رغبت با او صحبت میکرد اینوقت او را وقعی نگذاشت و از وی روی بگردانید اگر چند اینمعنی بر هانی گران آمد لکن او را هیچ چاره جز شکیبائی رسائی نداشت ناگزیر ابن زیاد را بامارت سلام داد پاسخ نشنید فقال بِماذا اَصْلَحَ اللهُ الْاَمیرَ گفت هان ای امیر این سرگرانی از چیست ابن زیاد گفت ای هانی بن عروه خاموش باش در خانه خویش بر کین و کید امیرالمؤمنین یزید و عموم مسلمین فتنه و فساد را انگیزش میدهی و تفرقه جماعت را بفعل بر آتش میدهی هم اکنون مسلم بن عقیل را در خانه خود نگاهبانی و مردم را به بیعت او میخوانی و در سرای همسایگان و نزدیکان خود ابطال رجال را با سلاح جنگ و جدال باز میداری و انتهاز فرصت میبری و چنان میدانی که کید و کین تو بر من مخفی و کردار تو بر من پوشیده است هانی گفت ای امیر چنین مگوی نه من این کارها کرده ام و نه مسلم را بخانه برده ام چون در میان ایشان سخن بدراز کشید ابن زیاد بانگ در داد که یا مَعْقِلُ اُخْرُجْ اِلَیْهِ وَکَذِّبْهُ ای معقل بیرون شو و کذب این دروغزن را بر روی او زن پس معقل در آمد فقال مَرْحَباً بِكَ یا هانی اَتَعْرِفُنی گفت هان ای هانی مرا میشناسی هانی دانست که از جانب ابن زیاد جاسوسی بوده گفت ترا میشناسم عظیم منافقی و کافری که تو بوده آنگاه روی با ابن زیاد آورد و گفت ای امیر سوگند با خدای که من کس در طلب مسلم نفرستاده ام و او را با خویشتن دعوت نکرده ام او خود بنزد من شتابنده آمد و پناهنده شد مرا شرم آمد که او را باز بهم و از خویش برانم ناچار او را در آوردم و ضیافت کردم اکنون اگر مرا هدف شناعت می پسندی رخصت مراجعت فرمای تا عهد او را از گردن فرو نهم و او را اجازت جواز دهم تا بهر کجا که میخواهد میرود ابن زیاد گفت سوگند با خدای تا فرمان مرا تقدیم نفرمائی و مسلم را با من تسلیم نکنی لا مَفَرَّ لَكَ وَلا خَلاصَ وَلا تَجِدُ مَناصاً هانی گفت لا والله فرمان یکی که مهمان خود را با تو تسلیم کنم تا دستآزمون شمشیر کنی هرگز اینکار نخواهم کرد و این عار و دیعه نخواهم گذاشت ابن زیاد گفت لا والله تا او را دست بگردن بسته با من نگذاری از دست من رها نشوی این قال و قیل بتطویل انجامید مسلم بن عمرو الباهلی بپای خاست فقال اَصْلَحَ اللهُ الْاَمیرَ گفت ای امیر مرا با هانی بگذار تا لختی با یکدیگر بملامت آغاز نیم باشد که اینکار را بطریق مسالمت بخاتمت رسانیم پس هانی را برداشت و کناری گرفت چنانکه هر دو تن را ابن زیاد و دیگران بدیدند

طلب کردن ابن زیاد مسلم را از هانی

اینوقت مسلم بن عمرو آغاز سخن کرد و گفت ای هانی ترا با خدای سوگند میدهم که خویشتن را عرضه هلاک و دمار مدار و اهل و عشیرت خود را بدست نهب و قتل مسپار و دانسته باش که مسلم بن عقیل از خویشاوندان ابن زیاد و از عمزادگان یزید است هرگز حشمت رحم را بزیر پای نگذارند و او را دستخوش شمشیر نفرمایند او را تسلیم کن و طریق سلامت پیش دار و دانسته باش که اینکار عاری بر تو واجب نکند و موجب ملامت و شناعت نشود چه با سلطان نتوان براه جدال رفت و سهل و آسان نتوان ترک جان و مال گفت هانی گفت سوگند با خدای که هیچ خواری و خذلانی عظیم تر از آن نیست که من پناهنده خود را که رسول پسر پیغمبر است بدشمن سپارم و حال آنکه من تندرست و توانا باشم و اعوان و انصار من فراوان باشند سوگند با خدای اگر مرا هیچکس نصرت نکند و یکتنه باشم او را داد از دست باز ندهم تا جان بر سر اینکار نهم و این هنگام از شدت غضب هر دو تن با آواز بلند سخن میکردند و ابن زیاد گوش میداشت چون دانست که هانی مسلم را بآسانی تسلیم نکند فرمان کرد که او را بمن آرید چون نزدیک آوردند گفت یا هانی مسلم را تسلیم کن و اگر نه بفرمایم تا سرت را بردارند هانی گفت ترا این زورمندی نیست و این دلیری بیرون قدرت تست چه در زمان سرای ترا با شمشیرهای کشیده حصار دهند و ترا بدست مذحج کیفر فرمایند و چنان میدانست که قبیله او از بیرون در گوش با او میدارند ابن زیاد گفت و الهفاه مرا با شمشیر بیم میدهی بر جست و با قضیبی که در دست داشت سر و مغز هانی را بکوفت و بینی او را بشکست و پوست و گوشت جبین و رخسار او را پراکنده و خون بر روی و موی او بدوید هانی دلیری کرد و دست بقبضه شمشیر برد تا بکشد و او را بکشد از شرطی مردی او را بگرفت و نگذاشت تا تیغ براند ابن زیاد فریاد برداشت که بگیرید او را و بزندانخانه در برید هانی را بگرفتند و بکشیدند و در بیتی از بیوت خانه باز داشتند و جماعتی را بحراست او گماشتند مکشوف باد که قصه گرفتاری هانی را بدست ابن زیاد تا بدینجا که مرقوم افتاد بیشتر از مورخین و محدثین چنانکه در کتاب لهوف و روضه و بحار و دیگر کتب مسطور است همداستانند و در دلیری هانی مبوتی که در خور بیان باشد نگارند لکن ابومخنف لوط بن یحیی کتاب مقتل خویش مینگارد که چون ابن زیاد سر و مغز هانی را درهم شکست و سیلان خون از روی و موی او درهم پیوست هانی چون شیر زخم خورده شمشیر بکشید و بر سر ابن زیاد فرود آورد و کلاهی مطرفی از خز که بر سر داشت چاک زد و جراحتی منکر بر سر او آورد اینوقت معقل سوی او بتاخت و هانی تیغ بزد و رخسار او را دو نیمه ساخت ابن زیاد چون این بدید بانگ در داد که دُونَكُمُ الرَّجُلَ یعنی ای مردم هانی را ماخوذ دارید عوانان و پرستاران او را در پره افکندند هانی تیغ میزد و مدافعت میفرمود و بر یمین و شمال حمله می افکند و قال یا وَیْلَكُمْ لَوْ کانَتْ رِجْلی عَلی طِفْلٍ مِنْ آلِ الرَّسُولِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لا اَرْفَعُها حَتّی تُقْطَعَ و همی گفت وای بر شما ای جماعت اگر پای من بر زبر کودکی از آل رسول باشد بر نگیرم تا گاهی که قطع شود چندانکه بیست و پنج تن از آن جماعت را مقتول ساخت آنگاه بکثرت عدد او را چاره کردند و بروی چیره شدند پس او را ماخوذ ساختند و نزد ابن زیادش بتاختند ابن زیاد را عمودی از آهن در دست بود بی توانی بر سر هانی فرود آورد و فرمان داد تا او را بحبس خانه در انداختند و ما ازین پیش باز نمودیم که یحیی از اصحاب علی مرتضی است و پسرش ابومخنف از اصحاب حسن و حسین علیهما السلام است و خود در کوفه میزیسته و اینوقایع را مینگریسته پس واجب میکند که با وقوف او در این مواقف روایت او را از خبر دیگران بصدق نزدیکتر دانیم اگر چند این دلیری در چنین مجلس از هانی عظیم شگفت می آید بالجمله چون هانی را با چندین جراحت باز داشتند مردی در میان جماعت فریاد برداشت که ای بنی مذحج چه آسوده غنوده اید هانی بن عروه را در دار الاماره بکشتند چون عمرو بن الحجاج الزبیدی این سخن بشنید و دختر او که رویحه نام داشت ضجیع هانی بود لاجرم مردم را بدفع ابن زیاد دعوت کرد و فرسان قبیله را از هم آورد و با چهار هزار تن مرد مبارز دار الاماره را حصار دادند و ایشان فریاد همی کردند یا ابْنَ زِیادٍ تَقْتُلُ صاحِبَنا وَلَمْ یَخْلَعْ طاعَةً وَلَمْ یُفارِقْ جَماعَةً یعنی ای پسر زیاد صاحب ما را میکشی و حال آنکه نه خلع طاعت کرده و نه تفرقه جماعت فرموده و گروهی منادی میکردند

حبس کردن ابن زیاد هانی را

که هانی اگر زنده باشد با ما سخن بگوید اینک عمزادگان و خویشاوندان تو حاضرند تا با دشمن تو قتال دهند چون ابن زیاد کلمات ایشان را اصغا
نمود روی با شریح قاضی آورد و گفت برخیز و بیرون شو و هانی را دیدار کن تا بدانی زنده است پس نزد این جماعت رو و ایشان را آگهی ده
که صاحب شما را نکشته اند بلکه امیر برای مصلحتی او را ساعتی بیش و کم با خود نگاه میدارد تا از چیزی چند از وی پرسش فرماید پس شریح
نزد آن گروه آگهی آورد که ای مردم بیهوده مخروشید و در امر باطل مکوشید اینک صاحب شما در نزد امیر نشسته و با او سخن در پیوسته
امیر با او مصلحتی خواهد پرداخت و او را بسوی شما گسیل خواهد ساخت مردم را بدین سخنان فریبنده دل بشکفت و پراکنده فرمود همچنان
بزرگانی هانی خدای را ستایش گرفتند و برفتند اینوقت اسماء بن خارجه بپای خاست و گفت ای امیر تو ما را برانگیختی و بسوی هانی گسیل ساختی
تا او را مطمئن خاطر ساختیم و امانش دادیم و نزد تو آوردیم آنگاه او را بسب و شتم بیازردی و مغزش را با قضیب بکوفتی و پوست و گوشت
سر و رویش را برآشوفتی و اینک آهنگ قتل او داری ابن زیاد بر وی خشم گرفت و گفت تو نیز از آنانی که بایدت کشت و فرمان کرد
تا بر سر و مغزش زدند و بضرب مشت و سیلی او را از مجلس براندند و در ناحیه بیت در افکندند محمد بن اشعث بن قیس کندی گفت من
نگران سود و زیان خویش نیستم بلکه در مجوبه ضمیر من جز اطاعت امیر چیزی نمی آید اینوقت ابن زیاد با خدام و شرط و عوانان و بزرگان
بلد بمسجد آمد و مردم را حاضر ساخت و بر منبر صعود داد فَقالَ اَمّا بَعْدُ اَیُّهَا النّاسُ فَاعْتَصِمُوا بِطاعَةِ اللهِ وَطاعَةِ اَئِمَّتِکُمْ وَ
لا تَفَرَّقُوا فَتَهْلِکُوا وَتَذِلُّوا وَتُقْتَلُوا وَتُجْفَوْا وَتُحْرَمُوا اِنَّ اَخاکَ مَنْ صَدَقَکَ وَقَدْ اَعْذَرَ مَنْ اَنْذَرَ گفت ای مردم
چنگ در طاعت خدای در زنید و اطاعت امامان خود را واجب دانید و تفرقه جماعت را میاغازید و خود را بمهلکه میندازید و خویشتن را
مقتول و ذلیل و محروم مخواهید همانا برادر تو کسی است که با تو سخن بصدق کند و از این پس چیزی بر من نیست این بگفت و از منبر بزیر آمد خروج مسلم بن عقیل بر ابن زیاد
این هنگام غوغای مردم در هم افتاد و از باب تمارین ندا در دادند که مسلم بن عقیل با جیش خود در رسید ابن زیاد چون این بشنید بتعجیل
کرد و خود را بدار الاماره در انداخت و بفرمود تا ابواب دار الاماره را فرو بستند داستان چنان بود که عبدالله بن حازم که از شیعیان
حسین علیه السلام بود او را مسلم بن عقیل بفرمود که بدار الاماره در رود و کردار ابن زیاد را با هانی بنگرد و هرچه زودتر خبر باز برد ابن حازم
ببود تا هانی را بحبسخانه باز داشتند اینوقت بیرون شد و برنشست و عجلت کرد و اول کس بود که در سرای هانی این خبر بمسلم آورد جماعتی
از زنان فریاد برداشتند که واعبرتاه و اثکلاه مسلم چون این خبر بدانست عبدالله بن حازم را فرمان کرد تا ندا در داد و مردم را بیاگاهانید
زمانی دیر برنیامد که چهار هزار مرد فوج از پس فوج و گروه از پس گروه برگرد سرای مسلم انبوه شدند آنگاه از برای بزرگان کنده و
مذحج و تمیم و اسد و مضر و همدان رایت بست و منادی را فرمود ندا کن که یا منصور امت چون منادی این ندا کرد از هر قبیله انجماعت
که با وی بیعت کرده بودند این کلمه را شعار کردند و طریق دار الاماره را پیش داشتند وقتی رسیدند که ابن زیاد خود را از مسجد بسرای
در برده بود و بدر بندان در افتاده بود و او را احصار دادند و مردمان از رفقای یکدیگر در آمدند چندانکه مسجد و کوی و بازار آکنده از مرد گشت
و از قضا اینوقت افزون از سی تن از سرهنگان لشکر و بیست تن از اشراف شهر کس با ابن زیاد نبود کار بر وی سخت افتاد و جز استوار
کردن ابواب دار الاماره هیچ چاره نمیدانست از دار الاماره دری بخانه رومیین گشوده میشد و کس از آن راه آمد شدن نداشت بعضی
از اعیان کوفه از آن راه نزد ابن زیاد میرفتند و او را دیدار میکردند و از انبوهی جماعتی که در دار الاماره بودند بر فراز قصر می آمدند
تا خلق را نظاره کنند و اندازه گیرند اصحاب مسلم ایشان را شتم میکردند و فحش میگفتند و سنگ می پرانیدند و پدر و مادر و زن و
عشیرت ابن زیاد را بزنا و زنازادگی یاد میکردند و زشت تر فحشی و نکوهیده تر صفتی خطاب مینمودند ابن زیاد کثیر بن شهاب را طلب کرد
و گفت در قبیله مذحج ترا دوستداران فراوانند از دار الاماره بیرون شو و در میان کوفه عبوری کن و مردم را از لشکر شام و خشم یزید

بترسان و از جماعت ابن عقیل واره‌ان و محمد بن اشعث را گفت تو نیز بیرون شو و از مردم کنده و حضرموت هر کس ترا اطاعت میکند
بدینگونه نصیحت فرمای و رایت امان برفراز تا از آن مردم که از ما میهراسند در گرد آن رایت انجمن کردند و از جان و مال ایمن شوند
و دیگر قعقاع الذهلی و شبث بن ربعی التمیمی و حجار بن ابجر السلمی و شمر بن ذی الجوشن العامری را پیش خواند و هر یک را بدینگونه وصیت کرد
و از دار الاماره بیرون فرستاد و سایر سرهنگان را از استیحاشی که خود داشت بیرون شدن نگذاشت اما کثیر بن شهاب بمیان
شهر آمد و چندانکه توانست مردم را از موافقت مسلم متقاعد ساخت محمد بن الاشعث تا بخانهای بنی عماره پیش تاخت مسلم بن عقیل
چون این بشنید عبدالرحمن بن شریح شیبانی را با جماعتی بمدافعت او فرمان کرد محمد بن اشعث دانست که با مقاتلت ایشان نیروی
مقاومت ندارد لختی باز پس شتافت و باتفاق کثیر بن شهاب و قعقاع بن شور الذهلی و شبث بن ربعی مردم را بوعد و وعید و تخویف و
تهدید از موافقت مسلم باز داشتند تا بر ایشان جماعتی گرد آمد پس ایشان را برداشته از طریق خانه رومیین داخل دار الاماره شدند
و ابن زیاد را نیروی بدست شد کثیر بن شهاب گفت ای امیر دیگر جای درنگ نیست آهنگ جنگ باید کرد دار الاماره از وجوه
رجال و فحول ابطال آکنده است واجب میکند که با ما بیرون شوی تا با ایشان رزم آزمائیم ابن زیاد این سخن را بصواب ندانست و
لوائی از برای شبث بن ربعی بست و او را با جماعتی که حاضر بودند بیرون فرستاد و سرهنگان سپاه و بزرگان قبایل را فرمان کرد تا
بمیان شهر شتافتند و مردم را برسیدن لشکر شام و خشم یزید تهویل و تهدید کردند و قلوب مردم را از قتل و غارت لشکریان پر هول
و هراس بیاکندند و از آنسوی تا گاهی که آفتاب راه با مغرب نزدیک کرد اصحاب مسلم در خدمت او بپائیدند شامگاه کثیر بن پراکنده شدن کوفیان از کنار مسلم
شهاب فریاد برداشت فَقالَ اَیُّهَا النّاسُ اِلْحَقُوا بِاَهالِیکُمْ وَلا تُعَجِّلُوا الشَّرَّ وَلا تُعَرِّضُوا اَنْفُسَکُمْ لِلْقَتْلِ فَاِنَّ هٰذِهِ
جُنُودُ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ یَزیدَ قَدْ اَقْبَلَتْ وَقَدْ اَعْطَی اللهَ الْاَمیرُ عَهْداً لَئِنْ تَمَّمْتُمْ عَلی حَرْبِهِ وَلَمْ تَنْصَرِفُوا مِنْ عَشِیَّتِکُمْ
اَنْ یَحْرِمَ ذُرِّیَّتَکُمُ الْعَطاءَ وَیُفَرِّقَ مُقاتِلِیکُمْ فی مَغازِی الشّامِ وَاَنْ یَأْخُذَ الْبَرِیَّ مِنْکُمْ بِالسَّقِیمِ وَالشّاهِدَ بِالْغائِبِ
حَتّی لا یَبْقی لَهُ بَقِیَّةٌ مِنْ اَهْلِ الْمَعْصِیَةِ اِلّا اَذاقَها وَبالَ ما جَنَتْ اَیْدِیها گفت ای مردم بسوی اهل و عشیرت خود عجلت
کنید و شرار شر و نیران فتنه را دامن مزنید و خویشتن را با بارقه تیغ و صاعقه تیر تباه مخواهید اینک لشکر امیر المؤمنین یزید است که در
رسید و بدانید که ابن زیاد با خدای خویش پیمان نهاد که هر کس از جنگجویان شما تا هنگام عشا بجای ماند و از کنار ابن عقیل بجانبی گسیل
نشود فردا بگاه که بدست لشکر خون آشام شام تباه خواهد گشت و آن وجیبه که در وجه او و اولاد او مقرر است از جریده عطا منقطع خواهد
شد بسا بیجرم و جریرت کس که بجای مرد گناهکار تباه گردد و چه بسیار حاضر پاکیزه خاطر که در ازای مرد گریزپا چیز شود چندانکه از بیفرمانان
کس نماند که بکیفر کردار خویش گرفتار نگردد و سایر زعمای قبایل نیز از اینگونه سخنهای هایل در انداختند و وصول لشکر شام را بر خاص و عام
از متواترات اخبار باز نمودند مردم کوفه را این کلمات وحشت آمیز و دهشت انگیز شد چنان افتاد که مردان و زنان با تمام خوف و خشیت
فرزندان و برادران را نصیحت میکردند و میگفتند شما در مقاتلت سپاه شام چگونه مقاومت توانید کرد بیهوده مستیزید و بیاد خون خویش مریزید
و از آن پیش که ناگزیر با خصم درآویزید بجانبی گریزید بالجمله مردم کوفه را دیگر نیروی درنگ نماند آهنگ تفرقه کردند و از کنار
مسلم ده تن و بیست تن پراکنده همی شدند زمانی دیر برنگذشت که وقت نماز فراز آمد و از آن جماعت انبوه افزون از سی مرد با مسلم نماز
مغرب نگذاشت چون مسلم چنان دید از مسجد بیرون شد و بجانب ابواب کنده شتابنده گشت چون راه با ابواب نزدیک کرد
در مرافقت او زیاده از ده کس موافقت نداشت چون از باب پای بیرون گذاشت خویشتن را یکتنه همی نگریست شهری پر دشمن
و شبی تاریک بود و در طی طریق دم در بکوی و بازار دلیلی و رهنمونی نداشت

ذکر درآمدن مسلم بن عقیل بخانه محمد بن کثیر وگرفتاری محمد وپسرش بدست ابن زیاد

رفتن مسلم بخانه محمد بن کثیر

درکتاب بحارالانوار وکتاب عوالم وکتاب زبدة الفکرة وکتاب لهوف وشیخ مفید وکتاب ابن شهرآشوب وکتاب اعلام الوری وبحر
اللئالی والنفس وطبری وکتاب مروج الذهب وکتاب فصول المهمه وکتاب خواص الامه وکتاب شرح شافیه وکتاب کشف الغمه وکتاب یافعی
وکتاب طریحی وکتاب اعثم کوفی ومیبدی وابومخنف ودرکتاب مطالب السئول درکتاب عبدالله بن محمد رضا الحسینی معروف بجلاء العیون و
درصد مجلد کتاب عربی وفارسی که خاصه علمای نحریر در مقتل حسین علیه السلام تحریر کرده اند وهنگام تسطیر این اوراق بنده نگارنده در
هنگام بیننده ونگرنده بود درهیچیک قصه گرفتاری محمد بن کثیر را در نصرت مسلم بن عقیل باین تطویل وتفصیل نیافت چون اعثم کوفی
از علمای اهل سنت وجماعت است ودر جمع سیر حاوی احاطت وبلاغت وبیشتر روایت از ابن اسحق وابن هشام میکند دریغ داشتم که نگارش
او را ندیده انگارم واو بدین اسلوب مکتوب میکند که چون مردم کوفه پراکنده شدند ومسلم بن عقیل تنها ماند در تاریکی شب بر اسب خویش
برنشست وخواست تا از کوفه بیرون شود وراه بیرون شدن ندانست درکوی وبرزن هیمانه وبیخویشتن همی رفت از قضا سعید بن احنف
با او بازخورد واو را بشناخت وپیش تاخت وگفت ای سید ومولای من چنین با بهنگام آهنگ کجا داری وبکجا میروی گفت همی خواهم که
ازین بلد بیرون شوم ودر مسکنی ومأمنی روم باشد که از آن جماعت که با من بیعت کردند گروهی با من پیوسته شوند ومرا نصرت کنند سعید بن
احنف گفت حاشا وکلا این شهر را بر تو دربندان کرده اند وحافظان وحارسان گماشته اند تا درکجا ترا دیدار کنند ودستگیر نمایند مسلم گفت
اکنون بگوی رای چیست سعید بعرض رسانید که با من باش تا ترا رهنمونی کنم وبمأمنی رسانم ومسلم را بیاورد وبدر سرای محمد بن کثیر وبانگ
درداد که هان ای محمد بن کثیر بیرون شتاب ومسلم بن عقیل را دریاب محمد بی آنکه سر از پای بداند وپای در پای افزار کند بیرون شتافت
وپای پسر عقیل را مورد ومحل تلثیم وتقبیل یافت وخدایرا سپاس گزار گشت که بدین دولت بزرگ ونعمت عظیم برخوردار شد واو را اندر نشیب
سرای پنهان ونهانخانه بود که کس کمتر توانستی از آنجا نشان گرفت وبدانجا راه یافت مسلم را بدان بیت درآورد وآنچش در بایست بود
فراهم کرد از آنسوی آنان که بتفحص حال مسلم مأمور بودند درگرد محلات تجسس مینمودند یمینی را تفرس کردند وابن زیاد را آگهی بردند سخت شاد

گرفتاری محمد بن کثیر

شد وپسر خود خالد را بفرمود تا با فوجی از لشکر برفت ومغافصة خانه محمد بن کثیر را درحصار گرفتند وچون او را اعوان وانصار نبود بی آنکه
تیغی در ریزش خون محمد وپسرش را بگرفتند ونزد ابن زیاد فرستادند وچندانکه پژوهش حال مسلم شتافتند او را نیافتند لاجرم خالد بدار
الاماره مراجعت کرد واز آنسوی سلیمان بن صرد خزاعی ومختار بن ابوعبیده ثقفی وعمار بن عازب وگروهی از اشراف کوفه چون از واقعه
محمد کثیر آگاه شدند با یکدیگر مواضعه نهادند که فردا نگاه لشکری درهم آورند وبر ابن زیاد حمله برند ومحمد وپسرش را ماخوذ دارند آنگاه با لشکرهای
خود از کوفه خیمه بیرون زنند وبا حسین علیه السلام پیوسته شوند ودر رکاب او با دشمنان رزم دهند بر این نسق رای استوار کردند و
قبایل خویش را آگهی فرستادند که اعداد کار کرده بامداد بر ابن زیاد تاختن برند واز آنسوی از قضا چنان افتاد که از آن پیش که سفیده
صبح بردمد عامر بن طفیل با ده هزار مرد از لشکر شام از راه دررسید وبا ابن زیاد پیوست ودر اینوقت پسر زیاد سخت شاد شد ودل قوی کرد
وچون آفتاب از مشرق سر بر زد محمد بن کثیر را مخاطب داشت واو را بدشنامی نکوهیده وشتمی ناستوده برشمرد محمد گفت هان ای پسر زیاد این
هرزه درائی چیست ترا آن مکانت نیست که با من آغاز سفاهت کنی من ترا نیک میشناسم وحسب ونسب ترا نیکو میدانم پدر ترا بدروغ
با ابوسفیان بستند وبدستیاری این نهره نژاد تاسیس چندین فتنه وفساد نمودند هنوز محمد با ابن زیاد سخن بمحاوره ومشاجره در میان
داشت که ناگاه فریاد کوس جنگ زحمه بر افلاک نواخت وهایاهوی مردم پرده صماخ همی چاک ساخت ونزدیک بچهل هزار تن مرد
جنگ دارالاماره را حصار دادند وفوج از پس فوج درایستادند خشم ابن زیاد بر زیادت شد وگفت ای پسر کثیر بجان وسر یزید که بر

این سخن هیچ مزه نیست پسر عقیل را با من بسپاری واگرنه با حدود تیغت در سپارم در پاسخ گفت ترا آن پایه نیست وآن
دستبرد که یکموی از سر من توانی ستد ابن زیاد اگرچه خشم آگین بود همچنان در زمین بدو لختی سر فرو داشت واندیشه درهم بافت و
حمل اصغای این کلمات را نتوانست برتافت ناچار سر برآورد وگفت ای محمد کثیر اکنون بگوی تو خویشتن را دوست تر میداری یا

شهادت محمد بن کثیر وپسرش

مسلم را بیشتر میخواهی محمد گفت ای پسر زیاد جان مسلم را خداوند جان آفرین ناصر ومعین است ویاور من سی هزار شمشیر خونخواره است
که دارالاماره را درپره افکنده است دیگر نیروی شکیب در ابن زیاد نماند دواتی در پیش روی او بود برگرفت وبسوی محمد پرانید راست
برپیشانی محمد آمد وخرد درهم شکست وخون بر روی وموی او بدوید محمد دست برد وتیغ برکشید وآهنگ ابن زیاد کرد واشراف کوفه اطراف
او را فرو گرفتند ودرمیانه حایل وحاجز شدند اینوقت معقل که از هانی جراحت یافت چنانکه بدان اشارت شد بر روی محمد درآمد
ابن کثیر چون شیر شمیده بروی تاخت وتیغ بزد واو را دونیمه ساخت ابن زیاد چون آن شهامت وشجاعت را نظاره کرد از میان انجمن
کناره گرفت وغلامان خویش را بانگ زد که جلدی کنید واو را زنده نگذارید سپاهیان او را درپره افکندند واز هرسوی بجانب
او حمله بردند ومحمد از یمین وشمال قتال میداد از آن جماعت نیز دو تن بکشت ناگاه در آن گیرودار پایش ببند شادروان آمد وبروی
درافتاد سپاهیان فرصت بدست کردند واو را از پای درآوردند اما پسر محمد نیز با شمشیر کشیده رزم میزد ودر دروازه دارالاماره
میجست باشد که جان بسلامت بدر برد ومردی دلیر کند او را بود میزد ومیکشت وراه میبرید گاهی که بدروازه دارالاماره رسید بیست
تن را بکشته بود اینوقت غلامی از پس پشت او درآمد ونیزه بزد واو را درانداخت وشهید ساخت وهمچنان از بیرون دروازه سپاه
شام با مردم کوفه درهم افتاده بودند ویکدیگر را هدف سهام ونیام حسام میفرمودند سپاه شام از صبر وسکون مردم کوفه اندازها میگرفتند
وشگفتی مینمودند ابن زیاد گفت مقاومت کوفیان بیشتر در طلب محمد کثیر وپسر او است سرهای ایشان را از تن دور کنید ودرمیان مردم پراکنید
تا دلهای ایشان نا تندرست گردد ودست وبازوی ایشان درکار سست شود لاجرم سرهای ایشان را از فراز باره بمیان مردم پرانیدند
وایشان را از قتل محمد وپسرش آگاه ساختند لکن کوفیان جنگ را دست باز نداشتند همچنان بپاییدند ورزم دادند تا روز بیگاه شد

بیرون شدن مسلم از خانه محمد بن کثیر

چون شب درآمد هرکس بسرای خویش شتافت واز آن جماعت یکتن بجای نماند از آنسوی چون خبر این واقعه گوشزد مسلم بن عقیل شد از
نهانخانه محمد کثیر بیرون آمد وبرنشست ونداسنت بکجا میرود وابن زیاد هم از مردم کوفه بیمناک بود که بروی بشورند وهم در فحص حال مسلم جدی
بکمال داشت لشکر را چند بخش میکرد وخاصه در شب هر محلی از شهر را بخشی میسپرد لاجرم عبور مسلم در عرض راه نخست بطلایه ابن زیاد افتاد
وایشان دوازده هزار کس بودند وایشان بتفاریق هر گذرگاهی ومعبری وسرائی را نگران بودند بعضی مسلم را دیدار کردند گفتند چه کسی وبکجا
میشوی گفت مردی از قبیله بنی فزاره ام بقوم خویش میروم گفتند باز شو که این راه تو نیست مسلم راه بگردانید ودرمحلتی دیگر بدارالسبیع رسید
درآنجا نیز خالد پسر عبیدالله زیاد با دوهزار تن از لشکریان دیدبان بودند از آنجا نیز روی برتافت ولختی از چپ وراست راه برید پس
بکناسه رسید درآنجا خادم شامی با دوهزار تن حاضر بود از آنجا دلیرانه برگذشت وطریق بازار درنوردید گران پیش داشت چون زکناسه
بسرعت برگذشت مردی که او را حارث مینامیدند سواری را دید که بعجلت عبور میدهد با خود اندیشید که این نیست مگر مسلم بن عقیل درآنوقت
نزدیک بود که سفیده صبح بردمد پس دوان دوان بدر دارالاماره آمد ونعمان حاجب را گفت مسلم را دیدم که ببازار درشد ودگران میرود
روی بدروازه بصره دارد نعمان در زمان با پنجاه سوار تاختن کرد ناگاه مسلم تکاپوی سواران را بشنید ودانست که او را میطلبند بی توانی
از اسب پیاده شد واسب را بزد وبراند وخود راه بگردانید ودر شارع دیگر روان شد سواران برسیدند وبی اسب برگرفتند ودر فتند
وچون بمحله حلاجان رسیدند اسبی بی سوار دیدند ناچار اسب را ماخوذ داشتند وباز شتافتند وابن زیاد را از صورت حال آگهی دادند که اگرچه

بشتافتیم مسلم را نیافتیم ابن زیاد فرمان داد تا دروازه‌ها را استوار در بستند و در بازار و برزن کمین گذاران بنشستند و در همه شهر منادی
ندا در داد که هر کس عوانان ما را بسوی مسلم برد یا مسلم را بنزد ما آورد او را در میان امثال و اقران سرافراز داریم و از برگ و ساز دیگر
بی نیاز فرمائیم این کلمات شیفتگان زر و ذهب را در طمع و طلب افکند و فحص حال مسلم را در روز روشن و شب مظلم از پای ننشستند اما
از آنسوی مسلم چون سواران همان صاحب را اغلوطه داد و راه بگردانید نمیدانست بکجا میرود و بگرد از پیشان میرفت و سخت جوعان
و عطشان بود ناگاه بکوچه رسید و چنان دانست که از این کوی بیرون شدن تواند چون لختی راه بشتافت پایان آن کوی را مسدود
یافت و طریق عبور مفقود دید آسیمه سر و حیرت زده بجپ و راست دوید پس مسجدی خراب دید بدان مسجد در رفت و در گوشه بیارمید
تا آفتاب افول یافت و سیاهی جهان را فرو گرفت پس از مسجد بیرون شد و دیگر باره بهر سوی تکاپوی کرد و عبور او به بیوت بنی جبلة
جماعت کنده افتاد ناگاه بسرائی رسید که بنیانی بلند و ارکانی ارجمند داشت در آستانه نشیمن کرد تا لختی برآساید و این سرای زنی ام
ولد بود که طوعه نام داشت و از نخست ضجیع اشعث بن قیس بود چون او را آزاد کرد و رها ساخت بحبالهٔ نکاح اسید حضرمی در آمد و از وی
فرزندی آورد که بلال نام داشت و بلال بامدادان از سرای خویش بیرون شده بسعاف حاجات خود در اطراف کوفه طواف میداد چون
شهری آشوفته و آکنده بمردم دل کوفته بود و چون بلال برمیآمد طوعه با بال ملال میگشت پس بر در سرای با خاطری نژند می نشست و انتظار
فرزند میداشت این هنگام که مسلم برسید و بیاسود بر طوعه سلام داد و جواب بستد آنگاه گفت یا امة الله مرا شربتی آب سقایت
فرما طوعه او را شربهٔ از آب سیراب ساخت پس لختی بنشست آنگاه بدرون خانه رفت و دیگر باره بیرون شتافت و روی با مسلم آورد و گفت
یا عبد الله آب خوردی فرمود سیراب شدم گفت اکنون بسوی اهل خویش بازشتاب مسلم جواب باز نداد این سخن اعادت کرد همچنان مسلم
خاموش بود در کرت سیم گفت سُبْحانَ اللّهِ یا عَبْدَ اللّهِ قُمْ عافاکَ اللّهُ اِلی اَهْلِکَ فَاِنَّهُ لا یَصْلُحُ لَکَ الْجُلُوسُ عَلی بابی
طوعه گفت ای بنده خدا برخیز و بسوی اهل و عیال خویش بشتاب شایسته نیست نشستن تو بر در سرای من مسلم اینوقت برخاست و
قالَ یا اَمَةَ اللّهِ ما لی فی هذَا الْمِصْرِ اَهْلٌ وَلا عَشیرَةٌ فَهَلْ لَکِ فی اَجْرٍ وَمَعْرُوفٍ وَلَعَلّی مُکافِئُکِ بَعْدَ هذَا الْیَوْمِ
فرمود ای کنیز خدای مرا در این شهر بیتی و اهلی و عشیرتی نیست آیا تو توانی توانائی کرد و تقدیم امری خیر نمود باشد که من در ازای این نیکوئی
ترا جزای خیر دهم و پاداشی نیکو فرمایم طوعه گفت بگوی تو کیستی و از کجائی و بدینجا چرائی گفت من مسلم بن عقیلم این کوفیان مرا بفریفتند
و دروغ گفتند و مرا بدین شهر در آوردند آنگاه مرا دست باز داشتند و بیرون کردند طوعه گفت تو مسلم بن عقیلی فرمود جز مسلم نیستم عرض کرد
بخانهٔ من در آی و او را بخانه در آورد و در بیتی که جز بیتی بود که خود نشیمن داشت جای داد و فرشی نیکو بگسترد و خورشی و خوردنی بیاورد
مسلم تمکن ننمود و لکن تعشی نفرمود در اینوقت بلال در رسید و کثرت آمد شد مادر را در آن بیت که مسلم بود دیدار کرد خلجان ریب و شبهت در قلب
او راه کرد و گفت ای مادر در این شب این تواتر مراودت بر خلاف عادت در این بیت چیست همانا حدوث حدوثه یا نزول نازله ایست
طوعه گفت ای پسر ترا با این سخن چکار براه خویش میرو و اندیشه کار خویش میکن بلال الحاح از حد بدر برد و گفت ترا با خدای سوگند
میدهم که مرا با کار نهانی و از این اندوه برهانی طوعه گفت ای فرزند ترا آگهی میدهم بشرط که این سر مستور را ذایع نکنی و این راز پوشیده را
از پرده بیرون نیفکنی و از وی با یمان مغلظه عهد گرفت و پیمان استوار کرد و قصهٔ ورود مسلم را با او باز گفت چون هنگام خواب فراز
آمد مسلم در بیت خود بیاسود و بلال بامداد را بر بستر بغنود اما از آنسوی عبید الله زیاد نگریست که نام اصحاب مسلم یکبار از زبانها افتاد و غلوای غوغا
دفعة واحدة فرو نشست با خود اندیشید که تواند بود که مسلم با اصحاب خویش مواضعه در کید و کین من نهاده تا مغافصة بر من بتازد
و غیلة کاری بسازد و بیمناک بود که دار الاماره را در بگشاید و از برای نماز بمسجد گراید لاجرم مردم خود را فرمان داد تا هر سوفه و زاویه

پنهان شدن مسلم بخانهٔ طوعه

که در مسجد بود فحص کردند با مشاعل و مصابیح بتاریکیها عبور دادند و آنجا که حفره و مغاکی عمیق بود چراغها بنهادند و قنادیل از وجه بیاویزند
و بدستیاری رسن فرو میفرستادند تا پایان آن ظلمتکدها را دیدار میکردند و مکشوف میداشتند که دشمنی قصدی نکرده و کمینی ننهاده
چون از این کار بپرداختند ابن زیاد را آگهی بردند و مطمئن خاطر ساختند این هنگام فرمان داد تا آن باب که از دار الاماره بمسجد بسته بود
بگشادند و با مردم خود بمسجد آمد و هنوز زمانی تا وقت نماز عشا باقی مانده بود پس امر نمود تا در میان بنشستند و عمرو بن نافع را گفت تا منادی
کرد اَلا بَرِئَتِ الذِّمَّةُ مِنْ رَجُلٍ مِنَ الشُّرَطِ اَوِ الْعُرَفاءِ اَوِ الْمَناکِبِ اَوِ الْمُقاتِلَةِ صَلَّی الْعَتَمَةَ اِلّا فِی الْمَسْجِدِ در جمله میگاهد که ذمه
من از برسته از عهد و پیمان مردی از سرهنگان شرط یا رزم آزمایان عرفا یا سپاه آرایان مناکب یا سپهسالاران که نماز خفتن را در مسجد
نگذارند ساعتی پیش و کم برنگذشت که مسجد از اهل شهر آکنده گشت پس عوانان و حارسان را گفت تا از پس پشت او در ایستادند دیگر
او قیام نمودند تا مبادا کسی بغیله بروی حمله افکند آنگاه اذان بگفتند پس برخاست و با جماعت نماز گذاشت و بتوانی بر منبر صعود
داد و خدای را سپاس و ثنا گفت ثُمَّ قالَ اَمّا بَعْدُ فَاِنَّ ابْنَ عَقیلٍ السَّفیهَ الْجاهِلَ قَدْ اَتی ما رَاَیْتُمْ مِنَ الْخِلافِ وَ
الشِّقاقِ فَبَرِئَتْ ذِمَّةُ اللّهِ مِنْ رَجُلٍ وَجَدْناهُ فی دارِهِ وَمَنْ جاءَ بِهِ فَلَهُ دِیَتُهُ اِتَّقُوا اللّهَ عِبادَ اللّهِ وَالْزَمُوا
طاعَتَکُمْ وَبَیْعَتَکُمْ وَلا تَجْعَلُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ سَبیلاً گفت ای مردم نگریستید پسر عقیل را که مردی سفیه و جاهل بود چه مایه خلاف
و شقاق انگیخت همانا مردی که ما مسلم را در سرای او بیابیم مالش مباح و خونش هدر است و آنکس که مسلم را بنزد ما حاضر کند بهای دیت او بدو
دهیم هان ای مردم از خدای بترسید و طاعت خود را دست باز مدهید و بیعت خود را از زیر پای منهید و خویشتن را در تهلکه میفکنید آنگاه
گفت ای حصین بن نمیر مادر بسوگواریت بنشیند اگر کوی و بازار کوفه را دیدبان نگاری و نگران نباشی تا اگر پسر عقیل از سرائی بیرون شود او را
با خود داری و دست بگردن بسته نزد من آری من اینک ترا بر تمامت خانهای کوفه سلطنت دادم تا در همه مراصد و معابر دیدبانان بنصب
کنی و خانهای کوفیان را یک بیک تجسس فرمائی و هیچ مغاکی و زاویه را بتغافل و تسامح باز نگذاری پس حصین بن نمیر که از زعمای
تمیم بود با جماعت شرط طریق فرمان گرفت و ابن زیاد بدار الاماره درآمد و رایتی از برای عمرو بن حریث ببست و او را امارت جیش داد
و آنشب را بپایان آورد و بامداد بنشست و مردم را بار داد چون محمد بن الاشعث در آمد او را ترحیب و ترجیب کرد و لختی از جنب عقیدت او
در ارادت بنی امیه براند آنگاه بنشیند در پهلوی خویش جای داد اما از آنسوی چون مسلم بن عقیل در خانهٔ طوعه از خواب انگیخته شد سخت
بگریست چه خوابهای آشفته دیده و دانسته روز شهادت او رسیده و بسی یاد از حسین علیه السلام و اهل و عشیرت خویش همی کرد و همی نالید طوعه
بیامد و او را جامی آب داد و عرض کرد در دیشب چه در خواب دیدی که چنین کوفته و آشوفته برخاستی فَقالَ اِنّی رَاَیْتُ عَمّی اَمیرَ
الْمُؤْمِنینَ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَهُوَ یَقُولُ اَلْوَحا اَلْوَحا اَلْعَجَلَ اَلْعَجَلَ وَما اَظُنُّ اِلّا اَنَّها آخِرُ اَیّامی مِنَ الدُّنْیا وَ
اَوَّلُها مِنَ الْآخِرَةِ فرمود همانا در خواب عم خویش علی بن ابیطالب را دیدم فرمود بشتاب بشتاب تعجیل کن تعجیل کن گمان میکنم جز اینکه امروز
آخر زندگانی من در دنیا و اول زندگانی من در آخرتست اما از آنسوی چون بلال پسر طوعه از خواب برخاست باستعجال بدار الاماره شتافت
و بانگ در داد که النصیحة النصیحة پدرش اسید حضرمی گفت ای پسر کدام نصیحت بیار تا چه داری گفت مادرم دشمنی را پناه داده گفت کدام دشمن
گفت مسلم بن عقیل و اینک در سرای ما جای وارد پس اسید حضرمی عبد الرحمن بن محمد بن اشعث را آگهی داد و او بدین مژده ابن زیاد را شاد
ساخت پس ابن زیاد بلال را بطوقی زرین و تاجی زرنگار بیاراست و اسبی چون باد بزین تشریف کرد آنگاه بروایت صاحب بحار الانوار ابو
عوالم محمد بن اشعث بدفع مسلم بیرون تاخت و عبید الله بن عباس السلمی را ابن زیاد با هفتاد تن از بنی قیس ملازم رکاب او ساخت و صم
کوفی گوید که محمد را با سیصد تن روان داشت و ابی مخنف حدیث کند که پسر اشعث با پانصد تن تاختن کرد با جمله لشکریان ابن زیاد

آگهی کردن بلال ابن زیاد را از حال مسلم

شاکی السلاح ترکتاز کردند و سرای طوعه را از نشیب و فراز در پره افکندند چون بانگ قعقعهٔ سلاح و همهمهٔ مردان غازی و حمحمهٔ اسبان تازی گوشزد مسلم گشت گفت این جماعت جز مرا نجویند و جز بقصد من نپویند هان ای طوعه سلاح جنگ مرا حاضر کن پس برخاست و میان خویش را تنگ بربست و زره در پوشید و شمشیر برکشید و جنبش داد و مانند شیر شرزه و اژدهای گرزه آهنگ قتال فرمود عمرو بن دینار و جز او حدیث میکنند که مسلم بن عقیل آن زور بازو داشت که چون مردی را بگرفتی و بسوی فراز برپراندی بر زبر بیت فرود آمدی بالجمله اینوقت طوعه پیش آمد و گفت ای سید و مولای من ترا چنان می بینم که ساختهٔ مرگ میشوی گفت سوگند با خدای که از مرگ چاره نیست این بگفت و چون صاعقهٔ آتشبار از در بیرون تاخت و آن تیغ مرگبار را که چون شعلهٔ نار و زبان مار بود با تهور از آورد و بر آن جماعت بی نام و ننگ حمله افکند سپاه ابن زیاد جلباب صبر و سکون بپوشیدند و چندانکه توانستند در مقاتلت مسلم بکوشیدند و مسلم بر یمین و شمال میتاخت و مرد و مرکب بخاک می انداخت چندانکه یکصد و هشتاد تن از آن جماعت را با تیغ درگذرانید دیگران چون این زور بازو بدیدند دانستند که با او هم ترازو نتوانند شد پشت با جنگ دادند و روی بهزیمت نهادند محمد بن اشعث چون این شجاعت نگریست کس با بن زیاد فرستاد که مرا جماعتی از ابطال رجال مدد فرست ابن زیاد پانصد تن دیگر از شجعان لشکر بسوی او گسیل داشت هم درین کرت جنگی صعب در میانه برفت و عددی کثیر از سپاه ابن زیاد دستخوش تیغ و تیر شد دیگر مردم از پیش روی مسلم پشت دادند و در کوچهای کوفه متفرق شدند محمد بن اشعث دیگرباره ابن زیاد را آگهی داد که ما را بسواره و پیاده مدد فرست که از شمشیر مسلم کس بسلامت نتواند جست جماعتی از ما کشته و گروهی مجروح و مطروح گشته ابن زیاد از این خبر در خشم شد و او را بدینگونه پاسخ باز داد فقال ثَكَلَتْكَ اُمُّكَ وَعَدِمُوكَ قَوْمُكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ يَقْتُلُ مِنْكُمْ هٰذِهِ الْقَتْلَةَ الْعَظِيمَةَ فَكَيْفَ لَوْ اَرْسَلْنَاكَ اِلٰى مَنْ هُوَ اَشَدُّ بَاْسًا وَاَصْعَبُ مَرَاسًا یعنی مادر بسوگواری تو نشیناد و از تو نام و نشان نماناد مردی یکتنه جماعتی از شمار کشته و با خاک و خون آغشته اگر ترا بمبارزت کسی مامور میداشتم که از مسلم شجاعت شدید و سخت کمانی اصعب است چگونه زیست میکردی و روی این سخن حسین علیه السلام داشت ابن اشعث در پاسخ او نگاشت اَيُّهَا الْاَمِيرُ اَتَظُنُّ اَنَّكَ بَعَثْتَنِي اِلٰى بَقَّالٍ مِنْ بَقَّالِي الْكُوفَةِ اَوْ اِلٰى جُرْمُقَانِيٍّ مِنْ جَرَامِقَةِ الْحِيرَةِ اَوَلَمْ تَعْلَمْ اَيُّهَا الْاَمِيرُ اَنَّكَ بَعَثْتَنِي اِلٰى اَسَدٍ ضِرْغَامٍ وَسَيْفٍ حُسَامٍ فِي كَفِّ بَطَلٍ هُمَامٍ مِنْ آلِ خَيْرِ الْاَنَامِ گفت ای میر تو گمان میکنی که مرا بجنگ بقالی از بقالهای کوفه یا زارعی از زارعین حیره فرستاده بکر میندانی مرا بجنگ شیری درنده و شمشیری برنده فرستاده و آن شمشیر در دست شجاعی دلیر و شاهی دلاور از عشیرت پیغمبر است اینوقت ابن زیاد بسر اشعث دیگرباره پانصد تن مرد رزم آزمای فرستاد و پیام داد که مسلم را امان بده که جز براین تقدیر نتوانی بر وی دست یافت لشکریان دیگرباره نیرو یافتند و بر مسلم حمله افکندند و هم چنان مسلم چون شیر غضبناک بجنگ درآمد و این شعر بگفت

هُوَ الْمَوْتُ فَاصْنَعْ وَيْكَ مَا اَنْتَ صَانِعٌ	فَاَنْتَ بِكَاْسِ الْمَوْتِ لَاشَكَّ جَارِعٌ
فَصَبْرًا لِاَمْرِ اللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ	فَحُكْمُ قَضَاءِ اللّٰهِ فِي الْخَلْقِ ذَائِعٌ

این بگفت و تیغ در لشکر ابن زیاد نهاد و آن جماعت در تنگنای سکک کوفه از بیم شمشیر مسلم میرمیدند و کوس بر یکدیگر میزدند و برزبر یکدیگر میرفتند و مسلم از قفای ایشان میزد و میکشت و میشتافت و صف میشکافت ابن اشعث چون این بدید خواست بکر بدستیاری امان او را از پای بنشاند بانگ برداشت که ای مسلم امیر ترا امان داد بیهوده رزم مزن و خود را هلاک مفکن مسلم گفت از برای شما در نزد من امان نیست ای دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا و این اشعار را از حمران بن مالک خثعمی بارجوزه برخواند

اَقْسَمْتُ لَا اُقْتَلُ اِلَّا حُرًّا وَاِنْ رَاَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نُكْرًا

جنگ مسلم با لشکر ابن زیاد

اَكْرَهُ اَنْ اُخْدَعَ اَوْ اُغَرَّا	رَدَّ شُعَاعَ النَّفْسِ فَاسْتَقَرَّا
اَوْ يُخْلَطَ الْبَارِدُ سُخْنًا مُرًّا	كُلُّ امْرِءٍ يَوْمًا مُلَاقٍ شَرًّا
اَضْرِبُكُمْ وَلَا اَخَافُ ضَرًّا	فِعْلَ غُلَامٍ قَطُّ لَنْ يَفِرَّا
وَكُلُّ ذِي غُدْرٍ سَيَلْقَى غُدْرًا	اَيْضًا وَيَصْلٰى فِي الْمَعَادِ حَرًّا

و همچنان حمله از پی حمله متواتر میداشت و زخم از پس زخم متوالی میفرمود جماعتی را از پای درآورد و پشت بر دیوار سرای بکر بن حمران داد و بایستاد اینوقت بکر بن حمران که از شناختگان شجعان بود از پیش روی مسلم بیرون شد و حمله گران افکند مسلم نیز آهنگ او کرد و لختی با هم بکوشیدند و بطعنات و ضربات یکدیگر را ممتحن داشتند ناگاه بکر فرصتی بدست کرده تیغ براند و لب فرازین مسلم را قطع کرد مسلم چون شرارهٔ نار جستن کرد و شمشیر آتشبار بر فرق بکر فرود آورد و او را بزخمی درشت هزیمت کرد و تنی دیگر را از پس او با تیغ درگذرانید کار بر کوفیان سخت افتاد و مسلم را نتوانستند دفع داد لاجرم بر بامها برآمدند و از فراز بام او را سنگباران گرفتند و همچنان بستهای نی را آتش درزدند و بر سر او برافشاندند مسلم خود را از کوی بیکسوی کشیده و پشت بر دیوار نهاد تا از آسیب سنگ و ضرب احجار کمتر زحمت بیند پس روی با کوفیان کرد فقال مَا لَكُمْ تَرْمُونِي بِالْاَحْجَارِ كَمَا تُرْمَى الْكُفَّارُ وَاَنَا مِنْ اَهْلِ بَيْتِ الْاَنْبِيَاءِ الْاَبْرَارِ اَلَا تَرْعَوْنَ حَقَّ رَسُولِ اللّٰهِ فِي ذُرِّيَّتِهِ فرمود چرا مرا سنگباران میکنید چنانکه کفار را آیا رعایت نمیکنید حق رسول خدا را در حمایت فرزندان او کلمات او در گوش آن جهال چون آب در غربال بود در اینوقت مردی از کوفیان درآمد و گفت من تدبیری اندیشیده ام و در این سکه چاهی را با خس و خار سرپوشیده ام واجب میکند که هم آهنگ بر مسلم حمله افکنید و چون او آغاز جنگ کند بقانون کر و فر لختی باز پس شوید تواند شد که مسلم خشمناک شود و ترکتاز کند و در مغاک افتد این رای را ستوده شمردند و یکگروه بر مسلم حمله افکندند و مسلم چون شیر آشفته و مار سرکوفته از چپ و راست حمله افکند و بسیار کس از شجعان عرب را بخاک انداخت و ناگاه خویشتن در مغاک افتاد لشکر ابن زیاد فرصت بدست کردند و آن مغاک را در پره افکندند و چندانکه توانستند آن تن مبارک را بنیش سنان و زخم طارک بیازردند محمد بن اشعث شمشیری بر چهره همیونش فرود آورد بدانسان که از عرنین مبارک بگذشت و در دهانش بعضی از دندانهای او را پراکنده ساخت کافری دیگر نیزه بر پشتش زد چنانکه بروی درافتاد پس او را بگرفتند و اسیر وار ببردند در خبر است که درع و تیغ او را محمد بن اشعث با خود داشت و این شعر را در این معنی بعبید الله بن زبیر اسدی نسبت کنند

اَتَرَكْتَ مُسْلِمَ لَا تُقَاتِلُ دُونَهُ	حَذَرَ الْمَنِيَّةِ اَنْ تَكُونَ صَرِيعًا
وَقَتَلْتَ وَافِدَ آلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ	وَسَلَبْتَ اَسْيَافًا لَهُ وَدُرُوعًا

بالجمله مسلم را انجوار مایه تروجی تباخشند و در خاک و خون کشیدند تا بباب دار الاماره رسیدند جماعتی از اولیای ابن زیاد حاضر باب بودند و انتظار میبردند تا چه هنگام بار یابند عمارة بن عقبة بن ابی معیط و عمرو بن حریث و مسلم بن عمرو و کثیر بن شهاب نیز با هم نشسته سخن پیوسته بودند و در کنار ایشان خنبی سرشار از آب زلال حاضر بود مسلم که در تنور حرب تافته و چندین جراحت یافته بود و همی از اندام مبارکش خون میجهید پیداست که چگونه عطشان بود روی با آنگروه کرد و فرمود مرا پاره ازین آب دهید فقال له مسلم ابن عمرو اَتَرَاهَا مَا اَبْرَدَهَا لَا وَاللّٰهِ لَا تَذُوقُ مِنْهَا قَطْرَةً اَبَدًا حَتّٰى تَذُوقَ الْحَمِيمَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مسلم بن عمرو گفت ای پسر عقیل آبی سرد و گوارا نگریستی سوگند با خدای قطره ازین آب بهره نخواهی یافت تا گاهی که از حمیم جهنم سیراب شوی مسلم فرمود وای بر تو بگوی تو چه کسی و از کجائی فقال اَنَا الَّذِي عَرَفَ الْحَقَّ اِذْ اَنْكَرْتَهُ وَنَصَحَ لِاِمَامِهِ اِذْ غَشَشْتَهُ وَاَطَاعَ اِذْ

گرفتاری مسلم بن عقیل

خالفته انا مسلم بن عمرو الباهلی گفت من آن کسم که حق را شناختم گاهی که تو انکار کردی و امام خویش را نصیحت نمودم زمانی که تو بیهوده سخن گفتی و او را اطاعت کردم وقتی که تو مخالفت نمودی اینک منم مسلم بن عمرو باهلی فقال له ابن عقیل لامک الثکل ما اجفاک و افظک و اقسی قلبک انت یا ابن باهلة اولی بالحمیم والخلود فی نار جهنم مسلم فرمود مادر تو بر تو بگرید ای پسر باهله عظیم جفاکار و ستم پیشه و قسی القلب که تو بوده همانا تو سزاوارتری از من بشرب حمیم و خلود جهنم اینوقت عمرو بن حریث غلام خود را فرمان کرد تا کوزه پر آب با قدحی نزد مسلم آورد و پاره آب در قدح بریخت و بدست مسلم داد چون خواست بنوشد قدح از خون دهان مبارکش سرشار شد بدست غلام داد تا برافشاند و دیگرباره پر آب کرد هم درین کرت خوناب گشت در کرت سیم دندانهای ثنایا در قدح افتاد فقال الحمد لله لو کان لی من الرزق المقسوم لشربته خدای را سپاس گذاشت و گفت اگر مرا ازین آب بخشی و بهری بود هر آینه بنوشیدم پس ذشت و بر دیوار متکی گشت و بگریست فقال له عبید الله ابن العباس ان من یطلب مثل الذی طلبت اذا نزل به مثل ما نزل بک لم یبک عبیدالله بن عباس در میان جماعت آغاز شناعت کرد و گفت کسی که طلب کند مانند آنرا که تو طلب کردی گاهی که بروی نازل شود انباز آنچه بر تو نازل شد زشت باشد که بگرید قال والله ما لنفسی بکیت و ما لها من القتل ارثی و ان کنت لم احب لها طرفة عین تلفا و لکنی ابکی لاهلی المقبلین الی ابکی للحسین و آل الحسین فرمود سوگند با خدای من بر خویشتن نمیگریم و بر نفس خود مرثیه نمیخوانم اگرچه هلاک خود را یکچشم زدن دوست نمیدارم لکن بدان جماعت میگریم که بدینسوی سفر میکنند همانا بر حسین و فرزندان حسین میگریم آنگاه روی با محمد بن اشعث کرد چه در میان جنگ مسلم را بشارت امان میداد چنانکه بدان اشارت شد فقال یا عبد الله انی اراک والله ستعجز عن امانی فهل عندک خیر تستطیع ان تبعث من عندک رجلا علی لسانی ان یبلغ حسینا فانی لا اراه الا و قد خرج الیوم مقبلا او خارج غدا و اهل بیته و یقول له ان ابن عقیل بعثنی الیک و هو اسیر فی ایدی القوم لا یری انه یمسی حتی یقتل و هو یقول لک ارجع فداک ابی و امی باهل بیتک و لا یغررک اهل الکوفة فانهم اصحاب ابیک الذی کان یتمنی فراقهم بالموت او القتل ان اهل الکوفة قد کذبوک و لیس لکذوب رای با محمد بن اشعث فرمود قسم بخدای نگرانم که زود باشد که از امان دادن من عاجز باشی آیا تقدیم امر خیری توانی کرد و آن اینست که مردی را از جانب خود بسوی حسین علیه السلام گسیل سازی زیرا که چنان میدانم که امروز و اگر نه فردا با اهل بیت خود بدینجانب کوچ دهد بگوید که ابن عقیل مرا نزد تو رسول فرستاد در حالتی که بدست کوفیان اسیر بود و هم در آن روز دستخوش شمشیر خواهد گشت عرض میکند که پدر و مادرم فدای تو باد بازشو و بجانب کوفه کوچ مده و سخن کوفیان را استوار مدار چه مردمی دروغ زنند و دروغزن را رای استوار نیست محمد بن اشعث گفت سوگند با خدای چنان کنم و ابن زیاد را آگهی دهم که من مسلم را امان دادم اینوقت ابن زیاد مردی را از دار الاماره بیرون فرستاد که مسلم را درآورد پس مسلم وارد مجلس شد و بر ابن زیاد بامارت سلام نداد فقال له الحرسی سلم علی الامیر فقال له اسکت ویحک والله ما هو لی بامیر یکتن از حارسان دربار بر مسلم بانگ زد که بر امیر سلام کن فرمود وای بر تو ساکت شو او بر من امیر نیست ابن زیاد گفت بر تو چیزی نیست چه سلام کنی و چه نکنی هم اکنون کشته خواهی شد فقال له مسلم ان قتلتنی فلقد قتل من هو شر منک من هو خیر منی فرمود بعید نیست اگر قتل من بر تو حمل شود چه ناکس تر از تو بسی بهتر از من کشته است و هیچکس در خبث طبیعت و لوم نقیبت از برای مثله مقتول و جرحه مطروح انباز تو نتواند بود ابن زیاد گفت قسم بجان من که از هاق جان ترا بعهده تیغ تیز حوالت خواهم داد مسلم فرمود چون چنین است بگذار تا وصیت خویش را با یکتن از خویشاوندان خود القا فرمایم فرمود روا باشد پس مسلم بهمگنان مجلس نظری افکند در میانه چشمش بعمر بن سعد بن ابی وقاص افتاد فقال یا عمر ان

وصیت مسلم بعمر بن سعد

بینی و بینک قرابة ولی الیک حاجة و قد یجب علیک نجح حاجتی و هی سر فرمود ای عمر همانا میان من و تو قرابت است و از برای من بسوی تو حاجتی است و آن قرابت واجب میکند اسعاف حاجت مرا و نهفتن سر مرا عمر بن سعد در اصغای وصیت مسلم مسامحت مینمود ابن زیاد فرمود در اصغای وصیت ابن عم خود این گرانی چیست گوش فرادار تا چه گوید لاجرم عمر سعد برخاست و مسلم را بکناری آورد و بجائی که ابن زیاد نیز ایشان را نگران بود پس مسلم آغاز سخن کرد فقال اول وصیتی شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا ولی الله و الثانیة تبیعون درعی هذا و تؤدون عنی الف درهم اقترضتها فی بلدکم هذا و الثالثة ان تکتبوا الی سیدی الحسین ان یرجع عنکم فقد بلغنی انه خرج بنسائه و اولاده فیصیبه ما اصابنی بعد از شهادت بوحدانیت خداوند یکتا و نبوت محمد مصطفی و ولایت علی مرتضی فرمود مرا درین شهر هزار درهم دین بر ذمت است درع مرا بفروش و دین مرا اداکن و دیگر بمن رسیده است که سید من حسین علیه السلام با زنان و فرزندان بدینجانب کوچ میدهد و سخت میترسم که از آن شربت که مرا دادند او را نیز سقایت کنند بنزدیک او مکتوب کنید که راه بگرداند و از بدینسوی سخن نراند عمر سعد در پاسخ گفت آنچه از کلمه شهادت یاد کردی همگان بدین کلمه همداستانیم و آنچه از بیع درع فرمودی ما اولاتیم درین امر اگر خواهیم دین ترا اداکنیم و اگر نخواهیم نکنیم و آن وصیت که در حق حسین نمودی البته باش که حسین ناچار است که بسوی ما سفر کند و بدست ما بتمام تحتی کشته شود آنگاه روی با ابن زیاد کرد و گفت دانی مسلم چه گفت و چه پاسخ گرفت و صورت حال را بعرض رسانید فقال ابن زیاد انه لا یخونک الامین و لکن قد یؤتمن الخائن قبحک الله من مستودع سر ابن زیاد بدین کلمات تمثل جست یعنی مرد امین خیانت نمیکند لکن گاهی خاین بغلط در شمار امین میرود خداوند زشت کند ترا که ودیعت را ضایع گذاشتی و از کشف اسرار باک نداشتی اگر مرا این اسرار خویش میداشت سر او را بپوشیدم و در اسعاف حاجت او بکوشیدم اما ای پسر سعد ابی وقاص بدین گناه که تو کردی و در امانت پسر عم خود خیانت ورزیدی اول کس تو خواهی بود که بجنگ حسین بن علی فرمان خواهی یافت آنگاه روی بمسلم آورد و گفت ای پسر عقیل بر امام خود بیرون شدی و شق عصای مسلمین فرمودی و فتنه خفته را برانگیختی و بسی خونها که بریختی فقال مسلم کذبت یا ابن زیاد انما شق عصا المسلمین معویة و ابنه یزید و اما الفتنة فانما القحها انت و ابوک زیاد بن عبید عبد بنی علاج من ثقیف و انا ارجو ان یرزقنی الله الشهادة علی یدی شر بریته مسلم گفت ای پسر زیاد دروغ گفتی معویه مسلمانان را پراکنده ساخت و پسرش یزید نیز همان آهنگ نواخت اما انگیزش فساد و فتنه را تو تقدیم فرمودی و دیگر پدرت زیاد بن عبید که عبدی از بنی علاج از قبیله بنی ثقیف بود تاسیس نمود و من اینک آرزومندم که بدست بدترین مردم شربت شهادت بنوشم ابن زیاد گفت همانا ترا نفس تو بامری امیدوار ساخت که خداوند از برای دیگر خواست و با آنکس گذاشت که اهلیت داشت مسلم گفت ای پسر مرجانه بگوی اهل آن کیست گفت یزید بن معویه مسلم گفت الحمد لله رضینا بالله حکما بیننا و بینکم فرمود ما بدان رضا دادیم که خداوند در میان ما و شما حکومت فرماید ابن زیاد گفت همانا ای مسلم گمان میکنی که در امر خلافت شما را بهره ایست فرمود سوگند با خدای گمان نمیکنم بلکه یقین میدانم گفت اکنون بگوی از بهر چه بدین بلد آمدی امر مردم مجتمع بود پراکنده ساختی و اختلاف کلمه در میان ایشان انداختی فقال مسلم ما لهذا اتیت و لکنکم اظهرتم المنکر و دفنتم المعروف و تامرتم علی الناس بغیر رضی و حملتموهم علی غیر ما امرکم الله به و عملتم فیهم باعمال کسری و قیصر فاتیناهم لنامر فیهم بالمعروف و ننهی عن المنکر و ندعوهم الی حکم الکتاب و السنة و کنا اهل ذلک مسلم فرمود من در این شهر از بهر آن آمدم که شما معروف منکر شدید و منکر معروف آمدید و بیرضای مردم بر گردن مردم پای نهادید و امارت بدست کردید و بیرون حکم خدای حکم خود را بر ایشان حمل نمودید و کردار

جبابره اکاسره وقیاصره درمیان ایشان سلطنت آورد پس ما آمدیم تا درمیان ایشان امر بمعروف ونهی از منکر فرمائیم وایشان را بأحکام کتاب خدا وسنت مصطفی دعوت نمائیم چه ما اهل اینکاریم ابن زیاد ازین کلمات سخت درغضب شد وگفت ای فاسق تو چه کس باشی که بدین صفات خویشتن را بستائی تو اندر مدینه بشرب خمر شاغل بودی قَالَ مُسْلِمٌ أَنَا أَشْرَبُ الْخَمْرَ أَمَا وَاللهِ إِنَّ اللهَ لَيَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّكَ غَيْرُ صَادِقٍ وَأَنَّكَ قَدْ قُلْتَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَأَنِّي لَسْتُ كَمَا ذَكَرْتَ وَأَنَّكَ أَحَقُّ بِشُرْبِ الْخَمْرِ مِنِّي وَأَوْلَى بِهَا وَمَنْ يَلَغُ فِي دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَلِغاً فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ قَتْلَهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَ الَّذِي حَرَّمَ اللهُ عَلَى الْغَصَبِ وَالْعَدَاوَةِ وَسُوءِ الظَّنِّ وَهُوَ يَلْهُو وَيَلْعَبُ كَأَنْ لَمْ يَصْنَعْ شَيْئاً مسلم گفت مرا بشرب خمر نسبت میکنی بهانا خدای میداند که تو دانسته این دروغ میزنی وبکذب این سخن میرانی ومن چنان نیستم که تو میگوئی وتو بشرب خمر سزاوارتری از من وتو آن کسی که بتمام اهتمام دراز ناق خون مسلمانان حریصی وبسفک دمی که خداوند حرام کرده است از در ستم وخصومت وسوء ظن ولهو ولعب واز پس چندین قتل شنیع که صنیع طبیعی تست خویشتن را بشاغل لهو ولعب میداری والجمله را بخیری نشماری این مخاطبات خشم ابن زیاد را دوچندان ساخت وزبان پلید را بفحش وشتم علی وحسن وحسین علیهم السلام بگشاد فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ أَنْتَ وَأَبُوكَ أَحَقُّ بِالشَّتِيمَةِ فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ يَا عَدُوَّ اللهِ مسلم فرمود ای دشمن خدا تو وپدرت سزاوارتری بسبّ وفحش هم اکنون حکم کن بدانچه حکم کننده ابن زیاد گفت بکر بن حمران احمری را حاضر کنید که پسر عقیل فرق او را بشکافت چون حاضر شد فرمود تو میکشی پسر عقیل را گفت چرا نکشم گفت بکر او را با خود میبری و در فراز این قصر گردن میزنی فَقَالَ مُسْلِمٌ وَاللهِ لَوْ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَرَابَةٌ مَا قَتَلْتَنِي گفت قسم بخدای اگر در میان من وتو خویشاوندی بود حکم بقتل من نمیکردی ومسلم ازین کلمات نه همی خواست که سخنی از در ملامت گوید یا طریق سلامت جوید بلکه خواست بیاگاهاند که عبیدالله وپدرش زیاد بن ابیه زنازادگانند وهیچ نژادی ونسبی از قریش ندارند بالجمله بکر بن حمران مسلم را برداشت ودر پهنای بام قصر را فراگرفت وآنحضرت در عرض راه تسبیح وتهلیل همی گفت واستغفار فرمود ورسول خدا را درود فرستاد وقَالَ اللَّهُمَّ احْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ غَرُّونَا وَكَذَبُونَا ثُمَّ خَذَلُونَا وَقَتَلُونَا یعنی ای پروردگار من حکم کن درمیان ما ومیان جماعتی که ما را فریب دادند وبا ما دروغ گفتند پس مخذول گذاشتند ومقتول داشتند چون بفراز بام رسید مسلم فرمود مرا بگذار تا دو رکعت نماز بگذارم آنگاه بدانچه مأموری میکن گفت روا نباشد مسلم بگریست واین شعر بگفت

شهادت مسلم

جَزَى اللهُ عَنَّا قَوْمَنَا شَرَّ مَا جَزَى — شِرَارَ الْمَوَالِي بَلْ أَعَقَّ وَأَظْلَمَا
هُمُ مَنَعُونَا حَقَّنَا وَتَظَاهَرُوا — عَلَيْنَا وَرَامُوا أَنْ نَذِلَّ وَنُرْغَمَا
أَغَارُوا عَلَيْنَا يَسْفِكُونَ دِمَاءَنَا — وَلَمْ يَرْقُبُوا فِينَا ذِمَاماً وَلَا دَمَا
فَنَحْنُ بَنُو الْمُخْتَارِ لَا خَلْقَ مِثْلُنَا — نَبِيٌّ أَبَى أَرْكَانُهُ أَنْ تُهَدَّمَا
فَأَنْتُمْ لَوْلَا جَيْشُكُمْ آلَ مَذْحِجٍ — وَفُرْسَانُهَا وَالْحَرْبُ فِيهَا الْمُقَدَّمَا

اینوقت بکر بن حمران گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَقَادَنِي مِنْكَ یعنی سپاس خدایرا که مرا بر تو سلطنت داد این بگفت وتیغ براند شمشیر او کارگر نیفتاد فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ أَوَمَا يَكْفِيكَ فِي خَدْشٍ وَفَاءٌ بِدَمِكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ یعنی ای عبد از ای خون تو این خراش که برگردن من آوردی کافی نیست چون این سخن با ابن زیاد رسید گفت هنگام مرگ بمفاخرت سخن کرده بالجمله در ضرب ثانی مسلم را شهید کرد ودهشت زده وآسیمه سر از فراز قصر بزیر آمد ابن زیاد گفت هان ای بکر ترا چه رسید گفت چون مسلم را بکشتم مردی با سیاهی چهره وشرارت خوی نگریستم که لب بدندان همی گزید یا اصابع را بدنبال سخت چنان بترسیدم که در هیچ خطبی وهیچ داهیه چنان نهراسیدم

ابن زیاد گفت دهشتی ترا فرو گرفته وخیالی مصوّر افتاده ودر کتاب عبدالله بن محمد رضا الحسینی مسطور است که چون بکر خواست تیغ براند دستش از کار رشد لاجرم از بام بزیر آمد وابن زیاد را آگهی داد دیگری را فرمان کرد تا ببام قصر برآمد چون آهنگ قتل مسلم کرد رسول خدا را در برابر خویش نگریست از کثرت دهشت بیفتاد پس مردی شامی را مأمور ساخت تا برفت ومسلم را گردن بزد وسر را از فراز قصر بزیر افکند وتن مبارکش را از دنبال سر در افکند اینوقت ابن زیاد بقتل هانی فرمان کرد محمد بن اشعث برخاست وگفت ایها الامیر تو مکانت ومنزلت هانی را درین شهر دانسته وقوم وقبیله او را بشناخته مرا مطمئن خاطر ساختی تا او را بنزد تو آوردم ورواندارم که مردم این شهر با تو از در خصمی روند او را بمن بخش گفت روا باشد ودر زمان پشیمان شد وفرمان کرد که هانی را ببازار برند ودر ساحت که اغنام را بیع وشرا در می آورند گردن زنند پس هانی را دست بسته از دار الاماره برآوردند واو فریاد برمیداشت که وا مذحجاه ولا مذحج لی الیوم مسعودی در مروج الذهب گوید چهار هزار مرد زره پوش با هانی سوار میشد وهشت هزار پیاده فرمانپذیر داشت وچون احلاف را از قبیله کنده ودیگر قبایل دعوت میکرد سی هزار مرد زره پوش او را اجابت مینمودند این هنگام که او را ببازار میراندند چندانکه صیحه میزد ومشایخ قبایل را بنام یاد میکرد ووا مذحجاه میگفت هیچکس او را پاسخ نداد قوت کرد ودست خود را از بند رها داد ثُمَّ قَالَ أَمَا مِنْ عَصاً أَوْ سِكِّينٍ أَوْ حِجَارَةٍ أَوْ عَظْمٍ يُحَاجِزُ بِهِ رَجُلٌ عَنْ نَفْسِهِ گفت آیا عمودی یا کاردی یا سنگی یا استخوانی نیست که من با آن جهاد کنم عوانان ابن زیاد او را فرو گرفتند واین کرت سخت ببستند وگفتند گردن بکش فَقَالَ مَا أَنَا بِهَا بِسَخِيٍّ وَمَا أَنَا بِمُعِينِكُمْ عَلَى نَفْسِي گفت من بعطای جان خود سخی نیستم ودر قتل خود اعانت شما نخواهم کرد پس غلام ابن زیاد که رشید ترکی نام داشت گردن هانی را با تیغ بزد فَقَالَ هَانِي إِلَى اللهِ الْمَعَادُ اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ گفت بازگشت بسوی خداست ای پروردگار من بسوی رحمت تو ودر رضوان تو می آیم عبدالله بن زبیر اسدی در مرثیه مسلم بن عقیل وهانی این اشعار را انشاد کرد وبروایتی فرزدق این اشعار را در مرثیه مسلم وهانی گفته وعبدالله بن زبیر از فرزدق روایت کرده

قتل هانی بن عروه

فَإِنْ كُنْتِ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَانْظُرِي — إِلَى هَانِئٍ فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلِ
إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ — وَآخَرَ يَهْوِي مِنْ جِدَارِ قَتِيلِ
أَصَابَهُمَا فَرْخُ الْبَغِيِّ فَأَصْبَحَا — أَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلِ
تَرَى جَسَداً قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ — وَنَضْحَ دَمٍ قَدْ سَالَ كُلَّ مَسِيلِ
فَتًى كَانَ أَحْيَى مِنْ فَتَاةٍ حَيِيَّةٍ — وَأَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفْرَتَيْنِ صَقِيلِ
أَيَرْكَبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيجَ آمِناً — وَقَدْ طَالَبَتْهُ مَذْحِجٌ بِذُحُولِ
تُطِيفُ حِفَافَيْهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ — عَلَى رِقْبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسُولِ
فَإِنْ أَنْتُمُ لَمْ تَثْأَرُوا بِأَخِيكُمُ — فَكُونُوا بَغَايَا أُرْضِيَتْ بِقَلِيلِ

چون ابن زیاد از قتل هانی بپرداخت بفرمود تا سر مسلم وهانی را برگرفتند وتنهای ایشان را بگرد کوی وبازار بگردانیدند ودر محلّت گوسفند فروشان بردار زدند اینوقت قبیله مذحج جنبشی کردند وتن ایشان را از دار بزیر آوردند وبر ایشان نماز گذاشتند وبخاک سپردند از آنسوی ابن زیاد تصمیم عزم داد که سر مسلم وهانی را نزدیک یزید پلید گسیل سازد پس دبیر خویش عمرو بن نافع را طلب کرد وگفت قصه مسلم وهانی را بسوی یزید مکتوب کن عمرو درین قصه اطاله در مکتوب را مطلوب دانست ودر حق هانی وابن عقیل اصابه بتطویل کرد واو اول کس بود که در کتب اطاله مقاله را نوعی از محاسن شمرد ابن زیاد چون آن بدید گفت چیست این فضول در کلام وتطویل

نابهنگام بدینگونه رقم کن اما بعد فالحمد لله الذی اخذ لامیر المؤمنین بحقه وکفاه مؤنة عدوه اخبر امیر المؤمنین ان مسلم بن عقیل لجأ الی دار هانی بن عروة المرادی وانی جعلت علیهما المراصد والعیون ودسست الیهما الرجال وکدتهما حتی اخرجتهما وامکن الله منهما فقدمتهما وضربت اعناقهما وقد بعثت الیک برأسیهما مع هانی بن ابی حیة الوادعی والزبیر بن الاروح التمیمی وهما من اهل السمع والطاعة والنصیحة فلیسئلهما امیر المؤمنین عما احب من امرهما فان عندهما علما وورعا وصدقا والسلام یعنی سپاس خداوندیرا که حق امیر المؤمنین را ماخوذ داشت و دشمن او را کفایت کرد همانا مسلم بن عقیل در این شهر در خانه هانی بن عروه پناهنده آمد از بهر ایشان کمین جایها مرتب داشتم و عیون و جواسیس بگماشتم تا هر دو تن را بدست آوردم و گردن زدم و سرهای ایشانرا بصحبت هانی بن ابی حیه و زبیر بن اروح روان داشتم و ایشان اهل طاعت و نصیحت اند و از طریق صدقت و زهادت بیرون نشوند امیر المؤمنین صورت حال از ایشان سؤال فرماید تا کماهی آگاهی دهند والسلام بالجمله هانی بن ابی حیه و زبیر بن الاروح مکتوب ابن زیاد را ماخوذ داشتند و سر مسلم و هانی را با خود حمل دادند و بعجلتی تمام روانه دمشق شدند و این اول سری بود از خاندان رسالت که از عراق بدمشق حمل دادند بعد از ورود بدمشق یزید علیه اللعنه نیک شاد شد و ایشانرا نیکو بنواخت و در پاسخ ابن زیاد بدینگونه مکتوب کرد اما بعد فانک لم تعد ان کنت کما احب عملت عمل الحازم وصلت صولة الشجاع الرابط الجاش فقد اغنیت وکفیت وصدقت ظنی بک ورأیی فیک وقد دعوت رسولیک وسألتهما وناجیتهما فوجدتهما فی رأیهما وفضلهما کما ذکرت فاستوص بهما خیرا وانه قد بلغنی ان حسینا قد توجه نحو العراق فضع المناظر والمسالح واحترس واحبس علی الظنة واقتل علی التهمة واکتب الی فی کل یوم ما یحدث من خبر ان شاء الله درجمله میگوید که ای پسر زیاد از فرمان من بیکسوی نشدی چنان زیستی که من خواستم چنان کار کردی که خردمند دوراندیش کند و چنان حمله افکندی که شجاع قوی القلب افکند و تقدیم خدمت کردی و گمان مرا در حق خود بیقین پیوستی همانا فرستادگان ترا حاضر ساختم و ایشانرا صاحب رأی متین و فضل مبین شناختم و از آنچه در بایست بود پرسش نمودم و بدانچه لایق شمردم القا کردم همانا بمن رسیده که حسین بن علی طریق عراق می پیماید واجب میکند که دیدبانها بگماری و مردان شاکی السلاح در کمین جایها بازداری و هر کرا گمان خلاف میرود در زندانخانه افکنی و هر کرا بمخالفت نسبت کنند اگر چند بتهمت باشد گردن بزنی و همه روزه هر خبری حدیث میشود بسوی ما رقم میکنی چون این مکتوب را بپرداخت همچنان بصحبت هانی بن ابی حیه و زبیر بن الاروح باز فرستاد و سر مسلم و هانی بن عروه را از دروازه دمشق در آویختند از پس این واقعه یزید را آگهی رسید که حسین علیه السلام راه با کوفه نزدیک کرده است پاره بیمناک شد خواست تا در تشدید امر تحریض فرماید و نیکوتر با آل رسول رزم آزماید پس بدین اسلوب تجدید مکتوب کرد اما بعد فقد بلغنی ان حسینا قد سار الی الکوفة وقد ابتلی به زمانک من بین الازمان وبلدک من بین البلدان وابتلیت به من بین العمال وعندها تعتق او تعود عبدا کما تعتبد العبید میگوید بمن رسید که حسین بسوی کوفه آمد همانا وقت و زمان تو در میان اوقات و ازمان ممتحن و مبتلا شد و بلد تو در میان بلدان در بلا افتاد و از جمله حکام و عمال من تو گرفتار داهیه بزرگ و نمایه سترگ آمد آیا در چنین وقت چون آزادگان کار میکنی و آزاده میروی یا یکبار دار عبید باز میشتابی و عبد میشوی ازین کلمات نیز کنایتی جسته و لطیفه بکار بسته چه زیاد بن ابیه را پسر عبید میگفتند و عبید عبدی از بنی ثقیف بود و او را از زیاد بخرید و آزاد کرد و از آن پس معویه زیاد را برادر خویش و پسر ابوسفیان خواند و ما این قصه را در کتاب امام حسن علیه السلام بشرح رقم کردیم بالجمله یزید او را آگاه

کرد که

کرد اگر بدینگونه رزم کنی و حسین را بکشی نسب بقریش میرسانی و نبیره ابوسفیان خواهی بود و اگر نه بازگشت خواهی کرد و نبیره عبید خواهی بود

ذکر شهادت محمد و ابراهیم پسرهای مسلم بن عقیل رضی الله عنهم

شهادت پسران مسلم

مکشوف باد که شهادت محمد و ابراهیم پسرهای مسلم را کمتر در کتاب پیشینیان دیده ام الا آنکه اعثم کوفی میگوید که ابن زیاد ایشانرا محبوس داشت چنانکه مرقوم شد و مسلم از سرای هانی بیرون شتافت و شیعیان خود را فراهم کرد تا بر دار الاماره حمله افکند پسرهای خود را بخانه شریح قاضی فرستاد تا در حمایت او بسلامت مانند دیگر نه از نام ایشان یاد میکند و نه از شهادت ایشان باز میگوید و در جلد هفدهم عوالم مسطور است که بعد از قتل حسین علیه السلام چون اهل بیت را اسیر کردند پسرهای صغیر مسلم در میان اسرا بودند ابن زیاد ایشانرا بگرفت و محبوس نمود شرح شهادت ایشان در کتاب روضة الشهداء مسطور است و اگر صاحب حبیب السیر سخنی باختصار میراند هم سند بروضة الشهداء میرساند و من بنده این قصه را از روضة الشهداء منتخب میدارم و برمیگذارم زیرا که بیرون سیاقت مورخان و محدثان سخن میراند و مانند نوحه گران و سوگواران مرثیه میخواند و کلمات فضول که مردود و معقول است بکار میبندد اگر چند اینگونه تلفیق و تنمیق از برای نوحه گران زیباست تا بر مردمان بخوانند و گریستن سانند لکن مورخ و محدث نتواند از آنچه دست بدست رسیده کلمی بفزاید یا کلمی برباید الا آنکه این تواند کرد که سخن نارسائی را ببلاغت بیان کند و کلام ناپسندیده را بفصاحت ادا فرماید اکنون بر سر سخن رویم همانا پسرهای مسلم بحکم پدر در خانه شریح قاضی بودند تا گاهی که مسلم را شهید کردند و ابن زیاد را آگهی دادند که مردم این شهر دو تن پسران مسلم را پوشیده میدارند و بیرون شدن نمیگذارند ابن زیاد بفرمود تا در تمام شهر منادی کردند که هر کس پسرهای مسلم را در خانه خویش بدارد و نزد من نیارد خانه او بترکتاز نهب و غارت رها کرده و خون او بخود و تیغ سرافشان هدر شود شریح چون این ندا بشنید محمد و ابراهیم را پیش طلبید چون حاضر شدند بهای های بگریست گفتند یا شریح این گریه چیست گفت بدانید که مسلم شهید شد و ازین سرای فانی بهشت جاودانی آرمید ایشان جامه چاک کردند و خاک بر سر پراکندند و بانگ وا ابتاه و واغربتاه برآوردند شریح گفت ای برادرزادگان چندین مخروشید و بر خون خویشتن مکوشید چه ابن زیاد شما را میطلبد تا در کجا بیابد و تا شما را بدست بگیرد نیاساید و صاحب خانه را نیز بزیر پای انتقام بفرساید ایشان از بیم ابن زیاد بانگ در دهن بشکستند و خاموش نشستند شریح گفت شما روشنی چشم و چراغ دل منید چنان رای زده ام که شما را بامینی بسپارم تا با خود بمدینه برد و بخویشان بسپارد و پسر خود را که اسد نام داشت فرمود که شنیده ام که بیرون دروازه عراقیین کاروانی بجانب مدینه میرود این کودکانرا بکاروانسالار بامینی بسپار تا بمدینه برساند و هر یکرا پنجاه دینار زر سرخ بر میان بست چون تاریکی جهان را فرو گرفت اسد آن کودکانرا برداشت و از شهر بیرون شتافت وقتی رسیدند که کاروانیان بار بر بسته و لختی راه در نوردیده بودند اسد نظری افکند شبحی از دور دیدار بود در روی با پسرهای مسلم کرد و گفت این سیاهی که دیدار میشود کاروانیانند لختی در رفتن تعجیل کنید و خود را بدیشان رسانید این بگفت و بازشد کودکان مسلم که از راه و بیراه آگاه نبودند لختی بدویدند و مانده شدند و آثار کاروان را زیاوه کردند هم در آنشب چند تن از کوفیان با ایشان دوچار شدند و بدانستند که اینان پسران مسلم اند پس هر دو تن را ماخوذ داشته نزد ابن زیاد بردند و او فرمان کرد تا ایشانرا در زندانخانه بازداشتند و مکتوبی بیزید نگاشت که اینک پسرهای مسلم در محبس منند تا چه فرمائی اما زندانبان که مشکور نام داشت از دوستاران اهل بیت بود و از آه و ناله این کودکان هفت هشت ساله غمنده گشت نشیمنی شایسته بهر ایشان بپرداخت و خورش و خوردنی حاضر ساخت و چند که توانست نیکو خدمتی کرد و شب دیگر چون سیاهی دامن گستر دایشانرا برداشت و بر سر راه قادسیه آورد و انگشتری خود را بدیشان داد و گفت این انگشتری از من نزد شما علامتی است چون بقادسیه رسید بدین علامت برادر مرا بیابید کاها بیند تا شما را منت

نهد

کند و بمدینه رساند پس مشکور بازشتافت و ایشان راه قادسیه پیش داشتند دیگر باره راه را یاوه کردند و تا سپیده دم در کنار
شهر گرد بر می آمدند بامدادان نگریستند که در کنار کوفه اند سخت بترسیدند که مبادا دیگر باره گرفتار شوند خود را بخرماستانی کشیدند در
کنار چشمه آبی بر درختی برآمدند و در میان شاخهای درخت قرار گرفتند کنیزکی حبشی در چاشتگاه بکنار چشمه آمد تا آب برگیرد عکس ایشانرا
در چشمه دیدار کرد برخاست و با ایشان از در مهر و ملاطفت سخن پیوست و محبت خود و بانوی خود را با خاندان رسول خدای باز نمود
و هر دو تن را برداشته بسرای آورد بانوی خانه ایشانرا پذیره کرد و سر و روی ایشانرا بوسه زد و بدین نیکو خدمتی کنیزک را آزاد ساخت
و پسران مسلم را در نهانخانه جای داد و خورش و خوردنی پیش نهاد و کنیزک را وصیت کرد که شوهر مرا ازین راز آگاه مکن اما از آنسوی
ابن زیاد مشکور زندانبانرا طلب داشت و گفت چه شدند پسرهای مسلم گفت من ایشانرا در راه خدا آزاد کردم گفت از من نترسیدی
گفت جز از خدای نترسم هان ای پسر زیاد دیدی پدر این کودکانرا بکشتی امروز این دو طفل نورس چه خواهی ابن زیاد در خشم شد گفت
اکنون بفرمایم تا سرت را از تن بردارند گفت آن سر که در راه مصطفی نباشد نخواهم اینوقت ابن زیاد فرمان کرد که مشکور را بعد از ضرب
پانصد تازیانه گردن بزنند چون او را در عقابین کشیدند و ابتدا بضرب تازیانه کردند در تازیانه نخستین گفت بسم الله الرحمن الرحیم در
ضرب ثانی گفت الهی مرا شکیبائی ده در کرت سیم گفت خدایا مرا در حب فرزندان رسول تو می کشند چون نوبت بچهارم و پنجم افتاد
گفت ای پروردگار من مرا بمصطفی و فرزندانش بازرسان و دیگر سخن نکرد تا پانصد ضرب بنهایت شد اینوقت گفت مرا شربتی
آب دهید ابن زیاد گفت او را تشنه گردن بزنید عمرو بن الحارث قدم ضراعت پیش گذاشت و مشکور را بشفاعت درخواست
بخانه خویش آورد تا او را مداوا کند مشکور چشم بگشود و گفت بدرود باد دیدکه من از آب کوثر سیراب شدم این بگفت و جان بداد اما از
آنسوی پسران مسلم را آن زن و کنیزک نیکو خدمت همی کردند و پرستاری همی نمودند تا شب برسید پس خورش و خوردنی حاضر ساختند
و ایشان از اکل و شرب بپرداختند و بخفتند اینوقت شوهر آن زن که حارث نام داشت بخانه درآمد و سخت آشفته خاطر و کوفته اندام بود
زن پرسید که مگر ترا حادثه رسید گفت علی الصباح بر در سرای امیر بودم منادی ندا در داد که پسرهای مسلم را مشکور از زندانخانه رها نموده هرکه
ایشانرا دستگیر کند از امیر بعطای مال و ثروت و اسعاف منح حاجت بهره مند گردد من چون این کلمه شنیدم بی توانی برجستم و بر اسب
خویش برنشستم و چندانکه توانستم گرداگرد کوفه را درنوشتم و بازار و برزن را درسپردم از شدت شتافتن اسب بترکید و در افتاد من نیز از
پشت اسب درافتادم و توش و توان از من برفت گرسنه و تشنه در تاریکی شب بهزار رنج و تعب خود را اینجا رسانیدم و از ایشان نشانی
نیافتم و اثری ندیدم زن گفت ای مرد این چیست که میگوئی از خدای بترس و برخدای بیرون مشو و بر فرزندان رسول خدای بد میندیش حارث
گفت خاموش باش ابن زیاد مرا مال و مرکب دهد و از فضه و ذهب توانگر کند ترا با این سخنان نابهنگام چکار برخیز و آب و طعام بیار
زن بیچاره گشت و او را پاره خورش و خوردنی آورد تا بخورد و بخفت اما پسران مسلم محمد که برادر مهین بود ناگاه از خواب انگیخته گشت
و ابراهیم را از خواب برانگیخت و گفت برخیز که ما نیز کشته میشویم چه مرا اندرین ساعت در خواب نمودار شد که مصطفی و مرتضی و سیده
کونین و حسنین علیهم السلام در بهشت برین عبور میدادند ناگاه مرا و ترا مصطفی از دور دیدار کرد پس روی بمسلم آورد و فرمود ترا چگونه دل
داد که این کودکانرا در نزدیک دشمنان بگذاشتی و بسوی ما گام برداشتی مسلم عرض کرد که ایشان از قفای ما میگرایند و در نزدیک ما بیایند
ابراهیم عرض کرد ای برادر سوگند با خدای که بیرون کم و بیش مرا نیز در خواب این قصه نمودار شد پس دست در گردن یکدیگر درآوردند و ندبه ها
ی بگریستند بانگ گریه ایشان حارث را از خواب برانگیخت و سر از بالین برداشت و گفت ای زن این شور و شیون در خانه ما از کیست
برخیز و چراغی برافروز تا بدانیم این بانگ چیست و این سوگواری از بهر کیست زن از ایزدی برخاستن و قدرت شمع و چراغ افروختن ننمود

شهادت مشکور زندانبان پسران مسلم

ناچار حارث بن عروه خود برخاست و چراغی برافروخت و بنهانخانه درآمد پسران مسلم را نگریست که یکدیگر را دست بگردن
درآورده با علی صوت میگریند گفت شما کیستید و در اینجا چکنید ایشان چون او را اهل این سرای دانستند از شیعیان پنداشتند گفتند
ما یتیمان مسلم بن عقیلیم حارث گفت من روز درطلب شما این شهر و نواحی را بگشتم و اسب خود را بکشتم و شما خانه مرا وطن گرفته اید
و خوش بخفته اید پس با مشت سر و مغز ایشانرا لختی بکوفت و هر دو تن را بربست و هم در آن نهانخانه در افکند و در استوار کرد زن پیش
دوید و بزاری و ضراعت آغاز شفاعت نمود و دست و پای حارث را بوسه زد و از خدا و رسول بیم و امید داد و در گوش حارث کلمات
زن چون آب در پرویزن بود علی الصباح برخاست و سلاح جنگ برخود راست کرد و پسران مسلم را برداشته روان شد تا در کنار نهر
گردن بزند زن از قفای او میدوید و مینالید و چون نزدیک رسید حارث با شمشیر کشیده بروی حمله می افکند و او را باز پس میراند بدینگونه
همی رفت تا در کنار نهر فراز آمد پس غلام خویش را پیش طلبید و شمشیر خود را بدو داد و گفت این دو کودک را گردن بزن غلام گفت مرا
از مصطفی شرم می آید که این دو طفل بیگناه را از خاندان او گردن زنم و هرگز این کار نکنم حارث گفت نخست ترا خواهم کشت و آهنگ
غلام کرد غلام دانست که بخشایش در نهاد حارث ننهاده اند و بیگمان کشته خواهد شد ناچار با حارث درآویخت هر دو تن دست در گریبان
شدند ناگاه حارث بروی درافتاد غلام خواست تیغ براند حارث جلدی کرد و برجست و تیغ از دست غلام بستد غلام شمشیر خویش
از نیام بکشید و بر حارث فرود آورد حارث مردی مبارز بود آن زخم را با سپر بگردانید و تیغ بزد و دست غلام را قطع کرد غلام با دست
چپ خود را با او برچسبانید تا زخم دیگر براند هم در اینوقت زن حارث با پسر در رسیدند پسر پیش دوید و کمر غلام بگرفت و گفت ای
پدر این غلام برادر رضاعی من و فرزند خوانده مادر منست از وی چه خواهی حارث پاسخ نگفت و تیغ بزد و غلام را بکشت و پسر را
گفت هم اکنون تعجیل کن و این دو کودک را گردن بزن پسر گفت من این دو کودک را که از خاندان پیغمبرند سر برندارم و ترا نیز
نگذارم و زنش نیز مینالید و میگفت این دو طفل بیگناه را چرا تباه باید کرد چه زیان دارد که ایشانرا زنده نزد ابن زیاد حاضر سازی تا او
چه خواهد و چه فرماید گفت دوستداران ایشان درین شهر فراوانند تواند شد که ایشانرا از دست من فراگیرند و مرا از عطای ابن
زیاد بی بهره گذارند و تیغ بکشید و آهنگ کودکان کرد زن پیش تاخت و با حارث درآویخت که از خدای بترس و از قیامت میندیش
این چه نکوهیده کردار است که پیش داشته حارث در خشم شد و تیغ بزد و زن را عظیم جراحت کرد و پسر بدوید که مبادا مادر را بزخم
دیگر تباه کند و دست پدر بگرفت و گفت ای پدر با خویش آی چندین بهیمانه چکنی و خویش از بیگانه ندانی حارث هم در آن غلوای
غضب تیغ بزد و پسر را بکشت و چون گرگ دیوانه بر سر پسرهای مسلم بتاخت چندانکه زاری و ضراعت کردند فایدتی نداشت
گفتند ما را بگذار تا دو رکعت نماز گذاریم گفت نگذارم و دست هر یکرا میگرفت که سر بردارد آن یک میدوید که من کشته برادر نتوانم
دید مرا بکش حارث نخست محمد را سر برید و سرش را بخاک گذاشت و تنش را در آب انداخت ابراهیم بدوید و سر برادر را برگرفت و بر سینه
بچسبانید و بهایهای بگریست حارث سر محمد را از دست ابراهیم بگرفت و او را نیز بکشت و تنش را در آب افکند و سرهای مبارک ایشانرا
در توبره نهاده بدار الاماره آورد و نزد ابن زیاد گذاشت گفت این چیست گفت سرهای دشمنان تست که بریده ام و نزد تو آورده ام
تا بدان عطا که وعده کرده وفا کنی پسر زیاد گفت کدام دشمن گفت فرزندان مسلم بن عقیل ابن زیاد گفت سرها را برآورند و بشستند
و در طبقی نهاده پیش گذاشتند ابن زیاد را کردار او ناگوار افتاد گفت از خدای نترسیدی دو تن کودک بیگناه را بکشتی و حال آنکه من
بیزید نوشته ام که پسرهای مسلم را گرفته ام تا چه فرمائی اگر خواهی زنده فرستم تواند شد که زنده بخواهد چه جواب گویم چرا زنده نزد من
نیاوردی حارث گفت بترسیدم که مردم شهر ایشانرا از دست من بگیرند و من از عطای امیر بی بهره مانم ابن زیاد گفت توانستی ایشانرا

کشتن مقاتل حارث را بسر پسرهای مسلم

بازداری دم از آگهی دهی تا کس بفرستم و پوشیده نزد خویش حاضر سازم حارث را جای پاسخ نماند سر بزیر افکنده خاموش ایستاد ابن زیاد را ندیمی بود که مقاتل نام داشت با اینکه میدانست با اهل بیت نبوت محبت دارد چون ندیمی نیکو گوی و نیکو خوی بود او را دوست میگرفت او را گفت حارث بفرمان من پسران مسلم را سر بریده او را بگیر و در همانجا که پسرهای مسلم را کشته بهر خواری که خواهی بکش و سرهای پسران مسلم را در آنجا که تنهای ایشان را در آب افکنده در آب افکن مقاتل سخت شاد شد و همی گفت اگر پسر زیاد سلطنت خود را بمن داد چندین شاد نشدم پس بفرمود تا حارث را دست بگردن بر بستند و کلاه از سر بر گرفتند و از میان بازار کوفه کشان کشان عبور دادند و سرهای کودکان را بر مردمان عرضه میدادند و صورت حال را تقریر میکردند مردمان میگریستند و حارث را لعن میفرستادند چون بکنار نهر رسیدند جوانی را نگریستند که کشته اند و غلامی را پاره پاره افکنده اند و زنی مجروح و مطروح افتاده چون بر حال ایشان مطلع شدند شگفتی آنجماعت بر خباثت حارث بزیادت شد اینوقت حارث روی با مقاتل کرد و گفت مرا دست باز دار تا بگوشه پنهان شوم و ده هزار دینار در ازای این عطوفت از من مأخوذ دار مقاتل گفت اگر همه دنیا را تو داشتی و بمن گذاشتی ترا دست باز نداشتم و در ازای قتل تو از خدای جهان بهشت جاودان خواهم یافت و چون چشم مقاتل بر مقتل پسرهای مسلم و خون ایشان افتاد سخت بگریست و در خون ایشان بغلطید آنگاه غلام خود را فرمود تا نخست دستهای حارث را قطع کرد آنگاه هر دو پای او را ببرید از پس آن چشمهای او را برآورد و گوشهای او را از تن باز کرد پس شکم او را بشکافت و آنچه از تن او باز کرده بود در شکم او نهاد و سنگی بر شکم او بست و آن تن پلید را در آب افکند در خبر است که سه کرت او را در آب افکند و آب او را نپذیرفت و بکنار افکند و سه نوبت او را در چاه افکندند و با سنگ و خاشاک انباشته نمودند هم زمین او را نپذیرفت و بیرون افکند آنگاه تن او را سوختند و خاکسترش را دستخوش صرصر ساختند و چون سرهای پسران مسلم را در آب افکندند تنهای ایشان بر زبر آب آمد و با سر پیوسته شد و دست در گردن یکدیگر کرده در آب فرو شدند

بیرون شدن حسین علیه السلام از مکه بجانب کوفه

ذکر توجه حسین بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم از مکه بجانب کوفه

امام حسین علیه السلام شب یکشنبه بیست و هشتم شهر رجب الاصم از مدینه بیرون شد و روز جمعه سیم شعبان وارد مکه گشت و ماه شعبان و شهر رمضان و شوال و ذیقعده را در مکه معظمه اقامت فرمود و یوم ترویه که روز سه شنبه هشتم ذیحجه بود از مکه آهنگ عراق نمود و طریحی در منتخب خود آورده که یزید بن معویه سی تن از شیاطین بنی امیه را مأمور داشت که با زایرین بیت الله کوچ داده در مکه حسین علیه السلام را مأخوذ دارند و اگر نتوانند مقتول سازند چون حسین علیه السلام بر مکیدت او عالم بود ناچار سفر عراق را تصمیم عزم داد و بروایت شیخ مفید این همان روز بود که مسلم بن عقیل بر ابن زیاد بیرون آمد و روز دیگر که یوم عرفه بود شهید گشت و بروایت اعثم کوفی چنانکه بشرح رفت چنان برمی آید که شبی هم در خانه محمد بن کثیر بمانده باشد در اینصورت خروج مسلم روز دوشنبه هفتم ذیحجه و شهادتش یوم عرفه بوده بالجمله چون حسین علیه السلام عزیمت درست کرد که بجانب عراق کوچ دهد مردمان از آهنگ او آگاه شدند سه روز از آن پیش که از مکه خیمه بیرون زند سید با سناد خویش آورده که ابو محمد واقدی و زرارة بن صالح حدیث کرده اند که چون عزیمت حسین را دانستیم بحضرت او شتافتیم و عرض کردیم یا ابن رسول الله دلهای مردم کوفه با شماست و شمشیرهای ایشان بر شما فاومأ بیده نحو السماء ففتحت ابواب السماء و نزلت الملائکة عددا لا یحصیهم الا الله تعالی فقال لولا تقارب الاشیاء و حبوط الاجر لقاتلتهم بهؤلاء و لکن اعلم یقینا ان هناک مصرعی و مصرع اصحابی و لا ینجو منهم الا ولدی علی یعنی اینوقت خواست ایشان را از انکشاف اسرار بشارتی دهد پس با دست مبارک بسوی آسمان اشارتی فرمود تا ابواب آسمان گشوده شد

الشمار

فرشتگان چندانکه جز خدای شمار ایشان نداند فرود شدند آنگاه فرمود اگر وقت زایل نمیگشت و اجر باطل نمیشد با این فرشتگان با دشمنان مقاتلت میکردم لکن میدانم که مصرع من و خوابگاه من و خوابگاه اصحاب من در آن زمین است و بهره دیگری نتواند شد و از آن داهیه رهائی جز فرزند من زین العابدین کس را نخواهد داشت بالجمله آنحضرت در یوم ترویه وارد بیت شد و طواف داد و از سعی میان صفا و مروه فراغت جست و احرام را فرو گذاشت و حج را بعمره فرود آورد چه بیم داشت که او را در مکه مأخوذ دارند آنگاه در میان اهل بیت و اصحاب

خطبهٔ حسین علیه السلام

خود بپای خاست و این خطبه قرائت کرد فقال الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله و سلم خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه کأنی باوصالی یتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفا و اجربة سغبا لا محیص عن یوم خط بالقلم رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابرین لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعة له فی حظیرة القدس تقر بهم عینه و ینجز لهم وعده و من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله پس از ثنای خدا و درود مصطفی میفرماید مرگ بر گردن فرزندان آدم ملازمت قلاده دارد چون قلاده زنان جوان و سخت مشتاقم دیدار گذشتگان خود را چون اشتیاق یعقوب دیدار یوسف را و از برای من مصرعی و مقتلی اختیار کرده اند که ناچار با دیدم دیدار کرد کانه مفاصل خود را در زمین نینوا میبینم که گرگهای بیابان کردیغی لشکر کوفه پاره پاره می بینم پس انباشته میکنند از من شکمهای آمال و تهیگاه آرزو را و گریزی نیست از روزی که قلم قضا بر کسیج تمم رانده و ما اهل بیت رضا بقضای خدا داده ایم و بر بلای خدا شکیبا بوده ایم و ادراک اجر صابران فرموده ایم و دور نمی افتد از رسول خدا پارهای گوشتی که خاص اوست و در بهشت برین روشن میشود چشم رسول خدا بدو و راست می آید وعده او و اکنون کسی که در راه ما از بذل جان نیندیشد و در طلب لقای حق از فدای نفس نپرهیزد باید با من کوچ دهد چه من بامدادان کوچ خواهم داد چون این کلمات گوشزد محمد بن حنفیه شد بی توانی نزد حسین علیه السلام شتافت و عرض کرد

مکالمهٔ حسین علیه السلام با محمد حنفیه

ای برادر تو غدر و مکر مردم کوفه را شناخته و دانسته که با پدر و برادرت چه پیش داشتند سخت میترسم که آن خدیعت و مکیدت که با پیشینیان بدست کردند در حق تو بپای برند اگر تو همچنان در حرم اقامت فرمائی چنان دانم که از همه کس عزیزتر و محفوظتر باشی فقال یا اخی قد خفت ان یغتالنی یزید بن معویة بالحرم فاکون الذی یستباح به حرمة هذا البیت فرمود ای برادر بیم دارم که یزید بن معویه حیلتی بیندیشد و غیلة مرا بکشد و بدین جهت حرمت این بیت شکسته شود محمد عرض کرد اگر از اقامت در مکه بیمناکی بجانب یمن سفر کن یا در نواحی بیابانها اقامت جوی که حصنی حصین و معقلی متین است و هیچکس را با تو دسترس نخواهد بود حسین علیه السلام فرمود یک امشب نظری بکار رم و پشت و روی اینکار را بنگرم محمد بسرای خویش مراجعت کرد در خبر است که امام حسین علیه السلام سفر عراق را از قرآن مجید فال گشود و این آیت برآمد که کل نفس ذائقة الموت فرمود صدق الله و صدق رسوله بحکم خدا و خبر مصطفی کار خواهم کرد و این هر دو منصوص است بر شهادت من لاجرم بامدادان بار بربست و برنشست چون این خبر بمحمد بردند دوان دوان بیامد و زمام اشتر برادر را بگرفت و گفت تو مرا وعده نهادی که در مسئلت من برائی و غوری بسزا نگری و مرا آگهی دهی کدام رای این رنگ بست که ترا بجانب عراق تعجیل داد فقال اتانی رسول الله بعد ما فارقتک فقال یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلا فرمود از پس آنکه تو مراجعت کردی رسول خدای درآمد و فرمود ای حسین بیرون شو چه خداوند میخواهد ترا کشته بنگرد محمد گفت انا لله و انا الیه راجعون ای برادر اکنون که حال بر اینمنوال است این زنان و کودکان را چرا با خود کوچ میدهی فرمود هم رسول خدای

الهی دار فقال إنّ الله قد شاء أن یریهنّ سبایا فرمود همانا خداوند همی خواهد این زنان و کودکان را اسیر و دستگیر نظاره کند دیگر از برای محمد جای سخن نماند بعد از وی عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر در آمدند و عرض کردند یا ابن رسول الله صواب آنست که جز در حرم خدای اقامت ننمائی و عزیمت سفر عراق نفرمائی فقال لهما إنّ رسول الله أمرنی بأمر و أنا ماض فیه فرمود مرا رسول خدای بامری فرمان داده و من امتثال امر او خواهم کرد ابن عباس دانست که جز فرمان شهادت منیت از نزد آنحضرت بیرون شد و همی گفت واحسیناه آنگاه عبدالله بن عمر بن الخطاب در آمد و عرض کرد یا ابن رسول الله صواب آنست که با اهل ضلال طریق مصالحت و مسالمت سپاری و از قتل و قتال دست باز داری فقال یا أبا عبد الرحمن أما علمت أنّ من هوان الدنیا علی الله تعالی أنّ رأس یحیی بن زکریا اُهدی إلی بغیّ من بغایا بنی اسرائیل أما تعلم أنّ بنی اسرائیل کانوا یقتلون ما بین طلوع الفجر إلی طلوع الشمس سبعین نبیّاً ثم یجلسون فی أسواقهم یبیعون و یشترون کأن لم یصنعوا شیئاً فلم یعجل الله علیهم بل أخذهم بعد ذلک أخذ عزیز ذی انتقام اتّق الله یا أبا عبد الرحمن ولا تدع نصرتی فرمود ای ابو عبدالرحمن مگر پستی و خواری دنیا را نزد خداوند ندانستی مگر نشنیدی سر یحیی بن زکریا را از برای زنی زانیه بهدیه بردند و بروایتی و سیهدی رأسی إلی ابن الزانیة یزید زود باشد که سر مرا نیز در نزد یزید که پسر زانیه است هدیه برند مگر نشنیدی از سپیده دم تا دمیدن خورشید هفتاد تن از پیغمبران بنی اسرائیل را سر بریدند و در بازار نشستند و بیع و شری در پیوستند و چنان دانستند که خدا را لحظهٔ واحده بیفرمانی نکرده اند و خدای در کیفر ایشان تعجیل نفرمود لکن آنگاه که آغاز انتقام کرد انتقام عزیز مقتدر بود ای ابو عبدالرحمن از خدای بترس و از نصرت من خویشتن داری مکن اینوقت عمرو بن سعید که عامل یزید بود بشنید که حسین علیه السلام سفر عراق کند مبادا با مردم اتفاق کند پس رزم آغازد و خلل در مملکت یزید اندازد لاجرم برادر خود یحیی بن سعید بن العاص را با جماعتی بنزد آنحضرت فرستاد ایشان برسیدند بعرض رسانیدند که یکجا میشوی مراجعت فرمای و در جای خویش اقامت نما و در میان فریقین سخن بلاو نعم افتاد و اعوان جانبین یکدیگر را بتازیانه زحمت کردند و آسیب زدند حسین علیه السلام آنجماعت را اجابت نفرمود ایشان را باز فرستاد و طریق عراق پیش داشت مردم عمرو بن سعید بانگ در دادند و قالوا یا حسین ألا تتّقی الله تخرج من الجماعة و تفرّق بین هذه الامة گفتند ای حسین از خدای نمیترسی یکسوی میشوی جماعت را متفرق میکنی امت را فقال لی عملی و لکم عملکم أنتم بریئون مما أعمل و أنا بریء مما تعملون فرمود مرا کاریست و شما را کرداری شما نکوهیده میدانید کار مرا و من بیزارم از کردار شما این بگفت و روان گشت اینوقت دشمن یکباره از اقامت حسین علیه السلام در مکه دل بر داشتند و اقامت حسین علیه السلام در مکه بر عبدالله زبیر ثقلی عظیم می انداخت چه ابن زبیر در بساط خاطر نرد خلافت میباخت و اثاثه سلطنت میپرداخت و با اقامت حسین علیه السلام در مکه او را حشمتی منکسر شد و خمیرمایه امری نمی بنیاد شد لاجرم چون حسین علیه السلام بیرون شد عبدالله عباس او را دیدار کرد و گفت قد قرّت عینک یا ابن الزبیر چشم تو در خروج حسین از مکه روشن شد و این شعر را از طرفة بن عبد تمثل کرد

یا لک من قبّرة بمعمر	خلا لک الجوّ فبیضی و اصفری
و نقّری ما شئت أن تنقّری	قد رحل الصیّاد عنک فابشری
و رفع الفخّ فما ذا تحذری	لا بدّ من صیدک یوماً فاصبری
هذا الحسین خارج فابشری	إلی العراق راجیاً للظفر

مکشوف باد که طرفة بن عبد هنگام کودکی در صید قبره این شعر گفت و من بنده در جلد دوم از کتاب ناسخ التواریخ و کتاب امثله عرب بشرح

نگاشتم لکن اشعار طرفه آن سه شعر نخستین است و شعر آخر را که اشارت بسوی حسین علیه السلام است بعید نیست که ابن عباس هنگام تمثل از خویشتن آورده یا دیگری بدو بار بسته اکنون با سر سخن آئیم چون حسین علیه السلام از مکه بیرون شد و چند میل طی مسافت فرمود بمنزل تنعیم رسید کاروانی را نگریست که مبلغی برد یمانی و پاره ورس و بعضی اشیای نفیسه حمل میداد و انجمله را بحیر بن یسار حمیری که عامل یمن بود بنزدیک یزید انفاذ داشته بود حسین علیه السلام که رتق و فتق امور مسلمانان از جانب خدای خاص او بود آن احمال را ماخوذ داشت و شتربانان را فرمود اگر خواهید با ما سفر عراق میکنید و شتران خود را بهای کری از ما میستانید و اگر نه بهای کری تا اینجا که حمل داده اید بگیرید و باز شوید جماعتی ملازمت رکاب آنحضرت اختیار کردند و گروهی بهای کری بگرفتند و باز شدند در این منزل عبدالله ابن جعفر بن ابیطالب پسرهای خود عون و محمد را بملازمت حسین علیه السلام روان داشت و بدینگونه مکتوبی نگاشت اما بعد فإنی أسألک بالله أن تنصرف حین تنظر فی کتابی هذا فإنی مشفق علیک من هذا الوجه الذی توجّهت له أن یکون فیه هلاکک و استئصال أهل بیتک و إن هلکت الیوم طفی نور الأرض فإنک علم المهتدین و رجاء المؤمنین و لا تعجل فی السیر فإنی فی أثر کتابی و السلام میگوید ترا با خداوند سوگند میدهم گاهی که دیدار کنی مکتوب مرا از سفر عراق فسخ عزیمت فرمائی همانا من بر تو میترسم که در این راه که پیش داری تباه شوی و اهل بیت تو سرگشته و پریشان حال شوند و چون تو نباشی نور خدا در زمین ناپدید شود زیرا که تو رایت مسلمانان و امید مؤمنانی اکنون در طی طریق عجلت مفرمای که من بر اثر مکتوب خویش در میرسم عبدالله بن جعفر بعد از ارسال این رسیله نزد عمرو بن سعید آمد و گفت بحضرت حسین مکتوبی فرست و خط امانی انفاذ دار و خواستار شو تا بجانب مکه مراجعت فرماید عمرو بن سعید این مکتوب بنگاشت و با صحبت برادرش یحیی روان داشت عبدالله جعفر نیز باتفاق یحیی بحضرت حسین آمد نامه عمرو بن سعید را برسانیدند و در مراجعت آنحضرت الحاح از حد بدر بردند در پاسخ ایشان فرمود رسول خدای مرا در خواب نمودار شد و مرا بکاری فرمان داد و بیفرمانی رسول خدای را نتوانم گفتند چه فرمان کرد فرمود با هیچکس نگویم و چندانکه زنده باشم با کس حدیث نکنم تا آنگاه که خدای را ملاقات نمایم چون عبدالله جعفر این از بشنید و دانست که آنحضرت باز نخواهد شد پسرهای خود عون و محمد را بخواست و ایشان را وصیت فرمود که از ملازمت رکاب آنحضرت باز نایستند و در راه خدا از جانبازی خویشتن داری نکنند و باتفاق یحیی بن سعید مراجعت بمکه نمود در مقتل ابی مخنف مرقوم است که حسین علیه السلام وقتی از مکه آهنگ کوفه فرمود از راه مدینه عبور کرد و دیگر باره قبر رسول خدای را وداع گفت و محمد بن حنفیه بیامد و فراوان بگریست فقال والله یا أخی لا أقدر أقبض قائم سیفی و لا کعب رمحی ثم لا فرحت بعدک أبداً ثم ودّعه و قال أستودعک الله تعالی من شهید مظلوم گفت ای برادر قسم با خدای که نیروی گرفتن قبضه شمشیر ندارم و حمل کعب نیزه خود را نتوانم لاجرم از ملازمت رکاب تو دور افتادم اکنون شهید مظلوم ترا بخدای میسپارم و میروم اینوقت هاشم مخزومی در آمد و عرض کرد ای مولای من بکجا میروی مرا بهم رسید که سفر عراق خواهی کرد سخت بر تو میترسم همی میروی که عمال آن بلاد فراعنه را مانند و خزینهای انباشته از مال دارند و مردم و بنده درهم و دینارند چگونه بر تو امین باشم که اینجماعت ترا نصرت خواهند کرد حسین علیه السلام فرمود خداوند ترا جزای خیر دهاد نصیحت کردی شفقت نمودی لکن من از سفر عراق ناگزیرم ابن عباس گفت اگر میدانستم سخن مرا بکار می بستی و تدبیر مرا اطاعت میفرمودی بقوت حشمت تو جماعتی عظیم فراهم می آوردم حسین علیه السلام او را نیز دعای خیر گفت اینوقت ابوبکر بن حارث بن هشام بر حسین علیه السلام در آمد و گفت یا ابن عم آن خویشاوندی که مرا با تست دست باز نمیدارد که از نصیحت تو دست باز دارم حسین علیه السلام فرمود یا ابابکر تو آنکس نیستی که نصیحت را مغشوش کنی و با من بتمویه سخن گوئی عرض کرد همانا علی نخستین کس بود در اسلام و افزون بود از هر کس بمهابت و آثار او در اسلام و حضرتش مصدر زرد

دآرمان و مردمش پذیرنده فرمان بودند چنانکه در رکاب او حاضر شدند و با معویه قتال دادند با اینهمه مردم کوفه دست از وی باز داشتند
و آغاز مخالفت نمودند و دنیا را بر آخرت برگزیدند و همواره او را غمگین و اندوهناک گذاشتند تا گاهی که برضوان خداوند پیوست و
بعد از پدرت علی حاضر بودی که با برادرت حسن چه صنعت کردند اکنون تو همی خواهی که بسوی دشمنان پدر و برادرت سفر کنی و
باتفاق ایشان با مردم شام رزم زنی همانا اهل عراق در خصمی تو استوارتر ندو از یزید ترسناکتر دانی که مردم عبید دنیا باشند
چون آهنگ عراق کنی مردم را ببذل اموال و اسعاف آمال بفریبند تا آنانکه ترا وعده معاضدت کردند تهیه معاندت کنند اکنون
خویشتن را و اپای حسین فرمود جَزاكَ اللهُ خَيْرًا يَا ابْنَ عَمِّ فَقَدِ اجْتَهَدْتَ رَأْيَكَ وَمَهْمَا يَقْضِ اللهُ يَكُنْ یعنی خداوند ترا جزای
خیر دهاد نیکو رای زدی لکن آنچه خداوند بر آن حکم رانده خواهد شد ابو بکر نیز در حارث بن عاص آمد و این شعر بگفت کَمْ نَرىٰ نَاصِحًا يَقُولُ
فَيَعْصِي وَضَنِينًا بِالْغَيْبِ يُلْفٰى نَصِيحًا و این قصه را شرح کرد و گفت قسم بخدای کعبه نیکو نصیحت کردی بالجمله حسین علیه السلام
راه کوفه پیش داشت و طی طریق فرموده بمنزل ذات عرق رسید از قضا چنان افتاد که همام بن غالب که معروف بفرزدق شاعر است
مادر خویش را برداشته آهنگ زیارت مکه می شتافت در ذات عرق خیمهای افراشته دید گفت از کیست گفتند از حسین بن علی
علیهما السلام پس بر در خیمه حسین آمد و آنحضرت بر در خیمه بتلاوت کتاب خدای اشتغال داشت فرزدق سلام داد و جواب بستد فقال
لَهُ اَعْطَاكَ اللهُ سُؤْلَكَ وَأَمَلَكَ فِيمَا تُحِبُّ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ مَا أَعْجَلَكَ مِنَ الْحَجِّ عرض کرد ای پسر رسول
خدا پدر و مادرم فدای تو باد خداوند مسئلت ترا قرین اجابت کند و آرزو و آمال ترا مقرون اسعاف و انجاح فرماید این عجلت چه بود که حج
ناکرده از مکه بیرون شدی قَالَ لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَأُخِذْتُ فرمود اگر تعجیل نمیکردم ماخوذ میگشتم چه یزید عمرو بن سعید را با جماعتی از لشکریان
گماشته بود که اگر توانند آنحضرت را بشهادت رسانند ثُمَّ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ خَلْفَكَ قَالَ الْخَبِيرُ سَأَلْتَ قُلُوبُ النَّاسِ
مَعَكَ وَأَسْيَافُهُمْ عَلَيْكَ وَالْقَضَاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَاللهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ قَالَ صَدَقْتَ لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ
بَعْدُ وَكُلَّ يَوْمٍ رَبُّنَا هُوَ فِي شَأْنٍ إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللهَ عَلَىٰ نَعْمَائِهِ وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ أَدَاءِ الشُّكْرِ وَإِنْ
حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَبْعُدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نِيَّتَهُ وَالتَّقْوَىٰ سَرِيرَتَهُ حسین علیه السلام فرمود اکنون خبر ده مرا
از مردم کوفه فرزدق عرض کرد که از مرد خبیری پرسش فرمودی همانا مردم کوفه از دل ترا دوستدارند و آرزوی دیدار تو دارند لکن
روز گیرودار شمشیر در روی تو بکشند و ترا بکشند و قضا از آسمان فرود آید و خدای بدانچه خواهد حکم فرماید حسین علیه السلام سخن او را تصدیق
کرد و حکم گذشته و آینده با آفریننده است و هر روز او را شأنی است اگر بدانچه ما خواهیم فرمان رود خدای را سپاس گزاریم و هم اوست
که نیروی سپاس گزاری عطا فرماید و اگر برخلاف آرزوی ما قضا کند هم دور نیفکند آنرا که راه حق جوید و طریق تقوی پوید فرزدق
گفت بَلَّغَكَ اللهُ مَا تُحِبُّ وَكَفَاكَ مَا تَحْذَرُ یعنی برساند خداوند ترا بدانچه دوست میداری و کفایت کند از آنچه ناپسند شماری
آنگاه فرزدق مسایل خویش را در مناسک حج پرسش نمود و جواب بشنود پس امام را وداع گفت و براه خویش رفت امام حسین علیه السلام
از ذات عرق رخت بربست و برنشست و مسافت طریق را درنوشته چاشتگاهی بمنزل ثعلبیه رسید پس خواب قیلوله را لختی بیارمید چون
از خواب انگیخته شد فقال قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ أَنْتُمْ تُسْرِعُونَ وَالْمَنَايَا تُسْرِعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ فرمود هاتفی را نگریستم
که همی گوید شما سرعت میکنید در طی مسافت و مرگها شما را میرانند بسوی جنت علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد ای پدر مگر ما بر حق
نیستیم فرمود سوگند بدان آفریدگاری که بازگشت آفریدگان بسوی اوست که بر حقیم عرض کرد در اینحال ما را از مرگ هیچ ملال نیست
فَقَالَ الْحُسَيْنُ جَزَاكَ اللهُ يَا بُنَيَّ خَيْرَ مَا جَزَىٰ وَلَدًا عَنْ وَالِدٍ فرمود ای فرزند خداوند جزای تو را بهتر جزائی که داده شود پسری را

ملاقات حسین علیه السلام با فرزدق در ذات عرق

از پدر و آنشب را حسین علیه السلام با اهل بیت در ثعلبیه بپای آورد بامدادان از اهل کوفه ابا هره بر سید و بر حسین علیه السلام در آمد
و سلام داد و عرض کرد یا ابن رسول الله چه چیز ترا بیرون آورد از حرم خدا و حرم جدت مصطفی فَقَالَ الْحُسَيْنُ وَيْحَكَ
أَبَا هِرَّةَ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَايْمُ اللهِ لَتَقْتُلُنِي
الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ وَلَيُلْبِسَنَّهُمُ اللهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا وَلَيُسَلِّطَنَّ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ حَتَّىٰ يَكُونُوا
أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَاءٍ إِذْ مَلَكَتْهُمْ امْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ حسین فرمود وای بر تو ای ابا هره همانا بنی امیه
حق مرا غصب کردند و من شکیبائی نمودم و مرا بسب و شتم یاد کردند و بر شکیبائی برافزودم و چون خون مرا طلب نمودند تدبیر هرب نمودم
سوگند با خدای که اینجماعت گمراه مرا میکشند و خداوند بادافراه ایشان را بلباس ذلت میپوشاند و دستخوش شمشیر بران میگرداند
و سلطنت میدهد بر ایشان کسی را که ذلیل کند ایشانرا ذلیل تر از مردم شهر سبا گاهی که زنی یعنی بلقیس بر ایشان پادشاهی داشت
و بر جان و مال ایشان فرمان میکرد و ریاشی باسناد خویش میگوید مردی از اهل عراق بزیارت مکه میشتافت یکروز لختی از راه بیکسو افتاد
و چشم فراز کرد خیمها و فسطاطها نگریست که در دامن بیابان برافراشته اند بشتافت و چون راه نزدیک کرد پرسش نمود که این
اخبیه و فساطیط کراست گفتند حسین بن علی را گفت پسر علی و پسر فاطمه گفتند چنین است عجلت کرد و حسین علیه السلام را بر در خیمه خویش
یافت که بقرائت کتابی مشغول است سلام داد و جواب بستد و عرض کرد ای پسر رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد درین بیابان
بی آب و علف چکنی که آنرا نه گیاهی است که علف چرندگان کند و نه معقلی که ملجای توان ساخت قَالَ إِنَّ هٰؤُلَاءِ أَخَافُونِي وَهٰذِهِ
كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ قَاتِلِيَّ فَإِذَا فَعَلُوا ذٰلِكَ وَلَمْ يَدَعُوا لِلّٰهِ مُحَرَّمًا إِلَّا انْتَهَكُوهُ بَعَثَ اللهُ إِلَيْهِمْ مَنْ يَقْتُلُهُمْ
حَتّٰى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ الْأَمَةِ فرمود بنی امیه مرا بیم قتل دادند و مردم کوفه مرا دعوت کردند اینک مکاتیب ایشانست
و حال آنکه کشنده من ایشانند لکن گاهی که مرتکب اینمعنی شدند و پرده محرمات و محظورات را چاک زدند خداوند بر ایشان میگمارد کسی را
که همگانرا بقتل رساند و ایشانرا خوارتر از قوم ملقیس گرداند در خبر است که ولید بن عتبة بن ابی سفیان گاهی که از جانب پسر عم خود یزید
حکومت مدینه داشت و با حسین علیه السلام کار برفق و مدارا گذاشت و بدین گناه از مسند حکومت بزاویه عزلت افتاد چنانکه شرح رفت
اینوقت که دانست حسین علیه السلام سفر کوفه خواهد کرد با ابن زیاد باینمنوال مکتوبی فرستاد أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ تَوَجَّهَ
إِلَى الْعِرَاقِ وَهُوَ ابْنُ فَاطِمَةَ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ فَاحْذَرْ يَا ابْنَ زِيَادٍ أَنْ تَأْتِيَ إِلَيْهِ بِسُوءٍ فَتَهِيجَ عَلَىٰ نَفْسِكَ
وَقَوْمِكَ أَمْرًا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَا يَصُدُّهُ شَيْءٌ وَلَا تَنْسَاهُ الْخَاصَّةُ وَالْعَامَّةُ أَبَدًا مَا دَامَتِ الدُّنْيَا یعنی ای پسر زیاد
بدان که حسین بجانب عراق کوچ داد و او پسر فاطمه است و فاطمه دختر رسول خداست هان ای پسر زیاد بر حذر باش که با او طریق مخاصمت
و مناجزت بسپاری و از برای خود و قوم خود صنیع امر شنیعی نشوی که از تو تا قیامت در میان امت تذکره شود و خاص و عام
هرگز از خاطر نزدایند و چندانکه دنیا بجاست باز نمایند ابن زیاد نصیحت ولید بن عتبه را وقعی ننهاد و نامه او را پاسخ باز نداد در خبر است
که طرماح بن حکم طعام اهل و عیال خویش را حمل داده بسرای خود میرسانید و بعادت بود نداهل اجاره وفید که خوردنی بحساله را ذخیره نمایند
بلکه علف و آذوغه زایرین بیت الله را از برای بیع و شری در فید مهیا مینمودند بالجمله طرماح در عرض راه حاضر خدمت امام علیه السلام شد
فقال أُذَكِّرُكَ فِي نَفْسِكَ لَا يَغُرَّنَّكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ فَوَاللهِ لَئِنْ دَخَلْتَهَا لَتُقْتَلَنَّ وَإِنِّي لَأَخَافُ أَنْ لَا تَصِلَ إِلَيْهَا
فَإِنْ كُنْتَ مُجْمِعًا عَلَى الْحَرْبِ فَانْزِلْ أَجَأً فَإِنَّهُ جَبَلٌ مَنِيعٌ وَاللهِ مَا نَالَنَا فِيهِ ذُلٌّ قَطُّ وَعَشِيرَتِي يَرَوْنَ جَمِيعًا
نَصْرَكَ فَهُمْ يَمْنَعُونَكَ مَا أَقَمْتَ فِيهِمْ عرض کرد ترا آگاه هم که فریب اهل کوفه در تو نگیرد سوگند با خدای اگر بکوفه در آئی ترا زنده

ملاقات حسین علیه السلام با ابا هره در ثعلبیه

مکتوب ولید با ابن زیاد

ملاقات حسین با طرماح

نگذارند همانا بیمناکم که بکوفه نتوانی رسید اگر عزیمت درست کرده که طریق حرب وضرب سپاری در جبل اجا فرود آی که معقلی
متین است سوگند باخدای که ما هرگز ذلیل و زبون دشمن نشدیم و چند که در آنجا اقامت فرمائی اهل و عشیرت من ترا نصرت کنند و اعادی ترا
دفع دهند فقال اِنَّ بَیْنِی وَ بَیْنَ الْقَوْمِ مَوْعِداً اَکْرَهُ اَنْ اُخْلِفَهُمْ فَاِنْ یَدْفَعِ اللّٰهُ عَنَّا فَقِدْماً مَا اَنْعَمَ عَلَیْنَا وَ کَفَی
وَاِنْ یَکُنْ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ فَفَوْزٌ وَ شَهَادَةٌ اِنْشَاءَ اللّٰهُ حسین علیه السلام فرمود میان من و مردم کوفه تقریر میعادی رفته و حب
میکند که آن وعده وفا کرده آید اگر خداوند دشمنان را از ما دفع داد دیر وقتی است که محفوف عنایت و کفایت او بوده ایم و اگر قضا دیگر
گونه رفته است بسعادت شهادت فایز میشوم انشاء الله طرماح بن حکم میگوید آذوقه اهل و عشیرت خویش را بسوی ایشان حمل دادم
و شرط وصیت و نصیحت بپای آوردم و مراجعت کردم باشد که بحضرت حسین پیوسته شوم در عرض راه سماعة بن یزید را دیدار کردم
مرا خبر داد که حسین علیه السلام شهید شد پس مراجعت کردم

اطلاع ابن زیاد از رسیدن حسین علیه السلام

آگهی یافتن عبیدالله بن زیاد از اقبال حسین علیه السلام بجانب کوفه

۹ چون ابن زیاد را آگهی بردند که حسین علیه السلام بجانب کوفه کوچ میدهد حصین بن نمیر را که صاحب شرطه بود با لشکری رزم آزمای
بجانب قادسیه روان داشت و حصین بن نمیر ما بین قادسیه و خفان را جماعتی از لشکریان باز داشت و گروهی از قادسیه
تا قطقطانه و ارض طف بگماشت و فرمان داد که بی جواز او احدی در این حدود مرور نکند و مجتازان بی آگهی او عبور ندهند و از آن سوی
حسین علیه السلام تا ارض حاجر از بطن رمه طی مسافت کرد و هنوز اصحاب آنحضرت از شهادت مسلم بن عقیل آگهی نداشتند لاجرم
از آنجا بزرگان کوفه را بدینمنوال مکتوب کرد بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ مِنَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ اِلٰی وُجُوهِ اِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْمُسْلِمِیْنَ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ فَاِنِّی اَحْمَدُ اِلَیْکُمُ اللّٰهَ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ کِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ
عَقِیْلٍ جَائَنِی یُخْبِرُنِیْ فِیْهِ بِحُسْنِ رَأْیِکُمْ وَ اجْتِمَاعِ مَلَائِکُمْ عَلٰی نَصْرِنَا وَ الطَّلَبِ بِحَقِّنَا فَسَأَلْتُ اللّٰهَ اَنْ یُحْسِنَ لَنَا الصُّنْعَ
وَاَنْ یُثِیْبَکُمْ عَلٰی ذٰلِکَ اَعْظَمَ الْاَجْرِ وَ قَدْ شَخَصْتُ اِلَیْکُمْ مِنْ مَکَّةَ یَوْمَ الثُّلَاثَاءِ لِثَمَانٍ مَضَیْنَ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ
یَوْمَ التَّرْوِیَةِ فَاِذَا قَدِمَ عَلَیْکُمْ رَسُوْلِیْ فَانْکَمِشُوْا فِیْ اَمْرِکُمْ وَ جِدُّوْا فَاِنِّیْ قَادِمٌ عَلَیْکُمْ فِیْ اَیَّامِیْ هٰذِهِ وَ
السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ میفرماید این مکتوبیست از حسین بن علی بسوی برادران مؤمن پس از سپاس خداوند
بیمانند میفرماید مسلم بن عقیل مکتوبی بمن فرستاد و مرا آگهی داد که شما بحسن رای و رویت متفق شده اید و بنصرت ما کمر بسته اید و در طلب حق ما
همداستان گشته اید و من از خداوند خواستار شدم که نیکو گرداند بساخته خویش مر ما را و در این امر اجر عظیم عنایت فرماید مر شما را
و من روز سه شنبه هشتم شهر ذیحجه در یوم ترویه از مکه بیرون شدم و بجانب شما رهسپار گشتم هم اکنون چون فرستاده من نزدیک
فرا رسید عجلت کنید و کوشش نمائید در امر خود و من نیز در این ایام نزد شما حاضر خواهم شد و السلام علیکم و نامه که قبل از شهادت
مسلم بن عقیل بدانحضرت فرستاده بیست و هفت روز قبل از این روز بود بالجمله امام حسین علیه السلام آن نامه را در نورد و خاتم
برنهاد و عبدالله بن یقطر را داد و او را رسیل فرمود بالجمله عبدالله بن یقطر مکتوب حسین علیه السلام را ماخوذ داشته و پست و بلند طریق را
در نوشت چون بقادسیه برسید دیدهبانان حصین بن نمیر او را گرفتند و بدربار او بردند حصین فرمان داد که او را بکاوید تا اگر مکتوبی
با اوست مکشوف افتد عبدالله بن یقطر چون این بشنید مکتوب حسین علیه السلام را برآورد و پاره پاره کرد و چنان هبا ساخت که
کس از آن بهره نتوانست یافت پس حصین او را دست بگردن بسته مکتوفاً نزد عبیدالله بن زیاد فرستاد چون او را نزد ابن زیاد
حاضر ساختند گفت تو چه کسی و اینجا چه کنی گفت من یکتن از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و فرزندش حسینم گفت مکتوبی که با تو

رسالت عبدالله بن یقطر

بود چرا پاره پاره ساختی گفت از بهر آنکه تو ندانی در آن چه نگاشته اند گفت مکتوب از که بود و بسوی چه کس حمل میدادی گفت مکتوب
حسین برای جماعتی از اهل کوفه بود گفت آنان کیانند گفت نام ایشان را ندانم ابن زیاد در خشم شد گفت نام ایشان را بباید
گفت و لعن بر حسین و پدر او علی و برادرش حسن بباید فرستاد و اگر نه بفرمایم با شمشیر تنت را از بند از یکدیگر باز کنند گفت
من اسامی آنجماعت را نگویم لکن بر فراز منبر شوم و چند که تو خواهی لعن بفرستم او را رخصت کرد تا بر منبر صعود داد و خدا را ثنا
گفت و رسول را درود فرستاد آنگاه بر علی و فرزندان او صلوات متواتر کرد از پس آن عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعن کرد
و بنی امیه را از نخستین تا واپسین هیچیک را از سب و لعن دست باز نداشت آنوقت بانگ برآورد که ایمردم کوفه من از جانب
حسین بسوی شما رسول آمدم و او را در ارض بطن رمه بجای گذاشتم اجابت کنید امام خود را ابن زیاد فرمان کرد تا او را از منبر
بزیر آوردند و بر فراز بام قصر بردند و از زبر بام مکتوفاً بزیر افکندند استخوانهایش درهم شکست هنوز او را حشاشه از جان در تن
بود عبدالملک بن عمیر اللخمی برجست و او را سر برید همانا گفتند این چه نکوهیده کردار بود گفت خواستم تا از زحمت برآساید ؟
اما حسین علیه السلام از حاجر بطن رمه بجانب کوفه کوچ داد و بر سر آبی از آبهای عرب فرود آمد در آنجا عبدالله بن مطیع العدوی
نیز فرود آمده بود چون چشمش بر حسین علیه السلام افتاد در ایستاد فقال بِاَبِیْ اَنْتَ وَ اُمِّیْ یَا ابْنَ رَسُوْلِ اللّٰهِ مَا اَقْدَمَکَ
وَ احْتَمَلَهُ وَ اَنْزَلَهُ گفت پدر و مادرم فدای تو باد ای پسر رسول خدای کدام کس ترا بدینجا کشانید آنگاه آنحضرت را برداشت
و در منزل خود فرود آورد فقال لَهُ الْحُسَیْنُ کَانَ مِنْ مَوْتِ مُعٰوِیَةَ مَا قَدْ بَلَغَکَ وَ کَتَبَ اَهْلُ الْعِرَاقِ یَدْعُوْنَنِیْ
اِلٰی اَنْفُسِهِمْ فرمود از آنگاه که معویه بدرود جهان کرد چنانکه دیدی و دانستی مکاتیب اهل عراق بسوی من متواتر گشت و مرا
برای اصلاح امور خویش دعوت کردند و من ناچار اجابت نمودم فقال لَهُ عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مُطِیْعٍ اُذَکِّرُکَ اللّٰهَ یَا ابْنَ
رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ حُرْمَةَ الْاِسْلَامِ اَنْ تُنْتَهَکَ اُنْشِدُکَ اللّٰهَ فِیْ حُرْمَةِ قُرَیْشٍ اُنْشِدُکَ اللّٰهَ فِیْ حُرْمَةِ الْعَرَبِ فَوَ اللّٰهِ
لَئِنْ طَلَبْتَ مَا فِیْ اَیْدِیْ بَنِیْ اُمَیَّةَ لَیَقْتُلُنَّکَ وَ لَئِنْ قَتَلُوْکَ لَا یَهَابُوْا بَعْدَکَ اَحَداً اَبَداً وَ اللّٰهِ اِنَّهَا لَحُرْمَةُ الْاِسْلَامِ
تُنْتَهَکُ وَ حُرْمَةُ قُرَیْشٍ وَ حُرْمَةُ الْعَرَبِ فَلَا تَفْعَلْ وَ لَا تَأْتِ الْکُوْفَةَ وَ لَا تُعَرِّضْ نَفْسَکَ لِبَنِیْ اُمَیَّةَ عبدالله گفت
سوگند میدهم ترا بخدا و بحرمت اسلام که نگران باشی تا حرمت اسلام هتک نشود و سوگند میدهم ترا در حفظ حرمت قریش و حفظ حرمت
عرب سوگند باخدای اگر طلب کنی آنچه امروز در دست بنی امیه است یعنی خلافتی که بغصب دارند البته ترا بقتل میرسانند و چون تو
مقتول باشی بعد از تو ابدا از کسی بیم نخواهند داشت و در هیچ ستمی و ظلمی خویشتن داری نخواهند کرد سوگند باخدای اینجمله از
برای حفظ حرمت اسلام و حفظ حرمت قریش و حفظ حرمت عربست واجب میکند که از این اندیشه باز آئی و سفر کوفه را دست
باز داری و خویشتن را در مراصد کین و کید بنی امیه نسپاری حسین علیه السلام که از ازل با خداوند این عهد بسته و بقای اسلام را
بشهادت خویش دانسته این سخنان را وقعی نگذاشت و براه خویش همیرفت تا ابن زیاد جماعتی از سپاهیان را فرمان داد تا پای
واقصه و راه شام و طریق بصره را نگران باشند و دست در دست دهند و راه شد آمد را فرو بندند تا احدی بیرون نتواند شد
و بدرون نتواند آمد و از آنسوی حسین علیه السلام طی طریق میفرمود گاهی که در بعضی از قبایل عرب عبور داد از حوادث حدثان
پرسش کرد عرض کردند ما هیچ ندانیم جز اینکه از اینجا احدی بیرون شدن و درون آمدن نتواند در خبر است گاهی که حسین علیه السلام
۹ از مکه طریق عراق پیش داشت جماعتی از قوم فزاره و قبیله بجیله که آهنگ عراق داشتند باتفاق آنحضرت از مکه بیرون شدند
و زهیر بن القین البجلی رئیس آنجماعت بود و لکن ایشان از بیم بنی امیه مکروه میداشتند که باتفاق حسین علیه السلام کوچ میدهند لاجرم

منع عبدالله مطیع امام حسین علیه السلام را از سفر کوفه

ملاقات حسین علیه السلام با زهیر بن القین

چون بمنزل میرسیدند از آنجا که خیمهای حسین علیه السلام افراخته میگشت بیکسوی میشدند و جداگانه منزلی میبردند چنانکه در منزل هنگامی که ناهار می بخشند و دست در خورش و خوردنی میداشتند از جانب حسین علیه السلام رسولی آمد و گفت ای زهیر بن القین ابو عبدالله ترا می طلبد آن جماعت از مخالفت بنی امیه سخت هراسان بودند و از مینوی پیغام حسین را آسان نمی شمردند لاجرم آسیمه سر لقمها از دست فرو گذاشتند و بهیات نشستند کانما علی رؤسهم الطیر در این وقت دیلم دختر عمرو که ضجیع زهیر بن القین بود گفت سبحان الله پسر رسول خدا کس بسوی تو میفرستد و ترا طلب میفرماید و تو او را اجابت نمیکنی برخیز و بشتاب و بشنو تا چه گوید زهیر برخاست و بشتافت تا چه گفت و چه شنید زمانی دیر بر نیامد که خندان و شادان مراجعت کرد تو گفتی که از چهر گانش خورشید بر می تابد چون برسید فرمان کرد تا خیمه او را بر کندند و اثقال او را بر هم نهادند و بلشکرگاه حسین علیه السلام حمل دادند و زوجه خود دیلم را طلاق گفت و فرمود با اهل خویش پیوسته شو دوست ندارم که زحمت سبی و اسیری و من عزیمت درست کرده ام که در ملازمت حسین کوچ دهم و جان خود را فدای او کنم پس مال خود را با زن و بنی اعمام خود عطا کرد و فرمود دیلم را با اهل خود برسانند دیلم بایستاد و بگریست و شوهر را وداع گفت وَقَالَتْ خَارَ اللّٰهُ لَكَ اَسْئَلُكَ اَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيٰمَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ گفت خداوند بهره ترا بخیر کناد خواستارم از تو که در روز قیامت در نزد جد حسین صلوات الله علیهما مرا فراموش نفرمائی بروایت اعثم کوفی دیلم با زهیر گفت تو همی خواهی در رکاب پسر مرتضی جانبازی کنی من چرا نخواهم در خدمت دختر مصطفی سرافرازی کنم بالجمله زهیر با اصحاب خویش گفت هر کس بخواهد از شما مرا متابعت کند و اگر نه مرا وداع گوید که آخر عهد با او اکنون واجب میکند که حدیثی از سلمان فارسی با شما تذکره نمایم همانا گاهی که در غزوه بحر رزم دادیم و نصرت یافتیم و غنیمت بدست کردیم فَقَالَ لَنَا سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللّٰهُ اَفَرِحْتُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَقُلْنَا نَعَمْ قَالَ اِذَا اَدْرَكْتُمْ سَيِّدَ شَبَابِ آلِ مُحَمَّدٍ فَكُونُوا اَشَدَّ فَرَحًا لِقِتَالِكُمْ مَعَهُ مِمَّا اَصَبْتُمُ الْيَوْمَ مِنَ الْغَنَائِمِ ثُمَّ اَمَّا اَنَا فَاَسْتَوْدِعُكُمُ اللّٰهَ یعنی سلمان از برای ما گفت بدین فتح که خداوند بدست شما عطا کرد آیا شادخاطر شدید گفتیم چنین است فرمود گاهی که دریابید خدمت سید جوانان آل محمد را و در رکاب او قتال کنید واجب میکند که فرحت شما زیادت باشد از آنچه در آن روز از غنیمت که جنات عدن است بهره شما میگردد اما من وداع میکنم شما را چه در آن روز زنده نخواهم بود بالجمله حسین علیه السلام از آنجا بمنزل خزیمیه آمد و یک شبانروز در آنجا اقامت فرمود صبحگاه زینب علیها السلام نزد برادر درآمد و گفت ترا خبر میدهم بکلامی که دوش شنیده ام فرمود چه شنیدی عرض کرد نیمه شب برای حاجتی بیرون شدم شنیدم که هاتفی این شعار انشاد میکرد

اَلَا يَا عَيْنُ فَاحْتَفِلِي بِجَهْدٍ ... وَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي

عَلَى قَوْمٍ تَسُوقُهُمُ الْمَنَايَا ... بِمِقْدَارٍ اِلَى اِنْجَازِ وَعْدٍ

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا اُخْتَاهُ كُلُّ الَّذِي قُضِيَ فَهُوَ كَائِنٌ فرمود ای خواهر آنچه قضا بر آن رفته ناچار صورت خواهد بست

آگاه شدن حسین علیه السلام از شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه

شیخ مفید باسناد خویش روایت میکند که عبدالله بن سلیمان و منذر بن المشمعل که دو تن از قبیله بنی اسد بودند چون از حج بیت فراغت جستند همت بر آن بستند که با حسین علیه السلام پیوسته شوند و عاقبت امر او را بدانند و چون آنحضرت روز ترویه از مکه بیرون شد ایشان از عجلت ناچار بودند لاجرم تعجیل و تقریب براندند در موضع زرود با جیش آنحضرت ملحق شدند و در آن موضع مردی را نگریستند که از کوفه همی آمد و چون حسین علیه السلام را دیدار کرد از راه بیکسوی شد و حسین لختی بایستاد و همی خواست از وی سؤالی کند چون او از راه بگشت

حسین نیز درگذشت عبدالله و منذر بنزد او شتافتند و او را سلام دادند و جواب بستدند و گفتند کیستی و از کجائی گفت مردی از بنی اسدم و نام من بکر است گفتند ما نیز از بنی اسدیم اکنون بگوی مردم کوفه را چگونه دیدی گفت از کوفه بیرون نشدم تا گاهی که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته دیدم و نگریستم که پای ایشان را ماخوذ داشته در بازارها کشان کشان همی بردند پس عبدالله و منذر از وی روی برتافتند و نزدیک حسین علیه السلام شتافتند هنگامی که آنحضرت در منزل ثعلبیه فرود آمد عرض کردند که در نزد ما خبریست اگر فرمائی آشکار گوئیم و اگر نه پوشیده بعرض رسانیم فرمود بیرون از این جماعت ستری و مستوری نیست لاجرم بعرض رسانیدند که از آن سوار که از وی اراده سؤال فرمودی و ناکرده سؤال درگذشتی ما او را دیدار کردیم و خبر اهل کوفه را پرسیدیم گفت ما از کوفه بیرون نشدیم تا کشته مسلم و هانی را بدیدیم فَقَالَ الْحُسَيْنُ اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ آنگاه عبدالله و منذر عرض کردند که هم اکنون خویش را و اهل بیت خویش را در تهلکه میانداز و از همین مکان بسیج مراجعت بساز چه در کوفه ترا معاضدی و مساعدی نیست بلکه بیم میرود که مناجرت تو آغاز نهند و بمبارزت تو پردازند حسین علیه السلام بجانب فرزندان مسلم نگران شد و فرمود مسلم را بکشتند اکنون رای چیست گفتند لا والله چندانکه توانیم در طلب خون او بکوشیم یا از آن شربت که او نوشید بنوشیم آنحضرت فرمود از پس ایشان تن آسانی در زندگانی نیست عبدالله و منذر دانستند که حسین را فتوری در عزیمت پدید نشود حضرتش را وداع گفتند و برفتند بعضی از اصحاب بعرض رسانیدند که فدای تو شویم کار تو از مسلم بن عقیل نیک جداست چون تو بکوفه درآئی مردم در حضرت تو انجمن شوند و در دفع دشمن نجدت کنند حسین او را پاسخ نداد چه خاتمت امر در خاطر او حاضر بود اعثم کوفی در کتاب خود مینویسد که مسلم بن عقیل را دختری سیزده ساله بود که با دختران حسین علیه السلام میزیست و شبانروز با ایشان مصاحبت داشت چون امام حسین علیه السلام خبر مسلم بشنید بسراپرده خویش درآمد و دختر مسلم را پیش خواست و نوازشی بزیادت و مراعاتی بیرون عادت با وی فرمود دختر مسلم را از آنحال صورتی در خیال مصور گشت عرض کرد یا ابن رسول الله با من ملاطفت یتیمان مرعی میداری مگر مسلم را شهید کرده باشند حسین علیه السلام را نیروی شکیب برفت پس بگریست و گفت ای دخترک اندوهگین مباش اگر مسلم نباشد من پدر تو باشم و خواهرم مادر تو باشد و دخترانم خواهران تو باشند و پسرانم برادران تو باشند دختر مسلم فریاد برآورد و زار زار بگریست و پسرهای مسلم سرها از عمامه عریان ساختند و بهایهای بانگ گریه در انداختند و اهل بیت در این مصیبت با ایشان موافقت کردند و سوگواری پرداختند حسین علیه السلام از شهادت مسلم عظیم کوفته خاطر گشت و همچنان در منزل زباله فرزدق شاعر بحضرت حسین آمد و چنان مینماید که فرزدق بعد از زیارت مکه و مراجعت بکوفه دیگرباره ادراک خدمت امام فرمود و عرض کرد یا ابن رسول الله چگونه مردم کوفه را معتمد و مؤتمن میشماری و حال آنکه پسر عمت مسلم را شهید کردند و شیعیان ترا دستخوش شمشیر نمودند آنحضرت بگریست ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللّٰهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ اِلَى رَوْحِ اللّٰهِ وَرَيْحَانِهِ وَتَحِيَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ اَمَا اِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا فرمود خداوند رحمت کناد مسلم را همانا او بسوی روح و ریحان خداوند شتافت و تشریف ترحیب و مقام رضوان یافت و هم در آن وقت این اشعار را در تسلیت اهل بیت انشاد فرمود

فَاِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً ... فَدَارُ ثَوَابِ اللّٰهِ اَعْلَى وَاَنْبَلُ

وَاِنْ تَكُنِ الْاَبْدَانُ لِلْمَوْتِ اُنْشِئَتْ ... فَقَتْلُ امْرِءٍ بِالسَّيْفِ فِي اللّٰهِ اَفْضَلُ

وَاِنْ تَكُنِ الْاَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا ... فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ اَجْمَلُ

وَاِنْ تَكُنِ الْاَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا ... فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْحُرُّ يَبْخَلُ

رسیدن خبر قتل عبدالله بن یقطر

و هم در منزل زباله سیدالشهداء علیه السلام را آگهی آوردند که ابن زیاد عبدالله بن یقطر را که حامل مکتوب آنحضرت بود بشرحی که مرقوم شد مقتول ساخت امام حسین بگریست و بیرون شد در میان اصحاب و این کتاب را قرائت کرد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَمّا بَعْدُ فَقَدْ اَتانا خَبَرٌ فَظيعٌ قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقيلٍ وَ هانِئِ بْنِ عُرْوَةَ وَ عَبْدِ اللهِ بْنِ يَقْطُرَ وَ قَدْ خَذَلَنا شيعَتُنا فَمَنْ اَحَبَّ مِنْكُمُ الاِنْصِرافَ فَلْيَنْصَرِفْ في غَيْرِ حَرَجٍ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ ذِمامٌ فرمود ایمردم خبری زشت و وحشت انگیز بما رسید همانا مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر را بکشتند و شیعیان ما خذلان ما را اختیار کردند اکنون من عهد خویش را از رقبت شما بر گرفتم تا هر که بخواهد بیمانعی و دافعی خویشتن را ازین مخافت برهاند و بمانعی نماند از آن روز که حسین علیه السلام از مدینه بیرون شد تا اینوقت که از مکه بجانب عراق روان گشت بتفاریق جماعتی بزرگ با آنحضرت پیوسته شدند و سپاهی در خور مصاف میبودند چون این کلمات بشنودند از یمین و شمال طریق تشتت و تفرق گرفتند و در کوه و دشت پراکنده گشتند و آنحضرت از تذکره این کلمات همی خواست که آن مردم که با وی کوچ میدهند بدانند که ایشان را مناص و ملجای بدست نخواهد شد بلکه با مرگ روی در روی خواهند رفت لاجرم بعد از اصغای این کلمات جز اهل بیت نبوت و آنان که هنگام بیرون شدن از مدینه ملازم رکاب مبارکش بودند و عددی قلیل که بعد از خروج از مدینه با او پیوستند کس بجای نماند بالجمله حسین علیه السلام از آن منزل کوچ داده بقصر

رسیدن حسین بقصر مقاتل

مقاتل رسید سراپرده دید افراخته و نیزه بلند بر زمین نشاخته و شمشیری عادی از عمود خیمه آویخته و اسبی تازی در باره بند بر آهیخته حسین علیه السلام فرمود این سراپرده کراست گفتند عبدالله حر را که از فارسان کوفیان و دلیران و دلاوران ایشان است و او را در شجاعت و سماحت هیچ قرنی و قرینی نیست حسین علیه السلام حجاج بن مسروق جعفی را که از قبیله او بود فرمان کرد که برود عبدالله حر را نزد ما دعوت کن حجاج برفت و عبدالله را از دعوت حسین علیه السلام آگهی داد عبدالله گفت مرا ابو عبدالله از بهر چه کار طلب میکند حجاج گفت از بهر آنکه او را نصرت کنی و با دشمنان او رزم زنی و بر زخم شمشیر و نیزه شکیب نمائی و اگر شهادت نصیب تو شود اجر جزیل یابی عبدالله گفت من از پیش دانستم که حسین را با کوفیان مقاتلت خواهد رفت من از کوفه بیرون شدم تا اگر او کشته شود در میان قاتلان او نباشم ای حجاج دانسته باش که کوفیان دنیای فانی را بنعیم جاودانی برگزیدند و محبت خاندان نبوت را بعطای ابن زیاد بباد دادند مرا با ایشان ساز مؤالفت نبود و نیروی مخالفت نیز نداشتم ناچار از میان ایشان هجرت کردم و در کناری نشستم تا خداوند چه خواهد و قضا چه راند حجاج باز شد و در حضرت امام صورت حال را باز گفت امام حسین علیه السلام فرمود نیکوتر آنست که من خود عبدالله را دیدار کنم و اقامه حجت فرمایم پس برخاست و بسوی سراپرده عبدالله روان گشت عبدالله چون این بدید پذیره را بدوید و آنحضرت را در جائی نیکو فرود آورد و در برابر او ایستاده شد امام حسین علیه السلام فرمود بزرگان شما بسوی من مکاتیب متواتر کردند که من بسوی ایشان سفر کنم و بر ذمت نهادند که دقیقه از شرایط جانبازی فرو نگذارند و در کار جهاد کمال مجاهدت معمول دارند اکنون میشنوم که پشت با حق کردند و باطل را بر حق برگزیدند تو ای عبدالله نیک دانسته که هر خیر و شری را پاداش و کیفریست و هر گفتار و کردار را در قیامت بازپرسی است امروز ترا بنصرت خویشتن دعوت میکنم اگر اجابت فرمائی فردای قیامت مصطفی را از خود شاد خاطر خواهی یافت عرض کرد همی مقرر است هر کس ترا اطاعت کند و بر متابعت تو قدم زند جنت جاوید بهره یابد لکن مردم کوفه از نصرت تو دست باز داشته اند و رایت مخالفت افراشته اند و لشکرهای یزید از حوصله حساب افزونست لابد بر اصحاب تو ظفر خواهند جست و غلبه بهره ایشان خواهد گشت در چنین مصاف چون حرب بدیدار کردید نباید از من که تکیم چه آید خواستارم که مرا معاف داری و این اسب تازیان که ملحقه نام و هیچ سواری گرد آنرا چاک نزده و این شمشیر که از دندان شیر

کارگرتر است از من بخدمتی بپذیری حسین علیه السلام فرمود من بطلب اسب و شمشیر تو را دیدار نکردم بلکه خواستم موافقت من موفق شوی و در آن سرای رستگار آئی در راه خدای نثار جان باید کرد و ما را بمال حاجت نیست همانا از رسول خدای شنیدم که فرمود آنکس که فریاد اهل بیت من بشنود و داد ندهد خداوند او را بروی در آتش افکند این بگفت و برخاست و فرمود وَما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا و بیرون شد تا جانب کوفه کوچ دهد در خبر است که عبدالله بن الحر از پس اینواقعه پشیمان شد و دریغ خورد که چرا ملازمت خدمت آنحضرت را اختیار نکردم و هم در خبر است که عبدالله الحر الجعفی چندانکه زنده بود از اسف دست بر دست میسود و این شعر تذکره مینمود

فَيا لَكَ حَسْرَةً ما دُمْتُ حَيًّا	تُرَدَّدُ بَيْنَ صَدْري وَالتَّراقي
حُسَيْنٌ حينَ يَطْلُبُ نَصْرَ مِثْلي	عَلىٰ اَهْلِ الْعَداوَةِ وَالشِّقاقِ
مَعَ ابْنِ الْمُصْطَفىٰ رُوحي فِداهُ	فَوَيْلي يَوْمَ تَوْديعِ الْفِراقِ
فَلَوْ اَنّي اُواسيهِ بِنَفْسي	لَنِلْتُ الْفَوْزَ في يَوْمِ التَّلاقي
لَقَدْ فازَ الَّذي نَصَرُوا حُسَيْنًا	وَخابَ الْاٰخَرونَ ذَوُو النِّفاقِ

بالجمله امام حسین فرمان کرد تا اصحاب او اوانی خویش را از آب گرانبار کردند و از آنجا طی مسافت کرده در بطن عقبه فرود شدند و در آنجا از مشایخ بنی عکرمه عمرو بن یوازن را دیدار کرد عرض کرد یا ابن رسول الله سوگند میدهم ترا بخدای ترک این سفر گوی و طریق مراجعت بگیر قسم بخدای بمیروی مگر بر سنان نیزها و حدود شمشیرها این جماعت که بسوی تو رسولان گسیل کردند و ترا طلب نمودند اگر با تو نزد مخالفت بنا نهند و ساز مخاصمت نپرداختند و با دشمنان تو تمهید مناجزت نمودند و تشیید مبارزت فرمودند توانستی بسوی ایشان سفر کرد لکن بدین منوال که معاینه میرود روا نمیدارم که از بهر مقام کامی فرا پیش گذاری حسین علیه السلام آغاز پاسخ فرمود فَقالَ يا عَبْدَ اللهِ لَيْسَ يَخْفىٰ عَلَيَّ الرَّاْيُ وَ لٰكِنَّ اللهَ تَعالىٰ لا يُغْلَبُ عَلىٰ اَمْرِهِ فرمود ای عبدالله چنان مپندار که من حقیقت این امر را ندانم و عاقبت این کار را نبینم لکن خدای تبارک و تعالی بر آنچه قضا کرده مغلوب نشود و حکم او دیگرگون نگردد ثُمَّ قالَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَاللهِ لا يَدَعُونَني حَتّىٰ يَسْتَخْرِجوا هٰذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفي فَاِذا فَعَلوا سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ حَتّىٰ يَكونوا اَذَلَّ فِرَقِ الْاُمَمِ حسین علیه السلام فرمود سوگند با خدای این جماعت مرا دست باز ندارند تا خون من بریزند و از پس آن خداوند مسلط میگرداند بر ایشان کسی را که این جماعت را ذلیل و زبون گرداند چنانکه ذلیل تر از جمیع امم باشند

رسیدن حسین علیه السلام بمنزل شراف

ملاقات حسین علیه السلام با حر بن یزید ریاحی

امام حسین علیه السلام از بطن العقبه خیمه بیرون زد و با اصحاب و اهل بیت طی طریق کرده تا منزل شراف براند و در آنجا خیمه برافراخت و شب را بپای آورد بامدادان فرمان داد که خدم و حشم چندانکه توانند حمل آب کنند پس بار بر بستند و برنشستند و راه کوفه پیش گرفتند چون روز بنیمه رسانیدند یکتن از اصحاب گفت الله اکبر حسین علیه السلام فرمود الله اکبر آنگاه پرسش کرد که چه شگفتی نگریستی که تکبیر گفتی عرض کرد نخلستانی مینگرم که هرگز در این اراضی ندیده ام و چند تن دیگر نیز بدینگونه سخن کردند و گفتند هیچگاه از این راه نخلستانی دیده نشد آنحضرت اصحاب را فرمود نیکو بنگرید جماعتی گفتند ما همه گوش اسب و پیش نیزه نگریم حسین علیه السلام فرمود سوگند بخدای جز این نیست ثُمَّ قالَ ما لَنا مَلْجَأٌ نَلْجَأُ اِلَيْهِ وَ نَجْعَلُهُ في ظُهورِنا وَ نَسْتَقْبِلُ الْقَوْمَ بِوَجْهٍ واحِدٍ آنگاه فرمود ما را معقلی و پناهی نداریم که آنرا پشتوان خود سازیم و از طریق واحد پذیره جنگ دشمن شویم اصحاب گفتند چنین است لکن اینک ذوحسب است که از جانب یسار با ما نزدیکست پس حسین علیه السلام عنان بجانب دست چپ فرو گذاشت و اصحاب در رکاب او سرعت کردند و از

آنسوی مقدمه جیش سپاه دشمن فرا میرسید چنان مینمود که سنانهای نیزه ایشان گزاینده تر از زنبوران سرخ و شادروان رایات ایشان پرنده تر از غراب سیاه است و حسین علیه السلام از شاهراه بیکسوی همیرفت و سرعت مینمود و از آنجماعت سبقت گرفت چون بذو حسم رسید بفرمود خیمها برافراشتند و کار جنگ را بساختند و از قفای ایشان حر بن یزید ریاحی که قاید بنی تمیم بود با هزار سوار در رسید و سواران او چنان با آهن و پولاد شاکی السلاح بودند که جز دیده ایشان دیدار نبود بالجمله حر بیامد و در برابر حسین علیه السلام لشکرگاه ساخت و اصحاب آنحضرت نیز حامل سیف و سنان بودند چون روز بنیمه رسید از حرارت خورشید زمین کوره حداد گشت و در لشکر حر آب نایاب بود اسب و مرد عطشان گشتند حسین علیه السلام خادمان خویش را فرمود تا سپاه حر را سیراب ساختند و اقداح و اوانی ایشان را پر آب نمودند آنگاه نوبت بسقایت فرس و جمل رسید اسبها را کرة بعد کرة آب دادند تا نیک سیراب گشتند علی بن الطعان المحاربی گوید من با سپاه حر بودم و از قفای همگان رسیدم چون حسین علیه السلام مرا دیدار کرد و تشنگی مرا و اسب مرا بدانست فرمود تا شتر راویه را بخوابانیدند و مرا آب دادند آنگاه مرا فرمان کرد که عطف راویه بکن تا بتکرار آب سیلان کند من بر امتثال این امر دانا نبودم آنحضرت خود برخاست و بدست مبارک اینخدمت کرد تا من سیراب شدم و اسب خود را سیراب کردم اینوقت نماز پیشین را هنگام فراز آمد حسین علیه السلام حجاج بن مسروق را فرمود تا اذان بگفت و چون نوبت باقامه رسید آنحضرت ازار و ردای خویش را در بر کرد و نعلین بپوشید و از بهر نماز بیرون خرامید و نخست خدایرا ثنا گفت و سپاس گذاشت ثُمَّ قَالَ اَیُّهَا النَّاسُ اِنّی لَمْ آتِکُمْ حَتّی اَتَتْنی کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ عَلَیَّ رُسُلُکُمْ اَنِ اقْدِمْ عَلَیْنا فَلَیْسَ لَنا اِمامٌ لَعَلَّ اللهَ اَنْ یَجْمَعَنا وَاِیّاکُمْ عَلَی الْهُدی وَالْحَقِّ فَاِنْ کُنْتُمْ عَلی ذلِکَ فَقَدْ جِئْتُکُمْ فَاَعْطُونی ما اَطْمَئِنُّ اِلَیْهِ مِنْ عُهُودِکُمْ وَمَواثیقِکُمْ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَکُنْتُمْ لِمَقْدَمی کارِهینَ انْصَرَفْتُ عَنْکُمْ اِلَی الْمَکانِ الَّذی جِئْتُ مِنْهُ اِلَیْکُمْ فرمود ایمردم من بسوی شما سفر نکردم تا گاهی که کتب شما متکاثر گشت و رسل شما متواتر شد که ما را امام و پیشوائی نیست واجب میکند که بسوی ما سفر کنی تا ما ادراک خدمت ترا بتوانیم باشد که حق از باطل و هدایت از غوایت باز دانیم لاجرم بار بر بستم و بسوی شما بشتافتم اکنون اگر بر آن عهد و میثاق اتفاق دارید مرا مطمئن خاطر سازید و آن مواثیق و عهود را استوار فرمائید و اگر از آنچه گفتید و نوشتید ندامت میدارید و مقدم مرا مکروه میشمارید باز شوم تا بدانجای که بودم حر و لشکر او از این کلمات خیره بماندند و در پاسخ هیچگونه سخن نکردند اما این سند بحر بن یزید منتهی میشود که میفرماید چون حسین علیه السلام بمنزل ... رسید من بر حسب حکم ابن زیاد عزیمت درست کردم که با لشکر خود آهنگ او کنم ناگاه ندائی گوشزد من شد که یا حُرُّ اَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ بهر جانب نگریستم گوینده را ندیدم گفتم ای حر مادر بر تو بگرید بجنگ پسر رسول خدای میروی و بشارت بهشت میشنوی بالجمله چون هنگام ظهر حسین علیه السلام از بهر نماز بیرون شد سلام دادم و جواب بشنیدم فرمود چه کس باشی عرض کردم حر بن یزید ریاحی فَقالَ یا حُرُّ اَعَلَیْنا اَمْ لَنا فَقالَ الْحُرُّ وَاللهِ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ لَقَدْ بُعِثْتُ لِقِتالِکَ وَاَعُوذُ بِاللهِ اَنْ اُحْشَرَ مِنْ قَبْری وَناصِیَتی مَشْدُودَةٌ اِلَیَّ وَیَدَیَّ مَغْلُولَةٌ اِلی عُنُقی وَاُکَبُّ عَلی حُرِّ وَجْهی فِی النّارِ ابوعبدالله فرمود ای حر آیا بمقاتلت ما آمده ای بحضرت عرض کرد یا ابن رسول الله بمقاتلت شما مامورم و با خدای پناهنده ام از اینکه در قیامت مهار شده و دست بگردن بسته از قبر انگیخته شوم و بروی در آتش دوزخ در روم آنگاه عرض کرد یا ابن رسول الله بکجا میروی کشته میشوی صواب آنست که بسوی حرم جدت مراجعت فرمائی آنگاه حسین علیه السلام فرزند خود علی را فرمود برخیز و اقامه بگوی و با حر گفت اگر خواهی با لشکر خویش جداگانه صف راست میکنی و نماز میگذاری عرض کرد با تو اقتدا خواهم کرد و نماز خواهم گذاشت پس آنحضرت حر و لشکر را امامت فرمود و نماز پیشین را بپای آورد و بپرداخت و

خویش بشتافت و اصحاب او در حضرتش انجمن شدند و حر نیز بخیمه خویش در رفت و پانصد تن از سپاه او در گرد او انجمن شدند و پانصد تن در صف خویش بپاییدند و هر یک از لشکریان عنان اسب خویش را گرفته در ظل اسب نشیمن ساختند این ببود تا هنگام نماز دیگر برسید حسین علیه السلام اصحاب خویش را فرمود تا بسیج راه کنند و منادی را فرمود تا نماز عصر را ندا کند و اقامه گوید و همچنان نماز را بامامت هر دو لشکر گذاشت و چون سلام داد روی بجانب مردم آورد وَحَمِدَ اللهَ وَاَثْنی عَلَیْهِ وَقالَ اَمّا بَعْدُ اَیُّهَا النّاسُ فَاِنَّکُمْ اِنْ تَتَّقُوا اللهَ وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِاَهْلِهِ یَکُنْ اَرْضی لِلّهِ عَنْکُمْ وَنَحْنُ اَهْلُ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَوْلی بِهذَا الْاَمْرِ عَلَیْکُمْ مِنْ هؤُلاءِ الْمُدَّعینَ ما لَیْسَ لَهُمْ وَالسّائِرینَ فیکُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوانِ فَاِنْ اَبَیْتُمْ اِلَّا الْکَراهَةَ لَنا وَالْجَهْلَ بِحَقِّنا وَکانَ رَأْیُکُمُ الْآنَ غَیْرَ الَّذی اَتَتْنی بِهِ کُتُبُکُمْ وَقَدِمَتْ عَلَیَّ بِهِ رُسُلُکُمْ اِنْصَرَفْتُ عَنْکُمْ پس از سپاس و ستایش یزدان پاک فرمود ایمردم اگر از خدای بترسید و سزاوار را از ناسزا باز شناسید برضای خدا قضا کرده باشید همانا ما اهل بیت محمد در امر خلافت و امامت امت از این جماعت که دعوی این منصب اند اولاتریم چه ایشان را حقی و نصیبی در این منصب نیست و اینک در میان شما کار بجور و ستم همی کنند و بر طریق معاندت روند هم اکنون اگر مقدم ما را مکروه میدارید و حق ما را مجهول میخواهید و از انفاذ کتب و ارسال رسل پشیمان گشته اید و رای خویش را از طلب کردن ما دیگرگون ساخته اید باکی نیست باز شوم حر عرض کرد سوگند با خدای مرا از این کتب و رسل آگهی نیست فَقالَ الْحُسَیْنُ یا عُقْبَةَ ابْنَ سَمْعانَ اَخْرِجِ الْخُرْجَیْنِ الَّذَیْنِ فیهِما کُتُبُهُمْ اِلَیَّ لاجرم عقبه آمد و خورجین که از کتب اهل کوفه آکنده بود بیاورد و در نزد حر بن یزید ریاحی بپراکند حر گفت من از آن مردم نیستم که این مکاتیب کرده اند مرا ابن زیاد فرمان داده که ترا پذیره شوم و در هر مکان دیدار کردم مفارقت نجویم تا گاهی که بشهر کوفه درآئی و حاضر مجلس عبیدالله بن زیاد شوی فَقالَ الْحُسَیْنُ اَلْمَوْتُ اَدْنی اِلَیْکَ مِنْ ذلِکَ ثُمَّ قالَ لِاَصْحابِهِ قُومُوا فَارْکَبُوا حسین علیه السلام در خشم شد فرمود مرگ از این اندیشه با تو نزدیکتر است و اصحاب خود را فرمود برخیزید و برنشینید و کوچ دهید اصحاب برخاستند و بر اسبها زین بستند و برنشستند و ببودند تا زنان و کودکان در محملها جای کردند و طریق مراجعت پیش داشتند چون لختی راه بپیمودند لشکر حر بتاختند و بر سر راه ایشان صف راست کردند و طریق مراجعت را حاجز و حایل شدند فَقالَ الْحُسَیْنُ لِلْحُرِّ ثَکِلَتْکَ اُمُّکَ ما تُریدُ فرمود مادر بر تو بگرید چه اراده داری فَقالَ لَهُ الْحُرُّ اَما لَوْ غَیْرُکَ مِنَ الْعَرَبِ یَقُولُها لی وَهُوَ عَلی مِثْلِ الْحالِ الَّتی اَنْتَ عَلَیْها ما تَرَکْتُ ذِکْرَ اُمِّهِ بِالثُّکْلِ کائِناً مَنْ کانَ وَلکِنْ وَاللهِ ما لی اِلی ذِکْرِ اُمِّکَ مِنْ سَبیلٍ اِلّا بِاَحْسَنِ ما نَقْدِرُ عَلَیْهِ حر گفت اگر جز تو کسی از عرب نام مادر من بر زبان آوردی هر آینه مادر او را بسوگ و ثکل یاد کردمی هر که میخواهی باش لکن سوگند با خدای مادر ترا جز به بهتر وجهی که بر آن دست دارم یاد نکنم حسین علیه السلام فرمود اکنون چه میخواهی گفت همی خواهم ترا نزد ابن زیاد کوچ دهم فَقالَ اِذاً وَاللهِ لا اَتَّبِعُکَ فَقالَ اِذاً وَاللهِ لا اَدَعُکَ حسین علیه السلام فرمود سوگند با خدای هرگز متابعت تو نخواهم کرد حر عرض کرد هرگز ترا دست باز نخواهم داشت سه کرت این کلمه در میان ایشان تکرار یافت و از اینگونه سخن فراوان آوردند حسین علیه السلام فرمود ای حر اگر خواهی از میان این سپاه کناری گیریم و کلمتین با یکدیگر نبرد آزمائیم تا خدای هر کرا خواهد برکشد و اگر نه باشد حر گفت مرا با تو مقاتلت نفرموده اند و اجازت مبارزت نداده اند همه فرمان کرده اند که ترا دست باز ندارم تا گاهی که بکوفه درآرم اگر این سخن از من نپذیری بجانبی کوچ میده که بیرون از راه کوفه و طریق مدینه باشد تا از راه انصاف انصراف نجسته باشیم آنگاه من با امیر عبیدالله مکتوب خواهم کرد تا چه فرماید باشد که خداوند عاقبت کار مرا بعافیت برساند و از ابتلای با امر تو برهاند در کتاب نور العین سکینه

دختر حسین علیه السلام منتهی میشود میفرماید در خیمهٔ خویش بودم بانگ گریه شنیدم نخواستم از زنان کسی آگاه شود برخاستم و نزد پدر آمدم او را گریان دیدم که با اصحاب همی فرمود یا قَوْمِ اعْلَمُوا اَخْرَجْتُمْ مَعِی بِعِلْمِکُمْ اَنِّی اَقْدَمُ عَلی قَوْمٍ بایَعُونا بِاَلْسِنَتِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ وَ قَدِ انْعَکَسَ الْعِلْمُ وَ اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ وَ اَنْساهُمْ ذِکْرَ اللّهِ وَ الْآنَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ مَقْصَدٌ اِلَّا قَتْلِی وَ قَتْلَ مَنْ یُجاهِدُ بَیْنَ یَدَیَّ وَ سَبْیَ حَرَمِی بَعْدَ سَلْبِهِمْ وَ اَخْشی اَنَّکُمْ ما تَعْلَمُونَ اَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْیُونَ وَ الْخِدَعُ عِنْدَنا اَهْلَ الْبَیْتِ مُحَرَّمٌ فَمَنْ کَرِهَ مِنْکُمْ ذلِکَ فَلْیَنْصَرِفْ فَاللَّیْلُ سَتِیرٌ وَ السَّبِیلُ غَیْرُ خَطِیرٍ وَ الْوَقْتُ لَیْسَ بِهَجِیرٍ وَ مَنْ آسانا بِنَفْسِهِ کانَ مَعَنا فِی الْجِنانِ نَجِیّاً مِنْ غَضَبِ الرَّحْمنِ وَ قَدْ قالَ جَدِّی رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَلَدِی حُسَیْنٌ یُقْتَلُ بِطَفِّ کَرْبَلاءَ غَرِیباً وَحِیداً عَطْشاناً فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِی وَ نَصَرَ وَلَدَهُ الْقائِمَ وَ لَوْ نَصَرَنا بِلِسانِهِ فَهُوَ فِی حِزْبِنا یَوْمَ الْقِیامَةِ فرمود ای جماعت کاهی که با من بیرون شدید چنان دانستید که با میان قومی میروم که با دل و زبان با من بیعت کرده اند آن اندیشه دیگرگون شد شیطان ایشان را بفریفت تا خدای را فراموش کردند و اکنون همت ایشان مقصور است بر قتل من و قتل آنان که در راه من جهاد کنند و حریم مرا از پس نهب اسیر گیرند و من بیمناکم که شما پایان این امر را ندانید و اگر دانید از اظهار آن آزرم دارید همانا خدیعت و مکیدت در نزد ما اهل بیت حرام است پس هر کس ازین سفر کراهتی دارد طریق مراجعت گیرد شب تاریکست و راه روشن و وقت شایسته و آنکس که با ما بذل جان تا سی جوید با ما در بهشت خدا خواهد بود و بدانید که جد من رسول خدا فرمود فرزند من حسین در طف کربلا غریب و تنها و تشنه کشته میشود کسی که او را نصرت کند نصرت من کرده باشد و نصرت کرده باشد فرزند او قایم آل محمد را و آنکس که بزبان ما را نصرت کند در قیامت از حزب ما شمرده شود سکینه گوید سوگند با خدای چون پدرم سخن بدینجا آورد مردم ده ده و بیست بیست پراکنده شدند و جز هفتاد و چند کس بجای نماند پس بسوی پدر نگران شدم و گریه گلوگاه من گره شد نخواستم کس بانگ ناله مرا گوش کند روی بآسمان کردم و گفتم اَللّهُمَّ اِنَّهُمْ خَذَلُونا فَاخْذُلْهُمْ وَ لا تَجْعَلْ لَهُمْ دُعاءً مَسْمُوعاً فِی السَّماءِ وَ لا تَجْعَلْ لَهُمْ فِی الْاَرْضِ مَسْکَناً وَ لا شَرَفاً وَ سَلِّطْ عَلَیْهِمُ الْفَقْرَ اِلَی الْقَبْرِ وَ لا تَرْزُقْهُمْ شَفاعَةَ جَدِّنا یَوْمَ الْقِیامَةِ فَاسْتَجِبْ دَعْوَةَ الطّاهِرَةِ یعنی ای پروردگار این جماعت ما را مخذول ساختند پس ایشان را قرین خواری و خذلان بدار و دعوت ایشان را اجابت مفرمای و ایشان را در زمین مسکن و ما منی کرامت مکن و فقر و مسکنت را بر ایشان بگمار و ایشان را در قیامت از شفاعت جد ما بهره و نصیبه مرسان سکینه میفرماید اینوقت مراجعت کردم و آب چشم بر چهرگان روان بود عمه ام ام کلثوم مرا بدینحال دیدار کرد گفت ای دختر ترا چه افتاده صورت حال را بازگفتم فریاد برداشت که وا جَدّاهُ وا عَلِیّاهُ وا حَسَناهُ وا حُسَیْناهُ وا قِلَّةَ ناصِراهُ اَیْنَ الْخَلاصُ مِنَ الْاَعْداءِ لَیْتَهُمْ یَقْنَعُونَ بِالْفِداءِ تَرَکْتَ جِوارَ جَدِّکَ وَ سَلَکْتَ بِنا بُعْدَ الْمَدی فَعَلا مِنْهَا الْوَجِیبُ وَ کَثُرَ مِنّا حَوْلَهَا النَّحِیبُ بانگ ناله و عویل او را حسین علیه السلام اصغا فرمود بیامد و اشکش بر چهرهٔ مبارک روان بود و فرمود این گریه چیست ام کلثوم عرض کرد اُخَیَّ رُدَّنا اِلی حَرَمِ جَدِّنا ای برادر ما را بمدینه بازگردان قالَ یا اُخْتاهُ لَیْسَ لِی اِلی ذلِکَ سَبِیلٌ اَما رَاَیْتِ مِمّا نَعْرِفُ الْخَبَرَ بِالْاَمْسِ قالَتْ اَجَلْ ذَکَّرْتَهُمْ مَحَلَّ جَدِّکَ وَ اَبِیکَ وَ اُمِّکَ وَ اَخِیکَ قالَ ذَکَّرْتُهُمْ وَ وَعَظْتُهُمْ فَلَمْ یَسْمَعُوا کَلامِی وَ لَمْ یَرْتَدِعُوا بِمَلامِی فَما لَهُمْ غَیْرُ قَتْلِی سَبِیلاً وَ لا بُدَّ اَنْ تَرَوْنِی عَلَی الثَّری لکِنْ اُوصِیکُنَّ بِتَقْوَی اللّهِ رَبِّ الْبَرِیَّةِ وَ الصَّبْرِ عَلَی الْبَلِیَّةِ وَ کَظْمِ نُزُولِ الرَّزِیَّةِ وَ بِهذا وَعَدَ جَدُّکُمْ وَ لا خُلْفَ لِما وَعَدَ وَ وَدَّعْتُکُمْ مِنْ اَسْتَرْشَدْنا لَمْ یَنْفُذْ اِلی اَحَدٍ اِلّا هذا فرمود ای خواهر بدانچه تو خواهی راهی نیست مگر منع حرا دیدار نکردی عرض کرد پس محل و مکانت جد خود را و پدر خود را و مادر خود را و برادر خود را بر ایشان مکشوف دار تا دست از تو باز دارند فرمود شرافت و کرامت ایشان را بر این جماعت برشمردم و فراوان نصیحت کردم سخنان مرا

نشنیده انگاشتند و نصیحت مرا بچیزی نشمردند و ایشان را جز قتل من قصدی نیست و شما ناچار باید کشته مرا بر خاک نظاره کنید لکن وصیت میکنم شما را به پرهیزکاری و صبر بر این بلیه و شکیب بر این رزیه جد شما خبر داد این مصیبت را و هرگز خلاف نپذیرد وعدهٔ او اکنون وداع میکنم شما را لاجرم حسین علیه السلام از طریق عذیب قادسیه راه بگردانید و بجانب چپ روان شد و حر نزدیک با آنحضرت قطع مسافت مینمود و میفرمود یا ابن رسول الله من ترا می آگاهانم و خدای را گواه میگیرم اگر با این جماعت مناجزت و منازعت روی بدهد کشته شوی حسین علیه السلام فرمود ای حر مرا از مرگ بیم میدهی همانا چون من کشته شوم شما بلائی بزرگ و عذابی عظیم کیفر بینید زود است که من آن گویم که مردی از بنی الاوس پسر عم خود را گفت گاهی که او را از نصرت رسول خدای باز میداشت و بیم میداد که کشته خواهی شد و او در پاسخ بدین شعر تمثل کرد

سَاَمْضِی وَ مَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَی الْفَتی	اِذا ما نَوی حَقّاً وَ جاهَدَ مُسْلِماً
وَ واسَی الرِّجالَ الصّالِحِینَ بِنَفْسِهِ	وَ فارَقَ مَثْبُوراً وَ وَدَّعَ مُجْرِماً
فَاِنْ عِشْتُ لَمْ اَنْدَمْ وَ اِنْ مِتُّ لَمْ اُلَمْ	کَفی بِکَ ذُلّاً اَنْ تَعِیشَ وَ تُرْغَما

فاضل مجلسی گوید محمد بن ابیطالب قبل از شعر آخر این شعر را بر افزوده و روایت کرده

اُقَدِّمُ نَفْسِی لا اُرِیدُ بَقاءَها	لِتَلْقی خَمِیساً فِی الْوَغی وَ عَرَمْرَما

اینوقت حسین علیه السلام روی با اصحاب خویش آورد و فرمود هیچکس از شما میتواند از بیرون جاده بسوی مقصود طی طریق کرد طرماح عرض کرد یا ابن رسول الله من از راه و بیراه نیک آگاهم حسین علیه السلام فرمود در طی طریق پیش روی ما میباش پس راه برگرفتند و طرماح از پیش روی جماعت همی رفت و این ارجوزه قرائت همیکرد

یا ناقَتِی لا تَذْعَرِی مِنْ زَجْرِی	وَ امْضِی بِنا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ
بِخَیْرِ فِتْیانٍ وَ خَیْرِ سَفْرٍ	آلِ رَسُولِ اللّهِ آلِ الْفَخْرِ
السّادَةِ الْبِیضِ الْوُجُوهِ الزُّهْرِ	الطّاعِنِینَ بِالرِّماحِ السُّمْرِ
الضّارِبِینَ بِالسُّیُوفِ الْبُتْرِ	حَتّی تَحُلّی بِکَرِیمِ النَّجْرِ
الْماجِدِ الْجَدِّ الرَّحِیبِ الصَّدْرِ	اَصابَهُ اللّهُ بِخَیْرِ اَمْرِ
عَمَّرَهُ اللّهُ بَقاءَ الدَّهْرِ	یا مالِکَ النَّفْعِ مَعاً وَ الضُّرِّ
اَمْدُدْ حُسَیْناً سَیِّدِی بِالنَّصْرِ	عَلَی الطُّغاةِ مِنْ بَقایَا الْکُفْرِ
عَلَی اللَّعِینَیْنِ سَلِیلَیْ صَخْرِ	یَزِیدَ لا زالَ حَلِیفَ الْخَمْرِ

وَ ابْنِ زِیادٍ عُهْرِ بْنِ الْعُهْرِ

حر بن یزید ریاحی چون این ارجوزه بشنید و سب و شتم ابن زیاد و یزید را اصغا نمود از کنار حسین علیه السلام بیکسوی رفت و لختی دور از جیش آنحضرت طی مسافت همی کرد عقبة بن سمعان گوید در ملازمت رکاب میرفتم ناگاه حسین علیه السلام بر پشت اسب سر فرود داشت و خوابگونه او را فراز آمد پس سر برآورد و گفت اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ دو کرت و اگر نه سه کرت این کلمات را تکرار داد علی بن الحسین علیهما السلام پیش آمد و عرض کرد ای پدر این تحمید و استرجاع در این وقت چه بود فَقالَ یا بُنَیَّ اِنِّی خَفَقْتُ خَفْقَةً فَعَنَّ لِی فارِسٌ عَلی فَرَسٍ وَ هُوَ یَقُولُ الْقَوْمُ یَسِیرُونَ وَ الْمَنایا تَسِیرُ

اِلَیْهِمْ فَعَلِمْتُ اَنَّهَا اَنْفُسُنَا نُعِیَتْ اِلَیْنَا فرمود ای پسرک من مرا خوابگونه در ربود و سواری بر من ظاهر گشت و همی گفت این جماعت
همی روند و مرگ بسوی ایشان همی رود دانستم که این ناعی مرگ ماست و خبر مرگ با میدهد علی عرض کرد ای پدر مگر ما بر حق نیستیم فرمود
سوگند بآنکس که بازگشت مردم بسوی اوست با بر حقیم عرض کرد چون چنین است ما را از دمار و هلاک چه باک فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ جَزَاکَ
اللهُ مِنْ وَلَدٍ خَیْرَ مَا جَزٰی وَلَدًا عَنْ وَالِدِهٖ حسین علیه السلام فرمود خداوند ترا جزای خیر دهاد بهتر جزائی که پسر را از پدر بهره تواند
بود و همچنان راه در نوردیدند تا سفیده صبح بردمید و آنحضرت با جماعت نماز بگذاشت و بتعجیل اسب بخواست و برنشست و از
جانب یمین جاده را دست باز داشت و بطرف چپ روان گشت و طی طریق کرده بعذیب الهجانات رسید و اصحاب آنحضرت
همگان ملازمت رکاب داشتند این هنگام مردی را نگریستند که شاکی السلاح بر شتری رهوار برآمده و کمانی از بر دوش افکنده از طریق
کوفه بتعجیل و تقریب زمین را در هم مینوردد و زود باشد که در میرسد هر دو لشکر بنظاره او در ایستادند چون فراز آمد حسین علیه السلام را نادیده
انگاشت و حر بن یزید را سلام داد و تحیت فرستاد و مکتوب ابن زیاد را که بدینمنوال نگاشته بود بدو بداد و بگذاشت اَمَّا بَعْدُ فَجَعْجِعْ بِالْحُسَیْنِ
حِیْنَ یَبْلُغُکَ کِتَابِیْ هٰذَا وَیَقْدَمُ عَلَیْکَ رَسُوْلِیْ وَلَا تُنْزِلْهُ اِلَّا بِالْعَرَاءِ فِیْ غَیْرِ خَضِرٍ وَعَلٰی غَیْرِ مَاءٍ وَقَدْ اَمَرْتُ
رَسُوْلِیْ اَنْ یَلْزَمَکَ وَلَا یُفَارِقَکَ حَتّٰی یَاْتِیَنِیْ بِاِنْفَاذِکَ اَمْرِیْ وَالسَّلَامُ در جمله میگوید چون رسول من با تو رسید و مکتوب ما
با تو رسانید کار را بر حسین سخت و صعب بگیر و او را مگذار فرود شود جز در زمین بی آب و علف و فرستاده خود را فرموده ام که از تو جدا نشود
و نگران تو باشد چون امر مرا انفاذ رسانی نیکو خدمتی ترا بمن رساند حر آن مکتوب را مطالعه نمود و بر حسین و اصحاب او نیز قرائت فرمود و گفت
اینک عبیدالله بن زیاد فرمان کرده است که در مکانیکه مکتوب او را مطالعه نمودم شما را فرود آورم در میان اصحاب حسین علیه السلام
یزید بن مهاجر الکندی فرستاده ابن زیاد را بشناخت و روی بدو آورد و گفت مادر بر تو بگرید چه نکوهیده رسالت بود که تو بر دست
نهادی گفت امام خویش را اطاعت کردم و در تقدیم خدمت او تشدید بیعت نمودم فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُهَاجِرِ بَلْ عَصَیْتَ رَبَّکَ
وَاَطَعْتَ اِمَامَکَ فِیْ هَلَاکِ نَفْسِکَ وَکَسَبْتَ الْعَارَ وَالنَّارَ وَبِئْسَ الْاِمَامُ اِمَامُکَ قَالَ اللهُ وَجَعَلْنَاهُمْ
اَئِمَّةً یَدْعُوْنَ اِلَی النَّارِ وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ لَا یُنْصَرُوْنَ فَاِمَامُکَ مِنْهُمْ ابن مهاجر گفت بلکه عصیان کردی پروردگار
خود را و اطاعت کردی امام خود را در هلاک خود و در تقدیم این خدمت بهره تو در دنیا و در آخرت عار شد چنانکه خدای فرماید امامان شما
دعوت میکنند شما را بآتش دوزخ و در قیامت شما را نصرت نتوانند کرد بالجمله حسین علیه السلام اصحاب خود را فرمان کرد تا کوچ دهند
و ایشان بهر جانب که خواستند روان شدند سپاه حر در برابر آمدند و حایل و حاجز گشتند و گفتند الا آنکه درین زمین بی آب و علف فرود آیید
فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ دَعْنَا وَیْحَکَ نَنْزِلْ هٰذِهِ الْقَرْیَةَ اَوْ هٰذِهٖ یَعْنِیْ نَیْنَوٰی وَالْغَاضِرِیَّةَ اَوْ هٰذِهٖ یَعْنِیْ شُفَیَّةَ فرمود
ای حر دست باز دار تا در یکی ازین قری فرود آئیم عرض کرد لا والله از قدرت بازوی من بیرون است چه اینک فرستاده ابن زیاد مرا
نگرانست تا در امتثال امر او چگونم زهیر بن القین در خشم شد عرض کرد یا ابن رسول الله سوگند با خدای آنچه ازین پس بر ما در آید اشد بر ایت
که امروز میکنیم صواب آنست که هم درین ساعت با ایشان بمقاتلت آغاز نهیم قسم بجان من که ازین پس لشکری در جنگ ما انجمن شود که مقاتلت
ایشان از برای ما ... حسین علیه السلام فرمود من ابتدا بمقاتلت ایشان نمیکنم تا برین جماعت حجت تمام شود و در میان اصحاب برخاست و این خطبه
قرائت کرد فَحَمِدَ اللهَ وَاَثْنٰی عَلَیْهِ وَذَکَرَ جَدَّهٗ رَسُوْلَ اللهِ فَصَلّٰی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ اِنَّهٗ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْاَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَ
اِنَّ الدُّنْیَا قَدْ تَغَیَّرَتْ وَتَنَکَّرَتْ وَاَدْبَرَ مَعْرُوْفُهَا وَلَمْ یَبْقَ مِنْهَا اِلَّا صُبَابَةٌ کَصُبَابَةِ الْاِنَاءِ وَخَسِیْسُ عَیْشٍ کَالْمَرْعَی
الْوَبِیْلِ اَلَا تَرَوْنَ اِلَی الْحَقِّ لَا یُعْمَلُ بِهٖ وَاِلَی الْبَاطِلِ لَا یُتَنَاهٰی عَنْهُ لِیَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِیْ لِقَاءِ رَبِّهٖ حَقًّا حَقًّا فَاِنِّیْ

نامهٔ ابن زیاد بحر

خطبهٔ امام حسین علیه السلام

لَا اَرَی الْمَوْتَ اِلَّا سَعَادَةً وَالْحَیٰوةَ مَعَ الظَّالِمِیْنَ اِلَّا بَرَمًا پس از سپاس خداوند و درود رسول صلی الله علیه و آله فرمود امروز مردم
نگرانید این شدت و بلا را که بر ما فرود آمده همانا روزگار رواج و رونق کار رشد و روزگار دیدار نمود و از نیکوی بجا نماند الا چیز اندکی مانند
نمایش مشروب و مأکول در بنگاه اقداح و اوانی زیستن درین روزگار سخت ناگوار است مگر نگران نیستید که کس بسوی حق نرود
و از باطل خویشتن داری نکند لاجرم واجب میکند که مرد مؤمن دیدار حق را طالب آید و بجد تمام بسیج مرگ فرماید و من اکنون
مرگ را سعادت دانم و حیات را با این جماعت ذلت شمارم اینوقت زهیر بن القین بپای خاست فَقَالَ قَدْ سَمِعْنَا هَدَاکَ
اللهُ یَا ابْنَ رَسُوْلِ اللهِ مَقَالَتَکَ وَلَوْ کَانَتِ الدُّنْیَا لَنَا بَاقِیَةً وَکُنَّا فِیْهَا مُخَلَّدِیْنَ لَاٰثَرْنَا النُّهُوْضَ مَعَکَ
عَلَی الْاِقَامَةِ فِیْهَا عرض کرد ای پسر رسول خدا مقالات ترا اصغا نمودیم اگر دنیا بتمامت ما را باشد و جاودانه با ما بپاید و ما
مخلد در دنیا بپائیم با اینهمه پشت پای بر دنیا خواهیم زد و خدمت ترا دست باز نخواهیم داشت از پس او هلال بن نافع بجلی بر خاست
فَقَالَ وَاللهِ مَا کَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا وَاِنَّا عَلٰی نِیَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا نُوَالِیْ مَنْ وَالَاکَ وَنُعَادِیْ مَنْ عَادَاکَ گفت
سوگند با خدای لقای پروردگار را مکروه نمیداریم و مرگ را بر خویشتن ناگوار نمی شماریم و بر نیت صافی و بینش رسا استواریم و
دوستان ترا دوست میداریم و دشمنان ترا دشمن میداریم آنگاه بریر بن حضیر برخاست فَقَالَ وَاللهِ یَا ابْنَ رَسُوْلِ اللهِ لَقَدْ مَنَّ اللهُ بِکَ
عَلَیْنَا اَنْ نُقَاتِلَ بَیْنَ یَدَیْکَ فَتُقَطَّعَ فِیْکَ اَعْضَاؤُنَا ثُمَّ یَکُوْنَ جَدُّکَ شَفِیْعَنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ گفت یا ابن رسول الله
سوگند با خدای که خداوند بر ما منتی عظیم نهاد که ما را دست داد تا در پیش روی تو جنگ آغازیم و جان بازیم و تنهای ما در راه تو پاره پاره
شود آنگاه جد تو در قیامت ما را شفاعت کند بالجمله حسین علیه السلام روان شد و اصحاب او راه پیش داشتند و سپاه حر از هر جانب
مانع و دافع بودند به نیکوهش و کم طی مسافت مینمودند زهیر بن القین عرض کرد یا ابن رسول الله نیکو آنست که در زمین کربلا فرود
آئیم و در کنار فرات لشکرگاه کنیم و از زحمت بی آبی برآسائیم آنگاه اگر با ما رزم آزمایند قتال دهیم و از خدای استعانت جوئیم
حسین علیه السلام چون این کلمات شنید آب در چشم بگردانید ثُمَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الْکَرْبِ وَالْبَلَاءِ بالجمله از
راه و بیراه قطع مسافت کرده بزمین کربلا رسیدند ناگاه اسب امام علیه السلام از رفتار باز ایستاد چندانکه مهمیز بزد از جای جنبش ننمود
گرد آنحضرت بفرمود تا اسب دیگر حاضر کردند چون برنشست همچنان از جای جنبش ننمود بروایت لوط بن یحیی هفت اسب و اگر نه
هشت اسب بدل آوردند و هیچیک گامی فراپیش ننهادند حسین فرمود این زمین را نام چیست گفتند غاضریه فرمود دیگر انیش نام هست
عرض کردند نینوا فرمود دیگر چه گویند گفتند شاطی الفرات گفت آیا جز این اسامی او را نامی است عرض کردند کربلا اینوقت آهی
سرد برآورد وَقَالَ اَرْضُ کَرْبٍ وَبَلَاءٍ ثُمَّ قَالَ قِفُوْا وَلَا تَرْحَلُوْا مِنْهَا فَهٰهُنَا وَاللهِ مُنَاخُ رِکَابِنَا وَهٰهُنَا وَاللهِ
سَفْکُ دِمَائِنَا وَهٰهُنَا وَاللهِ هَتْکُ حَرِیْمِنَا وَهٰهُنَا وَاللهِ قَتْلُ رِجَالِنَا وَهٰهُنَا وَاللهِ ذَبْحُ اَطْفَالِنَا وَهٰهُنَا
وَاللهِ تُزَارُ قُبُوْرُنَا وَبِهٰذِهِ التُّرْبَةِ وَعَدَنِیْ جَدِّیْ رَسُوْلُ اللهِ وَلَا خُلْفَ لِقَوْلِهٖ فرمود اینجا زمین اندوه و ابتلاست
فرود آیید و احمال و اثقال خود را فرود آرید و از اینجا بدیگر جای نشوید اینجاست که خوابگاه شتران ماست اینجاست که خونهای ما ریخته
شود اینجاست که ستر حشمت و حرمت ما چاک کرده اینجاست که گلوگاه مردان ما فسان شمشیر اعدا شود اینجاست که اطفال ما را
چون گوسفند سر ببرند اینجاست که شیعیان ما قبور ما را زیارت کنند این همان خاکست که جد من رسول خدا وعده نهاد و خبر او هرگز دیگرگون
نشود و این واقعه در روز پنجشنبه دوم شهر محرم الحرام بود این هنگام حسین علیه السلام بنشست و سلاح خویش را اصلاح همی فرمود و این
شعر تذکره همی نمود

ورود حسین علیه السلام بزمین کربلا

یا دهرُ اُفٍّ لکَ مِن خلیلِ — کم لکَ بالاِشراقِ والاَصیلِ
مِن طالبٍ بحقّه قتیلِ — والدهرُ لا یقنعُ بالبدیلِ
وکلُّ حیٍّ سالکٌ سبیلی — ما اقربَ الوعدَ من الرحیلِ
وانّما الامرُ الی الجلیلِ — سبحانَ ربّی ما له مثیلِ

علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام میفرماید حسین علیه السلام این ابیات را بکرّات انشاد فرمود و من از بر کردم و گریه در گلوگاه من گره گشت و بر آن صبر نمودم و اظهار جزع نفرمودم لکن عمّه‌ام زینب چون این کلمات بشنید خویشتن داری نتوانست کرد اشک از دیده بیارید و اظهار جزع و فزع نمود و بیخودانه بحضرت برادر بشتافت وَقالَت یا اَخی وَقُرَّةَ عَینی لَیتَ المَوتَ اَعدَمَنی الحَیوةَ یا خَلیفَةَ الماضینَ وَثِمالَ الباقینَ فریاد برداشت که ای برادر من ای روشنی چشم من ای ودیعه خلفای پیشین ای طلیعه جمال و اپسین کاش مرگ مرا نابود ساختی و این زندگانی را از من بردی حسین بجانب او نگریست وَقالَ یا اُختاه لا یَذهَبَنَّ بِحِلمِکِ الشَّیطانُ فَاِنَّ اَهلَ السَّماءِ یَموتونَ وَاَهلَ الاَرضِ لا یَبقونَ کُلُّ شَیءٍ هالِکٌ اِلّا وَجهَهُ لَهُ الحُکمُ وَاِلَیهِ تُرجَعونَ فَاَبی وَجَدّی اللَّذانِ هُوَ خَیرٌ مِنّی وَلی بِهِما وَبِکُلِّ مُسلِمٍ اُسوَةٌ حَسَنَةٌ وَتَرَقرَقَت عَیناهُ بِالدُّموعِ وَقالَ لَو تُرِکَ القَطا لَنامَ اول کس عمرو بن مامه این سخن گفت و ما در کتاب امثله عرب نگاشتیم از بهر کسی این مثل گویند که ناگهان در بلیّه گرفتار شود بالجمله حسین علیه السلام فرمود ای خواهر نگران باش که شیطان حلم ترا بیرون نبرد همانا اهل سموات میمیرند و جهانیان نیز بقا نپذیرند جز خدای کس بجای نماند و جز خدای کس حکم نراند و بازگشت همگان بسوی اوست اکنون بگوی پدر من مرتضی و جدّ من مصطفی چه شدند اکنون مرا بسوی ایشان و دیگر مسلمانان تاسّی باید جست این بگفت و آب در چشم مبارک بگردانید و بدین مثل عرب تمثّل کرد یعنی اگر صیّاد ترک مرغ قطا گفتی در آشیانه خود شاد بخفتی آنگاه از در تعزیت و تسلیت سخن آغاز کرد وَقالَ یا اُختاه نَحَقّی عَلَیکِ اِذا اَنَا قُتِلتُ فَلا تَشُقّی عَلَیَّ جَیبًا وَلا تَخمِشی عَلَیَّ وَجهًا فرمود ای خواهر ترا سوگند میدهم بحق من بر تو که چون کشته شوم گریبان در مرگ من چاک نزنی و چهرگان بناخن خراشیده نکنی و او را بخیمه خویش مراجعت داد و اهل بیت همگان تمام جزع و فزع میزیستند و بهای های میگریستند و زینب علیها السلام بیهشانه درافتاد و از هوش بیگانه گشت حسین علیه السلام بشتافت و او را بر گرفت و آب بر چهره مبارکش بزد تا بخویش آمد پس او را لختی تعزیت و تسلیت فرمود و بصبر و سکون امر نمود بالجمله حسین علیه السلام در کربلا بار بینداخت و سراپرده برافراخت و از آنسوی حرّ بن یزید ریاحی در برابر او لشکرگاه ساخت آنوقت ابو عبد الله قرطاس و قلم خواست و بدین منوال دیگر باره بمردم کوفه نامه نگاشت بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیمِ مِنَ الحُسَینِ بنِ عَلیٍّ اِلی سُلَیمانَ ابنِ صُرَدٍ وَالمُسَیَّبِ بنِ نَجَبَةَ وَرِفاعَةَ بنِ شَدّادٍ وَعَبدِ اللهِ بنِ والٍ وَجَماعَةِ المُؤمِنینَ اَمّا بَعدُ فَقَد عَلِمتُم اَنَّ رَسولَ اللهِ قَد قالَ فی حَیوتِهِ مَن رَأی سُلطانًا جائِرًا مُستَحِلًّا لِحُرَمِ اللهِ ناکِثًا لِعَهدِ اللهِ مُخالِفًا لِسُنَّةِ رَسولِ اللهِ یَعمَلُ فی عِبادِ اللهِ بِالاِثمِ وَالعُدوانِ ثُمَّ لَم یُغَیِّر بِقَولٍ وَلا فِعلٍ کانَ حَقیقًا عَلَی اللهِ اَن یُدخِلَهُ مُدخَلَهُ وَقَد عَلِمتُم اَنَّ هٰؤُلاءِ القَومَ قَد لَزِموا طاعَةَ الشَّیطانِ وَتَوَلَّوا عَن طاعَةِ الرَّحمٰنِ وَاَظهَرُوا الفَسادَ وَعَطَّلُوا الحُدودَ وَاستَأثَروا بِالفَیءِ وَاَحَلّوا حَرامَ اللهِ وَحَرَّموا حَلالَهُ وَاِنّی اَحَقُّ بِهٰذَا الاَمرِ لِقَرابَتی مِن رَسولِ اللهِ وَقَد اَتَتنی کُتُبُکُم وَقَدِمَت عَلَیَّ رُسُلُکُم بِبَیعَتِکُم اَنَّکُم لا تُسلِمونی وَلا تَخذُلونی فَاِن وَفَیتُم لی بِبَیعَتِکُم فَقَد اَصَبتُم حَظَّکُم وَرُشدَکُم وَنَفسی مَعَ اَنفُسِکُم وَاَهلی وَوُلدی مَعَ اَهالیکُم وَاَولادِکُم

نامه حسین علیه السلام با اهل کوفه

فَلَکُم بی اُسوَةٌ وَاِن لَم تَفعَلوا وَنَقَضتُم عُهودَکُم وَخَلَعتُم بَیعَتَکُم فَلَعَمری ما هِیَ مِنکُم بِنُکرٍ لَقَد فَعَلتُموها بِاَبی وَاَخی وَابنِ عَمّی وَالمَغرورُ مَنِ اغتَرَّ بِکُم فَحَظَّکُم اَخطَأتُم وَنَصیبَکُم ضَیَّعتُم وَمَن نَکَثَ فَاِنَّما یَنکُثُ عَلی نَفسِهِ وَسَیُغنِی اللهُ عَنکُم وَالسَّلامُ میفرماید این نامه ایست از حسین بن علی علیهما السلام بسوی سلیمان بن صرد خزاعی و مسیّب بن نجبه و رفاعة بن شدّاد و عبد الله بن وال و جماعت مؤمنین همانا شنیده باشید که رسول خدا در حیات خویش فرمود کسی که دیدار کند سلطان ستمکاری را که حرام خدای را حلال داند و عهد خدای را درهم شکند و سنّت رسول خدای را مخالفت کند و با بندگان خدا بر طریق مبارات و مخاصمت رود و بر گفتار نکوهیده و کردار ناستوده استوار باید واجب میکند که خداوند او را بمنتهای نیّت زشت بازگشت دهد همانا دانسته اید که این جماعت اطاعت شیطان را بر طاعت یزدان برگزیده اند و اظهار فساد را سرمایه عدل و اقتصاد ساخته اند و اجرای حدود را از پس پشت انداخته اند و فیء مسلمین را خاصّ خویش پنداشته اند و حرام خدای را حلال و حلال را حرام داشته اند و من امروز امر خلافت را بحکم قرابت مصطفی از هر کس سزاوارترم و شما بسوی من مکاتیب متواتر کردید و رسولان از پس یکدیگر بشتابانیدید و بیعت مرا بر ذمّت نهادید که مرا دست باز ندارید و مخذول نگذارید هم اکنون اگر بر بیعت خویش استوارید و متابعت مرا واجب میشمارید رشد خویش بدانستید و با بخت بلند بپیوستید آنوقت جان من از جان شما جدا نخواهد بود و اهل من از اهل شما بیگانه نخواهد زیست و شما بر شریعت من خواهید رفت و اگر شما رای دیگرگون کنید و عهد بشکنید و حمل بیعت از گردن فرو نهید قسم بجان من که از شما شگفت نباشد چه با پدر من علی و برادر من حسن و پسر عمّ من مسلم جز این نکردید فریفته کسی است که بعهد و پیمان شما مغرور شود و آنکس که نکوهیده کار کند آن نکوهش بروی بازگردد و زود باشد که خداوند مرا از شما بی‌نیاز گرداند والسلام پس نامه را در نوردید و قیس بن مسهر الصیداوی را داد مکشوف باد که از یوم خروج از مکّه تا ورود کربلا حسین علیه السلام دو کرّت مردم کوفه را مکتوب کرد نخستین را بصحبت عبد الله بن یقطر انفاذ داشت و ما شرح گرفتاری او را و سقطه او را از بام قصر ابن زیاد مرقوم داشتیم و آن دیگر را قیس بن مسهر حامل گشت لکن در کتب تواریخ و اخبار این قصّه را روشن نیاورده اند جماعتی نامه نخستین را ذکر کرده اند و از مکتوب ثانی نام نبرده اند گروهی هر دو نامه را نگاشته اند لکن حامل آن را ندانسته اند که عبد الله یقطر بود یا قیس بن مسهر و من بنده را در استقرای خویش چنان برآمد که نامه اول را عبد الله یقطر حامل بود و بدست ابن زیاد کشته شد چنانکه شهادت او را حسین علیه السلام باصحاب خبر داد بشرحی که نگاشته آمد و مکتوب ثانی را که اکنون ترجمانی کردم قیس بن مسهر حامل گشت و راه کوفه پیش داشت و همچنان حصین بن نمیر که حافظ حدود و دیدبان طرق و شوارع بود او را ماخوذ داشت و نزدیک ابن زیاد فرستاد تا مقتول گشت چون خبر قتل او بحسین علیه السلام رسید آب در چشم مبارک بگردانید ثُمَّ قالَ اَللّٰهُمَّ اجعَل لَنا وَلِشیعَتِنا عِندَکَ مَنزِلًا کَریمًا وَاجمَع بَینَنا وَبَینَهُم فی مُستَقَرٍّ مِن رَحمَتِکَ اِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ عرض کرد ای پروردگار من از برای ما و شیعت ما در نزد تو منزلتی و مکانتی است ما را با ایشان در مستقرّ رحمت خود جمع فرما چه تو بر هر چیز قادری بلال بن نافع بجلی برخاست فَقالَ لَهُ یَا ابنَ رَسولِ اللهِ اَنتَ تَعلَمُ اَنَّ جَدَّکَ رَسولَ اللهِ لَم یَقدِر اَن یُشرِبَ النّاسَ مَحَبَّتَهُ وَلا اَن یَرجِعوا اِلی اَمرِهِ ما اَحَبَّ وَقَد کانَ مِنهُم مُنافِقونَ یَعِدونَهُ بِالنَّصرِ وَیُضمِرونَ لَهُ الغَدرَ یَلقَونَهُ بِاَحلی مِنَ العَسَلِ وَیُخلِفونَهُ بِاَمَرَّ مِنَ الحَنظَلِ حَتّی قَبَضَهُ اللهُ اِلَیهِ وَاَنَّ اَباکَ عَلِیًّا قَد کانَ فی مِثلِ ذٰلِکَ فَقَومٌ قَد اَجمَعوا عَلی نَصرِهِ وَقاتَلوا مَعَهُ النّاکِثینَ وَالقاسِطینَ وَالمارِقینَ حَتّی اَتاهُ اَجَلُهُ فَمَضی اِلی رَحمَةِ اللهِ وَرِضوانِهِ وَاَنتَ الیَومَ عِندَنا فی مِثلِ تِلکَ الحالَةِ فَمَن نَکَثَ عَهدَهُ وَخَلَعَ بَیعَتَهُ فَلَن یَضُرَّ اِلّا نَفسَهُ وَاللهُ مُغنٍ عَنهُ فَسِر بِنا راشِدًا مُعافًا مُشَرِّقًا اِن شِئتَ وَاِن شِئتَ مُغَرِّبًا

خبر قتل قیس بن مسهر و کلمات اصحاب

فَوَاللهِ مَا اَشْفَقْنَا مِنْ قَدَرِ اللهِ وَلَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا وَاِنَّا عَلَى نِيَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا نُوَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ عرض کرد ای پسر رسول خدا تو میدانی که جدت مصطفی آن نیرو نیافت که مردمان الجمله دوستار خویش فرماید و آن قدرت بدست نکرد که امت را بتمامت در امتثال امر خود باز دارد چه بسیار از مردم او را وعده نصرت میدادند لکن در طریق نفاق اتفاق داشتند و کید و کین او را در خاطر می انباشتند و او را ملاقات میکردند بگفتاری احلی من العسل و مخالفت میکردند بکرداری امر من الحنظل تا گاهی که خداوند او را بخود داشت و همچنان پدر ترا کار برین منوال افتاد جماعتی در حضرت او حاضر شدند و در خدمت او با جماعت ناکثین و قاسطین و مارقین قتال دادند تا گاهی که او را روز معلوم و اجل محتوم فراز آمد پس برحمت یزدان پیوست و بروضه رضوان شتافت و امروز کار تو بر آن منوال است آنکس که عهد بشکند و نکث بیعت کند زیان نرساند جز خویشتن را و خداوند بی نیاز است از ایشان اکنون تو ما را بهرچه خواهی فرمان کن اگر خواهی بسوی مشرق و اگر نه بجانب مغرب سوگند با خدای ما از قضای خدا رنجه نشویم و از آنچه مقدر کرده بیم نداریم و لقای حق را مکروه نشماریم و بر نیت و عقیدت خود ثابت و استواریم و دوستان شما را دوستاریم و دشمنان شما را دشمن داریم چون سخن بدینجا آورد بریر بن حضیر بپای خاست فقال وَاللهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ لَقَدْ مَنَّ اللهُ بِكَ عَلَيْنَا اَنْ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ لِيُقَطَّعَ فِيهِ اَعْضَاؤُنَا ثُمَّ يَكُونَ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بَيْنَ اَيْدِينَا لَا اَفْلَحَ قَوْمٌ ضَيَّعُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ اُفٍّ لَهُمْ غَدًا مَاذَا يُلَاقُونَ يُنَادُونَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ بریر بن حضیر عرض کرد ای پسر پیغمبر همانا خداوند بر ما منتی بزرگ نهاد و نعمتی عظیم عنایت کرد تا دست یافتیم که در پیش روی تو با دشمنان تو جنگ آغازیم چندانکه اعضای ما با حدود تیغ و سنان از یکدیگر باز شود پس جد تو در قیامت ما را شفاعت کند و روی فوز و فلاح بیند جماعتیکه دخترزاده پیغمبر خود را دست باز داشتند و حقوق او را ضایع گذاشتند وای بر ایشان فردای قیامت بعنا و عذاب گرفتار میشوند و در آتش جهنم جای میکنند اینوقت حسین علیه السلام سراپرده خویش در آمد و اهل بیت و برادران و برادرزادگان را فراهم آورد و دیگر ایشان زمانی دراز نگران همی بود و بر حال ایشان و مآل کار ایشان ساعتی بگریست ثُمَّ قَالَ اَللّٰهُمَّ اِنَّا عِتْرَةُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَقَدْ اُخْرِجْنَا وَطُرِدْنَا وَاُزْعِجْنَا عَنْ حَرَمِ جَدِّنَا وَتَعَدَّتْ بَنُو اُمَيَّةَ عَلَيْنَا اَللّٰهُمَّ فَخُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ عرض کرد ای پروردگار من ما فرزندان پیغمبر تو ایم ما را از وطن اخراج کردند و مطرود ساختند و ما را از حرم جد ما بر کندند و بنی امیه بر ما ظلم کردند و خصمی نمودند ای پروردگار ما بگیر حق ما را و بر این قوم ستمکار ما را نصرت فرما پس روی با اصحاب آورد فَقَالَ النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعْقٌ عَلَى اَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَاِذَا مُحِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ فرمود مردم بنده دنیااند و دنیا را همی شوند و دین را از زبان همی زنند و بیرون نام از دین یاد نکنند و از دین جز آسایش معاش نخواهند و چون نورود بلا هنگام آزمایش فرا رسد دینداران اندک باشند

اگهی یافتن ابن زیاد از ورود حسین علیه السلام بزمین کربلا

اگهی ابن زیاد از ورود حسین علیه السلام بکربلا

چون حسین علیه السلام در زمین کربلا منزل ساخت و حر بن یزید ریاحی در برابر او خیمه برافراخت ابن زیاد را آگهی فرستاد که حسین را از راه و بیراه بکربلا آوردم و امتثال فرمان کردم لکن مرا با او نیروی مناجزت و مبارزت نیست دیگر تو دانی ابن زیاد چون این بدانست بسوی حسین علیه السلام بدین رقم مکتوبی در قلم آورد اَمَّا بَعْدُ يَا حُسَيْنُ فَقَدْ بَلَغَنِي نُزُولُكَ بِكَرْبَلَاءَ وَقَدْ كَتَبَ اِلَيَّ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ اَنْ لَا اَتَوَسَّدَ الْوَثِيرَ وَلَا اَشْبَعَ مِنَ الْخَمِيرِ اَوْ اُلْحِقَكَ بِاللَّطِيفِ الْخَبِيرِ اَوْ تَرْجِعَ اِلَى حُكْمِي وَحُكْمِ يَزِيدَ بْنِ مُعٰوِيَةَ یعنی من بر سیدی حسین که در کربلا فرود آمدی همانا امیرالمومنین یزید مرا مکتوب کرده است که

خویش بخسبم و سیر بخورم الا آنکه ترا از جلباب حیات عریان سازم و اگر نه فرمان مرا پذیره کنی و دست در بیعت یزید زنی رسول ابن زیاد این نامه را بحضرت حسین علیه السلام آورد و چون آنحضرت برخواند از دست بیفکند و آستین برافشاند ثم قَالَ لَا اَفْلَحَ قَوْمٌ اشْتَرَوْا مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ فرمود رستگار نشوند جماعتی که برگزیدند خوشنودی مخلوق را به خشم خالق فرستاده ابن زیاد عرض کرد یا اباعبدالله کتاب امیر را جواب چه فرمائی فَقَالَ مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ لِاَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ فرمود کتاب او را در نزد من جواب نیست چه او مستحق کلمه عذاب است لاجرم رسول ابن زیاد باز شتافت و صورت حال را بعرض رسانید کانون خاطر ابن زیاد از آتش خشم تافته گشت و در دفع حسین علیه السلام بر شتاب و عجل بیفزود و عمر بن سعد ابی وقاص را که یک دو روز از این پیش منشور ایالت ری داده بود طلب فرمود و گفت یا عمر بن سعد اینک حسین بن علی است که در کربلا نزول کرده کسی باید که بعجلت بجانب او گراید و با او رزم زند و او را دفع کند امروز تقدیم اینخدمت ترا میباید و تشریف این نیکو خدمتی ترا میشاید عمر گفت ای امیر مرا ازین خدمت معفو دار و جز من کسی را بر کمارنه آخر حسین پسر فاطمه و نبیره مصطفی و شبل مرتضی است من چگونه مقاتلت او کمر بندم و از معاندت پیغمبر بیم نکنم ابن زیاد گفت ترهات را از مجاری سخنان گزافه چندین ملای امیرالمومنین یزید بلادی را که مملکتی وسیع و سلطنتی رفیع است بکسی دهد که نیکوخدمتی کند با پسر پیغمبر بستیزد و از قتل او نپرهیزد اگر ترا در امتثال این فرمان کراهتی است باکی نیست عهد ری را باز فرست تا دیگر کس کارم ابن سعد گفت یک امشب مرا دست باز دار تا پشت و روی اینکار را نیک نظاره کنم و بامدادان مختار خود را بعرض رسانم ابن گفت و بسرای خویش باز آمد شبانگاه جماعتی از مهاجران و انصار بروی گرد آمدند و او را هدف ملامت و شناعت ساختند و گفتند ای پسر سعد پدر تو یکتن از عشره مبشره است و شخص ششم است که بتشریف اسلام مباهی گشت تو چگونه با پسر پیغمبر میکوشی و بروی او شمشیر میکشی حمزة بن مغیرة بن شعبه که یکتن از خویشاوندان و بروایتی خواهرزاده او بود گفت زینهار با حسین رزم نزنی و خود را در بنگاه دوزخ نیفکنی سوگند با خدای اگر در دنیا ترا بشیری نباشد بهتر از آنست که در قیامت نابود چیزی از خون حسین ساحت ترا آلایش دهد گفت یک امشب مرا با خویش گذارید تا در این امر خوضی کنم و نیکو بیندیشم آنشب نخفت و همه شب سخن از امارت ری و قتل پسر پیغمبر گفت بامداد شنیدند که این شعر تذکره میکرد

رای دادن ابن سعد در مقاتلت حسین علیه السلام

فَوَاللهِ مَا اَدْرِي وَاِنِّي لَحَائِرٌ	اُفَكِّرُ فِي اَمْرِي عَلَى خَطَرَيْنِ
ءَاَتْرُكُ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيُّ مُنْيَتِي	اَمْ اُصْبِحُ مَأْثُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنٍ
حُسَيْنُ ابْنُ عَمِّي وَالْحَوَادِثُ جَمَّةٌ	لَعَمْرِي وَلِي فِي الرَّيِّ قُرَّةُ عَيْنٍ
وَاِنَّ اِلٰهَ الْعَرْشِ يَغْفِرُ زَلَّتِي	وَلَوْ كُنْتُ فِيهَا اَظْلَمَ الثَّقَلَيْنِ
اَلَا اِنَّمَا الدُّنْيَا لِخَيْرٍ مُعَجَّلٍ	وَمَا عَاقِلٌ بَاعَ الْوُجُودَ بِدَيْنٍ
يَقُولُونَ اِنَّ اللهَ خَالِقُ جَنَّةٍ	وَنَارٍ وَتَعْذِيبٍ وَغَلِّ يَدَيْنِ
فَاِنْ صَدَقُوا فِيمَا يَقُولُونَ اِنَّنِي	اَتُوبُ اِلَى الرَّحْمٰنِ مِنْ سَنَتَيْنِ
وَاِنْ كَذَبُوا فُزْنَا بِدُنْيَا عَظِيمَةٍ	وَمُلْكٍ عَقِيمٍ دَائِمِ الْحَجَلَيْنِ

در خبر است که چون این ابیات را عمر سعد علیه اللعنه قرائت کرد هاتفی ندا در داد و این اشعار انشاد نمود

اَلَا اَيُّهَا النَّغْلُ الَّذِي خَابَ سَعْيُهُ	وَرَاحَ مِنَ الدُّنْيَا بِبَخْسَةِ عَيْنٍ

سَتَصْلَی جَحِیماً لَیْسَ یُطْفی لَهِیبُها — وَسَعْیُکَ مِنْ دُونِ الرِّجالِ یَشِینُ
إذا کُنْتَ قاتِلَ الحُسَیْنِ بْنِ فاطِمٍ — وَأَنْتَ تَراهُ أَشْرَفَ الثَّقَلَیْنِ
فَلا تَحْسَبَنَّ الرَّیَّ یا أَخْسَرَ الوَری — تَفُوزُ بِهِ مِنْ بَعْدِ قَتْلِ حُسَیْنِ

مع القصه عمر بن سعد همه شب با خویشتن رای میزد و حکومت ری را با قتل حسین بقسطاس اندیشه می سنجید گاهی از آتش دوزخ در هول و هرب میزیست و گاهی امارت ری را طریق طمع و طلب میسپرد در پایان امر بدست نفس اماره بیچاره شد و پسر سمیر را خونخواره گشت بامدادان بدار الاماره آمد ابن زیاد گفت کیست که ده ساله حکومت ری را منشور بستاند و حسین را بقتل رساند ابن سعد گفت من اینک حاضرم این هنگام ابن زیاد از دار الاماره بمسجد جامع کوفه آمد و بمنبر صعود داد ثُمَّ قالَ أیُّهَا النّاسُ إنَّکُمْ بَلَوْتُمْ آلَ أبی سُفْیانَ فَوَجَدْتُمُوهُمْ کَما تُحِبُّونَ وَهذا أمیرُ المُؤْمِنینَ یَزیدُ قَدْ عَرَفْتُمُوهُ حَسَنَ السّیرَةِ مَحْمُودَ الطَّریقَةِ مُحْسِناً إلَی الرَّعِیَّةِ یُعْطِی العَطاءَ فی حَقِّهِ آمِنَةٌ السُّبُلُ عَلی عَهْدِهِ وَکَذلِکَ کانَ أبُوهُ مُعاوِیَةُ فی عَصْرِهِ وَهذا ابْنُهُ یَزیدُ مِنْ بَعْدِهِ یُکْرِمُ العِبادَ وَیُغْنیهِمْ بِالأمْوالِ وَیُکْرِمُهُمْ وَقَدْ زادَکُمْ فی أرْزاقِکُمْ مِائَةً مِائَةً وَأمَرَنی أنْ أُوَفِّرَها عَلَیْکُمْ وَأُخْرِجَکُمْ إلی حَرْبِ عَدُوِّهِ الحُسَیْنِ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأطیعُوا گفت ای مردم شما آل ابی سفیان را بمیزان آزمایش سنجیدید و بر حسب خواهش شما راست آمد و اینک امیر المؤمنین یزید را بشناخته اید که ستوده سیرت و پسندیده سریرت است و در رعایت رعیت مجد و ساعی و معطی و سخی است و زمان او حامل امن و امان است بر انسان کار هی کند که پدرش معویه در زمان خود کرد و اکنون یزید پسر آن پدر است بندگان خدای را نیکو بنواخت و ببذل اموال غنی ساخت و بر وجیبه اجرای ایشان صد صد بیفزود و اکنون مرا فرمان کرده است که بر عطای شما بیفزایم و شما را بجنگ حسین که دشمن یزید است روان سازم گوش دارید و فرمانپذیر باشید این کلمات را بگفت و از منبر بزیر آمد و ابواب خزاین بیت المال را بگشود و مردم را از بذل مال و اسعاف آرزو و آمال شاد خاطر ساخت و نخستین از بهر عمر بن سعد رایت بست و او را با شش هزار سوار و بروایتی با نه هزار سوار بجانب کربلا روان داشت از پس او کس بشبث بن ربعی فرستاد که حاضر شود و ساختگی کار کن که باید بمقاتلت حسین بروی شبث خواست تا متصدی قتال حسین نشود تمارض کرد و بدروغ علتی بر خود بست ابن زیاد بدو نوشت أمّا بَعْدُ فَإنَّ رَسُولی أخْبَرَنی بِتَمارُضِکَ وَأخافُ أنْ تَکُونَ مِنَ الَّذینَ إذا لَقُوا الَّذینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَإذا خَلَوْا إلی شَیاطینِهِمْ قالُوا إنّا مَعَکُمْ إنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ إنْ کُنْتَ فی طاعَتِنا فَأقْبِلْ إلَیْنا مُسْرِعاً یعنی رسول من باز آمد و مرا آگهی آورد که تو بدروغ خویشتن را ناتوان نمودی و تمارض کردی سخت بترسم از آن مردم باشی که چون مؤمنان را دیدار کردند از در نفاق گفتند ما ایمان آورده ایم و چون با منافقان نشستند گفتند ما با شما اتفاق داریم و با ایشان سخنی از در استهزا گفتیم هان ای شبث اگر در اطاعت ما استواری و متابعت ما را واجب میشماری بی توانی عجلت کن و نزدیک ما بسرعت فرمای شبث را ترک دنیا گفتن و فرمان پسر زیاد را نپذیرفتن سخت صعب مینمود و همی خواست که ابن زیاد بداند که او را مرضی نیازرده است بلکه تمارض کرده لاجرم چون سیاهی بر سپیدی نصرت یافت و خورشید از جهان روی بر تافت شبانه بنزد ابن زیاد شتافت تا که صحیح را از سقیم باز نداند و چهره او را نیکو نظاره نتواند ابن زیاد چون او را دیدار کرد نیک بنواخت و نزدیک خویش بنشاخت و بسی مرحبا و اهلا گفت و فراوان ترحیب و ترجیب فرمود و گفت واجب میکند که تو در دفع حسین با ما همدست و همداستان باشی و عطای او بیفزود و از بهر او رایتی بست و چهار هزار سوار در تحت فرمان او کرد و دیگر عروة بن قیس را طلب نمود و نیز از بهر او رایتی افراشت و چهار هزار سوار در ظل رایت او باز داشت و رایت دیگر سنان بن انس نخعی را داد و ده هزار و بروایتی چهار هزار سوار در تحت حکومت

او کرد و دیگر حصین بن نمیر السکونی سرهنگ چهار هزار مرد سپاهی بود و شمر بن ذی الجوشن الضبابی نیز چهار هزار مرد رزم آزمای در فرمان داشت و مضایر بن رهینة المازنی با سه هزار مرد عزم نبرد کرد و یزید بن رکاب الکلبی با دو هزار مرد جنگی مامور شد و نصر بن حرشه نیز با دو هزار تن فرمان داشت و دیگر محمد بن الاشعث با هزار سوار مامور گشت و دیگر عبد الله الحصین با هزار سوار روان شد و دیگر در شرح شافیه مسطور است که ابن زیاد رایتی از برای خولی بن یزید اصبحی بر پای داشت و ده هزار سوار در ظل علم او روان کرد و دیگر کعب بن طلحه با سه هزار کس و حجار بن ابجر با هزار مرد جنگی ساختگی کردند و حر بن یزید ریاحی چنانکه از پیش رقم شد با سه هزار سوار حاضر گردیده بود بدینگونه ابن زیاد عرض لشکر داد باید دانست که علمای اخبار و مورخین آثار در شمار لشکری که از برای مقاتلت حسین علیه السلام فراهم انجمن شدند با اختلاف سخن کرده اند این جمله را که من بنده یاد کردم و با سپاه عمر بن سعد بشمار آوردم پنجاه و سه هزار تن در قلم آمد و فاضل مجلسی آن سرهنگان را که بنام یاد کرده و سپاه هر تن را بشمار گرفته بیست هزار تن در قلم آورده آنگاه مینویسد که لشکر ابن زیاد در کربلا سی هزار کس بود و ابن طاوس در کتاب لهوف لشکر ابن زیاد را بیست هزار کس رقم کرده و ابی مخنف لشکر ابن زیاد را هشتاد هزار سوار نگاشته و گوید همگان کوفی بودند و حجازی و شامی با ایشان نبود و ابن شهر آشوب لشکر ابن زیاد را سی و پنج هزار کس در شمار آورده و اعثم کوفی بیست هزار کس رقم کرده و ابن جوزی در تذکره خواص الامة فی معرفة الائمة شش هزار کس رقم کرده و یافعی در تاریخ خود بیست و دو هزار کس دانسته و در شرح شافیه پنجاه هزار فارس مکتوب است و در مطالب السؤل بیست و دو هزار کس مرقوم است بالجمله شمار سپاه ابن زیاد را با اختلاف نگاشته اند و جماعتی صد هزار و دویست هزار تا هشتصد هزار روایت کرده اند که تفصیل آن موجب تطویل است و آنچه من بنده فحص کرده ام اختلاف روات را در این روایات از آنجا دانسته ام که اگر حسین علیه السلام قبل از ورود ابن زیاد وارد کوفه شدی یا مسلم بن عقیل در خانه هانی بن عروه ابن زیاد را گردن زدی همگان بعد از ورود آنحضرت از کوفه و بصره و عرب بادیه افزون از صد هزار شمشیرزن در خدمت او انجمن گشتی و روز تا روز از مدینه و یمن و حجاز و دیگر بلدان لشکری تازه بنزد او فراز می آمد چنانکه قبل از ورود ابن زیاد بکوفه چهل هزار کس با مسلم بن عقیل بیعت کردند و همی بر یزید و اولیای دولت او بشوریدند لاجرم اعداد جنگ صد هزار و دویست هزار کس میکردند و تمام امصار و بلدان که در تحت سلطنت یزید بود مناشیر روان میگشت و از هر بلدی باندازه که حمل آنرا تواند بر تافت طلب سپاه میکردند که بجانب کوفه بتازند و با حسین علیه السلام رزم آغازند و همچنان زعمای قبایل عرب را یک یک را مکتوب کردند که با سپاه خود بجانب کوفه کوچ دهند این جمله اگر حاضر شدندی کمتر از هشتصد هزار نبودند چون سرهنگان و اداره نگاران لشکر را که بنام جریده کرده بودند باز مینمودند این صورت تذکره است و افواه گشت از این روی جماعتی صد هزار و گروهی دویست هزار روایت کردند لکن مردم خردمند دانند که هشتصد هزار تن مرد لشکری بدین عجلت نتوان فراهم آورد و در کنار طف توانه منزل کرد و علف و آذوقه ایشان را سهل نتوان یافت و در واقع بهفتاد و دو تن هشتصد هزار را بر هشت هزار فضیلت نیست چه حسین علیه السلام اگر با نیروی الهی و قدرت امامت قتال میداد ده چندان چنین لشکر را با شارتی دستخوش هلاکت میداشت و اگر این جنگ و جهاد بقوت جسمانی و نیروی بشری است از برای هفتاد تن هفتصد کس کافی است اما اصحاب حسین علیه السلام آنچه فاضل مجلسی رقم کرده چهل تن پیاده و سی و دو کس سوار بود و محمد بن ابیطالب سی و دو تن سوار و هشتاد و دو تن پیاده دانسته و از محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام حدیث کرده اند که لشکر حسین علیه السلام چهل و پنج تن سوار و صد تن پیاده بود و در کتاب اعلام الوری لشکر امام حسین علیه السلام را سی و سه تن سواره و چهل تن پیاده مرقوم داشته و ابن جوزی در تذکره خواص الامه مینویسد لشکر آنحضرت هفتاد سوار و صد پیاده بودند و نیز سی سوار و صد پیاده گفته اند و در شرح شافیه ابی فراس فی مناقب آل الرسول و مثالب بنی العباس

مسطور است که سپاه حسین علیه السلام هزار تن بودند و مسعودی در کتاب مروج الذهب میگوید هزار سوار و صد تن در رکاب
حسین جهاد کردند تا شهید شدند و در جلد هفدهم عوالم عبدالله بن نورالله سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده رقم کرده و عبدالله بن محمد رضا
الحسینی در کتاب خود که جلاء العیون نیز نام دارد شصت و ن سوار و چهل تن پیاده آورده و نیز عبوس منصوری کتاب زبدة الفکرة فی تاریخ
الهجرة لشکر حسین علیه السلام را سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده نگاشته و یافعی در تاریخ مرآة الجنان سپاه حسین علیه السلام را از
سواره و پیاده هشتاد و دو تن دانسته و دیگر طبری در تاریخ خود سپاه حسین علیه السلام را چهل سوار و صد پیاده رقم کرده و در تاریخ معینی
مسطور است که هفت تن از اولاد علی علیه السلام و سه تن از اولاد حسن بن علی علیهما السلام و از اصحاب آنحضرت هشتاد و هفت
تن شهید شدند بالجمله علمای احادیث و اخبار و مورخین قصص و آثار در شمار سپاه حسین و عدد لشکر ابن زیاد باختلاف سخن کرده اند
اگر بخواهم کتب عربیه و فارسیه را که هنگام سواد این اوراق از نظر میگذرد بنام رقم زنم و شمار لشکر جانبین را بروایات مختلفه
جداگانه یاد کنم خوانندگان را موجب کلالت و ملالت گردد لاجرم مختار خویش را در قلم می آورم همانا آنچه من بنده ازین استقراء استنباط
بدست کردم آنست که سپاه امام حسین علیه السلام از هفصد و چهل و پنج تن بزیادت نبوده و لشکر ابن زیاد از بیست هزار کمتر نبوده
و اگر پذیرای روایات مختلفه شویم غنهای پذیرائی پنجاه و یکهزار است چه من بنده تمام سرهنگان و شمار لشکری که در تحت فرمان هر یک
بوده مرقوم داشتم لکن از اجتهاد بنده چنان بر می آید که ابن زیاد پنجاه و یکهزار تن لشکر را عرض داده و سرهنگان بگماشت و از پس
یکدیگر روان میداشت اما افزون از سی هزار کس حاضر کربلا نشد چون حسین علیه السلام شهید شد حاجت بدیگران نیفتاد والعلم عندالله اکنون
با سر سخن آئیم عمر بن سعد بن ابی وقاص بفرمان ابن زیاد از کوفه خیمه بیرون زد و دل بر قتل حسین علیه السلام نهاد و سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام
بروی درست آمد بروایت محمد بن سیرین یکروز امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمر بن سعد را نگریست هنگامی که جوانی نورس بود فقال ویحک
یَا ابْنَ سَعْدٍ کَیْفَ بِكَ اِذَا اَقَمْتَ یَوْمًا تُخَیَّرُ فِیهِ بَیْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَتَخْتَارُ النَّارَ فرمود ای پسر سعد چگونه خواهی بود آنروز که
متحیر باشی در اختیار بهشت و دوزخ پس اختیار خواهی کرد دوزخ را مع القصه عمر بن سعد عزیمت درست کرد که حسین علیه السلام را
بقتل رساند و منشور حکومت ری بستاند و بجانب کربلا روان شد

ذکر رسیدن عمر بن سعد بن ابی وقاص با لشکرهای خود بکربلا

رسیدن ابن سعد با لشکر کربلا

چون عمر بن سعد با سپاه خویش بزمین کربلا رسید بفرمود بارها فرو نهادند و در برابر حسین علیه السلام لشکرگاه ساخت و خیمها برافراخت
و این واقعه روز دوشنبه هشتم شهر محرم الحرام بود و چون از رنج راه بیاسود عروة بن قیس الاحمسی را طلب فرمود و گفت نزدیک حسین
میروی و پرسش میکنی که ترا چه افتاد که بدینجانب سفر نمودی بازگوی تا چه اراده فرمودی عروة بن قیس چون از آنجماعت بود که بسوی
حسین علیه السلام نامه کرد و آزرم میداشت که بسوی او پوید و چنین سخن گوید گفت مرا معفو دار و این رسالت بدیگری حوالت کن و دیگر
از بزرگان کوفه بحضرت حسین نامها متواتر کردند و او را بجانب کوفه دعوت نمودند لاجرم هر که را ابن سعد فرمان میکرد که نزدیک
حسین بایدت رفت اباوت و استنکاف مینمود از میان جماعت کثیر بن عبدالله شعبی برخاست و گفت اینک منم اگر فرمان میدهی میروم
و اگر خواهی او را گردن میزنم ابن سعد گفت من ترا کشتن منظور ندارم از جانب من رسول باش و حسین را بگوی چرا بدینسوی شتافتی
و ازین آمدن چه خواستی کثیر بن عبدالله روان شد و با خدمت حسین علیه السلام راه نزدیک کرد چون ابوثمامه صیدادی او را بدید
عرض کرد اصلحك الله یا ابا عبدالله اینک کثیر بن عبدالله که از تمامت اهل ارض شرانگیزتر و خونریزتر است نزد تو می آید این
بگفت و نزد کثیر شتافت و او را گفت اگر نزد حسین خواهی شد شمشیر خود را بگذار و طریق حضرت پیش دار گفت لا والله هرگز شمشیر

خویش را فرو نگذارم اگر گوش فرا دارند ابلاغ رسالت کنم و اگر نه طریق مراجعت گیرم ابوثمامه گفت اگر خواهی قبضهٔ شمشیر ترا بدست
دارم تا رسالت خویش را بپای بری چه تو مردی شریر و فتاکی کثیر بن عبدالله در خشم شد و لختی با ابوثمامه یکدیگر را برشمردند پس
بازشد و خبر باز شد و خبر باز داد ابن سعد قرة بن قیس الحنظلی را بخواست و گفت بشتاب و حسین را دیدار کن و بگوی چه اندیشه
فرمودی که این مسافت بعیده را بپیمودی قره روان شد و چون از او بکران آورد ابوعبدالله علیه السلام فرمود هیچکس این مرد را میشناسد
حبیب بن مظاهر گفت مردی از بنی حنظله تمیم است و خواهرزادهٔ ماست و در نزد ما بحسن عقیدت و صفای طویت نامبردار است
زهیر بن القین او را گفت که چه حاجت داری گفت از ابن سعد بحضرت حسین علیه السلام رسالتی دارم اگر اجازت رود در آیم و بعرض
رسانم زهیر بن القین گفت سلاح خویش را بجای گذار و نزدیک شو گفت حبا و کرامة پس سلاح خویش را بجای گذاشت و نزد
حسین علیه السلام شتافت و سلام داد و جواب بستد آنگاه دست و پای امام را بوسه زد و عرض کرد چرا این راه دراز را در نوردیدی
و بدین اراضی فراز آمدی فرمود مردم این شهر مرا نامه کردند و بجانب خویش دعوت نمودند و من ملتمس ایشان را اجابت نمودم اگر رای
ایشان دیگرگون شده و مقدم مرا مکروه میدارند مراجعت فرمایم قره عرض کرد خداوند لعن کند آنجماعت را که بسوی تو مکتوب کردند
و امروز در شمار خاصان و دوستکان ابن زیادند و چون خواست مراجعت کند حبیب بن مظاهر گفت وای بر تو ای قره بکجا میروی
بباش و پسر رسول خدای را نصرت کن که بدست پدران او توفیق اسلام یافتی قره عرض کرد امیدوارم من کیست که جهنم را بر بهشت
برگزیند اکنون میروم و رسالت خویش را پاسخ باز میدهم و باز می اندیشم پشت و روی این امر را پس نزدیک ابن سعد آمد و
صورت حال را مکشوف داشت ابن سعد گفت امیدوارم که خداوند مرا از قتال با حسین و قتل او محفوظ دارد و بدین شرح ابن زیاد را مکتوب
کرد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّی حَیْثُ نَزَلْتُ بِالْحُسَیْنِ بَعَثْتُ اِلَیْهِ رَسُولِی فَسَئَلْتُهُ عَمَّا اَقْدَمَهُ وَمَاذَا
یَطْلُبُ فَقَالَ کَتَبَ اِلَیَّ اَهْلُ هٰذَا الْبِلَادِ وَاَتَتْنِی رُسُلُهُمْ فَسَئَلُونِی الْقُدُومَ فَاَمَّا اِذَا کَرِهُونِی وَبَدَا لَهُمْ
غَیْرُ مَا اَتَتْنِی بِهِ کُتُبُهُمْ فَاَنَا مُنْصَرِفٌ عَنْهُمْ میگوید گاهی که بکربلا نزول کردم از قبل خویش رسول بحضرت حسین فرستادم و اشتم
و پرسش کردم که ترا چه چیز بدینسوی سفر فرمود و ازین سفر مقصود چه بود در پاسخ گفت مردم این بلاد بسوی من نامها نگاشتند و رسولان
پی در پی روان داشتند و قدوم مرا ملتمس شدند و من دعوت ایشان را اجابت کردم اکنون اگر از کرده پشیمانند و رای دیگرگون کرده اند
طریق مراجعت می سپاریم والسلام حسان بن قاید عبسی گوید حاضر بودم که مکتوب ابن سعد را بعبیدالله بن زیاد آوردند چون خاتم برگرفت
و برخواند قال اَلْاٰنَ اِذْ عَلِقَتْ مَخَالِبُنَا بِهِ یَرْجُو النَّجَاةَ وَلَاتَ حِیْنَ مَنَاصٍ گفت الآن که چنگال ما که مانند براثن سرحان و مخالب
عقبان است او را فرو گرفته طریق خلاص میطلبد او را هرگز ملجأ و مناص بدست نشود و در پاسخ ابن سعد بدینمنوال نامه کرد فَقَدْ بَلَغَنِی
کِتَابُكَ وَفَهِمْتُ مَا ذَکَرْتَ فَاعْرِضْ عَلَی الْحُسَیْنِ اَنْ یُبَایِعَ لِیَزِیدَ هُوَ وَجَمِیعُ اَصْحَابِهِ فَاِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ رَاَیْنَا فِیهِ رَاْیَنَا
وَالسَّلَامُ یعنی مکتوب ترا قرائت کردم و بدانچه انهی داشتی بدانستم بر حسین سخت بگیر تا با یزید بیعت کند و اصحاب او نیز با وی
متابعت کنند آنگاه بدانچه رای زنم و پسندیده دانم مرعی خواهیم داشت چون این مکتوب با ابن سعد رسید سخت بیازرد چه دانسته

استمداد حبیب بن مظاهر از بنی اسد

بود که حسین علیه السلام هرگز با یزید بیعت نکند و از مقاتلت با آنحضرت کراهتی تمام داشت در خبر است که حبیب بن مظاهر نزد
حسین علیه السلام آمد و عرض کرد یا ابن رسول الله قبیلهٔ بنی اسد با ما نزدیکند اگر فرمان کنی نزد ایشان شوم و نصرت ترا از آن
جماعت استمداد نمایم فرمود روا باشد پس حبیب بیرون شد تا سیاهی شب جهان را فرو گرفت آنگاه متنکرا از میان اصحاب بیرون شد
و بتعجیل قطع مسافت کرده و در قبیلهٔ بنی اسد در آمد گفتند ای حبیب بگوی تا چه حاجت داری گفت آمده ام تا شما را بخیر دلالت کنم

اینک پسر دختر رسول خدای با جماعتی از مومنین که هر تن از هزار افزونست در ارض کربلا فرود شده و عمر بن سعد با انبوهی از لشگر گرد او را فرو گرفته و توم من و عشیرت من شما ئید واجب میکند که از نصیحت شما دست باز نگیرم تا از در بصیرت مراعات کنید و در نصرت پسر پیغمبر همدست و همداستان شوید تا از شرف دنیا و آخرت برخوردار گردید سوگند با خدای هیچکس در خدمت او شهید نشود جز اینکه در علیین رفیق مصطفی باشد عبدالله بن بشر گفت اول کس منم که این دعوت را اجابت کردم و در راه پسر پیغمبر دل از جان و مال برگرفتم و این ارجوزه را خواندن گرفت

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ اِذا تَواکَلُوا وَاَحْجَمَ الْفُرْسانُ اَوْ تَناضَلُوا
اَنّی شُجاعٌ بَطَلٌ مُقاتِلٌ کَاَنَّنی لَیْثُ عَرینٍ باسِلٌ

چون مردان بنی اسد این بدیدند مبادرت نمودند و از یکدیگر سبقت گرفتند چندانکه نود تن مرد جنگی در هم آمدند و دست در دست دادند و در ساعت طریق خدمت حسین گرفتند و از آنسوی مردی از بنی اسد که خمیرمایه نفاق و شقاق بود سرعت کرد و خود را بلشگرگاه عمر سعد رسانید و صورت حال را مکشوف داشت ابن سعد بی توانی مردی از سران سپاه را که ازرق نام داشت با چهارصد تن مرد رزم آزمای بفرمود تا بتاختند و در عرض راه با بنی اسد دوچار شدند و در کنار فرات جنگ در پیوستند حبیب بن مظاهر بانک برداشت که ای ازرق وای بر تو از برای تو و از برای ما اینکار سزاوار نیست بگذار تا جز تو کسی این شقاوت انگیزد و با ما عداوت آغاز کند ازرق کلمات حبیب وقعی ننهاد و طعن و دق بنیکرد و لشکر را بطعن و ضرب تحریض میداد چون بنی اسد اندک بودند نیروی مقاومت نیاوردند و هزیمت شدند و حبیب تمام زحمت خود را بحضرت حسین علیه السلام رسانید و صورت حال را باز گفت فقال الحسین لا حول و لا قوة الا بالله

منع ابن زیاد آب را از حسین

ذکر منع عمر بن سعد آب فرات را از حسین و اهل بیت آنحضرت سلام الله علیهم

چون عمر بن سعد از مقاتلت حسین علیه السلام کراهتی بکمال داشت آنحضرت را آگهی فرستاد که اگر مسئلت مرا اجابت میفرمائی صواب آنست که ساعتی با هم بنشینیم و در اصلاح این امر سخن برانیم حسین علیه السلام فرمود روا باشد پس شامگاهی در کنار فرات بساطی بگستردند و مجلس را از فضول بپرداختند و هر دو تن نشیمن ساختند و فراوان سخن کردند خولی بن یزید اصبحی که خاصه با حسین تشدید معادات و مناوات میکرد چون این بدید مکتوبی بدین شرح بعبیدالله بن زیاد نگاشت اَمّا بَعْدُ اَیُّهَا الْاَمیرُ اِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ یَخْرُجُ کُلَّ لَیْلَةٍ وَیَبْسُطُ بِساطاً وَیَدْعُو الْحُسَیْنَ وَیَتَحَدَّثانِ حَتّی یَمْضِیَ مِنَ اللَّیْلِ شَطْرُهُ وَقَدْ اَدْرَکَتْهُ عَلَی الْحُسَیْنِ الرَّحْمَةُ وَالرِّقَّةُ فَاْمُرْهُ اَنْ یَنْزِلَ عَنْ حُکْمِکَ وَیَصیرَ الْحُکْمُ لی وَاَنَا اَکْفیکَ اَمْرَهُ نوشت که ای امیر همانا پسر سعد هر شب از لشگرگاه خود بیرون میشود و در کنار فرات بساطی میگسترانند و حسین را میخواند و از هر در سخن میکنند تا شطری از شب سپری میشود و او را با حسین جز از در رحمت و رافت ندیده ام فرمان کن تا اینخدمت را از گردن فرو نهد و زمام کار را بدست من دهد تا من اینخدمت را انجام دهم و ساخته و کار حسین را کفایت کنم چون ابن زیاد کتاب خولی را قرائت کرد از عمر بن سعد بیازرد و او را بدینگونه رقم کرد اَمّا بَعْدُ یَا ابْنَ سَعْدٍ قَدْ بَلَغَنی اَنَّکَ تَخْرُجُ فی کُلِّ لَیْلَةٍ وَتَبْسُطُ بِساطاً تَدْعُو الْحُسَیْنَ وَتَتَحَدَّثُ مَعَهُ حَتّی یَمْضِیَ مِنَ اللَّیْلِ شَطْرُهُ فَاِذا قَرَاْتَ کِتابی فَاْمُرْهُ اَنْ یَنْزِلَ عَلی حُکْمی فَاِنْ اَطاعَ وَاِلّا امْنَعْهُ مِنْ شُرْبِ الْماءِ فَاِنّی حَلَّلْتُهُ عَلَی الْیَهُودِ وَالنَّصاری وَحَرَّمْتُهُ عَلَیْهِ وَعَلی اَهْلِ بَیْتِهِ فَحُلْ بَیْنَ الْحُسَیْنِ وَاَصْحابِهِ وَبَیْنَ الْماءِ فَلا یَذُوقُوا مِنْهُ قَطْرَةً کَما صُنِعَ بِالتَّقِیِّ النَّقِیِّ عُثْمانَ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ الْمَظْلُومِ میگوید ای پسر سعد بمن رسید که هر شب از لشکرگاه خویش بیرون میشوی و بساطی میگسترانی و حسین را میخوانی و طریق محاوره و مسامره میسپارید تا نیمی از شب در میگذرد هان ای پسر سعد چون کتاب مرا قرائت کردی حسین را مامور کن که بذیرای

نامه خولی با ابن زیاد
مکتوب ابن زیاد به عمر

امر من گردد اگر اطاعت کرد نیکو باشد و اگر نه آب را از وی باز گیر و در میان او و فرات حاجز و حایل باش که من آب را بر یهود و نصاری حلال کردم و بر حسین و اهل بیت او حرام نمودم پس باید حایل و حاجز باشی در میان حسین و اصحاب او و میان آب تا ننوشامند قطره از آب بکیفر کرداری که با امیرالمومنین عثمان روا داشتند چون ابن سعد بر مضمون این نامه مشرف و مطلع شد بیچاره گشت و در زمان عمرو بن الحجاج را طلب داشت و او را با پانصد سوار بر شریعه فرات بگماشت و فرمان کرد که حسین و اصحاب حسین را از برداشتن آب مانع و دافع باشند و راه بشریعه نگذارند و اینواقعه روز سه شنبه هفتم شهر محرم الحرام بود و اینوقت عبدالله بن حصین الازدی از جماعت بجیله فریاد برداشت فَقالَ یا حُسَیْنُ اَلا تَنْظُرُونَ اِلَی الْماءِ کَاَنَّهُ کَبِدُ السَّماءِ وَاللهِ لا تَذُوقُونَ مِنْهُ قَطْرَةً واحِدَةً حَتّی تَمُوتُوا عَطَشاً فَقالَ الْحُسَیْنُ اَللّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشاً وَلا تَغْفِرْ لَهُ اَبَداً با علی صوت گفت ای حسین نظاره نمی کنید آب فرات را که گویا زلال باران و جگر پاره آسمانست سوگند با خدای ازین آب نخواهید آشامید تا گاهی که از شدت عطش بمیرید حسین علیه السلام گفت ای پروردگار من عبدالله حصین را بکش عطشانا و او را میامرز ابدا حمید بن مسلم میگوید سوگند با خدای که جز او خدائی نیست عبدالله حصین را دیدم که از تاب تشنگی فریاد العطش میداشت و آب جامه میکردند و چندانکه توانست شکم خویش را تا گلوگاه از آب سرشار میساخت آنگاه آنچه از آب آشامیده بود قی میکرد و همچنان تشنه بود و فریاد العطش برمی آورد و دیگر باره آب می آشامید و دیگر باره قی مینمود بدینگونه کار داشت تا گاهی که بمرد ابن جوزی گوید که عمرو بن الحجاج نیز بانگ برآورد که یا حُسَیْنُ هذَا الْماءُ تَلِغُ فیهِ الْکِلابُ وَتَشْرَبُ مِنْهُ خَنازیرُ اَهْلِ السَّوادِ وَالْحُمُرُ وَالذِّئابُ وَلا تَذُوقُ مِنْهُ وَاللهِ قَطْرَةً حَتّی تَذُوقَ الْحَمیمَ فی نارِ الْجَحیمِ گفت ای حسین اینک آب فرات است که سگ بدان زبان میزند و جانوران بیابانی چون خنزیر و گور و گرگ از آن می آشامند و قطره بهره تو نخواهد گشت تا گاهی که حمیم جهنم را بیاشامی بالجمله چون زحمت عطش بر حسین و اصحاب و اهل بیت فراز آمد آنحضرت تبری برگرفت و از بیرون خیمه زنان نوزده گام بجانب قبله برفت آنگاه زمین را با تبر لختی حفر کرد ناگاه آبی زلال و گوارا بجوشید و اصحاب آنحضرت بنوشیدند و مشکها آب کردند آنچشمه فرو شد چنانکه اثری بجای نگذاشت چون اینخبر با ابن زیاد بردند عمر بن سعد را بدینمنوال مکتوب کرد اَمّا بَعْدُ بَلَغَنی اَنَّ الْحُسَیْنَ یَحْفِرُ الْآبارَ وَیُصیبُ الْماءَ فَیَشْرَبُ هُوَ وَاَصْحابُهُ فَانْظُرْ اِذا وَرَدَ عَلَیْکَ کِتابی فَامْنَعْهُمْ مِنْ حَفْرِ الْآبارِ مَا اسْتَطَعْتَ وَضَیِّقْ عَلَیْهِمْ وَلا تَدَعْهُمْ یَذُوقُوا الْماءَ کَما فَعَلُوا بِالزَّکِیِّ عُثْمانَ نوشت که بمن رسیده است که حسین حفر چاه میکند و آب برمی آورد و خود می آشامد و اصحاب او می آشامند نیک نگران باش چون مکتوب مرا قرائت کردی چندانکه استطاعت داری مگذار که حفر چاه کنند و آب بدست آیند و سخت بگیر بر ایشان بدانسان که بر عثمان زکی سخت گرفتند چون عمر بن سعد این مکتوب را قرائت کرد در تشدید امر نیکو بکوشید و در منع آب از حسین علیه السلام و اصحاب او استوارتر بایستاد از اینسوی چون آب در میان اصحاب کمیاب شد حسین علیه السلام عباس را طلب فرمود و بیست سوار و سی تن پیاده ملازم رکاب او فرمود تا از طریق شریعه آب بلشگرگاه آورند عباس ببود تا شب فراز آمد و تاریکی جهان را فرو گرفت اینوقت عباس چون شیر دمنده بجانب شریعه روان شد آنگاه از میان اصحاب بلال بن نافع بجلی از پیش روی عباس روان بود نخست در شریعه گشت عمرو بن الحجاج گفت کیستی و اینجا چکنی گفت منم پسر عم تو آمده ام تا آب بنوشم عمرو گفت بنوش بر تو گوارا باد هلال گفتا ای عمرو مرا آب میدهی و پسر پیغمبر و اهل بیت او را تشنه میگذاری تا از عطش هلاک شوند عمرو گفت این سخن از در صدق میکنی لکن چه توان کرد با مری مامورم و لابد باید آنکار را بنهایت برم هلال چون این سخن بشنید بانگ در داد که ای اصحاب حسین در آیید عباس سلام الله علیه چون شیر شرزه با جماعت خود

شماتت عبدالله بن حصین و مردن او بعطش
و آن فعل ...
طلب شدن عباس بسقا

بشریعه در آمد و از آن سوی عمرو و مردم خود را فرمان جنگ داد کانون طعن و ضرب افروخته گشت اصحاب حسین علیه السلام نیمی بمقاتلت
پرداختند و نیمی مشکهای خود را از آب ملآن ساختند در این جنگ جماعتی از لشکر عمرو بن الحجاج مقتول و مطروح افتادند و گروهی خسته
و مجروح گشتند و از اصحاب حسین علیه السلام هیچکس را آسیبی نرسید پس عباس بسلامت باز شتافت و اصحاب حسین و اهل بیت
سیراب شدند و از اینجاست که عباس را سقا نامیدند بامدادان که بعد از سقایت عباس اصحاب محتاج آب شدند بروایت شرح
شافیه و مطالب السؤل یزید بن حصین همدانی بحضرت حسین علیه السلام آمد و عرض کرد یا ابن رسول الله اگر اجازت رود عمر بن سعد را
دیدار کنم باشد که از این غوایت باز آید فرمود روا باشد پس یزید نزد ابن سعد آمد و او را سلام نگفت ابن سعد گفت یا اخا همدان
چه چیز ترا از سلام با من مانع افتاد مگر من مسلمان نبودم و خدا و رسول را نشناسم یزید بن حصین گفت ای پسر سعد اگر تو چنانکه گوئی
مسلمانی چگونه بر عترت رسول خدا بیرون شدی و بمقاتلت او تصمیم عزم دادی و اینک آب فراتست که کلب و خنزیر از آن می‌آشامند
و حسین بن علی و برادران و زنان و فرزندان او از تشنگی هلاک میشوند و تو در میان ایشان و فرات حاجز و حایل میشوی گمان میکنی
که مسلمانی و خدا و رسول را میشناسی عمر بن سعد خجل شد و لختی سر فرو داشت پس سر بر آورد فقال یا اخا همدان ما اجد نفسی
تجیبنی الی ترک الری لغیری گفت ای برادر همدان چندانکه با نفس کاوش کردم اجابت نفرمود که ولایت ری را دست باز
دارم تا دیگری بدست گیرد یزید بن حصین باز شتافت و عرض کرد یا ابن رسول الله پسر سعد رضا داده است که ترا عرضه هلاک
و دمار دارد تا از حکومت ری برخوردار گردد اما عمر بن سعد چون مکروه میداشت که با حسین علیه السلام مقاتلت آغازد و خود را مطرود
و ملعون دارین سازد رای همی زد تا حیلتی انگیزد باشد که این کار را از در مسالمت بخاتمت رساند پس یکتن از مردم خویش را بحضرت حسین
علیه السلام فرستاد و پیام داد که اگر تشریف ملاقات ترا ادراک نمایم و سخنی چند در مجلسی که از بیگانه پرداخته باشد بعرض رسانم و پاسخ
بشنوم حسین علیه السلام مسئلت او را باجابت مقرون داشت و در خلوتگاهی او را دیدار کرد ابن سعد آغاز سخن نمود و گفت چه چیز
ترا بدینجانب جنبش داد فرمود رسل و رسایل اهل کوفه و خواهندگی و پناهندگی ایشان در طلب طریقت و شریعت ابن سعد گفت اکنون
دانسته که اهل کوفه عهد بشکستند و بیعتها بخصمی تو درهم بستند فقال من خادعنا فی الله انخدعنا له فرمود کسی که در راه حق با خدعه
می انگیزد پذیرای خدعه او میشوم چه بصورت ظاهر طریقت حق میطلبد ابن سعد گفت اکنون که کار بدینصورت بر آمده چه می بینی
و چه رای میزنی فقال دعونی ارجع فاقیم بمکة او المدینة او اذهب الی بعض الثغور فاقیم به کبعض اهله
فرمود دست باز دارید تا مراجعت کنم و در مکه اگر نه در مدینه ساکن شوم یا بثغری از ثغور روم و چون دیگر مردم روزگار بسپرم دیگر
در بعضی از کتب حدیث کرده اند که حسین علیه السلام با ابن سعد گفت مرا دست باز دارید تا بمدینه روم یا بدمشق شوم و دست
در دست یزید نهم تا چه فرماید این سخنی از در کذب و گزافه است چه عقبة بن سمعان گوید من در صحبت حسین علیه السلام بودم از آنروز که
از مدینه بیرون شد تا گاهی که در عراق شهید گشت هرگز چنین سخن از وی نشنیدم بالجمله ابن سعد چون کلمات حسین علیه السلام را اصغا
نمود عرضه کرد من این صورت را با ابن زیاد مکتوب میفرستم بعید نیست که از من بپذیرد و این کار را به نیکوئی بزمین آرد و آنگاه بستر برده
خویش باز شد و بدین شرح مکتوبی با ابن زیاد نگاشت اما بعد فان الله قد اطفأ النائرة و جمع الکلمة و اصلح امر
الامة هذا حسین قد اعطانی عهدا ان یرجع الی المکان الذی منه اتی او یسیر الی ثغر من الثغور فیکون
رجلا من المسلمین له ما لهم و علیه ما علیهم او یاتی امیر المؤمنین یزید فیضع یده فی یده فیری فیما بینه
و بینه رأیه و فی هذا لک رضی و للامة صلاح یعنی خداوند نیران فتنه را منطفی ساخت و کلمه مختلف را مجتمع کرد و امر امت را

طلب کردن ابن سعد حسین را برای اصلاح

بصلاح آورد

بصلاح آورد و اینک حسین است با من عهد استوار فرمود که مراجعت کند بدان بلد که از آنجا بیرون شده یا بثغری از ثغور سفر نماید و
مانند یکتن از مسلمین زیستن فرماید و در سود و زیان با یکتن مسلم همانند باشد و اگر نه نزد امیر المؤمنین یزید رود و دست در دست
او نهد تا او چه فرماید و اینجمله صلاح امت و موجب خشنودی خاطر تست از این پیش نگاشتم که حسین علیه السلام اینگاه نفرمود که نزد
یزید میروم و دست بدست او میدهم تواند شد که ابن سعد این کلمه را از جانب حسین علیه السلام در مکتوب ابن زیاد افزوده باشد
تا جانب او را در اجابت مسئلت لین العریکه دارد بالجمله چون این مکتوب را ابن زیاد قرائت کرد قال هذا کتاب ناصح مشفق
علی قومه گفت این مکتوب ناصح مهربانیست بر قوم خود شمر بن ذی الجوشن علیه اللعنه چون این بشنید برخاست فقال اتقبل
هذا منه و قد نزل بارضک و الی جنبک و الله لئن رحل من بلادک و لم یضع یده فی یدک لیکونن اولی
بالقوة و لتکونن اولی بالضعف و العجز فلا تعطه هذه المنزلة فانها من الوهن و لکن لینزل علی حکمک
هو و اصحابه فان عاقبت فانت اولی بالعقوبة و ان عفوت کان ذلک لک گفت آیا می‌پذیری از ابن سعد کلمات
و حال آنکه حسین در زمین تو نزول کرده است و در کنار تو آمده است یعنی اسیر و دستگیر تست سوگند با خدای اگر از بلاد تو کوچ دهد
از آن پیش که دست در دست تو نهد روز تا روز بر شوکت و قدرت او بیفزاید و ساعت تا ساعت ضعف و عجز تو فزونی
گیرد عطا مکن با وی این منزلت را که عظیم وهنی است مر سلطنت را واجب میکند که حسین و اصحاب او فرمان ترا گردن نهند آنگاه
اگر خواهی عقوبت کنی و اگر نه معفو داری ابن زیاد در پاسخ شمر گفت سخن آنست که براستی تو کردی و رای آنست که تو زدی هم
اکنون با سپاه خویش برنشین و دو اسبه بشتاب و کتاب مرا بعمر بن سعد رسان و او را بگوی تا بر حسین سخت بگیرد چندانکه بر فرمان من
گردن نهد اگر فرمانپذیر شد او را سالما بسوی من فرستد و اگر سر از فرمان برتافت با او قتال دهد اگر اینجمله را ابن سعد بر ذمت گرفت
او را اطاعت کن و اگر کار بمسامحه و مماطله گذاشت گردنش را بزن و سرش را بمن فرست و امیر جیش تو باش و عمر بن سعد را این
گونه منشور کرد انی لم ابعثک الی الحسین لتکف عنه و لا لتطاوله و لا لتمنیه السلامة و البقاء و لا لتعتذر
عنه و لا لتکون له عندی شفیعا انظر فان نزل حسین و اصحابه علی حکمی و استسلموا فابعث بهم الی سلما
و ان ابوا فازحف الیهم حتی تقتلهم و تمثل بهم فانهم لذلک مستحقون فان قتلت حسینا فاوط الخیل صدره
و ظهره فانه عات ظلوم و لست اری ان هذا یضر بعد الموت شیئا و لکن علی قول قد قلته لو قتلته لفعلت
هذا به فان انت مضیت لامرنا فیه جزیناک جزاء السامع المطیع و ان ابیت فاعتزل عملنا و جندنا و خل
بین شمر بن ذی الجوشن و بین العسکر فانا قد امرناه بامرنا میگوید ای پسر سعد من ترا بسوی حسین مبعوث نکردم که از جنگ
او خویشتن داری کنی و ترا نفرستادم تا کار بمسامحه و مماطله فرود آری و نگفتم سلامت و بقای او را متمنی و مترجی باشی و نخواستم
گناه او را عذر خواه گردی و فرمان ندادم که از در ضراعت او را در نزد من شفاعت کنی نگران باش اگر حسین سر بفرمان من فرود
گذاشت او را و اصحاب او را سالما بنزدیک من فرست و اگر سر برتافت بر او و اصحاب او حمله گران افکن تا همگان را با تیغ در گذرانی
و مثله کنی چه ایشان سزاوار اینگونه کیفرند و اگر حسین را مقتول ساختی سینه او را و پشت او را با سم ستور در نورد چه او بیفرمان
و ستمکار است دانسته ام که سم ستور مرده را زیان نکند لکن چون بر زبان من رفته است که اگر او را کشتم اسب بر کشته او بتازم
این حکم باید بنفاذ شود اکنون ای پسر سعد اگر آنچه گفتم پذیرفتی ترا جزای شنونده پذیرنده خواهم داد و اگر سر برتافتی عمل ما را
دست باز دار و از لشکر ما بر کنار باش و کار را با شمر بن ذی الجوشن گذار و السلام بالجمله شمر آن مکتوب را گرفت و با لشکر خود

مأمور شدن شمر علیه اللعنه بجنگ امام حسین علیه السلام

بتقریب و تعجیل بکربلا آمد واقدی گوید چون عمر بن سعد شمر را دیدار کرد بانگ برآورد لا اَهلاً وَاللهِ بِكَ وَلا سَهلاً یا اَبرَص
لا قَرَّبَ اللهُ دارَكَ وَلا اَدنی مَزارَكَ وَقَبَّحَ ما جِئتَ بِهِ وَاللهِ اِنّی لَاَظُنُّكَ نَهَیتَهُ عَمّا كَتَبتُ بِهِ اِلَیهِ وَاَفسَدتَ
عَلَینا اَمراً قَد كُنّا رَجَونا اَن یُصلَحَ وَاللهِ لا یَستَسلِمُ حُسَینٌ اِنَّ نَفسَ اَبیهِ لَبَینَ جَنبَیهِ گفت سوگند با خدای ابرص را
هیچ ترحیب و ترحیب نیستی ای مبروص خداوند ترا و خانه ترا از آبادانیها دور افکند و قبر ترا از نظرها محو و مستور دارد و زشت کند
چیزی را که تو آورده سوگند با خدای چنان میدانم که تو باز داشتی ابن زیاد را از قبول آنچه من بدو نگاشتم و فاسد کردی امری را
که اصلاح آنرا امید میداشتم والله حسین آنکس نیست که تسلیم شود و با یزید دست بیعت فرادهد همانا تن او از جان علی مرتضی
آکنده است چون مکتوب ابن زیاد را از شمر بگرفت و قرائت کرد روی بدو آورد وَقالَ اللهُ لَقَد ثَنَیتَهُ عَمّا كانَ فی
عَزمِهِ وَاَذعَرتَهُ وَلكِنَّكَ شَیطانٌ فَعَلتَ ما فَعَلتَ گفت قسم بخدای تو رای او را بر تافتی و عزم او را دیگرگون
ساختی و او را در بیم افکندی تو شیطان مردودی کردی آنچه کردی شمر گفت اکنون با امر امیر چه می اندیشی او را فرمان او ببر و بنبرد با دشمن
او طریق مناجزت و مبارزت گیر و اگرنه دست از عمل باز دار و سپاه را با من گذار عمر سعد گفت لا وَلا كَرامَةَ لَكَ تو همچنان
سرهنگ پیادگان خویش باش که من خود امیر لشکرم این بگفت و برخاست و یکباره دل در مقاتلت حسین بست و حجر بن الحر را طلب
نمود و او را با چهار هزار تن از ابطال رجال بر شریعه غاضریه بگماشت و همچنان رایتی از بهر شبث بن ربعی بست و او را نیز با هزار سوار
بشریعه غاضریه فرستاد و فرمان کرد که حسین و اصحاب او را قطره از آب روا ندارند چون حدود امور را بر حسب مراد استوار ساخت
خواست تا حسین را از مطاوی مکتوب ابن زیاد آگاه باشد که چون این شدت و حدت را بداند دل از انگیزش مبارزت و مناجزت برگیرد
و از جنگ و جوش بنشیند لاجرم کس بحسین علیه السلام فرستاد و او را ازین خبر آگهی داد فَقالَ الحُسَینُ وَاللهِ لا وَضَعتُ
یَدی فی یَدِ ابنِ مَرجانَةَ اَبَداً فرمود سوگند با خدای که من هرگز دست خود را بدست پسر مرجانه فرا ندهم و این شعر را قرائت کرد

لا ذُعِرتُ السَّوامَ فی غَسَقِ اللَّیلِ … مُغیراً وَلا دُعیتُ یَزیدا
یَومَ اُعطی مِنَ المَهانَةِ ضَیماً … وَالمَنایا تَرصُدُنی اَن اَحیدا

طلب کردن حسین علیه السلام ابن سعد را و مقالات ایشان

این کرت ثابت است که آنحضرت بشعر یزید بن مفرغ تمثل جست آنگاه حسین علیه السلام عمر بن سعد را طلب نمود تا با او سخن کند پس ابن
سعد با بیست سوار از لشکرگاه خود بیرون شد و حسین علیه السلام نیز با بیست سوار برنشست و بین العسکرین پیاده شدند حسین اصحاب
خود را فرمود تنحی از ما بیکسوی باشید همگان برفتند جز عباس و علی اکبر ابن سعد نیز مردم خود را گفت تا کناری گرفتند پسرش حفص
و دیگر لاحق غلامی از وی بجا ماند فَقالَ لَهُ الحُسَینُ وَیلَكَ یا ابنَ سَعدٍ اَما تَتَّقِی اللهَ الَّذی اِلَیهِ مَعادُكَ اَتُقاتِلُنی
وَاَنَا ابنُ مَن عَلِمتَ ذَر هؤُلاءِ القَومَ وَكُن مَعی فَاِنَّهُ اَقرَبُ لَكَ اِلَی اللهِ فرمود وای بر تو ای پسر سعد از آن خدای که باز
گشت تو بسوی اوست نمیترسی و با من مقاتله میکنی و حال آنکه میدانی من پسر رسول خدای صاحب این جماعتم با من باش و فرمان مرا گوش دار
و خدای را از خود شاد کن ابن سعد گفت من چگونه اینکار توانم کرد ابن زیاد خانه مرا از بیخ و بن برمیکند امام حسین فرمود باکی نیست من
خانه نیکوتر از آن از بهر تو بنیان میکنم گفت از آن میترسم که ملک و مال و ضیعت مرا تا ماخوذ دارد امام فرمود من نیز بهتر از ضیعت تو
انفع و افزون در حجاز با تو عطا میکنم ابن سعد گفت مرا اهل و عیالی است بر عیال خویش ترسناکم کلمات او بر حسین علیه السلام
ناگوار افتاد از وی روی بگردانید و برخاست و روان شد وَهُوَ یَقولُ ما لَكَ ذَبَحَكَ اللهُ عَلی فِراشِكَ عاجِلاً وَلا
غَفَرَ لَكَ یَومَ حَشرِكَ فَوَاللهِ اِنّی لَاَرجو اَن لا تَأكُلَ مِن بُرِّ العِراقِ اِلّا یَسیراً فرمود چه افتاد ترا خداوند بکشد ترا در

انی

فراش تو و نیامرزد ترا در روز قیامت و باز پرس حساب سوگند با خدای امید میدارم که از گندم عراق نخوری الا اندکی قال
ابنُ سَعدٍ فِی الشَّعیرِ كِفایَةٌ عَنِ البُرِّ مُستَهزِئاً بِذلِكَ القَولِ ابن سعد از در استهزا گفت ما را جو از گندم مستغنی میدارد
و برخاست و بلشگرگاه خویش مراجعت کرد و از آنسوی حسین علیه السلام نیز بمعسکر خویش باز شد و مکشوف افتاد که این مصالحت
بسلامت نخواهد پیوست پس اصحاب خویش را طلب فرمود و در میان ایشان بایستاد و سید سجاد علیه السلام حدیث میکند که
من با شدت مرض نزدیک شدم تا گوش دارم چه فرماید فَسَمِعتُ اَبی یَقولُ لِاَصحابِهِ اُثنی عَلَی اللهِ اَحسَنَ الثَّناءِ وَاَحمَدُهُ
عَلَی السَّرّاءِ وَالضَّرّاءِ اَللّهُمَّ اِنّی اَحمَدُكَ عَلی اَن اَكرَمتَنا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمتَنا القُرآنَ وَفَقَّهتَنا فِی الدّینِ وَجَعَلتَ
لَنا اَسماعاً وَاَبصاراً وَاَفئِدَةً فَاجعَلنا مِنَ الشّاكِرینَ اَمّا بَعدُ فَاِنّی لا اَعلَمُ اَصحاباً اَوفی وَلا خَیراً مِن اَصحابی
وَلا اَهلَ بَیتٍ اَبَرَّ وَلا اَوصَلَ مِن اَهلِ بَیتی فَجَزاكُمُ اللهُ عَنّی خَیراً اَلا وَاِنّی لَاَظُنُّ یَوماً لَنا مِن هؤُلاءِ اَلا وَاِنّی قَد
اَذِنتُ لَكُم فَانطَلِقوا جَمیعاً فی حِلٍّ لَیسَ عَلَیكُم حَرَجٌ مِنّی وَلا ذِمامٌ هذَا اللَّیلُ قَد غَشِیَكُم فَاتَّخِذوهُ جَمَلاً وَلیَأخُذ كُلُّ رَجُلٍ
بِیَدِ رَجُلٍ مِن اَهلِ بَیتی وَتَفَرَّقوا فی سَوادِكُم وَمَدائِنِكُم فَاِنَّ القَومَ اِنَّما یَطلُبونَنی وَلَو قَد اَصابونی لَهَوا عَن
طَلَبِ غَیری زین العابدین علیه السلام میفرماید شنیدم که پدر من در میان اصحاب خدایرا بستود و بنیایش و ستایش فرمود آنگاه گفت
ای پروردگار من سپاس میگذارم ترا که ما را بتشریف نبوت تکریم فرمودی و مرموزات قرآن را تعلیم نمودی و معضلات دین را مفهوم
داشتی و ما را گوش شنوا و دیده بینا و دل دانا کرامت کردی و در شمار سپاسگزاران آوردی همانا من اصحابی وفاکیش تر از اصحاب
خود و اهل بیتی نیکوکارتر از اهل بیت خود ندانم خداوند شما را جزای خیر دهاد و دانسته باشید که من گمان دیگر در حق این جماعت داشتم و
ایشانرا در طریق اطاعت و متابعت می انگاشتم اکنون آن پندار دیگرگونه صورت بست لاجرم ذمت شما را از حمل عهد و بیعت خود بیکبار
ساختم و شما را رخصت کردم تا بهر جانب که خواهید کوچ دهید اکنون که سیاهی شب جهان را در پرده خویش در افکنده هر یک شتری
بدست کنید و دست یکتن از اهل بیت مرا فرا گیرید و در بلاد و امصار پراکنده شوید همانا این جماعت مرا میجویند چون مرا بدست آرند
بغیر من نپردازند چون ابو عبدالله علیه السلام سخن بدینجا آورد فرزندان و برادران و برادرزادگان او و پسرهای عبدالله آغاز سخن کردند
و گفتند لا والله ما بدینکار کردن ننهیم و بعد از تو زندگانی نخواهیم لا اَرانَا اللهُ ذلِكَ اَبَداً خداوند ما را هرگز بدین ناستوده
کردار دیدار نکند نخستین عباس بن علی بن ابیطالب علیهم السلام آغاز سخن کرد و لختی بدینمنوال بپرداخت فَقالَ الحُسَینُ عَلَیهِ
السَّلامُ یا بَنی عَقیلٍ حَسبُكُم مِنَ القَتلِ بِمُسلِمِ بنِ عَقیلٍ فَاذهَبوا اَنتُم فَقَد اَذِنتُ لَكُم حسین علیه السلام فرمود ای فرزندان
عقیل قتل مسلم توانائی صبر و شکیبائی را از شما بر تافت بر این مصیبت فزونی مجوئید من شما را رخصت کردم که ازین داهیه خونخواره
بجانبی کناره گیرید عرض کردند سبحان الله مردم با ما چه گویند و ما چه پاسخ دهیم گوئیم سید خود را و مولای خود را و پسر عم خود را در میان
دشمن گذاشتیم و دست باز داشتیم بی آنکه سوفار خدنگی بزه نهیم یا زخم نیزه کسی را دفع دهیم و اگر نه شمشیری از نیام بکشیم و دشمنی بکشیم لا
والله ما بیزاریم از چنین کردار الا آنکه جان و مال و اهل و عیال را در راه تو فدا کنیم و در رکاب تو با دشمن تو رزم زنیم تا بر ما همان فرا آید
که بر تو آید خداوند زشت کناد آن زندگانی را که بعد از تو خواهیم اینوقت مسلم بن عوسجه برخاست فَقالَ اَنَحنُ نُخَلّی عَنكَ وَلَمّا
نُعذِرُ اِلَی اللهِ فی اَداءِ حَقِّكَ لا وَاللهِ حَتّی اَطعَنَ فی صُدورِهِم بِرُمحی وَاَضرِبَهُم بِسَیفی ما ثَبَتَ قائِمُهُ فی یَدی
وَلَو لَم یَكُن مَعی سِلاحٌ اُقاتِلُهُم بِهِ لَقَذَفتُهُم بِالحِجارَةِ وَاللهِ لا نُخَلّیكَ حَتّی یَعلَمَ اللهُ اَنّا قَد حَفِظنا غَیبَةَ رَسولِ
اللهِ فیكَ اَما وَاللهِ لَو عَلِمتُ اَنّی اُقتَلُ ثُمَّ اُحیی ثُمَّ اُحرَقُ حَیّاً ثُمَّ اُذری یُفعَلُ ذلِكَ بی سَبعینَ مَرَّةً ما

رخصت حسین علیه السلام اهل بیت و اصحاب را که متفرق شوند

پاسخ اهل بیت حسین را

پاسخ دادن اصحاب حسین علیه السلام را

فَارَقْتُکَ حَتّی اَلْقیٰ حِمامی دُونَکَ فَکَیْفَ لا اَفْعَلُ ذٰلِکَ وَ اِنَّما هِیَ قَتْلَةٌ واحِدَةٌ ثُمَّ هِیَ الْکَرامَةُ الَّتی لَا انْقِضاءَ لَها اَبَداً عرض کردیا ابن رسول الله آیا ما آنکس باشیم که دست از تو باز داریم پس با کدام حجت در حضرت آله داور حق تا عذر خواه شویم لا والله ما همچنان پای بر جائیم تا سینه معادی را دستخوش نیزه خطی فرمائیم و اندام اعدا را نیام شمشیر مشرفی سازیم و اگر ما را سلاح جنگ نباشد بزخم سنگ قتال خواهیم داد سوگند با خدای که ما از خدمت تو یکسوی نشویم تا در حضرت حق مورد طعن و دق نگردیم و مردمان بدانند که ما در خدمت تو غیبت رسول خدا را نگران بودیم سوگند با خدای اگر بدانم کشته میشوم آنگاه زنده میکردم آنگاه مرا زنده بسوزانند و خاکستر مرا بر باد میدهند و این کردار را هفتاد کرت با من بکار میبندند هرگز از تو جدا نخواهم شد تا گاهی که در حضرت تو مرگ را ملاقات کنم همانا این شهادت کرّةً واحدةً هلاکتی است و از پس آن جاودانه کرامتی است که هرگز نهایت نخواهد شد چون سخن بدینجا آورد زهیر بن القین برخاست فَقالَ وَاللهِ لَوَدِدْتُ اَنّی قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتّی اُقْتَلَ هٰکَذا اَلْفَ مَرَّةٍ وَ اَنَّ اللهَ یَدْفَعُ بِذٰلِکَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِکَ وَ عَنْ اَنْفُسِ هٰؤُلاءِ الْفِتْیانِ مِنْ اَهْلِ بَیْتِکَ گفت سوگند با خدای دوست دارم که کشته شوم آنگاه زنده گردم بدینگونه تا هزار کرت مرا بکشند و زنده کنند و در ازای آن خداوند ترا و جوانان اهل بیت ترا مقتول و مظلوم نگذارد و هر یک از اصحاب بدینمنوال شبیه یکدیگر سخن کردند و حسین علیه السلام همگان را بدعای خیر یاد کرد در کتاب جلاء العیون عبدالله محمد رضا الحسینی مسطور است که از پس مقالات اصحاب مقام هر یک از ایشان را در بهشت نمودار فرمود و حور و قصور هر یک را با ایشان بنمود و بر یقین هر یک بیفزود و از نیروی احساس الم سیف و سنان منکر دند و در تقدیم شهادت تعجیل مینمودند بالجمله ازینوقت محمد بن بشر الحضرمی را آگهی آوردند که پسرت را در ثغر مملکت ری اسیر کردند گفت در راه خدا الحساب میرود و من دوست ندارم که او اسیر شود و من بعد از وی باقی بمانم کنایت از آنکه میخواهم در رکاب حسین علیه السلام کشته شوم چون کلمات او را امام حسین اصغا فرمود فقال رَحِمَکَ اللهُ اَنْتَ فی حِلٍّ مِنْ بَیْعَتی فَاعْمَلْ فی فَکاکِ ابْنِکَ فَقالَ اَکَلَتْنِی السِّباعُ حَیّاً اِنْ فارَقْتُکَ قالَ فَاَعْطِ ابْنَکَ هٰذِهِ الْاَثْوابَ الْبُرُودَ یَسْتَعینُ بِها فی فِداءِ اَخیهِ فَاَعْطاهُ خَمْسَةَ اَثْوابٍ قیمَتُها اَلْفُ دینارٍ فرمود خداوند ترا رحمت کناد من بیعت خویش را از ذمت تو فرو آوردم برو و فرزند خود را از بند اسیر برهان محمد بن بشر گفت مرا جانوران درنده زنده پاره پاره سازند و طعمه کنند اگر از خدمت تو دور شوم حسین فرمود این جامهای بردیمانی را با برادرش گذار تا فدیه برادر کند و او را از بند برهاند و پنج جامه برد او را عطا کرد که هزار دینار بها داشت

امان دادن شمر عباس و برادران او را

ذکر امان دادن شمر ذی الجوشن از جانب ابن زیاد علیهما اللعنه عباس بن علی و برادران او را در شب نهم محرم

آنگاه که ابن زیاد از مماطله ابن سعد در جنگ حسین علیه السلام برنجید و او را مکتوب کرد و شمر ذی الجوشن را فرمان داد که آن کتاب را ماخوذ دارد و با لشکر خود بجانب کربلا روان شود جریر بن عبدالله بن مخلد الکلابی بر پای خاست و گفت ایها الامیر مرا سخنی است اگر فرمان رود بعرض رسانم ابن زیاد گفت بگوی تا چه داری گفت علی ابوطالب گاهی که در کوفه سکون اختیار فرمود دختر عم مرا که ام البنین نام داشت بحباله نکاح خویش در آورد و از وی چهار پسر متولد گشت نخستین عبدالله دوم جعفر سه دیگر عباس چهارم عثمان و این چهار تن عم زادگان من باشند اگر اجازت فرمائی ایشان را منشوری رقم کنم و خط امان فرستم و این بزرگ عطائی است که در حق ما کرده باشی ابن زیاد گفت ایشان را امان دادم صورت حال را رقم کن و بدیشان فرست تا از هول و هرب برآسایند جریر بن عبدالله بن مخلد این صورت را نامه کرد و غلام خویش را که عرفان نام داشت طلب نمود و گفت بایدت بتعجیل و تقریب بکربلا رفت و این نامه را بدست عبدالله و عباس و جعفر و عثمان دادن و نگران باش که جز این چهار تن کس از این نامه آگاه نشود پس عرفان آن مکتوب را ماخوذ داشت و شتاب زده

طی طریق کرده بکربلا آمد و آن نامه را بعباس و برادران او داد ایشان آن مکتوب را قرائت کردند و صورت حال را بدانستند عرفان را گفتند باز شو و خال ما پسر عبد بن مخلد الکلابی را بگوی که ما آنکس نیستیم که دست در ذیل امان پسر زیاد زنیم امان خداوند قاهر غالب از بهر ما نیکوتر است ما آنرا خواهیم که خدای خواهد لاجرم عرفان باز شد و آنچه شنید مولای خود را باز گفت جریر بن عبدالله سخت بیازرد چه میدانست که در پایان کار ایشان عرضه هلاک و دمار خواهند گشت و همچنان شمر ذی الجوشن چون نسب از قبیله پسر عبدالله داشت هنگام بیرون شدن از کوفه امان ایشان را از ابن زیاد خواستار شد و او نیز پذیرفتار گشت پس شبانگاهی که حسین علیه السلام اصحاب را احل بیعت فرمود بشرحی که رقم شد و بسراپرده خویش بازگشت شمر از لشکرگاه خود بیرون شد و با معسکر حسین راه نزدیک کرد و با علی صوت ندا در داد که اَیْنَ بَنُو اُخْتی عَبْدُ اللهِ وَ جَعْفَرُ وَ عَبّاسُ وَ عُثْمانُ پسرهای خواهر من کجایند مرا با ایشان سخنی است حسین علیه السلام با مکث او را اصغا فرمود ایشان را گفت شمر مردی فاسق است لکن یکتن از اخوال شماست جواب او را باز دهید ایشان او را پاسخ دادند و گفتند بگوی تا چه داری گفت ای فرزندان خواهر من شما در امانید با برادر خود حسین رزم مزنید و خود را بیهوده بکشتن مدهید از معسکر حسین کناره گیرید و سر در طاعت امیرالمؤمنین یزید در آورید عباس بن علی علیهما السلام بانگ در داد و قال تَبَّتْ یَداکَ وَ لُعِنَ ما جِئْتَ بِهِ مِنْ اَمانِکَ یا عَدُوَّ اللهِ اَتَأْمُرُنا اَنْ نَتْرُکَ اَخانا وَ سَیِّدَنا الْحُسَیْنَ بْنَ فاطِمَةَ وَ نَدْخُلَ فی طاعَةِ اللُّعَناءِ وَ اَوْلادِ اللُّعَناءِ اَتُؤْمِنُنا وَ ابْنُ رَسُولِ اللهِ لا اَمانَ لَهُ فرمود دستهای تو مقطوع باد و امانی که تو آورده ملعون باد ای دشمن خدا آیا امر میکنی که برادر خود و مولای خود حسین پسر فاطمه را دست باز داریم و سر در چنبر طاعت فاسقی فاجری زنازاده گذاریم آیا ما را امان میدهی و از برای پسر رسول خدا امان نیست شمر از اصغای اینکلمات خشمناک شد و بلشکرگاه خویش بازشتافت و بروایت مجلسی هم در این شب سی و دو تن از سپاه عمر بن سعد بیرون شدند و بلشکرگاه حسین علیه السلام پیوسته گشتند و بامدادان حسین بفرمود تا خیمه برافراختند و قدحی از مشک و نوره آگنده ساختند و در آن خیمه جای دادند تا از اصحاب هر کرا حاجت افتد بدان خیمه در رود و موی بسترد در خبر است که بریر بن حضیر همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربه الانصاری بر در آن خیمه ایستاده بودند تا نوبت از آن نوره بکار برند این هنگام بریر با عبدالرحمن سخن بمطایبه و مضاحکه آورد عبدالرحمن گفت ای بریر آیا در چنین ساعت از در طیبت میخندی و خود را باطلی شاغل میداری فقال بُرَیْرٌ لَقَدْ عَلِمَ قَوْمی اَنّی ما اَحْبَبْتُ الْباطِلَ کَهْلاً وَ لا شابّاً وَ اِنَّما اَفْعَلُ ذٰلِکَ اسْتِبْشاراً بِما نَصیرُ اِلَیْهِ فَوَاللهِ ما هُوَ اِلّا اَنْ نَلْقیٰ هٰؤُلاءِ الْقَوْمَ بِاَسْیافِنا نُعالِجُهُمْ ساعَةً ثُمَّ نُعانِقُ الْحُورَ الْعینَ بریر گفت قبیله من همگان دانند که من نه در پیری و نه در جوانی باطل را دوست نداشته ام و بلهو را شاغل نبوده ام اینکه تو می بینی انگیخته بشارتیست که باز ما با دوست سوگند با خدای که ما ساعتی بیش و کم با این قوم طریق مبارزت خواهیم سپرد و کار با سیف و سنان خواهیم کرد و از پس آن با حور العین دست در آغوش خواهیم شد مکشوف باد که اینوقت آب در لشکرگاه حسین علیه السلام نایاب بود و تواند شد که تدبیری در اجرای نوره کنند که موی بسترد و آلایشی در بدن بجای نگذارد تا با آب حاجت افتد در مناقب مسطور است که هنگام سحر حسین علیه السلام را خوابی سبک فراز آمد و چون از خواب انگیخته شد روی با اصحاب کرد فَقالَ اَتَعْلَمُونَ ما رَاَیْتُ فی مَنامِی السّاعَةَ فَقالُوا وَ مَا الَّذی رَاَیْتَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ فَقالَ رَاَیْتُ کَاَنَّ کِلاباً قَدْ شَدَّتْ عَلَیَّ لِتَنْهَشَنی وَ فیها کَلْبٌ اَبْقَعُ رَاَیْتُهُ اَشَدَّها عَلَیَّ وَ اَظُنُّ اَنَّ الَّذی یَتَوَلّیٰ قَتْلی رَجُلٌ اَبْرَصُ مِنْ بَیْنِ هٰؤُلاءِ الْقَوْمِ ثُمَّ اِنّی رَاَیْتُ بَعْدَ ذٰلِکَ جَدّی رَسُولَ اللهِ وَ مَعَهُ جَماعَةٌ مِنْ اَصْحابِهِ وَ هُوَ یَقُولُ یا بُنَیَّ اَنْتَ شَهیدُ آلِ مُحَمَّدٍ وَ قَدِ اسْتَبْشَرَ بِکَ اَهْلُ السَّماواتِ وَ اَهْلُ الصَّفیحِ الْاَعْلیٰ فَلْیَکُنْ اِفْطارُکَ عِنْدِی اللَّیْلَةَ عَجِّلْ وَلا تُؤَخِّرْ فَهٰذا

ذکر تنویر اصحاب حسین علیه السلام و خواب دیدن حسین علیه السلام

مَلَکٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّماءِ لِیَأْخُذَ دَمَکَ فی قارُورَةٍ خَضْراءَ فَهذا ما رَأَیْتُ وَقَدْ اَنِفَ الْاَمْرُ وَاقْتَرَبَ الرَّحیلُ مِنْ
هذِهِ الدُّنْیا لا شَکَّ فی ذلِکَ فرمود آیا میدانید مراد از خواب چه بود ارشد گفتند چه دیدی یابن رسول الله فرمود سگی چند
نگریستم که بر من حمله کردند و مرا با دندان آسیب زدند و در میان ایشان سگی ابلق بود و شدت او بر من از همگان فزون داشت گمان
میکنم که آنکس که مرا بکشد مبروص باشد و از آن پس رسول خدا را با جماعتی از اصحاب دیدم و او مرا گفت ای پسرک من تو شهید آل
محمدی همانا بشارت میجویند بقدوم تو ساکنین سماء و قاطنین ملأ اعلی واجب میکند که شبانگاه افطار در نزد ما کنی تعجیل کن و توانی
مجوی اینک فرشته ایست که از آسمان فرود شد تا خون ترا در مینای سبز کند. با خود حمل دهد آنگاه فرمود این است صورتی که در
خواب نگریستم همانا هنگام رسید و وقت فراز آمد که از اینجهان خیمه بیرون زنم و نیز در شب پنجشنبه نهم محرم حسین علیه السلام

مشاتمهٔ بریر با عبدالله و شمر

در سراپردهٔ خویش جای داشت و اصحاب آنحضرت هر کس در خیمهٔ خویش منزل داشت لشکر ابن سعد در گرد معسکر حسین علیه السلام پره
داشتند و از دور و نزدیک حراست مینمودند و عبدالله بن سمیر که شجاعتی بکمال داشت و شهامتی بسزا و سخت ضحاک و فتاک بود در راه
با سراپرده حسین علیه السلام نزدیک کرد و اصغا نمود که تلاوت قرآن میفرمود وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اَنَّما نُمْلی لَهُمْ
خَیْرٌ لِاَنْفُسِهِمْ اِنَّما نُمْلی لَهُمْ لِیَزْدادُوا اِثْماً وَلَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ ما کانَ اللهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنینَ عَلی ما اَنْتُمْ عَلَیْهِ
حَتّی یَمیزَ الْخَبیثَ مِنَ الطَّیِّبِ یعنی پندار نکنند آنانکه کافر شدند که ما ایشان را مهلت گذاشتیم تا ادراک خیری کنند بلکه ایشان را
مهلت دادیم تا بر جرم و جریرت بیفزایند و از عذاب و عقاب کیفر گیرند و خداوند دست باز نمیدهد مؤمنین را بر چیزی که شما بر آنید
تا آشکار کند خبیث را از طیب چون عبدالله بن سمیر این کلمات بشنید بانگ در داد که سوگند بخداوند کعبه ماییم طیبون که از شما جدا
شده ایم از شما بریر بن حضیر فریاد برداشت که ای فاسق تو آن کسی که خداوند در شمار طیبین آورده عبدالله گفت وای بر تو بگوی
تا چه کسی بریر گفت اینک منم بریر بن حضیر پس بیجهان بکوهیده سکالش کردند و لختی یکدیگر را بشتم و فحش یاد کردند شمر ذی الجوشن
ندا در داد که خداوند پاک را از پلید بنموده ما پاکانیم و شما از پلیدان بریر گفت ای دشمن خدای گمان میکنی که تو از پاکانی و حسین بن علی و
برادران او از پلیدان سوگند با خدای که ترا جز با دیوانگان که پلیدی خود خورند نتوان مانند ساخت باش تا بکیفر این گفتار باطل ابدا
از دوزخ بیرون نشوی شمر گفت ای گوینده امروز آنچه در دل داری بگوی که فردا با شمشیر کشته خواهی شد بریر گفت ای دشمن خدا مرا
از مرگ بیم میدهی بخدای قاهر غالب داناست که در خدمت حسین علیه السلام بمیرم و اگر کشته شوم دوست تر دارم تا در میان شما در
خصب نعمت و تمام راحت زنده باشم سوگند با خدای که شما از شفاعت مصطفی بهره نخواهید یافت و جز در جهنم جای نخواهید داشت
حسین علیه السلام فرمود ای بریر دریغ باشد که با ایشان سخن کنی و خویشتن را شکنجه افکنی کار تو بکردار آن دو مرد مؤمن مانسته است
که آل فرعون را نصیحت کردند و سودی نبخشید تو نیز شرط موعظت بپای آوردی فائدتی نداشت رضینا بقضاء الله لاجرم
بریر باز شد آنگاه حسین علیه السلام بفرمود تا خیمهای اهل بیت و اصحاب را با هم پیوسته کردند و طناب خیمهها را بهم در بردند تا راه آمد
شدن و رزم زدن از یکسوی افزون نتواند شد و لختی دور تر گرد اگرد معسکر را خندقی حفر کردند تا سوار مخالف تاختن نتواند کرد و آن خندق را از حطب و
قصب انباشته کردند تا هنگام حاجت آتش در زنند در کتاب شرح شافیه مسطور است که مردی از لشکر ابن سعد الکندی وای بر
با فرزند رسول خدای قتال میدهی قال عَضَضْتَ بِالْجَنْدَلِ اِنَّکَ لَوْ شَهِدْتَ ما شَهِدْنا لَفَعَلْتَ ما فَعَلْنا ثارَتْ عَلَیْنا
عِصابَةٌ اَیْدیها فی مَقابِضِ سُیُوفِها کَالْاُسُودِ الضّارِیَةِ تَحْطِمُ الْفُرْسانَ یَمیناً وَشِمالاً وَتُلْقی اَنْفُسَها عَلَی
الْمَوْتِ لا تَقْبَلُ الْاَمانَ وَلا تَرْغَبُ فِی الْمالِ وَلا یَحُولُ حائِلٌ بَیْنَها وَبَیْنَ الْوُرُودِ عَلی حِیاضِ الْمَنِیَّةِ وَالْاِسْتیلاءِ

عَلَی الْمُلْک

عَلَی الْمُلْکِ فَلَوْ کَفَفْنا عَنْهُمْ رُوَیْداً لَاَتَتْ عَلی نُفُوسِ الْعَسْکَرِ بِحَذافیرِها فَما کُنّا فاعِلینَ لا اُمَّ لَکَ یعنی ای این
سخن سنگ میخای اگر تو نگران شدی آنچه را ما نگرانیم آن کار کردی که ما همی کنیم جماعتی بر ما بیرون شدند که دستها در قبضهٔ
شمشیر برده اند مانند شیران درنده درهم می شکنند ابطال رجال را از یمین و شمال و در طلب ملک خویشتن را بدهان مرگ در میزنند
زینهار نپذیرند و مال را دستمزد آمال نگیرند هیچ چیز در میان ایشان و مرگ حاجز و حایل نشود یا عروس ملک را در کنار گیرند و اگر نه
جان بر سر اینکار نهند اگر ما با این جماعت رزم نزنیم و با ایشان طریق رفق و مدارا سپریم تمامت این لشکر را با شمشیر در گذرانند
مادر مبادت را چگونه ما از طعن خویشتن داری کنیم و این شعر انشاد کرد

قَوْمٌ اِذا نُودُوا لِدَفْعِ مُلِمَّةٍ ... وَالْقَوْمُ بَیْنَ مُدَعَّسٍ وَمُکَرْدَسِ
لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَی الدُّرُوعِ وَاَقْبَلُوا ... یَتَهافَتُونَ عَلی ذَهابِ الْاَنْفُسِ

کاویدن اصحاب زمین را (?) طلب آب و نیافتن

بالجمله چون شب نهم محرم بپایان رسید و سفیدهٔ صبح بردمید در معسکر حسین علیه السلام آب نایاب بود اهل بیت و اصحاب حضرت
تشنه شدند و شکایت بحضرت حسین آوردند ابوعبدالله برادر خود عباس را طلب کرد و فرمود با چند تن از اصحاب چاهی حفر کنید
باشد که آبی برآورید در اینکرت بر رفتند و چندانکه کاوش کردند آب نیافتند چه کرت نخستین در شمار معجزهٔ حسین علیه السلام بود که بری
بزد و آب بجوشید چنانکه بشرح رفت بالجمله چون آفتاب از زوال بگشت و دو بهره از روز سپری شد بتحریض شمر بن ذی الجوشن عمر بن

حرکت کردن لشکر ابن سعد و مهلت خواستن شب عاشورا

سعد برخاست و شاکی السلاح بر اسب خویش برنشست و با علی صوت ندا در داد که یا خَیْلَ اللهِ ارْکَبی وَاَبْشِری بِالْجَنَّةِ یعنی
ای لشکرهای خدا سوار شوید و مستبشر باشید به بهشت خدای سپاهیان سلاح جنگ در بر کردند و بر نشستند و جانب معسکر حسین علیه
السلام را پیش داشتند چون راه با لشکرگاه ابی عبدالله نزدیک شد همهمهٔ مردان غازی و حمحمهٔ اسبان تازی و قعقعهٔ سلاح گوشزد اهل بیت
گشت اینوقت حسین علیه السلام بر باب سراپرده نشسته اصلاح سیف و سنان میفرمود ناگاه خوابگونه او را در ربود سر بر زانوی مبارک
نهاد زینب بدید و برادر را از خواب برانگیخت و عرض کرد مگر این هایهوی را اصغا نفرمودی اینک لشکر دشمن است که در میرسد
حسین علیه السلام سر برداشت فَقالَ یا اُخْتاهُ اِنّی رَاَیْتُ السّاعَةَ رَسُولَ اللهِ جَدّی وَاَبی عَلِیّاً وَاُمّی فاطِمَةَ وَاَخی
حَسَناً وَهُمْ یَقُولُونَ یا حُسَیْنُ اِنَّکَ رائِحٌ اِلَیْنا عَنْ قَریبٍ بروایتی غداً فرمود ای خواهر در این ساعت جدم مصطفی و پدرم
مرتضی و مادرم زهرا و برادرم مجتبی را در خواب دیدم مرا گفتند زود باشد که نزد ما آئی و بروایتی فردا در نزد ما خواهی بود و نیز در خبر است که رسول
خدا فرمود اِنَّکَ تَرُوحُ اِلَیْنا زینب چون این کلمات بشنید با دست گونه مبارک را آسیب همی زد و فریاد بویل و وای برداشت
فَقالَ لَهَا الْحُسَیْنُ لَیْسَ لَکِ الْوَیْلُ یا اُخْتاهُ اُسْکُتی رَحِمَکِ اللهُ مَهْلاً لا تُشْمِتی بِنَا الْقَوْمَ حسین فرمود ای خواهر شایسته
نیست ترا که بانگ بویل و وای در افکنی خداوند ترا رحمت کناد بانگ بناله فراز مکن و زبان دشمن را بشماتت من دراز مخواه اینوقت
عباس عرض کرد یا ابن رسول الله اینک لشکر فراز آمد رای چیست حسین علیه السلام برخاست و عباس را فرمود سوار شو و اینجماعت را
بگوی این عجلت چیست چه میخواهید و از بهر چه می آیید عباس با بیست سوار روان شد زهیر بن القین و حبیب بن مظاهر ملازم خدمت
او شدند چون با لشکر کوفه روی در روی آمدند عباس بانگ برداشت که از بهر چه می آیید گفتند فرمان امیر عبیدالله رسیده که حسین و
اصحاب او بفرمان او گردن نهند و با یزید دست بیعت دهند و اگر نه مقاتلت آغاز نهند عباس فرمود اکنون در اینجا باشید تا من باز
شوم و ابوعبدالله را آگهی برم تا چه فرماید و عنان برتافت و بحضرت حسین آمد و قصه بگفت آنحضرت لختی سر فرو داشت پس سر برآورد
و با اصحاب در کار حرب سخن بشوری افکند و عباس همچنان ایستاده بود پس روی با عباس کرد فَقالَ اِرْجِعْ اِلَیْهِمْ فَاِنِ

استطعت

استطعت ان تؤخرهم وتدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی لربنا اللیلة وندعوه ونستغفره فهو یعلم انی قد احب الصلوة له وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار عباس را فرمود اینجماعت را دیدار کن و اگر توانی این مناجزت و مبارزت را ازین شب واپس افکن تا یک امشب خدایرا نماز گذارم و شب را بدعا و استغفار بپای برم چه او میداند که من نماز را و قرائت قرآن را و کثرت دعا و استغفار را دوست میدارم پس عباس باز شتافت و هنوز سواران او در برابر سپاه کوفه بپای بودند و آنجماعت را نصیحت میکردند و پند و موعظت میگفتند بالجمله عباس برسید و پیام امام را برسانید عمر سعد با شمر گفت رای چیست روا باشد که ایشانرا ازین هنگام تا فردا بگاه مهلت گذاریم شمر گفت اگر من زمام کار داشتم ساعتی ایشانرا مهلت نمیگذاشتم اکنون کار بدست تست و امیر جنگ توئی من چه گویم عمر سعد گفت کاش هرگز باین امیری تن در ندادم و باین تهلکه در نیفتادم عمرو بن الحجاج الزبیدی گفت سوگند با خدای اگر مردم ترک و دیلم این مهلت از شما خواستند دعوت ایشانرا اجابت فرمودید نه آخر ایشان آل محمدند این تردید و توانی چیست اینوقت عمر سعد رسولی در خدمت عباس روان کرد و پیام داد که انا قد اجلناکم الی غد فان استسلمتم سرحنا بکم الی عبید الله بن زیاد وان ابیتم فلسنا بتارکیکم گفت یک امشب شما را مهلت گذاشتیم بامدادان اگر سر بفرمان در آوردید شما را بنزد پسر زیاد کوچ خواهیم داد و اگرنه دست از شما باز نخواهیم داشت و فیصل امر بر ذمت شمشیر خواهیم گذاشت این هنگام هر دو لشکر بآرامگاه خود باز شدند و بیارمیدند

وقایع شب عاشورا

ذکر وقایع شب جمعه دهم محرم الحرام که یوم عاشورا خوانند در سال شصتم هجری

ابوحمزه ثمالی از علی بن الحسین علیهما السلام روایت میکند که قال لما کان الیوم الذی استشهد فیه ابی جمع اهله واصحابه فی لیلة ذلک الیوم فقال لهم یا اهلی وشیعتی اتخذوا هذا اللیل جملا لکم فانجوا بانفسکم فلیس المطلوب غیری ولو قتلونی ما فکروا فی غیری فانجوا رحمکم الله فانتم فی حل وسعة من بیعتی وعهدی الذی عاهدتمونی ابوحمزه میگوید که سید سجاد فرمود در شب آنروز که پدر من شهید شد اهل و اصحاب خود را حاضر ساخت و فرمود ای اهل من و شیعیان من درین شب شتران خود را بر نشینید و جان خود را بسلامت در گذرانید مطلوب اینقوم جز من نیست چون مرا بکشند هرگز یاد از شما نکنند طریق نجات پیش دارید که من بیعت خود را و عهدی که شما با من استوار بستید از گردن شما ساقط ساختم چون آنجماعت این کلمات را اصغا نمودند همگان بیک زبان ندا در دادند که ای ابوعبدالله ای سید و مولای ما سوگند با خدای که هرگز دست از دامن تو باز نداریم تا مردمان گویند ترک گفتند امام خود را و بزرگ خود را و او را فرید و وحید بجای گذاشتند چه عذر در نزد خدای برآریم که امام خود را دست باز داشتیم لا والله جز این نیست که در رکاب تو کشته شویم فرمود ای قوم من فردا کشته میشوم و شما همگان کشته میشوید و یکتن از شما باقی نمیماند گفتند سپاس خدایرا که گرامی داشت ما را بنصرت تو و تشریف کرد ما را بسعادت شهادت در حضرت تو ای پسر رسول خدای آیا شاد نباشیم از ملازمت خدمت شما فقال جزاکم الله خیرا ودعا لهم بخیر فاصبح

خبر دادن حسین علیه السلام شهادت قاسم و عبدالله

وقتل وقتلوا معه اجمعون فقال له القاسم بن الحسن وانا فیمن یقتل فاشفق علیه فقال له یا بنی کیف الموت عندک قال یا عم احلی من العسل فقال ای والله فداک عمک انک لاحد من یقتل من الرجال معی بعد ان تبلی ببلاء عظیم وابنی عبد الله فقال یا عم ویصلون الی النساء حتی یقتل عبد الله وهو رضیع فقال فداک عمک یقتل عبد الله اذا جفت روحه عطشا وصرت الی خیمنا فطلبت ماء ولبنا فلا اجد قط اقول ناولونی ابنی لاشربه من فی فیاتونی به فیضعونه علی یدی فاحمله لادنیه من فی فیرمیه فاسق لعنه الله

بسهم فینحره

بسهم فینحره وهو یناغی فیفیض دمه فی کفی فارفعه الی السماء واقول اللهم صبرا واحتسابا فیک فتعجلنی الا منهم والنار تستعر فی الخندق الذی فی ظهر الخیم فاکر علیهم فی امر اوقات فی الدنیا فیکون ما یرید الله فبکی وبکینا وارتفع البکاء والصراخ من ذراری رسول الله فی الخیم ویسئله زهیر بن القین وحبیب بن مظاهر عن علی فیقولون یا سیدنا فسیدنا علی فیشیرون الی ماذا یکون من حاله فیقول مستعبرا ما کان الله لیقطع نسله من الدنیا فکیف یصلون وهو ابو ثمانیة ائمة فرمود خداوند خیره هاد شمار او چون روز برآمد آنحضرت شهید شد و همگان با او شهید شدند هنگام تقریر این کلمات قاسم بن حسن عرض کرد که من کشته میشوم فرمود ای پسرک من مرگ در نزد تو چگونه است عرض کرد از عسل شیرین تر است فرمود ای والله عم تو فدای تو شود تو نیز بعد از ابتلای عظیم کشته شوی و فرزند من عبدالله نیز کشته شود گفت ای عم این لشکر با نزد زنان تاختن کنند و عبدالله شیرخواره را بکشند فرمود عم تو فدای تو باد عبدالله را میکشند گاهی که از عطش مشرف بر موت باشد و چندانکه من در خیمها طلب آب و شیر میکنم چیزی نمی یابم میفرمایم پسر مرا بمن آرید تا او را شربتی از دهان خود بچشانم چون او را بمن آورند بر گیرم و گاهی که نزدیک دهان آورم فاسقی تیری بسوی او رها دهد و او را نحر کند و دست من از خون او سرشار میشود و بسوی آسمان می افشانم و میگویم ای پروردگار من صابرم بر بلای تو و احتساب از تو میجویم اینوقت لشکر با تیغ و سنان بر من حمله می افکنند و آتش از خندقی که در پشت خیام است زبانه زدن میگیرد و من حمله میکنم در تلخ تر وقتی از اوقات دنیا و آنچنین خدای خواسته است سید سجاد میفرماید چون این کلمات را بفرمود بگریست و ما همگان بگریستیم بانگ گریه و فزع از ذریه رسول خدا بالا گرفت اینوقت زهیر ابن القین و حبیب بن مظاهر خواستند بدانند که سید سجاد نیز شهید میشود عرض کردند ای سید ما چیست حال مولای ما علی با دیده اشک آلود فرمود خداوند نسل مرا در دنیا منقطع نمیگذارد چگونه با او دست توانند یافت و حال آنکه او پدر هشت امام است بالجمله چون شب

امتحان حسین لشکر خود را در حل بیعت

عاشورا فرا رسید و تاریکی جهان را فرو گرفت دیگرباره حسین علیه السلام مردم خویش را ممتحن داشت و بمیزان آزمون و آزمایش در گذرانید در تفسیر امام مسطور است قال الحسین لعسکره انتم فی حل من بیعتی فالحقوا بعشائرکم وموالیکم با لشکر خویش فرمود من بیعت خود را از گردن شما فرو گذاشتم بشتابید و با خویشاوندان و دوستان خود پیوسته شوید آنگاه روی با اهل بیت کرد وقال قد جعلتکم فی حل من مفارقتی فانکم لا تطیقونهم لتضاعف اعدادهم وقواهم وما المقصود غیری فدعونی والقوم فان الله عز وجل یعیننی ولا یخلینی من حسن نظره کعاداته فی اسلافنا الطیبین با اهل بیت فرمود شما را نیز اجازت کردم که از من جدا شوید چه طاقت رزم ایشانرا ندارید و با عدت و عدت ایشان توانا نیستید و هیچکس جز من مقصود اینجماعت نیست مرا دست باز دهید با اینقوم همانا خداوند مرا اعانت میکند و بنظر رحمت نگران میکرد چنانکه بگذشتگان طیب و طاهرین من نگران بود امام علیه السلام میفرماید فاما عسکره ففارقوه واما اهله الادنون من اقربائه فابوا فرمود لشکر او مفارقت اختیار کردند و پراکنده شدند و خویشاوندان و خاصان او تفرق ابا نمودند و بپای بودند من بنده ازین پیش رقم کردم در مروج الذهب میگوید لشکر حسین علیه السلام هزار سوار و صد پیاده بود توانند شد که از آنجماعت چند که بجای مانده بودند درین شب یکباره متفرق شدند و افزون از هفتاد و دو تن کس بجای نماند بالجمله آنان که بجای ماندند عرض کردند یا ابن رسول الله ما هرگز از تو جدا نشویم و محزون میشویم بدانچه تو محزون میشوی و میرسد ما را آنچه میرسد ترا و قربت و مکانت ما در نزد خداوند آنست که ملازم خدمت تو باشیم چون سخن بدینجا آوردند فقال لهم فان کنتم قد وطنتم انفسکم علی ما وطنت نفسی علیه فاعلموا ان الله تعالی انما یهب المنازل الشریفة لعباده باحتمال المکاره وان الله تعالی ان کان خصنی مع

مَن مَضٰی مِن اَهلی الّذینَ اَنا آخِرُهُم بَقاءً فِی الدُّنیا مِنَ الکَراماتِ بِما یَسهُلُ عَلیٰ مَعَها احتِمالُ المَکرُوهاتِ فَاِنَّ لَکُم شَطرَ ذٰلِکَ مِن کَراماتِ اللهِ تَعالیٰ وَاعلَمُوا اَنَّ الدُّنیا مُرُّها وَحُلوُها حُلُمٌ وَالاِنتِباهُ فِی الآخِرَةِ وَالفائِزُ مَن فازَ فیها وَالشَّقِیُّ مَن شَقِیَ فیها حسین علیه السلام در پاسخ اهل بیت فرمود باشد که شما دل بر چیزی بندید که من بسته ام دانسته باشید که خداوند عطا میفرماید منازل شریف و مواطن منیف را بآن کسانی که در اقتحام بلیات شاکر و با احتمال مکروهات صابر باشند و اگر خداوند مخصوص دارد مرا بآنان که از اهل بیت منند و درگذشتند و من واپسین ایشانم در بقای دنیا و از کرامات سهل میفرماید بر من حمل مکروهات را شما را نیز بهری از کرامات خدای بهره تواند بود بدانید که زشت و زیبای دنیا نمایش خوابرا ماند و بقا و بیداری در دار آخرتست آنکس که در آخرت رستکار است جاودانه رستکار است و آنکس که در آخرت شقاوت شعار آنست جاودانه گرفتار است بالجمله در شب عاشورا حسین علیه السلام تا بامداد با اصحاب راکع و ساجد و قائم و قاعد بودند و خدایرا ستایش و نیایش یاد میکردند و بتسبیح و تهلیل مشغول بودند

ذکر روز عاشورا و دعای حسین علیه السلام بدرگاه خداوند

ذکر روز عاشورا و بزرگترین داهیه دهیا در عالم ایجاد و حیز کون و فساد

چون شب عاشورا بپای آمد و سپیده صبح سر بر زد حسین علیه السلام نماز بگذاشت و بروایت زین العابدین علیه السلام دست برداشت وَقالَ اللّهُمَّ اَنتَ ثِقَتی فی کُلِّ کَربٍ وَرَجائی فی کُلِّ شِدَّةٍ وَاَنتَ لی فی کُلِّ اَمرٍ نَزَلَ بی ثِقَةٌ وَعُدَّةٌ کَم مِن کَربٍ یَضعُفُ عَنهُ الفُؤادُ وَتَقِلُّ فیهِ الحیلَةُ وَیَخذُلُ فیهِ الصَّدیقُ وَیَشمَتُ بِهِ العَدُوُّ وَاَنزَلتُهُ بِکَ وَشَکَوتُهُ اِلَیکَ عَمَّن سِواکَ فَفَرَّجتَهُ وَکَشَفتَهُ فَاَنتَ وَلِیُّ کُلِّ نِعمَةٍ وَصاحِبُ کُلِّ حَسَنَةٍ وَمُنتَهیٰ کُلِّ رَغبَةٍ عرض کرد ای پروردگار من توئی معتمد من در هر اندوه گلوگیری و توئی امید من در هر شدت جانکاهی و توئی بجای من ساز و برگ من در هر خطبی که بر من فرود آید چه بسیار اندوه دلاویز که دل را بکاهش اندازد و طریق چاره را مسدود سازد و دوست را بدست خذلان فرسایش دهد و دشمن را در شماتت فزایش فرماید و من بدرگاه تو آوردم و شکایت بحضرت تو کردم و راز دل جز با تو نگفتم و بیرون تو کس نجستم پس آن بلای متراکم را تو فرج بخشیدی و آن خطب مظلم را منقشع ساختی پس توئی ولی هر نعمت و خداوند هر نیکوئی و منتهای هر آرزو و چون این مناجات را بنهایت آورد سلاح جنگ خویش را طلب فرمود و زره رسول خدایرا در پوشید و عمامه سحاب آنحضرت را بر سر گذاشت و آن خودی بود از آهن که اطراف آنرا بدست زره داشت و زره آن خود بر فراز زره می آمد و اطراف گردن و چهرگان را از زخم سیف و سنان حفظ مینمود آنگاه شمشیر رسول خدای را بر میان بست و از خیمه بیرون شد و بفرمود تا آن حطب و قصب که در خندق انباشته داشتند آتش در زدند تا مبادا در غوغای جنگ پاره از سپاه کوفه از جانب دیگر بلشکرگاه درآیند هم روایت ابن قولویه در کتاب کامل روی با اصحاب کرد فَقالَ اِنَّ اللهَ قَد اَذِنَ فی قِتالِکُم فَعَلَیکُم بِالصَّبرِ وَفی بَعضِ الاَخبارِ اَنتُم کُلُّکُم تُقتَلُونَ اِلّا عَلِیَّ بنَ الحُسَینِ فرمود همانا خداوند شما را اجازت فرمود تا جهاد کنید پس بر شماست که جلباب صبر و شکیبائی در پوشید و چندانکه توانید بکوشید و بروایتی فرمود که همگان کشته خواهید شد و جز علی بن الحسین کس زنده نخواهد ماند اینوقت از آنسوی لشکر ابن سعد جنبش کردند و گرداگرد معسکر حسین علیه السلام را پره زدند چون آن خندق و آتش افروخته را نگران شدند شگفتی گرفتند شمر ذی الجوشن با علی صوت فریاد برداشت که یا حُسَینُ اَتَعَجَّلتَ بِالنّارِ قَبلَ یَومِ القِیٰمَةِ گفت ای حسین پیش از آنکه قیامت برسد شتاب کردی باتش امام فرمود این گوینده کیست مگر شمر است گفتند جز او نیست فَقالَ لَهُ یَا ابنَ راعِیَةِ المِعزیٰ اَنتَ اَولیٰ بِها صِلِیّاً فرمود ای بزچران تو سزاوارتری باتش افروخته مسلم بن عوسجه خواست تا خدنگی بسوی او بگشاید حسین علیه السلام رضا نداد

هلاک ابن جویریه و تمیم و اشعث بنفرین حسین

عرض کرد رخصت کن تا او را هدف تیر سازم چه این فاسق از دشمنان خدا و بزرگان ستمکارانست و خداوند مرا بر او چیره میفرماید فَقالَ لَهُ الحُسَینُ لا تَرمِهِ فَاِنّی اَکرَهُ اَن اَبدَأَهُم بِقِتالٍ فرمود او را با تیر مزن چه من مکروه میدارم که با ایشان ابتدا بمقاتلت کنم آنگاه ابن ابی جویریة المزنی اسب بکنار خندق راند چون صنعت خندق و نیران لهب را نظاره کرد در عجب شد ندا درداد که یا حُسَینُ وَاَصحابَ الحُسَینِ اَبشِرُوا بِالنّارِ فَقَد تَعَجَّلتُمُوها فِی الدُّنیا گفت ای حسین و اصحاب حسین شاد خاطر باشید باتش که قبل از آخرت تعجیل کردید در آن آتش در دنیا حسین علیه السلام فرمود کیست این مرد گفتند ابن ابی جویریه فَقالَ الحُسَینُ اَتُعَیِّرُنی بِالنّارِ وَاَنا قادِمٌ عَلیٰ رَبٍّ کَریمٍ آیا مرا باتش تعییر میکنی و حال آنکه من بحضور پروردگار کریم میروم آنگاه فرمود اَللّهُمَّ اَذِقهُ عَذابَ النّارِ فِی الدُّنیا پس عرض کرد ای پروردگار او را در دنیا عذاب آتش بچشان در زمان اسب او برمید و آغاز حرونی کرد و او را از پشت خویش درانداخت چنانکه یکپایش در چنبر رکاب مقید گشت همچنانش همی کشید تا بخندق درافکند و در آتش بسوخت اصحاب حسین علیه السلام چون این بدیدند بانگ تکبیر برآوردند فَقالُوا یا لَها مِن دَعوَةٍ ما اَسرَعَ اِجابَتَها و از سرعت اجابت این دعوت شاد و شاکر شدند و ندائی از آسمان بزیر آمد که تُهَنّا لَکَ الاِجابَةُ یَا ابنَ بِنتِ رَسُولِ اللهِ یعنی گوارا باد ترا اجابت دعوت ای پسر رسول خدای از لشکر ابن سعد مروان بن وائل حدیث میکند که چون من اینصورت بدیدم از قتال با ابوعبدالله پای درکشیدم ابن سعد گفت چه افتاد ترا که از جنگ حسین دست باز داشتی گفتم سوگند با خدای که من دیدم چیزی از اهل این بیت که تو ندیدی الله هرگز با حسین قتال نخواهم داد از پس او تمیم بن حصین الفزاری فریاد برداشت که یا حُسَینُ وَیا اَصحابَ الحُسَینِ اَما تَرَونَ اِلیٰ ماءِ الفُراتِ یَلُوحُ کَاَنَّهُ بُطُونُ الحَیّاتِ وَاللهِ لا ذُقتُم مِنهُ قَطرَةً حَتّیٰ تَذُوقُوا المَوتَ جُرَعاً گفت ای حسین و اصحاب حسین آیا نمی بینید آب فرات را که مانند شکم مار روشن و رخشانست سوگند با خدای که قطره نخواهید چشید تا گاهی که شربت مرگ درکشید حسین علیه السلام فرمود چه کس است گفتند تمیم بن حصین فَقالَ الحُسَینُ هٰذا وَاَبُوهُ مِن اَهلِ النّارِ اَللّهُمَّ اقتُل هٰذا عَطَشاً فی هٰذَا الیَومِ حسین علیه السلام فرمود تمیم و پدرش حصین از اهل جهنم اند آنگاه عرض کرد ای پروردگار هلاک کن تمیم را در این روز بزحمت تشنگی پس تمیم را چنان زحمت تشنگی گلوگیر گشت که از اسب درافتاد و در زیر پای سواران جان بداد اینوقت از ساقه سپاه عمر بن سعد برسید و محمد بن اشعث بن قیس کندی فراز آمد و گفت یا حسین پسر فاطمه از رسول خدا کدام حشمت و حرمت تراست که بیرون تو دیگریرا نیست آن حضرت این آیت مبارک را تلاوت فرمود اِنَّ اللهَ اصطَفیٰ آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبراهیمَ وَآلَ عِمرانَ عَلَی العالَمینَ ثُمَّ قالَ وَاللهِ اِنَّ مُحَمَّداً لَمِن آلِ اِبراهیمَ وَاِنَّ العِترَةَ الهادِیَةَ لَمِن آلِ مُحَمَّدٍ چون این آیه مبارکه قرائت فرمود در فضیلت آل محمد قرائت کرد و ایشان را بر تمامت عالمیان تفضیل داد و فرمود گوینده این کلمات کدام کس بود گفتند محمد بن اشعث اینهنگام حسین علیه السلام سر بسوی آسمان برداشت فَقالَ اللّهُمَّ اَرِ مُحَمَّدَ بنَ الاَشعَثِ ذُلّاً فی هٰذَا الیَومِ لا تُعِزَّهُ بَعدَ هٰذَا الیَومِ اَبَداً یعنی ای پروردگار من محمد بن اشعث را هم امروز لباس ذلت بپوشان و پس از امروز هرگز او را خلعت عزت عطا مکن در زمان محمد بن اشعث را عارضه فراز آمد و قضای حاجت را از میان جماعت بیکسوی شد خداوند عقربی بروی بگماشت تا خشفه او را بگزید و او مکشوف العوره میان پلیدی خویش بغلطید تا جان بسپرد اینوقت حسین علیه السلام

تسویه صفوف جنگ

اصحاب خویش را بصف راست کرد و همگان سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده بودند پس زهیر بن القین را با بیست تن در میمنه باز داشت و حبیب بن مظاهر را با بیست کس بمیسره گماشت و رایت جنگ را با برادر خود عباس عطا فرمود و خویشتن با سایر سپاه در قلب جای کرد و معسکر خویش را از پس پشت انداخت از آنسوی ابن سعد نیز رده راست کرد و او را سی هزار تن سواره و پیاده بود پس میمنه سپاه را بعمرو بن الحجاج سپرد و شمر بن ذی الجوشن را در میسره جای داد و عروة بن قیس را بر سواران گماشت و شبث بن ربعی را بارجاله باز داشت و خویشتن با

گروهی انبوه در قلب در ایستاد اینوقت حسین علیه السلام بر شتری در از بالا بر نشست و قرآنیرا باز کرده بر فراز سر گذاشت و میان هر دو صف در آمد و در ایستاد و بانگ در داد که میان من و میان شما کتاب خدای حاضر است و جد من رسول الله ناظر اینوقت خداوند فرّ نصرت را بر سر او باز داشت و آنحضرت بر نصرت اعداء لقای خدا مخیر ساخت آنحضرت لقای خداوند را اختیار کرد و جز خدایرا پشت پای زد عبدالله بن محمد رضا الحسینی در کتاب جلا میگارد که اینوقت جماعت جنّی حاضر حضرت شده عرض کردند ما را اجازت فرمای تا ترا نصرت کنیم حسین علیه السلام رخصت نفرمود و از برای شهادت استوار بپایید بریر بن حضیر عرض کرد یا ابن رسول الله اجازت میفرمائی تا با اینقوم شوم و سخنی چند که دانم بگویم فرمود روا باشد پس بریر پیش تاخت و بانگ برافراخت فَقَالَ یَا مَعْشَرَ النَّاسِ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ دَاعِیاً اِلَی اللهِ بِاِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُنِیراً وَ هٰذَا مَاءُ الْفُرَاتِ تَلِغُ فِیهِ خَنَازِیرُ السَّوَادِ وَ کِلَابُهَا وَ قَدْ حِیلَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ ابْنِهِ گفت ایگروه مردمان خداوند محمد را بسوی شما برسالت فرستاد تا شما را پاداش کار نیک بشارت بهشت داد و بکیفر کردار بد تهدید دوزخ فرمود او دست نور تا بنده و بند کار را بخداوند خواننده هان ای مردم اینک آب فراتست که خنازیر سواد و سگان کوفه از آن می آشامند و دهان میزنند و شما در میان فرات و اهل بیت او حاجز و حایل گشته اید لشکر کوفه او را بانگ زدند که ای بریر فراوان سخن مکن فَوَاللهِ لَیَعْطَشُ الْحُسَیْنُ کَمَا عَطِشَ مَنْ کَانَ قَبْلَهُ یعنی سوگند با خدای حسین تشنه میماند چنانکه تشنه ماند آنکس که قبل از وی بود و در وی این سخن با عثمان بن عفان داشتند که او تشنه کشته شد اینوقت حسین علیه السلام راحله خویش را جنبش داد و با علی صوت فریاد برداشت که ای اهل عراق فَقَالَ اَیُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِی وَ لَا تَعْجَلُوا حَتّٰی اَعِظَکُمْ بِمَا یَحِقُّ لَکُمْ عَلَیَّ وَ حَتّٰی اَعْتَذِرَ اِلَیْکُمْ فَاِنْ اَعْطَیْتُمُونِی النَّصَفَ مِنْ اَنْفُسِکُمْ فَاَجْمِعُوا رَأْیَکُمْ ثُمَّ لَا یَکُنْ اَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَیَّ وَ لَا تُنْظِرُونِ اِنَّ وَلِیِّیَ اللهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ فرمود ای مردم بهوای نفس عجلت مکنید و گوش فرا دارید تا شما را بدانچه سزاوار بد موعظتی گویم و عذر خویش را مکشوف سازم که از در انصاف بیرون شوید و آرای پراکنده خود را فراهم آرید و آنچه بر شما مکشوف است مستور مگذارید پس آن برآنچه میخواهید اقدام کنید و حکم برانید و مهلت مگذارید همانا ولی من خداوندیست که قرآنرا فرو فرستاد و او دوست ولی صالحان نگاه خدایرا ثنا گفت و رسول را درود فرستاد و بدین خطبه مبارکه ابتدا کرد ثُمَّ قَالَ اَمَّا بَعْدُ فَانْسُبُونِی فَانْظُرُوا مَنْ اَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا اِلَی اَنْفُسِکُمْ وَ عَاتِبُوهَا فَانْظُرُوا هَلْ یَصْلُحُ لَکُمْ قَتْلِی وَ انْتِهَاکُ حُرْمَتِی اَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ وَ ابْنَ وَصِیِّهِ وَ ابْنَ عَمِّهِ وَ اَوَّلِ مُؤْمِنٍ مُصَدِّقٍ لِرَسُولِ اللهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ اَوَ لَیْسَ حَمْزَةُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّی اَوَ لَیْسَ جَعْفَرٌ الطَّیَّارُ فِی الْجَنَّةِ بِجَنَاحَیْنِ عَمِّی اَوَ لَمْ یَبْلُغْکُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللهِ لِی وَ لِاَخِی هٰذَانِ سَیِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ فَاِنْ صَدَّقْتُمُونِی بِمَا اَقُولُ وَ هُوَ الْحَقُّ وَ اللهِ مَا تَعَمَّدْتُ کَذِباً مُنْذُ عَلِمْتُ اَنَّ اللهَ یَمْقُتُ عَلَیْهِ اَهْلَهُ وَ اِنْ کَذَّبْتُمُونِی فَاِنَّ فِیکُمْ مَنْ اِنْ سَاَلْتُمُوهُ عَنْ ذٰلِکَ اَخْبَرَکُمْ اِسْئَلُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ الْاَنْصَارِیَّ وَ اَبَا سَعِیدٍ الْخُدْرِیَّ وَ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِیَّ وَ زَیْدَ بْنَ اَرْقَمَ وَ اَنَسَ بْنَ مَالِکٍ یُخْبِرُوکُمْ اَنَّهُمْ سَمِعُوا هٰذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللهِ لِی وَ لِاَخِی اَمَا فِی هٰذَا حَاجِزٌ لَکُمْ عَنْ سَفْکِ دَمِی فرمود هان ای جماعت لختی بیندیشید و نیک نظاره کنید و بدانید من کیستم و نسبت من با کیست آنگاه با خویش آیید و خویشتن را ملامت کنید و نگران شوید که پسندیده است از برای شما قتل من و هتک حرمت من آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم و پسر وصی پیغمبر شما نیستم که او پسر عم رسول خدا بود که با رسول خدا ایمان آورد و رسول خدایرا بدانچه از جانب خدای آورد تصدیق کرد آیا حمزه سید الشهدا عم من نیست آیا جعفر که با دو بال در بهشت طیران میکند عم من نیست آیا شما نشنیدید که رسول خدا در حق من و برادرم حسن فرمود ایشان دو سید جوانان اهل بهشتند اگر سخن مرا از در صدق میدانید اصابه حق کرده باشید سوگند

با خدای هرگز از در کذب سخن نراندم و دانسته ام خداوند دروغزن او دشمن دارد و با اینهمه اگر تکذیب میکنید مرا در میان شما بسیار کس باشد که آگهی دارد و گواهی دهد از جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک پرسش کنید تا شما را آگاه کنند چه ایشان در حق من و برادر من از رسول خدای شنیده باشند آیا کافی نیست مر شما را که خون من بریزید چون سخن بدینجا آورد شمر بن ذی الجوشن گفت اَنَا اَعْبُدُ اللهَ عَلٰی حَرْفٍ اِنْ کُنْتُ اَدْرِی مَا تَقُولُ یعنی خدایرا از در شک و ریب بیرون صراط مستقیم عبادت کرده باشم اگر بدانم تو چه میگوئی و ازین تذکره بآیه مبارکه قرآن نمود قَالَ اللهُ تَعَالٰی وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللهَ عَلٰی حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ اِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلٰی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ در جمله میفرماید بعضی از ناس خدایرا عبادت میکنند بی آنکه در دین استوار باشند پس اگر ادراک خیری کردند مطمئن خاطر شوند و اگر دیگرگونه شد عقیدت خویش را دیگرگونه کنند لاجرم ایشان در دنیا و آخرت خایب و خاسر باشند چون حبیب بن مظاهر سخن شمر را اصغا نمود فَقَالَ لَهُ وَ اللهِ اِنِّی لَاَرَاکَ تَعْبُدُ اللهَ عَلٰی سَبْعِینَ حَرْفاً وَ اَنَا اَشْهَدُ اَنَّکَ صَادِقٌ مَا تَدْرِی مَا یَقُولُ قَدْ طَبَعَ اللهُ عَلٰی قَلْبِکَ حبیب گفت ای شمر تو خدایرا بهفتاد شک و ریب عبادت میکنی و من شهادت میدهم که این سخن بصدق گفتی که من نمیدانم حسین چه میگوید البته نمیدانی خداوند قلب ترا بخاتم خشم مختوم داشته و بغشاوه غضب مغمور فرموده دیگر باره حسین آغاز سخن فرمود ثُمَّ قَالَ لَهُمْ فَاِنْ کُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ هٰذَا اَفَتَشُکُّونَ اَنِّی ابْنُ بِنْتِ نَبِیِّکُمْ فَوَاللهِ مَا بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِیٍّ غَیْرِی فِیکُمْ وَ لَا فِی غَیْرِکُمْ اَتَطْلُبُونِی بِقَتِیلٍ مِنْکُمْ قَتَلْتُهُ اَوْ مَالٍ لَکُمْ اسْتَهْلَکْتُهُ اَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَةٍ فَاَخَذُوا لَا یُکَلِّمُونَهُ فَنَادٰی یَا شَبَثَ بْنَ رِبْعِیٍّ یَا حَجَّارَ بْنَ اَبْجَرٍ یَا قَیْسَ بْنَ الْاَشْعَثِ یَا یَزِیدَ بْنَ الْحَارِثِ اَلَمْ تَکْتُبُوا اِلَیَّ اَنْ قَدْ اَیْنَعَتِ الثِّمَارُ وَ اخْضَرَّتِ الْجِنَانُ وَ اِنَّمَا تَقْدَمُ عَلٰی جُنْدٍ لَکَ مُجَنَّدٍ فرمود اگر بدانچه گفتم شما را شک و شبهتی است آیا همچنان در این شک باشید که من پسر دختر پیغمبر شما میباشم سوگند با خدای در میان مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبری جز من نیست خواه در میان شما و خواه در غیر شما آیا بر شما از شما کسی را کشته ام و شما خون او را از من طلب میکنید یا مالی را از شما تباه کرده ام یا کسیرا بجراحتی آسیب زده ام قصاص میجوئید هیچکس آنحضرت را پاسخ نگفت دیگر باره ندا در داد که ای شبث بن ربعی و ای حجار بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث مگر شما نبودید که بسوی من نامها متواتر کردید که میوهای اشجار ما رسیده است و بوستانهای ما سبز و ریحان کشته است بسوی ما تعجیل کن که از برای تو لشکرها آراسته ایم اینوقت اشعث آغاز سخن کرد و گفت ما نمیدانیم چه میگوئی هم اکنون حکم بنی عم خود یزید را بپذیر و او ترا جز بدلخواه تو دیدار نخواهد کرد فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَیْنُ لَا وَ اللهِ لَا اُعْطِیکُمْ بِیَدِی اِعْطَاءَ الذَّلِیلِ وَ لَا اَفِرُّ لَکُمْ فِرَارَ الْعَبِیدِ ثُمَّ نَادٰی یَا عِبَادَ اللهِ اِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ اَعُوذُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لَا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسَابِ فرمود لا و الله هرگز دست خود از در ذلت بدست کس ندهم و از شما نگریزم چنانکه عبید گریزند یا عباد الله من بپروردگار خود و پروردگار شما پناهنده ام که شما را نابدید کند و بحضرت خداوند گریزنده ام از هر متکبری که ایمان بروز حساب ندارد آنگاه از راحله خود فرود آمد و عقبة بن سمعان را بفرمود تا آن شتر را عقال بر نهاد و اسب رسول خدایرا که مرتجز نام داشت طلب نمود و برنشست و با چند تن از اصحاب میان هر دو صف روان شد و بریر بن حضیر از پیش روی میرفت چون راه با سپاه کوفه نزدیک کرد بریر را فرمان داد که با اینجماعت سخنی بگوی بریر لختی پیش تاخت و بانگ درانداخت فَقَالَ یَا قَوْمِ اتَّقُوا اللهَ فَاِنَّ ثَقَلَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ قَدْ اَصْبَحَ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ هٰؤُلَاءِ ذُرِّیَّتُهُ وَ عِتْرَتُهُ وَ بَنَاتُهُ وَ حَرَمُهُ فَهَاتُوا مَا عِنْدَکُمْ وَ مَا الَّذِی تُرِیدُونَ اَنْ تَصْنَعُوا بِهِمْ گفت ایقوم از خدای بترسید و وصیت پیغمبر را فرا یاد آرید که فرمود اِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی اینک ثقل محمد است در میان شما

و اینجماعت فرزندان او و عترت او و دختران او و حرم او بیند اکنون بگوئید اندیشه شما چیست و با ایشان چه صنعت در نظر دارید گفتند
الا آنکه سر بفرمان امیر عبید الله فرود آری تا چه فرماید فقال لهم بريز افلا تقبلون منهم ان يرجعوا الى المكان الذي جاؤا
منه ويلكم يا اهل الكوفة انسيتم كتبكم وعهودكم التي اعطيتموها واشهدتم الله عليها اذ دعوتم اهل
بيت نبيكم وزعمتم انكم تقتلون انفسكم دونهم حتى اذا اتوكم اسلمتموهم الى ابن زياد ومنعتموهم عن
ماء الفرات بئس ما خلفتم نبيكم في ذريته ما لكم لا سقاكم الله يوم القيامة فبئس القوم انتم بریر گفت آیا
نمی پذیرید تا بمکان خود مراجعت کند وای بر شما ای اهل کوفه آیا فراموش کردید کتب خود را که با او استوار نمودید و خدا را بشهادت
گرفتید وای بر شما گاهی که شناختید اهل بیت پیغمبر خود را و گمان کردید در راه او بذل جان خواهید چون نزد شما آمد او را تسلیم ابن زیاد نمودید
و آب فرات را از وی دریغ داشتید چه زشت مخلف که شما شدید پیغمبر خود را در حق ذریه او خداوند سقایت نکند شما را در روز قیامت که بد
قوم شما شدید جماعتی گفتند نمیدانیم تو چه میگوئی بریر گفت الحمد لله الذي زادني فيكم بصيرة اللهم اني ابرأ اليك من افعال هؤلاء القوم
اللهم الق بأسهم بينهم حتى يلقوك وانت عليهم غضبان یعنی سپاس خدای را که افزون کرد بصیرت مرا در شما ای
پروردگار من تبری میجویم بسوی تو از افعال این قوم ایخدا اوند من زیان و ضرر اینجماعت را در میان ایشان درافکن تا گاهی که ترا ملاقات کنند
و تو بر ایشان خشمناک باشی اینوقت کوفیان او را هدف سهام ساختند و خدنگی چند بسوی او گشاد دادند بریر باز شتافت حسین علیه السلام
اسب پیش راند و در برابر قوم عنان بکشید و با علی صوت ندا در داد فقال انشدكم الله هل تعرفوني قالوا نعم انت ابن
رسول الله وسبطه قال انشدكم الله هل تعلمون ان امي فاطمة بنت محمد قالوا نعم قال انشدكم الله
هل تعلمون ان ابي علي بن ابيطالب قالوا نعم قال انشدكم الله هل تعلمون ان جدتي خديجة بنت خويلد
اول نساء هذه الامة قالوا اللهم نعم قال انشدكم الله هل تعلمون ان حمزة سيد الشهداء عم ابي قالوا اللهم
نعم قال فانشدكم الله هل تعلمون ان هذا سيف رسول الله وانا متقلده قالوا اللهم نعم قال فانشدكم الله
هل تعلمون ان هذه عمامة رسول الله انا لابسها قالوا اللهم نعم قال فانشدكم الله هل تعلمون ان عليا كان
اولهم اسلاما واعلمهم علما واعظمهم حلما وانه ولي كل مؤمن ومؤمنة قالوا اللهم نعم قال فبم تستحلون
دمي وابي الذائد عن الحوض غدا يذود عنه رجالا كما يذاد البعير الصادر عن الماء ولواء الحمد في يدا بي يوم
القيمة قالوا قد علمنا ذلك كله ونحن غير تاركيك حتى تذوق الموت عطشا فرمود ای مردم شما را سوگند میدهم بخدای
آیا مرا میشناسید گفتند چرا میشناسیم تو پسر رسول خدا و سبط رسول خدائی پس در هر سؤالی ایشان را با خدای سوگند داد و همگان تصدیق کردند
فرمود میدانید مادر من فاطمه دختر رسول خداست گفتند میدانیم فرمود میدانید علی بن ابیطالب پدر منست گفتند میدانیم فرمود میدانید جده
من خدیجه دختر خویلد است و او اول زنیست در این امت که اسلام آورد گفتند چنین است فرمود میدانید حمزه سید الشهداء عم پدر منست
گفتند جز این نیست فرمود میدانید جعفر طیار عم منست گفتند میدانیم فرمود میدانید اینک شمشیر رسول خداست من بمیان بر بسته ام گفتند میدانیم
فرمود میدانید اینک عمامه رسول خداست من بر سر دارم گفتند میشناسیم فرمود میدانید علی در اسلام از همگان سبقت دارد و در علم و حلم
از همگان فضیلت او راست و او دوست و مولای هر مؤمن و هر مؤمنه گفتند جز این نیست فرمود پس چرا خون مرا مباح دانید و حال آنکه فردای
قیامت پدر من مردم بزه کار را از حوض کوثر میراند چنانکه شتر از آبگاه رانند و لوای حمد در دست پدر منست گفتند ما بر این جمله دانائیم
و با اینهمه ترا دست باز نداریم تا گاهی که با لب تشنه شربت مرگ بنوشی چون حسین این کلمه بشنید دست فرا برد و محاسن مبارک را

مناشده حسین علیه السلام با کوفیان

در بسیجید ثم قال اشتد غضب الله على اليهود حين قالوا عزير ابن الله واشتد غضب الله على النصارى حين قالوا
المسيح ابن الله واشتد غضب الله على المجوس حين عبدوا النار من دون الله واشتد غضب الله على قوم قتلوا
ابن نبيهم واشتد غضب الله على هذه العصابة الذين يريدون قتل ابن نبيهم اما والله لا اجيبهم الى شيء
حتى القى الله وانا مخضب بدمي ثم قال لهم فلم تستحلون دمي قالوا بغضا وعدوانا فرمود شدت کرد غضب خدا بر یهود گاهی
که عزیر را پسر خدای خواندند و شدت کرد خشم خدای بر نصاری وقتی عیسی را پسر خدا دانستند و شدت کرد غضب خدا بر مجوس وقتی بر پرستش
آتش پرداختند و شدت کرد غضب خدا بر قومی که پسر پیغمبر خود را کشتند و شدت کرد غضب خدا بر اینجماعت که اراده قتل پسر پیغمبر خود دارند
سوگند با خدای هیچگونه اینجماعت را اجابت نکنم از آنچه در دل دارند تا گاهی که خدای را ملاقات کنم و بخون خویش مخضب باشم هان اینجماعت
از چه روی قتل مرا بر خود واجب شمرده اید گفتند بحکم دشمنی و کین توزی اینوقت آنحضرت هر دو لشکر را بجای گذاشت و بسوی سراپرده خویش روان
شد زینب علیها السلام حدیث میکند که چون حسین را نگریستم که باز سراپرده میشود بخیمه خویش در رفتم و نشستم تا شد که نداندمن بیرون خیمه
بنظاره بودم چون بمیان سراپرده آمد فرمود کجاست زینب عرض کردم لبیک یا اخی آنگاه ام کلثوم را طلب فرمود بعد از آن فرمود رقیه
و صفیه و سکینه و فاطمه صغری را بخوانید چون همگان حاضر شدند عرض کردند یا اباعبدالله مگر حاجتی است فقال حاجتي اوصيكن اذا
انا قتلت فلا تشققن علي جيبا ولا تلطمن علي خدا ولا تخدشن علي وجها فرمود حاجت من آنست که وصیت میکنم شما را
گاهی که من کشته میشوم گریبان بر من پاره مکنید و چهره را لطمه مزنید و گونه را مخراشید زینب عرض کرد ای برادر این سخن کسی است که
بر قتل خود یقین داشته باشد فرمود چنین است زینب چون این بشنید صیحه بزد و فریاد بر داشت که وا ثکلاه و امحمداه و اعلیاه و احسناه
و احسيناه و اضعفاه و اقلة ناصراه واغربتاه فقال لها الحسين يا اختاه تعزي بعزاء الله فان سكان السموات يفنون واهل
الارض يموتون ولا يبقى الا الله فلا يذهبن بحلمك الشيطان فرمود ای خواهر صبر کن و شکیبائی فرما ساکنین آسمانها فانی
پذیرند و قاطنین زمین میمیرند جز خدای بجای نماند هوش و ادراک که شیطان حلم و شکیب ترا از باد برد زینب گفت ای برادر تو اندیشه که ما را از
کوچ دهی تا کشته شوی گریه در گلوگاه آنحضرت گره گیر شد و سرشک از چهره مبارکش روان گشت فقال لها لو ترك القطا
ليلا لنام فرمود ای خواهر اگر مرغ قطا را امشب بازنگاه دست باز داشتند در آشیان خود شاد بخفت و اینوقت حسین علیه السلام را خواب
سبک در چشم آمد و در گذشت وهو يقول رأيت الساعة جدي رسول الله وهو يقول يا بني انت صائر الساعة الينا
الينا یعنی رسول خدای را دیدم که فرمود ای پسرک من لختی صبر کن که ساعتی دیگر نزد ما می آئی بالجمله چون امام علیه السلام وصیت خویش
با اهل بیت بپای آورد و برخاست و برنشست و دیگر باره بحربگاه آمد تا ما غم و اندوه دنیا و دین از برای امت بود تا پیرا بر طریق غوایت
و ضلالت روند و بهره آتش دوزخ شوند چنانکه بعضی از محققین فرا گفته اند که نوح علی نبینا و آله و علیه السلام قوم را از کمال جفاوت و شقاوت
بدعا بد یاد کرد و زوری میرا باطنه طوفان از وجود ایشان بپرداخت چه دانسته بود که اینجماعت چند که بپایند بر عصیان بیفزایند و
روز بروز انگیزش عذاب ایشان فزایش گیرد مصلحت ایشان را در هلاک ایشان دانست و همچنان دیگر انبیا چون ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و زکریا
و جز جمله علیهم السلام که ذکر حال ایشان مناسب اینمقام نیست بیخ و بنگیخ خود را بچیزی نشمردند بلکه بر امت افسوس میخوردند و سید المرسلین
یعنی خاتم النبیین با اینهمه رحمت ایزدی بر دست مینهاد که یکتن مشرک را از طریق غوایت بشاهراه هدایت آرد و حسین علیه السلام که پسر آن پدر
و ثمر آن شجر و فروغ آن اختر بود نیز کار بدینگونه میداشت چه میدانست که قضا بر شهادت او رفته و از برای ادراک این سعادت سفر عراق
فرمود لکن این آمد شد و تجدید خطبه فرمود از بهر آن بود که مگر یکتن از مشرکین را تشریف دین بخشد چنانکه حر بن یزید ریاحی را از تحت الثری

وصیت حسین علیه السلام با اهل بیت

موعظهٔ زهیر بن القین کوفیان را

بفوق اثریا بر کشید بلکه از مقام هیولانی به پیشگاه عقل نخستین صعود داد بالجمله حسین علیه السلام بسوی سپاه کوفه نگران شد و ایشان چون
سیل بنیان کن درهم پیوسته و مانند ابری مظلم متراکم بودند و عمر بن سعد در قلب لشکر از پیش روی سرهنگان جای داشت اینوقت زهیر
ابن القین پیش تاخت و سپاه کوفه را با علی صوت مخاطب ساخت فقال ایها الناس ان حق المسلم علی المسلم النصیحة
ونحن وانتم علی دین واحد وقد ابتلانا الله بذریة نبیکم صلی الله علیه وآله لینظر ما نحن وانتم صانعون
وانا ادعوکم الی نصرته وخذلان الطغاة گفت ای مردم مسلم را بر مسلم حق نصیحت است و ما و شما بیک آیین و کیش یعنیم اینک
خداوند ما را امتحان میفرماید بفرزند پیغمبر خود تا مشهود افتد کردار ما و شما اکنون من شما را دعوت میکنم که حسین را نصرت کنید و کمر از خذلان او
دارید چون کوفیان این کلمات بشنیدند گفتند تا صاحب شما را و متابعان او را عرضهٔ شمشیر خواهیم داشت الا آنکه با یزید بیعت کنند زهیر گفت
ای بندگان خدا حسین بنصرت و مودت احق است از پسر سمیه اگر او را نصرت نمیکنید از مقاتلت او دست باز دارید تواند شد که یزید از وی
خشنود شود بی آنکه کشته گردد و از شما راضی گردد بی آنکه قاتل حسین باشید اینهنگام شمر ذی الجوشن خدنگی بسوی زهیر بگشاد و گفت دست باز
دار چند بکثرت کلام زحمت میکنی زهیر گفت ای شمر تو جز بهیمه نیستی فردای قیامت در آتش دوزخ جای خواهی داشت و با عذاب الیم دمساز
خواهی بود شمر گفت من ترا میکشم و صاحب ترا نیز خواهم کشت زهیر گفت مرا از قتل بیم میدهی من کشته شدن با حسین را دوستر میدارم تا
زندگانی با شما ثم اقبل علی اصحابه وقال معاشر المهاجرین والانصار لا یغرنکم کلام هذا الکلب الملعون و
اشباهه فانه لا ینال شفاعة محمد صلی الله علیه وآله ان قوما قتلوا ذریته وقتلوا من نصرهم فانهم فی
جهنم خالدون ابدا پس روی با اصحاب کرد و گفت ای مهاجرین و انصار نفریبد شما را سخن این سگ لعین و امثال او چه او از شفاعت محمد بهره
نخواهد یافت اینوقت مردی نزدیک زهیر آمد و گفت ای زهیر حسین علیه السلام میفرماید قسم بجان من که شرط نصیحت و موعظت بپای آوردی
و نیکو سخن کردی آنگاه حسین علیه السلام روی با جماعت کرد وقال ایها الناس اعلموا ان الدنیا دار فناء وزوال متغیرة

خطبهٔ حسین علیه السلام در میدان

باهلها من حال الی حال معاشر الناس عرفتم شرائع الاسلام وقرأتم القرآن وعلمتم ان محمدا رسول الملک
الدیان ووثبتم علی قتل ولده ظلما وعدوانا معاشر الناس اما ترون الی ماء الفرات یلوح کانه بطون الحیات
یشربه الیهود والنصاری والکلاب والخنازیر وآل الرسول صلی الله علیه وآله یموتون عطشا فرمود ای مردم
بدانید که دنیا محل فنا و زوال است و هر ساعت اهل را از حالی بحالی دیگرگون کند هان ای مردم شرایع اسلام شناختید و کتاب خدا را تلاوت
کردید و بدانستید که محمد رسول خداست آنگاه قتل فرزندش را از در خصومت و ستم اعدا کردید مگر نگران نیستید آب فرات چون شکم
حیات موج میزند و یهود و نصاری و کلب و خنزیر از آن می آشامد و فرزندان رسول خدا از زحمت عطش جان میدهند کوفیان در پاسخ گفتند سخن
کوتاه کن ترا و اصحاب ترا بهره از آب نخواهد رسید بلکه شربت مرگ غصه بعد غصه خواهید نوشید چون آنحضرت این کلمات را اصغا فرمود
روی با اصحاب کرد وقال لهم ان القوم استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا
ان حزب الشیطان هم الخاسرون فرمود شیطان بر این جماعت غالب گشته است و ذکر خدا را از خاطر ایشان بفرسوده است
این جماعت لشکر شیطانند و بدانید که لشکر شیطان خایب و خاسر است پس این شعرها انشاد کرد و بفرمود

تعدیتم یا شر قوم ببغیکم — وخالفتموا فینا النبی محمدا
اما کان خیر الخلق اوصیکم بنا — اما کان جدی خیرة الله احمدا
اما کانت الزهراء امی و والدی — علی اخا خیر الانام المسددا

لعنتم واخزیتم بما قد جنیتم — ستصلون نارا حرها قد توقدا

خطبهٔ حسین علیه السلام در میدان

آنگاه ابتدا بخطبهٔ مبارکه فرمود فقال الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء وزوال متصرفة باهلها حالا بعد
حال فالمغرور من غرته والشقی من فتنته فلا تغرنکم هذه الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها وتخیب
طمع من طمع فیها واراکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم واعرض بوجهه الکریم عنکم واحل
بکم نقمته وجنبکم رحمته فنعم الرب ربنا وبئس العبید انتم اقررتم بالطاعة وآمنتم بالرسول محمد ثم انکم
زحفتم الی ذریته وعترته تریدون قتلهم لقد استحوذ علیکم الشیطان فانسیکم ذکر الله العظیم فتبا
لکم ولما تریدون انا لله وانا الیه راجعون هؤلاء قوم کفروا بعد ایمانهم فبعدا للقوم الظالمین میفرماید
سپاس خداوندی را که بیافرید دنیا را و دار فنا و زوال ساخت و از نیروی تصرف در اهل دنیا از حالی بحالی و شانی بشانی همانا فریفته
کسی است که شیفتهٔ دنیا گردد و شقی کسی است که مفتون دنیا شود هان ای مردم دستخوش فریب دنیا نشوید چه دنیا قطع کند امید کسی را که بدو
طمع بندد هم اکنون نگرانم شما را که در امری همداستان شده اید که خداوند را بر شما خشمگین میدارد و روی از شما برمیتابد و عقاب خدا را بر شما
فرود می آورد و رحمت خدا را از شما دور میدارد چه نیکو پروردگاریست پروردگار ما و چه بد بندگانی که شما بوده اید اقرار کردید بشریعت
و گردن نهادید بطاعت و ایمان آوردید برسالت محمد آنگاه بر اهل بیت او بتاختید و باعداد قتل ایشان پرداختید همانا شیطان بر شما نصرت
یافت و ذکر خدا را از خاطر شما محو و منسی داشت هلاکت باد شما را چه در خاطر دارید آنگاه استرجاع فرمود و گفت این قوم کافر شدند از پس آنکه ایمان
آوردند دور باد این ستمکاران چون حسین علیه السلام سخن بدینجا آورد همانا عمر بن سعد بیمناک شد که مبادا لشکریان فریفتهٔ کلمات
او شوند و عقیدت بگردانند و جانب او گیرند پس روی با وجوه لشکر کرد و گفت حسین را پاسخ گویید این پسر علی ابوطالب است سوگند با خدای
اگر همچنان بجای خویش بپاید یکروز و دیگر روز بدین روز پیوسته شود سخن حسین قطع نخواهد شد و زبان او کلیل نخواهد گشت لاجرم شمر ذی

مقالهٔ شمر با حسین علیه السلام

الجوشن پیش شد و گفت ای حسین چه میگویی ما را آموزگاری کن تا بدانیم فقال اقول اتقوا الله ربکم ولا تقتلونی فانه
لا یحل لکم قتلی ولا انتهاک حرمتی فانی ابن بنت نبیکم وجدتی خدیجة زوجة نبیکم ولعله بلغکم قول نبیکم
الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة فرمود میگویم از خدای بترسید و مرا مکشید چه قتل من و هتک حرمت من بر شما روا نیست
همانا من پسر دختر پیغمبر شما میباشم و جدهٔ من خدیجه زوجهٔ پیغمبر شماست البته شنیده باشید که رسول خدا فرمود حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند
اینوقت عمر بن سعد فرمان داد تا لشکر کوفه اطراف آنحضرت فرو گرفتند و دایره کردار عنان در عنان بافتند همه سپاه و حمحمهٔ اسب درهم رفت حسین
علیه السلام خواست تا حجت خویش تمام کند لختی فرس خود را پیش تاخت و فرمود گوش فرا من دارید تا چه گویم هر کس شاغل خویش بود و بفرمان
نمی پرداخت قال لهم ویلکم ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی وانما ادعوکم الی سبیل الرشاد فمن اطاعنی
کان من المرشدین ومن عصانی کان من المهلکین وکلکم عاص لامری غیر مستمع قولی فقد ملئت بطونکم
من الحرام وطبع علی قلوبکم ویلکم الا تنصتون الا تسمعون فرمود وای بر شما چه افتاد شما را که گوش فرا من نمیدارید و سخن مرا
نمی شنوید و حال آنکه من شما را براه راست میخوانم پس آنکس که اطاعت کند مرا رشد خویش دریافته است و آنکس که عصیان من کند
طریق هلاکت سپارد و شما همگان امر مرا نافرمان بگذارید و فرمان مرا گوش ندارید زیرا که شکمهای شما بحرام آکنده و دلهای شما با خاتم ظلمت مختوم است

خطبهٔ حسین علیه السلام در میدان

گوش میدهید و اصغا میکنید سپاه کوفه یکدیگر را ملامت کردند و گفتند گوش دهید تا چه گوید پس حسین علیه السلام آغاز سخن کرد ثم قال
تبا لکم ایتها الجماعة وترحا احین استصرختمونا والهین متحیرین فاصرخناکم مستعدین سللتم علینا

سَیْفاً فی رِقابِنا وَحَشَشْتُمْ عَلَیْنا ناراً اِقْتَدَحْناها عَلی عَدُوِّنا وَعَدُوِّکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ اِلْباً عَلی اَوْلِیائِکُمْ وَیَداً عَلَیْهِمْ لِاَعْدائِکُمْ بِغَیْرِ عَدْلٍ اَفْشَوْهُ فیکُمْ وَلا اَمَلٍ اَصْبَحَ لَکُمْ فیهِمْ اِلاَّ الْحَرامَ مِنَ الدُّنْیا اَنالُوکُمْ وَخَسیسَ عَیْشٍ طَمِعْتُمْ فیهِ مِنْ غَیْرِ حَدَثٍ کانَ مِنّا وَلا رَأْیٍ تَفَیَّلَ لَنا فَهَلّا لَکُمُ الْوَیْلاتُ اِذْ کَرِهْتُمُونا وَتَرَکْتُمُونا تَجَهَّزْتُمُوها وَالسَّیْفُ لَمْ یُشْهَرْ وَالْجَأْشُ طامِنٌ وَالرَّأْیُ لَمْ یُسْتَحْصَفْ وَلٰکِنْ اَسْرَعْتُمْ اِلَیْها کَطَیْرَةِ الدَّبا وَتَداعَیْتُمْ اِلَیْها کَتَداعِی الْفَراشِ فَقُبْحاً لَکُمْ فَاِنَّما اَنْتُمْ مِنْ طَواغیتِ الْاُمَّةِ وَشُذّاذِ الْاَحْزابِ وَنَبَذَةِ الْکِتابِ وَنَفَثَةِ الشَّیْطانِ وَعُصْبَةِ الْآثامِ وَمُحَرِّفِی الْکِتابِ وَمُطْفِئِ السُّنَنِ وَقَتَلَةِ اَوْلادِ الْاَنْبِیاءِ وَمُبیری عِتْرَةِ الْاَوْصِیاءِ وَمُلْحِقِی الْعُهّارِ بِالنَّسَبِ وَمُؤْذِی الْمُؤْمِنینَ وَصُراخِ اَئِمَّةِ الْمُسْتَهْزِئینَ الَّذینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضینَ وَاَنْتُمْ اِبْنَ حَرْبٍ وَاَشْیاعَهُ تَعْتَمِدُونَ وَاِیّانا تَخاذِلُونَ اَجَلْ وَاللهِ الْخَذْلُ فیکُمْ مَعْرُوفٌ وَشَجَتْ عَلَیْهِ عُرُوقُکُمْ وَتَوارَثَتْهُ اُصُولُکُمْ وَفُرُوعُکُمْ وَثَبَتَتْ عَلَیْهِ قُلُوبُکُمْ وَغَشِیَتْ صُدُورُکُمْ فَکُنْتُمْ اَخْبَثَ شَیْءٍ سِنْخاً لِلنّاصِبِ وَاُکْلَةً لِلْغاصِبِ اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی النّاکِثینَ الَّذینَ یَنْقُضُونَ الْاَیْمانَ بَعْدَ تَوْکیدِها وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَیْکُمْ کَفیلاً فَاَنْتُمْ وَاللهِ هُمْ اَلا اِنَّ الدَّعِیَّ ابْنَ الدَّعِیِّ قَدْ رَکَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ بَیْنَ الْقِلَّةِ وَالذِّلَّةِ وَهَیْهاتَ ما اَخَذَ الدَّنِیَّةَ اَبَی اللهُ ذٰلِکَ وَرَسُولُهُ وَجُدُودٌ طابَتْ وَحُجُورٌ طَهُرَتْ وَاُنُوفٌ حَمِیَّةٌ وَنُفُوسٌ اَبِیَّةٌ لا تُؤْثِرُ مَصارِعَ اللِّئامِ عَلی مَصارِعِ الْکِرامِ اَلا قَدْ اَعْذَرْتُ وَاَنْذَرْتُ اَلا اِنّی زاحِفٌ بِهٰذِهِ الْاُسْرَةِ عَلی قِلَّةِ الْاَعْوانِ وَخِذْلَةِ الْاَصْحابِ فرمود ای جماعت شما را هلاکت و ضجرت باد سرگشته و حیرت زده پناهنده ما گشتید و ما بتمام توانائی شمشیر در پذیرائی شما بروی خود کشیدیم و تیغ بر گردن خود نهادیم همانا آتش شر و فتنه را برافروختید چنانکه دشمن ما و دشمن شما آن نیران افروخته را اعداد کردند در من زدند پس شما انجمن گشتید و بکین و کید دوستان خود برضای دشمنان خود همداستان شدید و عدل و اقتصاد را پشت پای زدید و با همه برکردن آرزو سوار نشدید الا آنکه دست کردید حرام دنیا را و طمع بستید کوهیده تر زندگانی دنیا را بی آنکه از ما نگران ناستوده شده یا یارائی بخطا زده باشیم پس چگونه دستخوش عذاب و عقاب نباشد گاهی که ما را مکروه شمردید و دست باز داشتید و لشکرها بدفع ما کاشتید در حالتیکه شمشیرها در جبس نیام بود و دلها ایمن و آرام میزیست و رایها نیرو داشت لکن شما سرعت کردید و انبوه شدید در انگیزش نیران فتنه و خویشتن را دیوانه وار در انداختید در کانون نار چون پروانگان چه زشت مردم که شما بوده اید شما از سرهنگان گمراهان امت و شاذ و شارد جمعیت و منکر کتاب کریم و پیرو شیطان رجیم و گروه بزه کاران و تحریف کننده قرآن و ماحی شریعت مصطفی و کشنده ذریه انبیا و قاتل عترت اوصیا میباشید شما اولاد زنا را بفرزندی میشمارید و دینداران را از آزار میدهید و ستهزئین چشم عنایت بشما دارند و قرآن را در شمار سحری نگاه میدارند شما بوسفیان و شیعیان او را معتمد و مستوثق میشمارید و از یاری ما دست باز میدارید سوگند با خدای که خذلان در میان شما صفتی است ستوده و عروق شما حاوی این صفت زشت گشته و اصول و فروع شما را بتوارث فرا گرفته و دلهای شما در تحصیل آن استوار ایستاده و صدور شما با خذلان مغمور افتاده لاجرم شما ناکس و ناچیزید ناصب را و کمتر لقمه اید غاصب را لعنت خدای بر ناکثین عهد و پیمان و ناقضین حلف و ایمان خداوند نگران ایشانست و بر ایشان قضا خواهد راند سوگند با خدای که آن زنازاده پسر زنازاده ما را واجب داشته که جلباب ذلت در پوشیم و اگر نه در میدان مبارزت بکوشیم و ما هرگز دستخوش ذلت نشویم خداوند رضا ندهد و رسول نپذیرد و پدران نیک اختر ما و دامان پاکیزه پیر و زنهای با حمیت و اکابر با غیرت هلاکت لئام را بر شهادت کرام اختیار نکنند اکنون حجت بر شما تمام کردم و با خویشاوندان خود با شما رزم خواهم زد و این اشعار انشاد فرمود

فَاِنْ نَغْلِبْ فَغَلّابُونَ قِدْماً وَاِنْ نُهْزَمْ فَغَیْرُ مُهَزَّمینا

وَما اِنْ طِبُّنا جُبْنٌ وَلٰکِنْ مَنایانا وَدَوْلَةُ آخَرینا
اِذا مَا الْمَوْتُ رُفِّعَ عَنْ اُناسٍ کَلاکِلَهُ اَناخَ بِآخَرینا
فَاَفْنی ذٰلِکُمْ سَرَواتِ قَوْمی کَما اَفْنَی الْقُرُونَ الْاَوَّلینا
فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوکُ اِذَنْ خَلَدْنا وَلَوْ بَقِیَ الْکِرامُ اِذَنْ بَقینا
فَقُلْ لِلشّامِتینَ بِنا اَفیقُوا سَیَلْقَی الشّامِتُونَ کَما لَقینا

ثُمَّ اَیْمُ اللهِ لا تَلْبَثُونَ بَعْدَها اِلّا کَرَیْثِ ما یُرْکَبُ الْفَرَسُ حَتّی تَدُورَ بِکُمْ دَوْرَ الرَّحی وَتَقْلَقَ بِکُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ عَهْدٌ عَهِدَهُ اِلَیَّ اَبی عَنْ جَدّی فَاَجْمِعُوا اَمْرَکُمْ وَشُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ اَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا اِلَیَّ وَلا تُنْظِرُونِ اِنّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ رَبّی وَرَبِّکُمْ ما مِنْ دابَّةٍ اِلّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ اَللّٰهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّماءِ وَابْعَثْ عَلَیْهِمْ سِنینَ کَسِنِیِّ یُوسُفَ وَسَلِّطْ عَلَیْهِمْ غُلامَ ثَقیفٍ یَسْقیهِمْ کَأْساً مُصَبَّرَةً وَلا یَدَعُ فیهِمْ اَحَداً اِلّا قَتَلَهُ قِتْلَةً بِقِتْلَةٍ وَضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ یَنْتَقِمُ لی وَلِاَوْلِیائی وَاَهْلِ بَیْتی وَاَشْیاعی مِنْهُمْ فَاِنَّهُمْ غَرُّونا وَکَذَّبُونا وَخَذَلُونا وَاَنْتَ رَبُّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَاِلَیْکَ اَنَبْنا وَاِلَیْکَ الْمَصیرُ سوگند با خدای که شما بعد از من فراوان زیست نکنید و افزون از هنگامی که پیاده سوار شود نپاید روزگار آسیای مرگ بر سر شما بگرداند و شما را آسیمه سر پایمال فنا سازد و این عهدی است که پدرم از جدّ من مرا بدین روز آگهی داد اکنون امور خود را در هم آورید و با اتباع خود همدست شوید تا امر شما بر شما پوشیده نماند پس قصد من کنید و مهلت مگذارید همانا کار خویش را با خداوندی گذاشتم که هیچ آفریده بیرون از پره قدرت او نتواند بود و اوست که بر طریق اقتصاد استوار است ای پروردگار من آب باران را از این جماعت قطع کن و ایشان را بسالیان قحط فرسایش فرما چنانکه مصریان را در زمان یوسف از پای در آورد و غلام ثقیف را بر ایشان سلطنت ده تا این جماعت را جام زهرآگین سقایت کند و از این کلمه اشارتی بظهور حجاج بن یوسف ثقفی فرمود آنگاه فرمود ای پروردگار من احدی از این گروه را بجای مگذار الا آنکه در ازای قتلی بقتلی کیفر شود و در حذای ضربتی بضربتی ماخوذ افتد و این انتقام رحمتی است از برای من و از برای دوستان من و اهل بیت من و شیعیان من چه این جماعت ما را بفریفتند و دست بیعت دادند آنگاه تکذیب کردند و مخذول گذاشتند ای پروردگار من توسّل و توکّل بتو میجوییم و بسوی تو بازگشت مینماییم چون این خطبه مبارکه را بپای آورد فرمود عمر بن سعد را بخوانید تا نزد من حاضر شود اگر چند ملاقات آنحضرت بر ابن سعد گران بود ناچار دعوت او را اجابت نمود و با کراهتی تمام بدیدار امام حسین علیه السلام آمد او را مخاطب داشت فَقالَ یا عُمَرُ اَنْتَ تَقْتُلُنی تَزْعُمُ اَنْ یُوَلّیکَ الدَّعِیُّ ابْنُ الدَّعِیِّ بِلادَ الرَّیِّ وَجُرْجانَ وَاللهِ لا تَتَهَنَّأُ بِذٰلِکَ اَبَداً عَهْداً مَعْهُوداً فَاصْنَعْ ما اَنْتَ صانِعٌ فَاِنَّکَ لا تَفْرَحُ بَعْدی بِدُنْیا وَلا آخِرَةٍ وَکَاَنّی بِرَاْسِکَ عَلی قَصَبَةٍ قَدْ نُصِبَ بِالْکُوفَةِ یَتَراماهُ الصِّبْیانُ وَیَتَّخِذُونَهُ غَرَضاً بَیْنَهُمْ فرمود ای عمر بن سعد تو مرا بقتل میرسانی بگمان اینکه این نازاده پسر نازاده ترا سلطنت مملکت ری و جرجان خواهد داد سوگند با خدای که آفریده ترا سلطنت ری تهنیت نخواهد گفت این سخن را استوار میدار و آنچه خواهی میکن همانا بعد از من ترا هیچ بهره و نصیبه از دنیا و آخرت بدست نشود گویا نگرانم که در کوفه سر ترا بر نیزه نصب نموده اند و کودکان آن را هدف خویش ساخته اند و تیرباران پرداخته اند از این کلمات ابن سعد در خشم شد و از آنحضرت روی بگردانید و سپاه خویش را بانگ زد که چند انتظار میبرید این تکاهل و توانی بیکسو نهید و حمله گران در دهید حسین و اصحاب او افزون از لقمه نیستند این وقت حسین علیه السلام بر اسب رسول خدای که مرتجز نام داشت بر نشست و از پیش روی صف بایستاد و دل بر حرب نهاد و فریاد بر داشت اَما مِنْ مُغیثٍ یُغیثُنا لِوَجْهِ اللهِ اَما مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ یعنی نیست آیا فریادرسی که

آمدن حر بنزد سید الشهداء علیه السلام

طلبا لوجه الله اعانت کند ما را آیا مینت بیرومندی که شر اینجماعت را از حریم رسول خدای بگرداند حر بن یزید ریاحی چون این ندبه بدانست که
این مخاصمت بسالمت پیوسته نشود هم اکنون با دیده چشم از شفیع محشر بپوشید و تیغ بر روی پسر پیغمبر کشید لختی اسب خود را پیش راند و روی با ابن سعد آورد
و گفت اَیْ عُمَرُ اَتُقَاتِلُ هٰذَا الرَّجُلَ قَالَ اَیْ وَاللّٰهِ قِتَالًا اَشَدُّهُ اَیْسَرُهُ اَنْ تَسْقُطَ الرُّؤُسُ وَتَطِیحَ الْاَیْدِی گفت
ای عمر آیا تو با این مرد قتال خواهی داد گفت سوگند با خدای قتالی سخت خواهم داد چنانکه سرها از تنها بپرد و دستها قلم گردد حر گفت آیا نمیتوانی
اینکار را از در مسالمت بخاتمت رسانی قَالَ عُمَرُ اَمَا لَوْ کَانَ الْاَمْرُ اِلَیَّ لَفَعَلْتُ وَلٰکِنْ اَمِیرُکَ قَدْ اَبیٰ عمر گفت اگر زمام امر بدست
من بود چنین کردم که تو گوئی لکن امیر تو عبیدالله زیاد رضا ندهد حر آزرده خاطر از وی بازگشت و بصف خویش آمد قرة بن قیس را که یکتن از
خویشاوندان او بود گفت ای قرة امروز اسب خویش را آب داده باشی از این سخن آنجماعت ابجایت شناعتی میکرد که آب را از دواب دریغ
میدارند و فرزندان رسول خدایرا تشنه میگذارند بالجمله قرة در پاسخ گفت امروز اسب خود را آب نداده ام و کاهی که بخواهم سیراب خواهم کرد
در خبر است که قرة حدیث میکند که چون حر این سخن با من گفت فهم کردم که میخواهد از میان حربگاه کناری گیرد و قتال ندهد و مکروه
میدارد که اندیشه خود را مکشوف سازد سوگند با خدای اگر مرا از عزیمت خود آگهی داده بود بملازمت او حاضر خدمت حسین شدم بالجمله حر
از کنار قرة بیکسوی شد و اندک اندک بلشکرگاه حسین علیه السلام راه نزدیک میکرد مهاجر بن اوس گفت ای حر خوی و خصال ترا دیگر گونه
منکرم مگر اندیشه میکنی که حمله افکنی حر او را پاسخ نگفت و رعده سخت او را بگرفت چنانکه گوشت بر دوش او چون سیماب در ترجرج افتاد
مهاجر گفت ایحر امر تو دستخوش شک و ریب گشت سوگند با خدای ترا در هیچ حربگاهی بدینصفت نگران نشدم و اگر از من پرسش کردند
که اشجع اهل کوفه کیست بیرون تو کس را یاد نکردم فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ اِنِّی وَاللّٰهِ اُخَیِّرُ نَفْسِی بَیْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَوَاللّٰهِ لَا اَخْتَارُ
عَلَی الْجَنَّةِ شَیْئًا وَلَوْ قُطِّعْتُ وَاُحْرِقْتُ حر گفت سوگند با خدای که من نفس خویش را در میان تخییر عم گذارده میان بهشت و دوزخ مخیر
داشتم قسم با خدای که اختیار نخواهم کرد هیچ چیز را بر بهشت اگرچند مرا پاره پاره کنند و بآتش بسوزانند در شرح شافیه مسطور است که
اینوقت حر روی بفرزند خود علی کرد و قَالَ یَا بُنَیَّ لَا صَبْرَ لِی عَلَی النَّارِ فَسِرْ بِنَا اِلَی الْحُسَیْنِ لِنَنْصُرَهُ وَنُقَاتِلَ بَیْنَ یَدَیْهِ
فَلَعَلَّ اللّٰهَ تَعَالیٰ یَرْزُقُنَا الشَّهَادَةَ الَّتِی لَا انْقِطَاعَ لَهَا گفت ای پسر که من مرا شکیبائی بر آتش دوزخ نیست بیا تا بحضرت
حسین شویم و او را نصرت کنیم و با دشمنان او رزم زنیم باشد که بادراک شهادت سعادت ابدی بدست کنیم گفت ای پدر من هرگز بیرون
رضای تو کار نکنم و در رکاب پدر روان شد لشکریان را چنان مینمود که ایشان آهنگ جنگ میروند چون لختی از صف دور شدند حر دست
بر سر نهاد و همی گفت اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ اَنَبْتُ فَتُبْ عَلَیَّ فَقَدْ اَرْعَبْتُ قُلُوبَ اَوْلِیَائِکَ وَاَوْلَادِ نَبِیِّکَ ای پروردگار من
توبت و انابت بحضرت تو آوردم بر من ببخشای چه دلهای اولیای ترا و فرزندان پیغمبر ترا بترس و بیم افکندم و چون با حسین علیه السلام
راه نزدیک کرد از اسب پیاده شد و زمین ببوسید و پیشانی بر خاک نهاد فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ مَنْ تَکُونُ اِرْفَعْ رَاْسَکَ حسین
علیه السلام فرمود چه کس باشی سر از خاک بردار عرض کرد جان من فدای تو باد ای پسر رسول خدای من آنکسم که ترا براه خویش نگذاشتم
و طریق بازگشت بر تو مسدود داشتم و ترا از راه و بیراه بگردانیدم تا بدین زمین بلاانگیز رسانیدم و هرگز گمان نداشتم این قوم مکانت
و منزلت ترا دست باز دارند و سخن ترا با تو بازگردانند سوگند با خدای اگر این بدانستم هرگز نمیکردم آنچه کردم اکنون از آنچه کردم پشیمانم
نادم و تایب بحضرت خداوند پناهنده ام آیا این توبت و انابت در حضرت حق مقبول می افتد حسین علیه السلام فرمود خداوند از تو
میپذیرد و ترا معفو میدارد اکنون فرود آی و بیاسای عرض کرد اگر من سواره رزم دهم نیکوتر است تا پیاده باشم حسین علیه السلام فرمود
تو دانی اینوقت حر از پیش روی امام علیه السلام بیرون شد و سپاه کوفه را مخاطب داشت فَقَالَ یَا اَهْلَ الْکُوفَةِ لِاُمِّکُمُ الْهَبَلُ

والعبر

وَالْعِبَرُ دَعَوْتُمْ هٰذَا الْعَبْدَ الصَّالِحَ حَتّیٰ اِذَا جَاءَکُمْ اَسْلَمْتُمُوهُ وَزَعَمْتُمْ اَنَّکُمْ قَاتِلُوا اَنْفُسِکُمْ دُونَهُ ثُمَّ
عَدَوْتُمْ عَلَیْهِ لِتَقْتُلُوهُ اَمْسَکْتُمْ بِنَفْسِهِ وَاَخَذْتُمْ بِکَلْکَلِهِ وَاَحَطْتُمْ بِهِ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ لِتَمْنَعُوهُ التَّوَجُّهَ اِلیٰ بِلَادِ
اللّٰهِ الْعَرِیضَةِ فَصَارَ کَالْاَسِیرِ فِی اَیْدِیکُمْ لَا یَمْلِکُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا یَدْفَعُ عَنْهَا ضَرًّا وَحَلَّاتُمُوهُ وَنِسَاءَهُ وَ
صِبْیَتَهُ وَاَهْلَهُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ الْجَارِی تَشْرَبُهُ الْیَهُودُ وَالنَّصَاریٰ وَالْمَجُوسُ وَتَمَرَّغُ فِیهِ خَنَازِیرُ السَّوَادِ وَکِلَابُهُمْ
وَهَاهُمْ قَدْ صَرَعَهُمُ الْعَطَشُ بِئْسَمَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِی ذُرِّیَّتِهِ لَا اَسْقَاکُمُ اللّٰهُ یَوْمَ الظَّمَاءِ گفت ای مردم کوفه مادر بسوگ شما بنشیند
و بر شما بگرید این مرد صالح را دعوت کردید چون ملتمس شما را با جابت مقرون داشت او را دست باز داشتید و با دشمنانش گذاشتید و حال آنکه
بر آن بودید که در راه او جهاد خواهید کرد و از بذل جان دریغ نخواهید خورد همانا غدر کردید تا او را بقتل رسانید و همچنانش گریبان
گریبان گیر شدید و پای بر جا بداشتید و بر گرد او پره زدید تا بهیچ مصری و بلدی سفر نتواند کرد لاجرم چون اسیری در دست شما افتاد
که نه جلب نفع توانست کرد و نه دفع ضر توانست داد و دفع دادید او را و زنان او را و اهل بیت او را از آب فرات که یهود و نصاری میخورد
و مجوس می آشامد و کلب و خنزیر دهان میزنند و اینک آل پیغمبر که از آسیب عطش از پای در افتاده اند چه بد مردم که شما بوده اید
بعد از پیغمبر در حق آل پیغمبر خداوند سیراب نکرداند شما را در روزیکه مردمان تشنه باشند چون حر سخن بدینجا آورد گروهی از کوفیان او را
بتیر باران بیم دادند پس باز شد و از پیش روی حسین علیه السلام در ایستاد این هنگام ابن سعد بانگ در داد که یَا دُرَیْدُ اَدْنِ
رَایَتَکَ فَاَدْنَاهَا ثُمَّ وَضَعَ سَهْمًا فِی کَبِدِ قَوْسِهِ ثُمَّ رَمیٰ فَقَالَ اشْهَدُوا اَنِّی اَوَّلُ مَنْ رَمیٰ گفت ای درید علم خویش را
پیش دار چون علم را نزدیک آورد خدنگی بزه کرد و بسوی سپاه سید الشهداء علیه السلام گشاد داد و گفت ای مردم گواه باشید که اول
کس من بودم که بلشکر حسین تیر افکندم و امیرالمؤمنین یزید را نیکو خدمتی کردم

ذکر مبارزت اصحاب امام حسین علیه السلام با لشکر عمر بن سعد

مبارزت عبدالله بن عمیر

جماعتی از وجوه لشکر کوفه از دل رضا نمیدادند که با حسین علیه السلام رزم آغازند و خود را مضطر و در این ساز نداز نیرو کار مقاتلت
بمماطلت میرفت و حدیث مناظت بمسامحت میگذشت و در خلال اینحال از جانبین ارسال رسل و تحریر مکاتیب تقریر یافت و روز عاشورا
نیز تا چاشتگاه کار بدینگونه میرفت این هنگام مکشوف افتاد که پسر پیغمبر جلباب ذلت در بر نخواهد کرد و عبیدالله زیاد بعضای آنحضرت را
دست باز نخواهد داشت لاجرم از هر دو سوی رزم را تصمیم عزم دادند نخستین کس از سپاه عمر سعد یسار غلام زیاد بن ابیه بود که اسب بزد
و بمیدان آمد و مبارز خواست از میان اصحاب عبدالله عمیر اسب برانگیخت و با او روی در روی شد یسار گفت کیستی و نژاد از که داری گفت
اینک منم عبدالله بن عمیر یسار گفت ترا نمی شناسم بازشو و زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر را که قرن من توانند بود بمن فرست عبدالله عمیر
گفت ای پسر زانیه مگر خاص تو کرده اند که هر کرا بمبارزت بخواهی برگزینی این بگفت و اسب برجهاند و در رسید و تیغ براند و یسار را از اسب
در انداخت سالم غلام عبیدالله چون این بدید بتاخت تا یسار را انتصار کند اصحاب حسین علیه السلام عبدالله را بانگ زدند که خویشتن را
دریاب که دشمن فرا رسید عبدالله چون مشغول مقتول خویش بود صغای اینکلمه نفرمود لاجرم سالم چون از در ظلم برسید و تیغ بزد عبدالله دست
چپ را بجای سپر وقایه سر ساخت و انگشتانش بزخم تیغ از تن باز شد عبدالله بدین زخم ننگریست و چون شیر زخم خورده عنان برتافت
و سالم را بزخم شمشیر از قفای یسار بدار البوار فرستاد و همچنان بر پشت فرس رجز خوانست مکتازی همیکرد و این شعر با رجز قرائت فرمود

اِنْ تُنْکِرُونِی فَاَنَا ابْنُ کَلْبٍ　　اِنِّی امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَضْبٍ

وَلَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ السَّلْبِ

بعد از قتل ایشان عمرو بن الحجاج با جماعتی از سپاه کوفه میمنه لشکر حسین علیه السلام را نصب العین کرد چون مسافت بین الفریقین اندک شد سپاهیان حسین زانو بر زمین نهادند و سنان نیزهای هفت باز را بسوی دشمن دراز کردند خیل خصم چون در رسیدند از سنان نیزها بترسیدند و پشت دادند و اصحاب حسین علیه السلام ایشان را به تیر باران گرفتند بعضی در افتادند و جان بدادند و گروهی بزخم تیر خستند (بخستند) اینوقت مردی از قبیله بنی تمیم که او را عبدالله بن جوزه گفتند اسب خویش را بزخم مهمیز انگیز داد و روی بلشکرگاه حسین علیه السلام نهاد اصحاب آنحضرت گفتند مادر بر تو بگرید کجا می آیی فقال اِنّی اَقْدِمُ علی رَبٍّ رَحیمٍ و شفیعٍ مُطاعٍ حسین علیه السلام فرمود این کیست گفتند ابن جوزه فقال اَللّهُمَّ حُزْهُ اِلَی النّارِ یعنی ای پروردگار من او را بسوی آتش دوزخ کوچ ده در زمان اسب در زیر پای ابن جوزه حرون گشت و آغاز شموسی نهاد و او را از پشت در انداخت چنانکه پای چپش در چنبر رکاب علاقه گشت و پای راستش واژونه برفراز بود مسلم بن عوسجه جلدی کرد و پیش تاخت و پای راستش را بزخم شمشیر از تن باز کرد و اسب او در تکتاز آمد و سر او را سرکوب خار و خاره ساخت تا او را با آتش دوزخ درانداخت اینوقت حر بن یزید ریاحی را آتش غیرت در کانون خاطر زبانه زدن گرفت پیش تاخت و عرض کرد یا ابن رسول الله آنروز که ابن زیاد مرا بمقاتلت تو فرمان داد چون از دارالاماره بیرون شدم از قفای خود اصغای ندائی نمودم که اَبْشِرْ یا حُرُّ بِخَیْرٍ شاد باش ای حر بوصول خیر روی بازپس کردم هیچکس ندیدم با خود گفتم سوگند با خدای این بشارت نیست چه من بمقاتلت پسر پیغمبر میروم و در خاطر نداشتم که بحضرت تو انابت خواهم جست اکنون آن سخن راست آمد که اصابه خیر نمودم یا ابن رسول الله اول کس من بودم که بر تو بیرون شدم اجازت فرمای تا اول کس من باشم که در راه تو جان بازم و فردای قیامت اول کس باشم که با رسول خدای مصافحت آغازم و حر ازین سخن همی خواست که پیشرو سرهنگان نخستین مبارزان باشد چه از این پیش جماعتی مجروح و مطروح افتادند بالجمله حسین علیه السلام او را رخصت مناجزت فرمود و حر چون شیر آشفته و اگرنه مرد دداغ جان گفته بمیدان مبارزت آمد و اسب بگردانید و این اشعار تذکره کرد

اَلَیْتُ لا اُقْتَلُ حَتّی اَقْتُلا … اَضْرِبُهُمْ بِالسَّیْفِ ضَرْباً مُعْضَلا

لا ناکِلاً عَنْهُمْ وَ لا مُعَلِّلا … لا حاجِزاً عَنْهُمْ وَلا مُبَدِّلا

اَحْمِی الْحُسَیْنَ الْماجِدَ الْمُؤَمَّلا

آنگاه در برابر صفوف کوفه بایستاد و این رجزه بگفت

اِنّی اَنَا الْحُرُّ وَ نَجْلُ الْحُرِّ … اَشْجَعُ مِنْ ذی لِبَدٍ هِزَبْرِ

وَلَسْتُ بِالْجَبانِ عِنْدَ الْکَرِّ … لکِنَّنی الْوَقّافُ عِنْدَ الْفَرِّ

اینوقت حر روی با پسر خود علی کرد و گفت ای فرزند بر این قوم ستمکار ترکتازی کن و چندانکه توانی داد جهاد بده پسر حر اسب برانگیخت و بر سپاه کوفه حمله گران افکند کوفیان او را در پره افکندند و زخمی صعب دادند در شرح شافیه مسطور است که پسر حر بیست و چهار کس از لشکر را مقتول ساخت و ابومخنف گوید هفتاد کس بکشت آنگاه مقتول گشت حر از شهادت فرزند عظیم شاد شد و قال اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی رَزَقَکَ الشَّهادَةَ بَیْنَ یَدَیْ مَوْلانا الْحُسَیْنِ بْنِ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِمَا السَّلامُ سپاس گفت خدای را که فرزندش در پیش روی حسین علیه السلام سعادت شهادت یافت جمال الدین محدث که از ثقات اهل سنت و جماعت است در کتاب روضة الاحباب مینویسد چون حر آهنگ جنگ فرمود برادرش مصعب بن یزید ریاحی که هنوز در میان لشکر ابن سعد بود این رجزه حر را بشنید اسب برانگیخت کوفیان چنان دانستند که بمبارزت برادر میتازد چون راه نزدیک کرد حر را ترحیب و ترحیب فرستاد و نداد در داد که ای برادر مرا از مطموره

بشاهراه هدایت دلالت فرمودی اینک از در توبت و انابت آمده ام حر او را بحضرت امام حسین علیه السلام آورد تا تائب گشت و در میان اصحاب بر صف شد بالجمله حر بعد از قتل فرزند شاد خاطر ساخته جنگ شد و این رجزه قرائت کرد

اِنّی اَنَا الْحُرُّ وَمَأْوَی الضَّیْفِ … اَضْرِبُ فی اَعْناقِکُمْ بِالسَّیْفِ

عَنْ خَیْرِ مَنْ حَلَّ بِاَرْضِ الْخَیْفِ … اَضْرِبُکُمْ وَلا اَری مِنْ حَیْفِ

و مبارز طلب نمود اینصورت بر ابن سعد ثقیل افتاد صفوان بن حنظله را که بشجاعت و شهامت در میان لشکر نامور بود طلب کرد و گفت ترا بمبارزت حر باید رفت لکن نخستین نیران کید و کین او را بزلال نصیحت فرونشان و بمقام خویش باز آر و اگر بیفرمانی کند بی توانی بر وی بتاز و سرش از تن باز کن صفوان شاکی السلاح تاختن کرد و برابر روی حر در آمد و گفت ای حر ناستوده کاری که تو کردی از یزید که خلیفه زمانست روی برتافتی و بنزد حسین بشتافتی حر گفت ای صفوان تو دانشور مردی بودی ازین سخن ناسخته مرا شگفت می آید مرا گوئی جانب حسین را فرو گذارم و یزید شرابخواره زناباره را فرا گیرم صفوان در خشم شد و بسوی حر حمله کرد و نیزه براند حر زخم او را بگردانید و سینه او را با سنان نیزه بکوفت چنانکه از پشتش سر بدر کرد صفوان را سه برادر بود همدست و همداستان بخونخواهی برادر بر حر بتاختند حر دست در کمر یکتن کرد و او را از زین برگرفت و بر زمین کوفت چنانکه جان بداد و دیگری را با تیغ درگذرانید سه دیگر پشت با جنگ داده روی بفرار نهاد حر از قفای او بتاخت و او را بزخم نیزه با برادران ملحق ساخت و همچنان در میدان بایستاد و مبارز طلب نمود در خبر است که گاهی که حر آهنگ خدمت حسین علیه السلام نمود یزید بن سفیان که مردی از قبیله بنی تمیم بود گفت اگر او را دیدار کنم با سنان بجاکش افکنم این هنگام که حر در میان لشکر رجز میخواند و از یمین و شمال برزم میزد و دو گوش و دو حاجب اسب او بزخم شمشیر معادی برفته بود حصین بن نمیر گفت هان ای یزید بن سفیان اینک حر است که آرزوی مقاتلت او میداشتی گفت چنین است و اسب بجهاند و بر روی حر درآمد حر او را مجال درنگ نگذاشت و بیکزخم تیغ از اسبش در انداخت و این اشعار انشاد کرد

اَکُونُ اَمیراً غادِراً وَابْنَ غادِرٍ … اِذا کُنْتُ قاتَلْتُ الْحُسَیْنَ بْنَ فاطِمَه

وَنَفْسی عَلی خِذْلانِهِ وَاعْتِزالِهِ … وَبَیْعَةِ هذَا النّاکِثِ الْعَهْدِ لائِمَه

فَیا نَدَمی اَنْ لا اَکُونَ نَصَرْتُهُ … اَلا کُلُّ نَفْسٍ لا تُواسیهِ نادِمَه

اَهُمْ مِراراً اَنْ اَسیرَ بِجَحْفَلٍ … اِلی فِئَةٍ زاغَتْ عَنِ الْحَقِّ ظالِمَه

فَکُفُّوا وَاِلّا زُرْتُکُمْ بِکَتائِبَ … اَشَدُّ عَلَیْکُمْ مِنْ زُحُوفِ الدَّیالِمَه

سَقَی اللّهُ اَرْواحَ الَّذینَ تَزاوَرُوا … عَلی نَصْرِهِ سَحّاً مِنَ الْغَیْثِ دائِمَه

وَقَفْتُ عَلی اَجْسادِهِمْ وَقُبُورِهِمْ … فَکادَ الْحَشا تَنْفَتُّ وَالْعَیْنُ ساجِمَه

لَعَمْری لَقَدْ کانُوا مَصالیتَ فِی الْوَغی … سِراعاً اِلَی الْهَیْجا لُیُوثاً ضَراغِمَه

تَواسَوْا عَلی نَصْرِ ابْنِ بِنْتِ نَبِیِّهِمْ … بِاَسْیافِهِمْ آسادُ خِیلٍ قَشاعِمَه

و همچنان چون شیر شمیده بردمید و اسب بتاخت و خود را بمیان سپاه کوفه در انداخت و تنی چند را بکشت و باز شتافت و این شعر بگفت

هُوَ الْمَوْتُ فَاصْنَعْ وَیْبَكَ ما اَنْتَ صانِعٌ … فَاَنْتَ بِکَأْسِ الْمَوْتِ لا شَكَّ جارِعٌ

وَحامِ عَنِ ابْنِ الْمُصْطَفی وَحَریمِهِ … لَعَلَّكَ تَلْقی حَصْدَ ما اَنْتَ زارِعٌ

لَقَدْ خابَ قَوْمٌ خالَفُوا اللّهَ رَبَّهُمْ … یُریدُونَ هَدْمَ الدّینِ وَالدّینُ شارِعٌ

یُرِیدُونَ عَمْداً قَتْلَ آلِ مُحَمَّدٍ　　وَجَدُّهُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ شٰافِعٌ

و دیگر باره حمله افکند و چون برق خاطف و ریح عاصف تنی چند را بخاک در انداخت و روی برتافت و بازشتافت و از غایت غیرت و شدت ضجرت بهای های بگریست و این رجز گفت

اَضْرِبُ فِی اَعْرٰاضِکُمْ بِالسَّیْفِ　　ضَرْبَ غُلاٰمٍ لَمْ یَخَفْ مِنْ حَیْفٍ

اَنْصُرُ مَنْ حَلَّ بِاَرْضِ الْخَیْفِ　　نَسْلَ عَلِیِّ الطُّهْرِ مُقْرِی الضَّیْفِ

و در این کرت دل بر مرگ نهاد و حمله گران افکند و هشتاد و اند کس را بضرب سیف و سنان عرضه هلاک و دمار ساخت کار بر کوفیان صعب افتاد و ابن سعد ندا درداد که هان ای لشکر جلدی کنید و او را تیرباران بگیرید پس کمانداران فراهم آمدند و کمانها بزه کردند و تیر از پس تیر روان داشتند چندانکه جوشن حر چون جلد قنفذی گشت و اسبش را نیز عقر کردند لختی پیاده رزم داد و از پای در افتاد اصحاب حسین بتاختند و جسد او را حمل داده نزد آنحضرت نهادند هنوز رشحاتی از جان در تن داشت امام علیه السلام چهره خون آلود او را مسح میفرمود و یقول وَاللّٰهِ مٰا اَخْطَأَتْ اُمُّکَ حَیْثُ سَمَّتْکَ حُرّاً وَاللّٰهِ اِنَّکَ حُرٌّ فِی الدُّنْیٰا وَالْاٰخِرَةِ یعنی سوگند با خدای ترا مادر بغلط حر نام نگذاشت والله تو در دنیا و آخرت حری و آزادی آنگاه بگریست و از بهر او استغفار فرمود گویند امام علیه السلام او را رثا گفت و گویند علی بن الحسین علیهما السلام فرمود

فَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِی رِیٰاحٍ　　صَبُورٌ عِنْدَ مُشْتَبَکِ الرِّمٰاحِ

وَنِعْمَ الْحُرُّ فِی رَهَجِ الْمَنٰایٰا　　اِذَا الْاَبْطٰالُ تَخْطُرُ بِالصِّفٰاحِ

وَنِعْمَ الْحُرُّ اِذْ وٰاسٰی حُسَیْناً　　وَفٰازَ بِالْهِدٰایَةِ وَالْفَلاٰحِ

وَنِعْمَ الْحُرُّ اِذْ نٰادٰی حُسَیْناً　　فَجٰادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصِّیٰاحِ

فَیٰا رَبِّی اَضِفْهُ فِی جِنٰانٍ　　وَزَوِّجْهُ مَعَ الْحُورِ الْمِلاٰحِ

بروایت معتبر ایوب بن سرح و مردی از فرسان کوفه در قتل حر همدست بودند بعد از شهادت حر مصعب از سید الشهدا اجازت مبارزت یافت و بر کوفیان حمله گران افکند و فراوان بکوشید تا شربت شهادت بنوشید حر را غلامی بود که عروه نام داشت و در جیش ابن سعد بود چون مولای خود حر را و پسر او علی را و برادر او مصعب را کشته دید از هوش بیگانه شد و چون دیوانه خود را بر سپاه ابن سعد زد و چند تن از یمین و شمال بکشت آنگاه بحضرت حسین علیه السلام شتاب گرفت و عرض کرد یا ابن رسول الله مرا معفو دار که بی اجازت تو آغاز مبارزت کردم همانا از قتل این احرار و قتیحام اندوه و محن بخویشتن بودم اکنون رخصت فرمای تا بر این معاندین دین مقاتلت افکنم و از سعادت شهادت بهره بدست کنم حسین علیه السلام او را دعای خیر گفت پس اسب بمیدان تاخت و گروهی را از اسب در انداخت تا خویشتن را بمولای خود ملحق ساخت اینوقت حرب بر پای ایستاد و مرگ دندان بنمود اصحاب حسین علیه السلام دل از جان برگرفتند و تن بمرگ در دادند و هر یک آهنگ مبارزت نمودند عرض کردند السلام علیک یا ابن رسول الله و پاسخ باز گرفتند و برفتند و آنحضرت فرمود ما نیز از قفای شما در میرسیم و این آیه مبارکه را قرائت میفرمود فَمِنْهُمْ مَنْ قَضٰی نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَمٰا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً

شهادت بریر بن خضیر

بالجمله بریر بن خضیر چون شیر غضبان بمیدان نبرد آمد و مرد خواست و این ارجوزه قرائت کرد

اَنٰا بُرَیْرٌ وَاَبِی خُضَیْرٌ　　لَیْثٌ یَرُوعُ الْاَسَدَ عِنْدَ الزَّئَرِ

یَعْرِفُ فِینَا الْخَیْرَ اَهْلُ الْخَیْرِ　　اَضْرِبُکُمْ وَلاٰ اَرٰی مِنْ ضَیْرٍ

کَذٰاکَ فِعْلُ الْخَیْرِ مِنْ بُرَیْرٍ

و حمله گران افکند و تیغ همیزد و همی گفت اِقْتَرِبُوا مِنِّی یٰا قَتَلَةَ الْمُؤْمِنِینَ اِقْتَرِبُوا مِنِّی یٰا قَتَلَةَ اَوْلاٰدِ الْبَدْرِیِّینَ اِقْتَرِبُوا مِنِّی یٰا قَتَلَةَ اَوْلاٰدِ رَسُولِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ وَذُرِّیَّتِهِ الْبٰاقِینَ یعنی نزدیک شوید کشندگان مؤمنان ای قاتلان اولاد غازیان و ای کشندگان فرزندان رسول خدای بمن آئید و با من رزم آزمائید و زینت و زات همی تاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت سی تن مرد مقاتل بدست او مقتول گشت اینوقت یزید بن معقل است بتاخت و بانگ زد که ای طاغی گمراه گواهی میدهم که تو از جمله مضلین باشی بریر گفت بیا تا خدا را بخوانیم و از وی بخواهیم تا هر که بر باطل رود بدست آن دیگر کشته شود این بگفت و برروی او بتاخت لختی با یکدیگر بکشتند یزید فرصتی بدست کرد و تیغ بزد زخم او کارگر نیفتاد بریر روی بر تافت و تیغ براند چنانکه از مغفر درگذشت و تا قعر دماغ یزید را بدو نیم کرد لاجرم زخم در افتاد و جان بداد از پس او بحیر بن اوس الضبی اسب برانگیخت و با بریر در آویخت بریر بدست او شهید شد و بحیر بگردید و بمیدان آمد و بدین شعر مباهات گفت

سَلِی تُخْبَرِی عَنِّی وَاَنْتِ ذَمِیمَةٌ　　غَدٰاةَ حُسَیْنٍ وَالرِّمٰاحُ شَوٰارِعُ

اَلَمْ آتِ اَقْصٰی مٰا کَرِهْتِ وَلَمْ یَحُلْ　　غَدٰاةَ الْوَغٰی وَالرَّوْعِ مٰا اَنٰا صٰانِعُ

مَعِی مُزْنِیٌّ لَمْ تَخُنْهُ کُعُوبُهُ　　وَاَبْیَضُ مَشْحُوذُ الْغِرٰارَیْنِ قٰاطِعُ

فَجَرَّدْتُهُ فِی عُصْبَةٍ لَیْسَ دِینُهُمْ　　کَدِینِی وَاِنِّی بَعْدَ ذٰاکَ لَقٰانِعُ

وَقَدْ صَبَرُوا لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ حُسَّراً　　وَقَدْ جٰالَدُوا لَوْ اَنَّ ذٰلِکَ نٰافِعُ

فَاَبْلِغْ عُبَیْدَ اللّٰهِ اِذْ مٰا لَقِیتَهُ　　بِاَنِّی مُطِیعٌ لِلْخَلِیفَةِ سٰامِعُ

قَتَلْتُ بُرَیْراً ثُمَّ جُلْتُ لِهِمَّةٍ　　غَدٰاةَ الْوَغٰی لَمّٰا دَعٰی مَنْ یُقٰارِعُ

او را پسر عمی بود گفت ای بحیر اِنَّ بُرَیْراً کٰانَ مِنْ عِبٰادِ اللّٰهِ الصّٰالِحِینَ بریر را میکشی و بر قتل او مفاخرت میجوئی وای بر تو فردای قیامت چگونه پروردگار خود را ملاقات خواهی کرد بحیر از کرده پشیمان شد و سودی نداشت این شعر قرائت کرد

فَلَوْ شٰاءَ رَبِّی مٰا شَهِدْتُ قِتٰالَهُمْ　　وَلاٰ جَعَلَ النَّعْمٰاءَ عِنْدَ ابْنِ جٰابِرٍ

لَقَدْ کٰانَ ذٰا عٰاراً عَلَیَّ وَسُبَّةً　　یُعَیَّرُ بِهَا الْاَبْنٰاءُ عِنْدَ الْمَعٰاشِرِ

فَیٰا لَیْتَ اَنِّی کُنْتُ فِی الرَّحِمِ حِیضَةً　　وَیَوْمَ حُسَیْنٍ کُنْتُ ضِمْنَ الْمَقٰابِرِ

فَیٰا سَوْاَتٰا مٰاذٰا اَقُولُ لِخٰالِقِی　　وَمٰا حُجَّتِی یَوْمَ الْحِسٰابِ الْقُمٰاطِرِ

شهادت وهب بن عبدالله

و دیگر وهب ابن عبدالله بن حباب الکلبی ساخته جهاد شد مکشوف باد که طریحی در مبارزین یوم طف و تن وهب در قلم آورده نخستین وهب بن وهب گوید او نصرانی بود و باتفاق مادر بدست حسین علیه السلام ایمان آورد و در کربلا شهید شد و دیگر وهب بن عبدالله او را نیز گوید با مادر و زن حاضر یوم طف بود و آنچه من بنده فحص کردم افزون از یک وهب نیافتم و طریحی بعضی از واردات احوال وهب را بنام وهب بن وهب و برخی را بنام وهب بن عبدالله نگاشته العلم عند الله بالجمله وهب بن عبدالله اسب بمیدان براند و این رجز برخواند

اِنْ تُنْکِرُونِی فَاَنَا ابْنُ الْکَلْبِ　　سَوْفَ تَرَوْنِی وَتَرَوْنَ ضَرْبِی

وَحَمْلَتِی وَصَوْلَتِی فِی الْحَرْبِ　　اُدْرِکُ ثٰارِی بَعْدَ ثٰارِ صَحْبِی

وَاَدْفَعُ الْکَرْبَ اَمٰامَ الْکَرْبِ　　لَیْسَ جِهٰادِی فِی الْوَغٰی بِاللَّعْبِ

و ناخن کرد بر لشکر کوفه و چند تن از آنگروه را با تیغ در گذرانید و باز شتافت و نزدیک مادر آمد که قمری نام داشت با سیاد فقال یا اُمّاه اَرَضیتِ فقالت ما رَضیتُ اَو تُقتَلَ بینَ یَدَیِ الحُسَینِ گفت ای مادر آیا از من راضی شدی گفت راضی نشوم جز آنگه در پیش روی حسین کشته شوی زن وهب گفت ترا بخداوند سوگند میدهم که برای سخن مادر مشو و بهیشانه در دهن اژدها مرد جان خویش را پاس دار و مرا نیز بیوه مگذار مادر گفت ای فرزند سخن زن را از پس گوش گذار و نصرت حسین را دست باز مدار که بی رضای او و رضای من از شفاعت جدش برخوردار نتوانی شد چون از شب فاف زن وهب تا روز عاشورا افزون از هفده روز نبود مفارقت شوی بروی دشوار می آمد گفت ای وهب بر من مکشوف است که چون در راه پسر پیغمبر شهید شوی در بهشت برین جای کنی و با حور العین هم آغوش باشی و مرا فراموش فرمائی واجب میکند که در حضرت امام با من عهد استوار کنی که فردای قیامت در بهشت خدا جدا از من اقامت ننمائی پس هر دو تن حاضر حضرت شدند زن وهب عرض کرد یا ابن رسول الله مرا در حضرت دو مسئلت است نخست آنکه این جوان عنقریب بضرب سیف سنان بهسپار باغ جنان است این بیکس را در این بیابان بیفریاد بی هیچ فریاد رس منیت مرا با اهل بیت خویش بسپاری تا نگران حال من باشند و دیگر آنکه چون وهب در میدان و اهیه انگیز سر بسر با حور العین یک بالین بنهد امروز ترا بر من گواه گیرد که چون با حور هم آغوش شود مرا فراموش نکند حسین علیه السلام از اصغای این کلمات سخت بگریست و مسئلت او را با جابت مقرون داشت و او را مطمئن خاطر ساخت اینوقت وهب با تمام طرب طلب باز کارزار شد و آغاز گیرو دار نمود و

این ارجوزه بسرود

اِنّی زَعیمٌ لَکِ اُمَّ وَهبِ	بِالطَّعنِ فیهِم تارَةً وَالضَّربِ
ضَربَ غُلامٍ مُؤمِنٍ بِالرَّبِّ	حَتّی یُذیقَ القَومَ مُرَّ الحَربِ
اِنّی امرُؤٌ ذو مِرَّةٍ وَعَضَبِ	وَلَستُ بِالخَوّارِ عِندَ النَّکبِ

حَسبی اِلٰهی مِن عَلیمٍ حَسبی

و چون پلنگ درنده و نهنگ دمنده خویش را بر صفوف کوفیان افکند و از یمین و شمال قتال میداد چندانکه دوازده پیاده و نوزده تن سوار را عرضه هلاک و دمار ساخت اینوقت مردی از لشکر کوفه فرصتی بدست کرده دست راستش را با تیغ از تن باز کرد وهب شمشیر را بدست چپ با خود داشت و پای از تقدیم جهاد فرو نگذاشت مردی از قبیله کنده نیز تیغ بزد و دست چپش را قطع کرد اینوقت زن وهب عمود خیمه بگرفت و بحرب گاه درآمد و گفت ای وهب پدر و مادرم فدای تو باد چندانکه توانی رزم میکن و حرم رسول خدا را از دشمن دفع میده وهب گفت ای زن تو آنکس بودی که مرا بقاعد از جنگ میکاشتی و از جنگ باز میداشتی چه افتاد ترا که اکنون دق الباب مبارزت میکنی و مرا تحریض بجهاد مینمائی گفت من آنگاه دل از جان بر کندم و بر زندگانی دنیا پشت پای زدم که ندای حسین علیه السلام را شنیدم که همی گفت وا غُربَتاه وا قِلَّةَ ناصِراه وا وَحدَتاه اَما مِن ذابٍّ یَذُبُّ عَنّا اَما مِن مُجیرٍ یُجیرُنا آیا کسی هست که دشمن را از ما دفع دهد آیا کسی هست که ما را پناه دهد و اهل بیت در خیمها بهای های میگریستند با خود گفتم که زندگانی بعد از آل رسول بچه کار آید عزیمت درست کردم که با این قوم رزم زنم تا جان بر سر این کار کنم وهب گفت ای زن باز شو که ترا جنگ نفرموده اند گفت من بروی باز پس نکنم تا باتفاق تو در خون خویش غوطه زنم وهب را چون دست نبود که او را ماخوذ دارد با دندان جامه او را بگرفت و باز داشت زن نیرو کرد و خود را برهانید وهب فریاد برداشت و بحضرت حسین علیه السلام استغاثت برد فقال الحُسَینُ جُزیتُم مِن اَهلِ بَیتٍ خَیراً اِرجِعی اِلَی النِّساءِ رَحِمَکِ اللهُ فَاِنَّهُ لَیسَ عَلَیکُنَّ قِتالٌ حسین علیه السلام فرمود از اهل بیت من جزای خیر بهره شما باد بسرا پرده زنان

مراجعت کن چه مقاتلت از برای زنان روا نیست عرض کرد ای مولای من بگذار تا قتال کنم چه قتل بر من سهل تر می آید از آنکه بدست بنی امیه اسیر باشم آنحضرت فرمود تو با زنان با یک حال خواهی زیست و او را بزبان حفاوت و موعظت باز گردانید و از آنسوی وهب را مطروح و مجروح بخاک افکندند زن وهب بسرعت کرد و خود را بر زبر شوی در افکند و خون از چهر گانش مسح همی کرد شمر ذی الجوشن این بدید غلام خود را فرمان داد تا گرزی بر سر او فرود آورد و او را با شوهر هم سفر ساخت و او اول زن است که در سپاه حسین علیه السلام شربت شهادت نوشید آنگاه کوفیان وهب را نزد ابن سعد آوردند فقال ما اَشَدَّ صَولَتَکَ گفت چه بسیار سخت و صعب است حمله تو و فرمان داد تا سر شرا از تن بر گرفتند و بسپاه حسین علیه السلام پرتاب کردند مادر وهب سر فرزند را برگرفت و ببوسید و گفت اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی بَیَّضَ وَجهی بِشَهادَتِکَ بَینَ یَدَی اَبی عَبدِ اللهِ ثُمَّ قالَت اَلحَمدُ لِلّٰهِ یا اُمَّةَ السُّوءِ اَشهَدُ اَنَّ النَّصاری فی بِیَعِها وَالمَجوسَ فی کَنائِسِها خَیرٌ مِنکُم یعنی سپاس مر خدا که روی مرا بشهادت تو در پیش روی حسین سفید داشت آنگاه روی با کوفیان آورد و گفت ای امت نکوهیده گواهی میدهم که نصاری در کلیسا و مجوس در کنیسه بر شما شرف دارند و از روی خشم سر وهب را بسوی سپاه ابن سعد پرتاب کرد از قضا آن سر بر سینه قاتل وهب آمد و بدان زخم در گذشت آنگاه عمود خیمه بگرفت و بتاخت و دو تن دیگر بخاک انداخت حسین علیه السلام او را باز گردانید فقال لَها اِجلِسی فَقَد وُضِعَ الجِهادُ عَنِ النِّساءِ فَاِنَّکِ وَابنَکِ مَعَ جَدّی مُحَمَّدٍ فِی الجَنَّةِ فرمود جای که جهاد بر زنان نیست تو و فرزندت وهب با جد من محمد در بهشت جای دارند پس مادر وهب باز شد و گفت اِلٰهی لا تَقطَع رَجائی حسین علیه السلام فرمود لا یَقطَعُ اللهُ رَجاءَکِ یا اُمَّ وَهبٍ یعنی ای مادر وهب خداوند قطع نکند امید ترا از پس او عمرو بن خالد الازدی بتاخت و این شعر بگفت

اِلَیکِ یا نَفسُ اِلَی الرَّحمٰنِ	فَاَبشِری بِالرَّوحِ وَالرَّیحانِ
اَلیَومَ تُجزَینَ عَلَی الاِحسانِ	قَد کانَ مِنکِ غابِرَ الزَّمانِ
ما خُطَّ فِی اللَّوحِ لَدَی الدَّیّانِ	لا تَجزَعی فَکُلُّ حَیٍّ فانٍ
وَالصَّبرُ اَحظی لَکِ بِالاَمانِ	یا مَعشَرَ الاَزدِ بَنی قَحطانِ

این بگفت و خویشتن را بر لشکر ابن سعد زد و قتال داد تا مقتول گشت از پس او پسرش خالد بن عمرو بمیدان آمد و این رجز بگفت

صَبراً عَلَی المَوتِ بَنی قَحطانِ	کَیما تَکونوا فی رِضَا الرَّحمٰنِ
ذِی المَجدِ وَالعِزَّةِ وَالبُرهانِ	وَذِی العُلی وَالطَّولِ وَالاِحسانِ
یا اَبَتا قَد صِرتَ فِی الجِنانِ	فی قَصرِ دُرٍّ حَسَنِ البُنیانِ

پس حمله افکند و چند کس بکشت تا کشته گشت بعد از وی سعد بن حنظله تمیمی بمیدان آمد و مبارز خواست و این ارجوزه قرائت کرد

صَبراً عَلَی الاَسیافِ وَالاَسِنَّةِ	صَبراً عَلَیها لِدُخولِ الجَنَّةِ
وَحورِ عینٍ ناعِماتٍ هُنَّهْ	لِمَن یُریدُ الفَوزَ لا بِالظِّنَّةِ
یا نَفسُ لِلرّاحَةِ فَاجهَدَنَّهْ	وَفی طِلابِ الخَیرِ فَارغَبَنَّهْ

و رزمی صعب داد و سخت بکوشید تا شربت مرگ بنوشید از پس او عمیر بن عبد الله مذحجی بمیدان آمد و این رجز تذکره کرد

قَد عَلِمَت سَعدٌ وَحَیُّ مَذحِجِ	اَنّی لَدَی الهَیجاءِ غَیرُ مُحرَجِ
اَعلو بِسَیفی هامَةَ المُدَجَّجِ	وَاَترُکُ القِرنَ لَدَی التَّفَرُّجِ

فَریسَةَ الضَّبعِ الاَزَلِّ الاَعرَجِ

و تیغ کشید و حمله گران افکند و تنی چند بکشت آنگاه بدست مسلم الضبابی و عبدالله البجلی کشته گشت بعد از و مسلم بن عوسجه اسب برانگیخت و گرد بر گرد میدان بر آمد و این ارجوزه تذکره ساخت

إنْ تسئلوا عنّي فإنّي ذو لبد ... من فرع قوم من ذُرى بني أسد
فمن بغانا حائدٌ عن الرّشد ... وكافرٌ بدين جبّارٍ صمد

و خویش را چون برق خاطف و صرصر عاصف بر سپاه معادی زد و بطعن و ضرب تنور حرب را تفته ساخت مردی از سپاه ابن سعد بروی در آمد و لختی با او بکشت مسلم پهلوی راست او را با نیزه بزد چنانکه سنان نیزه از پهلوی چپ بدر شد از پس او دیگری بتاخت او را نیز از اسب در انداخت و همچنان میزد و میکشت تا پنجاه تن قرن رزم آزموده را بخاک انداخت چون نیروی مناجزت از وی برفت از کثرت جراحت بخاک افتاد و هنوزش از حشاشه جان چیزی در تن بود حسین علیه السلام چون این بدید مانند عقاب که از فراز نشیب آید بر سر او حاضر شد و حبیب بن مظاهر نیز بملازمت خدمت آنحضرت شتاب گرفت فقال الحسين يرحمك الله يا مسلم فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدّلوا تبديلا آنگاه حبیب بن مظاهر بر سر بالین او آمد و گفت ای مسلم سخت بر من این رنج و شکنج تو گران می آید اکنون شاد باش که در بهشت خدای جای داری مسلم بانگی سخت ضعیف گفت خداوند ترا بخیر و سعادت بشارت دهاد حبیب گفت ای مسلم دانستم که پس از تو مرا زمانی زیست خواهد بود میخواستم مرا وصیتی کنی تا در انجام آن اهتمام کنم لکن میدانم که در ساعت با تو خواهم پیوست مسلم گفت ترا وصیت میکنم باینمرد و اشارت کرد بسوی حسین علیه السلام و گفت تا جان در تن داری در رکاب او رزم میزن حبیب گفت سوگند با خدای جز این نکنم آنگاه مسلم عرض کرد یا ابن رسول الله میروم با جد و پدرت را از رسیدن تو بشارت دهم این بگفت و در گذشت مسلم را کنیزکی بود چون مولای خود را کشته دید بر سر او آمد و فریاد برداشت که یا سیداه یا ابن عوسجاه کوفیان از بانگ او شاد خاطر شدند و از قتل مسلم بنالیدند شبث بن ربعی گفت مادرهای شما بر شما بگرید سران خود را دستخوش هلاک میسازید و اعزه خویش را در پای ما چون ذلت می اندازید و بکشتن مسلم شادخوار میشوید سوگند با خدای که مسلم را در اسلام محلی منیع و موقفی رفیع است او را در غزوه آذربایجان نگران بودم از آن پیش که صفها استوار گردد و رده راست شود شش تن از کافران را با تیغ درگذرانید بالجمله در کتاب روضة الاحباب مسطور است که مسلم را پسری جوان بود چون پدر را کشته دید مانند شیری شرزه بر دمید حسین علیه السلام او را از آهنگ خویش باز داشت و فرمود ای جوان پدرت شهید شد و اگر تو نیز کشته شوی مادرت در این بیابان قفر در پناه کدام کس گریزد پسر مسلم خواست طریق مراجعت سپارد مادرش شتابزده سر راه بروی گرفت و گفت ای فرزند سلامت نفس را بر نصرت پسر پیغمبر اختیار میکنی هرگز از تو رضا نخواهم شد پسر مسلم عنان بر تافت و حمله گران افکند و مادر از قفایش فریاد همی کرد که ای پسر شاد باش که هم اکنون از دست ساقی کوثر سیراب خواهی شد او مردانه همی کوشید تا پس از قتل سی تن از مشرکان شربت شهادت نوشید کوفیان سر او را بریده بسوی مادرش افکندند مادر سر او را برداشت و ببوسید و چنان بگریست که همگنان همگان بگریستند بروایت صاحب روضة الاحباب بعد از شهادت مسلم هلال بن نافع بجلی آهنگ میدان کرد و جوانی بدیع جمال و نیکو اندام بود و دوشیزه در خطبه داشت که هنوز با وی طریق مضاجعت نسپرده بود چون هلال را نگریست که آهنگ قتال دارد آب از دیده فرو ریخت و بر دامن او در آویخت که بکجا میروی و مرا با که میگذاری و بهای های بگریست سیدالشهداء چون قصه ایشانرا اصغا نمود هلال را فرمود امروز اهل تو حرمان ترا نتوانند بر تافت و ایشانرا جز دیدار تو خرسند نتوان یافت اگر خواهی کار جهاد طریق مسامحت سپاری و ایشانرا از خویشتن خرسند داری عرض کرد یا ابن رسول الله اگر امروز نصرت تو نجویم فردا با رسول خدای چه گویم و زن را وداع گفت و آهنگ جهاد کرد و بدین اشعار انشاد ارجوزه فرمود

أرمي بها معلّمةً أفواقها ... والنفس لا ينفعها إشفاقها
مسمومةً تجري بها أخفاقها ... ليملأنّ أرضها رشاقها

همانا هلال مردی دلیر و کمانداری دلاور بود که هرگز عقاب خدنگش جز مرکز هدف را نشیمن نساخت هشتاد تیر در کنانه اکنده داشت با هر خدنگ مردی را از پشت شبرنگ بر روی زمین افکند چون تیر در کنانه نماند مردانه با تیغ حمله در گشت و گفت

أنا الغلام اليمنيّ البجليّ ... ديني على دين حسينٍ وعليّ
إن أُقتل اليوم فهذا أملي ... فذاك رأيي وألاقي عملي

مردی از سپاه ابن سعد که او را قیس میامیدند با شمشیر آخته بمیدان تاخت هلال او را مجال نداد و بی توانی او را مطمورهٔ نیران فرستاد و با تیغ سر افشان سیزده تن از نامداران را از پای در آورد اینوقت انبوه لشکر بضرب سیف و سنان او را بخستند و بازوان او را در هم شکستند و او را ماخوذ داشته بنزد شمر ذی الجوشن بردند شمر حکم داد تا سر مبارکش را از تن دور کردند اینوقت نافع بن هلال بجلی آغاز مبارزت نمود و از حسین علیه السلام اجازت یافت و اسب برانگیخت و بمیدان تاخت و این رجز بخواند

أنا ابن هلال البجليّ ... أنا على دين عليّ ... ودينه دين النبيّ

مزاحم بن حریث از قبیلهٔ بنی قطیعه بروی در آمد و گفت من بر دین عثمانم نافع گفت تو بر دین شیطانی و بروی بتاخت و با طعن نیزه و ضرب تیغش از اسب در انداخت عمرو بن حجاج چون این چیره دستی و دلاوری بدید بانگ برداشت و از در طعن و دق گفت که ای مردم احمق شما با جماعتی که از پستان شجاعت شیر مکیده اند و آب از دم شمشیر نوشیده اند هماورد طلب کنید و یکتنه نبرد آغازید اگر چند ایشان با قلت عدد و شما با کثرت مدد باشید همگان عرضهٔ هلاک و دمار خواهید گشت واجب میکند که لشکر را بانبوه جنبش دهید و ایشان را بسنگباران بگیرید توان شد که نصرت بدست کنید عمر بن سعد چون این کلمات از عمرو بن حجاج بشنید گفت رای محکم جز این نیست که تو میزنی و فرمان کرد تا منادی ندا در داد که هیچکس از لشکر را اجازت نیست که یکتنه بمبارزت بیرون شود چه اگر کس خدا نا بمیدان جنگ رود و هم آهنگ طلب کند البته بدست یکتن از این جماعت پایمال هلاکت خواهد گشت اینوقت عمرو بن الحجاج لختی پیش شتافت و با اصحاب حسین علیه السلام نزدیک شد آنگاه روی بر تافت و گفت ای مردم کوفه از طریق طاعت بیکسوی نشوید و تفرقه جماعت مجوئید و شک مکنید در قتال کسی که از دین بیرون شده است و با یزید که امام امت است مخالفت آغاز کرده است فقال الحسين يا ابن الحجّاج أعليّ تحرّض الناس أنحن مرقنا من الدين وأنتم ثبتّم عليه والله لتعلمنّ أيّنا المارق من الدين ومن هو أولى بصلي النار فرمود ای پسر حجاج مردم را بر من بر میشورانی آیا ما از دین بیرون شدیم و شما در دین بپائیدید سوگند با خدا تو میشناسی آنکس را که از دین روی بر تافته و شایستهٔ آتش بر تافته گشته این هنگام عمرو بن الحجاج از کنار فرات بر میمنهٔ سپاه حسین علیه السلام حمله افکند و شمر بن ذی الجوشن از جانب میسره تاختن آورد و حملهای گران متواتر کردند و تمام جلادت ظاهر نمودند اژدهای مرگ دهان باز کرد و گرگ اجل دندان زمان فراز آمد اصحاب حسین که در دهان مرگ چنان برغبت رفتند که داماد نوخط در حجلهٔ عروس نوعروس رفتی چون شیر کشفته و دیوانهٔ آشفته ساختهٔ جنگ شدند گروهی پیادگان و سی و دو تن سوار بودند سواران اسب برانگیختند و تیغها برآهیختند و مانند شعلهٔ جواله حمله افکندند و سپاه ابن سعد را از چپ و راست پراکندند اینصورت بر ابن سعد عظیم ناگوار افتاد حصین بن نمیر را پیش خواند و فرمان کرد تا پانصد تن کماندار که در تحت فرمان داشت بر اصحاب حسین علیه السلام حمله ور گردد و ایشانرا از زخم پیکان در هم شکند پس حصین که خمیرمایه کینه و کین بود با جیش خود خدنگها در زه کمان نشاختند و اصحاب حسین را هدف پیکان ساختند و شمر بن ذی الجوشن با فوج خود چون گراز غضبان گرازان

کشت و عمرو بن الحجاج چون گرگ درنده دمنده آمد و اینجا بهمدست و همداستان بجانب سلالهٔ شیر یزدان و خلاصهٔ عالم امکان یورش دادند و اصحاب حسین با قلّت عدد و کاستی مدد مانند شیر شرزه و اژدهای گرزه بر روی ایشان بتاختند و هر یک چون صاعقهٔ آتشبار جماعتی را عرضهٔ هلاک و دمار ساختند با اینهمه اگر یکتن از سپاه حسین علیه السلام کشته گشتی چون عددی قلیل بودند شماری کثیر مینمود و اگر از کوفیان صد کس مقتول شدی از کثرت مقاتل نا پدید بود و کوفیان در اطراف لشکرگاه حسین گرد بر می آمدند با شد که از هر جانب در آیند و سپاه آنحضرت را در حصار گیرند و اصحاب سه تن و چهار تن از خلال خیمها سر بیرون میکردند و ایشان را هدف تیر میساختند اینوقت عمر بن سعد ندا در داد که هان ای لشکر جلدی کنید و چند که حسین حطب در این خندق انباشته آتش در زنید لشکریان آتش در خندق زدند و بر افروختند حسین علیه السلام فرمود دست باز دارید تا آتش بر افروزند چه اینوقت ایشان را از دخول لشکرگاه دفع دهد و ناچار جنگ بیکسوی افتد اینوقت شبث بن ربعی پیش تاخت و بانگ بر عمر سعد زد که مادر بر تو بگرید از زنان و کودکان چه خواهید لشکریان از سرزنش و شناعت او شرمگین شدند و طریق مراجعت گرفتند لاجرم جنگ بر وجه واحد مقصور افتاد و اصحاب زهیر بن القین حمله افکندند و ابو عذره ضبابی را که از وجوه سپاه شمر بن ذی الجوشن بود مقتول ساختند صاحب المناقب از کتاب بستان الظرف از حسن بصری روایت میکند که در این مقاتله چون هر دو لشکر با انبوه روی در روی شدند و حرب بر پای ایستاد و اجل با خذ ارواح مبارزان دست بگشاد جماعتی کثیر از سپاه ابن سعد بسا سقر سپرکشت و از اصحاب سید الشهدا نیز انجمله در اول حمله شهید شدند نخستین نعیم بن عجلان الانصاری و دیگر عمران بن کعب بن حارث الاشجعی و دیگر حنظلة بن عمرو الشیبانی و دیگر قاسط بن ظهیر و دیگر کرش بن ظهیر و دیگر کنانة بن عتیق و دیگر عمرو بن ضبیعة الضبعی و دیگر ضرغامة بن مالک و دیگر عامر بن مسلم و دیگر سیف بن مالک النمیری و دیگر عبد الرحمن بن عبد الله الکدری الارحبی و دیگر مجمع بن عبد الله العائذی و دیگر حیان بن الحارث السلمانی الازدی و دیگر عمرو الجندعی و دیگر حلاس بن عمرو الراسبی و دیگر سوار بن ابی عمیر الفهمی الهمدانی و دیگر ابی عمارة بن ابی سلامة الدالانی و دیگر نعمان بن عمر الراسبی و دیگر زاهر بن عمرو و غلام عمرو بن الحمق الخزاعی و دیگر جبلة بن علی الشیبانی و دیگر مسعود بن الحجاج و دیگر پسرش حجاج و دیگر زهیر بن بشر الخثعمی و دیگر عمار بن حسان بن شریح الطائی و دیگر عبد الله بن عمیر و دیگر اسلم بن کثیر الازدی الاعرج و دیگر زهیر بن سلیم الازدی و دیگر عبد الله بن یزید بن ثبیت القیسی و دیگر عبید الله بن یزید بن ثبیت القیسی و دیگر عبد الله بن عروة غفاری اینجمله سی تن بودند و ده تن از موالی حسین علیه السلام و دو تن از موالی امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهادت یافتند اینوقت در غلوای جنگ عمرو بن عبد الله الانصاری که معروفست با بو ثمامه صیداوی بحضرت امام حسین علیه السلام شتافت و قَالَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ نَفْسِی لِنَفْسِکَ الْفِدَاءُ هٰؤُلَاءِ اقْتَرَبُوا مِنْکَ وَلَا وَاللّٰهِ لَا تُقْتَلُ حَتّٰی اُقْتَلَ دُونَکَ وَاُحِبُّ اَنْ اَلْقَی اللّٰهَ رَبِّی وَقَدْ صَلَّیْتُ هٰذِهِ الصَّلٰوةَ عرض کرد یا ابا عبد الله جان من فدای تو باد اگر چند اینت مقاتلت افراخته و تنور محاربت افروخته است سوگند با خدای تو کشته نشوی تا من بخون خویش غلطان نشوم و دوست دارم که یک نماز دیگر با تو بگذارم آنگاه خدا را دیدار کنم حسین علیه السلام سر بسوی آسمان برداشت و نگریست که هنگام نماز پیشین است و قَالَ ذَکَرْتَ الصَّلٰوةَ جَعَلَکَ اللّٰهُ مِنَ الْمُصَلِّینَ نَعَمْ هٰذَا اَوَّلُ وَقْتِهَا فرمود نماز را تذکره کردی خداوند ترا از نمازگذاران بشمار گیراد اینک هنگام نماز است اکنون از این جماعت خواستار شو تا جنگ را دست باز دارند چندانکه ما نماز گذاریم حصین بن نمیر چون این بشنید فریاد برداشت که نماز شما مقبول حضرت یزدان نیست فَقَالَ حَبِیبُ بْنُ مُظَاهِرٍ لَا تُقْبَلُ الصَّلٰوةُ مِنِ ابْنِ رَسُولِ اللّٰهِ وَتُقْبَلُ مِنْکَ یَا خَتَّارُ حبیب بن مظاهر گفت ای منافق غدار نماز پسر رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو مقبول حضرت احدیّت حصین بن نمیر با تیغ آخته بر حبیب بن مظاهر تاخت و این رجز بخواند

تذکرهٔ ابو ثمامه نماز را در خدمت حسین علیه السلام

دُونَکَ ضَرْبَ السَّیْفِ یَا حَبِیبُ وَافَاکَ لَیْثٌ بَطَلٌ نَجِیبُ

فِی کَفِّهِ مُهَنَّدٌ قَضِیبُ کَاَنَّهُ مِنْ لَمْعِهِ حَلِیبُ

آنگاه فریاد برداشت که ای حبیب بن مظاهر حاضر میدان حرب باش و مکافحت طعن و ضرب را گوش دار حبیب اینوقت در پیش روی فرزند رسول خدای بپای بود و چون اصغای اینکلمات نمود آنحضرت را وداع گفت و عرض کرد ای مولای من پدر و مادرم فدای تو باد سوگند با خدای آرزومندم که خاتمت این نماز را در جنّت بپای برم و از جانب تو جدّ ترا و پدر ترا و برادر ترا سلام برسانم این بگفت و بمیدان آمد و با حصین روی در روی شد و این ارجوزه قرائت کرد

اَنَا حَبِیبٌ وَاَبِی مُظَهَّرٌ وَفَارِسُ الْهَیْجَاءِ لَیْثٌ قَسْوَرٌ

وَاَنْتُمُ عِنْدَ الْعَدِیدِ اَکْثَرُ وَنَحْنُ اَوْفٰی مِنْکُمُ وَاَصْبَرُ

اَیْضًا وَفِی کُلِّ الْاُمُورِ اَقْدَرُ وَاَنْتُمُ عِنْدَ الْوَفَاءِ اَغْدَرُ

وَنَحْنُ اَعْلٰی حُجَّةً وَاَظْهَرُ حَقًّا وَاَتْقٰی مِنْکُمُ وَاَعْذَرُ

وَفِی یَمِینِی صَارِمٌ مُذَکَّرٌ وَفِیکُمُ نَارُ الْجَحِیمِ تُسْعَرُ

علمای رجال در تشکیل نام پدر حبیب طریق خلاف سپرده اند جماعتی چنانکه بیشتر در السنه و افواه مذکور است مظاهر خوانده اند و گروهی بروزن مطهّر مظهّر دانند علامه اعلی الله مقامه در خلاصه نیز مظهّر بفتح طای معجمه و هاء مشدّده ضبط فرموده و از این ارجوزه که از حبیب مرقوم شد معلوم میشود که مظهّر نام داشته چه اگر مظاهر خوانیم با سایر مصرعها قافیه نخواهد داشت چه رعایت الف تأسیس در نزد عرب از شرایط صحت قافیه است بر خلاف عجمان که شرط نمیدانند و الله اعلم اکنون با سر سخن آئیم چون حبیب از قرائت این ارجوزه بپرداخت آهنگ حصین بن نمیر کرد و حمله گران افکند و از گرد راه شمشیر بر سر او فرود آورد و آن زخم بر خیشوم اسب حصین آمد و قطع کرد حصین از هول و هیبت آن زخم از اسب در افتاد حبیب تصمیم عزم داد که سر او را از تن دور کند اصحاب او بر حبیب حمله کردند و او را از میدان بدر بردند چون زخم او صعب و سخت نبود دیگرباره برنشست و در صف خویش در ایستاد و از سوی دیگر حبیب با تنی سالخورده و قامتی خمیده مانند شیر شمیده از چپ و راست همی بتاخت و مرد و مرکب همی بخاک انداخت و این اشعار را قرائت همی کرد

اُقْسِمُ لَوْ کُنَّا لَکُمْ اَعْدَادًا اَوْ شَطْرَکُمْ وَلَّیْتُمُ الْاَکْتَادَا

یَا شَرَّ قَوْمٍ حَسَبًا وَآدَا وَشَرُّهُمْ قَدْ عَلِمُوا اَنْدَادَا

و خویشتن را بخدای بفروخت و از یمین و شمال رزم داد تا بروایت محمد بن ابیطالب شصت و دو تن از کوفیان را طعمهٔ سیف و سنان فرمود اینوقت مردی از بنی تمیم از کمین بیرون شد و مغافصة با سنان نیزه حبیب را زخمی بزد چنانکه بروی در افتاد حبیب جلدی کرد و برخاست تا خصم را کیفر کند حصین بن نمیر در رسید و شمشیری بر سر حبیب بزد تا از پای در افتاد پس از اسب پیاده شد و سر او را از تن دور کرده از گردن اسب در آویخت بروایتی بعد از زخم حصین هم آن تمیمی سر حبیب را از تن جدا کرده و نیز گفته اند بدیل بن صریم سر حبیب را برید و از گردن اسب آویخت و برنشست و بمکه رفت در مکه پسر حبیب که هنوز کودکی مراهق بود سر پدر را بشناخت بدیل را بکشت و سر پدر را ماخوذ داشته مدفون ساخت و این سخن در نزد من بنده استواری نیفتد چه در مکه کسی نبود که بدیل بن صریم را بدین کردار عطائی کند و جایزه دهد و عبد الله بن زبیر بن العوام که این هنگام در مکه دعوی دار خلافت بود با حبیب کینی و کیدی نداشت که بدیل این مسافت دراز را بپیماید و همه جا سر حبیب علاقه گردن اسب داشته باشد اگر بطمع عطا بود البته بکوفه میشتافت و الله اعلم بالحکم

شهادت حبیب بن مظاهر

نماز حسین علیه السلام در جنگ و شهادت سعید بن عبدالله

چون حبیب شهید شد مرگ او بر حسین علیه السلام سخت آمد فقال عِنْدَ اللهِ اَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُماةَ اَصْحابِي وَقالَ لِلّٰهِ دَرُّكَ يا حَبِيبُ لَقَدْ كُنْتَ فاضِلاً تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ واحِدَةٍ امام علیه السلام حبیب را بدعای خیر یاد کرد و او هر شبی قرآن را بتمامت قرائت میفرمود زهیر بن القین عرض کرد یا ابن رسول الله بابی انت و امی پدر و مادرم فدای تو باد چرا روی تو در قتل حبیب شکسته گشت گمان میبرید اینکه ما بر حقیم فرمود نیک میدانم که ما و شما بطریق هدایت میرویم عرض کرد دیگر چه باک داریم اینک بجانب جنت نعیم بهشت خواهیم شتافت حسین علیه السلام اینوقت زهیر بن القین و سعید بن عبدالله را فرمان کرد که از پیش روی ایستاده شوند تا آنحضرت فریضه ظهر را بپای برد و ایشان بر حسب فرمان خویشتن را هدف تیغ و تیر داشتند پس حسین علیه السلام با یک نیمه اصحاب نماز خوف بگذاشت و نیم دیگر ساخته دفع دشمن بودند سعید بن عبدالله در یمین و شمال امام علیه السلام خویشتن را سپر بلا ساخت چندان که بزخم تیغ و تیر از پای در افتاد وَهُوَ يَقُولُ اللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنَ عادٍ وَثَمُودٍ اللّٰهُمَّ اَبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلامَ وَاَبْلِغْهُ ما لَقِيتُ مِنْ اَلَمِ الْجِراحِ فَاِنِّي اَرَدْتُ بِذٰلِكَ نُصْرَةَ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ گفت خدایا لعن کن اینجماعت را بلعن عاد و ثمود ای پروردگار من سلام مرا به پیغمبر خود برسان و ابلاغ کن آنچه بمن رسید از زحمت جرح و زخم چه من اینجمله را در نصرت پسر پیغمبر تو بجان خریدم این بگفت و جان بداد در بدن او بیرون ضرب سیوف و طعن رماح زخم سیزده تیر یافتند بروایتی آنحضرت و اصحابش فرادا باشارت نماز گذاشتند مع القصه بعد از فراغت از نماز حسین علیه السلام اصحاب را بجهاد تحریض فرمود

کلمات حسین علیه السلام در تحریض لشکر

وَقالَ يا اَصْحابِي اِنَّ هٰذِهِ الْجَنَّةُ قَدْ فُتِحَتْ اَبْوابُها وَاتَّصَلَتْ اَنْهارُها وَاَيْنَعَتْ ثِمارُها وَزُيِّنَتْ قُصُورُها وَتُؤُلِّفَتْ وِلْدانُها وَحُورُها وَهٰذا رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالشُّهَداءُ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ وَاَبِي وَاُمِّي يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ وَيَتَباشَرُونَ بِكُمْ وَهُمْ مُشْتاقُونَ اِلَيْكُمْ فَحامُوا عَنْ دِينِ اللهِ وَذُبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود ای اصحاب اینک درهای بهشت گشاده است و انهار بهشت در جریان است و اثمار بهشت را هنگام اجتناست و قصور بهشت مزین است و حور و غلمان بهشت مألوف و مأنوس است و پیغمبر رسول خداست و شهیدانیکه مقتول شده اند حاضر خدمت اویند و پدر و مادر من قدوم شما را انتظار میبرند و مشتاق دیدار شمایند هم اکنون در ترویج دین خدا بکوشید و حرم رسول خدا را از دشمنان دفع دهید اینوقت اضطراب و اضطرار عظیم در میان اهل بیت پدید آمد و نا پروا از خیمها بیرون شدند و فریاد برداشتند که يا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ يا عُصْبَةَ الْمُؤْمِنِينَ حامُوا عَنْ دِينِ اللهِ وَذُبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ وَعَنْ اِمامِكُمْ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَدِ امْتَحَنَكُمُ اللهُ تَعالىٰ بِنا فَاَنْتُمْ جِيرانُنا فِي جِوارِ جَدِّنا وَالْكِرامُ عَلَيْنا وَاَهْلُ مَوَدَّتِنا فَادْفَعُوا بارَكَ اللهُ فِيكُمْ عَنّا گفتند ای جماعت مسلمانان ای پامردان مؤمنان حمایت کنید دین خدا را و دفع دهید دشمن را از حرم رسول خدا و دور کنید اعدا را از پیشوا و امام خود که پسر دختر پیغمبر شماست و بدانید که خداوند امتحان میفرماید شما را در نصرت ما و شما همسایگان و پناهندگان مائید و در پناه جد مائید و شما جوانمردانید و دوستان مائید لاجرم دشمنان ما را از ما دفع دهید اصحاب چون این کلمات بشنیدند بهای های بگریستند و بانگ ویله و ناله در هم افکندند و قالُوا نُفُوسُنا دُونَ اَنْفُسِكُمْ وَدِماؤُنا دُونَ دِمائِكُمْ وَاَرْواحُنا لَكُمُ الْفِداءُ وَاللهِ لا يَصِلُ اِلَيْكُمْ اَحَدٌ بِمَكْرُوهٍ وَفِينَا الْحَيٰوةُ وَقَدْ وَهَبْنا لِلسُّيُوفِ نُفُوسَنا وَلِلطَّيْرِ اَبْدانَنا فَلَعَلَّنا نَقِيكُمْ زُلَفَ الصُّفُوفِ وَنَشْرَبُ دُونَكُمُ الْحُتُوفَ فَقَدْ فازَ مَنْ كَسَبَ الْيَوْمَ خَيْراً وَكانَ لَكُمْ مِنَ الْمَنُونِ مُجِيراً و هم آواز گفتند ای اهل بیت رسول خدا جانهای ما برخی جانهای شماست و خونهای ما فدای خونهای شماست و ارواح ما خاص از برای شما فدیه ایست قسم بخدای کسی از در خصمی با شما نزدیک نتواند شد چند که ما زنده باشیم و بدنید

که ما در راه شما جانهای خود را دست باز داشتیم تا نثار حد و سیف و سنان شود و تنهای خود را وقف نمودیم تا طعمه نسور و عقبان گردد باشد که در حفظ و حراست شما بکوشیم تا شربت مرگ بنوشیم همانا امروز بفوز و فلاح آنکس دست یابد که در راه شما سر دهد این کلمات اول کس زهیر بن القین بود که دستوری مبارزت بخواست و بمیدان آمد و هم آورد طلب کرد و این ارجوزه بگفت

شهادت زهیر بن القین

اَنَا زُهَيْرٌ وَاَنَا ابْنُ الْقَيْنِ	وَفِي يَمِينِي مُرْهَفُ الْحَدَّيْنِ
اَذُودُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنِ	اِنَّ حُسَيْناً اَحَدُ السِّبْطَيْنِ
اِبْنُ عَلِيٍّ طاهِرِ الْجَدَّيْنِ	مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الزَّيْنِ
ذاكَ رَسُولُ اللهِ غَيْرُ الْمَيْنِ	يا لَيْتَ نَفْسِي قُسِّمَتْ قِسْمَيْنِ
وَعَنْ اِمامٍ صادِقِ الْيَقِينِ	اَضْرِبُكُمْ مُحامِياً عَنْ دِينِي
اَضْرِبُكُمْ وَلا اَرىٰ مِنْ شَيْنِ	اَضْرِبُكُمْ ضَرْبَ غُلامٍ زَيْنِ

بِاَبْيَضٍ وَاَسْمَرٍ رُدَيْنِي

این بگفت و چون صاعقه آتشبار خویشتن را بر قلب لشکر کفار زد و از یمین و شمال بتاخت و بسیار کس از ابطال رجال را بخاک انداخت بروایت محمد بن ابیطالب یکصد و بیست تن از شجعان کوفه را با تیغ در گذرانید آنگاه کثیر بن عبدالله الشعبی و دیگر مهاجر بن اوس التمیمی که نگران او بودند فرصتی بدست کرده بزخم سیف و سنان او را از پای در آوردند چون حسین علیه السلام افکنده او را بر خاک نگریست قالَ لا يُبْعِدُكَ اللهُ يا زُهَيْرُ وَلَعَنَ قاتِلَكَ لَعْنَ الَّذِينَ مُسِخُوا قِرَدَةً وَخَنازِيرَ فرمود ای زهیر خداوند ترا دور نیفکند از حضرت خویش و لعن کند کشنده ترا چنان لعنی که جماعتی از کمراهان را بصورت بوزینگان و خنزیران بر آورد آنگاه ابوثمامه صیداوی عرض کرد السلام علیک یا اباعبدالله و بمیدان مقاتلت تاخت و این شعر قرائت کرد

عَزاءٌ لِآلِ الْمُصْطَفىٰ وَبَناتِهِ	عَلىٰ حَبْسِ خَيْرِ النّاسِ سِبْطِ مُحَمَّدٍ
عَزاءٌ لِزَهْراءِ النَّبِيِّ وَزَوْجِها	خَزانَةِ عِلْمِ اللهِ مِنْ بَعْدِ اَحْمَدٍ
عَزاءٌ لِاَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ كُلِّهِمْ	وَحُزْناً عَلىٰ حَبْسِ الْحُسَيْنِ الْمُسَدَّدِ
فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِّي النَّبِيَّ وَبِنْتَهُ	بِاَنَّ ابْنَكُمْ فِي مَجْهَدٍ اَيِّ مَجْهَدِ

شهادت حجاج بن مسروق

و رزمی صعب ادا زپس او حجاج بن مسروق جعفی که مؤذن حسین علیه السلام بود دادار کارزار بداد و نیز کشته گشت آنگاه حاضر حضرت شد و این اشعار را برابر امام قرائت کرد

اَقْدِمْ حُسَيْنُ هادِياً مَهْدِيّا	اَلْيَوْمَ تَلْقىٰ جَدَّكَ النَّبِيّا
ثُمَّ اَباكَ ذَا النَّدىٰ عَلِيّا	ذاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ وَصِيّا
وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ الرِّضَى الْوَلِيّا	وَاَسَدَ اللهِ الشَّهِيدَ الْحَيّا
وَذَا الْجَناحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيّا	وَفاطِمَ وَالطّاهِرَ الزَّكِيّا
وَمَنْ مَضىٰ مِنْ قَبْلِهِ تَقِيّا	فَاللهُ قَدْ صَيَّرَنِي وَلِيّا
فِي حُبِّكُمْ اُقاتِلُ الدَّعِيّا	وَاَشْهَدُ اللهَ الشَّهِيدَ الْحَيّا
لِتَبْشِرُوا يا عِتْرَةَ النَّبِيّا	بِجَنَّةٍ شَرابُها مَرِيّا

وَالْحَوْضُ حَوْضُ الْمُرْتَضَى عَلِيّا

شهادت یحیی بن کثیر

آنگاه حظ جواز یافته بمیدان و غا شتافت و از آن پس پانزده کس را با تیغ درگذرانید و ادراک سعادت شهادت فرمود در کتاب شرح شافیه مسطور است که حجاج بن مسروق باتفاق غلام خود مبارک یکصد و پنجاه تن از کوفیان را بکشتند آنگاه کشته شدند بالجمله از پس او یحیی بن کثیر انصاری اجازت مبارزت یافت و بمیدان شتافت و این اشعار را تذکره کرد

ضَاقَ الْخِنَاقُ بِابْنِ سَعْدٍ وَابْنِهِ	بِلِقَائِهِمَا الْفَوَارِسُ الْأَنْصَار
وَمُهَاجِرِينَ مُخَضِّبِينَ رِمَاحَهُمْ	تَحْتَ الْعَجَاجَةِ مِنْ دَمِ الْكُفَّار
خُضِبَتْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ	وَالْيَوْمَ تُخْضَبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّار
خَانُوا حُسَيْنًا وَالْحَوَادِثُ جَمَّةٌ	وَرَضُوا يَزِيدًا وَالرِّضَا فِي النَّار
فَالْيَوْمَ نُشْعِلُهَا بِحَدِّ سُيُوفِنَا	بِالْمَشْرَفِيَّةِ وَالْقَنَا الْخَطَّار
هَذَا عَلَى ابْنِ الْأَوْسِ فَرْضٌ وَاجِبٌ	وَالْخَزْرَجِيَّةِ وَفِتْيَةِ النَّجَّار

وشجاعت و شهامتی بزرگ نمودار کرد بروایت ابی مخنف پنجاه تن از کفار را بکشت و در شرح شافیه مسطور است که چهل کس بکشت آنگاه کشته گشت و دیگر یحیی بن سلیم المازنی رخصت یافته آهنگ جهاد نمود و این رجز گفت

شهادت یحیی بن سلیم

لَأَضْرِبَنَّ الْقَوْمَ ضَرْبًا فَيْصَلًا	ضَرْبًا شَدِيدًا فِي الْعِدَاةِ مُعَجَّلًا
لَا عَاجِزًا فِيهَا وَلَا مُوَلْوِلًا	وَلَا أَخَافُ الْيَوْمَ مَوْتًا مُقْبِلًا

لَكِنَّنِي كَاللَّيْثِ أَحْمِي أَشْبُلًا

شهادت حنظلة بن سعد

و همچنان رزم داد و بسیار کس بکشت تا درجه شهادت یافت و دیگر در غوای جنگ حنظلة بن سعد شامی پیش شد و در برابر حسین علیه السلام بایستاد و در حفظ و حراست آنحضرت خویشتن را سپر حسام و هدف سهام ساخت و هر خدنگی که بجانب امام علیه السلام گشاد می یافت یا زخم سیف و سنانی که بقصد او فرا میرسید بجان و تن میخرید و همی بانگ برمیداشت که یَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيُسْحِتَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى یعنی ای قوم من میترسم بر شما که مستوجب عذاب لشکر احزاب شوید و کیفر قوم نوح و عاد و ثمود بینید و بحکم عدل خداوند کریم دستخوش عذاب الیم گردید ای قوم من بر شما میترسم از روز رستخیز و موقف پرسش که هیچ پشتوانی و نگاهبانی نتوانید یافت ای قوم با پسر پیغمبر رزم مزنید و عذاب خدای قاهر غالب را بر جان و تن حتم مکنید فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا ابْنَ سَعْدٍ رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ قَدِ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رَدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَنَهَضُوا إِلَيْكَ يَشْتِمُونَكَ وَأَصْحَابَكَ فَكَيْفَ بِهِمُ الْآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ فرمود ای حنظلة بن سعد خداوند ترا رحمت کناد دانسته باش که این جماعت مستوجب عذاب و عقاب شدند گاهی که بدانچه ایشان را بسوی حق دعوت کردی سر برتافتند و بر تو بیرون شدند و ترا بسب و شتم یاد کردند و اصحاب ترا دشنام گفتند از آن پس که برادران پارسای ترا کشتند از ایشان چه طمع داری حنظله عرض کرد یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد سخن براستی کردی آیا من بسوی پروردگار خود نروم و ببرادران خود ملحق نشوم فرمود شتاب کن و برو بسوی چیزی که بهتر است از دنیا و از آنچه در دنیاست و بسوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و زوال نپذیرد حنظله عرض کرد السلام علیک یا ابن رسول الله

صلی الله علیک و علی اهل بیتک و جمع بیننا و بینک فی الجنة و حمله گران افکند و رزمی بزرگ بداد و جان بر سر شهادت نهاد رحمة الله علیه و دیگر عبدالرحمن بن عبدالله الیزنی آهنگ میدان کرد و این رجز خواند

شهادت عبدالرحمن بن عبدالله

أَنَا ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ آلِ يَزَنْ	دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَحَسَنْ
أَضْرِبُكُمْ ضَرْبَ فَتًى مِنَ الْيَمَنْ	أَرْجُو بِذَاكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمُؤْتَمَنْ

شهادت عمرو بن قرظه

و خویشتن را در میان لشکر اعدا افکند و تنی چند را بکشت و دولت شهادت یافت و دیگر عمرو بن قرظة الانصاری آغاز جهاد فرمود و در خدمت امام علیه السلام تمام رغبت جانبازی مینمود اگر خدنگی بسوی آنحضرت گشاده میشد سینه خویش را آماج میداشت و اگر زخم نیزه و شمشیر فرا میرسید بر تن و جان میخرید ناگاه بجانب آنحضرت نگران شد و قال يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَوَفَيْتُ قَالَ نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَاقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ مِنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمْهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ عرض کرد ای پسر پیغمبر خدای آیا شرط جانبازی بپای آوردم فرمود بعهد خویش وفا کردی اکنون رسول خدا را از من سلام برسان که اینک من بر اثرم و در میرسم بالجمله عمر و اجازت مبارزت یافت و این ارجوزه قرائت نمود

قَدْ عَلِمَتْ كَتِيبَةُ الْأَنْصَارْ	أَنْ سَوْفَ أَحْمِي حَوْزَةَ الذِّمَارْ
ضَرْبَ غُلَامٍ غَيْرِ نِكْسٍ شَارِي	دُونَ حُسَيْنٍ مُهْجَتِي وَدَارِي

شهادت جون غلام ابی ذر

و چنان عاشقانه خویشتن را بمیان لشکر دشمن افکندی که هیچ عاشق هجران زده بخلوتسرای معشوق در نشدی و رزمی صعب داد و بسیار کس از اعدا را بخاک انداخت و طعمه ذئاب و کلاب ساخت پس شربت شهادت چشید و رخت بسرای دیگر کشید و دیگر جون غلام ابی ذر غفاری و او عبدی سیاه بود و آرزوی شهادت نمود و در طلب رخصت حاضر حضرت شد فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي فَإِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَلِ بِطَرِيقِنَا حسین علیه السلام فرمودی جون تو در طلب عافیت متابعت ما کردی خویشتن را مبتلای ما مکن و از جانب من ماذونی طریق سلامت میجوی فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا فِي الرَّخَاءِ أَلْحَسُ قِصَاعَكُمْ وَفِي الشِّدَّةِ أَخْذُلُكُمْ وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُنْتِنٌ وَإِنَّ حَسَبِي لَلَئِيمٌ وَلَوْنِي لَأَسْوَدُ فَتَنَفَّسْ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ فَتَطِيبَ رِيحِي وَيَشْرُفَ حَسَبِي وَيَبْيَضَّ وَجْهِي لَا وَاللَّهِ لَا أُفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ عرض کرد یا ابن رسول الله من در ایام راحت و خصب نعمت بکاسه لیسی شما شاد خوار و خرسند بودم امروز که روز سختی و شدت است شما را در دست خواری و خذلان باز دهم و خویشتن برهیم سوگند باخدای بوی من عفن و منتن است و حسب من دون و زبون است و گونه من قیرگون است مگر دریغ داری بهشت را بر من تا بوی من نیکو شود و حسب من شریف گردد و روی من سفید باشد لا والله هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را باخون شما در هم آمیزم این بگفت و اجازت مبارزت حاصل کرد و بمیدان مناجزت بتاخت و این رجوزه را تذکره ساخت

كَيْفَ يَرَى الْفُجَّارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ	بِالْمَشْرَفِيِّ الْقَاطِعِ الْمُهَنَّدِ
بِالسَّيْفِ صَلْتًا عَنْ بَنِي مُحَمَّدِ	أَذُبُّ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ
أَرْجُو بِذَاكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمَوْرِدِ	مِنَ الْإِلَهِ الْوَاحِدِ الْمُوَحَّدِ

إِذْ لَا شَفِيعَ عِنْدَهُ كَأَحْمَدِ

آنگاه حمله گران افکند و سخت بکوشید تا شربت شهادت بنوشید حسین علیه السلام بیامد و بر سر او بایستاد و قال اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یعنی پروردگارا سفید کن روی او را

و نیکو کن بوی او را و او را با ابرار محشور کن و در میان او و محمد و آل محمد شناسائی ده و دوستی بیفکن حضرت باقر از علی بن الحسین صلوات الله علیهم روایت میکند که مردمان گاهی که برای دفن قتلی حاضر شدند جسد جون را بعد از ده روز یافتند و بوی مشک از و ساطع بود رضوان الله علیه

شهادت عمرو بن خالد صیداوی

و دیگر عمرو بن خالد صیداوی بحضرت امام علیه السلام آمد فقال یا ابا عبد الله قد هممت ان الحق اصحابی و کرهت ان اتخلف و اراک وحیدا من اهلک قتیلا عرض کرد یا ابا عبد الله عزیمت درست کرده ام که با برادران و مصاحبان خود پیوسته شوم و مکروه میشمارم که از ایشان تخلف کنم و ترا تنها و مقتول بینم فقال له الحسین تقدم فانا لاحقون بک عن ساعة فرمود تاختن کن و رزم میزن که هم در ساعت من با تو ملحق خواهم شد پس بتاخت و تنی چند را بخاک بینداخت و هم بخاک در افتاد و جان بداد

شهادت سوید بن عمرو

و دیگر سوید بن عمرو بن ابی المطاع آهنگ قتال نمود و او مردی شریف و زاهد و کثیر الصلوة بود از حضرت امام علیه السلام خط جواز گرفته بمیدان گرم و کد از آمد و چون شیر شرزه حمله ور گشت و بسیار کس بکشت و عظیم بزخم سیف و سنان صبر نمود و چندان جراحت یافت که اندامش سستی پذیرفت و از نیروی جنبش فرو ماند و در میان کشتگان افتاده بود تا گاهی که شنید حسین علیه السلام مقتول گشت او را کاردی خف بود قوت کرده آن کارد را بر آورد و لختی با آن حربه جهاد کرد تا شهید شد

شهادت قرة بن ابی قرة

و دیگر قرة بن ابی قرة الغفاری عزم کارزار نمود و از حضرت حسین علیه السلام اجازت یافت و بازمیدان شد و این رجز قرائت کرد

قد علمت حقا بنو غفار ... و خندف بعد بنی نزار
بانی اللیث لدی الغبار ... لاضربن معشر الفجار
بکل عضب ذکر بتار ... ضربا وجیعا عن بنی الاخیار
رهط النبی سادة الابرار

شهادت مالک بن انس

پس قتال داد تا مقتول گشت و دیگر مالک بن انس المالکی ساخته قتال شد و بمیدان و غا تاخت و این ارجوزه بپرداخت

قد علمت مالک و الدودان ... و الخندفیون و قیس عیلان
بان قومی آفة الاقران ... لدی الوغا و سادة الفرسان
مباشر و الموت بطعن آن ... لسنا نری العجز عن الطعان
آل علی شیعة الرحمن ... آل زیاد شیعة الشیطان

این بگفت و رزم ساخت تا رحل اقامت بدیگر سرای انداخت ابن نما گوید نام این مجاهد مالک بن انس نیست بلکه انس بن حارث الکاهلی است

شهادت عمرو بن مطاع

و دیگر عمرو بن مطاع الجعفی از فرزند حیدر کرار رخصت کیرودار یافت و این رجز انشاد کرد

انا ابن جعف و ابی مطاع ... و فی یمینی مرهف قطاع
و اسمر فی راسه لماع ... یری له من ضوئه شعاع
الیوم قد طاب لنا القراع ... دون حسین الضرب و السطاع
یرجی بذاک الفوز و الدفاع ... عن حر نار حین لا انتفاع
صلی علیه الملک المطاع

او نیز رزمی سخت داد تا رخت از جهان فانی بسرای جاودانی کشید و دیگر جوانی که بدست کوفیان پدر کشته بود بتحریض مادر آهنگ میدان کرد چه مادر او را مخاطب داشت فقالت له اخرج یا بنی و قاتل بین یدی ابن رسول الله گفت ای پسر بیرون شو

و در پیش روی پسر رسول خدا رزم میزن و قتال میده لاجرم آن جوان شاکی السلاح طریق فوز و فلاح گرفت فقال الحسین هذا شاب قتل ابوه و لعل امه تکره خروجه فرمود این پسر پدر کشته است تواند شد که خروج او بر مادرش مکروه افتد آن جوان عرض کرد یا ابن رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد این تیغ را مادر بر میان من بست تا در پیش روی پسر پیغمبر جانبازی کنم و در آن جهان سرافرازی فرمایم لاجرم امام علیه السلام او را اجازت مبارزت داد تا در میدان مناجزت در آمد و این رجز قرائت کرد

امیری حسین و نعم الامیر ... سرور فؤاد البشیر النذیر
له طلعة مثل شمس الضحی ... له غرة مثل بدر منیر

و خویشتن را بر حد و سیف و سنان افکند و کشش و کوشش نمود تا کشته گشت لشکریان سر او را از تن دور کردند و بلشکرگاه حسین علیه السلام افکندند مادر سر پسر را برگرفت و بسینه بچسبانید و گفت احسنت ای پسرک من ای شادمانی دل من و ای روشنی چشم من و آن سر را با تمام غضب بسوی سپاه دشمن پرانید از قضا بر مقتل مردی آمد و او را بکشت آنگاه عمود خیمه برگرفت و حمله گران افکند و این ارجوزه انشاد کرد

انا عجوز سیدی ضعیفة ... خالیة بالیة نحیفة
اضربکم بضربة عنیفة ... دون بنی فاطمة الشریفة

شهادت جنادة بن حارث

و دو تن از لشکر کفار را بکشت حسین علیه السلام فرمان کرد تا از میدان مبارزت که بر زنان روا نیست باز شد و دیگر جنادة بن حارث الانصاری بحضرت امام علیه السلام شتافت و رخصت مبارزت یافت و این شعر قرائت نمود

انا جناد و انا ابن الحارث ... لست بخوار و لا بناکث
عن بیعتی حتی یرثنی وارث ... الیوم شلوی فی الصعید ماکث

شهادت عمرو بن جناده

و در قتال شانزده تن بکشت از پس او عمرو بن جناده آهنگ مبارزت نموده در برابر صفوف عدا این شعر قرائت کرد

اضق الخناق من ابن هند و ارمه ... من عامه بفوارس الانصار
و مهاجرین مخضبین رماحهم ... تحت العجاجة من دم الکفار
خضبت علی عهد النبی محمد ... فالیوم تخضب من دم الفجار
و الیوم تخضب من دماء اراذل ... رفضوا القرآن لنصرة الاشرار
طلبوا بثارهم ببدر اذ اتوا ... بالمرهفات و بالقنا الخطار
و الله ربی لا ازال مضاربا ... فی الفاسقین بمرهف بتار
هذا علی الازدی حق واجب ... فی کل یوم تعانق و کرار

بعضی از این اشعار در ذیل احوال یحیی بن کثیر الانصاری مرقوم شد تواند بود که توارد رفته یا منحول بوده بالجمله جان عمرو بن جناده نیز در این گیر و دار از مرکب تن پیاده گشت

شهادت عابس بن شبیب و شوذب غلام او

و دیگر عابس بن شبیب شاکری چون از برای ادراک سعادت شهادت عزیمت درست کرد روی با شوذب مولی شاکر آورد و گفت ای شوذب در این امید بیاو بلیه عما چه رای زنی و چه نهاد خاطر چه کردی شوذب گفت تصمیم عزم داده ام که در رکاب پسر پیغمبر رزم دهم تا کشته شوم عابس گفت ظن من در حق چون تو ئی جز این صورت بر زمین بنا ورد اکنون حاضر حضرت ابی عبد الله شو تا ترا چون دیگر کسان در شمار شهدا احتساب گیرد و دانسته باش که از پس امروز چنین روز بدست هیچکس نشود چه امروز روز یست که مرد تواند از تحت الثری قدم بر فرق ثریا زند و از بیرنگ هیولانی خویش را با رنگ عقلانی کشاند لاجرم این روز را با دل بدست نشود

پس شوذب را برداشت و نزد حسین علیه السلام آمد و قال یا اباعبدالله اما والله ما امسی علی وجه الارض قریب ولا بعید اعز علیّ ولا احب الیّ منک ولو قدرت علی ان ادفع عنک الضیم او القتل بشیء اعز علیّ من نفسی و دمی لفعلت السلام علیک یا اباعبدالله اشهد انی علی هداک و هدی ابیک عرض کرد یا اباعبدالله هیچ آفریده چه نزدیک و چه دور چه خویش و چه بیگانه در روی ارض و زبهای بزرگ که در نزد من از تو عزیزتر و محبوبتر باشد و اگر قدرت داشتمی که این ظلم و قتل را از تو دفع دهم بچیزی که در نزد من از جان من و خون من عزیزتر بودی توانی و تراخی نمینورزیدم آنگاه آنحضرت را سلام داد و عرض کرد یا اباعبدالله گواه باش که من بر دین تو و دین پدر تو میگذرم این بگفت و چون اژدهای دمان بمیدان تاخت و گرد برگرد میدان چون شعله جواله جولانی بکرد و ندا در داد که الا رجل الا رجل هم آوردی ما کیست و قرن و قرین ما کجاست ربیع بن تمیم که مردی از لشکر عمر بن سعد بود میگوید که من عابس را میشناختم و شجاعت او را میدانستم و او را بسیار وقت در مواقع هایله دیده بودم روی با لشکریان کردم فقلت ایها الناس هذا اسد الاسود هذا ابن شبیب گفتم ای مردم این شیر شیرانست اینست پسر شبیب هر کس از شما بیرون شود و با او رزم دهد البته از چنگ او بسلامت نرهد لشکریان چون این کلمات بشنیدند عنان تهور و تجاسر را از مبارزت او بازکشیدند چون عابس را هیچ مرد آهنگ نبرد نفرمود ناچار فریاد برداشت که الا رجل الا رجل عمر سعد این کار ناگوار افتاد فرمان داد که عابس را سنگباران بگیرند لشکریان از هر سو بجانب او حجر و مدر روان کردند عابس چون این بدید در خشم شد زره خویش را از تن برآورد و بیفکند و خود آهنین از سر برگرفت و بپرانید آنگاه چون شیر شمیده و گرگ گله دیده حملهای ثقیل متواتر کرد ربیع بن تمیم گوید سوگند با خدای همی نگریستم که بهر سوی عطف عنان کردی دویست و برافزون ترک جان گفتند و کوس زنان بر زبر یکدیگر رفتند بدین گونه رزم داد تا از کثرت جراحات احجار و زخم سنان و سیف نزار از اسب در افتاد کوفیان او را کشتند و سر او را از تن دور کردند و تنی چند دعوی دار شدند و هر یک همی گفت من او را کشتم عمر بن سعد گفت هیچکس بکتنه او را نکشت بلکه همگان در قتل او همدست شدید

شهادت عبدالله غفاری و عبدالرحمن غفاری

بعد از شهادت عابس و شوذب عبدالله و عبدالرحمن پسرهای عروة بن حراق که از قبیله غفاری بودند بحضرت امام علیه السلام آمدند و از دور بایستادند و عرض کردند یا اباعبدالله السلام علیک بحضرت تو آمده ایم تا رخصت قتال حاصل کنیم و در پیش روی تو رزم زنیم و چند که توانیم دشمن را از تو دفع دهیم فقال مرحبا بکما ادنوا منی حسین علیه السلام ایشان را ترحیب گفت و فرمود نزدیک شوید ایشان لختی پیش شدند و هر دو تن گریان بودند فقال یا ابنی اخی ما یبکیکما فوالله انی لارجو ان تکونا بعد ساعة قریری العین فرمود ای پسران برادر من چه چیز شما را بگریانید سوگند با خدای ساعتی دیگر چشم شما روشن میشود و کامران میگردید و شادمان میشوید عرض کردند جان ما فدای تو باد سوگند با خدای ما بر جان خویش نمیگرییم از این روی گریانیم که ترا در محیط بلا نگرانیم و چاره نتوانیم فرمود خداوند بدین رنج و مواسات که حمل میدهید شما را اجزای پرهیزکاران دهاد آنگاه آهنگ جنگ کردند و گفتند السلام علیک یا ابن رسول الله فرمود و علیکما السلام و رحمة الله و برکاته پس ایشان برفتند و قتال دادند تا کشته شدند

شهادت غلام ترکی

و دیگر حسین علیه السلام را غلام ترکی بود در بحر اللئالی مسطور است که آن غلام را سیدالشهداء علیه السلام ابتیاع نمود و بفرزند خود زین العابدین علیه السلام هبه فرمود و در کتاب روضة الاحباب مرقوم است که چون غلام در طلب رخصت جهاد بحضرت امام علیه السلام آمد آنحضرت فرمود از سید سجاد رخصت جهاد بخواه پس غلام ترکی از زین العابدین اجازت یافت و اهل حرم را وداع گفت و بشتافت و این رجز خواند

البحر من طعنی وضربی یصطلی — والجو من سهمی ونبلی یمتلی
اذا حسامی فی یمینی ینجلی — ینشق قلب الحاسد المبجل

آنگاه تیغ بکشید و حمله افکند و هفتاد کس را طعمه تیر و تیغ ساخت سید سجاد علیه السلام چون دانست غلام او در کار حرب و ضرب خواست مبارزت او را انکار کرد و بفرمود تا شادروان خیمه را برزدند غلام ترک پس از رنجی بزرگ و کارزاری عظیم دیگر باره بحضرت زین العابدین علیه السلام آمد و آنحضرت را وداع گفت و بازمیدان شتافت درین کرت از زحمت کوشش و شدت عطش و کثرت جراحت بخاک افتاد سیدالشهداء علیه السلام چون عقاب دمان بر سر او حاضر شد و از اسب فرود آمد و بر او بگریست و چهره مبارکرا برگونه او گذاشت غلام ترکی را هنوز از حشاشه جان چیزی در تن بود چشم بگشود و سیدالشهدا را در کنار خود دید بروی آنحضرت تبسمی کرد و در گذشت رضوان الله علیه

شهادت یزید بن زیاد

از پس او یزید بن زیاد بن شعثا بمیدان مبارزت آمد و او را هشت چوبه تیر در کنانه بود و انجمله را بسوی اعدا گشاد و از پنج چوبه تیر از سهام او خطا نکرد و پنج تن را بخاک افکند و در هر تیر که از کمان میگشاد حسین علیه السلام میفرمود اللهم سدد رمیته واجعل ثوابه الجنة یعنی ای پروردگار تیر او را بر نشان نشان و پاداش کردار او را بهشت جاودان بگردان بالجمله کوفیان او را در پره افکندند و از هر جانب او را زخمی و ضربتی زدند تا مقتول گشت

شهادت ابو عمرو نهشلی

و دیگر ابو عمرو نهشلی که گروهی او را خثعمی خوانند آغاز مقاتله نمود و او مردی شب زنده دار و نمازگذار و متقی و پرهیزکار بود ابن نما حدیث میکند که مهران مولی بنی کاهل که روز عاشورا حاضر کربلا بود روایت میکند که مردی را دیدم چون شیر شرزه قتال میدهد و مردمان چون گله گرگ دیده از پیش روی او فرار میکنند گفتم کیست گفتند ابو عمرو نهشلی جمعی را بکشت و بحضرت حسین آمد و این شعر بگفت

ابشر هدیت الرشد تلقی احمدا — فی جنة الفردوس تعلو صعدا

و دیگر باره بجنگ در آمد عامر بن نهشل از جماعت بنی اللات از قبیله ثعلبه بروی حمله کرد و او را مقتول ساخت و سر او را از تن جدا نمود

شهادت یزید بن مهاجر

آنگاه یزید بن مهاجر که ابوالشعثاء کنیت داشت از مردم بنی بهدله از طایفه کنده بمیدان آمد و این رجز گفت

انا یزید وابی المهاجر — کأننی لیث بغیل خادر
یا رب انی للحسین ناصر — ولابن سعد تارک وهاجر

شهادت سیف بن ابی الحارث و مالک بن عبدالله

او نیز قتال داد و پنج تن را با پیکان تیر بئس المصیر فرستاد آنگاه کوفیان بر او تاختند و او را با دیگر شهدا ملحق ساختند و از پس او سیف بن ابی الحارث بن سریع و دیگر مالک بن عبدالله بن سریع از قبیله جابریان از بطن همدان آهنگ مقاتلت کردند و ایشان را بنو جابر گفتند بالجمله هر دو تن بحضرت سیدالشهداء علیه السلام آمدند و گفتند السلام علیک یا ابن رسول الله و این خصلتی معمول بود که هر مردی از پس مردی که آهنگ میدان میکرد حاضر میشد و عرض میکرد السلام علیک یا ابن رسول الله و بسوی میدان روان میگشت و آنحضرت میفرمود وعلیک السلام ونحن خلفک ثم یقرأ فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر

بالجمله ایشان بمیدان قتال رفتند و رزم دادند تا ادراک سعادت شهادت کردند

ذکر جماعتی از شهدای یوم عاشورا که در بحار الانوار و بعضی از کتب نام ایشان را رقم نکرده اند

مکشوف باد که آنچه من بنده باجتهاد خویش از مصنفات اهل سنت و جماعت و مولفات علمای امامیه اثنا عشریه فحص کرده ام و استوار داشته ام شهدای یوم عاشورا افزون از هفتاد و دو تن بوده اند و علمای اخبار باختلاف سخن کرده اند و مسعودی چنانکه بدان اشارت شد شمار شهدای روز عاشورا را هزار تن دانسته و اینکه در السنه و افواه معروف بهفتاد و دو تن آمده این عدد شمار آنانند که از مدینه در رکاب حسین علیه السلام کوچ دادند و ملازمت رکاب داشتند لکن در عرض راه و مدتی که در مکه اقامت داشتند جماعتی کثیر ملازمت حضرتش را اعتبار کردند و گاهی که حل بیعت فرمود جماعتی پراکنده شدند و گروهی بپائیدند و در شب عاشورا سی تن از سپاه ابن سعد بلشکرگاه آنحضرت

فرا آمد لاجرم واجب میکند که ما شهدا را افزون از هفتاد و دو تن که از مدینه ملازمت رکاب داشته اند دانیم اکنون بر سر سخن رویم و نام آنانرا که فاضل مجلسی علیه الرحمه یاد نفرموده است فرایاد آریم و نام راویان اسناد باز نمائیم و تا کنون چند که از شهدا را باز نموده ایم پیش و کم پنج تن بر آنچه فاضل مجلسی نگاشته افزوده ایم نخست علی پسر حر بن یزید ریاحی دوم مصعب برادر حر سه دیگر پسر مسلم بن عوسجه چهارم کثیر پنجم عبد الرحمن ابن عروه و سند هر یک در جای خود مرقوم افتاده هم اکنون جماعتی از شهدا را که نیز در بحار الانوار و بعضی از کتب مذکور نیست رقم میشود

شهادت زیاد مصاهر الکندی

نخستین زیاد مصاهر الکندی است عبد الله بن محمد رضا الحسینی در جلد دویم جلاء العیون از مولفات خود مینویسد که بعد از مالک بن انس زیاد مصاهر الکندی بر لشکر ابن سعد حمله کرد و نُه تن از آن گروه را با تیغ بگذرانید آنگاه مقتول گشت و دیگر ابراهیم بن الحسین بروایت ابی مخنف

شهادت ابراهیم بن الحسین

لوط بن یحیی آغاز مقاتله نمود همانا یحیی از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام است و پسرش لوط که مکنی بابی مخنف است در شمار اصحاب حسن و حسین علیهما السلام است چون خود حاضر این مواقع بوده چه آنچه را دیده و آنرا که شنوده یکباره خالی از صحت نباید دانست بالجمله ابراهیم این رجز انشاد کرد

اَقْدِمْ حُسَیْنُ الْیَوْمَ تَلْقَی اَحْمَدا	ثُمَّ اَباکَ الطّاهِرَ الْمُؤَیَّدا
وَالْحَسَنَ الْمَسْمُومَ ذاکَ الْاَسْعَدا	وَذَا الْجَناحَیْنِ حَلیفَ الشُّهَدا
وَحَمْزَةَ اللَّیْثَ الْکَمِیَّ السَّیِّدا	فی جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ فازُوا سُعَدا

آنگاه چون ضیغم غضبان خویش را در لشکر ابن سعد افکند و پنجاه تن و بروایتی هشتاد و چهار تن از ابطال سپاه را بزخم سیف و سنان تباه ساخت و دیگر باره این رجز انشاد کرد

اَضْرِبُ مِنْکُمْ مَفْصِلاً وَساقا	لِیُهْرَقَ الْیَوْمَ دَمی اِهْراقا
وَیُرْزَقُ الْمَوْتَ اَبا اِسْحاقا	اَعْنی بَنِی الْفاجِرَةِ الْفُسّاقا

شهادت علی بن مظاهر

آنگاه از جهان فانی جای بپرداخت از پس او بروایت ابی مخنف علی بن مظاهر الاسدی چنانکه در شرح شافیه نیز مسطور است بمیدان آمد و این رجز بگفت

اَقْسَمْتُ لَوْ کُنّا لَکُمْ اَعْدادا	اَوْ شَطْرَکُمْ وَلَّیْتُمْ اَکْتادا
یا شَرَّ قَوْمٍ حَسَبًا وَزادا	لا حَفِظَ اللهُ لَکُمْ اَوْلادا

شهادت المعلی بن المعلی

و بر لشکر کوفه حمله ور گشت و هفتاد تن از آن جماعت را دستخوش هلاکت ساخت آنگاه بدیگر شهدا ملحق شد همانا ارجوزه که علی بن مظاهر قرائت کرده با رجزی که حبیب بن مظاهر گفت چنانکه مرقوم افتاد اندک مینوتی دارد و دیگر المعلی بن المعلی چنانکه در شرح شافیه مسطور است و ابی مخنف روایت میکند معروف بود بشجاعت و شهامت بمیدان مقاتلت آمد و این شعر قرائت کرد

اَنَا الْمُعَلّی حافِظًا لا اَجْتَلی	دینی عَلی دینِ مُحَمَّدٍ وَعَلی
اَذُبُّ حَتّی یَنْقَضی اَجَلی	ضَرْبَ غُلامٍ لا یَخافُ الْوَجَلِ
اَرْجُو ثَوابَ الْخالِقِ الْاَزَلی	لِیَخْتِمَ اللهُ بِخَیْرٍ عَمَلی

شهادت طرماح بن عدی

و رزمی صعب افکند و شصت و چهار تن از لشکر ابن سعد را با تیغ درگذرانید آنگاه لشکریان او را در پره انداختند و از هر سوی بطعن و ضربش آسیب کردند تا ضعیف شد و ماخوذ گشت و او را نزد ابن سعد آوردند گفت سخت نیکو نصرت کردی صاحب خود حسین را و فرمان داد تا سرش را از تن جدا کردند از پس او طرماح بن عدی چون شیر آشفته ترک جان گفته بمیدان آمد و این شعر بگفت

اَنَا طِرِمّاحٌ شَدیدُ الضَّرْبِ	وَقَدْ وَثِقْتُ بِالْاِلهِ الرَّبِّ
اِذا انْتَضَیْتُ فِی الْهِیاجِ عَضْبی	یَخْشی قِرْنی فِی الْقِتالِ غَلَبی
فَدُونَکُمْ فَقَدْ تَشَبَّثَ قَلْبی	عَلَی الطُّغاةِ لَوْ بِذاکَ صَلْبی

چون پلنگ رها گشته و چون مرد پدر کشته بر کوفیان حمله افکند و از چپ و راست بتاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت تا هفتاد تن از آن گروه را نابود ساخت ناگاه در آن گیرودار اسبش بروی در رفت و او را از پشت در انداخت کوفیان گرد او را فرو گرفتند و گردنش را بزدند رحمة الله علیه در شرح شافیه مسطور است که محمد بن مطاع خویشتن را ساخته جهاد ساخت و از امام علیه السلام رخصت مبارزت

شهادت محمد بن مطاع

یافته بمیدان شتافت و سی تن از سپاه ابن سعد را با تیغ و تیر تباه ساخت آنگاه بدست کوفیان شهید شد از پس او چنانکه در شرح شافیه

شهادت جابر بن عروه

مرقوم است و ابو مخنف حدیث میکند جابر بن عروه غفاری که مردی سالخورده و پارسا بود و در غزوه بدر و دیگر غزوات ملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله میفرمود و عصابه بر پیشانی بسته بود که جلد ابروهای او فرو نیفتد و چشم او را از دیدار باز ندارد حسین علیه السلام چون نگریست که جابر آهنگ جنگ دارد فرمود شَکَرَ اللهُ سَعْیَکَ یا شَیْخُ و جابر این شعر بارجوزه قرائت کرد

قَدْ عَلِمَتْ حَقًّا بَنُو غِفارِ	وَخِنْدِفٌ ثُمَّ بَنُو نِزارِ
بِنَصْرِنا لِاَحْمَدَ الْمُخْتارِ	یا قَوْمِ حامُوا عَنْ بَنِی الْاَطْهارِ
اَلطَّیِّبینَ السّادَةِ الْاَخْیارِ	صَلّی عَلَیْهِمْ خالِقُ الْاَبْرارِ

شهادت زید بن داود

پس آغاز جنگ نمود و در پیش روی امام علیه السلام هشتاد تن مرد رزم آزمای را بخاک انداخت و خود نیز جای بپرداخت رضوان الله علیه از پس او مالک بن داود حضرت امام علیه السلام را سلام داده بمیدان شتافت و این شعر بگفت

اِلَیْکُمْ مِنْ مالِکٍ الضِّرْغامِ	ضَرْبَ فَتًی یَحْمی عَنِ الْکِرامِ
یَرْجُو ثَوابَ اللهِ ذِی الْاِنْعامِ	سُبْحانَهُ مِنْ مالِکٍ عَلّامِ

شهادت عبد الرحمن الکدری و برادرش

آنگاه با شمشیر کشیده بکردار شیر شمیده خویشتن را بر صفوف اعدا زد و از پس آنکه شصت تن را از مرکب حیات پیاده کرد خود بر فرف رحمت سوار شد عبد الرحمن بن الکدری و برادرش بروایت صاحب شرح شافیه در پیش روی امام علیه السلام مردانگیها نمودند و حملهای گران متواتر کردند و بسیار کس از لشکر مخالف را بکشتند و شهید شدند و دیگر مالک بن اوس المالکی بروایت اعثم کوفی که از بزرگان

شهادت مالک بن اوس

علمای اخبار و موثقین راویان آثار است با شمشیر کشیده بمیدان تاخت و چند تن مبارز را بخاک انداخت آنگاه در راه سید الشهدا علیه السلام بذل جان فرمود و همچنان بروایت اعثم کوفی انیس بن معقل الاصبحی خویشتن را الفدای بفروخت و در حضرت حسین علیه السلام

شهادت انیس بن معقل

عرض کرد السلام علیک یا ابن رسول الله و بجانب اعدا ترکتاز کرد و این ارجوزه قرائت نمود

اَنَا اُنَیْسٌ وَاَنَا ابْنُ مَعْقِلِ	وَفی یَمینی نَصْلُ سَیْفٍ مُصْقَلِ
اَعْلُو بِهَا الْهاماتِ وَسْطَ الْقَسْطَلِ	عَنِ الْحُسَیْنِ الْماجِدِ الْمُفَضَّلِ

ابْنِ رَسُولِ اللهِ خَیْرِ مُرْسَلِ

پس وی داد کس بکشت و شمشیر همی زد تا جان بجد و شمشیر سپرد

ذکر اسامی جماعتی از شهدای یوم عاشورا که بعضی از علمای اخبار و تواریخ در مولفات خود رقم کرده اند

اسامی شهدای یوم عاشورا را آنچه من بنده از کتب معتبره باستیعاب و استقرا یافتم و استوار داشتم بنگاشتم و سید بن طاوس باسناد خود

از امام منتظر صاحب الامر صلوات الله علیه ترتیب زیارت شهدا روایت میفرماید که حاوی وحاکی اسامی بنی هاشم وجز بنی هاشم است ودر آن زیارت اسامی بسیار کس از شهداست که علمای اخبار وتواریخ در کتب خود یاد نکرده اند من بنده آن کتاب زیارت را انشاء الله درجای خود خواهم نگاشت اکنون اجمالا آن اسامی را میگذارم که امام علیه السلام شهادت ایشان را منصوص داشته وعلمای اخبار بذکر نام ونشان ایشان نپرداخته اند تا مکشوف افتد که شهدای یوم عاشورا بهفتاد ودو تن محصور نبوده اند اکنون بر سر سخن آئیم نخستین از شهدا که مورخین ومحدثین یاد نکرده اند سلیمان مولی حسین علیه السلام است ودیگر قارب مولی حسین علیه السلام است ودیگر منجح مولی حسین علیه السلام است ودیگر سعد بن بشر بن عمر الحضرمی است ودیگر یزید بن حصین الهمدانی المشرقی القاری ودیگر عمر بن الکعب الانصاری ودیگر عبدالله بن عمیر الکلبی ودیگر انس بن کاهل الاسدی ودیگر شبیب بن عبدالله النهشلی ودیگر حجاج بن زید السعدی ودیگر جوین بن مالک الضبعی ودیگر یزید بن ثبیت القیسی ودیگر قعنب بن عمرو النمیری ودیگر سالم مولی عامر بن مسلم ودیگر زید بن معقل الجعفی ودیگر جندب بن حجر الخولانی ودیگر سعید مولی عمر بن خالد الصیداوی ودیگر سالم مولی بنی المدینة الکلبی ودیگر قاسم بن حبیب الازدی ودیگر عمر بن جندب الحضرمی ودیگر شبیب بن حارث بن سریع همانا اسامی شهدا در این کتاب زیارت هشتاد تن مسطور است جمعی که در جنگ انبوه باول حمله کشته شدند بجای خود رقم کردیم وکروهی را باتفاق مبارزان بشرح حال پرداختیم وشهدای بنی هاشم از این پس نگاشته می آید اینجمله که اکنون بنام ونشان مرقوم افتاد آنانند که علمای اخبار وسیر در کتب خویش نام نبرده اند وخبر نداده اند

ذکر شهادت بنی هاشم

ذکر حال جوانان بنی هاشم که یوم عاشورا در رکاب حسین علیهما السلام شهید شدند

من بنده را در خاطر چنین صورت می بندد که جوانان بنی هاشم با آن مردانگی وجوانمردی هرگز رضا نمیدادند که اصحاب حسین علیه السلام درکار جلادت وادراک شهادت از ایشان سبقت گیرند وهمچنان حسین علیه السلام با آن فتوت وکرامت هرگز رضا نمیداد که سلامت خویش را مقدم بدارد ودوستان وخویشاوندان را که دلبندان وجگربندند شمشیر اعادی سپارد باید دانست که این تاخیر وتقدیم سلامت را تدبیر بود بلکه این کردار حاوی دو حکمت است نخست آنکه چون مرگ احباء واقربا وفرزندان را نظاره کند وهر یک را از پس دیگری بزخم تیغ اعادی پاره پاره بیند مشکک اجر شکیب چنین وداهی در حضرت الهی فاضلتر از آنست که نخست خویشتن را بکشتن دهد واز دیدار چنین قضایا وبلایا برهد وحکمت دیگر که فاضلتر است از آنچه رقم شد اینست که انبیا واوصیا را تمام همت ونهمت مقصور است بر تربیت ورحمت برامت وشفقت ایشان در حق امت افزونتر است از محبت پدران ومادران در حق فرزندان حسین علیه السلام نخست اصحاب را اجازت مبارزت داد تا اگر کشته شوند عصیان قتل ایشان نسبت بقتل امامزادگان در حضرت خداوند سبکتر باشد آنگاه بنی هاشم را فرمان جهاد داد همچنان قتل ایشان نسبت بقتل امام سبکتر وخفیف تر است تا اگر آن جماعت از کرده پشیمان شوند توبت وانابت گیرند مقصدی قتل امام نشده باشند از اینجاست که تا زمانی که یکتن از اجداد عشیرت او زنده بودند واندام مبارکش جراحت عظیمه داشت باقتضای منصب ولایت وامامت موبمو چنان دوست داشت عموم بندگان خدای بود که هنوز مردم را نصیحت میفرمود ودر طلب ناصری ومعینی استغاثه مینمود ومغتنم میشمرد که یکتن از آن جماعت خویشتن را از شهربند جهالت بجهاند واز آتش دوزخ برهاند واگرنه در آن هنگام وآن هنگامه کار از آن گذشته بود که ناصر ومعین بکار آید وحال آنکه ارواح همه آفرینش در حضرت او حاضر شدند ودستدعای حمایت ونصرت او کردند واز هیچیک نپذرفت السلام علیک یا اباعبدالله بابی انت وامی اکنون بر سر سخن رویم چون از اصحاب کس زنده نماند که بمدافعت ومنازعت اعدا پردازد حسین علیه السلام بنی هاشم را رخصت فرمود که بمصاف مکاوحت ومیدان مناطحت بیرون شوند پس فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام وپسرهای حسن بن علی وحسین بن علی علیهم السلام واولاد جعفر وعقیل ومسلم رضوان الله علیهم فراهم آمدند ویکدیگر را وداع

شهادت عبدالله بن مسلم

گفتند وزرم را تصمیم عزم دادند اول کس عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ابیطالب بود ابوالفرج گوید مادر عبدالله بن مسلم رقیه دختر علی بن ابی طالب علیه السلام بود بالجمله عبدالله بحضرت امام علیه السلام آمد تا رخصت مبارزت حاصل کند در بحار الانوار مسطور است که آنحضرت فرمود هنوز از شهادت مسلم زمانی دراز برنگذشته ومصیبت مسلم سپری نگشته ترا رخصت میدهم که دست مادر پیر خود را گرفته از این واقعه هایله بیکسو شوی عرض کرد پدر ومادرم فدای تو باد من آنکس نیستم که زندگانی دنیای دنی را بر حیات جاودانی برگزینم ملتمس چنانست که این جان ناقابل را قربانی حضرت خویش تشریف قبول فرمائی حسین علیه السلام که مصدر کرم وکرامت مسئلت او را باجابت مقرون داشت پس عبدالله چون شیر غضبان وپلنگ غرمان بمیدان تاخت واین رجز برداخت

اَلْیَوْمَ اَلْقیٰ مُسْلِماً وَهُوَ اَبی   وَفِتْیَةً بادُوا عَلیٰ دینِ النَّبِیّ

لَیْسُوا بِقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْکَذِبِ   لٰکِنْ خِیارٌ وَکِرامُ النَّسَبِ

مِنْ هاشِمِ السّاداتِ اَهْلِ الْحَسَبِ

پس شمشیر برآهیخت واسب برانگیخت ودر سه حمله نود تن از آن کفار را بدار البوار فرستاد آنگاه بدست عمرو بن صبیح الصیداوی واسد بن مالک درجه شهادت یافت بروایتی عبدالله دست مبارک بر پیشانی داشت ناگاه از سپاه ابن سعد خدنگی گشاد یافت ودست عبدالله را بر پیشانی بدوخت وبدان زخم از اسب در افتاد از فقرات کتاب زیارت چنان مستفاد می افتد که رامی تیر عمرو بن صبیح صیداوی بوده از پس او محمد بن مسلم بن عقیل چون برادر را در خاک وخون غلطان دید مانند پلنگ زخم خورده بردمید واز حضرت امام بضراعت تمام خط جواز یافته بمیدان کرم وکذار شتافت وچند تن از ابطال رجال از دستیاری سیف وسنان پامال ساخت آنگاه بدست ابو جرهم الازدی ولقیط بن ایاس الجهنی در مصطبه جهاد دوستکانی مراد یافت رضوان الله علیه تواند شد که از پسران مسلم این محمد الاکبر است بعد از ایشان نوبت بپسران عقیل افتاد اول کس جعفر بن عقیل بود که شیر نر را در نبرد هم آورد نمیدانست وپیل زفت بازو را با خویش هم ترازو نمیشمرد رخصت کارزار یافته آهنگ گیرودار نمود ودر برابر صفوف اعدا این رجز بسرود

شهادت محمد بن مسلم

شهادت جعفر بن عقیل

اَنَا الْغُلامُ الْاَبْطَحِیُّ الطّالِبی   مِنْ مَعْشَرٍ فی هاشِمٍ وَغالِبٍ

وَنَحْنُ حَقّاً سادَةُ الذَّوائِبِ   هٰذا حُسَیْنٌ اَطْیَبُ الْاَطائِبِ

مِنْ عِتْرَةِ الْبَرِّ التَّقِیِّ الْعاقِبِ

وجنگ در انداخت وپانزده سوار نامدار را عرضه هلاک ودمار ساخت ابن شهرآشوب گوید بروایتی دو تن را بکشت وبدست بشر بن حوط الهمدانی شهید شد ابوالفرج گوید مادر جعفر ام الثغر بود واو دختر عامر العامریست واز حمید بن مسلم وابی جعفر الباقر مرویست که او را عروة بن عبدالله خثعمی مقتول ساخت واز پس او عبدالرحمن بن عقیل بمیدان آمد واین رجز بگفت

شهادت عبدالرحمن بن عقیل

اَبی عَقیلٌ فَاعْرِفوا مَکانی   مِنْ هاشِمٍ وَهاشِمٌ اِخْوانی

کُهُولُ صِدْقٍ سادَةُ الْاَقْرانِ   هٰذا حُسَیْنٌ شامِخُ الْبُنْیانِ

وَسَیِّدُ الشَّیْبِ مَعَ الشُّبّانِ

شهادت عبدالله بن عقیل

وهفده تن از فرسان لشکر ابن سعد را بخاک افکند آنگاه بدست عثمان بن خالد الجهنی شهید شد واز پس او عبدالله بن عقیل بن ابیطالب بمیدان آمد ورزمی صعب داد بعد از کر وفر فراوان عثمان بن خالد بن اشیم الجهنی وبشر بن حوط القانصی او را شهید کردند بروایت سلیمان بن ابی راشد واو سند بحمید بن مسلم میرساند او عبدالله اصغر است مادرش ام ولد است وبعد از و برادرش

شهادت عبدالله اکبر بن عقیل

شهادت موسی بن عقیل

عبدالله اکبر بمیدان آمد مادر او نیز ام ولد است قتالی عظیم داد و بروایت مداینی عثمان بن خالد الجهنی و مردی از قبیله همدان او را بقتل آوردند ابو مخنف حدیث میکند که موسی بن عقیل بحضرت حسین علیه السلام آمد و سلام داد و بمیدان مبارزت تاخت و این رجز قرائت کرد

یا معشر الکهول والشبان / اضربکم بالسیف والسنان
احمی عن الفتیة والنسوان / وعن امام الانس ثم الجان
ارضی بذاک خالق الانسان / ثم رسول الملک المنان

شهادت عون بن عقیل
شهادت علی بن عقیل

و حمله گران افکند و چندان بکوشید که هفتاد کس از سپاه ابن سعد را با شمشیر درگذرانید آنگاه شهید گشت و دیگر ابن جوزی در کتاب تذکره خواص الامه فی معرفة الائمه عون را در شمار پسران عقیل آورده و او را نیز مقتول یوم طف دانسته و دیگر فاضل مجلسی باسناد خود علی بن عقیل را در شمار شهدای کربلا رقم کرده این جمله بیرون مسلم که در کوفه شهید شد هفت تن از پسران عقیل در یوم عاشورا شهید شده اند و این سخن با شعر سراقه البابلی که در مرثیه آل علی میگوید راست می آید هی هذه و مسعودی این اشعار را از مسلم بن قتیبه مولی بنی هاشم آورده

یا عین بکی بعبرة وعویل / واندبی ان ندبت آل الرسول
تسعة منهم لصلب علی / قد ابیدوا وتسعة لعقیل
وابن عم النبی عونا اخاهم / لیس فیما ینوبهم بخذول
وسمی النبی غودر فیهم / قد علوه بصارم مصقول
واندبی کهلهم فلیس اذا ما / عد فی الخیر کلهم کالکهول
لعن الله حیث حل زیادا / وابنه والعجوز ذات البعول

شهادت محمد بن ابی سعید بن عقیل
شهادت جعفر بن محمد بن عقیل
شهادت احمد بن محمد بن عقیل

و فرزندزادگان عقیل را که اکنون رقم میشوند افزون از این شمارند نخستین محمد بن ابی سعید بن عقیل است و او را احول گفتند و مادرش ام ولد است اسب برجهانید و فریضه جهاد بجای آورد و لقیط بن یاسر الجهنی بزخم تیر بکشت و دیگر جعفر بن محمد بن عقیل است که در شمار شهدای کربلا او را در قلم آورده اند بروایتی در یوم حره شهید شد و دیگر احمد بن محمد بن عقیل چون شیر آشفته بمیدان مقاتلت درآمد

و این ارجوزه بگفت

الیوم اتلو حسبی ودینی / بصارم تحمله یمینی
احمی به عن سیدی ودینی / ابن علی الطاهر الامین

شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر

و سیف و سنان در آن جماعت نهاد و چندان بکوشید که هشتاد تن از کوفیان را بکشت آنگاه کشته گشت آنوقت نوبت باولاد جعفر طیار رضوان الله علیه افتاد نخستین محمد بن عبدالله بن جعفر بود که آهنگ مقاتلت کرد و این ارجوزه قرائت نمود

نشکو الی الله من العدوان / قتال قوم فی الردی عمیان
قد ترکوا معالم القرآن / ومحکم التنزیل والتبیان
واظهروا الکفر مع الطغیان

شهادت عون بن عبدالله بن جعفر

و خویشتن را در میان اعدا افکند و ده تن از ایشان را با تیر و شمشیر دستخوش فنا ساخت آنگاه بدست عامر بن نهشل التمیمی درجه شهادت یافت از پس او عون بن عبدالله بن جعفر آغاز جدال نمود و این شعر بگفت

ان تنکرونی فانا ابن جعفر / شهید صدق فی الجنان الازهر

یطیر فیها

یطیر فیها بجناح اخضر / کفی بهذا شرفا فی المحشر

شهادت عبیدالله بن عبدالله بن جعفر

آنگاه بجنگ درآمد و سه تن سوار و هشت تن پیاده را از مرکب حیات فرود آورد آنوقت بدست عبدالله بن بطة الطائی شهید شد و بعضی قاتل او را عبدالله بن قطنة النبهانی دانند و دیگر عبیدالله بن عبدالله بن جعفر نیز جماعتی گویند در یوم طف ملازمت خدمت حسین علیه السلام را داشت و در آن واقعه شهادت یافت اینوقت نوبت بفرزندان امام حسن علیه السلام رسید مکشوف باد که اهل اخبار و احادیث و علمای نسابه در شمار اولاد آنحضرت باختلاف سخن کرده اند و من بنده از مجلدات ناسخ التواریخ در کتاب امام حسن علیه السلام در ذیل اولاد و احفاد آنحضرت طبقه بعد طبقه مختار خود را بشرح و تفصیل نگاشته ام اکنون در این کتاب طریق اطناب نخواهیم سپرد الا آنکه پسرهای حسن علیه السلام را بنام یاد میکنیم و آنان که در یوم طف حاضر کربلا بودند بر شمار رقم آنرا که اختیار کنیم در خاطرها استوار افتد همانا علمای اخبار و انساب پسرهای حسن علیه السلام را از هشت تن تا هفده تن یافته اند و هر یک در کتاب خویش بعضی را شمرده اند و برخی را نام نبرده اند و من بنده چندانکه در کتب معتبره فحص کردم و پسرهای

شمار اولاد حسن بن علی

آنحضرت را بنام و نشان دانستم بیست تن برآمدند بدین شرح که نگاشته می آید اول زید دویم حسن مثنی سیم حسین اثرم چهارم علی اکبر پنجم علی اصغر ششم جعفر هفتم عبدالله اکبر هشتم عبدالله اصغر نهم قاسم دهم عبدالرحمن یازدهم احمد دوازدهم اسمعیل سیزدهم یعقوب ابن جوزی میگوید اسمعیل و یعقوب از جعده دختر اشعث بن قیس کندی متولد شدند در این سخن متفرد است همانا جعده را فرزند نبود چهاردهم عقیل پانزدهم محمد اکبر شانزدهم محمد اصغر هفدهم حمزه هجدهم ابوبکر نوزدهم عمر بیستم طلحه و از این جمله هفت تن روز عاشورا در رکاب سید الشهداء علیه السلام ملازمت داشتند نخستین حسن مثنی دویم عبدالله اکبر بن حسن سیم عبدالله اصغر بن حسن چهارم قاسم ابن حسن پنجم عمر بن حسن ششم ابوبکر بن حسن هفتم احمد بن حسن بروایتی زید بن حسن نیز ملازم رکاب بود همانا حسن بن حسن که او را حسن مثنی گویند در خاطر داشت که دختر امام حسین علیه السلام را در حباله نکاح درآورد چون این خبر را بعرض حسین علیه السلام رسانیدند او را حاضر ساخت و فرمود اینک فاطمه و سکینه دختران منند هر یک را خواستار باشی با تو کابین خواهم بست حسن شرمناک سر فرو داشت و سخن نکرد حسین علیه السلام فرمود من دختر خود فاطمه را که با مادرم شبیه تراست با تو کابین بستم ابونصر بخاری گوید فاطمه از حسن سه پسر آورد نخستین عبدالله که او را عبدالله محض گویند دویم ابراهیم و او را ابراهیم غمر گویند سیم حسن و او را حسن مثلث گویند و ما شرح حال ایشان را و اولاد

ذکر حال حسن مثنی

ایشان را بطنا بعد بطن در کتاب امام حسن علیه السلام نگاشتیم بالجمله حسن مثنی در یوم طف با لشکر ابن سعد جهاد کرد و زخم فراوان یافت و در میان کشتگان افتاد گاهی که سر شهدا را از تن دور میساختند هنوز حسن را رمقی در تن بود اسماء بن خارجة بن عتبة بن حصین بن حذیفة بن بدر الفزاری که مکنی بابی حسان بود او را شفاعت کرد و گفت بگذارید تا او خود درگذرد و این شفاعت از بهر آن بود که مادر حسن مثنی خوله دختر منظور از قبیله فزاره بود چون عبیدالله بن زیاد آگهی یافت گفت پسر خواهر ابی حسان را باو گذارید پس ابی حسان حسن را بکوفه آورد و مداوا کرد تا صحت یافت و از آنجا روانه مدینه شد از این حدیث مکشوف افتاد که حدیث دامادی قاسم بن حسن در کربلا و تزویج کردن حسین علیه السلام فاطمه را با او از اکاذیب رواتست و حسین علیه السلام را دو دختر افزون نبود یکی فاطمه زوجه حسن مثنی و آن دیگر سکینه بود و بعضی گویند او را دختری دیگر بود که زینب نام داشت و اگر باخبار نااستوار متوسل شوند که او را فاطمه دیگر بود و ما بپذیریم

شرح حال عمر بن حسن

خواهیم گفت که او فاطمه صغری است و او در مدینه جای داشت او را نتوان با قاسم بن حسن بست بالجمله حسن مثنی در کربلا بسعادت شهادت نیافت و بسلامت بازمدینه شد و دیگر از پسرهای امام حسن علیه السلام که در یوم طف حاضر کربلا بود و بسلامت بیرون شد عمر بن حسن علیه السلام است و او صغیر بود و در میان اهل بیت [illegible] ببردند گویند یزید بن معویه با او گفت میتوانی با پسر من عبدالله

بکشتی زور آزمائی کنی فقال مافی قوّةٌ للصّراع ولکن اعطنی سکیناً واعطه سکیناً فامّا ان یقتلنی فالحق بجدّی رسول الله صلّی الله علیه وآله وابی علیّ بن ابیطالب علیه السّلام فامّا ان اقتله فالحقه بجدّه ابی سفیان وابیه معویة گفت مرا نیروی مصارعت نیست وکشتی نتوانم گرفت اگر خواهی کاردی مراده وکاردی عبدالله عطا کن تا هردو بمبارزت بیرون شویم اگر او مرا کشت با جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی پیوسته خواهم شد واگر من او را کشتم او نیز با جدش ابوسفیان و پدرش معاویه خواهد پیوست یزید چون این بشنید لختی شرر زاد او نگریست فقال

شِنْشِنَةٌ اَعْرِفُهٰا مِنْ اَخْزَمٍ　　مٰا تَلِدُ الحَیَّةُ اِلاّ الحَیَّة

همانا یزید از این کلمات متمثل بامثله عرب شد چه ابی اخزم کنیت جدّ حاتم طائی است و پسر او که اخزم نام داشت بشراست طبع ونکوهش خوی وسوء خلق معروف بود و او در جوانی وداع جهان گفت و از وی چند تن فرزندان بجای ماند یکروز این پسران اخزم بر جدّ خود ابواخزم بتاختند وسر وروی او را با چنگ و دندان خون آلود کردند ابواخزم یاد از خوی درشت پسرش اخزم نمود و این شعر را در حق پسران اخزم گفت

اِنَّ بَنِیَّ رَمَّلُونی بِالدَّمِ　　شِنْشِنَةٌ اَعْرِفُهٰا مِنْ اَخْزَمٍ

یعنی فرزندزادگان من مرا خون آلود کردند و این طبیعت ناهموار و خوی درشت را از پسرم اخزم بمیراث دارند بالجمله یزید بعد از این مثل گفت از مار جز مار بچه نزاید آنگاه با مردم خود گفت اُنظُروا هَل اَخضَرَّ اِزارُهُ یعنی نگران شوید که موی زهار ش دمیده و بحد رشد و بلوغ رسیده یا هنوز کودک باشد پس نگریستند و گفتند هنوز مکلف نیست لاجرم دست از قتل او باز داشت تا اهل بیت او را بجانب مدینه مراجعت دادند واز فرزندان حسن علیه السّلام در کربلا پنج تن شهید شدند نخست قاسم بن حسن دوم عبدالله اکبر بن حسن سه دیگر عبدالله اصغر بن حسن چهارم ابوبکر بن حسن پنجم احمد بن حسن و اینکه فاضل مجلسی علیه الرحمه یحیی بن حسن در شمار شهدای روز عاشورا رقم کرده من بنده در هیچیک از کتب انساب یحیی بن حسن ندیده‌ام و مرا استوار نیفتاده که حسن علیه السّلام را پسری باشد بنام یحیی لاجرم از پسرهای امام حسن افزون از پنج تن شهید نشدند نخستین قاسم بن حسن آهنگ مبارزت کرد و سلاح جنگ بر تن راست کرد شاکی السلاح بحضرت امام علیه السّلام آمد و هنوز کودکی مراهق بود حسین علیه السّلام چون چشمش بر آن کودک نورس افتاد که جان گرامی از برای نثار عم بزرگوار بر کف نهاده و آهنگ کارزار فرموده بی توانی پیش شد و دست مبارک را در گردن قاسم حمایل کرد و هردو تن چندان بگریستند که از پای افتادند و از هوش بیگانه شدند چون با خویشتن آمدند قاسم آغاز سخن کرد و بزبان ضراعت اجازت مبارزت طلب نمود حسین علیه السّلام ابا فرمود آن جوان نورس چندان بگریست و دست و پای امام را بوسه زد که آنحضرت ساکت گشت پس آن شبل شیر پروردگار و شیر بیشه کارزار همچنین سیلاب اشک چهره‌اش سیلان داشت و چون غنچه بمیدان آمد و این شعر بگفت

اِنْ تُنْکِرونی فَاَنَا ابنُ الحَسَن　　سِبطُ النَّبِیِّ المُصطَفی وَالمُؤتَمَن
هٰذا حُسَینٌ کَالاَسیرِ المُرتَهَن　　بَینَ اُناسٍ لاسُقُوا صَوبَ المُزَن

و با شمشیری برنده تر از دندان شیر و چهره تابنده تر از مهر منیر اسب برانگیخت و تیغ بیاهیخت و بمیدان آمد و مبارز طلب کرد و در شرح تاریخ مسطور است که مردی را که با هزار مرد برابر میدانستند بقصد قاسم تاختن کرد و قاسم چون صرصر عاصف و برق خاطف بر او حمله افکند و بزخم تیغ او را از اسب در انداخت آنگاه چون خورشید درخشان که روی در ظلمت شب کند خود را در میان انبوه مرد و ظلمت گرد در افکند و با خنجر دلگداز روزگاری سی و پنج تن و بروایتی هفتاد تن از آن عتات طغات را از جلباب حیات عریان ساخت حمید بن مسلم حدیث میکند که در لشکر ابن سعد بودم ناگاه اندک سال جوانی را نگریستم که پیرهنی وازاری در بر داشت و بند نعلی که در پای چپ داشت گسیخته بود عمر بن سعد

شهادت قاسم بن حسن علیهما السلام

ابن عروة بن نفیل الازدی گفت سوگند با خدای بر این کودک حمله می افکنم و او را دفع میکنم گفتم این چیست که میکنی اگر این جوان شمشیر بر من فرود آرد دست بسوی او نمیگشایم و آنکس این جماعت که او را دایره وار در پره افکنده‌اند کفایت امر او را خواهند کرد ترا چه افتاده که ساحت خود را با خون چنین کس آلایش دهی گفت سوگند با خدای که از این اندیشه باز نگردم و اسب برانگیخت و روی باز پس ننماید تا فرصتی بدست کرد و بضرب تیغ فرق قاسم را بشکافت و او از روی اسب بر زمین در افتاد و فریاد برداشت که یا عماه چون بانگ قاسم بگوش حسین علیه السّلام شد چون عقابی که از فراز بفرود شود اسب برجهاند و تاختن کرد و حمله گران افکند لشکر که در گرد قاسم انجمن بودند پراکنده و از کرد راه بقصد عمر ازدی که قاتل قاسم بود تیغ براند عمر وقایه تن را دست فرا تیغ داد و دستش از مرفق بزخم تیغ برفت پس با فزع صیحه عظیم بزد لشکر هم پشت شدند و حمله در دادند مگر عمر را از چنگ حسین برهانند در تکاز سواران بدن قاسم در زیر سم ستور هموار شد گاهی که حسین از حملات متواتر لشکر را پراکنده و غبار نشست و هوای معرکه اندک صافی گشت حسین علیه السّلام بیامد و بر سر قاسم بایستاد هنوز در غمره سکرات با پاشنه مبارک زمین را فحص میکرد و فرسایش میداد فقال الحسین وَاللهِ یَعِزُّ عَلی عَمِّکَ اَن تَدعُوَهُ فَلا یُجیبُکَ اَو یُجیبُکَ فَلا یُعینُکَ اَو یُعینُکَ فَلا یُغنی عَنکَ فرمود سوگند با خدای دشوار می آید بر عمّ تو که او را دعوت کنی و اجابت نتواند و اگر اجابت کند اعانت نتواند و اگر اعانت کند ترا سودی نبخشد بُعداً لِقَومٍ قَتَلُوکَ خداوند دور کناد جماعتی را که کشتند ترا آنگاه قاسم را از خاک برگرفت و بسینه خود در چسبانید و بسوی سراپرده روان گشت و پاهای قاسم زمین را خراش میداد او را بیاورد و در میان شهدای اهل بیت جای داد فقال اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ تَعلَمُ اَنَّهُم دَعَونا لِیَنصُرونا فَخَذَلونا وَاَعانوا عَلَینا اَعداءَنا اَللّٰهُمَّ اَحصِهِم عَدَداً وَاقتُلهُم بَدَداً وَلا تُغادِر مِنهُم اَحَداً وَلا تَغفِر لَهُم اَبَداً آنگاه عرض کرد ای خداوند قاهر غالب تو آگاهی که این جماعت مرا دعوت کردند که پشتوان من باشند و مرا نصرت کنند اکنون برادر باز داشتند و خوار بگذاشتند و با دشمن من یار شدند و یاوری کردند ای خداوند داد خواه این جماعت را نابود ساز و همگان را هلاک کن و پراکنده فرما و یکتن از ایشان را شربت معیشت منوشان و یکتن از ایشان را جلباب مغفرت مپوشان آنگاه فرمود صَبراً یا بَنی عُمومَتی صَبراً یا اَهلَ بَیتی لا رَأَیتُم هَواناً بَعدَ ذٰلِکَ الیَومِ اَبَداً فرمود ای عم زادگان و خویشاوندان من خوی با صبر و شکیبائی کنید ای اهل بیت من پای اصطبار استوار دارید و بدانید که بعد از امروز خواری خذلان نخواهید دید و آنگاه گفت اَللّٰهُمَّ اِن کُنتَ حَبَستَ عَنَّا النَّصرَ فی دارِ الدُّنیا فَاجعَل ذٰلِکَ ذُخراً لَنا فِی الآخِرَةِ وَانتَقِم لَنا مِنَ القَومِ الظّالِمینَ عرض کرد ای پروردگار من اگر در این جهان نصرت و غلبه بهره و نصیبه ما نیست پاداش این خواری و سوگواری را که امروز معاینه کردیم از بهر فردای ما ذخیره و گنجینه فرما و داد از این قوم بیداد گر بستان بعد از وی عبدالله اکبر بن حسن بمیدان آمد و کنی بابی بکر بود و این رجز قرائت کرد

شهادت عبدالله اکبر ابن حسن ع

اِن تُنکِرونی فَاَنَا ابنُ حَیدَرَه　　ضِرغامُ آجامٍ وَلَیثٌ قَسوَرَه
عَلَی الاَعادی مِثلُ ریحٍ صَرصَرَه　　اَکیلُکُم بِالسَّیفِ کَیلَ السَّندَرَه

و حمله افکند و رزمی صعب داد و چهارده تن از فرسان سپاه را بضرب سیف و سنان تباه ساخت آنگاه مردی که او را هانی بن ثبیت حضرمی مینامیدند مغافصةً بروی بتاخت و او را مقتول ساخت و در زمان از این بزرگ گناه روی او سیاه گشت ابوالفرج سند بحضرت باقر علیه السّلام میرساند که قاتل عبدالله حرملة بن کاهل اسدی است و این عبدالله ملقب بعبدالله اکبر و مکنی بابوبکر بود و دو سال عمر از قاسم افزون داشت چه قاسم باتفاق علمای سیر حد رشد و تکلیف را مالک و مشرف نبود اگرچه من بنده این خبر را استوار میدارم لکن در تقویت خرد سالی قاسم میگارم که در تذکرة الائمه مسطور است که قاسم در یوم طف نه ساله بود در هر حال عبدالله را از قاسم سال عمر

افزون بود لکن در مقاتلت عبدالله قاسم از عبدالله سبقت جست و قبل از او شهید شد و شرح شهادت عبدالله اصغر را هنگام شهادت حسین علیه السلام مرقوم خواهیم داشت و دو تن دیگر از پسرهای امام حسن علیه السلام را در شمار شهدای یوم طف رقم کرده اند اگرچه نام ایشان از میان بیست تن پسرهای امام حسن علیه السلام بیرون نیست چنانکه مرقوم شد لکن راویان شهادت ایشان هر یک در خبر خود متفرد لاجرم من بنده خبر هر یک را با گوینده می پیوندم و به نگارم والله اعلم نخستین ابوبکر بن حسن است و این ابوبکر بروایت محدثین جز عبدالله اکبر است که مکنی بابوبکر بود چه در کتاب زیارت قاتل عبدالله اکبر را حرملة بن کاهل اسدی دانسته و ابوبکر را مقتول تیر عبدالله بن عقبة الغنوی نگاشته و مادر ابوبکر از زوجات حسن علیه السلام ام ولد است که بعضی نام او را نفیله دانسته اند چنانکه در کتاب امام حسن علیه السلام بدان اشارت شد فاضل مجلسی نیز بروایت ابی مخنف قاتل او را عبدالله بن عقبة الغنوی دانسته و دیگر بروایت ابی مخنف لوط بن یحیی احمد ابن حسن بمیدان مقاتلت اسب افکند و او بشجاعت قلب و سماحت طبع و صباحت دیدار داهیهٔ دهر و حادثهٔ عصر بود و او در این عمر از شانزده افزون نبود چون شیر زخم خورده بر آشفت و این رجز بگفت

شهادت ابوبکر بن حسن

آضْرِبُکُمْ بِالسَّیْفِ حَتّی یَفْلَلْ — اِنّی اَنَا نَجْلُ الْاِمَامِ بْنِ عَلِیّ
اَطْعَنُکُمْ بِالرُّمْحِ وَسْطَ الْقَسْطَلِ — نَحْنُ وَبَیْتِ اللهِ اَوْلی بِالنَّبِیِّ

با شمشیری چون شعلهٔ لهب و سنانی چون زبان شهاب اسب برانگیخت و میمنه را با میسره و میسره را با میمنه در آمیخت و در حمله هشتاد تن سوار نامبردار را عرضهٔ هلاک و دمار ساخت و بحضرت امام علیه السلام باز تاخت و از غلبهٔ عطش مینمود کاتش در چشمش نمود بود ندا در داد که یا عَمّاهُ هَلْ شَرْبَةٌ مِنَ الْمَاءِ اُبَرِّدُ بِهَا کَبِدِی وَاَتَقَوّی بِهَا عَلی اَعْدَاءِ اللهِ وَرَسُولِهِ عرض کرد که ایعم بزرگوار آیا بر شربت آبی توان دست یافت که حدت و حرارت کبد را بدان فرو نشانم و در مقاتلت دشمنان خدا و رسول نیرومند گردم حسین علیه السلام فرمود یَا ابْنَ الْاَخِ اِصْبِرْ قَلِیلاً حَتّی تَلْقی جَدَّکَ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَیَسْقِیَکَ شَرْبَةً مِنَ الْمَاءِ لا تَظْمَأُ بَعْدَهَا اَبَداً فرمود ای پسر برادر ساعتی صابر و شکیبا باش که هم اکنون از دست جدت پیغمبر شربتی سیراب خواهی گشت که از آن پس هرگز تشنهٔ آب نخواهی گشت احمد چون این بشنید روی برتافت و دیگر باره بمیدان شتافت و این رجز گفت

اِصْبِرْ قَلِیلاً فَالْمُنی بَعْدَ الْعَطَشْ — فَاِنَّ رُوحِی فِی الْجِهَادِ تَنْکَمِشْ
لا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذَا الْمَوْتُ وَحَشْ — وَلَمْ اَکُنْ عِنْدَ اللِّقَاءِ ذَا رَعَشْ

این بگفت و حملهای ثقیل متواتر کرد و پنجاه تن سوار دیگر را بخاک در انداخت آنگاه بقرائت این اشعار پرداخت

اِلَیْکُمْ مِنْ بَنِی الْمُخْتَارِ ضَرْباً — یُشِیبُ لِهَوْلِهِ رَأْسُ الرَّضِیعِ
یُبِیدُ مَعَاشِرَ الْکُفَّارِ جَمْعاً — بِکُلِّ مُهَنَّدٍ عَضْبٍ قَطِیعِ

و در این حمله شصت سوار دیگر را بخاک افکند آنگاه شربت شهادت یافت اینوقت نوبت باشبال شیر پروردگار یعنی فرزندان حیدر کرار افتاد نخستین عبدالله الاصغر و کنیت او ابوبکر است و مادر او لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربعی بن مسلم بن جندل بن نهشل بن دارم التمیمیه است عزیمت جانبازی استوار کرده و از برادر رخصت یافته در میدان حرب مبارزت جست و این رجز بگفت

شهادت عبدالله اصغر ابن علی

شَیْخِی عَلِیٌّ ذُو الْفَخَارِ الْاَطْوَلِ — مِنْ هَاشِمِ الصِّدْقِ الْکَرِیمِ الْمُفْضِلِ
هذَا حُسَیْنُ بْنُ النَّبِیِّ الْمُرْسَلِ — عَنْهُ نُحَامِی بِالْحُسَامِ الْمُصْقَلِ
نَفْدِیهِ نَفْسِی مِنْ اَخٍ مُبَجَّلِ

و رزمی صعب انگیخت در روضة الاحباب مسطور است که بیست و یک تن از کوفیان را با تیغ درگذرانید بالجمله قتال داد تا بدرجهٔ شهادت رسید در شناخت قاتل او گوناگون سخن کرده اند در کتاب زیارت مسطور است که هانی بن ثبیت حضرمی او را شهید کرد در عوالم قاتل او را زجر بن بدر جعفی نگاشته اند و جماعتی نسبت قتل او را بعبدالله عقبة الغنوی داده اند ابوالفرج گوید نام قاتل او معروف نیست مداینی گوید کشته او را در میان شهدا جستند و کشنده را ندانستند و از ابوجعفر حدیث کرده که قاتل او مردی از قبیلهٔ همدان بود والله اعلم بعد از او عمر بن علی اجازت یافت و بمیدان شتافت و این رجز بگفت

شهادت عمر بن علی

اَضْرِبُکُمْ وَلا اَرَی فِیکُمْ زُجَرْ — ذَاکَ الشَّقِیُّ بِالنَّبِیِّ قَدْ کَفَرْ
یَا زَجْرُ یَا زَجْرُ تَدَانَ مِنْ عُمَرْ — لَعَلَّکَ الْیَوْمَ تَبُوءُ مِنْ سَقَرْ
شَرَّ مَکَانٍ فِی حَرِیقٍ وَسَعَرْ — لِاَنَّکَ الْجَاحِدُ یَا شَرَّ الْبَشَرْ

و زجر بن بدر را که قاتل برادرش عبدالله اصغر بود بمبارزت طلب کرد و با او رزم زد و او را بجون برادر بکشت و تیغ در لشکر ابن سعد نهاد و از چپ و راست بتاخت و بسیار کس از مخالفین را بخاک انداخت و این شعر قرائت کرد

خَلُّوا عُدَاةَ اللهِ خَلُّوا عَنْ عُمَرْ — خَلُّوا عَنِ اللَّیْثِ الْعَبُوسِ الْمُکْفَهِرّْ
یَضْرِبُکُمْ بِسَیْفِهِ وَلا یَفِرّْ — وَلَیْسَ فِیهَا کَالْجَبَانِ الْمُنْجَحِرْ

و تیغ همی زد و کوشش همی نمود در کتب مقاتل آنکس که مبارزت عمر بن علی را رقم کرده او را در شمار شهدا آورده و من بنده آنچه به استقرا و استیعاب در شرح احوال اولاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام یافته ام و در کتاب امیرالمؤمنین نگاشته ام عمر بن علی تواند شد که در کربلا حاضر بوده لکن شهید نشده اکنون واجب میکند که شطری از احوال عمر بن علی را بازنموده آید همانا امیرالمؤمنین علیه السلام را هجده پسر بود و از ایشان دو تن عمر نام داشتند یکی عمر الاکبر و آن دیگر عمر الاصغر و هیچکس از اهل سیر عمر الاصغر را بلاغ خبری و اثری نفرموده و مادر او ام حبیبه دختر ربیعه است چنانکه در کتاب امیرالمؤمنین در ذیل احوال اولاد آنحضرت نگاشتیم اما مادر عمر الاکبر صهبا نام داشت کاهی که ابوبکر بن ابی قحافه در اریکهٔ خلافت جای کرد و خالد بن الولید را بدفع اهل رده گماشت بشرحی که در کتاب خلفا نگاشته آمد خالد در جنگ یمامه صهبا را از اهل ردة اسیر گرفت و در ارض عین التمر علی علیه السلام صهبا را از میان سبایای خالد ولید بخرید و او را تزویج فرمود و از وی عمر الاکبر متولد گشت و او با رقیه توامان از مادر زادند و کنیت عمر الاکبر ابوالقاسم است و ابن خداع کنیت او را ابوحفص دانند بالجمله عمر بذلاقت زبان و طلاقت لسان و سماحت طبع معروف بود چنان افتاد که در قحط سالی بقبیلهٔ بنی عدی عبور داد بزرگان قبیله او را پذیره شدند و در خدمتش نشستند و از هر در سخن کردند اینوقت سالم بن قته از در درآمد عرض کردند او را با بنی هاشم مهری و صادقی هست عمر فرمود برادرش سلیمان بن قته کجاست چه در شمار شیعیان امیرالمؤمنین است گفتند حاضر نیست عمر سالم را پیش طلبید و بجبهای روشن فساد عقیدت او را بروی مبرهن داشت تا طریق رشاد گرفت آنگاه مردم قبیله را بسلب و ثروت توانگر ساخت و زاد خویش را در عطای ایشان بپرداخت و پس از شبانروزی چون از میان قبیله کوچ داد در زمان سحابی درهم پیوست و بارانی بشدت ببارید فقالوا هٰذَا اَبْرَکُ النَّاسِ حَلّاً وَمُرْتَحَلاً گفتند این مرد در فرود شدن و کوچ دادن از همه مردمان مبارکتر است و او آخر کس است از پسران امیرالمؤمنین علیه السلام که وداع جهان گفت ابن خداع مدت زندگانی او را هشتاد و پنج سال رقم کرده و ابونصر بخاری هشتاد و هفت سال دانسته بالجمله عمر چندکه زنده بود عطای خویش را از سالم بازنگرفت و چون از این جهان فانی بسرای جاودانی کوچ داد سالم بن قته این شعر در مرثیهٔ او گفت

شرح حال عمر بن علی

صَلَّی الْاِلهُ عَلی قَبْرٍ تَضَمَّنَ مِنْ — نَسْلِ الْوَصِیِّ عَلِیٍّ خَیْرَ مَنْ سُئِلا

قَدْ کُنْتُ اَکْرَمَهُمْ کَفّاً وَاَکْثَرَهُمْ عِلْماً وَاَبْرَکَهُمْ حِلّاً وَمُرْتَحَلاً

آثار عمر الاکبر را در کتاب امیرالمؤمنین علی از این افزون نگاشته ایم از اینجمله خواستیم که مکشوف افتد که عمر الاکبر در کربلا شهید نشد جماعتی گویند که در شب عاشورا از کربلا فرار کرد و در جوالق منزل گرفت از این روی فرزندان او را اولاد جوالیق خوانند این نیز استوار نیفتد چه باتفاق اهل سیر در یوم عاشورا جهاد کرده تواند شد که مانند حسن مثنی درمیان کشتگان مجروح و مطروح افتاده آنگاه بسلامت جسته باشد العلم عند الله و دو پسر دیگر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نام برده اند که در شمار گیریم پسرهای آنحضرت بیست تن خواهند بود یکی محسن و چون او سقط شد مورخین او را در شمار فرزندان علی نگرفته اند و دیگر ابراهیم محمد بن علی بن حمزه روایت میکند که امیرالمؤمنین علیه السلام از ام ولد پسری دیگر داشت که نام او ابراهیم بود و در خدمت حسین علیه السلام سفر عراق کرد و در یوم الطف شهید شد لکن او درین خبر متفرد است و این حدیث را جز از وی کس نشنیده است و دیگر از فرزندان علی علیه السلام که دولت شهادت یافتند اولاد ام البنین بودند در خبر است که علی علیه السلام برادر خود عقیل را فرمود که تو بانساب عرب دانائی زنی از بهر من اختیار کن که از برای من فرزندی آرد که فحل شجعان و فارس میدان باشد عقیل عرض کرد که ام البنین کلابیه را اختیار فرما که هیچکس از عرب در شجاعت بمانند پدران او نیست لاجرم امیرالمؤمنین علیه السلام ام البنین را کابین بست و او فاطمه دختر حزام بن خالد بن ربیعة بن لوی بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن معویة بن بکر بن هوازن است و چون من در کتاب امیرالمؤمنین در نسب ام البنین بسط مقال داده ام بتکرار نمیپردازم بالجمله امیرالمؤمنین از ام البنین چهار پسر آورد اول عباس الاکبر دوم عبدالله الاکبر سه دیگر جعفر الاکبر چهارم عثمان الاکبر از تیره ی فاطمه ام البنین کنیت یافت بالجمله این چهار تن در یوم عاشورا شهید شدند در خبر است که عباس علیه السلام در یوم طف نخستین عبدالله اکبر را که مکنی بابو محمد است فرمود ای برادر آهنگ قتال میکن و از پیش روی من میرو و رزم میزن عبدالله که شبل شیر یزدان و ارزومند نبرد مردان و میدان بود اسب بجهانید و این هنگام نوزده ساله بود و فرزند نداشت بالجمله این رجز بگفت

اَنَا ابْنُ ذِی النَّجْدَةِ وَالْاِفْضَالِ ذاکَ عَلِیُّ الْخَیْرِ ذُو الْفَعَالِ
سَیْفُ رَسُولِ اللهِ ذُو النَّکَالِ فِی کُلِّ قَوْمٍ ظَاهِرُ الْاَهْوَالِ

و شاهر السیف اسب برانگیخت و با دشمنان دین درآویخت هانی بن ثبیت الحضرمی فرصتی بدست کرده او را از اسب درانداخت و برادر دیگر عبدالله الاکبر میت و بیجان بود از پس او جعفر الاکبر بن علی علیه السلام آهنگ قتال نمود و او مکنی بابی عبدالله بود و مادر او چنانکه مرقوم شد ام البنین است برادرش عباس بعد از عبدالله او را فرمان جنگ داد و جعفر در برابر صف این رجز بگفت

اِنِّی اَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِی اِبْنُ عَلِیِّ الْخَیْرِ ذِی النَّوَالِ
حَسْبِی بِعَمِّی شَرَفاً وَخَالِی اَحْمِی حُسَیْناً ذَا النَّدَی الْمِفْضَالِ

و بجنگ درآمد او را نیز هانی بن ثبیت الحضرمی شهید ساخت و بروایت صاحب عوالم خولی الاصبحی تیری بسوی او گشاد داد و آن تیر بر شقیقه و اگر نه بر چشم او آمد و از اسب افتاد از پس او از فرزندان ام البنین نوبت بعثمان الاکبر افتاد و او مکنی بابو عمرو بود و بیست و یکساله بود و فرزند نداشت گاهی که متولد شد علی علیه السلام فرمود او را بنام برادر خود عثمان بن مظعون عثمان نام نهادم او نیز بفرمان عباس بمیدان آمد و گفت

اِنِّی اَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ شَیْخِی عَلِیٌّ ذُو الْفَعَالِ الطَّاهِرِ
وَابْنُ عَمٍّ لِلنَّبِیِّ الطَّاهِرِ اَخِی حُسَیْنٌ خِیَرَةُ الْاَخَایِرِ

شهادت ابراهیم بن علی

شهادت عبدالله اکبر بن علی

شهادت جعفر الاکبر بن علی

شهادت عثمان الاکبر بن علی

وَسَیِّدُ الْکِبَارِ وَالْاَصَاغِرِ بَعْدَ الرَّسُولِ وَالْوَصِیِّ النَّاصِرِ

وبعد از کشش و کوشش بسیار خولی بن یزید الاصبحی تیری گشاد داد و بر جبین مبارکش آمد و از اسب در افتاد و مردی از قبیله بنی ابان بن دارم بشتافت و سر از تنش برداشت و دیگر از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام محمد الاصغر است که بمیدان مبارزت تاخت و تیغ برآهیخت و بسیار کس از آنجماعت را خون بریخت او را مردی از قبیله بنی تمیم از ابان بن دارم شهید ساخت و مادر محمد الاصغر ام ولد است و دیگر از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام عون بن علی است که بشرف شهادت یافت مکشوف باد که اسماء بنت عمیس که در بیشتر از مجلدات ناسخ التواریخ ذکر حال او رقم شده نخست در حباله نکاح جعفر بن ابیطالب بود و عبدالله را از جعفر آورد و بعد از شهادت جعفر ابوبکر بن ابی قحافه او را کابین بست و از وی محمد متولد شد بعد از ابوبکر امیرالمؤمنین علی او را تزویج فرمود و عون از وی متولد گشت لاجرم عبدالله بن جعفر و محمد بن ابی بکر و عون بن علی از جانب مادر برادر بودند اما شهادت عون را در یوم طف در کتب مقاتل مانند بحار الانوار و عوالم و اعلام الوری و منتخب طریحی و مناقب ابن شهرآشوب و خوارزمی و ابن اعثم کوفی و لهوف و مقتل ابی مخنف و ابن جوزی و مروج الذهب و طبری و فصول المهمه و شرح شافیه و زبدة الفکره و عیون منصوری و کتاب جدی عبدالله بن محمد رضا الحسینی و غیر ذلک از کتب عربیه و فارسیه که ذکر آنجمله موجب تطویل است در هیچیک از این کتب شهادت عون بن علی علیه السلام را نیافتم چون صاحب روضة الاحباب از اجله علمای اهل سنت و جماعت است و در ابلاغ روایات موثق است و در بحر اللئالی از وی نیز تذکره میشود من بنده نیز بروضة الاحباب اقتفا نمودم و باسناد او اکتفا کردم بالجمله عون با صباحت و ملاحت دیدار میراث شجاعت از حیدر کرار داشت بحضرت برادر آمد و اجازت مبارزت جست آنحضرت آب در چشم بگردانید و فرمود که تنها با این لشکر انبوه نتوانی رزم زد نیکو آنست که بقانون مبارزت هم آورد طلب کنی و با قرن و قرین رزم آغازی عرض کرد آنرا که هوای جانبازیست از بیش و کم لشکر کی اندیشد این بگفت و اسب برانگیخت و خویشتن را بر قلب لشکر زد و از یمین و شمال بسیار کس بکشت از میمنه و میسره دو هزار کس او را در پرده افکندند عون بعنایت یزدان صفوف ایشانرا بشکافت و بحضرت حسین آمد امام علیه السلام سر و روی او را بوسه زد و بر آن دست و بازو احسنت گفت و فرمود فراوان رزم دادی و جراحات فراوان یافتی لختی بیاسای و از فرسایش قتال آسایش جوی عرض کرد من خواستم دیگر باره ترا دیدار کنم اکنون کام روا گشتم لکن روا نیست که پشت با جنگ کنم و از بذل جان بیندیشم و شدت عطش مرا زحمت میکند رخصت فرمای تا جان خویش را نثار کنم حسین علیه السلام فرمود اسب عون از کثرت گیر و دار خستگی گرفته فرمان کرد تا او را اسب دیگر آوردند عون برنشست و باز تاختن و حمله گران افکند از لشکر ابن سعد مردی که او را صالح بن سیار مینامیدند در زمان خلافت امیرالمؤمنین شراب خمر خورده و آنحضرت عون را فرمود تا بر او حد خمر جاری کرد این هنگام صالح عون را در میان انبوه لشکر زخم خورده و تشنه نگریست بکین خواهی دیرین اسب برجهانید و با تیغ کشیده بر روی عون درآمد و زبان بدشنام گشود عون سخن در دهان او بشکست و بزخم نیزه از اسبش درانداخت برادرش بدر بن سیار چون این بدید بکین خواهی برادر اسب بتاخت عون او را نیز با صالح هم سفر ساخت ابوقتاده خالد بن طلحه فرصتی بدست کرده از کمین برآمد و عون را بضرب تیغ از اسب درانداخت گفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و بسرای جاودانی تحویل داد رضوان الله علیه و دیگر از فرزندان امیرالمؤمنین عباس بن علی علیهما السلام تشریف شهادت یافت همانا حضرتش را عباس الاکبر گویند و کنیت مبارکش ابوالفضل است و ملقب بسقاست چنانکه مذکور شد و همچنانش ابوقربه خوانند و در یوم طف صاحب لوای حسین علیه السلام بود و او اکبر اولاد ام البنین است و از پسرهای امیرالمؤمنین پسر چهارم است چه بعد از حسنین علیهما السلام و محمد بن حنفیه متولد شد و او را چنان چهره دل آرا و طلعتی زیبا بود که عرب قمر بنی هاشمش همی گفت و چندان جسیم و بلند بالا بود که چون بر پشت اسب برنشستی و پای

شهادت محمد الاصغر بن علی

شهادت عون بن علی

مکشوف باد که بعضی علما رقم کرده اند که عباس بن علی علیهما السلام در شب عاشورا شهید شد و بیشتر اهل سیر و خبر شهادت آنحضرت را در روز عاشورا نگاشته اند چون دو پسر امیرالمؤمنین را عباس نام بود یکی عباس الاکبر و آن دیگر را عباس الاصغر مینامیدند تواند شد که عباس الاصغر در شب عاشورا شهید شده باشد و عباس الاکبر در روز عاشورا چنانکه اصغر نیز در شب عاشورا طلب شتافتن سعادت شهادت ... اکنون بسر داستان آئیم

شهادت عباس بن علی

رکاب بیرون کردی قدمهای مبارکش از دو جانب بر زمین کشیدی و آنحضرت را از لبابه دختر عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب دو پسر بود یکی فضل و آن دیگر عبید الله نام داشت و او را از مادر خود سه برادر بود و هیچیک از ایشان فرزند نداشتند عباس در یوم طف ایشان را قبل از خود بجنگ فرستاد از بهر آنکه مبادا بعد از شهادت او عایقی در جانبازی ایشان واقع شود و دیگر آنکه خواست تا کشته ایشان را ببیند و ادراک اجر شکیبائی در مصایب ایشان فرماید بالجمله میراث ایشان بعد از شهادت چون فرزند نداشتند منتقل بعباس شد و چون عباس شهید شد اموال بفضل و عبید الله رسید و چون فضل قبل از عبید الله وفات یافت تمامت عاید عبید الله گشت اینکه میگویند عمر بن علی بن ابیطالب با عبید الله در طلب میراث منازعه کرد و بمصالحه گذشت چه او برادر اعیانی حضرت عباس بود درست نباشد چه عمر برادر مادری عباس الاصغر است و با او برادر اعیانیست و با عباس الاکبر از جانب پدر برادر است چگونه میتوانست با عبید الله در طلب میراث منازعت آغاز د و فاضل مجلسی علیه الرحمه عمر را در شمار شهدا نگاشته و در ورقه دیگر منازعه او را در طلب میراث با عبید الله رقم کرده و جماعتی درین قصه اقتفا باو کرده اند السَّیفُ قَدْ یَنْبُو وَالْجَوادُ قَدْ یَکْبُو کسی که مصنفات و مؤلفات او در فارسی و عربی از دو کرور بیت کمتر بشمار نتوان کرد صد چنین لغزش را از و معفو باید داشت هیچ انسانی جز معصوم از سهو و نسیان مصون نتواند بود اکنون با سر سخن آئیم چون هیچکس از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام جز عباس و سیدالشهدا کسی زنده نماند اینوقت عباس بحضرت سیدالشهدا آمد و عرض کرد بابی انت و امی سینه من تنگ شده است و طاقت شکیب از من برفته است از زندگانی سیر گشته ام و عزیمت درست کرده ام که از ینجماعت خونخواهی کنم رخصت فرمای تا جان خویش را در راه تو نثار نمایم حسین علیه السلام بگریست و فرمود ای برادر تو صاحب لوای منی چون تو نمانی کس با من نماند عباس الحاح مسئلت را الحاح نمود حسین علیه السلام فرمود نخستین از برای این کودکان عطشان خواستار آب شو باشد که حیات کنند عباس اسب براند و در برابر صفوف اعدا عنان بکشید و لوای نصیحت و موعظت را بر افراشت و هیچ دقیقه از دقایق پند و اندرز بجای نگذاشت و کلمات آنحضرت که هموارتر از آب روان و کاری تر از تیغ بران بود در کاوش قلوب آن لشکر ناچیزتر از خار سمور در قلب سندان مینمود لاجرم عباس باز شتافت و آنچه دید بعرض رسانید کودکان چون این بشنیدند بنالیدند و بانگ العطش العطش در دادند پس عباس مشکی برداشت و بر نشست و تصمیم عزم داد که از نهر کودکان آبی بدست کند و این ارجوزه تذکره کرد

لا اَرْهَبُ الْمَوْتَ اِذَا الْمَوْتُ رَقَا　　حَتّیٰ اُوٰارِیٰ فِی الْمَصَالِیتِ اللِّقَا
نَفْسِی لِنَفْسِ الْمُصْطَفَی الطُّهْرِ وِقَا　　وَلا اَخافُ طارِقاً اِنْ طَرَقَا
بَلْ اَضْرِبُ الْهامَ وَاَفْرِی الْمَفْرَقَا　　اِنِّی اَنَا الْعَبّاسُ اَغْدُو بِالسِّقَا
وَلا اَخافُ الشَّرَّ عِنْدَ الْمُلْتَقیٰ

این بگفت و اسب را بمهمیز انگیزه داد و آهنگ ستیز و آویز کرد و با خشم عقاب و سرعت شهاب مانند صاعقه آتشبار جانب آب فرات گرفت چهار هزار مرد کماندار که بفرمان پسر سعد نگاهبان فرات بودند و طریق شریعه را ودیعه سد اسکندر مینمودند یکبار جنبش کردند و فوج از پس فوج چون موج از پس موج فرا رسیدند و عباس را در پره افکندند عباس که بچه شیر و ناف بریده شمشیر بود از جای نرفت تیغ بکشید و مانند برق خاطف و صرصر عاصف خویشتن را بر یمین و شمال زد میمنه را بمیسره در برد و میسره را بمیمنه در سپرد هوا را از غبار قیرگون ساخت و زمین را از خون رنگ طبرخون داد در نخستین حمله هشتاد تن از ابطال رجال را پایمال آجال ساخت و این رجز بگفت

اُقاتِلُ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مُهْتَدِ　　اَذُبُّ عَنْ سِبْطِ النَّبِیِّ اَحْمَدِ
اَضْرِبُکُمْ بِالصّارِمِ الْمُهَنَّدِ　　حَتّیٰ تَحِیدُوا عَنْ قِتالِ سَیِّدِی

اِنِّی اَنَا الْعَبّاسُ ذُو التَّوَدُّدِ　　نَجْلُ عَلِیِّ الْمُرْتَضَی الْمُؤَیَّدِ

لشکریان چون این بدیدند پشت با جنگ دادند و روی بهزیمت نهادند عباس چون شیر خشم آلود شریعه را بپیمود و اسب بفرات در انداخت از زحمت گیر و دار و شدت عطش با تنی تافته و جگری تفته بود خواست تا زحمت ماندگی و سورت تشنگی را بشربتی آب بشکند دست فرا برد و کفی آب برگرفت تا بیاشامد تشنگی سیدالشهدا علیه السلام را در خاطرش صورت بست آب را از کف برافشاند و مشک را پر آب نمود و از شریعه بیرون شتافت مگر خویشتن بلشکرگاه برادر برساند و کودکان را از زحمت تشنگی برهاند و این رجز بگفت

یا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَیْنِ هُونِی　　فَبَعْدَهُ لا کُنْتِ اَنْ تَکُونِی
هٰذا حُسَیْنٌ شارِبُ الْمَنُونِ　　وَتَشْرَبِینَ بارِدَ الْمَعِینِ
هَیْهاتَ ما هٰذا فِعالُ دِینِی　　وَلا فِعالُ صادِقِ الْیَقِینِ

کمانداران راه بر او بستند و لشکر ابن سعد نیز از جای جنبش کردند و عباس را دایره کردار در میان آوردند و آنحضرت چون شیر شرزه شمشیر قضا میزد و میکشت ناگاه نوفل الازرق از کمین بیرون تاخت بروایتی زید بن ورقا کمین نهاده از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل سنبسی طائی او را معین گشت و تشجیع کرد پس زید تیغ براند و دست راست آنحضرت را از تن باز کرد عباس که قلب پلنگ و جگر نهنگ داشت جلدی کرد و مشک را بدوش چپ افکند و تیغ را بدست چپ گرفت و دشمن را همی دفع داد با دست چپ میزد و میکشت و می انداخت و این شعر تذکره میکرد

وَاللهِ اِنْ قَطَعْتُمُ یَمِینِی　　اِنِّی اُحامِی اَبَداً عَنْ دِینِی
وَعَنْ اِمامٍ صادِقِ الْیَقِینِ　　نَجْلِ النَّبِیِّ الطّاهِرِ الْاَمِینِ
نَبِیِّ صِدْقٍ جائَنا بِالدِّینِ　　مُصَدِّقاً بِالْواحِدِ الْاَمِینِ

این همی گفت و رزم همیزد تا از کثرت زخم و سیلان خون سستی گرفت دیگر باره حکیم بن طفیل و اگر نه نوفل الازرق از ورای نخله بیرون تاخت و دست چپش را از پایان ساعد بینداخت عباس مشک را بدندان گرفت و این شعر بگفت

یا نَفْسُ لا تَخْشَیْ مِنَ الْکُفّارِ　　وَاَبْشِرِی بِرَحْمَةِ الْجَبّارِ
مَعَ النَّبِیِّ السَّیِّدِ الْمُخْتارِ　　مَعَ جُمْلَةِ السّاداتِ وَالْاَطْهارِ
قَدْ قَطَعُوا بِبَغْیِهِمْ یَسارِی　　فَاَصْلِهِمْ یا رَبِّ حَرَّ النّارِ

و با رکاب همی مهمیز زد باشد که خود را بلشکرگاه برادر کشاند ناگاه تیری بر مشک آنحضرت آمد و آب آن بریخت و پیکان دیگر بر سینه مبارکش رسید و حکیم بن طفیل عمودی از آهن بر فرق شریفش فرود آورد اینوقت عباس از اسب در افتاد و فریاد برداشت که ای برادر مرا دریاب حسین علیه السلام چون شهاب ثاقب بر سر او حاضر شد و عباس را در کنار فرات تشنه و مجروح و مطروح دید آن دستهای مقطوع و آن تن پاره پاره را نظاره کرد و سخت بگریست و فرمود اَلْآنَ انْکَسَرَ ظَهْرِی وَقَلَّتْ حِیلَتِی اکنون پشت من شکسته و رشته تدبیر و چاره گسسته گشت و این اشعار قرائت کرد

تَعَدَّیْتُمُ یا شَرَّ قَوْمٍ بِبَغْیِکُمْ　　وَخالَفْتُمُ دِینَ النَّبِیِّ مُحَمَّدِ
اَما کانَ خَیْرُ الرُّسْلِ اَوْصاکُمُ بِنا　　اَما نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِیِّ الْمُسَدَّدِ
اَما کانَتِ الزَّهْراءُ اُمِّی دُونَکُمْ　　اَما کانَ مِنْ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ اَحْمَدُ

لَعَنتُم وَاخزَیتُم بِمٰا قَدجَنَیتُم | فَسَوفَ تُلاقُوا حَرَّ نٰارٍ تَوَقَّدُ

این اشعار را امام علیه السلام در واقعه دیگر با اندک بینونتی باختلاف حرکت روی قرائت فرمود چنانکه مرقوم شد تواند بود که آنحضرت دو کرت این اشعار را با قلیل اختلافی قرائت کرده باشد بروایت عبدالله بن محمد رضا الحسینی در کتاب جلاء حسین علیه السلام این شعر را در مرثیه گفت

اَحَقُّ النّٰاسِ اَن یُبکیٰ عَلَیهِ	فَتیً اَبکیَ الحُسَینَ بِکَربَلاٰءِ
اَخُوهُ وَابنُ وٰالِدِهِ عَلِیٌّ	اَبُوالفَضلِ المُضَرَّجِ بِالدِّمٰاءِ
وَمَن وٰاسٰاهُ لٰایَثنیهِ خَوفٌ	وَجٰادَ لَهُ عَلیٰ عَطَشٍ بِمٰاءٍ

اسناد این حدیث به سید سجاد علیه السلام منتهی میشود قال رَحِمَ اللهُ العَبّٰاسَ فَلَقَد اٰثَرَ وَاَبلیٰ وَفَدٰا اَخٰاهُ بِنَفسِهِ حَتّیٰ قُطِعَت یَدٰاهُ فَاَبدَلَهُ اللهُ بِهِمٰا جَنٰاحَینِ یَطیرُ بِهِمٰا مَعَ المَلاٰئِکَةِ فِی الجَنَّةِ کَمٰا جَعَلَ لِجَعفَرِ بنِ اَبیطٰالِبٍ اِنَّ لِلعَبّٰاسِ عِندَاللهِ عَزَّوَجَلَّ مَنزِلَةً یَغبِطُهُ بِهٰا جَمیعُ الشُّهَدٰاءِ یَومَ القِیٰمَةِ میفرماید که عباس علیه السلام را خداوند تبارک و تعالی دو بال عنایت فرمود چنانکه عم او جعفر طیار را و این دو بال را بازای دو دست او عطا کرد که قطع شد و او با فرشتگان در بهشت خدای مانند جعفر پرواز میکند و از برای عباس در نزد خداوند منزلتی است در روز قیامت که مغبوط جمیع شهداست و جمیع شهدا آرزوی مقام او را دارند و از جعفر صادق علیه السلام نیز با اندک بینونتی این حدیث وارد است و عباس در وقت شهادت سی و چهار ساله بود و گویند ام البنین مادر عباس در ماتم او و برادران اعیانی او بیرون مدینه در بقیع غرقد معتکف شد و در سوگواری سید الشهدا و فرزندان خود چنان میگریست که هر آفریده بر او میگذشت گریان میگشت گریستن دوستان موجب شگفتی نیست مروان بن الحکم که بزرگتر دشمنی بود خاندان احمد مختار را چون بر ام البنین عبور میداد از اثر ناله و بهای های میگریست مکشوف باد که ابن شهرآشوب در مناقب خویش بعد از شهادت عباس شهادت قاسم بن الحسین را رقم کرده و رجزیکه در ورقه دیگر بنام قاسم بن حسن نگاشته دیگرباره بقاسم بن حسین منسوب ساخته و حال آنکه حسین علیه السلام را پسری نبود که بقاسم نامبردار باشد همانا او را سهوی و نسیانی دوچار گشته و این سخن نباشد خدایش رحمت کناد

شهادت علی اکبر بن حسین علیه السلام

اکنون بر سر سخن رویم همانا بعد از شهادت عباس در خدمت حسین علیه السلام کسی که تواند میان ببست و بر پشت اسب نشست و شمشیر بدست کرد و با دشمن رزم آزمود جز فرزندش علی اکبر نبود مادر او لیلی دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود بن موسی لقطان الثقفی است جوانی بود هجده ساله در طلاقت لسان و ذلاقت بیان و صباحت رخسار و ملاحت دیدار و نیکوئی خلق و موزونی خلق و شیمت و شمایل و خصلت و مخایل هیچکس در روی زمین شبیه تر از وی با خاتم النبیین نبود و نام و کنیت از جد داشت چه او را بنام علی و بکنیت ابوالحسن گفتند و شجاعت نیز از علی مرتضی داشت و بین الناس بجمیع محاسن و محامد معروف بود چنانکه یکروز معاویه در ایام خلافت خویش گفت مَن اَحَقُّ النّٰاسِ بِهٰذَا الاَمرِ یعنی سزاوارتر امروز کیست که در مسند خلافت جای کند همگنان گفتند از تو کس سزاوارتر ندانیم قٰالَ لٰا اَولَی النّٰاسِ بِهٰذَا الاَمرِ عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ جَدُّهُ رَسُولُ اللهِ وَفیهِ شُجٰاعَةُ بَنی هٰاشِمٍ وَسَخٰاءُ بَنی اُمَیَّةَ وَزَهوُ ثَقیفٍ معویه گفت نه چنین است بلکه از برای خلافت سزاوارتر علی اکبر است که جدش رسول خداست و شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و حسن منظر و فخر و فخامت ثقیف است بالجمله چون علی اکبر اهل و عشیرت را کشته و پدر را یکتنه و تشنه در میان لشکر دشمن نگریست دیگر شکیب نتوانست عرض کرد جانم فدای تو باد رخصت فرمای تا من نیز از این قوم کین توزی کنم و جان نثار آیت بهروزی دارم و در اسعاف حاجت چندان اصرار نمود که دستوری یافت پس پردگیان سرادق عصمت را حیکت وداع گفت بانگ وامحمداه از اهل بیت رسول الله بالا گرفت در کتاب روضة الاحباب مسطور است که حسین علیه السلام علی اکبر را بدست خود سلاح جنگ در پوشانید او را درع عادی

و مغفری فولاد داودی که از علی مرتضی بیادگار داشت بر میان فرزند استوار بست و اسب عقاب را داد تا برنشست و چون بجانب میدان روان گشت آنحضرت سخت بگریست و سبابهٔ مبارک را بسوی آسمان فراز کرد و گفت اَللّٰهُمَّ اشهَد عَلیٰ هٰؤُلٰاءِ القَومِ فَقَد بَرَزَ اِلَیهِم غُلٰامٌ اَشبَهُ النّٰاسِ خَلقًا وَخُلقًا وَمَنطِقًا بِرَسُولِکَ وَکُنّٰا اِذَا اشتَقنٰا اِلیٰ نَبِیِّکَ نَظَرنٰا اِلیٰ وَجهِهِ اَللّٰهُمَّ امنَعهُم بَرَکٰاتِ الاَرضِ وَفَرِّقهُم تَفریقًا وَمَزِّقهُم تَمزیقًا وَاجعَلهُم طَرٰائِقَ قِدَدًا وَلٰا تُرضِ الوُلٰاةَ عَنهُم اَبَدًا فَاِنَّهُم دَعَونٰا لِیَنصُرُونٰا ثُمَّ عَدَوا عَلَینٰا یُقٰاتِلُونَنٰا عرض کرد ای پروردگار گواه باش اینک جوانی بمبارزت این جماعت میشتابد که شبیه ترین مردم است در خلق و خلق و منطق با پیغمبر تو و ما هرگاه مشتاق میشدیم بدیدار پیغمبر تو بروی او نگران میشدیم و او را نظاره میکردیم ای پروردگار من باز دار از ایشان برکات زمین را و انبوه ایشان را متفرق و متشتت فرما و بدران پردهٔ این جماعت را و پراکنده ساز ایشان را و بیفکن این گروه را در طرق متفرقه و شعب متباینه و دشمن دار همواره بر این جماعات طغات فرمانگذاران را چه این جماعت ما را دعوت کردند که نصرت کنند چون اجابت کردیم آغاز عداوت نمودند و طریق مقاتلت گرفتند آنگاه با علی صوت صیحه بر ابن سعد زد فقٰالَ مٰا لَکَ قَطَعَ اللهُ رَحِمَکَ وَلٰا بٰارَکَ اللهُ لَکَ فی اَمرِکَ وَسَلَّطَ عَلَیکَ مَن یَذبَحُکَ عَلیٰ فِرٰاشِکَ بَعدی کَمٰا قَطَعتَ رَحِمی وَلَم تَحفَظ قَرٰابَتی مِن رَسُولِ اللهِ فرمود ای پسر سعد چه افتاد ترا خداوند قطع کند رحم ترا و مبارک نفرماید ترا در هیچ امری و آرمانی و مسلط کند بر تو کسی را که در فراش تو بکشد ترا بکیفر آنکه قطع کردی رحم مرا و نگران نشدی قربت و قرابت مرا با رسول خدای آنگاه بانگ برداشت و بآواز بلند این آیت مبارک را که در فضیلت اهل بیت فرود شده قرائت فرمود اِنَّ اللهَ اصطَفیٰ اٰدَمَ وَنُوحًا وَاٰلَ اِبرٰاهیمَ وَاٰلَ عِمرٰانَ عَلَی العٰالَمینَ ذُرِّیَّةً بَعضُهٰا مِن بَعضٍ وَاللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ اما از آنسو علی اکبر چون آفتاب درافشان با تیغ سرافشان بمیدان تاخت شعشعهٔ طلعتش از جمال پیغمبر خبر میداد و قوت بازویش چون حیدر صفدر را اثر مینمود در آهنگ میدان و این رجز انشاد کرد

اَنَا عَلِیُّ بنُ الحُسَینِ بنِ عَلِیٍّ	مِن عُصبَةٍ جَدُّ اَبیهِمُ النَّبِیُّ
وَاللهِ لٰا یَحکُمُ فینٰا ابنُ الدَّعِیِّ	اَطعَنُکُم بِالرُّمحِ حَتّیٰ یَنثَنی
اَضرِبُکُم بِالسَّیفِ اَحمی عَن اَبی	ضَربَ غُلٰامٍ هٰاشِمِیٍّ عَلَوِیٍّ

آنگاه چون شیر شرزه و نهنگ کرزه حمله گران در داد و تیغ در آن کفار نکوهیده نهاد نهاد چنان مینمود که حیدر کرار ذوالفقار بدست کرده و در معرکه صفین آهنگ قاسطین فرموده بهر جانب که روی میکرد لشکریان چون گله گرگ دیده پشت مینمودند و از هول و هرب بر زبر هم بر دو میرفتند در این حمله یکصد و بیست تن از کماة رجال و فحول ابطال را بسته سیف و مضغه سنان ساخت اینوقت حدت و شدت عطش و کثرت جراحت و ثقل سلاح او را بعظیم آسیب کرد و نیرومندی او را کاهش داد علی اکبر از میان سپاه اعدا عنان برتافت و صف بشکافت و بحضرت پدر آمد و فریاد برداشت یٰا اَبَهْ العَطَشُ قَد قَتَلَنی وَثِقلُ الحَدیدِ اَجهَدَنی فَهَل اِلیٰ شَربَةٍ مِن مٰاءٍ سَبیلٌ اَتَقَوّیٰ بِهٰا عَلَی الاَعدٰاءِ عرض کرد ای پدر تشنگی مرا کشت و ثقل سلاح مرا بتعب عظیم افکند آیا شربتی آب دست توان یافت تا در مقاتلت اعدا قوتی بدست کنم و خون از اندام مبارکش میالود و تنش را از آماس خون چنان مینمود که جبه احمر در بر کرده حسین علیه السلام در او نگریست و سخت بگریست وَقٰالَ یٰا بُنَیَّ یَعِزُّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَعَلیٰ عَلِیِّ بنِ اَبیطٰالِبٍ وَعَلَیَّ اَن تَدعُوَهُم فَلٰا یُجیبُوکَ وَتَستَغیثُ بِهِم فَلٰا یُغیثُوکَ یٰا بُنَیَّ هٰاتِ لِسٰانَکَ فَمَصَّهُ فرمود ای فرزند بر محمد و بر علی و بر من عظیم گران می آید که ایشان را دعوت کنی و اجابت نفرمایند و استغاثه کنی و اعانت ننمایند و زبان علی اکبر را در دهان مبارک گذاشت و بمکید و خاتم

خویش را بدو داد و فرمان کرد که در دهان بگذارد و قالَ اَمْسِکْهُ فی فیکَ وَارْجِعْ اِلی قِتالِ عَدُوِّکَ فَاِنّی اَرْجُو اَنَّکَ لا تُمْسی حَتّی یَسْقِیَکَ جَدُّکَ بِکَأْسِهِ الْاَوْفی شَرْبَةً لا تَظْمَأُ بَعْدَها اَبَداً فرمود ای پسر این خاتم را در دهان نگاه دار و بازشتاب بجهاد دشمنان همانا روز را بیگاه نکرده باشی که جدت شربتی ترا سقایت کند که از آن پس هرگز تشنه نشوی علی اکبر علیه السلام بازشتافت و این رجزه قرائت کرد

اَلْحَرْبُ قَدْ بانَتْ اَنا الْحَقائِقُ — وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِها مَصادِقُ
وَاللهِ رَبِّ الْعَرْشِ لا نُفارِقُ — جُمُوعَکُمْ اَوْ تُغْمَدُ الْبَوارِقُ

دست از جان شسته و دل بر خدای بسته بکردار صاعقه آتشبار خویشتن را در میان کفار انداخت و از چپ و راست همی زد و همی کشت تیغش بر خود آهن جز از بار ارحدا همی داد و زمین را از خون ها از کوزه قضا همی کرد در این کرت نیز هشتاد تن از آنجماعت را بهوا فرستاد از کثرت زخم و سیلان خون اندام مبارکش سستی پذیرفت اینوقت منقذ بن مرة العبدی فرصتی بدست کرده شمشیری بر فرق همایونش فرود آورد و بدان ضرب زخمی گران یافت و دیگر سواران از چهار جانب او را جراحت کردند توانائی یکباره از علی اکبر برفت دست در گردن اسب آورد و فرو خفت و عنان را داد و اسب در میان سواران از هر سوی بدان سوی میتاخت و بر هر سواری عبور میداد زخمی بر علی اکبر میزد فَقَطَعُوهُ بِسُیُوفِهِمْ اِرْباً اِرْباً بدن مبارکش را با تیغ پاره پاره کردند چون نزدیک شد که رخت بدیگر سرای برد فریاد برآورد یا اَبَتاهُ هذا جَدّی رَسُولُ اللهِ قَدْ سَقانی بِکَأْسِهِ الْاَوْفی شَرْبَةً لا اَظْمَأُ بَعْدَها اَبَداً وَهُوَ یَقُولُ الْعَجَلَ الْعَجَلَ فَاِنَّ لَکَ کَأْساً مَذْخُورَةً حَتّی تَشْرَبَها السّاعَةَ عرض کرد ای پدر اینک جد من رسول خدا ترا مرا سقایت کرد شربتی که هرگز از این پس تشنه نخواهم شد و فرمود ای حسین تعجیل کن که جامی دیگر از بهر تو ذخیره کرده ام تا در میان ... حسین علیه السلام چون بانگ فرزند ناکام را شنید صیحه عظیم زد و قالَ قَتَلَ اللهُ قَوْماً قَتَلُوکَ ما اَجْرَأَهُمْ عَلَی الرَّحْمنِ وَعَلی رَسُولِهِ وَعَلَی انْتِهاکِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ وَعَلَی الدُّنْیا بَعْدَکَ الْعَفا فرمود خدا بکشد جماعتی را که ترا کشتند چه بسیار بیشکیب مردم که اینجماعت بر خداوند قاهر غالب جرات کردند و از رسول خدای بهراسیدند و پرده حرمت آنحضرت را چاک زدند هان ای فرزند بعد از تو خاک بر سر دنیا و هیئت و نابود باد آثار دنیا پس حسین علیه السلام اسب برجهاند و بشتافت و صفوف لشکر را بشکافت و مردم را پراکنده و صیحه همی زد و علی همی گفت چون بر سر علی رسید از اسب پیاده شد و فرزند را بر سینه خود بچفسانید و چهره مبارک بر چهره او نهاد و علی اکبر چشم بگشود و عرض کرد ای پدر بزرگوار می بینم که درهای آسمان باز شد و حوران بهشتی فرا آمدند و جامهای سرشار از شربت بر کف دارند و مرا بسوی خویشتن میخوانند اینک بدان سرای سفر میکنم و خواستارم که این پردگیان بی یار و یاور در سوگواری من چهره نخراشند این بگفت و درگذشت حسین علیه السلام فرزند شهید را برداشت و بر در سراپرده آورد و فریاد یا ثمرة فؤاداه و یا قرة عیناه از اهل بیت رسالت برخاست حمید بن مسلم گوید زنی دیدم که از شدت اضطرار و اضطراب از میان پردگیان بی پرده بیرون دوید و خویش را بر زبر علی اکبر افکند و فریاد برداشت و سخت بنالید گفتم کیست گفتند زینب دختر امیرالمؤمنین است اینوقت حسین علیه السلام دست او را گرفت و بخیمه باز گردانید و فرمود گریه شما بعد از این است ابن شهرآشوب گوید علی اکبر بیست و پنجساله بود در یوم طف اما روایت هجده ساله اصح است در کتب معتبره مسطور است

شهادت عبدالله بن الحسین

که بعد از شهادت علی اکبر طفلی از سراپرده حسین علیه السلام بیرون شد و چندان از آن واقعه هولناک در هراس بود که اندام مبارکش چون سیماب ناب مترجرج بود و دو گوشواره از لآل در گوش داشت که از لرزش سر و تن او لرزان بود بیرون از سراپرده ترسان و لرزان بیسار و بجانب شمال و یمین نگران بود هانی بن بعیث بر او حمله کرد و او را از پای درآورد همانا علمای احادیث نسب آن کودک شهید را مرقوم

نداشته اند و آنچه من بنده فحص کرده ام نام او عبدالله بن الحسین است چه از احادیث و اخبار چنان مستفاد میشود که حسین علیه السلام پسری بنام عبدالله بود و بعضی گویند که علی اصغر را نام عبدالله بوده و علی اصغر لقب اوست این سخن نیز استوار نباشد چه واجب میکند که علی اکبر و علی اوسط را نیز نام دیگر باشد و اینکه در بحار الانوار و بعضی از کتب مسطور است که وقتی آن کودک شهید شد شهربانو بیخویشتن و مدهوشانه نگران او بود این سخن نیز از درجه صحت ساقط است چه شهربانو در هنگام ولادت علی بن الحسین وداع جهان گفت و در سفر کربلا ملازمت خدمت سید الشهدا نداشت والعلم عندالله

مبارزت حسین بن علی علیهما السلام

ذکر مبارزت سید الشهدا حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام

چون در سپاه سید الشهدا دیگر کس بجای نبود که تواند زین بر اسب بندد و برنشیند یا شمشیری بدست کند و رزم زند فرید او حید بمیدان آمد و چون طور شامخ و طود باذخ عنان بکشید و بایستاد و بهیچگونه آلایش تزلزل در ساحت وجودش راه نداشت چه اگر تزلزل در حقیقت او راه کردی ارکان عالم امکان متزلزل شدی اگر چند عالم لاهوت را آهنگ مسافرت داشت تربیت عالم ناسوت را مهمل نگذاشت آن مصایب و آلام و اسقام که بروی فرود آمدی اگر بر ساحت جبل ابوقبیس و کوه حرا افکندی متلاشی کردی و بپراکندی و حضرتش بنیروی حلم حمل آن بار گران نمودی و مقام خویش را خالی نفرمودی چه خداوند قوام آفرینش را بمقام او معلق و مربوط داشته و لوای هستی عالم ایجاد را به بقای او افراشته تبارک الله احسن الخالقین بالجمله حسین علیه السلام در چنین حال محبت امت را دست باز نداشت و همی خواست مگر تنی چند رشد خویش را دریابد و از آن گمراهان روی برتابد لاجرم با علی صوت ندا در داد هَلْ مِنْ ذابٍّ یَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللهِ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ یَخافُ اللهَ فینا هَلْ مِنْ مُغیثٍ یَرْجُو اللهَ فی اِغاثَتِنا آیا ناصری و معینی هست که زیان شمر را از حرم رسول خدای بگرداند آیا دینداری هست که از خدای بهراسد و ما را از این بند و بلا برهاند آیا دادخواهی هست که با خدای بگردد و استغاثه ما را پذیره شود طریحی در منتخب خویش آورده که این هنگام قبایل جن در حضرت حسین علیه السلام حاضر شدند و عرض کردند یا اباعبدالله ما همگان انصار توایم اگر اجازت میرود بمیدان مبارزت رویم و یکفر از الجمله مقتول سازیم حسین علیه السلام ایشان را بدعای خیر یاد کرد فَقالَ لَهُمْ عَلَیْهِ السَّلامُ اِنّی لا اُخالِفُ قَوْلَ جَدّی رَسُولِ اللهِ حَیْثُ اَمَرَنی بِالْقُدُومِ عَلَیْهِ عاجِلاً وَاِنّی الْآنَ لَقَدْ رَقَدْتُ ساعَةً فَرَاَیْتُ جَدّی رَسُولَ اللهِ قَدْ ضَمَّنی اِلی صَدْرِهِ وَقَبَّلَ ما بَیْنَ عَیْنَیَّ وَقالَ لی یا حُسَیْنُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ شاءَ اَنْ یَراکَ مَقْتُولاً مُلَطَّخاً بِدِمائِکَ مُخَضَّباً شَیْبُکَ بِدِمائِکَ مَذْبُوحاً مِنْ قَفاکَ فَقَدْ شاءَ اللهُ اَنْ یَری حَرَمَکَ سَبایا عَلی اَقْتابِ الْمَطایا وَاِنّی وَاللهِ سَاَصْبِرُ حَتّی یَحْکُمَ اللهُ بِاَمْرِهِ وَهُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ فرمود من فرمان جد خود رسول خدای را مخالفت نخواهم کرد مرا بسوی خویش طلب فرموده چه الآن رسول خدای را در خواب دیدم مرا بسینه خود بچفسانید و میان هر دو چشم مرا بوسه داد و فرمود ای حسین خداوند تبارک و تعالی میخواهد ترا کشته و در خون خویش آغشته ببیند در حالتی که ترا از قفا سر بریده باشند و موی تو از خون تو در خضاب باشد و همی خواهد ببیند اهل بیت ترا اسیر کنند و بر شتران بی هودج برنشانند و من رضا بقضای خدا داده ام و بر آنچه حکم فرموده شکیبا میباشم چه اوست بهترین حکم کنندگان در مقتل خوارزمی مسطور است که رسول خدای با حسین فرمود اِنَّ لَکَ فِی الْجَنَّةِ دَرَجَةً لَنْ تَنالَها اِلّا بِالشَّهادَةِ یعنی از برای تو در بهشت مقامیست که آن مقام را جز با درک شهادت نتوانی دریافت لاجرم در یوم طف بر جراحتهای سیف و سنان صابر بود بالجمله زین العابدین علیه السلام چون بانگ پدر را اصغا نمود اگر چند از کمال ناتوانی حمل سیف و سنان نتوانست کرد نیزه بگرفت و بر روایتی شمشیری برداشته افتان و خیزان طریق میدان پیش داشت ام کلثوم از قفای او بانگ در داد که ای برادرزاده بازشو فَقالَ یا عَمَّتا ذَرینی اُقاتِلْ بَیْنَ یَدَیْ

ابن رَسُولِ اللهِ فرمود ای عمه وست باز دار مرا تا پیش روی پسر پیغمبر جهاد کنم فَقَالَ الحُسَیْنُ یَا اُمَّ کُلْثُومَ خُذِیهِ لِئَلَّا
تَبْقَی الاَرْضُ خَالِیَةً مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ حسین علیه السلام فرمود ای ام کلثوم باز دار او را تا جهان از نسل آل محمد تهی نگردد آنگاه
بانک بر داشت که یَا سُکَیْنَةُ یَا فَاطِمَةُ یَا زَیْنَبُ یَا اُمَّ کُلْثُومَ عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلَامُ چون اهل بیت این ندا شنیدند زبان
الوداع الوداع والفراق الفراق برآوردند سکینه مقنعه از سر برافکند وَقَالَتْ یَا اَبَهْ اسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْتِ فَاِلَی مَنْ اَتَّکِلُنَا عرض
کرد ای پدر تن بمرگ در دادی با کدام کس پناهنده شویم و اتکال از چه کس جوئیم حسین علیه السلام بگریست وَقَالَ یَا نُورَ عَیْنِی کَیْفَ
لَا یَسْتَسْلِمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَلَا مُعِینَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَنُصْرَتُهُ لَا تُفَارِقُکُمْ فِی الدُّنْیَا وَلَا فِی الاخِرَةِ فَاصْبِرِی
عَلَی قَضَاءِ اللهِ وَلَا تَشْکِی فَاِنَّ الدُّنْیَا فَانِیَةٌ وَالاخِرَةَ بَاقِیَةٌ فرمود ای روشنی چشم من چگونه تن بمرگ در ندهد کسی که یار و
یاوری ندارد و همانا رحمت و نصرت خداوند در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد بود پس صبر کن و شکیبا باش بر حکم خدا و بشکوی زبان مگشا
چه این دنیا دار فانیست و آخرت سرای جاودانی آنگاه سکینه را بر سینه مبارک بچسبانید و این شعر قرائت فرمود

سَیَطُولُ بَعْدِی یَا سُکَیْنَةُ فَاعْلَمِی — مِنْکِ البُکَاءُ اِذَا الحِمَامُ دَهَانِی
لَا تُحْرِقِی قَلْبِی بِدَمْعِکِ حَسْرَةً — مَا دَامَ مِنِّی الرُّوحُ فِی جُثْمَانِی
وَاِذَا قُتِلْتُ فَاَنْتِ اَوْلَی بِالَّذِی — تَاْتِینَهُ یَا خِیَرَةَ النِّسْوَانِ

فَقَالَتْ یَا اَبَهْ رُدَّنَا اِلَی حَرَمِ جَدِّنَا فَقَالَ هَیْهَاتَ لَوْ تُرِکَ القَطَا لَنَامَ و بدین شعر تمثل فرمود

لَقَدْ کَانَ القَطَاءُ بِاَرْضِ نَجْدٍ — قَرِیرَ العَیْنِ لَمْ یَجِدِ الغَرَامَا
تَوَلَّتْهُ البُزَاةُ فَهَیَّمَتْهُ — وَلَوْ تُرِکَ القَطَا لَغَفَا وَنَامَا

سکینه عرض کرد ای پدر ما را بسوی مدینه که حرم جد ماست باز گردان آنحضرت بدین مثل عرب تمثل جست فرمود اگر مرغ قطا را دست
باز میداشتند در آشیان خود آسوده میخفت و حسین علیه السلام را با سکینه محبتی کامل بود چنانکه میفرماید

لَعَمْرُکَ اِنَّنِی لَاُحِبُّ دَارًا — تَکُونُ بِهَا سُکَیْنَةُ وَالرَّبَابُ
اُحِبُّهُمَا وَاَبْذُلُ جُلَّ مَالِی — وَلَیْسَ لِعَاتِبٍ عِنْدِی عِتَابُ

و اسم سکینه امینه است لکن لقب او بر نام او غلبه کرده است و رباب که درین شعر یاد فرموده دختر امرء القیس مادر سکینه است بالجمله چون
سید الشهدا علیه السلام با سکینه سخن بپای آورد سید سجاد علیه السلام را طلب فرمود و اسرار امامت و خلافت را با او بودیعت گذاشت
و چون ازین هنگام آگهی داشت و نزول حوادث این هنگامه را از چشم مور تا چشمه هور دانا و بینا بود گاهی که از مدینه بیرون میشد
ودایع انبیا و اوصیا و کتبی که بودیعت داشت بام سلمه سپرد و فرمود از پسرهای من جز علی بن الحسین ازین سفر کس مراجعت نخواهد کرد
این اشیا را که اثاثه امامت و خلافت است تسلیم او باید کرد حضرت باقر علیه السلام میفرماید گاهی که حسین آهنگ حرب فرمود و سید
سجاد را از شدت مرض توانائی اصغا نبود اسْتَدْعَی ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ الکُبْرَی وَاَوْدَعَ عِنْدَهَا صَحِیفَةً مَلْفُوفَةً
وَوَصِیَّةً ظَاهِرَةً لِاَنَّ عَلِیَّ بْنَ الحُسَیْنِ کَانَ بِهِ مَرَضُ الاِسْهَالِ وَکَانَ النَّاسُ لَا یَظُنُّونَ بِهِ الصِّحَّةَ فِی مَرَضِهِ
فَلَمَّا شُوفِیَ مِنْ مَرَضِهِ سَلَّمَتْهُ اُخْتُهُ الوَصِیَّةَ وَالصَّحِیفَةَ وَهِیَ الانَ عِنْدَنَا یعنی دختر خود فاطمه کبری را طلب فرمود
و صحیفه درهم نوردیده و کتاب وصیتی برقم زده او را داد زیرا که علی بن الحسین چنان مریض بود که کس گمان صحت در او نداشت چون شفا
یافت فاطمه آن وصیت نامه و آن صحیفه را تسلیم آنحضرت نمود محمد باقر علیه السلام میفرماید آن کتاب وصیت و صحیفه ملفوفه الان در نزد ماست

و بروایتی سید سجاد فرزند اکبر حسین علیهما السلام است و امام محمد باقر علیه السلام در کربلا بود و چهار سال داشت و علی اکبر
که شهید شد نسبت بعلی اصغر بود که او را علی اکبر مینامیدند بالجمله اینوقت امام علیه السلام خواهر خود زینب را فرمود که جامه فرسوده و کهنه
از برای من حاضر کن که آنرا بهائی نبوده باشد تا چون کشته شوم آنرا از بدن من بیرون نکنند و مراعریان نیفکنند جامه حاضر کردند چون
بر بدن آنحضرت تنگ می افتاد فرمود این جامه اهل ذمت است ازین وسیعتر باید بود برفتند و جامه وسیعتر از آن آوردند اطراف
آنرا با دست مبارک پاره پاره ساخت تا بی بهاتر باشد آنگاه در پوشید و برزبر آن جامهای دیگر در بر کرد و قطیفه از خز زبر پوشش
فرمود و درعی بتر را در پوشید و سلاح جنگ در بر راست کرد بانگ ناله و عویل از اهل حرم بالا گرفت علی اصغر که هنوز شش ماه
مدت افزون نداشت تشنه و گرسنه مینالید چه مادرش از شدت عطش شیر در پستان نداشت امام علیه السلام فرمود فرزند من علی
بمن بسپارید تا با او وداع گویم زینب آنطفل را بگرفت و او را ببوسید و گفت وَیْلٌ لِهٰؤُلَاءِ القَوْمِ اِذَا کَانَ جَدُّکَ مُحَمَّدٌ
خَصْمَهُمْ یعنی وای بر اینقوم آنروز که جد تو محمد مصطفی با ایشان خصومت آغازد و آنطفل را بیاورد و در برابر صف برافراشت گویا
همی گفت ای بار خدای در گنجینه من جز این کوهر جای نمانده او را نیز همی خواهم در راه تو فدیه کنم آنگاه با کوفیان خطاب کرد که ای
شیعیان آل بوسفیان اگر مرا گناهکار دانسته اید همانا کودک گناهی نتواند بست او را آب دهید که از شدت عطش شیر در پستان
مادرش بخوشیده هیچکس او را پاسخ نگفت حرمله بن کاهل اسدی تیری بسوی او گشاد داد و آن تیر بر حلقوم علی اصغر آمد و درگذشت و خون
[illegible] سوی آسمان برمی افشاند حضرت باقر علیه السلام میفرماید
[illegible] مَا نَزَلَ بِی اَنَّهُ بِعَیْنِ اللهِ یعنی آسان است بر من چند
[illegible] اَهْوَنَ عَلَیْکَ مِنْ فَصِیلِ اللّٰهُمَّ اِنْ کُنْتَ
[illegible] دکار قتل طفل من در نزد تو سهلتر از کشتن بچه ناقه صالح
[illegible] فرما اینوقت بروایت ابن جوزی که از علمای اهل
[illegible] فِی الجَنَّةِ یعنی الحسین دست ازین کودک باز دار که در
[illegible] عوالم بدن علی اصغر را با خون او برانده و در شرح شافیه
[illegible] در زمین کرد و او را مدفون ساخت طریحی گوید اینوقت
[illegible] د و فرمود یا ابن سعد از سه کار یکی اختیار کن نخست آنکه
[illegible] ت اینمعنی صورت نبند د فرمود ما را آب دهید که جگرهای
[illegible] دیگر آنکه اگر از قتل من ناگزیر ید من یکتن بیش نیستم با من
[illegible] از پس مردی یکتنه بمیدان گراید و رزم آزماید ابن سعد
[illegible] و این شعر بفرمود

هٰذَا مَفْخَرًا حِینَ اَفْخَرُ
سِرَاجُ اللهِ فِی الاَرْضِ یَزْهَرُ
عَلِیٌّ ذُو الجَنَاحَیْنِ جَعْفَرُ

شهادت علی اصغر

ابْنَ رَسُولِ اللهِ فرمود ای عمه وست بازدار مرا تا پیش روی پسر پیغمبر جهاد کنم فَقالَ الْحُسَیْنُ یا اُمَّ کُلْثُومَ خُذیهِ لِئَلّا
تَبْقَی الْاَرْضُ خالِیَةً مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ حسین علیه السلام فرمود ای ام کلثوم بازدار او را تا جهان از نسل آل محمد تهی نگردد آنگاه
بانگ برداشت که یا سُکَیْنَةُ یا فاطِمَةُ یا زَیْنَبُ یا اُمَّ کُلْثُومَ عَلَیْکُنَّ مِنِّی السَّلامُ چون اهل بیت این ندا شنیدند فریاد
الوداع الوداع والفراق الفراق برآوردند سکینه مقنعه از سر برافکند وَقالَتْ یا اَبَهْ اِسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْتِ فَاِلی مَنْ اَتَّکِلُنا عرض
کرد ای پدر تن بمرگ در دادی بکدام کس پناهنده شویم و اتکال از چه کس جوئیم حسین علیه السلام بگریست وَقالَ یا نُورَ عَیْنی کَیْفَ
لا یَسْتَسْلِمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لا ناصِرَ لَهُ وَلا مُعِینَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَنُصْرَتُهُ لا تُفارِقُکُمْ فِی الدُّنْیا وَلا فِی الْاٰخِرَةِ فَاصْبِری
عَلی قَضاءِ اللهِ وَلا تَشْکی فَاِنَّ الدُّنْیا فانِیَةٌ وَالْاٰخِرَةُ باقِیَةٌ فرمود ای روشنی چشم من چگونه تن بمرگ در ندهد کسی که یار و
یاوری ندارد و همانا رحمت و نصرت خداوند در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد بود پس صبر کن و شکیبا باش بر حکم خدا و بشکوی زبان مگشا
چه این دنیا دار فانیست و آخرت سرای جاودانی آنگاه سکینه را بر سینهٔ مبارک بچسبانید و این شعر قرائت فرمود

سَیَطُولُ بَعْدی یا سُکَیْنَةُ فَاعْلَمی — مِنْکِ الْبُکاءُ اِذَا الْحِمامُ دَهانی
لا تُحْرِقی قَلْبی بِدَمْعِکِ حَسْرَةً — ما دامَ مِنِّی الرُّوحُ فی جُثْمانی
وَاِذا قُتِلْتُ فَاَنْتِ ...
فَقالَتْ یا اَبَهْ رُدَّنا اِلی حَرَمِ ...
لَقَدْ کانَ الْقَطاءُ ...
تَوَلَّتْهُ الْبُزاةُ ...

سکینه عرض کرد ای پدر ما را بسوی مدینه که ...
بازمید شد در آشیان ...
لَعَمْرُکَ اِنَّنی لَاُ ...
اُحِبُّهُما وَاَبْذُلُ ...

واسم سکینه امینه است لکن لقب او بر نام ...
سید الشهدا علیه السلام با سکینه سخن بپای آو...
و چون از این هنگام آگهی داشت و نزول حواد...
و دایع انبیا و اوصیا و کتبی که بودیعت داشت ...
این اشیا را که اثاثه امامت و خلافت است ...
سجاد را از شدت مرض توانائی اصغا نبود ...
وَوَصِیَّةً ظاهِرَةً لِاَنَّ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ ...
فَلَمّا شُفِیَ مِنْ مَرَضِهِ سَلَّمَتْهُ اُخْتُهُ ...
وصحیفه در هم نوردیده و کتاب وصیتی رقم ...
یافت فاطمه آن وصیت نامه و آن صحیفه است ...

و بروایتی سید سجاد فرزند اکبر حسین علیهما السلام است و امام محمد باقر علیه السلام در کربلا بود و چهار سال داشت و علی اکبر
که شهید شد نسبت بعلی اصغر بود که او را علی اکبر مینامیدند بالجمله اینوقت امام علیه السلام خواهر خود زینب را فرمود که جامهٔ فرسوده و کهنه
از برای من حاضر کن که آنرا بهائی نبوده باشد تا چون کشته شوم آنرا از بدن من بیرون نکنند و مرا عریان نیفکنند جامه حاضر کردند چون
بر بدن آنحضرت تنگ می افتاد فرمود این جامهٔ اهل ذمت است از من و سیع تر باید بود برفتند و جامه وسیعتر از آن آوردند اطراف
آنرا با دست مبارک پاره پاره ساخت تا بی بهاتر باشد آنگاه در پوشید و بر زبر آن جامه های دیگر در برکرد و قطیفهٔ از خز زبر پوشش
فرمود و درعی بتر را در پوشید و سلاح جنگ در بر راست کرد با بانگ ناله و عویل از اهل حرم بالا گرفت علی اصغر که هنوز شش ماه

شهادت علی اصغر

مدت افزون نداشت تشنه و گرسنه مینالید چه مادرش از شدت عطش شیر در پستان نداشت امام علیه السلام فرمود فرزند من علی
بمن سپارید تا با او وداع کویم رباط آن طفل را بگرفت و او را ببوسید و گفت وَیْلٌ لِهٰؤُلاءِ الْقَوْمِ اِذا کانَ جَدُّکَ مُحَمَّدٌ
خَصْمَهُمْ یعنی وای بر این قوم آنروز که جد تو محمد مصطفی با ایشان خصومت آغازد و آن طفل را بیاورد و در برابر صف برافراشت گویا
همی گفت ای بار خدای در گنجینهٔ من جز این گوهری بجای نمانده او را نیز همی خواهم در راه تو فدیه کنم آنگاه با کوفیان خطاب کرد که ای
شیعیان آل بوسفیان اگر مرا گناهکار دانسته اید بگوئید که کودک گناهی تواند بست او را آبی دهید که از شدت عطش شیر در پستان
مادرش بخوشیده هیچکس او را پاسخ نگفت حرملة بن کاهل اسدی تیری بسوی او گشاد داد و آن تیر بر حلقوم علی اصغر آمد و در گذشت و خون
روان گشت امام علیه السلام کف بزیر آنخون میداشت و چون سرشار میشد بسوی آسمان بر می افشاند حضرت باقر علیه السلام میفرماید
از آن خون قطره بسوی زمین باز نیامد حسین علیه السلام فرمود هَوَّنَ عَلَیَّ ما نَزَلَ بی اَنَّهُ بِعَیْنِ اللهِ یعنی آسان است بر من چند
که هدف سهام این دواهی باشم چه خداوند این جمله را نگرانست ثُمَّ قالَ لا یَکُونُ اَهْوَنَ عَلَیْکَ مِنْ فَصِیلٍ اَللّٰهُمَّ اِنْ کُنْتَ
حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذٰلِکَ لِما هُوَ خَیْرٌ لَنا عرض کرد ای پروردگار قتل طفل من در نزد تو سهلتر از کشتن بچهٔ ناقهٔ صالح
نیست اگر امروز باز داشته از ما فتح و نصرت را ما را پاداشی از آن بهتر عنایت فرما اینوقت بروایت ابن جوزی که از علمای اهل
سنت و جماعت است هاتفی ندا در داد دَعْهُ یا حُسَیْنُ فَاِنَّ لَهُ مُرْضِعَةً فِی الْجَنَّةِ یعنی ای حسین دست از این کودک باز دار که در
بهشت از برای او مرضعی مقرر است که او را شیر دهد پس حسین بروایت صاحب عوالم بدن علی اصغر را با خون او برانداود و در شرح شافیه
مسطور است که از اسب فرود آمد و بر او نماز گذاشت و با بن غلاف تیغ حفره در زمین کرد و او را مدفون ساخت طریحی گوید اینوقت
حسین علیه السلام برخاست و برنشست و با پیش صف آمد و عمر بن سعد را طلب نمود و فرمود یا ابن سعد از سه کار یکی اختیار کن نخست آنکه
ما را دست باز دار تا باز مدینه شویم و در حرم جد خود رسول خدا بپائیم ابن سعد گفت اینمعنی صورت نبندد فرمود ما را آبی دهید که جگرهای
ما از عطش تافته است گفت این مسئلت نیز باجابت مقرون نشود فرمود سه دیگر آنکه اگر از قتل من ناگزیر دید من یکتن بیش نیستم بامن
بطریق مبارزت مناجزت کنید من یکتنه آهنگ میدان میکنم از شما نیز مردی از پس مردی یکتنه بمیدان کراید و رزم آزماید ابن سعد
گفت این روا باشد پس حسین آهنگ قتال نمود و این شعر بفرمود

اَنَا ابْنُ عَلِیِّ الطُّهْرِ مِنْ آلِ هاشِمٍ — کَفانی بِهٰذا مَفْخَراً حینَ اَفْخَرُ
وَجَدّی رَسُولُ اللهِ اَکْرَمُ مَنْ مَشی — وَنَحْنُ سِراجُ اللهِ فِی الْاَرْضِ یَزْهَرُ
وَفاطِمُ اُمّی مِنْ سُلالَةِ اَحْمَدَ — وَعَمّی یُدْعی ذُوالْجَناحَیْنِ جَعْفَرُ

وَفِينَا كِتَابُ اللهِ اُنْزِلَ صَادِقًا   وَفِينَا الهُدٰى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذْكَرُ
وَنَحْنُ اَمَانُ اللهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ   نُسِرُّ بِهٰذَا فِي الْاَنَامِ وَنَجْهَرُ
وَنَحْنُ وُلَاةُ الْحَوْضِ نَسْقِي مُحِبَّنَا   بِكَأْسِ رَسُولِ اللهِ مَنْ لَيْسَ يُنْكَرُ
اِذَا مَا اَتٰى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ظَامِئًا   اِلَى الْحَوْضِ يَسْقِيهِ بِكَفَّيْهِ حَيْدَرُ
اِمَامٌ مُطَاعٌ اَوْجَبَ اللهُ حَقَّهُ   عَلَى النَّاسِ جَمْعًا وَالَّذِي كَانَ يُنْظَرُ
وَشِيعَتُنَا فِي النَّاسِ اَكْرَمُ شِيعَةٍ   وَمُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَخْسَرُ
فَطُوبٰى لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا   بِجَنَّةِ عَدْنٍ صَفْوُهَا لَا يُكَدَّرُ

پس اسب برانگیخت و تیغ برآهیخت مکشوف باد که اسب سید الشهدا را که در کتب معتبره بنام نوشته اند افزون از دو مال سواری نیست یکی اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرتجز نام داشت و دیگر شتری که مسنات میامیدند و اسبی که ذو الجناح نام داشته باشد در هیچیک از کتب احادیث و اخبار و تواریخ معتبره من بنده ندیده ام و ذو الجناح لقب شمر کشیعه حمیری است و اسب هیچکس را بدین نام نشنیده ام ذکر اسب چند کس را جناح نام بوده با زمر بوط بذو الجناح و منسوب بحسین علیه السلام نخواهد بود و اگر از اسبهای پیغمبر صلی الله علیه و آله یکی را جناح نامیدند باز نشاید ذو الجناح گفت در هر حال بدین نام اسبی نامدار نبوده اکنون با سر سخن رویم امام علیه السلام بجرگاه آمد و بحکم بیمانی که با ابن سعد رفته بود هم آورد طلب کرد تا یکتنه با یکدیگر نبرد آغاز ند اول کس تمیم بن قحطبه که از ابطال شام بود چون پلنگ خون آشام آهنگ جنگ ساخت حسین علیه السلام چون برق خاطف بر او تاخت و سرش را با تیغ بپرانید همچنان ابطال رجال مردی از دنبال مردی هم آوردی از رفقای هم آوردی با آنحضرت روی در روی شد ند و سخت بکوشیدند و از شربت نخستین بنوشیدند زمین کارزار از خون کشتگان لاله زار گشت و عدد مقتولین افزون از شمار آمد ابن سعد دانست که بهر دو شت آفرینش هیچکس را آن توش و توان نیست که با حسین علیه السلام کاوش و کوشش آغازد اگر کار بدینگونه رود لشکر را بجمله با تیغ بپردازد سپاهیان را بانگ برزد و قال وَيْلٌ لَكُمْ اَتَدْرُونَ لِمَنْ تُقَاتِلُونَ هٰذَا ابْنُ الْاَنْزَعِ الْبَطِينِ هٰذَا ابْنُ قَتَّالِ الْعَرَبِ فَاحْمِلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ گفت ای بر شما آیا میدانید با کدام کس قتال میدهید این پسر انزع بطین غالب کل غالب علی بن ابیطالب است این پسر کسی است که شجعان عرب و دلیران اقوام را کین بجای نگذاشت و همگان را با تیغ در گذرانید و پیمان را بشکست و حکم داد که لشکر همدست با او حمله برند پس لشکر چون دریای طوفان زای بجنبش آمد و حسین که فرزند شیر و نوباوه شمشیر بود از جای نرفت و این ارجوزه قرائت فرمود

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدْمًا رَغِبُوا   عَنْ ثَوَابِ اللهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ
قَتَلَ الْقَوْمُ عَلِيًّا وَابْنَهُ   حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمَ الطَّرَفَيْنِ
حَنَقًا مِنْهُمْ وَقَالُوا اَجْمِعُوا   حَشِّرِ النَّاسَ اِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ
يَا لَقَوْمٍ مِنْ اُنَاسٍ رُذَّلٍ   جَمَعُوا الْجَمْعَ لِاَهْلِ الْحَرَمَيْنِ
ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ   بِاجْتِيَاحِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدَيْنِ
لَمْ يَخَافُوا اللهَ فِي سَفْكِ دَمِي   لِعُبَيْدِ اللهِ نَسْلِ الْكَافِرَيْنِ
وَابْنُ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنْوَةً   بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْهَاطِلَيْنِ
لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا   غَيْرَ فَخْرِي بِضِيَاءِ الْفَرْقَدَيْنِ

بِعَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ   وَالنَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ
خِيَرَةُ اللهِ مِنَ الْخَلْقِ اَبِي   ثُمَّ اُمِّي فَاَنَا ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ
فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ   فَاَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ
مَنْ لَهُ جَدٌّ كَجَدِّي فِي الْوَرٰى   اَوْ كَشَيْخِي فَاَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ
فَاطِمُ الزَّهْرَاءُ اُمِّي وَاَبِي   قَاصِمُ الْكُفْرِ بِبَدْرٍ وَحُنَيْنِ
عَبَدَ اللهَ غُلَامًا يَافِعًا   وَقُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الْوَثَنَيْنِ
يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَالْعُزّٰى مَعًا   وَعَلِيٌّ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ
فَاَبِي شَمْسٌ وَاُمِّي قَمَرٌ   وَاَنَا الْكَوْكَبُ وَابْنُ الْقَمَرَيْنِ
وَلَهُ فِي يَوْمِ اُحُدٍ وَقْعَةٌ   شَفَتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ
ثُمَّ فِي الْاَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا   كَانَ فِيهَا حَتْفُ اَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ
فِي سَبِيلِ اللهِ مَاذَا صَنَعَتْ   اُمَّةُ السَّوْءِ مَعًا بِالْعِتْرَتَيْنِ
عِتْرَةُ الْبَرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفٰى   وَعَلِيِّ الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ

بروایت طریحی و ابن شهرآشوب این اشعار افزون از آنچه تحریر شد

فَاطِمُ الزَّهْرَاءُ اُمِّي وَاَبِي   وَارِثُ الرُّسْلِ وَمَوْلَى الثَّقَلَيْنِ
طَحَنَ الْاَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا   يَوْمَ بَدْرٍ وَبِاُحُدٍ وَحُنَيْنِ
وَاَخُو خَيْبَرَ اِذْ بَارَزَهُمْ   بِحُسَامٍ صَارِمٍ ذِي شَفْرَتَيْنِ
وَالَّذِي اَرْدٰى جُيُوشًا اَقْبَلُوا   يَطْلُبُونَ الْوِتْرَ فِي يَوْمِ حُنَيْنِ
مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرٌ   وَهَبَ اللهُ لَهُ اَجْنِحَتَيْنِ
جَدِّيَ الْمُرْسَلُ مِصْبَاحُ الْهُدٰى   وَاَبِي الْمُوفِي لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ
بَطَلٌ قَرْمٌ هِزَبْرٌ ضَيْغَمٌ   مَاجِدٌ سَمْحٌ قَوِيُّ السَّاعِدَيْنِ
عُرْوَةُ الدِّينِ عَلِيٌّ ذَاكُمُ   صَاحِبُ الْحَوْضِ مُصَلِّي الْقِبْلَتَيْنِ
مَعَ رَسُولِ اللهِ سَبْعًا كَامِلًا   مَا عَلَى الْاَرْضِ مُصَلٍّ غَيْرُ ذَيْنِ
تَرَكَ الْاَوْثَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا   مَعَ قُرَيْشٍ مُذْ نَشَا طَرْفَةَ عَيْنٍ
وَاَبِي كَانَ هِزَبْرًا ضَيْغَمًا   يَاْخُذُ الرُّمْحَ فَيَطْعَنْ طَعْنَتَيْنِ
كَتَمَشِّي الْاُسْدِ بَغْيًا فَسُقُوا   كَاْسَ حَتْفٍ مِنْ نَجِيعِ الْحَنْظَلَيْنِ

و ابو مخنف نیز این اشعار را نگاشته و بعضی نادیده نگاشته

ذَهَبٌ مِنْ ذَهَبٍ فِي ذَهَبٍ   وَلُجَيْنٌ فِي لُجَيْنٍ فِي لُجَيْنِ
فَلَهُ الْحَمْدُ عَلَيْنَا وَاجِبٌ   مَا جَرٰى بِالْفُلْكِ اِحْدَى النَّيِّرَيْنِ
خَصَّهُ اللهُ بِفَضْلٍ وَتُقًى   فَاَنَا الزَّاهِرُ وَابْنُ الْاَزْهَرَيْنِ

تَرَكَ الاَصْنامَ مُنْذُ خَصَّهُ وَرَقا بِالْحَمْدِ فَوْقَ النَّيِّرَيْنِ
وَاَبادَ الشِّرْكَ فى حَمْلَتِهِ بِرِجالٍ اُزْلِفُوا فِى الْعَسْكَرَيْنِ
وَاَنَا ابْنُ الْعَيْنِ وَالاُذْنِ الَّتى اُذْعِنَ الْخَلْقُ لَها فِى الْخافِقَيْنِ
نَحْنُ اَصْحابُ الْعَبا خَمْسَتُنا قَدْ مَلَكْنا شَرْقَها وَالْمَغْرِبَيْنِ
ثُمَّ جِبْرِيلُ لَنا سادِسُنا وَلَنَا الْبَيْتُ كَذا وَالْمَشْعَرَيْنِ
وَكَذَا الْمَجْدُ بِنا مُفْتَخِرٌ شامِخاً نَعْلُو بِهِ فِى الْحَسَبَيْنِ
فَجَزاهُ اللّهُ عَنّا صالِحاً خالِقُ الْخَلْقِ وَمَوْلَى الْمَشْعَرَيْنِ
عُرْوَةُ الدّينِ عَلِىٌّ الْمُرْتَضى صاحِبُ الْحَوْضِ مُعِزُّ الْحَرَمَيْنِ
يَفْرِقُ الصَّفَّانِ مِنْ هَيْبَتِهِ وَكَذا اَفْعالُهُ فِى الْخافِقَيْنِ
وَالَّذى صَدَّقَ بِالْخاتَمِ مِنْهُ حينَ ساوى ظَهْرُهُ فِى الرَّكْعَتَيْنِ
شيعَةُ الْمُخْتارِ طيبُوا اَنْفُساً فَغَدًا تُسْقَوْنَ مِنْ حَوْضِ اللُّجَيْنِ
فَعَلَيْهِ اللّهُ صَلّى رَبُّنا وَحَباهُ تُحْفَةً بِالْحَسَنَيْنِ

اینوقت چون شیر ژیان و پلنک دمان دست از جان شسته و دل برخدای بسته بر میمنه لشکر حمله افکند و این شعر گفت

اَلْقَتْلُ اَوْلى مِنْ رُكُوبِ الْعارِ وَالْعارُ اَوْلى مِنْ دُخُولِ النّارِ

و با تیغی چون صاعقه آتشبار خویش برخیل کفار زد تیغ برنده را در پالایش خون بغاره میغ بارنده نمود و زمین را از حسام درخشان کوه بدخشان ساخت میمنه را درهم شکست و مردمش را براکنده پس آهنگ میسره فرمود و این رجز بپرداخت

اَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِىٍّ آلَيْتُ اَنْ لا اَنْثَنى اَحْمى عِيالاتِ اَبى اَمْضى عَلى دينِ النَّبِىِّ

و چون سیل بنیان کن جانب میسره گرفت و از کثرت تاختن میدان و نبرد گردان و حرارت خورشید در هاجره نهار و حمل اسلحه کارزار و سیلان خون از جراحتهای سیف و سنان سخت عطشان بود و در آن تاب و تب آب طلب میفرمود و زبان مبارک در دهان میگردانید و العطش میگفت و با اینهمه رنج و تعب آنحضرت را هول و هرب نبود قالَ السَّيِّدُ قالَ بَعْضُ الرُّواةِ فَوَاللّهِ ما رَاَيْتُ مَكْثُوراً قَطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدُهُ وَاَهْلُ بَيْتِهِ اَرْبَطَ جَاْشاً مِنْهُ عبدالله بن عمار گفت قسم بخدای هرگز ندیدم مردیرا که لشکرهای بزرگ او را در بره افکنده باشند و فرزندان او را بجمله کشته باشند و اهل بیت او را محصور و مستاصل ساخته باشند و او همچنان دلدار و قوی القلب صابر و ثابت بپاید و چون شیر در آهنگ رزم آزماید و کرد اضطراب و اضطرار بر دامان وقارش ننشیند بالجمله میزد و میکشت و می افکند و لشکر از پیش روی او چون کوران از شیر و گله از گرگ میرمیدند و در پهن دشت حربگاه پراکنده میشدند تا اینوقت بروایت ابن شهراشوب و محمد بن ابیطالب هزار و نهصد و پنجاه کس از آن کفار را بیرون از مجروحان با تیغ درگذرانید لختی اطراف او از دشمن تهی گشت پس اندکی از قلب حربگاه کناری گرفت و در ایستاد و فرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دیگرباره سرهنگان سپاه بانگ بر لشکر کوفه زدند و پراکندگان را درهم آوردند و همگانرا به سرزنش و شماتت بیازردند و بمناصلت و مقاتلت تحریض دادند کرت دیگر سی هزار تن لشکر انجم دست بهم دادستان آهنگ آن تن پاک و سلاله خواجه لولاک کردند امام علیه السلام با آن همه زخمهای تیغ و تیر و زحمت تشنگی و ماندگی چون برق جهنده و شهاب شتابنده یکتنه خود را در میان آن لشکر بیکران افکند کس ندانست که آن دست و بازو چه صنعت میکند

و آن آتش آبرنگ از درعهای عادی و خود فولاد چگونه درمیگذرد چهار هزار کماندار خدنکها بزه برنهادند و کمین بکشادند و سواران حملها متواتر ساختند و پیادگان برمی احجار پرداختند و آنحضرترا دایره کردار در میان آوردند و میان آنحضرت و خیام اهل بیت حاجز و حایل شدند و جماعتی جانب سرادق عصمت گرفتند حسین علیه السلام چون این بدیدند فَصاحَ بِهِمْ يا شيعَةَ آلِ اَبى سُفْيانَ اِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دينٌ وَلا تَخافُونَ الْمَعادَ فَكُونُوا اَحْراراً فى دُنْياكُمْ وَارْجِعُوا اِلى اَحْسابِكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْراباً بانگ برآنقوم زد و فرمود ای شیعیان آل ابی سفیان اگر چند بترک دین گفتید و از خداوند عباد و روز معاد بیم ندارید کم از آن نباشد که در دار دنیا خویشرا در شمار آزادگان گیرید و اگر خویشرا از عرب میشمارید باز گردید بحضلت حسب و نسب خویش شمر گفت ای پسر فاطمه سخن چیست قالَ اَقُولُ اَنَا الَّذى اُقاتِلُكُمْ وَتُقاتِلُونى وَالنِّساءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ فَامْنَعُوا عُتاتَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمى ما دُمْتُ حَيّاً فرمود میگویم من با شما رزم میزنم و شما با من نبرد میکنید زنانرا در میانه چه گناه است که متعرض ایشان میشوید عنان باز کشید و چندانکه من زنده ام بجانب من گرائید و با من رزم آزمائید شمر گفت ستوده سخن کردی لشکر را بانک در داد که آهنک سراپرده این مکنید که کفوی کریم است و قتل او را میان بندید که مقصود ما جز این نیست لاجرم لشکریان دست در دست داده و صف از پس صف رده بستند و ساخته قتل امام علیه السلام شدند آنحضرت در برابر صف آمد و با علی صوت ندا در داد و قالَ يا وَيْلَكُمْ عَلامَ تُقاتِلُونى عَلى حَقٍّ تَرَكْتُهُ اَمْ عَلى سُنَّةٍ غَيَّرْتُها اَمْ عَلى شَريعَةٍ بَدَّلْتُها فرمود ای بر شما از چه روی با من قتال میدهید و بر قتل من اقدام میکنید آیا از اقتصاد بدیگر سوی رفته ام و ترک حقی گفته ام آیا سنتی را در دین دیگرگون کرده ام یا شریعتی را دیگرگون آورده ام در پاسخ آواز برداشتند وَقالُوا بَلْ نُقاتِلُكَ بُغْضاً مِنّا لِاَبيكَ وَما فَعَلَ بِاَشْياخِنا يَوْمَ بَدْرٍ وَحُنَيْنٍ گفتند پدر تو علی بن ابیطالب در بدر و حنین پدران ما را علف شمشیر ساخت خشم و بغض او از خاطر ما سترده نشده لاجرم در طلب آن ثار با تو کارزار میکنیم حسین علیه السلام چون این کلمات بشنید سخت بگریست و این شعر مذکره فرمود

يا رَبِّ لا تَتْرُكَنّى وَحيداً فَقَدْ اَرَى الْكُفّارَ وَالْجُحُودا
قَدْ صَيَّرُونا بَيْنَهُمْ عَبيداً يُرْضُونَ فى فِعالِهِمْ يَزيدا
اَمّا اَخى فَقَدْ مَضى شَهيداً مُعَفَّراً بِدَمِهِ وَحيداً
فى وَسْطِ قاعٍ مُفْرَداً بَعيداً وَاَنْتَ بِالْمِرْصادِ لَنْ تَحيدا

آنگاه از یمین و شمال نگران شد اصحاب و همگان کشته دید و برادران و فرزندان را در خاک و خون آغشته نگریست پس ندا در داد که یا مسلم بن عقیل و یا هانی بن عروة و یا حبیب بن مظاهر و یا زهیر بن القین و یا یزید بن مظاهر و یا یحیی بن کثیر و یا هلال بن نافع و یا ابراهیم بن الحصین و یا عمیر بن المطاع و یا اسد الکلبی و یا عبدالله بن عقیل و یا مسلم بن عوسجة و یا داود بن الطرماح و یا حر الریاحی و یا علی بن الحسین وَيا اَبْطالَ الصَّفا وَيا فُرْسانَ الْهَيْجاءِ ما لى اُناديكُمْ فَلا تُجيبُونى وَاَدْعُوكُمْ فَلا تَسْمَعُونى اَنْتُمْ نِيامٌ اَرْجُوكُمْ تَنْتَبِهُونَ اَمْ حالَتْ مَوَدَّتُكُمْ عَنْ اِمامِكُمْ فَلا تَنْصُرُونَهُ فَهذِهِ نِساءُ الرَّسُولِ صَلَّى اللّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِفَقْدِكُمْ قَدْ عَلاهُنَّ النُّحُولُ فَقُومُوا مِنْ نَوْمَتِكُمْ اَيُّهَا الْكِرامُ وَادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطُّغاةَ اللِّئامَ وَلكِنْ صَرَعَكُمْ وَاللّهِ رَيْبُ الْمَنُونِ وَغَدَرَ بِكُمُ الدَّهْرُ الْخَؤُونُ وَاِلّا لَما كُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتى تُقَصِّرُونَ وَلا عَنْ نُصْرَتى تَحْتَجِبُونَ فَها نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفْتَجِعُونَ وَبِكُمْ لاحِقُونَ فَاِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ از آن پس که شهدا را یکیک بنام بخواند فرمود ای شجعان روزگار و ای فرسان نامدار چه افتاد مرا که میخوانم شما را و پاسخ نمیگوئید و دعوت

عزم لشکر کوفه بر غارت عصمت

میکنم و اجابت نمیفرمایید بیدار شوید که ازین خواب گران نخسبید آیا مودت شما از امام شما گشت که نصرت او را دست باز داشتید اینک زنان رسول خدایند که بی نصرت شما اسیر رنج و عنا اند هم اکنون برخیزید و این طغات لئام را از حرم او دفع دهید همانا مرگ بر شما دست یافت و بخت از شما بخفت و هر روی برتافت و اگر نه شما را اجابت دعوت من کندی نگردید و از نصرت من باز ننشستید هم اکنون ما را شما آزرده و غمنده ایم و از قفای شما آینده و گراینده ایم و این اشعار قرائت فرمود

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مُلِمَّةٍ ... وَالْقَوْمُ بَيْنَ مُدَعَّسٍ وَمُكَرْدَسِ
لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا ... يَتَهَافَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ
نَصَرُوا الْحُسَيْنَ فَيَا لَهَا مِنْ فِتْيَةٍ ... عَافُوا الْحَيَاةَ وَأُلْبِسُوا مِنْ سُنْدُسِ

مع القصه سپاه ابن سعد راکب و راجل دفعةً واحدةً بر آنحضرت حمله کردند و حسین علیه السلام چون شیر مغضب و شمشیر قاضب در روی ایشان درآمد و شمشیر در ایشان نهاد و آن گروه انبوه را بزخم تیغ و طعن نیزه چنان بخاک می افکند که باد خزان برگ رزان را هیچکس روی نگذشت که علفه شمشیر او گشت و هیچ سوی روی نکرد که لشکریان پشت ندادند از کثرت عطش جانب فرات گرفت کوفیان دانسته بودند که اگر شربتی آب بنوشد ده چندان ازین بکوشد و بکشد همگان بر طریق شریعه آمدند و صف از پس صف راست کردند و از تیغهای هندی و نیزه‌های خطی طریق شریعه را از آهن و فولاد سدی سدید بستند اعور السلمی و عمرو بن الحجاج الزبیدی که با چهار هزار مرد کماندار خاصه نگهبان شریعه بودند بانگ بر سپاه زدند که حسین علیه السلام را راه با شریعه مگذارید آنحضرت چون شیر دمنده بر ایشان حمله افکند و صفوف را بشکافت و طریق شریعه را از دشمن بپرداخت و اسب بفرات اندر سخت تشنه بود و اسب آنحضرت نیز تشنگی از حد افزون داشت قال الحسین أَنْتَ عَطْشَانُ وَأَنَا عَطْشَانُ وَاللهِ لَا ذُقْتُ الْمَاءَ حَتَّى تَشْرَبَ فرمود تو تشنه و من تشنه ام سوگند با خدای آب نیاشامم تا تو آب نخوری گویا فرس فهم کرد کلام آنحضرت را و سر برافراشت یعنی در شرب آب بر تو سبقت نجویم پس حسین علیه السلام دست فرا برد و کفی آب برگرفت و فرمود آب بخور که من آب می آشامم ناگاه حصین بن نمیر تیری بجانب آنحضرت گشاد داد و آن تیر بر دهان مبارکش آمد و خون بدوید بروایت شیخ مفید حسین علیه السلام در اینوقت بر نشست

وداع حسین اهل بیت را در کرت آخر

سوار بود از آنسوی سواری فریاد برداشت که ای حسین تو آب مینوشی و لشکر بسراپرده تو در میروند و هتک حرم تو میکنند چون حسین این بشنید آب از کف بریخت و از شریعه بیرون تاخت و با تیغ سپاه کوفه را پراکنده و با سراپرده خویش آمد مکشوف افتاد که کس تعرض سراپرده عصمت نرسانیده و گوینده اینخبر مکری کرده و غدری اندیشیده پس دیگرباره اهل بیت را وداع گفت فرمود یَا زَيْنَبُ یَا أُمَّ كُلْثُومٍ یَا سَكِينَةُ اهل بیت همگان با حال آشفته و جگرهای تفته و خاطرهای خسته و دلهای شکسته در نزد آنحضرت فراهم آمدند در خاطر هیچ آفریده صورت نبندد که ایشان بچه حال بودند و هیچ آفریده نتواند که صورت حال ایشان را تقریر یا تحریر نماید بالجمله ایشان را وداع گفت و بصبر و سکون وصیت فرمود و فرمان داد تا جامه که درخور اسیری باشد در پوشند وَقَالَ لَهُمُ اسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللهَ حَافِظُكُمْ وَحَامِيكُمْ وَسَيُنْجِيكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ وَيَجْعَلُ عَاقِبَةَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ وَيُعَذِّبُ أَعَادِيَكُمْ بِأَنْوَاعِ الْبَلَاءِ وَيُعَوِّضُكُمُ اللهُ عَنْ هَذِهِ الْبَلِيَّةِ أَنْوَاعَ النِّعَمِ وَالْكَرَامَةِ فَلَا تَشْكُوا وَلَا تَقُولُوا بِأَلْسِنَتِكُمْ مَا يُنْقِصُ قَدْرَكُمْ فرمود اعداد نزول بلا کنید و بدانید که خداوند شما را محافظت کند و حمایت فرماید و از شر دشمنان نجات دهد و عاقبت امر شما را بخیر کرداند و دشمنان شما را بانواع عذاب و بلا مبتلا کرداند و شما را بانواع نعم و کرم پاداش فرماید لاجرم زبان بشکوی مگشایید و سخنی مگویید که از منزلت و مکانت شما بکاهد اینسخنان بفرمود و یکباره ترک جهان گفت و دل بر مرگ نهاد و عنان بگردانید و با دلی

اندوهگین

از در دو گفته مانند شیر آشفته آهنگ قتال نمود و مانند اژدهای مرگ آغال بر آنقوم حمله افکند میزد و میکشت و می افکند و لشکریان چون جراد منتشر از پیش روی او پراکنده عمر بن سعد کمانداران را فرمان داد که او را به تیرباران بگیرید کمانداران خدنگها بزه کردند و حضرتش را هدف سهام ساختند و تیرها همگان بر سینه مبارکش می آمد چه هرگز پشت با جنگ نمیداد و سینه مبارکش چون پشت خارپشت گشت وَقَالَ یَا أُمَّةَ السُّوءِ بِئْسَ مَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّداً فِي عِتْرَتِهِ أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْداً مِنْ عِبَادِ اللهِ فَتَهَابُوا قَتْلَهُ بَلْ يَهُونُ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِيَّايَ وَايْمُ اللهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي رَبِّي بِهَوَانِكُمْ ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ فرمود ای امت نکوهیده چه بد کردار مخلف که شما بوده اید رسول خدای را در حفظ حرمت عترت او همانا از پس قتل من هیچ بنده از بندگان خدا را که بیمناک شوید و از خدای بترسید بلکه قتل مسلمانان در نزد شما سهل و آسان خواهد نمود سوگند با خدای که در اسلاف آرزو چنان دانم که پروردگار من مرا بزرگوار بدارد بپاداش آنکه مرا خوار کردید و قتل مرا سهل شمردید و کیفر کند در انتقام من از جائیکه هرگز در خاطر شما صورت نبسته حصین بن مالک سکونی بانگ در داد که ای پسر فاطمه خداوند بچه چیز از برای تو انتقام میکشد از ما قال يُلْقِي بَأْسَكُمْ بَيْنَكُمْ وَيَسْفِكُ دِمَاءَكُمْ ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمُ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ فرمود می افکند بلای باس و بیم شما در میان شما و ریخته میشود خونهای شما آنگاه فرو میگیرد شما را در سختی دوزخ عذاب خدا آنگاه حمله گران افکند هر که با او کوشید شربت مرگ نوشید و بهر جانب که تاخت گرد و غبار از ایشان انداخت عمر بن سعد بانگ بر کمانداران زد که حسین را به تیرباران بگیرید چهار هزار کماندار دفعةً واحدةً خدنگها بزه بر نهادند و بسوی او گشاد دادند از کثرت خدنگ که بر چشمهای زره نشست سینه آنحضرت چون پشت خارپشت گشت بروایتی بیرون زخم خدنگ سی و سه زخم برداشت و بروایت صاحب مناقب و سید هفتاد و دو جراحت یافت ابو مخنف گوید سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضرب شمشیر بدو رسید امام محمد باقر علیه السلام میفرماید سیصد و بیست و اند زخم تیر و نیزه یافت و بروایتی سیصد و شصت جراحت دید و نیز گفته اند هزار و نهصد زخم یافت و درع او از تیر چون قنفذ گشت و اینجمله از پیش روی بود ناگاه ابو الحتوف جعفی از کمینگاه کمان بگشاد و تیر او بر جبین آنحضرت آمد حسین علیه السلام تیر را بکشید و خون بر روی و موی مبارکش بدوید فقال اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعُصَاةِ اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَداً وَاقْتُلْهُمْ بَدَداً وَلَا تَذَرْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَداً وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَداً عرض کرد ای پروردگار من تو نگرانی اینجماعت عتاة و عصاة را از بندگان خود ای خداوند من تو نابود کن ایشان را و بکش ایشان را و پراکنده کن ایشان را و باقی مگذار بر روی ارض یکتن از ایشان را و میامرز هرگز یکتن از ایشان را پس دامن زره را بیکسوی کرد و جامه خویش را برکشید تا خون چشم و چهره را بسترد ناگاه خدنگی که پیکانش مسموم و سه شعبه بود بر سینه آنحضرت آمد و بروایتی بر قلب مبارکش رسید و از آنسوی سر بدر کرد و آن تیر را خولی بن الاصبحی رامی بود و بروایتی ابو قدامه العامری بسوی آنحضرت گشاد داد فقال الحسین بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللهِ آنگاه سر بسوی آسمان برداشت وَقَالَ إِلَهِي تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلاً لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيٍّ غَيْرُهُ یعنی پروردگار من تو میدانی که اینجماعت مردی را میکشند که در روی زمین جز او پسر پیغمبری نیست پس دست فرا برد و آن تیر را از قفا بیرون کشید پس دست بزیر جراحت میداشت چون از خون سرشار میگشت بسوی آسمان می افشاند و قطره باز گشت نمی نمود دیگرباره دست را از خون ممتلی میساخت و سر و روی و لحیه مبارک را خون آلود میفرمود وَقَالَ هَكَذَا أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي رَسُولَ اللهِ وَأَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِي وَأَقُولُ يَا رَسُولَ اللهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَفُلَانٌ فرمود همچنانکه سر و روی خویش را با خون خود آغار کرده ام و خضاب نموده ام جد خود رسول خدای را دیدار خواهم کرد و کشندگان خود را یکیک باز خواهم نمود اینوقت ضعف بر آنحضرت استیلا یافت و نیروی تکاور در میدان و نبرد با مردان سستی گرفت

عدد زخمهای حسین علیه السلام

لاجرم بیکسوی شد و بایستاد تا لختی نیروی جهاد بدست کند اینوقت صالح بن وهب المزنی وقت را مغتنم شمرد و مغافصة از کنار آنحضرت درآمده با قوت تمام پهلوی مبارکش را بنیزه زد چنانکه از اسب در افتاد و روی مبارکش از طرف راست بر زمین آمد پس جناب زینب که نگران حرمگاه بود چون این بدید از خیمه بیرون دوید و فریاد برداشت که وَا اَخَاهْ وَا سَیِّدَاهْ وَا اَهْلَ بَیْتَاهْ لَیْتَ السَّمٰاءُ طَبِقَتْ عَلَی الْاَرْضِ وَ لَیْتَ الْجِبٰالُ تَدَکْدَکَتْ عَلَی السَّهْلِ فرمود کاش آسمانها خراب شود و در افتد بر زمین کاش کوهسار پاره پاره شود و پراکنده شود بر روی بیابانها آنگاه روی با ابن سعد کرد فقالت یٰا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ یُقْتَلُ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ وَ اَنْتَ تَنْظُرُ اِلَیْهِ فرمود ای پسر سعد ابو عبدالله را میکشند و تو شادخواره بر او نظاره میکنی ابن سعد آب در چشم بگردانید و او را پاسخ نگفت و در گذشت

شهادت عبدالله بن حسن

اینوقت عبدالله بن حسن علیه السلام که در میان زنان منزلتی داشت و هنوز از حلم خبری نداشت و مراهق نبود چون عم خویش را بدینحال نگریست تاب و توان از وی برفت و آهنگ ملازمت خدمت کرد از خیمه بیرون دوید تا خویشتن را بعم بزرگوار رساند زینب عجلت کرد و او را بگرفت و از آنسوی امام علیه السلام ندا در داد که یٰا اُخْتٰا اِحْبِسِیهِ ای خواهر عبدالله را نگاهدار که در این میدان بلاانگیز نیاید و خود را هدف تیر و تیغ ننماید زینب چندانکه در منع او شدت کرد فائدتی بدست نشد فقال عبد الله لا وَ اللّٰهِ لاٰ اُفٰارِقُ عَمِّی گفت سوگند با خدای که از عم خویش مفارقت نخواهم جست و قوت کرد و خود را از چنگ زینب رها ساخت و دوان دوان خویش را بحسین علیه السلام رسانید در اینوقت ابحر بن کعب تیغ برآهیخت تا بر حسین فرود آرد فقال له الغلام وَیْلَکَ یٰا ابْنَ الْخَبِیثَةِ تَقْتُلُ عَمِّی عبدالله گفت ای پسر زانیه عم مرا خواهی کشت و ابحر چون تیغ فرود آورد عبدالله دست خود را وقایه عم خویش ساخت و شمشیر دست او را قطع کرد چنانکه با پوست زیرین بیاویخت پس فریاد برداشت که یا اماه حسین علیه السلام او را بگرفت و بر سینه خود بچسبانید وَ قٰالَ یٰا ابْنَ اَخِی اِصْبِرْ عَلیٰ مٰا نَزَلَ بِکَ وَ احْتَسِبْ فِی ذٰلِکَ الْخَیْرَ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعٰالیٰ یُلْحِقُکَ بِآبٰائِکَ الصّٰالِحِینَ فرمود ای فرزند برادر من شکیبائی میکن بر آنچه بر تو فرود آمد و آنرا از در خیر و خوبی بشمار گیر هم اکنون خداوند ترا با پدران بزرگوار تو پیوسته میدارد اینوقت حرملة بن کاهل همچنانکه عبدالله در کنار حسین علیه السلام بود خدنگی بسوی او روان کرد و آن تیر بر مقتل عبدالله آمد و در گذشت و بصوابدید شمر بن ذی الجوشن عمر بن سعد فرمان کرد تا گروهی با سهام و جماعتی با رماح و سیوف و قومی با احجار و نار بر آنحضرت حمله افکندند اینوقت حسین علیه السلام لختی مغشیاً علیه افتاد و چون بخویش آمد خواست برخیزد و قتال دهد بدن مبارک را توانائی بدست نبود آنحضرت بگریست وَ نٰادیٰ وٰا جَدّٰاهْ وٰا مُحَمَّدٰاهْ وٰا اَبٰا الْقٰاسِمٰاهْ وٰا اَبَتٰاهْ وٰا عَلِیّٰاهْ وٰا حَسَنٰاهْ وٰا جَعْفَرٰاهْ وٰا حَمْزَتٰاهْ وٰا عَقِیلٰاهْ وٰا عَبّٰاسٰاهْ وٰا غُرْبَتٰاهْ وٰا عَطَشٰاهْ وٰا غَوْثٰاهْ وٰا قِلَّةَ نٰاصِرٰاهْ وٰا اُقْتَلُ مَظْلُوماً وَ جَدِّی مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفیٰ وَ اُذْبَحُ عَطْشٰاناً وَ اَبِی عَلِیٌّ الْمُرْتَضیٰ وَ اُتْرَکُ مَهْتُوکاً وَ اُمِّی فٰاطِمَةُ الزَّهْرٰاءُ و همچنان بروی در افتاده او را غشی فرو گرفت ابو مخنف میگوید سه ساعت مغشیاً علیه افتاده بود و لشکریان او را زنده میدانستند و بیمناک بودند که با او نزدیک شوند اینوقت مالک ابن بسر الکندی بجانب آنحضرت روان شد و همی شتم گفت و سب کرد و با شمشیر زخمی بر سر مبارکش فرود آورد فقال له الحسین لاٰ اَکَلْتَ بِهٰا وَ لاٰ شَرِبْتَ وَ حَشَرَکَ اللّٰهُ مَعَ الظّٰالِمِینَ یعنی با این دست نخوری و نیاشامی و خداوند ترا با ظالمان محشور کناد و آنحضرت برنسی از خز بر سر افکنده بود چون از خون فرق مبارکش آکنده شد فرو افکند مالک بن بسر بر گرفت و بخانه خویش برد تا از آلایش خون بشوید زوجه خود را آگاه ساخت و بروایتی خود آن خز را برد وَ قٰالَ لَهٰا هٰذِهِ بُرْنُسُ الْحُسَیْنِ فَاغْسِلِیهٰا مِنْ دَمِهِ فَبَکَتْ وَ قٰالَتْ یٰا وَیْلَکَ قَتَلْتَ الْحُسَیْنَ وَ سَلَبْتَ بُرْنُسَهُ اُخْرُجْ عَنِّی حَشَی اللّٰهُ قَبْرَکَ نٰاراً وَ اللّٰهِ لَسْتَ اَنْتَ لِی بَعْلاً وَ لاٰ اَنٰا لَکَ اَهْلاً وَ لاٰ جَمَعْتُ اَنٰا وَ اَنْتَ تَحْتَ سَقْفِ بَیْتٍ یعنی با زوجه خود گفت بشوی از خون این خود را زن بگریست

و گفت وای بر تو پسر پیغمبر را میکشی و سلاح او را مأخوذ میداری پیروان شو از نزد من که خداوند گور ترا از آتش آکنده کناد سوگند با خدای تو شوهر من نیستی و من زوجه تو نیستم و هرگز با تو در زیر سقف خانه حاضر نخواهم شد بالجمله از دعای حسین علیه السلام هر دو دست مالک بن بسر از کار شد در تابستان مانند دو چوب خشکیده بود و در زمستان خون و ریم از آن میچکید سخت فقیر شد و با سوء حال دار و تبس المصیر گشت بروایت ابی مخنف چون مالک بن نسر آن کلمات از زن بشنید در خشم شد و دست برآورد تا بر روی لطمه زند دستش بر مسمار در آمد و مسمار بدستش در رفت و بدان در آویخت و در خلاص خویش حیلتی نتوانست تا دستش از مرفق قطع شد و بتمام فقر و فاقت بزیست تا گاهی که بدار البوار قرار گرفت اینوقت شمر بانگ بر لشکر زد که این توانی و تراخی چیست کار این مرد را بنهایت برید از میانه زرعة بن شریک نخستین کس بود که بخصمی خدا و رسول میان بست و شاهراه پیش تاخت و شانه مبارک آنحضرت را بضرب تیغ جراحتی کرد امام علیه السلام با آنهمه زخم و ضعف تیغ براند و زرعة بن شریک را از مرکب حیات پیاده ساخت و همی گفت صَبْراً عَلیٰ قَضٰائِکَ یٰا رَبِّ لاٰ اِلٰهَ سِوٰاکَ یٰا غِیٰاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ اینوقت شمر بن ذی الجوشن بانگ بر مردم خویش زد که آتش حاضر کنید تا خیام حسین را با هر که در آنها جای دارد بسوزانم فقال له الحسین یٰا ابْنَ ذِی الْجَوْشَنِ اَنْتَ الدّٰاعِی بِالنّٰارِ لِتُحْرِقَ عَلیٰ اَهْلِی اَحْرَقَکَ اللّٰهُ بِالنّٰارِ فرمود ای پسر ذی الجوشن آتش طلب میکنی تا اهل بیت رسول خدا را بسوزانی خداوند ترا بسوزاند ترا با آتش دوزخ این هنگام چهل تن از اشرار کفار و عتات اقوام و سران سپاه در گرد آنحضرت پره زدند حصین بن نمیر تیری بر دهان مبارکش زد و ابو ایوب غنوی با خدنگی حلقوم شریفش را جراحت کرد و نصر بن خرشه با شمشیر زخمی بزد و عمرو بن الخلیفة الجعفی بر عاتق مبارکش جراحتی براند و صالح بن وهب مزنی نیزه بر خاصره مبارکش زد و آنحضرت بروی درافتاد و دیگرباره برجای نشست و سنان بن انس نخعی ترقوه مبارکش را با سنان نیزه بخست و هم بدان نیزه سینه مبارکش را جراحتی عظیم کرد آنگاه کمان بگرفت و خدنگی بر نحر شریفش فرو نشاند و همچنان آنحضرت درافتاد و برنشست و تیر را بکشید عمر سعد گفت یا در برشما بگرید بتعجیل کنید و کار او را بپایان آرید و سر او را از تن دور کنید اول کس شبث بن ربعی با شمشیر کشیده پیش تاخت امام علیه السلام بجانب او نظری افکند شبث را رعده بگرفت و سخت بلرزید و شمشیر از کفش بیفتاد و باز گریخت و همی گفت معاذ الله که من خدا را ملاقات کنم و ذمت من مشغول بخون حسین باشد سنان بن انس که مردی ابرص و کوسج و قبیح الوجه بود از در شماتت و شناعت روی با شبث کرد و گفت مادر بر تو بگرید و قوم تو تباه کرد چرا از قتل او دست باز داشتی در روی او کاشتی گفت چون چشم بگشود و مرا نظاره کرد چشمهای رسول خدا را معاینه کردم نیروی من از برفت و اندامم بلرزید گفت این شمشیر مرا ده که من از برای قتل او شایسته تر از تو ام تیغ بگرفت و قصد حسین علیه السلام کرد چون نزدیک رسید رعدتی عظیم او را بگرفت و سخت بترسید چنانکه شمشیر از دستش بیفتاد و بگریخت شمر او را بسرزنش زبان باز کرد که چه بگریختی گفت چون چشم بسوی من بگشود شجاعت پدرش را فرا یاد من آمد بگریختم و دیگر خولی بن یزید اصبحی تصمیم عزم داد که سر مبارک امام علیه السلام را از تن دور کند وی نیز قدمی چند برفت و رعدتی او را بگرفت و باز شتافت شمر گفت چه رسیده مردم که شما بوده اید هیچکس سزاوارتر از من نیست در قتل او و شمشیر بگرفت و بر سینه حسین علیه السلام بنشست آنحضرت چشم بگشود و بر روی او نظر افکند شمر را نه آزرم آمد و نه بیمناک شد و گفت من از آن مردم نیستم که از قتل تو باز گردم فقال له الحسین علیه السلام مَنْ اَنْتَ فَلَقَدِ ارْتَقَیْتَ مُرْتَقیً عَظِیماً طٰالَ مٰا قَبَّلَهُ رَسُولُ اللّٰهِ حسین علیه السلام فرمود تو کیستی که بر مقامی بلند برآمدی که بوسه گاه رسول خدای بود گفت من شمر بن ذی الجوشن الضبابی فرمود مرا میشناسی گفت نیکو میشناسم تو حسین پسر علی مرتضائی و مادرت فاطمه زهراست و جدت محمد مصطفی است و جده ات خدیجه کبری است حسین فرمود وای بر تو با این شناسائی که تراست چگونه مرا میکشی گفت تا یزید بن معویه مرا العطا و جایزه گرامی بدارد فرمود تو شفاعت جدم را دوست

جدا کردن شمر علیه اللعنه سر حسین علیه السلام

میداری با جایزهٔ یزید را گفت دانکی از جایزهٔ یزید در نزد من محبوبتر از شفاعت جد و پدر تست حسین فرمود اگر لابد قتل مرا دست باز نخواهی داشت مرا شربتی آب ده فقال لعنه الله هیهات هیهات والله ماتذوق الماء او تذوق الموت غصّة بعد غصّةٍ وجرعة بعد جرعةٍ فقال یا ابن ابی تراب الست تزعم ان اباك علی الحوض یسقی من احبّ فاصبر حتی یسقیك ابوك گفت هیهات هیهات سوگند با خدای آب نخواهی آشامید چندانکه شربت مرگ بنوشی آنگاه گفت ای پسر ابو تراب آیا تو آنکس نیستی که گمان میکنی که پدرت علی صاحب حوض کوثرست و سقایت میکند هر کس او را دوست میدارد تو نیز شکیبا باش تا از دست پدرت سقایت شوی فقال علیه السلام له سألتك بالله الا ما کشفت لی عن لثامك لانظر الیك حسین علیه السلام فرمود سوگند میدهم ترا با خدای که لثام خود را از چهره بگشوی کن تا ترا دیدار کنم فکشف له عن لثامه فاذا هو ابرص اعور له بوز کبوز الکلاب وشعر کشعر الخنزیر پس شمر لثام از چهره بکشید و او اعور و مبروص بود و پوزی چون پوز سگ و شعری چون شعر خنزیر داشت فقال له الامام علیه السلام صدق جدّی رسول الله صلّی الله علیه وآله فرمود سخن بصدق کرد رسول خدا شمر گفت چه سخن کرد جد تو فرمود شنیدم که جد من با پدرم علی گفت که این پسر ترا مردی ابرص و اعور که پوز چون پوز سگ و شعری چون شعر خنزیر خواهد داشت میکشد شمر در خشم شد و گفت جد تو مرا با سگ همانند کرد سوگند با خدای ترا از قفا سر خواهم برید بکیفر آنکه جد تو مرا با کلب تشبیه نمود پس آنحضرت را بروی در انداخت و شمشیر بکشید و ساخته قتل پسر پیغمبر شد و این شعر بگفت

اقتلك الیوم ونفسی تعلم علماً یقیناً لیس فیه مزعم
ان اباك خیر من یکلم بعد النبی المصطفی المعظم
اقتلك الیوم وسوف اندم وان مثوای غداً جهنم
افیض دمك بالتراب یتسم ولا لاولاد النبی ارحم

و با دوازده ضرب سر مبارک آنحضرت را از قفا ببرید و بر سنان نیزه بلند نصب کرده بر افراشت لشکریان سه کرت با علی صوت تکبیر گفتند وتزلزلت الارض واظلم الشرق والغرب واخذت الناس الرجفة والصواعق وامطرت السماء دماً عبیطاً یعنی زمین بلرزید و مشرق و مغرب را ظلمتی عظیم فرو گرفت و لرزه در اندام مردم افتاد و صواعق متواتر گشت و آسمان خون تازه ببارید و در باریدن خون از آسمان در مصیبت حسین علیه السلام علمای عامه و فقهای اثنا عشریه متفق الکلمه اند و جز این نتواند بود چه آن وجود مقدس جان آفرینش و مهجهٔ عالم امکان است چون جان شکنجه بیند و مهجه رنجه شود ناگزیر است که تن خسته و بدن شکسته گردد از اینجاست که از ابتدای عالم امر که فاتحهٔ موجودات و منتهای عالم خلق که خاتمهٔ مکونات است هیچ آفریده بجای نماند الا آنکه زحمتی را تلقی کرد و زیانی پذیره شد اگر چند شمر و یزید و عبید الله عنید بود بالجمله بعد از شهادت آنحضرت منادی از آسمان ندا در داد قتل والله الامام ابن الامام واخو الامام وابو الائمة الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و در مقتل ابن طاوس مسطور است که هاتفی ندا در داد

ان الرماح الواردات صدورها نحر الحسین تقاتل التنزیلا
ویهللون بان قتلت وانما قتلوا بك التکبیر والتهلیلا
وکانما قتلوا اباك محمداً صلی علیه واله جبریلا

ابو مخنف از ام کلثوم حدیث میکند که بعد از قتل حسین شنیدم که گوینده این شعر گفت و او را ندیدم

والله ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخدین منحوراً

وحوله فتیة تدمی نحورهم مثل المصابیح یغشون الدجی نوراً
وقد رکضت رکابی کی اصادفهم من قبل ان یلاقوا الخرّد الحورا
فردنی قدر والله بالغه وکان امر قضاه الله مقدوراً
کان الحسین سراجاً یستضاء به والله یعلم انی لم اقل زوراً

ام کلثوم میفرماید او را سوگند دادم که چه کس باشی گفت ملکی از ملوک جنم با قوم خویش آمدم که حسین را نصرت کنم وقتی رسیدم که او را کشته دیدم بالجمله ساعتی جهان را غبرتی سخت بنهان بود و صرصری حمرا وزیدن داشت و مردمان منتظر عذاب و مترصد عقاب بودند تا ظلمت منقشع شد و تاریکی مرتفع گشت اینوقت مردی بنزد عمر بن سعد آمد و بانگ برداشت که ابشر ایها الامیر فهذا شمر قد قتل الحسین در قاتل و قاطع سر سیدالشهداء علیه السلام سخن بخلاف کرده اند بعضی قاتل سیدالشهدا را مردی گمنام از قبیله مذحج نوشته اند و این روایتی سخت ضعیف است و گروهی خولی بن یزید الاصبحی را دانسته اند و جماعتی این نسبت را بسنان بن انس نخعی داده اند و جمعی در حق شمر بن ذی الجوشن متفق الکلمه اند و این اصح روایاتست و تواند شد که خولی و سنان او را در این امر اعانتی کرده باشند اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام وشایعت وبایعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعاً این واقعهٔ هایله در روز جمعه در سال شصتم هجری داد وقوع داد

در ذکر وقایعی که بعد از شهادت سیدالشهداء علیه السلام در ارض کربلا واقع شد

چون حسین علیه السلام بمعارج درجات شهادت ارتقا یافت اسب آنحضرت در میان میدان به بانگ صهیل فریاد و عویل برداشت ابن سعد بلشکریان گفت این اسب را بگیرید و بنزد من آرید که اسب مصطفی صلی الله علیه وآله است جماعتی از لشکر او را در پره افکندند اسب بمدافعه در آمد و با دست و دوش و دندان سواران را میزد و از زین بر زمین می افکند بروایت صاحب عوالم چهل تن را بکشت ابن سعد گفت او را دست باز دارید تا چه کند چون بیکسوی شد سر و روی خود را با خون حسین علیه السلام آلایش داد و بسوی سراپرده آنحضرت روان شد و با علی صوت صهیلی بر آورد و با هر دو دست زمین را همی بکند و بر اکند و سر خود را بر زمین بکوفت تا جان بداد و بروایتی خود را در آب فرات انداخت غوغای رستخیز از پردگیان سرادق عصمت بالا گرفت سکینه بدوید و مقنعه از سر بیفکند و فریاد برداشت که وا قتیلاه وا اباه وا حسناه وا حسیناه وا غربتاه وا بعد سفراه وا طول کربتاه هذا الحسین بالعراء مسلوب العمامة والرداء بگریست و این شعر بگفت

مات الفخار ومات الجود والکرم واغبرّت الارض والآفاق والحرم
واغلق الله ابواب السماء فما ترقی لهم دعوة تجلی بها الهمم
یا اخت قومی انظری هذا الجواد اتی ینبیك ان ابن خیر الناس مخترم
مات الحسین فیا لهفی لمصرعه وصار یعلو ضیاء الامة الظلم
یا موت هل من فدی یا موت هل عوض الله ربی من الفجار ینتقم

چون ام کلثوم این اشعار را اصغا نمود پیرون دوید و خمار از سر بیفکند و این اشعار را انشا کرده قرائت نمود

مصیبتی فوق ان ارثی باشعاری وان یحیط بها علمی وافکاری
شرقت بالکاس فی اوج فجعت به وکنت من قبل ارعی کل ذی جار

فَالْیَوْمَ اَنْظُرُهُ بِالتُّرْبِ مُنْجَدِلاً — لَوْلَا التَّحَمُّلُ طَاشَتْ فِیهِ اَفْکَارِی
کَاَنَّ صُورَتَهُ فِی کُلِّ نَاحِیَةٍ — شَخْصٌ بِلَا اِثْمٍ اَوْهَامِی وَ اَخْطَارِی
جَاءَ الْجَوَادُ فَلَا اَهْلاً بِمَقْدَمِهِ — اِلَّا بِوَجْهِ حُسَیْنٍ طَالِبِ الثَّارِ
مَا لِلْجَوَادِ لَحَاهُ اللهُ مِنْ فَرَسٍ — اَنْ لَا یُجَنْدَلَ دُونَ الضَّیْغَمِ الضَّارِی
یَا نَفْسُ صَبْراً عَلَی الدُّنْیَا وَ مِحْنَتِهَا — هٰذَا الْحُسَیْنُ اِلَی رَبِّ السَّمَاءِ سَارِی

چون پردگیان سراپردهٔ حشمت و طهارت این کلمات را شنیدند و آن اسب شکسته ستام و گسسته لگام را نگریستند چهرهٔ کار را لطمه بیازردند و گونها را بناخن بشخودند و گریبانها را چاک زدند و بانگ ناله و عویل برآوردند که وا محمّداه وا علیاه وا حسناه وا حسیناه الْیَوْمَ مَاتَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَی الْیَوْمَ مَاتَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضَی الْیَوْمَ مَاتَتْ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ ایوقت ام کلثوم اشارتی بجانب زینب کرد و سخت بگریست و بگفت

لَقَدْ حَمَلْتَنَا فِی الزَّمَانِ نَوَائِبُهُ — وَ مَزَّقَنَا اَنْیَابُهُ وَ مَخَالِبُهُ
وَ اَجْنَا عَلَیْنَا الدَّهْرُ فِی دَارِ غُرْبَةٍ — وَ دَبَّتْ بِمَا نَخْشَی عَلَیْنَا عَقَارِبُهُ
وَ اَفْجَعَنَا بِالْاَقْرَبِینَ وَ شَتَّتَتْ — یَدَاهُ لَنَا شَمْلاً عَزِیزاً مَطَالِبُهُ
وَ اَرْدَی اَخِی وَ الْمُرْتَجَی لِنَوَائِبِی — وَ عَمَّتْ رَزَایَاهُ وَ جَلَّتْ مَصَائِبُهُ
حُسَیْنٌ لَقَدْ اَمْسَی بِهِ التُّرْبُ مُشْرِقاً — وَ اَظْلَمَ مِنْ دِینِ الْاِلٰهِ مَذَاهِبُهُ
لَقَدْ حَلَّ بِی مِنْهُ الَّذِی لَوْ بِثَبِیرٍ — اَنَاخَ عَلَی رَضْوَی تَدَاعَتْ جَوَانِبُهُ
وَ یُخْبِرُنِی اَنِّی اَعِیشُ وَ شَخْصُهُ — مُغَیَّبٌ وَ فِی تَحْتِ التُّرَابِ تَرَائِبُهُ
فَکَیْفَ یُعَزِّینِی فَاِنْ شَطْرُ نَفْسِهِ — فَجَانِبُهُ حَیٌّ وَ قَدْ مَاتَ جَانِبُهُ
فَلَمْ یَبْقَ لِی رُکْنٌ اَلُوذُ بِرُکْنِهِ — اِذَا غَالَنِی فِی الدَّهْرِ مَا لَا اُغَالِبُهُ
تَمَزَّقَنَا اَیْدِی الزَّمَانِ وَ جَدُّنَا — رَسُولُ الَّذِی عَمَّ الْاَنَامَ مَوَاهِبُهُ

عبدالله بن قیس گوید من نگران آن اسب بودم که در بیابان کارچه میکند ناگاه بازتاخت و خود را بفرات در انداخت بعضی گفته اند در حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه ظاهر خواهد شد و همچنان عبدالله بن قیس حدیث میکند که در یوم صفین گاهی که لشکر معویه شرحی که در کتاب صفین رقم کردیم طریق شریعه را بر سپاه امیرالمؤمنین مسدود داشتند و حسین علیه السلام آن جماعت را دفع داد قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَدِی هٰذَا یُقْتَلُ بِکَرْبَلَاءَ عَطْشَاناً وَ یَنْفِرُ فَرَسُهُ وَ یُحَمْحِمُ وَ یَقُولُ فِی حَمْحَمَتِهِ الظَّلِیمَةَ الظَّلِیمَةَ مِنْ اُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِیِّهَا وَ هُمْ یَقْرَؤُنَ الْقُرْآنَ الَّذِی جَاءَ بِهِ اِلَیْهِمْ یعنی این فرزند من در کربلا شهید میشود با شدت عطش و اسب او میرمد و حمحمه میکند و در حمحمه میگوید الظلیمة الظلیمة از امتی که کشتند پسر پیغمبر خود را و حال آنکه تلاوت میکنند قرآنی را که خدای بدو فرستاده آنگاه علی علیه السلام این اشعار را انشاد فرمود و قرائت کرد

اَرَی الْحُسَیْنَ قَتِیلاً قَبْلَ مَصْرَعِهِ — عِلْماً یَقِیناً بِاَنْ یُبْلَی بِاَشْرَارِ
اِذْ کُلُّ ذِی نَفْسٍ اَوْ غَیْرِ ذِی نَفْسٍ — کُلٌّ اِلَی اَجَلٍ یَجْرِی وَ مِقْدَارِ
فَمَا اَمَرَّ زَمَانٌ اَغْبَرُ وَ جَلَا — وَ لَا اَرَی الْیَوْمَ صَفْواً بَعْدَ اَمْرَارِ

در خبر است که بعد از شهادت سید الشهداء علیه السلام لشکریان سواری را نگریستند که نا پردا صیحه میزند و همی با دیله میکند گفتند این سوار کیست و چند بار فریاد چیست فَقَالَ وَ کَیْفَ لَا اَصْرَخُ وَ رَسُولُ اللهِ قَائِمٌ یَنْظُرُ اِلَی الْاَرْضِ مَرَّةً وَ اِلَی حَرْبِکُمْ مَرَّةً (بنظر) وَ اَنَا اَخَافُ اَنْ یَدْعُوَ اللهَ عَلَی اَهْلِ الْاَرْضِ فَاَهْلِکَ فِیهِمْ گفت چگونه صیحه نزنم و فریاد نکنم و حال آنکه رسول خدا ایستاده گاهی بسوی زمین نگران میشود و زمانی حربگاه شما را نظاره میکند از آن میترسم که خدا را بخواند و قاطنین روی زمین را تباه کند جماعتی از لشکر گفتند مرد یست دیوانه و سخنی بیهوده میگوید و گروهی گفتند سوگند با خدای ستمی بزرگ بر خویشتن آوردیم برضاجوئی پسر سمیه پسر پیغمبر را کشتیم راوی گوید بعرض سید سجاد علیه السلام رسانیدم که آن صارخ چه کس بود قَالَ مَا نَرَاهُ اِلَّا جَبْرَئِیلَ اَمَا اِنَّهُ لَوْ اُذِنَ لَهُ فِیهِمْ لَصَاحَ بِهِمْ صَیْحَةً یَخْطَفُ مِنْهَا اَرْوَاحُهُمْ مِنْ اَبْدَانِهِمْ اِلَی النَّارِ وَ لٰکِنْ اُمْهِلَ لَهُمْ لِیَزْدَادُوا اِثْماً وَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ فرمود آنکس جز جبرئیل نبود و اگر از خداوند ماذون بود صیحه بر آن جماعت میزد که ارواح ایشان از ابدان ایشان بجانب دوزخ شتاب گیرد لکن ایشان را مهلت داد تا گناه ایشان بزرگتر گردد و عذاب ایشان عظیمتر شود و دیگر ابن قولویه در کامل بسند بصادق آل محمد میرساند قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ سَمِعَ اَهْلُنَا بِالْمَدِینَةِ قَائِلاً یَقُولُ الْیَوْمَ نَزَلَ الْبَلَاءُ عَلَی هٰذِهِ الْاُمَّةِ فَلَا یَرَوْنَ فَرَحاً حَتَّی یَقُومَ قَائِمُکُمْ فَیَشْفِی صُدُورَکُمْ وَ یَقْتُلَ عَدُوَّکُمْ وَ یَنَالَ بِالْوِتْرِ اَوْتَاراً میفرماید در ساعتی که حسین علیه السلام مقتول گشت اهل بیت ما در مدینه شنیدند که گوینده میگوید که امروز بلا بر این امت نازل شد و از این پس فرحت و شادی نخواهند دید تا گاهی که قائم آل محمد ظهور کند و سینهای شما را از این حزن و اندوه شفا دهد و دشمنان شما را بکشد و خون شما را از ستمکاران باز جوید ایشان سخت بترسیدند و گفتند حادثهٔ عظیم حادث خواهد شد و ندانستیم چیست این بود تا خبر قتل حسین رسید چون بشمار گرفتند در ساعتی بود که اصغای آن کلمات کردند مع القصه آنحضرت چون بدرجهٔ شهادت رسید آن کفار طمع در سلاح و سلب مبارکش بستند برنس شریفش را که از خز بود چنانکه از پیش مرقوم شد مالک بن بشر کندی در ربود عمامهٔ مبارکش را اخنس بن مرثد بن علقمة الحضرمی با خود داشت و بروایتی جابر بن یزید الازدی بر سر بست و دیوانه شد و بروایتی مجذوم گشت و سراویل آنحضرت را ابجر بن کعب تمیمی ببرد و در پوشید و زمین گیر و مقعد گشت و چندکه زنده بود نتوانست بپای خاست و بروایتی دستهایش بخوشید در تابستان چون دو پاره عود بود و در زمستان نم و خون می افشاند ابن شهرآشوب نسبت اخذ سراویل را با بحیر بن عمرو الجرمی داده و در این سخن متفرد مینماید و قطیفهٔ مبارکش را که از خز بود قیس بن اشعث کندی ببرد و او را قیس القطیفه نامیدند بروایت خوارزمی مجذوم شد و اهل بیتش از وی ببریدند و او را در مزابل افکندند و هنوز زنده بود و کلاب گوشتش را دهان میزدند و قمیص شریفش را اسحق بن حویة الحضرمی ببرد و در بر کرد و مبروص شد و موی سر و ریشش بریخت و در آن قمیص نشان یکصد و ده و اند زخم تیر و تیغ و نیزه و سنگ بود و ثوب آنحضرت را جعونة بن حویة الحضرمی با خود داشت و ملبوس کرد و رویش دیگرگون شد و مویش پراکنده گشت و بدنش مبروص آمد و نعلین مبارکش را اسود بن خالد الازدی برگرفت و خاتم مبارکش را بجدل بن سلیم کلبی با انگشت مبارکش قطع کرد و مختار چنانکه انشاءالله در جای خود رقم میشود هر دو دست و هر دو پای او را قطع کرد و او در خون خویش همی غلطید تا بگو نسار بدوزخ در افتاد و شمشیر آنحضرت را جمیع بن الخلق الازدی و بروایتی اسود بن حنظلة از قبیلهٔ بنی تمیم ببرد و نیز گفته اند قلافس نهشلی با خود داشت محمد زکریا گوید در نزد حبیب بن بدیل دیده شد و این شمشیر جز ذوالفقار است چه ذوالفقار بروایتی با سایر اثاثهٔ نبوت و امامت مصون و محفوظ است ابن شهرآشوب گوید کمان آنحضرت و بعضی اشیا را رحیل بن خیثمة الجعفی و هانی بن ثبیت الحضرمی و جریر بن مسعود الحضرمی و ثعلبة الاسود الاودی برگرفتند از اخبار چنان مستفاد میشود که حسین علیه السلام در یوم طف با دو زره متظاهر بود یکی را درع بترا مینامیدند که تنگ و رسا بود آن را عمر بن سعد برگرفت و گاهی که مختار او را بکشت آن درع را

بقاتل او ابو عمره بخشیده و درع دیگر را مالک بن بشیر کندی برد و دیوانه شد بعد از آنکه این اشیاء را از آنحضرت بنهب و غارت ماخوذ داشتند عمر بن سعد ندا در داد که مَن يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئَ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ گفت کیست که ساختگی کند و اسب بر بدن حسین براند ده تن از آنکفار ساخته اینکار شدند نخستین اسحق بن حویه دویم اخنس بن مرثد سیم حکیم بن الطفیل السنبسی چهارم عمر بن صبیح الصیداوی پنجم رجا بن منقذ العبدی ششم سالم بن خثیمة الجعفی هفتم صالح بن وهب الجعفی هشتم واعظ بن ناعم نهم هانی بن ثبیت الحضرمی دهم اسید بن مالک اینجمله بر اسبهای خود برنشستند و بر آن بدن شریف تاختند و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی مبارکش را درهم شکستند و اینجماعت چون بکوفه آمدند در برابر ابن زیاد ایستاده شدند اسید بن مالک گفت

اسب راندن کوفیان بر بدن حسین علیه السلام

نَحْنُ رَضَضْنَا الصَّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ ... بِكُلِّ يَعْبُوبٍ شَدِيدِ الْأَسْرِ

عبید الله بن زیاد گفت شما چه کسانید گفتند ما آنانیم که اسب بر بدن حسین علیه السلام راندیم و بدن او را چنان طحن کردیم که سنگ آسیا کندم را ابن زیاد وقعی بر ایشان نگذاشت و جایزه بسیار اندک عطا کرد و کاهی که بدست مختار ماخوذ گشتند بفرمود تا دستها و پاهای ایشانرا با مسمارهای آهن بر زمین کوفتند و حکم داد تا بر بدن ایشان اسب راندند چندانکه در زیر سنابک ستور سحق و محو گشتند مع القصه اینوقت سپاه ابن سعد بقصد خیام مقدسه و سرادق ذریه مطهره نهضت نمودند شمر ذی الجوشن با جماعتی از کفره بر در خیام آمد و لشکر را فرمان داد که داخل شوید و از قلیل و کثیر آنچه بدست شود بنهب و غارت برگیرید فریاد وا محمداه وا علیاه وا حسناه وا حسیناه از اهل بیت رسول خدا بالا گرفت و لشکریان بخیمها تاختند و بنهب و غارت پرداختند سوار از ساعد زنان کشیدند و گوش پردگیان در اخذ گوشواره بدریدند و گوش ام کلثوم را نیز در طلب گوشواره جراحت کردند و جامهای زنانرا بمنازعت و مغالبت از بدن ایشان انتزاع نمودند و از ورس و حلل و حلی چیزی بجای نگذاشتند و اسب و شتر و مواشی آنچه دیدار شد ببردند حمید بن مسلم گوید باتفاق شمر ذی الجوشن بخیمه علی بن الحسین در آمدیم و آنحضرت بر بستر ناتوانی بخفته بود گروهی گفتند آیا این بیمار را زنده خواهیم گذاشت من گفتم سبحان الله آیا شما کودکانرا میکشید با این کودک بیمار چه کار دارید بسیار گفتم تا شر ایشانرا بگردانیدم و نطعی که در زیر پای زین العابدین بود بکشیدند و ببردند و آنحضرت را بروی در افکندند ام کلثوم بگریست و این شعر بگفت

در آمدن سپاه کوفه بخیام اهل بیت

أَضْحَكَنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَانِي ... وَالدَّهْرُ ذُو صَرْفٍ وَأَلْوَانٍ
فَلَلْ بِهَا فِي تِسْعَةٍ صُرِّعُوا ... بِالطَّفِّ أَضْحَوْا رَهْنَ أَكْفَانٍ
وَسِتَّةٍ لَيْسَ يُجَازَى بِهِمْ ... بَنُو عَقِيلٍ خَيْرُ فُرْسَانٍ
وَاللَّيْثُ عَوْنًا وَمُعِينًا مَعًا ... فَذِكْرُهُمْ جَدَّدَ أَحْزَانِي

اینوقت عمر بن سعد برسید زنان اهل بیت بر روی او صیحه زدند و سخت بگریستند عمر بن سعد فرمان کرد که کس بخیمه زنان داخل نشود و آن جوان بیماررا تعرض نکند و هیچکس از این خیام بیرون نشود اهل بیت گفتند حکم کن آنچه از ما بردند مسترد دارند تا بتوانیم سر و روی بپوشیم داریم لشکر را گفت هر کس آنچه بنهب ماخوذ داشته مسترد دارد لکن امتثال فرمان او نکردند و چیزی مسترد نساختند ام کلثوم بگریست و این شعر بگفت

قِفُوا وَدِّعُونَا قَبْلَ بُعْدِكُمُ عَنَّا ... وَدَاعًا فَإِنَّ الْجِسْمَ مِنْ أَجْلِكُمْ مُضْنَى
فَقَدْ نَقَصَتْ مِنِّي الْحَيَوةُ وَأَصْبَحَتْ ... عَلَى نَجَاحِ الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِكُمْ سِجْنًا
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ مَا أَمَرَّ فِرَاقَكُمْ ... فَيَا لَيْتَنَا مِنْ قَبْلِ ذَا الْيَوْمِ قَدْ مِتْنَا
وَإِنِّي لَأَرْثِي لِلْغَرِيبِ وَإِنَّنِي ... غَرِيبٌ بَعِيدُ الدَّارِ وَالْأَهْلِ وَالْمَغْنَى

إِذَا طَلَعَتْ شَمْسُ النَّهَارِ ذَكَرْتُكُمْ ... وَإِنْ غَرَبَتْ جَدَّدْتُ مِنْ أَجْلِكُمْ حُزْنًا
لَقَدْ كَانَ عَيْشِي بِالْأَحِبَّةِ صَافِيًا ... وَمَا كُنْتُ أَدْرِي أَنَّ صُحْبَتَنَا تَفْنَى
زَمَانٌ نِعِمْنَا فِيهِ حَتَّى إِذَا انْقَضَى ... بَكَيْنَا عَلَى أَيَّامِنَا بِدَمٍ أَفْنَى
فَوَاللهِ قَدْ ضَاقَتْ أَشْيَائِي لِبَيْنِكُمْ ... وَلَمْ يَدَعِ التَّنْغِيصُ لِي بَعْدَكُمْ جَفْنًا
وَقَدْ بَارَحَتْنِي لَوْعَةُ الْبَيْنِ وَالْأَسَى ... وَقَدْ صِرْتُ دُونَ الْخَلْقِ مُفْتَرِسًا سِنًّا
وَقَدْ رَحَلُوا عَنِّي أَحِبَّةُ خَاطِرِي ... فَمَا أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى غُرْبَتِي حَنَّا
عَسَى وَلَعَلَّ الدَّهْرَ يَجْمَعُ بَيْنَنَا ... وَتَرْجِعُ أَيَّامُ الْهَنَا مِثْلَ مَا كُنَّا

از زینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلام حدیث کرده اند که فرمود گاهی که عمر بن سعد بنهب و غارت اهل بیت فرمان داد من بر باب خیمه ایستاده بودم مردی ازرق العینین در آمد و آنچه در خیمه بود برگرفت و زین العابدین علیه السلام را نگریست که رنجور و علیل بر نطعی او فتاده بود پس نیشتر شد و آن نطع را از زیر قدم مبارکش بکشید و آنحضرت را در افکند و نزد من آمد و گوشواره از گوش من میکشید و میگریست گفتم این گریه چیست گفت بر شما اهل بیت میگریم که در چنین مهلکه افتاده اید زینب را کردار و گفتار او بخشم آورد فَقَالَتْ لَهُ قَطَعَ اللهُ يَدَيْكَ وَرِجْلَيْكَ وَأَحْرَقَكَ بِنَارِ الدُّنْيَا قَبْلَ نَارِ الْآخِرَةِ فرمود خداوند قطع کند دستهای ترا و پاهای ترا و بسوزاند ترا با تش دنیا از آن پیش که با تش دوزخ سوخته خواهی شد روزی که آنملعون بدست مختار ماخوذ گشت از خوف و خشیت کردار خویش و گفتار زینب را مکشوف داشت مختار گفت سوگند با خدای که مسئلت زینب با جابت مقرون است پس بفرمود آتشی برافروختند و هر دو دست و هر دو پای او را قطع کردند و نگونسارش در آتش انداختند و نیز از فاطمه صغری روایت کرده اند که فرمود در آنروز بهیئا نه بر باب خیمه ایستاده بودم و آن بیابان بیکنار و لشکر بیشمار را نظاره میکردم پدر را و برادر را و اصحاب پدر را و برادر زادگان و عم زادگانرا چون گوسفندان یوم الاضحی سر بریده میدیدم و بدنهای ایشان عریان در زیر پای ستور کوفته و فرسوده میگشت و من در اندیشه بودم که بعد از پدر ما را میکشند یا اسیر میگیرند ناگاه سواری را نگریستم که با کعب نیزه زنان اهل بیت را میزند و میدوانید و دست او رنجن از ساعد ایشان بیرون میکند و مقنعه از سر ایشان بر میکشد و آن زنان پناه بیکدیگر میبرند و صیحه میزنند که وا جداه وا ابتاه وا علیاه وا قلة ناصراه وا حسناه أَمَا مِنْ مُجِيرٍ يُجِيرُنَا أَمَا مِنْ ذَائِدٍ يَذُودُ عَنَّا من چون این بدیدم قلب من از جای برمید و اندامم چون سیماب بلرزید از بیم او بیمین و شمال نظری افکندم و نگران عمه ام ام کلثوم بودم که مبادا آنمرد آهنگ من کند و بسوی من شتابد ناگاه دیدم که قصد من کرد و بجانب من دوان شد من از هول بگریختم و چنان دانستم که از وی بسلامت توانم جست او از قفای من سرعت کرد و کعب نیزه بین کتفین من بکوفت و مرا بروی در افکند و گوشوار از گوش من کشید و گوش مرا بدرید و مقنعه مرا نیز برگرفت و خلخال از پای من بر در برد و سخت میگریست گفتم ای دشمن خدای بر چه میگریی گفت چگونه نگریم و حال آنکه جامه دختر پیغمبر را بغارت میبرم گفتم دست باز دار گفت بیم دارم که دیگری در آید و بر باید این بگفت و بنهب پرداخت چندانکه ملاحف از پشت ما بکشید و برفت بسوی خیمهای دیگر پس خون از سر و روی من روان شد و آفتاب بر سر من بتافت و من بیخویشتن در افتادم چون بخویش آمدم عمه ام را نگریستم که بر سر من میگرید و میگوید برخیز تا بنگریم بر این اهل و عیال چه گذشت و برادر علیل را چه پیش آمد برخاستم وَقُلْتُ يَا عَمَّتَاهُ هَلْ مِنْ خِرْقَةٍ أَسْتُرُ بِهَا رَأْسِي عَلَى أَعْيُنِ النُّظَّارِ فَقَالَتْ يَا بِنْتَاهُ وَعَمَّتُكِ مِثْلُكِ یعنی گفتم ای عمه آیا جامه پاره بدست توان کرد که من سر خود را از چشم بیگانگان بپوشم فرمود ای دختر عمه تو مانند تست چون نگران شدم سر او برهنه بود و از ضرب کعب نیزه و تازیانه

دیدن طرماح پیغمبر را در قتلگاه

بدن مبارکش سیاه بود پس باتفاق روان شدیم و بهیچ خیمه داخل نشدیم الا آنکه غارت زده و منهوب بود و برادرم علی بن الحسین علیهما السلام بروی در افتاده از کثرت جوع و عطش و زحمت رنجوری توانائی جلوس نداشت با برادر گریستیم و او بر ما گریست ابی مخنف از طرماح بن عدی حدیث میکند که من در میان کشتگان یوم طف با زخمهای گران افتاده بودم چنانکه هیچکس مرا زنده نمی پنداشت و سوگند یاد میکنم که سخن جز بصدق نکردم همانا در بیداری نگریستم که بیست سوار در رسیدند و همگان تن بجامهای سفید در پوشیده اند و فضای قتلگاه را ببوی مشک بیاکنده اند با خود اندیشیدم که اینک عبید الله بن زیاد است و همی خواهد که تن مبارک حسین علیه السلام را مثله کند پس یکتن از آن سواران با جسد حسین علیه السلام نزدیک شد و از اسب پیاده گشت و بنشست و اینوقت سرهای شهدا را جانب کوفه حمل میدادند آنشخص بجانب کوفه اشارتی کرد ناگاه دیدم سر حسین علیه السلام در رسید و با تنش ملحق گشت پس آنشخص آغاز سخن کرد و هو یقول یا ولدی قتلوك اتراهم ما عرفوك ومن شرب الماء منعوك وما اشد جرأتهم على الله تعالى فرمود ای فرزند من کشتند ترا آیا دیدی که نشناختند ترا و از آب منع کردند ترا چه بسیار جرأت کردند بر خداوند قاهر غالب آنگاه بجانب همراهان نگریست فقال یا ابی آدم ویا ابی ابراهیم ویا ابی اسمعیل ویا اخی موسی ویا اخی عیسی اما ترون ما صنعت الطغاة بولدی لا انالهم الله شفاعتی فرمود ای پدر من آدم و ابراهیم و اسمعیل و ای برادر من موسی و عیسی آیا نگران نیستید که طغات امت با فرزند من چه کردند خداوند محروم مدارد ایشان را از شفاعت من طرماح گوید اینوقت دانستم که رسول خدای صلی الله علیه وآله است

خواب دیدن ابن عباس در یوم عاشورا

وطریحی از ابن عباس روایت میکند که فرمود دیگر روزی اندر مدینه در سرای خویش خفته بودم در خواب رسول خدایرا دیدار کردم که از ارض کربلا همی رسید آسیمه سر آشفته خاطر با چهری خاک اندود و چشمی اشک آلود و در دست مبارکش شیشه سرشار از خون بود عرض کردم یا رسول الله اینحال آشفته از چیست و این و مینای خون از کیست فرمود اینک خون فرزندم حسین و آنگاه دیگر خون اصحاب و اهل بیت اوست که من الآن فرزندم حسین را بخاک سپردم و مراجعت کردم و همچنان میگریست و مینالید و من از فزع و هرب از خواب انگیخته شدم و روز تا روز بر حزن و اندوه می افزودم چون از اینواقعه بیست و چهار روز سپری شد ناعی بمدینه درآمد و خبر قتل آنحضرت را پراکنده چون بشمار گرفتم آنخواب با ساعت شهادت آنحضرت مقارن افتاد اکنون با سر سخن روم

ذکر شمار شهدای یوم طف

شمار شهدای کربلا و زیارت ایشان

علمای اخبار و مورخین آثار در شمار شهدای کربلا باختلاف سخن کرده اند چند آنکه مسعودی میگوید هزار سوار و صد تن پیاده در رکاب سید الشهداء علیه الصلوة والسلام حاضر بودند و همگان جهاد کردند و در عدد شهدای بنی هاشم نیز مختلف روایت کرده اند از هفده تن و بر زیاده نگاشته اند چند که عبد الله بن محمد رضا الحسینی در کتاب جلاء شهدای بنی هاشم را سی تن در قلم آورده و من بنده بعد از استقراء و استیعاب از کتب علمای عامه و مؤلفات صنادید اثنی عشریه عدد شهدای یوم طف را از اصحاب و اهل بیت آنچه یافتم بشرحی است که بنام و نشان نگاشته آمد و چون چون این کتاب زیارت بروایت سید بن طاوس از ناحیه مقدسه بیرون شده است و اسناد آن بقائم آل محمد صلی الله علیه وآله منتهی میشود و اسامی بیشتر از شهدا را یاد فرموده تحریر و تقریر آن مناسب مقام افتاد و هی هذه السلام علیك یا اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل صلی الله علیك وعلی ابیك اذ قال فیك قتل الله قوما قتلوك یا بنی ما اجرأهم علی الرحمن وعلی انتهاك حرمة الرسول علی الدنیا

بعدك العفا کانی بك بین یدیه ماثلا وللکافرین قائلا قائلا

انا علی بن حسین بن علی — نحن وبیت الله اولی بالنبی

اطعنکم بالرمح حتی ینثنی — اضربکم بالسیف احمی عن ابی
ضرب غلام هاشمی عربی — والله لا یحکم فینا ابن الدعی

حتی قضیت نحبك ولقیت ربك اشهد انك اولی بالله وبرسوله وانك ابن رسوله وحجته ودینه وابن حجته وامینه حکم الله علی قاتلك مرة بن منقذ بن النعمان العبدی لعنه الله واخزاه الله ومن شرکه فی قتلك وکانوا علیك ظهیرا واصلاهم الله جهنم وساءت مصیرا وجعلنا الله من ملاقیك ومرافقیك ومرافقی جدك وابیك وعمك واخیك وامك المظلومة وابرء الی الله من قاتلیك واسئل الله مرافقتك فی دار الخلود وابرء الی الله من اعدائك اولی الجحود والسلام علیك ورحمة الله وبرکاته السلام علی عبد الله الحسین الطفل الرضیع المرمی الصریع المتشحط دما المصعد دمه فی السماء المذبوح بالسهم فی حجر ابیه لعن الله رامیه حرملة بن کاهل الاسدی وذویه السلام علی عبد الله بن امیر المؤمنین مبلی البلاء والمنادی بالولاء فی عرصة کربلاء المضروب مقبلا ومدبرا لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمی السلام علی ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین المواسی اخاه بنفسه الآخذ لغده من امسه الفادی له الواقی الساعی الیه بمائه المقطوعة یداه لعن الله قاتله یزید بن الرقاد الجهنی وحکیم بن الطفیل الطائی السلام علی جعفر بن امیر المؤمنین الصابر بنفسه محتسبا والنائی عن الاوطان مغتربا المستسلم للقتال المستقدم للنزال المکثور بالرجال لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمی السلام علی عثمان بن امیر المؤمنین سمی عثمان بن مظعون لعن الله رامیه بالسهم خولی بن یزید الاصبحی الایادی والابانی الدارمی السلام علی محمد بن امیر المؤمنین قتیل الایادی الدارمی لعنه الله وضاعف علیه العذاب الالیم وصلی الله علیك یا محمد وعلی اهل بیتك الصابرین السلام علی ابی بکر بن الحسن بن علی الزکی الولی المرمی بالسهم الردی لعن الله قاتله عبد الله بن عقبة الغنوی السلام علی عبد الله بن الحسن الزکی لعن الله قاتله ورامیه حرملة بن کاهل الاسدی السلام علی القاسم ابن الحسن بن علی المضروب علی هامته المسلوب لامته حین نادی الحسین عمه فجلی علیه عمه کالصقر وهو یفحص برجلیه التراب والحسین یقول بعدا لقوم قتلوك ومن خصمهم یوم القیمة جدك وابوك ثم قال عز والله علی عمك ان تدعوه فلا یجیبك او ان یجیبك وانت قتیل جدیل فلا ینفعك هذا والله یوم کثر واتره وقل ناصره جعلنی الله معکما یوم جمعکما وبوأنی مبوأکما ولعن الله قاتلك عمر بن سعد بن عروة بن نفیل الازدی واصلاه جحیما واعد له عذابا الیما السلام علی عون بن عبد الله بن جعفر الطیار فی الجنان حلیف الایمان ومنازل الاقران الناصح للرحمن التالی للمثانی والقرآن لعن الله قاتله عبد الله بن قطبة النبهانی السلام علی محمد بن عبد الله بن جعفر الشاهد مکان ابیه والتالی لاخیه وواقیه ببدنه لعن الله قاتله عامر بن نهشل التمیمی السلام علی جعفر بن عقیل لعن الله قاتله ورامیه بشر بن خوط الهمدانی السلام علی عبد الرحمن بن عقیل لعن الله قاتله ورامیه عمر بن خالد بن اسد الجهنی السلام علی القتیل ابن القتیل عبد الله بن مسلم بن عقیل لعن الله قاتله ورامیه عامر بن صعصعة وقیل اسد بن مالك السلام علی ابی عبد الله بن مسلم بن عقیل لعن الله قاتله ورامیه عمرو بن الصبیح الصیداوی السلام علی

محمد بن ابی سعید بن عقیل لعن الله قاتله لقیط بن ناشر الجهنی السلام علی سلیمان مولی الحسین بن امیر المؤمنین لعن الله قاتله سلیمان بن عوف الحضرمی السلام علی قارب مولی الحسین بن علی السلام علی منجح مولی الحسین بن علی السلام علی مسلم بن عوسجة الاسدی القائل للحسین وقد اذن له فی الانصراف انحن نخلی عنک وبم نعتذر عند الله من اداء حقک لا والله حتی اکسر فی صدورهم رمحی هذا واضربهم بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی ولا افارقک ولو لم یکن معی سلاح اقاتلهم به لقذفتهم بالحجارة ولم افارقک حتی اموت معک وکنت اول من شری نفسه واول شهید من شهداء الله وقضی نحبه ففزت ورب الکعبة شکر الله استقدامک ومواساتک امامک اذ مشی الیک وانت صریع فقال یرحمک الله یا مسلم بن عوسجة وقرء فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا لعن الله المشترکین فی قتلک عبد الله الضبابی وعبد الله بن خشکارة البجلی ومسلم بن عبد الله الضبابی السلام علی سعد بن عبد الله الحنفی القائل للحسین وقد اذن له فی الانصراف لا والله لا نخلیک حتی یعلم الله انا قد حفظنا غیبة رسول الله فیک والله لو اعلم انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم اذری ویفعل بی سبعین مرة ما فارقتک حتی القی حمامی دونک وکیف افعل ذلک وانما هی موتة او قتلة واحدة ثم هی بعدها الکرامة التی لا انقضاء لها ابدا فقد لقیت حمامک وواسیت امامک ولقیت من الله الکرامة فی دار المقامة حشرنا الله معکم فی المستشهدین ورزقنا مرافقتکم فی اعلی علیین السلام علی سعد بن بشر بن عمر الحضرمی شکر الله قولک للحسین وقد اذن لک فی الانصراف اکلتنی اذا السباع حیا ان فارقتک واسال عنک الرکبان واخذ لک مع قلة الاعوان لا یکون هذا ابدا السلام علی یزید بن حصین الهمدانی المشرقی القاری المجدل بالمشرفی السلام علی عمر بن کعب الانصاری السلام علی نعیم بن عجلان الانصاری السلام علی زهیر بن القین البجلی القائل للحسین وقد اذن له فی الانصراف لا والله لا یکون ذلک ابدا اترک ابن رسول الله اسیرا فی ید الاعداء وانجو لا ارانی الله ذلک الیوم السلام علی عمرو بن قرظة الانصاری السلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی السلام علی الحر بن یزید الریاحی السلام علی عبد الله بن عمیر الکلبی السلام علی نافع بن هلال بن نافع البجلی المرادی السلام علی انس بن کاهل الاسدی السلام علی قیس بن مسهر الصیداوی السلام علی عبد الله وعبد الرحمن ابنی عروة بن حراق الغفاریین السلام علی عون بن حوی مولی ابی ذر الغفاری السلام علی شبیب بن عبد الله النهشلی السلام علی الحجاج بن زید السعدی السلام علی قاسط وکرش ابنی ظهیر التغلبیین السلام علی کنانة بن عتیق السلام علی ضرغامة بن مالک السلام علی حوی بن مالک الضبعی السلام علی عمرو بن ضبیعة الضبعی السلام علی عبد الله وعبید الله ابنی یزید بن ثبیت القیسی السلام علی عامر بن مسلم السلام علی قعنب بن عمرو التمری السلام علی سالم مولی عامر بن مسلم السلام علی سیف بن مالک السلام علی زهیر بن بشر الخثعمی السلام علی زید بن معقل الجعفی السلام علی الحجاج بن مسروق الجعفی السلام علی مسعود بن الحجاج وابنه السلام علی مجمع بن عبد الله العائذی السلام علی عمار بن حسان بن شریح الطائی السلام علی حیان بن الحارث السلمانی الازدی السلام علی جندب بن حجر الخولانی السلام علی عمر بن خالد الصیداوی السلام علی سعید مولاه السلام علی یزید بن زیاد بن مظاهر الکندی السلام علی زاهد مولی عمرو بن الحمق الخزاعی السلام علی جبلة بن

علی الشیبانی السلام علی سالم مولی بنی المدینة الکلبی السلام علی اسلم بن کثیر الازدی الاعرج السلام علی زهیر بن سلیم الازدی السلام علی قاسم بن حبیب الازدی السلام علی عمر بن جندب الحضرمی السلام علی ابی ثمامة عمر بن عبد الله الصائدی السلام علی حنظلة بن اسعد الشبامی السلام علی عبد الرحمن بن عبد الله الکدری الارحبی السلام علی عمار بن ابی سلامة الهمدانی السلام علی عابس بن ابی شبیب الشاکری السلام علی شوذب مولی شاکر السلام علی شبیب بن الحارث بن سریع السلام علی مالک بن عبد بن سریع السلام علی الجریح المأسور سوار بن ابی حمیر الفهمی الهمدانی السلام علی المرتث معه عمرو بن عبد الله الجندعی السلام علیکم یا خیر انصار السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار بوأکم الله مبوء الابرار اشهد لقد کشف الله لکم الغطاء ومهد لکم الوطاء واجزل لکم العطاء وکنتم عن الحق غیر بطاء وانتم لنا فرطاء ونحن لکم خلطاء فی دار البقاء والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

ذکر ارسال رؤس شهداء و حرکت اهل بیت از کربلا بجانب کوفه

عمر بن سعد بن ابی وقاص چون از کار شهادت سید الشهداء علیه السلام بپرداخت بسیج سفر کوفه نمود نخستین سر مبارک حسین علیه السلام را بخولی بن یزید الاصبحی و حمید بن مسلم الازدی سپرد تا بنزد عبید الله بن زیاد حمل دهند خولی آن سر مبارک را برداشت و تقدم عجل و شتاب بجانب کوفه در تکاز آمد چندانکه بشتافت نیمشب وارد کوفه گشت و باب الاماره را بسته یافت لاجرم باز شتافت و آن سر مبارک را بخانه خویش آورد و در اجانه بنهاد خولی را دو زن بود یکی از قبیله بنی اسد و آن دیگر حضرمیه و او از مردم حضرموت بود و نوار نام داشت خولی بفراش نوار آمد فقالت له ما الخبر فقال جئتک بالذهب هذا رأس الحسین معک فی الدار نوار گفت چه خبر داری بگوی گفت از برای تو زر سرخ آورده ام اینک سر حسین است در خانهٔ تو نوار برآشفت فقالت ویلک جاء الناس بالذهب والفضة وجئت برأس ابن رسول الله والله لا یجمع رأسی ورأسک وسادة ابدا گفت وای بر تو مردمان سیم و زر می آورند و تو سر پسر رسول خدا را سوگند با خدای هرگز سر من با سر تو در یک بالین فراهم نخواهد آمد این بگفت و از فراش خولی بیرون شد و آن زن اسدیه را بخواند و رفت نزدیک آن ظرف سفالین که سر مبارک در میان آن بود همی دید نوری بکردار عمود از آن سر مبارک بجانب آسمان ساطع است و تسبیح فرشتگان را چنانکه از کندوی زنبوران زمزمه واحده اصغا مینمود و مرغان سفید همی دید که در اطراف آن سر طیران میکردند و می شنید که آن سر مبارک تلاوت قرآن میفرماید تا بدینجا وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون تا گاهی که سفیده صبح پهلوی فلک نیلگون را چاک زد کار بدینموال میرفت مع القصه چون عمر بن سعد سر مبارک سید الشهداء علیه السلام را با خولی سپرد فرمان کرد تا دیگر سرها را تنظیف کردند و از خاک و خون بستردند و بدینگونه بر اقوام لشکر بخش کرد تا در طلب تقرب درگاه و کسب منزلت و جاه بنزد ابن زیاد برند قیس بن اشعث کندی را که قاید قبیله کنده بود سیزده سر بسپرد و شمر بن ذی الجوشن که سرهنگ قوم هوازن بود دوازده سر داد و جماعت بنی تمیم را هفده سر بهره داد و گروه بنی اسد را شانزده سر بهره رسید و مردم مذحج حامل هفت سر بودند و سیزده سر بر سایر قبایل بخش نمود و این جمله را بجانب کوفه روان داشت و خود روز عاشورا ببود و شب را نیز ببود و روز یازدهم را تا گاهی که آفتاب از زوال بگشت در کربلا اقامت نمود و بر کشتگان سپاه خویش نماز گذاشت و همگان را بخاک سپرد و اصحاب حسین علیه السلام و اهل بیت رسول خدای آنان که سر از تن برداشتند و آنان را که سر نبریدند جسد همگان را در بیابان بیفکندند روز یازدهم چون روز از نیمه بگذشت عمر بن سعد آهنگ کوفه

تقسیم سرها بر بزرگان سپاه

آتش زدن خیمها بحکم ابن سعد

نمود پس سوار شد و با جماعتی از لشکر بکنار خیام اهل بیت خیر الانام آمد و فرمان کرد که این خیمها را آتش در زنید و پاک بسوزانید فریاد وا غوثاه وا ذلاه و امحمداه واعلیاه وا حسناه وا حسیناه از اهل بیت پیغمبر بالا گرفت حمید بن مسلم میگوید زنی از بکر بن وایل با شوهر خویش در لشکر ابن سعد بود چون این بدید با شمشیر کشیده بکنار خیمهای اهل بیت آمد و فریاد برداشت که یا آلَ بَکرِ بنِ وائلٍ اَتُسلَبُ بَناتُ رَسولِ اللهِ لاحُکمَ اِلّا لِلهِ یا ثاراتِ رَسولِ اللهِ گفت ای قبیله بکر بن وائل ای خونخواهان آل پیغمبر آیا دختران رسول خدا را برهنه مینمایند و بدست نهب و غارت پایمال میکنید حکم جز از برای خدای نیست چرا خونخواهی نمیکنید و کینه توزی نمیفرمایید شوهرش بیامد و دست او را بگرفت و با خود ببرد و در خیمه خویش باز داشت بالجمله بحکم پسر سعد آتش در خیمهای اهل بیت زدند شعله نار بالا گرفت فرزندان پیغمبر دهشت زده و آسیمه سر از خیمها بیرون دویدند و با سر و پای برهنه بجانب مصرع حسین علیه السلام روان گشتند و دوان دوان خود را بقتلگاه رسانیدند و سر و روی را با مشت و سیلی بخستند زینب علیها السلام با صوتی حزین و قلبی کئیب ندا برداشت که وا محمداه صَلّی عَلَیکَ مَلیکُ السَّماءِ هٰذا حُسَینٌ مُرَمَّلٌ بِالدِّماءِ مُقَطَّعُ الاَعضاءِ وَبَناتُکَ سَبایا اِلَی اللهِ المُشتَکیٰ وَاِلیٰ مُحَمَّدٍ المُصطَفیٰ وَاِلیٰ عَلِیٍّ المُرتَضیٰ وَاِلیٰ حَمزَةَ سَیِّدِ الشُّهَداءِ وا مُحَمَّداهُ هٰذا حُسَینٌ بِالعَراءِ یَسفی عَلَیهِ الصَّبا قَتیلُ اَولادِ البَغایا یا حُزناهُ یا کَرباهُ اَلیَومَ ماتَ جَدِّی رَسولُ اللهِ یا اَصحابَ مُحَمَّداهُ هٰؤُلاءِ ذُرِّیَّةُ المُصطَفیٰ یُساقونَ سَوقَ السَّبایا و در روایتی یا مُحَمَّداهُ بَناتُکَ السَّبایا وَذُرِّیَّتُکَ مُقَتَّلَةٌ تَسفی عَلَیهِمُ ریحُ الصَّبا هٰذا حُسَینٌ مَحزوزُ الرَّاسِ مِنَ القَفا مَسلوبُ العِمامَةِ وَالرِّداءِ بِاَبی مَن عَسکَرُهُ فی یَومِ الاِثنَینِ نَهباً بِاَبی مَن فُسطاطُهُ مُقَطَّعُ العُریٰ بِاَبی مَن لا هُوَ غائِبٌ فَیُرتَجیٰ وَلا جَریحٌ فَیُداویٰ بِاَبی مَن نَفسی لَهُ الفِداءُ بِاَبی مَن لَهُ الهُمومُ حَتّیٰ قَضیٰ بِاَبی مَن هُوَ العَطشانُ حَتّیٰ مَضیٰ بِاَبی مَن شَیبَتُهُ تَقطُرُ بِالدِّماءِ بِاَبی مَن جَدُّهُ رَسولُ اِلٰهِ السَّماءِ بِاَبی مَن هُوَ سِبطُ نَبِیِّ الهُدیٰ بِاَبی مُحَمَّدٌ المُصطَفیٰ بِاَبی خَدیجَةُ الکُبریٰ بِاَبی عَلِیٌّ المُرتَضیٰ بِاَبی فاطِمَةُ الزَّهراءُ سَیِّدَةُ النِّساءِ بِاَبی مَن رُدَّت لَهُ الشَّمسُ حَتّیٰ صَلّیٰ زینب از زاری و استغاثت فریاد برداشت که وا محمداه آفریننده آسمان بر تو رحمت کناد اینک حسین است با اعضای پاره پاره در خون خویش آغشته اینک دختران تواند که مانند اسیران شکایت و استغاثت بدرگاه آله و محمد مصطفی و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء میبرند وا محمداه اینک حسین است قتیل اولاد زنا و دستخوش باد صبا ای قوم نگران باشید مصایب و مکاره مرا همانا امروز جد من رسول خدا وفات نمود ای اصحاب رسول خدا اینک ذریه رسول خداست که چون اسیران میرانند یا محمداه اینک دختران تواند که اسیرانند اینک فرزندان تواند که مقتول و مهب باد صبایند اینک حسین است که سرش را از قفا بریده اند و سلاح و سلبش را بغارت برده اند پدر و مادرم فدای آنکس که لشکرش را روز دوشنبه منهوب داشتند پدر و مادرم فدای آنکس که سراپرده اش را نگون آوردند پدر و مادرم فدای مسافری که امید مراجعت از برای او نیست و مجروحی که درخور مداوا نتواند بود جان من فدای آنکس که جان من خاص از برای فدای اوست پدر و مادرم فدای آنکس که در حزن و الم بزیست تا گاهی که درگذشت پدر و مادرم فدای آنکس که با لب تشنه وداع جهان گفت پدر و مادرم فدای آنکس که خون فرق مبارکش بر روی و موی بدوید پدر و مادرم فدای آنکس که جدش رسول خدا و فرزند نبی هدی بود جانم فدای محمد مصطفی و خدیجه کبری و علی مرتضی و فاطمه زهرا سیده نسا باد پدر و مادرم فدای آنکس که آفتاب از برای او بازگشت نمود تا نماز بگذاشت چون زینب این کلمات بگفت دوست و دشمن بناله او بنالیدند و بهای های بگریستند و هر یک از اهل بیت جسد شهیدی را در بر کشیده و زار زار بگریستند سکینه دختر حسین جسد پاره پاره

سوار کردن اهل بیت را بجانب کوفه و کلمات سید سجاد

پدر را در بر کشید و سینه خود را بر سینه مبارک آنحضرت بچسبانید و بعویل و ناله که دل سنگ خاره را پاره میکرد بنالید و میگریست عمر بن سعد فرمان داد که اهل بیت را از قتلگاه دور کنند و بر نشانند اهل بیت را بتهدید و تهویل از قتلگاه دور کردند و سکینه را بزجر و زحمت تمام از جسد مبارک پدر باز گرفتند و دختران پیغمبر را مکشفات الوجوه بی مقنعه و خمار بر شتران بی وطاء و هودج سوار کردند و بعضی را در محملها و هودجهای بی پرده و پوشش جای دادند و سید سجاد علیه السلام را غل جامعه بر گردن نهادند و چون آنحضرت را از غلبه مرض توانائی اندک بود هر دو پای مبارکش را از زیر شکم شتر با یکدیگر علاقه کردند تا مبادا از پشت شتر در افتد و ایشان را چون اسیران ترک و روم روان داشتند ابن قولویه در کتاب کامل سند بسید سجاد علیه السلام میرساند که فرمود در یوم طف بعد از آنکه چون ابواب دواهی و مصایب فراز گشت پدر را کشته و در خاک و خون آغشته دیدم فرزندان او را و برادران و اعمام خود را مقتول نگریستم و زنان و خواهران را مانند اسیر روم و ترک نظاره کردم سخت بر من گران آمد و سینه من تنگی گرفت و همی خواست جان از تن من پرواز کند عمه من زینب چون مرا بدینگونه دیدار کرد فَقالَت ما لی اَراکَ تَجودُ بِنَفسِکَ یا بَقِیَّةَ جَدّی وَاَبی وَاِخوَتی فَقُلتُ وَکَیفَ لا اَجزَعُ وَاَهلَعُ وَقَد اَریٰ سَیِّدی وَاِخوَتی وَعُمومَتی وَوُلدَ عَمّی وَاَهلی مُصَرَّعینَ بِدِمائِهِم مُرَمَّلینَ بِالعَراءِ مُسَلَّبینَ لا یُکَفَّنونَ وَلا یُوارَونَ وَلا یُعَرِّجُ عَلَیهِم اَحَدٌ وَلا یَقرَبُهُم بَشَرٌ کَاَنَّهُم اَهلُ بَیتٍ مِنَ الدَّیلَمِ وَالخَزَرِ زینب با سجاد گفت ای یادگار جد من و پدر من و برادران من این چیست که مینگرم همی خواهی بجهان دیگر تحویل دادی سید سجاد علیه السلام فرمود چگونه جزع نکنم و چگونه بر اسیر مصایب شکیبا توانم بود و حال آنکه می بینم پدر خود و سید خود و برادران خود و اعمام خود و عمزادگان خود و اهل و عشیرت خود را در این بیابان بی پهنا در خون آغشته عریان تن و بی کفن و هیچکس بر ایشان مهربان و نگران نمیشود چنان دانند که ایشان را از دیلم و خزرند زینب گفت از آنچه نگران باشی نگران مباش و جزع مکن سوگند با خدای که این عهد رسول خدای با جد تو و پدر تو و عم تو بوده است و فرمود همانا خداوند در این امت از جماعتی پیمان بسته و ایشان از فراعنه ارض نمیشناسند لکن در نزد اهل آسمانها و فرشتگان معروفند و ایشانند که این اعضای مقطعه را فراهم می آورند و میپوشانند این جسدهای خون آلود را و در ارض طف بر قبر پدرت سید الشهداء علامتی نصب میشود که در کرور لیالی و ایام محو و مطموس نخواهد گشت و چند که سلاطین کفره و عتات ضلالت در انطماس و اندراس آن رنج برند آثار و علامات آن متظاهر خواهد گشت و علو منزلت و مکانت آن بالا خواهد گرفت چون زینب سخن بپای آورد سید سجاد فرمود اینخبر که آوردی و اینحدیث که گفتی زینب عرض کرد بروایت ام ایمن یکروز رسول خدا بخانه فاطمه علیها السلام آمد و از برای پدر حریره حاضر ساخت و علی علیه السلام طبقی از خرما بیاورد و ام ایمن قدحی از شیر و زبد پیش کشید چون رسول خدا و اهل بیت از اکل حریره و شرب شیر و خوردن تمر و زبد بپرداختند پیغمبر را از دیدار اهل بیت و ترتیب اینمجلس سروری در خاطر آمد پس لختی بجانب آسمان نگریست آنگاه بسجده در رفت و سخت بگریست اهل بیت همگان محزون شدند علی و فاطمه عرض کردند یا رسول الله خداوند چشمهای ترا نگریاند از چه حالت گریه که دلهای ما را پاره کرد پیغمبر فرمود ای برادر من بدیدار شما چندان شاد شدم که هیچگاه چنین شادی ندیدم و خدای را بدین نعمت سپاس گذاشتم ناگاه جبرئیل در رسید و گفت خداوند میفرماید ای محمد من سرور ترا بدیدار برادرت و دخترت و فرزندانت بدانستم و نعمت را بر تو تمام کردم ایشان و فرزندان ایشان و دوستان و شیعیان ایشان اندر بهشت با تو خواهند بود و لکن بکشند ایشان را در دار دنیا جماعتی که خویشتن را از امت تو میپندارند و حال آنکه از تو و از خدای تو بری و بیگانه اند آنگاه جبرئیل گفت ای محمد بعد از تو برادر تو مغلوب دشمنان تو گردد پس او را اشقی خلق و اشقای بریه نظیر عاقر ناقه در بلدی که دار هجرت اوست او را شهید کند پس اشاره کرد بسوی حسین علیه السلام و گفت او را و جماعتی از اولاد او را و اهل بیت او را و بزرگان امت او را در ارض کربلا شهید خواهند کرد و لشکر کفر ایشان را دریده خواهند افکند

ارض متزعزع خواهد شد و جبال متزلزل خواهد گشت و دریاها بامواج اصطفاق خواهند انگیخت و آسمانها باضطراب خواهند افتاد و بقیه این حدیث در جای خود مرقوم میشود بالجمله اهل بیت را بتمام ذلت و زحمت بجانب کوفه کوچ دادند و ایشان همواره در طی مسافت بنالیدند و بگریستند از صادق آل محمد علیه السلام حدیث کرده اند که اهل بیت نبوت چندان بگریستند که آب در چشم ایشان بخوشید آنحضرت از زنی کلبیه بود ذکر میکند که یکتن از جواری او را سیلاب اشک از دیده روان است گفت چونست که سرشک تو بر چهره جاریست گفت شربتی از سویق نوشیدم و نیروی گریستن یافتم زن کلبیه بفرمود تا سویق حاضر کردند و همگان باطعام سویق پرداختند و با نیرو شدند و نیک بگریستند وَقَالَتْ إِنَّمَا نُرِيدُ بِذٰلِكَ أَنْ نَتَقَوّٰى عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام یعنی ما ازین اکل و شرب قصدی نداریم جز آنکه قوتی بدست کنیم و بر حسین پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله بگرییم

دفن شهدای بنی هاشم

ذکر دفن شهدای بنی هاشم در ارض کربلا

عمر بن سعد چون روز یازدهم محرم دو بخش از روز سپری شد اهل بیت نبوت و امامت را چنانکه بشرح رفت بجانب کوفه روان داشت جماعت بنی اسد که در اراضی غاضریه مسکن و مربع داشتند چون دانستند که لشکر ابن سعد از کربلا بیرون شدند روز دوازدهم محرم بکربلا آمدند و بر اجساد شهدا نماز گذاشتند بروایت شیخ مفید مضجع امام علیه السلام در همان موضع است که هم اکنون معروفست و علی بن الحسین علیه السلام را در فرود پای پدر بخاک سپردند و سایر شهدا را نیز دورتر مدفون ساختند و عباس بن علی علیهما السلام را در راه غاضریه در همین موضع که مرقد مطهر اوست دفن کردند بروایت ابن شهرآشوب قبور شهدا ساخته و پرداخته بود و مرغان سفید در اطراف کشتگان طواف میدادند واجب میکند که سایر شهدا در یکموضع رهینه خاک باشند بلکه اخبار و احادیث شامل حال اغلب است چنانکه حبیب بن مظاهر و حر بن یزید ریاحی را مدفنی جداگانه است و همچنان آنغلام سیاه بشرحی که نگاشته آمد بروایت سید سجاد علیه السلام چون شهید شد پس از ده روز بدفن او پرداختند هنوز از بدن مطهرش بوی مشک بر میدمید بالجمله شهدا را بیشتر در روز دوازدهم که روز سیم شهادت ایشان بود بخاک سپردند اما موافق احادیث صحیحه ائمه که علمای اثنا عشریه بدست دارند امام را جز امام نتواند متصدی کفن و دفن گشت و گاهی که حسین علیه السلام شهید شد در روی ارض جز زین العابدین سلام الله علیه امامی نبود لاجرم متصدی کفن و دفن پدر او بوده چنانکه عبدالله بن محمد رضا الحسینی در کتاب جلاء از امام محمد باقر علیه السلام حدیث میکند که امام زین العابدین سلام الله علیه بدان علم و قدرت که خود دانست و توانست هنگام دفن پدر حاضر شد و بر آن جسد مبارک نماز بگذاشت و امر او را کفایت کرد و مراجعت فرمود و فاضل مجلسی نیز سند بحضرت رضا علیه السلام میرساند که سید سجاد پوشیده از مردم بکربلا آمد و امر کفن و دفن پدر را ساخته کرد و باز شتافت شیخ کشی در رجال خویش میفرماید از جماعت واقفیه علی بن ابی حمزه و ابن السراج و ابن المکاری بحضرت رضا علیه السلام آمدند و در امامت آنحضرت آغاز احتجاج نمودند و بعد از گفت و شنود فراوان گفتند ما از پدران تو شنیده ایم که فرمودند امام را جز امامی نبندد و نتواند متصدی کفن و دفن گشت کنایت از آنکه موسی بن جعفر در بغداد وفات کرد و تو در مدینه بودی رضا علیه السلام فرمود حسین بن علی علیهما السلام را امام میدانید یا جز امام گفتند امام بود فرمود گاهی که شهید شد متصدی امر او که گشت گفتند علی بن الحسین فرمود علی بن الحسین در مجلس عبیدالله زیاد بود گفتند بنیروی امامت چنانکه حارسان زندان ندانستند بکربلا آمد و امر پدر را متولی گشت و مراجعت نمود حضرت رضا فرمود اگر ممکن است که علی بن الحسین از زندانخانه بکربلا آید و کار پدر را کفایت فرماید نیز ممکن خواهد بود که صاحب امر از مدینه ببغداد آید و تجهیز کار پدر نماید بالجمله جسد حسین علیه السلام را که از کثرت جراحت سیف و سنان آشوفته و در زیر سم ستور کوفته بود بخاک سپردند دانسته که در بعضی

از روایات

از روایات وارد است که چون خواستند اسب بر بدن آنحضرت بتازند فضه از زینب رخصت یافت و بجانب بیشه شتافت و شیر را آگهی داد تا بیامد و در کنار جسد مبارک بخفت و لشکر را از تاختن اسب دافع و مانع آمد ظاهر آنست که چون آنحضرت باید جمیع مصایب و آلام را ادراک فرماید نیز اسب بر بدن مبارکش تاختند احادیث و اخبار نیز دال بر این مطلب است والله اعلم

ورود اهل بیت بکوفه

ورود اهل بیت نبوت و رسالت بکوفه

در کتاب روضة الاحباب مسطور است که چون عبیدالله بن زیاد را آگهی رسید که اهل بیت رسالت با کوفه نزدیک شدند شحنه شهر و دیده بانان برزن و بازار را فرمان کرد که مردم کوفه را بیاگاهانند که روز ورود اهل بیت هیچکس سلاح جنگ با خود حمل ندهد و با اسلحه از خانه بیرون نشود و ده هزار تن سواره و پیاده از ابطال لشکریان را بر شوارع و طرق کوی و بازار بگماشت تا مبادا وقت عبور اهل بیت شیعیان امیرالمؤمنین فتنه انگیزند و بر ستیزند و سرهای شهدا را که ابن سعد از پیش فرستاده بود حکم داد که بازرند و بر سر نیزه ها نصب کنند و از پیش روی اهل بیت حمل دهند و باتفاق اهل بیت بشهر در آورند و در کوی و بازار بگردانند تا بر هول و هیبت مردم افزوده گردد مردم کوفه چون از رسیدن اهل بیت آگهی یافتند از کوفه بیرون شتافتند و چون ذریه رسول خدای را بدان منوال نگریستند بهای های بگریستند و بسیار کس از لشکریان از کرده پشیمان گشته سرشک از دیده میباریدند فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ أَتَنُوحُونَ وَتَبْكُونَ لِأَجْلِنَا فَمَنْ قَتَلَنَا سید سجاد بآوازی ضعیف فرمود هان ای مردم آیا بر ما میگریید و بر ما نوحه میکنید پس کشنده ما کیست و ما را که کشت و که اسیر گرفت سهل شهرزوری میگوید چون از سفر مکه باز شدم و بشهر کوفه در آمدم بازار کوفه را آشفته دیدم و مردم را نگریستم که جماعتی گریان و گروهی خندانند مرا شگفت آمد در میان جماعت نزدیک پیری فرتوت رفتم و گفتم این شگفتی چیست که دیدار میشود آن شیخ دست مرا بگرفت و از میان جماعت بیکسوی برد و سخت بگریست و گفت ای مرد بعضی بنصرت لشکری شادخوارند و برخی بشکست سپاهی سوگوار گفتم کدام لشکر و کدام سپاه گفت لشکر ابن زیاد و سپاه حسین بن علی علیهما السلام و با علو صوت بگریست و این اشعار قرائت کرد

مَرَرْتُ عَلَى أَبْيَاتِ آلِ مُحَمَّدٍ — فَلَمْ أَرَهَا أَمْثَالَهَا يَوْمَ حَلَّتِ
فَلَا يُبْعِدُ اللهُ الدِّيَارَ وَأَهْلَهَا — وَإِنْ أَصْبَحَتْ مِنْهُمْ بِرَغْمِي تَخَلَّتِ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الشَّمْسَ أَضْحَتْ مَرِيضَةً — لِقَتْلِ حُسَيْنٍ وَالْبِلَادُ اضْمَحَلَّتِ
وَكَانُوا غِيَاثًا ثُمَّ أَضْحَوْا رَزِيَّةً — لَقَدْ عَظُمَتْ تِلْكَ الرَّزَايَا وَجَلَّتِ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْبَدْرَ أَضْحَى مُمَرَّضًا — لِقَتْلَى رَسُولِ اللهِ لَمَّا تَوَلَّتِ
وَإِنَّ قَتِيلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ — أَذَلَّ رِقَابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتِ
قَتِيلًا حَمَامًا عَلَّهُ الْقَوْمُ شَرْبَةً — وَقَدْ نَهِلَتْ مِنْهُ الرِّمَاحُ وَعَلَّتِ
فَلَيْتَ الَّذِي أَهْوَى إِلَيْهِ بِسَيْفِهِ — أُصِيبَ بِهِ يُمْنَى يَدَيْهِ فَشَلَّتِ

سهل گوید هنوز این سخن در دهان داشت که بانگ بوقات بالا گرفت و رایات لشکر پدیدار شد و سرهای شهیدان را بر سنانهای نیزه نصب کرده از پیش روی اهل بیت حمل میدادند و فرزندان احمد مختار را چون اسرای کفار میراندند بدینمنوال ایشان را از دروازه کوفه در آوردند بالجمله چون اهل بیت را وارد کوفه کردند زنهای کوفیان از فراز بامها نگریستند که سرهای شهیدان را بر سر سنانها کرده از پیش روی اهل بیت حمل میدادند و ذریه رسول خدای را چون اسیران ترک و دیلم میراندند زنی از فراز بام آواز برداشت فَقَالَتْ مِنْ أَيِّ الْأُسَارَى أَنْتُنَّ گفت شما از اسیران کدام مملکت و کدام قبیله اید فَقُلْنَ نَحْنُ أُسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ گفتند ما اسیران آل محمدیم آن زن

چون این بشنید از بام بزیر آمد و چند که در سرای خویش از جامه و ازار و مقنعه بدست کرد برگرفت و بر اهل بیت بخش کرد و از اولاد
امام حسن علیه السلام حسن مثنی با آن جراحتها که در بدن داشت بشرحی که مرقوم شد و برادرش زید بن حسن و برادر دیگرش عمر بن
الحسن همراه اهل بیت بودند بشر بن حزیم گوید سوگند با خدای نبی انطق و افصح از زینب دختر امیرالمؤمنین ندیدم گویا کلمات امیرالمؤمنین
از زبان او فرو میریخت در میان آن ازدحام و اجتماع که از هر سوی ندائی در میرسید و بانگی بالا میگرفت بجانب آنجماعت اشارتی کرد که
خاموش باشید در زمان نفسها واپس ایستاد و جرسها استقرار یافت آنگاه زینب علیها السلام آغاز خطبه کرد و قالت الحمد لله

خطبه زینب علیها السلام

وَالصَّلوٰةُ عَلیٰ اَبی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّیِّبینَ الْاَخْیارِ اَمّا بَعْدُ یا اَهْلَ الْکُوفَةِ یا اَهْلَ الْخَتْلِ وَ الْغَدْرِ اَتَبْکُونَ فَلا
رَقَأَتِ الْعَبْرَةُ وَلا هَدَأَتِ الزَّفْرَةُ اِنَّما مَثَلُکُمْ کَمَثَلِ الَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْکاثاً تَتَّخِذُونَ اَیْمانَکُمْ دَخَلاً
بَیْنَکُمْ هَلْ فیکُمْ اِلَّا الصَّلَفُ وَ الْعُجْبُ وَ الشَّنَفُ وَ الْکِذْبُ وَ مَلَقُ الْاِماءِ وَ غَمْزُ الْاَعْداءِ کَمَرْعیً عَلیٰ دِمْنَةٍ اَوْ
کَفِضَّةٍ عَلیٰ مَلْحُودَةٍ اَلا ساءَ ما قَدَّمَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ اَنْ سَخِطَ اللهُ عَلَیْکُمْ وَ فِی الْعَذابِ اَنْتُمْ خالِدُونَ اَتَبْکُونَ اَیْ وَاللهِ
فَابْکُوا فَاِنَّکُمْ وَاللهِ اَحَقُّ بِالْبُکاءِ فَابْکُوا کَثیراً وَ اضْحَکُوا قَلیلاً فَقَدْ بُلیتُمْ بِعارِها وَ مُنیتُمْ بِشَنارِها وَلَنْ
تَرْحَضُوها اَبَداً وَ اَنّیٰ تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلیلِ خاتَمِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنِ الرِّسالَةِ وَ سَیِّدِ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مَلاذِ
حَرْبِکُمْ وَ مَعاذِ حِزْبِکُمْ وَ مَقَرِّ سِلْمِکُمْ وَ آسی کَلْمِکُمْ وَ مَفْزَعِ نازِلَتِکُمْ وَ الْمَرْجِعِ اِلَیْهِ عِنْدَ مُقاتَلَتِکُمْ وَ مَدَرَةِ حُجَجِکُمْ وَ مَنارِ
مَحَجَّتِکُمْ اَلا ساءَ ما قَدَّمَتْ لَکُمْ اَنْفُسُکُمْ وَ ساءَ ما تَزِرُونَ لِیَوْمِ بَعْثِکُمْ فَتَعْساً تَعْساً وَ نَکْساً نَکْساً لَقَدْ خابَ السَّعْیُ
وَ تَبَّتِ الْاَیْدی وَ خَسِرَتِ الصَّفْقَةُ وَ بُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَ ضُرِبَتْ عَلَیْکُمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْکَنَةُ اَتَدْرُونَ وَیْلَکُمْ
اَیَّ کَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ فَرَیْتُمْ وَ اَیَّ عَهْدٍ نَکَثْتُمْ وَ اَیَّ کَریمَةٍ لَهُ اَبْرَزْتُمْ وَ اَیَّ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَکْتُمْ وَ اَیَّ دَمٍ لَهُ سَفَکْتُمْ لَقَدْ
جِئْتُمْ شَیْئاً اِدّاً تَکادُ السَّماواتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْاَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً لَقَدْ جِئْتُمْ بِها صَلْعاءَ
عَنْقاءَ سَوْداءَ فَقْماءَ وَ فی بَعْضِها خَرْقاءَ شَوْهاءَ طِلاعَ الْاَرْضِ وَ السَّماءِ اَفَعَجِبْتُمْ اَنْ قَطَرَتِ السَّماءُ دَماً وَ
لَعَذابُ الْآخِرَةِ اَخْزیٰ وَ هُمْ لا یُنْصَرُونَ فَلا یَسْتَخِفَّنَّکُمُ الْمَهَلُ فَاِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لا یَحْفِزُهُ الْبِدارُ وَ لا یُخافُ عَلَیْهِ
فَوْتُ الثّارِ کَلّا اِنَّ رَبَّکُمْ لَنا وَ لَهُمْ لَبِالْمِرْصادِ ثُمَّ اَنْشَأَتْ تَقُولُ

ماذا تَقُولُونَ اِذْ قالَ النَّبِیُّ لَکُمْ	ماذا صَنَعْتُمْ وَ اَنْتُمْ آخِرُ الْاُمَمِ
بِاَهْلِ بَیْتی وَ اَوْلادی وَ مَکْرُمَتی	مِنْهُمْ اُساریٰ وَ مِنْهُمْ ضُرِّجُوا بِدَمِ
ما کانَ ذاکَ جَزائی اِذْ نَصَحْتُ لَکُمْ	اَنْ تَخْلُفُونی بِسُوءٍ فی ذَوی رَحِمی
اِنّی لَاَخْشیٰ عَلَیْکُمْ اَنْ یَحِلَّ بِکُمْ	مِثْلُ الْعَذابِ الَّذی اَوْدیٰ عَلیٰ اِرَمِ

معنی این کلمات بفارسی چنین می آید زینب علیها السلام بعد از سپاس یزدان پاک و درود خواجه لولاک فرمود ای اهل کوفه ای اهل حیلت و
خدیعت آیا میگرید بر ما و هنوز دیده ما خونابه ریز و زفره ما شراره انگیز است مثل شما مثل زنیست که رشته خود را نیک بافته کند
آنگاه برگشاید چه شما حبل ایمان را ببستید و باز گسستید و در میان شما جز خودستائی و کبر و کذب و چاپلوسی کنیزکان و غمازی با دشمنان
خصلتی و شیمتی نیست همانا نبات مزابل و سیم ناسره را مانید که نه در خیل اکل توانید بود و نه مزید دخل توانید چه زشت زادی که نفسهای
شما از برای شما در آن سرای ذخیره نهاد و شما را جاودانه در دوزخ جای داد از پس آنکه ما را کشتید بر ما میگرئید سخت سزاوارید بسیار
بگرئید و کم بخندید همانا ساحت خود را بعیب و عاری آلایش دادید که تا قیامت بهیچ آبی نتوان شست چگونه شسته میشود قتل پسر پیغمبر و

سید جوانان

سید جوانان اهل بهشت کسی را کشتید که پناه در حرب شما و دستیار عقل شما و پشتوان صلح شما و طبیب جراحات شما و ملجاء بلیات
شما و تقویم مقالات شما و بتیمه حجج شما و علامت مناهج شما بود همانا مردم کوفه عظیم جرمی و جریرتی بر خود حمل دادید و بزرگ وزری از
برای حشر خود ذخیره نهادید عرضه هلاک و دمار باد دستهای شما بریده باد و پیمان شما مورث خسران باد همانا بغضب خدا باز
گشت نمودید و دست فرسود ذلت و مسکنت گشتید وای بر شما آیا میدانید کدام پاره جگر مصطفی را شکافتید و کدام عهد رسول خدا را
بشکستید و کدام پرده نشینان عصمت را از پرده بیرون افکندید چه حرمتها که ضایع گذاشتید چه خونها که بریختید از کردار شما نزدیک
بود که آسمانها بشکافد و زمین پاره شود و کوهسارها نگون گردد این داهیه دهیا و بلیه عمیا آسمانها را فرو گرفت شگفت نیست که آسمان
خون بارید زود است که در آنجهان دستخوش عذاب الیم شوید بدین مهلت که یافتید خوشدل نباشید چه خداوند بمکافات عجلت نکند و هم
مذارد که وقت سپری گردد همانا خداوند در مرصد بیفرمانانست چون زینب علیها السلام این کلمات را بپرداخت از آنجماعت روی بر
تافت بشر بن حزیم اسدی گوید که مردم کوفه را از اصغای این کلمات نگریستم که مانند زن ثکلی میگریستند و دست بدندان میگزیدند
شیخی در کنار من بود همی دیدم که اشک چشمش بر روی و موی میدوید و دستها بجانب آسمان فرا میداشت و هو یقول بابی
وَ اُمّی کُهُولُهُمْ خَیْرُ الْکُهُولِ وَ شَبابُهُمْ خَیْرُ شَبابٍ وَ نَسْلُهُمْ نَسْلٌ کَریمٌ وَ فَضْلُهُمْ فَضْلٌ عَظیمٌ یعنی پدر و مادرم
فدای شما باد پیران شما بهترین پیرانست و جوانان شما بهترین جوانانست و خاندان شما خاندانی بزرگ و فضل شما فضلی بزرگوار است و انشد

کُهُولُهُمْ خَیْرُ الْکُهُولِ وَ نَسْلُهُمْ — اِذا عُدَّ نَسْلٌ لا یَبُورُ وَ لا یَخْزیٰ

فَقالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ یا عَمَّةُ اسْکُتی فَفِی الْباقی مِنَ الْماضی اعْتِبارٌ وَ اَنْتِ بِحَمْدِ اللهِ عالِمَةٌ غَیْرُ مُعَلَّمَةٍ فَهِمَةٌ
غَیْرُ مُفَهَّمَةٍ اِنَّ الْبُکاءَ وَ الْحَنینَ لا یَرُدّانِ مَنْ قَدْ اَبادَهُ الدَّهْرُ سید سجاد علیه السلام فرمود ای عمه خاموشی اختیار فرما و ماضی را
از باقی اعتبار گیر شکر خدای را که تو عالمی باشی که رنج دبستان نکشیدی و زحمت معلم ندادی و دانائی باشی که آموزگار نداشتی همانا
آنکس را که روزگار هلاک ساخت بناله و عویل بازگشت نخواهد نمود و بروایت زید بن موسی بن جعفر علیهما السلام فاطمه صغری خطبه را قرائت
فرمود فقالت الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَ الْحَصیٰ وَ زِنَةَ الْعَرْشِ اِلَی الثَّریٰ اَحْمَدُهُ وَ اُومِنُ بِهِ وَ اَتَوَکَّلُ عَلَیْهِ وَ اَشْهَدُ

خطبه فاطمه صغری

اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ اَنَّ وُلْدَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ
الْفُراتِ بِغَیْرِ ذَحْلٍ وَ لا تِراتٍ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ اَنْ اَفْتَرِیَ عَلَیْکَ الْکِذْبَ وَ اَنْ اَقُولَ عَلَیْکَ خِلافَ ما اَنْزَلْتَ
عَلَیْهِ مِنْ اَخْذِ الْعُهُودِ لِوَصِیِّهِ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ الْمَسْلُوبِ حَقُّهُ الْمَقْتُولِ مِنْ غَیْرِ ذَنْبٍ کَما قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْاَمْسِ فی بَیْتٍ
مِنْ بُیُوتِ اللهِ تَعالیٰ فیهِ مَعْشَرٌ مُسْلِمَةٌ بِاَلْسِنَتِهِمْ تَعْساً لِرُؤُسِهِمْ ما دَفَعَتْ عَنْهُ ضَیْماً فی حَیٰوتِهِ وَ لا عِنْدَ مَماتِهِ
حَتّیٰ قَبَضْتَهُ اِلَیْکَ مَحْمُودَ النَّقیبَةِ طَیِّبَ الْعَریکَةِ مَعْرُوفَ الْمَناقِبِ مَشْهُورَ الْمَذاهِبِ لَمْ یَأْخُذْهُ اللّٰهُمَّ فیکَ لَوْمَةُ
لائِمٍ وَ لا عَذْلُ عاذِلٍ هَدَیْتَهُ یا رَبِّ لِلْاِسْلامِ صَغیراً وَ حَمِدْتَ مَناقِبَهُ کَبیراً وَ لَمْ یَزَلْ ناصِحاً لَکَ وَ لِرَسُولِکَ
حَتّیٰ قَبَضْتَهُ اِلَیْکَ زاهِداً فِی الدُّنْیا غَیْرَ حَریصٍ عَلَیْها راغِباً فِی الْآخِرَةِ مُجاهِداً لَکَ فی سَبیلِکَ رَضیتَهُ وَ اخْتَرْتَهُ
وَ هَدَیْتَهُ اِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقیمٍ اَمّا بَعْدُ یا اَهْلَ الْکُوفَةِ یا اَهْلَ الْمَکْرِ وَ الْغَدْرِ وَ الْخُیَلاءِ فَاِنّا اَهْلُ بَیْتٍ ابْتَلانَا اللهُ بِکُمْ
وَ ابْتَلاکُمْ بِنا فَجَعَلَ بَلاءَنا حَسَناً وَ جَعَلَ عِلْمَهُ عِنْدَنا وَ فَهْمَهُ لَدَیْنا فَنَحْنُ عَیْبَةُ عِلْمِهِ وَ وِعاءُ فَهْمِهِ وَ حِکْمَتِهِ وَ
حُجَّتُهُ فِی الْاَرْضِ لِبِلادِهِ وَ لِعِبادِهِ اَکْرَمَنَا اللهُ بِکَرامَتِهِ وَ فَضَّلَنا بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ عَلیٰ کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقَ
تَفْضیلاً بَیِّناً فَکَذَّبْتُمُونا وَ کَفَّرْتُمُونا وَ رَأَیْتُمْ قِتالَنا حَلالاً وَ اَمْوالَنا نَهْباً کَاَنّا اَوْلادُ تُرْکٍ اَوْ کابُلٍ کَما قَتَلْتُمْ جَدَّنا

بالامس وسیوفکم تقطر من دمائنا اهل البیت لحقد متقدم قرت لذلک عیونکم وفرحت قلوبکم افتراءً منکم علی الله ومکراً مکرتم والله خیر الماکرین فلا تدعونکم انفسکم الی الجذل بما اصبتم من دمائنا ونالت ایدیکم من اموالنا فان ما اصابنا من المصائب الجلیلة والرزایا العظیمة فی کتاب الله من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم والله لا یحب کل مختال فخور تبا لکم فانتظروا اللعنة والعذاب وکان قد حل بکم وتواترت من السماء نقمات فیسحتکم بما کسبتم ویذیق بعضکم بأس بعض ثم تخلدون فی العذاب الالیم یوم القیمة بما ظلمتمونا الا لعنة الله علی الظالمین ویلکم اتدرون ایة ید طاعنتنا منکم وایة نفس نزعت الی قتالنا ام بایة رجل مشیتم الینا تبغون محاربتنا قست قلوبکم وغلظت اکبادکم وطبع علی افئدتکم وختم علی سمعکم وبصرکم وسول لکم الشیطان واملی لکم وجعل علی بصرکم غشاوة فانتم لا تهتدون تبا لکم یا اهل الکوفة ای تراث لرسول الله قبلکم وذحول له لدیکم بما غدرتم باخیه علی بن ابیطالب جدی وبنیه عترة النبی الطاهرین الاخیار وافتخر بذلک مفتخر

نحن قتلنا علیا وبنی علی — بسیوف هندیة ورماح
وسبینا نساءهم سبی ترک — ونطحناهم فای نطاح

بفیک ایها القائل الکثکث ولک الاثلب افتخرت بقتل قوم زکاهم الله وطهرهم واذهب عنهم الرجس فاکظم واقع کما اقعی ابوک وانما لکل امرء ما قدمت یداه وحسدتمونا ویلا لکم علی ما فضلنا الله علیکم

فما ذنبنا ان جاش دهرا بحورنا — وبحرک ساج لا یواری الدعامصا

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور یعنی فاطمه فرمود سپاس میگذارم خدایرا بشمار ریگ صحاری و سنگپارهای وادی بهند سه حملی که از فراز ثریا تا فرود ثری را بقسطاس خرد بباید سنجید و گواهی میدهم که خدایرا ضد و شریکی نیست و محمد بنده و رسول اوست و گواهی میدهم که فرزندان اورا در کنار فرات بی کینه توزی و خونخواهی سر بریدند ای پروردگار من بحضرت تو پناهنده ام از اینکه بر تو دروغ زنم و بهتان بندم و بیرون فرمان تو که پیغمبر خود را فرمودی که از مردم بیعت بخلافت وصی خود علی بن ابیطالب بگیرد سخن کنم همانا بعد از رسول خدا غصب کردند حق اورا و کشتند بی جنایتی اورا در مسجد کوفه چنانکه کشتند پسر اورا در ارض غاضریه جماعتی که بدل کافر بودند و بزبان دعوی دار اسلام گشتند ای پروردگار هلاک باد سران ایشان که حیاً و میتاً از وی دافع ظلمی و مانع ستمی نگشتند تا گاهی که ستوده منقبت و پاکیزه نقیبت با معارف مذکور و مناقب مشهور بحضرت خویش طلب فرمودی ای بارخدای در حضرت تو هیچ شناعتی و ملامتی تقدیم عبودیت را دست باز نداشت چندکه اندک سال بود هدایت فرمودی چون سالخورده گشت بستودی او همواره در راه تو و رضای رسول تو در نصیحت امت رنج برد و با دشمنان دین رزم زد چندکه از وی خشنود شدی و اورا بر صراط مستقیم باز داشتی اما بعد ای اهل کوفه ای اهل غدر و خدعه خداوند ما اهل بیت را بشما و با شما را با متحان و آزمون انداخت و مارا بدین آزمایش ستوده داشت و فهم و علم خود را در نزد ما بودیعت گذاشت پس مائیم وعای علم و گنجینه فهم و گنجور حکمت او و مائیم حجت خدا بر تمامت ... خداوند مارا بزرگوار داشت و با انتساب محمد باکثر خلق تفضیل گذاشت و شما مارا تکذیب کردید و تکفیر نمودید و قتال مارا حلال شمردید و غارت اموال مارا مباح دانستید و چنان انگاشتید که مارا از سبایای ترکستان و کابلستانیم هان ای اهل کوفه دیروز جد مارا کشتید و هنوز خون ما اهل بیت از حدود شمشیرهای شما چکان است

وچشمهای شما

و چشمهای شما روشن و دلهای شما فرحان است که بهتان بر خدای بستید و از در خدعه و مکر بیرون شدید و حال آنکه خدای بهترین مکر کنندگانست اکنون از اراقت دماء و غارت اموال ما خوشدل مباشید چه این مصایب از این پیش در کتاب خدای نگاشته آمده بر خداوند سهل و آسانست لاجرم واجب میکند که از هیچ زیانی ملول نشوید و از هیچ سودی خشنود نگردید و رضا بقضا دهید که خداوند دوست نمیدارد گردنکشان و متکبران را هان ای اهل کوفه هلاک باد شما هم اکنون منتظر باشید لعنت و عذاب خدایرا که عنقریب از آسمان بر شما متواتر خواهد گشت و شما را بکیفر کردار مستاصل و مضطرب خواهد داشت و خداوند بعضی از شما را بدست بعضی از شما انتقام خواهد کشید آنگاه بمکافات این ظلم که بر ما روا داشتید مخلد در نار خواهید بود الا لعنة الله علی الظالمین وای بر شما ای اهل کوفه آیا میدانید که با کدام دست ما را نشان طعن و ضرب ساختید و با کدام نفس بقتال ما پرداختید و با کدام پای بمحاربه ما مشی نمودید همانا خداوند ختام قساوت بر قلوب شما نهاده و جگرهای شما خشن و غلیظ گشته و دلهای شما از مقام دانش ساقط شده و گوش و چشم شما از اصغاء و بینش فرو مانده ابلیس شما را بفریفت و در حجاب غوایت محجوب داشت و از طریق هدایت دور افکند هلاک باد ای اهل کوفه میدانید کدام خون از رسول خدا بر گردن شماست و از شما طلب خواهد فرمود و باز خواهد جست آن غدر و کیدی که با برادرش علی و فرزندانش انگیختید و از شما فخر میجویند بشعر که ما علی را کشتیم و فرزندانش را اسیر گرفتیم سنگ و خاک بر دهان آن قایل که افتخار میجوید بقتل جماعتی که خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفریده از هر رجسی و زشتی دیگر ده ای فرو خور خشم خود را و بکردار کلبی بجای خود بنشین چنانکه پدر تو نشست همانا بدست کند هر مردی آنچیز را که از پیش بدست خویش فرستاده و شما حسد بردید بر ما بچیزی که خداوند ما را بر شما تفضیل نهاده و او صاحب فضل بزرگست و بهر که میخواهد عطا میفرماید و آنرا که از نور خود بخشی نداد هرگز از مضیق ظلمت نرهد چون فاطمه سخن بدینجا آورد مردم بهای های بگریستند و بانگ برداشتند که ای دختر طیبین دلهای ما را پاره ساختی و جگرهای ما را بآتش حزن و اندوه بسوختی فاطمه خاموش شد سید بن طاوس گوید ام کلثوم نیز در آنروز قرائت این خطبه فرمود

خطبهٔ ام کلثوم

فقالت یا اهل الکوفة سوأة لکم ما لکم خذلتم حسینا وقتلتموه وانتهبتم امواله وورثتموه وسبیتم نساءه ونکبتموه فتبا لکم وسحقا ویلکم اتدرون ای دواه دهتکم وای وزر علی ظهورکم حملتم وای دماء سفکتموها وای کریمة اصبتموها وای صبیة سلبتموها وای اموال انتهبتموها قتلتم خیر رجالات بعد النبی ونزعت الرحمة من قلوبکم الا ان حزب الله هم الفائزون وحزب الشیطان هم الخاسرون ثم قالت

قتلتم اخی صبرا فویل لامکم — ستجزون نارا حرها یتوقد
سفکتم دماء حرم الله سفکها — وحرمها القرآن ثم محمد
الا فابشروا بالنار انکم غدا — لفی سقر حقا یقینا تخلدوا
وانی لابکی فی حیاتی علی اخی — علی خیر من بعد النبی یولد
بدمع غزیر مستهل مکفکف — علی الخد منی ذائبا لیس یجمد

فرمود ای اهل کوفه بدا حال شما چه افتاد شما را که حسین علیه السلام را خوار و مخذول داشتید و بکشتید او را و اموال او را بنهب و غارت بردید و زنان او را اسیر گرفتید آنگاه میگریستید بر او وای بر شما هلاک باد شما آیا میدانید چه بلاهای بزرگ و دواهی عظیم ظاهر نمودید و چه جرم و جنایتهای گران بر گردن خود حمل ساختید و چه خونهای شریف که بناحق بریختید و چه زنان که از پرده بیرون انداختید و چه

که از حلی و زیور عریان ساختید و چه مالها که بیغما بردید کشتید کسی را که بعد از پیغمبر هیچکس را آن منزلت و مکانت نبود رحمت و رقت از دلهای شما یکبارگی افتاده همانا حزب یزدان رستگارانند و حزب شیطان زیانکاران چون ام کلثوم این کلمات بپرداخت و این اشعار که رقم شد قرائت نمود مردم بانگ ناله و حنین در دادند و زنان گیسوها پریشان کردند و چهرها بخراشیدند و گونه‌ها را با لطمه بیاوزدند و هیچگاه زنان و مردان چنان نگریستند آنگاه سید سجاد علیه السلام مردم را اشارت فرمود که خاموش باشید

خطبهٔ سید سجاد علیه السلام

و آغاز خطبه نمود پس ستایش کرد خداوند یکتا را و درود فرستاد حضرت مصطفی را ثُمَّ قَالَ اَیُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِی فَقَدْ عَرَفَنِی وَ مَنْ لَمْ یَعْرِفْنِی فَاَنَا عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ اَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَیْرِ ذَحْلٍ وَ لَا تِرَاتٍ اَنَا ابْنُ مَنِ انْتُهِکَ حَرِیمُهُ وَ سُلِبَ نَعِیمُهُ وَ انْتُهِبَ مَالُهُ وَ سُبِیَ عِیَالُهُ اَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ کَفَی بِذٰلِکَ فَخْرًا اَیُّهَا النَّاسُ نَاشَدْتُکُمْ بِاللّٰهِ هَلْ تَعْلَمُونَ اَنَّکُمْ کَتَبْتُمْ اِلَی اَبِی وَ خَدَعْتُمُوهُ وَ اَعْطَیْتُمُوهُ مِنْ اَنْفُسِکُمُ الْعَهْدَ وَ الْمِیثَاقَ وَ الْبَیْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ وَ خَذَلْتُمُوهُ فَتَبًّا لَکُمْ لِمَا قَدَّمْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ وَ سَوْءَةً لِرَاْیِکُمْ بِاَیَّةِ عَیْنٍ تَنْظُرُونَ اِلَی رَسُولِ اللّٰهِ اِذْ یَقُولُ لَکُمْ قَتَلْتُمْ عِتْرَتِی وَ انْتَهَکْتُمْ حُرْمَتِی فَلَسْتُمْ مِنْ اُمَّتِی فرمود ای مردم آنکس که مرا شناخته باشد آموزگار نخواهد و آنکس که نشناسد بداند که منم علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب منم پسر آنکس که در کنار فراتش سر بریدند بی آنکه او را خونخواهی باشد یا از دیرائی خواهنده منم پسر آنکس که حجاب حرمت او را چاک زدند و سلب و سلاح او را بازگرفتند و اموال او را بغارت بردند و عیال او را اسیر گرفتند و او بزجر و زحمت کشته شد و این فخر کافی است ما را و او را ای مردم سوگند میدهم شما را با خدای آیا فراموش کردید شما که نامها متواتر کردید بسوی پدر من چون مسئلت شما را اجابت کرد از در خدیعت بیرون شدید و با او عهد و پیمان استوار بستید و دست بیعت فرا داد بدانگاه او را کشتید و مخذول داشتید ای مردم هلاکت باد شما را امید چه ذخیره در آنسرای از بهر خود نهادید چه ناستوده رای و نکوهیده عقیدت که شما بید با کدام چشم در روی رسول خدا نگران خواهید شد گاهی که بفرماید کشتید فرزندان مرا و چاک زدید پردهٔ حرمت مرا و نیستید شما در شمار امت من چون سید سجاد علیه السلام سخن بدینجا آورد مردم بهای های بگریستند و آوازها درهم افکندند و بانگ عویل و ناله از هر طرف برخاست و بعضی بعضی را گفتند هلاک شدید و ندانستید دیگر باره سید سجاد علیه السلام آغاز سخن کرد فَقَالَ رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءًا قَبِلَ نَصِیحَتِی وَ حَفِظَ وَصِیَّتِی فِی اللّٰهِ وَ فِی رَسُولِهِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ فَاِنَّ لَنَا فِی رَسُولِ اللّٰهِ اُسْوَةً حَسَنَةً فرمود خداوند رحمت کند مردی را که بپذیرد نصیحت مرا و محفوظ بدارد وصیت مرا در راه خدا و رسول خدا و اهل بیت مصطفی چه ما را با رسول خدا متابعتی شایسته و اقتدائی استوار است مردمان همه دار شدند که یا ابن رسول الله ما همگان پذیرای فرمان توایم و نگاهبان عهد و پیمان و مطیع امر توایم و هرگز روی از تو برنتابیم بهر چه امر کنی تقدیم خدمت نمائیم و حرب کنیم با هر که ساخته حرب تست و از در صلح بیرون شویم با هر که با تو طریق صلح سپارد تا کار بیکه خونخواهی کنیم از آنان که با تو ظلم کردند و با ما ستم نمودند فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ اَیَّتُهَا الْغَدَرَةُ الْمَکَرَةُ حِیلَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ شَهَوَاتِ اَنْفُسِکُمْ اَتُرِیدُونَ اَنْ تَاْتُوا اِلَیَّ کَمَا اَتَیْتُمْ اِلَی آبَائِی مِنْ قَبْلُ کَلَّا وَ رَبِّ الرَّاقِصَاتِ فَاِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا یَنْدَمِلْ قُتِلَ اَبِی بِالْاَمْسِ وَ اَهْلُ بَیْتِهِ مَعَهُ وَ لَمْ یُنْسِنِی ثُکْلَ رَسُولِ اللّٰهِ وَ ثُکْلَ اَبِی وَ بَنِی اَبِی وَ جَدِّی بَیْنَ لَهَاتِی وَ مَرَارَتُهُ بَیْنَ حَنَاجِرِی وَ حَلْقِی وَ غُصَصُهُ تَجْرِی فِی فِرَاشِ صَدْرِی وَ مَسْئَلَتِی اَنْ لَا تَکُونُوا لَنَا وَ لَا عَلَیْنَا

رَضِینَا مِنْکُمْ رَاْسًا بِرَاْسٍ   فَلَا یَوْمٌ لَنَا یَوْمٌ عَلَیْنَا

فرمود هیهات هیهات دور باد از من اعذار ان حیلت اندوز جز خدیعت و مکیدت حصنی بدست نکرده اید مگر در خاطر دارید که آنچه

با پدران من بکار بسته اید با من روا دارید حاشا و کلا قسم بخدای هنوز جراحاتی که از شهادت پدرم قلوب ما را اشکسته و جگرهای ما را خسته بهبودی نپذیرفته و فراموش نگشته هنوز مصایب پدرم و برادرانم در سینهٔ من کاوش میکند و تلخی آن در دهان من فراپیش مینماید و غصهٔ آن در سینهٔ من گره میزند من از شما همی خواهم که نه با ما باشید و نه بر ما

لَا غَرْوَ اِنْ قُتِلَ الْحُسَیْنُ وَ شَیْخُهُ   قَدْ کَانَ خَیْرًا مِنْ حُسَیْنٍ وَ اَکْرَمَا
فَلَا تَفْرَحُوا یَا اَهْلَ کُوفَانَ بِالَّذِی   اُصِیبَ حُسَیْنٌ کَانَ ذٰلِکَ اَعْظَمَا
قَتِیلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحِی فِدَاؤُهُ   جَزَاءُ الَّذِی اَرْدَاهُ نَارُ جَهَنَّمَا

حدیث مسلم جصاص

در بحار الانوار و دیگر کتب اخبار از مسلم جصاص حدیث کرده اند میگوید عبید الله بن زیاد مرا بتعمیر بعضی مواضع دار الاماره گماشته بود هنگامیکه دست در کار بودم ناگاه ها یا هوئی عظیم از اطراف محلات شهر کوفه برخاست من شد خادم خود را گفتم این چیست و این فتنه و آشوب از کجاست گفت مردی خارجی بر امیر المؤمنین یزید بیرون شد او را و فرزندان او را و اصحاب او را بکشتند اینک سرهای کشتگان او را و عیال او را بدین شهر در می آورند و مردم بنظارهٔ ایشان میشتابند مسلم میگوید چون این سخن شنیدم خادم را بکاری مامور ساختم چون بیرون شد از وقوع این داهیه لطمه سخت بر چهرهٔ خود زدم چنانکه بیم میرفت که هر دو چشم من از بینش باز ایستد آنگاه چشم و چهرهٔ خود را از خاک و گچ بستردم و بیرون شدم و لشکر ابن سعد را پذیره کردم ناگاه دیدم سرهای شهدا را بر سنان نیزها نصب کردند و چهل هودج بر چهل شتر حمل داده میکشانند و علی بن الحسین را نگریستم که از زحمت زنجیر خون از رگهای گردنش جاریست و این شعر قرائت میفرماید

یَا اُمَّةَ السَّوْءِ لَا سَقْیًا لِرَبْعِکُمْ   یَا اُمَّةً لَمْ تُرَاعِ جَدَّنَا فِینَا
لَوْ اَنَّنَا وَ رَسُولَ اللّٰهِ یَجْمَعُنَا   یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَا کُنْتُمْ تَقُولُونَا
تُسَیِّرُونَا عَلَی الْاَقْتَابِ عَارِیَةً   کَاَنَّنَا لَمْ نُشَیِّدْ فِیکُمْ دِینًا
بَنِی اُمَیَّةَ مَا هٰذَا الْوُقُوفُ عَلَی   تِلْکَ الْمَصَائِبِ لَا تُلَبُّونَ دَاعِینَا
تُصَفِّقُونَ عَلَیْنَا کَفَّکُمْ فَرَحًا   وَ اَنْتُمْ فِی فِجَاجِ الْاَرْضِ تَسْبُونَا
اَلَیْسَ جَدِّی رَسُولُ اللّٰهِ وَیْلَکُمْ   اَهْدَی الْبَرِیَّةِ مِنْ سُبُلِ الْمُضِلِّینَا
یَا وَقْعَةَ الطَّفِّ قَدْ اَوْرَثْتِنِی حَزَنًا   وَ اللّٰهُ یَهْتِکُ اَسْتَارَ الْمُسِیئِینَا

مسلم جصاص گوید مردم کوفه را دیدم که بر اطفال اهل بیت رقت کردند و از بام و در نان و خرما بر ایشان بذل نمودند و کودکان را خورانید شهید و بردهان میکند اشند ام کلثوم آن نان پارها و جوز و خرما را از دست و دهان کودکان میربود و می افکند پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود یَا اَهْلَ الْکُوفَةِ اِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَیْنَا حَرَامٌ ای اهل کوفه دست از بذل این اشیا باز گیرید که صدقه بر ما اهل بیت روا نیست اگر چه صدقهٔ واجبه است که بر اهل بیت حرام است لکن ام کلثوم عموم صدقات را مکروه میداشت بالجمله زنان کوفیان بر ایشان زار زار میگریستند آنوقت ام کلثوم سر از محمل بیرون کرد فَقَالَتْ لَهُمْ یَا اَهْلَ الْکُوفَةِ تَقْتُلُنَا رِجَالُکُمْ وَ تَبْکِینَا نِسَاؤُکُمْ فَالْحَاکِمُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمُ اللّٰهُ یَوْمَ فَصْلِ الْقَضَاءِ فرمود ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما میگریند در روز قیامت میان ما و شما خداوند قاهر غالب حاکم است هنوز این سخن در دهان داشت که ها یا هوئی عظیم برخاست و سرهای شهدا را که بر فراز سنانهای دراز بود در آوردند از پیش روی آنجمله سر حسین علیه السلام را حمل میدادند وَ هُوَ رَاْسٌ زُهْرِیٌّ قَمَرِیٌّ اَشْبَهُ الْخَلْقِ بِرَسُولِ اللّٰهِ وَ لِحْیَتُهُ کَسَوَادِ السَّبَجِ قَدِ انْتَصَلَ مِنْهَا الْخِضَابُ وَ وَجْهُهُ دَارَةُ قَمَرٍ طَالِعٍ وَ الرِّیحُ تَلْعَبُ بِهَا یَمِینًا وَ شِمَالًا و آن سری بود تابنده

کوفتن سر زینب بر چوب عماری

و درخشنده مانند مهر منیر درمانده تر از همه مردم برسول خدا و موی زنخ مبارکش بلکتم خضاب کشته و شعشعهٔ طلعتش چون ماه برومیده و با دلیجه مبارکش را از یمین و شمال جنبش میداد زینب چون این سر مبارک را بدید سر مبارکرا بر چوب مقدم محمل زد چنانکه خون از زیر مقنعه اش فرو دوید و این شعر بگفت

یا هِلالاً لَمّا اسْتَتَمَّ کَمالاً	غالَهُ خَسْفُهُ فَأَبْدا غُرُوبا
ما تَوَهَّمْتُ یا شَقیقَ فُؤادی	کانَ هٰذا مُقَدَّراً مَکْتُوبا
یا اَخی فاطِمَ الصَّغیرَةَ کَلِّمْ	ها فَقَدْ کادَ قَلْبُها اَنْ یَذُوبا
یا اَخی قَلْبُکَ الشَّفیقُ عَلَیْنا	ما لَهُ قَدْ قَسی وَصارَ صَلیبا
یا اَخی لَوْ تَری عَلِیّاً لَدَی الْاَسْرِ	مَعَ الْیُتْمِ لا یُطیقُ وُجُوبا
کُلَّما اَوْجَعُوهُ بِالضَّرْبِ نادا	کَ بِذُلٍّ یَفیضُ دَمْعاً سَکُوبا
یا اَخی ضُمَّهُ اِلَیْکَ وَقَرِّبْ	وَسَکِّنْ فُؤادَهُ الْمَرْعُوبا
ما اَذَلَّ الْیَتیمَ حینَ یُنادی	بِاَبیهِ وَلا یَراهُ مُجیبا

ذکر ورود اهل بیت رسول خدای بمجلس عبیدالله بن زیاد

آوردن سرهای شهدا را بمجلس ابن زیاد

عبیدالله بن زیاد چون از ورود اهل بیت بکوفه آگهی یافت مردم کوفه را از خاص و عام اذن بار داد لاجرم مجلس او از بادی و حاضر آکنده گشت آنگاه فرمان داد تا سرهای شهدا را حاضر مجلس کنند پس نخستین سر فرزند سید المرسلین را در زرین طبقی نهاده بنزد او گذاشتند اکنون باید دانست که راویان اخبار در حامل آن سر مبارک سخن بخلاف یکدیگر رانده اند در روضة الاحباب مسطور است که خولی بن یزید اصبحی و بشیر بن مالک آن سر مبارک را بنزد ابن زیاد بنهادند و بشیر این شعر بگفت

اِمْلَأْ رِکابی فِضَّةً وَ ذَهَبا	اِنّی قَتَلْتُ الْمَلِکَ الْمُحَجَّبا
قَتَلْتُ خَیْرَ النّاسِ اُمّاً وَاَبا	وَخَیْرَهُمْ اِذْ یَنْسِبُونَ النَّسَبا

فَقالَ لَهُ ابْنُ زِیادٍ وَیْحَکَ فَاِنْ عَلِمْتَ اَنَّهُ خَیْرُ النّاسِ اُمّاً وَاَباً لِمَ قَتَلْتَهُ اِذاً وَاللهِ ما تَلْقی مِنّی خَیْراً اِلاّ اَلْحَقْتُکَ بِهِ فَاَمَرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ فَعَجَّلَ اللهُ بِرُوحِهِ اِلَی النّارِ عبیدالله زیاد چون این اشعار را بشنید گفت وای بر تو اگر چنان دانستی که او اشرف و افضل جهانیانست از جهت مادر و پدر چرا او را کشتی سوگند با خدای تو از من هیچ بهره نخواهی یافت جز اینکه ترا با او ملحق سازم فرمان داد تا سر از تن بشر بن مالک برگرفتند و خداوند جانش را بدوزخ درافکند و در فصول المهمه مسطور است که آن سر مبارکرا سنان بن انس بنزد ابن زیاد نهاد و آن اشعار را انشاد کرد و بحکم ابن زیاد مقتول گشت و در صواعق ابن حجر مرقوم است که ابن زیاد حامل سر و قائل شعر را بکشت لکن از حامل و قایل نام نبرده است مسعودی گوید مردی از قبیلهٔ مذحج سر حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد برد و آن اشعار را قرائت کرد ابن زیاد او را با آن سر مبارک نزد یزید بن معاویه روان داشت از نیکو نه فراوان حدیث کرده اند چنین خواهد که خبر نخستین بصحت نزدیکتر باشد العلم عندالله اکنون با سر سخن آئیم آن سر مطهر را در طبقی نهاده نزد ابن زیاد گذاشتند از دیدن آن سر بریده سخت شاد شد و تبسم نمود و او را قضیبی در دست بود که بعضی آنرا چوبی دانسته اند و جماعتی تیغی رقیق گفته اند سر آن قضیب را بر دندانهای مبارک حسین علیه السلام میزد و میگفت اِنَّهُ کانَ حَسَنَ الثَّغْرِ و میگفت حسین علیه السلام را دندانهای نیکو بوده زید بن ارقم که در شمار اصحاب رسول خداست در آنوقت پیری فرتوت بود چون این بدید قالَ لَهُ ارْفَعْ قَضیبَکَ عَنْ هاتَیْنِ الشَّفَتَیْنِ

زدن ابن زیاد علیه اللعنه قضیب بر دندان حسین علیه السلام و اعتراض زید بن ارقم

فَوَاللهِ الَّذی لا اِلٰهَ اِلاّ هُوَ لَقَدْ رَاَیْتُ رَسُولَ اللهِ یُقَبِّلُ مَوْضِعَ قَضیبِکَ مِنْ فیهِ گفت ای پسر زیاد قضیب خود را از این لبهای مبارک برگیر سوگند با خدای که جز او خدائی نیست من نگریستم که رسول خدای بوسه میزد موضع قضیب ترا بر آن دهن مبارک این بگفت و سخت بگریست و بنالید فَقالَ لَهُ اَبْکَی اللهُ عَیْنَیْکَ یا عَدُوَّ اللهِ لَوْلا اَنَّکَ شَیْخٌ قَدْ خَرِفْتَ وَذَهَبَ عَقْلُکَ لَضَرَبْتُ عُنُقَکَ ابن زیاد گفت خداوند چشمهای ترا بگریاناد ای دشمن خدا اگر نه این بود که پیری فرتوت گشتی و عقل تو زایل گشت بفرمودم تا سرت را از تن دور کنند زید گفت ای پسر زیاد اکنون بحدیثی ترا تنبیه کنم که از آنچه گفتم بر تو ناگوارتر افتد همانا روزی رسول خدای را دیدم که حسن را بر زانوی راست نشانیده و حسین را بر زانوی چپ جای داده و دست مبارک بر فرق همایون ایشان نهاده میفرمود اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْتَوْدِعُکَ اِیّاهُما وَصالِحَ الْمُؤْمِنینَ ای پروردگار من اینک حسن و حسین و علی بن ابیطالب که صالح المؤمنینست در حضرت تو بودیعت گذاشتم تا از هر گروهی محفوظ باشند هان ای پسر زیاد بگوی تا با ودیعت رسول خدای چه صنعت پیش داشتی این بگفت و بعویل و ناله فریاد برداشت و از نزد او بیرون شد و ندا در داد که ای مردم عرب از این پس عبید عباد گشتید پسر فاطمه را کشتید و سلطنت را با پسر مرجانه دادید تا نیکان شما را بکشد و اخیار شما را در بندگی بگیرد اشرار شما را و شما رضا دادید که ذلیل و زبون باشید و روزگار بسختی و ذلت بپای برید دور باد از رحمت خداوند آنکس که شنار و شنعت استشعار کند و عیب و عار را افتخار شمارد و از ابن سیرین در افراد بخاری رقم کرده اند که گاهی که ابن زیاد ثنایای حسین علیه السلام را با قضیب میزد انس بن مالک حاضر بود و سخت بگریست و گفت حسین اشبه خلق بود با رسول خدا و لحیه مبارکش با وسمه مخضوب بود و هشام بن محمد گوید کاهنی ابن زیاد نیز حضور داشت گفت برخیز و پای خود را بر دهان دشمن خود بگذار ابن زیاد برخاست و با قدم دهان آنحضرت را بکوفت و بروایت شعبی روی با قیس بن عباد کرد فَقالَ لَهُ ما تَقُولُ فِیَّ وَفی حُسَیْنٍ فَقالَ یَأْتی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ جَدُّهُ وَاَبُوهُ وَاُمُّهُ فَیَشْفَعُونَ فیهِ وَیَأْتی جَدُّکَ وَاَبُوکَ وَاُمُّکَ فَیَشْفَعُونَ فیکَ یعنی ابن زیاد با قیس بن عباد گفت چه میگوئی در من و در حسین گفت فردای قیامت جد حسین و پدر و مادرش حاضر میشوند و او را شفاعت میکنند و جد تو و پدر و مادرت نیز حاضر خواهند شد و ترا شفاعت خواهند کرد ابن زیاد در خشم شد و فرمان داد تا او را از جای برانگیختند و از مجلس براندند شعبی گوید مردی از بکر بن وایل که جابر نام داشت نیز حاضر بود چون کردار ابن زیاد را دیدار کرد با خود اندیشید که اگر ده تن برابر ابن زیاد بیرون شود یکی من باشم این ببود تا مختار در طلب ثار بیرون شد چون جانبین را تلاقی فریقین افتاد جابر اسب برانگیخت و این شعر قرائت کرد

وَکُلُّ عَیْشٍ قَدْ اَراهُ فاسِدا	اِلاّ مَقامَ الرُّمْحِ فی ظِلِّ الْفَرَسْ

پس حمله گران افکند و فریاد برداشت که یا ملعون یا ابن ملعون و یا خلیفة الملعون و صف از پیش روی ابن زیاد بر شکافت و با او درآویخت و هر دو تن یکدیگر را با زخم نیزه جراحت کردند و از اسب در افتادند و جان بدادند و بروایتی قاتل ابن زیاد ابراهیم بن الاشتر است چنانکه انشاءالله در جای خود بشرح خواهد رفت بروایت صاحب روضة الاحباب که از اکابر اهل سنت و جماعت است ابن زیاد بعد از ضرب قضیب سر حسین علیه السلام را برگرفت و در روی آنحضرت نظاره همی کرد ناگاه دستش بلرزید و آن سر مبارک بر زانوی او فرود آمد و قطره خونی بر ران او بچکید و از جامهٔ او درگذشت و ران او را بسفت و از سوی دیگر بیرون شد و آن زخم را چندانکه مداوا کردند بهبود نشد و سخت عفن بود لاجرم با مشک طلا میکرد که بوی ناخوش آنرا همگنان استشمام نکنند از اینجا ست که گویند چون ابراهیم بن مالک اشتر او را در تاریکی شب بکشت و ندانست کیست گفت کسی را کشتم که بوی مشک از وی ساطع گشت چون بشناختند او را یافتند ابن زیاد بود انشاءالله در جای خود بشرح خواهیم نگاشت اکنون بر سر سخن رویم اینوقت ابن زیاد فرمان داد تا اهل بیت را بمجلس در آوردند و ایشان چون اسیران کفار در آمدند زینب علیها السلام متنکرة در آمد و کناری گرفت و بنشست و کنیزکان در اطراف او در آمدند و او را

ورود اهل بیت بر ابن زیاد

مخوف داشت ابن زیاد گفت آن زن کیست کس پاسخ نداد دیگر باره پرسش کرد جوابی نشنید در کرت سیم بعضی از خدم گفتند او
زینب دختر علی بن ابیطالب علیه السلام است ابن زیاد روی بدو آورد و قال الحمد لله الذی فضحکم واکذب احدوثتکم
گفت سپاس خداوندیرا که رسوا ساخت شما را و کشت شما را و روشن ساخت دروغ شما را فقالت الحمد لله الذی اکرمنا
بنبیه محمد وطهرنا من الرجس تطهیرا انما یفتضح الفاسق ویکذب الفاجر وهو غیرنا زینب گفت سپاس و
ستایش خداوندیرا که ما را اکرام داشت به پیغمبر خود محمد مصطفی و پاک و پاکیزه داشت ما را از هر رجسی و آلایشی همانا خداوند رسوا کند
فاسق بزه کار را و دروغگو میشمارد فاجر نابهنجار را و ما از آنان نیستیم بلکه دیگرانند فقال ابن زیاد کیف رایت صنع الله
باخیک ابن زیاد گفت چگونه دیدی صنعت خدا را با برادرت فقالت ما رایت الا جمیلا هؤلاء قوم کتب الله
علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم وسیجمع الله بینک وبینهم وتتحاجون وتتخاصمون عنده وان لک
یا ابن زیاد موقفا فاستعد له جوابا وانی لک به فانظر لمن الفلج یومئذ ثکلتک امک یا ابن مرجانة
زینب گفت جز نیکوئی نظاره نکردیم چه آل رسول جماعتی باشند که خداوند از برای قربت محل و مناعت مقام حکم شهادت را بر ایشان
نگاشته لاجرم بجانب خوابگاه خویش عجلت میکنند لکن زود باشد که خداوند شما را و ایشان را در مقام پرسش باز دارد در احتجاج شما را
اصغا فرماید یکی نظاره کن که در آنروز رستگاری کراست های ای پسر مرجانه مادر بر تو بگرید چون زینب سخن بدینجا آورد ابن زیاد
در خشم شد و تصمیم عزم داد که زینب را بدرجه شهادت رساند عمرو بن حریث که حاضر مجلس بود اندیشه او را تفرس کرد فقال له
انها امراة والمراة لا تؤاخذ بشیء من منطقها گفت ای ابن زیاد او زنیست و هیچکس زن را بگفتار ماخوذ ندارد و کیفر نکند
و او را ازین اندیشه باز داشت دیگر باره ابن زیاد روی بزینب آورد فقال لها شفا الله من طاغیتک الحسین والعصاة
المردة من اهل بیتک گفت شفا داد خداوند دل مرا از قتل حسین طاغی و بزه کاران ماردین از اهل بیت تو زینب چون این
کلمات بشنید بگریست ثم قالت لعمری لقد قتلت کهلی وابرزت اهلی وقطعت فرعی واجتثثت اصلی فان
کان هذا شفاؤک فقد اشتفیت گفت قسم بجان من کشتی مهتران ما را و بی پرده برآوردی پردگیان ما را و ازین بازکردی شاخ
و برگ ما را و از بیخ برکندی اصل ما را اگر شفای تو درین است بجوی شفای خود را فقال ابن زیاد هذه سجاعة ولعمری لقد
کان ابوک سجاعا شاعرا فقالت یا ابن زیاد ان لی عن السجاعة لشغلا وانی لاعجب ممن یشتفی بقتل
ائمته ویعلم انهم منتقمون منه فی آخرته ابن زیاد گفت این زن سجاعه ایست یعنی مانند کهنه سخن بسجع و قافیه گوید قسم بجان
من که پدرش علی نیز سجاع و شاعر بود زینب گفت ای پسر زیاد اگر سخن من مسجع باشد شگفتی نیست من از کسی در عجبم که امام خود را
بکشد و بداند که در آنجهان بازپرس خواهد شد و خداوند از وی انتقام خواهد کشید اینوقت ام کلثوم بسخن آمد فقالت له یا ابن زیاد
ان کان قرت عینک بقتل الحسین فقد کان عین رسول الله تقر برؤیته وکان یقبله ویمص شفتیه
ویحمله هو واخوه علی ظهره فاستعد غدا للجواب فرمود ای پسر زیاد اگر چشم تو بکشتن حسین روشن است چشم رسول خدا بدیدار
او روشن بود و لبهای مبارکش را میمکید و او را و برادرش حسن را بر دوش خویش حمل میداد اکنون ساخته جواب باش از برای فردای
قیامت اینوقت ابن زیاد بجانب سید سجاد علیه السلام نگریست و گفت این پسر کیست گفتند علی بن الحسین فقال الیس قد
قتل الله علی بن الحسین ابن زیاد گفت مگر علی بن الحسین نبود که خداوند او را بکشت فقال علیه السلام قد کان لی
اخ یقال له علی بن الحسین قتله الناس سید سجاد فرمود مرا نیز برادری بود او را علی بن الحسین گفتند و او را لشکریان

کلمات ام کلثوم با ابن زیاد

احتجاج ابن زیاد با سجاد علیه السلام

بکشتند ابن زیاد گفت بلکه او را خدای کشت فقال الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فرمود خداوند
میمیراند نفوس را گاهی که مرگ ایشان فرا رسیده و آنرا که زمان فرا نگشته در خوابگاه خویش ابن زیاد در خشم شد و گفت سخت جری
و جسوری در پاسخ من و فرمان داد که او را بیرون برید و گردن بزنید زینب آسیمه سر و آشفته خاطر گشت فقالت یا ابن زیاد حسبک
من دمائنا واعتنقته وقالت والله لا افارقه فان قتلته فاقتلنی معه فرمود ای پسر زیاد هنوز کافی نیست ترا
چندانکه خون ما بریختی و دست را بگردن او چنبر کرد و فرمود سوگند با خدای از وی جدا نشوم اگر خواهی کشت او را مرا نیز با او بکش ابن زیاد
بجانب او نگریست وقال واعجبا للرحم والله انی لاظنها تود ان اقتلها دونه دعوه فانی اراه لما به مشغول
گفت شگفت استوار است علاقه رحم و پیوند خویشاوندی سوگند با خدای چنان میدانم که زینب دوست میدارد که بجای علی او را
مقتول سازم دست باز دارید از علی و او را باز گذارید که بدان چیز که من نگرانم اشتغال دارد فقال علی بن الحسین لعمته
اسکتی یا عمة حتی اکلمه ثم اقبل الی ابن زیاد فقال ابالقتل تهددنی یا ابن زیاد اما علمت ان القتل
لنا عادة وکرامتنا الشهادة سید سجاد فرمود هان ای عمه خاموش باش تا من پاسخ گویم پس روی با ابن زیاد آورد و فرمود ای پسر زیاد
ما را بقتل بیم میدهی مگر ندانسته که قتل عادت ما و بزرگواری ما در شهادت ماست فقال له ان کان بینک وبین هؤلاء
النساء رحم فارسل معهن من یؤدیهن فقال تؤدیهن انت وکانه استحیی دیگر باره سید سجاد علیه السلام
فرمود اگر در میان تو و این زنان علاقه ایست از رحم و خویشاوندی کسیرا بگمار تا ایشانرا بمنزل رساند ازین سخن ابن زیاد شرمگین شد
گفت تو ایشانرا بمنزل میرسانی اینوقت عوانانرا فرمان داد تا علی بن الحسین علیهما السلام و اهل بیت را از نزد او بیرون بردند و در خانه
بگو بیده که در پهلوی مسجد جامع بود جای دادند زینب فرمود لا یدخلن علینا عربیة الا ام ولد ومملوکة فانهن سبین
وقد سبینا یعنی نزدیک من حاضر نشود زنی مکرم و لد و ممالیک چه ایشان اسیر شدند و ما نیز اسیرانیم صاحب عوالم از امالی صدوق
حدیث میکند که زید بن ارقم چون بر ابن زیاد اعتراض آورد که لب و دندان حسین را که بوسه گاه رسول الله بود چرا با قضیب میزنی گفت
یوم بیوم بدر یعنی این مکافات روز بدر است که رسول خدا در آنروز قریش را بکشت آنگاه حکم داد تا سید سجاد را در غل و زنجیر
با اهل بیت بزندانخانه بردند و روزی چند محبوس بداشتند دیگر باره ایشانرا حاضر مجلس کرد و سخنی که مذکور گشت در میان ایشان سؤال
و جواب رفت اما از آنسوی چون ابن زیاد علی بن الحسین و اهل بیت را از نزد خود بیرون فرستاد خویشتن بمسجد جامع آمد و بر منبر صعود داد
و کلمه چند در حمد و سپاس خدای قرائت کرد آنگاه گفت الحمد لله الذی اظهر الحق ونصر امیر المؤمنین واشیاعه
وقتل الکذاب ابن الکذاب یعنی سپاس خداوندیرا که ظاهر ساخت کلمه حق را و نصرت داد امیر المؤمنین یزید بن معویه را و شیعیان
او را و کشت دروغگوی پسر دروغگو را یعنی حسین بن علی بن ابیطالب را چون سخن بدینجا آورد عبدالله بن عفیف ازدی سخن در دهان او
بشکست و این عبدالله از بزرگان شیعیان علی علیه السلام بود و چشم چپ او در جنگ جمل نابینا گشت و چشم راستش در صفین نابینا شد
او همه روز در مسجد جامع تا گاهی که سیاهی شب جهان را فرو گرفتی اوقات را بصوم و صلوة گذاشتی بالجمله چون عبدالله عفیف کلمات
ابن زیاد را اصغا نمود بانگ برآورد فقال یا ابن مرجانة ان الکذاب ابن الکذاب انت وابوک ومن استعملک
وابوه یا عدو الله اتقتلون ابناء النبیین وتتکلمون بهذا الکلام علی منابر المؤمنین گفت ای پسر مرجانه
دروغگو توئی و پدر تو زیاد بن ابیه است و دیگر یزید است که ترا امارت داده و پدر یزید معویة بن ابی سفیان است اولاد پیغمبر را میکشی بر
منابر مسلمانان تکیه میزنی و چنین سخن میکنی ابن زیاد در غضب شد و گفت این چه کس بود که چنین سخن کرد عبدالله بانگ برآورد فقال

خطبه ابن زیاد و داعیه عفیف

أَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ أَتَقْتُلُ الذُّرِّيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ أَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَتَزْعَمُ أَنَّكَ عَلَى دِينِ الْإِسْلَامِ وَاغَوْثَاهُ أَيْنَ أَوْلَادُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لَا يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاغِيَتِكَ اللَّعِينِ بْنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت ای دشمن خدای گوینده این کلمات منم آیا میکشی ذریه طاهره رسول خدایرا که خداوند شان از هر گناهی و رجسی و آلایشی پاک و پاکیزه آفریده و گمان میکنی که هنوز مسلمانی ای فرزندان مهاجر و انصار داد بدهید و بفریاد برسید و انتقام بکشید ازین کافر که رسول خدا او را ملعون پسر ملعون خوانده ابن زیاد ملعون را از شدت خشم خون در عروق متلاطم گشت و رگهای گردنش سطبر شد جماعتی از شرطی و عوانان و دیده بانان کوی و بازار از جای در آمدند تا عبدالله را ماخوذ دارند اشراف قبیله ازد برخاستند و او را از چنگ جلاوزه برهانیدند و از در مسجد بیرون فرستادند تا بسرای خویش شد ابن زیاد فرمان داد که بشتابید و این اعمی ازدی را ماخوذ دارید و بیاورید که خداوند کور کند دل او را چنانکه چشمش را کور کرده جلاوزه بشتافتند بزرگان ازد چون این بدانستند بنصرت عبدالله برخاستند و گروهی از مردم یمن با ایشان پیوسته شد جلاوزه را نیروی مبارزت نبود ابن زیاد را آگهی رسید محمد بن اشعث بن قیس را طلب کرد و از قبایل مضر گروهی را در تحت فرمان او آورد و حکم داد تا بتازند و با ازد رزم آغاز نهند و عبدالله را ماخوذ داشته حاضر سازند پس محمد بن اشعث بتاخت و با آنجماعت قتال ساخت جماعتی از عرب مقتول گشت و قبایل ازد مقهور شد و لشکر ابن زیاد بخانه عبدالله رسیدند در بشکستند و بدرون رفتند دختر عبدالله فریاد برداشت که ای پدر قوم در آمدند عبدالله گفت ای دختر بیم مکن و شمشیر مرا بازده تیغ خویشرا بگرفت و این شعر بگفت

أَنَا ابْنُ ذِي الْفَضْلِ الْعَفِيفِ الطَّاهِرِ	عَفِيفٌ شَيْخِي وَابْنُ أُمِّ عَامِرِ
كَمْ دَارِعٍ مِنْ جَمْعِكُمْ وَحَاسِرِ	وَبَطَلٍ جَدَّلْتُهُ مُغَاوِرِ

وَجَعَلَتِ ابْنَتُهُ تَقُولُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ رَجُلًا أُخَاصِمُ بَيْنَ يَدَيْكَ هٰؤُلَاءِ الْفَجَرَةَ قَاتِلِي الْعِتْرَةِ الْبَرَرَةِ یعنی دختر عبدالله همی فریاد بر میداشت که کاش مردی بودم و در پیش روی پدر با این فاجران که قاتلان فرزندان پیغمبر آخر الزمانند قتال میدادم و لشکریان عبدالله را در پره افکندند و او با شمشیر دور میداد و دشمن را از خویش دفع میکرد و از هر جانب با او نزدیک میشدند دختر عبدالله پدر را آگهی میداد و او با تیغ حمله می افکند و دشمن را دور میساخت این بود تا اطراف عبدالله را تنگ فرو گرفتند دختر بانگ برداشت که وا ذلاه کار بر پدر من سخت افتاد و او را ناصری و معینی نیست و عبدالله همچنان دور میداد و شمشیر میگردانید و میگفت

أُقْسِمُ لَوْ يُفْسَحُ لِي عَنْ بَصَرِي	ضَاقَ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَمَصْدَرِي
وَكُنْتُ مِنْكُمْ قَدْ شَفَيْتُ غُلَّتِي	إِنْ لَمْ يَكُنْ ذَا الْيَوْمُ يَوْمِي تَخَفُّرِي
أَمْ كَيْفَ لِي وَالْأَصْبَحِي قَدْ أَتَى	بِالْجَيْشِ يَكْسِرُ كُلَّ غَضَنْفَرِ
لَوْ أَنْصَفُونِي وَاحِدًا فَوَاحِدًا	أُفْنِيهِمْ بِمَوْرِدِي وَمَصْدَرِي
بِأَدْهَمٍ وَالسَّيْفُ أَبْدًا مُشْرِقًا	لَا يَنْثَنِي إِلَّا مَفَرَّ الْحَنْجَرِ
وَيْحَ ابْنِ مَرْجَانَةَ الدَّعِيِّ وَقَدْ أَتَى	وَيَزِيدُ إِذْ يُولَى بِهِمْ فِي الْمَحْشَرِ
وَالْحُكْمُ فِيهِ لِلْإِلٰهِ وَخَصْمُهُمْ	خَيْرُ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ مَعَ حَيْدَرِ

پنجاه سوار و بیست و سه پیاده بدست او کشته شد در پایان کار او را ماخوذ داشته و نزد ابن زیاد آوردند فَلَمَّا رَآهُ قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَخْزَاكَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَفِيفٍ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ بِمَا أَخْزَانِيَ اللّٰهُ وَاللّٰهِ لَوْ فُرِّجَ لِي عَنْ بَصَرِي ضَاقَ

عليه

عَلَيْكَ مَوْرِدِي وَمَصْدَرِي کنایت از آنکه چشم مرا فراخی اگر بودی کار بر تو تنگ کردمی ابن زیاد گفت مرا یک سؤال آید اکنون با تو بگوی و گفتی که عبدالله را دیدار کرد و گفت سپاس خدایرا که ترا خوار و ذلیل ساخت عبدالله گفت ای دشمن خدا بچه چیز خداوند مرا ذلیل فرمود سوگند باخدای اگر چشم من روشن بود جهان را بر تو تاریک می آوردم فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ يَا عَدُوَّ اللّٰهِ مَا تَقُولُ فِي عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ابن زیاد برای قتل او حیلتی اندیشید گفت چه گوئی در حق عثمان چون میدانست عبدالله شیعه علی علیه السلام است خواست تا عثمان را بزشتی یاد کند تا در قتل او بهانه ای و ملامتی نباشد عبدالله او را بد شنام بر شمرد فقال يَا عَبْدَ بَنِي عِلَاجٍ يَا ابْنَ مَرْجَانَةَ مَا أَنْتَ وَعُثْمَانَ إِنْ أَسَاءَ أَمْ أَحْسَنَ وَإِنْ أَصْلَحَ أَمْ أَفْسَدَ وَاللّٰهُ تَعَالَى وَلِيُّ خَلْقِهِ يَقْضِي بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ عُثْمَانَ بِالْعَدْلِ وَالْحَقِّ وَلٰكِنْ سَلْنِي عَنْ أَبِيكَ وَعَنْكَ وَعَنْ يَزِيدَ وَأَبِيهِ عبدالله گفت ای بنی علاج کافران مجوس درین کلمه روی سخن با زیاد بن ابیه بود چه زیاد اگرچه زنا زاده بود ولکن در فراش عبید متولد شد و عبید عبد بود چنانکه در کتاب امیر المؤمنین و کتاب امام حسن علیهما السلام بشرح رفت لاجرم واجب میکند که ابن زیاد عبد باشد آنگاه فرمود ای پسر مرجانه زانیه ترا با عثمان چه نسبت اگر خوب بود و اگر بد خداوند تبارک و تعالی ولی خلق خویش است و در میان ایشان و عثمان بعدل و اقتصاد حکم میفرماید تو از خود سؤال کن و از پدر خود و از یزید و از پدر یزید چون ابن زیاد را کار بر مراد نرفت گفت من از تو هیچ سؤال نکنم جز اینکه شربت مرگ بر تو بچشانم عبدالله گفت از آن پیش که تو متولد شوی من از خداوند سعادت شهادت طلب کردم بدست ملعون ترین خلق و دشمن ترین خلق باخدای چون چشمهای من در جهاد جمل و صفین نابینا شد از ادراک این سعادت مایوس شدم امروز دانستم که دعای قدیم من با اجابت مقرون گشته و این اشعار را ببلاغتی تمام انشاد فرمود

صَحَوْتُ وَوَدَّعْتُ الصِّبَا وَالْغَوَانِيَا	وَقُلْتُ لِأَصْحَابِي أَجِيبُوا الْمُنَادِيَا
وَقُولُوا لَهُ إِذْ قَامَ يَدْعُو إِلَى الْهُدٰى	وَقَتْلِ الْعِدٰى لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ دَاعِيَا
وَقُومُوا لَهُ إِذْ شَدَّ لِلْحَرْبِ أَزْرَهُ	فَكُلُّ امْرِءٍ يُجْزٰى بِمَا كَانَ سَاعِيَا
وَقُودُوا إِلَى الْأَعْدَاءِ كُلَّ مُضَمَّرٍ	لَحُوقٍ وَقُودُوا السَّابِحَاتِ النَّوَاجِيَا
وَسِيرُوا إِلَى الْأَعْدَاءِ بِالْبِيضِ وَالْقَنَا	وَهُزُّوا حِرَابًا نَحْوَهُمْ وَالْعَوَالِيَا
وَابْكُوا لِخَيْرِ الْخَلْقِ جَدًّا وَوَالِدًا	حُسَيْنٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مَا زَالَ هَادِيَا
وَابْكُوا حُسَيْنًا مَعْدِنَ الْجُودِ وَالتُّقٰى	وَكَانَ لِتَضْعِيفِ الْمَثُوبَةِ رَاجِيَا
وَابْكُوا حُسَيْنًا كُلَّمَا ذَرَّ شَارِقٌ	وَعِنْدَ غُسُوقِ اللَّيْلِ ابْكُوا إِمَامِيَا
وَيَبْكِي حُسَيْنًا كُلُّ حَافٍ وَنَاعِلٍ	وَمَنْ رَاكِبٌ فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانَ مَاشِيَا
لَحَى اللّٰهُ قَوْمًا كَاتَبُوهُ وَغَرَّرُوهُ	وَمَا فِيهِمْ مَنْ كَانَ لِلدِّينِ حَامِيَا
وَلَا مَنْ وَفٰى بِالْعَهْدِ إِذْ حَمِيَ الْوَغٰى	وَلَا زَاجِرًا عَنْهُ الْمُضِلِّينَ مَا هِيَا
وَلَا قَائِلًا لَا تَقْتُلُوهُ فَتَخْسَرُوا	وَمَنْ يَقْتُلِ الزَّاكِينَ يَلْقَ الْمَخَازِيَا
وَلَمْ يَكُ إِلَّا نَاكِثًا أَوْ مُعَانِدًا	وَذَا فَجْرَةٍ يَأْتِي إِلَيْهِ وَعَادِيَا
وَأَضْحٰى حُسَيْنٌ لِلرِّمَاحِ دَرِيَّةً	فَغُودِرَ مَسْلُوبًا عَلَى الطَّفِّ ثَاوِيَا
قَتِيلًا كَأَنْ لَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ أَصْلَهُ	جَزَى اللّٰهُ قَوْمًا قَاتَلُوهُ الْمَخَازِيَا
فَيَا لَيْتَنِي إِذْ ذَاكَ كُنْتُ لَحِقْتُهُ	وَضَارَبْتُ عَنْهُ الْفَاسِقِينَ الْأَعَادِيَا

ودارند

وَذَاقَتْ عَنْهُ مَا اسْتَطَعْتُ مُجَاهِدًا | وَأَغْمَدْتُ سَيْفِي فِيهِمُ وَسِنَانِيَا
وَلٰكِنَّ عُذْرِي وَاضِحٌ غَيْرُ مُخْتَفٍ | وَكَانَ قُعُودِي ضِلَّةً مِنْ ضَلَالِيَا
وَيَا لَيْتَنِي غُودِرْتُ فِيمَنْ أَجَابَهُ | وَكُنْتُ لَهُ فِي مَوْضِعِ الْقَتْلِ فَادِيَا
وَيَا لَيْتَنِي يَوْمَ الطُّفُوفِ فَدَيْتُهُ | بِأَهْلِي وَأَوْلَادِي جَمِيعًا وَمَالِيَا
تَزَلْزَلَتِ الْآفَاقُ مِنْ عُظْمِ فَقْدِهِ | وَأَضْحَى لَهُ الْحِصْنُ الْمُحَصَّنُ غَاوِيَا
وَقَدْ زَالَتِ الْأَطْوَادُ مِنْ عُظْمِ قَتْلِهِ | وَأَضْحَى لَهُ صُمُّ الشَّنَاخِيبِ هَاوِيَا
وَقَدْ كُسِفَتْ شَمْسُ الضُّحَى لِمُصَابِهِ | وَأَضْحَتْ لَهُ الْآفَاقُ جَهْرًا بَوَاكِيَا
فَيَا أُمَّةً ضَلَّتْ عَنِ الْحَقِّ وَالْهُدَى | أَنِيبُوا فَإِنَّ اللّٰهَ فِي الْحُكْمِ غَالِبًا
وَتُوبُوا إِلَى التَّوَّابِ مِنْ سُوءِ فِعْلِكُمْ | وَإِنْ لَمْ تَتُوبُوا تُدْرِكُوا الْخِزْيَ بَادِيَا
وَكُونُوا ضِرَابًا بِالسُّيُوفِ وَبِالْقَنَا | تَفُوزُوا كَمَا فَازَ الَّذِي كَانَ سَاعِيَا
وَإِخْوَانُنَا كَانُوا إِذَا اللَّيْلُ جَنَّهُمْ | تَلَوْا طُولَهُ الْقُرْآنَ ثُمَّ الْمَثَانِيَا
أَصَابَهُمُ أَهْلُ الشَّقَاوَةِ وَالْغُوَى | فَحَتَّى مَتَى لَا يُبْعَثُ الْجَيْشُ غَادِيَا
عَلَيْهِمْ سَلَامُ اللّٰهِ مَا هَبَّتِ الصَّبَا | وَمَا لَاحَ نَجْمٌ أَوْ تَحَدَّرَ هَاوِيَا

ابن زیاد گوش فرا داشت تا شعر او بپای آمد اینوقت فرمان داد تا سر او را از تن دور کردند و جسد مطهرش در مسجد بدار زدند در منتخب طریحی مسطور است که در اینهنگامه آتشی از قصر ابن زیاد زبانه زدن گرفت و لمعات و بروق آن در جو هوا متصاعد گشت ابن زیاد از دیدار آن چنان بیمناک شد که از سریر خویش برجست و در بعضی از بیوت خانه گریخت چون آن نار ناپدید گشت باز آمد و بر سریر خویش بنشست

خشم ابن زیاد بر جندب بن عبدالله

شگفتی آنکه این احدوثه و دقیقه از غلظت طبع و شرارت خاطر او نکاست و جندب بن عبدالله الازدی را طلب نمود و او شیخی سالخورد و فرتوت بود با او خطاب کرد که ای دشمن خدا آیا تو از شیعیان ابوتراب نیستی قال بَلَى لَا أَعْتَذِرُ مِنْهُ گفت آری چنین است من از شیعیان علی بن ابیطالبم ازین معنی عذر نخواهم خواست و ردی نخواهم تافت ابن زیاد گفت جز این نیست که سرت را از تن دور کنم تا بدین کردار در حضرت پروردگار نزدیکی جویم جندب بن عبدالله گفت یا ابن زیاد بدین کردار در حضرت پروردگار چه بسیار دور افتی ابن زیاد لختی سر فرو داشت آنگاه جندب پیری فرتوت گشته و از عقل بیگانه شده او را دست باز دارید تا براه خود برود ابن سعد در طبقات آورده که مرجانه مادر ابن زیاد نزد پسر آمد وَقَالَتْ لِابْنِهَا يَا خَبِيثُ قَتَلْتَ ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ وَاللّٰهِ لَا تَرَى الْجَنَّةَ أَبَدًا گفت از برای پسرش ابن زیاد ای خبیث کشتی پسر رسول خدا را سوگند باخدای که هرگز روی بهشت را نخواهی دید ابن زیاد را هرکس ازینگونه نصیحت میکرد باد در چنبر می بست و آب در هاون میسود بالجمله این هنگام ابن زیاد همی خواست که مردمان از زندگانی

گردانیدن سر مبارک را در بازارها و کلمات آن سر مبارک

حسین علیه السلام مأیوس باشند تا مبادا در هوای او بر شورند و فتنه آغازند فرمان داد تا سر مبارک را در بازارها بگردانند و در میان قبایل طواف دهند زید بن ارقم گوید در یکی از غرف بازار کوفه جای داشتم چون آن سر مبارک را از برابر من عبور میدادند شنیدم که سوره کهف را تلاوت میفرمود و این آیه مبارکه را قرائت نمود أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا قَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ فَقَفَّ وَاللّٰهِ شَعْرِي عَلَيَّ وَنَادَيْتُ رَأْسُكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ أَعْجَبُ وَأَعْجَبُ زید بن ارقم میگوید چون تلاوت آن سر مبارک را شنیدم سوگند باخدای از فزع موی اندام من برخاست ندا در دادم که ای پسر رسول خدای سر مبارک تو هزار بار عجیبتر است

از قصه اصحاب کهف و رقیم بالجمله عمر بن جابر المخزومی بفرمان ابن زیاد آن سر مبارک را همچنان در سکک کوفه عبور میداد بروایت ابن شهرآشوب در یکی از سکک کوفه بیاویختند آن سر مبارک تنحنحی کرد و سوره کهف را خواندن گرفت الی قوله إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذٰلِكَ إِلَّا ضَلَالًا و از آنجا حمل داده در مکانی دیگر بر درختی آویختند پس این آیه مبارکه را تلاوت فرمود وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ در شرح شافیه و کتاب تظلم زهرا اسند بحارث بن وکیده منتهی میشود میگوید چون قرائت سوره مبارک شنیدم مرا سخت عجب آمد در شگفتی ماندم و در شک افتادم که آیا این بانگ ابیعبدالله است که من میشنوم فَقَالَ لِي يَا ابْنَ وَكِيدَةَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّا مَعْشَرَ الْأَئِمَّةِ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّنَا فرمود ای پسر وکیده آیا نمیدانی که ما ائمه هدی و فرزندان رسول خدا در نزد پروردگار همیشه زنده ایم هرگز نخواهیم مرد چون اینکلمات را شنیدم در خاطر نهادم که فرصتی بدست کنم و آن سر مبارک را از دست این کفار بربایم و پوشیده بدارم فَنَادَى يَا ابْنَ وَكِيدَةَ لَيْسَ لَكَ إِلَى ذٰلِكَ سَبِيلٌ سَفْكُهُمْ دَمِي أَعْظَمُ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالَى مِنْ تَسْيِيرِهِمْ إِيَّايَ فَذَرْهُمْ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ آن سر مبارک بانگ در داد که ای پسر وکیده ترا با اینکار دست نیست ریختن خون من در نزد خداوند بزرگتر از آنست که سر مرا در کوی و بازار عبور دهند دست باز دار از ایشان زود باشد که کیفر کردار خویش ادراک کنند گاهی که حمال اغلال دوزخ و سلاسل جهنم باشند بروایت علمای

طلب کردن ابن زیاد مکتوب خود را از ابن سعد

اخبار چون عبیدالله بن زیاد از احتجاج با اهل بیت رسالت فراغت جست و چند که توانست ایشان را مورد ملامت و شنعت داشت خواست تا قتل حسین علیه السلام را بر ذمت عمر بن سعد فرود آرد و این امر شنیع و کردار نکوهیده را از خویش بگرداند لاجرم عمر بن سعد را حاضر ساخت و گفت اکنون که تقدیم خدمت کردی و کار حسین را بپای آوردی آن مکتوب که من در قتل حسین در قلم آوردم و بسوی تو روان داشتم مرا باز ده ابن سعد گفت آن مکتوب یاوه شد چند بنزد من میاید فَقَالَ لَتَجِيئَنِّي بِهِ مُعْتَذِرًا فِي عَجَائِزِ قُرَيْشٍ ابن زیاد گفت در خاطر نهاده که در نزد عجایز قریش بدست آویز مکتوب من ساحت خویش را از آلایش قتل حسین صافی سازی فَقَالَ عُمَرُ وَاللّٰهِ لَقَدْ نَصَحْتُكَ فِي الْحُسَيْنِ نَصِيحَةً لَوِ اسْتَشَارَنِي أَبِي سَعْدٌ كُنْتُ قَدْ أَدَّيْتُ حَقَّهُ عمر بن سعد گفت سوگند باخدای من ترا براستی نصیحت کردم نصیحتی که اگر پدرم سعد با من رای میزد جز آن نمیگفتم و تو سخن مرا در پس پشت گذاشتی و از قتل حسین دست باز نداشتی برادر عبیدالله عثمان بن زیاد حاضر بود گفت سوگند باخدای عمر سخن بصدق کرد دوست داشتم که مردی از اولاد زیاد نباشد الا آنکه تا روز قیامت بینی او را مهار کرده باشند و حسین کشته نشده باشد قَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَاللّٰهِ مَا رَجَعَ أَحَدٌ بِشَرٍّ مِمَّا رَجَعْتُ أَطَعْتُ عُبَيْدَ اللّٰهِ وَعَصَيْتُ اللّٰهَ وَقَطَعْتُ الرَّحِمَ عمر بن سعد گفت قسم باخدای هیچکس بدین کار تیره روزگارتر از من نیست طاعت پسر زیاد را بر اطاعت خداوند قهار اختیار کردم و قطع رحم نمودم در تذکره خواص الامه فی معرفة الائمه مسطور است که بعد از شهادت حسین علیه السلام عبدالله بن حر الجعفی گفت این اشعار مرثیه

مرثیه عبدالله بن حر و خشم ابن زیاد بر او

يَقُولُ أَمِيرٌ غَادِرٌ أَيُّ غَادِرٍ | أَلَا كُنْتَ قَاتَلْتَ الشَّهِيدَ ابْنَ فَاطِمَةَ
وَنَفْسِي عَلَى خِذْلَانِهِ وَاعْتِزَالِهِ | وَبَيْعَةِ هٰذَا النَّاكِثِ الْعَهْدَ لَائِمَةٌ
فَيَا نَدَمِي أَلَّا أَكُونَ نَصَرْتُهُ | أَلَا كُلُّ نَفْسٍ لَا تُسَدِّدُ نَادِمَةٌ
وَإِنِّي عَلَى أَنْ لَمْ أَكُنْ مِنْ حُمَاتِهِ | لَذُو حَسْرَةٍ مَا إِنْ تُفَارِقُ لَازِمَةٌ
سَقَى اللّٰهُ أَرْوَاحَ الَّذِينَ تَآزَرُوا | عَلَى نَصْرِهِ سَقْيًا مِنَ الْغَيْثِ دَائِمَةٌ
وَقَفْتُ عَلَى أَطْلَالِهِمْ وَمَحَالِهِمْ | فَكَادَ الْحَشَى يَنْفَضُّ وَالْعَيْنُ سَاجِمَةٌ

لَعَمْری لَقَدْ کانوا سِراعًا اِلَی الْوَغا	مَصالیتَ فِی الْهَیْجاءِ حُماةً خَضارِمَهْ
تَآسَوْا عَلی نَصْرِ ابْنِ بِنْتِ نَبِیِّهِمْ	بِاَسْیافِهِمْ آسادُ غِیلٍ ضَراغِمَهْ
فَاِنْ یُقْتَلُوا فی کُلِّ نَفْسٍ بَقِیَّةٌ	عَلَی الْاَرْضِ قَدْ اَضْحَتْ لِذلِکَ واجِمَهْ
وَما اِنْ رَأَی الرّائُونَ اَفْضَلَ مِنْهُمْ	لَدَی الْمَوْتِ ساداتٍ وَزُهْرًا قَماقِمَهْ
اَیَقْتُلُهُمْ ظُلْمًا وَیَرْجُو وِدادَنا	فَدَعْ خُطَّةً لَیْسَتْ لَنا بِمُلائِمَهْ
لَعَمْری لَقَدْ راغَمْتُمُونا بِقَتْلِهِمْ	فَکَمْ ناقِمٍ مِنّا عَلَیْکُمْ وَناقِمَهْ
اُهِمُّ مِرارًا اَنْ اَسیرَ بِجَحْفَلٍ	اِلی فِئَةٍ زاغَتْ عَنِ الْحَقِّ ظالِمَهْ
فَکُفُّوا وَاِلّا ذُدْتُکُمْ فی کَتائِبٍ	اَشَدَّ عَلَیْکُمْ مِنْ زُحُوفِ الدَّیالِمَهْ

چون این اشعار گوشزد ابن زیاد گشت در خشم شد و کس در طلب عبدالله بن حر فرستاد چون عبدالله این بدانست بر اسب خویش بنشست و بسلامت بجست شعبی گوید اهل کوفه شنیدند که هاتفی میگفت

اَبْکی قَتیلًا بِکَرْبَلاءِ	مُضَرَّجَ الْجِسْمِ بِالدِّماءِ
اَبْکی قَتیلَ الطُّغاةِ ظُلْمًا	بِغَیْرِ جُرْمٍ سِوَی الْوَفاءِ
اَبْکی قَتیلًا بَکی عَلَیْهِ	مَنْ ساکِنُ الْاَرْضِ وَالسَّماءِ
هَتَّکَ اَهْلُوهُ وَاسْتَحَلُّوا	ما حَرَّمَ اللهُ فِی الْاِماءِ
یا بِاَبی جِسْمُهُ الْمُعَرّی	اِلّا مِنَ الدّینِ وَالْحَیاءِ
کُلُّ الرَّزایا لَهُ عَزاءٌ	وَما لِذَا الرُّزْءِ مِنْ عَزاءِ

در خبر است که بشکرانهٔ قتل حسین علیه السلام چهار مسجد در کوفه بنیان کردند بروایتی که باسناد بمحمد باقر علیه السلام منتهی میشود نخستین را مسجد اشعث خوانند دوم مسجد جریر سه دیگر مسجد سماک چهارم مسجد شبث بن ربعی و بدین بنیانها شادان و فرحان بودند

ذکر انتشار شهادت سید الشهداء علیه السلام در بلاد و امصار

از این پیش در این کتاب مبارک در ذیل اخباری که خبر از شهادت حسین علیه السلام میداد مرقوم افتاد و بشرح باز نموده شد که رسول خدا از خاکی احمر مشتی بام سلمه داد و فرمود گاهی که این خاک خون صافی گردد فرزند من حسین را کشته باشند ام سلمه آنخاک را در قاروره کرد و همی بداشت تا آنزمان که حسین علیه السلام سفر عراق فرمود اینوقت ام سلمه همه روزه آن قاروره را بر میداشت و مینگریست و میگریست تا روز عاشورا برسید بعد از زوال آفتاب در قاروره نظاره کرد و آنخاک را همه خون تازه یافت پس صیحه بزد و سخت بگریست و آن راز از بیم شماتت اعدا پوشیده میداشت لاجرم اول کس ام سلمه بود که از قتل حسین علیه السلام آگهی یافت و زهری نیز سند بام سلمه میرساند که فرمود در شب قتل حسین رسول خدا را در خواب دیدار کردم که خاک بر سر و روی افشانده بود عرض کردم جان من فدای تو باد یا رسول الله اینخاک چیست بر روی و موی مبارکت قال یا اُمَّ سَلَمَةَ اَلْآنَ رَجَعْتُ مِنْ دَفْنِ وَلَدِیَ الْحُسَیْنِ و من بهنگام نگجیه شدم شنیدم که جنی بدین ابیات بر آنحضرت مرثیه میکرد

مراثی جن در مصیبت حسین علیه السلام

اَلا یا عَیْنُ فَاحْتَفِلی بِجُهْدٍ	وَمَنْ یَبْکی عَلَی الشُّهَداءِ بَعْدی
عَلی رَهْطٍ تَقُودُهُمُ الْمَنایا	اِلی مُتَجَبِّرٍ فی ثَوْبِ عَبْدٍ

و این کلمات را نیز از جن محفوظ داشته اند

مَسَحَ النَّبِیُّ جَبینَهُ	وَلَهُ بَریقٌ فِی الْخُدُودِ
اَبَواهُ مِنْ عُلْیا قُرَیْشٍ	وَجَدُّهُ خَیْرُ الْجُدُودِ
زَحَفُوا اِلَیْهِ بِالْقَنا	شَرَّ الْبَرِیَّةِ وَالْوُفُودِ
قَتَلُوکَ یَا ابْنَ الرَّسُولِ	فَاُسْکِنُوا نارَ الْخُلُودِ

و اول کس که در مکه معظمه از شهادت حسین علیه السلام آگهی یافت ابن عباس بود چه در کتاب ابن جوزی سند بعمار بن ابی عمار منتهی میشود و او از ابن عباس روایت میکند که فرمود در نیمروز عاشورا خفته بودم در خواب رسول خدا را دیدار کردم که با روی و موی خاک آلود برسید و قاروره در دست داشت عرض کردم یا رسول الله این قاروره چیست قالَ دَمُ الْحُسَیْنِ وَاَصْحابِهِ مازِلْتُ اَلْتَقِطُهُ مُنْذُ الْیَوْمِ فرمود خون حسین و اصحاب اوست که امروز از ارض طف برگرفته ام

ذکر مکتوب ابن زیاد در شرح شهادت حسین علیه السلام بیزید بن معاویه و عمرو بن سعید حاکم مدینه

چون ابن زیاد از قتل حسین بن علی علیهما السلام و اسر و نهب اهل بیت خیر الانام بپرداخت فرمان کرد تا سید سجاد علیه السلام را در غل و زنجیر کشیدند و با اسیران در حبسخانه باز داشتند آنگاه مکتوبی بیزید بن معاویه نگاشت و صورت حال را باز نمود و رخصت جست که با سرهای بریده و اسرای مصیبت دیده چه صنعت پیش دارد و کتابی دیگر بامیر مدینه عمرو بن سعید بن العاص رقم کرد و شرح این داهیه دهیا را در قلم آورد پس مکتوب یزید را با پیکی سبک سیر روان داشت و کتاب عمرو بن سعید را بروایت شیخ مفید بصحبت عبدالملک ابن ابی الحارث السلمی گسیل نمود و گفت بگردار سحاب و صباطی مسافت میکن و عمرو بن سعید را بقتل حسین بشارت میده لاجرم عبدالملک بر شتری تیز تک سوار گشت و پست و بلند زمین را در نوشت در نواحی مدینه مردی از قریش او را دیدار کرد گفت چنین شتابزده از کجا میرسی و چه خبر میرسانی گفت خبر در نزد امیر است خواهی اصغا نمود قرشی گفت اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ وَاللهِ قُتِلَ الْحُسَیْنُ سوگند با خدای که حسین کشته شد بالجمله عبدالملک نزد عمرو بن سعید آمد عمرو گفت خبر چیست گفت شاد باش ایها الامیر حسین کشته شد عمرو گفت بیرون شو و در مدینه منادی باش و مردم را از قتل حسین آگهی ده عبدالملک از نزد او بیرون آمد و در کوی و بازار مدینه ندا در داد که قَدْ قُتِلَ الْحُسَیْنُ بنی هاشم چون این ندا بشنیدند زخم واحده از مدینه برخاست زن و مرد بهم آواز صیحه زدند و های های بگریستند و بجزع دست بر سر و سینه بخراشیدند و گریبانها چاک زدند و لطمه بر چشم و چهره بیازردند چنان شورش و شیون از مرد و زن برخاست که تا کنون چشمی ندید و گوشی نشنید اینوقت عبدالملک نزد عمرو بن سعید باز آمد عمرو بر روی او تبسمی کرد و بدین شعر عمرو بن معدیکرب تمثل جست

آگهی عمرو بن سعید از شهادت حسین علیه السلام

عَجَّتْ نِساءُ بَنی زِیادٍ عَجَّةً	کَعَجیجِ نِسْوَتِنا غَداةَ الْاَرْنَبِ

آنگاه گفت هذِهِ واعِیَةٌ بِواعِیَةِ عُثْمانَ یعنی چنانکه عثمان را کشتند و سبب قتل عثمان بنی هاشم بودند امروز حسین بقصاص خون عثمان کشته شد آنگاه بمسجد آمد و مردم را انجمن ساخت و بر منبر برآمد و مردم را از قتل حسین علیه السلام آگهی داد و در عرض خطبه این کلمات را برزبان آورد قالَ اِنَّها لَدْمَةٌ بِلَدْمَةٍ وَصَدْمَةٌ بِصَدْمَةٍ کَمْ خُطْبَةٍ بَعْدَ خُطْبَةٍ وَمَوْعِظَةٍ بَعْدَ مَوْعِظَةٍ حِکْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِی النُّذُرُ وَاللهِ لَوَدِدْتُ اَنَّ رَأْسَهُ فی بَدَنِهِ وَرُوحَهُ فی جَسَدِهِ اَحْیانًا کانَ یَسُبُّنا وَنَمْدَحُهُ وَیَقْطَعُنا وَنَصِلُهُ کَعادَتِنا وَعادَتِهِ وَلَمْ یَکُنْ مِنْ اَمْرِهِ ما کانَ وَلکِنْ کَیْفَ نَصْنَعُ بِمَنْ سَلَّ سَیْفَهُ یُریدُ قَتْلَنا اِلّا اَنْ نَدْفَعَهُ عَنْ اَنْفُسِنا در همهٔ این کلمات بتصریح و تلویح تذکرهٔ خون عثمان میکرد و میگفت ضربی در ازای ضربی

خطبهٔ عمرو بن سعید علیه اللعنه در مدینه

وصدمتی دمصدای صدمتی وچه بسیار خطبه که بعد از خطبه قرع صماخ مینماید وچه بسیار موعظه پس از موعظه نقر سماع میکند واین حکمت بالغه خداوندست ومردمان از ادراک آن غایب اند سوکند باخدای دوست داشتم که سر حسین در بدنش بماند ورخش در جبینش بپاید واحیانا ما را نحس وشتم یاد کند وما اورا بمدح وثنا نام بریم واو از ما ببرد وما باو به پیوندیم چنانکه عادت او بود وعادت ما واین امر واقع نشود لکن چه توانستیم کرد کاهی که شمشیر خویش را کشید وآهنک قتل ما کرد الا آنکه حفظ نفس خویش را بدفع او کوشیم عبدالله بن السایب حاضر مجلس بود بپای خاست فَقَالَ لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ حَيَّةً فَرَأَتْ رَأْسَ الْحُسَيْنِ لَبَكَتْ عَيْنُهَا وَحَرَّتْ كَبِدُهَا کفت اکر فاطمه دختر رسول خدا زنده بود وسر بریده فرزندش حسین را مینکریست آتش در جکرش زبانه زدن میکرفت وسیلاب از چشمش میریخت عمرو بن سعید کفت ما با فاطمه نزدیکتریم از تو پدر او عم ماست وشوهر او برادر ماست وفرزندان او فرزندان ماست لکن اکر فاطمه زنده بود آتش در جکر او زبانه میزد وآب از دیده او سیلان مینمود اما قاتل او را که دافع بود از نفس خود ملامت نمیفرمود اما از آنسوی ناعی خبر شهادت محمد وعون وعبیدالله پسرهای عبدالله بن جعفر طیار را بپدر بزرکوار رسانید عبدالله کفت انا لله وانا الیه راجعون عبدالله غلامی داشت مکنی بابو السلاسل چون خبر شهادت مولی زادکان خویش را اصغا نمود قَالَ هٰذَا مَا لَقِينَا مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ یعنی سبب این مصیبت که دل وجان ما را فرسود حسین بن علی بود چون عبدالله اینکلمات را شنید در خشم شد وسر ودهان ابو السلاسل را با نعل بکوفت ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ اللَّخْنَاءِ أَلِلْحُسَيْنِ تَقُولُ هٰذَا وَاللّٰهِ لَوْ شَهِدْتُهُ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أُفَارِقَهُ حَتّٰى أُقْتَلَ مَعَهُ وَاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِمَّا يُسَخِّي بِنَفْسِي عَنْهُمَا وَيُعَزِّينِي عَنِ الْمُصَابِ بِهِمَا إِنَّهُمَا أُصِيبَا مَعَ أَخِي وَابْنِ عَمِّي مُوَاسِيَيْنِ لَهُ صَابِرَيْنِ مَعَهُ فرمود ای پسر زانیه آیا در حق حسین چنین سخن میکنی سوکند باخدای اکر من حاضر حضرت او بودم هرکز از وی مفارقت نمیجستم تا در رکاب او کشته شوم سوکند باخدای که من در راه حسین چشم از زندکانی ایشان فرو بستم وبعزای ایشان ننشستم چه ایشان بجای من ملازمت رکاب جستند وکشته شدند با برادر من وپسر عم من طریق مواسات سپردند وبر دو اهی شکیبائی کردند این بکفت وروی بمجلس آورد فَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَزَّ عَلَيَّ مَصْرَعُ الْحُسَيْنِ إِنْ لَمْ أَكُنْ آسَيْتُ حُسَيْنًا بِيَدِي فَقَدْ آسَاهُ وَلَدَايَ کفت سپاس میکذارم خدایرا که عزیز آورد بر من مصرع حسین را اکر خود حاضر نبودم فرزندان من بجای من در رکاب او سعادت شهادت یافتند اینوقت ام لقمان دختر عقیل بن ابیطالب چون قصه کربلا را اصغا نمود سر وپای برهنه با خواهران خود ام هانی واسما ورمله وزینب حاضر شدند وبر کشتکان یوم طف زار زار بکریستند وام لقمان این شعر قرائت همی کرد

مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ   مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ
بِعِتْرَتِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُفْتَقَدِي   مِنْهُمْ أُسَارَى وَقَتْلَى ضُرِّجُوا بِدَمِ
مَا كَانَ هٰذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ   أَنْ تَخْلُفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي

در خبر است که چون آنروز بپایان آمد شبانکاه مردم مدینه ندای هاتفی میشنیدند وکس را نمیدیدند واو بدین اشعار حسین را مرثیه کفت

أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا   أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْكِيلِ
كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ   مِنْ نَبِيٍّ وَمُرْسَلٍ وَقَبِيلِ
قَدْ لُعِنْتُمْ عَلَىٰ لِسَانِ ابْنِ دَاوُدَ   وَمُوسَىٰ وَصَاحِبِ الْإِنْجِيلِ

وفاضل مجلسی نیز این اشعار را نسبت بهاتفی میدهد که در هوای مدینه انشاد کرد

يَا مَنْ يَقُولُ بِفَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ   بَلِّغْ رِسَالَتَنَا بِغَيْرِ تَوَانِ

گفتار ابن سعد

انکهی عبدالله جعفر از شهادت حسین علیه السلام

انکهی ام لقمان از شهادت حسین علیه السلام

شعر هاتف در مدینه

قَتَلَتْ شِرَارُ بَنِي أُمَيَّةَ سَيِّدًا   خَيْرَ الْبَرِيَّةِ مَاجِدًا ذَا شَانِ
ابْنَ الْمُفَضَّلِ فِي السَّمَاءِ وَأَرْضِهَا   سِبْطَ النَّبِيِّ وَهَادِمَ الْأَوْثَانِ
بَكَتِ الْمَشَارِقُ وَالْمَغَارِبُ بَعْدَمَا   بَكَتِ الْأَنَامُ لَهُ بِكُلِّ لِسَانِ

وهمچنان در کتاب کامل الزیاره بسند با بوعبدالله علیه السلام منتهی میشود که فرمود اهل ما در مدینه اصغا نمودند که کوینده زبر دو اهی کفت الْيَوْمَ نَزَلَ الْبَلَاءُ عَلَىٰ هٰذِهِ الْأُمَّةِ فَلَا يَرَوْنَ فَرَحًا حَتّٰى يَقُومَ قَائِمُكُمْ فَيَشْفِيَ صُدُورَكُمْ وَيَقْتُلَ عَدُوَّكُمْ وَيَنَالَ بِالْوِتْرِ أَوْتَارًا یعنی امروز روزیست که بلا بر این امت نازل میشود دیکر روی شادی وفرحت نخواهند دید تا کاهی که قائم آل محمد آشکار شود وسینهای ایشانرا شفا دهد ودشمنان ایشانرا مقتول سازد وخون شهیدانرا از قاتلان بازجوید اهل مدینه کفتند جز این نیست که حادثه حدیث کشته وما ندانیم چیست چون خبر قتل حسین علیه السلام بمدینه رسید واهل مدینه بشمار کرفتند این ندا با روز قتل سید الشهدا علیه السلام راست آمد راوی میکوید چون صادق آل محمد این سخن بپای آورد فقلت له جُعِلْتُ فِدَاكَ إِلَىٰ مَتَىٰ أَنْتُمْ وَنَحْنُ فِي هٰذَا الْقَتْلِ وَالْخَوْفِ وَالشِّدَّةِ فَقَالَ حَتّٰى مَاتَ سَبْعُونَ فَرْخًا أَخْوَابٌ وَيَدْخُلُ وَقْتُ السَّبْعِينَ أَقْبَلَتِ الْآيَاتُ تَتْرَىٰ كَأَنَّهَا نِظَامٌ فَمَنْ أَدْرَكَ ذٰلِكَ قَرَّتْ عَيْنُهُ عرض کردم جان من فدای تو باد تا چند جان ما وشما در رنج وشکنج وقتل وشدت این آلام خواهد بود

ونیز فاضل مجلسی از کتاب مناقب قدیم بسند بعلی بن الحسین علیهما السلام میرساند که فرمود چون حسین علیه السلام را شهید کردند غرابی بیامد وبال وپر خود در خون آنحضرت بیالود وخویشتن را بمدینه رسانید وبر لب دیوار خانه فاطمه صغری بنشست فاطمه چون سر برداشت وآنمرغ خون آلود را بدید او را بفال بد آمد وبهای های بکریست واین شعر تذکره فرمود

نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ مَنْ تَنْعَاهُ وَيْلَكَ يَا غُرَابُ   قَالَ الْإِمَامَ فَقُلْتُ مَنْ قَالَ الْمُوَفَّقُ لِلصَّوَابِ
إِنَّ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءَ بَيْنَ الْأَسِنَّةِ وَالضِّرَابِ   فَابْكِ الْحُسَيْنَ بِعَبْرَةٍ تُرْجِي الْإِلٰهَ مَعَ الثَّوَابِ
قُلْتُ الْحُسَيْنَ فَقَالَ لِي حَقًّا لَقَدْ سَكَنَ التُّرَابَ   ثُمَّ اسْتَقَلَّ بِهِ الْجَنَاحُ فَلَمْ يُطِقْ رَدَّ الْجَوَابِ
فَبَكَيْتُ مِمَّا حَلَّ بِي بَعْدَ الدُّعَاءِ الْمُسْتَجَابِ

چون فاطمه صغری بدینکلمات با غراب سؤال وجواب کرد واز شهادت پدر آکاه شد بزاری وسوکواری اشتغال نمود بروایتی در ابلاغ قتل حسین علیه السلام کس از آن غراب پیشی نجست مکشوف باد که آنچه من بنده فحص کرده ام اکر در میان اولاد حسین دو فاطمه بوده واجب میکند که فاطمه صغری همانست که در مدینه بود چه آن فاطمه که در کربلا ملازمت خدمت پدر مینمود در حباله نکاح حسن مثنی بود واو از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام سه پسر ودو دختر داشت اما پسران یکی عبدالله بن محض دوم ابراهیم غمر سه دیکر حسن مثلث اما دختران اول زینب دوم ام کلثوم وما شرح حال ایشانرا در کتاب امام حسن علیه السلام در ذیل احوال اولاد آنحضرت نکاشتیم واینکه آن فاطمه که در کربلا بود در بعضی از کتب بفاطمه صغری مسطور است من بنده را استوار نیفتاد والعلم عندالله بالجمله چون خبر شهادت حسین علیه السلام بام سلمه رسید چنانکه در مسند احمد بن حنبل مسطور است اهل عراق را لعن فرستاد وَقَالَتْ قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللّٰهُ غَرُّوهُ وَأَذَلُّوهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فرمود کشتند حسین را خداوند بکشد ایشانرا او را در فریب بیرون شدند وذلیل ساختند او را خداوند ملعون دارد ایشانرا آنکاه فرمود شامکاهی رسول خدای بخانه فاطمه درآمد فاطمه عصیده ساخته بود آنرا در طبقی نهاد وبحضرت رسول آورد آنحضرت

کلمات هاتف در مدینه

خبر غراب فاطمه در مدینه

انکهی ام سلمه از شهادت حسین علیه السلام

فرمود پسر عم من علی و حسن و حسین را نزد من حاضر کن فاطمه برفت و دست حسن و حسین برگرفت و روان شد علی علیه السلام بر اثر ایشان همی آمد تا بر رسول خدای در آمد مدآنحضرت علی را بر طرف راست و فاطمه را بطرف چپ جای داد و حسنین را مقابل آنگاه کسائیکه در زیر پای ام سلمه بود بکشید و ایشان را در زیر کسا آورد و قَالَ اَللّٰهُمَّ هٰؤُلَاءِ اَهْلُ بَيْتِي فَاَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا یعنی ای پروردگار من اینان اهل بیت منند ایشان را معصوم بدار و از هر رجسی و آلایشی پاک و پاکیزه فرما ام سلمه بعد از آنکه رسول خدا اینان دعا در حق اهل بیت فرمود عرض کرد یا رسول الله من از اهل تو نیستم قَالَ بَلٰى و بروایتی چون خبر قتل حسین بام سلمه رسید قَالَتْ اَوَقَدْ فَعَلُوهَا مَلَأَ اللّٰهُ قُبُورَهُمْ نَارًا یعنی در مکافات این کردار خداوند خانهای ایشان را از آتش آکنده فرماید و چون حسن بصری از قتل آنحضرت آگهی یافت چنان بگریست که صدغین او باختلاج افتاد ثُمَّ قَالَ وَاذُلَّ اُمَّةٍ قَتَلَ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّهَا ابْنُ دَعِيِّهَا وَاللّٰهِ لَيَرُدَّنَّ رَاْسَ الْحُسَيْنِ اِلٰى جَسَدِهِ ثُمَّ لَيَنْتَقِمَنَّ لَهُ جَدُّهُ وَاَبُوهُ مِنِ ابْنِ مَرْجَانَةَ گفت چه بزرگ ذلتی است امتی را که پسر دختر پیغمبر ایشان را زنازاده بقتل رساند سوگند با خدای که سر حسین را میشود بسوی جسد او و جد او رسول خدا و پدر او علی مرتضی انتقام میکشند از پسر مرجانه و چون خبر قتل حسین علیه السلام بربیع بن خثیم رسید سخت بگریست وَقَالَ لَقَدْ قَتَلُوا فِتْيَةً لَوْ رَآهُمْ رَسُولُ اللّٰهِ لَاَحَبَّهُمْ اَطْعَمَهُمْ بِيَدِهِ وَاَجْلَسَهُمْ عَلٰى فَخِذِهِ یعنی جماعتی را کشتند که اگر رسول خدا ایشان را دیدار میکرد دوست داشت که ایشان را بدست خود طعام بنوشاند و بر زانوی خود بنشاند در مجالس مفید مسطور است که چون خبر شهادت حسین باسما بنت عقیل رسید با جماعتی از زنان بر سر قبر رسول خدا آمد و فریاد و عویل برداشت و خود را بر روی قبر افکند و مهاجر و انصار را خطاب کرد و گفت

مَاذَا تَقُولُونَ اِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ	يَوْمَ الْحِسَابِ وَصِدْقُ الْقَوْلِ مَسْمُوعٌ
خَذَلْتُمُو عِتْرَتِي اَوْ كُنْتُمْ غُيَّبًا	وَالْحَقُّ عِنْدَ وَلِيِّ الْاَمْرِ مَجْمُوعٌ
اَسْلَمْتُمُوهُمْ بِاَيْدِي الظَّالِمِينَ فَمَا	مِنْكُمْ لَهُ الْيَوْمَ عِنْدَ اللّٰهِ مَشْفُوعٌ
مَا كَانَ عِنْدَ غَدَاةِ الطَّفِّ اِذْ حَضَرُوا	تِلْكَ الْمَنَايَا وَلَا عَنْهُنَّ مَدْفُوعٌ

چنان بانگ و یله و عویل از مدینه بلند شد که کمتر کس دیده و اگر نه شنیده بود در کتاب عوالم و تاریخ بلادری مسطور است که بحکم یزید بن معویه سر مبارک حسین علیه السلام را بمدینه آوردند مروان بن الحکم شاد شد و انشاد اشعار کرد این سخن استوار نیست لکن بسرور مروان و خواندن این شعر عجب نیست

ضَرَبَتْ دَوْسَرُ فِيهِمْ ضَرْبَةً	اَثْبَتَتْ اَوْتَادَ مُلْكٍ فَاسْتَقَرّ

و هم این شعر را مروان انشاد کرد

يَا حَبَّذَا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ	وَلَوْنُكَ الْاَحْمَرُ فِي الْخَدَّيْنِ
كَاَنَّهُ بَاتَ بِمَجْسَدَيْنِ	شَفَيْتُ مِنْكَ النَّفْسَ يَا حُسَيْنُ

چون خبر قتل حسین بن علی علیهما السلام در مکه انتشار یافت عبدالله بن زبیر بن العوام که در آرزوی خلافت و امامت امت روز میگذرانید شاد خاطر گشت چه در حیوة آنحضرت کالای او کاسد و تمنای او فاسد بود و این هنگام که او را مقتول دانست بمسجد جامع آمد و بر منبر عروج داد و مردم را خطبه کرد وَقَالَ اَلَا اِنَّ اَهْلَ الْعِرَاقِ قَوْمٌ غُدُرٌ فُجُرٌ اَلَا وَاِنَّ اَهْلَ الْكُوفَةِ شِرَارُهُمْ اِنَّهُمْ دَعَوُا الْحُسَيْنَ لِيُوَلُّوهُ عَلَيْهِمْ لِيُقِيمَ اُمُورَهُمْ وَيَنْصُرَهُمْ عَلٰى عَدُوِّهِمْ وَيُعِيدَ مَعَالِمَ الْاِسْلَامِ فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِمْ ثَارُوا عَلَيْهِ لِيَقْتُلُوهُ قَالُوا لَهُ اِنْ لَمْ تَضَعْ يَدَكَ فِي يَدِ الْفَاجِرِ الْمَلْعُونِ ابْنِ زِيَادٍ الْمَلْعُونِ فَيَرٰى فِيكَ رَاْيَهُ

کلمات حسن بصری در شهادت حسین علیه السلام

کلمات ربیع بن خثیم در شهادت آنبزرگوار

کلمات اسماء دختر عقیل

کلمات مروان حکم علیه اللعنه

آگهی ابن زبیر از قتل حسین و خطبه او در مکه

فاختار

فَاخْتَارَ الْوَفَاةَ الْكَرِيمَةَ عَلَى الْحَيٰوةِ الذَّمِيمَةِ فَرَحِمَ اللّٰهُ حُسَيْنًا وَاَخْزَى قَاتِلَهُ وَلَعَنَ مَنْ اَمَرَ بِذٰلِكَ وَرَضِيَ بِهِ اَفَبَعْدَ مَا جَرٰى عَلٰى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ مَا جَرٰى يَطْمَئِنُّ اَحَدٌ اِلٰى هٰؤُلَاءِ اَوْ يَقْبَلُ عُهُودَ الْفَجَرَةِ الْغُدُرِ اَمَا وَاللّٰهِ لَقَدْ كَانَ صَوَّامًا بِالنَّهَارِ قَوَّامًا بِاللَّيْلِ وَاَوْلٰى بِنَبِيِّهِمْ مِنَ الْفَاجِرِ ابْنِ الْفَاجِرِ وَاللّٰهِ مَا كَانَ يَسْتَبْدِلُ بِالْقُرْاٰنِ الْغِنَاءَ وَلَا بِالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ الْحُدَاءَ وَلَا بِالصِّيَامِ شُرْبَ الْخُمُورِ وَلَا بِقِيَامِ اللَّيْلِ الزُّمُورَ وَلَا بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ الرَّكْضَ فِي طَلَبِ الصَّيُودِ وَاللَّعِبَ بِالْقُرُودِ قَتَلُوهُ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظَّالِمِينَ در جمله اهل مکه را مخاطب داشت و گفت ایها الناس بدانید که اهل عراق قومی غادر و فاجرند و اهل کوفه قاید آن غادران و زعیم آن فاجرانند همانا حسین علیه السلام را بخویشتن دعوت کردند تا امارت مملکت و رعایت رعیت و امامت امت او را باشد و اعوجاج ایشان را مستقیم سازد و معالم اسلام را برافرازد چون مسئلت ایشان را باجابت مقرون داشت و بجانب ایشان سفر کرد بدو وقت بروی در آمدند و بر قتل او کمر بستند و گفتند یا یزید بیعت کن و پسر زیاد بن ابیه را متابعت فرما و خویشتن را تسلیم او میدار تا آنچه میخواهد در حق تو می اندیشد لاجرم آنحضرت وفات کریمه را بر حیات ذمیمه اختیار کرد خداوند رحمت کناد حسین را و خوار بدارد کشنده او را و لعن کناد آنکس را که امر بقتل او کرد و رضا بدین کردار داد از پس آنکه کردار اهل کوفه با ابوعبدالله مکشوف افتاد کیست که گفتار و کردار ایشان را استوار دارد و بر عهد و پیمان ایشان بپاید سوگند با خدای که حسین علیه السلام همه روز صایم بود و همه شب قایم و او سزاوارتر بود بخلافت پیغمبر از فاجر پسر فاجر سوگند با خدای که حسین علیه السلام از خوف خدا و مذ بود که نغمات غنا را با قرائت قرآن تبدیل فرماید و بانگ حدی را بر حنین بکا تفضیل گذارد و شرب مدام را بنا بر صیام فضیلت نهد و مزامیر مغنی را بر ذکر قیام لیل ترجیح دهد و ذکر خدای را از طلب صید و لعب با قرود مرجوح شمارد از در بغی و بطر پسر پیغمبر را کشتند خداوند ملعون دارد چنین مردم ستمکاره را چون این خطبه را بپای آورد باز سرای خویش گشت و عبدالله بن عباس را طلب نمود و گفت ای ابن عباس تو قربت و قرابت مرا با رسول خدا میدانی و پدر من زبیر بن العوام را بهتر شناسی و در راه اسلام چه خدمتها که تقدیم کرد و چه زحمتها که بر ذمت نهاد و از آنسوی معویه حیلت اندیش و یزید کافر کیش را شناخته و تجربت داشته افعال ناستوده و اعمال نکوهیده ایشان محتاج شرح و تفصیل نیست لاجرم واجب میکند که امروز بمتابعت من سر فرود آری و با من بیعت کنی باشد که اینکار را که قسرا از مرکز خود جنبش داده اند بمحل خویش فرود آریم ابن عباس گفت یا ابن زبیر مرا دست باز دار که روزگار رقعه انگیز و خونریز است من یکتن از مسلمانانم و خاتمت کار ترا نگرانم چون کار بکام آری و دوستی مرام را با لگام کنی من پذیرای فرمان ترا حاضر خواهم بود چون این خبر بیزید بن معاویه بردند که ابن عباس عبدالله بن زبیر را بکس نشمرد و سر از بیعت و متابعت او بر تافت یزید شاد خاطر گشت و بدینگونه مکتوبی با بن عباس نوشت سَلَامٌ عَلَيْكَ اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي اَنَّ الْمُلْحِدَ فِي حَرَمِ اللّٰهِ دَعَاكَ لِلْبَيْعَةِ فَاَبَيْتَ عَلَيْهِ وَفَاءً مِنْكَ لَنَا فَانْظُرْ مَنْ بِحَضْرَتِكَ مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ وَمَنْ يَرِدُ عَلَيْكَ مِنَ الْبِلَادِ فَاَعْلِمْهُمْ حُسْنَ رَاْيِكَ فِينَا وَفِي ابْنِ الزُّبَيْرِ وَاَنَّ ابْنَ الزُّبَيْرِ اِنَّمَا دَعَاكَ لِلطَّاعَةِ وَالدُّخُولِ فِي بَيْعَتِهِ لِتَكُونَ لَهُ عَلَى الْبَاطِلِ ظَهِيرًا وَفِي الْمَاْثَمِ شَرِيكًا وَقَدِ اعْتَصَمْتَ فِي بَيْعَتِنَا طَاعَةً مِنْكَ لَنَا وَلِمَا تَعْرِفُ مِنْ حَقِّنَا فَجَزَاكَ اللّٰهُ مِنْ ذِي رَحِمٍ خَيْرَ مَا جَازٰى بِهِ الْوَاصِلِينَ اَرْحَامَهُمُ الْمُوفِينَ بِعُهُودِهِمْ فَمَا اَنْسَ مِنَ الْاَشْيَاءِ وَمَا اَنَا بِنَاسٍ بِرَّكَ وَتَعْجِيلَ صِلَتِكَ بِالَّذِي اَنْتَ اَهْلُهُ فَانْظُرْ مَنْ يَطْلُعُ عَلَيْكَ مِنَ الْاٰفَاقِ فَحَذِّرْهُمْ زَخَارِفَ ابْنِ الزُّبَيْرِ وَجَنِّبْهُمْ لَقْلَقَةَ لِسَانِهِ فَاِنَّهُمْ مِنْكَ اَسْمَعُ وَلَكَ اَطْوَعُ وَالسَّلَامُ معنی این کلمات بفارسی چنین باشد میگوید همانا پسر زبیر ملحد ترا دعوت کرد تا با او بیعت کنی و تو با من وفا کردی و سر به پیمان او در نیاوردی اکنون نگران باش تا کدام کس از اهل بیت در حضرت تو حاضر است و از بلاد و امصار چه کسان بر تو در آمده اند ایشان را از حسن رای خویش و نیز

خطبه ابن زبیر در مکه

شرح مکتوب ابن زبیر

مکتوب یزید با ابن عباس

انیز

جواب مکتوب یزید از ابن عباس

افعال پسر زبیر آگهی ده همانا پسر زبیر ترا دعوت کرد تا سر بطاعت او درآوری و با او بیعت کنی و در امر باطل ظهیر و نصیر او باشی و در این عصیان و طغیان با او شریک و سهیم گردی تو حفظ بیعت و طاعت ما را دامن درچیدی چه حق ما را دانسته بودی خداوند ترا جزای خیر دهاد جزای آنان که حق ارحام مرا دانستند و در وفای عهود بپاییدند و من فراموش نکنم ترا و فراموشکار نیستم نیکوئی در حق ترا و انفاذ صلات و جوایز ترا چنانکه شایسته و سزاوار تو باشد اکنون نگران باش آنانرا که از امصار و بلاد بر تو درآمده اند ایشان را بیم ده از زخارف و اباطیل پسر زبیر و دور دار از جاده فی زبان او چه مردمان ترا مطاوعت نمایند و حکم ترا متابعت کنند چون این نامه با بن عباس رسید در جواب او بدینگونه مکتوب کرد بَلَغَنِی کِتابُکَ تَذْکُرُ اَنّی تَرَکْتُ بَیْعَةَ ابْنِ الزُّبَیْرِ وَفاءً مِنّی لَکَ وَلَعَمْری ما اَرَدْتُ حَمْدَکَ وَلا وُدَّکَ تَرانی کُنْتُ ناسِیاً قَتْلَکَ حُسَیْناً وَفِتْیانَ بَنِی الْمُطَّلِبِ مُضَرَّجِینَ بِالدِّماءِ مَسْلُوبِینَ بِالْعَراءِ تَسْفی عَلَیْهِمُ الرِّیاحُ وَتَنْتابُهُمُ الضِّباعُ حَتّی اَتاحَ اللّهُ لَهُمْ قَوْماً واروهُمْ فَما اَنْسی مَا اَنْسی طَرْدَکَ حُسَیْناً مِنْ حَرَمِ اللّهِ وَحَرَمِ رَسُولِهِ وَکِتابَکَ اِلَی ابْنِ مَرْجانَةَ تَأْمُرُهُ بِقَتْلِهِ وَاِنّی لَاَرْجُو مِنَ اللّهِ اَنْ یَأْخُذَکَ عاجِلاً حَیْثُ قَتَلْتَ عِتْرَةَ نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَرَضِیتَ بِذلِکَ وَاَمّا قَوْلُکَ اِنَّکَ غَیْرُ ناسٍ بِرّی فَاحْبِسْ اَیُّهَا الْاِنْسانُ بِرَّکَ عَنّی وَصِلَتَکَ فَاِنّی حابِسٌ عَنْکَ وُدّی وَلَعَمْری اِنَّکَ ما تُؤْتینا مِمّا لَنا مِنْ فَیْئِنا قِبَلَکَ اِلَّا الْیَسیرَ وَاِنَّکَ لَتَحْبِسُ عَنّا مِنْهُ الْعَرَضَ الطَّویلَ ثُمَّ اِنَّکَ سَئَلْتَنی اَنْ اَحُثَّ النّاسَ عَلی طاعَتِکَ وَاَنْ اُخَذِّلَهُمْ عَنِ ابْنِ الزُّبَیْرِ فَلا مَرْحَباً وَلا کَرامَةً تَسْئَلُنی نُصْرَتَکَ وَمَوَدَّتَکَ وَقَدْ قَتَلْتَ ابْنَ عَمّی وَاَهْلَ رَسُولِ اللّهِ مَصابیحَ الْهُدی وَنُجُومَ الدُّجی غادَرَتْهُمْ جُنُودُکَ بِاَمْرِکَ صَرْعی فی صَعیدٍ واحِدٍ قَتْلی اَنَسیتَ اِنْفاذَ اَعْوانِکَ اِلی حَرَمِ اللّهِ لِتَقْتُلَ الْحُسَیْنَ فَما زِلْتَ وَرائَهُ تُخیفُهُ حَتّی اَشْخَصْتَهُ اِلَی الْعِراقِ عَداوَةً مِنْکَ لِلّهِ وَرَسُولِهِ وَلِاَهْلِ بَیْتِهِ الَّذینَ اَذْهَبَ اللّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهیراً فَنَحْنُ اُولئِکَ لا آباؤُکَ الْجُفاةُ الطُّغاةُ الْکَفَرَةُ الْفَجَرَةُ اَکْبادُ الْاِبِلِ وَالْحَمیرِ الْاَجْلافُ اَعْداءُ اللّهِ وَاَعْداءُ رَسُولِهِ الَّذینَ قاتَلُوا رَسُولَ اللّهِ فی کُلِّ مَوْطِنٍ جَدُّکَ وَاَبُوکَ هُمُ الَّذینَ ظاهَرُوا عَلَی اللّهِ وَرَسُولِهِ وَلکِنْ اِنْ سَبَقْتَنی قَبْلَ اَنْ آخُذَ مِنْکَ ثاری فِی الدُّنْیا فَقَدْ قُتِلَ النَّبِیُّونَ قَبْلی وَکَفی بِاللّهِ ناصِراً وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حینٍ ثُمَّ اِنَّکَ تَطْلُبُ مَوَدَّتی وَقَدْ عَلِمْتَ لِما بایَعْتُکَ ما فَعَلْتُ ذلِکَ اِلّا وَاَنَا اَعْلَمُ اَنَّ وُلْدَ اَبی وَعَمّی اَوْلی بِهذَا الْاَمْرِ مِنْکَ وَمِنْ اَبیکَ وَلکِنَّکُمْ مُعْتَدینَ مُدَّعینَ اَخَذْتُمْ ما لَیْسَ لَکُمْ بِحَقٍّ وَتَعَدَّیْتُمْ اِلی مَنْ لَهُ الْحَقُّ وَاِنّی عَلی یَقینٍ مِنَ اللّهِ اَنْ یُعَذِّبَکُمْ کَما عَذَّبَ قَوْمَ عادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمَ لُوطٍ وَاَصْحابَ مَدْیَنَ یا یَزیدُ وَاِنَّ مِنْ اَعْظَمِ الشَّماتَةِ حَمْلَکَ بَناتِ رَسُولِ اللّهِ وَاَطْفالَهُ وَحَرَمَهُ مِنَ الْعِراقِ اِلَی الشّامِ اُساری مَجْلُوبینَ مَسْلُوبینَ تُرِیَ النّاسَ قُدْرَتَکَ عَلَیْنا وَاَنَّکَ قَدْ قَهَرْتَنا وَاسْتَوْلَیْتَ عَلی آلِ رَسُولِ اللّهِ وَفی ظَنِّکَ اَنَّکَ اَخَذْتَ بِثارِ اَهْلِکَ الْکَفَرَةِ الْفَجَرَةِ یَوْمَ بَدْرٍ وَاَظْهَرْتَ الْاِنْتِقامَ الَّذی کُنْتَ تُخْفیهِ وَالْاَضْغانَ الَّتی تَکْمُنُ فی قَلْبِکَ کَکُمُونِ النّارِ فِی الزِّنادِ وَجَعَلْتَ اَنْتَ وَاَبُوکَ دَمَ عُثْمانَ وَسیلَةً اِلی اِظْهارِها فَالْوَیْلُ لَکَ مِنْ دَیّانِ یَوْمِ الدّینِ وَوَاللّهِ لَئِنْ اَصْبَحْتَ آمِناً مِنْ جِراحَةِ یَدی فَما اَنْتَ بِآمِنٍ مِنْ جِراحَةِ لِسانی بِغَیِّکَ الْکَثیثَ وَاَنْتَ الْمُفَنَّدُ الْمَثْبُورُ وَلَکَ الْاَثْلَبُ وَاَنْتَ الْمَذْمُومُ وَلا یَغُرَّنَّکَ اَنْ ظَفِرْتَ بِنَا الْیَوْمَ فَوَاللّهِ لَئِنْ لَمْ نَظْفَرْ بِکَ الْیَوْمَ لَنَظْفَرَنَّ غَداً بَیْنَ یَدَیِ الْحاکِمِ الْعَدْلِ الَّذی لا یَجُورُ فی حُکْمِهِ وَسَوْفَ یَأْخُذُکَ سَریعاً اَلیماً وَیُخْرِجُکَ مِنَ الدُّنْیا مَذْمُوماً مَدْحُوراً اَثیماً فَعِشْ لا اَبا لَکَ مَا اسْتَطَعْتَ فَقَدِ ازْدادَ عِنْدَ اللّهِ

ما اقترفت

ما اقْتَرَفْتَ وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی درجمله میفرماید مکتوب ترا من آوردند در طی کتاب خویش تذکره کردی که من در طلب رضای تو و وفای بعهد تو سر از بیعت عبدالله زبیر برتافتم و ترک متابعت او گفتم قسم بجان من هرگز محمدت ترا نخواسته ام و دل در محبت تو نبسته ام چنان دانی که من فراموش کرده ام و از خاطر بسترده ام که حسین علیه السلام را شهید کردی و جوانان عبدالمطلب را از پای درآوردی همگان را درخون درآغشته و مسلوب کشته دربیابان افکندی تا وحوش برایشان عبور دهند و ریاح بر ایشان مرور کنند تا خداوند قومی را ساخته داشت و بدفن ایشان بگماشت همانا از خاطر من سترده نگردد که حسین را از حرم خدا و حرم رسول خدا طرد کردی و قتل او را با پسر مرجانه درقلم آوردی از کرم خدای متوقع چنانم که در کیفر کردار تو تعجیل فرماید و خون فرزندان پیغمبر خود را از تو بازجوید و اینکه گفتی در ادای عطای من نسیان نپذیری و جوایز و صلات از من بازنگیری البته عطیت خویش را از من بازگیر که من محبت خود را از تو بازگرفتم قسم بجان من که حقوق ما را از ما دریغ داشتی و جز باد ای اندک خاطر نگماشتی با اینهمه از من مسئلت میکنی که مردم را بمتابعت عبدالله زبیر نگذارم و بطاعت تو بگمارم و حال آنکه پسرعم مرا بقتل آوردی و عیال او را اسیر کردی و فرزندان پیغمبر را که در طریق هدایت مشاعل جهان افروز و در ظلمت غوایت ستارگان روز بودند لشکرهای تو بامر تو همگان را در مصرعی واحد صرعی و قتلی افکندند مگر دست فرسود نسیان داشتی گاهی که عوانان خویش را گماشتی که حسین را در حرم خدای بقتل رسانند و همواره در حضرت او کینی اندوختی و کیدی انگیختی تا او را مسافر عراق ساختی و بکین اهل بیتی میان بستی که بحکم قرآن خداوند ایشان را پاک و پاکیزه آفرید ما ئیم آن جماعت نه پدران جافی و طاغی و کافر و فاجر تو که با رسول خدای قتال دادند مگر پدر و جد تو نبودند که بر خدا و رسول بیرون شدند هم اکنون اگر تو پیشی بگیری از من از اینجهان از آن پیش که من خون حسین را از تو بجویم باکی نیست چه بسیار انبیا که قبل از من شهید شدند لکن خداوند از برای کیفر حاضر و ناصر است تو نیز آگاه میشوی در روز بازفراه شگفتی آنکه تو در طلب مودت من باشی و حال آنکه میدانی اگر من با تو بیعت کنم جز این نیست که میدانم فرزندان پدر و عم من سزاوارتر ند از تو و پدر تو در امر خلافت لکن شما ستم کردید بر صاحب حق و ما خوذ داشتید چیزی را که در آن حقی و بهره نداشتید و من بر یقینم که خداوند شما را چنان عذاب کند که قوم عاد و ثمود را و پیغمبران لوط و اصحاب مدین را همانا ای یزید از این بزرگتر شماتت نتواند بود که تو بر ذمت نهادی دختران و زنان و اطفال رسول خدای را چون اسرای کفار از عراق بسوی شام کوچ دادی تا مردمان قدرت ترا بر ما نظاره کنند و استیلای ترا بر آل رسول دیدار نمایند گمان میکنی که کافران و فاجران را که در یوم بدر کشته شدند بخونخواهی پرداختی و انتقامی که از بیم در خاطر منهفتی آشکار ساختی و حسدی که در دل چون آتش در آتش زنه جیند و ختی برافروختی همانا خون عثمان را تو و پدرت معاویه دست آویز وصول مقصود ساختید و رایات بغی و طغیان برافراختید وای بر تو چون روز رستاخیز در مقام بازپرس ایستاده باشی خاک بر دهان و سنگ بر دندان چه ناستوده سرشت و نکوهیده نهاد که تو بوده امروز مغرور مباش اگر ما را مقهور داشتی چه امروز اگر بر تو ظفر نجستیم فردای قیامت نصرت ماراست در محضر حاکم عدل که هرگز بستم حکم نراند زود است که ماخوذ شوی بعذابی الیم و از این جهان سفر کنی بدروز و ذمیم و چند که در این جهان بپائی

بگردار ناصواب بر عصیان خود بفزائی سلام بر آن کس که طریق هدایت گرفت

جواب مکتوب ابن زیاد از یزید و طلب کردن یزید اسرا و سرهای شهیدان را

چون مکتوب عبیدالله بن زیاد را بیزید آوردند و او را از شهادت حسین بن علی علیهما السلام آگهی دادند بروایت ابن نما یزید بن معویه مجرب بن حریث بن مسعود الکلبی از قبیله بنی عدی بن جبار را با تفاق مردی دیگر از افاضل شام طلب کرد و ایشان را بسوی مدینه روان داشت تا مژده قتل حسین را بحاکم مدینه که اینوقت عمرو بن سعید بود برسانند و مردم مدینه را نیز از این واقعه هایله آگهی دهند اگر چند

ابن زیاد از این پیش این خبر را در مدینه سمر کرد و یزید خواست تا حزن و اندوه اهل بیت را تجدید کند و قهر و غلبه خود را باز ماندگان بنی هاشم بتازه تذکره نماید و در جواب ابن زیاد منشور کرد که بی توانی سرهای کشتگان را با اهل بیت رسول خدای بجانب شام کوچ میده و اموال و اثقال ایشان را نیز بصحبت ایشان حمل میکن چون ابن زیاد بر مکتوب یزید مشرف و مطلع گشت اهل بیت را بسیج سفر کرده سر مبارک حسین علیه السلام را طلب نمود و فرمان کرد تا حجامی حاضر شد و پاره گوشتها که در اطراف گردن امام علیه السلام سرودن اندام منکر بیست حکم داد تا حجام با تیغ باز گرد آنگاه بروایت سید مخفر بن ثعلب بن العایذی اطلب نمود تا حامل رؤس شهدا او باشد و شیخ مفید میفرماید سر حسین علیه السلام را بزجر بن قیس داد و ابو برده بن عوف الازدی و طارق بن ابی ظبیان را با پنجاه سوار بحفظ و حراست آن سر مبارک گماشت و همچنین سرهای بنی هاشم و دیگر شهیدان را با جماعتی از لشکر بصحبت زجر بن قیس روان داشت پس فرمان کرد تا سید سجاد علیه السلام را با غل و زنجیر بر نشاندند و اهل بیت رسول مختار را بی مقنعه و خمار بر هیونان سوار کردند و شمر بن ذی الجوشن را با گروهی از لشکر بر ایشان گماشت و گفت بعجلت کنید و خویشتن را بزجر بن قیس برسانید چه او مبلغی طی طریق کرده بود لاجرم شمر سرعت کرد و بازجر بن قیس پیوسته شد و در منزل نخستین چون فرود شدند اهل بیت را فرود آوردند آن پنجاه تن سوار که حافظ و حامل سر مبارک بودند نیز پیاده شدند و کناری گرفتند و آن سر مبارک را در صندوقی نهاده در کنار خویش جای دادند و مجلسی ساختند و بگساریدن کاسات خمر و عقار پرداختند چند که مست طافح گشتند و خرد را بدرود گفتند و بخفتند مگر تن از آن سواران که رغبت نبود و شرب خمر نمود لختی بیدار نشست و دیده بر دریچه آسمان بست ناگاه بانگ رعدی شنید و بارقه برقی دید چون نیک نگریست درهای آسمان را فراز یافت و همی دید که آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق و خاتم انبیا محمد مصطفی از آسمان فرود شدند و جبرئیل با جماعتی از فرشتگان خدمت مصطفی را ملازمت داشتند چون بر سر صندوق رسیدند جبرئیل آن سر مطهر را برگرفت و ببوسید و بر سینه خود بچسبانید و پیغمبران هر یک کار بدینگونه کردند و مصطفی را تعزیت گفتند و بگریستند و رسول خدا از همگان افزون بگریست این وقت جبرئیل گفت که ای محمد خداوند مرا در تحت حکومت تو باز داشته اگر فرمان کنی زمین را برامت تو واژگون کنم چنانکه بر قوم لوط کردم آن حضرت فرمود مرا در حضرت حق با ایشان حسابیست آنگاه فرشتگان بعرض رسانیدند که خداوند ما را بهلاکت این پنجاه تن فرمان داده فرمود فرمان شما راست لاجرم آن فرشتگان هر یک حربه بدست کردند و هر یکرا زخمی زدند چون نوبت بآن یک رسید که هشیار و بیدار بود فریاد برداشت که یا رسول الله الامان الامان آنحضرت فرمود دور شو که خدایت نیامرزاد لاجرم فرشتگان او را بسلامت گذاشتند و درگذشتند در بامداد یکتن از آن جماعت زنده نماند بلکه همگان رماد بودند سید بن طاوس و صاحب مناقب گویند جماعتی مردی را در مکه دیدند که باستار کعبه آویخته و همی گوید اللّهمّ اغفر لی وَما اَریٰك فاعلاً یعنی ای پروردگار من مرا بیامرز و همی دانم که نیامرزی او را گفتند لب فرو بند اگر گناه تو از قطرات باران و برگ درختان افزون باشد آرزو میرود که خداوند معفو دارد تا چه کردی که از رحمت خدای مأیوس گشتی آنمرد این قصه را شرح کرد چه خود آنکس بوده که پیغمبر فرمود خدایت نیامرزاد مکشوف باد که ثقات محدثین و مورخین متفقند که بعد از شهادت حسین علیه السلام عمر بن سعد نخست سرهای شهدا را نزدیک ابن زیاد روان کرد و از پس آن اهل بیت را بکوفه آورد و ابن زیاد بعد از شناعت و شماتت با سید سجاد و اهل بیت احمد مختار فرمان داد تا اهل بیت را در حبسخانه باز داشتند آنگاه یزید بن معاویه را مکتوب کرد که اکنون سرهای بریده و اهل بیت ستم رسیده فرمان چیست یزید در پاسخ نگاشت که اهل بیت را با سرهای شهدا بجانب شام روان باید داشت لاجرم ابن زیاد بسیج راه را ساختگی کرد و ایشان را از کوفه بجانب شام کسیل نمود همانا از یوم عاشورا تا گاهی که ابن زیاد کس بیزید میفرستاد روزی چند برفته بود و نیز مدتی باید که فرستاده ابن زیاد بشام رود و جواب مکتوب گرفته

طلب کردن یزید اهل بیت را

قصه آنکس که در کعبه طلب مغفرت میکرد

رسیدن اهل بیت روز اربعین بکربلا

باز شود و همچنان روزی چند باید تا ابن زیاد ساختگی کند و اهل بیت را از کوفه کوچ دهد بعید مینماید که اگر اینجمله را بحساب گیریم چهل روز بر آید پس روا باشد که گوییم چون اهل بیت از کوفه بجانب شام روان شدند روز اربعین که بیستم ماه صفر بود بکربلا رسیدند و ناله و عویل بر آوردند و سوگواری کردند و از آنسوی نیز جابر از مدینه بزیارت قبر حسین شتافته در کربلا یکدیگر را دیدار کردند لکن اگر گوییم گاهی که یزید اهل بیت را از شام بجانب مدینه گسیل نمود ایشان راه کربلا پیش داشتند و روز اربعین که بیستم صفر بود وارد کربلا شدند بنزدیک هیچ خردمند پسنده نیفتد چه آن مدت را که بشمار گرفتیم باید دو چندان بگیریم و آن با اربعین راست نیاید خاصه کوچ دادن زنان و اطفال صغار و جوانان بیمار و رنجدار چون علی بن الحسین و حسن مثنی اگر همه روز عاشورا بجانب شام سفر کردند روز اربعین باز شدن نتوانستند اکنون با سر سخن آییم چون یزید بن معاویه فرمان کرد که سرهای شهدا و اهل بیت رسول خدا را شهر بشهر و دیه بدیه بگردانند تا شیعیان علی بن ابیطالب پند گیرند و از خلافت آل علی مأیوس گردند و دل بر طاعت یزید بندند لاجرم لشکریان اهل بیت را با تمام شماتت و ذلت کوچ میدادند و بهر قریه و قبیله در میبردند اگرچه از طریق مقصود بیکسوی بود و سطح مسافت درازتر می افتاد و هر یک از زنان و کودکان بر کشتگان میگریستند با کعب نیزه میزدند و می آزردند بدینگونه کوچ دادند تا بقادسیه رسیدند ام کلثوم این شعر قرائت فرمود

ماتَتْ رِجالي وَافنَى الدَّهرُ سادَاتي — وَزادَني حَسَراتٍ بَعْدَ لَوْعاتي
صالُوا اللِّئامُ عَلَيْنا بَعْدَ ما عَلِمُوا — أنّا بَناتُ رَسُولٍ بِالهُدىٰ آتي
يُسَيِّرُونا عَلَى الأقتابِ عارِيَةً — كَأَنَّنا بَيْنَهُم بَعْضُ الغَنِيماتِ
عَزَّ عَلَيْكَ رَسُولَ اللهِ ما صَنَعُوا — بِأَهلِ بَيْتِكَ يا نُورَ البَرِيّاتِ

صاحب روضة الاحباب که از ثقات اهل سنت و جماعت است حدیث میکند که چون اهل بیت با موصل نزدیک شدند شمر بن ذی الجوشن حاکم موصل را مکتوب کرد که ما با تشریف فتح و نصرت و سرهای دشمنان یزید میرسیم فرمان کن تا مردمان کوی و بازار این شهر را بزیب و زینت کنند و خویشتن با بزرگان بلد ما را پذیره کن و با تمام حشمت لشکر ما را مهمان پذیر باش فرمانگذار موصل چون این بدانست اشراف بلد را انجمن فرمود و مکتوب شمر را باز نمود و گفت اگر من بصورت رضا دهم شما برشورید و سر بر تابید گفتند حاشا و کلا که ما درین امر قطع واحد و شنیع کردن نیستیم و بدین عیب و عار رضا دهیم این وقت والی موصل در جواب مکتوب شمر نگاشت که مردم این شهر بیشتر از شیعیان علی مرتضی و دوستداران آل عبایند اگر بدین شهر در آیید بعید نیست که بطرد و منع برخیزند و فتنه انگیزند صواب آنست که لختی دورتر ازین شهر فرود آیید و ماندگی راه را بشکنید و کوچ کنید و علف و آذوغه از برای لشکریان و ان شمر این سخن را از در صدق دانست و در یک فرسنگی موصل فرود آمد و سر مبارک حسین را از سنان نیزه فرود آورده بر فراز سنگی نهاد در خبر است که قطره خونی از آن سر مطهر بر سنگ آمد و در هر سال روز عاشورا از آن سنگ خون تازه جوشیدن داشت و مردمان آنجا انجمن شده سوگواری مینمودند این امر شگفت سالهای دراز تقریر داشت تا گاهی که آن سنگ را برگرفتند و بدیگر جای حمل دادند و چند که آن سنگ در آنجا منصوب بود مشهد نقطه مینامیدند گویند این آیت شگفت را در زمان مروان ناپدید کردند ابو مخنف میگوید اهل بیت را با سرهای شهدا از جانب شرقی حصاصه در گذرانیدند و طریق تکریت را پیش داشتند و عامل آن بلد مکتوب کردند که زاد و علوفه ذخیره بگذار و ما را پذیره کن حاکم تکریت فرمان کرد تا مردم شهر را در هم آوردند و برزن و بازار را زینت کردند و رایات را برافراختند و باد در بوقات انداختند و با عددی کثیر باستقبال بیرون شدند و سران سپاه را تلقی نمودند و در بیع

ورود اهل بیت بقادسیه

ورود اهل بیت بموصل

ورود اهل بیت بتکریت

هر یک از پذیرندگان که در شناس سرهای بریده سخن میکرد میگفتند مردی خارجی بر یزید بیرون شد عبیدالله بن زیاد او را بکشت اینک سر او و اصحاب اوست که بنزد یزید بن معاویه حمل میشود یکتن از مردم نصاری سر برآورد و گفت ایقوم من در کوفه بودم که این سر مبارک را در آوردند این سر خارجی نیست سر حسین بن علی بن ابیطالب است مردم چون این بشنیدند روی رای بگردانیدند و ساخته طرد و منع شدند و جماعت نصاری نیز با ایشان متفق گشتند و ناقوسها بنواختند و گفتند گروهی که پسر پیغمبر خویش را بکشند اگر همه ساعتی باشد رضا ندهیم که بشهر ما درآیند و برآسایند چون لشکریان این بدیدند ساخته راه شدند و از ارض تکریت کوچ دادند و از طریق بیابان دیر عروه را در نوشتند و از زمین صلیتا درگذشتند و بوادی نخله فرود شدند و آنروز و شب را او طراق کردند شبانگاه شنیدند که زنان

ورود اهل بیت بوادی نخله

جن بر حسین علیه السلام بدین اشعار مرثیه کردند

نِساءُ الجِنِّ اَسعَدنَ نِساءَ الهاشِمیّاتِ ‌ ‌ ‌ بَناتُ المُصطَفی اَحمَدَ یَبکینَ شَجیّاتِ
وَیا لَلنَ وَیَندُبنَ بُدُورَ الفاطِمیّاتِ ‌ ‌ ‌ وَیَلبَسنَ ثِیابَ السُّودِ لُبساً لِلمُصیباتِ
وَیَلطِمنَ خُدُوداً کَالدَّنانیرِ نَقیّاتِ ‌ ‌ ‌ وَیَندُبنَ حُسَیناً عَظُمَت تِلکَ الرَّزیّاتِ
وَیَبکینَ وَیَندُبنَ مُصابَ الاَحمَدیّاتِ

ورود اهل بیت بلینا

بامدادان از وادی نخله کوچ دادند و اراضی لینا را در سپردند و در مرز لینا نزول کردند و آنجا بلدی آباد بود زنان و مردان پیران و جوانان بجمله از بلده بیرون شدند و چون سر مبارک حسین علیه السلام را دیدار کردند سلام بروی فرستادند و جدش رسول خدا و پدرش علی مرتضی را درود گفتند و بانگ در دادند که ای کشندگان اولاد پیغمبران بیرون شوید از بلد ما و زبان بلعن و شتم آنجماعت بگشودند سران لشکر چون این بشنیدند در خشم شدند و حکم بقتل و غارت آن بلد دادند و آن بلده را خراب کردند و از آنجا بکحیل آمدند مکشوف باد که ورود اهل بیت را بموصل بروایت صاحب روضة الاحباب رقم کردیم چون ابو مخنف را در تقریر این قصه با او مباینتی است از تحریر روایت او دست باز نمیداریم مع القصه قواد لشکر بحاکم موصل مکتوب کردند که ما با سر حسین و اهل بیت او در میرسیم ما را پذیره شوید چون این مکتوب را حاکم موصل قرائت کرد بفرمود تا شهر را بحلی و زینت بیاراستند و بزرگان شهر را از هر سوی طلب نمود گفتند خبر چیست گفت مردی خوارج را عبیدالله بن زیاد مقهور و مقتول داشته اینک سر او را بدرگاه یزید انفاذ میدارد و باتفاق بزرگان شهر شش میل لشکر ابن زیاد را استقبال کرد مردی از اهل بلد از قصه آگاه شد و بدانست که اینک سر حسین بن علی علیهما السلام که این لشکر حامل اند چون باز شدند مردم شهر را آگهی داد و چهار هزار سوار از قبیله اوس و خزرج و دیگر مردم فراهم شد و متفق و موافق شدند که با لشکر ابن زیاد قتال دهند و آن سر مبارک را ماخوذ دارند و در بلد خود بخاک بسپارند باشد که این فخر تا قیامت در خاندان ایشان بپاید چون لشکر ابن زیاد این بدانستند از آنجا کوچ دادند و تل اعفر و جبل سنجار را در نوشتند و بارض نصیبین فرود شدند و اهل بیت را با سرهای شهیدان

ورود اهل بیت بموصل بروایت ابی مخنف

ورود اهل بیت بنصیبین

عبور دادند چون چشم زینب بر سر برادر افتاد این شعر بگفت

اَتُشهِرُونا فِی البَرِیَّةِ عَنوَةً ‌ ‌ ‌ وَوالِدُنا اَوحی اِلَیهِ جَلیلُ
کَفَرتُم بِرَبِّ العَرشِ ثُمَّ نَبِیِّهِ ‌ ‌ ‌ کَاَن لَم یَجِئکُم فِی الزَّمانِ رَسُولُ
لَحاکُمُ اِلهُ العَرشِ یا شَرَّ اُمَّةٍ ‌ ‌ ‌ لَکُم فِی لَظی یَومَ المَعادِ عَوِیلُ

ورود اهل بیت بدعوات

بامدادان از نصیبین بیرون شدند و اراضی عین الورد را در سپردند چون راه با دعوات نزدیک کردند کتابی بحاکم دعوات رقم کردند که از در علوفه لشکر را ساختگی کن و با معارف شهر ساخته پذیره باش حاکم دعوات فرمان کرد تا در بوقات بدمیدند و با بزرگان شهر

باستقبال

باستقبال بیرون شد و سپاه ابن زیاد را با سرهای شهدا و اهل بیت مصطفی از باب الاربعین بشهر در آورد و سر مبارک حسین را در رحبه شهر نصب نمود و بفرمود از چاشتگاه تا نماز دیگر منادی ندا در داد که هذا رأس خارجی علی یزید بن معویة و مردم شهر نیمی گریان و نیمی خندان بودند و لشکر ابن زیاد آنشب را بنوشیدن ناب عقار و نیوشیدن نوای موسیقار بروز آوردند بامدادان که بار بربستند علی بن الحسین زار بگریست و این شعر قرائت کرد

لَیتَ شِعری اَعاقِلٌ فِی الدَّیاجی ‌ ‌ ‌ بانَ مِن مُخبِرِ الزَّمانِ یُناجی
اَنا نَجلُ الاِمامِ ما بالُ حَقّی ‌ ‌ ‌ ضائِعٌ بَینَ عُصبَةِ الاَعلاجِ

ورود اهل بیت بقنسرین

در خبر است که در آن رحبه که سر مبارک امام را نصب کردند از آن پس هر کس از برای انجاح مهمی بدانجا شد البته حاجت او با اسعاف مقرون گشت بالجمله از دعوات طی طریق کرده بقنسرین رسیدند مردم آن بلده همگان از شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند چون وصول ایشان را بدانستند دروازه ها را استوار بر بستند و از فراز باره بانگ لعن و طعن و سب و شتم در دادند و آن جماعت کفار و فجار را برمی احجار طرد و منع کردند و گفتند ای قاتلان اولاد پیغمبران سوگند با خدای اگر همگان گردن بر حد تیغ نهیم یکتن از شما را راه بدین شهر ندهیم ام کلثوم علیها السلام بگریست و این شعر تذکره فرمود

کَم تَنصِبُونَ لَنا الاَقتابَ عارِیَةً ‌ ‌ ‌ کَاَنَّنا مِن بَناتِ الرُّومِ فِی البَلَدِ
اَلَیسَ جَدّی رَسُولَ اللهِ وَیلَکُمُ ‌ ‌ ‌ هُوَ الَّذی دَلَّکُم قَصداً اِلَی الرَّشَدِ
یا اُمَّةَ السُّوءِ لا سُقیاً لِرَبعِکُمُ ‌ ‌ ‌ اِلّا عَذاباً کَما اَخنی عَلی لُبَدِ

ورود اهل بیت بمعرة النعمان

چون لشکریان دست بر ورود قنسرین نیافتند ناچار بجانب معرة النعمان بشتافتند مردم آن در بروی ایشان بگشادند و لشکر را پذیره کردند و علف و آذوغه بیاوردند لاجرم آنشب را بتمام رامش و آرامش بپای آوردند و چون سفیده بدمید از آنجا کوچ داده بکنار شیزر فرود شدند در شیزر پیری سالخورده و فرتوت بود مردم را طلب کرد و فرمود ای قوم اینک سر فرزند مصطفی و پسر علی مرتضی و پاره جگر فاطمه زهراست رضا ندهید که اینجماعت مذموم مشئوم بدین شهر درآیند و سعادت ابد را در متابعت محمد و آل محمد از شما بزدایند مردم شیزر در دفع لشکریان همدست و همداستان شدند و قواد سپاه ابن زیاد ناچار بار بربستند و برنشستند و طریق قلعه کفرطاب پیش داشتند و در آنجا حصنی اگرچند خرد بود لکن استوار بود بر روی لشکریان در فرو بستند و از پی مدافعه بر فراز باره صعود دادند خولی بن یزید اصبحی بپای باره آمد و ندا در داد که آیا شما در تحت فرمان یزید بن معویه نیستید ابواب حصن را فراز کنید و ما را آب دهید گفتند سوگند با خدای که شما را شربتی از آب نچشانیم مگر شما آن مردم نیستید که حسین بن علی علیهما السلام را با لب تشنه شهید کردید لشکر ابن زیاد چون دانستند که از آنجا بهره نتوان یافت ناچار کوچ دادند و باراضی سیبور فرود شدند اینوقت سید سجاد این اشعار انشاد فرمود

ورود اهل بیت بشیزر

ورود اهل بیت بسیبور

سادَ العُلُوجُ فَما تَرضی بِذا العَرَبُ ‌ ‌ ‌ وَصارَ یُقدَمُ رَأسَ الاُمَّةِ الذَّنَبُ
یا لَلرِّجالِ لِما یَأتِی الزَّمانُ بِهِ ‌ ‌ ‌ مِنَ العَجیبِ الَّذی ما مِثلُهُ عَجَبُ
آلُ الرَّسُولِ عَلَی الاَقتابِ عارِیَةً ‌ ‌ ‌ وَآلُ مَروانَ تَسری تَحتَهُم نُجُبُ

اینهنگام اهل سیبور انجمن شدند و پیران و جوانان گرد آمدند شیخی سالخورده از میان برخاست و او از آن مردم بود که ادراک صحبت عثمان بن عفان کرده بود گفت خداوند انگیزش فتنه را مکروه میدارد و شما بر پای شوید و فتنه را بر پای نگذارید همانا این سر را در تمام امصار و بلدان طواف داده اند و هیچکس با ایشان در باب خلاف نفرموده شما را چه افتاده که از در مدافعت بیرون شوید و تا سپس مقاتلت کنید بگذارید تا از

از بلد شما نیز در گذرانند جوانان گفتند لا والله هرگز نگذاریم که این قوم پلید بقدوم خویش بلد ما را آلایش دهند و در زمان شتافتند و قنطره جسر را از آب قطع کردند و ساخته جنگ شدند و شاکی السلاح بیرون تاختند خولی با انبوهی از لشکر بمقاتلت ایشان برنشست و جنگ در پیوست و در میان هر دو لشکر حرب بر پای ایستاد و رزمی صعب برفت شش صد تن از لشکر ابن زیاد دستخوش تیغ پولاد شد و جماعتی از جوانان سیبور نیز رهینه خاک گشت ام کلثوم علیها السلام گفت این بلد را نام چیست گفتند سیبور فقالت اَعْذَبَ اللهُ تَعالی شَرابَهُمْ وَاَرْخَصَ اَسْعارَهُمْ وَدَفَعَ اَیْدِیَ الظَّلَمَةِ عَنْهُمْ فرمود خداوند گوارا کند آب ایشان را و ارزان کناد خوردنی و پوشیدنی ایشان را و باز داراد دست ستمکاران را از ایشان ابو مخنف گوید از آن پس اگر جهان همه بجور و ستم انباشته شدی در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایت قسط و عدل افراشته نگشتی بالجمله از آنجا کوچ داده بدان اراضی حماة آمده مردم حماة چون از رسیدن ایشان آگهی یافتند ابواب قلعه را فرو بستند و بر فراز سور برآمدند و ندا در دادند که ای کشندگان فرزندان پیغمبر ازین بلد بار بر بندید سوگند با خدای شما را بدین راه نگذاریم چند که همگان با تیغ در گذریم چون این بشنیدند از آنجا بجانب حمص کوچ دادند و حاکم حمص را که خالد بن نشیط بود مکتوب کردند که علف و آذوغه لشکر را فراهم کند و با بزرگان بلد پذیره شود خالد آذوغه فراهم آورد و شهر را بزینت کرده خویشتن با گروهی باستقبال شتافت و سه میل طی مسافت کرد چون خالد با سران سپاه مراجعت بحمص نمود مردم شهر صغیر و کبیر بر شوریدند و بر باب حصن انجمن شدند و سران سپاه ابن زیاد را برمی احجار فرو گرفتند و بیست و شش تن از ایشان را عرضه هلاک و دمار داشتند و همی گفتند یا قوم لا کُفْرَ بَعْدَ ایمانٍ وَلا ضَلالَ بَعْدَ هُدًی و ایشان را برمی احجار براندند تا کنار خانه خالد در کنیسه قسیس بازماندند و مردم شهر بشرط سوگند همدست و همداستان شدند که با خولی و لشکر ابن زیاد رزم دهند و سر مبارک حسین علیه السلام را از ایشان ماخوذ دارند چون لشکریان مردم حمص را که دانای رزم و توانای آورد بودند ساخته مبارزت و مناجزت دیدند دهشتزده و بیمناک از آنجا کوچ دادند و طریق بعلبک پیش داشتند و بحاکم بعلبک نگاشتند که اینک سرهای خوارج و اهل بیت ایشان است که بدرگاه امیر المؤمنین یزید بن معویه حمل میدهیم علف و آذوغه مهیا کن و مار اتلقی فرما حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان بپرداختند و سویق و شکر و دیگر ماکول و مشروب مهیا ساختند و دفوف بنواختند و رایتها برافراختند و باد در بوقات در دمیدند و آنگاه فراز آمدند و پذیره کردند و در آوردند ام کلثوم علیها السلام فرمود این بلد را نام چیست گفتند بعلبک فقالت اَبادَ اللهُ تَعالی خَضْراءَهُمْ وَلا اَعْذَبَ اللهُ شَرابَهُمْ وَلا رَفَعَ اَیْدِیَ الظَّلَمَةِ عَنْهُمْ فَلَوْ اَنَّ الدُّنْیا کانَتْ مَمْلُوَّةً عَدْلاً وَقِسْطاً لَما نالَهُمْ اِلّا ظُلْماً وَجَوْراً یعنی خداوند هلاک کناد خضرت و نضرت ایشان را و گوارا نفرماید آب ایشان را و نیروی ستمکاران را از ایشان کم نکناد و اگر دنیا بعدل و داد آگنده باشد ایشان را جز جور و ستم بهره مرساناد بالجمله آن شب لشکریان بنوش و مای بپای آوردند و گاهی که سپیده بردمید و آفتاب سر بر کشید بر نشستند و طی مسافت کرده در کنار دیر راهبی که آبی گوارا داشت فرود شدند و اهل بیت را در طرفی باز داشتند و دیده بانان بر ایشان بگماشتند سید سجاد علیه السلام این اشعار انشاد فرمود

شعر

هُوَ الزَّمانُ فَما تَفْنی عَجائِبُهُ	عَنِ الْکِرامِ وَلا تَفْنی مَصائِبُهُ
فَلَیْتَ شِعْری اِلی کَمْ ذا تُجاذِبُنا	صُرُوفُهُ وَاِلی کَمْ ذا نُجاذِبُهُ
یُسَیِّرُونا عَلَی الْاَقْتابِ عارِیَةً	وَسائِقُ الْعِیسِ یَحْمی عَنْهُ غارِبُهُ
کَاَنَّنا مِنْ بَناتِ الرُّومِ بَیْنَهُمُ	اَوْ کُلُّ ما قالَهُ الْمُخْتارُ کاذِبُهُ
کَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللهِ وَیْلَکُمُ	یا اُمَّةَ السَّوْءِ قَدْ ضاقَتْ مَذاهِبُهُ

ورود اهل بیت بحماه

ورود اهل بیت بحمص

ورود اهل بیت ببعلبک

ورود اهل بیت بدیر راهب

بالجمله چون

بالجمله چون آفتاب طریق افول گرفت لشکریان سر مبارک حسین علیه السلام را در کنار صومعه راهب جای دادند پس فرو نشستند و بعیش و طرب و لهو و لعب پرداختند مکشوف باد که اسلام راهب و معجزه آن سر مبارک را مورخین و محدثین سنی و شیعی در کتب معتبره با اندک میونتی رقم کرده اند چنانکه در کتاب فاضل مجلسی و کتاب خرایج و منتخب طریحی و روضة الاحباب و دیگر کتب باسناد معتبره مرقوم است و من بنده این قصه را نقد کرده مینگارم چون لشکر ابن زیاد در کنار دیر راهب سر حسین علیه السلام را در صندوقی نهاده فرو گذاشتند و خود نشستند تا پاسی از شب بمیگساریدن کاسات عقار و استماع نغرات موسیقار بپای بردند آنگاه خوان بنهادند و بخورش و خوردنی پرداختند ناگاه نگریستند که دستی از دیوار بیرون شد و با قلمی از پولاد این شعر را بر دیوار دیر راهب با خون نگاشت

اَتَرْجُوا اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْناً	شَفاعَةَ جَدِّهِ یَوْمَ الْحِسابِ

آن جماعت سخت بترسیدند و بعضی پیش شدند که دست و قلم را ماخوذ دارند ناپدید شد چون باز آمدند و مشغول طعام شدند دیگر باره آن دست با قلم پولاد بیرون شد و این شعر نوشت

فَلا وَاللهِ لَیْسَ لَهُمْ شَفیعٌ	وَهُمْ یَوْمَ الْقِیمَةِ فِی الْعَذابِ

دیگر باره همگان برخاستند تا بشد که آن دست را بدست گیرند همچنان ناپدید گشت چون باز شدند باز بیرون شد و بنوشت

وَقَدْ قَتَلُوا الْحُسَیْنَ بِحُکْمِ جَوْرٍ	وَخالَفَ حُکْمُهُمْ حُکْمَ الْکِتابِ

ابو مخنف لوط بن یحیی در کتاب خویش سند بسهل میرساند که هاتفی ندا در داد و این اشعار را با اندک میونتی بیان کرد

اَتَرْجُوا اُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَیْناً	شَفاعَةَ اَحْمَدَ یَوْمَ الْحِسابِ
وَقَدْ غَضِبُوا الْاِلهَ وَخالَفُوهُ	وَلَمْ یَخْشَوْهُ فی یَوْمِ الْمَآبِ
اَلا لَعَنَ الْاِلهُ بَنی زِیادٍ	وَاَسْکَنَهُمْ جَهَنَّمَ فِی الْعَذابِ

مع القصه آن طعام بر حارسان سر حسین علیه السلام در آن شب ناگوار افتاد و با تمام خوف و خشیت بخفتند نیمشب راهب را چنانکه رعد بخروشد بانگی بگوش رسید چون گوش فرا داشت همه ذکر تقدیس و تسبیح شنید برخاست و سر از دریچه صومعه بیرون کرد و دید که از صندوقی که در کنار دیوار دیر نهاده اند نوری عظیم ساطع میشود و چنان صعود میکند که چنگ در دامن آسمان میزند آنگاه نگریست که درهای آسمان فراز گشت و فرشتگان خدای فوجی از پس فوجی فرود آمدند و همی گفتند اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ صَلَواتُ اللهِ وَسَلامُهُ عَلَیْکَ راهب را از این حدیث شگفت آمد و جزعی شدید و فزعی هولناک فرا گرفت بود تا ظلمت منکشف شد و سپیده سر بر زد پس از صومعه بیرون شد و بمیان جماعت آمد و بانگ در داد که زعیم لشکر کیست گفتند خولی بن یزید اصبحی نزدیک خولی آمد و پرسش نمود که درین صندوق چیست که حمل میدهید گفت سر مردی خارجی و او در اراضی عراق بر یزید بیرون شد و عبید الله بن زیاد او را بقتل رسانید گفت نامش چیست گفت حسین بن علی بن ابیطالب گفت مادرش کیست گفت فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی راهب گفت هلاک باد شما را بدانچه کردید همانا اخبار ما سخن از در صدق کردند که گفتند اِنَّهُ اِذا قُتِلَ هذَا الرَّجُلُ تَمْطُرُ السَّماءُ دَماً عَبِیطاً یعنی هر وقت این مرد کشته شود آسمان خون تازه خواهد بارید و این نیست جز در قتل نبی یا وصی نبی اکنون خواستارم که ساعتی این سر را با من گذارید آنگاه مسترد دارم خولی گفت ما این سر را مکشوف ننماییم مگر در نزد یزید بن معویه و ما خود میداریم از وی جایزه خویش را راهب گفت جایزه تو چیست گفت بدره که حامل ده هزار درهم باشد گفت این مبلغ بر ذمت منت که با تو عطا کنم گفت حاضر کن راهب همیانی بیاورد

که ده هزار درهم بشمار رفت پس خولی آن مبلغ را در دو همیان مضبوط ساخت و خاتم بر نهاد و بگنجور خویش داد و آن سر مبارک را راهب پس راهب با مشک و کافور در حریری بیاکند و در کنار خود نهاد و بنالید و بگریست آنگاه آن سر همایون را مخاطب داشت و قال واللّه یعزّ علیّ یا ابا عبد اللّه ان لا اواسیک بنفسی و لکن یا ابا عبد اللّه اذا لقیت جدّک محمّد المصطفی صلّی اللّه علیه و آله فاشهد لی انّی اشهد ان لا اله الّا اللّه وحده لا شریک له و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه و اشهد انّ علیّا ولیّ اللّه اسلمت علی یدیک و انا مولاک راهب کلمه بگفت و در خدمت ابو عبد اللّه مسلمانی گرفت در بعضی کتب و بحر اللئالی و شرح شافیه مسطور است که سر حسین علیه السلام با راهب تکلّم فرمود و شفاعت او را در قیامت بر ذمت نهاد بالجمله راهب آن سر را مسترد ساخت و لشکریان کوچ دادند در منزل دیگر خواستند آن مبلغ را بخش کنند خولی فرمان داد تا آن دو همیان را بیاوردند چون خاتم برگرفت آن درهم‌ها را سفال یافت و بر یکجانب هر یک مکتوب بود و لا تحسبنّ اللّه غافلا عمّا یعمل الظّالمون و بر جانب دیگر مکتوب بود و سیعلم الّذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون خولی گفت انّا للّه و انّا الیه راجعون خسر الدّنیا و الآخرة مردم خویش را گفت این راز را پوشیده دارید

ورود اهل بیت بحران

در خبر است که آن راهب بعد از این واقعه از صومعه بیرون شد و در کوهسار می‌زیست و بعبادت و زهادت روزگار بپای برد تا گاهی که رحلت بسرای دیگر کشید صاحب روضة الاحباب که از موثقین علمای سنّت و جماعت است میگوید جهودی که او را یحیی حرّانی می‌نامیدند در فراز تلّی نزدیک بشهر حرّان خانه کرده بود در روزی که اهل بیت را از دیر راهب بحرّان کوچ میدادند او را مسموع افتاد که جماعتی از نسوان را صغیر و کبیر اسیر گرفته‌اند و با عددی کثیر از سرهای بریده امروز وارد حرّان خواهند کرد یحیی از خانه بیرون شد و از فراز تل بزیر آمد و در کنار راه بانتظار نشست تا گاهی که لشکر ابن زیاد پدیدار شد یحیی نظاره کرد دید که سرهای بریده را بر سنان نیزه‌ها نصب کرده حمل میدهند و اهل بیت را چون اسرای کفّار از قفای سرها میرانند در میانه چشم یحیی بر سر همایون پسر مصطفی افتاد و شعشعه جمالش در چشم یحیی تجلّی دیگر نمود نیک نگریست دید که لبهای مبارکش را جنبشی است یحیی پیش شد و گوش فرا داشت شنید که میفرماید و سیعلم الّذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون یحیی چون از سر بریده این آیه مبارکه اصغا نمود و این آیت عظیم را دیدار کرد او را دهشتی و حیرتی بزرگ فرو گرفت و نا پروا نزد یکتن از لشکریان شتافت و گفت بگوی این سر از آن کیست گفت سر حسین پسر علی مرتضی گفت مادرش را چه نام است گفت فاطمه دختر محمّد مصطفی گفت این اسیران چه کسانند گفت فرزندان و خویشاوندان حسین اند یحیی بهای های بگریست و گفت سپاس خدای را که بر من مکشوف ساخت که جز در شریعت محمّد مشی کردن ضلالت بود و کیفرش نار مخلّد است و بدین میزان جور و ستم و حزن و الم جز در خانواده انبیا فرود نشود و این بلیّه عظمی و داهیه دهیا نیز بر حقیّت ایشان برهانیست پس کلمه بگفت و مسلمانی گرفت و خواست از ساز و سامان خود اهل بیت را برگ و نوائی دهد لشکریان او را منع کردند و از سطوت یزید بیم دادند یحیی که شیفته حسین علیه السلام بود و چون شیفتگان از هیچ سود و زیانی آگهی نداشت آهنگ مقاتلت کرد و شمشیر بکشید و با ایشان بکوشید چندانکه شربت شهادت بنوشید او را نزدیک بدروازه حرّان بخاک سپردند و از آن پس مشهور بیحیای شهید شد

ذکر در آوردن اهل بیت رسول خدا را با سرهای شهدا علیهم السلام بشهر شام

سید بن طاوس حدیث میکند که چون اهل بیت رسول خدا را در همه امصار و بلدان بتاختند و سر سیّد الشّهدا علیه السلام را مطمح انظار ساختند گاهی که نزدیک با دمشق شدند امّ کلثوم علیها السلام شمر بن ذی الجوشن را طلب نمود و فرمود مرا با تو حاجتی است گفت حاجت چیست فرمود اینک شهر دمشق است ما را از دروازه‌ئی داخل کن که مردمان کمتر انجمن باشند و چندانکه ممکن باشد کمتر نگران ما شوند و سرهای شهدا را از برای اشتغال تماشائیان از پیش روی ما برافرازید تا مردمان بنگریستن ما نپردازند شمر که خمیر مایه شرارت بود و جبلّتش

منشور شقاوت داشت چون تمنّای او را بدانست یکباره برخلاف مراد او میان ببست فرمان داد تا سرهای شهیدان را در خلال محمل نسوان باز دارند و ایشان را از دروازه ساعات که انجمن رعیّت و رعات است در آورند تا مردمان از نظاره ایشان سیر و سیراب شوند و آن راه نیز تا دار الاماره یزید بی طرق بود لاجرم اهل بیت را بدین صفت کوچ دادند تا در باب مسجد جامع که جای بازداشت اسیران بازداشتند مردی از مشایخ شام چون ایشان را دیدار کرد از اسرای کفّار دانست فقال لهم الحمد للّه الّذی قتلکم و اهلککم و قطع قرن الفتنة یعنی سپاس خدای را که کشت شما را و هلاک ساخت شما را و شاخ فتنه را از بن برکند و از سبّ و شتم و فحش هیچ دقیقه فرو نگذاشت چون خاموش شد سیّد سجّاد علیه السلام بسخن آمد فرمود ای شیخ آیا کتاب خدای را تلاوت کرده باشی گفت قرائت کرده‌ام فرمود این آیه مبارکه را قرائت نمودی قل لا اسئلکم علیه اجرا الّا المودّة فی القربی عرض کرد قرائت کرده‌ام فرمود بدین آیت گذشته باشی و آت ذا القربی حقّه عرض کرد گذشته باشم فرمود این آیت را تلاوت کردی انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا عرض کرد خوانده‌ام فرمود ای شیخ این آیات در حقّ ما فرود شده ماییم ذی القربی و ماییم آن اهل بیت که خداوند از هر آلایشی پاک و پاکیزه فرمود شیخ شامی چون این کلمات بشنید دست بسوی آسمان برافراشت و سه کرّت عرض کرد اللّهمّ انّی اتوب الیک اللّهمّ انّی ابرء الیک من عدوّ آل محمّد و من قتلة اهل بیت محمّد یعنی از در توبت و انابت بیرون شده عرض کرد الهی بیزارم از دشمنان محمّد و کشندگان اهل بیت محمّد همانا چندانکه قرائت قرآن کردم بمعنی این کلمات راه نبردم آنگاه عرض کرد یا ابن رسول اللّه آیا توبه من پذیرفته است فرمود ان تبت تاب اللّه علیک و انت معنا یعنی اگر توبه کنی خداوند می‌پذیرد و تو با ما خواهی بود عرض کرد من تائبم چون این خبر بیزید رسید فرمان کرد تا او را بقتل رسانیدند

قصه سهل ساعدی

صاحب مناقب باسناد خویش از سهل بن سعد ساعدی حدیث میکند که گفت بحاجتی سفر بیت المقدس کردم و از آنجا بشهر شام در آمدم شهری دیدم با غزارت میاه و خضارت گیاه و اشجار در هم رفته و بساتین بهم پیوسته کوی و بازار را آسمانه و جدار بدیباهای زرتار و پرده‌های زرنگار محفوف و ملفوف و زنان مغنّیه بی پرده بنواختن طبول و دفوف مشغول مرا شگفت آمد که این فرحت و سرور چیست مردم چرا چندین شاد و شادیخواره‌اند مردی را گفتم مگر اهل شام را امروز عیدیست که تا کنون ما را آگهی نرسیده و ندانسته‌ایم گفتند ای شیخ مگر تو مردی اعرابی بوده و از اقصای بادیه رسیده گفتم لا و اللّه من سهل بن سعد ساعدی صاحب رسول خدایم قالوا یا سهل ما اعجبک السّماء لا تمطر دما و الارض لا تخسف باهلها گفتند ای سهل ترا شگفتی در نمیبرد که آسمان بجای باران خون نمیبارد و زمین اهلش را خسف نمیکند گفتم از برای چه گفتند امروز سر حسین بن علی بن ابیطالب را از ارض عراق بدرگاه یزید به هدیه آورده‌اند گفتم وا عجبا سر حسین را نزد یزید هدیه میبرند و مردم شاد و فرحان میکردند از کدام دروازه داخل مینمایند بدروازه ساعات اشارت کردند در این سخن بودیم که رایات فراوان پدیدار شد و سرهای شهدا را بر سنان نیزه‌ها نصب داده از پی یکدیگر حمل میدادند و سر حسین علیه السلام را که شبیه‌ترین خلق با رسول خدای بود بر فراز رایتی منصوب نموده بودند و از قفای آن رایت دختری بر شتری بی وطا و محمل سوار بود من بنزدیک او شتافتم و گفتم کیستی گفت من سکینه دختر حسینم عرض کردم من سهل بن سعد از اصحاب جدّ توام اگر در خور من خدمتی است فرمان کن تا فرمان پذیر شوم فرمود اگر توانی حامل این سر مبارک را بگوی تا این سر را دورتر از ما حمل دهد تا مردمان بنظاره آن سر مطهّر پردازند و کمتر بحرم رسول خدای نظر اندازند سهل میگوید حامل آن سر مبارک را گفتم توانی در بهای اسعاف حاجت من چهل دینار زر سرخ از من ماخوذ داری گفت حاجت چیست گفتم این سر مبارک را از پیش روی حرم تنحّی ده و دورتر حمل میده این سخن را از من بپذیرفت و زر بگرفت و پیشتر شتافت سهل بن سعد گوید گاهی که سر مبارک حسین علیه السلام را در شهر دمشق حمل میدادند پنج تن از زنان شام را نگریستم که از

هلاک زنان که سنگ بر سر مبارک زدند

برای تماشا بر دریچه کوشکی بلند بر آمده بودند و در میان ایشان پیرزنی فرتوت محدودبة الظهر بود چون سر حسین علیه السلام را از برابر آن دریچه در میگذرانیدند آن عجوز با پشت خمیده برخاست و سنگی بدست کرده بر آن سر همیون افکند چنانکه ثنایای مبارکش آمد چون این بدیدم از آن ملعونه دست برداشتم و گفتم اللّهمّ اَهلِکها و اَهلِکهنّ معها بحقّ محمّدٍ و آله صلّی الله علیه و آله اجمعین هنوز این کلام را تمام نیاورده بودم که آن دریچه فرود آمد و آن ملعونه و آنانکه با وی بودند بزیر سنگ و خاک هلاک شدند. ابو مخنف گوید مردی از اهل شام عجلت کرد و نزدیک یزید شد و قال اقرّ الله عینک ایّها الخلیفة یعنی روشن کناد خداوند چشم ترا گفت خبر چیست گفت رسیدن سر حسین یزید را اینکونه سخن کردن پسنده نیفتاد گفت لا اقرّ الله عینک گفت روشن مکناد خداوند چشمهای ترا و حکم داد تا او را در حبس باز داشتند و فرمان کرد تا یکصد و بیست رایت برافراخته کردند و سر حسین علیه السلام را پذیره شدند و در تحت رایات بسیار کس تکبیر و تهلیل همی گفت و بسیار کس از مردم شام اصغا نمودند که آن سر مبارک کرة بعد کرة همی گفت لا حول و لا قوة الا بالله ناگاه بانگ هاتفی برخاست و این اشعار قرائت کرد

جاؤا برأسک یا ابن بنت محمّدٍ	مترمّلاً بدمائه ترمیلاً
لا یوم اعظم حسرةً من یومهم	و اراه رهناً للمنون قتیلاً
فکانّما بک یا ابن بنت محمّدٍ	قتلوا جهاراً عامدین رسولاً
قتلوک عطشاناً و لمّا یرقبوا	فی قتلک التأویل و التنزیلا
و یکبّرون اذا قتلت و انّما	قتلوا بک التکبیر و التهلیلا

از طریق خیزران در آمدند سرهای شهدا را از پیش روی حمل دادند و اهل بیت را از دنبال در محملهای بی پوشش و شترهای بی وطا برنشانده طی طریق کردند مردی گفت چه نیکو اسیرانی که ایشانند تا از کدام شهر و کدام بلدند سکینه فرمود نحن سبایا آل محمّدٍ منهال ابن عمرو میگوید سوگند با خدای گاهی که سر حسین را بدمشق در آوردند از پیش روی قرائت سوره کهف میکرد چون بدین آیه مبارکه رسید ام حسبت انّ اصحاب الکهف و الرّقیم کانوا من آیاتنا عجباً آن سر مبارک بلسانی طلق و بیانی فصیح فرمود اعجب من اصحاب الکهف قتلی و حملی عجیب تر از اصحاب کهف کشتن من و حمل دادن سر منست در خبر است که ابراهیم بن طلحة ابن عبدالله چون شنید که اسرا بشهر در می آیند باستقبال علی بن الحسین علیه السلام سرعت کرد و از در شناعت و شماتت گفت یا علیّ ابن الحسین من غلب و بروایتی اینوقت آنحضرت در محملی بود و سر در گریبان فرو میداشت پس سر بر آورد فقال اذا اردت ان تعلم من غلب و دخل وقت الصّلوة فاذّن و اقم یعنی اگر میخواهی بدانی کدام کس غالب شد چون هنگام نماز رسید اذان و اقامه بگوی کنایت از آنکه در اذان و اقامه آنکس را که بعد از خدای تعالی جلّ جلاله نام مبارکش را بآواز بلند در محضر جماعت قرائت کنند او جدّ من محمّد مصطفی است فرزندان او ابد الآباد قاهر و غالب اند و این ابراهیم بن طلحه آنکس است که در جنگ جمل با لشکر طلحه و زبیر بود با جمله سرهای شهدا را بر سنان نیزها نصب کرده حمل میدادند و سر حسین علیه السلام را شمر بن ذی الجوشن بر سنان برافراشته بود و همی گفت انا صاحب الرّمح الطّویل انا صاحب الدّین الاصیل انا قتلت ابن سیّد الوصیّین و اتیت برأسه الی امیر المؤمنین ام کلثوم در جواب او فرمود کذبت یا لعین ابن اللّعین الا لعنة الله علی القوم الظّالمین یا ویلک تفتخر علی یزید الملعون ابن الملعون بقتل من ناغاه جبرئیل و میکائیل و من اسمه مکتوب علی سرادق عرش ربّ العالمین و من ختم الله بجدّه المرسلین و قمع بابیه المشرکین فمن این مثل جدّی محمّد المصطفی و ابی علیّ

المرتضی و امّی فاطمة الزّهراء صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین یعنی دروغ گفتی ای ملعون پسر ملعون لعنت خدای بر ستمکاران وای بر تو در نزد یزید که ملعون بن ملعونست فخر میجوئی بقتل کسی که جبرئیل و میکائیل در قتل او سوگوارند و کسی که نامش در سراپرده عرش خداوند مکتوبست و کسی که جدش خاتم انبیای مرسلین است و پدرش قامع قاطبه مشرکین کیست مانند جد من محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا. خولی الاصبحی بجانب آنحضرت روی کرد و قال یا ابنة الشّجاعة و انت بنت الشّجاع گفت تو هرگز از شجاعت سر نمیتابی و حال آنکه تو دختر مرد شجاعی بالجمله بعد از سر حسین علیه السلام سر حر بن یزید الریاحی پدیدار شد و از پس آن سر عباس بن علی بن ابیطالب علیه السلام آشکار گشت و آنرا قشم جعفی حمل میداد آنگاه سر عون بن علی بن ابیطالب پدیدار شد و حامل آن سنان بن انس نخعی بود بدینگونه سوار از پس سوار حامل سرهای شهدا بودند اینوقت سید سجاد علیه السلام این شعر انشاد کرد

اقاد ذلیلاً فی دمشق کانّنی	من الزّنج عبدٌ غاب عنه نصیرٌ
و جدّی رسول الله فی کلّ مشهدٍ	و شیخی امیر المؤمنین وزیرٌ
فیا لیت امّی لم تلدنی و لم اکن	یزیدُ یرانی فی البلاد اسیر

در خبر است که یکتن از علمای تابعین چون سر حسین علیه السلام را نظاره کرد بسرای خویش در رفت و در زاویه بنشست و بر روی خویش بیگانه در بربست پس از یکماه که از خانه بیرون شد او را گفتند این عزلت و خمول از بهر چه بود گفت مگر ندیدید آن بلا که بر ما نزول کرد مع القصه چون اهل بیت رسول خدا را با سرهای شهدا در باب دار الاماره یزید حاضر کردند در طلب رخصت بار بایستادند و بانتظار بنشستند

ذکر ورود اهل بیت رسول مختار بمجلس یزید بن معویه

چون قواد لشکر اهل بیت را بر باب دار الاماره باز داشتند زجر بن قیس رخصت بار بدست کرده بر یزید در آمد فقال له یزید ویلک ما ورائک و ما عندک یزید او را خطاب کرد که وای بر تو خبر چیست قال ابشر یا امیر المؤمنین بفتح الله و نصره گفت یا امیر المؤمنین شاد زی که خداوند فتح و نصرت داد همانا حسین بن علی با هجده تن از اهل بیت خود و شصت تن از شیعیان خود ما ورا دعوت کردیم که جانب سلم و صلاح را فرو نگذارد و سر بفرمان امیر عبیدالله فرود دارد از ما نپذیرفت سخن در میانه فراوان رفت در پایان کار چون آتش فتنه بر ذمت تیغ آبدار افتاد بامدادان بر ایشان بیرون شدیم و حمله گران افکندیم و ایشان را در پره انداختیم و با شمشیرها آخته بتاختیم آنجماعت را هول و هرب پراکنده ساخت چنانکه به پستی و بلندی پناهنده گشتند بدانسانکه کبوتر از باز هراسنده گردد چندانکه جزوی را نجش کشند یا گوینده چشم بوسن آرایش دهد کار ایشانرا با تیغ در گذرانیدیم فهاتیک اجسادهم مجرّدة و ثیابهم مرمّلة و خدودهم معفّرة تصهرهم الشّمس و تسفی علیهم الرّیح زوّارهم الرّخم و العقبان اینک جسدهای ایشان در آن بیابان عریان افتاده با جامه‌های خون آلود و چهرگان خاک اندود مهرگان بر ایشان تابانست و باد صبا و زان کس زیارت نکند ایشان را جز کرکس مردار خوار و عقاب تن او بار چون سخن بپای آورد یزید لختی سر فرو داشت و سخن نکرد پس سر بر آورد و قال قد کنت ارضی من طاعتکم بدون قتل الحسین اما لو کنت صاحبه لعفوت عنه گفت کردار شما پسند خاطر من بود و از طاعت شما بیرون قتل حسین شاد خاطر میشدم اگر من حاضر بودم حسین را معفو میداشتم و او را عرضه هلاک و دمار نمیگذاشتم آنهنگام مخفر بن ثعلبه که مأمور بکوچ دادن اهل بیت بود از باب دار الاماره در آمد و ندا در داد فقال هذا مخفر بن ثعلبة اتی امیر المؤمنین باللّئام الفجرة یعنی اینک مخفر بن ثعلبه فاجران لئیم را بدرگاه امیر المؤمنین یزید آورد سید سجاد علیه السلام فرمود ما ولدت امّ مخفر اشرّ و الأم و لکن قبّح الله ابن مرجانة یعنی آنچه را مادر مخفر بزاد شدیدتر و لئیم تر است لکن خداوند زشت و ملعون

بداراد پسر مرجانه را بروایت ابن نما جواب مختصر را یزید باز داد و این نزدیک من بنده درست تر می آید چه سید سجاد با این کار زار که از در عناد بود ندکمتر سخن میکرد و یزید از بهر آنکه مردم را بفهماند که من قتل حسین را انفرمودم و راضی نبودم کاهی از اینگونه سخنها میکرد و العلم عند الله بالجمله یزید حکم داد که سر همیون حسین علیه السلام را در آورند لاجرم شمر بن ذی الجوشن در آمد و آن سر مبارک را بر سنان نیزه میداشت یزید گفت تا از فراز نیزه بزیر آورند و در طشتی از زر سره جای داده نزد او نهادند اینوقت یزید از شرب خمر نیک سکران بود از نظاره سر دشمن شاد خواره و فرحان گشت و این اشعار انشاد نمود

یَا حُسْنَهُ یَلْمَعُ بِالْیَدَیْنِ ... یَلْمَعُ فِی طَسْتٍ مِنَ اللُّجَیْنِ
کَأَنَّمَا حُفَّ بِوَرْدَتَیْنِ ... کَیْفَ رَأَیْتَ الضَّرْبَ یَا حُسَیْنِ
شَفَیْتُ غِلِّی مِنْ دَمِ الْحُسَیْنِ ... یَا لَیْتَ مَنْ شَاهَدَ فِی الْحُنَیْنِ
یَرَوْنَ فِعْلِی الْیَوْمَ بِالْحُسَیْنِ

اشعار یزید

و همچنان بگساریدن جام مدام بر افزود تا لختی سکر و سرورش افزوده گشت و این اشعار را تذکره نمود

نُفَلِّقُ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَعِزَّةٍ ... عَلَیْنَا وَهُمْ کَانُوا أَعَقَّ وَأَصْبَرَ
وَأَکْرَمُ عِنْدَ اللّٰهِ مِنَّا مَحَلَّةً ... وَأَفْضَلُ فِی کُلِّ الْأُمُورِ وَأَفْخَرُ
عَدَوْنَا بَرَا الْعُدْوَانِ الْإِضْلَالُ ... عَلَیْهِمْ وَمَنْ یَعْدُو عَلَی الْحَقِّ یَخْسَرُ
فَإِنْ نَعْدِلُوا فَالْعَدْلُ لَقَاهُ نَافِعًا ... إِذَا ضَمَّنَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَحْشَرُ
وَلٰکِنَّنَا فُزْنَا بِمُلْکٍ مُعَجَّلٍ ... وَإِنْ کَانَ فِی الْعُقْبَاءِ نَارٌ تُسَعَّرُ

اینوقت فرمان داد تا سرهای بریده را در آوردند چون بنظاره ایشان مشغول شد بانگ غرابی گوشزد او گشت یکباره دل بر کفر و طغیان نهاد و قانون تمویه و تدبیر را از دست داد و شعری که بر کفر او سجلی بود انشاد کرد

لَمَّا بَدَتْ تِلْکَ الرُّؤُسُ وَأَشْرَقَتْ ... تِلْکَ الشُّمُوسُ عَلٰی رُبِی جَیْرُونَ
صَاحَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صِحْ أَوْ لَا تَصِحْ ... فَلَقَدْ قَضَیْتُ مِنَ النَّبِیِّ دُیُونِی

و چون بانگ غراب بروی ناهنگام افتاد و بحکم تطیر دلالت بر زوال ملک میکرد بدین شعر غراب را مخاطب داشت

یَا غُرَابَ الْبَیْنِ مَا شِئْتَ فَقُلْ ... إِنَّمَا تَنْدُبُ أَمْرًا قَدْ فُعِلْ
کُلُّ مُلْکٍ وَنَعِیمٍ زَائِلٌ ... وَبَنَاتُ الدَّهْرِ یَلْعَبْنَ بِکُلْ

شمر بن ذی الجوشن که نگرنده یزید بود و واردات احوال او را می آزمود چون او را سخت سکران و فرحان دید با اینکه ابن زیاد گوینده این شعر را بکشت چنانکه مرقوم شد بی هول و هرب این شعر را اعادت کرد و برروی یزید قرائت نمود

اِمْلَأْ رِکَابِی فِضَّةً أَوْ ذَهَبَا ... إِنِّی قَتَلْتُ الْمَلِکَ الْمُحَجَّبَا
قَتَلْتُ خَیْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَبَا ... وَخَیْرَهُمْ إِذْ یَنْسِبُونَ النَّسَبَا
وَأَکْرَمَ النَّاسِ جَمِیعًا حَسَبَا ... وَمَنْ عَلَی الْخَلْقِ مَعًا مُنْتَصَبَا
طَعَنْتُهُ بِالرُّمْحِ حَتَّی انْقَلَبَا ... ضَرَبْتُهُ بِالسَّیْفِ حَتَّی غَبَّا

یزید بجانب او شزر انظری افکند و قال له إِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ خَیْرُ النَّاسِ أُمًّا وَأَبًا فَلِمَ قَتَلْتَهُ وَأَمْلَأَ اللّٰهُ رِکَابَکَ نَارًا

وَحَطَبًا گفت خداوند رکاب ترا بنار و حطب انباشته کناد اگر میدانستی که حسین از جهت پدر و مادر بهترین خلق جهانست چرا او را کشتی شمر گفت باشد که مرا جایزه عطا کنی یزید گفت هرگز ترا از من جایزه نخواهد رسید شمر خائف و خاسر بازشتافت و از دنیا و آخرت بی بهره ماند آنگاه یزید روی با مجلسیان کرد و گفت همواره حسین با من طریق مفاخرت میسپرد و میگفت پدر من از پدر یزید افضل و مادر من از مادر یزید فاضلتر است وجد من از جد یزید اشرف و من از یزید نیکوترم اما پدر حسین با پدر من از در لجاج و حجاج بیرون شد و خداوند در میان ایشان حکومت کرد و پدر مرا بر گزید اما مادر او فاطمه دختر رسول خدا از مادر من فاضلتر است و همچنان جد او از جد من افضل است چه آنکس که با خدا و یوم جزا ایمان دارد نتواند خود را از محمد بهتر شمارد اما اینکه خود را از من نیکوتر داند گویا این آیه مبارکه را از قرآن قرائت نفرمود قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ عبد الرحمن بن حکم که حاضر مجلس بود این شعر قرائت کرد

لَهَامٌ بِجَنْبِ الطَّفِّ أَدْنٰی قَرَابَةً ... مِنِ ابْنِ زِیَادٍ الْعَبْدِ ذِی النَّسَبِ الْوَغْلِ
سُمَیَّةُ أَمْسٰی نَسْلُهَا عَدَدَ الْحَصٰی ... وَبِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ لَیْسَتْ بِذِی نَسْلٍ

یزید دست بر سینه عبد الرحمن بزد و با او بسر گفت سُبْحَانَ اللّٰهِ أَفِی هٰذَا الْمَوْضِعِ أَمَا یَسَعُکَ السُّکُوتُ گفت در چنین موقع چرا اینگونه سخن کردی خاموش نتوانستی بود در محضر جماعت آل زیاد را شناعت میکنی و بر ذلت و قلت آل مصطفی دریغ میخوری آنگاه تا مکنون خاطر را اثری از اینگونه زند و مستور ضمیر را دیگرگونه باز نماید قال فَلَعَنَ اللّٰهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ إِذْ أَقْدَمَ عَلٰی مِثْلِ الْحُسَیْنِ ابْنِ فَاطِمَةَ لَوْ کُنْتُ صَاحِبَهُ لَمَا سَأَلَنِی خَصْلَةً إِلَّا أَعْطَیْتُهُ إِیَّاهَا وَلَدَفَعْتُ عَنْهُ الْحَتْفَ بِکُلِّ مَا اسْتَطَعْتُ وَلَوْ هَلَاکِ بَعْضِ وُلْدِی وَلٰکِنْ قَضَی اللّٰهُ أَمْرًا فَلَمْ یَکُنْ لَهُ مَرَدٌّ گفت خداوند لعنت کناد پسر مرجانه را گاهی که بر قتل حسین کسی در آمد اگر من بجای او بودم آنچه از من طلب میفرمود عطا میکردم و مرگ را از وی دفع میدادم اگر چند بهلاک یکتن از فرزندانم متعلق بود لکن چه توان کرد قضای خدا بر این رفته بود و قضای خدا را هیچ آفریده طرد و منع نتواند کرد اینوقت یزید فرمان کرد تا اهل بیت را در آوردند و تاکنون سه ساعت بیش و کم میرفت که ایشان از ابواب یزید بپای داشته بودند لاجرم اهل بیت را در آوردند چشم ایشان بر یزید افتاد نگریستند که تاجی مکلل بدر و یاقوت بر سر گذاشته و بر سریری نشسته و انجمنی از قریش در پیرامن او رده زده و سر حسین علیه السلام را در طشتی زرین جا بداده و در نزد خویش نهاده حضرت رضا علیه الصلوة و السلام میفرماید این هنگام یزید باکل طعام و شرب فقاع مشغول بود و اصحاب خود را در اکل و شرب انباز خویش میداشت چون از اکل فراغت یافت طشت زر را که حامل سر حسین بود در زیر سریر بنهاده رقعه شطرنج بر فراز آن بگسترد و بمقامرت و مغالبت پرداخت گاهی که بر حریف خویش غلبه ساختی دراست و زین اخی بشادیانه سه جام فقاع در کشیدی و ته جرعه را در کنار طشت بر زمین افشاندی آنگاه حضرت رضا علیه السلام میفرماید فَمَنْ کَانَ مِنْ شِیعَتِنَا فَلْیَتَوَرَّعْ مِنْ شُرْبِ الْفُقَّاعِ وَاللَّعْبِ بِالشِّطْرَنْجِ فَمَنْ نَظَرَ إِلَی الْفُقَّاعِ أَوْ إِلَی الشِّطْرَنْجِ فَلْیَذْکُرِ الْحُسَیْنَ وَلْیَلْعَنْ یَزِیدَ یَمْحُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبَهُ وَلَوْ کَانَتْ کَعَدَدِ النُّجُومِ یعنی کسی که در شمار شیعیان ما باشد واجب میکند که از شرب فقاع و لعب شطرنج بپرهیزد و آنکس که نظر کند بفقاع و شطرنج و لعن کند یزید را خداوند گناهان او را معفو دارد اگر چند بشمار ستارگان باشد بالجمله در چنین وقت اهل بیت را نزد یزید در آوردند و سید سجاد علیه السلام در غل جامعه بود چنانکه حسین علیه السلام میفرماید دوازده تن در زنجیر بسته بودیم که فرسایش غل در تن ما میدیدیم من روی با یزید آوردم فَقُلْتُ وَأَنَا مَغْلُولٌ أَتَأْذَنُ لِی فِی الْکَلَامِ فَقَالَ قُلْ وَلَا تَقُلْ هُجْرًا گفتم رخصت کن تا سخنی گویم گفت بگوی لکن هذیان بفرمای فَقُلْتُ لَقَدْ وَقَفْتُ مَوْقِفًا

لا يَنبَغي لِمِثلي أن يَقولَ الهُجرَ گفتم من در موقفی ایستاده ام که سزاوار نیست از مانند من کسی ناستوده سخن کند آنگاه فرمود أنشُدُكَ اللهَ يا يَزيدُ ما ظَنُّكَ بِرَسولِ اللهِ لَو رَآنا عَلى هٰذِهِ الحالِ فرمود هان ای یزید سوگند میدهم ترا با خدای چه گمان میبری برسول خدای اگر ما را بدینحال نظاره کند اینوقت دختر حسین فاطمه علیهما السلام بسخن آمد فَقالَت يا يَزيدُ بَناتُ رَسولِ اللهِ سَبايا یعنی ای یزید دختران رسول خدایرا کس اسیر میگیرد مجلسیان از سخن او باعلی صوت بگریستند یزید روی با سید سجاد کرد وَقالَ يَا ابنَ الحُسَينِ أبوكَ قَطَعَ رَحِمي وَجَهِلَ حَقّي وَنازَعَني في سُلطاني فَصَنَعَ اللهُ بِهِ ما قَد رَأَيتَ گفت ای پسر حسین پدر تو قطع رحم کرد و حق مرا نادیده انگاشت و سلطنت مرا حق خویش میپنداشت لاجرم چنانکه دیدی خداوند زحمت او را از من دفع داد زین العابدین علیه السلام او را بدین آیه مبارکه پاسخ فرمود وَما أصابَ مِن مُصيبَةٍ فِي الأرضِ وَلا في أنفُسِكُم إلّا في كِتابٍ مِن قَبلِ أن نَبرَأَها إنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسيرٌ خدای تبارک و تعالی میفرماید هیچ مصیبتی در زمین پدید نمیگردد و در نفوس شما در نمی آید الّا آنکه مکتوب و مقدر است از آن پیش که آفریده شود و با قدرت خدای سهل و آسانست یزید با پسر خود خالد گفت او را پاسخ بگوی خالد ندانست چه گوید گفت بگو وَما أصابَكُم مِن مُصيبَةٍ فَبِما كَسَبَت أيديكُم وَيَعفو عَن كَثيرٍ یعنی هر مصیبتی که دیدار میکنید اندوخته کردار شماست از پس آنکه مبلغی معفو گشته راوندی از ثقات رُوات حدیث میکند که یزید با سید سجاد سخن میکرد و در خاطر میداشت که کلمه از آنحضرت اصغا نماید که کیفر آنرا موجب فتوای قتل او فرماید و از آنحضرت کلامی ناستوده مسموع نمی افتاد الّا آنکه سبحه در دست داشت و با اصابع مبارکش گردش میداد یزید گفت ای علی بن الحسین من با تو سخن میگویم و تو مرا پاسخ میگوئی و با انگشتان خویش سبحه میگردانی این کی روا باشد سید سجاد فرمود پدر من از جد من مرا حدیث فرمود که چون نماز بامداد میگذاشت سخن نمیکرد و سبحه در پیش روی خود مینهاد فيقول اللّٰهُمَّ إنّي أصبَحتُ أُسَبِّحُكَ وَأُمَجِّدُكَ وَأحمَدُكَ وَأُهَلِّلُكَ بِعَدَدِ ما أُديرُ سُبحَتي عرض میکرد ای پروردگار من صبح کردم در حالتی که تسبیح میکنم ترا و تمجید میکنم ترا و سپاس میگذارم ترا و تهلیل میکنم بشماری که میگردانم بدست سبحه خویش را آنگاه سبحه خود را بدست میگرد و میگردانید بی آنکه ذکری بشمار تسبیح خواهد کرد و میفرمود این حرز یست مردم را تا گاهی که بفراش خویش باز گردند و شبانگاهان آن کلمات را اعادت میکرد و سبحه خود را در خوابگاه خویش در تحت بالین میگذاشت و میفرمود این کردار بجای گردانیدن سبحه بشمار میرود من ای یزید من در اشتغال این امر اقتدا بجد خویش مینمایم فَقالَ لَهُ يَزيدُ لا أُكَلِّمُ أحَداً مِنكُم إلّا وَيُجيبُني بِما يَعودُ بِهِ یا هیچ تن از شما سخن نراندم جز آنکه مرا پاسخ زبان در دهان شکست دیگر باره یزید آغاز سخن کرد فَقالَ يا عَلِيُّ بنَ الحُسَينِ الحَمدُ للهِ الَّذي قَتَلَ أباكَ فَقالَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ لَعنَةُ اللهِ عَلى مَن قَتَلَ أبي گفت ای پسر حسین سپاس خداوند یرا که پدر ترا بکشت سید سجاد فرمود لعنت خدای برکسیکه پدر مرا بکشت و با سید سجاد دوازده تن بیک رشته بسته احبال و مقید اغلال بودند یزید که قتل سید سجاد را بهانه طلب بود چون این سخن بشنید بتهدید غضب کرد و فرمان داد که آنحضرت را گردن بزنند فَقالَ عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ فَإذا قَتَلتَني فَبَناتُ رَسولِ اللهِ مَن يَرُدُّهُم إلى مَنازِلِهِم وَلَيسَ لَهُم مَحرَمٌ غَيري فرمود ای یزید چون مرا خواهی کشت این دختران رسول خدایرا که جز من محرم ندارند کدام کس بمنازل ایشان کوچ خواهد داد یزید آن سورت خشم را فرو خورد فَقالَ أنتَ تَرُدُّهُم إلى مَنازِلِهِم گفت تو ایشانرا بمنازل خویش کوچ خواهی داد و سوهانی طلب نمود و بدست خود آن غل و جامعه را قطع و فصل داد و از گردن سید سجاد برگرفت و گفت یا علی بن الحسین دانستی که در تقدیم این امر چه اراده کردم فرمود از بهر آنکه بیرون تو کس برگردن من منتی حمل نکند گفت سوگند با خدای جز این اراده نکردم آنگاه حکم داد تا احبال دیگر از اسیران قطع کردند و همگان را از بندها ساختند آنگاه فرمان کرد تا آن طشت زر را که حامل سر مبارک حسین علیه السلام بود بیاوردند و در پیش روی

او نهادند و اهل بیت را از قفای خویش جای جلوس داد تا نظاره سر حسین را کمتر توانند اما سید سجاد چون چشم مبارکش بر آن سر همیون افتاد دیگر از سر گوسفند غذا نفرمود بالجمله چون سر مبارک حسین علیه السلام را حاضر کردند یزید چوبی از خیزران بدست کرد و بر دندانهای مبارک آنحضرت میکوفت و این اشعار قرائت مینمود

لَيتَ أشياخي بِبَدرٍ شَهِدوا   وَقعَةَ الخَزرَجِ مَع وَقعِ الأسَل
لَعِبَت هاشِمُ بِالمُلكِ فَلا   خَبَرٌ جاءَ وَلا وَحيٌ نَزَل
لَستُ مِن خِندِفَ إن لَم أنتَقِم   مِن بَني أحمَدَ ما كانَ فَعَل
قَد أخَذنا مِن عَلِيٍّ ثارَنا   وَقَتَلنَا الفارِسَ اللَّيثَ البَطَل
وَقَتَلنَا القِرنَ مِن ساداتِهِم   وَعَدَلناهُ بِبَدرٍ فَانعَدَل
فَجَزَيناهُم بِبَدرٍ مِثلَها   وَبِأُحدٍ يَومَ أُحدٍ فَاعتَدَل
لَو رَأوهُ لَاستَهَلّوا فَرَحاً   ثُمَّ قالوا يا يَزيدُ لا تُشَل
وَكَذاكَ الشَّيخُ أوصاني بِهِ   فَاتَّبَعتُ الشَّيخَ فيما قَد سَئَل

و بدین شعر حصین بن الحمام المری نیز تمثل جست

صَبَرنا وَكانَ الصَّبرُ مِنّا سَجِيَّةً   وَأسيافُنا يَفرِينَ هاماً وَمِعصَما
نُفَلِّقُ هاماً مِن رُؤوسٍ أحِبَّةٍ   إلَينا وَهُم كانوا أعَقَّ وَأظلَما

فَقالَت سُكَينَةُ وَاللهِ ما رَأيتُ أقسى قَلباً مِن يَزيدَ وَلا رَأيتُ كافِراً وَلا مُشرِكاً شَرّاً مِنهُ وَلا أجفا مِنهُ سکینه فرمود سوگند با خدای هرگز ندیدم کسیرا سخت دل تر و کافرتر و مشرک تر و شریر تر و جفاکارتر از یزید چه گاهی که سر پدرم را در نزد او نهاده بودند و اهل بیت پیغمبر زار زار مینالیدند و بهای های میگریستند او را هیچگونه مکروهی بخاطر نمیرفت و با چوب خیزران دندانهای مبارک حسین را میزد و این اشعار را قرائت میکرد مکشوف باد که محدثین اخبار و مورخین آثار مانند فاضل مجلسی و صاحب عوالم و مؤلف لهوف و ابی مخنف و صاحب روضة الاحباب و ابن ابی الحدید و طریحی و مسعودی و صاحب اعلام الوری و اعثم کوفی و خوارزمی و طبری و واقدی و یافعی و ابن شهرآشوب و مؤلف فصول المهمة و جرایح و صواعق و ابن جوزی و صاحب جلاء عبدالله بن محمد رضا الحسینی و صاحب کشف الغمه و مغازی و مؤلفین کتب عربیه و فارسیه که نگارش نام ایشان موجب اطناب و تطویل بلاطایل گردد هیچیک در این اشعار که یزید قرائت کرد بتصریح باز ننموده اند که کدامیک را از ابن زبعری انشاد کرد و کدامیک را خویشتن انشا کرد جماعتی همگانرا از یزید دانسته اند و بعضی برخی را نسبت با ابن زبعری کرده اند چه اشعار ابن زبعری را نشنیده و ندانسته اند واجب میکند که من بنده اشعار ابن زبعری را که در جنگ احد گفت بشرحی که در کتاب رسول خدا نگارش کردم تجدید نگارش کنم تا اختلاف کلمه از میان مؤلفین برخیزد و همگان بدانند که شعر یزید بن معویه کدام است

و شعر ابن زبعری که در...

يا غُرابَ البَينِ ما شِئتَ فَقُل   إنَّما تَنعِقُ أمراً قَد فُعِل
إنَّ لِلخَيرِ وَلِلشَّرِّ مَدىً   وَسَواءٌ قَبرُ مُثرٍ وَمُقِل
كُلُّ خَيرٍ وَنَعيمٍ زائِلٌ   وَبَناتُ الدَّهرِ يَلعَبنَ بِكُل

أَبْلِغَا حَسَّانَ عَنِّي آيَةً ... فَقَرِيضُ الشِّعْرِ يَشْفِي ذَا الْغُلَلْ
كَمْ تَرَى فِي الْحَرْبِ مِنْ جُمْجُمَةٍ ... وَأَكُفٍّ قَدْ أُبِينَتْ وَرِجِلْ
وَسَرَابِيلَ حِسَانٍ سُلِبَتْ ... عَنْ كُمَاةٍ غُودِرُوا فِي الْمُنْتَزَلْ
كَمْ قَتَلْنَا مِنْ كَرِيمٍ سَيِّدٍ ... مَاجِدِ الْجَدَّيْنِ مِقْدَامٍ بَطَلْ
صَادِقِ النَّجْدَةِ قَرْمٍ بَارِعٍ ... غَيْرِ رِعْدِيدٍ لَدَى وَقْعِ الْأَسَلْ
فَسَلِ الْمِهْرَاسَ مَنْ سَاكِنُهُ ... مِنْ كَرَادِيسَ وَهَامٍ كَالْحَجَلْ
لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا ... جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلْ
حِينَ حَلَّتْ بِقُبَاءٍ بَرْكَهَا ... وَاسْتَحَرَّ الْقَتْلُ فِي عَبْدِ الْأَشَلْ
ثُمَّ خَفُّوا عِنْدَ ذَاكُمْ رُقَّصًا ... رَقَصَ الْحَفَّانِ تَعْدُو فِي الْجَبَلْ
فَقَتَلْنَا النِّصْفَ مِنْ سَادَاتِهِمْ ... وَعَدَلْنَا مَيْلَ بَدْرٍ فَاعْتَدَلْ
لَا أَلُومُ النَّفْسَ إِلَّا أَنَّنَا ... لَوْ كَرَرْنَا لَفَعَلْنَا الْمُفْتَعَلْ
بِسُيُوفِ الْهِنْدِ تَعْلُو هَامَهُمْ ... تُبْرِدُ الْغَيْظَ وَيَشْفِينَ الْغُلَلْ

اکنون ازین اشعار توان دانست که کدامیک را یزید تمثل آورده و کدامیک را خود انشا کرده یا باندک بینونتی قرائت نموده و همچنان یزید بن معاویه دو شعر ازین قصیده عبدالله بن زبعری را هنگام ورود سرهای شهدا تمثل آورد چنانکه مرقوم شد و بدو شعر او درینجا تمثل جست و سایر اشعار از یزید است و ابن زبعری در غزوه احد عبداللات نام داشت گاهی که مسلمانی گرفت چنانکه نگاشته آمد رسول خدا او را عبدالله نام داد اکنون با سر سخن آییم چون ابو برزة الاسلمی که حاضر مجلس بود نگریست که یزید چوب بر دهان حسین علیه السلام میزند قَالَ وَيْحَكَ يَا يَزِيدُ أَتَنْكُتُ ثَغْرَ الْحُسَيْنِ بِقَضِيبِكَ أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَرْشُفُ ثَنَايَاهُ وَثَنَايَا أَخِيهِ الْحَسَنِ وَيَقُولُ أَنْتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَقَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا گفت ای یزید وای بر تو آیا دندان حسین را با چوب خیزران میکوبی حاضر بودم که رسول خدا دندانهای او و برادرش حسن را میبوسید و میگفت شما سید جوانان بهشتید خدا بکشد کشنده شما را و لعن کند قاتل شما را و ساخته کند از برای او عذاب جهنم را یزید ازین کلمات در خشم شد و فرمان داد که او را از مجلس بیرون کنند ابو برزه دامن کشان و خشم آگین بیرون شد پس سمرة بن جنادة بن جندب برخاست و گفت قَطَعَ اللَّهُ يَدَيْكَ يَا يَزِيدُ خداوند قطع کند دستهای ترا ای یزید چوب بر دندان پسر پیغمبر میزنی که من کرة بعد کرة دیدم رسول خدا آن موضع را بوسه میداد یزید برآشفت و گفت اگر نه این بود که صحبت ترا با رسول خدا رعایت کردم بفرمودم تا سرت را از تن دور کنند سمره گفت شگفت حالی است که صحبت مرا با پیغمبر رعایت میکنی و پسر پیغمبر را میکشی مردم از کلمات او بهای های بگریستند چنانکه بیم برفت فتنه حدیث شود و زنی هاشمیه در خانه یزید بود با آواز بلند بانگ بناله و عویل برداشت که وَاحَبِيبَاهْ وَاسَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهْ يَا ابْنَ مُحَمَّدَاهْ ای فریادرس ایتام و ارامل و ای مقتول تیغ اولاد زنا زینب علیها السلام چون کردار یزید را با سر برادر بدید دست برزد گریبان بدرید و فریاد برآورد که يَا حُسَيْنَاهْ يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ يَا ابْنَ مَكَّةَ وَمِنًى يَا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ يَا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى این هنگام بروایت ابن طاوس از مردم شام مردی سرخ روی برخاست روی با یزید کرد و گفت یا امیرالمؤمنین این کنیزک را بمن بخش و ازین سخن فاطمه دختر حسین علیه السلام را خواست فاطمه چون این بشنید بر خویشتن بلرزید و دامن عمه خود زینب را

اعتراض ابوبرزه بر یزید

طلب کردن شامی فاطمه را بکنیزی

بگرفت فَقَالَتْ أُوتِمْتُ وَأُسْتَخْدَمُ گفت یتیم شدم اکنون بکنیزی باید رفت و گمان میکرد که اسعاف حاجت شامی از برای یزید جایز است زینب که دانا بر مسئله بود روی با شامی کرد فَقَالَتْ كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَلَؤُمْتَ وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ لَكَ وَلَا لَهُ گفت دروغ گفتی سوگند با خدای اگر بمیری اینکار از برای تو صورت نبندد و از برای یزید نیز نشود یزید در خشم شد وَقَالَ كَذَبْتِ وَاللَّهِ إِنَّ ذَلِكِ لِي وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَفْعَلَ لَفَعَلْتُ گفت سوگند با خدای دروغ گفتی اینکار از برای من رواست و اگر بخواهم بکنم میکنم زینب گفت كَلَّا وَاللَّهِ مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَتَدِينَ بِغَيْرِهَا فرمود حاشا که اینکار توانی کرد جز اینکه از دین ما بیرون شوی و دینی دیگر اختیار کنی خشم یزید زیادت شد و گفت در پیش روی من بدینگونه سخن میکنی همانا پدرت و برادرت از دین بیرون شدند قَالَتْ زَيْنَبُ بِدِينِ اللَّهِ وَدِينِ أَبِي وَدِينِ أَخِي اهْتَدَيْتَ أَنْتَ وَأَبُوكَ وَجَدُّكَ إِنْ كُنْتَ مُسْلِمًا فرمود بدین خدا و دین پدر من و دین برادر من تو و پدرت و جدت هدایت یافتید اگر مسلم باشی یزید گفت كَذَبْتِ يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ دروغ گفتی ای دشمن خدا زینب گفت أَنْتَ أَمِيرٌ تَشْتِمُ ظَالِمًا وَتَقْهَرُ بِسُلْطَانِكَ هان ای یزید امیری امارت فحش میگوئی و بقوت سلطنت با ستم میکنی و ما را مقهور میداری یزید شرمگین شد و خاموش گشت اینوقت شامی سخن خویش را اعادت کرد و گفت یا امیرالمؤمنین این جاریه را با من عطا کن یزید گفت دور شو خدایت مرگ بدهاد ام کلثوم روی با شامی کرد فَقَالَتْ اسْكُتْ يَا لُكَعَ الرِّجَالِ قَطَعَ اللَّهُ لِسَانَكَ وَأَعْمَى عَيْنَيْكَ وَأَيْبَسَ يَدَيْكَ وَجَعَلَ النَّارَ مَثْوَاكَ إِنَّ أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَكُونُونَ خَدَمَةً لِأَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ فرمود زبان بر بند ای فرومایه هرزه درای خداوند قطع کناد زبان ترا و کور کناد چشمهای ترا و بخشکاناد دستهای ترا و در آتش دوزخ جای دهاد ترا همانا فرزندان پیغمبران خادم زنازادگان نشوند هنوز ام کلثوم این سخن در دهان داشت که خداوند مسئلت او را با اجابت مقرون فرمود گنگ و نابینا شد و دستهایش بخوشید و در افتاد و جان بداد و اینکه سید روایت فرموده که آنمرد شامی فاطمه را نمی شناخت و از یزید پرسش کرد که اینجاریه کیست یزید گفت دختر حسین بن علی بن ابیطالب است و او از گفته پشیمان شد و بر یزید برآشفت که ذریه پیغمبر را اسیر میگیری و من چنان میدانستم که از اسرای روم است و یزید او را بکشت سخت بعید مینماید چگونه صورت می بندد که اهل بیت را با آنسرهای بریده بشرحی که مرقوم شد بشهر شام درآورند و مرد شامی که از تقرباء یزید و در خور جلوس مجلس یزید باشد ایشان را نشناسد بلکه روز تا روز از اخبار کربلا نام و نشان شهدا و منازل اهل بیت آگاهی داشته مع القصه اینوقت زینب علیها السلام برخاست و بقرائت اینخطبه پرداخت الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤُنَ تَقُولُ أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَآفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأُسَارَى أَنَّ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَبِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةً وَأَنَّ ذَلِكَ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ جَذْلَانَ مَسْرُورًا حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً وَالْأُمُورَ مُتَّسِقَةً وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا مَهْلًا مَهْلًا أَنَسِيتَ قَوْلَ اللَّهِ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ أَمِنَ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ وَإِمَاءَكَ وَسَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا قَدْ هَتَكْتَ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ وَيَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَالدَّنِيُّ وَالشَّرِيفُ لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ وَكَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فُوهُ أَكْبَادَ الْأَزْكِيَاءِ وَنَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ وَكَيْفَ

خطبه زینب در مجلس یزید

يَنْتَطِي فِي بُغْضِنا اَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ اِلَيْنا بِالشَّنَفِ وَالشَّنَآنِ وَالْاِحَنِ وَالْاَضْغانِ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَاَثِّمٍ وَلا مُسْتَعْظِمٍ وَاَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً ثُمَّ قالُوا يا يَزيدُ لا تُشَلَّ مُنْتَحِياً عَلى ثَنايا اَبي عَبْدِ اللّهِ سَيِّدِ شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُتُها بِمِخْصَرَتِكَ وَكَيْفَ لا تَقُولُ ذلِكَ وَلَقَدْ نَكَأْتَ الْقَرْحَةَ وَاسْتَاْصَلْتَ الشَّافَةَ بِاِراقَتِكَ دِماءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ وَنُجُومِ الْاَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَتَهْتِفُ بِاَشْياخِكَ زَعَمْتَ اَنَّكَ تُناديهِمْ فَلَتَرِدَنَّ وَشيكاً مَوْرِدَهُمْ وَلَتَوَدَّنَّ اَنَّكَ شُلِلْتَ وَبَكِمْتَ وَلَمْ تَكُنْ قُلْتَ ما قُلْتَ وَفَعَلْتَ ما فَعَلْتَ اَللّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنا وَانْتَقِمْ مِنْ ظالِمِنا وَاَحْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِماءَنا وَقَتَلَ حُماتَنا فَوَاللّهِ ما فَرَيْتَ اِلّا جِلْدَكَ وَلا حَزَزْتَ اِلّا لَحْمَكَ وَلَتَرِدَنَّ عَلى رَسُولِ اللّهِ بِما تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكِ دِماءِ ذُرِّيَّتِهِ وَانْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِتْرَتِهِ وَلُحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللّهُ شَمْلَهُمْ وَيَلُمُّ شَعَثَهُمْ وَيَاْخُذُ بِحَقِّهِمْ وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فِي سَبيلِ اللّهِ اَمْواتاً بَلْ اَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ حَسْبُكَ بِاللّهِ حاكِماً وَبِمُحَمَّدٍ خَصيماً وَبِجَبْرَئيلَ ظَهيراً وَسَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّى لَكَ وَمَكَّنَكَ مِنْ رِقابِ الْمُسْلِمينَ بِئْسَ لِلظّالِمينَ بَدَلاً وَاَيُّكُمْ شَرٌّ مَكاناً وَاَضْعَفُ جُنْداً وَلَئِنْ جَرَتْ عَلَيَّ الدَّواهي مُخاطَبَتَكَ اِنّي لَاَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ وَاَسْتَعْظِمُ تَقْريعَكَ وَاَسْتَكْبِرُ تَوْبيخَكَ لكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرى وَالصُّدُورَ حَرّى اَلا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللّهِ النُّجَباءِ بِحِزْبِ الشَّيْطانِ الطُّلَقاءِ فَهذِهِ الْاَيْدي تَنْطِفُ مِنْ دِمائِنا وَالْاَفْواهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُومِنا وَتِلْكَ الْجُثَثُ الطَّواهِرُ الزَّواكي تَنْتابُها الْعَواسِلُ وَتُعَفِّرُها اُمَّهاتُ الْفَراعِلِ وَلَئِنِ اتَّخَذْتَنا مَغْنَماً لَتَجِدَنا وَشيكاً مَغْرَماً حينَ لا تَجِدُ اِلّا ما قَدَّمَتْ يَداكَ وَما رَبُّكَ بِظَلّامٍ لِلْعَبيدِ فَاِلَى اللّهِ الْمُشْتَكى وَعَلَيْهِ الْمُعَوَّلُ فَكِدْ كَيْدَكَ وَاسْعَ سَعْيَكَ وَناصِبْ جُهْدَكَ فَوَاللّهِ لا تَمْحُو ذِكْرَنا وَلا تُميتُ وَحْيَنا وَلا تُدْرِكُ اَمَدَنا وَلا يُرْحَضُ عَنْكَ عارُها وَهَلْ رَاْيُكَ اِلّا فَنَدٌ وَاَيّامُكَ اِلّا عَدَدٌ وَجَمْعُكَ اِلّا بَدَدٌ يَوْمَ يُنادِي الْمُنادي اَلا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظّالِمينَ فَالْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي خَتَمَ لِاَوَّلِنا بِالسَّعادَةِ وَلِآخِرِنا بِالشَّهادَةِ وَالرَّحْمَةِ وَنَسْئَلُ اَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوابَ وَيُوجِبَ لَهُمُ الْمَزيدَ وَيُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلافَةَ اِنَّهُ رَحيمٌ وَدُودٌ وَحَسْبُنَا اللّهُ وَنِعْمَ الْوَكيلُ

خلاصه این کلمات بفارسی چنین میآید پس از ستایش یزدان پاک و نیایش خواجه لولاک بحکم آیه مبارکه قرآن باز نمود که یزید و اتباع او که سر از فرمان خدای برتافتند و آیات خدای را انکار کردند بازگشت ایشان با آتش دوزخ خواهد بود آنگاه روی با یزید آورد و فرمود هان ای یزید آیا گمان میکنی کاهی که زمین و آسمان را بر ما تنگ آوردی و ما را شهر تا شهر مانند اسیران کوچ دادی از منزلت و مکانت ما کاستی و بر حشمت و کرامت خود افزودی و قربت خود را در حضرت خداوند بزیادت کردی از این روی آغاز تکبر و تنمر نمودی و بر خویشتن میبالیدی و یکباره شاد و شادخواره شدی که مملکت دنیا بر تو گرد آمد و سلطنت ما از بهر تو صافی گشت نه چنین است ای یزید عنان باز کش و لختی بیارام مگر از خاطر بستردی آنجا که خداوند با پیغمبر خود میفرماید البته گمان نکنند آنان که کفر ورزیدند تاخیر عذاب ایشان خیریست مر ایشان را همانا مهلت دادیم ایشان را تا بر گناه بیفزایند و ما بر ما افزاه بیفزائیم آیا از در عدل و اقتصاد است ای پسر طلقا که زنان و کنیزکان خود را از پس پرده بازداری و دختران رسول خدای را چون اسیران شهر بشهر بگردانی همانا پرده حشمت و حرمت ایشان را چاک کردی و ایشان را از پرده برآوردی و در منازل و مناهل بتاختی و مطمح نظر وضیع و شریف ساختی در حالتی که از مردان و پرستاران ایشان کس با ایشان نبود چگونه امید میرود که طریق مهر و حفاوت سپارد کسی که جگر آزادگان را بخاید و از دهان برافکند و گوشتش بخون شهیدان بروید و نمو کند کنایت از آنگاه از فرزند هند جگرخواره چه بهره توان یافت و چگونه در خصومت ما خویشتن داری تواند کرد کسی که جز از در خصمی بر ما نظاره نماند دیگر آنکه بر جود

جرم و جریرتی وارد آرد یا امری عظیم شمارد شعری بدین شناعت انشاد کند و بخواند

وَاَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً ثُمَّ قالُوا يا يَزيدُ لا تُشَلّ

و با چوب خیزران بر دندانهای مبارک ابی عبد الله سید جوانان اهل بهشت بزند روا است که انشای اینچنین شعر کند هان ای یزید دانسته باش که دل خویش را بهنگام بشکافتی و قرحه شافه را که قطع آن موجب هلاکت است از بن بزدی از این روی که خون فرزندان محمد را بریختی و سلسله آل عبد المطلب را که ستارگان زمینند بگسیختی اکنون مشایخ خویش را ندا میکنی و گمان داری که میشنوند کاش زود باشد که بمورد ایشان در آئی و دوست داری که شل بودی و گنگ بودی و کناب بودی و آنچه گفتی نگفتی و آنچه کردی نکردی و ترا سودی نکند گفتن آنچه گفتی و کردن آنچه کردی آنگاه فرمود ای پروردگار من بگیر حق ما را از ستمکاران و دوست فرمود غضب خود فرمای آنانرا که خون ما بریختند و نگاهبانان ما را بمعلاق هلاکت برآویختند هان ای یزید نشکافتی مگر پوست خود را و پاره پاره نساختی مگر گوشت خود را زود باشد که بر رسول خدا درآئی در حالتی که حمل کرده باشی بر خود ریختن خون فرزندان او را و دریدن پرده حرمت عترت او را و جمع کرده باشد ذریه خود را و فراهم آورده باشد پراکندگی ایشان را و ماخوذ دارد حق ایشان را از تو پندار مکن آنانرا که در راه خدا کشته شدند مرده گانند بلکه ایشان زندگانند و در نزد پروردگار خود روزی خوارانند و کافی است ترا ای یزید گاهی که خداوند داور باشد و محمد داوری کند و جبرئیل یاوری نماید و زود باشد که بدانند آنان که ترا دستیار شدند و بر گردن مسلمانان سوار کردند چه نکوهیده بدلی از میان ستمکاران اختیار نمودند و روز بر انگیزش که دانیک از شما بدروزتر و بد فرجام تر خواهید بود همانا مخاطبه و محاوره تو بر من گران می آید چه من قدر ترا اخرد میپندارم و سرزنش ترا بزرگ میشمارم و شناعت نا ستوده می انگارم لکن چشمها سرشک ریز است و سینها آتش انگیز چه امری شگفت و عظیم است که لشکر خدا بدست طلقا که لشکر شیطانند کشته گردند و دست ایشان از خون ما سیلان پذیرد و دهان ایشان از گوشت ما دوشیده و شیر شود و آن جسدهای پاک و پاکیزه را گرگهای بیابانی بنوبت زیارت کنند و آن تنهای مبارک را بجای ضبع بر خاک بمالند و بفرسایند ای یزید اگر امروز ما را بغلبه غنیمت انگاشتی زود باشد که ما خود غرامت باشی و بدست نکنی جز آنکه از پیش فرستادی و نیست خداوند بر بندگان ستم کننده و در حضرت او است شکایت ما و اعتماد ما اکنون از خدعت و مکیدت دست باز مدار و دقیقه از جهد و سعی فرو مگذار با اینهمه نتوانی ذکر ما را محو کنی و وحی ما را بمیرانی و فرجام ما را باز دانی و خویشتن را از عار برهانی چه عقل تو علیل است و ایام تو قلیل و جمع تو پراکنده و روز تو گذرنده گاهی که ندای حق در رسد که لعنت خدای بر ظالمان است سپاس و ستایش خداوند را که ختم کرد در ابتدا بر ما سعادت را و در انتها رحمت و شهادت را و در حضرت حق خواستاریم که ثواب شهیدان ما را تکمیل فرماید و هر روز بر اجر ایشان بیفزاید و ما را خلیفتهای نیکو مخلف دارد که او است پروردگار رؤف و خداوند رحیم حسبنا الله و نعم الوکیل یزید را موافق نمی افتاد که زینب را بدینسان درشت و کلمات شتم آمیز موردِ غضب و سخط دارد خواست که عذری برتر اشد که زنان نواحح بهشیانه سخن کنند لاجرم او را بدین شعر پاسخ گفت

يا صَيْحَةً تُحْمَدُ مِنْ صَوائِحِ ما اَهْوَنَ الْمَوْتَ عَلَى النَّوائِحِ

آنگاه با بزرگان سخن بمشورت افکند که با این جماعت چه صنعت بدست کیرم قالوا لا تتخذ من کلب سوء الا جروا یعنی از سگ جز بچه سگ متوقع نباید بود کنایت از آنکه همگان را با تیغ درگذران نعمان بن بشیر حاضر مجلس بود فقال له انظر ما کان الرسول يصنعه بهم فاصنعه بهم گفت ای یزید ببین تا رسول خدای با ایشان چه صنعت پیش داشت آن کن که رسول خدای کرد یزید فرمان کرد تا علی بن الحسین و اهل بیت را در مکانی خراب جای دادند که نه دافع گرما بود و نه حافظ سرما چنانکه چهره مبارکشان از سورت

اسلام رسول ملک روم

حروق و پوست فرو گذاشت در خبر است که در آن ایام در ارض بیت المقدس سنگی از زمین بر نمیداشتند جز اینکه خون تازه از جای آن جوشش داشت یزید ملعون کرّة بعد کرّة اهل بیت رسول خدا را حاضر مجلس میساخت و بکار خمر و قمر میپرداخت سید سجاد علیه السلام میفرماید یکروز ما را احضار کرد و همچنان میگسار بود و بر سر مدرم منکر بیست اینوقت کس در طلب رسول قسطنط ملک روم فرستاد چون او درآمد و بنشست گفت ای پادشاه عرب این سر کیست پاسخ داد که ترا با این سر حاجت چیست گفت چون من نزد ملک خویش بازشوم از هر کم و بیش از من پرسش میکند میخواهم تا قصه این سر را بدانم و بعرض پادشاه خویش برسانم تا شاد شود و با شادی تو انباز گردد یزید گفت این سر حسین بن علی بن ابیطالب است گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر رسول خدای نصرانی گفت وای بر تو و بر دین تو دین مرا با دین تو انباز نتوان داشت همانا نژاد من بداود نبی منتهی میشود و میان من و او بسیار کس واسطه است و مردم نصاری خاک قدم مرا از برای تبرک با خود میدارند و شما پسر پیغمبر خود را که افزون از یکمادر واسطه نیست بقتل میرسانید گوش فرا من دار تا حدیث کنیسه حافر را با تو بگویم یزید گفت بگو گفت در بحر عمان در طریق چین جزیره ایست هشتاد در هشتاد فرسنگ و در آن جزیره شهری عظیم است و کافور و عنبر و یاقوت احمر از آنجا بدست می آید و در اراضی آن درختان عود عظیم میشود و در آن شهر کنیسه چند است یکی را کنیسه حافر گویند و در محراب آن کنیسه حقه از زر سرخ آویخته اند و در آن حقه سمی است میگویند این حافر حماریست که عیسی بر آن سوار میشد علمای نصاری هر سال بزیارت آن حافر میروند و در گرد آن طواف میدهند و اسعاف حوایج خویش را طلب میکنند و شما پسر پیغمبر خویش را میکشید لا بَارَكَ اللّٰهُ فِيكُمْ وَلَا فِي دِينِكُمْ یزید گفت این نصرانی را گردن بزنید که در مملکت خویش زبان بسب و شتم ما خواهد گشود نصرانی چون این بدانست گفت دوش پیغمبر شما را در خواب دیدم مرا بشارت بهشت داد در عجب شدم اکنون سر آن مکشوف افتاد پس کلمه بگفت و مسلمانی گرفت و آن سر مبارک را برداشت و بر سینه بچسبانید و ببوسید تا گاهی که از دستش بستدند و گردنش بزدند و همچنان سید و ابن نما حدیث میکنند که راس الجالوت که یکتن از احبار یهود بود گفت از من تا داود نبی هفتاد پدر واسطه است جماعت یهود از تعظیم و تکریم من دقیقه فرو نمیگذارند و شما پسر پیغمبر خود را که یکواسطه پیش در میان نیست بقتل میرسانید هلاک باد بر شما و نابود باد دین شما یزید برآشفت و گفت اگر نه این بود که از رسول خدا ابن سید حدیث قَالَ مَنْ قَتَلَ مُعَاهِدًا كُنْتُ اَخْصِمُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لَقَتَلْتُكَ آنجا که فرمود آنکس که معاهد اهل ذمه را بکشد فردای قیامت من با او مخاصمه خواهم کرد امروز ترا بسلامت نمیگذاشتم راس الجالوت گفت رسول خدا با قاتل معاهد مخاصمت خواهد نمود آیا با قاتل فرزندش خصومت نخواهد داشت این بگفت و بانگ برآورد که یا ابا عبد الله در نزد جدت گواه باش که من مسلمانی گرفتم و کلمه بگفت یزید گفت اکنون که از شرط معاهد بیرون شدی قتل تو روا باشد و فرمان داد او را گردن زدند و هم در اینوقت جاثلیق نصاری از در درآمد و از یزید پرسش کرد که این سر که در طشت زر جای داده اند از آن کیست گفت سر حسین بن علی است و مادرش فاطمه دختر رسول خداست گفت از چه روی قتل بروی واجب افتاد یزید گفت که مردم عراق او را دعوت کردند تا بمسند خلافت بنشانند عامل من عبد الله بن زیاد او را بکشت و سرش را بمن فرستاد جاثلیق گفت وای بر تو ای یزید من در ساعت در بیعه جای داشتم و خفتم ناگاه صیحه شنیدم و جوانی چون آفتاب دیدم که از آسمان فرود شد و با او فرشتگان نزول کردند گفتم کیست گفتند رسول خدا با فرشتگان بر فرزندش حسین تعزیت میکند و مینالد وای بر تو ای یزید خداوند ترا هلاک کناد یزید در خشم شد و گفت خوابی بدروغ میتر فی و بر من حجت میکنی و فرمان کرد تا غلامان او را بردند و بضرب تازیانه زدند فریاد برداشت که یا ابا عبد الله گواه باش در نزد جدت که من مسلمانی گرفتم و کلمه بگفتم یزید در غضب شد و گفت او را بر دار کنید جاثلیق گفت آنچه میخواهی میکن اینک رسول خدا در برابر من بیک دست پیراهنی از نور و بدست دیگر تاجی از نور دارد و میفرماید لَبَّيْكَ يَا بُنَيَّ وَبَيْنَكَ اَنْ اُتَوِّجَكَ بِهٰذَا التَّاجِ وَاُلْبِسَكَ بِهٰذَا

ذکر مصارعت حسنین علیهما السلام

الْقَمِيصَ اِلّا اَنْ تَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا ثُمَّ اَنْتَ رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ یعنی این تاج بر سر نتوانی گذاشت الّا آنکه از دنیا بیرون شوی آنگاه رفیق من باشی در بهشت این بگفت و در گذشت در کتاب عوالم از مؤلفات بعض اصحاب مرسلّم مرقوم است که یهودی نصرانی از جانب ملک روم که اینوقت قسطنط ملقب به لوکا نا بود بنزد یزید طریق رسالت سپرد دیگر روز یزید او را رخصت بار داد چون درآمد چشمش بر سر حسین علیه السلام افتاد که در طشتی زرین نهاده اند و در منظر یزید جای داده اند چنان بگریست که آب چشمش از چهره و لحیه و دامن در گذشت آنگاه گفت ای یزید من در جوانی کسب معاش بتجارت میگذاشتم گاهی سفر مدینه کردم و خواستم بحضرت رسول خدا هدیه بگذرانم با اصحاب آنحضرت گفتم چه چیز پسند خاطر اوست گفتند طیب را پسنده میدارد من دو فاره از مشک و مقداری از عنبر اشهب برداشتم و بحضرت رسول خدای شتافتم هنگامیکه در سرای ام سلمه میبود چون چهره مبارکش را نگران شدم نوری نگریستم که از جمال همیونش ساطع بود عقلم شیفته شد و قلبم بمحبت او فریفته گشت فرمود این چیست گفتم مختصر هدیتی است که بحضرت ره آورد کرده ام فرمود نام تو چیست گفتم عبد الشمس فرمود من ترا عبد الوهاب نام دادم و هدیه ترا می پذیرم اگر اسلام بپذیری من نیک نظر کردم دانستم که آن پیغمبر است که عیسی ما را بقدوم او بشارت داد حیث قَالَ اِنِّي مُبَشِّرٌ لَكُمْ بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اِسْمُهُ اَحْمَدُ پس از در یقین بدست او مسلمانی گرفتم و کلمه گفتم و چندکه در روم بودم اسلام خود را می نهفتم یکروز در خانه ام سلمه حاضر حضرت رسول خدای بودم ناگاه صاحب این سر حسین بن علی درآمد پیغمبر بغل بگشود و او را در بغل گرفت و ترحیب بگفت و در کنار خود جای داد و لبهای مبارکش را ببوسید و دندانهایش را بمکید و همی گفت بَعُدَ عَنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ مَنْ قَتَلَكَ لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ قَتَلَكَ يَا حُسَيْنُ وَاَعَانَ عَلٰى قَتْلِكَ یعنی دور باد از رحمت خدای کشنده تو و لعنت خدای بر کسی که ترا بکشد و آنکس که اعانت کند بر قتل تو همی گفت و همی گریست و روز دیگر در مسجد پیغمبر حاضر بودم ناگاه حسین با برادرش حسن درآمدند و عرض کرد یا جداه من با برادرم حسن مصارعت کردم و هیچیک غالب نشدیم همی خواهیم با دید آید که نیروی کدام یک افزونست رسول خدا فرمود کشتی و تصارع در خور شما نیست بروید و خطی بنگارید خط هر یک نیکوتر افتاد قوت او افزونست پس برفتند و هر یک سطری بنگاشتند و بنزد رسول خدا آوردند پیغمبر نخواست تا خاطر هیچیک شکسته شود فقال لَهُمَا يَا حَبِيبَيَّ اِنِّي اُمِّيٌّ لَا اَعْرِفُ الْخَطَّ اِذْهَبَا اِلٰى اَبِيكُمَا لِيَحْكُمَ بَيْنَكُمَا وَيَنْظُرَ اَيُّكُمَا اَحْسَنُ خَطًّا فرمود من بدبستان نرفته ام و خط ندانسته ام بروید نزد پدر خود علی تا بگوید کدام یک بهتر نگاشته اید ایشان روان شدند و پیغمبر نیز با ایشان روان شد تا بخانه فاطمه درآمدند ساعتی بیش و کم برنگذشت که پیغمبر مراجعت فرمود و سلمان فارسی نیز ملازم خدمت بود مرا چون با سلمان مرادتی و مودتی بود پرسش کردم که خط کدام یک نیکوتر برآمد سلمان گفت رسول خدا نخواست هیچیک اندوهناک شوند اینحکومت را با علی بازگذاشت علی نیز اندوه هیچیک را روا نداشت فاطمه را بقضاوت گذاشت چون بنزد ما درآمدند و قصه بگفتند فاطمه را شگفت آمد تا چگونه دل کدام یک را بشکند فرمود مرا قلاده در گردن که منضّد است بهفت عدد مروارید آن مرسله را بر سر شما میگشایم و می افشانم شما لآلی آنرا ماخوذ دارید هر کدام بیشتر بدست کردید قوت بزیادت دارید و آن مرسله را بر سر ایشان بگسیخت و برافشاند ایشان جنبش کردند و کوشش نمودند هر یک را سه مروارید بدست شد و آن یک که بر زمین بماند هر دوان نیرو میکردند که بدست گیرند خداوند هیچیک را خسته خاطر نخواست فرمان کرد تا جبرئیل فرود شد و بال بزد و آن مروارید را دو نیمه ساخت تا هر یک نیمی را برگرفتند هان ای یزید نیک نظر کن کسی را که رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و خدای تبارک و تعالی رضا ندهند که قلب او شکسته شود از برای ترجیح سطری نگارش تو با او بدینگونه کار میکنی اُفٍّ لَكَ وَلِدِينِكَ يَا يَزِيدُ این بگفت و سر حسین را برگرفت و بوسه زد و بگریست و گفت ای حسین شاهد باش در نزد جدت مصطفی و پدرت مرتضی و مادرت زهرا اده

روز قیامت و لعنت خدای باد بر دشمنان شما بروایت ابی عبدالله چون یزید اهل بیت را رخصت مراجعت داد فرمان کرد تا ایشان را باتفاق سید سجاد علیه السلام از مجلس بیرون برده در خانهٔ ویرانه در زیر طاق شکسته جای دادند فقال بعضهم انما جعلنا فی هذا البیت لیقع علینا فیقتلنا فراطن الحرس فقال انظروا الی هؤلاء یخافون ان یقع علیهم البیت وانما یخرجون غدا فیقتلون یکتن از اهل بیت با دیگری گفت که ما را در زیر این طاق شکسته جای دادند تا مگر این طاق بر سر ما فرود آید و ما هلاک شویم نگاهبانان ایشان بزبان رومی گفتند اینجماعت نگران باشید که هراسناک میباشند تا مبادا این طاق فرود آید و همگان را هلاک کند و ندانند که فردا ایشان را از زندان بیرون برند و گردن زنند قال علی بن الحسین لم یکن احد یحسن الرطانة غیری سید سجاد علیه السلام کلمات ایشان را اصغا فرمود و معنی آن بدانست و گفت هیچکس از من نیکوتر زبان رومی راندانند بابی انت و امی هیچکس از تو زبان وحش و طیر و جن و انس را نیکوتر نداند و همچنان روز دیگر یزید ملعون اهل بیت را طلب نمود چون حاضر شدند و جلوس نمودند روی با زینب علیها السلام کرد و گفت ای دختر علی با من سخن بگوی زینب علیها السلام فرمود متکلم علی بن الحسین است سید سجاد علیه السلام در پاسخ او این اشعار انشاد کرد

لا تطمعوا ان تهینونا فنکرمکم   و ان نکف الاذی عنکم و تؤذونا
والله یعلم انا لا نحبکم   و لا نلومکم ان لم تحبونا

یزید گفت ای پسر از در صدق سخن کردی لکن پدر تو حسین و جد تو علی بن ابیطالب همی خواستند تا زمام خلافت بدست گیرند و سلطنت آغاز نهند سپاس خداوند را که ایشان را بکشت و خون ایشان را بریخت فقال علی بن الحسین یا ابن معویة و هند و صخر لم تزل النبوة و الامرة لآبائی و اجدادی من قبل ان تولد و لقد کان جدی علی بن ابیطالب فی یوم بدر و احد و الاحزاب فی یده رایة رسول الله و ابوک و جدک فی ایدیهما رایات الکفار یعنی سید سجاد فرمود ای پسر معویه و ای پسر هند جگرخواره و ای پسر صخر ستمکاره همواره نبوت و امارت خاص پدران من و اجداد من بود از آن پیش که از زهدان هند زاده باشی همانا رایت رسول خدای در جنگ بدر و غزوهٔ احد و یوم احزاب در دست جد من علی بن ابیطالب بود و علمهای کفار را پدر تو معویه و جد تو ابوسفیان حمل میدادند ثم قال علی بن الحسین ویلک یا یزید انک لو تدری ماذا صنعت و ما الذی ارتکبت من ابی و اهل بیتی و اخی و عمومتی اذا لهربت فی الجبال و افترشت الرماد و دعوت بالویل و الثبور ان یکون رأس ابی الحسین بن فاطمة و علی منصوبا علی باب مدینتکم و هو ودیعة رسول الله فیکم فابشر بالخزی و الندامة غدا اذا جمع الناس لیوم القیمة سید سجاد علیه السلام فرمود وای بر تو ای یزید اگر دانستی که چه کردی و چه گناهی را مرتکب شدی در حق پدر من و برادر من و عم من و عمزادگان من سر در بیابان میگذاشتی و در کوهساران سکنه میداشتی و در خاک و خاکستر می نشستی و دل بویل و ثبور میبستی از اینکه بوده باشد سر پدر من حسین بن فاطمه بدروازهٔ شهر شما آویخته و حال آنکه او در میان شما ودیعت رسول خدا باشد اکنون ای یزید ساختهٔ ذلت و ندامت باش از برای روز قیامت چون این کلمات از زبان سید سجاد جریان یافت آتش خشم در کانون خاطر یزید زبانه زدن گرفت جلوازی را از میان جلاوزه که از تمامت شرطی و دژخیم شریرتر است بشناخته بود بفرمود که این غلام را ماخوذ دار و درین باغچهٔ سرای گردن بزن و هم در آنجا بخاک سپار مرد دژخیم آنحضرت را ببستان سرای درآورد و بحفر قبر پرداخت سید سجاد این اشعار را قرائت فرمود

حکم کردن یزید بقتل سید سجاد

انا ذلک باجداه یا خیر مرسل   حبیبک مقتول و نسلک ضائع
و آلک امسوا کالاماء بذلة   تباع لهم بین الانام فجائع

یروعهم

یروعهم بالسب من لا یروعهم   سباب ولا راع النبیین رائع
و دابع املاک و افلاک اصبحوا   لجور یزید ابن الدعی ودائع
فلیتک باجداه تنظر حالنا   تسام و تشری کالاماء تبائع

آنگاه بنماز ایستاد چون دژخیم آن حفیره را بپای آورد و قصد سید سجاد کرد دستی از غیب قفائی بر دژخیم زد چنانکه بروی درافتاد و فریادی هولناک برآورد و جان بداد پسر یزید خالد که نگران اینواقعه بود چون این بدید نزد یزید دوید و اینخبر هولناک را بدو آورد یزید نیز بیمناک شد فرمان کرد دژخیم را هم در آن حفیره بخاک سپارند و سید سجاد را باز آرند اینوقت روی با اهل بیت آورد فقال قبح الله ابن مرجانة لو کانت بینکم و بینه قرابة و رحم ما فعل هکذا بکم و لا بعث بکم علی هذا گفت خداوند زشت کناد عبیدالله پسر مرجانه را اگر در میان شما و او قرابت رحم و خویشاوندی بود هرگز با شما بدینگونه کار نمیکرد و شما را بدین ذلت و خواری کوچ نمیداد این بگفت و اهل بیت را رخصت مراجعت داد این کرت ایشان را بیاوردند و در مسجدی خراب جای دادند روز دیگر یزید ملعون فرمان کرد که سر حسین علیه السلام را از دروازهٔ سرای در آویزند و اهل بیت رسول خدای را بدان سرای دعوت کنند چون اهل بیت رسول خدای بحکم یزید جانب سرای او را پیش داشتند زنان یزید و اهل بیت معویه ایشان را بدیدند هر حلی و حلل که در بر داشتند از تن باز کردند و جامهٔ ماتم در پوشیدند و ایشان را پذیره نمودند و با علی صوت بگریستند و بانگ ناله و نیاحه در دادند و سه روز با ایشان سوگواری نمودند دختر عبدالله بن عامر بن کریز که ضجیع یزید بود و هند نام داشت و از آن پیش روزگاری در سرای حسین علیه السلام روز میگذاشت چون تعلیق سر مبارک حسین را بدروازهٔ خانه نظاره کرد و اهل بیت پیغمبر را بدینمنوال بیچاره دید از خود بیگانه شد و بیهشانه از سرای خویش بیرون دوید و بی پرده بمجلس یزید که خاص بمعارف و صنادید بود دررفت فقالت یا یزید ارأس ابن فاطمة بنت رسول الله مصلوب علی فناء بابی گفت ای یزید آیا این سر پسر فاطمه دختر رسول خداست که در آستانهٔ سرای من آویخته یزید چون این بدید تا پرواپوشی او دوید و او را بزیر پوشش جامهٔ خود مخفوف داشت و گفت ای هند چندانکه خواهی بر پسر دختر پیغمبر که خاص و خالص قریش است بنال و بانگ ناله و عویل برآر ابن زیاد ملعون عجلت کرد و او را بکشت که خدایش بکشد آنگاه یزید از انگیزش فتنه بیمناک شد و از شماتت و شناعت اهل بیت خوی بگردانید و هیچ ناهاری در تغدی و تعشی نشکست الا آنکه با علی بن الحسین علیه السلام بر سر مائده نشست و حارسان و نگاهبانان را از مراقبت اهل بیت برداشت و ایشان را در حرکت و سکون باختیار خویش گذاشت چنانکه یکروز سید سجاد علیه السلام در کوی و بازار دمشق عبور میداد ناگاه منهال بن عمرو او را دیدار کرد و گفت یا ابن رسول الله چگونه روزگار میبری قال امسینا کمثل بنی اسرائیل فی آل فرعون یذبحون ابناءهم و یستحیون نساءهم یا منهال امست العرب تفتخر علی العجم بان محمدا عربی و امست قریش تفتخر علی سائر العرب بان محمدا منها و امسینا معشر اهل بیته و نحن مغصوبون و مقتولون مشردون فانا لله و انا الیه راجعون مما امسینا فیه فرمود چنانکه بنی اسرائیل در میان آل فرعون گرفتار بودند پسران ایشان را ذبح و زنان ایشان را زنده گذاشتند همانا عرب بر عجم افتخار میجست که محمد از عرب است و قریش بر سایر عرب طریق فخاری میسپرد که محمد قرشی است و ما اهل بیت که فرزندان محمدیم همگان ماخوذ و مقتول و پراکنده ایم فانا لله و انا الیه راجعون و لله در مهیار حیث قال

در آمدن اهل بیت بحکم سرای یزید

کلمات سید سجاد در جواب منهال

یعظمون له اعواد منبره   و تحت ارجلهم اولاده وضعوا
بای حکم بنوه یتبعونکم   و فخرکم انکم صحب له تبع

مکشوف باد که در بعضی از روایات بما رسیده که یکروز یزید ملعون علی بن الحسین علیهما السلام را گفت هیچ توانی با پسر من خالد
زور آزمائی کنی و او را در مصارعت بیفکنی گفت من کشتی نتوانم اگر خواهی او را کاردی و مرا نیز کاردی بخش تا بجای مصارعت
منازعت آغازیم چون اینحدیث را من بنده در حق عمر بن حسن علیه السلام و عبد الله بن یزید علیه اللعنه استوار دانستم در ذیل قصه
شهدای یوم طف نگاشتم دیگر بتکرار نخواهیم پرداخت بالجمله اگر چند یزید ملعون از آیات آن سر مطهر و کرامات اهل بیت پیغمبر آشفته
خاطر میگشت و از کرده پشیمان میشد لکن بحکم فطرت و خبث جبلت مجبول بود که چندانکه تواند زبان ایشان بخاید و از مکافات
ایشان نگاهد اگرچه در اینوقت رعایت مهر و حفاوت میکرد و طریق رأفت و عطوفت میسپرد بالجمله روز دیگر بمسجد جامع آمد و سید
سجاد علیه السلام را با خویش حاضر مسجد ساخت و در کنار خویش جای داد و خطیب را فرمان کرد که بر این منبر صعود میده و از مناقب ما
و مثالب اعدای ما شرحی بامضا میرسان خطیب بر منبر شد و چندانکه توانست در مدح آل ابو سفیان و قدح آل علی عمران سخن کرد
سید سجاد چون این کلمات بشنید بانگ بر خطیب زد و قَالَ وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ اشْتَرَيْتَ مَرْضَاةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ
الْخَالِقِ فَتَبَوَّءْ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ فرمود وای بر تو ای خطیب خشنودی مخلوق را بر خشم خدای اختیار کردی اینک نشیمن
میدار نشیمن خود را از آتش دوزخ آنگاه روی بیزید آورد و فرمود یَا يَزِيدُ ائْذَنْ حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ فَأَتَكَلَّمَ
بِكَلِمَاتٍ لِلَّهِ فِيهِ رِضًى وَلِهَؤُلَاءِ الْجُلَسَاءِ أَجْرٌ یعنی ای یزید اجازت کن تا من بر این منبر صعود کنم و سخنی چند بگویم که خدای
خشنود گردد و همگنان را اجر کرد ند یزید نپذیرفت حاضران مجلس از اهل شام و دیگر بلاد دوست داشتند که آن جوان هاشمی بر منبر آید
و بشنوند تا چه فرماید گفتند یا امیر المؤمنین چه زیان دارد فرمان کن تا بر منبر بر آید و هنر خویش نماید یزید گفت اگر بر فراز منبر جای کند
جز بر فضیحت آل ابو سفیان دم نزند گفتند یا یزید از این کودک نورسیده چه آید فَقَالَ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ زُقُّوا الْعِلْمَ زَقًّا
گفت او از اهل بیتی است که او را از علم اطعام کرده اند چنانکه مرغان افراخ را همگنان در الحاح مسئلت الحاح از حد بدر بردند لاجرم
یزید اجازت کرد اگر چند کراهت داشت پس سید سجاد علیه السلام بر منبر صعود داد و مردم شام قاصی و دانی چشم بنیاد و گوش
نیوشا د و بسپردند و آنحضرت پس از ستایش خداوند و درود و نیایش احمد محمود قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أُعْطِينَا سِتًّا وَفُضِّلْنَا
بِسَبْعٍ أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاحَةَ وَالْفَصَاحَةَ وَالشَّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ
مِنَّا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا وَمِنَّا الصِّدِّيقُ وَمِنَّا الطَّيَّارُ وَمِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ وَمِنَّا سِبْطَا هَذِهِ الْأُمَّةِ
مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنًى أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَالصَّفَا
أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَاءِ أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنِ ائْتَزَرَ وَارْتَدَى أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنِ انْتَعَلَ وَاحْتَفَى أَنَا ابْنُ
خَيْرِ مَنْ طَافَ وَسَعَى أَنَا ابْنُ خَيْرِ مَنْ حَجَّ وَلَبَّى أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَئِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ
قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى أَنَا ابْنُ
عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ
وَطَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَهَاجَرَ الْهِجْرَتَيْنِ وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَقَاتَلَ بِبَدْرٍ وَحُنَيْنٍ وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا ابْنُ صَالِحِ
الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ وَقَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ وَتَاجِ
الْبَكَّائِينَ وَأَصْبَرِ الصَّابِرِينَ وَأَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يس رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَئِيلَ

حکم یزید خطیب را در سب آل رسول

خطبهٔ سید سجاد علیه السلام

الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ وَالنَّاكِثِينَ
وَأَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَأَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوَّلِ السَّابِقِينَ وَقَاصِمِ
الْمُعْتَدِينَ وَمُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَسَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَلِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَنَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَوَلِيِّ
أَمْرِ اللَّهِ وَبُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَعَيْبَةِ عِلْمِهِ سَمِحٌ سَخِيٌّ بَهِيٌّ بُهْلُولٌ زَكِيٌّ أَبْطَحِيٌّ رَضِيٌّ مِقْدَامٌ هُمَامٌ صَابِرٌ صَوَّامٌ مُهَذَّبٌ
قَوَّامٌ قَاطِعُ الْأَصْلَابِ وَمُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَأَثْبَتُهُمْ جَنَانًا وَأَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَأَشَدُّهُمْ شَكِيمَةً أَسَدٌ
بَاسِلٌ يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا ازْدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ وَقَرُبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحَى وَيَذْرُوهُمْ فِيهَا ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ
لَيْثُ الْحِجَازِ وَكَبْشُ الْعِرَاقِ مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ شَجَرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا وَمِنَ
الْوَغَى لَيْثُهَا وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَأَبُو السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ
الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى أَنَا ابْنُ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا أَنَا ابْنُ الْمَحْزُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا أَنَا ابْنُ
الْعَطْشَانِ حَتَّى قَضَى أَنَا ابْنُ طَرِيحِ كَرْبَلَا أَنَا ابْنُ مَسْلُوبِ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَتْ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ
أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنُّ فِي الْأَرْضِ وَالطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ أَنَا ابْنُ مَنْ رَأْسُهُ عَلَى السِّنَانِ يُهْدَى أَنَا ابْنُ مَنْ حَرَمُهُ
مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ تُسْبَى أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَلَهُ الْحَمْدُ ابْتَلَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ بِبَلَاءٍ حَسَنٍ حَيْثُ جَعَلَ رَايَةَ
الْهُدَى وَالْعَدْلِ وَالتُّقَى فِينَا وَجَعَلَ رَايَةَ الضَّلَالَةِ وَالرَّدَى فِي غَيْرِنَا خلاصهٔ این کلمات بفارسی چنین می آید میفرماید خداوند
ما را بعلم و حلم و سماحت و فصاحت و شجاعت ممتاز نمود و دلهای مؤمنان را از محبت ما آکنده فرمود و ما را با احمد مختار و حیدر کرار و جعفر
طیار و حمزه سید الشهداء و فرزندان پیغمبر ابو محمد و ابو عبد الله بر دیگر مردم فضیلت نهاد آنکس که مرا می شناسد و آنکه مرا از حسب و نسب خود
آگهی میدهم منم پسر مکه و منی و پسر زمزم و صفا و پسر آنکس که حجر الاسود را حمل داد بدامان ردا منم پسر آنکس که بر براق مرحله پیمای گشت
و آسمانها را بزیر پای در نوشت منم پسر آنکس که جبرئیلش بسدرة المنتهی کوچ داد و خداوندش سریر قرب بمقام او ادنی نهاد منم پسر آنکس که جبرئیلش
بنیایش و درود پرداخت و رب جلیلش خزانه وحی ساخت منم پسر آنکس که کافران از تیغ او طریق حق گرفتند و کلمه گفتند منم پسر آنکس که در راه
دین با دو سیف و دو سنان رزم همی زد سیف و سنانی در تنزیل و سیف و سنانی در تاویل منم پسر آنکس که با پیغمبر هجرت کرد یکی در شعب
ابو طالب و آن دیگر در یثرب منم پسر آنکس که با پیغمبر دو بیعت کرد یکی در مکه هنگام انکار کفره و آن دیگر در تحت شجره منم پسر آنکس که جبرئیل او را
مؤید بود و میکائیل نصرت فرمود منم پسر آنکس که خوارج را از بن بر انداخت و لشکر طلحه و زبیر را پاک بپرداخت و سپاه شام را دستخوش
تیغ خون آشام ساخت و نیز فرمود منم پسر فاطمه زهرا و پسر سیده نساء و پسر خدیجه کبری و منم پسر آنکس که جلباب حیوتش را بدست ظلم و ستم
بدریدند و بالب تشنه سر شرا از تن بریدند منم پسر آنکس که جسد شریفش را در بیابان کربلا جریح و طریح افکندند و عمامه و ردا از تن مبارکش
برآوردند منم پسر آنکس که در ماتم او فرشتگان در آسمان بسوگواری نشستند و جن و انس در زمین بانگ ناله و زاری در پیوستند و مرغان
هوا بهای های بگریستند منم پسر آنکس که سر شرا بر سنان نیزه شهر تا شهر بگردانیدند و اهل بیتش را از عراق تا شام اسیر بردند هان ای مردم سپاس
و ستایش خدای را که ما اهل بیت را ببلای نیکو ممتحن داشت گاهی که رایت هدایت و عدالت و زهادت در میان ما جای داشت و علم غوایت
و ضلالت و هلاکت در دست دیگران بود بالجمله لختی از کلمات آنحضرت را بفارسی باز نمودیم در خبر است که سید سجاد همچنان انا و انا میفرمود
و مردم شام از اصغای این کلمات مصیبت آمیز و قصه های غم انگیز آشفته خاطر شدند و بانگ ناله و عویل در دادند و باعلی صوت بگریستند
یزید ملعون بیمناک شد که مبادا فتنه انگیخته شود و خونها ریخته گردد بی توانی مؤذن را فرمان داد تا سخن سید سجاد را قطع کرد و بانگ برداشت

که الله اکبر آنحضرت فرمود هیچ شی بزرگتر از خدای نیست چون گفت اشهد ان لا اله الا الله فرمود گوشت و پوست و خون من گواهی میدهد که
جز او خدائی نیست آنگاه موذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله سید سجاد از فراز منبر روی با یزید کرد و گفت هان ای یزید این محمد جد
منست یا جد تست اگر گوئی جد تست سخن بکذب کردی و کافر شدی اگر گوئی جد منست بگوی تا چرا عترت او را کشتی یزید پاسخ نگفت
چون موذن از تقدیم اذان و اقامه بپرداخت یزید بر جماعت تقدم جست و نماز ظهر بگذاشت در خبر است که از جهودان حبری
حاضر بود و سید سجاد را نمیشناخت روی با یزید کرد و گفت یا امیرالمومنین این پسر کیست و نژاد با چه کس میرساند یزید گفت این پسر
علی بن حسین علی بن ابیطالب است و مادرش فاطمه دختر رسول خداست گفت سبحان الله چه بد امتی که شما بوده اید دی پیغمبر شما
پسرای دیگر تحویل دادوامروز بدینگونه ناپروا فرزندان او را کشته اید وَاللهِ لَوْ تَرَكَ فِينَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ سِبْطًا مِنْ صُلْبِهِ لَظَنَنَّا
أَنَّا كُنَّا نَعْبُدُهُ مِنْ دُونِ رَبِّنَا گفت سوگند با خدای اگر از صلب موسی فرزندی در میان ما بود گمان دارم که او را بجای پروردگار عبادت
میکردیم یزید فرمان کرد تا او را ماخوذ داشتند گفت خواهی بزن و خواهی بکش و اگر نه دست باز دار من از توریه خوانده ام که هر کس ذریه
پیغمبر را بکشد چندکه زنده باشد ملعونست و چون جای بپردازد او را در آتش جهنم جای دهند در کتاب طریحی و بحارالانوار و عوالم و دیگر
کتب معتبره ذکر رویای سکینه را در شام باندک پیونتی نگاشته اند چون درین روایت یزید ملعون اظهار ندامتی و ملالتی میکند من بنده
استوار تر داشتم چه این هنگام با خاندان نبوت اظهار مهر و ضراعت میکند و ایشانرا بجانب مدینه روان میدارد لاجرم این حدیث
از کتب مسطوره نگاشته می آید بالجمله در این ایام که یزید با اهل بیت طریق رفق و مدارا می سپرد دیگر روز سکینه گفت ای یزید دوش خوابی
دیده ام اگر گوش فرا من داری باز میگویم گفت بگوی تا گوش دارم سکینه فرمود دوش بعد از صلوة و دعوات در حضرت حق پاره از
شب بیدار بودم و از کثرت گریه کلیل و مانده شدم تا گاهی که خواب مرا ماخوذ داشت اینوقت نگریستم درهای آسمان گشاده گشت
و خویش را در نوری ساطع از آسمان تا زمین دیدم و از وصایف و خدام بهشت وصیفی را دیدار کردم و خود را در باغی سبز و ریان
یافتم و در آن باغ قصری بود و من با پنج تن از مشایخ بدان قصر در رفتم و با وصیف گفتم مرا خبر ده که این قصر کراست گفت پدرت
حسین بن علی راست که خداوند او را در ازای صبر و شکیبائی عطا کرد گفتم این مشایخ کیستند گفت اول آدم ابوالبشر دویم نوح پیغمبر
سیم ابراهیم خلیل چهارم موسی کلیم گفتم آن پنجم کیست که دست بر لحیه مبارک دارد و با کمال حزن و اندوه اشک میبارد گفت ای سکینه
تو او را نمی شناسی او جد تو رسول خداست گفتم بکجا میرود گفت نزد پدرت حسین گفتم سوگند با خدای نزد جدم میروم و او را از آنچه
بر ما گذشت آگهی میدهم نتوانستم با او ملحق شوم متفکر بجای ماندم اینوقت جدم علی بن ابیطالب را نگریستم که شمشیر خود را بدست کرده و
ایستاده من فریاد برآوردم که یا جداه سوگند با خدای که پسر تو بعد از تو کشته گشت آنحضرت بگریست و مرا بسینه خود بچسبانید وَقَالَ يَا
بُنَيَّةُ صَبْرًا وَاللهُ الْمُسْتَعَانُ فرمود ای فرزند طریق صبر و شکیبائی پیش دار که خداوند یار و یاور است اینهنگام ناپدید شد و ندانستم بکجا
شتافت من بشگفت ماندم ناگاه دری از آسمان گشاده گشت و فرشتگان از آنجا بفرود و فراز شدند و فوجی از پس فوجی بزیارت سر پدرم
نازل گشته چون سخن بدینجا آورد یزید لطمه بر چهره خویش بزد و بگریست فَقَالَ مَا لِي وَلِقَتْلِ الْحُسَيْنِ گفت مرا با قتل حسین چکار هم
از سکینه حدیث کرده اند که فرمود مردی بالونی چون در و چهری قمر با قلبی حزین روی بمن آورد با وصیف گفتم کیست گفت جدت
رسول خداست نزد او شتافتم و گفتم یا جداه قُتِلَتْ وَاللهِ رِجَالُنَا وَسُفِكَتْ وَاللهِ دِمَاؤُنَا وَهُتِكَتْ وَاللهِ حَرِيمُنَا وَحُمِلْنَا
عَلَى الْأَقْتَابِ مِنْ غَيْرِ وِطَاءٍ تُسَاقُ إِلَى يَزِيدَ یعنی سوگند با خدای کشته شد مردان ما و ریخته شد خونهای ما و پاره شد استار حریم ما
و ما را بر پالانهای بی وطا برنشاندند و بسوی یزید براندند پس رسول خدای مرا در بر کشید و روی با آدم و نوح و ابراهیم و موسی آورد

ذکر کردن سکینه خواب خود را برای یزید

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ مَا تَرَوْنَ إِلَى مَا صَنَعَتْ أُمَّتِي بِوَلَدِي مِنْ بَعْدِي فرمود نگران نیستید که امت من بعد از من با فرزند من چه صنعت
پیش داشتند اینوقت وصیف گفت ای سکینه لختی ساکت باش که رسول خدا را سخت غمنده و گریان ساختی این بگفت و دست من بگرفت
و بقصر در آورد و پنج زن نگریستم که خداوند نهاد ایشانرا نیکو داشته و سرشت ایشانرا با نور انباشته و در میان ایشان زنی بزرگ خلقت دیدم
که موی سر پریشان ساخته و جلباب سیاه در برانداخته و پیراهنی خون آلود بدست کرده چون برخاستی همگان بپای خاستند و چون
بنشستی بجای بنشستند گفتم این زنان با این محل و مکان کیستند وصیف گفت نخستین حوای ام البشر دویم مریم بنت عمران سه دیگر
خدیجه دختر خویلد ضجیع پیغمبر چهارم هاجر مادر اسمعیل پنجم ساره زوجه خلیل و آن زن که پیراهن خون آلود بدست کرده و زنان دیگر در قیام و
قعود اقتفا بدو کنند سیده نساء فاطمه زهراست چون این شنیدم نزد او دویدم وَقُلْتُ لَهَا يَا جَدَّتَاهُ قُتِلَ وَاللهِ أَبِي وَأُوتِمْتُ
عَلَى صِغَرِ سِنِّي گفتم ای جده من پدرم کشته شد و من در خردسالی یتیم گشتم اینوقت فاطمه مرا در بر کشید و بگریست و دیگر زنان بگریستند
و گفتند ای فاطمه خداوند در میان تو و یزید حکومت خواهد کرد و داد خواهد داد پس روی با من آورد وَقَالَتْ كُفِّي صَوْتَكِ يَا سُكَيْنَةُ
فَقَدْ قَطَعْتِ نِيَاطَ قَلْبِي هٰذَا قَمِيصُ أَبِيكِ الْحُسَيْنِ لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللهَ فرمود ای سکینه ساکت باش که قطع کردی عرق
قلب مرا اینک پیراهن خون آلود پدرت حسین است از خود جدا نخواهم کرد تا گاهی که خدا را ملاقات کنم چون اینحدیث بخاتمت رسید یزید را
اندوه ندامت ختام خاموشی بر دهان زد برخاست و طریق سرای پیش داشت و هم در آنشب زن یزید هند چون در مضجع خویش بخفت
در خواب نگریست که درهای آسمان گشوده شد و فرشتگان خیل خیل صف از پس صف بزیارت سر حسین علیه السلام فرود میشوند و میگویند
السلام علیک یا اباعبدالله السلام علیک یا ابن رسول الله همچنانکه نگران بود سحابی را دیدار کرد که از آسمان بزیر آمد و از میان
آن جماعتی از مردان بیرون شدند مردی دری اللون قمری الوجه روان شد و خود را بر سر حسین افکند و دندانهای او را همی بوسه
زد و همی گفت يَا وَلَدِي قَتَلُوكَ أَتَرَاهُمْ مَا عَرَفُوكَ وَمِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ يَا وَلَدِي أَنَا جَدُّكَ رَسُولُ اللهِ وَ
هٰذَا أَبُوكَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى وَهٰذَا أَخُوكَ الْحَسَنُ وَهٰذَا عَمُّكَ جَعْفَرٌ وَهٰذَا عَقِيلٌ وَهٰذَانِ حَمْزَةُ وَالْعَبَّاسُ فرمود
ای فرزند من کشتند ترا آیا دیدی که ایشان نشناختند ترا و از شرب آب منع کردند ترا ای فرزند اینک من جد تو رسول خدایم و اینک
پدر تو علی مرتضی است و اینک برادرت حسن و عمت جعفر و اینک عقیل و حمزه و عباس است و همچنان اهل بیت خویش را واحدا بعد واحد
بشمار گرفت اینهنگام هند هولناک از خواب انگیخته شد و نوری بر سر حسین منتشر بود با هول و هرب بجستجوی یزید شتافت او را در
بیغوله تاریک یافت که روی بر دیوار کرده و همی گوید مَا لِي وَلِلْحُسَيْنِ هند بر هم و غم او بیفزود و آنخواب را بالشرح کرد یزید منکوس الراس گوش
فرا میداشت و از اصغای آن واقعه حزن در حزن می انباشت و رای میزد و چاره می اندیشید که کسور قلوب اهل بیت را کفشیر زند
و التیام جراحات ایشانرا تدبیر کند

خواب دیدن هند زن یزید

طلب کردن یزید اهل بیت را از برای اسعاف حاجت ایشان و رخصت مراجعت بمدینه طیبه

طلب کردن یزید اهل بیت را

یزید ملعون بامدادان اهل بیت رسول خدا را طلب داشت و روی با سید سجاد آورد و گفت حاجات خویش را مکشوف دار که در
اسعاف سه حاجت از حاجات شما مسامحت نخواهد رفت سید سجاد فرمود نخست آنست که سر پدر من و مولای من حسین بن
علی را با ما باز دهی تا از زیارت کنیم و وداع بازپسین گوئیم دویم آنچه لشکریان از ما بغارت برده اند مسترد سازی سه دیگر آنکه اگر
مرا خواهی کشت امینی بکاری که اهل بیت رسول خدا را بوجهی نیکو بجانب مدینه کوچ دهد یزید گفت اما دیدار سر پدر هرگز از برای تو میسر نخواهد
شد اما قتل تو بدست من هرگز رنگ نخواهد بست من ترا معفو داشته ام و جز تو کس ایشانرا بمدینه کوچ نخواهد داد و اینکه استرداد

کوچ دهند

اموال خویش را خواسته اید که بغارت رفته است من قیمت آنرا و چندان بعوض میدهم سید سجاد فرمود ما از مال تو بخشی و بهره نخواسته ایم ملک تو و مال تو بر تو موفر باد ما اموال منهوبه خویش را خواسته ایم از بهر آنکه بافتهای فاطمه دختر مصطفی و مقنعه او و قلاده او و پیراهن او در میان آن اشیاست یزید چون این بشنید فرمان کرد تا آن اشیا را بدست کرده باز دهند و دویست دینار بر سری عطا کرد سید سجاد علیه السلام آن زر بگرفت و بر مردم مسکین و فقیر بخش کرد آنگاه یزید روی با اهل بیت آورد و گفت اگر شما را موافق میافتد در شهر شام در نزد من اقامت میکنید و اگر نه بمدینه مراجعت مینمائید گفتند ما دوست داریم که بر حسین سوگواری کنیم گفت روا باشد بدانسان که رضا باشید و حکم داد تا در دمشق بیوت و حجرات چند خاص ایشان از بیگانه تهی کردند و اهل بیت را جای دادند هیچ هاشمی و قرشی در دمشق نماند الا آنکه جامه سیاه در بر کردند و بر اهل بیت در آمدند و بانگ ناله و عویل در دادند و بعضی از گریه و زاری بیاسودند و روزان و شبان نالان و گریان بودند روز هشتم دیگر باره یزید ایشانرا حاضر ساخت و گفت اکنون بگوئید در اقامت بشام و مراجعت بمدینه چگونه رای زدید گفتند ما بمدینه میرویم چه آنجا هجرتگاه جد ماست پس یزید نعمان بن بشیر را که در شمار اصحاب رسول خدای میرفت طلب کرد و گفت تجهیز کن ایشانرا بدانچه سزاوارند و از بسیج سفر و علف و آذوغه و خوردنی و آشامیدنی نارسائی بجای مگذار و از اهل شام مردی امین و پارسا با جماعتی از لشکر بملازمت خدمت ایشان برگمار آنوقت محملها حاضر کردند و بجلل و حلی بیاراستند و فرشهای ابریشمین و دیباج بگستردند و اموال و اثقال و عطایا و هدایا بر زبر هم نهادند آنگاه یزید روی با ام کلثوم کرد فَقَالَ خُذُوا هٰذَا الْمَالَ عِوَضَ مَا اَصَابَكُمْ گفت بگیرید اینمال را در ازای آن شدائد و مصائب که بر شما فرود آمد فَقَالَتْ اُمُّ كُلْثُومَ مَا اَقَلَّ حَيَائَكَ وَاَصْلَبَ وَجْهَكَ تَقْتُلُ اَخِي وَاَهْلَ بَيْتِي وَتُعْطِيْنِي عِوَضَهُمْ ام کلثوم فرمود ای یزید چه بسیار کم است حیای تو و چه بسیار سخت است پیشانی تو برادر مرا و در عوض ایشان با من عطا میکنی از پس آن روی با سید سجاد کرد فَقَالَ لَهُ لَعَنَ اللّٰهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ اَمَا وَاللّٰهِ لَوْ كُنْتُ صَاحِبَهُ مَا سَئَلَنِي خَلَّةً اِلَّا اَعْطَيْتُهُ اِيَّاهُ وَلَدَفَعْتُ عَنْهُ الْحَتْفَ بِكُلِّ مَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ وَلَوْ بِهَلَاكِ بَعْضِ وُلْدِي وَلٰكِنْ قَضَى اللّٰهُ مَا رَاَيْتَ فَكَاتِبْنِي وَاَنْهِ اِلَيَّ كُلَّ حَاجَةٍ تَكُوْنُ لَكَ گفت خداوند لعن کند پسر مرجانه را سوگند با خدای اگر من حاضر بودم آنچه حسین از من طلب نمودی عطا کردمی و مرگ را از وی دفع دادمی بهر چه قدرت داشتم اگر چند بهلاک بعضی از فرزندان من معلق بود لکن قضای خدا را هیچ آفریده نتواند برتافت اکنون از برای اسعاف حاجت تو حاضرم هر چه خواهی از مدینه مکتوب کن و آنانرا که فرمان کرده بود در خدمت اهل بیت کوچ دهند حاضر ساخت و وصیت کرد که همه جا از پیش روی اهل بیت روان باشید و اگر در عرض راه احدی از ایشان برای رفع حاجتی پیاده شود همگان باز ایستید تا حاجت خود را بپردازد و برنشیند و در هر منزل که فرود آمدند از نزدیک ایشان دورتر فرود آئید و چنان کار کنید که خدمتکاران و حارسان کنند تا گاهی که وارد مدینه شوند و از آنطرف چون مردم شام بر ظلم یزید و قتل سید الشهدا مشرف و مطلع شدند و لوازع و مصائب اهل بیت پیغمبر را بدانستند آثار کراهت و مصیبت از دیدار ایشان بادید شد و یزید از میل ایشان اینمعنی را تفرس نمود خواست تا مذمت خود را از قتل حسین علیه السلام بر دارد بزرگان شام را طلب نمود و ایشانرا مخاطب داشت که شما چنان دانسته اید که حسین بن علی را من کشته ام یا بقتل او حکم رانده ام و حال آنکه چنین نیست بلکه پسر مرجانه کشت آنگاه سرهنگان و قائدان سپاه کوفه را طلب داشت شبث بن ربعی و مصائب بن وهبه و شمر بن ذی الجوشن الضبابی و سنان بن انس النخعی و خولی بن یزید الاصبحی و چند تن دیگر حاضر شدند یزید نخست روی با شبث بن ربعی کرد و گفت تو کشتی حسین را من منشور کردم قتل او را گفت من نکشتم لعنت خدا بر آنکس که کشت گفت پس کیست قاتل گفت مصائب

وجنیکه توانیم ماله وزاری نمائیم

روانه کردن یزید اهل بیت را بمدینه

داهل بیت مراکردن یزید

سخنه حاجب

برائت جستن یزید از قتل حسین در نزد اهل شام

ابن وهبه یزید روی با او کرد و آنکلمات را اعادت نمود مصائب نیز بکردار شبث بن ربعی پاسخ داد بدینگونه هر یک در جواب یزید این امر فظیع را بر دیگری می بست تا نوبت بخولی بن یزید اصبحی افتاد متحیر بود که در جواب یزید چه گوید خاموش ایستاد و همگان یکدیگر را نظاره میکردند که چه چاره اندیشند یزید بانگ بر ایشان زد که بعضی از بعضی چاره میجوئید و پاسخ نمیگوئید سرهنگان بیچاره ماندند و متفق الکلمه گفتند قاتل حسین قیس بن ربیع بود یزید روی با قیس کرد و گفت تو کشتی حسین را گفت من نکشتم گفت وای بر شما پس کدام کس کشت قیس گفت یا امیرالمؤمنین اگر مرا امان میدهی میگویم کیست کشنده حسین گفت بگوی که از برای تو امانست قیس گفت حسین را نکشت الا آنکس که رایات جنگ را برافراخت و جیش از پی جیش روان ساخت یزید گفت آنکس کدام است قیس گفت والله ای یزید توئی تو کشتی حسین را یزید خشمگین از جای برخاست و بسرای خویش در رفت و سر حسین علیه السلام را در طشت زر گذاشت و بمندیلی محفوف داشت و در حجره خویش نهاد و لطمه بر چهره خود بزد و همی گفت مالی و قتل الحسین اما از آنسوی اهل بیت از شام بیرون شدند و راه مدینه پیش داشتند و سرهنگ یزید با پانصد سوار در خدمت ایشان طی مراحل همی کرد در کتاب لهوف و عوالم و منتخب طریحی مسطور است که اهل بیت چون از شام بیرون شدند و با زمین عراق نزدیک آمدند نعمان بن بشیر انصاری را گفتند ما را از راه کربلا کوچ میده و دیگر باره بکربلا آمدند و چنان افتاد که هم در آنروز جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم بقصد زیارت قبر سید الشهدا علیه السلام وارد کربلا شدند و ورود آنجماعت هم در آنساعت بود که اهل بیت در رسیدند بانگ ناله و زاری و صیحه عویل و بیقراری از جانبین برخاست مردم آن اراضی از قاصی و دانی چون رسیدن علی بن الحسین و اهل بیت را بدانستند بقدم عجل و شتاب در رسیدند و جامه سوگواران در برکردند و چون ابر بهاران بگریستند سر و مغز را بلطمه بکوفتند و چهرگان را بزخم ناخن برآشوفتند پس از روزی چند که داد مصائب و نوائب بدادند طریق مدینه را پیش داشتند مکشوف باد که من بنده از پیش در ذیل قصه بیرون شدن اهل بیت از کوفه بجانب شام حجت تمام کردم که در عقده محال است که سفیر ابن زیاد از کوفه بشام رود و دستوری از یزید بگیرد که اهل بیت را بشام باید فرستاد و باز بکوفه شود و ابن زیاد تجهیز سفر اهل بیت کند و ایشانرا بشام فرستد و پس از مدتی که اهل بیت در شام بمانده باشند رخصت مراجعت بمدینه گیرند و روز بیستم شهر صفر که یوم اربعین شهادت سید الشهداست وارد کربلا شوند لکن در هیچیک از کتب معتبره مرقوم نیست که اهل بیت روز اربعین شهادت سید الشهدا وارد کربلا شدند چون بدین قید مقید نباشد توانیم گفت که در مراجعت از شام دیگر باره بکربلا آمدند و اینکه در کتاب روضة الشهدا مرقوم است که اهل بیت با سر سید الشهدا و سرهای دیگر شهیدان روز اربعین وارد کربلا شدند و از آنجا بمدینه آمدند و صاحب حبیب السیر نیز اقتفا بروایت صاحب آن کتاب نموده پسند هیچ خردمند نیفتد آنچه در نزد من بنده استوار است گاهی که اهل بیت از کوفه بجانب شام کوچ میدادند روز اربعین بکربلا آمدند العلم عندالله اکنون با سر داستان آئیم چون امام زین العابدین علیه السلام با اهل بیت از شام بیرون شدند کوچ بر کوچ طی مراحل و مناقل کرده نزدیک مدینه محلی را که سزاوار دانستند فرود آمدند و خیمها برافراختند اینوقت فاطمه دختر علی بن ابیطالب با خواهر خود زینب گفت نعمان بن بشیر انصاری در طی طریق از هیچ زحمتی در خدمت ما دریغ نداشت و در ایصلات سنیه و جایزه بهیه خشنود باید نمود زینب فرمود امروز ما را بر اموال و اثقال فره و زر و سیمی سره دسترس نیست الا آنکه از حلی و زیور خود چیزی بدو عطا فرستیم پس از دستاورنجن و یاره و خلخال و مرسله و قلاده مبلغی فراهم آورده بدو فرستادند و پیام دادند که این اشیا دستمزد بعضی از پایمردیهای تست نعمان بن بشیر گفت اگر من تقدیم اینخدمت از بهر دنیا کردم بکمتر از این عطا شاد خاطر بودم لکن من قربت و قرابت شما را با رسول خدا نگران بودم و خدمتگذاری مینمودم و آن اشیا را مسترد ساخت و اهل بیت اسلام فرستاد و طریق مراجعت پیش داشت و در سپار گشت

ورود اهل بیت دیگرباره بکربلا

خبر دیده شدن محمد بن حنفیه اهل بیت را

ابی مخنف حدیث میکند قال ثم ان علی بن الحسین خرج من عند قبر جده رسول الله و دخل علی عمه محمد بن الحنفیة و اخبره بقتل ابیه فبکی حتی غشی علیه فلما افاق من غشوته قام و تدرّع بدرعه و تقلّد بسیفه و رکب جواده و صعد الجبل و الناس یشاهدونه و غاب و ما ظهر الا فی وقت ظهر فیه المختار میگوید چون سید سجاد علیه السلام از زیارت قبر رسول خدا مراجعت کرد بخانه عم خود محمد حنفیه آمد و او را از شهادت پدر آگهی داد محمد بگریست چندانکه بیخویشتن گشت و در افتاد چون با خویش آمد برخاست و زره بپوشید و شمشیر حمایل کرد و بر اسب خویش سوار شد و بر کوه صعود داد مردمان نگران او بودند آنگاه غایب شد و دیگر آشکار نشد تا گاهی که مختار خروج کرد و این حدیث با عقاید مردم شیعی است نیاید و من بنده در هیچیک از کتب معتبر علما ندیده ام که محمد بن حنفیه باستقبال اهل بیت رفته باشد جز در کتاب مفتاح البکاء از تحریر آن روایت پرهیز نجستم قال ان محمد بن الحنفیة لما سمع بمجیء اهل البیت فخرج بسرعة فلما نظر الی الاعلام السود خرّ من الفرس الی الارض مغشیاً علیه فقیل للسجاد ادرک عمک فانه کاد ان یهلک فجاء باکیاً الیه و اخذ رأس عمه فی حجره حتی افاق فلما نظر الی ابن اخیه تأوّه و قال یا ابن اخی ابن اخی ابن قرة عینی ابن ثمرة فؤادی ابن خلیفة ابی الحسین اخی فقال یا عماه اتیتک یتیماً قتلوا رجالنا و اسروا نساءنا یا لیت کنت حاضراً حتی تری اخاک کیف یستغیث فلا یغاث و کیف یستعین فلا یعان و قتلوه عطشاناً و کل الحیوانات ریّان فصاح محمد صیحة عالیة حتی غشی علیه فلما افاق قال یا ابن اخی کیف جری علیکم فکان علیه السلام یحکی ما جری علیهم و محمد یبکی میگوید وقتی محمد حنفیه رسیدن اهل بیت را شنید برنشست و بسرعت بیرون شتافت چون چشمش بر علمهای سیاه افتاد از اسب در افتاد و مدهوش گشت سید سجاد را گفتند دریاب عم خود را که در شرف هلاکت است آنحضرت بشتافت و سر محمد را در کنار گرفت چون بهوش آمد و چشمش بر سید سجاد افتاد آهی دردناک برکشید و گفت ای پسر برادر برادر من کجاست روشنی چشم من کجاست میوه دل من کجاست خلیفه پدر من کجاست حسین برادر من کجاست سید سجاد فرمود ای عم من یتیم آمدم کشتند مردان ما را اسیر کردند زنان ما را کاش بودی و دیدی برادر خود را که چگونه استغاثه میکرد کس دادش نمیداد و چگونه استعانت میجست و کس بفریادش نمیرسید او را کشتند با لب تشنه و جمیع حیوانات سیراب بودند محمد صیحه عظیم برآورد و مدهوش در افتاد چون بخویش آمد گفت ای پسر برادر بر شما چه گذشت سید سجاد علیه السلام آغاز حدیث کرد و محمد همی بگریست اما ام کلثوم چون آثار و جدران مدینه را دیدار کرد انشای این اشعار نمودند

اشعار ام کلثوم در ظاهر مدینه

مدینة جدنا لا تقبلینا ... فبالحسرات و الاحزان جئنا
الا اخبر رسول الله فینا ... بانا قد فجعنا فی ابینا
و ان رجالنا بالطف صرعی ... بلا رؤس و قد ذبحوا البنینا
و اخبر جدنا انا اسرنا ... و بعد الاسر یا جدا سبینا
و رهطک یا رسول الله اضحوا ... عرایا بالطفوف مسلبینا
و قد ذبحوا الحسین و لم یراعوا ... جنابک یا رسول الله فینا
فلو نظرت عیونک للاساری ... علی اقتاب الجمال محملینا

رسول الله

رسو

رسول الله بعد الصون صارت ... عیون الناس ناظرة الینا
و کنت تحوطنا حتی تولت ... عیونک ثارت الاعدا علینا
افاطم لو نظرت الی السبایا ... بناتک فی البلاد مشتتینا
افاطم لو نظرت الی الحیاری ... و لو ابصرت زین العابدینا
افاطم لو رأیت بنا سهاری ... و من سهر اللیالی قد عمینا
افاطم ما لقیت من عداک ... و لا قیراط مما قد لقینا
فلو دامت حیوتک لم تزالی ... الی یوم القیمة تندبینا
و عرّج بالبقیع وقف و ناد ... و ابن حبیب رب العالمینا
و قل یا عم یا الحسن المزکی ... عیال اخیک اضحوا ضائعینا
ایا عماه ان اخاک اضحی ... بعیداً عنک بالرمضا رهینا
بلا رأس تنوح علیه جهراً ... طیور و الوحوش الموحشینا
و لو عاینت یا مولای ساقوا ... حریماً لا یجدن لهم معینا
علی متن النیاق بلا وطاء ... و شاهدت العیال مکشفینا
مدینة جدنا لا تقبلینا ... و بالحسرات و الاحزان جئنا
خرجنا منک بالاهلین جمعاً ... رجعنا لا رجال و لا بنینا
و کنا فی الخروج بجمع شمل ... رجعنا خاسرین مسلبینا
و کنا فی امان الله جهراً ... رجعنا بالقطیعة خائفینا
و مولانا الحسین لنا انیس ... رجعنا و الحسین به رهینا
فنحن الضائعات بلا کفیل ... و نحن النائحات علی اخینا
و نحن السائرات علی المطایا ... نشال علی جمال المبغضینا
و نحن بنات یاسین و طاها ... و نحن الباکیات علی ابینا
و نحن الطاهرات بلا خفاء ... و نحن المخلصون المصطفونا
و نحن الصابرات علی البلایا ... و نحن الصادقون الناصحونا
الا یا جدنا قتلوا حسیناً ... و لم یرعوا جناب الله فینا
الا یا جدنا بلغت عدانا ... مناها و اشتفی الاعداء فینا
لقد هتکوا النساء و حملوها ... علی الاقتاب قهراً اجمعینا
و زینب اخرجوها من خباها ... و فاطم واله تبدی الانینا
سکینة تشتکی من حر وجد ... تنادی الغوث رب العالمینا
و زین العابدین بقید ذل ... و راموا قتله اهل الخئونا

خبر بردن بشیر ابن حذلم مدینه را از ورود اهل بیت

نَبکَدُهُم عَلَی الدُّنیا تُرابُ	فَکَاسُ المَوتِ فِیهَا قَد سُقِینا
وَهٰذِی قِصَّتِی مَعَ شَرحِ حَالِی	اَلَا یَا سَامِعُونَ ابکُوا عَلَینا

اینوقت سید سجاد علیه السلام در خیمهٔ خویش در آمد و اهل بیت را در خیام دیگر مقام داد بشیر بن حذلم را که اینوقت ملازمت رکاب آنحضرت داشت طلب فرمود وَقَالَ یَا بَشِیرُ رَحِمَ اللهُ اَبَاکَ لَقَد کَانَ شَاعِراً فَهَل تَقدِرُ عَلیٰ شَیءٍ مِنهُ فرمود ای بشیر پدر تو مردی شاعر بود ترا هیچ از آن صنعت بهره و نصیبه داده باشند عرض کرد من نیز شاعرم سید سجاد فرمود اکنون برنشین و طریق مدینه پیش دار و مردم آن بلده را از شهادت ابی عبدالله و رسیدن اهل بیت آگاه کن بشیر بر حسب فرمان بر اسب خویش برنشست و راه در نوشت و چون بمدینه در آمد با هیچکس سخن نکرد تا بمسجد رسول خدای رسید پس با علی صوت بگریست و این شعر بگفت

یَا اَهلَ یَثرِبَ لَا مُقَامَ لَکُم بِهَا	قُتِلَ الحُسَینُ فَاَدمُعِی مِدرَارُ
الجِسمُ مِنهُ بِکَربَلَاءَ مُضَرَّجٌ	وَالرَّاسُ مِنهُ عَلَی القَنَاةِ یُدَارُ

آنوقت فریاد بر آورد که ایمردم اینک علی بن الحسین علیهما السلام است که با عمها و خواهرها با راضی شما در ظاهر شهر شما رحل خویش فرود آورد اینک من فرستاده و رسول اویم و شما را برسالت خویش بحضرت او دلالت میکنم مگر بانگ بشیر نفخهٔ صور بود که عرصهٔ مدینه را صبح نشور ساخت مخدرات محجوبه بی پرده از سرای بیرون شدند و با چهرگان مکشوفه و گیسوهای آشفته راه دروازهٔ مدینه برداشتند هیچ زن و مردی بجای نماند جز اینکه با سر و پای برهنه بیرون دویدند و فریاد وامحمداه و واحسیناه بر آورد چنان نمود که امروز مصطفی از جهان بیرون شد و اگر نه روز قیامت رحل اقامت انداخت روزی تلخ تر از آن روز بر مسلمین نگذشت و بانگ عویل و ناله و زاری و ویله افزون از آن روز پدیدار گشت

زنی بدین اشعار بر حسین علیه السلام مرثیه میگفت و مینالید

نَعیٰ سَیِّدِی نَاعٍ نَعَاهُ فَاَوجَعَا	وَاَمرَضَنِی نَاعٍ نَعَاهُ فَاَفجَعَا
فَعَینَیَّ جُودَا بِالدُّمُوعِ وَاَسکِبَا	وَجُودَا بِدَمعٍ بَعدَ دَمعِکُمَا مَعاً
عَلیٰ مَن دَهیٰ عَرشَ الجَلِیلِ فَزَعزَعَا	فَاَصبَحَ هٰذَا المَجدُ وَالدِّینُ اَجدَعَا
عَلَی ابنِ نَبِیِّ اللهِ وَابنِ وَصِیِّهِ	وَاِن کَانَ عَنَّا شَاحِطَ الدَّارِ اَشسَعَا

آنگاه گفت ای ناعی تازه کردی حزن و اندوه ما را و بخراشیدی جراحت قلوب ما را که هنوز بهبودی نپذیرفته بود اکنون بگوی که چه کسی و از کجا میرسی گفت من بشیر بن حذلم سیدم و مولای من علی بن الحسین علیهما السلام در ظاهر مدینه فرود شده و اهل بیت ابی عبدالله را فرود آورده مرا بدین سوی گسیل فرمود تا مردم این بلده را بحضرت او دلیل باشم بالجمله مردم بشیر را بگذاشتند و در گذشتند بشیر نیز عجلت کرد و بر نشست و باز شتافت وقتی برسید پیرامون خیمهٔ سید سجاد چنان انبوه بود که راه نیافت از اسب پیاده شد و بر دوش مردمان سوار گشت و تن کشان و کوس زنان تقدم جست راه با آنحضرت نزدیک کرد و تمامت مردان و زنان هم آواز نعره زنان بودند و همگان واحمداه واحسیناه میگفتند و بهای های میگریستند بروایتی ام سلمه دست فاطمه دختر حسین علیه السلام را در دست داشت و زار زار میگریست و ام البنین مادر عباس از پسرهای شهیدش نام بر زبان نمی آورد و از ایشان یاد نمیکرد و بر حسین میزارید و مینالید اینوقت خادم سید سجاد از بهر آنحضرت کرسی نهاد و علی بن الحسین علیهما السلام برنشست و مندیلی بدست کرده سرشک مبارک را از دیدها میسترد و چنانش گریه در گلوگاه گره میگشت که سخن کردن نمیتوانست و مردم از هر سوی کلمهٔ تعزیت و تسلیت انشا میکردند و بانگ در بانگ در افکنده بضجه و اخذ میگریستند سید سجاد علیه السلام ایشان را اشارت کرد که لختی ساکت باشید چون خاموش شدند بدین خطبه ابتدا فرمود فَقَالَ اَلحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ

خطبهٔ سید سجاد علیه السلام در ظاهر مدینه

العَالَمِینَ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ مَالِکِ یَومِ الدِّینِ بَارِئِ الخَلَائِقِ اَجمَعِینَ الَّذِی بَعُدَ فَارتَفَعَ فِی السَّمٰوَاتِ العُلیٰ وَقَرُبَ فَشَهِدَ النَّجوَیٰ نَحمَدُهُ عَلیٰ عَظَائِمِ الاُمُورِ وَفَجَائِعِ الدُّهُورِ وَاَلَمِ الفَجَائِعِ وَمَضَاضَةِ اللَّوَاذِعِ وَجَلِیلِ الرُّزءِ وَعَظِیمِ المَصَائِبِ الفَاظِعَةِ الکَاظَّةِ الفَادِحَةِ الجَائِحَةِ اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّ اللهَ وَلَهُ الحَمدُ ابتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِیلَةٍ وَثُلمَةٍ فِی الاِسلَامِ عَظِیمَةٍ قُتِلَ اَبُو عَبدِ اللهِ وَعِترَتُهُ وَسُبِیَ نِسَاؤُهُ وَصِبیَتُهُ وَدَارُوا بِرَاسِهِ فِی البُلدَانِ مِن فَوقِ عَامِلِ السِّنَانِ وَهٰذِهِ الرَّزِیَّةُ الَّتِی لَا مِثلَهَا رَزِیَّةٌ اَیُّهَا النَّاسُ فَاَیُّ رِجَالَاتٍ مِنکُم یُسَرُّونَ بَعدَ قَتلِهِ اَم اَیَّةُ عَینٍ تَحبِسُ دَمعَهَا وَتَضَنُّ عَنِ انهِمَالِهَا فَلَقَد بَکَتِ السَّبعُ الشِّدَادُ لِقَتلِهِ وَبَکَتِ البِحَارُ بِاَموَاجِهَا وَالسَّمٰوَاتُ بِاَرکَانِهَا وَالاَرضُ بِاَرجَائِهَا وَالاَشجَارُ بِاَغصَانِهَا وَالحِیتَانُ وَلُجَجُ البِحَارِ وَالمَلَائِکَةُ المُقَرَّبُونَ وَاَهلُ السَّمٰوَاتِ اَجمَعُونَ اَیُّهَا النَّاسُ اَیُّ قَلبٍ لَا یَنصَدِعُ لِقَتلِهِ اَم اَیُّ فُؤَادٍ لَا یَحِنُّ اِلَیهِ اَم اَیُّ سَمعٍ یَسمَعُ هٰذِهِ الثُّلمَةَ الَّتِی ثُلِمَت فِی الاِسلَامِ اَیُّهَا النَّاسُ اَصبَحنَا مَطرُودِینَ مُشَرَّدِینَ مَذُودِینَ شَاسِعِینَ عَنِ الاَمصَارِ کَاَنَّا اَولَادُ تُرکٍ وَکَابُلَ مِن غَیرِ جُرمٍ اجتَرَمنَاهُ وَلَا مَکرُوهٍ ارتَکَبنَاهُ وَلَا ثُلمَةٍ فِی الاِسلَامِ ثَلَمنَاهَا مَا سَمِعنَا بِهٰذَا فِی آبَائِنَا الاَوَّلِینَ اِن هٰذَا اِلَّا اختِلَاقٌ وَاللهِ لَو اَنَّ النَّبِیَّ تَقَدَّمَ اِلَیهِم فِی قِتَالِنَا کَمَا تَقَدَّمَ اِلَیهِم فِی الوِصَایَةِ بِنَا لَمَا ازدَادُوا عَلیٰ مَا فَعَلُوا بِنَا فَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیهِ رَاجِعُونَ مِن مُصِیبَةٍ مَا اَعظَمَهَا وَاَوجَعَهَا وَاَفجَعَهَا وَاَکَظَّهَا وَاَفظَعَهَا وَاَمَرَّهَا وَاَفدَحَهَا فَعِندَ اللهِ نَحتَسِبُ فِیمَا اَصَابَنَا وَمَا بَلَغَ بِنَا اِنَّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقَامٍ خلاصهٔ این کلمات بفارسی چنین می آید میفرماید سپاس و ستایش خداوندیرا که آفریدگار آفرینش و فرمانگذار روز پاداشت دور است از مدرکات عقل دوربین و نزدیک است با مستورات اوهام محال اندیش من بنده وقتی در رسالهٔ اسرار الانوار فی مناقب الائمة الاطهار گفته ام

نیک پیدا و سخت مستوری	طرفه نزدیک و بوالعجب دوری
دور و نزدیک چون در آب سپهر	خویش و بیگانه چون در آینه مهر

میفرماید سپاس میگذارم خدایرا بملاقات خطبهای عظیم و مصایب بزرگ و نوائب غم اندوز و المهای صبر سوز و مصیبتی سخت و سنگین و شدید و اندوه آگین ایها الناس حمد و سپاس خاص خداوندیست که ما را ممتحن داشت بسوگواری عظیم و سد سدید اسلام را ثلمه عظیم افتاد همانا کشته شد ابو عبدالله و عترت او و اسیر شد زنان و فرزندان او و سر مبارکش را بر سنان نیزه کردند و در بلاد و امصار بگردانیدند این مصیبت را شبیهی و نظیری نیست ایها الناس کدام مردانند از شما که بعد از نظارهٔ این واهیه شادخواره کردند و کدام چشم است که پس از دیدار اینواقعه اشکبار نباشد همانا آسمانها گریستند و دریاها بدست موج سرشک باریدند و ارکان آسمانها و انحای زمین بنالیدند و اغصان اشجار و ماهیان دریابار و فرشتگان عرش درجات و سکان سموات درین سوگواری همدست و همداستان شدند ایها الناس کدام سینه است که از قتل حسین شکافته نشد و کدام دل است که در مصیبت او تافته نگشت کدام گوش است که حمل اصغای این ثلمه را که در اسلام افتاد تواند داد ایها الناس ما را طرد کردند و دفع دادند و پراکنده و از دیار و امصار دور افکندند بدانسانکه اسیران ترک و کابل اند بی آنکه ارتکاب جرم و جریرتی کرده باشیم و بدعتی و شکستی در اسلام آورده باشیم و از پدران بر گذشته خود نیز جرمی و گناهی نشنیدیم سوگند با خدای اگر رسول خدا بجای اینکه اینجماعت را بحمایت و حرمت ما وصیت فرمود بقتل و غارت و ظلم و ذلت با فرمان میکرد از آنچه کشتند و بستند و شکستند و خستند بر زیادت نتوانستند انا لله و انا

الیه راجعون از مصیبتی که بزرگتر از آن و دردناکتر از آن و سوزنده تر از آن و گرانبارتر از آن و غلیظ تر از آن و تلخ تر از آن و گزنده تر از آن یافت نشود همانا از پروردگار خویش خواستاریم که در ازای آنچه بما رسیده رحمت عطا کند و از دشمنان ما بازپرس فرماید که جزاو نیست خداوند دادرس که داد مظلومان از ستمکاران باز جوید چون سخن آنحضرت بنهایت شد صوحان بن صعصعة بن صوحان بپای خاست و عرض کرد یا ابن رسول الله من ذلیل و زمین گشته ام بیموجب دست از نصرت شما باز داشتم نیروی حرکت و جنبش در پای من نیست آنحضرت عذر او را بپذیرفت و پدر او صعصعه را که در بعضی از مجلدات ناسخ التواریخ ذکر او مرقوم افتاد رحمت فرستاد آنگاه آهنگ مدینه فرمود و با اهل بیت روان گشت و مردم مدینه با گریبانهای چاک و نالهای سوزناک ملازمت خدمت ایشان را شتافتند و از ایام هفته روز جمعه بود که آنجماعت انبوه گروه از پس گروه با سلبهای سیاه و بانگ ویله و آه وارد مدینه شدند زمین مدینه تو گفتی بخواهد توفید و بنیان و جدران آن از ناله و نفیر زبر زیر خواهد گشت بدینگونه آشوفته و دل کوفته طی طریق کردند تا بمسجد رسول خدای رسیدند زینب علیها السلام عضادهٔ باب را بگرفت و قالت یا جدّاه انا ناعیة الیک اخی الحسین ای جد بزرگوار ای رسول پروردگار اینک من خبر مرگ برادرم حسین را بحضرت تو آورده ام همی گفت و آب از دیده مبارکش چون قطرات سحاب سیلان داشت پس ام کلثوم با چشم سیل خیز و سینه آتش انگیز درآمد فقالت السّلام علیک یا جدّاه انّی ناعیة الیک ولدک الحسین صلوات الله وسلامه علیه در خبر است که اینوقت از قبر رسول خدای ناله دردناک برآمد اینوقت علی بن الحسین چهره مبارک را بر قبر پیغمبر بگذاشت و بگریست و گفت

اُناجیک یا جدّاه یا خیر مرسل	حبیبک مقتول ونسلک ضائع
اُناجیک محزوناً علیلاً موجّلاً	اسیراً وما لی حامی ومدافع
سُبینا کما تُسبی الإماء ومسّنا	من الضرّ ما لا تحمله الاضالع
ایا جدّ یا جدّاه بعدک اظهرت	امیّة فینا مکرها والشنائع

در بیان گریستن سجاد بر حسین علیهما السلام

مردمان چون ابر بهاران بگریستند و بانگ و امحمداه و واعلیاه و واحسناه و واحسیناه دردادند و تا پانزده روز بدین شورش و جوشش سوگواری کردند و زنان بنی هاشم جز جامهٔ سیاه نپوشیدند و از آسیب حر و برد شکایت نکردند و سید سجاد ایشان را طعام ماتم مرتب میداشت و میرستاد و سید بن طاوس بسند بصادق آل محمد منتهی میدارد که فرمود امام زین العابدین علیه السلام چهل سال بر حسین علیه السلام گریست و در اینمدت قائم اللیل و صائم النهار بود و چون غلامش هنگام افطار آب و طعام حاضر میداشت آنحضرت در پیش روی خویش میگذاشت فیقول قتل ابن رسول الله جائعاً قتل ابن رسول الله عطشاناً میفرمود پسر رسول خدا گرسنه مقتول گشت و تشنه شهید شد و اینکلمه را مکرر میفرمود و میگریست چندانکه آن طعام را با آب دیده آلوده میساخت و آن آب را با سرشک خویش آمیخته میداشت بدینگونه روز میشمرد تا رخت بسرای دیگر برد و از غلام آنحضرت روایت کرده اند که گفت روزی سید سجاد بجانب صحرا بیرون شد از قفای آنحضرت روان شدم وقتی رسیدم دیدم که از برای سجده سر مبارک را بر سنگ خاره نهاده و مینالد و میگرید بشمار گرفتم هزار بار گفت لا اله الّا الله حقّاً حقّاً لا اله الّا الله تعبّداً و رقّاً لا اله الّا الله ایماناً و صدقاً آنگاه سر از سجده برداشت و چهره میمون و لحیه مبارکش در آب دیده مغمور بود فقلت یا سیّدی اما آن لحزنک ان ینقضی ولبکائک ان یقلّ عرض کردم وقت نشده است که حزن و اندوه تو بنهایت شود و گریستن تو اندک گردد فقال لی ویحک ان یعقوب بن اسحق بن ابرهیم کان نبیّاً ابن نبیّ کان له اثنی عشر ابناً فغیّب الله سبحانه واحداً

منهم فشاب رأسه من الحزن واحدودب ظهره من الغمّ وذهب بصره من البکاء وابنه حیّ فی دار الدّنیا وانا فقدت ابی واخی وسبعة عشر من اهل بیتی صرعی مقتولین فکیف ینقضی حزنی ویقلّ بکائی فرمود ای غلام وای بر تو یعقوب پسر اسحق بن ابراهیم در شمار پیغمبرانست و نیز پسر پیغمبر بود و از ده تن پسر داشت از میان ایشان یکیرا خداوند مفقود داشت از حدت حزن و شدت اندوه موی سرش سفید شد و پشتش بخمید و بینش او از کثرت بکا عاطل گشت و حال آنکه پسرش زنده بود و بزندگانی او هنوز امید میداشت اما پدر مرا و برادر مرا و هفده تن از اهل بیت مرا در پیش چشم من سر بریدند و سرهای ایشان را بر سنان نیزه کردند و تنهای ایشان را در بیابان افکندند اکنون بگوی چگونه حزن من بپایان رسد و گریه من بنهایت شود و بدین شعر تمثل فرمود

من مخبر الملبسینا بانتزاحهم	ثوباً من الحزن لا یبلی ویبلینا
انّ الزمان الّذی قد کان یضحکنا	بقربهم صار بالتفریق یبکینا
حالت لفقدهم ایّامنا فغدت	سوداً وکانت بهم بیضاً لیالینا

در کتاب فصول المهمه مسطور است که رباب دختر امرء القیس که مادر سکینه بود یکسال در زیر سقف ننشست و از حرّ و برد در زیر سماء بیاسود و شب و روز بگریست و اشراف قریش خواستار تزویج او شدند در جواب فرمود ما کنت لاتّخذ حمواً بعد ابن رسول الله از صادق آل محمد علیه السلام مرویست قال وما اکتحلت هاشمیّة ولا اختضبت ولا رؤی فی دار هاشمیّ دخان الی خمس حجج حتّی قتل عبید الله ابن زیاد میفرماید بعد از شهادت حسین علیه السلام یکزن هاشمی چشم را سرمه نکشید و موی را خضاب نفرمود و دود از مطبخ ایشان برنخاست تا پنجسال که عبید الله زیاد کشته شد

ذکر اختلاف اقوال مورخین آثار و محدثین اخبار در مدفن سر مطهر فرزند محمد مختار ص

مدفن سر مطهر حسین علیه السلام

در کامل الزیاره بسند بیزید بن عمرو بن طلحه منتهی میشود میگوید در ارض حیره حاضر خدمت ابو عبد الله صادق آل محمد علیه السلام بودم فرمود حاضری از برای زیارت قبر امیر المؤمنین علیه السلام که با تو میعاد نهادم عرض کردم حاضرم پس آنحضرت سوار شد و فرزندش اسمعیل را نیز فرمان کرد تا سوار گشت من نیز بر اسب خویش برنشستم و در راه نجف پیش داشتیم و از طریق ثویه عبور دادیم و چون از بهر نماز پیاده شدیم و از نماز فراغت جستیم آنحضرت اسمعیل را فرمود برخیز و جدت حسین بن علی را سلام کن عرض کردم فدای تو باد جان من مگر حسین در کربلا نیست فقال نعم ولکن لمّا حمل رأسه الی الشّام سرقه مولی لنا فدفنه بجنب امیر المؤمنین فرمود حسین در کربلا مدفونست لکن وقتی سر آنحضرت را بجانب شام حمل میدادند غلامی از ما آن سر مبارک را سرقت نمود و بجنب امیر المؤمنین مدفون ساخت و هم چنان بسند با بو عبد الله علیه السلام منتهی میشود قال انّ عبید الله بن زیاد لمّا بعث برأس الحسین بن علیّ الی الشّام ردّ الی الکوفة فقال اخرجوه عنها لا یفتتن به اهلها فصیّره الله عند امیر المؤمنین فالرّأس مع الجسد والجسد مع الرّأس یعنی ابن زیاد سر مبارک حسین علیه السلام را بجانب شام روان داشت و باز آمد بجانب کوفه ابن زیاد گفت این سر را در کوفه نباید جای داد تا مبادا مردم کوفه مفتون کردند و فتنه حدیث کنند پس خداوند آن سر مبارک را در نزد امیر المؤمنین علیه السلام جای داد پس آن سر همایون با جسد خویش پیوسته است و در خبری که در کافی و تهذیب مسطور است دلالت میکند که سر حسین علیه السلام در پهلوی قبر مادرش فاطمه سلام الله علیها مدفونست و تشدید میکند این خبر را صاحب مناقب باسناد ابو العلای حافظ که چون سر حسین را بنزد یزید آوردند گاهی که باسعاف حاجات اهل بیت پرداخت و ایشان را

بجانب مدینه روان میساخت آنسر مبارک را با جماعتی از موالی بنی هاشم و عددی از موالی ابوسفیان بنزد عمرو بن سعید بن العاص که اینوقت حاکم مدینه بود فرستاد بر عمرو گوارا نیفتاد گفت دوست داشتم که یزید سر حسین را نزد من نفرستادی و آنسر مطهر را در بقیع در جنب قبر مادرش فاطمه بخاک سپرد و ابن نما گوید جماعتی بر این سخن همداستانند و چنان دانند که عمرو بن سعید در مدینه بخاک سپرد و در خبر است که منصور بن جمهور گاهی که در خزانه یزید بن معویه داخل شد جونه سرخ دید با غلام خویش سلیم گفت این جونه را نیکو بدار که گنجی است از گنجهای بنی امیه چون آنرا سر گشود سر حسین را با لحیه مخضوب بسواد نگریست غلام خویش را فرمود تا جامه بیاورد و آن سر مطهر را در جامه بپیچید و در دمشق در باب الفرادیس در کنار برج ثالث از طرف مشرق مدفون ساخت و جماعتی از اهل مصر چنان دانند که مدفن آنسر مبارک در مدینه ایشانست و آنمقام را مشهد کریم خوانند و در مواسم معین بزیارت آن حاضر شوند بشرحی که عنقریب خواهیم نگاشت و گروهی بر آنند که بعد از آنکه آنسر مطهر را در بلاد و امصار عبور دادند باز آوردند و با جسد شریف ملحق ساختند و نیز روایت کرده اند که سلیمان بن عبدالملک بن مروان رسول خدایرا در خواب دیدار کرد که با او اظهار تفقد و تلطف فرمود بامدادان که از خواب انگیخته شد حسن بصری را طلب داشت و رؤیای دوشینه را با او بشرح کرد حسن گفت همانا با اهل بیت پیغمبر صنعتی معروف کرده باشی سلیمان گفت در خزانه یزید سر حسین علیه السلام را یافتم و آنرا بدیباج بپوشانیدم و با جماعتی از اصحاب خود بر آن نماز گذاشتم و بخاک سپردم حسن گفت بدین کردار رسول خدا را از خود خشنود ساختی سلیمان از سخن او در تعبیر خواب پسندیده افتاد و او را بجایزه بزرگ شاد خاطر ساخت و نیز گفته اند سر حسین علیه السلام را سه روز در دمشق مصلوب داشتند و آنگاه در خزاین بنی امیه گذاشته چون نوبت خلافت بسلیمان بن عبدالملک رسید آنسر مطهر را برداشت و جامه در پوشید و مطیب ساخت و در مقابر مسلمین بخاک سپرد چون نوبت بعمر بن عبدالعزیز افتاد از مدفن او تفحص نمود و آن زمین را نبش کرد و آنسر مبارک را ماخوذ داشت و کس ندانست که با آن چه صنعت کرد چون گمان میرود که دیندار بود تواند شد که بکربلا فرستاد و با جسد مطهر ملحق ساخت صاحب عوالم گوید که علمای امامیه بر آنند که آن سر منور با جسد مطهر ملحق گشت و علی بن الحسین علیهما السلام بکربلا آورد و مدفون ساخت چنانکه در روضة الشهداء مسطور است که سرهای شهیدانرا بتمامت علی بن الحسین بکربلا آورد و بخاک سپرد و نیز اخبار کثیره وارد است که سر حسین علیه السلام در جنب قبر امیرالمؤمنین سلام الله علیه مدفون گشت

ذکر نقل و تحویل سر مبارک حسین بن علی علیهما الصلوة والسلام بقاهره مصر

عبوس المنصوری الدوادار در کتاب زبدة الفکره که خاص در تاریخ بنی امیه نگاشته و حدیث وقایع را سال تا سال مقرر داشته میگوید در زمان بنی العباس آنسر مبارکرا از شام بعسقلان بردند و روزگاری در مشهد عسقلان مدفون بود وقتی چنان افتاد که از غلبه مردم افرنج بیمناک شدند لاجرم آنسر مبارک را از عسقلان بقاهره مصر تحویل دادند در کتاب عوالم و بعض کتب متقدمین اشارتی رفته است که آنسر مبارکرا بمصر بردند لکن هیچیک شرح رقم نکرده اند واجب میکند که من بنده شرح اینواقعه را از تاریخ مصر که از روز ورود اسلام و خطط آنمملکت روز تا روز و سال تا سال در قلم آورده اند مرقوم دارم همانا محمد بن علی بن یوسف بن میسر که در شمار علمای تاریخ است میگوید که در شهر شعبان در سال چهارصد و نود و یک هجری افضل بن امیرالجیوش با لشکری شایسته آهنگ بیت المقدس کرد و چون بدان اراضی درآمد پسرهای ارتق را رسول فرستاد و پیام داد که صواب آنست که بی آنکه خدنگی در میانه سفیر شود یا سری دستخوش شمشیر گردد سر بفرمان فرود آرید و این مدینه را با من تسلیم دارید ایشان به پشتوانی لشکر ترک سر بفرمان در نیاوردند و رسول او را باز زدند و شهر را دروازها فرو بستند و بخویشتن داری نشستند افضل فرمان کرد تا لشکر جنبش نمود و قلعه را حصار دادند و منجنیقها نصب کرده دیوار

سور را از یکسوی فرود آوردند قلعگیان ناچار سر بفرمان نهادند و چاکرانه سر بتسلیم پیش دادند اینوقت افضل از در تلطف و تفضل در ایشان نگریست و جرم و جریرت ایشانرا معفو داشت و پسرهای ارتق یکی سکمان و آن دیگر ایلغازی را تشریف کرد و رها ساخت و بمعسکر خویشتن باز گشت و از آنجا بشهر عسقلان آمد که ثغر مسلمانان بود از افرنج و در عسقلان در مکانی مندرس سر حسین بن علی علیهما السلام مدفون بود افضل آن زمین را نبش کرد و آنسر مبارک را برآورد و از عطر و غالیه بخشی بر آن نثار فرمود و در سبدی پاکیزه جای داد و مشهدی نیکو از برای آنسر مبارک بنیان نمود و چون ساخته و پرداخته گشت خویشتن آن راس شریف را بر سینه نهاد و پیاده طی مسافت کرده بمقبره آورد و بخاک سپرد بروایتی مشهد عسقلان را امیرالجیوش بدر الجمالی بنیان کرد و پسرش افضل بپای آورد و این افضل مشهور بشاهنشاه و ملقب بملک الافضل است و در شمار وزرا و امرای مستنصر و مستعلی از خلفای بنی فاطمه اند که در مملکت مصر فرمانگذار بودند چنانکه احوال هر یک از ایشان انشاء الله در جای خود بشرح خواهد رفت و ابن خلکان میگوید ملک افضل بدین شرح مال مخلف گذاشت ششصد هزار هزار دینار زر سرخ و دویست و پنجاه اردب درهم و مصاد و پنجهزار جامه دیبا و اطلس و حمل سی شتر حقه ذهب عراقی و دواتی مرصع که بهای یکگوهر آن دوازده هزار دینار بود و یکصد میخ زر داشت که هر میخ صد مثقال بمیزان میرفت و هر ده میخ را در مجلسی نصب کرده بود و بر سر هر میخی مندیلی مذهب ملون بلونی بود تا هر بامداد کدام را پسندیدی بپوشیدی و پانصد صندوق جامه خاص تن پوش خود داشت و از خیل و بغال و مراکب و بقر و جوامیس و غنم و حلی و طیب و امثال آنها از حوصله حساب افزون بود و بهای شیر گوسفندان او بسالی سی هزار دینار ارتفاع یافت اکنون با سر داستان آئیم در خبر است که آن سر مبارکرا در عسقلان چون از مشهد الراس قدیم بقبه تازه حمل میدادند هنوز خون تازه داشت و بوی مشک پراکند و روز یکشنبه هشتم جمادی الآخره سال پانصد و چهل و هشت هجری آنسر منور را بقاهره مصر درآوردند نخست در کافوری نهادند و از آنجا در سرداب جا دادند و از سرداب بقصر زمرد در جنب قبه دیلم بباب دهلیز الخدمه مدفون ساختند و مردمان چون در برابر قبر عبور میدادند زمین را بوسه میزدند و امیر سیف المملکه تمیم و قاضی موتمن بن سکین روز سه شنبه دهم جمادی الآخره بزیارت آن قبر حاضر شدند و در هر یوم عاشورا در برابر آن قبر شریف شترهای بسیار نحر میکردند و گاو و گوسفند بسیار ذبح مینمودند و با علی صوت نوحه میکردند و میگریستند و قاتلان حسین علیه السلام را لعن میکردند و سب و شتم میفرمودند و کار بدینگونه داشتند تا دولت بنی فاطمه بنهایت شد ابن عبدالظاهر در کتاب تاریخ مصر خبر میدهد که طلائع بن رزیک از امرای مصر که منعوت بصالح است در سال پانصد و چهل و نه خواست مسجدی در محله زویله که نزدیک بدروازه قاهره است بنیان کند و سر مبارک را از قصر زمرد بدانجا نقل دهد تا این فخر در دودمان او بماند مردم قصر رضا ندادند ناچار در تشیید آن بنا پرداخت و با سنگ رخام محکم و مشید ساخت و این در خلافت فایز بود و هم در خبر است که السلطان الناصر گاهی که بعضی از اهالی مصر را ماخوذ نمود او را نمودند که مردی از خدام که در دولت ناصریه منزلتی داشت از اموال و اثقال و زر و سیم که در قصر مدفون ساخت آگهی دارد او را حاضر کردند و پرسش نمودند جوابی بر حسب آرزو اصغا نفرمودند صلاح الدین بتعذیب او فرمان کرد و [illegible] مبلغی از خنافس بر سر او محبوس داشتند چنانکه بیرون شدن نتوانستند و هیچ انسان ساعتی بر این زحمت صبر نتواند کرد چه سر را بسنبانند و ثلمه در دماغ اندازد و مردم را هلاک کند عوانان نگریستند که آنمرد بهیچگونه نیازرد و اضطراب و اضطراری روی بدو باز نگشت چون باز رسیدند خنافس را مرده دیدند چندکرت آزمون کردند جز هلاکت خنافس اثری بدست نشد صلاح الدین را شگفت آمد او را پیش طلبید و گفت بگو این سر و سبب چیست در تو گفت سببی ندانم الا آنکه چون سر حسین رسیدم آنسر مبارکرا در بر کشیدم و حمل دادم گفت کدام سبب از این بزرگتر تواند شد و او را معفو داشت و رها ساخت و هم در ایام صالحیه در سال ششصد و چهل و اند هجری که امیر

جمال الدین بن یغمور از جانب ملک صالح در قاهره نیابت داشت از دست فرّاشان شمع شعله در مشهد الرأس افتاد و در اشیائی که حاضر بود آن شعله بالا گرفت و بزرگ شد امیر جمال الدین بنفس خویش فراوان جنبش کرد تا آتش بنشاند و این شعر انشاد کرد

قالوا یغضب للحسین و لم یزل | بالنفس للهول المخوف معرضا
حتی انضوا ضوء الحریق و اصبح | المسود من تلک المخاوف ابیضا
ارضی الاله بما اتی فکانه | بین الانام بفعله موسی الرضا

و در ایام افضلیه در روز عاشورا مسجد حسینی را اکران تا اکران حصیر میگستردند و گاهی حصیر را بر زوارونه می افکندند و ملک افضل در صدر مجلس جای میکرد و قاضی و داعی در یمین و یسارش جلوس میفرمودند و قرّا نوبت بنوبت قرائت مینمودند و شعرا آن مراثی که در شهادت سیّد الشهداء علیه السلام انشا کرده بودند انشاد میکردند و مردم بانگ صیحه و نوحه در میدادند و سفره از چرم میگستردند چندانکه چند هزار کس ابس باشد و بقانون سوکواران از کرده جوین و نانهای گوناگون و عدس و ملوحات و مخللات و اجبان و عسل نحل و فطیر مانده میکردند و هنگام زوال آفتاب آن جماعت با ناله و عویل بمیان قاهره در میرفتند و دکاکین و حوانیت را در می بستند و بازارها را تعطیل میدادند تا شامگاهان فرا میرسید نه این بود که بعد از دفن سر مبارک در مصر مردم مصر را بدینگونه کار میرفت بلکه از بدو دولت فاطمیین شعائر مصر این شعار بدست عید اشد در کتاب سیره المعز لدین الله مسطور است و او اوّل کس است از خلفای فاطمیین که از مهدیه بمصر شتافت و آن مملکت را صافی داشت چنانکه انشاء الله در جای خود بشرح خواهد رفت در سال سیصد و شصت و سه از تاریخ هجری جماعت شیعی روز عاشورا عددی عظیم فراهم میشدند و بر سر قبر کلثوم و نفیسه که از سادات فاطمی بودند حاضر میگشتند و از رجال مغربی فرسان ایشان با شیعیان مصری همدست و همداستان شده بر حسین علیه السلام میگریستند و قتله آنحضرت را لعن میفرستادند و سبّ و شتم میکردند و سکک و حوانیت را در می بستند و راه بیار را چاک میزدند و هر کس که در آن روز اتفاق میکرد بد می گفتند و بر میشمردند و المعز لدین الله مردم شیعی را حمایت میکرد و نیرومند میداشت و در ایام اخشیدیه و کافوریه بیابان کافوری و سودان اراضی مغرب با مردم شیعی بطریق تعصب و خصومت میرفتند چون در طرق و شوارع با مردم ملاقات میکردند پرسش مینمودند که خال تو کیست اگر گفتی معویه او را اکرام مینمودند و اگر خاموش بودی او را زحمت میکردند و چیز که با او بود میربودند و اگر واقفی نبود جامه او را ماخوذ میداشتند بالجمله تا زوال دولت بنی فاطمه سوکواری حسین علیه السلام در روز عاشورا قوتی تمام داشت و تا اکنون که تاریخ هجری بهزار و دویست و نود و یک میرود مشهد الحسینی در مصر معروف است و مردمان بزیارت آن قبر حاضر میشوند و آداب تکریم مرعی میدارند

ذکر گریستن آسمان و زمین و جن و انس و وحش و طیر و تمامت آفرینش بر حسین علیه السلام

گریستن آسمان بر حسین علیه السلام

در کتاب کامل الزیاره بسند بعروة بن زبیر بن العوام منتهی میشود میگوید گاهی که ابوذر غفاری را عثمان بن عفان فرمان اخراج بلد داد و او را با راضی ربذه فرستاد بشرحی که من بنده در کتاب عثمان نگاشتم او را گفتند بشارت باد ترا ای ابوذر در راه کرد گار جلیل ادراک این رنج که ترا افتاد قلیل است فرمود این رنج اگر چند صعب است سهل میشمارم لکن بگوئید چگونه خواهید بود گاهی که حسین بن علی علیهما السلام را بکشند و بروایتی ذبح کنند سوگند با خدای بعد از شهادت خلیفه بحق امیر المؤمنین قتلی شنیع تر از آن واقع نشده همانا خداوند شمشیر خویش را کشیده دارد و هرگز در غلاف نگذارد تا از فرزندان او کسی را برکشد و انتقام او را از کشندگان او بکشد اگر میدانستید شما که بر قاطنین بحار و ساکنین جبال و طبقات حیوانات و اهالی سموات از شهادت آنحضرت چه میرسد چندان میگریستید که جانهای شما ابدانهای شما را وداع گوید و آسمانی بجای نماند که چون روح حسین را از آنجا عبور دهند ویله و شور بر نیاورد و هفتاد هزار فرشته بگریند

و بر پای ایستاده شوند و از مفاصل ایشان تا روز رستاخیز رعده و لرزش بیرون نشود و نماند هیچ سحابی که عبور دهد و رعدی و برقی بر انگیزد الّا آنکه لعنت کند بر کشندگان حسین علیه السلام و هیچ روزی بر نگذرد الّا آنکه روح حسین با رسول خدای دیدار کند

یوم طف از زیر هر سنگ در بیت المقدس خون تازه بود

و دیگر در کتاب عوالم و دیگر کتب مسطور است که مردی از مردم بیت المقدس گفت سوگند با خدای اهالی بیت المقدس و نواحی آن همگان شب قتل حسین علیه السلام را دانستیم گفتند چگونه دانستید گفت سنگی و کلوخی بر نداشتیم از زمین جز اینکه در زیر آن خونی در غلیان یافتیم و از در و دیوار خانه خون بسته دیدار میگشت و سه روز آسمان بر سر ما خون تازه می افشاند و نیمشب شنیدیم که منادی ندا در میداد و این اشعار تذکره میکرد

اترجوا امة قتلت حسینا | شفاعة جده یوم الحساب
معاذ الله لا نلتم یقینا | شفاعة احمد و ابی تراب
قتلتم خیر من رکب المطایا | و خیر الشیب طرا و الشباب

حدیث میثم تمار از روز عاشورا

و سه روز آفتاب را حجاب کسوف فرا گرفت چنانکه ستارگان آسمان نمودار شد و بودیم تا ناعی برسید و خبر شهادت آنحضرت را برسانید و مکشوف افتاد که آن خطب عظیم مقارن قتل آن سیّد کریم بود و دیگر در کتاب علل الشرایع و امالی صدوق بسند جبله مکیه منتهی میشود میگوید میثم تمار مرا گفت وَاللهِ لَتَقْتُلُ هٰذِهِ الْاُمَّةُ ابْنَ نَبِیِّهَا فِی الْمُحَرَّمِ لِعَشْرٍ یَمْضِینَ مِنْهُ وَ لَیَتَّخِذَنَّ اَعْدَاءُ اللهِ ذٰلِکَ الْیَوْمَ یَوْمَ بَرَکَةٍ وَ اِنَّ ذٰلِکَ لَکَائِنٌ قَدْ سَبَقَ فِی عِلْمِ اللهِ تَعَالٰی ذِکْرُهُ اَعْلَمُ ذٰلِکَ لِعَهْدٍ عَهِدَهُ اِلَیَّ مَوْلَایَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ قسم با خدای این امت پسر پیغمبر را میکشند روز دهم محرم و دشمنان خدا این روز را روز برکت میشمارند و تقریر این امر در علم خدا اسبق یافته و مولای من امیر المؤمنین مرا آگهی داده و فرمود خواهند گریست بر او جانوران صحرا و ماهیان دریا و مرغان هوا و میگرید بر او آفتاب و ماه و دیگر ستارها و آسمان و زمین و مؤمنان انس و جن و فرشتگان آسمانها و زمینها و رضوان بهشت و مالک دوزخ و حمله عرش خداوند و میبارد آسمان خون و خاکستر و فرمود واجب است لعن کردن بر کشندگان حسین چنانکه واجب است بر مشرکین و بر جماعت یهود و نصاری و مردم مجوس جبله گفت ای میثم چگونه مردم روز قتل حسین را روز برکت شمارند میثم بگریست و گفت با نشای حدیثی مجعول این گمان کردند چنان دانند که توبه آدم درین روز مقبول افتاد و حال آنکه توبه آدم در شهر ذیحجه بدرجه قبول رسید و همچنان توبه داود و نجات یونس از بطن حوت در شهر ذیحجه بود نه در روز عاشورا و نیز بنی اسرائیل در ماه ربیع الاوّل از بحر بیرون شدند نه در عاشورا و نیز چنان گمان دارند که کشتی نوح روز عاشورا بر جودی نشست و حال آنکه روز هجدهم ذیحجه بر جودی آمد آنگاه میثم گفت ای جبله گاهی که آفتاب را اگر دار خون تازه دیدار کنی دانسته باش که حسین را شهید کرده باشند این بود تا روزیکه بیرون شدم و قرص آفتاب را بر حیطان و جدران چنان دیدم که ملاحف معصفر پس فریاد بر داشتم و بگریستم و گفتم سوگند با خدای که حسین علیه السلام را شهید کرده اند و دیگر ابراهیم النخعی گوید یکروز امیر المؤمنین علیه السلام بمسجد آمد و بنشست و جماعتی در حضرت او انجمن شدند اینوقت حسین علیه السلام در آمد و در پیش روی آنحضرت بایستاد امیر المؤمنین دست مبارک بر سر حسین نهاد فقال یا بنی اِنَّ اللهَ عَیَّرَ اَقْوَامًا فِی الْقُرْآنِ فَقَالَ فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْاَرْضُ وَ مَا کَانُوا مُنْظَرِینَ وَ اَیْمُ اللهِ لَیَقْتُلُنَّکَ ثُمَّ تَبْکِیکَ السَّمَاءُ وَ الْاَرْضُ فرمود ای فرزند خداوند تعییر میکند جماعتی را در قرآن و میفرماید آسمان بر ایشان گریان نشد و مهلت نیافتند سوگند با خدای ترا میکشند و آسمان و زمین بر تو میگریند و در تفسیر علی بن ابراهیم این حدیث بدیلی است و خلاصه اینست که فرمود وَ مَا بَکَتِ السَّمَاءُ وَ الْاَرْضُ اِلَّا عَلٰی یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا وَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ و اینحدیث در کتب عدیده با

خبر علی علیه السلام که حسین را میکشند و آسمان میگرید براو

گریه آسمان و زمین بر حسین علیه السلام

باندک تفاوتی دیده شده و دیگر در قرب الاسناد از ابوعبدالله علیه السلام مرویست قَالَ زُورُوا الْحُسَیْنَ وَلَا تَجْفُوهُ فَاِنَّهُ سَیِّدُ شَبَابِ الشُّهَدَاءِ وَسَیِّدُ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَشَبِیهُ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا وَعَلَیْهِمَا بَکَتِ السَّمَاءُ وَالْاَرْضُ فرمود زیارت کنید حسین را و جفا مکنید با او چه او مولای جوانان شهدا و سیّد جوانان بهشت و شبیه یحیای پیغمبر است و بر این هر دو گریست آسمان و زمین و دیگر در امالی طوسی از حسین بن ابی فاخته مرویست میگوید من و دیگر ابوسلمه سرّاج و دیگر یونس بن یعقوب و دیگر فضیل ابن یسار حاضر حضرت ابیعبدالله جعفر بن محمّد علیهما السلام شدیم عرض کردم جانم فدای تو باد گاهی که حاضر میشوم در مجالس اهل سنت و جماعت و یاد میکنم شمارا چه بگویم فَقَالَ یَا حُسَیْنُ اِذَا حَضَرْتَ مَجْلِسَ هٰؤُلَاءِ فَقُلِ اللّٰهُمَّ اَرِنَا الرَّخَاءَ وَالسُّرُورَ فَاِنَّکَ تَاْتِی عَلٰی مَا تُرِیدُ فرمود در مجلس ایشان بگو الهاپروردگارا بنما مارا راحت و شادمانی چه تو قادری و می آوری آنچه بخواهی عرض کردم چون حسین بن علی را یاد کنم چه گویم فرمود سه کرت بگوی صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْکَ یَا اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ آنگاه جعفر صادق علیه السّلام روی با ایشان کرد و فرمود اِنَّ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ الْحُسَیْنَ لَمَّا قُتِلَ بَکَتْ عَلَیْهِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرَضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِیهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَمَنْ یَنْقَلِبُ فِی الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَمَا یُرٰی وَمَا لَا یُرٰی اِلَّا ثَلٰثَةَ اَشْیَاءَ فَاِنَّهَا لَمْ تَبْکِ عَلَیْهِ فرمود گاهی که حسین علیه السلام مقتول گشت آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه درمیان آسمانها و زمینهاست و آنکس که در بهشت و در دوزخ است و آنچیز که دیده میشود و آنچه دیده نمیشود بر حسین علیه السلام گریستند الا سه چیز که بروی نگریست حسین بن ابی فاخته عرض کرد فدای تو شوم آن سه چیز کدامست فرمود بصره و دمشق و ذرّیه حکم بن ابی العاص و مثل این حدیث در کامل الزیاره و چند حدیث دیگر در کتب عدیده

حدیث زراره در گریستن جهنم بر حسین علیه السلام

بروایات مختلفه بدین شرح که مرقوم شد از ابوعبدالله علیه السلام دیده شد احتساب از اطناب را تکرار نپرداختیم و دیگر محمّد حمیری سند بزراره که از اصحاب صادق آل محمّد بود میرساند قَالَ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ یَا زُرَارَةُ اِنَّ السَّمَاءَ بَکَتْ عَلَی الْحُسَیْنِ اَرْبَعِینَ صَبَاحًا بِالدَّمِ وَاِنَّ الْاَرْضَ بَکَتْ اَرْبَعِینَ صَبَاحًا بِالسَّوَادِ وَاِنَّ الشَّمْسَ بَکَتْ اَرْبَعِینَ صَبَاحًا بِالْکُسُوفِ وَالْحُمْرَةِ وَاِنَّ الْجِبَالَ تَقَطَّعَتْ وَانْتَثَرَتْ وَاِنَّ الْبِحَارَ تَفَجَّرَتْ وَاِنَّ الْمَلٰئِکَةَ بَکَتْ اَرْبَعِینَ صَبَاحًا عَلَی الْحُسَیْنِ یعنی صادق آل محمّد فرمود ای زراره آسمان چهل روز بر حسین بخون گریست و زمین چهل روز بسیاهی گریست و شمس چهل روز بکسوف و حمرت گریست و کوهسارها پاره پاره شد و پراکنده گشت و دریاها بجریان میاه گریست و فرشتگان نیز چهل روز گریستند آنگاه فرمود ای زراره بعد از قتل حسین زنان ما خضاب نکردند و تدهین عطر نفرمودند و سرمه نکشیدند و شانه نزدند و موی ها نتردند تا گاهی که سر عبیدالله بن زیاد را آوردند از آن پس نیز همواره میگریستند و در نزد جدّ من سیّد سجّاد هیچگاه نام حسین بر زبان نرفت جز اینکه چشم مبارکش از سرشک مالامال شد و آب چشمش از لحیه همیونش درگذشت و از گریه او فرشتگانی که ملازم قبر آنحضرت بودند چنان بگریستند که ملائک آسمان و زمین بگریه درآمدند و چون آنحضرت شربت شهادت بنوشید جهنم چون سوگواران بنالید و بانگی هولناک برآورد چنانکه از بانگ او زمین خواست بتوفد و بشکافد و چون یزید و ابن زیاد از جهان تحویل دادند جهنم که پذیره ارواح ایشان را مشتاق بود چنان نعره بزد و شهقه برآورد که اگر بدست خزان خویش محبوس و مصفود نبود هرچه بر روی ارض بود در میکشید و می آغالید و میگداخت و محترق میساخت با اینهمه هر ساعت برمید و میدمید و بر خزان خویش برمیشورید چندانکه جبرئیل فرود آمد و بلطمه بر خویش او را بجای خود باز داشت و جهنم همچنان بر حسین میگریست و بر کشندگان او زبانه میکشید و نیز ابوعبدالله علیه السلام میفرماید که اگر نه این بود که حجج خداوند در جهان جای دارند زمین درهم شکسته میشد و ارض بدانچه در روی داشت واژونه میگشت و زمین تا قیامت در زلازل بود و من هرتن بود و نیست چشمی در نزد خدا محبوبتر از دیده که بگرید بر حسین و نیست کسی که بر حسین بگرید الا آنکه فاطمه او را یاری کند و

مالامال: ممتلی؛ همیون: مبارک؛ مصفود: در بند؛ آغالیدن: بی‌قرار کردن

بتوفد: بشکافد

ادای حق او فرماید و نیست بنده که در روز رستاخیز سرش از خاک برخیزد و گریان نباشد الا آنانکه برجدّ من گریستند چه ایشان روز نشور شادخاطر و مسرور رانگیخته شوند و مردمان خائف و خایب خیزند و ایشان در تحت عرش با حسین مؤالف و مصاحب باشند و اضطرار و اضطراب از حشر و حساب در خاطر ایشان راه نکند چون ایشان را گویند برضوان بهشت درآئید نپذیرند و دریغ دارند که حضرت حسین را بگذارند و طریق جنت بردارند و جماعت حور ایشان را رسل و رسایل فرستند که ما آرزومند شمائیم چرا جانب ما رغبت نمیفرمائید از آن کرامت و حشمت که ایشان راست بجانب حور نگران نشوند و دشمنان خویش را بینند که با نواصی ما خوذه بسوی آتش کشیده میشوند و فریاد میزنند که ما را شفیعی و صدیقی و حامی و حارسی نیست و بر مکانت و منزلت ایشان می‌نگرند و نمیتوانند نزدیک شوند و فرشتگان از جانب ازواج ایشان نزد ایشان رسول می آیند و منازل ازواج را خواستار وصول میکردند اینوقت رغبت ایشان بسوی ازواج بزیادت میشود چه قربت ایشان در حضرت حسین مکشوف می‌افتد پس میگویند

گریستن آسمان و زمین بر حسین علیه السلام

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی کَفَانَا الْفَزَعَ الْاَکْبَرَ وَاَهْوَالَ الْقِیٰمَةِ وَنَجَّانَا مِمَّا کُنَّا نَخَافُ یعنی شکر میگذاریم خدا را که ما را از فزع اکبر و هول قیامت نجات داد و پس بر مراکب خود سوار میشوند و در حلوخ و درابر شتران جل میدهند و با ستایش و سپاس بمنازل خویش وارد میگردند و دیگر در کامل الزیاره سند با بوبصیر منتهی میشود و او از ابوعبدالله روایت میکند که فرمود اِنَّ الْحُسَیْنَ بَکٰی لِقَتْلِهِ السَّمَاءُ وَالْاَرْضُ وَاحْمَرَّتَا وَلَمْ تَبْکِیَا عَلٰی اَحَدٍ قَطُّ اِلَّا یَحْیَی بْنَ زَکَرِیَّا وَالْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ یعنی آسمان و زمین بر شهادت حسین بگریستند و گونه حمرت برآوردند و هرگز بر هیچکس نگریستند مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی و دیگر در جلد هفدهم

تعزیت ابوعبدالله بر خاندان

عوالم سند با بوبصیر منتهی میشود میگوید در خدمت صادق آل محمّد علیهم السلام بودم ناگاه فرزندش از در درآمد او را ترحیب گفت و در برکشید و بوسید وَقَالَ حَقَّرَ اللّٰهُ مَنْ حَقَّرَکُمْ وَانْتَقَمَ مِمَّنْ وَتَرَکُمْ وَخَذَلَ اللّٰهُ مَنْ خَذَلَکُمْ وَلَعَنَ اللّٰهُ مَنْ قَتَلَکُمْ وَکَانَ اللّٰهُ لَکُمْ وَلِیًّا وَحَافِظًا وَنَاصِرًا فَقَدْ طَالَ بُکَاءُ النِّسَاءِ وَبُکَاءُ الْاَنْبِیَاءِ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاءِ وَمَلٰئِکَةِ السَّمَاءِ فرمود خداوند حقیر کناد آنکس را که شمارا حقیر کند و انتقام بکشد از آنکس که شما را مظلوم دارد و مخذول فرماید آنکس که خذلان شما را خواهد و لعن کند خداوند آنکس را که شما را بقتل رساند و مر شما را حافظ و ناصر و معین باشد چه بسیار امتداد یافت گریستن زنان و گریه انبیا و صدیقان و شهیدان و فرشتگان آسمان آنگاه بگریست و فرمود ای ابابصیر اگر من نگران فرزندان حسین میشدم همان بمن میرسید که بحسین و فرزندان او میرسید همانا فاطمه بر حسین بگریست و بنالید و جهنم نعره بزد و ناله برآورد اگر نه این بود که خزان و نگاهبانان او در الکام بر دهن میزدند و ابواب آنرا فرو می‌بستند چندانکه فاطمه میگریست زبانه میزد و سرکشی میکرد و گردن می افراخت و اهل ارض را محترق میساخت و ساکن نمیشد چندانکه فاطمه ساکن شود و همچنان دریاها بشکافتند و بعضی بر بعضی درافتند تا اهل دنیا و سکنه ارض را از بیان نرسانند و فرشتگان بر گریه فاطمه بگریستند و با حمله عرش از در زاری و ضراعت بشفاعت اهل ارض بانگ تقدیس و تهلیل دردادند و اگر صوتی از اصوات ایشان گوشزد اهل ارض میشد همگان بیخویشتن میشدند و از پای درمی افتادند و کوهها از جای برکنده میشد و زمین با اهلش بزلزله می انگیخت ابوبصیر گفت جانم فدای تو باد عظیم خطبی میشنوم فرمود عظیم تر ازین آنست که نشنیده آنگاه فرمود ای ابوبصیر آیا دوست نمیداری که بوده باشی از کسانیکه یاری کنند و مساعدت نماید فاطمه را اینوقت من از کلمات آنحضرت بگریستم و از شدت گریه نیروی سخن کردن از من برفت و آنحضرت از بهر نماز بجای شد و من از خدمتش بیرون شدم با حالی آشفته و نزند و هیچ پروای خواب و خورش نداشتم بامدادان صایم بحضرت او شتافتم چون او را با سکون یافتم ساکن شدم و شکر خداوند بگفتم و دیگر در کامل الزیاره سند با بوعبدالله علیه السلام منتهی میشود میفرماید قاتل حسین علیه السلام ولدالزنا بود و قاتل یحیی بن زکریا

قاتل حسین و یحیی ولدالزنا بود

ولد الزنا بود و قال احمرّت السماء حین قُتل الحسین سنة ثم قال بکت السموات والارض علی الحسین وعلی
یحیی بن زکریا وحمرتها بکاؤها میفرماید بعد از قتل حسین یکسال آسمان گونه خون داشت آنگاه فرمود آسمانها و زمین بگریستند بر
حسین بن علی و یحیی بن زکریا و سرخی آن علامت گریه او بود و دیگر از علی بن الحسین که از روات سند بحنان میرساند که گفت در
حضرت ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم چه میفرمائی در زیارت قبر حسین علیه السلام از بعضی بمن رسیده است که زیارت حسین با
حج اکبر و عمره بیک میزان میرود و چون مجلس از بیگانه پرداخته نبود از در تقیه فرمود نه چنداست که ترا بشگفت آورده ولکن زُره
ولا تجفه فانه سید شباب الشهداء و سید شباب اهل الجنة وشبیه یحیی بن زکریا وعلیهما بکت السماء
والارض فرمود زیارت کن حسین را و جفا بر او مکن که او سید جوانان شهیدان و سید جوانان اهل جنان است و شبیه یحیی بن زکریا است
و بر این هر دو آسمان و زمین گریستند ابن ولید و جماعتی از مشایخ نیز این حدیث را بدینگونه از حنان روایت کرده اند و در قصص راوندی
نیز از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که آسمان و زمین بر ابو عبدالله سلام الله علیه گریستند و سرخ گونه برآمدند و جز بر حسین هیچکس نگریستند
الا بر یحیی بن زکریا و در عیون اخبار از حضرت رضا علیه السلام مرویست که فرمود انه بکت السموات والارضون لقتله

از ترک زیارت جفا بر حسین نباید کرد

و دیگر در اخبار تابعین و صحابه و نیز در مناقب ابن شهرآشوب سند بنضرة ازدیه میرسد میگوید گاهی که حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون
بارید و چنده که ما را چاه بود و کوزها داشتیم از خون سرشار شد و قرظة بن عبدالله گوید در نیمروزی نگریستم که آسمان خون بارید و جامهای
سفید را خون افشان کرد و چنان شد که شتران چون از پی آب بوادی شتافتند خون یافتند و از آن پس مکشوف افتاد که اینحادثه در روز
قتل حسین حدیث گشت و دیگر اسامة بن شبیب از ام سلیم حدیث میکند قالت لما قُتل الحسین مطرت السماء کالدم
احمرّت منه البیوت والحیطان و در ابانه نزدیک باین حدیث مرقوم است و دیگر در تفسیر قشیری و ثعالبی از سدی مرویست
میگوید در قتل حسین آسمان بگریست و علامت گریه آسمان حمرت اطراف آنست و محمد بن سیرین میگوید خبر رسیده است بما که قبل
از قتل حسین علیه السلام در شام و صباح حمرتی در افق نبود و این سرخی بعد از شهادت آنحضرت در آسمان پدید شد حماد بن زید در
تاریخ نبوی باسناد خود حدیث میکند که روز قتل حسین این سرخی در افق پدید آمد ابو عبیده معمر بن مثنی نیز چنین حدیث کرده و دیگر ابن
شهرآشوب در مناقب خویش باسناد خود خبر میدهد که در شهادت حسین علیه السلام حمرتی از طرف مشرق و حمرتی از جانب مغرب
مرتفع شد چنانکه در وسط آسمان نزدیک شد که پیوسته شوند و بدینصورت تا شش ماه برقرار بود و دیگر در تاریخ نبوی ابو قبیل میگوید
لما قُتل الحسین بن علی کسفت الشمس کسفة بدت الکواکب نصف النهار حتی ظننت انها هی یعنی وقتی حسین علیه
السلام شهید شد آفتاب چنان کسوف یافت که ستارگان در نیمه روز پدیدار شدند گمان میرفت که روز قیامت آشکار گشت و دیگر از
در بعضی از کتب مناقب سند بام حیان منتهی میشود قالت یوم قُتل الحسین اظلمت علینا ثلاثا ولم یمس احد من زعفرانهم
شیئا فجعله علی وجهه الا احترق ولم یقلب حجر من بیت المقدس الا اصبح تحته دما عبیطا گفت که در
یوم قتل حسین سه روز جهان بر ما ظلمتکده گشت و هیچکس استعمال زعفران بر چهره نفرمود الا آنکه محترق گشت و سنگی در بیت المقدس از
جای جنبش نیافت جز اینکه در زیر آن خون تازه بود و در کتب مناقب معتبره مانند این حدیث رقم کرده اند و یعقوب بن سفیان باسناد
خویش از علی بن محمد حدیث میکند که از جده خویش روایت کرده قالت کنت ایام الحسین جاریة شابة فکانت السماء
ایاما علقة یعنی هنگام شهادت حسین علیه السلام دختری جوان بودم و روزی چند آسمان را مانند خون بسته مینگریستم و همچنان یعقوب سند
بنضرة الازدیه میرساند که گفت چون حسین مقتول شد آسمان خون بارید و ما صبح کردیم و اشیای ما همه آغشته در خون بود و در ارشاد مفید

خون باریدن آسمان و خون شدن آبها در ظرفها
خون آلود شدن جامهای سفید
سرخ شدن دیوارها از خون
علامت گریه آسمان حمرتست
هنگام شهادت حمرتی از مشرق و مغرب صعود کرد
شمس در قتل او منکسف شد
در شهادت حسین سه روز آسمان تیره بود

از محمد بن سیرین مرویست قال لم تر هذه الحمرة فی السماء الا بعد قتل الحسین یعنی در افق آسمان این سرخی دیدار نشد
مگر بعد از قتل حسین صاحب عوالم میگوید تواند بود که مراد کثرت حمرت و فزونی آن باشد و در امالی طوسی سند بعمار بن ابی عمار منتهی
میشود قال مطرت السماء یوم قتل الحسین دما عبیطا و دیگر در اول جزو پنجم از صحیح مسلم در تفسیر آیه مبارکه فما بکت
علیهم السماء والارض میگوید لما قُتل الحسین بن علی بکت السماء وبکاؤها حمرتها و همچنین ثعلبی در تفسیر این آیه مبارکه
میگوید ان الحمرة التی مع الشفق لم تکن قبل قتل الحسین و نیز ثعلبی حدیث میکند قال امطرنا دما بایام قتل
الحسین و دیگر در کامل الزیاره سند بعلی بن مسهر القرشی منتهی میشود از جده خود حدیث میکند که گفت ادراک خدمت حسین علیه السلام
چون بدرجه شهادت رسید یکسال و نه ماه آسمان بکردار خون بسته مینمود و شمس نیز بگونه خون بود و محمد بن جعفر سند بمحمد بن مسلمه میرساند
که روایت نمود که بعد از قتل حسین آسمان خاک سرخ بارید و دیگر در کامل الزیاره سند بسید سجاد علیه السلام منتهی میشود قال ان
السماء لم تبک منذ وضعت الا علی یحیی بن زکریا والحسین بن علی قلت ای شیء بکاؤها قال اذا استقبلت
بالثوب وقع علی الثوب شبه اثر البراغیث من الدم فرمود آنگاه که آسمان خلق شده است هرگز بر هیچ آفریده نگریست
الا بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی عرض کردم بکاء او چیست فرمود هرگاه با جامه خویش روی بروی میشدی چون آثار خون کیک
بر جامه تو نمودار گشتی و همچنان علی بن الحسین علیهما السلام در خطبه که قبل از ورود مدینه قرائت فرمود بشرحی که مذکور شد میفرماید فلقد
بکت السبع الشداد لقتله الی قوله والسموات بارکانها و نیز در کامل الزیاره سند بامام محمد باقر علیه السلام میرسد
قال ما بکت السماء علی احد بعد یحیی بن زکریا الا علی الحسین بن علی فانها بکت علیه اربعین یوما
فرمود آسمان بعد از یحیی بن زکریا بر کس نگریست الا بر حسین بن علی و چهل روز بر او گریست و دیگر در قصص راوندی جابر بن عبدالله
از ابو جعفر علیه السلام حدیث میکند که در آیه مبارکه لم نجعل له من قبل سمیا قال علیه السلام یحیی بن زکریا لم یکن
له سمی قبله والحسین بن علی لم یکن له سمی قبله وبکت السماء علیهما اربعین صباحا وکذلک بکت
الشمس علیهما وبکاؤهما ان تطلع حمراء وتغیب حمراء وقیل ای بکی اهل السماء وهم الملائکة فرمود قبل از
یحیی کسی با یحیی نام نبود و قبل از حسین نیز هیچکس حسین نام نداشت و آسمان چهل روز بر ایشان بگریست و آفتاب نیز چهل روز گریستن داشت
و گریه ایشان طلیعه در سرخی و غیبوبت در سرخی و بروایتی بگریستند اهل آسمان یعنی فرشتگان و دیگر در کامل الزیاره سند بعبدالله بن
هلال میپیوندد میگوید شنیدم که ابو عبدالله علیه السلام فرمود آسمان گریست بر حسین بن علی و بر یحیی بن زکریا و هرگز بر دیگری نگریست
گفتم گریه او چیست قال مکثوا اربعین یوما تطلع الشمس بحمرة وتغرب بحمرة فرمود چهل روز آفتاب در سرخی طلوع کرد و در
سرخی غروب نمود عرض کردم جانم فدای تو باد اینست گریستن آسمان فرمود چنین است و علی بن الحسین سند با بو عبدالله علیه السلام
منتهی میدارد در آیه مبارکه فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین فرمود آسمان نگریست جز بر قتل یحیی و قتل
حسین علیهما السلام صدوق از پدرش و او از علی بن ابراهیم بدینگونه روایت کرده و محمد بن جعفر الرزاز سند با بی عبدالله علیه السلام میرساند
قال احمرّت السماء حین قُتل الحسین بن علی سنة قال ثم بکت السماء والارض علی الحسین بن علی سنة
قال وعلی یحیی بن زکریا وحمرتها بکاؤها و دیگر خالق بن عبد ربه از ابو عبدالله حدیث میکند که فرمود حسین را قبل از حسین
همنامی نبود و یحیی را نیز قبل از یحیی همنامی نبود و آسمان بر کس نگریست مگر بر این دو تن چهل روز بگریست عرض کردم چیست گریه او
قال کانت تطلع حمراء وتغرب حمراء بسرخی طلوع میکند و در سرخی غروب میکند و نیز محمد بن جعفر الرزاز از ابو عبدالله حدیث

این حمرت قبل از شهادت در آسمان نبود
در قتل حسین آسمان خاک سرخ بارید
آسمان جز بر حسین و یحیی نگریست
آسمان بعد از یحیی جز بر حسین نگریست
قبل از یحیی و حسین باین نامها کسی مسمی نشد
چهل روز شمس بحمرت طلوع و غروب کرد
یکسال آسمان بر حسین گریست
قبل از حسین و یحیی کسی باین نامها نبود

قاتل حسین و یحیی ولد زنا بود

میکند قال لم تبك السماء الا على الحسين بن علي و يحيى بن زكريا و در سند بحسن بن زیاد پیوسته میشود و او از ابیعبدالله حدیث میکند قال كان قاتل يحيى بن زكريا ولد زنا و قاتل الحسين ولد زنا و لم تبك السماء على احد الا عليهما قال قلت و كيف تبكى قال تطلع الشمس في حمرة و تغيب في حمرة فرمود قاتل یحیی و قاتل سید الشهدا ولد زنا بودند و آسمان جز بر ایشان بر کس نگریست عرض کردم آسمان چگونه گریست فرمود آفتاب طلوع میکند در سرخی و غروب میکند در سرخی

آسمان گریه نکرد الا بر حسین و یحیی علیهما السلام

و همچنان نظیر این حدیث را محمد بن جعفر باسناد خود ذکر میکند و بطرق دیگر ابو سلمه از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت میکند قال لم تبك السماء الا على يحيى بن زكريا و الحسين بن علي و ابن شهر آشوب میگوید قال الصادق بكت السماء على الحسين اربعين صباحا بالدم و همچنان زرارة بن اعین میگوید قال الصادق بكت السماء على يحيى بن زكريا و على الحسين بن علي اربعين صباحا و لم تبك الا عليهما قلت فما بكاؤها قال كانت الشمس تطلع حمراء و تغيب حمراء

آسمان چهل روز خون گریست بر حسین علیه السلام

و دیگر ابن حجر که از متعصبین اهل سنت و جماعت است در شرح همزیه میگوید قال فمما ظهر يوم قتله من الآيات ان السماء مطرت دما و ان اوانيهم ملئت دما و ان السماء اشتد سوادها لانكساف الشمس حينئذ حتى رايت النجوم و اشتد الظلام حتى ظن الناس ان القيمة قد قامت و ان الكواكب ضرب بعضها بعضا و انه لم يرفع حجر الا رئي تحته دم عبيط و ان الورس انقلبت رمادا و ان الدنيا اظلمت ثلثة ايام ثم ظهرت الحمرة و قيل احمرت ستة اشهر ثم لا زالت الحمرة ترى بعد ذلك یعنی از آیات عظیمه که بعد از قتل سید الشهدا بادید آمد یکی اینست که آسمان خون بارید و اوانی مردم از خون سرشار شد و ظلمتی عظیم حادث گشت چه آفتاب تمام کسوف یافت و ستارگان بجمله دیدار نمودند و دیگر چنان سیاهی جهان را فرو گرفت که مردمان بگمان شدند که قیامت برپای شد و ستارگان مصادمه کردند و یکدیگر را کوس همی زدند و هیچ سنگی از زمین جنبش نکرد الا آنکه در تحت آن خون تازه جوشش داشت و گیاه ورس در جهان آن بخاکستر بدل گشت و این سیاهی سه روز دنیا را در ظل خویش میداشت آنگاه آسمان را حمرتی بزرگ پدیدار شد و بروایتی شش ماه این حمرت بشدت بود و از پس آن هرگز این حمرت از آسمان ناپدید نگشت و همچنان ابن سیرین میگوید اخبرنا ان الحمرة التى مع الشفق لم تكن حتى قتل الحسين یعنی از احادیث و اخبار آگهی بدست کرده ایم که قبل از قتل حسین بن علی علیه السلام این سرخی با شفق نبوده است و دیگر ابن جوزی در کتاب تذکرة خواص الامة گوید جد من ابو الفتوح در کتاب تبصره آورده که مردم چون غضبان شوند حمرتی در چهره ایشان نمایان گردد و آن علامت غضب و سخط باشد خدای سبحانه که منزه است از جسم و جسد تاثیر غضبش بقتله حسین بن علی بعد از قتل آنحضرت این حمرت در آسمان پدید آورد و این علامتی است بر بزرگی آن جنایت و ابن سعد در طبقات میگوید ان هذه الحمرة لم تر في السماء قبل ان يقتل حسين و دیگر بطریق عده سند بهلال بن ذکوان میرسد قال لما قتل الحسين مكثنا شهرين او ثلاثة كانما لطخت الحيطان بالدم من صلوة الفجر الى غروب الشمس یعنی بعد از شهادت حسین علیه السلام دو ماه و اگر نه سه ماه از هنگام سپیده صبح تا غروب آفتاب جدران و حیطان آلوده بخون دیدار میشد و میگوید سفری آسمان خون بر سر ما بارید چنانکه اثر آن مانند خون بر جامهای ما بجای ماند و دیگر از روات عامه ابن سعد گوید که سنگی در تمامت دنیا از زمین برداشته نشد الا آنکه در زیر آن خون تازه بود و آسمان در قتل حسین خون بارید و اثر آن در جامها پاینده تا گاهی که پاره پاره گشت و قال السدى لما قتل الحسين بكت السماء و بكاؤها حمرتها و ابن سیرین گوید که سنگی یافت شد که پانصد سال قبل از بعثت رسول خدا بخط سریانی بر آن منقور داشت آنرا بعربی نقل کرده اند همی این

روز قتل حسین ظرفها از خون پر شد

قبل از شهادت حسین شفق نبود

علامت غضب خدا حمرت آسمانست

سه ماه دیوارها خون آلوده بود

پانصد سال قبل از بعثت این شعر سریانی مکتوب بود

اترجو امة

اترجو امة قتلت حسينا　　شفاعة جده يوم الحساب

سلیمان بن یسار گوید حجری بدست کردیم که بر آن مکتوب و منقور بود

لا بد ان ترد القيامة فاطمة　　و قميصها بدم الحسين ملطخ

ويل لمن شفعاؤه خصماؤه　　و الصور في يوم القيمة ينفخ

گریه جن و انس و طیر و وحش بر حسین

و دیگر در بحار الانوار از ابو جعفر علیه السلام مرویست قال بكت الانس و الجن و الطير و الوحش على الحسين بن علي حتى ذرفت دموعها و در کامل الزیاره سند بکثیر بن شهاب پیوسته میشود و میگوید در میان رحبه در حضرت امیر المؤمنین نشسته بودیم ناگاه حسین علیه السلام درآمد امیر المؤمنین بر من بخندید چنانکه نواجذ مبارکش بدیدار شد ثم قال ان الله ذكر قوما فقال فما بكت عليهم السماء و الارض و ما كانوا منظرين و الذى فلق الحبة و برء النسمة ليقتلن هذا و لتبكين عليه السماء و الارض فرمود خداوند در تعییر جماعتی میفرماید که آسمان و زمین بر ایشان نگریستند که مهلت داده شده باشند سوگند بدانخدای که شکافت حبه را و آفرید آفرینش را که کشته میشود حسین و میگرید بر او آسمان و زمین و نیز در بحار الانوار مسطور است و سند بمفضل بن عمر منتهی میشود و او از صادق آل محمد حدیث میکند که حسین علیه السلام روزی بر برادر خود حسن علیهما السلام درآمد و چون در روی برادر نگریست بگریست فقال له ما يبكيك يا ابا عبد الله قال ابكى لما يصنع بك حسن فرمود چه میگریاند ترا گفت میگریم از برای آن بلیات که ترا ملاقات خواهد کرد فقال له الحسن ان الذى يؤتى الى سم يدس الى فاقتل به و لكن لا يوم كيومك يا ابا عبد الله يزدلف اليك ثلثون الف رجل يدعون انهم من امة جدنا و ينتحلون دين الاسلام فيجتمعون على قتلك و سفك دمك و انتهاك حرمتك و سبى ذراريك و نسائك و انتهاب ثقلك فعندها تحل ببنى امية اللعنة و تمطر السماء رمادا و دما و يبكى عليك كل شئ حتى الوحوش في الفلوات و الحيتان في البحار حسن علیه السلام فرمود این داهیه که بر من وارد میشود اکل سمی است که پوشیده در من اثر میکند و مرا بقتل میرساند لکن ای ابا عبد الله هیچ روزی مانند روز تو نیست سی هزار مرد جنگی در گرد تو پره میزنند با اینکه دعوی دارند که از امت جد ما محمد اند مغشوش میکنند دین اسلام را و متفق میشوند بر قتل تو و ریختن خون تو و هلاکت حرمت تو و اسیر گرفتن فرزندان و زنان تو و نهب و غارت اموال و اثقال تو آنهنگام واجب میشود

لعن خدای بر بنی امیه و میبارد آسمان خاکستر و خون و میگرید بر تو هر شئ حتی جانوران صحرا و ماهیان دریا

خبر علی علیه السلام بگریه آسمان و زمین در قتل حسین علیه السلام

خبر حسن حسین را علیهما السلام از یوم طف

ذکر گریستن زمین بر حسین بن علی علیهما السلام

گریستن زمین بر حسین و سؤال هشام از ابو جعفر

در بیشتر از این احادیث که در گریستن بر سید الشهدا علیه السلام بشرح رفت زمین و آسمان توامان بودند و خبری چند هست که خاصه بر گریستن زمین وارد شده در کتاب کامل الزیاره سند بابو بصیر منتهی میشود و او از جعفر صادق علیه السلام حدیث میکند قال عليه السلام بعث هشام بن عبد الملك الى ابى فاشخصه الى الشام فلما دخل عليه قال له يا ابا جعفر اشخصناك لنسئلك عن مسئلة لم يصلح ان يسئلك عنها غيرى و لا اعلم في الارض خلقا ينبغى ان يعرف او عرف هذه المسئلة ان كان الا واحد یعنی جعفر صادق علیه السلام فرمود هشام بن عبد الملک کس بسوی پدر من محمد باقر علیه السلام فرستاد تا او را بجانب شام حرکت داد چون وارد شد و هشام آنحضرت را دیدار کرد گفت ای ابو جعفر ترا بجانب شام کوچ دادم تا از تو سؤال کنم مسئله را که سزاوار نیست غیر از من کسی از تو سؤال کند و نمیشناسم کسی را در روی زمین که سزاوار باشد دانستن آن مسئله را یا از پیش دانسته باشد اگر باشد جز یکتن نخواهد بود فقال ابى ليسئلنى امير المؤمنين عما احب فان علمت اجبت

وَاِنْ لَمْ اَعْلَمْ قُلْتُ لَا اَدْرِی وَکَانَ الصِّدْقُ اَوْلٰی بِی فَقَالَ هِشَامٌ اَخْبِرْنِی عَنِ اللَّیْلَةِ الَّتِی قُتِلَ فِیهَا عَلِیُّ
ابْنُ اَبِیطَالِبٍ بِمَا اسْتَدَلَّ بِهِ الْغَائِبُ عَنِ الْمِصْرِ الَّذِی قُتِلَ فِیهِ عَلٰی قَتْلِهِ وَمَا الْعَلَامَةُ فِیهِ لِلنَّاسِ فَاِنْ
عَلِمْتَ ذٰلِكَ وَاَجَبْتَ فَاَخْبِرْنِی هَلْ کَانَ تِلْكَ الْعَلَامَةُ لِغَیْرِ عَلِیٍّ فِی قَتْلِهِ یعنی پدرم محمد باقر علیه السلام فرمود امیرالمؤمنین
از من سؤال میکند از چیزی ستوده لاجرم اگر بدانم پاسخ گویم و اگر ندانم لا ادری خواهم گفت چه سخن راست سزاوار تر است
من هشام گفت خبر ده مرا از شبی که علی علیه السلام را بکشتند بچه چیز استدلال کرد آنکس که حاضر نبود و باکدام علامت قتل او را
بدانست اکنون اگر تو دانائی مرا آگهی ده و باز گوی آن علامت که بر قتل علی دلالت کرد آیا از برای غیر علی نیز علامتی باشد فَقَالَ لَهُ
اَبِی یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ اِنَّهُ لَمَّا کَانَتِ اللَّیْلَةُ الَّتِی قُتِلَ فِیهَا عَلِیٌّ لَمْ یُرْفَعْ عَلٰی وَجْهِ الْاَرْضِ حَجَرٌ اِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ
عَبِیطٌ حَتّٰی طَلَعَ الْفَجْرُ وَکَذٰلِكَ کَانَتِ اللَّیْلَةُ الَّتِی فُقِدَ فِیهَا هٰرُونُ اَخُو مُوسٰی وَکَذٰلِكَ کَانَتِ اللَّیْلَةُ الَّتِی
قُتِلَ فِیهَا یُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَکَذٰلِكَ کَانَتِ اللَّیْلَةُ الَّتِی رُفِعَ فِیهَا عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ وَکَذٰلِكَ کَانَتِ اللَّیْلَةُ الَّتِی
قُتِلَ فِیهَا شَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ الصَّفَا وَکَذٰلِكَ کَانَتِ اللَّیْلَةُ الَّتِی قُتِلَ فِیهَا الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ میفرماید پدرمن
هشام را گفت یا امیرالمؤمنین در آن شبی که علی علیه السلام کشته شد سنگی را از روی زمین جنبش ندادند الا آنکه در زیر آن خون تازه
یافتند تا گاهیکه سفیده صبح بدمید و چنین بود شبی که هرون برادر موسی مفقود شد و چنین بود شبی که یوشع بن نون مقتول گشت و چنین بود
شبی که عیسی بن مریم صعود فرمود و چنین بود شبی که شمعون بن حمون بقتل رسید و چنین بود شبی که حسین بن علی شهادت یافت
قَالَ فَتَرَبَّدَ وَجْهُ هِشَامٍ حَتَّی انْتَقَعَ لَوْنُهُ وَهَمَّ اَنْ یَبْطِشَ بِاَبِی فَقَالَ لَهُ اَبِی یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ الْوَاجِبُ عَلَی الْعِبَادِ
الطَّاعَةُ لِاِمَامِهِمْ وَالصِّدْقُ لَهُ بِالنَّصِیحَةِ وَاِنَّ الَّذِی دَعَانِی اِلٰی اَنْ اَجَبْتُ اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فِیمَا سَأَلَنِی عَنْهُ
مَعْرِفَتِی لَهُ بِمَا یَجِبُ لَهُ عَلَیَّ مِنَ الطَّاعَةِ فَلْیُحْسِنْ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ الظَّنَّ فرمود روی هشام از غضب افروخته گشت و رنگ بگردانید
و عزیمت درست کرد که پدرم را بقتل رساند آنحضرت گفت یا امیرالمؤمنین واجب میکند که عباد امام خویش را طاعت کنند و از در صدق
نصیحت نمایند همانا مرا دعوت فرمودی تا مسئلتی که پرسش فرمائی با تمام دانش و بینش خود پاسخ گویم اجابت نمودم و طاعت کردم
اکنون امیرالمؤمنین باید گمان خویش را نیکو فرماید ازین سخن نیران خشم هشام خمود یافت گفت اگر خواهی بجانب اهل خود مراجعت
چون آهنگ مراجعت فرمود هشام از وی عهد بگرفت و پیمان استوار کرد که آنحضرت اینحدیث را با کس اعادت نکند چندانکه هشام
زنده باشد و دیگر در بحار الانوار سند بزهری منتهی میشود دیگر وز حاضر مجلس ولید بن عبدالملک بود و جماعتی نیز حضور داشتند فَقَالَ
الْوَلِیدُ اَیُّکُمْ یَعْلَمُ مَا فَعَلَتْ اَحْجَارُ بَیْتِ الْمَقْدِسِ یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ گفت ولید با آنجماعت کدام یک آگهی
دارید از آنچه از سنگهای بیت المقدس دیده شد در روز قتل حسین فَقَالَ الزُّهْرِیُّ بَلَغَنِی اَنَّهُ لَمْ یُقْلَبْ حَجَرٌ اِلَّا وُجِدَ
تَحْتَهُ دَمٌ عَبِیطٌ زهری گفت بمن رسیده است که سنگی از جای حرکت نکردند الا آنکه خون تازه در زیر آن یافتند

ذکر ضجیج فرشتگان در حضرت یزدان و گریستن ایشان بر ذریه پیغمبر آخر زمان

در خطبه که امام زین العابدین علیه السلام در نزد یزید بن معویه قرائت فرمود چنانکه بشرح رفت از فقرات آن خطبه است که فرمود
اَنَا ابْنُ مَنْ بَکَتْ عَلَیْهِ مَلَائِکَةُ السَّمَاءِ و همچنان از فقرات خطبه ایست که هنگام مراجعت از شام در ظاهر مدینه فرمودند
وَلَقَدْ بَکَتِ السَّبْعُ الشِّدَادُ لِقَتْلِهِ اِلٰی قَوْلِهِ وَالْمَلَائِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَاَهْلُ السَّمٰوَاتِ اَجْمَعُونَ امام علیه السلام
درین کلمات تصریح فرمود که ملائکه آسمان و فرشتگان مقرب بر حسین علیه السلام گریستند در کتاب علل الشرایع راوی از ابی جعفر حدیث

سؤال ولید از احجار بیت المقدس

گریستن ملائکه بر حسین علیه السلام

میکند میگوید عرض کردم یا ابن رسول الله آیا شما همگان قائم بحق نیستید فرمود همگان قائم بحق باشیم گفتم پس چیست که یکتن از شما ملقب
بقائم است قَالَ لَمَّا قُتِلَ جَدِّیَ الْحُسَیْنُ ضَجَّتِ الْمَلَائِکَةُ اِلَی اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْبُکَاءِ وَالنَّحِیبِ قَالُوا اِلٰهَنَا وَسَیِّدَنَا
اَتَغْفُلُ عَمَّنْ قَتَلَ صَفْوَتَكَ وَابْنَ صَفْوَتِكَ وَخِیَرَتَكَ مِنْ خَلْقِكَ فرمود گاهی که جد من حسین علیه السلام را مقتول نمودند
فرشتگان بدرگاه خداوند بنالیدند و بگریه و نحیب بانگ برآوردند و عرض کردند ای پروردگار ما و مولای ما آیا دست باز داشتی
از کسی که کشت خاصه ترا و پسر خلاصه آفرینش ترا و بهترین خلق ترا فَاَوْحَی اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَیْهِمْ قِرُّوا مَلَائِکَتِی وَعِزَّتِی وَ
جَلَالِی لَاَنْتَقِمَنَّ مِنْهُمْ وَلَوْ بَعْدَ حِینٍ ثُمَّ کَشَفَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنِ الْاَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لِلْمَلَائِکَةِ فَسُرَّتِ
الْمَلَائِکَةُ بِذٰلِكَ فَاِذَا اَحَدُهُمْ قَائِمٌ یُصَلِّی فَقَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذٰلِكَ الْقَائِمِ اَنْتَقِمُ مِنْهُمْ از خداوند قادر قاهر
خطاب آمد که ای فرشتگان من آسوده بجای باشید سوگند بعزت و جلال من انتقام میکشم از اینجماعت اگر چند از پس امروز باشد
پس ائمه دین را از فرزندان حسین بر فرشتگان مکشوف داشت تا خرم و خرسند شدند و قائم آل محمد را با ایشان بنمود در حالتی که آنحضرت
بنماز ایستاده بود پس فرمود بدین قائم از ایشان انتقام خواهم جست از اینجاست که آنحضرت بقائم ملقب گشت و دیگر بابی انت
وامی و دیگر در کامل الزیاره سند با بو بصیر منتهی میشود و او از ابو جعفر علیه السلام روایت میکند قَالَ اَرْبَعَةُ آلَافِ مَلَكٍ شُعْثٌ
غُبْرٌ یَبْکُونَهُ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ یعنی چهار هزار فرشته ژولیده موی خاک آلود تا بامداد قیامت بر حسین میگریند و همچنان ابو بصیر از
ابو جعفر حدیث میکند قَالَ اَرْبَعَةُ آلَافٍ شُعْثٌ غُبْرٌ یَبْکُونَ الْحُسَیْنَ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ فَلَا یَاْتِیهِ اَحَدٌ اِلَّا
وَلَا یَمْرَضُ اَحَدٌ اِلَّا عَادُوهُ وَلَا یَمُوتُ اَحَدٌ اِلَّا شَهِدُوهُ یعنی چهار هزار فرشته آشفته موی گرد آلود میگریند بر حسین علیه
السلام تا روز قیامت و هیچکس بزیارت حسین وارد نمی شود الا آنکه این فرشتگان او را پذیره میشوند و هیچکس از زائرین مریض نشود
الا آنکه او را عیادت میکنند و هیچکس از ایشان نمی میرد الا آنکه بر جنازه او حاضر میشوند و هم در کامل الزیاره مسطور است که چهار هزار
فرشته پریشان موی گرد آگین روی تا قیامت بر سر قبر حسین میگریند و بروایت محمد بن مسلم حراست میکنند و دیگر در کتاب المعراج
صدوق باسناد خود از جعفر بن محمد حدیث میکند و آنحضرت از جد خود خبر میدهد میفرماید رسول خدای فرمود شبی که مرا بآسمان عروج
میدادند در آسمان پنجم صورت علی بن ابیطالب را دیدار کردم گفتم ای حبیب من جبرئیل اینصورت چیست گفت یا محمد فرشتگان را
بدیدار علی رغبتی تمام بود عرض کردند ای پروردگار ما بنی آدم هر بامداد و شامگاه از دیدار علی ادراک تمتعی عظیم مینمایند چنانکه ایشان
از دیدار حبیب حبیب تو محمد و خلیفه او و وصی او و امین او متمتع اند ما را بدانمقدار تمتعی عطا فرما لاجرم اجابت مسئلت ایشانرا خدای تبارک
و تعالی در برابر فرشتگان شبیه صورت علی را از نور قدس خود مصور فرمود تا روزان و شبان او را زیارت مینمایند و در او مینگرند و در
هر صبح و شام قاتل او را لعنت میفرستند و همچنان جعفر بن محمد علیهما السلام میفرماید گاهی که سر مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام بزخم شمشیر ابن
ملجم ملعون شکافته شد در آسمان پنجم بر فرق شبیه صورت علی آن زخم نیز پدیدار گشت و آن شکافته آشکار شد و مکشوف افتاد و چون حسین
علیه السلام مقتول گشت فرشتگان فرود شدند و جسد مبارکش را بآسمان پنجم بردند و در برابر صورت علی بنهادند و از آن پس چندانکه
فرشتگان آسمان فرود و فراز شدند و ملائکه فلک دنیا و دیگر افلاک از برای زیارت صورت علی و نظاره در او بآسمان پنجم عبور
دادند و حسین بن علی را آغشته بخون دیدند بر یزید و عبیدالله بن زیاد و کشندگان حسین تا بامداد قیامت لعنت کنند و اعمش میگوید
قَالَ الصَّادِقُ هٰذَا مِنْ مَکْنُونِ الْعِلْمِ وَمَخْزُونِهِ لَا تُخْبِرْ اِلَّا اِلٰی اَهْلِهِ حضرت صادق میفرماید این از مکنونات علم است
جز در نزد اهل علم اینحدیث را تذکره نکنید و دیگر در امالی صدوق باسناد مسطور است قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ الصَّادِقُ عَلَیْهِ

چهار هزار ملک تا قیامت ملازم قبر حسین اند

دیدن پیغمبر صورت علی را در آسمان پنجم

منصور ... چهار هزار ملائکه ملازم قبر حسین اند

السَّلامُ اِنَّ اَرْبَعَةَ آلافِ مَلَکٍ هَبَطُوا یُرِیدُونَ الْقِتالَ مَعَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ فَلَمْ یُؤْذَنْ لَهُمْ فِی الْقِتالِ فَرَجَعُوا
فِی الْاِسْتِیذانِ وَهَبَطُوا وَقَدْ قُتِلَ الْحُسَیْنُ فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْثٌ غُبْرٌ یَبْکُونَهُ اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ وَرَئِیسُهُمْ مَلَکٌ
یُقالُ لَهُ مَنْصُورٌ یعنی صادق آل محمد فرمود چهار هزار ملک از آسمان بحضرت حسین آمدند تا با دشمنان او قتال دهند آنحضرت
اجازت نفرمود باز شدند مگر از حضرت یزدان رخصت یابند چون دیگرباره بازگشت یافتند آنحضرت را کشته یافتند لاجرم ژولیده موی و خاک
آلوده روی بر فراز قبرش اعتکاف نمودند و تا قیامت میگریند و رئیس آنفرشتگان را منصور مینامند و در کامل الزیاره نیز این حدیث
مقررست و در امالی طوسی سند با بو عبد الله علیه السلام منتهی میشود قالَ لَمّا کانَ مِنْ اَمْرِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ما کانَ ضَجَّتِ
الْمَلائِکَةُ اِلَی اللّٰهِ تَعالی وَقالَتْ یا رَبِّ هذا الْحُسَیْنُ صَفِیُّکَ وَابْنُ صَفِیِّکَ وَابْنُ نَبِیِّکَ قالَ فَاَقامَ
اللّٰهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقائِمِ وَقالَ بِهذا اَنْتَقِمُ لَهُ مِنْ ظالِمِیهِ فرمود بعد از شهادت حسین علیه السلام فرشتگان بگریستند در حضرت
یزدان و عرض کردند ای پروردگار چنین میکنند با حسین صفی تو و پسر صفی تو و پسر پیغمبر تو پس خداوند صورت قائم آل محمد را با ایشان باز
نمود و فرمود بدست او انتقام میکشم از ستمکاران او و در کامل الزیاره نیز از ابو عبد الله مرویست قالَ ما لَکُمْ لا تَأْتُونَهُ یَعْنِی قَبْرَ
الْحُسَیْنِ فَاِنَّ اَرْبَعَةَ آلافِ مَلَکٍ یَبْکُونَ عِنْدَ قَبْرِهِ اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ فرمود چه افتاده است که بزیارت قبر حسین
حاضر نمیشوید همانا چهار هزار فرشته تا قیامت بر سر قبر او میگریند و مانند این حدیث نیز جماعتی از مشایخ بطرق دیگر از ابو عبد الله نقل
کرده اند و همچنان بطریق دیگر حماد بن عیسی از ربعی حدیث میکند قالَ قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللّٰهِ بِالْمَدِینَةِ اَیْنَ قُبُورُ الشُّهَداءِ
فَقالَ اَلَیْسَ اَفْضَلُ الشُّهَداءِ عِنْدَکُمْ وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ اِنَّ حَوْلَهُ اَرْبَعَةَ آلافِ مَلَکٍ شُعْثٌ غُبْرٌ یَبْکُونَهُ
اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ گفت در حضرت صادق علیه السلام از قبور شهدا پرسش نمودم فرمود آیا مضجع افضل شهدا یعنی حسین بن علی در نزد
شما نیست سوگند بدان کس که جان من در دست قدرت اوست چهار هزار فرشته با موی پریشیده و روی گرد اندوده در اطراف
آن تا بقیامت خواهند گریست و ابن ولید نیز با سناد خود مثل این حدیث را آورده و بطریق دیگر سند خویش را تا بابی بصیر رسانده و او از ابو عبد الله
علیه السلام حدیث میکند قالَ اِنَّ اللّٰهَ وَکَّلَ بِقَبْرِ الْحُسَیْنِ اَرْبَعَةَ آلافِ مَلَکٍ شُعْثٍ غُبْرٍ یَبْکُونَهُ مِنْ طُلُوعِ
الْفَجْرِ اِلی زَوالِ الشَّمْسِ وَاِذا زالَتِ الشَّمْسُ هَبَطَ اَرْبَعَةُ آلافٍ وَصَعِدَ اَرْبَعَةُ آلافٍ فَلَمْ یَزَلْ یَبْکُونَهُ حَتّی یَطْلُعَ
الْفَجْرُ فرمود خداوند چهار هزار ملک آشفته موی و خاک اندوده روی بر قبر حسین گماشته و ایشان از طلوع صبح تا زوال شمس بر آنحضرت
میگریند و پس از زوال شمس فرود میشود چهار هزار فرشته و این چهار هزار نخستین صعود مینمایند و فرود شدگان تا طلوع فجر بر
حسین علیه السلام میگریند و بطریق دیگر سند بهرون میرسد میگوید مردی از ابو عبد الله سؤال کرد که چیست از برای آنکس که قبر حسین را
زیارت کند قالَ اِنَّ الْحُسَیْنَ لَمّا اُصِیبَ بَکَتْهُ حَتَّی الْبِلادُ فَوَکَّلَ اللّٰهُ بِهِ اَرْبَعَةَ آلافِ مَلَکٍ شُعْثاً غُبْراً یَبْکُونَهُ
اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ و بطریق دیگر ابو عبیده الحذاء از حریز حدیث میکند میگوید با ابو عبد الله گفتم جان من فدای تو باد چیست شمار اَن
که بقای شما در اینجهان اندکست و اجل شما نزدیک با آنکه حاجت جهانیان همگان بسوی شماست قالَ اِنَّ لِکُلِّ واحِدٍ مِنّا
صَحِیفَةً فِیها ما یَحْتاجُ اِلَیْهِ اَنْ یَعْمَلَ فِی مُدَّتِهِ فَاِذَا انْقَضی ما فِیها مِمّا اُمِرَ بِهِ عَرَفَ اَنَّ اَجَلَهُ قَدْ حَضَرَ وَاَتاهُ
النَّبِیُّ یَنْعی اِلَیْهِ نَفْسَهُ وَاَخْبَرَهُ بِما لَهُ عِنْدَ اللّٰهِ وَاَنَّ الْحُسَیْنَ قَرَءَ صَحِیفَتَهُ الَّتِی اُعْطِیَها وَفُسِّرَ لَهُ ما یَأْتِی وَ
ما یَبْقی وَبَقِیَ فِیها اَشْیاءُ لَمْ تَنْقَضِ فَخَرَجَ اِلَی الْقِتالِ وَکانَتْ تِلْکَ الْاُمُورُ الَّتِی بَقِیَتْ اَنَّ الْمَلائِکَةَ سَئَلَتِ
اللّٰهَ فِی نُصْرَتِهِ فَاَذِنَ لَهُ فَمَکَثَتْ تَسْتَعِدُّ لِلْقِتالِ وَتَتَاَهَّبُ لِذلِکَ حَتّی قُتِلَ فَنَزَلَتْ وَقَدِ انْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ وَ

گریستن ملایکه بر حسین علیه السلام

ایضا حدیث چهار هزار ملک

قتل فقالت

قُتِلَ فَقالَتِ الْمَلائِکَةُ یا رَبِّ اَذِنْتَ لَنا فِی الْاِنْحِدارِ وَاَذِنْتَ لَنا فِی نُصْرَتِهِ فَانْحَدَرْنا وَقَدْ قَبَضْتَهُ فَاَوْحَی اللّٰهُ
تَبارَکَ وَتَعالی اِلَیْهِمْ اَنِ الْزَمُوا قُبَّتَهُ حَتّی تَرَوْهُ وَقَدْ خَرَجَ فَانْصُرُوهُ وَابْکُوا عَلَیْهِ وَعَلی ما فاتَکُمْ مِنْ
نُصْرَتِهِ وَاِنَّکُمْ خُصِّصْتُمْ بِنُصْرَتِهِ وَالْبُکاءِ عَلَیْهِ فَبَکَتِ الْمَلائِکَةُ تَقَرُّباً وَجَزَعاً عَلی ما فاتَهُمْ مِنْ
نُصْرَتِهِ فَاِذا خَرَجَ یَکُونُونَ اَنْصارَهُ خلاصه اینکلمات بفارسی چنین است میفرماید از برای هر یک از ما اهل بیت صحیفه ایست
و در آن صحیفه آنچه در مدت زندگانی ما بر ذمت ماست تقریر یافته و چون مدت منقضی شود مکشوف شود که اجل محتوم و وقت معلوم فرا
رسیده اینوقت رسول خدا حاضر شود و خبر تحویل دهد و منزلت ما را در حضرت خداوند باز نماید چون نوبت بحسین رسید و صحیفه او را
بروی مکشوف داشت و باز نمود که حکم خدا دیگرگون نشود آنحضرت از بهر جهاد بیرون شد چون فرشتگان اینصورت بدیدند از
حضرت یزدان مسئلت نمودند که بنصرت آنحضرت حاضر شوند خداوند مسئلت ایشانرا باجابت مقرون داشت لاجرم ایشان
از برای اعداد کار و ساختگی کارزار لختی ببودند گاهی که ساخته جنگ شدند و فرود آمدند مدت حسین علیه السلام سپری گشته و او را ک
شهادت فرموده بود اینوقت فرشتگان بنالیدند و عرض کردند ای پروردگار تو ما را بفرود شدن اجازت فرمودی و بنصرت
او رخصت دادی چون بزیر آمدیم او را مقبوض داشتی خداوند ایشانرا وحی فرستاد که ملازمت قبر او را دست باز ندهید تا گاهی که او را
دیدار کنید چون رجعت فرماید و خروج کند او را نصرت کنید هم اکنون بگریید تا چرا نصرت او را دریافتید همانا شما خاص از بهر
نصرت او و گریستن بر او بید لاجرم فرشتگان بگریستند تا ادراک قربت کنند و جزع کردند تا چرا ادراک نصرت نکردند و گاهی که
آنحضرت خروج کند از انصار او خواهید بود و در کافی با نند اینحدیث از حریز مرویست و دیگر در کامل الزیاره سند با سحق بن عمار
منتهی میشود میگوید در حضرت ابی عبد الله بعرض رسانیدم که در شب عرفه در حیره بنماز ایستاده بودم و در آنجا پنجاه هزار تن مردم نیکو
جمال ستوده خصال بنماز ایستاده بودند و همه شب تا گاهی که سپیده صبح بر زد نماز گذار بودند اینهنگام من سر بسجده فرو نهادم
گاهی که سر برداشتم هیچیک از آنجماعت را ندیدم فَقالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ اِنَّهُ مَرَّ بِالْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ خَمْسُونَ اَلْفَ مَلَکٍ
وَهُوَ یُقْتَلُ فَلَمْ یَنْصُرُوهُ فَهَبَطُوا اِلَی الْاَرْضِ فَسَکَنُوا عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْثاً غُبْراً اِلی اَنْ تَقُومَ السّاعَةُ فرمود پنجاه
هزار فرشته وقتی بر حسین علیه السلام عبور دادند که مقتول بود و ادراک نصرت او نفرمودند لاجرم از آسمان فرود شدند و بر سر قبر آنحضرت
با موی پراکنده و روی گرد آگنده تا قیامت ساکن گشتند و دیگر از ابان بن تغلب مرویست از ابو عبد الله حدیث میکند که فرمود چهار هزار
ملک از آسمان بزیر آمدند تا در رکاب حسین علیه السلام مصاف دهند آنحضرت اجازت نفرمود باز شدند تا از حضرت حق رخصت
حاصل کنند چون دیگرباره فرود شدند حسین علیه السلام را کشته دیدند همانا ملعون شد قاتل او و آنکس که نصرت کرد قاتل او را و آنکس که شریک
شد در خون او پس این فرشتگان با موی مشتت و چهره اغبر بر سر قبر او تا قیامت بگریند و رئیس این فرشتگان را منصور مینامند
و هر کس بزیارت قبر آنحضرت حاضر میشود استقبال مینمایند چون مراجعت میکند مشایعت میروند و اگر مریض شود عیادت مینمایند
و اگر وفات کند بر جنازه او نماز میگذارند و بعد از وفات او از برای او استغفار مینمایند و این فرشتگان انتظار میبرند قیام امام منتظر را
و همچنان در کامل الزیاره از محمد بن قیس مرویست قالَ قالَ لِی اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عِنْدَ قَبْرِ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ اَرْبَعَةُ آلافِ مَلَکٍ
شُعْثٌ غُبْرٌ یَبْکُونَهُ اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ و همچنان بطریق دیگر مثل اینحدیث را هرون از ابی عبد الله روایت میکند و نیز از صفوان
جمال مرویست میگوید در طریق مدینه گاهی که بجانب مکه کوچ میدادیم در خدمت ابو عبد الله عرض کردم یا ابن رسول الله چیست که ترا
محزون و ملول و غمنده می بینم فَقالَ لَوْ تَسْمَعُ ما اَسْمَعُ لَشَغَلَکَ عَنْ مَسْئَلَتِی فرمود اگر بشنوی آنچه من میشنوم ترا مشغول

نماز پنجاه هزار ملک در حیره

آمدن چهار هزار ملک بنصرت حسین بعد از شهادت

شنیدن صادق آل محمد صدای ناله ملائکه را

میدارد از اینکه از من پرسش کنی عرض کردم چه میشنوی قال اِبْتَهَلَ المَلائِکَةُ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ عَلی قَتَلَةِ اَمیرِالمُؤْمِنینَ وَقَتَلَةِ الحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلامُ وَنَوْحَ الجِنِّ وَبُکاءَ المَلائِکَةِ الَّذینَ حَوْلَهُ وَشِدَّةَ جَزَعِهِمْ فَمَنْ یَتَهَنّا مَعَ هذا بِطَعامٍ اَوْ شَرابٍ اَوْ نَوْمٍ فرمود داد خواهی فرشتگان میشنوم . در حضرت پروردگار از کشندگان امیرالمؤمنین و فرزندش حسین

شنیدن اهل بیت این اشعار را در راه شام

و نوحه جن و گریستن ملائکه و شدت جزع ایشان را میشنوم کیست که با اینحال طعام و شراب را گوارا بشمارد و آسوده خاطر بخوابد در کتاب عوالم بروایت طبری مسطور است که اهل بیت چون آهنگ شام کردند در اول منزل نوحه ملائکه را بقرائت این اشعار اصغا نمودند

اَیُّهَا القاتِلُونَ جَهْلاً حُسَیْنًا — اَبْشِرُوا بِالعَذابِ وَالتَّنْکیلِ
کُلُّ اَهْلِ السَّماءِ یَدْعُو عَلَیْکُمْ — مِنْ نَبِیٍّ وَمُرْسَلٍ وَقَتیلِ
قَدْ لُعِنْتُمْ عَلی لِسانِ ابْنِ داوُدَ — وَمُوسی وَصاحِبِ الاِنْجیلِ

خطاب بقتله حسین از طرف عرش

در امالی صدوق از عبدالله بن لطیف التفلیسی روایت میکند قالَ الصّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ لَمّا ضُرِبَ الحُسَیْنُ بْنُ عَلیٍّ بِالسَّیْفِ ثُمَّ ابْتُدِرَ لِیُقْطَعَ رَأْسُهُ نادی مُنادٍ مِنْ قِبَلِ رَبِّ العِزَّةِ تَبارَکَ وَتَعالی مِنْ بُطْنانِ العَرْشِ فَقالَ اَلا اَیَّتُهَا الاُمَّةُ المُتَحَیِّرَةُ الظّالِمَةُ بَعْدَ نَبِیِّها لا وَفَّقَکُمُ اللهُ لِاَضْحی وَلا لِفِطْرٍ ثُمَّ قالَ اَبُو عَبْدِاللهِ لاجَرَمَ وَاللهِ ما وُفِّقُوا وَلا یُوَفَّقُونَ اَبَدًا حَتّی یَقُومَ ثائِرُ الحُسَیْنِ صادق آل محمد فرمود گاهی که حسین را دستخوش شمشیر ساختند و قصد قطع سر مبارکش نمودند هاتفی از جانب خداوند قاهر غالب از وسط عرش ندا درداد که ای امت سرگشته ستمکار خداوند شمارا توفیق فطر و اضحی ندهد حضرت صادق میفرماید لاجرم توفیق فطر و اضحی نیافتند و هرگز توفیق نخواهند یافت تا آنگاه که کینه خواه او قائم آل محمد خروج فرماید توانند شد که توفیق فطر و اضحی نیافتند از بهر آن باشد که در اطاعت امام بحق نبودند و آنکس که امام خویش را نداند و اطاعت نکند در شریعت ادراک

خبر شهادت حسین از ملک بحار برسول خدا

هیچ فرضی و سنتی نتواند کرد و نیز در کامل الزیاره هشام بن سعد از مشایخ خود حدیث میکند که آن فرشته که بحضرت رسول آمد و خبر شهادت حسین را آورد فرشته دریاها بود همانا ملکی از ملائکه فردوس بدریا درآمد و بالهای خود را بدریا بگسترد و صیحه عظیم برآورد و قالَ یا اَهْلَ البِحارِ اِلْبَسُوا اَثْوابَ الحُزْنِ فَاِنَّ فَرْخَ الرَّسُولِ مَذْبُوحٌ یعنی ای اهل دریاها جامه سوگواری بپوشید همانا پسر رسول خدارا بکشتند آنگاه پاره از تربت حسین علیه السلام را با بال خویش حمل داد و بجانب آسمان صعود کرد و هیچ ملکی او را دیدار نفرمود الا آنکه شمام رایحه آن تربت نمود و اثری از خود باخود داشت و بر قاتلان حسین و اشیاع و اتباع ایشان لعنت فرستاد و نیز ابو بصیر از ابو عبدالله

ورود هفتاد هزار ملک بر حسین علیه السلام تا قیامت

علیه السلام حدیث میکند قالَ وَکَّلَ اللهُ بِالحُسَیْنِ بْنِ عَلیٍّ سَبْعینَ اَلْفَ مَلَکٍ یُصَلُّونَ عَلَیْهِ کُلَّ یَوْمٍ شُعْثًا غُبْرًا مُنْذُ یَوْمَ قُتِلَ اِلی ما شاءَ اللهُ یَعْنی بِذلِکَ قِیامَ القائِمِ میفرماید خداوند تبارک و تعالی هفتاد هزار ملک بر حسین بن علی بگماشت تا بروی درود فرستند از روز شهادت آنحضرت تا گاهی که قائم آل محمد ظهور کند و خون او را باز جوید و در کامل الزیاره محمد الحمیری از پدرش

در خاموشی هنگام زیارت حسین علیه السلام

از علی بن محمد بن سالم از عبدالله بن حماد البصری از عبدالله الاصم قال حدثنا الهیثم بن واقد از عبدالله بن حماد البصری از عبدالملک بن مقرن از ابی عبدالله قالَ اِذا زُرْتُمْ اَبا عَبْدِاللهِ فَالْزَمُوا الصَّمْتَ اِلّا مِنْ خَیْرٍ وَاِنَّ مَلائِکَةَ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ مِنَ الحَفَظَةِ تَحْضُرُ المَلائِکَةَ الَّذینَ بِالحائِرِ فَتُصافِحُهُمْ فَلا یُجیبُونَها مِنْ شِدَّةِ البُکاءِ فَیَنْتَظِرُونَهُمْ حَتّی تَزُولَ الشَّمْسُ وَحَتّی یَنَوِّرَ الفَجْرُ ثُمَّ یُکَلِّمُونَهُمْ وَیَسْئَلُونَهُمْ عَنْ اَشْیاءَ مِنْ اَمْرِ السَّماءِ فَاَمّا ما بَیْنَ هذَیْنِ الوَقْتَیْنِ فَاِنَّهُمْ لا یَنْطِقُونَ وَلا یَفْتُرُونَ عَنِ البُکاءِ وَالدُّعاءِ وَلا یَشْغَلُونَهُمْ فی هذَیْنِ الوَقْتَیْنِ عَنْ اَصْحابِهِمْ فَاِنَّما شُغْلُهُمْ بِکُمْ اِذا نَطَقْتُمْ میفرماید گاهی که بزیارت حسین حاضر میشوید واجب میکند که خاموش باشید مگر در امری که حامل خیر باشد همانا که

لیل و نهار که از فرشتگان حفظه باشند حاضر میشوند در نزد فرشتگانی که در مضجع حسین علیه السلام اعتکاف دارند و با ایشان مصافحه مینمایند و ایشان از شدت گریستن با ملائکه حفظه سخن نمیکنند لاجرم ملائکه حفظه ایشانرا مهلت میگذارند تا گاهی که شمس زایل گردد و صبح روشن شود و اینهنگام ملائکه حایر با حفظه سخن آغاز کنند و از اوامر آسمانی پرسش نمایند و فرشتگان حایر در میان این دو وقت سخن نکنند و از بکاء و دعا باز نایستند و مشغول نمیکنند ملائکه حایر را کسی از اصحاب ایشان چه خوی ایشان خاموشی است چون سخن بدینجا آورد راوی گفت جان من فدای تو باد چه چیز سؤال میکنند و سایل از ملائکه حایر است یا از حفظه قالَ اَهْلُ الحائِرِ یَسْئَلُونَ الحَفَظَةَ لِاَنَّ اَهْلَ الحائِرِ مِنَ المَلائِکَةِ لا یَبْرَحُونَ وَالحَفَظَةُ تَنْزِلُ وَتَصْعَدُ فرمود اهل حایر سؤال میکنند از ملائکه حفظه چه معتکفین حایر هرگز بیرون نمیشوند و ملائکه حفظه با آسمان و زمین فراز و فرود دارند راوی عرض کرد چه می بینی در سؤالی که ایشان راست قالَ اِنَّهُمْ یَمُرُّونَ اِذا عَرَجُوا بِاِسْمٰعیلَ صاحِبِ الهَواءِ فَرُبَّما وافَقُوا النَّبِیَّ وَعِنْدَهُ فاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَیْنُ وَالاَئِمَّةُ مَنْ مَضی مِنْهُمْ فَیَسْئَلُونَهُمْ عَنْ اَشْیاءَ وَمَنْ حَضَرَ مِنْکُمُ الحائِرَ وَیَقُولُونَ بَشِّرُوهُمْ بِدُعائِکُمْ فَتَقُولُ الحَفَظَةُ کَیْفَ نُبَشِّرُهُمْ وَهُمْ لا یَسْمَعُونَ کَلامَنا فَیَقُولُونَ لَهُمْ بارِکُوا عَلَیْهِمْ وَادْعُوا لَهُمْ مِنّا فَهِیَ البِشارَةُ مِنّا وَاِذَا انْصَرَفُوا فَحُفُّوهُمْ بِاَجْنِحَتِکُمْ حَتّی یَحُسُّوا مَکانَکُمْ وَاِنّا نَسْتَوْدِعُهُمُ الَّذی لا تَضیعُ وَدائِعُهُ وَلَوْ یَعْلَمُونَ ما فی زِیارَتِهِ مِنَ الخَیْرِ وَیَعْلَمُ ذلِکَ النّاسُ لَاقْتَتَلُوا عَلی زِیارَتِهِ بِالسُّیُوفِ وَلَباعُوا اَمْوالَهُمْ فی اِتْیانِهِ وَاِنَّ فاطِمَةَ اِذا نَظَرَتْ اِلَیْهِمْ وَمَعَها اَلْفُ نَبِیٍّ وَاَلْفُ صِدّیقٍ وَاَلْفُ شَهیدٍ وَمِنَ الکَرُوبِیّینَ اَلْفُ اَلْفٍ یُسْعِدُونَها عَلَی البُکاءِ وَاِنَّها لَتَشْهَقُ شَهْقَةً فَلا یَبْقی فِی السَّمٰواتِ مَلَکٌ اِلّا بَکی رَحْمَةً لِصَوْتِها وَما تَسْکُنُ حَتّی یَأْتِیَها النَّبِیُّ فَیَقُولُ یا بُنَیَّةُ قَدْ اَبْکَیْتِ اَهْلَ السَّمٰواتِ وَشَغَلْتِیهِمْ عَنِ التَّقْدیسِ وَالتَّسْبیحِ فَکُفّی حَتّی یُقَدِّسُوا فَاِنَّ اللهَ بالِغُ اَمْرِهِ وَاِنَّها لَتَنْظُرُ اِلی مَنْ حَضَرَ مِنْکُمْ فَتَسْئَلُ اللهَ لَهُمْ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ وَلا تَزْهَدُوا فی اِتْیانِهِ فَاِنَّ الخَیْرَ فی اِتْیانِهِ اَکْثَرُ مِنْ اَنْ یُحْصی در جمله میفرماید فرشتگان حفظه عبور میدهند با سمعیل که فرشته هواست و بسا باشد که دیدار میکنند پیغمبر را و در حضرت او حاضر است فاطمه و حسن و حسین و دیگر امامان که بدرود جهان کرده اند پس سؤال میکنند از ایشان از چیزها و از شما آنانکه حاضر خوابگاه حسین باشید در پاسخ ملائکه حفظه میفرمایند بشارت بدهید زایرین قبر حسین را فرشتگان عرض میکنند چگونه بشارت دهیم ایشان را و حال آنکه کلام ما را اصغا نتوانند کرد میفرمایند ترحیب و ترجیب کنید ایشان را و بخوانید از برای شفاعت ایشان ما را اینست از ما بشارت بزرگ ایشان را و گاهی که طریق مراجعت گیرند فرو گیرید ایشان را بپر و بال خود تا احساس کنند مکان شما را و ما ایشان را در نزد کسی بودیعت گذاشته ایم که ودایع در نزد او ضایع نشود واگر بدانند مردمان چه شرافت در زیارت قبر حسین علیه السلام اندر است در طلب آن با شمشیر قتال میدهند و اموال و اثقال خود را در معرض بیع و شری در می آورند همانا فاطمه نگران میشود زایرین را و با او هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و هزار هزار فرشته کروبی است که یاری میکنند او را در گریستن و آنحضرت ناله و نحیب برمی آورد و چنان میگرید و مینالد که فرشتگان آسمان بر گریه او میگریند و مینالند و ساکن نمیشود تا گاهیکه رسول خدا در میرسد و میفرماید ای دختر گرامی من ملائکه سموات را بنالیدن و گریستن بکاشتی و از تسبیح و تقدیس باز داشتی دست باز دار و فرشتگان را بکار خویش بگذار چه خداوند بتقادیر ساند امر خود را و تقدیر او دیگرگون نمیگردد بالجمله فاطمه نگرانست آنانرا که حاضر قبر حسین علیه السلام اند و خیر ایشانرا از خدای مسئلت میفرماید پس واجب میکند که از زیارت قبر حسین خویشتن داری نکنید که خیر و کرامت آن بیرونست از حد و شمار

گریستن جن بر حسین

ذکر گریستن جماعت جن بر شهادت حسین علیه السلام

بعضی از اشعار طوایف جن که در سوگواری حسین علیه السلام آورده بودند در ذیل روایات نگاشته آمد اکنون که باب نوحه جن را عنوان سخن ساختم از تحریر تکرار برخی از آن اشعار پرهیز نجستم در کتاب عوالم سند بعبدالله بن حسان الکنانی منتهی میشود میگوید گریستند قبایل جن بر حسین بن علی بن ابیطالب و این شعر از ایشانست

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم　　ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
باهل بیتی و اخوانی و مکرمتی　　منهم اساری و منهم ضرجوا بدم

سوگواری جن

وجماعتی از مشایخ سند بعمرو بن عکرمه میرسانند که گفت بصبح آوردیم شبی را در مدینه که شب قتل حسین علیه السلام بود مولای ما از برای ما حدیث کرد که نیمه شب شنیدم که منادی ندا در داد و این شعر در شب قتل حسین قرائت کرد

ایها القاتلون جهلا حسینا　　ابشروا بالعذاب و التنکیل
کل اهل السماء تبکی علیکم　　من نبی و مرسل و قبیل
قد لعنتم علی لسان ابن داود　　و ذی الروح حامل الانجیل

نوحه جن

و حکیم بن داود سند بداود رقی میرساند میگوید جد من مرا حدیث کرد که وقتی حسین علیه السلام شهید شد جن بدین اشعار بروی نوحه کرد

یا عین جودی بالعبر　　و ابکی فقد حق الخبر
ابکی ابن فاطمة الذی　　ورد الفرات و ما صدر
الجن تبکی شجوها　　لما اتی منه الخبر
قتل الحسین و رهطه　　تعسا لذلک من خبر
فلابکینک حرقة　　عند العشاء و بالسحر
و لابکینک ما جری　　عرق و ما حمل الشجر

نوحه جن

در امالی صدوق سند بام سلمه منتهی میشود میگوید نشنیدم نوحه جن و ندیدم جن را تا گاهی که فرزندم حسین شهید شد اینوقت جنیه را دیدم درآمد و بدین شعر نوحه کرد

الا یا عین فانهملی بجهد　　فمن یبکی علی الشهداء بعدی
علی رهط تقودهم المنایا　　الی متجبر فی الملک عبد

نوحه والی جن نصیبین

و این حدیث در کامل الزیاره و مناقب ابن شهرآشوب و امالی نیشابوری و امالی طوسی مسطور است و در مناقب قدیم سند بعمرو بن ثابت میرسد و او در این اشعار مصراع اول را بتبدیل لفظی روایت کرده چنین آورده است الا یا عین فاحتفلی بجهد و دیگر در مجالس مفید و امالی طوسی مسطور است که شیخی از مشایخ بنی تمیم گفت در فراز رابیه و تلی نشسته بودم در شب عاشورا و مردی از قبیله نیز با من بود ناگاه هاتفی بانگ در داد

و الله ما جئتکم حتی بصرت به　　بالطف منعفر الخدین منحورا
و حوله فتیة تدمی نحورهم　　مثل المصابیح یطفون الدجی نورا
و قد حثثت قلوصی کی اصادفهم　　من قبل ما ان یلاقوا الخرد الحورا

فعاقنی قدر و الله بالغه　　و کان امرا قضاه الله مقدورا
کان الحسین سراجا یستضاء به　　الله یعلم انی لم اقل زورا
صلی الاله علی جسم تضمنه　　قبر الحسین حلیف الخیر مقبورا
مجاورا لرسول الله فی غرف　　و للوصی و للطیار مسرورا

شعر بعضی از جن که در نصرت حسین حاضر نشدند

گفت خدایت رحمت کناد ای گوینده تو کیستی و از کجائی گفت من والی جن شهر نصیبین میباشم در هنگام مراجعت از زیارت حج باهنگ نصرت حسین ساخته جنگ شدم تا در حضرت او جانبازی کنم وقتی رسیدم که خبر قتل او بما رسید در کامل الزیاره سند بعمرو بن مسلم میرسد میگوید پنج تن از اهل کوفه همداستان شدند که در نصرت حسین علیه السلام حاضر شوند و بقریه شاهی آمدند دو مرد یکی شیخ و آن دیگر شاب بود بر ایشان درآمدند و سلام دادند و جواب بستدند آنگاه آن شیخ گفت من مردی از قبیله جن میباشم و این جوان برادرزاده منست و میخواهیم این مرد مظلوم یعنی حسین بن علی را نصرت کنیم من رای دیگر میزنم گفتند چه رای میزنی گفت میخواهم طیران کنم و خبری استوار باز آرم تا اگر آهنگ اینکار میکنید از در بصیرت باشد گفتند نیکو باشد پس یکروز و یکشب غایب شد چون باز آمد آن اشعار که مرقوم شد قرائت نمود جز اینکه این دو شعر را از جمله یاد نکرد یکی فعاقنی قدر و الله بالغه دیگر صلی الاله علی جسم تضمنه بعضی از جوانان انس او را بدین اشعار پاسخ آوردند

پاسخ بعضی شعراء را

اذهب فلا زال قبرا انت ساکنه　　الی القیامة یسقی الغیث ممطورا
و قد سلکت سبیلا کنت سالکه　　و قد شربت بکاس کان مغرورا
و فتیة فرغوا لله انفسهم　　و فارقوا المال و الاحباب و الدورا

سوگواری جن

حکیم بن داود از ابن زیاد القندی روایت میکند که جماعت جصاصان و گچکاران در جبانه نوحه جن را بدین اشعار استماع نمودند

مسح الرسول جبینه　　فله بریق فی الخدود
ابواه من اعلی قریش　　و جده خیر الجدود

نوحه جن

در کامل الزیاره باسناد معتبره مسطور است که جماعت جن بر حسین نوحه کردند و این شعر قرائت نمودند

لمن الابیات بالطف علی کره بنینه　　تلک ابیات حسین یتجاوبن الرنینه

حکیم بن داود ذیلی روایت میکند که گفت نوحه جن را اصغا نمودم بدین شعر سوگواری میکرد

یا عین جودی بالدموع فانما　　یبکی الحزین بحرقة و توجع
یا عین الهاک الرقاد بطیبة　　من ذکر آل محمد و تهجع
باتت ثلاثا بالصعید جسومهم　　بین الوحوش و کلهم فی مصرع

خطبه سید سجاد بگریستن جن

و در مناقب ابن شهرآشوب و دیگر کتب در خطبه که سید سجاد علیه السلام در مجلس یزید قرائت فرمود چنانکه مذکور گشت بعضی از فقرات آن خطبه است که میفرماید انا ابن من ناحت علیه الجن فی الارض و الطیر فی الهواء یعنی من پسر کسی هستم که جماعت جن در زمین و گروه مرغان در هوا بر او گریستند حکیم بن داود باسناد خود از حضرت رضا علیه السلام حدیث میکند قال علیه السلام

خبر جن شعر

بینما الحسین یسیر فی جوف اللیل و هو متوجه الی العراق و اذا رجل یرتجز یعنی وقتی حسین علیه السلام از مکه بجانب کوفه کوچ میداد نیمشبی مردی را نگریست که بدین شعر ارجوزه میکرد

بِاَناقَتی لاتَدْعَری مِنْ زَجْرِی   وَشَمِّرِی قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ
بِخَیْرِ رُکْبانٍ وَخَیْرِ سَفْرِ   حَتّی تَحُلّی بِکَرِیمِ الْقَدْرِ
بِماجِدِ الْجَدِّ رَحِیبِ الصَّدْرِ   اَتاٰبَهُ اللّٰهُ لِخَیْرِ اَمْرٍ

ثَمَّةَ اَبْقاهُ بَقاءَ الدَّهْرِ

حسین علیه السلام در پاسخ فرمود

شعر حسین

سَاَمْضی وَما بِالْمَوْتِ عارٌ عَلَی الْفَتی   اِذا ما نَوی حَقّاً وَجاهَدَ مُسْلِماً
وَواسَی الرِّجالَ الصّالِحینَ بِنَفْسِهِ   وَفارَقَ مَثْبُوراً وَخالَفَ مُجْرِماً
فَاِنْ عِشْتُ لَمْ اَنْدَمْ وَاِنْ مِتُّ لَمْ اُلَمْ   کَفی بِکَ ذُلّاً اَنْ تَذِلَّ وَتُرْغَما

شعر جن

و در کتاب مثیر الاحزان مسطور است که مسور بن مخرمه و جماعتی از اصحاب رسول خدا استماع نوحه جن و گریستن ایشان را نمودند و در عوالم مسطور است که در بصره شنیده شد که هاتفی این اشعار قرائت میکرد و دیده نمیشد

اِنَّ الرِّماحَ الْوارِداتِ صُدُورُها   نَحْوَ الْحُسَیْنِ تُقاتِلُ التَّنْزِیلا
وَیُهَلِّلُونَ بِاَنْ قُتِلْتَ وَاِنَّما   قَتَلُوا بِکَ التَّکْبِیرَ وَالتَّهْلِیلا
فَکَاَنَّما قَتَلُوا اَباکَ مُحَمَّداً   صَلَّی عَلَیْهِ اللّٰهُ اَوْ جِبْرِیلا

و ابن جوزی در کتاب نور فی فضایل الایام والشهور این اشعار را از نوحه جن در مصیبت اهل بیت مرقوم داشته

لَقَدْ جَنَّ نِساءُ الْجِنِّ یَبْکِینَ شَجِیّاتٍ   وَیَلْطِمْنَ خُدُوداً کَالدَّنانِیرِ نَقِیّاتٍ

وَیَلْبَسْنَ الثِّیابَ السُّودَ بَعْدَ الْقَصَبِیّاتِ

شعر جن

در مناقب ابن شهرآشوب از مالک الخزاعیه مرویست میگوید نوحه جن بدین شعر شنیدم

یَا ابْنَ الشَّهِیدِ وَیا شَهِیداً عَمُّهُ   خَیْرُ الْعُمُومَةِ جَعْفَرُ الطَّیّارُ
عَجَباً لِمَصْقُولٍ اَصابَکَ حَدُّهُ   فِی الْوَجْهِ مِنْکَ وَقَدْ عَلاکَ غُبارٌ

و دیگر ابانه بن بطه نوحه جن بدین شعر شنیده

نوحه جن

اَیا عَیْنُ جُودی وَلا تَجْمُدی   وَجُودی عَلَی الْهالِکِ السَّیِّدِ
فَبِالطَّفِّ اَمْسی صَرِیعاً فَقَدْ   رُزِئْنا الْغَداةَ بِاَمْرٍ بَدی

و هم از نوحهای جماعت جن است

نوحه جن

اِحْمَرَّتِ الْاَرْضُ مِنْ قَتْلِ الْحُسَیْنِ کَما   اِحْمَرَّ عِنْدَ سُقُوطِ الْجَوْنَةِ الْعَلَقُ
یا وَیْلَ قاتِلِهِ یا وَیْلَ قاتِلِهِ   فَاِنَّهُ فی سَعِیرِ النّارِ یَحْتَرِقُ

و نیز جنی در سوگواری حسین علیه السلام گوید

شعر جن

اَبْکِی ابْنَ فاطِمَةَ الَّذی   مِنْ قَتْلِهِ شابَ الشَّعَرُ
وَلِقَتْلِهِ زُلْزِلْتُمُ   وَلِقَتْلِهِ انْکَسَفَ الْقَمَرُ
وَاحْمَرَّ آفاقُ السَّماءِ   مِنَ الْعَشِیَّةِ وَالسَّحَرِ

وَتَغَیَّرَتْ شَمْسُ الْبِلا   دِ لَهُ وَاَظْلَمَتِ الْکُوَرُ
ذاکَ ابْنُ فاطِمَةَ الْمُصا   بُ بِهِ الْخَلائِقُ وَالْبَشَرُ
اَوْرَثْتُمانی ذُلّاً بِهِ جُدِ   عَ الْاُنُوفُ مَعَ الْغُرَرِ

و هم از اشعار جن است

شعر جن

نِساءُ الْجِنِّ یَبْکِینَ مِنَ الْحُزْنِ شَجِیّاتٍ   وَاَسْعَدْنَ بِنَوْحٍ لِلنِّساءِ الْهاشِمِیّاتِ
وَیَنْدُبْنَ حُسَیْناً عَظُمَتْ تِلْکَ الرَّزِیّاتُ   وَیَلْطِمْنَ خُدُوداً کَالدَّنانِیرِ نَقِیّاتٍ

ذکر گریستن وحوش بر اباعبدالله الحسین علیه السلام

گریستن وحوش بر حسین

در کامل الزیاره بسند حارث الاعور منتهی میشود قال قالَ عَلِیٌّ بِاَبی وَاُمّی الْحُسَیْنُ الْمَقْتُولُ بِظَهْرِ الْکُوفَةِ وَاللّٰهِ کَاَنّی اَنْظُرُ اِلَی الْوَحْشِ مادَّةً اَعْناقَها عَلی قَبْرِهِ مِنْ اَنْواعِ الْوَحْشِ یَبْکُونَهُ وَیَرْثُونَهُ لَیْلاً حَتَّی الصَّباحِ فَاِذا کانَ کَذٰلِکَ فَاِیّاکُمْ وَالْجَفاءَ امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید پدر و مادرم فدای حسین باد که در بیرون کوفه کشته میشود سوگند با خدای گویا می بینم که جانوران بیابانی از انواع وحوش بر سر قبر او گردنها کشیده دارند و بر او میگریند و او را از شامگاهان تا بامدادان مرثیه میگویند هان ای مردم چون چنین است بپرهیزید از اینکه او را جفا کنید و ستمکار باشید و در کتاب علل الشرایع و امالی صدوق در حدیث میثم تمار مسطور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اِنَّهُ یَبْکی عَلَیْهِ کُلُّ شَیْءٍ حَتَّی الْوُحُوشُ فِی الْفَلَواتِ یعنی گریه میکند بر حسین علیه السلام همه چیزها حتی وحوش در بیابانها در کامل الزیاره بسند با امام محمد باقر علیه السلام منتهی میشود قالَ بَکَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ وَالطَّیْرُ وَالْوَحْشُ عَلَی الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ حَتّی ذَرَفَتْ دُمُوعُها یعنی گریستند مردم انس و جماعت جن و انواع مرغان و تمامت جانوران بر حسین بن علی علیهما السلام چندانکه آب دیده ایشان سیلان یافت و جماعتی از مشایخ بطرق گوناگون این روایت کرده اند و در امالی صدوق بسند بصادق آل محمد علیه السلام منتهی میشود میفرماید گاهی که امام حسن علیه السلام برادر را بشارت شهادت میداد قالَ یَبْکی عَلَیْکَ کُلُّ شَیْءٍ حَتَّی الْوُحُوشُ فِی الْفَلَواتِ وَالْحِیتانُ فِی الْبِحارِ فرمود ای برادر میگرید بر تو همه اشیا حتی وحشیان بیابانها و ماهیان دریاها

ذکر گریستن مرغان در مصیبت حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام

گریستن مرغان بر حسین

در مناقب ابن شهرآشوب در خطبه که سید سجاد علیه السلام در مجلس یزید ملعون قرائت کرد مسطور است اَنَا ابْنُ مَنْ ناحَتْ عَلَیْهِ الْجِنُّ فِی الْاَرْضِ وَالطَّیْرُ فِی الْهَواءِ در مناقب قدیم این خبر باسناد معتبره بمفضل بن عمر الجعفی پیوسته میشود میگوید صادق آل محمد بروایت پدرش امام محمد باقر از علی بن الحسین علیهم السلام حدیث کرد که در روز عاشورا غرابی پر و بال خویش را در خون حسین علیه السلام بیالود و طیران نمود و در مدینه بر سر دیوار فاطمه صغری دختر حسین علیه السلام نشست فاطمه بر او نگریست و دیدار او را بفال نگرفت و سخت بگریست و این شعر انشا کرد و انشاد فرمود اگر چه این قصه را در جای خود رقم زدم و این حدیث را در طریق دیگر دیده ام چون در جمله گریستن طیور بر آنحضرت است این تحریر تکرار این اشعار خویش را بر کنار نداشتم

ملاقات فاطمه صغری غراب را

نَعَبَ الْغُرابُ فَقُلْتُ مَنْ   تَنْعاهُ وَیْلَکَ یا غُرابُ
قالَ الْاِمامَ فَقُلْتُ مَنْ   قالَ الْمُوَفَّقَ لِلصَّوابِ
اِنَّ الْحُسَیْنَ بِکَرْبَلا   بَیْنَ الْاَسِنَّةِ وَالضِّرابِ

فَاَبکَی الحُسَینَ بِعَبرَةٍ — تُرضِی الاِلٰهَ مَعَ الثَّوابِ
قُلتُ الحُسَینَ فَقالَ لِی — حَقًّا لَقَدْ سَکَنَ التُّرابِ
ثُمَّ اسْتَقَلَّ بِهِ الجَناحَ — فَلَمْ یُطِقْ رَدَّ الجَوابِ
فَبَکَیْتُ مِمّا حَلَّ بِی — بَعدَ الدُّعاءِ المُسْتَجابِ

لعن کبوتر راعبی بر قتله حسین

و هیچ ناعی در مدینه بقتل حسین ازین خبر پیشی نگرفت بعضی از منافقین گفتند این سحر است که از بنی عبد المطلب دیدار میشود و در کامل الزیاره از ابی عبد الله علیه السلام مرویست قالَ اتَّخِذوا الحَمامَ الرّاعِبیَّةَ فی بُیوتِکُمْ فَاِنَّها تَلْعَنُ قَتَلَةَ الحُسَینِ فرمود کبوتر راعبی در خانهای خود نگاه دارید چه ایشان کشندگان حسین را لعن فرستد و نیز سند بداود بن فرقد میرسد میگوید حاضر حضرت ابی عبد الله علیه السلام بودم ناگاه کبوتری راعبی تقرقری طویل بر آورد آنحضرت نظری بسوی من افکند و زمانی طویل در من بنگریست آنگاه فرمود یا داودُ اَتَدْری ما یَقولُ هٰذا الطَّیرُ قُلْتُ لا وَاللهِ جُعِلْتُ فِداكَ قالَ یَدْعو عَلیٰ قَتَلَةِ الحُسَینِ فَاتَّخِذوهُ فی مَنازِلِکُمْ فرمود ای داود میدانی این کبوتر چه میگوید گفتم جانم فدای تو باد ندانم فرمود لعنت میکند بر کشندگان حسین این مرغ را در منازل خود نگاه بدارید و جماعتی از مشایخ بطرق دیگر این حدیث را آورده اند و نیز در کتاب عوالم سند بحسین بن ابی غندر پیوسته میشود میگوید در حق بومه از ابو عبد الله شنیدم فَقالَ هَلْ اَحَدٌ مِنْکُمْ رَآها بِالنَّهارِ قیلَ لَهُ لا تَکادُ تَظْهَرُ بِالنَّهارِ وَ لا تَظْهَرُ اِلّا لَیْلًا قالَ اَما اِنَّها لَمْ تَزَلْ تَأوی العُمْرانَ فَلَمّا اَنْ قُتِلَ الحُسَینُ آلَتْ عَلیٰ نَفْسِها اَنْ لا تَأوی العُمْرانَ اَبَدًا وَ لا تَأوی اِلَّا الخَرابَ فَلا تَزالُ نَهارَها صائِمَةً حَزینَةً حَتّیٰ یُجِنَّها اللَّیلُ فَاِذا اَجَنَّها اللَّیلُ فَلا تَزالُ تَرِنُّ عَلَی الحُسَینِ حَتّیٰ تُصْبِحَ فرمود آیا هیچیک از شما جغد را در روز دیده باشید گفتند در روز دیدار نمی شود بلکه در شب آشکار میگردد فرمود همانا جغد همواره در آبادانیها و بلدان عمران منزل و مأوی داشت گاهی که حسین علیه السلام شهید شد سوگند یاد کرد که دیگر در آبادانی منزل نکند و جز در خراب جای نگزیند اکنون همواره در روزها صائم است و در شبانگاه تا بامداد بر حسین بن علی علیهما السلام مینالد و میگرید و نیز محمد بن جعفر الرزاز باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام حدیث میکند قالَ اِنَّ البومَةَ لَتَصومُ النَّهارَ فَاِذا اَفْطَرَتْ تَدَلَّهَتْ عَلَی الحُسَینِ حَتّیٰ تُصْبِحَ فرمود جغد در روز صائم است و چون افطار میکند در سوگواری حسین از اندوهی شدید و حزنی عظیم فرو میگیرد تا گاهی که سفیده صبح سر بر زند و نیز در کامل الزیاره از ابی عبد الله علیه السلام مرویست قالَ یا یَعْقوبُ رَأَیْتَ بومَةً قَطُّ تَنَفَّسُ بِالنَّهارِ فَقالَ لا قالَ وَ تَدْری لِمَ ذٰلِكَ قالَ لا قالَ لِاَنَّها تَظَلُّ یَوْمَها صائِمَةً فَاِذا اَجَنَّها اللَّیلُ اَفْطَرَتْ عَلیٰ ما رُزِقَتْ ثُمَّ لَمْ تَزَلْ تَرَنَّمُ عَلَی الحُسَینِ حَتّیٰ تُصْبِحَ فرمود ای یعقوب هیچ دیده بومه را که در روز ساز و برگ زندگانی کند گفت ندیدم فرمود دانستی از چیست عرض کرد ندانم فرمود همانا روز روزه میدارد و شبانگاه افطار میکند بدانچه روزی یافته آنگاه تا بامدادان بر حسین مینالد و نیز در کامل الزیاره راوی از حضرت رضا علیه السلام روایت میکند قالَ قالَ تَریٰ هٰذِهِ البومَةَ کانَتْ عَلیٰ عَهْدِ جَدّی رَسولِ اللهِ تَأوی المَنازِلَ وَ القُصورَ وَ الدّورَ وَ کانَتْ اِذا اَکَلَ النّاسُ الطَّعامَ تَطیرُ فَتَقَعُ اَمامَهُمْ فَیَرْمیَ اِلَیْها بِالطَّعامِ وَ تُسْقیٰ ثُمَّ تَرْجِعُ اِلیٰ مَکانِها وَ لَمّا قُتِلَ الحُسَینُ بْنُ عَلِیٍّ خَرَجَتْ مِنَ العُمْرانِ اِلَی الخَرابِ وَ الجِبالِ وَ البَراری وَ قالَتْ بِئْسَ الاُمَّةُ اَنْتُمْ قَتَلْتُمْ ابْنَ نَبِیِّکُمْ وَ لا آمَنُکُمْ عَلیٰ نَفْسی فرمود این جغد را که مینگری در عهد جدّ من رسول خدای در قصور آباد و بیوت آبادان جای میگرفتند و هنگام اکل و شرب مردمان در نزد ایشان حاضر میشدند و از طعام و شراب ایشان بهره می یافتند و چون سیر و سیراب میگشتند بمنازل خویش باز میشتافتند گاهی که حسین شهید شد

از آبادانیها

حدیث مرغ خون آلود که حیوری از قتل حسین علیه السلام آگهی داد

از آبادانیها بویرانها و کوهسارها و صحراها هجرت کردند و گفتند چه بد امتی که شما بوده اید کشتید پسر پیغمبر خود را ازین پس من از شما بر جان خویش ایمن نیستم جماعتی از اصحاب در مؤلفات خویش از طرق اهل بیت روایت میکنند و فاضل مجلسی و صاحب عوالم این حدیث را از ایشان اخذ داشته اند و آورده اند میگوید گاهی که حسین علیه السلام شهید و جسم شریفش بر خاک کربلا در افتاد و خون بدنش بر روی ارض بدوید مرغی سفید فرا رسید و پر و بال خود را در خون آنحضرت بیالود و پرواز نمود و در سایه بعضی از اشجار جماعتی از مرغان را دیدار کرد فَقالَ لَهُمْ یا وَیْلَکُمْ اَتَشْتَغِلونَ بِالمَلاهی وَ ذِکْرِ الدُّنْیا وَ المَناهی وَ الحُسَینُ فی اَرْضِ کَرْبَلاءَ فی هٰذَا الحَرِّ مُلْقیً عَلَی الرَّمْضاءِ ظامٍ مَذْبوحٌ وَ دَمُهُ مَسْفوحٌ فَعادَتِ الطُّیورُ کُلٌّ مِنْهُمْ قاصِدًا کَرْبَلاءَ فَرَأَوا سَیِّدَنا الحُسَینَ مُلْقیً عَلَی الاَرْضِ جُثَّتُهُ بِلا رَأسٍ وَ لا غُسْلٍ وَ لا کَفَنٍ قَدْ سَفَتْ عَلَیْهِ السَّوافی وَ بَدَنُهُ مَرْضوضٌ قَدْ هَشَمَتْهُ الخَیْلُ بِحَوافِرِها زُوّارُهُ وُحوشُ القِفارِ وَ نَدَبَتُهُ جِنُّ السُّهولِ وَ الاَوْعارِ وَ قَدْ اَضاءَ التُّرابُ مِنْ اَنْوارِهِ وَ اَزْهَرَ الجَوُّ مِنْ اَزْهارِهِ فَلَمّا رَأَتْهُ الطُّیورُ تَصایَحْنَ وَ اَعْلَنَّ بِالبُکاءِ وَ الثُّبورِ وَ تَواقَعْنَ عَلیٰ دَمِهِ یَتَمَرَّغْنَ فیهِ وَ طارَ کُلُّ واحِدٍ مِنْهُمْ اِلیٰ ناحِیَةٍ یُعْلِمُ اَهْلَها عَنْ قَتْلِ اَبی عَبْدِ اللهِ الحُسَینِ یعنی آن مرغ خون آلود دیگر مرغان را مخاطب داشت و گفت بلهو و لعب میپردازید و در طلب دنیا میگرائید و حال آنکه حسین علیه السلام در زمین کربلا درین هوای تفته در زمین تفیده تشنه و کشته در افتاده و خون از تن مبارکش سیلان یافته چون مرغان این سخن بشنیدند هم آهنگ و هم آواز بجانب کربلا پرواز کردند و بدن مبارک حسین را نگریستند که سر در تن ندارد و بی غسل و کفن بخاک در افتاده و آن تن مبارک در زیر سم ستور در هم شکسته و کوفته و پاره پاره گشته و بدست باد بخار و خاشاک آغشته زایران او جانوران سهل و صعب و مرثیه خوان او جن اودیه و شعب و با اینهمه آن تن مبارک بشعشعه دیدار خاک تیره را مطلع انوار ساخته و جو هوا را گلشن فرخار آورده مرغان چون این بدیدند صیحه بر آوردند و آغاز گریه و سوگواری نمودند و خویشتن را در خون آنحضرت در انداختند و پا تا سر خون آلود ساختند و هر یک جانب شهری و بلدی گرفتند تا مردمان را از قتل سید الشهداء و این مصیبت کبری آگهی دهند از قضا مرغی از آن طیور بمدینه آمد و مضجع رسول خدا را طواف داد و خون از پر و بال او متقاطر بود بنالید در داد و گفت اَلا قُتِلَ الحُسَینُ بِکَرْبَلاءَ اَلا ذُبِحَ الحُسَینُ بِکَرْبَلاءَ لاجرم مرغان بروی گرد آمدند و بانگ نوحه و سوگواری بر آوردند مردم مدینه چون آن نحیب و ناله بشنیدند و آن خون متقاطر بدیدند ندانستند که آیت کدام داهیه و علامت کدام حادثه است تا گاهی که خبر شهادت حسین بن علی علیهما السلام برسید در خبر است که آن مرغ خون آلود در همان روز در بستان مرد جهودی که در ظاهر مدینه بود برفت و بر شاخ درختی جای گرفت و آن جهود که خداوند بستان بود دختری داشت کور کرده زمین و شل با اینهمه در مرض جذام محفوف بود آن دختر را بر داشت و در بستان آورد و او را بگذاشت و از برای قضای حاجتی بمدینه مراجعت کرد و چنان افتاد که آنشب را نتوانست باز بستان شود و دختر را بمدینه حمل دهد چون دو بهره از شب گذشت ناله آن مرغ خون آلود گوشزد دختر جهود شد خویشتن را غلط غلطان و کشان کشان بپای آن درخت آورد و با آن مرغ حزین در ناله و انین انباز گشت ناگاه قطره از خون بر چشم یمین و قطره دیگر بر چشم دیگرش افتاد و آن دو چشم ضریر بصیر گشت و همچنان هر دو دست و هر دو پایش ببرکت قطرات خون نیرو یافت پس جسدش را با خون ملطخ ساخت تا از جمیع امراض عافیت یافت بامدادان که جهود ببستان آمد دختری دید که در میان بستان خرامان میگذرد گفت ای دختر تو کیستی و از کجائی مرا درین بستان دختری بیمار بود اکنون او را نمی بینم بگوی کجا شد گفت ای پدر سوگند با خدای اینک منم دختر تو جهود چون این بشنید از پای در افتاد

وبیخویشتن گشت چون بخویش آمد برخاست وآنخبر بدرر ابپای آنشجر آورد که مرغ خون آلود آشیان کرده بود جهود گفت ای مرغ
ترا سوگند میدهم بآنکس که ترا بیافرید که با من سخن کنی وازین قصه شگفت مرا باگاهانی بقدرة الله تعالی آنمرغ بسخن آمد وآنچه شیرا
از مبدا و منتها بروی مکشوف داشت یهودی چون این آیت بزرگ را از خون سید الشهدا دیدار کرد مسلمانی گرفت ودخترش با پانصد
تن از جهودان تشریف اسلام دربر کردند ودر بعض کتب مناقب از فتح بن شخرف العابد روایت کرده اند که گفت همه روزه نان ریزها
از برای عصافیر می افشاندم تا میخوردند وبدان معاش میکردند چون روز عاشورا فرارسید از آن نان ریزها که افشاندم نخوردند

دانستم که خبر قتل حسین علیه السلام برایشان الهام شده وانیک آغاز سوگواری وزاری نموده اند

ذکر واردات احوال اشجار ونباتات در قتل اباعبدالله الحسین علیه السلام

در بعضی از کتب مناقب واخبار صحابه وتابعین بسند هند بنت الجون منتهی میشود میگوید رسول خدای در خیمه خاله من ام معبد نزول
فرمود وچند تن از اصحاب ملازم خدمت وی بود وآن معجزه که شیر از پیش خوشیده پستان مدو میشد در نزد مردمان آشکار است
آنگاه در گرمگاه روز لختی بخفت وچون از خواب انگیخته شد ودستهای مبارک را بشست وسه کرت مضمضه نمود وبر نبات عوسجه که
که در جنب خیمه بود برافشاند ونیز سه کرت استنشاق نمود وچهره مبارک ودستها را غسل داد وسر وپای را مسح نمود وفرمود از
برای این عوسجه شانی است آنگاه اصحاب آنحضرت وضو بساختند واز قفای او بنماز ایستادند زنان حی را شگفتی آمد چه تا
کنون این کردار را دیدار نکرده بودند میگوید چون آنشب سپری شد بامدادان آن عوسجه را درختی عالی وعظیم دیدیم با خضارت
ونضارت تا زخارها سترده وبیخ بزمین در برده ساق داوراق سبز وریان گشته آنگاه مانند ورس مسحوق ثمری آورد خوشبوی تر
از شمیم عنبر وشیرین تر از شهد شکر سوگند با خدای هیچ گرسنه نخورد جز آنکه سیر گشت وهیچ تشنه نیاشامید جز آنکه سیراب شد
شتران وگوسفندان چند که از اوراق آن علفچر کردند فربی وسمین گشتند مردم قبیله آن شجره مبارکه نام نهادند بیماران بدان استشفا
جستند ومحتاجان بجای آب وطعام بکار بستند بیمنت آنشجره اموال ما فره شد ونعمت ما فراوان گشت این ببود تا بامدادی
ناگاه ثمار آن درخت ساقط شد واوراق آن زردفام گشت ما سخت اندوهناک شدیم وندانستیم این چه احدوثه است روزی
چند بر نگذشت که خبر رحلت رسول خدای ازین سپنجی سرای پراکنده گشت وازآن پس ثمر آن درخت اندک شد واز آن کال
که داشت فرود تر آمد سی سال بدینگونه روزگار سپری گشت دیگرباره طعم ورائحه ثمر آن شجر دیگرگون شد ویکباره ثمر آن درخت ساقط شد
پس از روزی چند خبر شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برسید ودیگر آن درخت را نه کم ونه بسیار ثمر باوید نشد وهم هند بنت
الجون گوید چون آنشجر را ثمر منقطع گشت اسقام مرضی را با وراق آنشجر مداوا میکردیم وبهبودی حاصل مینمودیم روزگاری بدینمنوال
بپیمودیم ناگاه صبحگاهی از خواب انگیخته شدیم ودیدیم که از ساق آن درخت خون تازه میجوشد واز اوراق خون میبارد دانستیم که خطبی
عظیم پادید شده وسخت بترسیدیم وآنشب را بیمناک بخفتیم ومنتظر داهیه دهیا ونایبه عمیا بودیم ناگاه هاتفی بعویل وگریه این سخن گفت

> اَیَا ابْنَ النَّبِیِّ وَیَا ابْنَ الْوَصِیِّ وَیَا   مَنْ بَقِیَّةُ سَادَاتِنَا الْاَکْرَمِینَا

آنگاه بانگ ناله واصوات گریه بالا گرفت وبلغات گوناگون نوحه همی کردند وماندانستیم چه میگویند روزی چند بر نگذشت
که خبر شهادت حسین علیه السلام برسید وآن درخت خشک شد ومرور ریاح وامطار آثار آنرا محو ساخت عبدالله بن محمد الانصاری
میگوید در مدینه رسول خدا دعبل بن علی الخزاعی را دیدار کردم وازین قصه اورا آگهی دادم وی نیز بدینحدیث گواهی داشت واین
شعر از قصیده ایست که وی گوید

سوگواری عصافیر در یوم عاشورا

واردات احوال نباتات در قتل حسین

شعر هاتف

دزجن

> زُرْ خَیْرَ قَبْرٍ فِی الْعِرَاقِ یُزَارُ   وَاعْصِ الْحِمَارَ فَمَنْ نَهَاکَ حِمَارُ
> لِمَ لَا أَزُورُکَ یَا حُسَیْنُ لَکَ الْفِدَا   قَوْمِی وَمَنْ عَطَفَتْ عَلَیْهِ نِزَارُ
> وَلَکَ الْمَوَدَّةُ فِی قُلُوبِ ذَوِی النُّهَی   وَعَلَی عَدُوِّکَ مَقْتَةٌ وَدَمَارُ
> یَا ابْنَ الشَّهِیدِ وَیَا شَهِیدًا عَمُّهُ   خَیْرُ الْعُمُومَةِ جَعْفَرُ الطَّیَّارُ

در خبر است که سعیده دختر مالک خزاعی در زمان علی علیه السلام از ثمر این شجره بخورد واز نوحه جن این شعر از بر کرد

> یَا ابْنَ الشَّهِیدِ وَیَا شَهِیدًا عَمُّهُ   خَیْرُ الْعُمُومَةِ جَعْفَرُ الطَّیَّارُ

در تاریخ بغداد واباته العکبری مسطور است که مردی در روز شهادت حسین علیه السلام مقداری ورس حمل داد ودر ساعت ورس
او خون تازه گشت ومحمد بن الحکم از مادر خود حدیث میکند که هر ورس از عسکر حسین علیه السلام بغارت بردند هیچ زن استعمال نکرد
الا آنکه مبروص گشت ودر روز قتل آنحضرت نجم نبات آتش آگین مینمود ونیز سید سجاد میفرماید فَلَقَدْ بَکَتِ السَّبْعُ الشِّدَادُ

لِقَتْلِهِ الی قوله وَالْاَشْجَارُ بِاَغْصَانِهَا

ذکر واردات احوال بحار وجبال در شهادت حسین علیه السلام

در کتب سالفه ومؤلفات صحابه از کعب الاحبار حدیث کرده اند که در زمان خلافت عمر بن الخطاب چون مسلمانی گرفت واز
اخبار انبیا وکتب سماوی آگهی داشت مسلمانان از وی ملاحم ومقاتل آخر زمان را سؤال میکردند واو باز مینمود آن فتن وآثار را که در
آخر زمان پدیدار خواهد شد ثُمَّ قَالَ وَاَعْظَمُهَا فِتْنَةً وَاَشَدُّهَا مُصِیبَةً لَا تُنْسَی اِلَی اَبَدِ الْاٰبِدِینَ مِنْ مُصِیبَةِ
الْحُسَیْنِ وَهِیَ الْفَسَادُ الَّذِی ذَکَرَهُ اللهُ تَعَالَی فِی کِتَابِهِ الْمَجِیدِ حَیْثُ قَالَ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ
اَیْدِی النَّاسِ میگوید بزرگترین فتن وفساد وعظیم ترین مصیبت ورزیت که ابد الاباد فراموش نخواهد شد قتل حسین علیه السلام است
وآن فسادیست که خداوند در کتاب مجید از آن خبر داده آنجا که میفرماید ظاهر شد فساد در بیابانها ودریاها بدانچه مردمان بدست
خویش بنید وخشند آنگاه گفت فُتِحَ الْفَسَادُ بِقَتْلِ هَابِیلَ بْنِ آدَمَ وَخُتِمَ بِقَتْلِ الْحُسَیْنِ وساق الی ان قال وَاِنَّهُ یُسَمَّی
فِی السَّمَاءِ حُسَیْنًا الْمَذْبُوحَ وَفِی الْاَرْضِ اَبَا عَبْدِ اللهِ الْمَقْتُولَ وَفِی الْبِحَارِ الْفَرْخَ الْاَزْهَرَ الْمَظْلُومَ وَاِنَّ یَوْمَ
قَتْلِهِ تَنْکَسِفُ الشَّمْسُ بِالنَّهَارِ وَمِنَ اللَّیْلِ یَنْخَسِفُ الْقَمَرُ وَتَدُومُ الظُّلْمَةُ عَلَی النَّاسِ ثَلٰثَةَ اَیَّامٍ وَتُمْطِرُ السَّمَاءُ
دَمًا وَرَمَادًا وَتَدَکْدَکُ الْجِبَالُ وَتَغْطَمِطُ الْبِحَارُ وَلَوْ لَا بَقِیَّةٌ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ وَطَائِفَةٌ مِنْ شِیعَتِهِ الَّذِینَ یَطْلُبُونَ
بِدَمِهِ وَیَأْخُذُونَ بِثَارِهِ لَصَبَّ اللهُ عَلَیْهِمْ نَارًا مِنَ السَّمَاءِ وَاَحْرَقَتِ الْاَرْضَ وَمَنْ عَلَیْهَا میگوید فتح فساد در قتل
هابیل پسر آدم بود وختم شد در قتل حسین فرزند خاتم انبیا آن امامی که در آسمان حسین مذبوح نام دارد ودر زمین ابوعبدالله مقتول نامیده
میشود ودر بحار اورا فرزند ستوده مظلوم گویند همانا در روز قتل او آفتاب منکسف وشبانگاهش ماه منخسف گشت وسه روز
ظلمت جهان را فرو گرفت وآسمان خون وخاکستر ببارید وکوهسارها فرو ریخت ودریاها آشفته گشت واگر نه مقصود بقای فرزندان
وشیعیان آنحضرت بود که در طلب خون او برخیزند وخونخواهی فرمایند خداوند قاهر غالب از آسمان آتش میبارید وزمین را وهرکه در
زمین جای داشت محترق میساخت ونیز از کلمات ابوذر غفاریست بشرحی که ازین پیش ترجمانی کردیم میفرماید همانا ای مردم وَاَنَّکُمْ
لَوْ تَعْلَمُونَ مَا یَدْخُلُ عَلَی اَهْلِ الْبِحَارِ وَسُکَّانِ الْجِبَالِ فِی الْغِیَاضِ وَالْاٰکَامِ وَاَهْلِ السَّمَاءِ مِنْ قَتْلِهِ لَبَکَیْتُمْ
وَاللهِ حَتَّی تَزْهَقَ اَنْفُسُکُمْ میفرماید اگر بدانستید چه داهیه بزرگ ونایبه عظیم بر اهل دریاها وساکنین کوهسارها و

شعر دعبل ابن علی الخزاعی

شعر جن

خون شدن ورس

واردات احوال بحار وجبال در قتل حسین

حدیث میثم تمار در گریه اشیا بر حسین

قاطنین پستی و بلندی و اهل آسمانها وارد میشود چندان میگریستید که جانهای شما از ابدان شما مفارقت جوید و همچنان در علل الشرایع و امالی صدوق میثم تمار از امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث میکند که فرمود وَ اِنَّهُ یَبْکِی عَلَیْهِ کُلُّ شَیْءٍ حَتَّی الْوُحُوشُ فِی الْفَلَوَاتِ وَ الْحِیتَانُ فِی الْبَحْرِ وَ الطَّیْرُ فِی السَّمَاءِ یعنی میگرید بر حسین علیه السلام هر چیز و حوش در بیابانها و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و نیز سید سجاد علیه السلام در خطبه که روز ورود مدینه فرمود بشرحی که مرقوم شد میفرماید وَ بَکَتِ الْبِحَارُ بِاَمْوَاجِهَا و نیز حسن بن علی علیهما السلام هنگام ارتحال ازین سرای فانی برادر خود حسین را از شهادت یوم طف خبر داد و فرمود وَ یَبْکِی عَلَیْکَ کُلُّ شَیْءٍ حَتَّی الْوُحُوشُ فِی الْفَلَوَاتِ وَ الْحِیتَانُ فِی الْبِحَارِ و دیگر در حدیث ابوبصیر که ترجمه آنرا شرح نگاشتیم در بعضی از فقرات آن حدیث است که صادق آل محمد میفرماید وَ اِنَّ الْبِحَارَ لَکَادَ اَنْ تَنْفَتِقَ فَیَدْخُلَ بَعْضُهَا عَلَی بَعْضٍ یعنی نزدیک بود که دریاها شکافته شود و بعضی ببعضی در رود

ذکر گریستن فرشتگان و پیغمبران و اوصیای ایشان و فاطمه سلام الله علیهم بر حسین علیه السلام

گریه انبیا و اوصیا بر حسین

من بنده نگارنده صیحه جبرئیل و نوحه ملائکه رب جلیل را هر یک در جای خود نگاشتم و خواب ام سلمه و ابن عباس را در انهای رسول خدا قتل سید الشهدا را بشرح بازنمودم و گریستن فاطمه علیها السلام بر آنحضرت از ابتدای ولادت تا منتهای شهادت در صدر و ذیل هر قصه که مشعر و منهی این مصیبت بود نگاشته آمد در کتب مناقب و امالی مفید مسطور است که شبی ذره نایحه فاطمه علیها السلام را در خواب دیدار کرد که بر قبر حسین علیه السلام فرود آمده ذره را فرمان کرد که حسین علیه السلام را بدین شعر مرثیه کن

اَیُّهَا الْعَیْنَانِ فِیضَا ‌ وَ اسْتَهِلَّا لَا تَغِیضَا
وَ ابْکِیَا بِالطَّفِّ مَیْتًا ‌ تَرَکَ الصَّدْرَ رَضِیضًا
لَمْ اُمَرِّضْهُ قَتِیلًا ‌ لَا وَ لَا کَانَ مَرِیضًا

قصه مرد اسدی با جسد شهدا

از بعض کتب اصحاب و اخبار صحابه و تابعین بما میرسد که مردی از قبیله بنی اسد قصه کرد که من در کنار نهر علقمی مرتعی و مزرعی داشتم و در مقاتله حسین بن علی علیهما السلام حق با ابن زیاد می پنداشتم چون روز عاشورا بود بسری شد و شنبه نیز در گذشت روز یکشنبه عمر بن سعد با سپاه خویش از کربلا طریق کوفه پیش داشت و جسد شهدا را در آن بیدای ناپیداکران بجای گذاشت اینوقت طرق و شوارع از ترکتاز سپاه و آمد شد لشکر ایمن گشت لاجرم من با اهل خود بمزرع خویش شتافتم تا ساختگی حرث و زرع کرده باشم شگفتیها دیدار کردم که جز برپاره از جمله نیروی اظهار ندارم نخستین بادی بوزید که از مرور آن نفحات مشک و عنبر بردمید و چون [illegible] بیارمید ستارگان آسمانرا دیدم که جماعتی بجانب زمین فرود میشوند و گروهی بسوی آسمان صعود میدهند و من یکتنه با عیال خود دهشت زده نگران این آیات عظیمه بودم و کس نبود که ازوی پرسشی کنم و آسایشی بدست گیرم و گاهی که افول آفتاب قریب افتاد شیری را نگریستم که از جانب قبله بسوی ما می شتابد سخت بترسیدم و از وی کناری گزیدم و در خزیده بودم تا سفیده بردمید و آفتاب سر برزد پس بیرون شتافتم و براه قبله رفتم دیدم که آن شیر براه خویش میرود با خود اندیشیدم که این جماعت کشتگان از جمله خوارج باشند همانا بر عبید الله بن زیاد بیرون شدند و او فرمان کرد تا ایشانرا با تیغ در گذرانیدند با خود گفتم واجب میکند که تفحص کنم و باز دانم که شیر خود را از گوشت این کشتگان سیر میکند یا نه و بازمیشود سوگند یاد کردم که یک امشب با سهر سحر کنم و بدانم که این شیر با کشتگان چه صنعت پیش دارد پس بودم تا گاهی که خورشید خواست بتاریکی سر در کشد ناگاه از جانب قبله آن شیر باز پدید آمد بصورتی هایل و هیبتی عظیم از دیدار او خوفی عظیم و رعدتی بزرگ در من افتاد با خود اندیشیدم

که اگر مراد این شیر خوردن گوشت بنی آدم است از کجا که مرا بگذارد و بدیگری پردازد درین بوک و مگر بودم که شیر از من درگذشت و بمیان کشتگان در رفت و جسدی را از میانه اختیار کرد که چون خورشید درخشنده بود گمان کردم که از آن خواهد خورد نیک نظر کردم دیدم که آن بدن مطهر را با چهره خود مس میکند و همهمه عظیم و دمدمه بزرگ می افکند گفتم الله اکبر آشفته دل و آسیمه سر نگران بودم تا گاه که تاریکی دامن بگسترد و ظلمت جهانرا فرو گرفت اینوقت دیدم که روی زمین از شموع معلقه و چراغدانهای آگنده افروخته گشت و بانگ گریه و زاری و شور و سوگواری بالا گرفت و از تحت الارض اصوات لطمات مفجعه که بر سر و روی می زدند فهم کردم که ناعی میگوید واحسیناه وا اماماه اینوقت قشعریره مرا فرو گرفت و رعده در پشت من افتاد نزد گریه کننده رفتم و او را سوگند دادم که شما چه کسید و این غوغا چیست گفت ما زنان جنیم و هر روز و هر شب بر حسین مذبوح عطشان سوگواری داریم گفتم همان حسین است که شیر در نزد او نشسته گفت چرا [illegible] میدانی آن شیر کیست گفتم ندانم گفت پدرش علی بن ابیطالب است پس باز شدم و آب چشم بر چهره روان بود

افروختن شمع و چراغ و گریستن جن بر حسین

در اثبات آنکه مصیبت حسین علیه السلام اعظم مصائب است و در جائیکه گویند حسین کشته نشد

مصیبت حسین اعظم مصیبات است

در علل الشرایع سند بعبد الله بن فضل منتهی میشود میگوید در حضرت صادق آل محمد علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول الله چه افتاد که یوم عاشورا که یوم شهادت حسین است یوم اعظم مصائب است و حال آنکه روز وفات رسول خدا و روزی که فاطمه علیها السلام وداع جهان گفت و روزی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام شهادت یافت و روزی که حسن بن علی علیهما السلام بشرب سم شهید گشت واجب میکند که مصائب این ایام بزرگتر باشد فقال علیه السلام اِنَّ یَوْمَ قَتْلِ الْحُسَیْنِ اَعْظَمُ مُصِیبَةً مِنْ جَمِیعِ سَائِرِ الْاَیَّامِ وَ ذٰلِکَ اَنَّ اَصْحَابَ الْکِسَاءِ الَّذِینَ کَانُوا اَکْرَمَ الْخَلْقِ عَلَی اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ کَانُوا خَمْسَةً فَلَمَّا مَضَی عَنْهُمُ النَّبِیُّ بَقِیَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ فَکَانَ فِیهِمْ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَی مِنْهُمْ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ کَانَ لِلنَّاسِ فِی الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ فَلَمَّا مَضَی الْحَسَنُ کَانَ لِلنَّاسِ فِی الْحُسَیْنِ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ لَمْ یَکُنْ بَقِیَ مِنْ اَصْحَابِ الْکِسَاءِ اَحَدٌ لِلنَّاسِ فِیهِ بَعْدَهُ عَزَاءٌ وَ سَلْوَةٌ فَکَانَ ذَهَابُهُ کَذَهَابِ جَمِیعِهِمْ کَمَا کَانَ بَقَاؤُهُ کَبَقَاءِ جَمِیعِهِمْ فَلِذٰلِکَ صَارَ یَوْمُهُ اَعْظَمَ الْاَیَّامِ مُصِیبَةً فرمود بزرگتر است مصیبت روز قتل حسین علیه السلام از جمیع ایام زیرا که اصحاب کسا در نزد خداوند بهترین آفرینش اند افزون از پنج تن نباشند و آن محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است و سور و سلوت عالمیان منوط بوجود ایشان بود چون محمد جهانرا وداع گفت مردمان در عزای او دست فرسود محن و محنت نشدند لکن ببقای چهار تن دیگر قرین سور و سلوت آمدند و چون علی را شربت شهادت بنمودند مردمان مرهم الجراحت را ببقای فاطمه و حسن و حسین حاضر داشتند و چون فاطمه از جهان برفت حسن و حسین علیهما السلام بجای بودند و جهانیان از یکسوی عزا و از دیگر سو سلوتی داشتند و بعد از شهادت حسن تسلیت آن عزا ببقای حسین افتاد لکن چون حسین را مقتول ساختند کس از اصحاب کسا باقی نماند تا مردم را در سوگواری سور و سلوتی باشد لاجرم شهادت آنحضرت حسین چنان بود که محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین همگانرا شهید کرده باشند چنانکه بقای او چنان بود که همگان باقی هستند ازینجاست که مصیبت یوم شهادت حسین بزرگترین ایام و بزرگترین مصائب است چون سخن بدینجا آورد عبد الله بن فضل هاشمی عرض کرد جان من فدای تو باد ای پسر رسول خدای علی بن الحسین علیهما السلام را چه افتاد که از برای مردم آن سور و سلوت نداشت که پدران برگذشته او داشتند فرمود جز این نیست که علی بن الحسین سید العابدین بود و امام بود و بعد از پدران خود حجت خدای بر خلق بود لکن علی بن الحسین رسول خدایرا دیدار نکرد و کلمات آنحضرت را اصغا نفرمود بلکه علم

در ردّ کسانیکه گویند حسین شهید نشد

او بوراثت از پدر و جد بود اما علی و فاطمه و حسن و حسین حاضر صحبت رسول خدا بودند و مردمان هر وقت نظر در ایشان می افکندند
بیاد می آوردند مصاحبت ایشانرا با رسول خدا و کلمات رسول خدا را در حق ایشان پس وقتی ایشان در گذشتند مردمان از مشاهده
اکرمین علی الله فاقد گشتند و بیرون ایشان احدی نبود که فقدا و شامل فقد جمیع اهل کسا باشد لاجرم چون حسین اهل کسا بود و فقداو
شامل فقد جمیع اهل کسا گشت یوم مصیبت او اعظم ایام مصیبت افتاد عبدالله بن فضل عرض کرد یا ابن رسول الله چگونه است که عامه
یوم عاشورا را یوم برکت میانند آنحضرت بگریست آنگاه فرمود وقتی حسین کشته شد مردمان طریق شام گرفتند تا با یزید ملعون
تقرب جویند و از برای اخذ جوایز و عطایا وضع احادیث مجعوله و اخبار کاذبه نهادند و یوم عاشورا را یوم برکت نامیدند تا مردمان
در مصیبت حسین آغاز نحیب و ناله نکنند و بدین روز تبرک جویند و ساخته سور و سرور شوند حَکَمَ اللّٰهُ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ خداوند در میان
ما و ایشان حکومت فرماید آنگاه با عبدالله بن فضل هاشمی فرمود یا ابن عم این احادیث مجعوله کمتر ضرر بسته اسلام و اهل اسلام را
صعب تر از این آنست که جماعتی دعوی دار مودت ما شوند و دین و دیدن خود را بموالات ما مربوط دانند و با مامت ما کردن گذارند و گمان کنند
اَنَّ الْحُسَیْنَ لَمْ یُقْتَلْ وَ اَنَّهُ شُبِّهَ لِلنّاسِ اَمْرُهُ کَعِیسَی بْنِ مَرْیَمَ فَلا لائِمَةَ اِذاً عَلیٰ بَنِی اُمَیَّةَ وَلا عَتْبَ عَلیٰ زَعْمِهِمْ
یا ابْنَ عَمِّ مَنْ زَعَمَ اَنَّ الْحُسَیْنَ لَمْ یُقْتَلْ فَقَدْ کَذَّبَ رَسُولَ اللّٰهِ وَ کَذَّبَ مَنْ بَعْدَهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ عَلَیْهِمُ السَّلامُ
فی اِخْبارِهِمْ بِقَتْلِهِ وَ مَنْ کَذَّبَهُمْ فَهُوَ کافِرٌ بِاللّٰهِ الْعَظیمِ وَ دَمُهُ مُباحٌ لِکُلِّ مَنْ سَمِعَ ذٰلِکَ مِنْهُ یعنی چنان میپندارند
که حسین علیه السلام کشته نشد و امر او بر مردم مشتبه افتاد مانند عیسی بن مریم که جهودان چنان دانستند که او را کشته اند و حال آنکه
او را نکشتند و مصلوب نداشتند اگر چنین بود ملامتی و سرزنشی بگمان ایشان بر بنی امیّه وارد نمی آمد ها ای پسر عم کسی که چنان داند که
حسین کشته نشد تکذیب کرده است رسول خدا را و تکذیب کرده است بعد از رسول خدا ائمّه هدی را و اخبار آنها را که منصوص است
در شهادت حسین بدروغ شمرده است و آنکس که ایشان را دروغزن دانست با خدای عظیم کافر است و خون او بر آنکس که این سخن از وی اصغا
نماید مباح است ابن فضل عرض کرد یا ابن رسول الله چه فرمان میکنی در جماعتی از شیعیان تو که بر این عقیدت میروند فقال لَیْسَ هٰؤُلاءِ
مِنْ شیعَتی وَ اِنّی بَریءٌ مِنْهُمْ فرمود این جماعت شیعیان ما نیستند و ما بیگانه ایم از ایشان این هنگام عبدالله بن فضل از این آیه مبارکه
پرسش نمود وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذینَ اعْتَدَوْا مِنْکُمْ فِی السَّبْتِ فَقُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خاسِئینَ آنحضرت فرمود جماعتی که
پیغمبرانی کردند در سبت خداوند ایشانرا مسخ فرمود بصورت بوزینه بر آمدند و پس از سه روز بمردند لکن ایشانرا ولدی و نسلی با دید نیامد و
اگر امروز قومی را قرده خوانند مثل کرده باشند با پیغمبران پیشین نه اینست که اینان فرزندان آنان باشند و در تحت این حکم هر دو خنزیر و سایر
مسوخ از ایشان نتایج نیست لکن گوشت اشباه مسوخ حرام باشد ثُمَّ قالَ لَعَنَ اللّٰهُ الْغُلاةَ وَ الْمُفَوِّضَةَ فَاِنَّهُمْ صَغَّرُوا
عِصْیانَ اللّٰهِ وَ کَفَرُوا بِهِ وَ اَشْرَکُوا وَ ضَلُّوا وَ اَضَلُّوا فِراراً مِنْ اِقامَةِ الْفَرائِضِ وَ اَداءِ الْحُقُوقِ فرمود خداوند لعن کند
جماعت غلاة و مفوضه را که عصیان خدا را کوچک شمردند بر خدای کافر شدند و شرک آوردند و گمراه شدند و مردم را گمراه کردند
از بهر آنکه فرایض خدا را برپا ندارند و از ادای حقوق دست باز گیرند و دیگر در عیون اخبار رضا علیه السلام در ذیل حدیثی که بهروی منتهی
میشود مسطور است که عرض کرد یا ابن رسول الله در سواد کوفه گروهی باشند که بزعم ایشان حسین بن علی علیهما السلام مقتول نشده و نخستین
این شبهه بر حنظلة بن سعد الشامی وارد آمد و او چنان دانست که حسین علیه السلام مانند عیسی بن مریم بآسمان عروج فرمود و باین آیه
مبارکه احتجاج همی کرد وَ لَنْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْکافِرینَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ سَبیلاً پس بنی امیّه که کفره بودند چگونه بر حسین علیه السلام
غلبه توانستند جست فَقالَ کَذَبُوا عَلَیْهِمْ غَضَبُ اللّٰهِ وَ لَعْنَتُهُ وَ کَفَرُوا بِتَکْذیبِهِمُ النَّبِیَّ فی اِخْبارِهِ بِاَنَّ الْحُسَیْنَ

ابن علی

ابْنَ عَلِیٍّ سَیُقْتَلُ وَ اللّٰهِ لَقَدْ قُتِلَ الْحُسَیْنُ وَ قُتِلَ مَنْ کانَ خَیْراً مِنَ الْحُسَیْنِ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ وَ
ما مِنّا اِلّا مَقْتُولٌ وَ اَنَا وَ اللّٰهِ لَمَقْتُولٌ بِالسَّمِّ بِاغْتِیالِ مَنْ یَغْتالُنی اَعْرِفُ ذٰلِکَ بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ اِلَیَّ مِنْ رَسُولِ
اللّٰهِ اَخْبَرَهُ جَبْرَئیلُ عَنْ رَبِّ الْعالَمینَ وَ اَمّا قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَنْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْکافِرینَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ
سَبیلاً فَاِنَّهُ یَقُولُ وَ لَنْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِکافِرٍ عَلیٰ مُؤْمِنٍ حُجَّةً وَ لَقَدْ اَخْبَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ کُفّارٍ قَتَلُوا النَّبِیّینَ
بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ مَعَ قَتْلِهِمْ اِیّاهُمْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُمْ عَلیٰ اَنْبِیائِهِ سَبیلاً مِنْ طَریقِ الْحُجَّةِ میفرماید خدا لعن کند و غضب فرماید
بر این جماعت که کافر شدند بدین دروغ که بر پیغمبر بستند در اخبار آنحضرت که فرمود زود باشد که حسین بن علی کشته شود سوگند
با خدای که کشته شد حسین و کشته شد کسی که بهتر از حسین بود و او امیر المؤمنین و حسن بن علی است که هر دو تن کشته شدند و ما که ائمه ایم
همگان مقتول میشویم و قسم بخدای که مرا نیز غیلةً با سم مقتول خواهند ساخت و من آگاهم از این حدیث چه این امر عهدیست از رسول خدا
بسوی من و آنرا جبرئیل از رب جلیل خبر آورد اما مفاد این آیت مبارک که خداوند کافر را بر مؤمنان طریق غلبه باز نمیدارد معنی چنانست
که کافر بر مؤمن اقامه حجت نتواند کرد چه باطل را بر حق حجت نتواند بود همانا خداوند خبر میدهد که کافران پیغمبران را بغیر حق کشتند و با
غلبه و قتل ایشان پیغمبران را اقامه حجت از پیغمبران بر ایشان بود و خداوند از ایشان بر پیغمبران طریق حجت فراز نداشت و دیگر
در احتجاج کلینی از اسحق بن یعقوب آورده است قالَ وَرَدَ التَّوْقیعُ بِخَطِّ مَوْلانا صاحِبِ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّٰهُ فَرَجَهُ عَلیٰ
عَلیٰ یَدِ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمانَ الْعَمْرِیِّ بِخَطِّهِ عَلَیْهِ السَّلامُ اَمّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ اَنَّ الْحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلامُ لَمْ یُقْتَلْ فَکُفْرٌ
وَ تَکْذیبٌ وَ ضَلالٌ اسحق بن یعقوب میفرماید که محمد بن عثمان توقیعی بخط قائم آل محمد صلوات الله علیه بمن آورد که آنحضرت رقم
کرده بود که قول آنکس که گمان کرده باشد که حسین علیه السلام کشته نشد کفر است و کذب است و گمراهی است

سبب منع نکردن خداوند قتل انبیا را

در ذکر آنکه سبب چه بود که خداوند ظالمان را از قتل و ظلم انبیا و اولیا دفع نفرمود

در بصائر الدرجات مسنداً با بو جعفر علیه السلام منتهی میشود و ضریس کناسی میگوید با جماعتی از اصحاب در حضرت ابو جعفر حاضر بودم شنیدم که
آنحضرت میفرمود وَ اَعْجَبُ مِنْ قَوْمٍ یَتَوَلَّوْنَنا وَ یَجْعَلُونَنا اَئِمَّةً وَ یَصِفُونَ بِاَنَّ طاعَتَنا عَلَیْهِمْ مُفْتَرَضَةٌ کَطاعَةِ اللّٰهِ
ثُمَّ یَکْسِرُونَ حُجَّتَهُمْ وَ یَخْصِمُونَ اَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِ قُلُوبِهِمْ فَیَنْقُصُونَ حَقَّنا وَ یَعیبُونَ بِذٰلِکَ عَلیٰ مَنْ اَعْطاهُ اللّٰهُ
بُرْهانَ حَقِّ مَعْرِفَتِنا وَ التَّسْلیمَ لِاَمْرِنا اَتَرَوْنَ اَنَّ اللّٰهَ تَبارَکَ وَ تَعالیٰ افْتَرَضَ طاعَةَ اَوْلِیائِهِ عَلیٰ عِبادِهِ ثُمَّ یُخْفی عَنْهُمْ
اَخْبارَ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ وَ یَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوادَّ الْعِلْمِ فیما یَرِدُ عَلَیْهِمْ مِمّا فیهِ قِوامُ دینِهِمْ میفرماید شگفت می آید مرا
از قومی که تولا با ما میجویند و ما را ائمه دین میپندارند و اطاعت ما را چون طاعت یزدان واجب میشمارند آنگاه سر بر میتابند از حجت ما
و خصومت میگالند با نفوس خود بضعف قلوب خود و کاهش می افکنند در حق ما و نکوهش میکنند آنانرا که داد معرفت ما داده اند و فرمان
ما را گردن نهاده اند مگر ندانسته اید که خداوند فرض فرموده طاعت اولیای خود را بر بندگان خود و اخبار آسمان و زمین را از بندگان
پوشیده داشته و مواد علم را در آنچه بر ایشان فرود می آید و قوام دینست از ایشان قطع فرموده اینوقت حمران عرض کرد یا ابا جعفر
جان من فدای تو باد همانا نگریستی قیام علی و حسن و حسین را در دین خدا و مقاتلت ایشانرا با طواغیت امت و بیدار کردی و بیم دادی ما را
کار قتل و نهب ایشانرا بدست کافران نظاره فرمودی فَقالَ اَبُو جَعْفَرٍ یا حُمْرانُ اِنَّ اللّٰهَ تَبارَکَ وَ تَعالیٰ قَدْ کانَ قَدَّرَ ذٰلِکَ
عَلَیْهِمْ وَ قَضاهُ وَ اَمْضاهُ وَ حَتَمَهُ ثُمَّ اَجْراهُ فَتَقَدَّمَ عِلْمٌ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ اِلَیْهِمْ فی ذٰلِکَ قامَ عَلِیٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ
وَ بِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنّا وَ لَوْ اَنَّهُمْ یا حُمْرانُ حَیْثُ نَزَلَ بِهِمْ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ وَ اِظْهارِ الطَّواغیتِ عَلَیْهِمْ سَئَلُوا اللّٰهَ

دَفعَ ذلِکَ عَنهُم وَ اَلَحّوا عَلَیهِ فی طَلَبِ اِزالَةِ مُلکِ الطَّواغیتِ اِذاً لَاَجابَهُم وَ دَفَعَ ذلِکَ عَنهُم ثُمَّ کانَ انقِضاءُ مُدَّةِ الطَّواغیتِ وَ ذَهابُ مُلکِهِم اَسرَعَ مِن سِلکٍ مَنظُومٍ انقَطَعَ فَتَبَدَّدَ وَ ما کانَ الَّذی اَصابَهُم مِن ذلِکَ یا حُمرانُ لِذَنبٍ اقتَرَفُوهُ وَ لا لِعُقُوبَةِ مَعصِیَةٍ خالَفُوا اللهَ فیها وَ لکِن لِمَنازِلَ وَ کَرامَةٍ مِنَ اللهِ اَرادَ اَن یَبلُغُوها فَلا تَذهَبَنَّ بِکَ المَذاهِبُ ابو جعفر علیه السلام فرمود ای حمران خداوند تبارک و تعالی مقدّر کرد این مصائب را خاص علی و حسنین علیهم السلام و فرمان کرد و امضا داشت و از پیش رسول خدا ایشان را در جمله آگهی داد و ایشان دانسته و فهمیده تقدیم امتثال امر کردند ای حمران کاهی که این دواهی هیا بر ایشان فرود می آمد و طاغیت امت ساخته این معادات و مبارات میشدند اگر دفع ظلم ایشان و ذهاب ملک ایشان را از خدای مسئلت میکردند زودتر از آنکه سلک منظوم و طویله منضود را منقطع و متفرق کنی اجابت میفرمود ای حمران این مصائب و نوائب که بر اهل بیت فرود آمد بکیفر جرم و جریرتی یا عقوبتی بمکافات معصیتی نبود بلکه از برای ادراک منازلی منیع و کرامتی رفیع بود و خداوند همی خواست ایشان را بدان مقام بلند و محل ارجمند ارتقا دهد پس نباید شما چو ناسپاس را در معابر محاسن عبور دهید و دیگر در خصال القطان سند بصادق آل محمد علیه السلام منتهی میشود قالَ عَلَیهِ السَّلامُ اِنَّ اَیُّوبَ ابتُلِیَ سَبعَ سِنینَ مِن غَیرِ ذَنبٍ وَ اِنَّ الاَنبِیاءَ لا یُذنِبُونَ لِاَنَّهُم مَعصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لا یُذنِبُونَ وَ لا یَزیغُونَ وَ لا یَرتَکِبُونَ ذَنباً صَغیراً وَ لا کَبیراً وَ قالَ اِنَّ اَیُّوبَ مَعَ جَمیعِ ما ابتُلِیَ بِهِ لَم تُنتِن لَهُ رائِحَةٌ وَ لا قَبُحَت لَهُ صُورَةٌ وَ لا خَرَجَت مِنهُ مِدَّةٌ مِن دَمٍ وَ لا قَیحٍ وَ لا استَقذَرَهُ اَحَدٌ رَآهُ وَ لا استَوحَشَ مِنهُ اَحَدٌ شاهَدَهُ وَ لا تَدَوَّدَ شَیءٌ مِن جَسَدِهِ وَ هکَذا یَصنَعُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِجَمیعِ مَن یَبتَلیهِ مِن اَنبِیائِهِ وَ اَولِیائِهِ المُکَرَّمینَ عَلَیهِ وَ اِنَّما اجتَنَبَهُ النّاسُ لِفَقرِهِ وَ ضَعفِهِ فی ظاهِرِ اَمرِهِ لِجَهلِهِم بِما لَهُ عِندَ رَبِّهِ تَعالی ذِکرُهُ مِنَ التَّأییدِ وَ الفَرَجِ صادق آل محمد میفرماید ایوب پیغمبر علی نبینا و علیه السلام هرگز آلایش جرم و جریرت در ساحت او راه نکرد زیرا که بحکم عصمت انبیا پاک و پاکیزه اند و بر طریق نکوهیده نروند و مرتکب معاصی نشوند با اینهمه هفت سال در شکنج ابتلا و امتحان دستخوش محن و رنج بود لکن با شدت آلام و کثرت اسقام رایحه عفن از وی بر نمیدمید و صورتی زشت و مکروه از وی پدیدار نشد و خون و چرک از جراحات او سیلان نیافت و مصاحبت او کسی را پلید نساخت و جسد او سبب تولید کرم نگشت خداوند پیغمبران را بدینگونه آفرید و مردمان از نظاره ضعف و فقر او از وی کناره میجستند و از قربت او در حضرت الهی آگهی نداشتند قالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ اَعظَمُ النّاسِ بَلاءً الاَنبِیاءُ ثُمَّ الاَمثَلُ فَالاَمثَلُ وَ اِنَّما ابتَلاهُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالبَلاءِ العَظیمِ الَّذی یَهُونُ مَعَهُ عَلی جَمیعِ النّاسِ لِئَلّا یَدَّعُوا لَهُ الرُّبُوبِیَّةَ اِذا شاهَدُوا ما اَرادَ اللهُ اَن یُوصِلَهُ اِلَیهِ مِن عَظائِمِ نِعَمِ اللهِ تَعالی مَتی شاهَدُوهُ لِیَستَدِلُّوا بِذلِکَ عَلی اَنَّ الثَّوابَ مِنَ اللهِ تَعالی ذِکرُهُ عَلی ضَربَینِ استِحقاقٌ وَ اختِصاصٌ وَ لِئَلّا یَحتَقِرُوا ضَعیفاً لِضَعفِهِ وَ لا فَقیراً لِفَقرِهِ وَ لا مَریضاً لِمَرَضِهِ وَ لِیَعلَمَ اَنَّهُ یُسقِمُ مَن یَشاءُ وَ یَشفی مَن یَشاءُ مَتی شاءَ کَیفَ شاءَ بِاَیِّ سَبَبٍ شاءَ وَ یَجعَلُ ذلِکَ عِبرَةً لِمَن یَشاءُ وَ شَقاوَةً لِمَن یَشاءُ وَ سَعادَةً لِمَن یَشاءُ وَ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ فی جَمیعِ ذلِکَ عَدلٌ فی قَضائِهِ حَکیمٌ فی اَفعالِهِ لا یَفعَلُ بِعِبادِهِ اِلّا الاَصلَحَ لَهُم وَ لا قُوَّةَ لَهُم اِلّا بِهِ رسول خدای میفرماید از همه مردمان افزون انبیا ممتحن و مبتلا گردند و چندانکه برزگتر باشند بلای ایشان عظیمتر باشد همانا خداوند ایشان را ابتلای عظیم ممتحن داشت تا مردمان را بر بوبیت نستایند گاهی که نعمتهای خدا را در روی ایشان متواتر بینند و استدلال کنند که در حضرت حق ادراک ثواب بر دو گونه است یکی از در استحقاق آید دیگر از در اختصاص تا خرد نشمارند ضعفا را

ابتلای انبیا بدون گناه

ذلیل نگیرند فقرا را و زبون ندانند مرضی را و مکشوف افتد که خداوند بیمار کند هر کرا خواهد و شفا دهد هر کرا خواهد و این کردار را آیت اعتبار و اختبار کند از برای هر کس که خواهد و پیرایه شقاوت شود از برای هر کس که خواهد و سرمایه سعادت گردد از برای کسی که خواهد و در اینجمله جز بعدل حکم نراند و جز بحکمت کار نکند و در حق بندگان جز بطریقی که اصلح حال ایشان باشد سلوک ندهد و مر بندگان را جز نیروی خداوند قدرتی و جنبشی نباشد و دیگر در قرب الاسناد مسطور است که از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله سؤال کردند از آیه مبارکه وَ ما اَصابَکُم مِن مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَت اَیدیکُم فَقالَ وَ هُوَ یَعفُو عَن کَثیرٍ خلاصه معنی آنست که مصائب شما کیفر معاصی شماست و خداوند بسیار از معاصی را با پاداش مصائب معفو میدارد سائل عرض کرد چه میفرمائی با مصائبی که بعلی و اهل بیت او رسید کنایت از آنکه ایشان را گناهی نبود فرمود اِنَّ رَسُولَ اللهِ کانَ یَتُوبُ اِلَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ کُلَّ یَومٍ سَبعینَ مَرَّةً مِن غَیرِ ذَنبٍ میفرماید رسول خدای روزی هفتاد کرت توبت و انابت بحضرت حق میآورد و حال آنکه از جمیع معاصی صغیره و کبیره معصوم بود و دیگر در معانی الاخبار نیز بطریق دیگر مسطور است که از ابو عبد الله از این آیه مبارکه پرسش کرد وَ ما اَصابَکُم مِن مُصیبَةٍ فَبِما کَسَبَت اَیدیکُم وَ یَعفُو عَن کَثیرٍ آنگاه عرض کرد که آیا آن مصائب که بر علی و اهل بیت او فرود آمد بمکافات آن جرم و جریرتیست که خود بدست کرده اند و حال آنکه اهل بیت طهارت و عصمت بودند فَقالَ عَلَیهِ السَّلامُ اِنَّ رَسُولَ اللهِ کانَ یَتُوبُ اِلَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَستَغفِرُهُ فی کُلِّ یَومٍ وَ لَیلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِن غَیرِ ذَنبٍ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَخُصُّ اَولِیاءَهُ بِالمَصائِبِ لِیَأجُرَهُم عَلَیها مِن غَیرِ ذَنبٍ فرمود رسول خدای شبانروزی صد کرت بتوبت و انابت میپرداخت و استغفار میفرمود و حال آنکه هرگز دامان عصمتش بگناهی آلایش نمیدید همانا استغفار و توبت و زحمت مصیبت از برای مسلمانان تخفیف جرم و جریرتست و از برای انبیا و ائمه هدی رفعت درجت و علو منزلت است و دیگر در کتاب اکمال الدین و علل الشرایع و احتجاج از محمد بن ابراهیم بن اسحق الطالقانی مرویست میگوید حاضر خدمت شیخ ابو القاسم حسین بن روح قدس الله روحه بودم علی بن عیسی القصری با جماعتی نیز حاضر بود مردی برخاست و گفت یا ابا القاسم مرا مسئلتی است فرمود بگوی تا چه داری عرض کرد آیا حسین بن علی دوست خدای بود فرمود بیشک حبیب الله است عرض کرد آیا قاتل حسین دشمن خداست فرمود بیشک عدو الله است گفت آیا جایز است که خداوند دشمن خود را بر دوست خود مسلط فرماید فرمود گوش دار تا چه گویم همانا خداوند بشهادت عیان مردم را مخاطب نساخت و مشافهه با ایشان سخن نکرد بلکه پیغمبر از ابر انگیخت و بدیشان فرستاد از جنس ایشان و صنف ایشان و مانند ایشان تا با یکدیگر طعام خورند و در کوی و بازار طواف دهند مردمان با پیغمبران گفتند شما کیستید از امثال ما باشید این تشریع و امر و نهی چیست از شما چیزی نپذیریم و فرمان نبریم جز اینکه آیتی بدست گیرید که ما از مثل آن عاجز باشیم تا بدانیم که شما مخصوص هستید و توانائید بدانچه خواهید لاجرم خداوند بدست ایشان آیات و معجزات نهاد چندانکه مردمان از اتیان بمثل آن عاجز شدند مانند طوفان که بعد از انذار و اعذار طاغیان و متمردان را غرقه ساخت و دیگر آتش نمرود را بر خلیل برد و سلام آورد و بدست صالح علیه السلام ناقه از سنگ بیرون کرد و شیر از پستانش جریان یافت و بدست موسی بحر بشکافت و سنگی را از تاب دوازده چشمه ساخت و عصای او را اژدهای سحر آغال فرمود و چون نوبت بعیسی افتاد اکمه و ابرص را شفا داد و مردگان را از گور بر انگیخت و زندگانی باز داد و از آنچه مردمان میخوردند و ذخیره میگذاردند آگهی داد و بدست محمد قمر دو نیمه شد و جانوران بهیمه مانند شتر و گرگ و جز آنان با او سخن کردند چون مردمان از آوردن امثال این معجزات عاجز شدند ایمان آوردند و از آنسوی خداوند عز و جل این پیغمبران را با این آیات و معجزات گاهی غالب و گاهی مغلوب گاهی قاهر و گاهی

تفسیر و ما اصابکم من مصیبة

حدیث حسین بن روح

مقهور ساخت اگر همواره قاهر و غالب بودند و بدست احتساب مبتلا و ممتحن نیامدند مردمان ایشانرا بخدائی میستودند و پرستش میکردند و فضل صبوری و شکیبائی انبیا در بلا و محن بمیزان احتساب رفت و خداوند این پیغمبرانرا در همه حال چون مردم داشت همگان در ابتلا و امتحان مانند مردمان رنجه شدند و شکنجه دیدند لکن وقت بلیه صابر بودند و هنگام غلبه شاکر و در همه احوال خاشع و متواضع بودند و متجبر و متکبر نیستند از برای آنکه مردمان بدانند که این پیغمبرانرا نیز یزدانی و آفریننده ایست او را ستایش و نیایش برند و پیغمبرانرا اطاعت نمایند و ایشانرا در زمین حجت خدای دانند و آنکس که تجاوز کند از حد ایشان و ایشانرا بربوبیت و الوهیت بستاید یا با ایشان مخالفت و معاندت آغاز د و انکار کرده باشد بدانچه انبیا آورده اند لِیَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَیَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ محمد بن ابراهیم بن اسحق میگوید چون حسین بن روح قدس الله روحه اینحدیث را بانجامت آورد من برفتم و بامداد دیگر عزیمت درست کردم که حاضر خدمت او شوم و پرسش کنم که اینکلمات از ترشحات خاطر دریا مقاطر است که وی فرمودی یا از امام علیه السلام شنودی چون حاضر شدم بی آنکه مکنون خاطر را مکشوف دارم فرمود ای محمد بن ابراهیم لَئِنْ اَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُنِي الطَّيْرُ اَوْ تَهْوِي بِي الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اَقُولَ فِي دِينِ اللهِ تَعَالَى بِرَأْيِي وَمِنْ عِنْدِ نَفْسِي بَلْ ذٰلِكَ مِنَ الْاَصْلِ وَمَسْمُوعٌ مِنَ الْحُجَّةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ میفرماید اگر از آسمان در افتم و عقاب مرا برباید یا صرصری عاصف مرا در پیچد و در بیابانی قفر در افکند در نزد من محبوبتر است از آنکه سخن برای خویش گفته باشم یا نکتی از خویش بر تراشم همانا اینجمله از مبدأ فیض و مسموع از قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است در کتاب خصال سند به بشر همدانی منتهی میشود میگوید از ابی اسحق سؤال کردم که چه وقت مردم ذلیل شدند قَالَ حِینَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ وَادَّعَی زِیَادٌ وَقُتِلَ حُجْرُ بْنُ عَدِیٍّ دیگر مردم از ذلت رهائی ندیدند

ذکر ثواب گریستن در مصیبت حسین و سایر ائمه هدی علیهم السلام

در خصال اربعمأة سند بامیرالمؤمنین علیه السلام می پیوندد قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اطَّلَعَ اِلَى الْاَرْضِ فَاخْتَارَنَا وَاخْتَارَ لَنَا شِیعَةً یَنْصُرُونَنَا وَیَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا وَیَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا وَیَبْذُلُونَ اَمْوَالَهُمْ وَاَنْفُسَهُمْ فِینَا اُولٰئِكَ مِنَّا وَاِلَیْنَا وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ كُلُّ عَیْنٍ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ بَاكِیَةٌ وَكُلُّ عَیْنٍ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ سَاهِرَةٌ اِلَّا عَیْنَ مَنِ اخْتَصَّهُ اللهُ بِكَرَامَتِهِ وَبَكَی عَلَی مَنْ یُنْتَهَكُ مِنَ الْحُسَیْنِ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ میفرماید خداوند تبارک و تعالی مشرف و مطلع شد بر ارض و ما را اختیار کرد و برگزید آنگاه اختیار کرد از برای ما شیعیانرا تا نصرت میکنند ما را و شاد میشوند در شادی ما و محزون میشوند در حزن و اندوه ما و بذل میکنند جان و مال خود را در راه ما ایشانند از ما و دل با ما دارند آنگاه فرمود چشمها در روز قیامت گریانست و خواب در هیچ چشمی در نمی آید الا در چشمی که بر حسین و اهل بیت رسول خدا میگریید و دیگر در مجالس مفید و امالی طوسی مسطور است که باسناد معتبره از حسین بن علی علیهما السلام مرویست قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ قَطَرَتْ عَیْنَاهُ فِینَا قَطْرَةً اَوْ دَمَعَتْ عَیْنَاهُ فِینَا دَمْعَةً اِلَّا بَوَّأَهُ اللهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ حُقُبًا میفرماید بنده نیست که چشمهایش در مصیبت ما قطره بچکاند یا دمعه بریزاند الا آنکه خداوند او را جاودانه در بهشت جای دهد و در تفسیر علی بن ابراهیم سند بعلی بن الحسین علیهما السلام پیوسته میشود یَقُولُ اَیُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَیْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ دَمْعَةً حَتَّی تَسِیلَ عَلَی خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا یَسْكُنُهَا اَحْقَابًا وَاَیُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَیْنَاهُ دَمْعًا حَتَّی تَسِیلَ عَلَی خَدِّهِ لِاَذًی مَسَّنَا مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْیَا بَوَّأَهُ اللهُ مُبَوَّأَ صِدْقٍ فِي الْجَنَّةِ وَاَیُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ اَذًی فِینَا فَدَمَعَتْ عَیْنَاهُ حَتَّی تَسِیلَ دَمْعَةً

عَلَی خَدِّهِ مِنْ مَضَاضَةِ مَا اُوذِيَ فِینَا صَرَفَ اللهُ عَنْ وَجْهِهِ الْاَذَی وَآمَنَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مِنْ سَخَطِ النَّارِ میفرماید هر مؤمنی که بگرید بر قتل حسین چندانکه جاری شود اشکش بر چهره خداوندش او را جاودانه در غرفه از غرفات بهشت جای دهد و هر مؤمنی که آب چشمش فرود دود در اندوه ستمی که از دشمنان بر ما آمد خداوندش او را در بهشت منزلت صدیقین عطا فرماید و هر مؤمنی که در راه ما زحمت بیند و اشکش بر چهره روان گردد از وجعی و ستمی که بر ما فرود آمد خداوند رنج و ستم از او بگرداند و در قیامت او را از آتش جهنم ایمن دارد و در کامل الزیاره و کتاب ثواب الاعمال بطریق دیگر مثل اینحدیث مسطور است و دیگر از ابو عبدالله صادق آل محمد مرویست قَالَ لِفُضَیْلٍ تَجْلِسُونَ وَتُحَدِّثُونَ قَالَ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ اِنَّ تِلْكَ الْمَجَالِسَ اُحِبُّهَا فَاَحْیُوا اَمْرَنَا یَا فُضَیْلُ مَنْ ذَكَرَنَا اَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَیْنِهِ مِثْلُ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ اَكْثَرَ مِنْ زَبَدِ الْبَحْرِ فرمود ای فضیل آیا شما با یکدیگر مجالست میکنید و محادثت می افکنید عرض کرد جان من فدای تو باد چرا نکنیم فرمود دوست دارم چنین مجالس را زنده دارید امر ما را همانا ای فضیل کسی که یاد کند ما را و مصایب ما را باز گوید یا در نزد او مصایب ما مذکور شود و باندازه بال مگسی آب از چشم او بچکاند خداوند گناهان او را اگر چند از کف دریاهای جهان افزون باشد بریزاند و همانند اینحدیث است که برقی از ابو عبدالله علیه السلام بفضیل بن یزید پیوسته میدارد قَالَ مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَیْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ اللهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ و در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی عبدالله علیه السلام مرویست قَالَ مَنْ ذَكَرَنَا اَوْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَیْنِهِ دَمْعٌ مِثْلُ جَنَاحِ الْبَعُوضَةِ غَفَرَ اللهُ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ و دیگر در مجالس مفید و امالی طوسی سند بابان بن تغلب پیوسته میشود میگوید قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ نَفَسُ الْمَهْمُومِ لِظُلْمِنَا تَسْبِیحٌ وَهَمُّهُ لَنَا عِبَادَةٌ وَكِتْمَانُ سِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِیلِ اللهِ ثُمَّ قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ یَجِبُ اَنْ یُكْتَبَ هٰذَا الْحَدِیثُ بِالذَّهَبِ صادق آل محمد میفرماید آنکس که در مظلومیت ما مهموم باشد هر نفسی که بر می آورد تسبیحی است و اندوه او عبادتیست و پوشیدن اسرار ما از بیگانگان در راه خدا جهادیست آنگاه میفرماید واجب میکند که اینحدیث با زر نگاشته آید و نیز در امالی طوسی سند بابی عماره کوفی میرسد میگوید از جعفر بن محمد علیهما السلام شنیدم که میفرمود مَنْ دَمَعَتْ عَیْنُهُ فِینَا دَمْعَةً لِدَمٍ سُفِكَ لَنَا اَوْ حَقٍّ لَنَا نُقِصْنَاهُ اَوْ عِرْضٍ انْتُهِكَ لَنَا اَوْ لِاَحَدٍ مِنْ شِیعَتِنَا بَوَّأَهُ اللهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْجَنَّةِ حُقُبًا میفرماید هر کس قطره اشک از چشمش بچکاند در اندوه خونی که از ما ریخته شده است یا حقی که از ما کاسته باشند یا عرضی که از ما یا یکی از شیعیان ما هتک شده باشد خداوند او را در جنان جاویدان جای میدهد و دیگر در کامل الزیاره بسند بفضیل می پیوندد قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَیْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ غَفَرَ لَهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ میفرماید هر کس ذکر مصیبت ما را گوش دارد و اشک از چشمش بارد اگر چند بمقدار بال مگسی باشد گناهان او آمرزیده گردد اگر شمار کف دریا باشد و نیز در کامل الزیاره بکر بن محمد از ابی عبدالله علیه السلام بدینگونه خبر میدهد و حکیم بن داود بفضیل بن فضاله سند میرساند قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ مَنْ ذُكِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَیْنَاهُ حَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ عَلَی النَّارِ یعنی هر کس مصایب ما را بشنود و چشمش بگرید خداوند آتش جهنم را بر روی حرام گرداند و نیز از ابو عبدالله علیه السلام مرویست قَالَ لِكُلِّ سِرٍّ ثَوَابٌ اِلَّا الدَّمْعَةَ فِینَا میفرماید از برای کتمان هر سری از اسرار ما اهل بیت ثوابیست مگر گریستن در مصیبت ما که متحمل ریا و سمعه نیست یا اینکه هر مصیبتی را کس کتمان نماید و صبر فرماید موجب ثواب عظیم باشد الا گریستن در مصایب ما که کتمان نشاید و صبر نباید یا اینکه از برای

هر طاعتی ثوابی مقدر است مگر گریستن بر ما که ثوابش از اندازهٔ تقدیر بیرون است و دیگر در کامل الزیاره مسند مسمع کردین منتهی میشود میگوید ابو عبد الله علیه السلام مرا فرمود ای مسمع تو از اهل عراقی آیا حاضر شدی بزیارت قبر حسین علیه السلام عرض کردم حاضر نشدم فرمود تا چه باز داشت ترا گفتم من مردی از اهل بصره ام و در نزد ما جماعتی از دوستان خلیفه اند و دشمنان ما نیز بسیارند و دیگر در ما از قبایل نصّاب و اعدای امیر المؤمنین علی علیه السلام فراوان باشند ایمن نیستم که در نزد پسرهای سلیمان این صفت شناخته شوم و کید و کین من در خاطر ایشان اندوخته گردد فرمود ای مسمع بیاد نمی آوری و جزع نمیکنی از آن ستم که ایشان در حق ما روا داشتند عرض کردم چگونه فراموش میکنم چندان میگریم و جزع میکنم که آثار جزع و بکا از من نمودار میشود و اهل من زنهار می کنند قَالَ رَحِمَ اللهُ دَمْعَتَكَ اَمَا اِنَّكَ مِنَ الَّذِيْنَ يُعَدُّوْنَ فِيْ اَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا وَالَّذِيْنَ يَفْرَحُوْنَ لِفَرَحِنَا وَيَحْزَنُوْنَ لِحُزْنِنَا وَيَخَافُوْنَ لِخَوْفِنَا وَيَأْمَنُوْنَ اِذَا اَمِنَّا اَمَا اِنَّكَ سَتَرٰى عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُوْرَ اٰبَائِيْ لَكَ وَوَصِيَّتَهُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ بِكَ وَمَا يَلْقَوْنَكَ بِهِ مِنَ الْبِشَارَةِ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُكَ فَمَلَكُ الْمَوْتِ اَرَقُّ عَلَيْكَ وَاَشَدُّ رَحْمَةً مِنَ الْاُمِّ الشَّفِيْقَةِ عَلٰى وَلَدِهَا فرمود خداوند رحمت کناد بر گریستن تو همانا تو در شمار اهل جزعی از برای ما و از آنانکه شاد میشوی در شادی ما و محزون میشوی در حزن ما و بیمناک میکردی هنگام خوف ما و ایمن باشی گاهی که ما ایمن میباشیم آگاه باش که زود باشد که دیدار کنی هنگام موت پدران ما را و نگران باشی که وصیت میکنند ملک الموت را در حق تو و بشارت دهند ترا بچیزی که چشم ترا روشن کند آنگاه ملک الموت بر تو از مادر مهربان بر فرزند شفیق تر گردد مسمع گوید چون این کلمات بشنیدم بگریستم من نیز بگریستم آنگاه فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ فَضَّلَنَا عَلٰى خَلْقِهِ بِالرَّحْمَةِ وَخَصَّنَا اَهْلَ الْبَيْتِ بِالرَّحْمَةِ يَا مِسْمَعُ اِنَّ الْاَرْضَ وَالسَّمَاءَ لَتَبْكِيْ مُنْذُ قُتِلَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ رَحْمَةً لَنَا وَمَا بَكٰى لَنَا مِنَ الْمَلٰئِكَةِ اَكْثَرُ وَمَا رَقَأَتْ دُمُوْعُ الْمَلٰئِكَةِ مُنْذُ قُتِلْنَا وَمَا بَكٰى اَحَدٌ رَحْمَةً لَنَا وَلِمَا لَقِيْنَا اِلَّا رَحِمَهُ اللهُ قَبْلَ اَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنِهِ فَاِذَا سَالَ دُمُوْعُهُ عَلٰى خَدِّهِ فَلَوْ اَنَّ قَطْرَةً مِنْ دُمُوْعِهِ سَقَطَتْ فِيْ جَهَنَّمَ لَاَطْفَأَتْ حَرَّهَا حَتّٰى لَا يُوْجَدَ لَهَا حَرٌّ وَاِنَّ الْمُوْجَعَ قَلْبُهُ لَنَا لَيَفْرَحُ يَوْمَ يَرَانَا عِنْدَ مَوْتِهِ فَرْحَةً لَا تَزَالُ تِلْكَ الْفَرْحَةُ فِيْ قَلْبِهِ حَتّٰى يَرِدَ عَلَيْنَا الْحَوْضَ وَاِنَّ الْكَوْثَرَ لَيَفْرَحُ بِمُحِبِّنَا اِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ حَتّٰى اَنَّهُ لَيُذِيْقُهُ مِنْ ضُرُوْبِ الطَّعَامِ مَا لَا يَشْتَهِيْ اَنْ يَصْدُرَ عَنْهُ يَا مِسْمَعُ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا اَبَدًا وَلَمْ يَشْقَ بَعْدَهَا اَبَدًا وَهُوَ فِيْ بَرْدِ الْكَافُوْرِ وَرِيْحِ الْمِسْكِ وَطَعْمِ الزَّنْجَبِيْلِ اَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ وَاَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَاَصْفٰى مِنَ الدَّمْعِ وَاَذْكٰى مِنَ الْعَنْبَرِ يَخْرُجُ مِنْ تَسْنِيْمٍ وَيَمُرُّ بِاَنْهَارِ الْجِنَانِ يَجْرِيْ عَلٰى رَضْرَاضِ الدُّرِّ وَالْيَاقُوْتِ فِيْهِ مِنَ الْقِدْحَانِ اَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ نُجُوْمِ السَّمَاءِ يُوْجَدُ رِيْحُهُ مِنْ مَسِيْرَةِ اَلْفِ عَامٍ قِدْحَانُهُ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَاَلْوَانِ الْجَوَاهِرِ يَفُوْحُ فِيْ وَجْهِ الشَّارِبِ مِنْهُ كُلُّ فَائِحَةٍ حَتّٰى يَقُوْلَ الشَّارِبُ مِنْهُ لَيْتَنِيْ تُرِكْتُ هٰهُنَا لَا اَبْغِيْ بِهٰذَا بَدَلًا وَلَا عَنْهُ تَحْوِيْلًا یعنی سپاس و ستایش خداوند که فضیلت داد ما را بر آفرینش از در رحمت و مخصوص داشت ما اهل بیت را از در رحمت ای مسمع زمین و آسمان گریست روز قتل امیر المؤمنین از در رحمت بر ما و ملائکه از آسمان و زمین افزون گریست بر ما و سرشک فرشتگان در قتل ما افزون بود و هیچکس بر ما گریان نشد از در شفقت و از برای مصائبی که دیدار کردیم جز آنکه از آن پیش که آب چشمش بر چهره بدود خداوندش در ابیامرزید و گاهی که سرشکش بر چهره سیلان یافت اگر قطره از آن در جهنم افتادی حرارت فرو نشستی چندانکه سورت حرارت ناپدید گشتی همانا قلبی که دردناک است از برای ما در روز مرگ که ما را دیدار میکند دراک مسرتی و فرحتی میفرماید و آن سرور و فرح همواره ملازمت خدمت او مینماید تا گاهی که در کنار

حوض کوثر بر ما در آید همانا کوثر شاد میشود بورود دوست ما و او را سیر و سیراب مینماید از ضروب طعام و شراب از اشیائی که هرگز آرزوی او راه تمنای آن نبرده باشد هان ای مسمع کسی که شربتی از آن شراب بنوشید هرگز تشنه نشود و مایل نگردد و آن شرا برا برودت کافور و رایحهٔ مشک و طعم زنجبیل است و شیرین تر از عسل و نرم تر از کف و صافی تر از آب دیده و پاکیزه تر از عنبر باشد بیرون میشود از نهر تسنیم و میگذرد در انهار بهشت و سیلان مینماید بر سنگپارها که همگی مروارید و یاقوتند و افزون از شمار ستارگان آسمان قدحها دیدار شود که رایحهٔ آنرا از گردش هزار ساله راه تلقی توان نمود و این قدحها از زر و سیم آگنده بالوان جواهر است و رایحهٔ آن بتمام فایحه بر میزند بر روی شارب آن چنانکه شارب آن گوید کاش مرا دست باز میداشتند و بجای میگذاشتند هرگز طلب نمیکردم بدلی و در خاطر راه نمیدادم نقلی و تحویلی آنگاه فرمود یا مسمع کردین مِمَّنْ تَرْوٰى عَنْهُ وَمَا مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ لَنَا اِلَّا نُعِّمَتْ بِالنَّظَرِ اِلَى الْكَوْثَرِ وَسُقِيَتْ مِنْهُ مَنْ اَحَبَّنَا فَاِنَّ الشَّارِبَ مِنْهُ لَيُعْطٰى مِنَ اللَّذَّةِ وَالطَّعْمِ وَالشَّهْوَةِ لَهُ اَكْثَرَ مِمَّا يُعْطَاهُ مَنْ هُوَ دُوْنَهُ فِيْ حُبِّنَا وَاِنَّ عَلَى الْكَوْثَرِ اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَفِيْ يَدِهِ عَصًا مِنْ عَوْسَجٍ يُحَطِّمُ بِهَا اَعْدَاءَنَا فَيَقُوْلُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ اِنِّيْ اَشْهَدُ الشَّهَادَتَيْنِ فَيَقُوْلُ انْطَلِقْ اِلٰى اِمَامِكَ فُلَانٍ فَاسْئَلْهُ اَنْ يَشْفَعَ لَكَ فَيَقُوْلُ يَتَبَرَّأُ مِنِّيْ اِمَامِيَ الَّذِيْ تَذْكُرُهُ فَيَقُوْلُ ارْجِعْ وَرَاءَكَ فَقُلْ لِلَّذِيْ كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ وَتُقَدِّمُهُ عَلَى الْخَلْقِ فَاسْئَلْهُ اِذْ كَانَ عِنْدَكَ خَيْرَ الْخَلْقِ اَنْ يَشْفَعَ لَكَ فَاِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ حَقِيْقٌ اَنْ لَا يُرَدَّ اِذَا شَفَعَ فَيَقُوْلُ اِنِّيْ اَهْلِكُ عَطَشًا فَيَقُوْلُ زَادَكَ اللهُ ظَمَاءً وَزَادَكَ اللهُ عَطَشًا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَكَيْفَ يَقْدِرُ عَلَى الدُّنُوِّ مِنَ الْحَوْضِ وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ قَالَ وَرِعَ عَنْ اَشْيَاءَ قَبِيْحَةٍ وَكَفَّ عَنْ شَتْمِنَا اِذَا ذُكِرْنَا وَتَرَكَ اَشْيَاءَ اجْتَرَى عَلَيْهَا غَيْرُهُ وَلَيْسَ ذٰلِكَ لِحُبِّنَا وَلَا لِهَوًى مِنْهُ لَنَا وَلٰكِنْ ذٰلِكَ لِشِدَّةِ اجْتِهَادِهِ فِيْ عِبَادَتِهِ وَتَدَيُّنِهِ وَلِمَا قَدْ شَغَلَ بِهِ نَفْسَهُ عَنْ ذِكْرِ النَّاسِ وَاَمَّا قَلْبُهُ فَمُنَافِقٌ وَدِيْنُهُ النَّصْبُ وَاتِّبَاعُ اَهْلِ النَّصْبِ وَوِلَايَةُ الْمَاضِيْنَ وَتَقَدُّمُهُ لَهُمَا عَلٰى كُلِّ اَحَدٍ فرمود ای مسمع کردین تو از آنانی که سیراب شوی از کوثر و نیست کسی که بر ما بگرید جز اینکه دیدار کند کوثر را و بهرهٔ سقایت بدست کند همانا بهرهٔ دوستان ما از کوثر باندازهٔ محبت ایشانست هر که را محبت ما افزونست بهرهٔ او فزون باشد و امیر المؤمنین که صاحب حوض است در کنار حوض ایستاده شود و عصائی از عوسج بدست کند و دشمنان ما را براند مردی از دشمنان ما میگوید یا امیر المؤمنین من کلمهٔ شهادتین بر زبان رانده ام میفرماید نزد فلان که او را امام خود دانستی میرو و مسئلت میکن تا ترا شفیع باشد عرض میکند آنکس را که میفرمائی امروز از من برائت میجوید میفرماید باز شو بسوی او و خواستار شو از وی چه او را دوستار بودی و بر همگان مقدم میداشتی و خیر خلق خدا می انگاشتی و سزاوار نیست که شفاعت خیر خلق خدا پذیرفته نگردد عرض میکند وی امروز میگوید من از تشنگی دستخوش هلاکتم میفرماید خداوند تشنگی ویرا بر زیادت کناد چون سخن بدینجا آمد مسمع کردین عرض کرد جان من فدای تو باد این کافران این منزلت از کجا بدست کرد که نزدیک حوض آید و امکان مسئلت یابد فرمود ایمن داز از ارتکاب اشیای قبیحه اجتناب میجست و سب و شتم ما را ناپسند میداشت لکن نه از دوستی ما این صفت اختیار کرد بلکه از اجتهاد خود و تدین خود و قدح ناس را ستوده نمیدانست اما با قلب منافق با اهل نصب موافق بود و دو تن از کذشکاران را مقدم مردم گزیده میدانست و دیگر در امالی صدوق مسطور است قَالَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابَنَا وَبَكٰى لِمَا ارْتُكِبَ مِنَّا كَانَ مَعَنَا فِيْ دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ ذُكِّرَ بِمُصَابِنَا فَبَكٰى وَاَبْكٰى لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُوْنُ وَمَنْ جَلَسَ مَجْلِسًا يُحْيٰى فِيْهِ اَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوْتُ الْقُلُوْبُ حضرت رضا علیه السلام میفرماید آنکس که بیاد آورد

مصایب ما را و بگرید از برای آن رنج و ستمی که بر ما فرود آمد در قیامت با ما خواهد بود و در محل و مکانت ما خواهد زیست و کسی که بشنوند
مصیبت ما را پس بگرید و دیگری را بگریاند نخواهد گریست چشم او در روزی که چشمها همه گریان خواهد بود و کسیکه بنشیند در مجلسی و زنده
بدارد امر ما را و حق ما را باز داند و باز گوید نخواهد مرد قلب او روزی که قلوب بخواهند مرد و هم در عیون اخبار رضا بطریق دیگر مثل اینحدیث
از آنحضرت مرویست و دیگر در لهوف سید بن طاوس مسطور است که از آل رسول مرویست قالوا مَنْ بَكَى وَأَبْكَى فِينَا
مِائَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَى وَأَبْكَى خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَى وَأَبْكَى ثَلٰثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَى وَأَبْكَى عِشْرِينَ
فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَى وَأَبْكَى عَشَرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ بَكَى وَأَبْكَى وَاحِداً فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ تَبَاكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ فرمودند کسی که بگرید
و بگریاند صد کس را در مصایب ما بهشت از برای اوست و کسی که بگرید و بگریاند پنجاه کس را در مصایب ما پاداش بهشت یابد و کسی که بگرید
بگریاند سی کس را در مصایب ما بهشت از برای اوست و کسی که بگرید و بگریاند بیست کس را بهشت یابد و کسی که بگرید و بگریاند ده کس را
نیز بهشت برای اوست و کسی که بگرید و بگریاند یکتن را بهشت از برای اوست و کسیکه خود را گریان وانماید و تباکی کند هم بهشت یابد

ذکر احادیثی که در ثواب گریستن بر حسین بن علی علیهما السلام مخصوصا وارد شده

در ثواب گریستن بر حسین علیه السلام مخصوصا

در تفسیر علی بن ابراهیم از باقر آل محمد علیه السلام مرویست که میفرماید كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يَقُولُ أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ
لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ دَمْعَةً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ بَوَّأَهُ اللهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرَفاً يَسْكُنُهَا أَحْقَاباً یعنی علی بن الحسین میفرماید
هر مؤمنی که در قتل حسین چشمهایش قطره بچکاند چنانکه بر رویش بدود خداوند در غرفات بهشت او را جاودانه جای دهد و همچنان در کامل
الزیاره بطریق دیگر از حضرت باقر مانند اینحدیث مرویست و نیز در کامل الزیاره بطریق دیگر مثل اینحدیث از آنحضرت مسطور است
نیز در کامل الزیاره سند با بی هرون مکفوف منتهی میشود و او از صادق آل محمد حدیث میکند قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ فِي حَدِيثٍ طویل

ثواب گریستن بقدر بال مگس

وَمَنْ ذُكِرَ الْحُسَيْنُ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدُّمُوعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
لَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ صادق آل محمد میفرماید کسی که مصایب حسین در نزد او تذکره شود و باندازهٔ بال مگس آب از چشم او بدر
واجب میکند ثواب او در حضرت اله که پاداش او را بیرون بهشت رضا ندهد و همچنان از صادق آل محمد علیه السلام مرویست
يَقُولُ إِنَّ الْبُكَاءَ وَالْجَزَعَ مَكْرُوهٌ لِلْعَبْدِ فِي كُلِّ مَا جَزِعَ مَا خَلَا الْبُكَاءَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَإِنَّ فِيهِ مَأْجُورٌ
میفرماید گریستن و جزع کردن از برای بندگان خدا مکروه است در هر چه خواهی گو باش الا گریستن بر حسین علیه السلام که از برا
ثوابی بزرگ و اجری عظیم است و دیگر در امالی طوسی از شیخ مفید سند با بو عبد الله منتهی میشود قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ كُلُّ الْبُكَاءِ وَ
الْجَزَعِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ یعنی هر گریستنی و جزع کردنی مورث کراهت است جز گریستن و جزع کردن
بر حسین علیه السلام و نیز از مفید سند با بی عبد الله علیه السلام پیوسته میشود يَقُولُ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عِنْدَ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَنْظُرُ
إِلَى مُعَسْكَرِهِ وَمَنْ حَوْلَهُ مِنَ الشُّهَدَاءِ مَعَهُ وَيَنْظُرُ إِلَى زُوَّارِهِ وَهُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ وَبِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَبِدَرَجَاتِهِمْ
وَمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ أَحَدِكُمْ بِوَلَدِهِ وَإِنَّهُ لَيَرَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ وَيَسْأَلُ آبَاءَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ
أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لَهُ وَيَقُولُ لَوْ يَعْلَمُ زَائِرِي مَا أَعَدَّ اللهُ لَهُ لَكَانَ فَرَحُهُ أَكْثَرَ مِنْ جَزَعِهِ وَإِنَّ زَائِرَهُ لَيَنْقَلِبُ وَمَا
عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ میفرماید حسین بن علی علیهما السلام در حضرت پروردگار نگرانست لشکرگاه خود را و آن شهدا اینکه در رکاب او سعادت
شهادت یافتند و نگرانست زایران خود را و داناتر است باسامی ایشان و اسامی پدران ایشان و منزلت و مقام ایشان از شما هر یک
بفرزند خود همانا نگرانست کسی را که میگرید در مصیبت او پس استغفار میفرماید از برای او و سؤال میکند از پدران خود تا از بهر او

استغفار کنند

سؤال از ابی عبد الله از نبش قبر حسین

استغفار کنند و بفرماید اگر بداند زایر من خداوند از برای او چه رحمت فرموده است از برای او فرحت او افزون از حزن او خواهد بود
و زایر او از حضرت او مراجعت مینماید و حال آنکه از جمیع معاصی بری و معفو باشد و دیگر سند بعبد الله بن بکر منتهی میشود میفرماید در رکاب ابی
عبد الله علیه السلام طریق مکه میسپردم در عرض راه عرض کردم یا ابن رسول الله هر گاه نبش کنند قبر حسین را آیا اصابه میکنند بچیزی
قَالَ يَا ابْنَ بُكَيْرٍ مَا أَعْظَمَ مَسَائِلَكَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ مَعَ أَبِيهِ وَأُمِّهِ وَأَخِيهِ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللهِ وَمَعَهُ يُرْزَقُونَ
وَيُحْبَرُونَ وَإِنَّهُ لَعَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مُتَعَلِّقٌ بِهِ يَقُولُ يَا رَبِّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى زُوَّارِهِ فَهُوَ أَعْرَفُ
بِهِمْ وَبِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَمَا فِي رِحَالِهِمْ مِنْ أَحَدِهِمْ بِوَلَدِهِ وَإِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ
وَيَسْأَلُ آبَاءَهُ الْاِسْتِغْفَارَ لَهُ وَيَقُولُ أَيُّهَا الْبَاكِي لَوْ عَلِمْتَ مَا أَعَدَّ اللهُ لَكَ لَفَرِحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا حَزِنْتَ وَإِنَّهُ
لَيَسْتَغْفِرُ لَهُ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَخَطِيئَةٍ فرمود ای پسر بکر چه بسیار بزرگ است مسئلت تو همانا حسین بن علی با پدر و مادر و
برادرش در حضرت رسول مصاحب و متنعم است و از جانب یمین عرش خدا را فرا گرفته همی گوید ای پروردگار من وفا کن
بدان وعده که مرا فرمودی و نگران میشود زایران خود را و او داناتر است بنام ایشان و نام پدران ایشان و آنچه در بارهای ایشانست
از هر یک از ایشان بفرزند خود و نگرانست کسی را که بر او میگرید و استغفار میکند از برای او و سؤال میکند از پدران خود تا از بهر او
استغفار کنند و میفرماید ای گریه کننده اگر دانستی خداوند از بهر تو چه آماده فرموده افزون از آنچه محزون آمدی شادمانه شدی و

خبر پیغمبر فاطمه را از شهادت حسین علیه السلام

همچنان او را از هر جرم و جریرتی استغفار میفرماید و بطریق دیگر از ائمه اخبار نیز مثل اینحدیث وارد است و دیگر در بعضی از مؤلفات
اصحاب مسطور است که رسول خدا فاطمه را آگاهی که از شهادت حسین و آن مصایب که بر آنحضرت فرود آمد آگهی داد فاطمه سخت
بگریست و عرض کرد ای پدر اینحادثه کی حدیث خواهد گشت فرمود وقتی که نه من باشم و نه تو باشی و نه علی فاطمه علیها السلام بر شدت بکاء
بیفزود و بهای های بگریست و عرض کرد ای پدر پس کیست که بر فرزند من بگرید و مجلس مصیبت او را بپای دارد فَقَالَ النَّبِيُّ
يَا فَاطِمَةُ إِنَّ نِسَاءَ أُمَّتِي يَبْكُونَ عَلَى نِسَاءِ أَهْلِ بَيْتِي وَرِجَالَهُمْ يَبْكُونَ عَلَى رِجَالِ أَهْلِ بَيْتِي وَيُجَدِّدُونَ الْعَزَاءَ
جِيلاً بَعْدَ جِيلٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ تَشْفَعِينَ أَنْتِ لِلنِّسَاءِ وَأَنَا أَشْفَعُ لِلرِّجَالِ وَكُلُّ مَنْ بَكَى
مِنْهُمْ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ أَخَذْنَا بِيَدِهِ وَأَدْخَلْنَاهُ الْجَنَّةَ يَا فَاطِمَةُ كُلُّ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِلَّا عَيْنٌ بَكَتْ عَلَى
مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ الْجَنَّةِ رسول خدا فرمود ای فاطمه همانا زنان امت من میگریند بر زنهای
اهل بیت من و مردان امت من میگریند بر مردهای اهل بیت من و عزای فرزند مرا در هر سال طایفه بعد از طایفه تازه میکنند و در روز
قیامت تو شفاعت میکنی زنان را و من شفیع میشوم مردان را و هر کس که بر حسین گریسته من دست او را ماخوذ میدارم و در بهشت در می آورم
هان ای فاطمه چشمهای مردمان بجمله در قیامت گریانست جز چشمی که بر حسین گریسته چه او خندان و شادان بنعیم بهشت
خواهد بود و نیز از حضرت باقر علیه السلام مرویست انه قَالَ مَنْ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ عَلَى مُصَابِ الْحُسَيْنِ وَلَوْ كَانَ مِثْلَ جَنَاحِ
الْبَعُوضَةِ غَفَرَ اللهُ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ میفرماید کسی که بریزد آب چشمش در مصیبت حسین علیه السلام بقدر ابال
پشه خداوند می آمرزد گناهان او را اگر چند باندازهٔ کف دریا باشد

در ذکر حدیث انا قتیل العبرة که از حضرت سید الشهدا مرویست

حدیث انا قتیل العبرة

در امالی صدوق سند بصادق آل محمد علیه السلام میرسد قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي
مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ صادق آل محمد از حسین علیه السلام روایت میکند که فرمود من کشته عبره و گریه ام یاد نمیکند مرا مؤمنی الا آنکه بگرید

برمن وازطریق دیگر ازابی بصیر مثل اینحدیث وارد است ودرکامل الزیاره بسند با بن خارجه پیوسته میشود میکوید در خدمت
جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم از حسین بن علی علیه السلام تذکره رفت صادق آل محمد بگریست وما نیز بگریستیم پس سر بر دا
فقال قال الحسین بن علی انا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن الا بکی ودرکامل الزیاره نیز بسند با بی عبدالله علیه السلام
منتهی میشود قال نظر امیر المؤمنین الی الحسین علیهما السلام فقال یا عبرة کل مؤمن فقال انا یا ابتاه فقال نعم یا بنیّ
فرمود علی علیه السلام بجانب حسین نگریست و فرمود ای گریه هر مؤمن یعنی ای سبب گریه هر مؤمن عرض کرد ای پدر مرا فرمائی فرمود ای
پسرک من ترا گویم و هم درکامل الزیاره اسمعیل بن جابر از ابی عبدالله روایت میکند که فرمود قال الحسین انا قتیل العبرة و هم چنان
درکامل الزیاره از ابو عماره المنشد مرویست میگوید هرگز ذکر حسین بن علی در نزد صادق آل محمد بر زبانی نرفت جز آنکه آنحضرت را در آن
روز و در آنشب کس فرحان و خندان ندید و همی فرمود الحسین عبرة کل مؤمن و از ابی عماره مثل اینحدیث روایت شده الی قوله

في ذلك اليوم والليل

ذکر احادیثی که در یوم عاشورا و ایام محرم وارد شده

احادیث یوم عاشورا

در امالی صدوق بسند بحضرت رضا علیه السلام منتهی میشود قال الرضا ان المحرم شهر کان اهل الجاهلية یحرمون فیه
القتال فاستحلت فیه دماؤنا و هتکت فیه حرمتنا و سبی فیه ذرارینا و نساؤنا و اضرمت النیران فی مضاربنا
وانتهب ما فیها من ثقلنا ولم ترع لرسول الله حرمة فی امرنا ان یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل
دموعنا و اذل عزیزنا بارض کرب و بلاء اورثتنا الکرب و البلاء الی یوم الانقضاء فعلی مثل الحسین
فلیبک الباکون فان البکاء علیه یحط الذنوب العظام میفرماید در ایام جاهلیت مردم عرب مقاتلت را در شهر
محرم حرام میداشتند و اندرین ماه خون ما را حلال انگاشتند و استار حرمت ما را چاک زدند و فرزندان و زنان ما را اسیر گرفتند و آتش
در سراپردهای ما در زدند و اموال و اثقال ما را بنهب و غارت ببردند و حرمت رسول خدا را رعایت نکردند همانا روز قتل حسین مجروح کرد
چشمهای ما را و روان ساخت اشکهای ما را و ذلیل کرد عزیز ما را در ارض کرب و بلا و ما میراث گرفتیم محنت و بلا را تا روز جزا پس واجب
میکند که گریه کنندگان بر حسین بگریند زیرا که گریه بر حسین ساقط میسازد گناهان بزرگ را آنگاه حضرت رضا علیه السلام فرمود صادق
آل محمد پدرم اذا دخل شهر المحرم لا یری ضاحکا و کانت الکآبة تغلب علیه حتی یمضی منه عشرة ایام فاذا
کان یوم العاشر کان ذلک الیوم یوم مصیبته و حزنه و بکائه و یقول هو الیوم الذی قتل فیه الحسین
میفرماید چون ماه محرم فرا میرسید هیچکس ابو عبدالله را خندان و شادان نمیدید چون ده روز از ماه سپری میشد و عاشورا فراز می آمد
آن روز هنگام شدت حزن و کثرت اندوه و طغیان گریه آنحضرت بود و میفرمود امروز روزیست که حسین را شهید کردند و دیگر در عیون

صوم اول محرم

اخبار رضا و امالی صدوق بسند بریان بن شبیب منتهی میشود میگوید روز اول محرم حاضر حضرت رضا علیه السلام شدم فرمود ای
پسر شبیب آیا امروز را روزه باشی عرض کردم روزه نباشم فقال ان هذا الیوم هو الیوم الذی دعا فیه زکریا
ربه عز و جل فقال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء فاستجاب الله له و امر
الملائکة فنادت زکریا و هو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرک بیحیی فمن صام هذا الیوم ثم دعا الله
عز و جل استجاب الله له کما استجاب لزکریا فرمود ای پسر شبیب امروز روزیست که زکریا خدا را بخواند و طلب فرزندی صالح
کرد خداوند مسئلت او را با اجابت مقرون داشت و فرمان کرد تا فرشتگان زکریا را در محراب صلوة ندا دردادند و او را بیحیی بشارت
فرمودند پس هر کس در اینروز روزه بدارد و خدا را بخواند خداوند دعوت او را اجابت خواهد فرمود چنانکه دعوت زکریا را با جابت

مقرون داشت

مقرون داشت ثم قال یا ابن شبیب ان المحرم هو الشهر الذی کان اهل الجاهلية فیما مضی یحرمون فیه
الظلم والقتال لحرمته فما عرفت هذه الامة حرمة شهرها ولا حرمة نبیها لقد قتلوا فی هذا الشهر ذریته
وسبوا نساءه وانتهبوا ثقله فلا غفر الله لهم ذلک ابدا فرمود ای پسر شبیب در زمان جاهلیت قبایل عرب ظلم

حرمت ماه محرم

وقتال را در شهر محرم و این امت حشمت این ماه را پشت پای زدند و حرمت پیغمبر را از پس پشت انداختند کشتند فرزندان پیغمبر را
و اسیر گرفتند زنان او را و بغارت بردند اموال او را لاجرم خداوند هرگز نیامرزد ایشانرا ثم قال یا ابن شبیب ان کنت
باکیا لشیء فابک للحسین بن علی بن ابی طالب فانه ذبح کما یذبح الکبش و قتل معه من اهل بیته ثمانیة
عشر رجلا ما لهم فی الارض شبیهون ولقد بکت السموات السبع والارضون لقتله ولقد نزل الی الارض من
الملائکة اربعة آلاف لنصره فوجدوه قد قتل فهم عند قبره شعث غبر الی ان یقوم القائم فیکونون
من انصاره و شعارهم یا لثارات الحسین فرمود ای پسر شبیب اگر گریان شوی بر چیزی بر حسین بن علی گریه میکن زیرا که او را
کشتند چنانکه گوسفند را کشند و کشته شد با او هیجده تن از اهل بیت او جوانانیکه در روی زمین شبیه و نظیر نداشتند همانا آسمان و زمین در
شهادت او گریست و چهار هزار فرشته برای نصرت او بزمین نزول نمودند او را کشته یافتند لاجرم ژولیده موی و گرد آلوده روی
مجاور قبر او گشتند تا گاهی که قائم آل محمد بیرون شود پس در رکاب او از انصار او باشند و شعار ایشان یا لثارات الحسین باشد
یا ابن شبیب لقد حدثنی ابی عن ابیه عن جده علیهم السلام انه لما قتل جدی الحسین امطرت السماء
دما و ترابا احمر ای پسر شبیب حدیث کرد مرا پدر من از جد خود گاهی که حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون و خاک سرخ بارید
یا ابن شبیب ان بکیت علی الحسین حتی تصیر دموعک علی خدیک غفر الله لک کل ذنب اذنبته صغیرا کان
او کبیرا قلیلا کان او کثیرا ای پسر شبیب اگر بگریی بر حسین چندانکه چهره کانت با آب دیده کانت آلایش هند خداوند معفو میدارد گناهان
ترا خواه صغیره باشد و خواه کبیره خواه اندک و خواه بسیار یا ابن شبیب ان سرک ان تلقی الله عز و جل ولا ذنب علیک
فزر الحسین ای پسر شبیب اگر شاد میدارد ترا که خدا را ملاقات کنی و از هر جرم و جریرتی پاک و پاکیزه باشی بزیارت قبر حسین حاضر
شو یا ابن شبیب ان سرک ان تسکن الغرف المبنیة فی الجنة مع النبی فالعن قتلة الحسین ای پسر شبیب اگر
شاد میکند ترا که با رسول خدای در غرفات بهشت جای کنی لعن میکن بر قاتلان حسین یا ابن شبیب ان سرک ان یکون
لک من الثواب مثل ما لمن استشهد مع الحسین فقل متی ما ذکرته یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما
ای پسر شبیب اگر شاد میکند ترا ثواب آنجماعت که در رکاب حسین شهید شدند هرگاه یاد او میکنی بگو یا لیتنی کنت معهم
فافوز فوزا عظیما یا ابن شبیب ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات العلی من الجنان فاحزن لحزننا
وافرح لفرحنا و علیک بولایتنا فلو ان رجلا تولی حجرا لحشره الله تعالی معه یوم القیمة ای پسر شبیب اگر شاد
میدارد ترا که در درجات بهشت با ما باشی با حزن ما محزون و با شادی ما شادمان باش و بر تست که چنگ در دامن ولایت ما زده باشی
زیرا که اگر مردی با سنگی تولا کند خداوند او را در قیامت با آن سنگ محشور فرماید در امالی صدوق سند بحضرت رضا علیه السلام منتهی میشود

در ترک حوایج روز عاشورا

قال من ترک السعی فی حوائجه یوم عاشوراء قضی الله له حوائج الدنیا والآخرة ومن کان یوم عاشوراء یوم
مصیبته و حزنه و بکائه جعل الله عز و جل یوم القیمة یوم فرحه و سروره و قرت بنا فی الجنان عینه
ومن سمی یوم عاشوراء یوم برکة و ادخر فیه لمنزله شیئا لم یبارک له فیما ادخر و حشر یوم القیمة مع یزید

وَعُبَیْدُ اللهِ بْنِ زِیادٍ وَعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُمُ اللهُ اِلی اَسْفَلِ دَرَکٍ مِنَ النّارِ میفرماید کسی که در روز عاشورا حوایج خویش را
باز دارد و بمصیبت سید الشهدا روز گذارد خداوند در دنیا و آخرت اسعاف حوایج وی فرماید و کسیکه روز عاشورا را بجزع و اندوه
و بکا بشام برد خداوند روز قیامت را روز فرح و شادمانی ایشان کرداند و چشم ایشانرا در بهشت بدیدار ما اهل بیت روشن
فرماید و کسی که روز عاشورا را روز برکت شمارد و چیزی در منزل خود ذخیره گذارد از برای او مبارک نگردد و در قیامت با یزید و عبید الله
ابن زیاد و عمر بن سعد محشور شود و خداوند ایشانرا در فرودترین محل جهنم جای دهد

در تحقیق صوم روز عاشورا و حرمت آن

ذکر صوم عاشورا — در کتاب کافی بسند بعبد الملک منتهی میشود میگوید از صادق آل محمد سؤال کردم که در یوم تاسوعا و عاشورا از شهر محرم صوم را توای
و اکراه عبادتست فقال تاسوعا یَوْمٌ حُوصِرَ فیهِ الْحُسَیْنُ وَاَصْحابُهُ بِکَرْبَلاءَ وَاجْتَمَعَ عَلَیْهِ خَیْلُ اَهْلِ الشّامِ وَاَناخُوا
عَلَیْهِ وَفَرِحَ ابْنُ مَرْجانَةَ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوافُرِ الْخَیْلِ وَکَثْرَتِها وَاسْتَضْعَفُوا فیهِ الْحُسَیْنَ وَاَصْحابَهُ وَاَیْقَنُوا
اَنَّهُ لا یَأْتِی الْحُسَیْنَ ناصِرٌ وَلا یُمِدُّهُ اَهْلُ الْعِراقِ بِاَبِی الْمُسْتَضْعَفُ الْغَریبُ ثُمَّ قالَ وَاَمّا یَوْمُ عاشُوراءَ فَیَوْمٌ
اُصیبَ فیهِ الْحُسَیْنُ صَریعاً بَیْنَ اَصْحابِهِ وَاَصْحابُهُ حَوْلَهُ صَرْعی عُراةً اَفَصَوْمٌ یَکُونُ فی ذلِکَ الْیَوْمِ کَلّا وَرَبِّ
الْبَیْتِ الْحَرامِ ما هُوَ یَوْمُ صَوْمٍ وَما هُوَ اِلّا یَوْمُ حُزْنٍ وَمُصیبَةٍ دَخَلَتْ عَلی اَهْلِ السَّماءِ وَاَهْلِ الْاَرْضِ وَجَمیعِ
الْمُؤْمِنینَ وَیَوْمُ فَرَحٍ وَسُرُورٍ لِابْنِ مَرْجانَةَ وَآلِ زِیادٍ وَاَهْلِ الشّامِ غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ وَعَلی ذُرِّیّاتِهِمْ وَذلِکَ
یَوْمٌ بَکَتْ جَمیعُ بِقاعِ الْاَرْضِ خَلا بُقْعَةِ الشّامِ فَمَنْ صامَهُ اَوْ تَبَرَّکَ بِهِ حَشَرَهُ اللهُ مَعَ آلِ زِیادٍ مَمْسُوخَ الْقَلْبِ مَسْخُوطاً
عَلَیْهِ وَمَنِ ادَّخَرَ اِلی مَنْزِلِهِ ذَخیرَةً اَعْقَبَهُ اللهُ تَعالی نِفاقاً فی قَلْبِهِ اِلی یَوْمِ یَلْقاهُ وَانْتَزَعَ الْبَرَکَةَ عَنْهُ وَعَنْ اَهْلِ بَیْتِهِ
وَوُلْدِهِ وَشارَکَهُ الشَّیْطانُ فی جَمیعِ ذلِکَ فرمود تاسوعا روزیست که حسین علیه السلام و اصحاب او را در کربلا حصار دادند و سپاه
دشمن در برابر وی لشکرگاه کردند و پسر مرجانه و عمر بن سعد بتواتر مدد و توافر عدد شاد خاطر گشتند و حسین و اصحاب حسین را ضعیف شمردند
و دانستند از عراق او را ناصری و معینی بدست نشود پدر و مادرم فدای آن ضعیف غریب باد اما روز عاشورا روزیست که حسین و اصحاب
او کشته و برهنه بخاک در افتادند آیا رواست در چنین روزی روزه داشتن حاشا و کلا سوگند با خدای چنین روزی روز صوم نیست بلکه
روز حزن و مصیبتی است که اهل آسمان و زمین و تمامت مؤمنین را فرا گرفت و روز فرحت و شادمانی پسر مرجانه و فرزندان زیاد بن ابیه
و مردم شام است خداوند غضب کناد ایشانرا و فرزندان ایشانرا و این روز روزیست که گریستند جمیع بقاع ارض و بلاد آفاق جز
بقعهٔ شام بر حسین علیه السلام و کسی که روزه گیرد در این روز و برکت جوید بدین روز خداوند او را با عبید الله بن زیاد در قیامت ممسوخ القلب
انگیزاند و کسی که در روز عاشورا چیزی در منزل خود ذخیره نهد خداوند تبارک و تعالی باز نگذارد در قلب او نفاق را تا گاهی که بموقف
سؤال از صوم عاشورا — حساب حاضر شود و برگیرد برکت را از او و فرزندان او و شریک فرماید شیطان را با او در جمله صنایع او و دیگر در امالی طوسی بسند بحسین بن
ابی غندر منتهی میشود میگوید پدر من از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله از صوم عاشورا سؤال کرد فقال ذاکَ یَوْمٌ قُتِلَ الْحُسَیْنُ فَاِنْ کُنْتَ
شامِتاً فَصُمْ ثُمَّ قالَ اِنَّ آلَ اُمَیَّةَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَمَنْ اَعانَهُمْ عَلی قَتْلِ الْحُسَیْنِ مِنْ اَهْلِ الشّامِ نَذَرُوا نَذْراً اِنْ قُتِلَ
الْحُسَیْنُ وَسَلِمَ مَنْ خَرَجَ اِلَی الْحُسَیْنِ وَصارَتِ الْخِلافَةُ فی آلِ اَبی سُفْیانَ اَنْ یَتَّخِذُوا ذلِکَ الْیَوْمَ عیداً لَهُمْ یَصُومُونَ
فیهِ شُکْراً فَصارَتْ فی آلِ اَبی سُفْیانَ سُنَّةً اِلَی الْیَوْمِ فِی النّاسِ اقْتَدی بِهِمُ النّاسُ جَمیعاً لِذلِکَ فَلِذلِکَ
یَصُومُونَهُ وَیُدْخِلُونَ عَلی عِیالاتِهِمْ وَاَهالیهِمُ الْفَرَحَ فی ذلِکَ الْیَوْمِ فرمود عاشورا روز قتل حسین است اگر تو از مردم

شامی روزه بگیر آنگاه فرمود آل امیه و آنان که اعانت کردند ایشانرا در قتل حسین از مردم شام بر ذمت خویش واجب داشتند که اگر
حسین کشته شود و لشکر ایشان نصرت یابد و خلافت در آل ابی سفیان مقرر گردد روز عاشورا را عید بگیرند و روزه بدارند در آن روز
از در سپاس خداوند و این کردار تاکنون در آل ابوسفیان سنت گشت و مردمان بدیشان اقتفا جستند از این روی در این روز روزه
روایات در صوم عاشورا — دارند و همگان با اهل و عشیرت ملازم فرحت و عشرت باشند و دیگر در کتاب کافی مسطور است که راوی از حضرت رضا علیه السلام
از صوم عاشورا پرسش نمود فَقالَ عَنْ صَوْمِ ابْنِ مَرْجانَةَ تَسْئَلُنی ذلِکَ یَوْمٌ صامَهُ الْاَدْعِیاءُ مِنْ آلِ زِیادٍ لِقَتْلِ
الْحُسَیْنِ وَهُوَ یَوْمٌ یَتَشَأَّمُ بِهِ آلُ مُحَمَّدٍ وَیَتَشَأَّمُ بِهِ اَهْلُ الْاِسْلامِ وَالْیَوْمُ الَّذی یَتَشَأَّمُ بِهِ اَهْلُ الْاِسْلامِ لا
یُصامُ وَلا یُتَبَرَّکُ بِهِ وَیَوْمُ الْاِثْنَیْنِ یَوْمُ نَحْسٍ قَبَضَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فیهِ نَبِیَّهُ وَما اُصیبَ آلُ مُحَمَّدٍ اِلّا فی یَوْمِ الْاِثْنَیْنِ
فَتَشَأَّمْنا بِهِ وَتَبَرَّکَ بِهِ عَدُوُّنا وَیَوْمُ عاشُوراءَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ وَتَبَرَّکَ بِهِ ابْنُ مَرْجانَةَ وَتَشَأَّمَ بِهِ آلُ مُحَمَّدٍ فَمَنْ
صامَهُما اَوْ تَبَرَّکَ بِهِما لَقِیَ اللهَ تَبارَکَ وَتَعالی مَمْسُوخَ الْقَلْبِ وَکانَ مَحْشَرُهُ مَعَ الَّذینَ سَنُّوا صَوْمَهُما وَالتَّبَرُّکَ
بِهِما میفرماید از روز عاشورا و روزه داشتن پسر مرجانه پرسش میکنی عاشورا روزیست که در آن روز زنازادگان آل زیاد بشادمانی
قتل حسین علیه السلام روزه گرفتند و این روزیست که آل محمد و اهل اسلام مشئوم شمردند و روزی که اهل اسلام بشئامت فرود
روزه نمیگیرند و مبارک نمیشمارند و روز دوشنبه نیز روز نحس است خداوند در این روز پیغمبر خود را مقبوض داشت و در این روز بر آل محمد مصائب
فرود آمد و ما این روز را مشئوم شمردیم و دشمنان ما مبارک دانستند در روز عاشورا کشته شدن حسین را پسر مرجانه مبارک شمرد و آل
گریهٔ صادق آل محمد در روز عاشورا — محمد مشئوم گرفتند پس کسیکه روزه گیرد در روز عاشورا و روز دوشنبه یا تبرک بجوید بدین دو روز ممسوخ القلب خدا را دیدار خواهد
کرد و محشور خواهد شد با آنان که سنت گرفتند صوم این روز را و بدین دو روز تبرک جستند و دیگر در کتاب مصباح بسنه بعبد الله بن
سنان منتهی میشود میگوید بر ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام در روز عاشورا در آمدم و آنحضرت را آشفته روی و اندوهگین و محزون دیدم
در حالتی که آب چشم مبارکش مانند مروارید بر چهره متساقط بود عرض کردم یا ابن رسول الله خداوند چشم ترا نگریاند این گریه چیست فرمود
مگر نمیدانی در مثل امروز حسین بن علی شهید شد عرض کردم ای سید من در صوم امروز فرمان چیست فَقالَ صُمْهُ مِنْ غَیْرِ تَبْییتٍ وَ
اَفْطِرْهُ مِنْ غَیْرِ تَشْمیتٍ وَلا تَجْعَلْهُ یَوْمَ صَوْمٍ کَمَلاً وَلْیَکُنْ اِفْطارُکَ بَعْدَ صَلوةِ الْعَصْرِ بِساعَةٍ عَلی شَرْبَةٍ مِنْ
ماءٍ فَاِنَّهُ فی مِثْلِ ذلِکَ الْوَقْتِ تَجَلَّتِ الْهَیْجاءُ عَنْ آلِ رَسُولِ اللهِ وَانْکَشَفَتِ الْمَلْحَمَةُ عَنْهُمْ وَفِی الْاَرْضِ مِنْهُمْ
ثَلاثُونَ صَریعاً فی مَوالیهِمْ یَعِزُّ عَلی رَسُولِ اللهِ مَصْرَعُهُمْ وَلَوْ کانَ فِی الدُّنْیا یَوْمَئِذٍ حَیّاً لَکانَ هُوَ الْمُعَزّی بِهِمْ
فرمود روزه بگیر لکن بی آنکه نیت روزه کرده باشی و افطار کن بی آنکه زحمتی دیده باشی و این روز را کاملا یوم صوم بحساب مگیر
و افطار کن ساعتی بعد از نماز دیگر بشربتی آب چه اینوقت مقاتلت آل رسول بنهایت شد و سی تن از بنی هاشم در میدان مقاتلت
بخاک افتادند که قتل ایشان بر رسول خدای عظیم دشوار بود و اگر حیات در جهان بودی از برای هر یک سوگواری نشستی این کلمات را
بگفت و سخت بگریست چندانکه لحیه مبارکش با سرشک مبارکش آلایش دید ثم قالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمّا خَلَقَ النُّورَ خَلَقَهُ
یَوْمَ الْجُمُعَةِ فی تَقْدیرِهِ فی اَوَّلِ یَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضانَ وَخَلَقَ الظُّلْمَةَ فی یَوْمِ الْاَرْبِعاءِ یَوْمِ عاشُوراءَ فی مِثْلِ
ذلِکَ الْیَوْمِ یَعْنِی الْعاشِرَ مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ فی تَقْدیرِهِ وَجَعَلَ لِکُلٍّ مِنْهُما شِرْعَةً وَمِنْهاجاً الی آخر الخبر آنگاه
فرمود خداوند تبارک و تعالی بیافرید نور را در روز جمعه که اول شهر رمضان بود و بیافرید ظلمت را در روز چهارشنبه که عاشر شهر
محرم بود و از برای هر یک طریقی باز داشت

ذکر منزلت شهدا

ذکر معالی و منزلت شهدای ارض کربلا

از جعفر بن محمد علیهما السلام فاضل مجلسی روایت میکند قال المؤمنون یبتلون ثم یمیّزهم الله عنده انّ الله لا یؤمن المؤمنین من بلاء الدنیا و مرائرها ولکن آمنهم من العمی والشقاء فی الآخرة ثم قال کان الحسین بن علی یضع قتلاه بعضهم علی بعض ثم یقول قتلانا قتلی النبیین و آل النبیین فرمود مومنان مبتلا و ممتحن میشوند و ابتلا و امتحان ممیز ایشان است در نزد خداوند و حق جل و علا مومنان را از زحمت بلا و مرارت دنیا ایمن نمیگذارد ولکن در آخرت دستخوش عمی و ضلالت نمیدارد آنگاه فرمود حسین علیه السلام کشتگان خود را در یوم عاشورا بعضی را در کنار بعضی جای میداد و میفرمود شهدای ما منزلت کشتگان پیغمبران و فرزندان پیغمبران دارند و دیگر در کتاب خرایج سند با بو جعفر علیه السلام منتهی میشود قال قال الحسین لاصحابه قبل ان یقتل ان رسول الله قال لی یا بنیّ انک ستساق الی العراق و هی ارض قد التقی بها النبیون و اوصیاء النبیین و هی ارض تدعی عمورا و انک تستشهد بها و یستشهد معک جماعة من اصحابک لا یجدون الم مسّ الحدید و تلا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم یکون الحرب بردا و سلاما علیک و علیهم فابشروا فوالله لئن قتلونا فانّا نرد علی نبینا فرمود حسین علیه السلام قبل از آنکه مقتول شود با اصحاب خویش گفت همانا رسول خدا مرا فرمود ای پسرک من ترا میرانند بجانب عراق و آن ارضی است که انبیا و اوصیا در آنجا یکدیگر را دیدار کرده اند و آن ارضی است که عمورا خوانده اند و تو در آنجا شهید میشوند و از کال شوق ادراک حدت شمشیر نمیکنند آنگاه این آیه مبارکه را تلاوت فرمود یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم آنگاه گفت حرب بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد بود شاد باشید و بشارت کنید سوگند با خدای کاهی که ما کشته شویم نزدیک رسول خدا خواهیم شتافت آنگاه بقرائت این کلمات پرداخت قال ثم امکث ما شاء الله فاکون اول من تنشق الارض عنه فاخرج خرجة توافق ذلک خرجة امیر المؤمنین و قیام قائمنا و حیوة رسول الله ثم لینزلنّ علیّ وفد من السماء من عند الله لم ینزلوا الی الارض قط و لینزلنّ الیّ جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جنود من الملائکة و لینزلنّ محمّد و علیّ و انا و اخی و جمیع من منّ الله علیه فی حمولات من حمولات الرب جمال من نور لم یرکبها مخلوق ثم لیهزنّ محمّد لوائه و لیدفعنّ الی قائمنا مع سیفه ثم انّا نمکث من بعد ذلک ما شاء الله ثم انّ الله یخرج من مسجد الکوفة عینا من دهن و عینا من ماء و عینا من لبن ثم ان امیر المؤمنین یدفع الیّ سیف رسول الله و یبعثنی الی المشرق و المغرب فلا اتی علی عدوّ لله الا اهرقت دمه ولا ادع صنما الا احرقته حتی اقع الی الهند فافتحها و انّ دانیال و یوشع یخرجان الی امیر المؤمنین یقولان صدق الله و رسوله و یبعث معهما الی البصرة سبعین رجلا فیقتلون مقاتلیهم و یبعث بعثا الی الروم فیفتح الله لهم ثم لاقتلنّ کل دابّة حرّم الله لحمها حتی لا یکون علی وجه الارض الا الطیب و اعرض علی الیهود و النصاری و سائر الملل و لاخیّرنّهم بین الاسلام و السیف فمن اسلم مننت علیه و من کره الاسلام اهرق الله دمه و لا یبقی رجل من شیعتنا الا انزل الله الیه ملکا یمسح عن وجهه التراب و یعرّفه ازواجه و منزلته فی الجنة و لا یبقی علی وجه الارض اعمی و لا مقعد و لا مبتلی الا کشف الله عنه بلائه بنا اهل البیت و لینزلنّ البرکة من السماء الی الارض حتی انّ الشجرة لتقصف بما یرید الله فیها من الثمرة و لناکلنّ ثمرة الشتاء فی الصیف و ثمرة الصیف فی الشتاء و ذلک قوله عزّ و جلّ و لو انّ اهل الکتاب آمنوا و اتّقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض ولکن کذّبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون ثم انّ الله لیهب لشیعتنا

کرامة لا یخفی

کرامة لا یخفی علیهم شیء فی الارض و ما کان فیها حتی انّ الرجل منهم یرید ان یعلم علم اهل بیته فیخبرهم بعلم ما یعملون فرمود درنگ میکنم چند که خدا خواهد و اول کس میباشم که زمین بروی شکافته میگردد پس خروج میکنم همانند خروج امیر المؤمنین و قیام قائم ما و حیات رسول خدا آنگاه فرود می آید بر من فرشتگان از حضرت خداوند آنان که هرگز بزمین فرود نشده باشند و نیز فرود میآید بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جماعتی از فرشتگان و همچنان حاضر میشوند محمد و علی و من و برادرم حسن و گروهی از مومنان که خداوند منت میگذارد برایشان از شتران رهوار که ساخته نورند و هیچ آفریده بر آنان سوار نشده است آنگاه محمد با هتزاز می آورد علم خود را و آن علم را با شمشیر خود بقائم آل محمد میسپارد و ما چند که خدای میخواهد بباشیم پس خداوند از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر روان میدارد و امیر المؤمنین شمشیر رسول خدا را با من عطا میکند و مرا بفتح مشرق و مغرب بر می انگیزاند هیچکس از دشمنان خدا با من دوچار نمیشود الا آنکه خون او را بخاک میریزم و با هیچ دشنی و صنمی عبور نمیکنم الا آنکه او را با آتش در میسوزم تا مرز هند را بدینگونه بزیر پی در میسپرم همانا دانیال و یوشع در حضرت امیر المؤمنین حاضر میشوند و عرض میکنند صدق الله و رسوله ایشان را با هفتاد مرد بفتح بصره مامور میدارد پس میروند و قتال میدهند و جماعتی را بگشادن روم فرمان میدهد و خداوند روم را بدست ایشان میگشاید آنگاه میکشم هر دابه حرام گوشت و در روی زمین جز طیب و پاکیزه بجای نمیگذارم و بر یهود و نصاری و اهالی دیگر ملل عبور میدهم و ایشان را مختار میسازم در قبول اسلام و ضرب صمصام پس هر کس مسلمانی گرفت منت بر او میگذارم و اگر نه با شمشیر خونش بخاک میریزم و از شیعیان ما کس بجای نمیماند الا آنکه از جانب خدای فرشته نزد او می آید و گرد از چهره او میزداید و او را مسح میفرماید و میشناساند او را از ازواج او و از منزلت و مکانت او را در بهشت و هیچ کوری و زمنی در زمین نمیماند الا آنکه خداوند از برکت ما اهل بیت او را شفا میدهد و رحمت و برکت فرود می آید از آسمان بروی ارض چند که شاخهای اشجار از کثرت بار فرو میشکند و مردمان در صیف میوه شتا بدست میکنند و در شتا میوه صیف حبتنا میفرمایند این همان برکت است که خداوند میفرماید اگر اهل کتاب ایمان آورند و پرهیزکار باشند میگشاییم ابواب برکات را بر روی ایشان از زمین و آسمان لکن از در کذب بیرون میشوند و بصنعت خود ماخوذ میگردند آنگاه خداوند عطا میکند شیعیان ما را کرامتی که پوشیده نمیماند هیچ چیز بر ایشان چند که آرزو میکند مرد که عالم شود بر علم اهل بیت و دانا میشوند بعلمی که میدانند

در کفر قتله حسین علیه السلام

و دیگر در کامل الزیاره در باب کفر قتله حسین علیه السلام و اخبار انبیای سلف از کفر قاتلان آنحضرت در وصیت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از برای بنی اسرائیل مسطور است میفرماید العنوا قاتله و ان ادرکتم ایّامه فلا تجلسوا عنه فانّ الشهید معه کالشهید مع الانبیاء مقبل غیر مدبر یعنی لعن کنید بر قاتل حسین علیه السلام و اگر روزگار او را دریابید از نصرت او تقاعد نورزید زیرا که شهید در رکاب او مانند شهید یست که در خدمت پیغمبران بدرجه شهادت رسیده باشد

فضیلت حسین بر سایر شهدا

و دیگر در اکمال الدین سند با ابن نباته پیوسته میشود و او از علی علیه السلام حدیث میکند که فرمود و خیر الخلق و سیّدهم بعد الحسن ابنی اخوه الحسین المظلوم بعد اخیه المقتول فی ارض کرب و بلاء الا و انّه و اصحابه من سادة الشهداء یوم القیمة میفرماید بهترین خلق و مولای خلق بعد از فرزند من حسن برادرش حسین مظلوم است بعد از برادرش آن مقتول در ارض کرب و بلا همانا او و اصحاب او مولای دیگر شهیدانند در روز قیامت و دیگر در علل الشرایع و امالی صدوق در حدیث میثم تمار میفرماید یا جبلة اعلمی انّ الحسین بن علی سیّد الشهداء یوم القیمة و لاصحابه علی سائر الشهداء فضلا و درجة یعنی ای جبله بدانکه حسین علیه السلام در روز قیامت مولای شهیدانست و اصحاب آنحضرت را نیز بر دیگر شهیدان فضیلتی و درجتی دیگر است

زیارت قبر حسین علیه السلام

در فضیلت زیارت قبر حسین بن علی علیهما السلام

زیارت ملائکه

در مناقب ابن شهرآشوب از اسحق بن عمار مرویست قال الصادق علیه السلام لیس ملک فی السموات و الارض الا و هم یسئلون الله تعالی ان یأذن لهم فی زیارة قبر الحسین بن علی علیهما السلام ففوج ینزل و فوج یعرج الفردوس میفرماید فرشته در آسمانها و زمینها نیست لا آنکه از خدای مسئلت مینماید تا رخصت بدست کنند و بزیارت قبر حسین حاضر شوند و همواره فوجی از فرشتگان فرود می آیند و فوجی بجانب فردوس فراز میگیرند

زیارت موسی قبر حسین را

و نیز از دیلمی مرویست قال النبی صلی الله علیه و آله ان موسی بن عمران سئل ربه زیارة قبر الحسین بن علی علیهما السلام فزاره فی سبعین الفا من الملائکة رسول خدای میفرماید موسی بن عمران از خدای مسئلت نماید زیارت قبر حسین را و با هفتاد هزار فرشته بزیارت قبر آنحضرت حاضر خواهد شد

ملائکه ملازم قبر حسین

و دیگر ابان بن تغلب از صادق آل محمد حدیث میکند قال وکل الله بقبر الحسین علیه السلام اربعة آلاف ملک شعث غبر یبکونه الی یوم القیمة فمن زاره عارفا بحقه شیعوه حتی یبلغوه مأمنه و ان مرض عادوه غدوة و عشیا و اذا مات شهدوا جنازته و استغفروا له الی یوم القیمة میفرماید خداوند چهار هزار فرشته پراکنده موی گرد آلود روی ابر قبر حسین علیه السلام کاشته و ایشان تا روز قیامت بر آنحضرت میگریند و کسی که بزیارت قبر حسین عارفا بحقه حاضر میشود چون مراجعت میکند شایعت میکنند او را تا گاهی که بموطن و مامنش برسانند و اگر مریض شود هر صبح و شام او را عیادت کنند و اگر گوش فرا رسد در تشییع جنازه او حاضر شوند و تا روز قیامت از برای او استغفار کنند

دفع بلیات از زیارت قبر حسین

و دیگر محمد باقر علیه السلام میفرماید مروا شیعتنا بزیارة قبر الحسین فان زیارته تدفع الهدم و الحرق و الغرق و اکل السبع و زیارته مفترضة علی من اقر بالامامة من الله فرمان کنید شیعیان ما را بزیارت قبر حسین زیرا که زیارت آنحضرت نمیگذارد ویرانی بر سر کس فرود آید یا پایمال حرق و غرق شود و اگر نه درندگان بدو دست یابند و زیارت او از جانب خدای واجبست بر هر کس که اقرار بامامت آنحضرت نموده

آمد شد ملائکه در قبر حسین

و دیگر از اسحق بن عمار مرویست که قال الصادق علیه السلام ما بین قبر الحسین الی السماء السابعة مختلف الملائکة میفرماید از قبر حسین تا آسمان هفتم همواره فرشتگان ادراک زیارت آنحضرت را در فراز و فرودند

برابری زیارت حسین با هفتاد حج از حجهای پیغمبر

حضرت کاظم علیه السلام میفرماید من زار قبر الحسین عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر یعنی هر کس زیارت کند قبر حسین را و شناسای حق او باشد خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و نیز صادق آل محمد میفرماید کان الحسین صلوات الله علیه ذات یوم فی حجر النبی یلاعبه و یضاحکه فقالت عائشة ما اشد اعجابک بهذا الصبی فقال لها ویلک و کیف لا احبه و لا اعجب به و هو ثمرة فؤادی و قرة عینی اما ان امتی ستقتله فمن زاره بعد وفاته کتب الله له حجة من حججی قالت یا رسول الله حجة من حججک قال نعم حجتین من حججی قالت حجتین من حججک قال نعم و ثلثة قال فلم تزل تزاده و یزید و یضعف حتی بلغ سبعین حجة من حجج رسول الله باعمارها صلی الله علیه و آله یعنی حسین علیه السلام یکروز در کنار رسول خدای بود و آنحضرت با او ملاعبه و مضاحکه میفرمود عایشه گفت چه بسیار شگفت میدارد حب این کودک ترا فرمود وای بر تو چگونه دوست ندارم او را و شگفتی نگیرم بدو و حال آنکه میوه دل من و روشنی چشم منست امت من او را شهید کنند و کسی که زیارت کند او را بعد از وفات او خداوند ثواب حجی از حجهای من در نامه اعمال او رقم کند عرض کرد ثواب حجی از حجهای تو فرمود ثواب دو حج از حجهای من شگفتی عایشه افزون گشت عرض کرد ثواب دو حج فرمود سه حج بدینگونه رسول خدای بیفزود و عایشه در هر فرودنی شگفتی افزون آورد تا گاهی که رسول خدای فرمود هر کس زیارت کند قبر حسین را خداوند ثواب هفتاد حج از حجهای من با عمره در کتاب عمل او مکتوب دارد ثم قال یا عائشة من اراد الله له الخیر قذف فی قلبه حب الحسین و حب زیارته و من زار الحسین عارفا بحقه کتبه الله فی اعلا علیین مع

الملائکة

الملائکة المقربین فرمود ای عایشه کسی را که خداوند از بهر او خیر بخواهد حب حسین و حب زیارت حسین را در قلب او جای افکند و کسی که زیارت کند حسین را عارفا بحقه نام او در اعلا علیین با ملائکه مقربین مکتوب میگردد

زایر حسین خدا را زیارت کرده باشد

و دیگر در رساله مقنعه و مزار کلینی سند برضا علیه السلام منتهی میشود قال من زار قبر ابی عبد الله الحسین علیه السلام بشط الفرات کان کمن زار الله فوق عرشه میفرماید کسی که زیارت کند قبر حسین علیه السلام را در کنار شط فرات چنانست که در فراز عرش خداوند تبارک و تعالی را زیارت کرده باشد

تتمه حدیث ام ایمن

و دیگر از این پیش هنگام کوچ دادن اهل بیت را از کربلا بکوفه و عبور ایشان در قتلگاه تقریر زینب کبری را در حدیث ام ایمن با سید سجاد علیه السلام شرحی رقم کردم و وعده نهادم که ذیل آن حدیث را در جای خود خواهم نگاشت اکنون آن وعده وفا کرده می آید همانا سخن درین بنشانیدیم که جبرئیل با رسول خدای عرض کرد که بعد از شهادت حسین علیه السلام دریاها بتلاطم می افتند و آسمانها توفیدن میگیرند تا چرا اذیت ترا ذلیل کردند و حرمت ترا پاس نداشتند این وقت در جمله آفرینش شیئی بجای نمیماند الا آنکه از خدای مسئلت مینماید تا رخصت یابد در نصرت اهل بیت تو که همگان بعد از تو حجت خدایند بر خلق خدا فیوحی الله الی السموات و الارض و الجبال و البحار و من فیهن انی انا الله الملک القادر الذی لا یفوته هارب و لا یعجزه ممتنع و انا اقدر فیه علی الانتصار و الانتقام و عزتی و جلالی لاعذبن من وتر رسولی و صفیی و انتهک حرمته و قتل عترته و نبذ عهده و ظلم اهله عذابا لا اعذبه احدا من العالمین یعنی بهنگام خداوند وحی میفرستد بسوی آسمانها و زمینها و کوهسارها و دریاها و هر آفریده که سکنه این اماکن اند که منم خداوند آن پادشاه قادر غالبم که هیچ هارب از من غایب نشود و هیچ واقعی و مانعی مرا عاجز نکند و قدرت من از هر آفریده افزونست در نصرت اولیا و انتقام اعدا سوگند بعزت من و جلال من چنان عذاب خواهم کرد کسی که بیازرد پیغمبر مرا و صفی مرا و بدرید استار حشمت و حرمت او را و بکشت عترت او را و برتافت عهد او را و ستم کرد اهل بیت او را که هیچ آفریده را عذاب نکرده باشم این هنگام ضجیج فرشتگان سموات و ارضین در لعن دشمنان و ستمکاران اهل بیت بالا گرفت همانا این شهیدان اهل بیت را چون وقت فرا رسد خداوند تبارک و تعالی بدست خود جان ایشان را مقبوض دارد و فرشتگان از آسمان هفتم با اوانی یاقوت و زمرد که از آب حیات سرشار باشد فرود آیند و حلی و حلل بهشت و طیب و عطر بهشتی با خود فرود آرند پس جسد ایشان را بدان آب غسل دهند و بدان حلل بپوشانند و بدان طیب حنوط کنند و فرشتگان فوجی از پس فوجی و صفی از پس صفی بر ایشان صلوات فرستند و همچنان جبرئیل عرض کرد که ای محمد خداوند قومی از امت ترا که شناخته کافران نیستند و شریک در خون فرزند تو بگفتار و کردار نشده اند برمی انگیزاند تا علامتی بر قبر سید الشهداء علیه السلام منصوب میدارند تا آن علامت مؤمنان را بر زیارت آن قبر مطهر دلالت کند و فرشتگان خداوند از هر آسمانی صد هزار کس در هر روز و شبی بر آن قبر مطهر پره زنند و بر سید الشهدا صلوات فرستند و خدای را تسبیح گویند و از برای زایران آنحضرت استغفار کنند و از برای تقرب خداوند و قربت حضرت تو اسامی زایران و پدران ایشان و خویشاوندان ایشان و امصار و بلدان ایشان را رقم کنند و از جبین زایر نور عرش خداوند طلیعه آشکار کند که اینست زایر قبر سید الشهداء و پسر بهترین انبیا و در روز قیامت آن نور از چهره زایر چنان ساطع شود که چشمها را بر باید و بدان شناخته اهل محشر گردد و همچنان جبرئیل عرض میکند ای محمد گویا می بینم ترا در میان خود و میکائیل و علی علیه السلام از پیش روی ماست و با ما چندان از فرشتگان خدا باشند که از حوصله حساب افزونست و ما بدلالت این نور التقاط و اختیار میکنیم زایران قبر حسین را و خداوند ایشان را از هول قیامت و هیبت نشر نجات میدهد اینست عطای خداوند در حق زایر قبر تو ای محمد و زایر قبر برادرت علی و زایر قبر فرزندانت حسن و حسین و زود باشد که جماعتی از امت تو که سزاوار لعن و سخط خداوندند تا هر قادرند تصمیم عزم میدهند که علامت قبر و آثار مضجع سید الشهدا را

محو ومنهدم سازند وخدای تبارک وتعالی دست ایشانرا از وصول این آرزو کوتاه میدارد رسول خدا فرمود من بدین مصایب گریستم
وهمواره اندوهگین ومحزون زیستم زینب کبری علیها السلام میفرماید گاهی که پدرم امیرالمؤمنین را دیدم که از ضرب ابن ملجم لعنه الله آثار
مرگ از چهره مبارکش پدید میشود عرض کردم ای پدر ام ایمن این حدیث را بدین شرح با من خبر داد دوست میدارم که از زبان مبارکت
بشنوم فقال یا بنیة الحدیث کما حدثتک ام ایمن وکانی بک وببنات اهلک لسبایا بهذا البلد اذلاء خاشعین
تخافون ان یتخطفکم الناس فصبرا صبرا فوالذی فلق الحبة وبرء النسمة ما لله علی ظهر الارض یومئذ
ولی غیرکم وغیر محبیکم وشیعتکم ولقد قال لنا رسول الله حین اخبرنا بهذا الخبر ان ابلیس فی ذلک الیوم
یطیر فرحا فیجول الارض کلها فی شیاطینه وعفاریته فیقول یا معشر الشیاطین قد ادرکنا من ذریة آدم
الطلب وبلغنا فی هلاکهم الغایة واورثناهم النار الا من اعتصم بهذه العصابة فاجعلوا شغلکم بتشکیک
الناس فیهم وحملهم علی عداوتهم واغرائهم بهم واولیائهم حتی تستحکموا ضلالة الخلق وکفرهم ولا ینجو منهم
ناج ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه وهو کذوب انه لا ینفع مع عداوتکم عمل صالح ولا یضر مع محبتکم وموالاتکم
ذنب غیر الکبائر فرمود ای دختر من ام ایمن این حدیث سخن بصدق کرده گویا می بینم ترا ودختران اهل بیت را که درین شهر کوفه اسیر آیند
وخوار وخائف از زبان مردم پس صبر کنید وشکیبائی جوئید سوگند بدان کس که حبات را بشکافت ومخلوقات را بیافرید که نخواهد بود در آن روز
در روی زمین خداوند را دوستی غیر از شما ودوستان شما وشیعیان شما همانا رسول خدای که ما را اخبار میکرد بدین خبر فرمود در آنروز
شیطان از در شادی وفرحت پرواز میکند در روی ارض با شیاطین وعفاریت خود وندا در میدهد که ای معشر شیاطین همانا باز جستیم کین
خود را از اولاد آدم وادراک نمودیم منتهای متمنیات خود را وبر گردن آرزو سوار شدیم وهمگان را بهره آتش ساختیم الا آنانکه چنگ
در دامن اهل بیت زدند پس بکوشید تا مردمان را در حق ایشان بشبهه اندازید وبعداوت ایشان بکارید تا محکم شود کفر وضلالت در میان
مردمان وهیچکس رستگاری بدست نکند آنگاه فرمود اگر چند شیطان دروغزن وکذابست این سخن را که رستگاری بتولای اهل
بیت است از در صدق آورده همانا با عداوت شما اهل بیت هیچ عبادتی ناجی نیست وبا محبت شما هیچ معصیتی زیان نکند غیر از کبایر
زاید میگوید چون علی بن الحسین صلوات الله علیهما از تقریر این حدیث بپرداخت قال خذه الیک اما لو ضربت فی طلبه
آباط الابل حولا لکان قلیلا فرمود نگاهدار این حدیث را ودانسته باش که اگر یکسال در طلب آن پای بر پهلوی شتر زنی وبتعجیل
کنی هنوز کاری نکرده باشی بلکه این عجلت قلیل رحمتی است در ادراک آن ودیگر طریحی در منتخب خویش از ابن وهب روایت میکند میگوید روز
عاشورا بر جعفر صادق علیه السلام درآمدم وآنحضرت در محراب ساجد بود ومیگریست وقرائت میفرمود این دعا را من بنشستم وگوش فرا داشتم

دعای جعفر صادق علیه السلام روز عاشورا

میفرمود اللهم یا من خصنا بالکرامة ووعدنا الشفاعة وحملنا الرسالة وجعلنا ورثة الانبیاء وختم بنا الامم
السالفة وخصنا بالوصیة واعطانا علم ما مضی وما بقی وجعل افئدة من الناس تهوی الینا اغفرلی ولاخوانی
ولزوار ابی عبدالله الحسین الذین انفقوا اموالهم فی حبه واشخصوا ابدانهم رغبة فی برنا ورجاء لما عندک
فی صلتنا وسرورا ادخلوه علی نبیک محمد واجابة منهم لامرنا وغیظا ادخلوه علی عدونا ارادوا بذلک
رضوانک اللهم فکافهم عنا بالرضوان واکلاهم باللیل والنهار واخلفهم فی اهالیهم واولادهم الذین خلفوا احسن
الخلف واکفهم شر کل جبار عنید وکل ضعیف من خلقک وشدید وشر شیاطین الجن والانس واعطهم افضل
ما املوه منک فی غربتهم عن اوطانهم وما آثرونا علی ابنائهم واهالیهم وقراباتهم اللهم ان اعدائنا عابوا

علینا خروجهم فلم ینههم ذلک عن النهوض والشخوص الینا خلافا منهم علی من خالفنا اللهم فارحم تلک الوجوه
التی غیرتها الشمس وارحم تلک الخدود التی تقلبت علی قبر ابی عبدالله وارحم تلک الاعین التی جرت دموعها
رحمة لنا وارحم تلک القلوب التی جزعت واحترقت لنا وارحم تلک الصرخة التی کانت لنا اللهم
انی استودعک تلک الانفس وتلک الابدان حتی ترویهم من الحوض یوم العطش الاکبر وتدخلهم الجنة وتسهل
علیهم الحساب انک انت الکریم الوهاب میفرماید ای پروردگار من تو ما را برگزیدی بکرامت ورخصت فرمودی بشفاعت
وفرمان دادی برسالت وبهره مند ساختی بمیراث انبیا وروزگار امم سالفه را با ما ختم نمودی وخاتم برنهادی وسیادت اوصیا را با ما
مثال دادی وعطا فرمودی ما را علم ما کان وما یکون را ودلهای مردم را با ما مایل فرمودی پروردگارا بیامرز ما را وبرادران ما را وزوار
ابی عبدالله الحسین را آنان که اموال خود را در راه او بذل نمودند وتنهای خود را در محبت ما زحمت افکندند بامیدی که قربت ما موجب
رضای تست وشادخاطر ساختند پیغمبر ترا وخشم آگین نمودند دشمنان ما را واینجمله در طلب جنت تو کردند ای پروردگار من ایشانرا در
رضوان خود جای ده وشبانروز نگران باش ومخلف ایشان در خانواده ایشان فرزندان نیکو ومحفوظ بدار ایشانرا از شر ستمکاران و
شر جن وانس وعطا کن ایشانرا افزون از آنچه خود آرزو کرده اند ونگران باش غربت ایشانرا از اوطان ایشان وزیادت آنکه برگزیده اند ما را
بر فرزندان وخویشاوندان خود ای پروردگار من دشمنان ما عیب شمردند وشنعت کردند خروج ایشانرا در طلب ما وایشان سخن آنجماعت را
وقعی ننهادند واز طلب ما باز نه ایستادند ای پروردگار من رحم کن این رویها را که تقدیم تقبیل قبر ابی عبدالله نموده اند رحم کن آن چشمها را که در مصایب
ما سرشک بارید رحم کن آن دلها را که در محبت ما محزون گشته رحم کن جراحتی را که در هوای ما پدید شده ای پروردگار من بودیعت میسپارم
نفوس ایشان وتنهای ایشانرا با تو که سیراب کنی از حوض کوثر روزی که مردمان عظیم تشنه باشند ودر بهشت جای دهی ایشانرا وحساب را
بر ایشان آسان بگیری تو ای خداوند بخشنده چون دعای آنحضرت در حق اهل ایمان وزائرین حسین علیه السلام بنهایت شد وسر از سجده
برداشت با روی گردآلود وآب چشمش چون مروارید تر بر چهره روان بود ابن وهب نزدیک شد وسلام داد وعرض کرد ای سید من خداوند
چشم ترا نگریاند از چه میگریی فرمود مگر نمیدانی که در مثل امروز جد من حسین را مقتول ساختند ابن وهب نیز بگریست وعرض کرد چه باید کرد
درین روز قال یا ابن وهب زر الحسین من بعید اقصی ومن قریب ادنی وجدد الحزن علیه واکثر البکاء
والشجو له فرمود ای پسر وهب زیارت کن حسین را از دور ونزدیک وتجدید کن در مصایب او حزن واندوه را وچندانکه توانی از گریستن
خویشتن داری مکن عرض کرد ای مولای من این دعا در حالتی که ساجد بودی در حق زوار حسین فرمودی چنان دانم آنانرا که گاهی در حق
معرفت حق نزده باشند نیز از آتش دوزخ زیان نبینند سوگند با خدای آرزومندم که در زیارت حسین سبقت گیرم بر زیارت حج فرمود چه باز
میدارد ترا از زیارت حسین دست باز مدار عرض کردم جانم فدای تو باد تا من دعای ترا در حق زوار حسین نشنیدم فضیلت آنرا بدین مبلغ
ندانستم فرمود ای پسر وهب آنان که در آسمان در حق زایران حسین دعا میکنند افزون از آنانند که در زمین دعا گویند بپرهیز از آنکه از خوف
کسی دست از زیارت حسین باز داری وکسی که از خوف ترک زیارت او گوید هر ساعت بر حسرت وندامت خویش بیفزاید چندانکه بعد از
مرگ آرزومند شود که قبر او را بزیارتگاه در اندازد فقال یا ابن وهب اما تحب ان یری الله شخصک اما تحب ان تکون غدا
ممن یصافح رسول الله یوم القیمة فرمود ای پسر وهب آیا دوست نمیداری که خدایرا دیدار کنی آیا دوست نمیداری که فردای
قیامت با رسول خدا مصافحه کنی عرض کردم مولای من با صوم عاشورا من چه میفرمائی فرمود صوم کامل بر خویشتن حمل مکن وساعتی
بعد از عصر بشربتی آب افطار کن چه در این ساعت مقاتلت اهل بیت بنهایت رسید وسی تن از بنی هاشم مقتول شد که قتل هر یک بر رسول

خدای دشوار بود و اگر رسول خدای زنده بودی در عزای هر یک بسوگواری بنشستی و آنروز را آخرین و کئیب بپای بردی ابن وهب اقتضا
بدانحضرت نمود و دیگر دیلمی در کتاب فردوس رقم کرده که امیرالمؤمنین علی علیه السلام خبر داد که موسی بن عمران از خداوند یزدان مسئلت
نمود که برادرش هرون را بیامرز و خداوند او را وحی فرستاد که مسئلت ترا در حق اولین و آخرین باجابت مقرون میدارم جز در حق قاتلان
حسین بن علی علیهما السلام که البته از ایشان انتقام خواهم کشید و نیز فرمود که موسی بن عمران مسئلت کرد که او را بزیارت قبر حسین برخوردار
فرماید خداوند او را اجابت کرد تا با هفتاد هزار فرشته بزیارت آنحضرت حاضر شد و دیگر در کامل الزیاره از حضرت باقر علیه السلام مرویست
که در آمد حسین بر رسول خدا آنحضرت امیرالمؤمنین را فرمود نگاه دار حسین را و خویشتن را بر او افکند و او را ببوسید و میگریست حسین عرض
کرد ای پدر این گریه چیست فرمود میبوسم مواضع تیر و شمشیر را و میگریم عرض کرد مرا میکشند فرمود سوگند با خدا ترا و پدر و برادر ترا خواهند

لعنت پیغمبر بر قاتله حسین

کشت عرض کرد مقتل ما از یکدیگر جدا می افتد فرمود جدا خواهد بود عرض کرد پس کیست از امت تو که ما را زیارت کند فرمود زیارت
نمیکند مرا و ترا و پدر و برادر ترا الا الصدیقون از امت من و دیگر در تفسیر فرات از صادق آل محمد مرویست که وقتی رسول خدا حسین را
از کنار فاطمه مأخوذ داشت و فرمود خداوند لعنت کند کشندهٔ ترا و آنان که ترا از جامه عریان کنند و بداندیش تو باشند و خداوند قضا
کند در میان من و آنان که بر زیان تو میان بندند فاطمه عرض کرد ای پدر این چه سخن است که گوش میدارم فرمود ای دختر یاد میدارم مصایبی
که بعد از من و تو بر حسین فرود می آید و او در میان جماعتی چون ستارگان آسمان باشد و همگان طریق قتل او سپارند گویا نگرانم لشکرگاه
ایشان و محط رحال ایشان را فاطمه عرض کرد آن کجا و کدام زمین است فرمود زمین کربلا که موضع کرب و بلاست بپرده شوند اشرار امت
بر ایشان جماعتی که اگر اهل آسمانها و زمینها شفاعت یکتن از ایشان را تقدیم کند در حضرت حق پذیرفته نشود و آن جماعت جاودانه در دوزخ
جای کنند فاطمه گفت ای پدر این پسر را می کشند فرمود چنان بکشند که پیش از وی هیچ آفریده را نکشته باشند و بگریند بر او آسمانها
و زمینها و فرشتگان و جانوران صحرا و ماهیان دریا و گیاه زارها و کوهسارها و هر یک از اینجمله اگر رخصت داشتند آفریده را زنده نمیگذاشتند
همانا بزیارت حسین حاضر شوند جماعتی که حق شناس تر از ایشان کس نباشد و حق ما را نیکوتر از ایشان کس بپای ندارد و ایشانند مصابیح ظلمت
ظلم و جفا و ایشانند شفیعان روز جزا و ایشانند که بر حوض من در آیند و من ایشان را از سیمای ایشان باز دانم و در قیامت که اهل هر ملت
پیشوای خود را طلب کند ایشان جز ما را نخوانند و ایشانند بقای رونق زمین چه با برکت ایشان باران فرود آید فاطمه عرض کرد ای پدر
انا لله و انا الیه راجعون و بهای های بگریست پیغمبر فرمود ای فاطمه فاضلتر و بهتر اهل بهشت شهیدانند که در راه خدا بذل جان کرده باشند
و بوعدهٔ خداوند بهشت خاص ایشانست و آنچه در نزد خداست فاضلتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و در راه خدا قتیل طعان و ضراب
فاضلتر است از مرده در جامهٔ خواب و آنکس که بشهادتش قضا رفته البته طریق مقتل خویش گیرد و اگر نه زود باشد که بمیرد هان ای فاطمه دختر
محمد دوست نمیداری که روز بازپرس امر تو مطاع باشد آیا دوست نمیداری که پسر تو از جملهٔ حملهٔ عرش باشد آیا راضی نیستی که شفاعت
خاص پدر تو باشد آیا راضی نیستی که شوهر تو برانند دشمنان خویش را از حوض کوثر و سیراب کند دوستان خود را روزی که مردمان بجمله
عطشان باشند آیا رضامند نه ای که شوهر تو حاکم نار باشد هر کرا بخواهد از آتش برهاند و اگر نه بجای ماند آیا راضی نیستی که فرشتگان
آسمان بسوی تو نگران باشند تا بدانچه فرمان کنی فرمانپذیر شوند و چشم بر شوهر تو گمارند و انتظار فرمان برند و شوهر تو خصمی کند با دشمن خود
و تو دیدار کنی که خداوند چگونه انتقام کشد از قاتلان پسر تو و قاتلان شوهر تو و تمام شود حجت شوهر تو بر اعدا و اطاعت کند آتش جهنم شوهر
ترا آیا راضی نیستی که فرشتگان بگریند بر پسر تو آیا راضی نیستی که هر که بزیارت حسین رود در ضمان خدا باشد و چنان باشد که حج
بیت الله کرده باشد و عمره گذارده باشد و از رحمت خدا یکچشم زد بی بهره نباشد و چندانکه زنده بود فرشتگان حفظ او را دعا کنند

وچون بمیرد

و چون بمیرد شهید مرده باشد چون سخن بدینجا آمد فاطمه عرض کرد ای پدر رضا دادم و توکل کردم بر خدا پس رسول خدا دست بر سینه و دیدهٔ

بقای امامت در ذریهٔ حسین

فاطمه کشید و فرمود من و شوهر تو و تو و پسران تو در مکانی باشیم که روشن شود چشم تو و شاد شود دل تو و دیگر در امالی شیخ طوسی از محمد بن
مسلم مرویست میگوید از جعفر صادق و محمد باقر علیهما السلام شنیدم که فرمودند خداوند در ازای قتل حسین امامت را در ذریهٔ آنحضرت
نهاد و شفا را در تربت او و اجابت دعا را در نزد قبر او و مدت ذهاب و ایاب زایران او را در عمر ایشان بحساب نگیرد محمد بن مسلم در
حضرت صادق عرض کرد که زایر حسین را چون ادراک اینمراتب تواند بود مکانت و منزلت آنحضرت چگونه باشد فرمود خداوند او را
با پیغمبر ملحق ساخت و این آیه مبارکه را قرائت نمود وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ یعنی

در ثواب زیارت

آنان که ایمان آوردند و پیروی کردند در ایمان ذریهٔ ایشان ایشان را پس ملحق سازیم با ایشان ذریهٔ ایشان را و دیگر در کامل الزیاره
مرقوم است که صادق آل محمد علیه السلام با حسین بن ثویر بن ابی فاخته فرمود ای حسین هر که بزیارت قبر حسین بن علی بیرون
شود اگر پیاده میرود بهر گامی که بر میدارد خداوند حسنه در دفتر اعمال او میگذارد و سیئه محو میفرماید و چون در حایر شود در شمار رستگاران

آرزوی اهل محشر که در زمرهٔ زایران باشند

باشد و گاهی که مراجعت کند فرشتهٔ خداوند او را گوید که رسول خدا ترا سلام میرساند و میفرماید اِسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ یعنی گناهی که از این
پیش کردی معفو گشت اکنون خویشتن را دریاب که از این پس آلوده گناهی نباشی و نیز حضرت صادق میفرماید که در قیامت

در فضیلت زیارت حسین

نیست کسی که تمنا نکند که در شمار زایران حسین باشد و نگوید کاش من از زایران آنحضرت بودم و همچنان در کامل الزیاره مسطور است
که حضرت صادق علیه السلام عبدالله بن حماد بصری را فرمود که فضیلتی است در نزدیکی شما که از برای هیچ آفریده نیست و گمان
نمیکنم که شما حق معرفت آنرا ادراک کرده باشید و ادای حق آن نموده باشید چه ادراک آن فضیلت خاص اهلی است که خداوند بر ایشان
عنایت فرموده و رحمتی است که از پیش در حق ایشان قضا رفته حماد عرض کرد جان من فدای تو باد این چه فضیلت است که صفت
کردی و نام نبردی فرمود زیارت جدم حسین بن علی علیهما السلام که غریب در ارض غربت فرو شد میگرید بر او زایر او و محزون میشود
محروم از زیارت او و جزع میکند هر که دیدار نکند خویشاوندان او را که در تحت قدم او ودیعه خاک اند و در آن ارض بیکباره و میان او را
حمیمی و حلیفی نیست دشمنان او حق او را غصب کردند و بر او بتاختند و او را مقتول ساختند و جسد مبارکش را در کنام درندگان انداختند
از پس آنکه او را منع از آب فرات کردند آن آب که تا کلاب نوشیدند و حقوق رسول خدا را در بارهٔ او نگران نشدند و او را در زمینی
وحشت انگیز و دهشت آمیز بجای گذاشتند در مکانیکه کس تقدیم حضرت او نکند الا کسی که خداوند او را ممتحن داشته و حقوق ما را با او مکشوف
فرموده حماد عرض کرد جان فدای تو باد من همواره بزیارت آنحضرت حاضر میشدم تا گاهی که آلودهٔ خدمت سلاطین گشتم و
ضمانت حفظ اموال ایشان بر ذمت من افتاد از آنوقت از در تقیه آن زیارت را ترک گفتم با اینکه بر فضیلت آن دانایم حضرت صادق علیه
السلام فرمود آیا میدانی بهرهٔ زایر آنحضرت چیست عرض کرد ندانم فرمود خداوند مباهات با او بر فرشتگان آسمان و بر ماست که از
برای او طلب رحمت کنیم هر صبح و شام همانا پدرم محمد باقر خبر داد مرا که از روز شهادت آنحضرت خالی نماند مضجع او از فرشته و جن
و انس و اگر نه وحش و طیر بلکه همه آفرینش غبطه میخورند بر زایر او و مسح میکنند او را باشد که بر او نظر خیر افکند چه نظاره آن قبر مبارک کرده باشد
آنگاه فرمود بمن رسیده که از نواحی کوفه و دیگر اراضی جماعتی زنان و مردان بزیارت آنحضرت حاضر میشوند و در نیمهٔ شعبان بعضی بقرائت
قرآن میپردازند و گروهی بقصهٔ شهادت روز میبرند و جمعی مرثیه خوانند و زنان مینالند و ندبه و نوحه مینمایند حماد گفت چنین است و من خود
بدین صفت دیده باشم فرمود حمد خدای را که برانگیخت جماعتی را که ما را مدح گویند و بر ما مرثیه خوانند و دشمنان ما را بسرزنش و شناعت

حدیث ابوحمزهٔ ثمالی که بزیارت رفت

یاد کنند و دیگر از ابوحمزهٔ ثمالی مرویست میگوید در آخر زمان بنی مروان برای زیارت قبر حسین علیه السلام از کوفه از بیم بنی امیه در قریه

نزدیک بکربلا در رفتم و بودم تا شب بنیمه رسید پس آهنگ زیارت بیرون شدم و چون راه نزدیک کردم مردی بر من درآمد
و گفت بازشو که زیارت تو مقبول است من خوفناک بازشدم چون صبح نزدیک شد دیگرباره روان شدم آمد دیگرباره ظاهر شد
و گفت بازشو که راه نتوانی یافت گفتم عافاک الله من از کوفه قصد زیارت کرده‌ام و بیم دارم که چون روز برآید بنی امیه مرا بقتل رسانند
گفت ساعتی درنگ میکن چه موسی بن عمران زیارت قبر حسین را از خدای مسئلت کرده و اجازت یافته با هفتاد هزار فرشته
فرود شد از اول شب تا سپیده دم مجاور قبر بند و بامدادان عروج میفرمایند گفتم تو چه کسی گفت من یکتن از آن فرشتگانم که بحراست
قبر حسین و استغفار از برای زوار او ماموریم من بهشیانه بازشدم و چون سپیده برآمد برفتم و زیارت کردم و بر قاتلان او نفرین *در ثواب زیارت*
فرستادم و نماز صبح بگذاشتم و از خوف اهل شام بعجلت تمام بکوفه شتافتم و دیگر در کامل الزیاره صفوان جمال از صادق آل محمد علیه
السلام حدیث میکند که فرمود کمتر چیزی که زایر سید الشهداء ماخوذ میدارد آنست که در دفتر اعمال او گناه او یکی بشمار میرود و هر یک
از حسنه او را هزار هزار حسنه مکتوب میدارند ای صفوان بشارت باد ترا که فرشتگان چند خداوند است که چوبهای نور بدست کرده‌اند
کاهی که فرشتگان حفظه خواهند گناه زایر حسین علیه السلام را رقم کنند گویند دست باز دارید و چون خواهند حسنه او را ثبت کنند گویند *ترک زیارت حسین جفا بدوست*
بنویسید اُولٰئِکَ الَّذینَ یُبَدِّلُ اللهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ و دیگر در کتاب ثواب الاعمال حنان بن سدیر میگوید جعفر صادق ما را
فرمود جفا مکنید حسین را یعنی زیارت کنید چه او سید الشهداء و سید شباب اهل جنت است و دیگر علی بن اسباط از زراره روایت
کرده که حضرت باقر و اگر نه صادق آل محمد فرمود که نیست هیچ زن مومنه جز اینکه یاری حضرت فاطمه در زیارت حسین بر او فرض آمده *حدیث زراره در فضیلت زیارت*
آنگاه فرمود ای زراره در هنگامه قیامت حسین در سایه عرش خداوند جای کند و زایران خویش را انجمن فرماید تا ادراک بهجت و
سروری کنند که جز خداوند مقدار و میزان آن را کس نداند آنگاه حوران بهشت ایشان را پیام کنند که ما زوجات شمائیم و مشتاق دیدار شمائیم
چرا نزد ما در نمی‌آیید ایشان شاد خاطر شوند و در پاسخ گویند زود باشد که حاضر شویم انشاء الله تعالی و دیگر در کامل الزیاره از ذریح
محاربی مرویست میگوید در حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که آنچه در فضیلت زیارت حسین میفرمائی من بعشیرت و قوم خود خبر
باز میدهم ایشان مرا تکذیب میکنند و میگویند حضرت صادق چنین نفرموده آنحضرت فرمود ای ذریح مردم را دست باز دار تا هر جا
میخواهند میروند سوگند با خدا که خداوند با زایران حسین مباهات میفرماید بر فرشتگان عرش و خطاب میکند که نگران نیستید زایرانرا
که بحضرت حسین حاضر میشوند بحکم شوق در تقدیم خدمت او و نصرت فاطمه سوگند بعزت و جلال من که واجب میگردانم از برای ایشان
بهشتی را که خاص انبیاء و اولیاء و رسل ساخته‌ام ایشان زوار حسین محبوب رسول منند هر که دوست دارد مرا دوست دارد رسول مرا *حدیث ابو بصیر از زیارت*
و هر که دوست دارد حبیب مرا دوست دارد همچنان کسی را که حبیب من او را دوست دارد و هر که دشمن دارد حبیب مرا دشمن داشته است مرا
واجب میکند که او را بعذابی عذاب کنم که دیگری چنان ندیده باشد و او را در جهنم جای دهم و دیگر ابو بصیر از حضرت باقر و جعفر صادق
علیهما السلام حدیث میکند که فرمودند هر که دوست دارد که در بهشت جای کند باید دست باز ندارد زیارت مظلوم غریب یعنی حسین شهید را *در حب حسین و زیارت*
و دیگر صادق آل محمد میفرماید در حق هر که خداوند خیری خواهد قلب او را از حب حسین و زیارت حسین آکنده سازد و هر کرا در حق او بدی
اندیشد دل او را از عداوت حسین و عداوت زیارت حسین انباشته سازد و دیگر در کامل الزیاره از زید شحام مرویست میگوید در حضرت *زایر حسین خدا را در عرش زیارت کرده*
جعفر صادق عرض کردم چه چیز است بهره زایر قبر حسین فرمود چنان است که خدا را در عرش زیارت کرده باشد عرض کردم چه چیز است
از برای آنکس که یکی از شما را زیارت کند فرمود چنان است که رسول خدا را زیارت کرده باشد و دیگر در کامل الزیاره بشیر دهان میگوید *زیارت حسین بهتر از حج*
هر سال بزیارت حج میشتافتم سالی چنان افتاد که دست نیافتم چون ادراک خدمت جعفر صادق کردم فرمود چه بود ترا که امسال حاضر حج

نشدی عرض کردم ترسیدم که مالی که در نزد مردم دارم تباه شود لکن در عرفه زایر قبر حسین بودم فرمود بهره تو از اهل موقف کمتر
نبوده است هر که عارفا بحقه زیارت کند قبر حسین را چنانست که خدا را در عرش زیارت کرده باشد و نیز ابو بصیر گوید که صادق *زایر حسین چون زایر پیغمبر است*
آل محمد گوید که زیارت حسین بن علی را فضیلت زیارت رسول خداست و دیگر سیف تمار میگوید که جعفر صادق فرمود زایرین حسین را
در قیامت رخصت کنند که شفاعت کند صد مرد را که ایشان در دنیا بشمار مشرکین روند و سزاوار آتش دوزخ باشند و نیز در *زایر حسین در محشر شفیع صد مرد است*
کامل الزیاره از جعفر صادق علیه السلام مرویست که زایر حسین در قیامت وارد شود بر حوض و امیر المؤمنین علیه السلام با او مصافحه *علی در محشر با زایر حسین مصافحه کند*
کند و او را سیراب فرماید و کسی سبقت نگیرد بر او پس طریق بهشت پیش دارد و امیر المؤمنین فرشته ملازم او فرماید و فرمان کند که
صراط را از برای او هموار بدارد و او را از زیانی از شعله نار نگذارد و دیگر در کامل الزیاره از هشام بن سالم مرویست که مردی در حضرت صادق *در فضایل زیارت*
آل محمد علیه السلام عرض کرد زیارت کرده میشود پدرت یعنی حسین فرمود زیارت کرده میشود پدرم در کنار او میشود نماز و زیارت در نزد
قبر او یعنی جایز است نماز لکن تقدم از آنحضرت بجوید گفت بهره زایر چیست فرمود اگر او را امام داند بهشت خدای گفت سزای آنکه
ترک زیارت او گوید فرمود او راست حسرت در روز حسرت گفت چه چیز است مجاور آنحضرت را فرمود روزی هزار ماه در حساب رود
گفت چیست از برای آنکه انفاق کند در خرج بسوی او فرمود هر درهمی هزار درهم بشمار رود گفت از برای آنکه بمیرد در راه او فرمود فرشتگان
او را تشییع کنند و حنوط و کسوه از بهشت آورند و هنگام کفن او طلب رحمت نمایند و بر زبر کفنها کفن کنند و ریحان بگسترانند تا بخوابد و
زمین را از چهار جانب او تا سه میل گشاده بدارند و دری از بهشت در قبر او بگشایند پس روح و ریحان بهشت داخل شود تا گاهی که قیامت
آشکار شود این وقت هشام بن سالم عرض کرد که چیست از برای آنکس که در آن ارض مقدس دو رکعت نماز گذارد فرمود هر چیز که از خدا
بخواهد عطا فرماید گفت چه نصیب دهند آنکس را که از بهر غسل با آب فرات فرو شود و بزیارت رود فرمود هنگام غسل گناهان او فرو ریزد
چنان باشد که امروز متولد شده گفت چه باشد آنرا که از برای زیارت مبلغی بسیج سفر کند و بجدوث نازله از حرکت باز ماند فرمود خداوند
در ازای هر درهمی حسنه در کتاب اعمال او ثبت کند و چند برابر آن مال که بخرج رفته عطا فرماید و بلیات نازله را از وی بگرداند گفت
چیست از برای آنکس که سلطان جایر او را بجرم و جریرت در آنحضرت بقتل رساند فرمود اول قطره که از خون او بر زمین ریزد خداوند
گناهان او را معفو دارد و بشویند فرشتگان طینت او را تا خالص شود چنانکه خالص شدند انبیای مخلصین و زدوده شود از وی ناپاکی
مخالطت اهل کفر و آکنده شود قلب او از ایمان و ملاقات کند خدا را در حالتی که پاک و پاکیزه باشد و رخصت شفاعت یابد از اهل
بیت خود و هزار تن از برادران خود و متولی شوند نماز بر او را ملائکه و جبرئیل و ملک الموت و کفن و حنوط او را از بهشت آورند پس وسیع
شود قبر او و افروخته شود چراغها و دری از بهشت گشاده شود و فرشتگان بروی فرود آیند و پس از هیجده روز او را در حظیره
قدس جای دهند و در آنجا تا نفخه صور با اولیای الهی مسرور باشد و هنگام نشر سر از قبر بیرون کند و اول کس رسول خدا با او مصافحه
فرماید و امیر المؤمنین و اوصیای او فرمان دهند او را که با ما میباش و او را بر لب حوض باز دارند تا سیراب شود و هر کرا دوست دارد سیراب
کند عرض کرد چه چیز است بهره آنکس که او را باز دارند بزندانخانه تا از زیارت آنحضرت باز ماند فرمود در ازای هر روزی که محبوس باشد
در قیامت او را فرجی رسد گفت اگر بعد از حبس او را بزدن و بستن زحمت کنند چه بهره یابد فرمود در ازای هر ضربی حورائی از بهشت
یابد و در ازای هر دردی هزار هزار حسنه باشد و محو شود در ازای هر ضربی از وی هزار هزار سیئه و بلند شود منزلت او هزار هزار درجه
و در شمار محدثان با رسول خدای درآید تا گاهی که از حساب فراغت جوید پس حمله عرش با او مصافحه کنند و او را گویند مسئلت کن
متمنیات خود را و ضارب او را برای پرسش حاضر کنند و فرشته او را فرو گیرد و شربتی از حمیم دوزخ و شربتی از غسلین بچشانند پس او را

در آتش بگذارند و گویند بچش آنچه را از پیش فرستادی و آنکس را زدی که وفد خدا و وفد رسول خدا بود پس حضور برادر کنار دوزخ ایستاده کنند گویند نظاره کن ضارب خود را آیا شفا یافت سینهٔ تو از آنچه تقاص کردند از خصم تو اینوقت گوید سپاس خدایرا که کیفر کرد خصم مرا و حق من از وی باز جست

ذکر تحدید حایر

تحدید حایر

چون در فضیلت زیارت قبر حسین علیه السلام گاهی نام حایر در ذیل حدیث میگذرد واجب میکند که از حدود آن چیزی نگاشته آید همانا ابن ادریس در کتاب سرایر گوید که عرب مکان پست را حایر گوید و آب در مکان پست حیران شود و ساکن نشیند از اینجاست که شیخ شهید و جماعتی گویند که متوکل عباسی فرمان کرد که آب بر مضجع مبارک و ضریح مقدس ببندند تا آن مضجع و قبر محو و منسی گردد بمعجزه سید الشهدا آب در دور حایر بالا گرفت و حایر را احصار داد و اندر حایر نتوانست شد در بنصورت مسجد بزرگ و محاذات آن از یمین و شمال در شمار حایر نخواهد بود و بعضی از علما بر آنند که آنچه محاط دیوارهای صحن مقدس است در شمار حایر است پس تمام صحن و عمارات که اتصال با صحن دارد حایر خواهد بود و جماعتی گویند ضریح و عماراتیکه با ضریح اتصال دارد حایر است و بیشتر از علما حدود نخستین را معتبر دانند و سکنهٔ آن اماکن مقدسه گویند صحن از سه جانب همان حدود است که بود لکن از سوی قبله وسیع کرده اند و نتوان دانست حد نخستین چه بود و چه مقدار بر آن افزودند توان گفت که آنچه از صحن پست است در شمار حایر باشد و آنچه بلند است افزوده باشند

ذکر فضیلت زیارت روز عرفه و عیدین

فضیلت زیارت عرفه و عیدین

در امالی شیخ صدوق و کتاب ثواب الاعمال از بشیر دهان مرویست میگوید در حضرت صادق عرض کردم که گاهی چنان می افتد که در موسم سا حج نتوانم شد و روز عرفه را در زیارت قبر حسین بپای برم فرمود ادراک امری جحسته کرده باشی هان ای بشیر آنکس که بزیارت قبر حسین حاضر شود بیرون عید اضحی مکتوب شود در نامهٔ اعمال او ثواب بیست حج و بیست عمرهٔ مبرورات متقبلات و بیست غزوه در رکاب پیغمبر مرسل یا امام عادل و هر که حاضر شود زیارت او را در روز عید مکتوب میشود در کتاب اعمال او ثواب صد حجه و صد عمره و صد غزوه با پیغمبر مرسل یا امام عادل و هر که حاضر شود زیارت او را در روز عرفه مکتوب شود از برای او ثواب هزار حج و هزار عمرهٔ مبرورات متقبلات و هزار غزوه با نبی مرسل یا امام عادل بشیر دهان گفت اگر چنین است ثواب زیارت آنحضرت پس چه باشد از برای من اگر ادراک کنم در روز عرفه عرفات را حضرت صادق علیه السلام شرزه‌وار در نگریست و فرمود ای بشیر چون مرد مؤمن روز عرفه در آب فرات غسل کند و بسوی قبر حسین رود هر گامی که برمیدارد نوشته میشود در دفتر اعمال او حجی با مناسک راوی گوید فهم نکردم که فرمود و عمره و بروایتی و غزوه یعنی یکی ازین دو لفظ را بعد از حج با مناسک ذکر فرمود و دیگر در کتاب ثواب الاعمال و معانی الاخبار از صادق آل محمد مرویست که فرمود در عصر روز عرفه خداوند باری تبارک و تعالی نگران میشود بر زایران قبر حسین راوی عرض کرد از آن پیش که بر اهل موقف نظر افکند فرمود چنین باشد عرض کرد این چگونه میشود فرمود همانا در میان اهل موقف اولاد زنا تواند بود و در روز عرفه در میان زایران قبر حسین اولاد زنا نتواند راه کرد و نیز در کتاب ثواب الاعمال از داود رقی مرویست که میگوید از حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا علیهم السلام شنیدم که فرمودند که هر که بیاید حسین را روز عرفه قَلَبَهُ اللهُ ثَلِجَ الْفُؤادَ یعنی خداوند مطمئن میسازد قلب او را و یقین بدست میکند در عقاید ایمانیه و اگرنه شاد خاطر و آمرزیده مراجعت میکند و دیگر در کتاب ثواب الاعمال از جعفر صادق علیه السلام مرویست فرمود نخستین خداوند از برای زوار قبر حسین تجلی میفرماید و معاصی

خداوند در عصر روز عرفه نگران زایران بود

[illegible]

محکم کند ایمان زایر را در روز عرفه

تجلی خداوند برای زوار

ایشانرا معفو میدارد و بانجاح حوایج و اسعاف مقاصد ایشان بذل عواطف میفرماید و مسئلت ایشانرا با اجابت مقرون میسازد آنگاه نگران اهل عرفات میشود و آنجماعت را چون زوار حسین کامروا میدارد و دیگر در کامل الزیاره بشیر دهان حدیث میکند که صادق آل محمد در حایر فرود شد و جماعتی در خدمت او انجمن شدند پس بجانب من نگریست و فرمود ای بشیر آیا درین سال ادراک حج کرده باشی عرض کردم دست نیافتم لکن در روز عرفه زایر قبر حسین بودم فرمود سوگند با خدای که بهرهٔ تو کمتر از آنان نیست که در مکه بوده اند عرض کردم جان من فدای تو باد آیا زیارت قبر حسین در روز عرفه انباز عرفات است فرمود ای بشیر هر کس غسل کند در کنار فرات و عارفاً بحقه بزیارت قبر حسین آید بهر گامی که بردارد و بگذارد خداوند عطا فرماید او را ثواب صد حج مقبول و صد عمرهٔ مبرور و صد غزوه با نبی مرسل ای بشیر بشنو و باز گو شیعیان را هر که در روز عرفه زیارت کند قبر حسین را چنانست که در فراز عرش خدایرا تبارک و تعالی زیارت کرده باشد و نیز در کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر که از ادراک عرفات باز ماند و روز عرفه زیارت قبر حسین را دریابد از وی فوت نشده باشد عرفات چه نخست خداوند در روز عرفه نگران زایران حسین شود و ایشانرا کامروا سازد آنگاه با اهل عرفات پردازد و دیگر در کتاب مصباح و کامل الزیاره محمد بن حسن حدیث میکند که جعفر صادق فرمود خداوند روز عرفه بجانب زوار حسین نگران شود و فرماید مراجعت کنید در حالتی که معاصی گذشته شما آمرزیده باشد و از گاه مراجعت شما تا هفتاد روز گناهی بر شما نوشته نشود و دیگر در کامل الزیاره از یونس بن ظبیان مرویست که جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که زیارت کند در روز عرفه سید الشهدا را مکتوب شود در کتاب اعمال او ثواب هزار هزار حجه که با قائم آل محمد گذارده باشد و هزار هزار عمره که با پیغمبر بپای برده باشد و هزار هزار بنده که آزاد کرده باشد و هزار هزار اسب که در جهاد رانده باشد و او را خداوند بندهٔ صدیق خواند که ایمان آورده است بوعدهٔ من و فرشتگان گویند او است بندهٔ صدیق که خداوندش در فراز عرش پاک ساخته و در زمین بکرّوبی نامیده شود و نیز در کامل الزیاره بیسار از جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود هر کرا قدرت بسیج سفر مکه نباشد و در عرفه بزیارت قبر حسین حاضر شود بجای حجهٔ او مجزی باشد لکن من نمیگویم بجای حجة الاسلام مجزیست از مرد موسر بلکه مجزیست از مرد معسر اما آنکس را که قدرت بر بسیج سفر مکه باشد واجب میکند که تقدیم حجة الاسلام نماید و اگر بخواهد تقدیم حج مستحب یا عمره نماید و مشاغل دنیوی او را دفع دهد پس روز عرفه بزیارت قبر حسین علیه السلام حاضر شود او را از حج و عمره مجزی باشد و ثواب آنرا خداوند چند برابر از حج بزیادت فرماید راوی عرض کرد زیارت قبر حسین در عرفه با چند حج و عمره معادل باشد فرمود ثواب از حوصلهٔ حساب افزونست عرض کرد تا صد حج و عمره فرمود کس نتواند بشمار گرفت عرض کرد هزار فرمود هم افزونست و این آیت مبارک را قرائت نمود اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لا تُحْصُوها یعنی اگر بشمار گیرید نعمتهای خدا را احصا نتوانید کرد اِنَّ اللهَ واسِعٌ کَریمٌ و دیگر در کامل الزیاره از جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود هر که زیارت کند حسین علیه السلام را یکی از سه شب خداوند گناهان گذشته و آینده او را معفو دارد راوی عرض کرد کدام است آن سه شب فرمود شب فطر و شب عید اضحی و شب نیمهٔ شعبان و هم در کامل الزیاره میثم تمار از محمد باقر علیه السلام حدیث میکند که فرمود هر کس در شب عرفه بزمین کربلا در آید و در آنجا تا روز عید بپاید خداوند از شر آن سال او را حافظ باشد همانا راوی این حدیث که میثم نام دارد نه آن میثم تمار معروف است که شهید شد چه او ادراک صحبت محمد باقر علیه السلام نکرده است و دیگر در کتاب اقبال ابان از حضرت صادق حدیث میکند که فرمود که هر کس زیارت کند یکشب از سه شب قبر حسین را گناهان گذشته و آینده او آمرزیده شود راوی عرض کرد کدام است آن سه شب فرمود شب اضحی و نام از دو شب دیگر نبرد و در کتاب مصباح از حضرت صادق مرویست میفرماید هر کس در روز عرفه بزیارت قبر حسین حاضر شود

بهرهٔ زایر حسین کمتر از حج نیست

خداوند نخست روز عرفه زوار را رحمت کند آنگاه با اهل عرفات پردازد

تا هفتاد روز گناه زایر نوشته نشود

زایر روز عرفه چنان است که هزار هزار حج با حجت خدای گذارده باشد

زیارت حسین در روز عرفه بجای حج مجزی باشد

[illegible]

زیارت شب عرفه

زیارت شب عید اضحی

زایر عرفه در حشر شاد برخیزد — ثواب زیارت روز عرفه

خداوند روز برانگیزش ایشان را شاد خاطر برانگیزاند هم در کتاب مصباح رفاعه از حضرت صادق علیه السلام حدیث میکند که فرمود ای رفاعه آیا در این سال ادراک حج نمودی عرض کردم سامان سفر نداشتم لکن روز عرفه را در نزد قبر حسین بپای آوردم فرمود ای رفاعه کمتر نیافتی از آنچه اهل منی یافتند اگر نه بیمناک بودم که مردم ترک حج گویند ترا آگهی میدادم بحدیثی که دیگر زیارت آنحضرت ترا ترک نگفتی آنگاه سر مبارک را بزیر افکند و با چوبکه در دست داشت زمانی دراز زمین را خراشش میداد پس سر برداشت و فرمود پدرم مرا خبر داد که هر که بیرون رود بزیارت قبر حسین عارفاً بحقه و استکبار نجوید در زیارت آنحضرت هزار فرشته از جانب راست و هزار فرشته از جانب چپ با او مرافقت و موافقت کنند و از برای او هزار حجه و هزار عمره با پیغمبر و اگر نه با وصی پیغمبر مکتوب گردد

فضیلت زیارت اوقات مخصوصه

در فضیلت زیارت سید الشهداء در شهر رجب و شعبان و رمضان و اوقات مخصوصه

زیارت اول رجب — زیارت شب فطر — زیارت شب نیمه شعبان — زیارت نیمه شعبان

در کتاب امالی سند با بشیر دهان پیوسته میشود و او از جعفر صادق علیه السلام حدیث میکند که فرمود هر که زیارت کند قبر حسین را عارفاً بحقه خداوند در کتاب اعمالش هزار حج و هزار عمره با پیغمبر مرسل رقم کند و هر که او را زیارت کند در روز اول شهر رجب البته خداوند تعالی و تبارک گناهان او را بیامرزد و در کامل الزیاره از ابن ظبیان مرویست که ابوعبدالله صادق آل محمد فرمود که هر که زیارت کند حسین بن علی را در شب نیمه شعبان و شب فطر و شب عرفه در یکسال خداوند مکتوب فرماید از برای او ثواب هزار حج مبرور و هزار عمره مقبول و هزار مسئلت او را در کار دنیا و آخرت اجابت فرماید و هم در کامل الزیاره زید شحام از حضرت صادق علیه السلام حدیث میکند که فرمود هر که زیارت کند حسین را در شب نیمه شعبان خداوند بیامرزد گناهان گذشته و آینده او را و هر کس زیارت کند او را در روز عرفه خداوند او را ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مبرور عطا فرماید و هر که زیارت کند او را در روز عاشورا گوئی زیارت کرده باشد خداوند را در فراز عرشش و دیگر ابو بصیر از جعفر صادق علیه السلام حدیث میکند و ابوحمزه ثمالی مثل آن از سید سجاد علیه السلام روایت میکند فرمودند هر که دوست میدارد که مصافحه کنند با او یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر پس باید که زیارت کند قبر ابی عبدالله الحسین را در نیمه ماه شعبان چه ارواح انبیا در آنروز اجازت میطلبند زیارت قبر حسین را پس خداوند رخصت فرماید و پنج تن از ایشان اولوا العزم اند راوی عرض کرد کدام اند فرمود نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد عرض کرد اولوا العزم چیست فرمود یعنی مبعوث اند بر شرق و غرب بین از جن و انس

زیارت نیمه شعبان — زیارت نیمه شعبان — زیارت عید فطر — زیارت نیمه شعبان

و دیگر در کامل الزیاره از ابن خارجه از جعفر صادق روایت میکند که فرمود در نیمه شعبان منادی از افق اعلا ندا میکند که ای زایران قبر حسین مراجعت کنید در حالتیکه آمرزیده اید و ثواب شما بر خداست که پروردگار شماست و بر محمد است که پیغمبر شماست و دیگر برقی از حضرت صادق روایت میکند که فرمود هر کس زیارت کند حسین را در نیمه شعبان در سه سال بتوالی که فصل در میانش واقع نشود خداوند گناهان او را بجمله معفو میدارد و نیز در کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام مرویست که هر که زیارت کند حسین را در نیمه شعبان و شب عید فطر و شب عرفه در یکسال خداوند ثواب هزار حجه مبروره و هزار عمره متقبله او را عطا فرماید و هزار حاجت او را از حوایج دنیا و آخرت اجابت نماید و همچنان در کامل الزیاره از محمد باقر علیه السلام مرویست که آمرزیده شود گناهان آنکس که در نیمه شعبان زیارت کند حسین را و تا آخر آنسال گناهی بروی مکتوب نگردد و اگر در سال آینده نیز زیارت کند گناهان او بجمله آمرزیده شود

زیارت رجب — زیارت روز جمعه — ثواب زیارت شب قدر

و دیگر راوی از حضرت رضا علیه السلام سؤال کرد که در کدام ماه زیارت کنیم قبر حسین علیه السلام را فرمود در نیمه رجب و نیمه شعبان و دیگر در کامل الزیاره داود بن فرقد از صادق آل محمد روایت میکند که فرمود که هر کس زیارت کند قبر حسین را در هر جمعه البته آمرزیده شود و بسرای دیگر تحویل نکند و حال آنکه نفس او دستخوش حسرتی باشد و او با حسین در جنان جای خواهد داشت آنگاه فرمود ای داود کیست که در جنان نخواهد در جوار حسین باشد داود عرض کرد آنکس که رستگاری نخواهد و نیز در کامل الزیاره از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود در شب

آمرزش زایر حسین

قدر با مراتبی جدا میشود هر امری از یکدیگر و در آن شب منادی از بطنان عرش ندا میکند که آمرزیده است هر که در این شب قبر حسین را زیارت کرده باشد و نیز میفرماید هر که قبر حسین را زیارت کند در شهر رمضان و بمیرد در راه آن او را بمعرض حساب در نیاورند و گویند داخل بهشت شو ایمن و نیز فرمود هر که زیارت کند حسین را در اول رجب آمرزیده شود و دیگر در کتاب اقبال از برقی مرویست میگوید در حضرت صادق عرض کردم چیست ثواب زایر حسین در نیمه شعبان فرمود هر که در نیمه شعبان زیارت کند قبر حسین را و اراده کرده باشد در آن زیارت خدا را و آنچه در نزد خداست بیرون آنچه در نزد مردمانست خداوند گناهان او را بیامرزد و اگر چند بشمار موی بزهای قبیله کلب باشد مردی از در شگفتی عرض کرد جانم فدای تو باد گناه او بجمله آمرزیده میشود فرمود فراوان میدانی این رحمت را در زیارت حسین چگونه خداوند گناه او را معفو ندارد و حال آنکه او را مکانت و منزلت کسی است که خدا را در عرشش زیارت کرده باشد

زیارت حسین در اوقات شریفه

و هم جعفر صادق علیه السلام میفرماید هر که در نیمه شعبان حسین را زیارت کند خداوند بیامرزد گناهان او را آنچه از پیش رفته و آنچه از پس حادث شود و دیگر در کتاب مقاتل بلخی باسناد خود حدیث میکند که سؤال کردند از جعفر صادق کم و کیف زیارت ابی عبدالله الحسین را مردی سر بر آورد و گفت که آیا در زیارت آنحضرت وقتی بدست شود که فضیلت آن از وقت دیگر بزیادت باشد فرمود زیارت کنید در هر وقت و هر زمان چه زیارت او نیکو موضوعی است پس هر که بسیار زیارت کند آنحضرت را طلب خیر بیشتر کرده خواهد بود و هر که کمتر زیارت کند طلب خیر کمتر کرده باشد هم نیکوست که کس اختیار کند اوقات شریفه را چه ثواب اعمال صالحه مضاعف است در اوقات شریفه و در آن اوقات فرشتگان فرود آیند زیارت آنحضرت را اینوقت مردی از زیارت شهر رمضان پرسش کرد فرمود هر که حاضر شود در شب اول شهر رمضان یا در شب نیمه و اگر نه در شب آخر آنماه زیارت حسین را در حالتی که خاشع و مستقبل و مستغفر باشد بریزد گناهان او چنانکه بادهای سخت برگهای خشک از درخت و چنان پاک شود از گناهان که گوئی امروز متولد شده باشد و چنان باشد که در آن سال حج و عمره بپای برده است و دو فرشته او را نداء دهند چنانکه هر جانور اصغا نماید یکی گوید ای بنده خدا ساحت تو از جمیع گناهان پرداخته گشت اکنون عمل خویش را تازه کن و آن دیگر گوید یا عبدالله سئلت تو باجابت مقرون گشت بشارت باد ترا بفضل الهی و مغفرت خداوند

ثواب زیارت در شب قدر

و همچنان در کتاب اقبال از حضرت صادق مرویست در این آیه مبارکه فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ آنحضرت فرمود این شب شب قدر است که قضا میرود و در این شب تقدیر امور سال از حج و عمره و روزی و نکاح و سفر و مرگ و دیگر چیزها که بر بنی آدم فرود می آید تا آخر سال و آنشب در عشر آخر رمضان است پس هر که درک کند آنشب را در نزد قبر حسین پس دو رکعت نماز گذارد و در نزد قبر و اگر تواند چندانکه نیرو دارد نماز گذارد و از خدای بهشت بخواهد و با خدای پناه جوید همانا خداوند پناهنده را ایمن نماید و خواهنده را عطا فرماید و اگر سؤال کند بهر خداوند او را آنچه در آنشب از خیر مقرر شده دهد و نگاه دارد او را از آنچه در آنشب از شر تقریر یافته و آنچه سؤال کند که موجب گناهی نباشد خداوند قرین اسعاف و انجاح دارد و حفظ کند او را از آنچه بر حذر باشد و رخصت شفاعت دهد او را در حق ده کس از اهل بیت او که همگان مستوجب عذاب خداوند باشند و خداوند از همه کس بجانب سایل و بنده خود بخیر اسرع باشد

ثواب زیارت در نیمه شعبان

و دیگر در کتاب بشارة المصطفی داود رقی از حضرت باقر علیه السلام روایت میکند که فرمود زیارت حسین در نیمه شعبان ماحی جمیع گناهانست و دیگر در تهذیب سند بابی بصیر منتهی میشود و او از ابی عبدالله روایت میکند قال مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُصَافِحَهُ مِائَةُ أَلْفِ نَبِيٍّ وَعِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ فَلْيَزُرْ قَبْرَ الْحُسَيْنِ قَالَ فِي النِّصْفِ مِنْ رَجَبٍ وَالنِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَإِنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّينَ تَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي زِيَارَتِهِ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ فرمود کسی که دوست دارد یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر با او مصافحه کنند باید زیارت کند قبر حسین را در نیمه رجب و نیمه شعبان زیرا که ارواح پیغمبران از خداوند خواستار اذن شوند

ثواب زیارت در نیمهٔ رجب

در زیارت حسین و خداوند ایشان را اذن میدهد و در کتاب مصباح الزایر از جعفر صادق علیه السلام روایت شده که هر که زیارت کند حسین را در نیمهٔ شعبان در دفتر اعمالش ثواب هزار حجه مکتوب گردد و نیز در مصباح الزایر از موسی بن جعفر علیهما السلام روایت شده که

ثواب زیارت در شبهای

فرمود هر که زیارت کند یکشب از سه شب را آمرزیده شود گناهان او آنچه از پیش کرده و آنچه از آن پس کند و آن شب نیمهٔ شعبان و شب بیست و سیم رمضان و شب عید یعنی شب عید رمضان و شب عید اضحی است و دیگر در کتاب اقبال مرویست که هر که زیارت کند

ثواب زیارت در شب اربعین

حسین را و بخواب رود در نزد قبر آنحضرت در شب عاشورا ملاقات کند خداوند را در حالتی که بخون خویش آلوده باشد کنایت از آنکه در شمار شهدائی رود که در کربلا در رکاب آنحضرت شهید شدند و در کتاب تهذیب از امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که علامت مؤمن پنج چیز است پنجاه رکعت نماز یعنی فرایض و نوافل یومیه و زیارت اربعین و انگشتری در دست راست داشتن و بخاک سودن جبین در سجدهٔ شکر و جهر بسم الله الرحمن الرحیم در نماز چون نمازهای فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است تواند که وتیره را داخل نوافل مرتبه اصلیه نشمرده باشند

فضیلت انفاق در راه زیارت

در فضیلت انفاق مال در طی طریق زیارت حسین علیه السلام

در ثواب مخارج زیارت

در کتاب کامل الزیاره ابن سنان میگوید در حضرت صادق عرض کردم جان من فدای تو باد پدر بزرگوار تو میفرمود هر که در راه حج انفاق کند در نامهٔ اعمال او هزار درهم مکتوب شود چیست بهرهٔ آنکس که در راه زیارت حسین مالی بذل کند فرمود ایشان محسوب شود هر درهمی بهزار درهم تا ده کرت و در هر کرتی هزار درهم بر افزود و مکشوف داشت که هر درهمی محسوب میشود به هزار درهم و بالا گیرد درجات او یکی بده هزار و رضای خداوند خیر نیست از برای او و دعای علی مرتضی و فرزندانش ائمهٔ هدی نیز خیر

در شرافت زیارت

است از برای او و دیگر در کامل الزیاره هشام بن سالم میگوید در حضرت محمد باقر عرض کردم چیست بهرهٔ آنکس که انفاق کند در خروج

در گناه ترک زیارت

بزیارت حسین فرمود بخرج میرود هر درهمی بهزار درهم و دیگر در کتاب تهذیب علی بن میمون صایغ میگوید که جعفر صادق مرا فرمود که بمن رسید که جماعتی از شیعیان ما یکسال و اگر نه دو سال و از این افزون میگذرد که بزیارت قبر حسین حاضر نمی شوند علی بن میمون عرض کرد جان من فدای تو باد بسیار کس میدانم در تقدیم زیارت بر این صفت میباشند فرمود سوگند با خدای که در اخذ حظ و بهرهٔ خود خطا کارند و از دولت پاداش و ثواب روز حساب دست باز داشته اند و در بهشت از جوار محمد بر کنار شده اند راوی عرض کرد که اگر کسی مردی را بنیابت خود کسیل زیارت دارد آیا مجزی باشد فرمود روا باشد لکن اگر زایران بنفس خویش طی مسافت کنند و زحمت سفر را در راه زیارت آنحضرت بر خویشتن گوارا شمارند البته اجر ایشان بزیادت خواهد بود

ذکر وجوب زیارت

ذکر اخباری که دلالت میکند بر وجوب زیارت حسین علیه السلام

در کامل الزیاره بسند جلیلی پیوسته میشود میگوید در حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که فدای تو شوم چسان است حال کسی که زیارت حسین را ترک گوید و توانا باشد تدارک حضور و بسیج سفر را فرمود که او عاق رسول خدا و عاق ما باشد و استخفاف

تارک زیارت مستوجب ادبارست

کرده باشد با مری که آن امر سودمند باشد او را و نیز در کامل الزیاره از ابن خارجه مرویست میگوید در حضرت صادق عرض کردم

در خاصیت و فضیلت زیارت

چونست حال کسی که ترک زیارت حسین گوید بیرون احدوثه عایقی و علتی فرمود مردیست از اهل نار و دیگر در کتاب امالی صدوق محمد بن مسلم از حضرت باقر روایت میکند که فرمود شیعیان ما را فرمان کنید که از زیارت حسین خویشتن داری نکنند زیرا که زیارت

در وجوب زیارت حسین

حسین دفع میدهد هدم را و غرق را و حرق را و اکل درنده را و زیارتُهُ مُفْتَرَضَةٌ عَلىٰ مَنْ اَقَرَّ لِلْحُسَيْنِ بِالْاِمَامَةِ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ یعنی از خدای عزوجل زیارت حسین واجب است بر هر کس که حسین را بامامت پذیرفته باشد و دیگر در کامل الزیاره

از ام سعید احمسیه مرویست میگوید صادق آل محمد مرا فرمود ای ام سعید آیا زیارت میکنی قبر حسین را زیارت میکن که واجب است

در تاکید زیارت

زیارت حسین بر مردان و زنان و هم در کامل الزیاره از عبدالرحمن بن کثیر مرویست که جعفر صادق میفرماید که اگر کسی از شما حج گذارد و در مدت خویش بزیارت نکند حسین بن علی را ترک گفته است حقی از حقوق رسول خدا را زیرا که حق حسین فریضه ایست از خداوند

تاکید در زیارت

واجب است بر هر مسلم و نیز در کامل الزیاره محمد بن مسلم از محمد باقر علیه السلام حدیث میکند که فرمود هر کس از شیعیان ما زیارت نکند قبر حسین را دین او ناقص و ایمان او ناقص است و نیز در کامل الزیاره از جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که حاضر قبر حسین نشود و زیارت او را ترک گوید تا گاهی که بسرای دیگر تحویل نماید گمان نکند که شیعهٔ ماست همانا او نیست شیعهٔ ما و همچنان در کامل الزیاره از حنان بن سدیر مرویست میگوید وقتی حاضر حضرت محمد باقر علیه السلام بودم مردی در آمد و سلام داد و بنشست آنحضرت فرمود از کدام بلدی گفت از کوفه و از دوستان و موالیان تو ام فرمود آیا زیارت میکنی حسین را در هر جمعه گفت نی فرمود در هر ماه گفت نی فرمود

تاکید زیارت کربلا

در هر سال گفت نی فرمود همانا تو محرومی از خیر و هم در کامل الزیاره از سلیمان بن خالد مرویست میگوید حضرت صادق علیه السلام مرا فرمود مرا شگفت می آید از جماعتی که خویشتن را در شمار شیعیان ما می پندارند و بمن میرسد که روزگار بر ایشان فراوان میگذرد و از روی جفا و تهاون و توانی بزیارت قبر حسین حاضر نمی شوند سوگند با خدای اگر بدانند چند است فضیلت زیارت آنحضرت هرگز بتهاون و توانی روز نگذرانند همانا فاضل مجلسی در کتاب مزار از بحار الانوار میگوید اخبار وارده دلالت بر وجوب زیارت حسین علیه السلام میکند بلکه دلالت میکند که از اعظم فرایض است و جماعتی از علما مانند والد علامه بشرط استطاعت بدن و بضاعت سفر یکبار را واجب شمرده اند

فضیلت زمین کربلا

ذکر فضیلت زمین کربلا

تحدید حایر و شرافت کربلا

بسند معتبر از صادق آل محمد مرویست که قبر حسین علیه السلام بیست ذرع در بیست ذرع باغی است از باغهای بهشت و دیگر فاضل مجلسی در کتاب مزار از بحار الانوار میگوید که در ایام طوفان چهار بقعه در حضرت یزدان بنالیدند نخستین بیت المعمور خداوند او را بر افراشته داشت و دیگر غری و کربلا و طوس و خداوند این اراضی را محلی منیع و مکانتی رفیع عطا فرمود و دیگر باسناد معتبره از حضرت

فضیلت زمین کربلا بر مکه

صادق علیه السلام مرویست که فرمود زمین کعبه بر خویش ببالید که مرا همانند نیست چه من حامل خانهٔ خدایم و حرم خدایم و خداوند مرا مأمن خویش گردانیده و مردمان از اقصای بلاد و امصار بسوی من گرایند خداوند او را وحی فرستاد که سر گرای مشو و بجای باش که اگر منزلت تو با فضیلت کربلا میزان رود بمثل سوزنی باشی که بدریا فرو شود اگر کربلا نبود ترا فضیلتی ندادم و اگر آنکس که کربلا مدفن اوست نبود نه ترا آفریدم و نه آنخانه را که بدو مباهات مینمودی هم اکنون خاضع و متواضع باش زمین کربلا را و اگر نه ترا در آتش دوزخ غرقه سازم و دیگر از محمد باقر علیه السلام مرویست که خداوند زمین کربلا را بیست و چهار هزار سال پیش از کعبه خلق فرمود و مقدس نمود و برکت فرستاد بسوی آن از آن پیش که بیافرید خلایق را و همچنان مقدس است تا خداوند آنرا بهترین بقعهای زمین در بهشت بگرداند

سبقت خلقت کربلا بر کعبه

و دوستان خود را جای دهد و دیگر از سید سجاد علیه السلام منقول است که خداوند کربلا را حرم امن و برکت ساخت بیست و چهار هزار

شرافت کربلا

سال از آن پیش که کعبه را خلق کند و در هنگام ظهور قیامت زمین را زلزله در آورد و زمین کربلا را صعود دهد و آنرا درخشنده و صافی کند و باغی از باغهای بهشت بگرداند و بهتر جای بهشت باشد که جز پیغمبران ساکن نشوند و در میان باغهای بهشت چون ستاره روشن در میان ستارگان باشد و زمین را روشنی بخشد و شعشعه اش چشم اهل بهشت را بر تابد و ندا در دهد که منم آن طیب مقدس مبارک که در بر گرفتم

شرافت شیر

بهترین شهیدان را و نیکوترین جوانان اهل بهشت را و دیگر از محمد باقر علیه السلام مرویست که غاضریه بقعه ایست که خداوند در آنجا با موسی سخن گفت و نوح مناجات کرد و آن گرامی ترین زمینهای خداست و اگر نه این بود خداوند دوستان و پیغمبران خود را در آنجا بودیعت

خبر پیغمبر از مدفن حسین

میگذاشت پس زیارت کنید قبرهای ما را در غاضریه و صادق آل محمد فرمود که غاضریه از تربت بیت المقدس است و دیگر از رسول خدا
صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود مدفون خواهد شد پسر من در زمینی که آنرا کربلا گویند و آن بقعه ایست که بر آن قبة الاسلامی بود

تاکید در زیارت حسین

که نجات داد خداوند از داهیه طوفان آنانرا که بحضرت نوح ایمان آوردند و دیگر حضرت صادق علیه السلام میفرماید زیارت کربلا را قطع
مکنید که فرزند بهترین پیغمبرانرا در بر گرفته است و فرشتگان خداوند بزیارت کربلا حاضر شدند هزار سال از آن پیش که حسین علیه
السلام در آنجا ساکن شود و شبی نمیگذرد که جبرئیل و میکائیل بزیارت آن بقعه حاضر نشوند پس جهد میکن که در آن مکان باشی و نیز از

شرافت زمین کربلا

حضرت صادق علیه السلام مرویست که خداوند بعضی زمینها را بر بعضی فزونی داد و برخی آبها را بر برخی فضیلت نهاد پس مباهات
نمودند بعضی بر بعضی و فخر کردند برخی بر برخی لاجرم آب و زمینی بجای نماند الا آنکه از حضرت خداوند معاقب شد بکیفر ترک تواضع
و فروتنی چنانکه مشرکان بزمین کعبه دست یافتند و زلال زمزم بشوراب کاستی گرفت و زمین کربلا و آب فرات اول زمین و
نخستین آبیست که خداوند مقدس و مبارک گردانید و کربلا را خطاب رفت که سخن بگوی گفت من زمین مقدس خدایم و تربت من
شفاست فخر نمیکنم بلکه خاضع و خاشعم در حضرت آنکس که مرا چنین آفرید و بر زمینها مباهات نمیجویم بلکه خدای را شکر نعمت میگویم لاجرم
خداوندش گرامی داشت و در پاداش شکر نعمتش را بحسین و اصحاب او بزیادت فرمود حضرت صادق علیه السلام میفرماید خداوند
بلند کند آنکس را که در حضرت حق متواضع باشد و ذلیل کند آنرا که تکبر و تنمر کند و دیگر سید سجاد فرمود گاهی که مریم بعیسی علیه السلام

خبر عیسی بزمین کربلا

حامل بود هنگام وضع حمل بقوت اعجاز بکربلا آمد و در جای قبر حسین علیه السلام بار فرو گذاشت و هم در ساعت مراجعت بشام
فرمود و دیگر جعفر صادق علیه السلام میفرماید گاهی که امیرالمؤمنین بزمین کربلا عبور داد و محط رحال و محل رجال حسین علیه السلام را

خبر عمارت کربلا

بنمود بشرحی که در کتاب امیرالمؤمنین هنگام رکضت بجانب صفین نگاشته آمد فرمود خوشا حال تو ای خاک که ریخته خواهد شد خون دوستان
خدا در تو و دیگر از سید سجاد علیه السلام مرویست که جبرئیل در حضرت رسول خدا اشاره بحسین کرد و گفت این فرزندزاده تو
با جماعتی از اهل بیت و فرزندان تو و نیکان امت تو در کنار فرات در زمینی که کربلا گویند کشته شوند و از این روی بر دشمنان تو و
دشمنان فرزندان تو کرب و بلا خواهد رسید در روزی که اندوه آن روز قائم و حسرتش دائم است یعنی قیامت و آن زمین از تمامت
بقعهای ارض پاکتر و از جمله اراضی حرمتش بیشتر است و از زمینهای بهشت است و از آنحضرت مرویست که فرمود گویا می بینم که دور و
قصور رصین در اطراف قبر حسین ساخته باشند و بازارها برآورده باشند و مردمان از بلاد و امصار بزیارت او می شتابند و دیگر

حدود حریم حسین

حضرت صادق علیه السلام میفرماید که برکت قبر حسین تا ده میل مسافت است و در حدیث دیگر میفرماید که حریم قبر مطهر از چهار سوی تا
یکفرسخ است و در روایت دیگر اسحق گوید که آنحضرت فرمود قبر حسین را حرمتی معلوم است هر که بشناسد و پناهنده شود امان یابد عرض
کردم که صفت کن فرمود از هر طرف قبر حسین تا بیست و پنج ذرع و این مسافت از آنگاه که حسین مدفون شده باغی است از باغهای
بهشت و دریست از درهای بهشت و در آنجا معراجی است که اعمال زایرانرا از آن معراج بآسمان صعود میدهند فاضل مجلسی گوید
که علما این احادیث مختلفه را بدینگونه مربوط ساخته اند گویند در این احادیث اختلاف نیست بیان مراتب فضیلت است ابتدای
فضیلت آن خاک از پنج فرسخ مسافت است و اشرف از آن یکفرسخ و دیگر یکمیل و دیگر هفتاد باع و دیگر هفتاد ذراع و دیگر بیست و پنج
ذراع و دیگر بیست ذراع و اشرف از این مراتب ضریح مطهر است و ظاهر قول علما آنست که تربت برای استشفا و سجود و سبحه از
همه این مواضع میتوان برداشت و احوط در اخذ تربت استشفا آنست که زیاده از یکفرسخ و ثلث فرسخ نباشد و اشرف از آن آنست
که زیاده از یکمیل نباشد و از جمله بهتر آنست که از حوالی ضریح مقدس ماخوذ دارند

دارند

فضیلت تربت حسین

ذکر فضیلت تربت مقدس حسین علیه السلام

تبرک جز بتربت حسین حرامست

از موسی بن جعفر علیهما السلام مرویست که از تربت من با خود مدارید و بدان تبرک مجوئید چه تبرک بهر تربت حرام است جز تربت
جدم حسین که خداوند آنرا برای شیعیان و دوستان ما شفا گردانیده است و دیگر از حضرت رضا علیه السلام مرویست که هر
خاک و گلی حرام است مانند مردار و خون جانوری که بنام غیر خدا کشته باشند مگر خاک قبر حسین که شفای هر درد است و دیگر حضرت

شرط اثر تربت عقیدت

صادق میفرماید اگر بیماری از مؤمنان حق حرمت و ولایت حسین علیه السلام دانسته بسر انگشتی از خاک قبر آنحضرت با خود دارد دوای او خواهد
بود و دیگر بسند موثق ابن ابی یعفور گوید در حضرت صادق عرض کردم که شخصی از خاک قبر حسین با خود میدارد و سودمند میگردد

مداوا بتربت

و دیگری اخذ میکند و سود نمیبرد فرمود سوگند با خدای هر کس از در عقیدت با خود دارد البته منتفع میشود و بسند معتبر از حضرت صادق
منقول است که خاک قبر حسین دوای بزرگ و شفای هر درد است و در حدیث دیگر میفرماید که تربت حسین شفاست اگر چند از یک

استعمال امام رضا تربت

میل راه اخذ کرده باشند و در حدیث دیگر میفرماید هر کرا رنجی رسد مداوا کند بخاک قبر حسین خداوندش شفا بخشد مگر آنکه علت
مرگ باشد و بسند معتبر منقول است که مردی گفت حضرت رضا علیه السلام از خراسان مرا بسته متاعی تشریف فرمود
چون گشودم مقداری خاک در آن بسته یافتم از حامل پرسیدم این چیست گفت خاک قبر حسین علیه السلام است هرگز آنحضرت

برداشتن کام اطفال بتربت

از جامه و دیگر اشیا چیزی انفاذ ندارد با مقداری از این خاک حمل دهد و فرماید این امانی است از بلاها باذن و مشیت خداوند و دیگر

حفظ تربت از هر درد و خوف

از حضرت صادق مرویست که با تربت حسین کام فرزندان خود را بردارید که امان بخشد از بلاها و در خبر است که شخصی عرض کرد
بآنحضرت که مقداری از خاک قبر حسین را از برای برکت با خود میدارم فرمود نیکو باشد و نیز از حضرت صادق علیه السلام مرویست که
خاک حایری که حسین در آن مدفونست شفای هر درد و امان هر خوف است و هر که حرمت و امامت حسین را بداند از یکمیل راه تربت
آنحضرت را با خود دارد که از برای او شفا خواهد بود و هم از آنحضرت منقول است که نزد سر مبارک آنحضرت خاک سرخی است که شفا

حلیت خاک تربت

میبخشد از هر درد و مرض مگر مرگ را که بحتم فراز آید و نیز فرمود هر گل و خاکی حرام است مانند گوشت خنزیر و هر که بخورد و بمیرد من بر او نماز
نگذارم جز گل قبر حسین که آن شفای هر درد است و اگر کسی از روی خواهش نفس بخورد از برای او شفائی نیست و در حدیث دیگر

شفای تربت

فرموده اندکی از آن خاک حلال است باندازه نخودی و در روایت دیگر میفرماید خاک قبر حسین را از نزد قبر تا هفتاد ذراع میتوان برداشت
و باز فرموده است هفتاد باع در هفتاد باع و دیگر از محمد باقر علیه السلام منقول است که خاک قبر حسین شفای هر درد و امان هر خوف است
و از برای هر مطلب که بردارند کامروا گردند و دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است از آنحضرت سؤال کردند که بعضی بر بند ارمنی
گل ارمنی را از برای کسیکه عضوی شکسته دارد آیا حمل آن حلال باشد فرمود باکی نیست زیرا که خاک قبر ذوالقرنین است لکن خاک قبر

شرایط اخذ تربت

حسین از آن بهتر است و در حدیث معتبر از ابوحمزه ثمالی مرویست میگوید حاضر حضرت صادق شدم و عرض کردم اصحاب ما با خود
میدارند خاک قبر حسین را از برای شفا آیا روا باشد فرمود خاکی که بردارند از میان قبر آنحضرت تا چهل میل طلب شفا توان کرد
و چنانست خاک قبر رسول خدا و امیرالمؤمنین و امام حسن علیهم السلام مگر از آن خاک که شفای هر درد است و سپر است هر چه را از
آن بیمناک باشی و همانند آن نباشد هیچ چیز را که از آن طلب شفا کنند چیزی که غیر آنرا مرتفع سازد آنست که در اوانی ناستوده و
اماکن ناسزا باز دارند و از در یقین بمعالجه نپردازند چه اگر از در یقین کار بندند البته شفا خواهد بود و از هر تدبیری و دوائی کفایت خواهد
کرد و دیگر آنکه فاسد میکند آنرا شیاطین و کفار جن چه آنرا مس مینمایند و استشمام میکنند همانا شیاطین و کافران جن رشک میبرند بر
فرزندان آدم از نیروی مس میکنند خود را با آن تا اثر آن و رایحه آن نابود گردد و هر تربتی که از عطایر حمل کنند شیاطین و کافران جن

مس

بیرون از حوصلهٔ حساب انجمن شوند تا آنرا مس کنند و استشمام نمایند و فرشتگان ایشان را دفع میدهند که داخل حایر نشوند لاجرم اگر تربتی از تعرض ایشان مصون و محفوظ ماند هر رنجوری را که بدان دوا کنند در ساعت شفا خواهد یافت پس واجب میکند که چون اخذ تربت میکنی نام خدای را فراوان قرائت میکن و آنرا پوشیده میدار بمن رسیده که جماعتی تربت را مأخوذ میدارند و سبک میشمارند و در علیقهٔ چهارپایان جای میدهند یا در اوانی طعام که فراوان با دست مس میکنند میگذارند پس چگونه شفا میدهد آنکس را که شفای آنرا یقین ندارد و آنرا سبک میشمارد و فاضل مجلسی گوید مشهور در میان علما اکل خاک و گل مطلقا جایز نیست مگر خاک قبر حسین بن علی علیه السلام بقصد شفا نه بهوای نفس اما بقدر نخودی و اگر بقدر عدسی بخورد احوط است و نیز احوط آنست که آن تربت را از موضع نزدیک قبر برداشته باشند با دعاها و آداب منقوله و همچنان وقت خوردن با آداب و ادعیهٔ منقوله بخورند اما خاک قبور سایر انبیا و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم را نباید خورد لکن میتوان بدان تبرک جست و بر بدن طلی نمود البته خاک قبور انبیا و اولیا مفتاح بهجت و مصباح ظلمات

شرایط استعمال تربت

ذکر شرایط اخذ تربت از قبر حسین بن علی علیهما السلام

از طرق عدیده مسند بحارث بن مغیره منتهی میشود میگوید در حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که مرا درد و رنج فراوان است و هیچ دوائی سودی ندیدم فرمود چرا از تربت قبر حسین غفلت داری که شفای هر درد و امان از هر خوف است و گاهی که اخذ تربت خواهی کرد این دعا را قرائت میکن اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هٰذِهِ الطّینَةِ وَ بِحَقِّ الْمَلَکِ الَّذی اَخَذَها وَ بِحَقِّ النَّبِیِّ الَّذی قَبَضَها وَ بِحَقِّ الْوَصِیِّ الَّذی حَلَّ فیها صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ وَ افْعَلْ بی کَذا وَ کَذا و بجای کذا و کذا حاجات خویش را طلب میکن آنگاه حضرت صادق علیه السلام فرمود فرشته که آن تربت را اخذ کرد جبرئیل بود و آنرا بحضرت رسول آورد و عرض کرد این تربت پسر تو حسین است که امت تو بعد از تو او را خواهند کشت و پیغمبری که آنرا اخذ کرد محمد بود و وصیی که در آن حلول کرد حسین بود که با سایر شهدا در آن خاک مدفون شدند حارث بن مغیره عرض کرد جان من فدای تو باد دانستم که آن تربت دوای هر درد است لکن ندانستم چگونه ایمنی از هر خوف است فرمود هر گاه از سلطانی یا دیگری هراسان باشی هنگام بیرون شدن از خانه مقداری از تربت با خود حمل کن و این دعا قرائت فرما اَللّٰهُمَّ اِنّی اَخَذْتُهُ مِنْ قَبْرِ وَلِیِّکَ وَ ابْنِ وَلِیِّکَ فَاجْعَلْهُ لی اَمْناً وَ حِرْزاً لِما اَخافُ وَ ما لا اَخافُ اینکه میفرماید از آنچه میترسم و از آنچه نمیترسم معنی چنانست که تواند شد که شخص از بعضی حوادث بیخبر است و خوف ندارد یا از بعض بلیات از در جهل بیمناک نیست و آن تربت مقدس از همگان محفوظ میدارد بالجمله حارث بن مغیره بفرموده آنحضرت کار کرد و از آن آلام و اسقام شفا یافت و باسناد معتبره دیگر حضرت صادق میفرماید که خداوند تبارک و تعالی تربت حسین را شفای هر درد و امان هر خوف آفرید هر گاه کسی از شما بخواهد اخذ آن تربت کند واجب میکند که ببوسد و بر هر دو چشم بگذارد و بسایر بدن بساید و بگوید اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذِهِ التُّرْبَةِ وَ بِحَقِّ مَنْ حَلَّ بِها وَ ثَوی فیها وَ بِحَقِّ اَبیهِ وَ اُمِّهِ وَ اَخیهِ وَ الْاَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ بِحَقِّ الْمَلائِکَةِ الْحافّینَ بِهِ اِلّا جَعَلْتَها شِفاءً مِنْ کُلِّ داءٍ وَ بُرْءً مِنْ کُلِّ مَرَضٍ وَ نَجاةً مِنْ کُلِّ آفَةٍ وَ حِرْزاً مِمّا اَخافُ وَ اَحْذَرُ آنگاه استعمال نماید و در حدیث دیگر میفرماید چون کسی بخواهد از تربت تناول نماید بگوید اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِحَقِّ الْمَلَکِ الَّذی تَناوَلَهُ وَ الرَّسُولِ الَّذی بَوَّأَهُ وَ الْوَصِیِّ الَّذی ضُمِّنَ فیهِ اَنْ تَجْعَلَهُ شِفاءً مِنْ کُلِّ داءٍ آنگاه نام خدا را بر زبان راند و دیگر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون برداری تربت را بگو اَللّٰهُمَّ بِحَقِّ هٰذِهِ التُّرْبَةِ وَ بِحَقِّ الْمَلَکِ الْمُوَکَّلِ بِها وَ بِحَقِّ الْمَلَکِ الَّذی کَرَبَها وَ بِحَقِّ الْوَصِیِّ الَّذی هُوَ فیها صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلْ هٰذَا الطّینَ شِفاءً لی مِنْ کُلِّ داءٍ وَ اَماناً مِنْ کُلِّ خَوْفٍ اگر بدینگونه کار کند البته شفا

شفای تربت حسین

اوست از هر رنجی و امان اوست از هر خوفی همانا احادیثی که در فضیلت زیارت و شفای تربت و شرافت کربلا وارد شده افزون از احصای شمار است لکن بزیادت ازین در نگارش آن احادیث کوشیدن چشم از سیاق این کتاب مبارک پوشیدنست

ستم خلفا بر قبر حسین

ذکر ظلمی که از ستم سلاطین بر قبر حسین بن علی علیهما السلام وارد شده

در کتاب امالی شیخ طوسی سند بیحیی بن مغیرهٔ رازی پیوسته میشود میگوید در نزد جریر بن عبدالحمید بودم ناگاه مردی از اهل عراق بروی در آمد جریر او را باز پرس کرد که باز گوی تا چه داری از اهل عراق گفت از عراق بیرون نشدم تا گاهی که هرون الرشید فرمان داد تا قبر حسین علیه السلام را ویران کردند و درخت سدره که در کنار قبر مطهر بود از پای در آوردند جریر چون این بشنید دست برداشت و گفت الله اکبر از رسول خدای بمن رسیده قالَ لَعَنَ اللّٰهُ قاطِعَ السِّدْرَةِ ثَلاثاً یعنی پیغمبر سه کرت بر قاطع سدره لعن فرستاد و من تاکنون معنی این حدیث ندانستم اکنون بر من مکشوف افتاد که خواستند مردمان مصرع حسین را ندانند و مضجع او را حرث و زرع نمایند و هم در امالی طوسی سند بیحیی بن عبدالحمید الحمانی منتهی میشود خبر میدهد که گاهی که موسی بن عیسی الهاشمی حکومت کوفه داشت از سرای خویش بیرون نشدم و ابوبکر بن عیاش را دیدار کردم چون مرا دید فرمان کرد که با من بیا تا بخانهٔ مردی خواهم رفت و ابوبکر از آن بزرگتر بود که من باز پرس کنم که آنمرد کیست بالجمله او بر حمار خویش برنشست و من در رکاب او رفتم تا بخانهٔ رسیدیم که معروف بدار عبدالله بن حازم بود و آنوقت روی بمن آورد و گفت یا ابن الحمانی هیچ دانستی ترا از چه روی زحمت مشی دادم از بهر آن بود که چون با این طاغی سخن کنم گوش داری تا چه پاسخ گوید عرض کردم کدام طاغی فرمود آن کافر فاجر موسی بن عیسی این بگفت و روان شد چون بخانهٔ موسی بن عیسی رسیدیم رحبهٔ از پیش سرای بود که وافدین موسی در آنجا پیاده شدند ابوبکر از حمار خویش بزیر نیامد و همچنان داخل سرای شد و حاجب چون مکانت او را میدانست مانع نگشت لکن مرا باز داشت ابوبکر بانگ بر او زد و او را بر شمرد و گفت مرد را که با منست باز میداری پس مرا رها کرد و من از قفای او برفتم چون بر در ایوان موسی رسیدیم از حمار خویش فرود آمد و او را پیرهنی و ازاری در بر بود موسی چون او را بدید ترحیب و ترحیب گفت و بر فراز تخت در پهلوی خود جای داد و جماعتی از رجال در اطراف سریر با جامهٔ جنگ و تیغ و تیر ایستاده بودند ابوبکر چون مرا بر در ایوان بپای دید پیش طلبید و در پیش روی خود نشستن فرمود موسی گفت کیست این مرد آیا در حق او سخنی با من خواهی گفت فرمود او را آورده ام تا بر تو گواه بگیرم بدان صنعت که با این قبر شریف روا داشتی گفت کدام قبر گفت قبر حسین بن علی پسر فاطمه دختر رسول خدا و این وقتی بود که موسی قبر مبارک را بایر و ارض حایر را محل حرث و زرع ساخته بود ازین کلمات چنان خشمناک شد که گفتی پوست بر تنش خواهد ترکید گفت ترا با این سخنان چکار ابوبکر گفت گوش دار تا ترا از خوابی که دیده ام آگهی دهم همانا شبی در خواب دیدم که بسوی قوم خود بنی غاضره میروم چون بقنطرهٔ کوفه رسیدم ده خنزیر دیدم که قصد من کردند خداوند بر من رحمت آورد و مردی از بنی اسد با دید شد و خنزیر را از من دفع داد و من راه پیش داشتم چون بارض شاهی رسیدم راه را یاوه کردم ناگاه عجوزی با دید آمد گفت بکجا خواهی شد گفتم بغاضریه گفت طریق این وادی را پیش دار چون بپایان بروی راه با دید آید بفرمان او طی مسافت کردم تا به نینوی رسیدم در آنجا شیخی فرتوت دیدم گفتم از کجائی گفت ازین قریه گفتم سنین عمر تو چند است گفت ندانم لکن حسین بن علی را با اهل و اصحاب او درین زمین نگریستم که این آبرا که وحوش و کلاب از آن می آشامیدند ازوی باز گرفتند گفتم وای بر تو بودی و این میدیدی قالَ اِیْ وَ الَّذی سَمَکَ السَّماءَ گفت سوگند با آنکس که آسمان را برپای داشته بودم و دیدم همانا تو و اصحاب تو اعانت میکنید امری را که اگر مسلمی در دنیا باشد دیده گان از کثرت بکا مجروح کرده گفتم کدام امر گفت سلطان شما فرمان کرد که قبر

حدیث موسی هاشمی با ابوبکر بن عیاش

رؤیای ابوبکر بن عیاش

پسر پیغمبر را خراب کنند و آب در اندازند و محل حرث و زرع سازند و شما انکار نکردید گفتم آن قبر کجاست گفت آنجا که تو ایستاده باشی ابو بکر گوید من آن قبر را هرگز ندیدم و بدان سوی سفر نکردم گفتم ای شیخ کیست که مرا بدان قبر دلالت کند شیخ بپای خاست و مرا بدانجا رسانید که جماعتی ایستاده بودند حاجب را گفتم که میخواهم بر پیغمبر رسول خدای در آیم گفت وصول این مقصود در این ساعت از بهر تو صورت نبندد چه در این وقت ابراهیم خلیل الله و محمد رسول الله بزیارت حسین حاضر شده اند و جبرئیل و میکائیل با جماعتی از فرشتگان با ایشان اند ابو بکر بن عیاش گوید این وقت از خواب انگیخته شدم و سخت بترسیدم و حزنی عظیم مرا فرو گرفت و این بود تا روزگاری سپری شد و صورت آن خواب از لوح ضمیر من منسی گشت از قضا چنان افتاد که بواجب سفر غاضریه بایدم کرد و دینی که بر ذمت مردی از بنی غاضره داشتم ماخوذ داشت پس بیرون شدم و راه در سپردم تا بقنطره کوفه رسیدم ناگاه ده تن از راهزنان بر من در آمدند و گفتند آنچه با خود داری بگذار و بسلامت بگذر مرا رعبی عظیم فرو گرفت و آن خواب فرا خاطر آمد گفتم وای بر شما من ابو بکر بن عیاشم و در طلب دین خود بیرون شدم و با من افزون از نفقه چیزی نیست الله الله من مردی مهمان پذیرم مرا از اخذ دین خود باز مدارید یکتن از ایشان بانگ در داد که امیر دار دوستان حسنت سوگند برب کعبه او را دست باز دارید و مردی را گفت با او باش و او را بسلامت بمقصد برسان این وقت آن خواب در چشم من صورت ببست و سخت شگفت آمدم کانه وحی منزل بود بالجمله چون به نینوی رسیدم سوگند با خدای آن شیخ را بدیدم بدان شکل و شمایل که در خواب دیدار کردم و از وی سؤال نمودم بدان نشان که در خواب پاسخ داد آنگاه مرا بیاورد تا موضع قبر آن نیز انگریستم که شیار کرده اند خواب من تمامت راست آمد جز اینکه حایر را ندیدم و اذن دخول از کس نطلبیدم هان ای موسی از خدای بترس و من بر ذمت نهاده ام که صورت این خواب را بر مردمان عرض دهم و در زیارت آنحضرت خویشتن داری نکنم چه موضعی را که ابراهیم و محمد و جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان زایر باشند البته بتمام رغبت باید چنین زیارت شتافت همانا ابو حصین از رسول خدای مرا خبر داد که هر کس مرا در خواب بیند مرا دیده باشد چه شیطان نتواند بصورت من بر آید چون سخن بدینجا آورد موسی بن عیسی گفت من ساکت نشستم تا سخن احمقانه خود را بنهایت آوردی سوگند با خدای اگر مرا آگهی رسد که از این پس بدین کلمات تر زبان شده باشی تو را و این گواه را که بر من گرفته گردن بزنم ابو بکر گفت خداوند شر تو را از ما بگرداند چه من در راه خدا این سخنها گفتم موسی او را دشنام گرد و گفت سخن با من بر میگردانی ابو بکر گفت زبان باز کش که خداوند زبانت را قطع کناد موسی را از خشم رعده سخت فرو گرفت و فرمان کرد تا ابو بکر و حمانی را بگرفتند و چنان بر خاره خاره بکشیدند و سر و دست بخستند و بشکستند که گمان میرفت زنده نمانند و موسی فریاد بر می آورد که بکشید این فرزندان زنا را و ابو بکر میگفت ساکت شو که خدایت زبان ببراد و انتقام بگشاد پروردگار تو میدانی که در راه پسر پیغمبر تو این غضب کردم و این تعب دیدم پس هر دو تن را در حبسخانه بردند و باز داشتند ابو بکر گفت ای حمانی این صنعت در راه خدا بکار بستیم اجر ما در راه خدا ضایع نخواهد شد ساعتی چند اندر سجن محبوس بودند موسی کس فرستاد و ایشان را طلب داشت و هر دو تن سخت کوفته و خسته بودند چنانکه ابو بکر در عرض راه چند جای از پای بنشست و همی گفت ای پروردگار من این حمت را در شمار فراموشی مگیر و دیگر باره بپای میشد و روان میگشت تا گاهی که بنزدیک موسی آمدند این وقت در سرداب بر سریر تخت خویش جای داشت چون ایشان را دیدار کرد گفت خداوند زنده نگذارد جاهل احمقی را که در زیان خویش کوشد و با ابو بکر گفت ای دعی ترا چه افتاد که داخل میشوی در میان ما معشر بنی هاشم ابو بکر گفت خداوند جزای تو را خواهد داد گفت بیرون شو که خدایت لعن کناد اگر بمن رسد که اینقصه را اندک و زخواهی داشت سر از تنت دور خواهم کرد آنگاه روی با حمانی آورد و گفت ایسگ بپرهیز از آنکه این کلمات را تذکره کنی پس هر دو تن از نزد او بیرون شدند و چون حمار ابو بکر را بغارت برده بودند پیاده راه پیش داشت و بزحمت تمام بادر سرای

خویش آمد و با حمانی گفت اینقصه را از بر کن و با هش گوی و از مخالفان بپرهیز همانا ابو بکر بن عیاش پسر سالم اسدی کوفی مقری خیاط است و از مردم عامه است لکن از دوستان اهل بیت و عابد و ثقه است و مشهور بکنیه میباشد

ذکر جور و ستمی که از متوکل عباسی بقبر مطهر حسین علیه السلام رسید

روایت ابراهیم دیزج

در کتاب عوالم و مؤلفات بعضی از علما باسناد با براهیم دیزج منتهی میشود میگوید متوکل عباسی در ایام خلافت خویش مرا فرمان کرد که بکربلا بادیت رفت و قبر حسین بن علی را نبش نمود و جعفر بن محمد بن عمار را که قضاوت کوفه داشت مکتوب کرد که ابراهیم را بنبش قبر حسین فرمان کرده ام تو او را نگران باش تا در اتمام امر مسامحه بکار نبندد پس ابراهیم بکوفه آمد و مکتوب متوکل را بجعفر رسانید و بعد از دید جعفر نگرانی شد ابراهیم میگوید چون از کربلا مراجعت کردم جعفر گفت چه صنعت کردی گفتم برفتم و قبر را نبش کردم و چیزی نیافتم گفت نیکو جستجو نمودی گفتم نیکو بکاویدم و چیزی ندیدم پس جعفر بمتوکل نوشت که ابراهیم قبر را نیکو بشکافت و چیزی نیافت و من فرمودم تا آب بر آن سوار کردند و شیار نمودند تا آثار آن محو و مطموس گردد اما ابو علی قاری میگوید که من اینصورت را از ابراهیم دیزج مسئلت کردم این حکایت را با من بدینگونه روایت کرد گفت من با غلامان خود بشکافتم و آن قبر را چند که بابیست بشکافتم بوریائی تازه بادید شد و جسد مطهر حسین بر آن بوریا بود و از آن بوی مشک بر می دمید من دست باز داشتم و آن جسد را مس نکردم و بفرمودم تا آن قبر را با خاک بینباشتند و آن زمین را با آب سیراب کردم و حکم دادم تا از بهر شیار گاو براندند چون گاو با قبر شریف نزدیک میشد سر بر میتافت و واپس میشتافت چون این صورت را بدیدم غلامان خود را پیش طلبیدم و با سوگندهای مغلظه پیمان استوار کردم که اگر اینقصه را واپس گویند گردن ایشان را بزنم بالجمله تواند شد که ابراهیم دیزج در نبش قبر سخن بکذب کرده باشد و اگر راست گوید نیز شگفتی نباید گرفت چه نبش قبر مطهر از بریدن سر منور عجیب تر نیست

حدیث ابراهیم دیزج وقت مرگ

و دیگر شیخ طوسی از مفضل بن محمد بن عبد الحمید حدیث میکند که گفت من با ابراهیم دیزج همجوار بودم و در مرض موت او را عیادت کردم سخت آشفته بود و طبیبی بر بالین او جای داشت از حال او باز پرس کردم بجانب طبیب اشارتی کرد کنایت از آنکه محرم راز میت بودم تا طبیب روانه شد و مجلس از بیگانه پرداخته گشت پس روی بمن آورد و گفت طلب آمرزش میکنم از خدای همانا متوکل مرا فرمان کرد تا به نینوا روم و قبر حسین را تباه کنم و آثار آن را محو و منسی سازم پس راه نینوا پیش گرفتم شامگاهی بدان اراضی رسیدم و از رنج راه سخت کوفته بودم لاجرم خویشتن بخفتم و عزیمت دادم تا از تخریب قبر گفتم ناگاه غوغائی عظیم بپای خاست و غلامان بدویدند و مرا از خواب انگیختند گفتم چیست گفتند جماعتی در میان ما و قبر حسین در آمده اند و ما را بزخم تیر دفع همیدهند من از جای بجستم و با ایشان برفتم و گفتم شما نیز ساخته جنگ شوید و ایشان را بزخم خدنگ از پیش برانید غلامان نیک نهایت بره کردند و آنجماعت نیز تیرباران گرفتند ناگاه دیدم هر تیر که از کمان غلامان پرتاب مییافت هم بجانب ایشان باز میشتافت و در سینه رامی جای میگرفت سخت بترسیدم و مرا رعده فرو گرفت و هر زیدم و اکنون از سفر نینوا مراجعت کرده ام و گمان دارم که چون اینخبر را از من گوشزد متوکل شود مرا زنده نگذارد ابو برزه که تواند شد کنیت مفضل باشد گفت خداوند ترا از شر متوکل کفایت کرد چه دوش منتصر او را بکشت ابراهیم گفت با اینهمه مرض بر من مستولی گشته گمان ندارم که بسلامت برهم و هم در آن روز بدار البوار قرار گرفت در خبر است که وقتی منتصر از پدرش متوکل اصغا نمود که حضرت فاطمه علیها السلام را سب و شتم نمود از علما پرسش کرد که حد چنین کس چیست گفتند قتل لکن دانسته باش که قاتل پدر یک روزگار نباشد گفت من در راه خدا متوکل را میکشم اگر چند کوتاه روزگار باشم و متوکل را مقتول ساخت و پس از وی زیاده از هفت ماه زندگانی نیافت و شرح قتل او و خلافت او

منع متوکل مردم را از زیارت حسین

انشاء الله در جای خود نگاشته خواهد آمد و ازین اخبار چنان مستفاد میشود که ابراهیم دیزج دو کرت بتخریب قبر مطهر مأمور شد و آنچه بیقین پیوسته خصومت متوکل است با اهل بیت رسول خدا و اهتمام او در محو آثار قبر پسر پیغمبر اگر چند دست نیافت و نیز در کتاب امالی شیخ طوسی از قاسم بن احمد بن معمر اسدی کوفی که از علمای سیر است روایت میکند که جعفر بن معتصم با برادر خود متوکل مکتوب کرد که مردم عراق در ارض نینوا انجمن میشوند و گروها گروه تقدیم زیارت قبر حسین میکنند این سخن بر متوکل ثقیل افتاد قاید را با جماعتی از لشکر فرمان کرد که بدان اراضی بتازند و آثار آن قبر را محو و مطموس سازند و مردم را بتهدید و تهویل از زیارت آنحضرت تعطیل دهند و اگر کسی بی فرمانی کند سر از تنش برگیرند چون لشکریان مسافت راه را بکران آوردند مردم عراق از آهنگ ایشان آگاه شدند گفتند اگر همگان را با تیغ درگذرانید و کیتی بجای مانید هم او یکتنه از زیارت حسین خویشتن داری نخواهد کرد و حدیثی چند در تمجید و تأکید زیارت بر آن جماعت قرائت کردند قاید لشکر این قصه را با متوکل مکتوب کرد و او در نیوقت صلاح ملک و مملکت را در انجام این امر جایز ندانست در پاسخ نگاشت که دست باز دارید تا هر که میخواهد بزیارت میرود و باز گوید که ما بتخریب قبر مطهر آمده ایم بلکه اندیشه دیگر داشته ایم پس لشکریان بازشتافتند و این واقعه در سال دویست و سی و هفت هجری بود چون برین قصه روزگاری سپری شد دیگر باره متوکل را آگهی رسید که از بلاد بعیده و اقوام عدیده اراضی نینوا چون خانه خدا مطاف قاصی و دانی است و قریب بدان قبر شریف بازاری شگرف بنیان کرده اند همچنین بر متوکل سخت گران آمد دیگر باره لشکری روان کرد که آن قبر مبارک را نبش کنند و شیار نمایند و از آل ابوطالب و شیعیان آنحضرت کس را زنده نگذارند لاجرم خداوند او را دفع داد و بدست پسرش منتصر مقتول گشت و دیگر در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است که چون متوکل فرمان کرد که قبر آنحضرت را شیار کنند و از نهر علقمی آب بر آن سوار نمایند این هنگام زید مجنون و بهلول مجذوب سفر کربلا کردند و آن قبر مبارک را در میان آسمان و زمین ایستاده دیدند فَقَالَ زَيْدٌ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و هفت کرت آن قبر مبارک را شیار کردند و بحال خود باز آمد

قصه زید مجنون و بهلول

در خبر است که بعضی از مردم متوکل از کرده پشیمان شدند و ایمان آوردند و متوکل بقتل ایشان فرمان کرد فاضل مجلسی گوید زید مجنون مردی عاقل و فاضل بود و بطلاقت لسان و ذلاقت بیان شهرتی بکمال داشت چون در احتجاج با اهل ادب سخت دلیر بود بزید مجنون ملقب گشت و او در مصر میزیست گاهی که او را آگهی دادند که متوکل بنبش قبر پسر پیغمبر فرمان کرده سخت محزون و غم آگین گشت و بجانب کوفه شتافت و خدمت بهلول را دریافت چون در عقیدت متفق و موافق بودند باتفاق بکربلا آمدند و قبر حسین علیه السلام را نگریستند که بر صورت نخستین است و تغییر پذیر نشده و چنانکه بنیانها خراب کرده اند و نهر علقمه را روان داشته اند آب حیرت زده و سرگشته بر زبر هم ایستاده و قطره بقبر مطهر راه نکرده قاید لشکر چون این بدید ایمان آورد و ناگاه زید را دیدار کرد و گفت هان ای شیخ از کجائی و اینجا چکنی بر تو میترسم که مقتول شوی زید گفت مردی از اهالی مصرم چون شنیدم که قبر حسین را شیار خواهند کرد از کثرت حزن بیخویشتن شدم و بهیشانه طی این مراحل کردم قاید سپاه دست و پای زید را بوسه زد و گفت كَرَّةً بَعْدَ كَرَّةٍ این قبر را شیار کردم وَكُلَّمَا أَجْرَيْتُ الْمَاءَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ غَارَ وَحَارَ وَاسْتَدَارَ وَلَمْ يَصِلْ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ قَطْرَةٌ گفت هرگاه که آب بقبر حسین بستم دور برآمد و سرگشته و هایم بر زبر هم ایستاده و قطره بقبر مبارک نرسید و من بکرمست بودم و با دیدار این کرامت دست باز نمیداشتم تا این زمان ببرکت مقدم تو با خویش آمدم و ایمان آوردم زید از اصغای این کلمات بگریست و بدین اشعار تمثل جست

تَاللهِ إنْ كَانَتْ أُمَيَّةُ قَدْ أَتَتْ	قَتْلَ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّهَا مَظْلُومًا
فَلَقَدْ أَتَاهُ بَنُو أَبِيهِ بِمِثْلِهِ	هٰذَا لَعَمْرُكَ قَبْرُهُ مَهْدُومًا
أَسِفُوا عَلَى أَنْ لَا يَكُونُوا شَارَكُوا	فِي قَتْلِهِ فَتَتَبَّعُوهُ رَمِيمًا

قاید بگریست و گفت ای زید تو مرا از خواب بیدار کردی و از غفلت هشیار نمودی هم اکنون نزد متوکل میروم و او را ازین امر آگهی میدهم زید گفت من نیز با تو خواهم بود و در بیمنی ترا یاری خواهم نمود و هر دو تن نزد متوکل آمدند و آن مخبرات که از قبر حسین علیه السلام دیدار کردند تذکره نمودند خشم متوکل در خصومت اهل بیت افزون گشت و حکم داد تا پای قاید سپاه را با حبلی استوار بستند و کشان کشان در بازارها با سینه و چهره عبور دادند و بقتل رسانیدند و بردار زدند تا مردمان عبرت گیرند و نام اهل بیت پیغمبر را بر زبانها نرانند زید مجنون را اندوه و حزن افزون گشت و بود تا تن او را از دار بزیر آوردند و در مزبله افکندند پس رفت و تن او را برگرفت و در دجله غسل داد و کفن کرد و بروی نماز بگذاشت و بخاک سپرد و سه روز بر قبر او بنشست و کتاب خدای را قرائت نمود دیگر روز در سرای خویش جای داشت ناگاه فریاد و ناله و ضجیجی عظیم اصغا نمود بیرون شد تا بداند چیست جنازه نگریست که اعیان رجال و شناختگان شهر بر گردن حمل میدهند و اعلام و رایات حاضر کرده اند و جماعتی از مردان گریبان میدرند و گروهی از زنان موی کنان و مویه کنان میگذرند با خود اندیشید که اینک نعش متوکل است گفتند این بلکه جاریه متوکل حبابه حبشیه است و قبر او را با مشک و عنبر و یاسمین پاک کرده است و قبه عظیم بر مرقد او برآورده است زید چون این بشنید جامه را چاک زد و چهره را بلطمه بیازرد و خاک بر سر پراکند و فریاد برداشت که وَا أَسَفَا عَلَيْكَ يَا حُسَيْنُ لَقَتِيلٌ بِالطَّفِّ غَرِيبًا وَحِيدًا ظَمْآنًا شَهِيدًا ترا تشنه کشتند و زنان و دختران ترا اسیر گرفتند و اطفال ترا سر بریدند و ترا بی غسل و کفن بخاک سپردند و از آن پس قبر ترا شیار کردند تا نور ترا فرونشانند و حال آنکه تو پسر علی مرتضائی و پسر فاطمه زهرائی و اینک از برای کنیزکی سیاه رعایت شأنی چنین عظیم میشود و بر پسر مصطفی کس نمیگرید همی گفت و همی گریست و خاک بر سر پراکند تا گاهی که از هوش بیگانه گشت مردمان بعضی بر وی رقت کردند و گروهی با جنونش نسبت نمودند چون بهوش آمد این شعر بگفت

أَيُحْرَثُ بِالطَّفِّ قَبْرُ الْحُسَيْنِ	وَيُعْمَرُ قَبْرُ بَنِي الزَّانِيَةْ
لَعَلَّ الزَّمَانَ بِهِمْ قَدْ يَعُودُ	وَيَأْتِي بِدَوْلَتِهِمْ ثَانِيَةْ
أَلَا لَعَنَ اللهُ أَهْلَ الْفَسَادِ	وَمَنْ يَأْمَنُ الدُّنْيَا الْفَانِيَةْ

در خبر است که این اشعار را بدست بعضی از حجاب بمتوکل فرستادند و او زید را از در خشم طلب نمود چون حاضر شد زبان بشنعت و توبیخ گشود متوکل از در تخفیف از وی سؤال کرد که ابوتراب کیست گفت سوگند با خدای تو نیکو میدانی فضل و ادب و حسب و نسب او را و انکار فضل او نکند جز کافر مرتاب و مبغض کذاب ابتدا کرد و بذکر فضایل و مخایل آنحضرت چندانکه آتش خشم و کین در کانون خاطر متوکل زبانه زدن گرفت پس بفرمود تا زید را بزندانخانه در بردند و بازداشتند بود تا سیاهی جهان را بگرفت و نیمی از شب بگذشت چون متوکل بخفت و در خواب شد هاتفی را در خواب دیدار کرد که او را با سر انگشتی از خواب برانگیخت و گفت برخیز و زید را از بند رها کن و اگر نه بیدرنگ خداوند دستخوش هلاک فرماید متوکل سخت بترسید و بی توانی برجست و زید را از حبس برآورد و تشریف کرد و گفت بگوی تا چه خواهی گفت نخواهم جز آنکه قبر حسین را عمارت کنم و مردم را اجازت زیارت دهم مسئلت او را با اجابت مقرون داشت پس زید شاد خاطر از نزد او بیرون شد و در امصار

حدیث ابراهیم دیرج

و بلاد عبور میداد و فرمان برمیداشت وَهُوَ يَقُولُ مَنْ اَرَادَ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ فَلَهُ الْاَمَانُ طُولَ الْاَزْمَانِ و دیگر در امالی طوسی از ابی عبدالله باقطانی مرویست که هرون مصری را که یکتن از سرهنگان متوکل است دیدار کردم چهره سیاه تر از روی زنگیان داشت و بدنش بعلّه شدید البیاض بود و همواره چرکی و چیزی عفن و منتن از چهره او تراوش میکرد چون با او آشنا شدم از سواد وجه او پرسش کردم مرا پاسخ نداد چون مریض شد و مرگش فراز آمد بعیادت او حاضر شدم و دیگر باره از سواد روی او بپرسیدم و بر ذمت نهادم که از کتمان این سر سر برتابم گفت مرا از متوکل فرمان رفت که باتفاق ابراهیم دیرج بکربلا شویم و قبر حسین را محو و منمحی سازیم شبانگاه رسول خدای را در خواب دیدار کردم فرمود با دیرج بکربلا مرو و فرمان پذیر متوکل مشو بامدادان همراهان در کردن من انجمن شدند و مرا برانگیختند تا بکربلا شدیم و پذیرای امر متوکل گشتیم همچنان همشبی رسول خدای را در منام دیدار کردم فرمود نه من ترا فرمان کردم که بکربلا مرو و پذیرای فرمان متوکل مشو رفتی و کردی آنچه کردی پس لطمه بر روی من زد و بر روی من خیو افکند پس روی من سیاه شد بدینسان که دیدار میکنی

بازنشستن گاوها از رسیدن بقبر مطهر

و دیگر در امالی طوسی از عبدالله بن ابیه طوری مرویست میگوید در سال دویست و چهل و هفتم هجری پس از تقدیم مناسک حج بجانب عراق سفر کردم و با دهشتی تمام از خوف متوکل قبر امیرالمؤمنین را زیارت نمودم و از آنجا بکربلا شتافتم بچشم خویش نگریستم که آب بر آن اراضی سوار کرده اند و گاوها از بهر شدیار روان داشته اند و چند که گاوها را است میرسانند و با تازیانه میزنند چون با قبر مطهر نزدیک میشوند راه میگردانند و از یمین و شمال میشتابند مرا از بهر زیارت مجال بدست نشد بی نیل مرام ببغداد آمدم ناگاه بانگی هول انگیز و ناله حزن آمیز شنیدم گفتم چیست گفتند کبوتر خبر قتل متوکل را رسانیده قُلْتُ اِلٰهِي لَيْلَةً بِلَيْلَةٍ گفتم این شب شادی در ازای آن شبی است که در کربلا با تمام غم و اندوه بصبح آوردم

مکافات متوکل خلیفه

و دیگر ابن شهر آشوب میگوید که متوکل خلیفه اموال موقوفه را از حایر و قبر حسین علیه السلام مضبوط ساخت و بر لشکریان پراکند و گفت این قبر را خزانه بچه کار است و چون از آنجا بیرون شد او با پسرش هر دو تن مقتول شدند تفصیل آن انشاء الله بجای خود شرح میرود

مکافات شخصی که فضیحت آورد

و دیگر ابو عبدالرحمن بن احمد بن حنبل باسناد خود از اعمش حدیث میکند که مردی بر قبر حسین علیه السلام بیرون ادب فضیحتی کرد پس او و فرزندان او بتوارث بمرض جنون و جذام و برص مبتلا گشتند و نیز در خبر است که مصعب بن زبیر بن العوام گاهی که بمقاتلت عبدالملک بن مروان میشتافت چون بحایر رسید بر قبر حسین علیه السلام ایستاد و گفت یا اباعبدالله اگر نفس تو مغصوب شد دین تو مغصوب نشد و از آنجا انصراف نمود و این شعر قرائت کرد

شعر مصعب بر قبر حسین

اَلَا اِنَّ الْاُولٰى بِالطَّفِّ مِنْ اٰلِ هَاشِمٍ تَاَسَّوْا فَسَنُّوا لِلْكِرَامِ التَّاَسِّيَا

حکایت شیخی که صد سال انتظار فرج اهل بیت داشت

و دیگر در امالی طوسی شیخ مفید باسناد خود از معویة بن وهب حدیث میکند که گفت در نزد جعفر بن محمد علیهما السلام بودم ناگاه مردی فرتوت با پشت خمیده درآمد و سلام داد و پاسخ گرفت آنگاه برخصت ابوعبدالله علیه السلام پیش تاخت و دست آنحضرت را بوسه زد و بگریست آنحضرت فرمود ایشیخ این گریه چیست عرض کرد یا ابن رسول الله یکصد سال است در شاهراه انتظار اقامت دارم و با خود می اندیشم که در این روز یا در این ماه و اگر نه در این سال روزگار بکام ما کام خواهد زد عمر سپری شد و اثری با دید نیامد و فرجی از برای شما دیدار نگشت چگونه نگریم از کلمات او ابوعبدالله نیز بگریست ثُمَّ قَالَ يَا شَيْخُ اِنْ اُخِّرَتْ مَنِيَّتُكَ فَاَنْتَ مَعَنَا وَاِنْ عُجِّلَتْ كُنْتَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَعَ ثَقَلِ رَسُولِ اللّٰهِ فرمود ایشیخ اگر مرگ تو بتاخیر افتد با ما زیست خواهی نمود و اگر عجلت کند و زود درگذری در قیامت با اهل بیت رسول خدا خواهی بود عرض کرد از این پس دریغ نخورم و باک ندارم بدانچه دست نیافتم فَقَالَ لَهُ اَبُوعَبْدِ اللّٰهِ يَا شَيْخُ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ قَالَ اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ مَا اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللّٰهِ الْمُنْزَلَ وَعِتْرَتِي

اَهْلَ بَيْتِي تَجِيءُ وَاَنْتَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ آنگاه ابوعبدالله فرمود ایشیخ رسول خدای میفرماید من در میان شما دو چیز بجای میگذارم هر کس باین دو چیز محترم متمسک شود گمراه نخواهد گشت از این دو چیز نخستین قرآن کریم است و آن دیگری اهل بیت من باشند لاجرم تو در قیامت با ما خواهی بود همانا ایشیخ کان منکم تو از اهل کوفه باشی عرض کرد جان من فدای تو باد من از اهل کوفه نیستم از اهل سواد کوفه ام فرمود از خانه تو تا قبر حسین مسافت چیست عرض کرد نزدیکست و فراوان حاضر زیارت میشوم قَالَ يَا شَيْخُ ذَاكَ دَمٌ يَطْلُبُ اللّٰهُ تَعَالٰى بِهِ مَا اُصِيبَ وُلْدُ فَاطِمَةَ وَلَا يُصَابُونَ بِمِثْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَقَدْ قُتِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ نَصَحُوا لِلّٰهِ وَصَبَرُوا فِي جَنْبِ اللّٰهِ فَجَزَاهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ جَزَاءِ الصَّابِرِينَ اِنَّهُ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ اَقْبَلَ رَسُولُ اللّٰهِ وَمَعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَدُهُ عَلٰى رَاْسِهِ يَقْطُرُ دَمًا فَيَقُولُ يَا رَبِّ سَلْ اُمَّتِي فِيمَ قَتَلُوا ابْنِي وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود ایشیخ خونخواه حسین ایزد باریست فرزندان فاطمه را مصیبتی اعظم از مصیبت حسین نرسیده چه آنحضرت با هفده تن از فرزندان خود در بلا صابر نشستند و در راه خدا شهید شدند و بهتر جزای صابرین یافتند همانا در روز قیامت رسول خدا با حسین بیرون میشود و دست مبارکش بر سر حسین است در حالتی که از آن سر همایون خون متقاطر میباشد پس عرض میکند ای پروردگار من باز پرس فرمای از امت من تا چرا پسر مرا کشتند از پس اینحدیث صادق آل محمد فرمود هر گریستنی و جزع کردنی مکروه است الا گریستن و جزع کردن بر حسین علیه السلام

خروج مشک از قبر حسین

در شرح شافیه از مناقب السعداء مرقوم داشته که از ابوالجارود مرویست قَالَ حُفِرَ عِنْدَ رَاْسِهِ وَعِنْدَ رِجْلَيْهِ اَوَّلَ مَا حَفَرُوهُ خَرَجَ مِسْكٌ اَذْفَرُ لَمْ يَشُكُّوا فِيهِ میگوید چون اراده حفر قبر حسین علیه السلام نمودند اول مسحی که از فراز سر و پایان پای بر زمین کوفتند مشک اذفر بیرون شد و بیرون از شک و شبهت بود

عمارت قبر حسین بعد از هلاکت متوکل

و دیگر در مقاتل الطالبین از محمد بن حسین اشنانی مرویست میگوید روزگاری دراز سپری شد که از بیم جان بزیارت حسین نتوانستم حاضر شد مردی عطار نزدیک من آمد و مرا تشجیع کرد پس باتفاق زیارت قبر حسین را تصمیم عزم دادیم و روزها در بیغولها نشیمن ساختیم و شبها بطی طریق پرداختیم تا بغاضریه رسیدیم و از آنجا نیم شبی بیرون شدیم در دو مکان کمین جستیم و نشستیم تا دیدبانان بخفتند پس از ایشان درگذشتیم و بجائیکه قبر مبارک بود رسیدیم موضع قبر را ندانستیم چه صندوق مرقد را برآورده و سوخته بودند و آب در آنجا روان کرده بگرد رخنه تی نمودار بود پس ما بروی در افتادیم و زمین را بوسه زدیم و استشمام طیبی نمودیم که هرگز مانند آن ندیده بودیم عطار را گفتم این رایحه چیست گفت ندانم و مانند آن از هیچ عطری استشمام ننموده ام پس وداع کردیم قبر مبارک را و علامتی چند در اطراف قبر نصب نمودیم این بود تا متوکل را بکشتند پس با جماعتی از آل ابوطالب و گروهی از شیعیان فراهم شدیم و بر سر قبر آمدیم و آن علامات را برگرفتیم و بدانسانکه بود عمارت کردیم

ذکر معجزات حسین علیه السلام

ذکر معجزات حسین بن علی علیهما السلام و اخبار آنحضرت از مغیبات

مدهوشی مردی از فضایل آنحضرت

در کتاب عوالم از مناقب ابن شهر اشوب مسند بعبدالعزیز میرسانند که گفت جماعتی حاضر حضرت حسین علیه السلام شدند و خواستار گشتند که ما را از فضایل خویش آگهی بخش قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تُطِيقُونَ وَانْحَازُوا عَنِّي لِاُشِيرَ اِلٰى بَعْضِكُمْ فَاِنْ اَطَاقَ سَاُحَدِّثُكُمْ فرمود شما را طاقت اصغا نیست اگر خواهید از من دور شوید و یکتن بجای ماند تا او را سخنی بشنوانم اگر حمل آن سخن توانست کرد شما را آگهی بخشم پس دور شدند و یکتن بجای ماند چون کلمه چند از آنحضرت شنید بیخویشتن و حیرت زده گشت چنانکه نیروی جواب و سؤال از دست

کلمات عبدالله بن زبیر با حسین علیه السلام

و دیگر در کتاب الابانه از بشر بن عاصم مرویست میگوید هنگام خروج حسین بن علی از مکه بجانب عراق از عبدالله بن زبیر شنیدم که گفت قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ اِنَّكَ تَذْهَبُ اِلٰى قَوْمٍ قَتَلُوا اَبَاكَ وَخَذَلُوا اَخَاكَ یعنی گفتم حسین بن علی را که بسوی اهل کوفه

میروی که پدرت را کشتند و برادرت را ذلیل کردند فقال لئن اقتل بمکان کذا وکذا احب الی من ان تستحل
بی مکة فرمود اگر من در عراق در فلان مکان کشته شوم دوست تر دارم از اینکه مرا در مکه بکشند و حرمت مکه را بکاهند و این سخن
عبدالله زبیر را تنبیهی بود و کنایتی از آنکه تو در مکه بخواهی بود و ترا در مکه خواهند کشت و حرمت مکه را خواهند کاست چنانکه انشاء

امتحان اعرابی علم و جلالت حسین علیه السلام را

الله در جای خود مذکور خواهد شد و دیگر در خرایج و جرایح جابر جعفی از سید سجاد روایت میکند که مردی اعرابی خواست تا مکانت و
منزلت حسین علیه السلام را بمیزان امتحان و اختبار در آورد پس آهنگ خدمت حسین را تصمیم عزم داد و چون با مدینه نزدیک شد نیروی
خضخضه استمنا نمود آنگاه داخل مدینه شد و بر حسین علیه السلام درآمد فقال له ابو عبدالله الحسین اما تستحیی یا اعرابی
ان تدخل الی امامک وانت جنب وقال انتم معاشر العرب اذا دخلتم خضخضتم حسین علیه السلام فرمود ای
اعرابی شرم نکردی که جنب بر امام خود در آمدی هان ای معاشر عرب شما گاهی که داخل میشوید با خضخضه استمنا میکنید اعرابی
گفت من از پی آنچه میشتافتم یافتم و از نزد آنحضرت بیرون شد و غسل کرد و مراجعت نمود و مسایل خود را بعرض رسانید و پاسخ

قتل راهزنان غلامان حسین

گرفت و دیگر در خرایج و جرایح مندل بن هرون بن صدقه از صادق آل محمد علیه السلام حدیث میکند میفرماید گاهی که حسین علیه
السلام غلمان خود را در انجام امری نفاذ میداشت میفرمود در فلان روز کوچ مدهید بلکه در فلان روز بیرون شوید اگر جز این کنید
ادراک ضرر و زیان خواهید نمود وقتی چنان افتاد که غلامان بیفرمانی کردند و بیرون روزی که فرمان رفت بیرون شدند لاجرم
راهزنان بر ایشان تاختند و همگان را مقتول ساختند و آنچه داشتند نهب بر گرفتند و برفتند چون خبر بسید الشهدا رسید
فقال لقد حذرتهم فلم یقبلوا منی فرمود ایشان را از بیفرمانی بیم دادم و از من نپذیرفتند در ساعت برخاست
و بخانه والی آمد والی عرض کرد بمن رسید که غلامان ترا بکشتند فاجرک الله فیهم خداوند ترا اجر جزیل دهاد آنحضرت فرمود من
دلالت میکنم ترا بر آنانکه غلمان مرا بکشتند عرض کرد یا ابن رسول الله تو میشناسی آنان را فرمود ایشان را میشناسم چنانکه ترا میشناسم
این مرد که در پیش روی تست یکتن از ایشانست آن مرد عرض کرد یا ابن رسول الله از چه روی قصد من کردی و از کجا دانستی که
من از ایشانم آنحضرت فرمود اگر من براستی سخن کنم مرا تصدیق خواهی کرد عرض کرد سوگند با خدای در سخن راست ترا تصدیق میکنم
فرمود تو بیرون شدی و با تو فلان و فلان بودند و همگان را بنام و نشان یاد فرمود آنگاه فرمود چهار تن از موالی مدینه و سایر از
حبشیان مدینه بودند والی گفت که هان ای مرد سوگند بقبر رسول خدای و منبر او سخن براستی باید گفت و اگر نه گوشت ترا
با تازیانه از بدن باز کنم گفت سوگند با خدای که حسین دروغ نیست چنان مینماید همراه ما بوده است لاجرم همگان را حاضر کرد

تغییر صورت مردی در خواب

و از ایشان اقرار بستد آنگاه گردن بزد و همچنان در مناقب ابن شهرآشوب از قاسم بن اصبغ مرویست که مردی از بنی دارم را
دیدار کردم که چهره او دیگرگون بود گفتم ترا چه افتاد که بدین صورت برآمدی گفت مردی از سپاه ابن سعد بودم بعد از قتل حسین هیچگاه
نخفتم جز اینکه در خواب دیدم مردی درآمد و مرا بسوی جهنم بتاخت و نگونسار بجهنم در انداخت یکتن از همسایگان او روایت کرد که

ابتلای دو مرد بنفرین حسین

شبی نیست که از نعره و صیحه او ما بخواب توانیم رفت و دیگر فاضل مجلسی از ابن عیینه حدیث میکند که دو تن از قتله حسین را دیدار
کردم اما احدهما فانه طال ذکره حتی کان یلفه یعنی آلت تناسل یکی از ایشان چنان بلند شد که درهم می پیچید
و بروایتی بر گردن خویش می افکند و آن دیگر راویه آب مینوشید و سیراب نمیگشت و این ملعون آب میخورد و بسوی حسین اشارت میکرد
بجانب دهان خود و تیر بسوی او می افکند آنحضرت فرمود لا ارواک الله من الماء فی دنیاک ولا فی آخرتک یعنی خداوند
سیراب نکناد ترا در دنیا و در آخرت و در طریقی دیگر راوی گوید یکتن از ابنای آن دو مرد را دیدم بمرض جنون مبتلا بود و نیز از ان

عطیه روایت میکند که گفت با جماعتی خرد سالان که در شمار غلمان بودیم روزی در گذرگاه کوی مردی را دیدیم که نیمه جسدی
سفید و روئی سیاه تر از شب مظلم دارد مردمان گفتند این از آن مردم است که بر حسین علیه السلام بیرون شد لعنة الله علیه فاضل
مجلسی از ثواب الاعمال نقل میکند قال ابو عبدالله ان آل ابی سفیان قتلوا الحسین بن علی فنزع الله ملکهم و

کور شدن مردی بسب

قتل هشام زید بن علی فنزع الله ملکه وقتل الولید یحیی بن زید فنزع الله ملکه و دیگر ابن شهرآشوب سند
با بوحجای عطاردی میرساند که گفت اهل بیت رسول خدا را بخیر و خوبی یاد میکنید اینوقت مردی از لشکریان عمر بن سعد درآمد و

کوری مردی در خواب

زبان بسب حسین علیه السلام گشود واهوی الله علیه بنجمین فطمس عینیه خداوند او را از هر دو چشم نابینا ساخت و هم ابن
شهرآشوب باسناد خود روایت میکند که مردی از سپاهیان ابن سعد را پرسش کردند که ترا چه افتاد که از هر دو چشم نابینا شدی
گفت من در کربلا حاضر بودم لکن آهنگ مقاتلت و مبارزت ننمودم بعد از قتل حسین در خواب مردی هولناک دیدم بانگ بر من زد
که برخیز رسول خدا ترا طلب میکند گفتم مرا طاقت نیست دست در من افکند و مرا کشان کشان بحضرت رسول آورد و آنحضرت را حزین
و کئیب دیدم حربه بدست کرده و نطعی از پیش روی گسترده و ملکی با شمشیری از آتش بپای ایستاده و گروهی را گردن میزند و با آتش
میسوزاند و دیگر باره زنده میکند و گردن میزند گفتم السلام علیک یا رسول الله والله ما ضربت بسیف ولا طعنت
برمح ولا رمیت سهما سوگند با خدای ای رسول پروردگار نه با شمشیر ضربتی زده ام و نه با نیزه طعنی افکندم و نه تیری پرتاب کردم
فقال النبی الست کثرت السواد پیغمبر فرمود آیا زیادتی نکردی سواد سپاه خصم را و فرو گرفت مرا و از طشتی که سرشار بود از خون

سوختن مردی از فتیله چراغ

حسین مرا کحول ساخت گوئی در چشم من آتشی پراکند چون از خواب انگیخته شدم از هر دو چشم کور بودم و دیگر عبدالله الدمعانی روایت
میکند که شبی در سوق العروس از شهادت حسین علیه السلام سخن در افتاد گفتند کس بجای نماند از قاتلان حسین جز آنکه از خداوند بلائی
در جسد او فرود آمد مردی حاضر بود سر بر داشت و گفت من یکتن از قتله حسینم و تاکنون بهیچ رنجی و المی مبتلا نشده ام آنگاه برخاست
تا با انگشت خویش اصلاح کند فتیله چراغ را آتش در دست او افتاد و بیرون دوید و فریاد بر داشت و آتش فزونی همی گرفت
بهیشانه خویشتن را در فرات افکند سوگند با خدای چون سر در آب فرو میبرد آتش بر زبر آب زبانه میزد و چون سر بر می آورد در او میگرفت

مردی که علی او را از قطران سقایت کرد

تا گاهی که بآتش دوزخ واصل شد و دیگر در بستان الواعظین از فضل بن زبیر مرویست میگوید در مجلس سدی جای داشتم ناگاه
مردی در آمد و بنشست و از وی بوی قطران مجلس را فرو گرفت سدی گفت مگر قطران فروش هستی فرمود نیستم فرمود
این رایحه از کجاست گفت من در لشکر عمر بن سعد حاضر شدم و لشکریان را میخهای آهن بفروختم بعد از شهادت حسین علیه السلام
رسول خدای را در خواب دیدم حسین و علی علیهما السلام با او بود و علی سقایت میکرد اصحاب حسین علیه السلام را که در یوم عاشورا کشته
شدند من نیز عطشان بودم و خواستار شربتی آب شدم رسول خدای فرمود تو آنکس نیستی که دشمنان ما را نصرت کردی
عرض کردم جز این نیست که ایشان را میخهای آهنین بفروختم علی را فرمودی را بقطران سقایت کن و علی قدحی از قطران مرا داد
تا بنوشیدم چون بیدار شدم سه روز بول من قطران بود آنگاه قطران قطع شد و این بوی در من بجای ماند گفت هر کس از آن

خبر مردی که خود از سر حسین علیه السلام ربود

لشکر که گندمی نان کرده یا گیاهی خورده یا از آب فرات نوشیده ابدا روی محمد را نخواهد دید و بهشت را دیدار نخواهد کرد و دیگر
در مدینة المعاجز مسطور است که مردی از کنده یوم عاشورا خود حسین علیه السلام را بربود و بخانه برد و زنش را گفت این خودیست
که بر سر حسین بود از آلایش خون بشوی و در نزد خود بودیعت بدار فبکت وقالت یا ذلک قتلت الحسین وسلبته
البیضة والله لا اجتمعت انا وانت ابدا آن زن بگریست و گفت وای بر تو حسین را بقتل میرسانی و خود از سرش میربائی

سوگند باخدای هرگز با تو زناشوئی نخواهم داشت مرد کندی در خشم شد و زن را دستخوش صدمه و لطمه ساخت و در آن کشاکش و مصادمه
دستش بر در آمد و مسماری از آهن مرفقش را آسیبی عظیم زد چنانکه از آن جراحت دستش از مرفق جدا شد و چندکه زنده بود بفقر و فاقت
بزیست پس بتمام ذلت بدوزخ شتافت و نیز در مدینة المعاجز از سدی مرویست میگوید یکشب مردی بر من در آمد او را ترحیب
گفتم چه نیک دوست داشتم که شب را با دوستان بسامره بپای برم سخن از هر جای در انداختیم تا گاه قصهٔ کربلا بمیان آمد من
آهی سرد بر آوردم گفت ترا چه افتاد گفتم مصیبت کربلا فرا یاد من آمد که با آنمصایب هیچ مصیبتی را قیمتی نیست گفت در کربلا حاضر
بودی گفتم خدایرا سپاس میگذارم که نبودم گفت این شکر چیست گفتم خلاصی از خون حسین مگر نشنیده که جدش میفرماید مَن طُولِبَ
بِدَمِ وَلَدِیَ الحُسَینِ یَومَ القِیمَةِ لَخَفیفُ المیزانِ کسی که مسئول شود در طلب خون حسین علیه السلام در روز قیامت میزان اعمال او
سبک باشد گفت چنین فرمود جد او گفتم ای والله وقال صلی الله علیه واله وَلَدِیَ الحُسَینُ یُقتَلُ ظُلماً وَعُدواناً
اَلا وَمَن قَتَلَهُ یَدخُلُ فی تابوتٍ مِن نارٍ وَیُعَذَّبُ بِعَذابِ نِصفِ اَهلِ النّارِ وَقَد غُلَّت یَداهُ وَرِجلاهُ وَ
رائِحَتُهُ یَتَعَوَّذُ اَهلُ النّارِ مِنها هُوَ وَمَن شایَعَ اَو بایَعَ اَو رَضِیَ بِذلِکَ کُلَّما نَضِجَت جُلودُهُم بُدِّلُوا بِجُلودٍ
غَیرِها لِیَذوقُوا العَذابَ لا یُفَتَّرُ عَنهُم ساعَةً وَیُسقَونَ مِن حَمیمِ جَهَنَّمَ فَالوَیلُ لَهُم مِن عَذابِ جَهَنَّمَ و همانا رسول
خدای فرمود فرزند من حسین بظلم و ستم کشته میشود بدانید که کشنده او داخل میشود در تابوت آتش و عذاب داده میشود باندازه نصف
عذاب اهل جهنم و دست و پای او در غل کشیده میشود و از بوی بدن او پناه بنده میشوند اهل جهنم و آنان که بدین امر رضا دادند و بیعت کردند
و همراهی نمودند گاهی که از حدت عذاب پوست بر تن ایشان فاسد میگردد تبدیل میشود بجلد دیگر تا احساس صورت عذاب نمایند
و زحمت ایشان ساعتی سستی نپذیرد و ایشانرا از حمیم جهنم سقایت کنند وای بر ایشان از عذاب جهنم در جواب گفت تصدیق مکن
و راست مدان اینکلمات را گفتم چگونه راست ندانم و حال آنکه پیغمبر میفرماید لا کَذِبتُ وَلا کُذِّبتُ نه دروغ گفته ام و نه دروغ بر من بسته اند
گفت می بینی که از پیغمبر حدیث میکنند قالَ قاتِلُ وَلَدِیَ الحُسَینِ لا یَطُولُ عُمرُهُ یعنی کشنده فرزند من حسین عمرش دراز نمیشود
اینک من قسم بجان تو از نود سال افزون دارم مگر مرا نمیشناسی گفتم نمیشناسم گفت من اخنس بن یزیدم گفتم چه کردی در یوم طف گفت من
گروهی از سواران سرهنگ بودم که بفرمان عمر بن سعد اسب بر بدن حسین راندم و اضلاع او را درهم شکستم و نطع از زیر پای علی بن الحسین کشیدم
و او را بروی در افکندم و حال آنکه بیمار بود و گوش دختر حسین را در طلب گوشواره پاره ساختم سدی میگوید آتش در دل من افتاد و آب
از چشم من روان شد در اندیشه رفتم باشد که او را هلاک کنم اینوقت برخاستم تا فتیلهٔ چراغ را اصلاح کنم مرا بنشاند و خود برخاست تا
شعلهٔ چراغ را بر دهد و سخت معجب بود از طول عمر و سلامت نفس و دست فرا برد تا با انگشت خویش فروغ چراغ را افزایش دهد
آتش در انگشتش افتاد و مشتعل گشت بخاک مالش داد مفید نیفتاد فریاد بر داشت که ای برادر مرا دریاب اگر چند با او دشمن بودم
آب بر آن ریختم آن آتش از آب فزایش گرفت فریاد بر آورد که هیچگونه منطفی نشود گفتم خویشرا به نهر در افکن چون بنهر افتاد چند که در آب
فرو میشد شعل آتش بر فراز آب زبانه میزد چون سر بر می آورد چنانکه درخش بالیه افتد او را فرو گرفت سوگند باخدای آن آتش فرو
ننشست تا او را بمانند زگال بسوخت و بر زبر آب افکند لَعنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمینَ وَسَیَعلَمُ الَّذینَ ظَلَموا اَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبونَ
و دیگر عبدالملک بن عمیر میگوید مرا از بنی ساعده جاری بود دیگر روز او را نگران شدم جسد دوزدی او سیاه بود و سرش سفید نمود گفتم
این چه شگفتی است که در تو مینگرم گفت ای برادر من در لشکر عبیدالله بن زیاد بودم و در یوم طف یکتن از اصحاب حسین را سر بر داشتم
صبحگاه دیگر بدینصورت بر آمدم بر زیادت از این هر شب که بخسپم آن سر با من سخن همی کند و مرا بدوزخ همی افکند و من دستخوش دهشت

خبر اخنس بن یزید

این مرد آتش است

خبر آن مرد که یکی از شهدا را سر برداشت

و وحشت بودم چون اهل و عیال من از این حال آگهی یافتند چون بخفتم و آغاز قلق و اضطراب نمودم مرا از خواب برانگیختند و دیگر هلال بن
معویه روایت میکند که مردی حمل داد سر حسین علیه السلام را و در مخلاة اسب نهاد ناگاه شنید که آنسر سخن میکند و میگوید فَرَّقتَ بَینَ
رَأسی وَجَسَدی فَرَّقَ اللهُ بَینَ لَحمِکَ وَعَظمِکَ وَجَعَلَکَ آیَةً وَنَکالاً لِلعالَمینَ یعنی جدائی افکندی میان سر من و
جسد من خداوند خداوند جدائی افکند میان گوشت تو و استخوان تو و ترا آیتی و علامتی کرد از برای جهانیان آن ملعون تازیانه
خود را بر آورد و آنسر مبارک را چندان بزد که ساکت گشت راوی میگوید دیدم آنمرد را نزدیک مختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی آوردند فرمان کرد تا
پاره از گوشت بدن او باز کردند و نزد سگان افکندند تا بخوردند چون از آن زحمت بیخویشتن همی شد لختی بود تا دیگر باره با خویشتن
آید و احساس الم را نیکو فهم کند پس پاره دیگر قطع میکردند و نزد کلب می افکندند بدینگونه گوشت او را از تن باز کردند تا جز استخوان بجای
نماند آنگاه بفرمود تا مفاصل او را از یکدیگر قطع کردند آنگاه مختار قصهٔ او را باز گفت و کردار او را باز نمود و دیگر ابوالحصین روایت
میکند که شیخی مکفوف البصر دیدم سبب پرسیدم گفت من مردی از اهل کوفه ام یکشب رسول خدایرا در خواب دیدم طشتی سرشار از
خون حسین علیه السلام در نزد آنحضرت بود و اهل کوفه را بتمامت بر او عرض میدادند و ایشانرا بخون حسین آلایش میداد و از پیش میراند
چون بنهایت شدند من پیش شدم و عرض کردم یا رسول الله ما ضَرَبتُ بِسَیفٍ وَلا رَمَیتُ بِسَهمٍ وَلا کَثَّرتُ السَّوادَ
عَلَیهِ من حاضر جنگ نشدم شمشیر نکشیدم و نزدم و تیری پرتاب نکردم و سواد لشکر کوفه را بر حسین علیه السلام زیاد ننمودم فرمود
سخن بصدق کردی آیا از اهل کوفه نبودی گفتم بودم فرمود چرا نصرت فرزند مرا نکردی و دعوت او را اجابت ننمودی و دوست داشتی قتل حسین را
و در حساب حزب عبیدالله بن زیاد بودی آنگاه با انگشت مبارک اشارتی بسوی من کرد و چون بامداد از خواب انگیخته شدم از
هر دو چشم نابینا بودم سوگند با خدای دوست نمیدارم که خاص من باشد شتران سرخ موی و دوست دارم که در پیش روی حسین علیه
السلام در شمار شهدا باشم و دیگر در منتخب المجالس و عوالم و دیگر کتب مسطور است که یکتن از اهل کوفه حکایت کرد که من مردی حداد بودم
آهن پاره ها فراهم آوردم و آلات صنایع خویش برگرفتم و با سپاه ابن سعد بکربلا بیرون شدم چون لشکریان در کنار علقمی خیمها بر
افراختند من باصلاح سلاح ابطال و تقویم تیغ و سنان و اوتاد خیام و مرابط خیل پرداختم و بدستمزد مالی فراهم کردم تا سپاه حسین
برسید و جنگ در پیوست پس از شهادت آنحضرت با سپاه اشقیا و رؤس شهدا و جماعت اسرا بکوفه آمدم روزی چند برگذشت
که شبی در خواب دیدم که قیامت بر پای شد و مردمان چون جراد پراکنده سرگشته و پریشان بودند و از شدت عطش زبانها تا سینه
آویخته داشتند و من از همگان خویشتن را تشنه تر می پنداشتم زمین چون دریای قیر مینمود که در زیر آتش افروخته داشت و پندار میکردم
که هر دو پای قلع جلد قدم کرد و مغز من در غلیان بود سوگند با خدای که اگر مرا مختار میکردند که گوشت بدن مرا قطعه بعد قطعه باز کنند آنگاه
شربتی آب بچشانند آنرا اختیار میکردم در اینوقت مردی آشکار شد که شعشعهٔ جمالش موقف را فرو گرفت و او بر اسبی سوار بود و چند
هزار نبی و وصی و صدیق و شهید و صالح در رکاب مبارکش بودند و او بسرعت صبا و سما در گذشت و پس از ساعتی سواری دیگر پدید آمد
با دیداری چون بدر تمام و چندین هزار کس در رکاب او بودند که اوامر و نواهی او را بر ذمت خویش فریضه میشمردند چنان شنیدم که نگران جماعت
گشت که اقشعرار در اجسام و رعده در اندام افتاد من قرین افسوس و اسف گشتم تا چرا از نخستین از این خوف و خشیت تسلیت نکردم
اینوقت بر رکاب ایستاده شده فرمان کرد که با خود دارید او را امردی بازوی مرا بگرفت چنان نمود که با کلبتین آهنین که از آتش تافته باشند
بازوی مرا فشار داد مسئلت کردم با من کار بمدارات کند بر شدت بیفزود گفتم سوگند میدهم ترا بدان کس که ترا بر من گماشت چه کس
باشی گفت فرشتهٔ خداوند جبارم گفتم او چه کس باشد گفت علی کرار گفتم آن کیست که در گذشت گفت محمد مختار گفتم آنان کیانند که در گرد

قصهٔ آن مرد که سر حسین علیه السلام در مخلاة نهاد

مردی که با مختار ...

مردی که قیامت را در خواب دید

اوید گفت پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و مؤمنان گفتم مرا جرم و جریرتی نیست گفت حال تو بدین منوال است که این
جماعت راست نیک نظر کردم عمر بن سعد را دیدم که زنجیری از آهن در گردن داشت و آتش از دو گوش و دو چشم او بر میدمید و زبانه
میزد با قومی که هیچیک را نمیشناختم و همگان منغل بقید و گروهی مانند من مقهور بماند و بود در این وقت رسول خدای را بر کرسی بلند نگریستم
که چون مروارید غلطان مینمود و دو شیخ نیکو روی بر یمین او بود و فرشته گفت یکی نوح و آن دیگر ابراهیم است رسول خدای فرمود
یا علی چه صنعت کردی عرض کرد یکتن از قاتلان حسین را بجای نگذاشتم من شکر کردم که در شمار قاتلان نیستم و با خویش آمدم
رسول خدا آن جماعت را پیش طلبید و سخت بگریست و اهل موقف بگریستند و از آن جماعت پرسش کرد که در طف چه کردید با فرزند
من حسین یکی گفت من آب بروی او بستم دیگری گفت من او را کشتم و آن دیگر گفت من اسب بر بدن او راندم و مردی دیگر گفت
من فرزند علیل او را بیازردم رسول خدا صیحه زد و فرمود وا ولداه وا قلة ناصراه وا حسیناه وا علیاه هکذا اُجری علیکم
بعدی اهل بیتی انظر یا اخی نوح ببین با فرزندان من بعد از من چه پیش داشتند و چنان بگریستند که تزلزل و ارتجاج
در محشر افتاد آنگاه فرمان کرد تا زبانیه جهنم همکاران یکی از پی دیگری بدوزخ افکندند آنگاه مردی را پیش خواست و گفت در طف چه کردی
گفت گناهی نکردم فرمود مگر نجار نبودی عرض کرد مولای من بودم و عمود خیمه حصین بن نمیر را که از باد شکسته بود اصلاح نمودم
فرمود کثّرت السواد علی ولدی خذوه الی النار سواد لشکر را افزون کردی بر فرزند من او را بآتش درافکنید فریاد در خواست
که لا حکم الا لله و لرسوله و وصیه خدا آواز داد چون او را بجهنم افکندند یقین بر هلاک خویش کردم پس مرا پیش خواست و باز پرسش کرد من
قصه خویش بگفتم فرمود مرا بکشند بسوی جهنم من از هول از خواب انگیخته شدم و از این قصه اندازها بر گرفتم و با همه کس بگفتم آنگاه
زبان خدا از کار شد و یک نیمه تنش مردار گشت دوستانش از وی بیزار شدند و روی برتافتند با فقر و فاقت بدار البوار

مشاوره مردی در نکاح زنی

شتافت لعنة الله علیه و همچنان در کتاب خرایج و جرایح مسطور است که مردی بر حسین علیه السلام درآمد و عرض کرد که از برای
استشاره بدین حضرت آمده ام و همیخواهم فلان زن را تزویج کنم و این زن صاحب ثروت است و آن زن نیز مالی فره داشت آنحضرت فرمود
تزویج او را پسنده نمیدارم آن مرد بیفرمانی کرد و آن زن را کابین بست روزگاری دراز برنگذشت که ببلای فقر و فاقت مبتلا
آمد حسین علیه السلام فرمود چرا بیفرمانی کردی اکنون او را رها کن و فلانه زن را بحبالهٔ نکاح درآور تا خداوندت بهتر از و عطا کرده باشد
چون پذیرای فرمان شد هنوز سال سپری نشد که خداوند دختر و پسر و صاحب سیم و زر گشت و زن تازه را عظیم دوست

خشک شدن دست مردی

همیداشت و دیگر در مدینة المعاجز از راوندی روایت میکند که در طی طریقی مردی از در غلظت و فضاحت دست برآورد که بر روی
حسین علیه السلام لطمه زند دستش از کار شد از در ضراعت خواستار شد که خدای را بخواند و او را از این بلا برهاند آنحضرت دعا کرد و

آشکار شدن حسین بعد از شهادت برای ابی جعفر

دستش را بحال نخستین باز آورد و دیگر راوندی از ابی جعفر علیه السلام حدیث میکند که فرمود دیگر روز با پدرم علی بن الحسین بیرون شدیم
چون بصحرا رسیدیم شیخی پدید آمد و پدرم در نزد او نزول نمود و همی شنیدم که میفرمایید جعلت فداک و با یکدیگر حدیث میکردند بعد
از زمانی یکدیگر را وداع گفتند و شیخ برخاست و طریق خویش پیش داشت پدرم بجانب او نگران بود تا ناپدید گشت عرض
کردم این شیخ چه کس بود که در مسایل خود او را چندین تعظیم مینهادی و مکرم میداشتی فرمود ای پسرک من او جد تو حسین بن علی

قصه حبابه والبیه

علیهما السلام بود و دیگر در کتاب رجال کشی سند بصالح بن میثم پیوسته میشود میگوید من باتفاق عبایة الاسدی بر حبابه والبیه
درآمدیم عبایه گفت ای حبابه اینک برادرزاده تو صالح بن میثم است گفت سوگند با خدای حقا برادرزاده منست اکنون حدیثی
از حسین بن علی علیهما السلام شما را آگهی خواهم داد همانا در میان دو چشم تن برصی پدید آمد روزی چند در سرای خود معتکف شدم

و بزیارت حسین علیه السلام نشتافتم آنگاه یکروز بر آنحضرت درآمدم و سلام دادم و جواب گرفتم مرا ترحیب فرمود ثم قال یا
ام الطایل عن زیارتنا و التسلیم علینا یا حبابة فرمود ای حبابه ترا چه افتاد که از زیارت ما توانی و تراخی میجوئی عرض کردم
مرا باز نداشت از حضرت تو جز این علت و برقع خویش را از روی برص یکسوی کشیدم آنحضرت دست مبارک را بر فراز برص
بگذاشت و خدای را بخواند در زمان آن مرض از چهره من مرتفع گشت ثم قال یا حبابة انه لیس احد علی ملة ابراهیم فی هذه

اطلاق دست مرد از دست زنی

الامة غیرنا و غیر شیعتنا و من سواهم منها برآء فرمود ای حبابه هیچکس در این امت بر ملت ابراهیم نیست غیر از ما و شیعه ما
دیگر مردم بر طریق ضلالت اند و در کتاب دعوات راوندی و کتاب بصائر الدرجات نیز این حدیث با بیش و کمی مسطور است دیگر
در تهذیب سند بابی عبدالله علیه السلام منتهی میشود میفرماید زنی خانه کعبه را طواف میداد و مردی در قفای او بود ناگاه دست
آن زن از حجاب بیرون شد و آن مرد را چنان بفریفت و دل بشیفت که بیخودانه پیش شد و دست بر ذراع زن نهاد خداوند چنان
دست او را بر ذراع زن بچسبانید که رهائی محال افتاد و طواف نتوانستند داد مردم انجمن شدند و امیر شهر را آگهی فرستادند وی کس
بفقها فرستاد تا چه حکومت کنند گفتند دست مرد را قطع کن که از ارتکاب جرم و جریرتی عظیم نمود گفت ای فرزندان رسول خدا حسین بن
علی در این شهر است فقها گفتند پذیرای فرمان او میباید بود لاجرم حاکم شبانگاه آنحضرت را دعوت نمود و آن زن و مرد را حاضر

شهادت کودکی که ترنبان مادرش را

ساخت و عرض کرد تا چه فرمائی در کیفر ایشان حسین علیه السلام روی بجانب قبله آورد و دست برداشت و خدای بخواند تا گاهی
که دست مرد از ذراع زن رها شد حاکم عرض کرد او را بدین جریرت عقوبت کنم فرمود دست باز دار تا براه خود رود و دیگر در مناقب
ابن شهرآشوب صفوان بن مهران از صادق آل محمد روایت میکند که فرمود در زمان حسین علیه السلام دو مرد بر سر زنی و پسری
مخاصمت داشتند حسین علیه السلام بر ایشان عبور داد و فرمود این خصومت چیست یکی گفت این زن در حبالهٔ نکاح منست و آن دیگر
گفت این پسر فرزند من باشد مدعی نخستین را انشستن فرمود و آن زن را گفت از آن پیش که خداوند پرده ترا چاک زند سخن از در صدق
بگوی عرض کرد ایمرد شوی منست و این ولد از وست آنحضرت روی با طفل رضیع آورد فقال یا غلام ما تقول هذه انطق
باذن الله تعالی فرمود ای کودک این زن چه میگوید باز گوی باذن خدای عرض کرد من فرزند هیچیک از این دو مرد نیستم پدر من

شفای عبدالله بن شداد

مردی شبان است از فلان قبیله حسین علیه السلام حکم برجم آن زن فرمود و از آن پس هیچکس از آن کودک سخن نشنید و دیگر در مناقب
ابن شهرآشوب از زرارة بن اعین روایت میشود میگوید صادق آل محمد علیه السلام مرا حدیث کرد که عبدالله بن شداد بن الهاد اللیثی
مریض شد و تبی سخت پر تاب آورد حسین بن علی علیهما السلام چون این بدانست بعیادت او شتافت گاهی که از باب خانه او
بدرون رفت تب از تن عبدالله بیرون شد عرض کرد شاد و شاکرم از آن منزلت و مکانت که خداوند شما را اعطا فرمود همانا
تب از شما گریزان است فقال له الحسین والله ما خلق الله شیئا الا و قد امره بالطاعة لنا فرمود سوگند با خدای

زنده کردن زن مرده را

که خداوند هیچ چیز را نیافرید جز اینکه امر کرد او را با طاعت ما عبدالله عرض کرد در این هنگام صوتی شنیدم و کس را ندیدم که همی گوید لبیک
و دیگر در خرایج و جرایح ابو خالد الکابلی از یحیی بن ام الطویل حدیث میکند میگوید حاضر حضرت حسین علیه السلام بودم ناگاه جوانی
درآمد و سخت میگریست آنحضرت فرمود این گریه چیست عرض کرد مادر من در این ساعت وفات کرد و مجال وصیت نیافت و او را
مالی فره و ثروتی فراوان است و از این پیش مرا امر کرده است که در کار او دخل نشوم تا ترا آگهی دهم آنحضرت فرمود برخیزید بر
خاستیم و در خدمتش تا در آن حجره که آن زن مرده بود و محفوف بردوش بود مشرف شدیم حسین علیه السلام دست برداشت
و خدای را بخواند تا جان بجسد مرده باز آمد پس کلمه بگفت و برخاست و بنشست ناگاه چشمش بر حسین علیه السلام افتاد فقالت ادخل البیت

یا مولای دعنی بامرک فدخل وجلس علی مخدته قال لها وصی برحمک الله عرض کردای سید و مولای من کدای ومرا فرمان کن بهرچه خواهی لاجرم آنحضرت درآمد و بنشست و فرمود خداوند ترا رحمت کناد وصیت خویش ابکذار عرض کرد ای رسول الله مرا فلان مبلغ مال در فلان مکانست ثلث آنرا خاص تو نهادم تا بهر صنعت میخواهی بکار بری و دو ثلث دیگر خاص فرزند منست بشرط که در شمار دوستان تو باشد واکرنه با او مکذار و او را بهره مده فلا حق للمخالفین فی اموال المؤمنین آنگاه مسئلت نمود که آنحضرت نماز بروی بکذارد و متولی امر او باشد این بگفت و بمرد بداستان که بود و دیگر در مناقب ابن شهراشوب از اصبغ ابن نباته مرویست میکوید در کوفه حاضر حضرت حسین علیه السلام شدم و عرض کردم ای سید من از تو سؤال خواهم کرد از اسرار الهی چیزی که بدان ایمان دارم و تو بدان شادمانی فرمود ای اصبغ همی خواهی مخاطبه رسول خدای را در مسجد قبا با ابی بکر و دیدن نظاره کنی و جز این اراده نکرده بودم فرمود برخیز برخاستم و از آن پیش که چشم برهم زنم خویش را در مسجد قبا دیدم پس بروی من تبسمی فرمود فقال یا اصبغ ان سلیمان بن داود اعطی الریح غدوها شهر ورواحها شهر وانا قد اعطیت اکثر مما اعطی سلیمان فرمود ای اصبغ همانا سلیمان بن داود فرمانکذار باد بود بامداد میکرد یکماهه راه را و شام میکرد یکماهه راه را و آنچه خدای با من عطا کرده افزونست از آنچه سلیمان را اعطا فرمود عرض کردم یا ابن رسول الله سوکند با خدای سخن براستی کردی فقال نحن الذین عندنا علم الکتاب وبیان ما فیه ولیس عند احد من خلقه ما عندنا لانا اهل سر الله فتبسم فی وجهی ثم قال نحن آل الله وورثة رسوله فقلت الحمد لله علی ذلک آنگاه فرمود مائیم کسانیکه در نزد ماست علم کتاب و بیان آنچه در کتاب خداست و بیرون ما در نزد هیچ آفریده نیست زیرا که مائیم اهل سر خداوند پس بروی من تبسمی فرمود و گفت مائیم آل الله و ورثه رسول الله من شکرانه خدایرا سپاس گفتم ثم قال لی ادخل فدخلت فاذا انا برسول الله محتبیا فی المحراب بردائه فنظرت فاذا انا بامیر المؤمنین قابضا علی تلابیب الاعسر فرایت رسول الله یعض علی الانامل وهو یقول بئس الخلف خلفتنی انت واصحابک علیکم لعنة الله ولعنتی اصبغ بن نباته میکوید اینوقت حسین علیه السلام مرا فرمود داخل شو پس داخل مسجد قبا شدم و رسول خدایرا دیدم که ردای خویش را در بر کرده اند در محراب جای دارد و امیر المؤمنین علی را نکریستم که کریبان عمر بن الخطاب را سخت کرفته و رسول خدای انامل خویش را با دندان میکزد و ابوبکر را مخاطب داشته میفرماید چه بد خلیفه که تو بوده و چه بد خلیفتی که تو و اصحاب تو بجای من نهاده اید لعنت خداوند و لعنت من بر شما باد و دیگر در عیون المعجزات بسند بصادق آل محمد منتهی میشود میفرماید مردم کوفه نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام آمدند و از امساک سحاب و قلت آب شکایت آوردند و طلب استسقا کردند آنحضرت حسین علیه السلام را فرمود برخیز و از بهر ایشان استسقا کن سید الشهداء برخاست و خدایرا سپاس گفت و رسول او را درود فرستاد و قال اللهم معطی الخیرات ومنزل البرکات ارسل السماء علینا مدرارا واسقنا غیثا مغزارا واسعا غدقا مجللا سحا سفوحا ثجاجا تنفس به الضعیف من عبادک وتحیی به المیت من بلادک آمین یا رب العالمین عرض کرد ای پروردگار من ای معطی خیرات و منزل برکات بسوی ما فرست سحابی بارنده و سقایت کن ما را باری بزرگ مطر و غزیر تا باران فراز بیارد و بریزد و ضعفای عباد را نیکو حال کرداند و مردکان بلاد را برانگیزاند ای بزرگ پروردگار مسئلت ما را با اجابت مقرون دار چون سخن بدینجا آورد در زمان سحابی متراکم گشت و بارانی بشدت باریدن گرفت چنانکه اینوقت مردی اعرابی از نواحی کوفه در رسید فقال ترکت الاودیة والآکام یموج بعضها فی بعض گفت پست و بلند زمین را در سپردم و امواج آب آنرا دیدم که کوس با یکدیگر همی زد و دیگر در عیون المعجزات عطا بن سایب از برادرش حدیث میکند که روز شهادت حسین علیه السلام در کربلا حاضر

بودم عبدالله بن جویره از لشکر عمر بن سعد بیرون شد و پیش تاخت فقال یا حسین ابشر بالنار و این وقتی بود که سید الشهداء اطراف لشکرگاه خود را خندق کرده بود و آتشی افروخته بشرحی که از این پیش مسطور گشت فقال علیه السلام کلا انی اقدم علی رب غفور وشفیع مطاع وانا من خیر الی خیر من انت قال انا عبدالله بن جویرة فرمود حاشا و کلا که من بسوی آتش روم من نزد پروردگار آمرزنده و شفیع مطاع میروم و از خیر بسوی خیر کوچ میدهم تو کیستی گفت من عبدالله بن جویره آنحضرت دست برداشت فقال اللهم جره الی النار گفت ای پروردگار من کشان کشان او را بسوی دوزخ ابن جویره در خشم شد و بجانب آنحضرت حمله افکند و اسب بر جهانید اسب او آغاز حرونی کرد و او را از پشت در انداخت چنانکه یکپایش در حلقه رکاب علاقه گشت و اسب بشموس دویدن کرفت و سر و مغز او را بر حجر و شجر همی زد چندانکه قدم او و ساق او و ران او پاره پاره گشت جانش با آتش دوزخ شتاب کرفت و هنوز نیمه تنش علاقه رکاب بود و دیگر در خرایج و جرایح مسطور است که حسن و حسین علیهما السلام در کنار نخل عجوه آمدند و از برای قضای حاجت بزمین پستی فرود شدند خداوند تبارک و تعالی در میان ایشان دیواری برانگیخت و پس از قضای حاجت در کنار چشمه آبی که در آنجا بود وضو ساختند و طریق مراجعت کرفتند در عرض راه مردی فظی غلیظی با ایشان دچار شد و گفت بیم نکر دید از خصم خویش از کجا میرسید صورت حال باز گفتند پس قصد کرد که ایشانرا آسیبی رساند ناگاه صوتی کوشزد ایشان شد یقول یا شیطان اترید ان تؤذی ابنی محمد وقد علمت بالامس ما فعلت وناوبت امهما واحدثت فی دین الله وسلکت عن الطریق گفت ای شیطان آیا اراده کرده باشی که پسرهای مصطفی را آسیبی رسانی میدانی که دی چه صنیعت کردی و چه خصومت با مادر ایشان افکندی و در دین خدا ثلمه انداختی و از طریق حق کشتی حسین علیه السلام با او آغاز غلظت فرمود و او دست برافراشت تا بر روی حسین علیه السلام لطمه زند دستش از کار رشد و همچنان افراشته بماند دست دیگر را برآورد نیز بر جای سرد گشت اینوقت آغاز زاری و ضراعت نهاد و عرض کرد خدایرا بخوان تا دستهای مرا از این بند و بلا رهائی دهد فقال الحسین اللهم اطلقه واجعل له فی هذا عبرة واجعل ذلک علیه حجة عرض کرد ای پروردگار من دست او را نیرومند کن بدانسان که بود و این بلا را از بهر او عبرتی روشن و حجتی ممتحن فرما پس خداوند دستهای او را استوی بداشت و او از پیش روی حسین روان شد و همکان بحضرت علی علیه السلام آمدند آنمرد بیرون ادب عرض کرد ایشانرا پنهانی بجا کسیل داشتی فرمود از بهر قضای حاجت بیرون شدند مردی از آن اعادی ردای امیرالمؤمنین را بکرفت و بکشید چنانکه چاک زد بر حسین علیه السلام دشوار آمد فقال لا اخرجک الله من الدنیا حتی تبتلی بالدباثة فی اهلک وولدک فرمود خداوند ترا از دنیا بیرون نبرد تا دیاثی که در نهاد تست در حق اهل و اولاد آشکار نفرماید در خبر است که آنمرد از در دیاثت دختر خود را از برای مردی عراقی همی برد و با رسیده است که اینوقت روزی چند بعد از سقیفه بنی ساعده بود بالجمله حسنین علیهما السلام بسرای خویش باز شدند و حسین از برای حسن حدیث کرد و سمعت جدی یقول انما مثلکما مثل یونس اذ اخرجه الله من بطن الحوت والقاه بظهر الارض وانبت علیه شجرة من یقطین واخرج له عینا من تحتها فکان یاکل من الیقطین ویشرب من ماء العین وسمعت جدی یقول اما العین فلکم واما الیقطین فانتم عنه اغنیاء وقد قال الله فی یونس وارسلناه الی مائة الف او یزیدون فآمنوا فمتعناهم الی حین ولسنا نحتاج الی الیقطین ولکن علم الله حاجتنا الی العین فاخرجها لنا وسنرسل الی اکثر من ذلک فیکفرون ویتمتعون الی حین فقال الحسن قد سمعت هذا فرمود شنیدم از جد خود رسول خدا فرمود شما همانند یونسید گاهی که خداوند او را از شکم ماهی به پشت ارض افکند

و درخت یقطین از بهر او برویانید و چشمهٔ آب از برای او بدید آورد تا از یقطین بخورد و از ماء العین بنوشید و نیز شنیدم که رسول خدا فرمود آب خاص شماست لکن باکدو حاجت ندارید و خداوند در حق یونس میفرماید ما او را فرستادیم بسوی صد هزار کس بل افزون و ایشان ایمان آوردند لاجرم ایشان را از دنیا برخوردار کردیم امروز ما محتاج باکل یقطین نیستیم چون خداوند ما را محتاج با دید چشمهٔ آب از بهر ما پدید آورد و زود باشد که خداوند ما را بسوی افزون از امت یونس گسیل سازد و ایشان کافر شوند و نیز از دنیا برخوردار کردند حضرت حسن علیه السلام فرمود من نیز از رسول خدا این کلمات اصغا نمودم در شرح شافیه و کتب دیگر مسطور است که گروهی از لشکر عبیدالله بن زیاد شتری از بنهٔ حسین علیه السلام بغارت بردند و کشتند و بخشیدند مرارت علقم بر آمد و بروایتی شتر حسین را چون بکشتند گوشت آن آتش افروخته گشت و مردی از اموال منهوبهٔ آنحضرت مقداری زعفران با خود آورد چون بکوفت تا بکار برد آتش گشت و زنی از آن زعفران بر خود طلی کرد مرض برص بادید آورد و هر شتر که نحر کردند و بخشیدند از قدر و دیگ آتش بر افروخت و از طیب و ورس آنچه بردند هر زن که خود را بدان طیب خوشبوی ساخت مبروص گشت و شمر ذی الجوشن ملعون زر با خود بکوفه آورد تا صایغی از بهر او حلی کند چون مرد زرگر آن زر را با آتش برد هبا گشت و نابود شد چون این خبر بشمر لعین آورد گفت در نزد من این صنعت باید کرد لاجرم صایغ در نزد شمر آمد هر بار در آتش افکند همچنان هبا شد و بروایتی نار یا نحاس گشت و دیگر محمد بن جریر طبری در کتاب دلایل الامامه از حذیفه روایت میکند گفت که شنیدم از حسین بن علی علیهما السلام که فرمود البته فراهم آیند طاغیان بنی امیه بر قتل من و سرهنگ ایشان باشد عمر بن سعد من بحضرت رسول رفتم و گفتم حسین چنین خبر داد فرمود علم من علم او و علم او علم منست و ما میدانیم آنچه واقع میشود از آن پیش که واقع شود فاضل مجلسی میفرماید که چون حسین علیه السلام در مکانی تاریک نشستی از فروغ جبین روشن و شعاع نحر مبارکش دور راه میجستند و رسول خدا از آن نحر و جبین را بوسه میزد در خبر است که یکروز فاطمه از خواب انگیخته شد و نگران گشت که گاهوارهٔ حسین جنبش میکند و گوینده ذکر خواب میگوید و کس دیدار نیست بحضرت رسول آمد و این قصه بعرض رسانید فرمود آن کس جبرئیل بود و دیگر در کتاب مدینة المعاجز از محمد بن جریر طبری حدیث میکند و او بسند با بو محمد واقدی و زرارة بن صالح میرساند که گفتند حاضر حضرت امام حسین علیه السلام شدیم سه روز از آن پیش که بجانب عراق بیرون شود و او را آگهی دادیم از ضعف مردم کوفه و باز نمودیم که قلوب ایشان با شماست و شمشیر ایشان بر شما حسین علیه السلام با دست مبارک اشارتی بسوی آسمان فرمود پس ابواب آسمان مفتوح گشت و فرشتگان چندانکه جز خدای شمار ایشان را کس ندانست فرود شدند فقال علیه السلام لولا تقارب الاشیاء و حبوط الاجر لقاتلتهم بهؤلاء و لکن اعلم علما ان من هناک مصرعی و هناک مصارع اصحابی لا ینجو منهم الا ولدی علی فرمود اگر اتفاق توارد اشیاء و تواتر حوادث و ناچیز شدن اجر و ثواب نبود و شما را با این فرشتگان رزم میزدم و قتال میدادم لکن مکشوف است بر من که محل نزول من و خوابگاه اصحاب من در آنخاک است و جز فرزندم سید سجاد هیچیک را از آن مهلکه رهائی نیست و دیگر محمد بن جریر طبری بسند با بن عباس میرساند فرمود هنگام بیرون شدن حسین علیه السلام بسوی عراق عرض کردم یا ابن رسول الله نزدیک من چنان صورت می بندد که ترک این سفر گوئید فقال یا ابن عباس اما علمت ان مصرعی من هناک و ان مصارع اصحابی هناک فرمود ای پسر عباس مگر نمیدانی که مضجع من در آنجاست و قتلگاه اصحاب من آنجاست و نیز ابوجعفر بسند با براهیم بن سعید میرساند میگوید با زهیر بن القین حاضر خدمت حسین بودیم فقال یا زهیر اعلم ان ههنا مشهدی و یحمل هذا من جسدی یعنی رأسه زحر بن قیس فیدخل علی یزید و یرجو نائله فلا یعطیه شیئا فرمود ای زهیر دانسته باش که مشهد

بعضی معجزات

تلخ شدن گوشت شتر

آتش شدن زعفران

آتش برآمدن از دیگها

مبروص شدن زنان که استعمال ورس کردند

هبا شدن زری که شمر بغارت برد

اخبار حسین سرداری عمر سعد را

فروغ جبین حسین

اخبار حسین علیه السلام از مقتل خود

خبر دادن حسین از مقتل خود و مقتل اصحاب خود

اخبار حسین از حامل سر خود

مکن

مقتل من در کربلاست و زحر بن قیس سر مرا حمل میدهد از برای یزید با امید عطای او و او را عطیتی عاید نخواهد شد و دیگر در مدینة المعاجز از ارشاد ابن مزید حدیث میکند میگوید در خدمت حسین بن علی علیهما السلام بجانب عراق کوچ دادیم چون بمنزل قطقطانه رسیدیم خواستار مراجعت شدیم چون رخصت فرمود نگریستم که شیری درنده آنحضرت را پذیره میکند چون نزدیک شد بایستاد فقال له ما حال الناس بالکوفة قال قلوبهم معک و سیوفهم علیک حسین فرمود چیست حال مردم کوفه عرض کرد دلهای ایشان با شماست و شمشیرهای ایشان بر شما قال و من خلفت بها قال ابن زیاد و قتل ابن عقیل فرمود چه در کوفه از پس پشت افکندی عرض کرد عبیدالله ابن زیاد را و او مسلم بن عقیل را بکشت فرمود اکنون بکجا میشوی عرض کرد بارض عدن و دیگر در مدینة المعاجز از ابو محمد عبدالله بن محمد روایت میکند که گفت حاضر حضرت حسین بن علی بودم فرزندش علی اکبر صلوات الله علیه در آمد و از پدر در غیر وقت عنب انگور طلب نمود آنحضرت دست بر ستون مسجد زد و انگور و موز بر آورد فقال ما عند الله لاولیائه اکثر فرمود در نزد خداوند از برای دوستانش ازین افزون تواند بود و همچنان در مدینة المعاجز از مردی از اولاد زبیر بن العوام حدیث میکند که در خدمت حسین بن علی در سفری بمنزلی در آمدیم و در تحت نخلی خشک فرود شدیم فرشی بگستردند و آنحضرت بنشست و در برابرش نخل دیگر بود که از رطب بار داشت حسین علیه السلام دست برداشت و خدا را بکلماتیکه ما فهم نتوانستیم کرد بخواند در زمان آن نخل سبز و ریان گشت و از رطب گرانبار شد آن جمال که شتر کری داده بود چون این بدید گفت سوگند با خدای که سحر است فقال الحسین ویلک لیس بسحر و لکن دعوة ابن نبی مستجابة فرمود وای بر تو این سحر نیست بلکه دعای پسر پیغمبر است که خداوند باجابت مقرون میدارد پس بر آن نخله بر آمدند و چندانکه رطب داشت فراهم آورده مضبوط نمودند و دیگر در بصایر الدرجات بسند حمزة بن حمران پیوسته میشود میگوید از خروج حسین بن علی و تخلف محمد بن حنفیه از صادق آل محمد سؤال کردم فقال علیه السلام انی احدثک فی هذا الحدیث لا تسئل عنه بعد مجلسنا هذا ان الحسین بن علی صلوات الله علیهما لما فصل متوجها دعا بقرطاس فکتب فیه بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی علیه السلام الی بنی هاشم اما بعد فانه من لحق بی منکم استشهد و من تخلف لم یدرک الفتح صادق آل محمد فرمود درین مسئلت ترا حدیثی خواهم گفت از پس این مجلس دیگر پرسش مکن همانا گاهی که حسین بن علی عزیمت درست کرد تا بعراق شود کاغذ طلبید و این کلمات را بنگاشت میفرماید این کتاب خطابیست بسوی بنی هاشم همانا هر کس با من ملحق شود کشته گردد و آنکس که مخالفت کند روی نصرت نبیند از این حدیث در خاطر بعضی از ناس صورت می بندد که محمد بن حنفیه از ملازمت رکاب حسین علیه السلام متقاعد گشته و این درست نباشد چه در ذیل قصه خروج حسین علیه السلام از مکه بجانب عراق نگاشته آمد که محمد بن حنفیه هنگام وداع این کلمات را بعرض رسانید و از ملازمت رکاب باز ماند فقال و الله یا اخی لا اقدر ان اقبض قائم سیفی و لا کعب رمحی ثم لا فرحت بعدک ابدا ثم ودعه و قال استودعک الله تعالی من شهید مظلوم عرض کرد ای برادر سوگند با خدای که نیروی گرفتن قبضهٔ شمشیر ندارم و حمل کعب نیزه نتوانم ازین روی از حضرت تو دور افتادم اکنون شهید مظلومی را بخدای می سپارم و میروم لاجرم چون رنجور بود از زحمت سفر معذور بود و همچنان این کتاب خاص محمد نبود بلکه خطاب عامهٔ بنی هاشم را بیرون بیماران و رنجوران آنانکه قدرت حرکت و نیروی جهاد داشتند و دیگر در مدینة المعاجز بسند با ام سلمه پیوسته میشود میگوید در طلب حضرت رسول بمنزل ام سلمه رفتم و پرسش نمودم که رسول خدای کجا باشد فرمود لختی بپای باش که هم اکنون فرا میرسد لاجرم ساعتی ببودم تا آنحضرت فراز آمد عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد من از کتب پیشین خوانده ام و دانسته ام که هر پیغمبر را مردی وصی بود چنانکه موسی را در حیات مردی وصی بود و چون جهان را وداع گفت کار بوصی گذاشت بگوی تا وصی تو کیست فرمود وصی من در حیات

استقبال شیر حسین را

برآوردن انگور و موز

رطب آوردن خرما

مکتوب حسین با بنی هاشم

نقش خاتم رسول خدا و ائمه هدی یک یک

من و بعد از ممات من یکی است و آنکس وصی من تواند بود که کار چنان کند که من کنم و دست برد و پاره سنگی از زمین برداشت
و با سر انگشتان مبارک چنانکه مومی را مالش داد تا سخت دقیق گشت پس خمیر نمود و با خاتم خویش مختوم داشت ثُمَّ قَالَ مَنْ فَعَلَ
فِعْلِي هٰذَا فَهُوَ وَصِيِّي فِي حَيٰوتِي وَبَعْدَ مَمَاتِي فرمود کسی که کار چنان کند که من کردم او وصی منست در حیات من و پس از
وفات من ام اسلم گوید من از خدمت او نزد علی علیه السلام آمدم و عرض کردم توئی وصی رسول خدا فرمود منم و سنگ پاره
برگرفت و بمالید و دقیق کرد و عجین نمود و خاتم برزد و فرمود ای ام اسلم آنکس که کار بدینگونه کند وصی من باشد از آنجا بحضرت حسن رفتم
و او غلامی نورس بود عرض کردم ای مولای من وصی پدر تو باشی فرمود منم وصی پدر و سنگپاره بگرفت و کار چنان کرد که علی کرد از
خدمت او بحضرت حسین آمدم و او کودکی خردسال بود عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد توئی وصی برادر فرمود پسرون من منیت و با سنگپاره
آن صنعت کرد که برادرش حسن کرد و خداوند ام اسلم را زنده بگذاشت تا گاهی که حسین علیه السلام شهید شد و اهل بیت مراجعت کردند
آنگاه حاضر خدمت سید سجاد شد و عرض کرد توئی وصی پدر فرمود منم و حصاتی را بدست کرد و چون موم بمالید و خمیر ساخت و خاتم
برزد و آن کار را چون پدر بجا بیاورد و دیگر در کتاب ثاقب المناقب قاسم بن اصبغ بن نباته از مردی که در سپاه حسین بود حدیث میکند
که چون زحمت عطش بر سپاه حسین مستولی گشت آنحضرت بر مرکب بنشست و آهنگ فرات فرمود مردی از بنی ابان
ابن دارم که حافظ شریعه بود تیری بقصد آنحضرت پرتاب کرد و در زخم پیکان حنک مبارکش را جراحت نمود فقال علیه السلام
اَللّٰهُمَّ اَظْمِئْهُ اَللّٰهُمَّ اَظْمِئْهُ یعنی ای پروردگار من این رامی را زحمت عطش بچشان در زمان بلای عطش بروی استیلا یافت
قاسم بن اصبغ میگوید نگران بودم که قلهای آب در نزد او حاضر بود می آشامید و فریاد بر می آورد وَيْلَكُمْ اِسْقُونِي قَتَلَنِي
الظَّمَاءُ یعنی ای وای بر شما سقایت کنید مرا که تشنگی مرا کشت قال فَوَاللّٰهِ مَا لَبِثَ اِلَّا يَسِيرًا حَتَّى انْقَدَّ بَطْنُهُ انْقِدَادَ
بَطْنِ الْبَعِيرِ قاسم بن اصبغ میگوید سوگند با خدای زمانی دیر بر نیامد که شکمش مانند شکم شتر از در از بشکافت و بروایتی قلال و
اقداح سرشار از آب در پیش روی او بود و از قفای او آتش بر میدمید و فریاد بر می آورد اِسْقُونِي قَتَلَنِي الظَّمَاءُ تا جان
بدوزخ روان کرد و دیگر ابن شهراشوب روایت میکند که مردی از قبیله کلب خدنگی بجانب حسین علیه السلام گشاد داد و بر شدق
آنحضرت آمد فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا اَرْوَاكَ اللّٰهُ فرمود خداوند ترا سیراب نکند در حال چنان تشنه شد که بکثرت آشامیدن
آب عطش او شکسته نمیگشت در پایان کار خویشتن را بالفرات افکند و آب همی خورد تا بمرد و دیگر در ثاقب المناقب مسطور است
جابر بن عبد الله میفرماید گاهی که حسین بن علی آهنگ سفر عراق داشت بحضرت او شتافتم و عرض کردم تو پسر رسول خدائی
و یکتن از سبطین صواب آنست که با ابن جماعت طریق مصالحت و مسالمت سپاری کار چنان کنی که برادرت حسن کرد فقال یا جابر
قَدْ فَعَلَ ذٰلِكَ اَخِي بِاَمْرِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاَنَا اَيْضًا اَفْعَلُ بِاَمْرِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ اَتُرِيدُ اَنْ اَسْتَشْهِدَ رَسُولَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيًّا وَاَخِي الْحَسَنَ بِذٰلِكَ الْآنَ فرمود ای جابر برادر من جز بامر خدا و رسول خدا تقدیم امری
نفرمود و من نیز جز بحکم خدا و رسول او اقدام در امری نکنم اگر خواهی هم اکنون رسول خدا و علی مرتضی و برادرم حسن را بشهادت
حاضر سازم این هنگام من نگریستم دیدم که درهای آسمان گشوده شد و رسول خدا و علی و حسن و حمزه و جعفر فرود شدند و بر زمین قرار
گرفتند من سخت بترسیدم و مذعور از جای بجستم فَقَالَ لِي رَسُولُ اللّٰهِ يَا جَابِرُ اَلَمْ اَقُلْ لَكَ فِي اَمْرِ الْحَسَنِ قَبْلَ
الْحُسَيْنِ لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتّٰى تَكُونَ لِاَمْرِهِ مُسَلِّمًا وَلَا تَكُونَ مُعْتَرِضًا رسول خدای فرمود ای جابر آیا ترا آگهی ندادم
از امر حسن قبل از حسین تو مؤمن نبوده باشی تا گاهی که بر کردار حسین سر تسلیم فرود داری و طریق اعتراض نسپاری آنگاه فرمود ای جابر

هلاک رامی از تشنگی بدعای حسین علیه السلام

نفرین حسین بر رامی

نمودن رسول خدا و علی و حسن را بر جابر

اگر خواهی نشستگاه معویه و مقام حسین و جای یزید قاتل او را دیدار کنی عرض کردم چگونه نخواهم پس پای مبارک را بر زمین کوفت
و زمین بشکافت و دریائی نمودار شد و دریا نیز شکافته گشت آنگاه دریاهای آتش دیدار کردم و ولید بن مغیره و ابوجهل و یزید
با جماعتی از شیاطین را در سلسلها باز دیدم و عذاب ایشان از همه دوزخیان شدیدتر بود آنگاه رسول خدا فرمود سر بردار چون
سر برافراشتم ابواب سموات را گشاده دیدم و جنت را با علی در جنت نظاره کردم پس رسول خدای با آنان که در ملازمت او
بودند صعود داد فَلَمَّا صَارُوا فِي الْهَوَاءِ صَاحَ بِالْحُسَيْنِ يَا بُنَيَّ الْحَقْ بِي فَلَحِقَهُ الْحُسَيْنُ چون از زمین لختی فراز شد حسین را
بانگ زد که ای فرزند با من ملحق شو پس حسین با رسول خدای بپیوست و صعود دادند تا بجنت در آمدند و من نگران بودم که رسول خدا
دست جابر را در دست داشت وَقَالَ يَا جَابِرُ هٰذَا وَلَدِي مَعِي هَا هُوَ هُنَا فَسَلِّمْ لَهُ اَمْرَهُ وَلَا تَشُكَّ فَتَكُونَ مُؤْمِنًا
یعنی رسول خدا فرمود ای جابر اینک فرزند من حسین است در نزد من امر او را دست باز ده تا بصواب دید او باشد و در کار او شک
مکن تا در شمار مؤمنان باشی جابر میفرماید دیدگانم نابینا باد اگر آنچه دیدم بزیاد و کم روایت کردم و دیگر در ثاقب المناقب مسطور است
که در کتاب البستان محمد بن سنان روایت میکند که از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردند که حسین بن علی عطشانا شهید شد
فرمود از کجا قَدْ بَعَثَ اللّٰهُ اِلَيْهِ اَرْبَعَةَ اَمْلَاكٍ مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ فَهَبَطُوا اِلَيْهِ وَقَالُوا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ يَقْرَءَانِ
عَلَيْكَ السَّلَامَ وَيَقُولَانِ اخْتَرْ اِنْ شِئْتَ اَنْ تَخْتَارَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا بِاَسْرِهَا وَمَكَّنَّاكَ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ وَالرَّفْعَ
اِلَيْنَا فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلٰى رَسُولِهِ السَّلَامُ بَلِ الرَّفْعَ اِلَيْهِ وَدَفَعُوا اِلَيْهِ شَرْبَةَ مَاءٍ فَشَرِبَهَا
فَقَالُوا لَهُ اَمَا اِنَّكَ لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا اَبَدًا همانا خداوند چهار فرشته از بزرگان فرشتگان بسوی او رسول فرستاد ایشان
بحضرت او شتافتند و عرض کردند خدا و رسول ترا سلام میرسانند و میفرمایند اگر خواهی اختیار کن دنیا و آنچه در دنیاست بجمله عطا کرد
میشوی و بر دشمنان نیز چیره خواهی بود و اگرنه نزدیک ما شتاب حسین علیه السلام فرمود دنیا نمیخواهیم و بحضرت حق میرویم اینهنگام فرشتگان
او را شربتی آب دادند تا بیاشامید و عرض کردند از این پس هرگز تشنه نخواهی شد و نیز در ثاقب المناقب از حضرت رضا علیه السلام
مرویست میفرماید چون از شدت عطش کار بر اصحاب حسین علیه السلام سخت افتاد بحضرت او شکایت آوردند هم در اینوقت خداوند
ملکی را بسوی او رسول فرستاد فَقَالَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَقْرَءُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ فَقَالَ الْحُسَيْنُ
هُوَ السَّلَامُ عرض کرد خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید آیا هست از برای تو حاجتی عرض کرد خداوند دانا تر است از آنچه
اصحاب من از عطش نزد من شکایت آورده اند فَاَوْحَى اللّٰهُ تَعَالٰى اِلَى الْمَلَكِ قُلْ لِلْحُسَيْنِ خُطَّ لَهُمْ بِاِصْبَعِكَ خَلْفَ
ظَهْرِكَ يَرِدُوا خداوند ملکی را وحی فرستاد که حسین را بگو با سر انگشت خود از قفای خود خطی رسم کن تا اصحاب تو سیراب شوند
لاجرم آنحضرت با سر انگشت سبابه خطی کرد فَجَرٰى نَهْرٌ اَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ وَاَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ پس نهری سفیدتر از شیر و شیرین‌تر
از عسل جریان یافت آنحضرت و اصحابش بیاشامیدند آنفرشته عرض کرد یا ابن رسول الله اجازت میفرمائی من از این آب بنوشم
چه این آب خاص تست و آن رحیق مختوم است که ختام از مشک اذفر دارد حسین علیه السلام فرمود اینک در نزد تست اگر دوست
داری بیاشام و نیز بما رسیده است که قاسم بن حسن علیهما السلام چون لختی با لشکر ابن سعد رزم داد باز آمد فَقَالَ يَا عَمَّاهُ
الْعَطَشَ اَدْرِكْنِي بِشَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ از عطش بنالید و از عم شربتی آب طلب نمود آنحضرت او را صبر فرمود و خاتم خویش را
بدو عطا کرد و فرمان داد که در دهان گذارد و بمکیدن سورت عطش را بشکند از قاسم روایت کرده اند که فرمود چون در دهان گذاشتم
گویا چشمه آب بود پس سیراب شدم و دیگر باره بسوی میدان تاختن کردم ابن شهراشوب از ابی مخنف روایت میکند که اعور سلمی

فرود آمدن چهار ملک بر حسین و آب دادن

جاری نمودن آب با انگشت

سیراب نمودن قاسم با خاتم

اسب تاختن در شریعه فرات

عمرو بن الحجاج الزبیدی با چهار هزار نفر حافظ شریعهٔ فرات بودند حسین علیه السلام حمله افکند و صفوف ایشان را بدرید و فرس در فرات راند قال اَنْتَ عَطْشَانُ وَاَنَا عَطْشَانُ وَاللّٰهِ لَا ذُقْتُ الْمَاءَ حَتّٰى تَشْرَبَ فرمود تو تشنه و من تشنه ام سوگند با خدای آب نوشم تا تو بیاشامی چنان مینمود که اسب فهم آن کلمات میکند سر برداشت یعنی آب نخورم تا تو نخورده باشی حسین دست فرا برد که کفی آب برگیرد یکتن از لشکر ابن سعد فریاد برآورد که هان ای حسین آب مینوشی و حرم تو پایمال لشکر میشود آنحضرت آب را از کف بریخت و اسب برجهاند و صف بشکافت و بخارج خیام خویش شتافت و این خبر را کذب یافت و دیگر راوندی از باقر علیه السلام حدیث میکند که جماعتی بعد از حسن سلام الله علیه بحضرت حسین علیه السلام آمدند و عرض کردند یا ابن رسول الله از آن کرامات عجیب که امیرالمؤمنین علیه السلام با ما مینمود در نزد تو چیست فرمود پدر مرا میشناسید عرض کردند چگونه نشناسیم دست برد و پرده که بر باب بیتی آویخته بود برکشید و فرمود نگران شوید چون نظر کردند امیرالمؤمنین را در آن بیت نگریستند فقال اَتَشْهَدُونَ اَنَّهُ خَلِيفَةُ اللهِ حَقًّا وَاَنَّكَ وَلَدُهُ گفتند شهادت میدهیم که امیرالمؤمنین خلیفه بر حق است خدای را و تو فرزند اوئی و دیگر در ثاقب المناقب سند بحضرت باقر علیه السلام منتهی میشود میفرماید نجاد مولای امیرالمؤمنین مرا حدیث کرد که نگران بودم گاهی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام هر خدنگی را که بجانب دشمن پرتاب میکرد فرشتگان آن تیر را برمیگرفتند و نزد امیرالمؤمنین حاضر میکردند چون این صورت را بدیدم نابینا شدم و بحضرت حسین علیه السلام شتافتم فقال لَعَلَّكَ رَاَيْتَ الْمَلَائِكَةَ تَرُدُّ عَلٰى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ سَهْمَهُ قُلْتُ اَجَلْ فرمود مگر دیده باشی که فرشتگان تیر بحضرت امیرالمؤمنین باز می آوردند عرض کردم چنین است پس با دست مبارک چشمهای او را مسح کرد تا بینش باز آورد و دیگر در مدینة المعاجز مسطور است که در یوم عاشورا چون اصحاب حسین علیه السلام بجمله کشته شدند آنحضرت پیرهن خلقانی را از چند جای خرق کرد و در تحت ثیاب بپوشید تا گاهی که او را شهید کنند و ثیاب او برگیرند آن پیرهن خلقان را بجای گذارند بعد از شهادت آنحضرت مردی بر آن پیرهن نیز طمع بست و از بدن مبارکش بیرون کرد در زمان از هر دو دست شل گشت و نیز در مدینة المعاجز مسطور است او میگوید مردی را در مکه دیدار کردم که با حالی تباه و چهری سیاه فریاد برمی آورد که اَيُّهَا النَّاسُ دُلُّونِي عَلٰى اَوْلَادِ مُحَمَّدٍ گفتند کیستی گفت من فلان پسر فلان گفتند دروغ مزن او صحیح و صبیح بود تو سیاه و تباهی گفت گوش دارید تا حکایت کنم جمال حسین علیه السلام در بعضی منازل با او بودم فَرَاَيْتُ تِكَّةَ لِبَاسِهِ بند زیر جامهٔ او را دیدار کردم و طمع در آن بستم و بعد از شهادت آنحضرت چون راه کوفه پیش داشتیم در عرض راه مرا آن بند زیر جامه فرایاد آمد از آنجا باز آمدم مقتل شهدا و آنحضرت را با سر بریده آغشته بخون دیدم دست فرا بردم که آن بند را ماخوذ دارم دست مبارک را برآورد و بر دست من زد چنانکه عروق من خواست بگسلد برخاستم و پای بر سینهٔ آنحضرت گذاشتم و بند را بگرفتم و چندانکه کشیدم نتوانستم باندازهٔ اصبعی از دست او فرا کشید پس کاردی برآوردم و انگشتان مبارکش را قطع کردم و دیگر باره آن بند را بگرفتم تا بگشایم ناگاه خیلی را دیدم که از جانب فرات فراز آمدند و استشمام رایحه کردم که هرگز اطیب از آن ندیدم با خود اندیشیدم که این جماعت از لشکر ابن سعد باز شتافته اند تا اگر در میان کشتگان زنده بدست کنند سر بردارند سخت بترسیدم و خود را در میان کشتگان درافکندم و مخفی داشتم اینوقت آمرزدی که از پیش روی این جماعت بود با چهره که شعشعهٔ آفتاب میگرداند در داد که منم محمد رسول خدای و آمد دیگر گفت منم علی مرتضی و سه دیگر فرمود منم حمزه اسد الله چهارم گفت منم جعفر طیار پنجم بانگ برآورد منم حسن بن علی پس فاطمه علیها السلام نزدیک شد و همی گریست و گفت حَبِيبِي وَقُرَّةَ عَيْنِي اَبْكِي عَلٰى رَاْسِكَ الْمَقْطُوعِ اَمْ عَلٰى يَدَيْكَ الْمَقْطُوعَيْنِ اَمْ عَلٰى بَدَنِكَ الْمَطْرُوحِ اَمْ عَلٰى اَوْلَادِكَ الْاُسَارٰى فرمود ای محبوب من ای روشنی چشم من بر سر بریده ات گریم یا بر دستهای قطع شده ات ناله کنم یا بر بدن بخاک افتاده ات زاری نمایم یا بر اولاد اسیرت جزع فرمایم آنگاه رسول خدا فرمود سر محبوب من در کجاست

نمودن علی را بر جماعتی

بینا کردن حسین چشم نجاد غلام امیرالمؤمنین را

شل شدن دست مردی که پیرهن حسین را برآورد

سیاه شدن روی جمال حسین علیه السلام

ناگاه دیدم سر حسین بر دست پیغمبر است پس آن سر را بر پیکر حسین گذاشت و آنحضرت برخاست و دستی بخشت و پیغمبر با او معانقه کرد و بگریست و فرمود ای فرزند ترا جوعان و عطشان می بینم خداوند سیر و سیراب نکناد دشمنان ترا قاتل ترا می شناسم بگوی تا کدام کس قطع کرد اصابع ترا عرض کرد اینک در پهلوی منست جمال را گفتند رسول خدا ترا طلب میکند و مرا در نزد او حاضر کردند فرمود ای دشمن خدای ترا چه افتاد که انگشتان فرزند مرا قطع کردی خداوند روی ترا سیاه کناد جمال گفت از آنوقت من بدین صورت برآمدم جماعتی که در گرد او بودند زبان بلعن او گشودند در جلد سفدهم عوالم مسطور است که سعید بن المسیب روایت کرده که بعد از شهادت سید الشهدا علیه السلام چون هنگام موسم برسید در رکاب سید سجاد علیه السلام بزیارت مکه شتافتم هنگام طوف کعبه مردی را دیدم با روئی سیاه چون شب مظلم و دو پای لنگ و دو دست شل خویش را با ستار کعبه آویخته و میگوید اَللّٰهُمَّ رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ اغْفِرْ لِي وَمَا اَحْسَبُكَ اَنْ تَفْعَلَ وَلَوْ تَشَفَّعَ فِيَّ سُكَّانُ سَمٰوَاتِكَ وَاَرْضِكَ وَجَمِيعُ مَا خَلَقْتَ لِعِظَمِ جُرْمِي یعنی ای پروردگار من ای خداوند این خانه بیامرز مرا و میدانم نمی آمرزی اگرچند شفاعت کنند مرا ساکنان آسمانها و زمینها و تمام آفریدگان چه گناه من بزرگتر از آنست که آمرزیده شوم سعید بن مسیب میگوید من با جماعتی از مردم در گرد او انجمن شدیم و گفتیم ابلیس از رحمت خدای مایوس نیست تو کیستی و جرم و جریرت تو چیست آنگاه قصهٔ خویش را از آنچه من بنده نگاشتم تقریر کرد تا بدانجا که شمشیر شکسته در قتلگاه بدست کردم و دستهای حسین را قطع نمودم و قصد بند شلوار کردم اینوقت زمین بجنبید و آسمان باهتزاز آمد و شنیدم که گوینده میگوید وَا ابْنَاهُ وَامَقْتُولَاهُ وَاذَبِيحَاهُ وَاحُسَيْنَاهُ وَاغَرِيبَاهُ يَا بُنَيَّ قَتَلُوكَ وَمَا عَرَفُوكَ وَمِنْ شُرْبِ الْمَاءِ مَنَعُوكَ و من از خوف و خشیت خویش را در میان کشتگان افکندم تا کس مرا نداند بالجمله جمال قصهٔ خویش را شرح کرد تا بدانجا که رسول خدای از حسین پرسش فرمود که دستهای ترا کدام کس قطع کرد و آنحضرت مرا بنمود پس پیغمبر سخت بگریست و بر من آمد فقال مَا لِي وَمَا لَكَ يَا جَمَّالُ تَقْطَعُ يَدَيْنِ طَالَمَا قَبَّلَهُمَا جَبْرَئِيلُ وَمَلَائِكَةُ اللهِ اَجْمَعُونَ وَتَبَارَكَتْ بِهِمَا اَهْلُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرَضِينَ اَمَا كَفَاكَ مَا صَنَعَ بِهِ الْمَلَاعِينُ مِنَ الذُّلِّ وَالْهَوَانِ هَتَكُوا نِسَاءَهُ مِنْ بَعْدِ الْخُدُورِ وَانْسِدَالِ السُّتُورِ سَوَّدَ اللهُ وَجْهَكَ يَا جَمَّالُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَقَطَعَ اللهُ يَدَيْكَ وَرِجْلَيْكَ وَجَعَلَكَ فِي حِزْبِ مَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَتَجَرَّاَ عَلَى اللهِ فرمود ای جمال چه افتاده است ترا با من و مرا با تو قطع کردی دستهائیکه میبوسیدند جبرئیل و فرشتگان خدا و تبرک بدان میجستند اهل آسمان و زمین کافی نبود آنچه این ملاعین از خواری و ذلت بر حسین فرود آوردند و حرمت حریم او را نگاه نداشتند و زنان او را از پس پردها نگذاشتند هان ای جمال خداوند روی ترا در دنیا و آخرت سیاه کناد و دستها و پاهای ترا قطع کناد و ترا در شمار آنان بحساب گیراد که بر خدای بیرون شدند و خون ما را بریختند از پس این قصه جمال گفت در طلب شفاعت بحضرت ضراعت آوردم و دانستم آمرزیده نشوم مردمان چون قصهٔ او بشنیدند تقربًا الی الله در لعن او هم آواز گشتند لعنة الله علیه و دیگر در مدینة المعاجز مسطور است که مردی از قبیلهٔ بنی اسد روایت کرده که بعد از کوچ دادن لشکر بنی امیه از کربلا با ضجیع خود بر نهر علقمی درآمدیم و شگفتیها دیدم که قدرت بر گفتن ندارم گاهی که باد وزیدن میگرفت نفحات مشک و عنبر می پراکند و شبانگاه مینگریستم که ستارهای آسمان بر زمین فرود میشدند و از زمین بسوی آسمان صعود میدادند و هنگام غروب آفتاب از جانب قبله شیری در میرسید و بقتلگاه کشتگان در میرفت و بامدادان مراجعت مینمود با خویش اندیشیدم که این جماعت خوارجند که بر عبید الله بن زیاد درآمدند و با مر او کشته شدند لکن من از قتلی این عجایب ندیده ام سوگند با خدای که امشب بیدار خواهم بود تا بدانم این شیر با کشتگان چه صنعت پیش خواهد داشت و هنگام غروب آفتاب حاضر شدم ناگاه دیدم شیری هایل المنظر پدید آمد مرا از خوف عدی

قصهٔ شیر که در قتلگاه در کنار حسین تحیت

بگرفت و بیم کردم که مبادا قصد من کند آن شیر میان کشتگان درآمد و بر جسدی که طلیعهٔ شمس داشت بخفت و چهره خود بر آن جسد مسح همی کرد و همهمه و دمدمه همی داشت گفتم الله اکبر این چه اعجوبه است و بودم چون تاریکی جهان را بگرفت روی زمین را الشموع از و شمعه معلقه آکنده دیدم و بانگ لطمات منجع شنیدم و های های بکا و نحیب اصغا نمودم و از تحت الارض شنیدم که ناعی میگوید واحسیناه واا ماماه پشت من بلرزید پیش شدم و یکتن از ایشانرا سوگند دادم که این هنگامه از کجاست گفت اجتماعت زنان جن اند که هر روز و هر شب بر حسین ذبیح عطشان میگریند گفتم این حسین همانست که شیر در کنار اوست گفت چرا ویست آیا میشناسی آن شیر را گفتم نمیشناسم گفت او پدرش علی بن ابیطالب است پس من باز شدم و آب چشمم بر چهره روان بود

ذکر جملی از فضایل حسین بن علی علیهما السلام

ذکر فضایل حسین علیه السلام

مکشوف باد که فضایل حسین علیه السلام را هیچ زبان و بیان بر نسنجد و در هیچ باب و کتاب در نگنجد بلکه ملائک سموات در ادراک درجات او نتوانند کرد من بنده که موری قیقی را نیرزم چگونه تن درین بحر عمیق در اندازم وَمَا تَوْفِيقِي اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ در کتاب مسائل البلدان سند بسلمان فارسی منتهی میشود میفرماید بخانه فاطمه درآمدم و حسنین را نگریستم که در خدمت او در ملاعب بودند از دیدار ایشان سخت فرحان و شادان شدم زمانی دیر سپری نشد که رسول خدای صلی الله علیه و آله درآمد عرض کردم یا رسول الله از فضایل حسنین مرا حتی آگهی ده تا بر محبت ایشان بیفزایم فَقَالَ يَا سَلْمَانُ لَيْلَةَ اُسْرِيَ بِي اِلَى السَّمَاءِ وَاَدَارَنِي جَبْرَئِيلُ فِي سَمٰوَاتِهِ وَجِنَانِهِ فَبَيْنَمَا اَنَا اَدُورُ فِي قُصُورِهَا وَبَسَاتِينِهَا وَمَقَاصِيرِهَا اِذْ شَمَمْتُ رَائِحَةً طَيِّبَةً فَاَعْجَبَتْنِي تِلْكَ الرَّائِحَةُ فَقُلْتُ يَا حَبِيبِي مَا هٰذِهِ الرَّائِحَةُ الَّتِي غَلَبَتْ عَلَى رَائِحَةِ الْجَنَّةِ كُلِّهَا فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ تُفَّاحَةٌ خَلَقَهَا اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِيَدِهِ مُنْذُ ثَلَاثِمِائَةِ عَامٍ مَا نَدْرِي مَا يُرِيدُ بِهَا فَبَيْنَمَا اَنَا كَذٰلِكَ اِذْ رَاَيْتُ مَلَائِكَةً وَمَعَهُمْ تِلْكَ التُّفَّاحَةُ فَقَالُوا يَا مُحَمَّدُ رَبُّنَا يَقْرَءُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَقَدْ اَتْحَفَكَ بِهٰذِهِ التُّفَّاحَةِ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاَخَذْتُ تِلْكَ التُّفَّاحَةَ فَوَضَعْتُهَا تَحْتَ جَنَاحِ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا هَبَطَ بِي اِلَى الْاَرْضِ اَكَلْتُ تِلْكَ التُّفَّاحَةَ فَجَمَعَ اللهُ مَاءَهَا فِي ظَهْرِي فَغَشِيتُ خَدِيجَةَ بِنْتَ خُوَيْلِدٍ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ مَاءِ التُّفَّاحَةِ فَاَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيَّ اَنْ قَدْ وُلِدَ لَكَ حَوْرَاءُ اِنْسِيَّةٌ فَزَوِّجِ النُّورَ مِنَ النُّورِ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ فَاِنِّي قَدْ زَوَّجْتُهَا فِي الْجَنَّةِ وَجَعَلْتُ خُمْسَ الْاَرْضِ مَهْرَهَا وَسَيَخْرُجُ فِيمَا بَيْنَهُمَا ذُرِّيَّةٌ طَيِّبَةٌ وَهُمَا سِرَاجَا اَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ اَئِمَّةٌ يُقْتَلُونَ وَيُخْذَلُونَ فَالْوَيْلُ لِقَاتِلِهِمْ وَخَاذِلِهِمْ فرمود ای سلمان آنشب که مرا آسمان عروج دادند و جبرئیل مرا بسموات و جنات عبور میداد و من بر قصرها و بستانها میگذشتم استشمام رائحه نمودم که بر روائح جنت غلبه داشت مرا شگفت آمد با جبرئیل گفتم ای محبوب من این رائحه چیست گفت خداوند تبارک و تعالی سیصد سال از این پیش سیبی را بیافرید و ما ندانستیم چه اراده فرموده در این سخن بودم که جماعتی از فرشتگان درآمدند و آن سیب را بمن آوردند و گفتند خداوند ترا سلام میرساند و این سیب را تحفه خاص تو فرموده رسول خدا میفرماید آن سیب را بگرفتم و در زیر پر جبرئیل بنهفتم و چون بزمین باز آمدم آنرا بخوردم و خداوند آب آن سیب را در پشت من فراهم داشت پس با خدیجه بنت خویلد مضاجعت کردم و از آن آب بفاطمه علیها السلام حامل گشت آنگاه خداوند مرا وحی فرستاد که خدیجه از بهر تو حورای انسیه بیاورد او را با علی علیه السلام تزویج کن چه من او را در بهشت با علی کابین بستم و خمس زمین را کابین او مقرر داشتم و از وی ذریه طیبه پدید آید حسن و حسین که دو چراغ اهل بهشت شوند و دیگر امامان که همگان کشته شوند و مخذول کردند وای بر قاتل و خاذل ایشان و دیگر در مدینة المعاجز از ابن عباس مرویست میفرماید هنگام ولادت

حدیث حمل خدیجه بفاطمه علیهما السلام

حدیث لعبا که قابله حسین علیه السلام بود

ولادت حسین علیه السلام

ولادت حسین علیه السلام خداوند لعبا را که فرستاد و او حورائی از حور بهشت بود و اهل بهشت گاهی که اراده میکردند

[illegible] از زنان [illegible] لعبا [illegible] و از [illegible] و معنا [illegible] از [illegible] و معنا [illegible] از [illegible]

[illegible] بوده و صبر لعبا [illegible] اعلا بوده و از فروغ چهره لعبا [illegible] روشن بودی

مینمود بالجمله خداوند بسوی لعبا وحی فرستاد که فرود شو بسوی زمین و دختر حبیب من محمد را شها نگذار و رضوان را وحی فرستاد

[illegible] به جبرئیل و میکائیل [illegible] ولادت حسین [illegible]

[illegible] فرود [illegible] زمین [illegible] بآسمان [illegible]

کردند و حدیث صلصائیل با اندک اختلافی در جای خود مسطور است بالجمله لعبا بر فاطمه علیها السلام درآمد و آنحضرت را تهنیت گفت

فاطمه علیها السلام را از لعیا آگاه کرد که ام فرشی از برای او بگسترانند در این اندیشه بود که حورائی از بهشت در رسید و درنوکی از درانیک جنت
بیاورد و بگسترد و لعیا از بهشت و هنگام که حسین علیه السلام متولد شد لعیا آنحضرت را خدمت کرد و او را در مندیلی از مندیل بهشت درپیچید
و چشمش را بوسه زد و در دهان مبارکش بدمید و قالت له بارک الله فیک من مولود و بارک فی والدیک و چون هفت روز برآمد جبرئیل و دیگر فرشتگان
بحضرت رسول تهنیت شدند و آنحضرت را تهنیت میگفتند روز هفتم جبرئیل در خدمت رسول خدا آنجا که فاطمه درآمد پیغمبر حسین را که ملفوف بود
بپیچه صفرا بحرف و جبرئیل بسپرد و جبرئیل میان هر دو چشمش را بوسه زد و در دهانش بدمید و قال بارک الله فیک من مولود
و بارک الله فی والدیک یا صریع کربلاء و نگاه بجانب حسین کرد بگریست و سخت بگریست و ملائکه بگریستند و قال له جبرئیل اقرأ فاطمة ابنتک
منی السلام و قل لها تسمیه الحسین فقد سماه الله جل اسمه و انما سمی الحسین لانه لم یکن فی زمانه احسن منه وجها
جبرئیل عرض کرد که دختر خود فاطمه را از من سلام برسان که این مولود را بنام حسین بخواند چه خداوند او را حسین نامید از این روی که در زمان
او نیکوروی تر از آن کس نبود پس رسول خدا فرمود ای جبرئیل مرا تهنیت میگوئی و میگریی عرض کرد خدا تو را اجر دهد در این مولود
فقال یا حبیبی جبرئیل و من یقتله قال شرذمة من امتک یرجون شفاعتک لا انالهم الله ذلک فرمود آیا دست من جبرئیل کشنده
او کیست عرض کرد بدترین کسان از امت تو و امید میدارند شفاعت تو را و خداوند بهره نمیرساند از شفاعت تو ایشان را فقال النبی
خابت امة قتلت ابن بنت نبیها قال جبرئیل خابت ثم خابت من رحمة الله و خاضت فی عذاب الله رسول خدا فرمود چه بسیار زیانکار است
امتی که پسر دختر پیغمبر خود را بکشد جبرئیل دو کرت فرمود چه بسیار زیان کرد و فرو شد در عذاب خدا پس پیغمبر بر فاطمه درآمد و او را از خداوند
سلام رسانید و فرمود این مولود را بنام حسین بخوان چه خداوند او را حسین نامید فقالت من مولای السلام و الیه یعود السلام
و هنگام پیغمبر فاطمه را تهنیت گفت و بگریست عرض کرد ای پدر مرا تهنیت میگوئی و میگریی فرمود چنین است ای فرزند خداوند
در این مولود تو را اجر دهاد پس فاطمه سخت بنالید و بگریست و لعیا و خدمه او بگریستند آنگاه فاطمه عرض کرد ای پدر کدام کس فرزند
و روشنائی چشم من و میوه دل مرا میکشد فرمود بدترین جماعت از امت من که آرزومند شفاعت من اند و خداوند بهره نمیرساند
ایشان را عرض کرد چه بزرگ زیان کرد امتی که پسر پیغمبر خود را بکشت لعیا گفت زیان کرد در رحمت خدا را و غرقه شد در غضب خدا فاطمه
گفت ای پدر از جبرئیل پرسش کن که در کدام زمین کشته میشود گفت در زمین کربلا و در آنروز کس مسئلت حسین را اجابت نمیکند
لعنت خداوند و فرشتگان و آدمیان بر آنان که از نصرت او تقاعد ورزند همانا از صلب او نه تن امامان پدید میآیند و نام
همگان را بشمار گرفت و فرمود قائم ایشان آنکس است که با عیسی بن مریم بیرون میشود ایشانند مصابیح خداوند و عروة اسلام و دوستان
ایشان بهشتی اند و دشمنان ایشان بهره آتش اند پس جبرئیل و لعیا و دیگر فرشتگان عروج کردند و لعیا بسرای خود
اینکه قابله حسین است و دیگر سید مرتضی در کتاب عیون المعجزات مینویسد قال روی ان فاطمة ولدت الحسن و الحسین من فخذها الایسر
یعنی حسن و حسین از ران چپ فاطمه متولد شدند و نیز در مدینة المعاجز مسطور است که ملکی از ملائک صفیح اعلی مشتاق دیدار رسول خدا گشت
و از خداوند اجازت خواست تا بزیارت آنحضرت رود و هیچگاه سفر ارض نکرده بود و چون آهنگ ارض کرد خداوند او را وحی فرستاد
ایها الملک اخبر محمدا ان رجلا من امته اسمه یزید یقتل فرخه الطاهر ابن الطاهرة نظیرة البتول مریم بنت عمران
فرمود محمد را آگهی ده که مردی از امت تو که نامش یزید است میکشد فرزند او را آن فرزندی که طاهر پسر طاهره است یعنی فاطمه که
نظیر مریم مادر عیسی است چون آن فرشته بزیر آمد و از دیدار رسول خدای برخوردار شد با خود اندیشید که چگونه این خبر فضیع را با پیغمبر
برم و دل او را از قتل فرزندش بدرد آرم کاش بزمین نیامدمی از آسمان ندا در رسید که ای فرشته پذیرای فرمان شو بدانچه

ماموری لاجرم آن فرشته بحضرت رسول آمد و عرض کرد کاش خداوند با مراد هم سکنی تا این خبر با تو نیاوردمی لکن از نفاذ
امر پروردگار ناچارم بدان ای محمد که مردی از امت تو که یزید نام دارد میکشد فرزند تو را که طاهر پسر طاهره است و قاتل او بعد از
او از دنیا جز قلیل بهری نمیبرد و ابد الآبدین جای او در جهنم خواهد بود رسول خدای سخت بگریست و قال ایها الملک هل تفلح امة
تقتل ولدی و فرخ ابنتی فقال لا یا محمد بل یرمیهم الله بالاختلاف فی قلوبهم فی دار الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب
الیم فرمود ای ملک آیا رستگار میشود امتی که میکشد پسر مرا و فرزند دختر مرا عرض کرد هرگز رستگار نمیشود و خداوند در
دنیا دلهای ایشان را با اختلاف میاندازد و در آخرت گرفتار عذاب الیم میشوند و دیگر ابن بابویه بسند بعبد الله بن عباس میرساند
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی بن ابی طالب لما خلق الله تعالی عز ذکره آدم و نفخ فیه من روحه
و اسجد له ملائکته و اسکنه جنته و زوجه حواء امته فرفع طرفه نحو العرش فاذا هو بخمس سطور مکتوبات یعنی رسول خدا با علی علیه السلام فرمود چون خدا
آدم را بیافرید و از روح خود در او دمید و فرشتگان او را سجده کردند و خداوند او را در بهشت جای داد و حوا را با او تزویج
فرمود آدم بجانب عرش نظاره کرد و پنج سطر مکتوب دید فقال آدم یا رب ما هؤلاء عرض کرد ای پروردگار من این صورت چیست قال
الله عز و جل هؤلاء الذین اذا تشفع بهم الی خلقی شفعتهم فقال آدم یا رب بحق قدرهم عندک ما اسمهم فقال
عز و جل اما الاول فانا المحمود و هو محمد و الثانی فانا العالی و هذا علی و الثالث فانا فاطر السموات و هذه فاطمة
و اما الرابع فانا المحسن و هذا حسن و الخامس فانا ذو الاحسان و هذا الحسین خداوند تبارک و تعالی فرمود اینانند که اگر برگزیده شوند
در نزد من شفاعت پذیرفته آید آدم عرض کرد ای پروردگار من تو را بمقام و منزلت ایشان سوگند میدهم که نام ایشان را
بر من مکشوف داری خطاب آمد که منم محمود و اوست محمد و منم عالی و اوست علی و منم فاطر و اوست فاطمه و منم محسن و اوست
حسن و منم ذو الاحسان و اوست حسین کنایت از آنکه ایشان مظاهر جلال و جمال منند و نامهای ایشان نیز از نامهای من
اشتقاق یافته و همواره مرا سپاس گویند و دیگر ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب الامامه بسند بمعاذ بن جبل میرساند
قال قال رسول الله ان الله عز و جل خلقنی و علیا و فاطمة و الحسن و الحسین قبل ان یخلق الدنیا بسبعة آلاف عام قلت
فاین کنتم یا رسول الله قال قدام العرش نسبح الله و نحمده و نقدسه و نمجده معاذ بن جبل میگوید رسول خدا فرمود خداوند خلق کرد مرا و علی را و فاطمه را
و حسن را و حسین را هفت هزار سال پیش از آنکه دنیا را بیافریند عرض کردم یا رسول الله در کجا بودید فرمود در پیش روی عرش
خدا را تسبیح گفتیم و سپاس گذاشتیم و تقدیس و تمجید کردیم عرض کردم بر چه مثال قال اشباح نور حتی اذا اراد الله عز و جل
ان یخلق صورنا صیرنا عمود نور ثم قذفنا فی صلب آدم ثم اخرجنا الی اصلاب الآباء و ارحام الامهات لا یصیبنا
نجس الشرک و لا سفاح الکفر یسعد بنا قوم و یشقی بنا آخرون فلما صیرنا الی صلب عبد المطلب اخرج ذلک النور
فشقه نصفین فجعل نصفه فی عبد الله و نصفه فی ابی طالب ثم اخرج النصف الذی لی الی آمنة و النصف الآخر الی فاطمة
بنت اسد فاخرجتنی آمنة و اخرجت فاطمة علیا ثم اعاد عز و جل العمود الی فخرجت منی فاطمة ثم اعاد عز و جل العمود الی علی
فخرج الحسن و الحسین یعنی من النصفین جمیعا فما کان من نور علی صار فی ولد الحسن و ما کان من نوری صار فی ولد
الحسین فهو ینتقل فی الائمة من ولده الی یوم القیامة فرمود ما اشباح نور بودیم گاهی که خداوند خواست خلق کند ما را گردانید
ما را عمود نوری و در صلب آدم افکند پس بگردانید ما را در اصلاب پدران و ارحام مادران و ساحت ما آلوده نساخت
شرک پیغمبرانی کفر نگشت همانا قومی بما سعید شدند و جماعتی شقی گشتند گاهی که خداوند ما را در صلب عبد المطلب جای داد آن نور را

برآورد و دو نیمه ساخت پس نیمی را در صلب عبدالله و نیمی را در صلب ابوطالب نهاد آن نیم که بهره من بود در رحم آمنه فرود آمد و بخش علی در رحم فاطمه بنت اسد قرار گرفت پس من از آمنه متولد شدم و علی از فاطمه بنت اسد آنگاه عمود را خداوند آن عمود نور را بسوی من و نیم دیگر را بسوی علی پس از من فاطمه بیرون شد و از علی حسن و حسین و نور علی در ولد حسن تافت و نور من در ولد حسین و همچنان مشتعل میشود در ائمه از فرزندان او تا روز قیامت و دیگر در مدینة المعاجز سند با بوحمزه ثمالی منتهی میشود میگوید خدمت علی بن الحسین علیهما السلام عرض کردم جانم فدای تو باد بیرون تقیه از سه خبر مسئلت خواهم فرمود کار بدست تو است قلت أسئلك عن فلان وفلان قال عليهما لعنة الله بلعناته كلها ماتا والله وهما كافران مشركان بالله العظيم عرض کردم سؤال میکنم از تو از فلان و فلان فرمود لعنت خدای برایشان سوگند با خدای ایشان هر دو تن کافر و مشرک بودند ثم قلت الائمة يحيون الموتى ويبرئون الاكمه والابرص ويمشون على الماء عرض کردم ائمه میتوانند مرده را زنده کنند و بر روی آب مشی نمایند و کور را بینا گردانند و مبروص را شفا دهند فقال ما اعطى الله نبيا شيئا الا وقد اعطاه محمدا صلى الله عليه وآله واعطاه ما لم يكن عندهم فكل ما كان عند رسول الله صلى الله عليه وآله فقد اعطاه امير المؤمنين ثم الحسن والحسين ثم من بعده كل امام الى الآخر الى يوم القيمة مع الزيادة التي تحدث في كل سنة وفي كل شهر وفي كل ساعة فرمود خداوند عطا نکرد هیچ پیغمبری را چیزی را الا آنکه محمد را عطا کرد و زیادت عطا کرد محمد را آنچه انبیا را عطا فرمود و عطا کرد امیرالمؤمنین را آنچه محمد را عطا کرد و از پس او حسن و حسین و دیگر ائمه را تا روز قیامت و زیادت هر سال و هر ماه و هر ساعت عطا کرده میشود چیزی که از پیش نبود و دیگر در بصائر الدرجات شیخ صفار از ابی عبدالله علیه السلام روایت میکند قال الحسن عليه السلام ان لله مدينتين احديهما بالمشرق والاخرى بالمغرب عليهما سور من حديد وعلى كل مدينة الف الف باب مصراعين من ذهب وفيها الف الف لغة تتكلم كل لغة بخلاف لغة صاحبها وانا اعرف جميع اللغات وما فيهما وما عليهما وما بينهما حجة غيري وغير الحسين اخي حسن بن علی علیه السلام میفرماید خدای را دو شهر است یکی در مشرق و آن دیگر در مغرب و دیوار باره ایشان و شهرها از آهن است و هر شهری هزار هزار دروازه دارد که مصراعین آن از ذهب است و مردم هر شهری هزار هزار لغت تکلم میکنند که قبیله دیگر نمیدانند و من بجمیع آن لغات و آنچه در آن شهرها اندر است دانا هستم و حجت اندر آن شهرها الحجتی الا من و برادرم حسین و دیگر هشام بن عروه از ام سلمه حدیث میکند که فرمود رسولخدای را دیدم که جامه بر حسین علیه السلام میپوشانید که از جامه‌های دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله این حله از کجا است فقال هذه اهداها الى ربي لاجل الحسين وان لحمتها من زغب جناح جبرئيل وانا البسته اياها وازينه بها فان اليوم يوم الزينة فاني احبه فرمود این هدیه ایست که خداوند بسوی من فرستاده از برای حسین و تار و پود آن از پرهای کوچک جبرئیل است من میپوشانم و زینت میکنم حسین را چه امروز روز زینت است و من دوست میدارم او را و دیگر در ثاقب المناقب جابر بن عبدالله حدیث میکند که از خداوند بحضرت رسول اترجی هدیه آوردند و رایحه آن مدینه را فرو گرفت در منزل ام سلمه رسولخدا آن اترجه را پنج بخش کرد بخشی را بخورد و بخشی علی را داد و بخشی فاطمه را و بخشی حسن را و بخشی حسین را ام سلمه عرض کرد یا رسول الله آیا مگر من از ازواج تو نیستم قال بلى يا ام سلمة ولكنها تحفة من الجنة اتاني بها جبرئيل امرني ان آكل واطعم عترتي يا ام سلمة ان رحم اهل البيت موصلة بالرحمن منوطة بالعرش فمن وصلها وصله الله ومن قطعها قطعه الله فرمود ای ام سلمه تو از ازواج من هستی لکن این اترجه تحفه ایست از بهشت که جبرئیل بمن آورده امر کرد که من بخورم و اطعام کنم عترت خود را همانا رحم اهل بیت پیوسته با رحمن است و آویخته است از عرش پس هر که بدو پیوست خداوند بدو پیوند میکند و هر که قطع کرد از خداوندش منقطع میدارد و دیگر در ثاقب المناقب از سعید بن مسیب روایت میکند در عهد رسول خدا شبانگاهی آسمان بارانی نرم باریدن گرفت بامدادان علی علیه السلام را فرمود بر خیز تا بوادی

عقیق رویم و نگران شوی آب در حفر ارض شویم علی میفرماید آنحضرت تکیه بر دست من همی داشت پس طی طریق کردیم تا بعقیق رسیدیم و صفوه آب را در حفر ارض نظاره کردیم عرض کردم یا رسول الله اگر دوش هر آینه فرمودی از بهر تو سفره از طعام بر گرفتم فقال يا علي ان الذي اخرجنا الينا لا يضيعنا فرمود ای علی آنکس که ما را بدینسوی روان میدارد ضایع نمیگذارد و در آنوقت ابری دیدم که رعد و برق با غالیه و چون با ما نزدیک شد در پیش روی رسولخدا سفره افکند افکنده از رمانی که هیچ چشمی مانند آن ندیده بود و بر هر رمانه سه پوست بود یکی از مروارید سفید و یکی از سیم خام و دیگر از ذهب پس رسولخدا فرمود قل بسم الله وكل يا علي هذا اطيب من سلمك یعنی بگو بسم الله و بخور ازین انار نیکو از سفره خود علی میفرماید بشکستیم انار را و قشور از ابر گرفتیم و حبوب آن بسه رنگ برآمد حبی مانند یاقوت سرخ و حبی چون مروارید سفید و حبی انار زمرد سبز و از اطعمی بود جامع جمیع لذتها این هنگام مرا فاطمه و حسن و حسین فرایاد آمد پس دست بردم و سه انار برگرفتم و در آستین خود نهفتم آنوقت آن سفره متصاعد گشت و ما جانب مدینه مراجعت کردیم در عرض راه با دو تن از اصحاب رسولخدا ملاقات نمودیم یکی از ایشان گفت یا رسول الله از کجا میآئی فرمود از عقیق عرض کرد اگر ما را آگهی دادی بسیج راه را سفره طعامی بساختیم فرمود آنکس که ما را بیرون شدن حکم داد ضایع نگذاشت آن دیگر گفت ای ابوالحسن از شما استشمام رایحه نیکو میشود آیا از آن طعام این رایحه میرسد میفرماید من دست بردم در آستین خویش تا از آن سه انار یکی را بدیشان دهم چیزی نیافتم غمگین گشتم چون پیغمبر براه خویش رفت و من طریق خویش گرفتم در باب فاطمه خشخشه در آستین خویش یافتم دست فرا بردم و آن انارها در آستین خویش یافتم دست فرا بردم و آن انارها را آنجای دیدم پس داخل خانه شدم و فاطمه و حسنین را هر یک اناری دادم آنگاه بحضرت رسولخدای شدم چون مرا دیدار کرد فرمود یا ابا الحسن تو میگوئی یا من حدیث کنم عرض کردم تو حدیث کن فانه اشفى للغليل پس از آنچه در میان ما رفت از فقدان انار و باز دید شدن دیگر باره بیان فرمود مکشوف باد که سید رضی در کتاب مناقب المفاخره این حدیث را باندک تفاوتی بیان میفرماید و میگوید آنکس را که علی خواست انار عطا کند در آستین نیافت ابوبکر بود و دیگر شیخ برسی از ابن عباس حدیث میکند که رسولخدای شربتی آب خواست و نزد او امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین حاضر بودند آنحضرت شربتی بنوشید و حسن را داد چون بنوشید پیغمبر فرمود هنيئا مريئا لك يا ابا محمد آنگاه حسین را داد چون بنوشید هنيئا مريئا لك يا ابا عبد الله آنگاه فاطمه را داد چون بنوشید فرمود هنيئا مريئا لك يا ام الابرار الطاهرين آنگاه علی علیه السلام را داد چون بنوشید رسولخدا سر بسجده نهاد و چون سر بر داشت بعضی از ازواج سؤال کردند که یا رسول الله از برای هر یک از اهل بیت هنیئا مریئا فرمودی چون نوبت بعلی رسید این سجده چه بود فرمود چون من آب بنوشیدم جبرئیل و ملائکه هنیئا مریئا گفتند و در شرب حسنین و فاطمه جبرئیل و فرشتگان هنیئا مریئا گفتند من نیز در این کلمه با ایشان موافقت کردم چون علی آب بنوشید قال الله هنيئا مريئا يا وليي وحجتي على خلقي پس من سجده شکر گذاشتم بدین نعمت که خداوند اهل بیت مرا مخصوص داشت و دیگر در ثاقب المناقب مسند بحسین بن علی علیهما السلام منتهی میشود میفرماید من و برادرم حسن نزد جدم رسولخدای شتافتیم و آنوقت جبرئیل بصورت دحیه کلبی حاضر بود و گاهی که دحیه کلبی از سفر شام مراجعت میکرد از برای من و برادرم خرنوب که نبتی است و نبق که ثمر درخت سدر است با ارمغان میآورد لاجرم ما در آستین او کاوش میکردیم جبرئیل عرض کرد یا رسول الله چه اراده دارند قال انهما يتوهمان بدحية بن خليفة الكلبي وان دحية كان يحمل لهما اذا قدم من الشام نبقا وخرنوبا فرمود تو را دحیه کلبی دانسته اند و گاهی که دحیه از شام باز آمدی از برای ایشان نبق و خرنوب آوردی در زمان جبرئیل دست فرا برد و بسوی اعلی برد و مبلغی نبق و خرنوب و بهی و انار ماخوذ داشت و دامن ما پر کرد پس از آنجا شادمانه بیرون شدیم و پدرم امیرالمؤمنین را دیدار کردیم آنحضرت میوه چند با ما دید که هرگز در دنیا دیده نشد پس از هر یک مقداری بر گرفت و بحضرت رسول شتافت و از آن اثمار اکل میفرمود فقال رسول الله يا ابا الحسن كل وادفع لي او فهم نصيب فان جبرئيل اتى به انفا رسولخدای فرمود ای ابوالحسن بخور و کذا

نزول انار و بطیخ و بهی و سیب

بهره بنیکو از برای من چه این اثمار را جبرئیل بمکان آورده و دیگر در مناقب المناقب مسند بعلی بن الحسین علیهما السلام منتهی میشود میفرماید
حسن بن علی بن ابیطالب بمسجد درآمد و خود را بر سینه پیغمبر در افکند آنحضرت او را در بر کشیده فرمود جدت فدای تو شود چه میخواهی عرض
کرد خربزه میخواهم پیغمبر دست مبارک در زیر کش فرا برده پس بجانب آسمان جنبشی داد اینوقت مردی باید مد که دامن بر زده بود
در نزد پیغمبر دامن بگشود دو بطیخ و دو انار و دو بهی و دو سیب فرو گذاشت رسولخدا تبسمی فرمود و قال الحمد لله الذی جعلکم مثل خیار
بنی اسرائیل ینزل الیکم رزقکم من جنان النعیم فرمود سپاس خداوند را که شمارا همانند بزرگان بنی اسرائیل ساخت و رزق شمارا از
جنات نعیم عطا فرمود آنگاه حسین را گفت از این اشیا بخور و برادر و پدر و مادر را بخوران و نصیبهٔ از برای جدت بگذار پس حسن برفت و ایشان
همواره از این اشیا میخوردند لکن بجا بخود عود میکرد و کاسته نمیگشت گاهی که رسولخدا از جهان بسرای دیگر تحویل داد بطیخ دیگر گون شد
و چون آن را بخوردند دیگر عود نکرد و چون فاطمه جهان را بدرود کرد انار متغیر شد آن را بخوردند دیگر عود نکرد و چون امیرالمؤمنین درگذشت
بهی را بخوردند دیگر بازگشت حسین علیه السلام میفرماید آن سیب با من و برادرم حسن بود چون حسن خواست بسرای دیگر شود آن سیب را
که در فراز سر او بود متغیر دیدم بخوردم و دیگر باز نشد ای محیص گوید در کربلا ملازم جیش عمر بن سعد بودم چون عطش بر حسین غلبه کرد آن سیب را
برآورد و میبوئید چون شهید شد شتافتم و چندانکه فحص کردم آن سیب را نیافتم و با یکی از جماعتی گوش زد من شد اثر آن دیدم لکن بدستان
نمیتوانستم رسید ان الملائکة تلتذ بریح ریحها عند قبره عند طلوع الفجر و قیام النهار یعنی فرشتگان در بامدادان و چاشتگاهان
از رایحهٔ آن بهره مند میشوند و این حدیث بروایات مختلفه دیده شده چنانکه ابو موسی در کتاب فضایل البتول که از مصنفات اوست مینویسد
که جبرئیل دو سیب و دو انار و دو بهی حسنین علیهما السلام را آورد و اهل بیت میخوردند و عود میکرد و بعد از وفات فاطمه انار و بهی متغیر شد و
دو سیب با حسن و حسین بجای ماند فمن زار الحسین بالاسحار من مخلصی شیعته وجد ریحها یعنی هر کس از شیعیان مخلص حسین علیه السلام سحرگاهان قبر
مبارکش را زیارت کند استشمام بوی سیب خواهد نمود و دیگر در مناقب المناقب بروایات معتبره مرقوم است که رسولخدا بخانهٔ فاطمه علیها السلام

نزول نان و خرما و ... از بهشت

درآمد و او را و شوهر او علی علیه السلام را و پسرهای او حسن و حسین را با حادیث طویله بستود فاطمه عرض کرد یا رسول الله حسن و حسین گرسنه
بخفته اند فرمود ای فاطمه برخیز و آنچه بر تو است نزد من حاضر کن عرض کرد طبقی در اینجا حاضر نیست قال یا فاطمه قومی فان من اطاعنی اطاع الله و من عصانی
فقد عصی الله فرمود برخیز ای فاطمه آنکس که مرا اطاعت کند اطاعت خدای کرده باشد و آنکس که بفرمانی من کند بفرمانی خدای کرده است
پس فاطمه برخاست و از جایگاه نماز طبقی که از سندس شامی زیرپوش داشت برداشته نزد رسولخدا فرو گذاشت آنحضرت فرمود علی را
بخوان و حسن و حسین را از خواب برانگیز و انبد ایشان را از طبق یکسوی کشید در آن طبق نانی سفید مانند کعک شام و زبیبی چون زبیب طایف
و خرمائی شبیه بعجوه بود پس اهل بیت را فرمود تا اکل نمایند و نیز در مناقب المناقب مسطور است و سند با بوعبدالله علیه السلام منتهی

نزول ... از بهشت برای آل عبا

میشود که روزی در مدینه ابری برآمد و بنیکو ببارید چون سحاب منقشع شد رسولخدا با جماعتی از اصحاب از مدینه بیرون شد و چون علی حاضر
نبود لختی از انسوی دروازه نشست تا حاضر شود زمانی دیر بپائید علی برسید فقال جبرئیل هذا علی قد اتاک نقی الکفین نقی الکعب
ینبی کالارض یقول صوابا یزول الجبال ولا یزول جبرئیل عرض کرد یا رسول الله اینک علیست که از هر دنسی پاک و پاکیزه است نزد
تو بیاید و جز در طریق کمال نمی پوید و جز بطریق صواب نمیگوید کوه از جای بیرون رود و او از جای بیرون نرود پیغمبر از جای برخاست و با دست
مبارک روی او و بدن او را مسح کرد و هو یقول انا المنذر و انت الهادی من بعدی و فرمود منم پیغمبر ترساننده و توئی ای علی بعد از من هدایت کننده
در زمان خداوند این آیت مبارک بفرستاد انما انت منذر و لکل قوم هاد پس پیغمبر برخاست و جبرئیل صعود فرمود و اینوقت دستی
سفیدتر از ثلج با دید آمد و اناری سبزتر از زمرد بر دست پیغمبر فرو گذاشت و با نگی صحیح برخاست پیغمبر آن انار را برگرفت و چند کرت با دندان

بگزید پس علی را داد و فرمود بخور و دخترم فاطمه و فرزندانم حسن و حسین را بده آنگاه روی با اصحاب کرد و قال ایها الناس هذه هدیة
من الله الی و الی وصیی و الی ابنتی و الی سبطی فلو اذن الله لی آتیتکم منها لفعلت فاعذرونی جزاکم الله فرمود ای مردم این هدیت
که خداوند خاص من و وصی من و دختر من و فرزندان من فرستاده اگر از برای شما سهمی بود انفاذ میداشتم مرا معذور دارید خداوند شما
معفو دارا و سلمان عرض کرد جانم فدای تو باد مرا مهیج چه بود که گوشه داشت فرمود کاهی که این انار از درخت چیده شد انشجر خدا را
تسبیح گفت عرض کرد تسبیح شجر چیست قال سبحان من سبحت له الشجرة الناضرة سبحان ربی الجلیل سبحان من قدح اغصانها
النار المضیئة سبحان ربی الکریم یعنی پاکیزه و منزه است کسی که تسبیح میکند از برای او درخت سبز و منزه است از جمیع ناستودگی پروردگار
پروردگار بزرگ من و منزه است کسی که آتش تابناک از شاخهای شجر سبز برافروخت و منزه است پروردگار کریم من و در روایت کرده
که این کلمات تسبیح مریم علیها السلام است و دیگر در مدینة المعاجز مسند بعلی علیه السلام منتهی میشود میفرماید رسولخدا بمنزل من درآمد و فرمود

نزول خرما و زبد بهشت برای آل عبا

از چیز خوردنی چه داری گفتم سوگند بآنکس که بزرگوار داشت ترا باکرام خود سه روز میگذرد که من و فاطمه و حسن و حسین طعام
نخورده ایم فرمود ای فاطمه داخل شو اینخانه را و نگران شو که چیزی بیابی در ساعت برخاست و عرض کرد یا رسول الله داخل شوم فقال
ادخلی بسم الله فاطمه میفرماید داخل شدم و طبقی از خرما و قدحی آکنده از زبد دیدم آنجمله را حمل داده بحضرت رسول آوردم فقال الرأیت الرسول
الذی حمل هذا الطعام فرمود آیا دیدی فرشته را که حمل اینطعام نمود گفتم بلی فرمود چگونه بود عرض کردم بین سرخی و سبزی و زردی فقال
کل خط من جناح جبرئیل مکلل بالدر و الیاقوت فرمود آنجمله خطوط بال جبرئیل است که با مروارید و یاقوت ترصیع یافته پس همگان از آن ترید
بخوردیم تا سیر شدیم و دیگر در کتاب جامع الاخبار از رسولخدا روایت میکند که فرمود هر که قرائت کند بسم الله الرحمن الرحیم را در

ثواب قرائت بسم الله الرحمن الرحیم

بهشت از برای او هشتاد هزار قصر از یاقوت سرخ بنیان میکنند و در هر قصری هشتاد هزار خانه از مروارید سفید برمیاورند و در هر
بیتی هشتاد هزار سریر از زبرجد سبز میگذارند و در فراز هر سریری هشتاد هزار فرش از سندس و استبرق میگسترند و بر آن فراش
زوجه ایست از حور العین و از برای آن حور هشتاد هزار گیسوان است مکلل بدر و یاقوت و بر گونه راست او محمد رسول الله مرقوم است
و بر گونه چپ علی ولی الله و بر جبین او حسن و بر ذقن او حسین نگاشته است و لبهای او مشغول بقرائت بسم الله الرحمن الرحیم را می گوید
عرض کردم یا رسول الله از برای کیست این کرامت قال لمن یقول بالحرمة و التعظیم بسم الله الرحمن الرحیم و دیگر اهل سنت در جزو ثالث

بشارت پیغمبر برای حذیفه

از کتاب حلیة الاولیا بروایت ابونعیم سند بحذیفة الیمان میرسانند که میگوید مادر من مرا گفت چند گاه است که پیغمبر را دیدار نکرده
باشی گفتم مرا با پیغمبر عهدی نیست چه خاطری رنجیده داشتم گفت چرا گفتم آیا در مرا دست باز دار امشب بحضرت او میروم و نماز مغرب را
با او میگذارم و مسئلت میکنم که از برای من و از برای تو استغفار کند شامگاه برفتم و با او نماز مغرب بگذاشتم و ببودم تا نماز عشا گذاشت
و چون از مسجد بیرون شد در عرض راه دیدم کسی با او سخن میکند لختی باز پس شدم چون سخن او بنهایت شد با او نزدیک شدم فرمود
کیستی از قفای او دست فرمود کیستی گفتم حذیفه فرمود چه حاجت داری صورت حال را بعرض رسانیدم استغفار کرد از برای من
و از برای مادرم آنگاه فرمود ای حذیفه دیدی آنعارض را که در عرض راه بر من درآمد گفتم بلی فرمود ملکی بود هرگز بزمین فرود نشده است
این ساعت اذن گرفت از خداوند و بسلام من آمد و بشرنی ان الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة و ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة

دیگر حدیثی که حال مرگ مؤمن و کافر ... بنماید

و بشارت داد مرا که حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت و فاطمه سیده زنان اهل بهشت است و دیگر از ابی عبدالله علیه السلام
مرویست قال اذا بلغت نفس المؤمن الحنجرة و امومی ملک الموت بیده الهابری قرة عین یقال انظر عن یمینک فتری
رسول الله و علیا و فاطمة و الحسن و الحسین فیقولون الینا الی الجنة میفرماید گاهی که جان مرد مؤمن بگلوگاه رسید و

ملک الموت بروی درآمد و در بهشتی بدست میشود و گفته میشود از برای او که بجانب راست نظر کن چون نگران میگردد رسول خدا
و علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدار میکند که میفرمایند با ما بسوی بهشت روان شو آنگاه فرمود وَاللهِ لَوْ بَلَغَتْ رُوحُ عَدُوِّنَا
اِلَی صَدْرِهِ فَاَهْوی مَلَکُ الْمَوْتِ بِیَدِهِ اِلَیْهَا لَانْتَزَعَ الْاَبْدَانَ یُقَالُ اُنْظُرْ عَنْ یَسَارِکَ فَیَرَی مُنْکَرًا وَنَکِیرًا یُهَدِّدَانِهِ بِالْعَذَابِ
سوگند با خدای کاهی که روح دشمن ما بسینه میرسد ناچار او را میگویند بجانب چپ نظاره کن چون نگران میگردد نکیر و منکر را
می بیند که او را تهدید بعذاب مینمایند و دیگر شرف الدین نجفی در کتاب تأویل الآیات الباهرة فی العترة الطاهرة بسند بعبدالله
عجلان السکونی میرساند میگوید از ابو جعفر علیه السلام شنیدم یَقُولُ بَیْتُ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ حُجْرَةُ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَ آلِهِ وَ سَقْفُ بَیْتِهِمْ عَرْشُ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ فِی قَعْرِ بُیُوتِهِمْ فُرْجَةٌ مَکْشُوطَةٌ اِلَی الْعَرْشِ مِعْرَاجُ الْوَحْیِ وَ الْمَلَائِکَةُ تَنْزِلُ عَلَیْهِمْ
بِالْوَحْیِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً وَ کُلَّ سَاعَةٍ وَ طَرْفَةِ عَیْنٍ وَ الْمَلَائِکَةُ لَا یَنْقَطِعُ فَوْجُهُمْ فَوْجٌ یَنْزِلُ وَ فَوْجٌ یَصْعَدُ میفرماید خانهٔ علی و فاطمه در حجرهٔ رسول خدا
و حال آنکه سقف خانهٔ ایشان عرش خداوند بود و در قعر بیوت ایشان راهی بسوی عرش که معراج وحی است گشاده است و فرشتگان فرود
میشدند بلاغ وحی برایشان میکردند در هر صبح و شام بلکه در هر ساعت و طرفة عینی و افواج ملائکه منقطع نمیشدند فوجی فرود میشدند
و فوجی صعود میدادند وَ اِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالی کَشَفَ لِاِبْرٰهِیمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنِ السَّمٰوَاتِ حَتّی اَبْصَرَ الْعَرْشَ وَ زَادَ اللهُ
فِی قُوَّةِ نَاظِرِهِ وَ اِنَّ اللهَ زَادَ فِی قُوَّةِ نَاظِرِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ وَ کَانُوا یُبْصِرُونَ
الْعَرْشَ وَ لَا یَجِدُونَ لِبُیُوتِهِمْ سَقْفًا غَیْرَ الْعَرْشِ فَبُیُوتُهُمْ مُسَقَّفَةٌ بِعَرْشِ الرَّحْمٰنِ وَ مَعَارِجِ الْمَلَائِکَةِ وَ الرُّوحُ فِیهَا بِاِذْنِ
رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ سَلَامٌ قَالَ قُلْتُ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ قَالَ بِکُلِّ اَمْرٍ فَقُلْتُ هٰذَا التَّنْزِیلُ قَالَ نَعَمْ
یعنی خداوند تبارک و تعالی آسمانها را مکشوف داشت از برای ابرهیم و زیادت کرد بینش او را تا عرش خدا را بدید و نیرو داد
بینش محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را که دیدار میکردند عرش را و از برای بیوت خود جز عرش رحمن سقفی نمیدیدند و جبرئیل و فرشتگان
بفرمان خداوند در بیوت ایشان از برای هر امری مختلف بودند عبدالله بن عجلان عرض کرد مِنْ کُلِّ اَمْرٍ فرمود بِکُلِّ اَمْرٍ گفت قرآن بدین
نازل شد فرمود بلی و دیگر بروایات معتبره از رسول خدا مرویست قَالَ لَمَّا خَلَقَ اللهُ اِبْرٰهِیمَ الْخَلِیلَ کَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ
فَنَظَرَ اِلَی جَانِبِ الْعَرْشِ نُورًا فَقَالَ اِلٰهِی وَ سَیِّدِی مَا هٰذَا النُّورُ قَالَ یَا اِبْرٰهِیمُ هٰذَا نُورُ مُحَمَّدٍ صَفِیِّی فَقَالَ اِلٰهِی وَ سَیِّدِی
اَرَی اِلَی جَانِبِهِ نُورًا آخَرَ فَقَالَ یَا اِبْرٰهِیمُ هٰذَا نُورُ عَلِیٍّ نَاصِرِ دِینِی قَالَ اِلٰهِی وَ سَیِّدِی اَرَی اِلَی جَانِبِهِمَا نُورًا
ثَالِثًا یَلِی النُّورَیْنِ قَالَ یَا اِبْرٰهِیمُ هٰذِهِ فَاطِمَةُ تَلِی اَبَاهَا وَ بَعْلَهَا فَطَمْتُ مُحِبِّیهَا مِنَ النَّارِ قَالَ اِلٰهِی وَ سَیِّدِی اَرَی
نُورَیْنِ یَلِیَانِ الثَّلَاثَةَ الْاَنْوَارَ قَالَ یَا اِبْرٰهِیمُ هٰذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ یَلِیَانِ اَبَاهُمَا وَ اُمَّهُمَا وَ جَدَّهُمَا قَالَ اِلٰهِی وَ
سَیِّدِی اَرَی تِسْعَةَ اَنْوَارٍ اَحْدَقُوا بِالْخَمْسَةِ الْاَنْوَارِ قَالَ یَا اِبْرٰهِیمُ اَوَّلُهُمْ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدٌ وَلَدُ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرٌ
وَلَدُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسی وَلَدُ جَعْفَرٍ وَ عَلِیٌّ وَلَدُ مُوسی وَ مُحَمَّدٌ وَلَدُ عَلِیٍّ وَ عَلِیٌّ وَلَدُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ وَلَدُ عَلِیٍّ وَ مُحَمَّدٌ میفرماید خداوند جلیل از برای ابرهیم خلیل کشف حجبات
فرمود تا در کنار عرش رحمن نوری نگریست عرض کرد الهی این نور چیست خطاب رسید که ای ابرهیم این نور محمد صفی من است
عرض کرد در کنار آن نور نوری دیگر نگرانم فرمود آن نور علی ناصر دین منست عرض کرد در جنب این دو نور نیز نوری نمایان است فرمود آن
فاطمه است که در پهلوی پدر و شوهر در آمده است و اوست که دوستان خود را از آتش دوزخ باز میدارد عرض کرد دو نور
دیگر در پهلوی این سه نور رخشنده و رخشان است فرمود آن حسن و حسین است که در پهلوی پدر و مادر و جد خود آشکارند عرض
کرد الهی نه نور دیگر نگرانم که دیدهاند بدین انوار خمسه دو چشم اند فرمود ای ابرهیم اول ایشان علی بن الحسین و دیگر محمد بن علی و جعفر بن

محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن حسن که اوست قائم و مهدی صلوات الله علیهم
اجمعین پس ابرهیم عرض کرد قَالَ اِلٰهِی وَ سَیِّدِی اَرَی عِدَّةَ اَنْوَارٍ حَوْلَهُمْ لَا یُحْصِی عِدَّتَهُمْ اِلَّا اَنْتَ قِیلَ یَا اِبْرٰهِیمُ
هٰؤُلَاءِ شِیعَتُهُمْ وَ مُحِبُّوهُمْ قَالَ اِلٰهِی وَ بِمَ یُعْرَفُونَ شِیعَتُهُمْ وَ مُحِبُّوهُمْ قَالَ یَا اِبْرٰهِیمُ بِصَلٰوةِ الْخَمْسِینَ وَ الْجَهْرِ بِبِسْمِ اللهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ وَ الْقُنُوتِ قَبْلَ الرُّکُوعِ وَ سَجْدَةِ الشُّکْرِ وَ التَّخَتُّمِ بِالْیَمِینِ قَالَ اِبْرٰهِیمُ اِلٰهِی اجْعَلْنِی مِنْ شِیعَتِهِمْ وَ مُحِبِّیهِمْ قَالَ
قَدْ جَعَلْتُکَ فَاَنْزَلَ اللهُ فِیهِ وَ اِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَاِبْرٰهِیمَ اِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ ابرهیم عرض کرد ای پروردگار من در اطراف این انوار
نورهای بیرون از شمار می بینم که جز خداوند کس احصای آن نتواند فرمود اینان شیعهٔ ایشان و دوستان ایشانند عرض کرد بچه
چیز شناخته شوند شیعیان و دوستان ایشان فرمود به پنجاه رکعت نماز واجب و مستحب شبانروزی و بلند گفتن بسم الله الرحمن
الرحیم و قرائت قنوت قبل از رکوع و سجدهٔ شکر و پوشیدن انگشتری بدست راست عرض کرد ای پروردگار من مرا از شیعیان
و دوستان ایشان بحساب گیر فرمود در شمار شیعیان ایشان باش پس خداوند این آیت مبارک را بدین معنی فرستاد وَ اِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ
لَاِبْرٰهِیمَ اِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ مفضل بن عمران میگوید چون ابو حنیفه احساس مرگ کرد این حدیث را روایت نمود و سر بسجده گذاشت
و از جهان برفت شرف الدین نجفی در کتاب تأویل الآیات الباهرة فی العترة الطاهرة باسناد خود از جابر بن یزید جعفی حدیث میکند
که از جعفر صادق علیه السلام از تفسیر این آیهٔ مبارکه سؤال کردم آنحضرت این حدیث را بشرحی که نگارش یافت ذکر فرمود تا آنجا که ابرهیم
عرض کرد الهی مرا از شیعیان امیر المؤمنین محسوب دار و دیگر از اصبغ بن نباته مرویست میگوید بر امیر المؤمنین علیه السلام در آمدم
حسن و حسین در نزد او حاضر بودند و آنحضرت ایشان را نظاره میکرد بنظری شدید عرض کردم خداوند ایشان را بر تو مبارک کرداند
و هر دو ایشان را با آمال خویش برساند سوگند با خدای که زمانی دراز بدیشان نگرانی فَقَالَ نَعَمْ یَا اَصْبَغُ ذَکَرْتُ لَهُمَا حَدِیثًا همانا از ایشان حدیثی
فرا یاد من آمد عرض کردم جان من فدای تو باد مرا حدیث کن قَالَ کُنْتُ فِی ضَیْعَةٍ لِی فَاَقْبَلْتُ نِصْفَ النَّهَارِ فِی شِدَّةِ الْحَرِّ وَ اَنَا جَائِعٌ
فَقُلْتُ لِابْنَةِ مُحَمَّدٍ اَعِنْدَکِ شَیْءٌ تُطْعِمِینِی فَقَامَتْ تَهَیَّئُ لِی شَیْئًا حَتّی اِذَا قُلْتُ اِنَّ الصَّلٰوةَ قَدْ حَضَرَتْ اَقْبَلَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ
حَتّی جَلَسَا فِی حِجْرِهَا فَقَالَتْ لَهُمَا یَا ابْنَیَّ مَا حَبَسَکُمَا وَ اَبْطَاَکُمَا قَالَا حَبَسَنَا رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ جَبْرَئِیلُ
فَقَالَ الْحَسَنُ اَنَا کُنْتُ فِی حِجْرِ رَسُولِ اللهِ وَ قَالَ الْحُسَیْنُ اَنَا کُنْتُ فِی حِجْرِ جَبْرَئِیلَ فَکُنْتُ اَنَا اَثِبُ مِنْ حِجْرِ رَسُولِ اللهِ
اِلَی حِجْرِ جَبْرَئِیلَ وَ کَانَ الْحُسَیْنُ یَثِبُ مِنْ حِجْرِ جَبْرَئِیلَ اِلَی حِجْرِ رَسُولِ اللهِ حَتّی اِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ قَالَ جَبْرَئِیلُ قُمْ فَصَلِّ اِذْ
الشَّمْسُ قَدْ زَالَتْ فَعَرَجَ جَبْرَئِیلُ اِلَی السَّمَاءِ فَقَامَ رَسُولُ اللهِ یُصَلِّی فَجِئْنَا امیر المؤمنین میفرماید در ضیعهٔ خویش بودم و رنج
راه بسیمه بردم و حدت گرما بشدت بود و من سخت گرسنه بودم دختر پیغمبر را گفتم آیا چیزی برای اکل توانی بدست کرد برخاست تا چیزی
کند آنوقت هنگام نماز برسید حسن و حسین در آمدند و بنشستند فاطمه گفت دیر بیامدید شما را که باز داشت عرض کردند رسول خدا و
جبرئیل حسن گفت من در کنار رسول خدا بودم و حسین عرض کرد من در کنار جبرئیل بودم حسن فرمود من از دامن رسول خدا خویش را
بدامن جبرئیل افکندم حسین فرمود من از دامن جبرئیل بدامن رسول خدا جستن نمودم تا گاهی که آفتاب بزوال رسید جبرئیل
عرض کرد یا رسول الله برخیز و نماز بگذار چه آفتاب بزوال رسید این بگفت و بجانب آسمان عروج داد لاجرم رسول خدای از برای
نماز برخاست و ما حاضر خدمت شدیم اصبغ بن نباته عرض کرد یا امیر المؤمنین حسن و حسین جبرئیل را بکدام صورت دیدار کردند فرمود
بهمان صورت که بر رسول خدا نازل میشود آنگاه فرمود چون وقت نماز برسید بیرون شدم و با رسول خدای نماز گذاشتم گاهی
که رسول خدای از نماز فراغت یافت فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللهِ اِنِّی کُنْتُ فِی ضَیْعَةٍ لِی فَجِئْتُ نِصْفَ النَّهَارِ وَ اَنَا جَائِعٌ ...

ابنة محمد هل عندک شیء تطعمینیه فقامت لیهیّئا شیئاً اذ اقبل الحسن و الحسین حتی جلسا فی حجرها فقالت لهما ما ابطأکما و ما حبسکما عنّی فتبسّما یقولان حبسنا رسول الله و جبرئیل فقالت و کیف حبسکما جبرئیل و رسول الله فقال الحسن کنت انا فی حجر رسول الله و الحسین فی حجر جبرئیل فکنت انا اثب من حجر رسول الله الی حجر جبرئیل و الحسین یثب من حجر جبرئیل الی حجر رسول الله فقال رسول الله صدقا ابنای ما زلت انا و جبرئیل نزهوهما منذ اصبحنا الی الآن [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام این قصه را بشرحیکه بفارسی ترجمه شد بعرض رسول خدای رسانید آنحضرت فرمود پسرهای من براستی سخن کردند من و جبرئیل از بامداد تا گاهی که شمس بزوال رسید با حسن و حسین مشغول بودیم علی عرض کرد حسن و حسین بچه صورت جبرئیل را دیدار میکردند فرمود بهمانصورت که بر من نازل میشود و دیگر در بستان الواعظین

(حاشیه: گفتن ... سفر دریای ...) از محمد بن ادریس مرویست میگوید در مکه معظمه یکتن از اساقفه نصاری را دیدار کردم که مشغول طواف بود گفتم تو را چه افتاد که از دین پدران دست باز داشتی گفت دینی نیکوتر از آن اختیار کردم گفتم چه دانستی که نیکوتر است گفت وقتی سفر دریا کردم کشتی من در وسط بحر بشکست از قضا پاره چوبی مرا بدست شد و بدستیاری موج بجزیره رسیدم و آن جزیره از اشجار بالیده و اثمار رسیده آگنده بود خدای را سپاس گفتم و با خود اندیشیدم که از میوه این درختها میخورم تا خداوند فرج برساند چون شب درآمد و سیاهی جهان فرو گرفت بدرختی بلند برآمدم تا از جانوران درنده آسیبی نبینم و در شاخی نو بخفتم چون شب بنیمه رسید دابه بر زبر آب دیدار شد که خدای را تسبیح همی کرد و همی گفت لا اله الا الله العزیز الجبار محمد رسول الله النبی المختار علی بن ابی طالب سیف الله علی الکفار فاطمة و بنوها صفوة الجبار علی مبغضیهم لعنة الجبار و مأواهم جهنم و بئس القرار و همچنان بدین کلمات بتکرار همی قرائت کرد تا سفیده صبح بدمید آنوقت گفت لا اله الا الله صادق الوعد و الوعید محمد رسول الله الهادی الرشید علی ذو البأس الشدید فاطمة و بنوها خیرة [illegible] علی مبغضیهم لعنة الرب المجید این بگفت و بکنار آمد نگران شدم سر او چون سر نعامه دیدم و چهره اش چون چهره انسان بود و دست و پا بکردار قوائم شتر بود و دمی بسان دم ماهی داشت سخت بترسیدم و بیکسوی شدم گفت بجای باش و اگر نه تو را زنده نمیگذارم ناچار ایستاده شدم گفت چه مذهب داری گفتم بر دین نصارایم گفت وای بر تو مسلمانی گیر همانا وارد بر مسلمان جن شدی که جز مسلمان کس از ایشان جان نبرد گفتم چگونه مسلمان شوم گفت بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله بگفتم گفت تمام کن اسلام خود را بموالات علی بن ابیطالب و اولاد او و صلوات فرست بر ایشان و برائت بجوی از اعدای ایشان گفتم کدام کس این دین و آئین را بشما آورد گفت جماعتی از ما در نزد رسول خدای حاضر شدند شنیدند که آنحضرت میفرماید در روز قیامت بهشت میآید و ندا درمیدهد و بزبان فصیح میگوید یا الهی قد وعدتنی ان تشد ارکانی و تزیننی ای پروردگار من مرا وعده نهادی که ارکان مرا استوار فرمائی و مرا زینت کنی فیقول الجلیل جل جلاله قد شددت ارکانک و زینتک بابنة حبیبی فاطمة الزهراء و بعلها علی بن ابیطالب و ابنیهما الحسن و الحسین و التسعة من ذریة الحسین علیهم السلام خداوند خطاب فرمود که من ارکان تو را محکم کردم و تو را زینت ساختم بدختر حبیب خود فاطمه زهرا و شوهرش علی بن ابیطالب و پسرانش حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین آنوقت آن دابه گفت در این جزیره توقف میکنی یا بوطن خویش میروی گفتم مراجعت میکنم گفت باش تا کشتی برسد چون کشتی برسید بنشستم و روان شدم در کشتی دوازده تن نصاری بود چون قصه خویش بگفتم همگان مسلمان شدند و دیگر در مناقب المناقب از ام ایمن مرویست میگوید روزی خواستم حاضر حضرت خاتون خود فاطمه زهرا علیها السلام

(حاشیه: حدیث ام ایمن در جنبانیدن جبرئیل مهد حسین را) شوم چون بدر خانه رسیدم در را بسته دیدم از شکاف در نگران شدم فاطمه در خواب بود و دست آسیا بجای خویشتن دور میزد و طحن گندم همی نمود و گاهواره حسین بخویشتن جنبش میکرد و جنباننده دیدار نبود و دستی نزدیک بدست فاطمه تسبیح

میکرد مرا حیرت بگرفت از آنجا بازشدم و بحضرت رسول آمدم و صورت حال بعرض رسانیدم فقال یا ام ایمن ان فاطمة الزهراء صائمة و هی متعبة و الزمان قیظ فالقی الله علیها النعاس فنامت فسبحان من لا ینام فوکل الله ملکاً یطحن عنها قوت عیالها و ارسل ملکاً آخر یهز مهد ولدها الحسین لئلا یزعجها عن نومها و وکل الله تعالی ملکاً آخر یسبح الله عز و جل قریباً من کف فاطمة یکون ثواب تسبیحه لها لان فاطمة لم تفتر عن ذکر الله عز و جل فاذا نامت جعل الله ثواب تسبیح ذلک الملک لفاطمة رسول خدا فرمود ای ام ایمن دانسته باش که فاطمه زهرا روزه دار است و سخت تعبناک بود خداوند خواب را بر او گماشت تا بخفت و ملکی را فرمان کرد تا دست آس او را بگردانید و گندم او را از برای قوت عیال او آرد نمود و ملک دیگر را بفرمود تا مهد حسین را جنبش داد تا مباد از خواب انگیخته شود و فاطمه را از خواب برانگیزاند و چون از ذکر خدا بیگاه فاطمه را فتوری ببار نشود خداوند فرشته دیگر گماشت تا گاهی که فاطمه بخواب شود نزدیک بدست او خدای را تسبیح کند و ثواب آن خاص فاطمه باشد ام ایمن عرض کرد یا رسول الله کدام فرشته دست آس را بگردانید و مهد را بجنبانید و خدای را تسبیح گفت رسول خدای تبسم فرمود و قال اما الطحان فهو جبرئیل و اما الذی یهز مهد الحسین فهو میکائیل و اما المسبح فهو اسرافیل و دیگر در مدینة المعاجز از حسین بن علی علیهما السلام مرویست قال اتیت جدی

(حاشیه: ... حسین ... در حضرت ...) رسول الله فرأیت ابی بن کعب جالساً عنده فقال جدی مرحباً بک یا زین السموات و الارضین رفتم نزد جدم رسول خدا دیدم ابی بن کعب در نزد او نشسته چون مرا دید فرمود مرحبا بتو ای زینت آسمانها و زمین ابی بن کعب عرض کرد یا رسول الله آیا جز تو کسی زینت آسمانها و زمینها تواند بود فقال النبی یا ابی بن کعب و الذی بعثنی بالحق نبیاً ان الحسین بن علی فی السموات اعظم مما هو فی الارض و اسمه مکتوب عن یمین العرش ان الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة رسول خدای فرمود ای ابی بن کعب سوگند با آنکس که مرا براستی مبعوث فرمود حسین بن علی در آسمانها عظیم تر از آنست که در زمین است و اسم او در طرف راست عرش مکتوب است که حسین مصباح هدی و سفینه نجاتست ابی بن کعب میگوید آنگاه پیغمبر دست حسین را بگرفت و قال ایها الناس هذا الحسین بن علی الا فاعرفوه و فضلوه کما فضله الله عز و جل فوالله لجده علی الله اکرم من جد یوسف بن یعقوب هذا الحسین جده فی الجنة و جدته فی الجنة و امه فی الجنة و ابوه فی الجنة و اخوه فی الجنة و عمه فی الجنة و عمته فی الجنة و خاله فی الجنة و خالته فی الجنة و محبوهم فی الجنة و محبو محبیهم فی الجنة رسول خدا فرمود ای مردمان این حسین بن علی است او را بر کائنات تفضیل گذارید چنانکه خداوند تفضیل گذاشت سوگند با خدای که جد او در نزد خداوند گرامی تر است از جد یوسف بن یعقوب این حسین است جد او محمد مصطفی در بهشت است و جده او خدیجه کبری در بهشت است و مادر او فاطمه زهرا در بهشت است و پدر او علی مرتضی در بهشت است و برادر او حسن مجتبی در بهشت است و عم او جعفر طیار در بهشت است و عمه او ام هانی در بهشت است و خال او ابراهیم در بهشت است و خاله او رقیه در بهشت است و دوستان او و دوستداران دوستان او در بهشت اند

(حاشیه: مفاخرت اسرافیل بر جبرئیل) و دیگر ابن بابویه بسند با ابی ذر غفاری رضی الله عنه میرساند که فرمود از رسول خدای شنیدم که فرمود افتخر اسرافیل علی جبرئیل علیهما السلام فقال انا خیر منک فقال و لم انت خیر منی قال لانی صاحب الثمانیة حملة العرش و انا صاحب النفخة فی الصور و انا اقرب الملائکة الی الله عز و جل فقال له جبرئیل انا خیر منک فقال اسرافیل و بما انت خیر منی قال لانی امین الله علی وحیه و رسوله الی الانبیاء و المرسلین و انا صاحب الخسوف و القرون و ما اهلک الله امة من الامم الا علی یدی میفرماید اسرافیل از در مفاخرت جبرئیل را گفت من از تو نیکوترم گفت از چه روی گفت منم آنکس که نفخه در صور میدمد و منم آنکس که در حضرت خداوند قرب من از فرشتگان افزون است جبرئیل گفت برتری مراست زیرا که من امین وحی خداوندم بر رسول او و بر تمامت انبیای مرسلین و منم صاحب خسوف و [illegible] و منم آنکس که هلاک کرد هیچ امتی را از امم جز بدست من هلاک نفرمود

قال فاختصما الی الله تبارک و تعالی فاوحی الله الیهما اسکنا فوعزتی و جلالی لقد خلقت من هو خیر منکما فلا باذن
او تخلق من هو خیر منا و نحن خلقنا من نوره فقال الله نعم فاوحی الله الی الحجب القدرة انکشفی فانکشفت فاذا علی
ساق العرش لا اله الا الله محمد رسول الله و علی و فاطمة و الحسن و الحسین خیر الخلق فقال جبرئیل یا رب فاسئلك
بحقهم علیك ان تجعلنی خادمهم فقال الله تعالی قد فعلت فجبرئیل من اهل البیت و انه لخادمنا رسول خدا فرمود ایندو فرشته داوری
بحضرت خداوند آوردند و خداوند ایشانرا وحی فرستاد که دم در کشید قسم بعزت و جلال من که از شما نیکوتر خلق کردم عرض
کردند آیا بیافریدی نیکوتر از ما و حال آنکه آفرینش ما از نور است خداوند کشف حجب قدرت فرمود ایشان نگران شدند
در ساق عرش دیدند نگاشته است خدائی جز خداوند نیست و محمد و علی و فاطمه حسن و حسین بهترین خلق خداوندند جبرئیل عرض کرد ای
پروردگار من سوگند میدهم ترا بحق ایشان مرا خادم ایشان فرمائی خداوند مسئلت او را باجابت مقرون داشت لاجرم
و دیگر در مدینة المعاجز از ابن مسعود روایت میکند در حدیثی طویل که عمر بن سعد بر رسول خدای درآمد رنگ از چهره آنحضرت
بپرید و در تلو این حدیث حسین علیه السلام را خبر داد که اینک عمر بن سعد قاتل تو است و دیگر سید ابن طاوس در کتاب طرائف از
مؤلفات حنابله که سند با بن عباس برده اند و همچنان صاحب در النظیم سند با بن عباس میرساند که فرمود در حضرت رسول خدا
حاضر شدم فرزندش ابراهیم بر ران چپ جای داشت و حسین بن علی بر ران راست آنحضرت بود گاهی این یکرا بوسه میداد
و گاهی آن دیگرا این هنگام جبرئیل درآمد و از رب جلیل وحی آورد فقال رسول الله اتانی جبرئیل من ربی عز و جل فقال یا محمد
ان الله یقرء علیك السلام و یقول لست اجمعهما لك فافد احدهما بصاحبه فنظر النبی الی ابرهیم فبکی و نظر الی الحسین
فبکی ثم قال ان ابرهیم امه امة و متی مات لم یحزن علیه غیری و ام الحسین فاطمة و ابوه علی ابن عمی لحمی و دمی و متی
مات حزنت علیه ابنتی و حزن علیه ابن عمی و حزنت علیه و انا اوثر حزنی علی حزنهما یا جبرئیل و ضیت بقبض ابرهیم
فدیته للحسین رسول خدا فرمود جبرئیل در رسید و مرا از رب جلیل سلام رسانید و گفت خداوند این هر دو تن را از برای تو باقی
نمیگذارد دیگری را فدای آن دیگر کن پیغمبر بجانب ابراهیم نگریست و سخت بگریست و نظره دیگر حسین را بدید و اشکش بر چهره بدوید
آنگاه فرمود مادر ابراهیم کنیزکی است گاهی که او را مرگ در رسد جز من کسی محزون نگردد اما حسین مادرش فاطمه و پدرش علی
پسر عم من و گوشت من و خون من است چون او را وفات برسد دختر من فاطمه و پسر عم من علی محزون کردند و مرا نیز حزن و الم
فراگیرد لاجرم من اختیار کردم حزن خود را بر حزن علی و فاطمه هان ای جبرئیل رضا دادم بقبض روح ابراهیم و فدا کردم او را
از برای حسین لاجرم بعد از سه روز ابراهیم وفات نمود و رسول خدا گاهی که حسین را دیدار میکرد او را بر سینه خویش میچسبانید
و میبوسید و لب و دندان او را میمزید و قال فدیت من فدیته بابنی ابرهیم میفرمود فدا کرده شوم کسی را که فدای او کردم ابراهیم را
و دیگر در مدینة المعاجز مسطور است که هند جگرخواره مادر معاویه صبحگاهی بخانه رسول خدای درآمد و عایشه را گفت خوابی عجیب
دوش دیدم اگر بتوانی بعرض رسول خدا برسانی و تعبیر آنرا باز دانی و مرا آگهی دهی همانا در خواب دیدم شمسی مشرق که بر همه جهان
مشرف بود و از آن شمس قمری برآمد که جهانرا در نور خود فراگرفت و از آن قمر دو ستاره روشن برآمد که از مشرق تا مغرب محفوف نور
ایشان گشت آنگاه سحابی تاریک چون شبی مظلم باز دید گشت و متولد شد از آن ابر سیاه ماری سیاه و نرم نرم بسوی آندو ستاره
همی رفت تا هر دو را ابلعید و مردمان در حرمان آندو ستاره تابان بگریستند و قرین حزن و اسف گشتند عایشه این قصه را بحضرت
رسول معروض داشت رنگ رخسار آنحضرت دیگرگون گشت و سخت بگریست و قال یا عائشة اما الشمس المشرقة فانا و اما

الق

القمر فهو فاطمة ابنتی و اما النجمان فهو الحسن و الحسین و اما السحابة السوداء فهو معاویة و اما الحیة فهو یزید لعنه الله
فرمود ای عایشه آن آفتاب روشن منم و آن ماه فاطمه دختر من است و آن دو ستاره حسن و حسین اند و آن ابر سیاه معویه است و آن مار سیاه
یزید علیه اللعنه است و دیگر در مدینة المعاجز مسطور است که در یوم طف افواج جن طیاره بحضرت حسین آمدند و عرض کردند یا ابن
رسول الله ما انصار توایم فرمان کن تا دشمنان ترا بتمامت عرضه هلاک و دمار داریم فقال لهم انی لا اخالف قول جدی رسول الله
حیث امرنی بالقدوم علیه عاجلا و انی الآن قد رفدت ساعة فرأیت جدی رسول الله قد ضمنی الی صدره و قبل ما
بین عینی و قال لی یا حسین ان الله عز و جل قد شاء ان یراك مقتولا ملطخا بدمائك مخضبا شیبك من دمائك قد شاء
ان یری حرمك سبایا علی اقطاب المطایا و انی و الله ساصبر حتی یحکم الله بامره و هو خیر الحاکمین فرمود ای جماعت جن
که من مخالفت نکنم جد خود رسول خدا را چه فرمان کرد مرا که تعجیل کنم در این سفر و اینک تخفته بودم در خواب رسول خدا را دیدار کردم مرا بر
سینه خود بچسبانید و میان هر دو چشم مرا بوسه داد و فرمود ای حسین خداوند میخواهد ترا کشته و در خون غلطیده و از قفا
بریده ببیند و زنان و دختران ترا چون اسیران بر شتران بی وطا نشانده دیدار کند لاجرم من بر حکم او صابر و بر امر او شاکرم
او نیکوتر امر است و دیگر ابن قولویه باسناد خود از عروة بن زبیر حدیث میکند قال قال ابوذر ما من یوم الا تعرض روح
الحسین علی رسول الله فیلتقیان میفرماید روزی نیست که روح حسین بر روح رسول خدا عرضه نشود و با یکدیگر ملاقی نشوند و دیگر
ابن بابویه در علل باسناد خود حدیث میکند که از صادق آل محمد پرسش کردند که اصحاب حسین چگونه تا پروا مرگ را ملاقی میشدند
فقال انهم کشف لهم الغطاء حتی راوا منازلهم من الجنة فکان الرجل منهم یقدم علی القتل لیبادر الی حوراء یعانقها و الی
مکانه الی الجنة فرمود از برای اصحاب حسین حجابها مکشوف گشت چنانکه جای خویش را در بهشت دیدار کردند لاجرم مبادرت
میفرمودند در قتل تا زود تر با حورای خود معانقه کنند و در بهشت فرود آیند و دیگر ابن شهر آشوب روایت میکند که غانم
ام غانم با مادر خویش داخل مدینه گردید و از مردم مدینه پرسش نمود که مرا دلالت کنید بمردی از بنی هاشم که نام او علی باشد
او را بعلی بن عبدالله بن عباس دلالت کردند نزد او آمد و گفت مرا سنگی است که علی و حسن و حسین علیهم السلام بر آن خاتم
زده اند و مرا گفته اند مردی از بنی هاشم که نام او علی است این حصاة را بخاتم مزین تواند فرمود علی بن عبدالله بن عباس گفت ای
دشمن خدا بر علی و حسن و حسین علیهم السلام دروغ می بندی غانم میگوید از پس آنکه مرا بکذب نسبت کردند جماعتی از بنی هاشم که
خویشاوندان علی بن عبدالله بن عباس بودند مرا چندان بزدند که از کثرت ضربات نیم کشته شدم و آن حصاة را نیز از من بگرفتند و من با
سر و مغز کوفته و روی و موی شوریده بمنزل خویش بازشدم و شبانگاه چون بخفتم در خواب حسین بن علی علیه السلام را دیدار کردم که مرا
یقول لی هاك الحصاة یا غانم و امض الی علی ابنی فهو صاحبك فرمود ای غانم اینک حصاة تو است برگیر و نزد فرزند من علی رو او است که
حصاة را طبع کند و خاتم برزند چون از خواب برانگیخته شدم آن حصاة را که از من ماخوذ داشتند در دست خویش دیدم از جای بر
جستم و نزد علی بن الحسین آوردم بگرفت و خاتم بر نهاد فقال لی ان فی امرك لعبرة فلا تخبر به احدا فرمود ای غانم در این امر از
برای تو چیزی عجیب و عبرتی است این قصه بکس مگو آنگاه غانم بن ام غانم بانشای این اشعار پرداخت

آتیت علیا ابتغی الحق عنده | وعند علی عبرة لا احاول
فشدوا وثاقی ثم قال لی اصطبر | کانی مجنون عراتی خابل
فقلت لحاك الله والله لم اکن | لاکذب فی قول الذی انا قائل

وَخَلّی سَبیلی بَعدَ ضَنکٍ فَاَصبَحَت ‌‌‌ مُخَلّاةً نَفسی وَسَرَّنی مٰا قٰیلُ
وَقُلتُ وَخَیرُ القَولِ مٰا کٰانَ صٰادِقاً ‌‌‌ وَلٰا یَستَوی فِی الدّینِ حَقٌّ وَبٰاطِلُ
وَلٰا یَستَوی مَن کٰانَ بِالحَقِّ عٰالِماً ‌‌‌ کَآخَرَ یَمشی وَهُوَ لِلحَقِّ جٰاهِلُ
وَاَنتَ الاِمٰامُ الحَقُّ یُعرَفُ فَضلُهُ ‌‌‌ وَاِن قَصَّرَت عَنهُ النُّهیٰ وَالفَضٰائِلُ
وَاَنتَ وَصِیُّ الاَوصِیٰاءِ مُحَمَّدٌ ‌‌‌ اَبوکَ وَمَن نیطَت اِلَیهِ الوَسٰائِلُ

ثواب زیارت امیرالمؤمنین و حسین و زیارت ملائکه

و دیگر در امالی شیخ از صادق آل محمد علیه السلام مرویست قال ما خلق الله خلقاً اکثر من الملائکة وانه لینزل کل یوم سبعون الف ملک فیاتون البیت المعمور فیطوفون به فاذا هم طافوا به نزلوا فطافوا بالکعبة فاذا طافوا بها اتوا قبر النبی علیه السلام فسلموا علیه ثم اتوا قبر امیر المؤمنین فسلموا علیه ثم اتوا قبر الحسین فسلموا علیه ثم عرجوا وینزل مثلهم میفرماید خداوند خلقی را بشمار از فرشتگان فزون نیافرید و از ایشان روزی هفتاد هزار فرشته بخست بیت المعمور را طواف میدهند آنگاه از آسمان فرود میشوند و بطوف خانه کعبه میپردازند و از آنجا حاضر قبر رسول الله میگردند و سلام میفرستند آنگاه قبر امیر المؤمنین را زیارت میکنند و از آن پس بزیارت قبر حسین میشتابند و سلام میدهند پس صعود مینمایند بسوی آسمان و هفتاد هزار دیگر فرود میشود و کار بدینمنوال میکنند تا گاهی که قیامت قیام کند وقال علیه السلام من زار امیر المؤمنین عارفاً بحقه غیر متجبر ولا متکبر کتب الله له اجر مأة الف شهید وغفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وبعث من الآمنین وهوّن علیه الحساب واستقبلته الملائکة فاذا انصرف شیّعوه الی منزله فان مرض عادوه وان مات تبعوه بالاستغفار الی قبره میفرماید هرکس زیارت کند امیر المؤمنین را عارفاً بحقه بیرون تجبر و تکبر اجر صد هزار شهید از برای او تقریر میکند و گناهان پیشین و پسین او را معفو میدارد و در روز رستاخیزش حساب را بر وی آسان میفرماید و فرشتگان هنگام مراجعت تا منزل او را مشایعت مینمایند و اگر مریض شود عیادت میکنند و اگر بمیرد تا بقعره او نعش او را در متابعت قدم میزنند و از بهر او استغفار میکنند وقال ومن زار الحسین علیه السلام عارفاً بحقه کتب له ثواب الف حجة مقبولة والف عمرة مقبولة وغفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر فرمود هرکه زیارت کند حسین علیه السلام را عارفاً بحقه نوشته میشود از برای او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره مقبول و می آمرزد خداوند گناهان گذشته و آینده او را و دیگر در بحار الانوار بسند بعض صحابه پیوسته میشود میگوید رسول خدا را دیدم که لعاب دهان حسین را میمزید چنانکه مردم شکر را و میفرمود حسین منی وانا من حسین احب الله من احب حسیناً وابغض الله من ابغض حسیناً حسین سبط من الاسباط لعن الله قاتله فرمود حسین از منست و من از حسینم دوست دارد خدا دوستدار حسین را الحسین سبطی از اسباط است خداوند لعنت کناد کشنده او را پس جبرئیل فرود شد و گفت یا محمد خداوند بخون یحیی هفتاد هزار کس بکشت و زود باشد که بخون فرزند تو حسین دو کرت هفتاد هزار کس مقتول سازد و قاتل حسین در تابوتی است از آتش و دستها و پاهای او بزنجیر آتشین بسته است و نگونسار بقعر جهنم در افتاده و یکنیمه عذاب اهل جهنم خاص اوست و از بوی بد او اهل جهنم پناهنده اند و او ابد الآباد در عذاب الیم است و هیچگاه عذاب او سستی نگیرد و او را از حمیم جهنم سقایت کنند و دیگر کعب الاحبار چون در ایام خلافت عمر بن الخطاب مسلمانی گرفت مردمان از ملاحم و خطبهای بزرگ از وی پرسش میکردند و از حوادث استعلام و استخبار مینمودند و کعب از آنچه از کتب سالفه استدراک کرده بود آگهی میداد و دیگر وقت اکبر ملاحم و اشد مفاسد و اعظم مصائب که ابد الآباد فراموش نشود و از خاطرها زدوده نگردد مصیبت حسین بن علی علیه السلام است و آن فسادیست در عالم که خداوند مجید خبر میدهد قال ظهر الفساد فی البر والبحر

قاتل حسین در تابوت آتش است

حدیث کعب الاحبار در ظهور فساد در بر و بحر

بما کسبت ایدی الناس همانا فتح فساد بقتل هابیل بود و ختم آن بقتل حسین علیه السلام افتاد آیا نمیدانید روز قتل او درهای آسمان گشاده میگردد و آسمان خون میگرید گاهی که سرخی در آسمان نظاره کنید بدانید که بر حسین میگرید گفتند ای کعب چونست که آسمان در قتل انبیا نمیگرید که از حسین فاضل ترند گفت وای بر شما قتل حسین امری عظیم است او پسر سید المرسلین است و او را آشکارا از در ظلم و عدوان سر میبرند و وصیت جدش رسولخدا را در حق او بچیزی نمیخرند و حال آنکه او پاره از گوشت بدن مصطفی است کشته میشود در ارض کربلا سوگند بدانکس که جان من در دست اوست فرشتگان در هفت آسمان الی آخر الدهر بروی میگریند و بدانید که مدفن او بهترین بقاع روی زمین است و هیچ پیغمبری جز آنکه حاضر میشود در زیارت او و میگرید در مصیبت او و در کربلا ملائکه و جن و انس بزیارت او حاضر میشوند و در شبهای جمعه نود هزار فرشته بر آنحضرت میگریند و فضایل او را تذکره مینمایند و او در آسمان حسین مذبوح نام دارد و در زمین ابو عبد الله مقتول و او را در بحار فرخ مظلوم مینامند و روز قتل او شمس منکسف میگردد و در شبانگاه قمر منخسف میشود و سه روز ظلمت تمام فرو میگیرد و آسمان خون میبارد و کوهسارها فرو میریزد و دریاها درهم میآویزد و اگر نه این بود که بقیت ذریت او و جماعتی از شیعت او در طلب خون او بیرون خواهند شد خداوند آتش بر ایشان میبارید و بسیار او هرکه بر روی زمین است محترق میساخت ثم قال کعب یا قوم کانکم تتعجبون بما احدثکم فیه من امر الحسین وان الله تعالی لم یترک شیئاً کان او یکون من اول الدهر الی آخره الا وقد فسّره لموسی علیه السلام یعنی کعب گفت ای مردم شمارا شگفت میآید از آنچه من در امر حسین حدیث کردم همانا خداوند از ما کان وما یکون چیزی بجای نگذاشت جز آنکه موسی را آگهی داد و همچنان آفرینش با دید نیاورد جز آنکه در عالم ذر بر آدم صفی در گذرانید و همچنان امت محمد را بر آدم عرضه داد چون مخاصمت و مخالفت ایشان را در دنیای دنی دیدار کرد فقال یا رب ما لهذه الامة الزکیة وبلیة الدنیا وهم افضل الامم عرض کرد ای پروردگار من این امت زکیه را که افضل امم اند این چه خصلت است که دیدار میشود فقال له یا آدم انهم اختلفوا فاختلفت قلوبهم وسیظهرون الفساد فی الارض کفساد قابیل حین قتل هابیل وانهم یقتلون فرخ حبیبی محمد المصطفی ثم مثل لآدم مقتل الحسین ومصرعه ووثوب امة جده علیه فنظر الیهم فرآهم مسودة وجوههم فقال یا رب ابسط علیهم الانتقام کما قتلوا فرخ نبیک الکریم علیه افضل الصلوة والسلام پس خداوند خطاب کرد که ای آدم ایشان مختلف شدند و اختلاف در دلهای ایشان افتاد و زود باشد که ظاهر شود فساد در ارض همانند فساد قابیل در قتل هابیل و ایشان میکشند فرزند حبیب من محمد مصطفی را آنگاه ممثل کرد مقتل حسین و مصرع او را از برای آدم و حمله افکندن امت جدش بر حسین چون آدم نظاره کرد روی آن قاتلان را چون قیر سیاه و تاریک دید عرض کرد ای پروردگار من انتقام ایشان را وسیع کن و عظیم فرمای بجای آنکه پسر پیغمبر ترا شهید کردند و دیگر در علل الشرایع سند بعماره منتهی میشود و او روایت میکند از صادق آل محمد صلی الله علیه وآله از خصلت اصحاب حسین علیه السلام و اقدام ایشان بیباکانه بر مرگ سؤال کردم فقال انهم کشف لهم الغطاء حتی رأوا منازلهم من الجنة فکان الرجل یقدم علی القتل لیبادر الی حوراء یعانقها والی مکانه الی الجنة فرمود همانا از برای اصحاب حسین چنان حجابها منقشع گشت که بر منازل خود در بهشت مشرف و مطلع شدند که از برای معانقه حور و نشیمن در قصور جنت از یکدیگر سبقت میگرفتند و دیگر در معانی الاخبار سند بعلی بن الحسین علیهما السلام منتهی میشود میفرماید گاهی که کار جنگ بر حسین صعب برافتاد و اصحاب او دست خوش تیغ و سنان میشدند آنان که ملازم رکاب آنحضرت بودند چهره مبارکش را بشاش و شادان میدیدند و جماعتی از خاصان او نیز این خصلت داشتند بر خلاف آنان که با رنگ پریده و قلب رمیده رعده در اندام داشتند و بعضی با بعضی همیگفتند نگران باشید که آنحضرت بهیچوجه باک از موت ندارد فقال لهم الحسین صبراً بنی الکرام فما الموت الا قنطرة تعبر

در پیش آدم مقتل حسین را از قتل

شاد خاطر شدن حسین در طف

بِکُم عَنِ البُؤسِ وَالضَّرّاءِ اِلَی الجِنانِ الواسِعَةِ وَالنَّعیمِ الدّائِمَةِ فَاَیُّکُم یَکرَهُ اَن یَنتَقِلَ مِن سِجنٍ اِلی قَصرٍ وَما هُوَ لِاَعدائِکُم اِلّا کَمَن یَنتَقِلُ مِن قَصرٍ اِلی سِجنٍ وَعَذابٍ اِنَّ اَبی حَدَّثَنی عَن رَسولِ اللهِ اَنَّ الدُّنیا سِجنُ المُؤمِنِ وَجَنَّةُ الکافِرِ وَالمَوتُ جِسرُ هؤُلاءِ اِلی جِنانِهِم وَجِسرُ هؤُلاءِ اِلی جَحیمِهِم ما کَذِبتُ وَلا کُذِّبتُ حسین علیه السلام اصحاب را مخاطب داشته فرمود دل بر شکیبائی بندید ای زادگان بزرگان وازمرگ بیمناک نباشید زیراکه مرگ قنطره ایست که شمارا درمیگذراند از ضر روزگار اینجهان و میرساند بجنت جاویدان ونعیم بیکران پس کدام یک از شما کراهت میشمارد که از زندان کوچ دهد بقصر جنان وخاص دشمنان شماست که بعجلت وشتاب بهشت را پشت پای میزنند و بسجن وسجن عذاب جای میگیرند همانا پدر من علی مرتضی از مصطفی مرا حدیث کرد که دنیا زندان مؤمن وبهشت کافرست ومرگ قنطره ایست از برای ایشان که یکی را بسوی بهشت میکشاند ودیگری را بجهنم میبرد ومن دروغ نگفته ام ومرا دروغ نگفته اند ودیگر در خرایج از علی بن الحسین علیهما السلام مرویست قالَ کُنتُ مَعَ اَبی فِی اللَّیلَةِ الَّتی قُتِلَ فی صَبیحَتِها فَقالَ لِاَصحابِهِ هذَا اللَّیلُ فَاتَّخِذوهُ جُنَّةً فَاِنَّ القَومَ اِنَّما یُریدونَنی وَلَو قَتَلونی لَم یَلتَفِتوا اِلَیکُم وَاَنتُم فی حِلٍّ وَسَعَةٍ فَقالوا وَاللهِ لا یَکونُ هذا اَبَدًا فَقالَ اِنَّکُم تُقتَلونَ غَدًا کُلُّکُم وَلا یُفلِتُ مِنکُم رَجُلٌ قالوا سید سجاد علیه السلام میفرماید در شب عاشورا ملازم خدمت پدرم حسین علیه السلام بودم آنحضرت اصحاب خویش را طلب فرمود وگفت خویشتن را واپایید وسلامت خود را از دست باز مدهید این جماعت جز در طریق خصومت من پوینده وجز مرا نجوینده گاهی که مرا مقتول سازند نگران شما نشوند من ذمت شمارا از بیعت خویش بری ساختم درین تاریکی شب راه خویش پیش گیرید وجان بسلامت برید گفتند لا والله هرگز این نکوهیده کار نکنیم فرمود بدانید فردا همگان کشته شوید ویکتن از شما زنده نماند گفتند سپاس خدایرا که در رکاب تو غر شهادت خواهیم یافت وبسرچشمه سعادت خواهیم شتافت اینوقت اصحاب را پیش خواند فَقالَ لَهُم اِرفَعوا رُؤُسَکُم وَانظُروا فَجَعَلوا یَنظُرونَ اِلی مَواضِعِهِم وَمَنازِلِهِم مِنَ الجَنَّةِ وَهُوَ یَقولُ لَهُم هذا مَنزِلُکَ یا فُلانُ وَکانَ الرَّجُلُ یَستَقبِلُ الرِّماحَ وَالسُّیوفَ بِصَدرِهِ وَوَجهِهِ لِیَصِلَ اِلی مَنزِلِهِ مِنَ الجَنَّةِ فرمود سر بلند کنید وبجانب آسمان نگران شوید چون سر برافراشتند منازل خویش را در بهشت دیدار کردند وآنحضرت یک یک را نشان میکرد ومنزل هریک را با او مکشوف میداشت وایشان بشوق وصول بمنزل خویش حدود سیف وسنان را استقبال میکردند وزخم تیغ وتیر را بر سر وسینه دوای درد ومرهم جراحت میدانستند ودیگر در کتاب خصال وامالی صدوق مسطور است که یکروز علی بن الحسین علیهما السلام بجانب پسرعم خود عبیدالله بن عباس بن علی بن ابیطالب نگریست وسخت بگریست ثُمَّ قالَ ما مِن یَومٍ اَشَدَّ عَلی رَسولِ اللهِ مِن یَومِ اُحُدٍ قُتِلَ فیهِ عَمُّهُ حَمزَةُ بنُ عَبدِ المُطَّلِبِ اَسَدُ اللهِ وَاَسَدُ رَسولِهِ وَبَعدَهُ یَومُ مُؤتَةَ قُتِلَ فیهِ ابنُ عَمِّهِ جَعفَرُ بنُ اَبی طالِبٍ ثُمَّ قالَ وَلا یَومَ کَیَومِ الحُسَینِ اِزدَلَفَ اِلَیهِ ثَلاثونَ اَلفَ رَجُلٍ یَزعُمونَ اَنَّهُم مِن هذِهِ الاُمَّةِ کُلٌّ یَتَقَرَّبُ اِلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ بِدَمِهِ وَهُوَ بِاللهِ یُذَکِّرُهُم فَلا یَتَّعِظونَ حَتّی قَتَلوهُ بَغیًا وَظُلمًا وَعُدوانًا فرمود روزی سخت تر وصعب تر از روز احد نبود چه در آنروز اسدالله واسد رسول الله عم او حمزه را شهید کردند واز پس آن در جنگ موته پسرعمش جعفر طیار را بکشتند آنگاه فرمود روزی چون روز حسین دیده نشد سی هزار مرد سپاهی ورا در پره افکندند وهمگان خود را در شمار این امت می‌پنداشتند وتقربا الی الله قصد جان او داشتند وچندانکه ایشان را اندرز وپند موعظت کرد پند پذیر نشدند واز در طغیان وسرکشی وستمکاری او را شهید کردند ثُمَّ قالَ رَحِمَ اللهُ العَبّاسَ فَلَقَد آثَرَ وَاَبلی وَفَدی اَخاهُ بِنَفسِهِ حَتّی قُطِعَت یَداهُ فَاَبدَلَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِما جَناحَینِ یَطیرُ بِهِما مَعَ المَلائِکَةِ فِی الجَنَّةِ کَما جَعَلَ لِجَعفَرِ بنِ اَبی طالِبٍ وَاِنَّ لِلعَبّاسِ عِندَ اللهِ تَبارَکَ وَتَعالی مَنزِلَةً یَغبِطُهُ بِها جَمیعُ الشُّهَداءِ یَومَ القِیامَةِ آنگاه فرمود خداوند رحمت کناد عباس را که برگزید اختیار کرد وممتحن شد وفدا کرد خویشتن را در راه برادر وچندان بکوشید که شربت شهادت بنوشید از پس آنکه هر دو دستش قطع شد وخداوند

در حل بیعت اصحاب

ذکر سید سجاد از سختی یوم الطف

در ازای آن اورا دو بال عطا فرمود که با فرشتگان در بهشت پرواز کند چنانکه جعفر طیار همانا عباس را روز قیامت در نزد خداوند تبارک وتعالی آنمکانت ومنزلت است که دیگر شهدا از در غبطه آرزو میکنند مقام اورا ودیگر در کامل الزیاره مسطور است مرفوعًا عن ابی بصیر قالَ اَبو عَبدِاللهِ عَلَیهِ السَّلامُ ما مِن شَهیدٍ اِلّا وَهُوَ یُحِبُّ لَو اَنَّ الحُسَینَ بنَ عَلیٍّ حَیٌّ حَتّی یَدخُلونَ الجَنَّةَ مَعَهُ جعفر صادق علیه السلام میفرماید که نیست شهیدی که ادراک شهادت کند ودوست ندارد که حسین بن علی زنده باشد ودر رکاب او جهاد کند و جان بدهد وبا او داخل بهشت شود

تمنای شهدا که دیگر در رکاب حسین شهید شوند

ذکر مکارم اخلاق حسین بن علی علیهما السلام

در مکارم اخلاق حسین علیه السلام

من بنده را شگفت میاید که قلم بدست کنم ودفتر گیرم تا مکارم اخلاق حسین علیه السلام را در هندسه تقریر وحوصله تحریر گنج دهم چگونه شئی غیرمتناهی را که پای عقول نارسا ونفوس نابارسا بدستیاری خاطر خطا اندیش دست فرسود خویش سازند همانا محاسن ومکارمی که خداوند تبارک وتعالی از مبتدا تا منتهای آفرینش آفریده چندانکه باید آمد وچندانکه دیدار کرد از مکارم اخلاق حسین واهل کسا است دریای اخضر را هیچکس با پیمانه نپیماید وفلک اطلس را با بدست مساحت نفرماید چون بزرگان دین بارها رخصت کرده اند سطری چند که عوام را پسند افتد وچندانکه بهره مند باشند نصیبه برگیرند نگاشته میاید این بدان ماند که خورشید بروزن پیره زن دررود یا از چشمه سوزن بیرون شود اکنون باسر سخن رویم مکارم اخلاق حسین علیه السلام را این کتاب مبارک از بدایت تا نهایت حاکی است کلمه چند نیز رقم میشود فاضل مجلسی از تفسیر عیاشی حدیث میکند که هنگام عبور کوی وبرزن حسین علیه السلام جماعتی از فقرا ومساکین را نگریست که حلقه زده اند کساهای خویش را گسترده اند وشکسته نان پاره برزبر آن افشانده اند چون حسین را دیدار کردند فَقالوا هَلُمَّ یَابنَ رَسولِ اللهِ آنحضرت را بمائده خویش دعوت نمودند حسین علیه السلام زانو بزمین زد ودر پهلوی ایشان بنشست واز آن نان پاره لختی بخورد واین آیت مبارک را قرائت کرد اِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ المُستَکبِرینَ ثُمَّ قالَ قَد اَجَبتُکُم فَاَجیبونی فرمود چنانکه من دعوت شمارا اجابت کردم شما نیز مرا اجابت کنید وایشان را با خویشتن بسرای آورد فَقالَ لِلجارِیَةِ اَخرِجی ما کُنتِ تَدَّخِرینَ کنیزک خویش را فرمود چیزی که ذخیره داری حاضر کن وایشان را از اکل طعام مستغنی ساخت ودیگر ابن شهر آشوب از عمرو بن دینار روایت میکند که حسین علیه السلام بعیادت اسامة بن زید حاضر شد واو در بستر حسرت بود وهمیگفت واغَمّاهُ فَقالَ لَهُ الحُسَینُ وَما غَمُّکَ یا اَخی حسین فرمود ای برادر چه غم داری عرض کرد شصت هزار درهم مدیونم فرمود ادای دین تو بر ذمت منست گفت بیم دارم که قبل از ادای دین مرده باشم فَقالَ الحُسَینُ لَن تَموتَ حَتّی اَقضِیَها عَنکَ حسین فرمود از آن پیش که ترا مرگ فرا گیرد من این بار از تو فروگذارم وقرض او را قبل از مرگ ادا فرمود وایکلمات را تذکره کرد خِصالُ المُلوکِ الجُبنُ مِنَ الاَعداءِ وَالقَسوَةُ عَلَی الضُّعَفاءِ وَالبُخلُ عَلَی الاِعطاءِ میفرماید از صفات پادشاهان زشت تر وناستوده تر آنست که از خصم بترسند واز مکافحت ومناطحت او بهراسند واز در قساوت وسنگدلی بر ضعیفان وبیچارگان رحمت نیاورند ودر هنگام بذل وعطا بخیل ولئیم باشند ودیگر در کتاب انس المجالس مسطور است که مروان بن الحکم گاهی که فرزدق شاعر را از مدینه بیرون فرمان کرد کنند نزد حسین علیه السلام آمد وآنحضرت اورا چهار هزار دینار عطا داد عرض کردند این مردی است شاعر وفاسق ودروغ زن فَقالَ اِنَّ خَیرَ مالِکَ ما وَقَیتَ بِهِ عِرضَکَ وَقَد اَثابَ رَسولُ اللهِ کَعبَ بنَ زُهَیرٍ وَقالَ فی عَبّاسِ بنِ مِرداسٍ اِقطَعوا لِسانَهُ عَنّی میفرماید بهترین مال آنست که در بذل آن عرض خویش را محفوظ بداری همانا رسول خدای کعب بن زهیر را معفو داشت وپاداش نیکو کرد ودر حق عباس بن مرداس فرمود زبان اورا از زبان من قطع کنید کنایت از آنکه اورا ببذل مال شاد کنید تا از من بد یاد نکند وقصه ایشان را در کتاب رسولخدای بشرح نگاشتیم ودیگر روایت میکنند که مردی اعرابی بمدینه درآمد وپرسش نمود

غذا خوردن حسین با مساکین

ادای قرض اسامة بن زید

اخراج مروان فرزدق را

سؤال اعرابی از جود

که اجود و اکرم ناس کیست و را دلالت کردند بحسین بن علی علیهما السلام داخل مسجد شد و سید الشهدا را نگریست که در نماز ایستاده
در برابر آنحضرت بنشست و این اشعار را انشاد نمود

ابیات اعرابی

لَمْ یَخِبِ الآنَ مَنْ رَجاکَ وَمَنْ — حَرَّکَ مِنْ دُونِ بابِکَ الحَلْقَه
اَنْتَ جَوادٌ وَاَنْتَ مُعْتَمَدٌ — اَبُوکَ قَدْ کانَ قاتِلَ الفَسَقَه
لَوْلَا الَّذی کانَ مِنْ اَوائِلِکُمْ — کانَتْ عَلَیْنا الجَحیمُ مُنْطَبِقَه

چون حسین علیه السلام نماز بپای آورد و سلام باز داد و با زبری شد قالَ یا قَنْبَرُ هَلْ بَقِیَ مِنْ مالِ الحِجازِ شَیْءٌ قالَ نَعَم اَرْبَعَةُ آلافِ دینارٍ فَقالَ هاتِها قَدْ جاءَها مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِها مِنّا فرمود ای قنبر آیا از مال حجاز چیزی بجای مانده عرض کرد چهار هزار دینار فرمود حاضر کن همانا مردی که احق از ما است در تصرف آنمال حاضر گشته پس آن دنانیر را در برد خویش ملفوف داشت و از شرم قلت زر ملفوف را از
یک شق در بدست اعرابی گذاشت و روی بنهفت و گفت

خُذْها وَاِنّی اِلَیْکَ مُعْتَذِرٌ — وَاعْلَمْ بِاَنّی عَلَیْکَ ذُو شَفَقَه
لَوْ کانَ فی سَیْرِنا الغَداةَ عَصاً — اَمْسَتْ سَمانا عَلَیْکَ مُنْدَفِقَه
لٰکِنَّ رَیْبَ الزَّمانِ ذُو غِیَرٍ — وَالکَفُّ مِنّی قَلیلَةُ النَّفَقَه

چون اعرابی آن زر بگرفت سخت بگریست فَقالَ لَهُ لَعَلَّکَ اسْتَقْلَلْتَ ما اَعْطَیْناکَ قالَ لا وَلٰکِنْ کَیْفَ یَأْکُلُ التُّرابُ جُودَکَ حسین علیه السلام فرمود مگر قلت عطای من میگرئی عرض کرد بر این میگریم که چگونه مانند تو شخصی کریم در زیر خاک میرود و این دست جود نابود میشود و دیگر در مناقب ابن شهرآشوب از شعیب بن عبد الرحمن خزاعی مرویست که در یوم طف بر پشت مبارک حسین بن علی علیهما السلام اثری پدیدار بود از سید سجاد سؤال کردند که این چه اثر است فَقالَ هٰذا مِمّا کانَ یَنْقُلُ الجِرابَ عَلیٰ ظَهْرِهِ اِلیٰ مَنازِلِ الاَرامِلِ وَالیَتامیٰ وَالمَساکینِ فرمود حملهای گران از انبانهای طعام و دیگر اشیا چندان بر پشت مبارک کشید و بخانه زنهای بیوه و کودکان بی پدر و ما در و فقرا و مساکین رسانید که این اثر پدید گشت در بحار الانوار مسطور است که بروایتی عبد الرحمن السلمی معلم بعضی از اطفال حسین علیه السلام بود و سوره مبارکه حمد را تلقین آنطفل نمود وقتی آنکودک بحضرت پدر همی آمد و حمد را که فرا گرفته بود قرائت کرد عطا فرمود معلم را هزار دینار و هزار حله و دهان او را از مروارید آکنده نمود گفتند این چه عطا است در چنین امر فَقالَ وَاَیْنَ یَقَعُ هٰذا مِنْ عَطائِهِ یَعْنی تَعْلیمَهُ فرمود این بذل قلیل با عطای کثیر او میزان نمیرود و این شعر انشاد کرد

نظم مانقل ای کسره مانکسر

اِذا جادَتِ الدُّنْیا عَلَیْکَ فَجُدْ بِها — عَلَی النّاسِ طُرّاً قَبْلَ اَنْ تَتَفَلَّتِ
فَلَا الجُودُ یُفْنیها اِذا هِیَ اَقْبَلَتْ — وَلَا البُخْلُ یُبْقیها اِذا ما تَوَلَّتِ

و همچنان وقتی حسین علیه السلام بر جماعتی از مساکین عبور داد نگریست که مشتی نان پاره که از گدیه فراهم آورده بر زبر کسای خویش افتاده اند و مشغول با کل اند آنحضرت بر ایشان سلام داد و جواب بستد جماعت او را بسفره خویش دعوت کردند و در حلقه ایشان درآمد و بنشست و فرمود اگر نه این بود که این پارها بصدقه فراهم آمده با شما شریک در اکل میگشتم لکن صدقه بر بنی هاشم حرام است آنگاه ایشان را بهمراهی خویشتن بسرای آورد و طعام خورانید و جامه و کسوه بداد و بعطای دراهم شاد خاطر ساخت و دیگر صولی از صادق آل محمد خبر میدهد که فرمود وقتی محمد حنفیه از برادرش حسین متوقع دلدادگی بود بدینگونه بحضرت او مکتوبی کرد اَمّا بَعْدُ یا اَخی فَاِنَّ اَبی وَاَباکَ عَلِیٌّ لا تَفْضُلُنی فیهِ فَلا اَفْضُلُکَ وَاُمُّکَ فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَلَوْ کانَ مِلْءُ

عطای حسین بأعلم اطفال

رفق حسین بمحمد حنفیه

الاَرْضِ ذَهَباً مِلْکَ اُمّی ما وَفَتْ بِاُمِّکَ فَاِذا قَرَأْتَ کِتابی هٰذا فَسِرْ اِلَیَّ حَتّیٰ تَتَرَضّانی فَاِنَّکَ اَحَقُّ بِالفَضْلِ مِنّی وَالسَّلامُ عَلَیْکَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکاتُهُ میفرماید ای برادر من همانا پدر من و پدر تو علی علیه السلام است لاجرم از جهه پدر نه تو را بر من فضیلتی و نه مرا بر تو فضلی است اما مادر تو فاطمه دختر رسولخدا است اگر روی زمین بجمله از زر خالص آکنده شود و ملک مادر من شود همانند مادر تو نتواند بود واجب میکند که مکتوب مرا چون قرائت فرمودی نزد من شتاب گیری و دل مرا بازجوئی زیرا که تو احق بفضل و بزرگواری از من حسین علیه السلام پس از قرائت این کتاب بسوی او شتاب گرفت و او را شاد خاطر ساخت و از آن پس هرگز خاطر محمد را از زنگ کدر آلایش ندید مکشوف باد که منزلت مکانت محمد حنفیه افزون از آنست که من بنده علو قدر او را بدانم یا وصف او را بتوانم لکن چون معصوم نبود تواند شد که سر امام را نداند و در بعضی از امور غامضه ضجرتی در خاطرش راه کند و دیگر ابن شهرآشوب حدیث میکند که وقتی میان حسین بن علی و ولید بن عتبه بر سر ضیعتی منازعتی افتاد و اینوقت ولید حاکم مدینه بود با اینهمه حسین در خشم شد و عمامه ولید را از سرش برگرفت و بر گردنش افکند و فرو کشید مروان بن الحکم حاضر بود فَقالَ بِاللّٰهِ ما رَأَیْتُ کَالیَوْمِ جُرْأَةَ رَجُلٍ عَلیٰ اَمیرِهِ فَقالَ الوَلیدُ وَاللّٰهِ ما قُلْتَ هٰذا غَضَباً لی وَلٰکِنَّکَ حَسَدْتَنی عَلیٰ حِلْمی عَنْهُ وَاِنَّما کانَتِ الضَّیْعَةُ لَهُ مروان خواست فتنه را انگیزد گفت سوگند با خدای هرگز ندیدم مردی را که بدینگونه جرئت کند و بر امیر خود بیرون شود ولید گفت ای مروان سوگند با خدای که این سخن را از در حمیت و حمایت من نگفتی بلکه حسد بردی بر من که با حسین بدینگونه شکیبائی نمودم همانا این مزرعه ملک حسین است و مرا سخنی نیست چون حسین این کلمات بشنید فرمود اَلضَّیْعَةُ لَکَ یا وَلیدُ یعنی ای ولید از این مزرعه دست باز داشتم و با تو گذاشتم این بگفت و برخاست و روان گشت و دیگر در یوم طف چنانکه رقم کردیم سران سپاه ابن سعد گفتند حکم پسر عم خود یزید را اجابت کن قالَ لا وَاللّٰهِ لا اُعْطیکُمْ بِیَدی اِعْطاءَ الذَّلیلِ وَلا اَفِرُّ فِرارَ العَبیدِ فرمود سوگند با خدای از در ذلت دست بیعت یزید نمیدهیم و مانند عبد از شما نمیگریزم آنگاه ندا در داد یا عِبادَ اللّٰهِ اِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَرَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الحِسابِ قالَ مَوْتٌ فی عِزٍّ خَیْرٌ مِنْ حَیاةٍ فی ذُلٍّ فرمود ای بندگان خدای من پناهنده میشوم بپروردگار خود و پروردگار شما از هر متکبری که ایمان بروز حساب ندارد آنگاه فرمود مردن در عزت بهتر است از زندگانی در ذلت

اَلْمَوْتُ خَیْرٌ مِنْ رُکُوبِ العارِ — وَالعارُ اَوْلیٰ مِنْ دُخُولِ النّارِ
وَاللّٰهِ ما هٰذا وَهٰذا جاری

ابن نباته گوید اَلحُسَیْنُ الَّذی رَأَی القَتْلَ فِی العِزِّ حَیوٰةً وَالعَیْشَ فِی الذُّلِّ قَتْلاً یعنی حسین آنکس بود که قتل را با عزت حیات دانست و زندگانی را در ذلت ممات دانست ابن بطه از عبد الله بن عبید ابو عمیر روایت میکند که حسین علیه السلام بیست و پنج کرت پیاده از مدینه بطواف خانه خدای شتافت و جنیبتهای آنحضرت را از پیش روی میکشیدند در خبر است که عرض کردند یا ابن رسول الله چه بسیار از پروردگار خویش خائف و ترسانی قالَ لا یَأْمَنُ یَوْمَ القِیٰمَةِ اِلّا مَنْ خافَ اللّٰهَ فِی الدُّنْیا فرمود در روز قیامت ایمن نباشد کسی که در دنیا از خوف خداوند ترسان نباشد و دیگر در عیون المجالس مسطور است که انس بن مالک روایت کرد که من در ملازمت حسین بودم گاهی که بر سر قبر خدیجه رسید سخت بگریست ثُمَّ قالَ اِذْهَبْ عَنّی فرمود دور باش از من لاجرم من بیکسوی شدم و آنحضرت بنماز ایستاد و زمانی دیر برسری شد پس شنیدم که میگفت

یا رَبِّ یا رَبِّ اَنْتَ مَوْلاهُ — فَارْحَمْ عُبَیْداً اِلَیْکَ مَلْجاهُ
یا ذَا المَعالی عَلَیْکَ مُعْتَمَدی — طُوبیٰ لِمَنْ کُنْتَ اَنْتَ مَوْلاهُ

منازعت حسین با ولید بن عتبه

انکار حسین از صلح با یزید

حج کردن حسین بیست و پنج بار پیاده

گریه حسین در سر قبر خدیجه

طوبى لمن كان خائفاً أرقاً | يشكو إلى ذي الجلال بلواه
وما به علة ولا سقم | أكثر من حبه لمولاه
إذا اشتكى بثه وغصته | أجابه الله ثم لباه
إذا ابتلي بالظلام مبتهلاً | أكرمه الله ثم أدناه

ابتهال و زاری کردن

چون حسین علیه السلام این فقرات را بنهایت آورد از حضرت کبریا بدین کلمات مسئلت او را اجابت رسید

لبيك عبدي وأنت في كنفي | وكلما قلت قد علمناه
صوتك تشتاقه ملائكتي | فحسبك الصوت قد سمعناه
دعاك عندي يجول في حجب | فحسبك الستر قد سفرناه
لو هبت الريح في جوانبه | خر صريعاً لما تغشاه
سلني بلا رغبة ولا رهب | ولا تخف إنني أنا الله

در مناقب ابن شهرآشوب این شعر را نسبت بحسین علیه السلام داده اند

يا أهل لذة دنيا لا بقاء لها | إن اغتراراً بظل زائل حمق

و نیز این شعر از حسین علیه السلام مرویست

سبقت العالمين إلى المعالي | بحسن خليقة وعلو همة
ولاح بحكمتي نور الهدى في | ليال في الضلالة مدلهمة
يريد الجاحدون ليطفؤوه | ويأبى الله إلا أن يتمه

مدح حسین علیه السلام ادخال سرور در قلب مؤمن

از حسین بن علی علیهما السلام مرویست قال صح عندي قول النبي أفضل الأعمال بعد الصلوة إدخال السرور في قلب المؤمن بما لا إثم فيه میفرماید درست شد بر من قول رسول خدا که فرمود فاضلترین اعمال بعد از نماز شاد ساختن دل مؤمنان است بچیزی که در آن گناه نباشد آنگاه فرمود فإني رأيت غلاماً يؤاكل كلباً فقلت له في ذلك فقال يا ابن رسول الله إني مغموم أطلب سروراً بسروره لأن صاحبي يهودي أريد أفارقه میفرماید غلامی را دیدم که با سگ غذا میخورد گفتم این چیست گفت یا ابن رسول الله من مردی غمزده و اندوهگینم بسرور این سگ خود را مسرور میدارم چون حسین این کلمات بشنید نزد آن یهود که صاحب غلام بود آمد و دویست دینار زر خالص در ازای بهای غلام نزد او گذاشت فقال اليهودي الغلام فداء لخطاك وهذا البستان له ورددت عليك المال فقال وأنا قد وهبت لك المال قال قبلت المال ووهبته للغلام فقال الحسين أعتقت الغلام یهودی عرض کرد یا ابن رسول این غلام را فدای مقدم تو ساختم و این بستان را خاص او نهادم و این دنانیر را نیز با تو باز دادم حسین علیه السلام فرمود این زر را با تو هبه کردم عرض کرد پذیرفتم لکن بدین غلام بخشیدم حسین فرمود این غلام را آزاد کردم و دنانیر و بستان را نیز باو بخشیدم زن یهودی چون کرامت و بزرگواری حسین را دیدار کرد گفت من کابین خویش را بشوهر بخشیدم و مسلمانی گرفتم یهودی نیز ایمان آورد و خانه خود را بزن هبه کرد و دیگر در کشف الغمه از انس بن مالک مرویست میگوید در نزد حسین علیه السلام بودم ناگاه کنیزکی درآمد و آنحضرت را بشاخه ریحان تحیت آورد فقال لها أنت حرة لوجه الله فرمود تو را در راه خدا آزاد کردم من بعرض رسانیدم که تو را بشاخ ریحان که هیچ بها ندارد تحیت کرد و تو او را آزاد فرمودی قال كذا أدبنا الله قال الله وإذا حييتم بتحية فحيوا بأحسن

آزادی کنیزک بشاخه ریحان

منها

منها أو ردوها وكان أحسن منها عتقها فرمود خداوند ما را بدین خصلت مؤدب ساخته و در قرآن کریم میفرماید که گاهی کسی شما را تحیت فرماید تحیتی کنید نیکوتر از آن یا اگر نه مسترد دارید و نیکوتر از تحیت او آزادی وی بود لاجرم او را آزاد ساختم گویند روزی حسین علیه السلام نزد برادرش حسن مجتبی آمد و قال يا حسن وددت أن لسانك لي وقلبي لك عرض کرد ای حسن دوست داشتم که زبان تو که آیت رحمت الهی و ودیعت حلم و بردباری است مرا بودی و قلب من که میدان معادن را سد سدید و دهان اعادی را سندان حدید است ترا بود گویند وقتی حسن مجتبی حسین علیه السلام را مکتوب کرد که شعرا را فراوان عطیت میفرمائی در پاسخ نگاشت أنت أعلم مني بأن خير المال ما وقي به العرض تو داناتر از منی باینکه نیکوترین مال آنست که وقایه زبان بدگو کرد و حفظ عرض نماید در خبر است که غلامی از آنحضرت ارتکاب جرم و جریرت موجب نکال و عقوبت گشت حسین علیه السلام فرمان کرد تا او را کیفر کنند فقال يا مولاي والكاظمين الغيظ عرض کرد ای مولای من خداوند در قرآن مجید کظم غیظ را ستوده فرموده قال خلوا عنه دست باز دارید فقال يا مولاي والعافين عن الناس عرض کرد ای مولای من خداوند عفو از خطاهای مردم را نیکو میشمارد قال قد عفوت عنك فرمود من گناه تو را معفو داشتم فقال يا مولاي والله يحب المحسنين عرض کرد ای مولای من خداوند دوست میدارد احسان کنندگان را قال أنت حر لوجه الله ولك ضعف ما كنت أعطيك فرمود تو را در راه خدا آزاد کردم و دو چندان بهای تو عطای تو را مقرر دادم و دیگر ابن عبد ربه در کتاب عقد روایت میکند که بعرض سید سجاد علیه السلام رسانیدند ما أقل ولد أبيك فقال العجب كيف ولدت كان يصلي في اليوم والليلة ألف ركعة عرض کردند پدر تو حسین چه بسیار کم فرزند آورده فرمود شگفت میآید مرا از این پرسش چگونه فرزند میآورد که روز و شبی هزار رکعت نماز میگذارد و دیگر فاضل مجلسی اعلی الله مقامه خود میفرماید قال رجل للحسين إن فيك كبراً یعنی مردی نسبت تکبر و تجبر بحسین علیه السلام داد فقال كل الكبر لله وحده ولا يكون في غيره قال الله تعالى فلله العزة ولرسوله وللمؤمنين فرمود کبریا و عظمت خاص خداوند تبارک و تعالی است و هیچکس با او شریک نیست و خدای در قرآن مجید میفرماید عزت از برای خدا و از برای رسول خدا و از برای مؤمنان است و دیگر خوارزمی در کتاب خود در مقتل آل رسول میگوید مردی اعرابی حاضر حضرت حسین علیه السلام شد و عرض کرد یا ابن رسول الله ضامن شده ام ادای دیت کامله را و ادای آن را توانا نیستم لاجرم با خویش در اندیش شدم که از مسئلت بحضرت اکرم ناس برم و بیرون آل بیت رسول الله اکرم ناس نشناسم فقال الحسين يا أخا العرب أسألك عن ثلث مسائل إن أجبت عن واحدة أعطيتك ثلث المال وإن أجبت عن اثنتين أعطيتك ثلثي المال وإن أجبت عن الكل أعطيتك الكل فرمود ای برادر اعرابی سه سؤال از تو خواهم کرد اگر یکی را پاسخ گفتی یک ثلث مال را با تو عطا میکنم و اگر از عهده جواب دو سؤال بیرون شدی دو ثلث مال را خود خواهی داشت و اگر همگان را جواب گوئی تمامت دیت را عطیت خواهم کرد اعرابی گفت یا ابن رسول الله آیا چون توئی از چون منی سؤال میکند و حال آنکه تو اهل علم و شرفی فقال بلى سمعت جدي رسول الله يقول المعروف بقدر المعرفة فرمود از رسول خدا شنیدم که میفرماید باب معروف و موهبت باندازه معرفت بر روی مردم گشاده داشت اعرابی عرض کرد از هر چه بخواهی سؤال میکن اگر بدانم بعرض میرسانم و اگر نه از آنحضرت فرا میگیرم ولا حول ولا قوة إلا بالله فقال الحسين أي الأعمال أفضل فرمود فاضلترین اعمال کدام است عرض کرد اقرار بوحدانیت خدا فقال فما النجاة من المهلكة قال الثقة بالله فرمود چه چیز مردم را از مهالک میرهاند عرض کرد توکل و توسل بقادر متعال فقال فما يزين الرجل قال علم معه حلم فرمود چه چیز مرد را زینت میدهد و بزرگوار میکند عرض کرد علمی که با حلم توام باشد فرمود اگر بدین شرف دست نیابد عرض کرد مال با مروت انباز دارد فرمود اگر اکتساب آن نتواند عرض کرد فقر را با صبر هم آغوش سازد فرمود اگر بدین هنر نیز برومند نشود فقال الأعرابي فصاعقة تنزل من السماء وتحرقه فإنه أهل لذلك

کلام حسین بحسن در تبدیل قلب و زبان

آزادی غلام بتوسط آیات قرآن

در قلت اولاد حسین

نسبت کبر دادن مردی بحسین

عطای حسین مردی را که ضامن دیت بود

اعرابی عرض کرد چنین کسی سزاوار آنست که صاعقه از آسمان فرود آید و او را فرا گیرد و پاک بسوزاند حسین علیه السلام بخندید و صره که هزار دینار زر سرخ داشت بدو افکند و انگشتری عطا کرد که نگین آن دویست درهم بها داشت آنگاه فرمود ای اعرابی بدین ذهب ذمت خود را از ادای دیه بری کن و بدین خاتم صرف نفقه میفرما اعرابی آن زر بگرفت و این آیت مبارک را تلاوت کرد اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ و دیگر فاضل مجلسی میفرماید که در بعضی از مؤلفات علمای امامیه دیده ام که از ابوسلمه حدیث میکنند که گفت هنگام موسم باتفاق عمر بن الخطاب سفر مکه پیش داشتم چون بابطح رسیدیم مردی اعرابی درآمد و با عمر خطاب کرد که یا امیر المؤمنین من بقصد زیارت مکه از خانه بیرون شدم و محرم گشتم در عرض راه به تخمهای شترمرغ رسیدم بعضی را برگرفتم و تخم و خوردم اکنون چیست بر من عمر بن الخطاب در پاسخ گفت جواب این مسئلت از برای من حاضر نیست بنشین و بپاس باشد که خداوند بدست اصحاب محمد باب علم بر تو بگشاید در این سخن بودند که امیر المؤمنین علی علیه السلام درآمد و فرزندش حسین علیه السلام از قفای او برسید عمر گفت ای اعرابی اینک علی بن ابیطالب حاضر است مسئلت خویش از وی باز پرس کن اعرابی صورت حال را بعرض علی علیه السلام رسانید فرمود این غلام [یعنی حسین] در نزد تست اسعاف حاجت خویش را از وی بجوی اعرابی گفت این چیست که اجابت مسئلت مرا هر یک با دیگری حوالت میکنید همگان او را باشارت انهی وا دید که بجای باش که او پسر رسولخداست لاجرم اعرابی روی با حسین آورد و قصه خویش را بعرض رسانید فقال لَهُ الْحُسَیْنُ اَلَکَ اِبِلٌ قالَ نَعَمْ قالَ خُذْ بِعَدَدِ الْبَیْضِ الَّذی اَصَبْتَ نُوقاً فَاضْرِبْها بِالْفُحُولَةِ فَما فَضَلَتْ فَاَهْدِها اِلی بَیْتِ اللهِ الْحَرامِ حسین علیه السلام با اعرابی فرمود هیچ شتر داری گفت دارم فرمود بشمار بیضه نعام که برداشته شتران ماده از مال خود بر شتران فحل عرضه کن تا آبستن شوند آنگاه که بزایند بچگان را به بیت الله الحرام فرست تا از در فدی نحر کنند فَقالَ عُمَرُ یا حُسَیْنُ النُّوقُ یُزْلِقْنَ فَقالَ الْحُسَیْنُ یا عُمَرُ اِنَّ الْبَیْضَ یَمْرُقْنَ فَقالَ صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ عمر گفت یا حسین بسیار میافتد که ناقها بچه خود سقط کنند حسین فرمود بیضه نیز بسیار میافتد که پنهان میشود و فرخ نمی آورد عمر گفت سخن بصدق آوردی اینوقت امیر المؤمنین علی علیه السلام برخاست و حسین را بسینه خود بچسبانید و قال ذُرِّیَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ

سؤال اعرابی از پختن بیضه شترمرغ

و دیگر در جلد هفدهم عوالم از جامع الاخبار حدیث میکند که گاهی که حسین از برای نماز تجدید وضو میفرمود از خوف و خشیت خداوند رنگ رخسار مبارکش دیگرگون میگشت و رعده در مفاصلش میافتاد و سخت میلرزید ابن شهرآشوب میگوید عرض کردند یا ابن رسول الله چه بسیار است خوف و خشیت تو از خداوند قال لا یَأْمَنُ یَوْمَ الْقِیامَةِ اِلّا مَنْ خافَ اللهَ فِی الدُّنْیا فرمود در روز قیامت کسی ایمن نخواهد بود مگر آنکس که در دنیا از خدای بترسد

ذکر خوف حسین از خدای تبارک و تعالی

و دیگر در عوالم از کافی حدیث میکند و سند با ابی شیبة الاسدی پیوسته میدارد قال قالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ خَضَبَ الْحُسَیْنُ بِالْحِنّاءِ وَالْکَتَمِ یعنی حسین بوسمه و حنا خضاب میفرمود و نیز از ابو عبدالله مروی است که قُتِلَ الْحُسَیْنُ وَهُوَ مُخْتَضِبٌ بِالْوَسِمَةِ

ذکر خضاب حسین بوسمه و حنا

ذکر ثواب لعن بر قاتلان حسین علیه السلام

از این پیش در همین کتاب مبارک مرقوم افتاد که اول کس آدم صفی علیه السلام بود که جلالت قدر حسین را بشناخت و قتلۀ آنحضرت را لعن فرستاد و از پس او انبیای مرسلین اقتدا بلعن قتله او نمودند بتکرار آنچه بشرح رفت نمیپردازیم همانا در کامل الزیاره بسند بکعب الاحبار میرساند که گفت اول کسیکه لعن کرد قاتل حسین را ابراهیم خلیل بود و اولاد و فرزندان خود را بلعن قاتل آنحضرت امر فرمود و از ایشان عهد بستد و از پس او موسی بن عمران بدینگونه کار کرد آنگاه داود بنی اسرائیل را بلعن قاتل حسین فرمان داد چون نوبت بعیسی علی نبینا و آله و علیه السلام رسید قالَ یا بَنی اِسْرائیلَ الْعَنُوا قاتِلَهُ وَاِنْ اَدْرَکْتُمْ اَیّامَهُ فَلا تَجْلِسُوا عَنْهُ فَاِنَّ الشَّهیدَ مَعَهُ کَالشَّهیدِ مَعَ الْاَنْبِیاءِ مُقْبِلٌ غَیْرُ مُدْبِرٍ وَکَاَنّی اَنْظُرُ اِلی بُقْعَتِهِ وَما مِنْ نَبِیٍّ اِلّا وَقَدْ زارَ کَرْبَلاءَ وَ

لعن کردن آدم قاتل حسین را

لعن کردن ابراهیم قاتل حسین را

عَلَیْها

عَلَیْها وَقالَ اِنَّکِ لَبُقْعَةٌ کَثیرَةُ الْخَیْرِ فیکِ یُدْفَنُ الْقَمَرُ الْاَزْهَرُ فرمود ای جماعت بنی اسرائیل لعن کنید قاتل حسین را و اگر زمان او را دریافتید از ملازمت رکاب او تقاعد مجوئید همانا شهید در راه او همانند کسی است که در جهاد مقبل غیر مدبر باشد و در رکاب پیغمبران شهید شود گویا نگرانم بسوی بقعه او که هیچ پیغمبری نیست الا آنکه حاضر زیارت او شود و اعتکاف کند و گوید تو بقعه کثیر الخیری زیرا که ماه درخشان در تو مدفون است و دیگر در کتاب عوالم از کامل الزیاره مرقوم است و سند با داود رقی پیوسته میشود میگوید حاضر خدمت ابوعبدالله علیه السلام بودم شربتی آب طلب فرمود و چون مشروب داشت سرشک از دیدگانش بدوید و سرشک در چشمهای مبارکش موج زد ثُمَّ قالَ لی یا داوُدُ لَعَنَ اللهُ قاتِلَ الْحُسَیْنِ فَما مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْماءَ فَذَکَرَ الْحُسَیْنَ وَلَعَنَ قاتِلَهُ اِلّا کَتَبَ اللهُ لَهُ مِائَةَ اَلْفِ حَسَنَةٍ وَحَطَّ عَنْهُ مِائَةَ اَلْفِ سَیِّئَةٍ وَرَفَعَ لَهُ مِائَةَ اَلْفِ دَرَجَةٍ وَکَاَنَّما اَعْتَقَ مِائَةَ اَلْفِ نَسَمَةٍ وَحَشَرَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ ثَلِجَ الْفُؤادِ فرمود ای داود خداوند لعنت کناد کشنده حسین را همانا نیست بنده که آب بنوشد و تشنگی حسین را فرا خاطر آورد و لعن کند قاتل حسین را الا آنکه مینویسد خداوند از برای او صد هزار حسنه و فرو میریزد از او صد هزار سیئه و بلند میکند از برای او صد هزار درجه و گویا آزاد کرده است صد هزار بنده و برمی انگیزد خداوند او را در قیامت شاد خاطر و آرمیده دل

لعن کردن قاتل حسین هنگام نوشیدن آب

و دیگر در عیون اخبار سند بریان بن شبیب پیوسته میشود قالَ الرِّضا عَلَیْهِ السَّلامُ یَا بْنَ شَبیبٍ اِنْ سَرَّکَ اَنْ یَکُونَ لَکَ مِنَ الثَّوابِ مِثْلُ ما لِمَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَیْنِ فَقُلْ مَتی ما ذَکَرْتَهُ یا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً یَا بْنَ شَبیبٍ اِنْ سَرَّکَ اَنْ تَکُونَ لَکَ الْغُرَفُ الْمَبْنِیَّةُ فِی الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِیِّ فَالْعَنْ قَتَلَةَ الْحُسَیْنِ حضرت رضا علیه السلام فرمود ای پسر شبیب اگر خوشدل میشوی که بوده باشد از برای تو ثوابی مانند آنان که در رکاب حسین علیه السلام شهید شدند وقتی که آنحضرت را فرا یاد آوردی بگوی یا لَیْتَنی کُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزاً عَظیماً ای پسر شبیب اگر شاد میشوی که با رسولخدا در غرفات بهشت جای کنی لعن کن بر قاتلان حسین

حدیث حضرت رضا در لعن بر قاتل حسین

و نیز در عیون اخبار از حضرت رضا علیه السلام مروی است قالَ مَنْ نَظَرَ اِلَی الْفُقّاعِ اَوْ اِلَی الشِّطْرَنْجِ فَلْیَذْکُرِ الْحُسَیْنَ وَلْیَلْعَنْ یَزیدَ وَآلَ زِیادٍ یَمْحُو اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذلِکَ ذُنُوبَهُ میفرماید کسی که نظر کند بفقاع و اگر بشطرنج باید که حسین را بخاطر آورد و لعن کند بر یزید و آل زیاد خداوند جل جلاله محو میفرماید گناهان او را اگر چند بشمار ستارگان آسمان باشد اللهم العن یزید و آل زیاد

لعن بر یزید در دیدن فقاع و شطرنج

و دیگر در تفسیر امام از حسن عسکری علیه السلام مروی است قالَ رَسُولُ اللهِ لَمّا نَزَلَتْ وَاِذْ اَخَذْنا میثاقَکُمْ لا تَسْفِکُونَ دِماءَکُمْ الآیَةَ فِی الْیَهُودِ اَیِ الَّذینَ نَقَضُوا عَهْدَ اللهِ وَکَذَّبُوا رُسُلَ اللهِ وَقَتَلُوا اَوْلِیاءَ اللهِ رسولخدا میفرماید وقتی بحکم این آیه مبارکه خداوند فرمود عهد از یهود بستدیم که خونریزی نکنند ایشان عهد بشکستند و دروغ بر پیغمبران بستند و دوستان خدا را بکشتند اَفَلا اُنَبِّئُکُمْ بِمَنْ یُضاهیهِمْ مِنْ یَهُودِ هذِهِ الْاُمَّةِ قالُوا بَلی یا رَسُولَ اللهِ فرمود آیا شما را آگهی ندهم از جهودان این امت که بر طریق یهود میروند عرض کردند یا رسول الله آگهی بده قالَ قَوْمٌ مِنْ اُمَّتی یَنْتَحِلُونَ اَنَّهُمْ مِنْ اَهْلِ مِلَّتی یَقْتُلُونَ اَفاضِلَ ذُرِّیَّتی وَاَطائِبَ اَرُومَتی وَیُبَدِّلُونَ شَریعَتی وَسُنَّتی وَیَقْتُلُونَ وَلَدَیَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَیْنَ کَما قَتَلَ اَسْلافُ الْیَهُودِ زَکَرِیّا وَیَحْیی فرمود قومی از امت من که خود را در شمار اهل ملت من آورده اند میکشند بزرگان ذریت مرا و نیکوان فرزندان مرا و شریعت مرا دیگرگون میکنند و سنت مرا دگرگون میسازند و شهید میکنند پسرهای من حسن و حسین را بدانسان که پیشینیان یهود زکریا و یحیی را شهید کردند اَلا وَاِنَّ اللهَ یَلْعَنُهُمْ کَما لَعَنَهُمْ وَیَبْعَثُ عَلی بَقایا ذَراریهِمْ قَبْلَ یَوْمِ الْقِیامَةِ هادِیاً مَهْدِیّاً مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ الْمَظْلُومِ یُحْرِقُهُمْ بِسُیُوفِ اَوْلِیائِهِ اِلی نارِ جَهَنَّمَ اَلا وَلَعَنَ اللهُ قَتَلَةَ الْحُسَیْنِ وَمُحِبّیهِمْ وَناصِریهِمْ وَالسّاکِتینَ عَنْ لَعْنِهِمْ مِنْ غَیْرِ تَقِیَّةٍ یُسْکِتُهُمْ اَلا وَصَلَّی اللهُ عَلَی الْباکینَ عَلَی الْحُسَیْنِ رَحْمَةً وَشَفَقَةً وَاللّاعِنینَ لِاَعْدائِهِمْ وَالْمُمْتَلِئینَ عَلَیْهِمْ غَیْظاً وَحَنَقاً میفرماید بدانید که خداوند لعن میکند این امت را چنانکه لعن

لعن خداوند بر قاتل حسین علیه السلام و ظهور قائم آل محمد

کرد جهود از او بری الذمه و بر دودمان بجماعت از آن پیش که قیامت آشکار شود قائم آل محمد را از فرزندان حسین مظلوم تا بسوزاند ایشان را باتش شمشیر دوستان خود و در اندازد باتش جهنم بدانید که خداوند لعن فرمود کشندگان حسین را و دوستان کشندگان را و آنان را که پیروان و جوب تقیه از لعن بر ایشان زبان بسته اند و بدانید که خداوند رحمت میکند بر گریه کنندگان حسین از فرط رحمت و شفقت و بر آنان که لعنت میفرستند بر دشمنان ایشان و دل آکنده اند از خشم و کین ایشان آنگاه فرمود الا و ان الراضین بقتل الحسین شرکاء قتله الا و ان قتلته و اعوانهم و اشیاعهم و المقتدین بهم براء من دین الله ان الله لیامر ملائکته المقربین ان یتلقوا دموعهم المصبوبة بقتل الحسین الی الخزان فی الجنان فیمزجوها بماء الحیوان فتزید عذوبتها و طیبها الف ضعفها و ان الملائکة لیتلقون دموع الفرحین الضاحکین لقتل الحسین و یلقونها فی الهاویة و یمزجونها بحمیمها و صدیدها و غساقها و غسلینها فتزید فی شدة حرارتها و عظیم عذابها الف ضعفها یشدد عن المنقولین الیها ای مردمان بدانید آنانکه رضا دادند بقتل حسین شریکند در قتل او و بدانید که کشندگان او و اتباع کشندگان و شیعه کشندگان و پیروان ایشان از دین خداوند بیگانه اند همانا خداوند فرمان کرد فرشتگان مقرب را تا ماخوذ دارند آب چشم گریه کنندگان حسین را و با خازن بهشت بسپارند تا ممزوج کنند با آب حیوان و بر عذوبت و طیب آن بیفزاید هزار چندان و همچنان فرشتگان آب چشم مردم خندان و شاد از در قتل حسین فرا میگیرند و باتش دوزخ در میسپرند و ممزوج میکنند با آب جراحات اهل جهنم پس زیاده مینمایند شدت حرارت و عذاب آنرا هزار چندان و بر شدت و حدت عذاب و عقاب دشمنان آل محمد که در عقاب هاویه اند افزوده میشود و دیگر فاضل مجلسی از کتاب خصال حدیث میکند و سند بعلی بن الحسین علیهما السلام میرساند قال قال رسول الله ستة لعنهم الله و کل نبی مجاب الزاید فی کتاب الله و المکذب بقدر الله و التارک لسنتی و المستحل من عترتی ما حرم الله و المسلط بالجبروت لیذل من اعزه الله و یعز من اذله الله و المستاثر بفیء المسلمین المستحل له میفرماید رسول خدا فرمود خداوند تبارک و تعالی و پیغمبران مستجاب الدعوه شش کس را هدف لعن ساخته اند نخستین آنکس که در کتاب خدای بیفزاید دوم آنکس که تکذیب کند قدر خدای را سه دیگر آنکه سنت پیغمبر را پشت پای زند و در طریق دیگر مشی کند چهارم آنکس که از عترت پیغمبر چشم بپوشد و در حلیت آنچه خدای در حق ایشان حرام کرده بکوشد پنجم آنکس که سلطنت جور بدست کند و ذلیل بخواهد کسیرا که خدای عزیز داشته و عزیز بخواهد کسی را که خدای ذلیل خواسته ششم کسی که بقهر و غلبه استیلا و استقلال بدست کند در فیء مسلمانان و غنیمت ایشان و خاص خویش شمارد و دیگر در بحار الانوار و عوالم از بعض مؤلفات متاخرین مسطور است که عبیدالله زیاد هفتاد هزار کس از ابطال رجال را از برای جنگ حسین بن علی علیهما السلام عرض داد آنگاه بزرگان کوفه را مخاطب ساخت و قال ایها الناس من منکم یتولی قتل الحسین و له ولایة ای بلد شاء فلم یجبه احد منهم گفت ای صنادید کوفه کیست از شما که قائد این سپاه شود و بقتل حسین عزیمت درست کند تا حکومت هر شهر که خواهد عطا کرده آید هیچکس او را پاسخ نگفت اینوقت کس بطلب عمر بن سعد فرستاد و او را حاضر ساخت و گفت ای عمر ترا خواسته ام تا قائد این لشکر گردی و بر قتل حسین کمر بندی گفت ای امیر مرا از این امر خطیر معفو دار گفت مسئلت ترا با اجابت مقرون داشتم لکن منشور حکومت مملکت ری را که با تو گذاشتم باز ده در آ خویش ببر گفت یک امشب مرا مهلت گذار گفت روا باشد اینوقت عمر بن سعد بازسرای خویش شد و اصحاب و احباب خود را از بهر مشاورت حاضر ساخت و در این معنی سخن در انداخت هیچیک از اصحاب او اندیشه او را بصواب نشمردند در میانه مردی ستوده خصایل که او را کامل نام بود و با پدرش سعد سابقه صفا و صداقت داشت آغاز سخن کرد و گفت ای عمر این چیست که در تو مینگرم

حدیث نبوی در لعن شش کس

قصه کامل با عمر بن سعد

این چه نکوهیده کاریست که بکار میخواهی بست و این چه ناستوده امریست که استوار میخواهی داشت پسر سعد گفت ای کامل خواهم که امیر این جیش شوم و بمقاتلت حسین روم همانا قتل او در نزد من سهل تر است از لقمه که گرسنه بخاید یا شربتی که تشنه بیاشامد و چون این خدمت بپذیرم پس از قتل او سلطنت ری بدست میکنم کامل گفت وای بر تو ای عمر وای بر تو حق را پشت پای زدی و گمراه شدی آیا میدانی با کدام کس آغاز مناجزت خواهی کرد و با چه کس مبارزت خواهی آورد انا لله و انا الیه راجعون سوگند با خدای اگر دنیا و آنچه در دنیاست با من عطا کنند خون یکتن از امت محمد را بر ذمت نگیرم این چه کاریست که سهل انگاشتی و این چه اندیشه است که پیش داشته پسر دختر پیغمبر را میکشی فردا جواب رسولخدا را چه خواهی گفت وقتی بر او وارد شوی و کشته باشی پسر او را و روشنی چشم او را و میوه دل او را و پسر سیده نساء او پسر علی مرتضی را و سید جوانان اهل بهشت را و حال آنکه او در این زمان منزلت رسولخدا را دارد و طاعت او چون طاعت رسولخدا بر ما واجب است و اوست باب بهشت و دوزخ اکنون خویشتن را واپای و آنچه از بهر خود پسنده دانی اختیار کن و من خدا را گواه میگیرم اگر با او محاربت آغازی یا طریق مقاتلت سپاری یا بر قتل او اعانت فرمائی در دنیا جز زمانی اندک نپائی عمر سعد گفت مرا از مرگ بیم میدهی گاهی که من از قتل او فراغت بدست کردم امیر هفتاد هزار تن سپاه گردم و در مملکت ری پادشاه باشم کامل گفت اکنون از برای تو بیان حدیثی خواهم کرد باشد که موفق شوی و بر طریق حق روی هان ای عمر وقتی چنان افتاد که من با پدرت سعد سفر شام پیش داشتیم و روزی در عرض راه شتر من بر تعقیب جنبشی کرد و مرا از اصحاب دور افکند ناگاه سخت تشنه و سرگشته شدم از دور دیر راهبی دیدم مرکب را بمهمیز انگیز دادم و در رسیدم و پیاده شدم و بر در دیر آمدم راهبی از فراز باره مرا نظاره میکرد گفت کیستی و از کجا میرسی و چه میجوئی گفتم مردی عطشانم مرا شربتی آب بیراه کن گفت تو از امت آن پیغمبری که میکشند بعضی بعضی را در حب دنیا و با یکدیگر طریق مخاصمت و منافست میسپارند گفتم ای راهب این بیت که میگوئی من از امت مرحومه محمد مصطفی ام گفت اینکسان چنان بپوست بدترین امتها تمامند وای بر شما در روز رستخیز همانا بادا میکنند و بر عترت پیغمبر خویشتن تاختن میبرند و زنان او را اسیر میگیرند و اموال او را نهب و غارت میکنند گفتم ای راهب آیا عامل اینکاریم گفت حال این بار بد لکن دانسته باشید چون اینکار بکران آورد آسمانها و زمینها و دریاها و کوهسارها و صحار و براری و وحوش و طیور در لعن قاتل آنحضرت انباز و هم آواز گردند و دانسته باش که قاتل او را طول مدت نشاید و در این جهان جز زمانی اندک نپاید و زود باشد که مردی در طلب خون او بیرون تازد و قاتلان او را دستخوش تیغ و تیر سازد و خداوند جان ایشان را بدوزخ در اندازد آنگاه راهب گفت مرا در خاطر خلجان میکند که تو را با قاتل پسر پیغمبر قرابتی است سوگند با خدای اگر او را درک کنم با او را جان خود را در نصرت او فدا خواهم کرد گفتم ای راهب من با خدای پناهنده میشوم از اینکه با پسر دختر پیغمبر مقاتلت آغازم گفت اگر تو نباشی مردی باشد که با تو قرابتی دارد و دانسته باش که عذاب یک نیمه دوزخ خاص قاتل اوست و عذاب او عظیم تر است از عذاب فرعون و هامان چون سخن بدینجا آورد در دیر بر روی من فرو بست و بمعبد خویش شتافت من همچنان تشنه بر مرکب خویش بر نشستم و باصحاب خویش پیوستم پدرت سعد گفت ای کامل سخت دیر بیامدی من آنچه از راهب شنیدم بشرح باز گفتم سعد گفت سخن بصدق کردی چه مرا از این پیش روزی بدیر راهب عبور افتاد بدینگونه خبر باز داد و مرا قاتل پسر دختر پیغمبر دانست هان ای عمر خویشتن را واپای و از تقدیم این امر بر حذر باش پدرت سعد بر تو میترسید که مبادا خویشتن را در اندازی هیهات که در اندازی ای عمر بر خود بترس اگر بحسین بیرون شوی هیچگاه عذاب جهنم خاص تو خواهد گشت چون این قصه با بن زیاد بردند کامل را طلب کرد و فرمان داد تا زبانش را از بیخ برزند در دیگر

و اگر نه نیز روزی زنده بود پس درگذشت

ذکر کفر قاتلان سید الشهداء و نارزادگی ایشان و شدت عذاب ایشان

قاتل حسین علیه السلام در تابوت آتش

در عیون اخبار بطرق متعدده سند بحضرت رضا علیه السلام پیوسته میشود قال قال رسول الله انّ قاتل الحسین بن علی علیهما السلام فی تابوتٍ من نارٍ علیه نصف عذاب اهل الدنیا وقد شدّ یداه ورجلاه بسلاسل من نارٍ منکّس فی النار حتی یقع فی قعر جهنم وله ریح یتعوّذ اهل النار الی ربّهم من شدة نتنه وهو فیها خالدٌ ذائق العذاب الالیم مع جمیع من شایع علی قتله کلما نضجت جلودهم بدّل الله عزّ وجلّ علیهم الجلود حتی یذوقوا العذاب الالیم لا یفتّر عنهم ساعةً ویسقون من حمیم جهنم فالویل لهم من عذاب الله النار میگوید رسول خدای فرمود قاتل حسین را در تابوتی آتشین میگذارند که نیمه عذاب اهل دنیا را خاص او میدارند هر دو دست و هر دو پای او را با زنجیرهای آتشین بسته و او را نگونسار در آتش دوزخ دست باز میدارند تا گاهی که در قعر جهنم فرود آید و دود و زخم ایشان از بوی بدن او بحضرت پروردگار پناهنده میشوند و او ابد الآبدین در تنگنای جحیم دست فرسوده عذاب الیم است با آنان که در قتل حسین متابعت قتله کردند و گاهی که از سورت آتش پوست بر تن ایشان گداخته گردد و از تاثیر آن ساقط شود خداوند قادر قاهر پوست دیگر بر تن ایشان برویاند تا دیگر احساس عذاب توانند کرد و عذاب ایشان در هیچ ساعت سستی نپذیرد و از حمیم دوزخ سقایت شوند وای بر ایشان از عذاب خداوند قهار و سورت نار و در صحیفه رضا نیز این حدیث مسطور است و دیگر در عیون اخبار و صحیفه رضا علیه السلام از آنحضرت مرویست قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله انّ موسی بن

سؤال موسی در حق هرون

عمران سأل ربّه عزّ وجلّ فقال یا ربّ انّ اخی هرون مات فاغفر له فاوحی الله عزّ وجلّ الیه یا موسی لو سألتنی فی الاوّلین والآخرین لاجبتک ما خلا قاتل الحسین بن علی فانّی انتقم له من قاتله فرمود رسول خدای میفرماید که موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام بحضرت یزدان مسئلت برد که ای پروردگار من برادرم هارون جهان را دواع گفت او را بجلباب مغفرت خویش تشریف فرمای خطاب آمد که ای موسی اگر جرم و جریرت اولین و آخرین را از من مسئلت کنی ترا اجابت

در فروزی عذاب آخرت از دنیا

میفرمایم مگر قاتل حسین بن علی را که بخویشتن از وی انتقام خواهم کشید و دیگر در کتاب ثواب الاعمال سند بعیص بن قاسم منتهی میشود میگوید در خدمت ابو عبد الله علیه السلام از قاتل حسین علیه السلام تذکره کردند یکتن از اصحاب بعرض رسانید که دوست داشتم که خداوند قادر قاهر در دنیا از کشنده حسین انتقام بکشد فقال کانّک تستقلّ له عذاب الله وما عند الله اشدّ عذاباً واشدّ نکالاً فرمود چنان مینماید که عذاب قاتل حسین را اندک میخواهی و همانا قلت میشماری همانا عذابی که از برای او در نزد خداوند است و در آخرت بروی نازل میشود اشد عذاب و نکال است در امالی شیخ حسن بن ابی فاخته میگوید در خدمت ابی عبد الله بعرض رسانیدم که بسیار وقتها میشود حسین بن علی را چون آنحضرت را فرا خاطر میاورم چه بگویم فقال قل صلی الله علیک یا ابا عبد الله فرمود سه کرت بگو السلام علیک یا ابا عبد الله نیز در ثواب الاعمال سند بجابر پیوسته میشود و او از ابو جعفر علیه السلام روایت میکند قال قال

جای قاتل حسین ع در جهنم

رسول الله انّ فی النار منزلةً لم یکن یستحقّها احدٌ من الناس الا بقتل الحسین بن علی ویحیی بن زکریا فرمود که رسول خدای میفرماید که در جهنم جائی است که هیچیک از بنی نوع بشر را استحقاق آن بدست نشود مگر بکشتن حسین بن علی و

خبر عمر در عذاب قاتل حسین ع درود بر علی علیه السلام و نفعلت اجابت

قتل یحیی بن زکریا و دیگر در کامل الزیاره سند بعمرو بن هبیره منتهی میشود میگوید رسول خدا را دیدار کردم که حسن و حسین را در کنار خویش داشت و گرفتی این یکرا بوسه میداد و گرفتی آن دیگر را و میفرمود الویل لمن یقتلک و دیگر در کامل الزیاره سند بسعد اسکاف پیوسته میشود و او از ابو عبد الله روایت میکند قال قال رسول الله من سرّه ان یحیی حیاتی و یموت مماتی

ویدخل جنة عدنٍ قضیبٌ غرسه ربّی بیده فلیتولّ علیّاً والاوصیاء من بعده ولیسلّم لفضلهم فانّهم الهداة المرضیّون اعطاهم الله فهمی وعلمی وهم عترتی من لحمی ودمی میفرماید که رسولخدا فرمود هر کس دوست دارد که در حیات و ممات با من باشد و داخل بهشت عدن شود که خداوند بدست قدرت خود غرس شاخ و شجر نمود واجب میکند که دوست دارد علی را و اوصیای او را بعد از او و تسلیم کند فضل ایشان را چه ایشان راه نمایندگان دین خدای اند و خداوند عطا کرده است علم مرا و فهم مرا با ایشان و ایشانند عترت من که از خون من و طینت من آفریده شده اند آنگاه میفرماید الی الله اشکو اعداءهم من امّتی المنکرین لفضلهم القاطعین فیهم صلتی والله لیقتلنّ ابنی لا انالهم الله شفاعتی یعنی شکایت دشمنان فرزندان خود را که از امت من اند بحضرت حق خواهم برد جماعت اند که منکر فرزندان من اند و قاطع پیوستگی من اند

حدیث شریف در اسرائیلی

از ایشان سوگند با خدای که میکشند پسر مرا و ادراک نخواهند کرد شفاعت مرا و دیگر از کتب اخبار و احادیث فاضل مجلسی روایت میکند که مردی جهود موسی بن عمران علی نبینا وآله وعلیه السلام را دیدار کرد با چهری صفرت انگیز و تنی ضعف آمیز و فرایض فرو نهاده و دیدگان واپس خزیده از در عجل و شتاب میشتافت و بر عادت بود که هرگاه خطاب خدای را اصغا میفرمود و از برای مناجات بیرون میشد از خوف و خشیت خداوند حال او بدین منوال بلکه از این صعب تر دیدار میگشت بالجمله اسرائیلی آنحضرت را بشناخت عرض کرد یا نبی الله مرتکب گناهی بزرگ شده ام خدای را بخوان تا جرم و جریرت مرا معفو دارد موسی مسئلت او را اجابت گفت و برگذشت و چون بمناجات ایستاد قال یا ربّ العالمین اسألک وانت العالم قبل نطقی به فقال تعالی یا موسی ما تسألنی اعطیک وما ترید ابلغک قال ربّ انّ فلاناً عبدک الاسرائیلی اذنب ذنباً و یسألک العفو قال یا موسی اعفو عمّن استغفرنی الا قاتل الحسین قال موسی یا ربّ ومن الحسین قال له الذی مرّ علیک ذکره بجانب الطور قال یا ربّ ومن یقتله قال یقتله امّة جدّه الباغیة الطاغیة فی ارض کربلاء وتنفر فرسه وتحمحم وتصهل وتقول فی صهیلها الظلیمة الظلیمة من امّةٍ قتلت ابن بنت نبیّها فیبقی ملقی علی الرمال من غیر غسلٍ ولا کفنٍ وینهب رحله ویسبی نساؤه فی البلدان ویقتل ناصروه وتشهر رؤسهم مع رأسه علی اطراف الرماح یا موسی صغیرهم یمیته العطش وکبیرهم جلده منکمش یستغیثون ولا ناصر ویستجیرون ولا خافر عرض کرد ای پروردگار از تو مسئلت میکنم و حال آنکه تو دانائی از مکنون خاطر من از آن پیش که بر زبان آرم خطاب آمد که ای موسی آنچه بخواهی و اراده کنی عطا میفرمایم موسی عرض کرد ای پروردگار من اینک بنده تو اسرائیلی عصیانی کرده و بزه کار شده اکنون امید وار بعفو و مغفرت پروردگار است خطاب آمد که ای موسی مسئلت ترا با اجابت مقرون داشتم و از گناه عبد اسرائیلی درگذشتم تو از برای هر کس طلب مغفرت کنی در حضرت پذیرفته است مگر کشنده حسین بن علی موسی عرض کرد ای خدای من کیست حسین بن علی فرمود آنکس است که در کوه طور ترا از وی آگهی دادم عرض کرد ای پروردگار من کیست قاتل او خطاب آمد که ای موسی امت جدّ او با آنکه گمراهان و سرکشانند او را میکشند در زمین کربلا و اسب او میرمد و حمحمه مینماید و صهیل بر میاورد و در زبان صهیل میگوید الظلیمه الظلیمه سر گرای شد ظلم آشکار شد ستم از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را میکشند و جسدش را بی غسل و کفن بر ریگ بیابان می افکنند و اموال و اثقالش را نهب و غارت میبرند و زنان و فرزندانش را اسیر میگیرند و در بلاد و امصار میگردانند و هر ناصر و معین که دارند با تیغ در میگذرانند و سرهای ایشان را بر سر نیزه ها نصب میکنند و بر سر بازارها طواف میدهند صغیر ایشان از تشنگی هلاک میکنند و کبیر ایشان

ایشان او پوست خوشیده میکردد و استغاثه مینمایند و هیچ ناصر ندارند و پناهنده نمیشوند و هیچ پناه دهنده بدست نشود چون این کلمات بنهایت شد موسی سخت بگریست و عرض کرد ای پروردگار من سزای کشندگان او چیست قال یا موسی عذاب یستغیث منه اهل النار بالنار لاتنالهم رحمتی و لاشفاعة جده و لو لم یکن کرامة له لخسفت بهم الارض قال موسی برئت الیک اللهم منهم و ممن رضی بفعالهم فقال سبحانه یا موسی کتبت رحمة لتابعیه من عبادی و اعلم انه من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت جسده علی النار یعنی میفرماید ای موسی عذابی بر قاتلان حسین فرود آرم که اهل جهنم از دیدار آن بجهنم پناهنده شوند و از رحمت من و شفاعت جد او هرگز بهره نبرند و اگر کرم و کرامت او نبود زمین ایشان را خسف میکرد موسی عرض کرد الهی من برائت میجویم در حضرت تو از این جماعت و از آنان که بکردار این جماعت رضا دادند خطاب آمد که ای موسی من از برای شیعیان و متابعان ایشان رحمتی بزرگ مقرر داشته‌ام و دانسته باش آنکس که بر حسین بگرید یا کسی را بگریاند یا خویشتن را بگریه بدارد حرام میکنم جسد او را بر آتش جهنم

در ذکر قتلهٔ امام حسین علیه السلام و اتباع آن جماعت که همگان زنازادگانند

نسب معویه و یزید و عمر بن سعد لعنهم

نخستین از زنازادگان معاویه است که او را بدروغ پسر ابوسفیان گویند همانا بر روایت اهل سنت و جماعت زمخشری صاحب کشاف که از اجلهٔ علمای عامه است بیرون ابوسفیان معاویه را بچهار پدر نسبت میکند و از میانه معاویه را پسر غلام ابوسفیان میدانند و بر کشیدن معویه یزید را بولایت عهد از برای قتل حسین سببی بزرگ بود و من بنده چون نسب معویه را در کتاب امام حسن علیه السلام بشرح رقم کردم در اینمقام بتکرار نپردازم و نسب یزید نیز در آنکتاب مبارک نگاشته آمد و شرح رفت که مادر یزید ملعون میسون نام داشت و او دختر بحدل بن انیف کلبیه بود و از سفاح غلام بحدل حامل گشت و چون از بادیه بسرای معویه آمد حمل او پوشیده ماند زیرا که معویه شوی نخستین نبود و از میسون مهر دوشیزگان طلب نفرمود لاجرم وقتی یزید متولد شد معویه او را پسر خویش داشت و از آن پس میسون بر بحدل و معاویه را هجا گفت و بجواز این رفت اشعار او نیز نگاشته آمد نسابه بکری در این معنی گوید

فان یکن الزمان اتی علینا　　بقتل الترک و الموت الوحی
فقد قتل الدعی و عبد کلب　　بارض الطف اولاد النبی

از دعی عبیدالله بن زیاد را اراده کرده چه پدرش زیاد پسر سمیه است که بکثرت زنا در میان قبایل عرب نام بردار بود و چون او را حارث بن کلده طبیب عرب طلاق گفت بارض طایف سفر کرد و در آنجا بحبالهٔ نکاح ابوعبید عبد بنی علاج از قبیلهٔ ثقیف در آمد همچنان زانیه بود و وقتی چنان افتاد که ابوسفیان سفر طایف کرد و سمیه با او هم بستر شد و از زیاد حامل گشت و چون مدت حمل سپری شد زیاد را بزاد و او را پدری شناخته نبود عایشه او را زیاد بن ابیه نام نهاد این بود تا گاهی که بشیخوخت رسید و مردی کهل گشت و معویه او را برادر خویش خواند و مردمانش دعی خواندند چه دعی حرامزاده را گویند و ما شرح حال زیاد بن ابیه و کردار و آثار او را و الحاق او را با ابوسفیان در کتاب خلفا و کتاب امیرالمؤمنین و کتاب امام حسن علیهما السلام رقم کردیم و نسابه بکری از عبد کلب یزید را دعی میخواند چه پدر او سفاح غلام بحدل کلبی بود اما عمر بن سعد نیز ولد زنا زاده بود چه پدر او سعد پسر مردی از بنی عذره است و مادر او بدین معنی گواهی داد و از اینجاست که وقتی سعد با معویه گفت انا احق بهذا الامر منک یعنی من سزاوارترم بامر خلافت از تو معویه در پاسخ گفت یابی علیک ذلک بنو عذرة و ضرط له یعنی تو از قریش نیستی و بنو عذره مقتضی امر خلافت شوند بود و از در سخره

تیزی بسوی او رها کرد و سید حمیری بدین معنی اشارت میکند

لولا خؤول بنی سعد لما سادوا　　ندماً ندا عوا زنیماً ثم سادهم

درکامل

قاتل حسین حرامزاده است

در کامل الزیاره بسند ابن مسکان منتهی میشود قال قال ابوعبدالله قاتل الحسین بن علی ولد زنا و در طریق دیگر کلیب بن معویه از ابی عبدالله روایت میکند قال قال کان قاتل یحیی بن زکریا ولد زنا و کان قاتل الحسین بن علی ولد زنا و لا تبکی السماء الا علیهما و در طریق دیگر داود بن فرقد بدینگونه روایت میکند

انتقام خداوند از قاتلان حسین علیه السلام

ذکر انتقام خداوند از قتلهٔ حسین در رجعت و سبب تاخیر عذاب ایشان و قتل اولاد ایشان

در کتاب عوالم بسند بعبدالله بن بکر الارجانی پیوسته میشود میگوید در ملازمت خدمت ابی عبدالله علیه السلام از مدینه بجانب مکه سفر کردم و در طی طریق بارض عسفان رسیدیم و از جانب یسار جاده بکوهی وحشت انگیز عبور دادیم که هیچگاه مکانی چنان هولناک ندیدم عرض کردم یابن رسول الله این جبل پر خوف و خشیت چیست که از این پیش دیدار نبود فقال یابن بکر اتدری ای جبل هذا جبل یقال له الکمد و هو علی واد فیه قتلة ابی الحسین استودعهم فیه تجری من تحتهم میاه جهنم من الغسلین و الصدید و الحمیم الآن و ما یخرج من جهنم و ما یخرج من طینة خبال و ما یخرج من لظی و ما یخرج من الحطمة و ما یخرج من سقر و ما یخرج من الجحیم و ما یخرج من الهاویة و ما یخرج من السعیر و ما مررت بهذا الجبل فی مسیری فوقفت الا رایتهما یستغیثان و یتضرعان میفرماید ای پسر بکر ای سیدی این کدام کوه است این کوهی است که کمد نام دارد و در یکی از وادیهای جهنم جای گرفته و بر فراز کشندگان پدر من حسین استوار گشته و در تحت آن نهرهای جهنم در جریان است از چرک و خون دوزخیان در سیلان و در تمام طبقات جهنم از غسلین و صدید و دیگر میاه گوناگون که همگان از عفن و متن پوسیده فرمود یابن بکر هیچگاه این جبل را گذاره نکردم جز اینکه در ایستادم و نظاره نمودم این دو مرد را که از در استغاثت کار بزاری و ضراعت دارند و انی لانظر الی قتلة ابی فاقول لهما ان هؤلاء انما فعلوا لما اسستما لم ترحمونا اذ ولیتم و قتلتمونا و حرمتمونا و وثبتم علی حقنا و استبددتم بالامر دوننا فلا رحم الله من یرحمکما ذوقا و بال ما صنعتما و ما الله بظلام للعبید میفرماید کشندگان پدر خود را نظاره کردم در روی آن دو مرد او ردم و گفتم ایشان بدانچه کردند شما دست نشانید که ولایت بدست کردید و غصب خلافت نمودید کشتید ما را و محروم کردید ما را و ما خود داشتید حق ما را و بیرون امر خلافت را مستولی شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند اکنون بچشید ناگوار طعامی که خود ساخته اید خداوند جل جلاله و عم نواله ستمکاره نیست بر بندگان خود صاحب عوالم میگوید مانند این حدیث در کامل الزیاره مسطور است جز اینکه در پایان این حدیث جملتی بزیادت آورده و آن متضمن است کفر این دو را و نفاق ایشان را و لعن ایشان را و عذاب ایشان را و دیگر در مناقب ابن شهرآشوب بسند بعلی بن الحسین علیهما السلام منتهی میشود قال خرجنا مع الحسین فما نزل منزلا و لا ارتحل عنه الا و ذکر یحیی بن زکریا و قال یوما من هوان الدنیا علی الله ان راس یحیی اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل فرمود در خدمت پدرم حسین بجانب عراق بیرون شدیم در هیچ منزلی فرود نشد و از آنجا کوچ نداد جز اینکه از یحیی بن زکریا تذکره میفرمود و یکروز گفت از خواری دنیا در حضرت خداوند چندان است که سر یحیی را بسر زنی زانیه از زناکاران بنی اسرائیل بهدیه فرستادند و هم در کتاب مقاتل از زین العابدین علیه السلام مروی است ان امراة ملک بنی اسرائیل کبرت و ارادت ان تزوج بنتها منه للملک فاستشار الملک یحیی بن زکریا فنهاه عن ذلک فعرفت المراة ذلک و زینت بنتها و بعثتها الی الملک فذهبت و لعبت بین یدیه فقال لها الملک ما حاجتک قالت راس یحیی بن زکریا فقال الملک یا بنیة سلی حاجة غیر هذا قالت ما ارید غیره و کان الملک اذا کذب فیهم عزل عن ملکه فخیر بین ملکه و بین قتل یحیی فقتله ثم بعث براسه

اِلَیها فی طشتٍ من ذهبٍ فاَمَرتِ الارض فاَخذتها میفرماید چون صحیح پادشاه بنی اسرائیل سال زوال
یافت و پیری فرتوت گشت نخواست تا زنی بیگانه با شوهرش طریق زناشوئی سپرد لاجرم دختر خویش را عرضه داد تا اگر پادشاه از بهر خود
کابین بندد لاجرم هیرودس که آن وقت ملک بنی اسرائیل بود از یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام استفتا نمود که آیا میتواند هیرودیا را
بحباله نکاح خویش درآورد یحیی فرمود هرگز هیرودیا بر تو حلال نخواهد بود و با او هم بستر نتوانی شد چون مادر هیرودیا این بدانست
دختر را بهر عشرت آراسته بمجلس هیرودس فرستاد تا او را با حیلهای گوناگون و لعبهای رنگارنگ شیفته خویش ساخت پس با هیرودیا گفت
بگوی تا چه خواهی که هیچ چیز از تو دریغ ندارم هیرودیا او را با سوگندهای شدید موکد ساخت آنگاه گفت اگر خواهی بر گردن آرزو سوار
شوی واجب میکند که سر یحیی را بمن فرستی هیرودس گفت ای دختر که من بیرون این اندیشه حاجتی بخواه گفت بیرون این اندیشه حاجتی
ندارم و بر قانون بود که اگر پادشاه عهدی بشکند و سوگند را وقعی نگذارد از نشیمن سلطنت فرود آید این وقت واجب افتاد که یا ترک سلطنت
گوید و اگر یحیی را از مرکب حیات پیاده کند لاجرم سر یحیی را بکشت و سر او را در طشتی از ذهب که تهیه نزدیک هیرودیا فرستاد و او در شرط
زناشوئی بخواند و آرزو برآمد فسلّط الله علیهم بخت نصّر فجعل یرمی علیهم بالمناجیق ولا تعمل شیئاً فخرجت الیه
عجوزٌ من المدینة فقالت ایّها الملک انّ هذه مدینة الانبیاء لا تنفتح الّا بما ادلّک علیه قال لکِ ما
سألتِ قالت ارمها بالخبث والعذرة ففعل فتقطّعت فدخلها فقال علیّ بالعجوز فقال لها ما حاجتکِ قالت
فی المدینة دمٌ یغلی فاقتل علیه حتی یسکن فقتل علیه سبعین الفاً حتی سکن یا ولدی یا علی والله لا یسکن
دمی حتی یبعث الله المهدی فیقتل علی دمی من المنافقین الکفرة الفسقة سبعین الفاً وسبعین الفاً
پس خداوند قاهر غالب بخت نصر را برانگیخت تا با لشکری ساخته جنگ از بابل آهنگ بیت المقدس کرد و کوچ بر کوچ طی طریق کرده در ظاهر
آن بلده لشکرگاه فرمود و مناجیق نصب نمود و چندانکه لشکریان برمی احجار رنج بردند نصرتی بدست نکردند پیره عجوزی از شهر بیرون
شده نزد بخت نصر آمد و گفت ایها الملک این شهر پیغمبران است هرگز گشاده نشود الا بدانچه من دلالت کنم تو را بخت نصر گفت آنچه خواهی
از تو دریغ ندارم گفت بجای حجاره پلیدیها و عذره بدین شهر درافکن چون بفرموده عجوز کار کردند دیوار پاره پاره شد و از هم
فرو ریخت بخت نصر با لشکر بشهر درآمد و بفرمود تا عجوز را حاضر کردند گفت اکنون چه حاجت داری عرض کرد خون یحیی که بناحق ریخته شد
هنوز در غلیان است چندان بر سر خون یحیی خون بریز که از غلیان باز ایستد هفتاد هزار کس را بر سر خون یحیی سر بریدند تا از جوش
باز ایستاد چون سید الشهدا سخن بدینجا آورد روی با سید سجاد کرد و فرمود ای فرزند من سوگند با خدای که خون من هرگز باز نمی ایستد
تا خداوند مبعوث بکند از اولاد من مهدی را و او بقتل رساند از منافقین و کفره و فسقه دو کرت هفتاد هزار کس همانا قصه قتل یحیی را
(قتل ذریه قاتلان حسین)
در آخر جلد اول از کتاب ناسخ التواریخ بشرح نگاشته آمد و در اینمقام باجمال تذکره نمودیم در کتاب عقاب الاعمال بسند اسمعیل بن جابر
پیوسته میشود میگوید از صادق آل محمد شنیدم که فرمود القائم والله یقتل ذراری قتلة الحسین بفعال آبائها
یعنی سوگند با خدای قائم آل محمد صلی الله علیه و آله میکشد فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را بکیفر کردار پدران ایشان و دیگر در کامل
(تفسیر انا لننصر رسلنا)
الزیاره بسند با ابوجعفر علیه السلام منتهی میشود که تلاوت فرمود این آیه مبارکه را انّا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة
الدنیا ویوم یقوم الاشهاد میفرماید نصرت میکنیم پیغمبران و فرستادگان خود را و آنانکه ایمان آورده اند در زندگانی دنیا و در
قیامت آنگاه فرمود حسین بن علی از آن جماعت است که خداوند نصرت کرد او را سوگند با خدای قاتلان او کشته شدند و از پس خون
(تفسیر اذن للذین یقاتلون)
او را کس طلب نکند و او را نصرت نفرماید و همچنان بسند با ابوجعفر علیه السلام پیوسته میگردد از این آیه مبارکه خبر میدهد اُذن للّذین

یُقاتَلون بانّهم ظُلموا وانّ الله علی نصرهم لقدیر یعنی آنان که از در جور و جفا قتال داده شدند
ستم نمودند خداوند غالب و قاهر قادر است بر نصرت ستم رسیدگان ابوجعفر میفرماید روی این کلام با علی و حسن و حسین است و آن ستم رسیدگان
ایشان را خواهند و دیگر در کامل الزیاره بسند سماعه میرسد میگوید ابوعبدالله علیه السلام میفرماید از این آیه مبارکه که خداوند تبارک و تعالی
فرموده لا عدوان الّا علی الظالمین خداوند از ظالمین اولاد قاتلان حسین علیه السلام را خواسته و در طریق دیگر عثمان
(تفسیر فلا عدوان الا علی الظالمین)
بن عیسی این حدیث را بدینگونه آورده و در تفسیر عیاشی نیز ظالمین ذریه قتله حسین علیه السلام است و در کتاب عوالم مسطور است فلا
عدوان الّا علی الظالمین قال لا یعتدی الله علی احدٍ الّا علی نسل وُلد قتلة الحسین علیه السلام
یعنی خصمی نمیکند خداوند جز بر ستمکاران و ایشان ذراری قتله حسین علیه السلام اند و مراد از عدوان خداوند با ظالمان عدالت و نصفت
خداوندیست در کیفر جرم و جریرت ذریه قاتلان حسین علیه السلام در کامل الزیاره بسند بصالح بن سهل منتهی میشود و او در تفسیر این آیه مبارکه
(تفسیر وقضینا الی بنی اسرائیل)
از صادق آل محمد بدینگونه حدیث میکند وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدنّ فی الارض مرّتین
ولتعلنّ علوّاً کبیراً میفرماید از دو کرت فساد در ارض شهادت بقتل امیرالمؤمنین و حسن بن علی علیهما السلام است و مراد از لتعلنّ علوّاً
کبیراً شهادت حسین صلی الله علیه میباشد فاذا جاء وعد اولیهما یعنی وقتی که زمان وفای عهد برسید و هنگام نصرت حسین بن علی
فرا آمد بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأسٍ شدید فجاسوا خلال الدیار برمی انگیزیم بر شما جماعتی
از بندگان خود را قبل از قیام قائم که در طلب شما کاوش کنند و شما را بعذابی سخت فرسایش دهند و دیدار نکنند هیچکس از خونخواهان آل
محمد را الا آنکه در آتش بسوزانند وکان وعداً مفعولاً و همچنان در کتاب عوالم باسناد معتبره مسطور است راوی میگوید از ابوعبدالله
(تفسیر ومن قتل مظلوما)
علیه السلام از تفسیر این آیه مبارکه سؤال کردم ومن قُتل مظلوماً فقد جعلنا لولیّه سلطاناً فلا یسرف فی القتل
خداوند میفرماید آنکس که مظلوم کشته شد ولی خون او را سلطنت عطا کرده ام تا خونخواهی کند قال ابوعبدالله ذلک قائم آل محمد
یخرج فیقتل بدم الحسین بن علی فلو قتل اهل الارض لم یکن مسرفاً وقوله تعالی فلا یسرف فی القتل لم یکن
شیئاً یکون سرفاً ثم قال ابوعبدالله یقتل والله ذراری قتلة الحسین بفعال آبائها
ابوعبدالله علیه السلام میفرماید خونخواه آل محمد و ولی دم حسین علیه السلام قائم آل محمد است گاهی که خروج میکند ذریه قاتلان حسین را
با تیغ درمیگذراند و اگر مردم روی زمین را بجمله گردن زند اسراف در قتل نکرده باشد و اینکه خداوند میفرماید فلا یسرف فی القتل اسرافی
در قتل ذریه قاتلان حسین واقع نتواند شد چه آفرینش جمله با خونبهای حسین یکسان میرود آنگاه ابوعبدالله علیه السلام فرمود سوگند
(قتل قائم ذریه قتله حسین را)
با خدای قائم آل محمد با تیغ درمیگذراند ذریه قتله حسین را بکیفر کردار پدران ایشان در علل الشرایع و عیون اخبار الرضا از هروی مرویست
میگوید در حضرت رضا علیه السلام عرض کردم یا ابن رسول الله چه میفرمائی در این حدیث که صادق آل محمد علیه السلام میفرماید انّه قال
اذا خرج القائم قتل ذراری قتلة الحسین بفعال آبائها فقال هو کذلک فقلت وقول الله تعالی ولا تزر
(پدر بمعنی زاد و بست)
وازرةٌ وزر اخری ما معناه حضرت صادق علیه السلام میفرماید گاهی که قائم آل محمد علیه السلام خروج کند هر که از پشت و پرورش قاتلان
حسین در روی زمین باشد بکیفر کردار پدران ایشان بقتل رساند و من راوی عرض کردم معنی این آیه مبارکه چیست که خدای میفرماید ولا تزر
وازرة وزر اخری کسی را از جرم و جریرت دیگرکس بازپرس نکنند و جنایت زید را بر عمرو نبندند این چگونه با عدل و اقتصاد خداوند
راست آید قال صدق الله فی اقواله ولکن ذراری قتلة الحسین یرضون بفعال آبائهم ویفتخرون
بها ومن رضی شیئاً کان کمن اتاه ولو انّ رجلاً قُتل بالمشرق فرضی بقتله رجلٌ بالمغرب لکان الراضی عند الله

شرک القاتل وانما یقتلهم القائم اذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم قال قلت له بای شیء یبدء القائم منکم اذا قام قال یبدء ببنی شیبة لانهم سراق بیت الله عز وجل
آنحضرت فرمود خداوند در جمیع اقوال خود سخن بصدق فرمود لکن ذریه قتله حسین از آن خبث فطرت و دنائت طینت که در سرشت و نهاد ایشان مستقر است ناشایست کرده رضا میدهند بکردار پدران برگذشته خویش و شاد و مباهی اند بافعال ایشان و کسی که رضا میدهد بامری چنان است که خود عامل آن امر است اگر مردی در مشرق کشته شود و در مغرب مردی از کشتن او شاد گردد در نزد خداوند شریک قاتل خواهد بود همانا میکشد قائم آل محمد ذریه قتله حسین علیه السلام را بکیفر رضای ایشان بفعل آبای ایشان آنوقت راوی عرض کرد یا ابن رسول الله حضرت قائم علیه السلام ابتدا بقتل کدام قبیله میفرماید فرمود ابتدا بقتل بنی شیبه میکند چه ایشان دزدان بیت الله الحرام اند در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است که در طلب خون حسین علیه السلام صد هزار کس مقتول گشت در تفسیر امام و احتجاج مسند با بومحمد عسکری علیه السلام منتهی میشود و آنحضرت از پدران خود بعلی بن الحسین علیهما السلام پیوسته میدارد که حدیث میفرمود از حال جماعتی از بنی اسرائیل که خداوند ایشان را بصورت بوزینه کان مسخ فرمود چون قصه ایشان را بپای آورد قال ان الله تعالی مسخ اولئک القوم لاصطیاد السمک فکیف تری عند الله یکون حال من قتل اولاد رسول الله وهتک حریمه ان الله تعالی وان لم یمسخهم فی الدنیا فان المعد لهم من عذاب الآخرة اضعاف اضعاف عذاب المسخ
فرمود خداوند تبارک و تعالی مسخ فرمود قوم بنی اسرائیل را بصورت قرده بگناه اینکه در روز شنبه صید ماهی مینمودند چگونه است در نزد خداوند حال کسی که کشت اولاد رسولخدای را و درید پرده حرمت او را اگر چند خدایتعالی مسخ نفرمود قتله اولاد پیغمبر خود را لکن از برای ایشان مهیا داشت عذاب آخرت را که ده چندان و صد چندان از عذاب مسخ زیادت است مردی گفت یا ابن رسول الله از این پیش این حدیث را فرموده اید و شنیده ام و روایت کرده ام بعضی از دشمنان ما را گویند اگر قتل حسین باطل بود و کشتن او بزرگتر از صید ماهی در روز شنبه بود چگونه خداوند بر قاتلان او غضب نکرد چنانکه غضب کرد بر صیادان ماهی قال علی بن الحسین قل لهؤلاء النصاب فان کان ابلیس معاصیه اعظم من معاصی من کفر باغوائه فاهلک الله من شاء منهم کقوم نوح وفرعون ولم یهلک ابلیس وهو اولی بالهلاک فما باله اهلک هؤلاء الذین قصروا عن ابلیس فی عمل الموبقات وامهل ابلیس مع ایثاره لکشف المحرمات الا کان ربنا عز وجل حکیما بتدبیره وحکمه فیمن اهلک وفیمن استبقی فکذلک هؤلاء الصائدون فی السبت وهؤلاء القاتلون للحسین یفعل فی الفریقین ما یعلم انه اولی بالصواب والحکمة لا یسئل عما یفعل وعباده یسئلون سید سجاد علیه السلام در پاسخ فرمود جماعت دشمنان ما را بگوی باغوای ابلیس جماعتی کافر شوند و خداوند هر قومی را که بخواهد از این کفره هلاک میفرماید چنانکه قوم نوح و فرعون را عرضه هلاک و دمار داشت و با اینکه گناه ابلیس بزرگتر از عصیان ایشان بود او را بسلامت گذاشت و حال آنکه ابلیس اولی بود بهلاکت چه افتاد که خداوند هلاک کرد جماعتی را که در جرم و جریرت ایشان فرود گناه ابلیس است و ابلیس را که کاشف مخزیات و محرمات است مهلت گذاشت همانا خدای عز وجل دانا است بتدبیر خود و حکمتهای خود آنان را که دست فرسود هلاک میسازد و آنان را که بجای میگذارد و همچنان آنان که روز شنبه باصطیاد ماهی بیرون شدند و آنان که با حسین علیه السلام قتال دادند آنچه خدای میداند در حق فریقین بکار می برد عین صواب و محض حکمت و خداوند هرگز مسئول نشود بلکه بندگان بکردار خویش مسئول توانند بود و قال الباقر علیه السلام لما قتل علی بن

ایلیک در تفسیر مسخ القوم

[illegible]

الحسین لهذا الحدیث قال له بعض من فی مجلسه یا ابن رسول الله کیف یعاقب الله ویوبخ هؤلاء الاخلاف علی قبائح اتاها اسلافهم وهو یقول ولا تزر وازرة وزر اخری فقال زین العابدین ان القرآن نزل بلغة العرب فهو یخاطب فیه اهل اللسان بلغتهم یقول الرجل لتمیمی قد اغار قومه علی بلد وقتلوا من فیه اغرتم علی بلد کذا لا یرید انهم باشروا ذلک ولکن یرید هؤلاء بالعذل واولئک بالافتخار ان قومهم فعلوا کذا وقول الله عز وجل فی هذه الآیة انما هو توبیخ لاسلافهم وتوبیخ العذل علی هؤلاء الموجودین لان ذلک هو اللغة التی نزل بها القرآن ولان هؤلاء الاخلاف ایضا راضون بما فعل اسلافهم مصوبون ذلک لهم فجاز ان یقال لهم انتم فعلتم ای اذ رضیتم قبیح فعلهم ❖
حضرت باقر علیه السلام میفرماید گاهی که علی بن الحسین علیهما السلام این حدیث را بپایان آورد مردی از مجلسیان گفت یا ابن رسول الله چگونه خداوند عتاب میفرماید و توبیخ میکند اخلاف را بقبایح اسلاف و حال آنکه خود در قرآن کریم میفرماید ولا تزر وازرة وزر اخری گناه پدران را چگونه حمل کنند بر پسران سید سجاد فرمود قرآن نازل شد بلغت عرب و خداوند خطاب میفرماید اهل زبان را بزبان ایشان اینوقت سید سجاد بقانون لسان عرب مثلی میراند و میفرماید میگوید مردی با مردی دیگر از قبیله بنی تمیم هنگامی که قبیله بنی تمیم غارت کرده اند بلدی را و اهل بلد را کشته باشند فلان بلد را غارت کردید و مردمش را بکشتید و حال آنکه مخاطب او چنانکه مردی از بنی تمیم است عصیانی نکرده نه کسی را کشته نه غارت برده لکن چون او را از کردار قبیله بنی تمیم شاد خاطر میداند این سخن را از در شناعت و ملامت میراند و همچنان اگر بجای قتل و غارت بذل مال و بخشش نعمت کرده بودند مخاطب را بمفاخرت می ستود و فرمان خدایتعالی شانه در آیه مبارکه متعلق است بتوبیخ اسلاف و تشنیع اخلاف است از ذراری کشندگان حسین که موجود باشند بقانون لغتی که قرآن فرود شده و این اخلاف رضا داده اند بافعال اسلاف و بصواب شمرده اند کردار ایشان را لاجرم روا باشد که بگویند شما کردید و شما کشتید چه شاد بفعل زشت ایشان

پس شریک باشند در خون حسین علیه السلام

ذکر جملتی از انتقام قاتلان حسین بن علی علیه السلام در دنیا

در انتقام قتله حسین علیه السلام و یزید

در کتاب بصائر الدرجات موافق اخبار صحابه و تابعین بسند بسلمان منتهی میشود قال وهل بقی فی السموات ملک لم ینزل الی رسول الله یعزیه فی ولده الحسین ویخبره بثواب الله ایاه ویحمل الیه تربته مصروعا علیها مذبوحا مقتولا طریحا مخذولا فقال رسول الله اللهم اخذل من خذله واقتل من قتله واذبح من ذبحه ولا تمتعه بما طلب قال عبد الرحمن فوالله لقد عوجل الملعون یزید ولم یتمتع بعد قتله ولقد اخذ مغافصة بات سکرانا واصبح میتا متغیرا کانه مطلی بقار اخذ علی اسف وما بقی احد ممن تابعه علی قتله او کان فی محاربته الا اصابه جنون او جذام او برص وصار ذلک وراثة فی نسلهم
سلمان میگوید آیا در آسمانها بجای ماند فرشته که بر رسولخدا فرود نشود و آنحضرت را در شهادت فرزندش حسین تعزیت نگوید و در اجر او و محل او در حضرت حق اخبار نکند و تربت حسین را بسوی او حمل ندهد و آن تربتی که بر زبر آن مصروع و مذبوح و مطروح در افتاد در حالتی که مقتول و مخذول بود در سولخدای در حق دشمنان او زبان بدعای بد گشاد و عرض کرد الهی خار و ذلیل دار کسی که او را خار داشت و بکش آنکس را که او را بکشت و سر برگیر آنکس را که سر از تن او برگرفت و متمتع مکن بدانچه طلب میکند عبد الرحمن میگوید سوگند باخدای که یزید ملعون بعد از قتل حسین با آرزوی خویش هم آغوش

نحست ماکیان را خود شد مستطاع نهفت و باد داشن چنبه چنان باشند که ماریجر و کنند ناگه تراز قیر و قطران بود و هیچکس از مردم او بجای نمانده که او را متابعت کردند و با او طریق طاعت سپردند الا آنکه مجنون یا مجذوم و اگر نه ابرص گشتند و این علامات در دودمان ایشان بوراثت سیر کرد در کتب مناقب و مؤلفات معتبره بسند بعبد الملک بن کردوس میرسد و او از حاجب ابن زیاد روایت میکند که از قفای عبید الله زیاد بقصر دار الاماره درآمدم ناگاه آتشی نظاره کردم که برگونه‌های او زبانه میزند و همچنان از آستین او آتش بر چهره او میدود و در من بگریست و گفت این بدیدی گفتم بدیدم گفت پوشیده بدار در کتاب عقاب الاعمال بسند بعماره بن عمیر التمیمی پیوسته میشود میگوید دمی سر عبید الله بن زیاد و سرهای اصحاب او را حاضر کردند قال انتهیت الیهم والناس یقولون قد جائت قد جائت فجائت حیة تتخلل الرؤس حتی دخلت فی منخر عبید الله بن زیاد لعنة الله علیه ثم خرجت و دخلت فی المنخر الآخر ❋ گفت من نیز نظاره سرها حاضر شدم مردمان همی گفتند آمد چون نگران شدم ماری را دیدم که در خلال سرهای بریده از هر سوی بدانسوی شود چون بر فراز سر عبید الله زیاد رسید بمنخر او داخل شد آنگاه سر بیرون کرد و بمنخر دیگر رفت و همچنان در مناقب ابن شهرآشوب و کتاب ابن بطه و کتاب ترمذی و خصایص النطنزی واللفظ للاول عماره بن عمیر میگوید گاهی که سر عبید الله بن زیاد و اصحاب او را بجانب مسجد حمل دادند من نیز برفتم و دیدم مردم همیگفتند آمد آمد مار را نگریستم که با دید آمد و بسوراخ بینی عبید الله بن زیاد در رفت و از سوراخ دیگر بینی بیرون آمد دیگر باره مردم بانگ در دادند که آمد آمد تا سه کرت مرا شاهدت رفت که آن مار بدینگونه کار کرد و دیگر از سید مرتضی رضی الله عنه روایت کرده اند از خبری که نعمانی در کتاب غیبت از صادق آل محمد حدیث میکند قال علیه السلام اذا احتضر الکافر حضره رسول الله و علی و جبرئیل و ملک الموت فیدنو الیه علی فیقول یا رسول الله ان هذا کان یبغضنا اهل البیت فابغضه فیقول رسول الله یا جبرئیل ان هذا کان یبغض الله و رسوله و اهل بیت رسوله فابغضه فیقول جبرئیل لملک الموت ان هذا کان یبغض الله و رسوله و اهل بیته فابغضه و اعنف به فیدنو منه ملک الموت فیقول یا عبد الله اخذت فکاک رقبتک اخذت امان برائتک تمسکت بالعصمة الکبری فی دار الحیوة الدنیا فیقول و ما هی فیقول ولایة علی بن ابی طالب فیقول ما اعرفها و لا اعتقد بها فیقول له جبرئیل یا عدو الله و ما کنت تعتقد فیقول له جبرئیل ابشر یا عدو الله بسخط الله و عذابه فی النار اما ما کنت ترجو فقد فاتک و اما الذی کنت تخاف فقد نزل بک ثم یسل نفسه سلا عنیفا ثم یوکل بروحه مائة شیطان کلهم یبصق فی وجهه و یتأذی بریحه فاذا وضع فی قبره فتح له باب من ابواب النار یدخل الله من فوح ریحها و لهبها حضرت صادق علیه السلام میفرماید گاهی که مرگ کافر فراز آید و محتضر شود محمد مصطفی و علی مرتضی و جبرئیل امین و ملک الموت بر سر او حاضر شوند پس علی علیه السلام نزدیک شود و عرض کند یا رسول الله این مرد دشمن ما اهل بیت است او را دشمن دار رسول خدا با جبرئیل گوید این مرد دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت رسول خداست او را مبغوض دار آنگاه جبرئیل ملک الموت را فرماید این مرد دل آکنده از بغض خدا و بغض اهل بیت رسول خداست او را مبغوض دار و بروی سخت بگیر آنوقت ملک الموت با آن کافر نزدیک شود و میفرماید ای بنده خدا آیا خود داشتی فک رقبه تو را و امان برائت تو را آیا چنگ در عصمت کبری زدی در دار دنیا گفت چیست عصمت کبری فرمود ولایت علی بن ابیطالب گفت ولایت را ندانسته ام و بدان معتقد نیستم جبرئیل فرمود ای دشمن خدا پس با چه معتقد بودی بشارت باد ترا ای دشمن خدا بخشم خدا و عذاب خدا در آتش دانسته باش که بدانچه امید وصول داشتی از دست تو بیرون شد و از آنچه بیمناک بودی بر تو نازل گشت آنگاه او را بسلاسل بکشند و صد تن شیطان بر روح او میگمارد و همگان چهره

بر روی او می افکنند و از بوی او بستوه میشوند و گاهی که او را در قبر میگذارند گشاده میشود دری از ابواب جهنم بر روی او و داخل میکنند خداوند بوی جهنم و آتش جهنم را در قبر او ثم انه یؤتی بروحه الی جبال برهوت ثم انه یصیر فی المرکبات بعد ان یجری فی کل مسخ مسخوط علیه حتی یقوم قائمنا اهل البیت فیبعثه الله فیضرب عنقه و ذلک قوله ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل و الله لقد اتی بعمر بن سعد بعد ما قتل و انه لفی صورة قرد فی عنقه سلسلة فجعل یعرف اهل الدار فلا یعرفونه و الله لا یذهب الایام حتی یمسخ عدونا مسخا ظاهرا حتی ان الرجل منهم لیمسخ فی حیوته قردا او خنزیرا و من ورائهم عذاب غلیظ و من ورائهم جهنم و ساءت مصیرا آنگاه روح او را بکوهساران برهوت جای میدهند و در اجسام مختلفه مرکبات جنبش میفرمایند و با کمال سخط در هیکل هر مسخی سیر میدهند تا گاهی که خداوند تعالی قائم آل محمد را برانگیزد و او را گردن بزند آنگاه چنانکه خدای فرماید بانگ در دهند که ای پروردگار ما دو کرت ما را بمیرانیدی و دو کرت زنده گردانیدی و با جرم و جریرت خویش را بدانستیم آیا از این مضیق بلا ما را بکوی سلامت طریقی تواند بود اینوقت آنحضرت فرمود سوگند با خدای عمر بن سعد از آن پس که مقتول شود بصورت قرده برآید و گردنش در زیر سلسله بفرساید و او اهل دار را همی بشناسد و اهل دار او را ندانند قسم با خدای روزگار سپری نشود جز اینکه دشمنان ما مسخ شوند چندانکه بعضی از ایشان بین و آشکار بصورت بوزینه و خنزیر برآیند و ساخته عذاب عظیم و مذوقه نار جحیم گردند مکشوف باد که واجب نمیکند که روح او بطریق تناسخ در اجساد گوناگون سیر کند بلکه تواند شد که جسد عنصری و اگرنه جسد مثالی او متغیر شود و بصور گوناگون برآید در کتاب عقاب الاعمال محمد بن علی الحلبی از ابو عبد الله حدیث میکند قال ان آل ابی سفیان قتلوا الحسین بن علی فنزع الله ملکهم و قتل هشام زید بن علی فنزع الله ملکه و قتل الولید یحیی بن زید رحمه الله فنزع الله ملکه

در ذکر انشای مراثی و انشاد اشعار در مصائب حسین بن علی علیه السلام

ذکر ثواب مراثی در مصائب حسین علیه السلام

در امالی صدوق بسند با بی عماره المنشد منتهی میشود و او از ابی عبد الله علیه السلام حدیث میکند قال قال لی یا ابا عمارة انشدنی فی الحسین بن علی قال فانشدته فبکی قال فو الله ما زلت انشده و یبکی حتی سمعت البکاء من الدار فقال یا ابا عمارة من انشد فی الحسین بن علی علیهما السلام فابکی خمسین فله الجنة و من انشد فی الحسین شعرا فابکی ثلثین فله الجنة و من انشد فی الحسین شعرا فابکی عشرین فله الجنة و من انشد فی الحسین شعرا فابکی عشرة فله الجنة و من انشد فی الحسین شعرا فابکی واحدا فله الجنة و من انشد فی الحسین شعرا فبکی فله الجنة و من انشد فی الحسین شعرا فتباکی فله الجنة میگوید صادق آل محمد علیه السلام مرا فرمود ای ابو عماره شعری در مرثیه حسین علیه السلام انشاد کن چون آغاز مرثیه نمودم آنحضرت بگریست سوگند با خدای چندان بگریست که جدران خانه با گریه آنحضرت هم آواز گشت و بانگ گریه دار را اینک بشنیدم آنگاه فرمود ای ابا عماره کسی که انشاد کند از مراثی حسین و پنجاه تن را بگریاند از برای اوست بهشت خدای و کسی که قرائت کند مرثیه حسین را و سی تن را بگریاند بهشت بروی فرض افتد و کسی که مرثیه گوید و ده تن را بگریاند بهشت از برای اوست و کسی که انشاد شعری کند و یکتن را بگریاند در بهشت جای کند و کسی که شعری گوید و خویشتن بگرید جزای خویش بهشت یابد و کسی که در مرثیه حسین انشاد شعری کند و خویشتن را چون گریندگان وانماید هم بدان مباکی از سکنه بهشت گردد در کتاب ثواب الاعمال و کامل الزیاره نیز بدینگونه این حدیث مسطور است و دیگر در رجال کشی بسند بزید

فضیلت گریه بر حسین

شحام پیوسته میشود میگوید جماعتی از اهل کوفه در حضرت ابوعبدالله حاضر شدیم جعفر بن عفان بر آنحضرت در آمد و آنحضرت او را پیش خواند فقال یا جعفر قال لبیک جعلنی الله فداک قال بلغنی انک تقول الشعر فی الحسین و تجید فقال نعم جعلنی الله فداک قال قل فانشده فبکی و من حوله حتی صارت الدموع علی وجهه و لحیته ثم قال یا جعفر والله لقد شهدت ملائکة الله المقربون ههنا یسمعون قولک فی الحسین و لقد بکوا کما بکینا و اکثر و لقد اوجب الله تعالی لک یا جعفر فی ساعته الجنة باسرها و غفر الله لک فقال یا جعفر الا ازیدک قال نعم یا سیدی قال ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الا اوجب الله له الجنة و غفر له یعنی صادق آل محمد فرمود ای جعفر عرض کرد جان من فدای تو باد فرمان چیست فرمود بمن رسیده است که تو در مرثیه حسین انشاد شعر نیکو توانی کرد عرض کرد چنین است فرمود انشاد کن لاجرم آغاز قرائت مراثی کرد آنحضرت چندان بگریست که آب چشم مبارکش از چهره و لحیه در گذشت آنگاه فرمود ای جعفر فرشتگان خدای کلمات ترا اصغا نمودند و سخت بگریستند چنانکه ما میگریم بلکه افزون گریستند و خداوند در این ساعت بهشت را بر تو واجب گردانید و گناهان ترا یکسره معفو داشت آنگاه فرمود ای جعفر هیچ خواهی که این فضیلت را زیادت ازین باز گویم عرض کرد ای مولای من نیک روا باشد فرمود نیست کسی که شعری در مرثیه حسین گوید و بگرید و بگریاند الا آنکه خداوند بهشت را بروی واجب گرداند و گناهانش و را بجمله در گذراند و دیگر در کامل الزیاره از عبدالله بن غالب مروی است که گفت داخل شدم برابی عبدالله علیه السلام و ابتدا کردم بمراثی حسین علیه السلام چون سخن بقرائت این شعر رسید چون سخن بقرائت این شعر رسید

لبلیة تسقوا حسینا بمسقاة الثری غیر التراب

از پس پرده بانگ ناله و عویل برخاست و دیگر ابوهرون المکفوف میگوید در آمدم برابی عبدالله علیه السلام مرا فرمود انشاد شعری کن قرائت کردم فرمود چنان انشاد کن مرثیه را که گوئی بر سر قبر او نی اشعر یکشم

امرر علی جدث الحسین بکربلاء فقل لاعظمه الزکیه

آنحضرت سخت بگریست و من خاموش شدم فقال مر فمررت ثم قال زدنی زدنی پس من این شعر را انشاد کردم

یا مریم قومی فاندبی مولاک و علی الحسین فاسعدی بباکی

آنحضرت بگریست و ضجیج زنان از پس پرده بالا گرفت گاهی که بانگ گریه و ناله مرتفع شد قال لی یا ابا هرون من انشد فی الحسین فابکی عشرة ثم جعل ینقص واحدا واحدا حتی بلغ الواحد فقال من انشد فی الحسین فابکی واحدا فله الجنة ثم قال من ذکره فبکی فله الجنة فرمود ای ابا هرون کسی که شعری در مرثیه حسین گوید و ده تن را بگریاند آنگاه از اینعدد یک یک بکاست و فرمود اگر کسی انشاد شعری کند و یکتن را بگریاند بهشت بروی واجب گردد دیگر باره فرمود که کسی که یاد کند حسین را و بگرید پاداش آن در بهشت جای کند و هم در ثواب الاعمال از ابی هرون مکفوف مروی است میگوید ابوعبدالله علیه السلام مرا فرمان کرد که در مرثیه حسین علیه السلام شعری بعرض رسانم قال انشد کما ینشدون یعنی بالرقة فرمود شعر مراثی حسین را چنان با حزن و رقت انشاد کن که در مجالس سوگواری خود مرعی میدارید لاجرم ابتدا بقصیده دیگر کردم آنحضرت بهای های بگریست و از پس پرده بانگ ها های برخاست چون از قرائت مراثی فراغت جستم فرمود ای ابا هرون هر که شعری در مرثیه حسین بخواند و بگرید و ده تن را بگریاند بهشت بر او واجب گردد و ازین شمار یک یک بکاست تا گاهی که فرمود هر که یاد کند حسین را و از چشمش بمقدار بال مگسی سرشک بیرون شود ثواب آن با خداوند جل و علاست و بیرون جنت از برای او رضا نمیدهد و نیز در ثواب الاعمال از ابوعبدالله

علیه السلام مرویست قال من انشد فی الحسین بیتا من شعر فبکی و ابکی عشرة فله و لهم الجنة و من انشد فی الحسین بیتا فبکی و ابکی تسعة فله و لهم الجنة فلم یزل حتی قال و من انشد فی الحسین بیتا فبکی و اظنه قال او تباکی فله الجنة فرمود هر که شعری در سوگواری حسین گوید و بگرید و بگریاند ده تن را پاداش او و آن ده کس بهشت است و هر که بیتی گوید و بگرید و بگریاند نه کس را همچنان از برای او و آن نه کس بهشت است بدینگونه از شماره بکاست تا گاهی که فرمود هر که بیتی گوید و بگرید و اگر نه خویشتن را چون گریندگان باز نماید پاداش او جز بهشت نخواهد بود

ذکر اشعار شعرای عرب که در مرثیه حسین بن علی علیهما السلام انشاد نموده اند

در مجالس شیخ مفید و امالی طوسی بسند ابراهیم بن رجاء پیوسته میشود میفرماید اول کس که در شهادت حسین بن علی علیهما السلام مرثیه گفت از قبیله بنی سهم بن عوف بن غالب بن عقبة بن عمرو السهمی بود و هی هذه

اذا العین قرت فی الحیاة و انتم تخافون فی الدنیا فاظلم نورها
مررت علی قبر الحسین بکربلاء ففاض علیه من دموعی غزیرها
و ما زلت ارثیه و ابکی لشجوه و یسعد عینی دمعها و زفیرها
و بکیت من بعد الحسین عصائب اطافت به من جانبیها قبورها
سلام علی اهل القبور بکربلاء و قل لها منی سلام یزورها
سلام بآصال العشی و بالضحی تؤدیه نکباء الریاح و مورها
و لا برح الوفاد زوار قبره یفوح علیهم مسکها و عبیرها

در کتاب مثیر الاحزان بسند سلیمان بن قتیبة العدوی مولی بنی تیم پیوسته میشود که سه روز بعد از قتل حسین علیه السلام بکربلا عبور داد و بر مصارع شهداکران شد اسب خویش را باز داشت و این شعر بگفت

مررت علی ابیات آل محمد فلم ارها امثالها یوم حلت
الم تر ان الشمس اضحت مریضة لفقد الحسین و البلاد اقشعرت
و کانوا رجاء ثم اضحوا رزیة لقد عظمت تلک الرزایا و جلت
و تسألنا قیس فنعطی فقیرها و تقتلنا قیس اذا النعل زلت
و عند غنی قطرة من دمائنا سنطلبهم یوما بها حیث حلت
فلا یبعد الله الدیار و اهلها و ان اصبحت منهم برغمی تخلت
و ان قتیل الطف من آل هاشم اذل رقاب المسلمین فذلت
و قد اعولت تبکی النساء لفقده و انجمنا ناحت علیه و صلت

در بحار الانوار و عوالم از مرزبانی حدیث کرده اند که ابو الرمیح خزاعی بر فاطمه دختر حسین علیه السلام در آمد و انشاد این مرثیه فرمود

اجالت علی عینی سحائب عبرة فلم تصح بعد الدمع حتی ارمعلت
تبکی علی آل النبی محمد و ما اکثرت فی الدمع لا بل اقلت
اولئک قوم لم یشیموا سیوفهم و قد نکأت اعداءهم حین سلت

وَاِنَّ قَتِیلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هاشِمٍ　　اَذَلَّ رِقاباً مِنْ قُرَیْشٍ فَذَلَّتِ

فاطمه فرمود ای ابو ریح مصراع آخر را چنین قرائت مکن عرض کرد جان من فدای تو باد چگونه قرائت کنم فرمود بگو اَذَلَّ رِقابَ المُسْلِمِینَ فَذَلَّتِ عرض کرد از این پس چنین بدینگونه انشاد کنم و دیگر در کتاب عوالم از دعبل خزاعی مروی است میگوید در ایام عاشورا برسید مولای خود علی بن موسی الرضا علیه السلام در آمدم او را دیدم در میان اصحاب خود حزین و کئیب نشسته چون مرا دید اراده کرد فقال لی مَرْحَباً بِکَ یا دِعْبِلُ مَرْحَباً بِناصِرِنا بِیَدِهِ وَلِسانِهِ یعنی آنحضرت انصار خود را ترحیب و ترحب فرمود خواه بدست نصرت کنند و خواه بزبان آنگاه دعبل را نزدیک خویش جای جلوس فرمود فقال لی یا دِعْبِلُ اُحِبُّ اَنْ تُنْشِدَنِی شِعْراً فَاِنَّ هذِهِ الْاَیّامَ اَیّامُ حُزْنٍ کانَتْ عَلَیْنا اَهْلَ الْبَیْتِ وَاَیّامُ سُرُورٍ کانَتْ عَلی اَعْدائِنا خُصُوصاً بَنِی اُمَیَّةَ لَعَنَهُمُ اللّهُ یا دِعْبِلُ مَنْ بَکی وَاَبْکی عَلی مُصابِنا وَلَوْ کانَ واحِداً اَجْرُهُ عَلَی اللّهِ یا دِعْبِلُ مَنْ ذَرَفَتْ عَیْناهُ عَلی مُصابِنا وَبَکی لِما اَصابَنا مِنْ اَعْدائِنا حَشَرَهُ اللّهُ مَعَنا فِی زُمْرَتِنا یا دِعْبِلُ مَنْ بَکی عَلی مُصابِ جَدِّیَ الْحُسَیْنِ غَفَرَ اللّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ الْبَتَّةَ فرمود ای دعبل دوست دارم که انشاد شعری در مرثیه حسین کنی در این ایام که ایام حزن ما اهل بیت و ایام سرور دشمنان ما خاصه بنی امیه است ای دعبل کسی که بگرید و بگریاند در مصائب ما کمتر را اجرا او بر خداوندست ای دعبل کسی که بگرید چشمش در مصیبت و مصائبی که از اعدای ما بر ما فرود آمد خداوند برمی انگیزد او را با ما در زمره ما مبعوث میفرماید ای دعبل کسی که بگرید در مصائب جد من حسین البته خداوند گناهان او را معفو میدارد و او را می آمرزد چون این فقرات را بپایان آورد فرمان داد تا پرده بر کشیدند و اهل بیت خود را در پس پرده جای داد و قال یا دِعْبِلُ اِرْثِ الْحُسَیْنَ فَاَنْتَ ناصِرُنا وَمادِحُنا ما دُمْتَ حَیّاً فَلا تُقَصِّرْ عَنْ نَصْرِنا مَا اسْتَطَعْتَ فرمود ای دعبل مرثیه کن حسین را چه تو چندانکه زنده باشی ناصر و مادح مائی و هرگز تقصیر مکن از نصرت ما چندانکه توانا باشی اینوقت سرشک دعبل بر چهرگان سیلان یافت و این قصیده را انشاد فرمود

اَفاطِمُ لَوْ خِلْتِ الْحُسَیْنَ مُجَدَّلاً　　وَقَدْ ماتَ عَطْشاناً بِشَطِّ فُراتِ
اِذاً لَلَطَمْتِ الْخَدَّ فاطِمُ عِنْدَهُ　　وَاَجْرَیْتِ دَمْعَ الْعَیْنِ فِی الْوَجَناتِ
اَفاطِمُ قُومِی یَا ابْنَةَ الْخَیْرِ وَانْدُبِی　　نُجُومَ سَماواتٍ بِاَرْضِ فَلاةِ
قُبُورٌ بِکُوفانٍ وَاُخْری بِطَیْبَةٍ　　وَاُخْری بِفَخٍّ نالَها صَلَواتِی
قُبُورٌ بِبَطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ کَرْبَلا　　مُعَرَّسُهُمْ فِیها بِشَطِّ فُراتِ
تُوُفُّوا عِطاشاً بِالْعَراءِ فَلَیْتَنِی　　تُوُفِّیتُ فِیهِمْ قَبْلَ حِینِ وَفاتِی
اِلَی اللّهِ اَشْکُو لَوْعَةً عِنْدَ ذِکْرِهِمْ　　سَقَتْنِی بِکَأْسِ الثُّکْلِ وَالْفَظِعاتِ
اِذا فَخَرُوا یَوْماً اَتَوْا بِمُحَمَّدٍ　　وَجِبْرِیلَ وَالْقُرْآنِ وَالسُّوَراتِ
وَعَدُّوا عَلِیّاً ذَا الْمَناقِبِ وَالْعُلی　　وَفاطِمَةَ الزَّهْراءَ خَیْرَ بَناتِ
وَحَمْزَةَ وَالْعَبّاسَ ذَا الدِّینِ وَالتُّقی　　وَجَعْفَرَهَا الطَّیّارَ فِی الْحُجُباتِ
اُولئِکَ مَشْؤُمُونَ هِنْداً وَحَرْبَها　　سُمَیَّةَ مِنْ نَوْکی وَمِنْ قَذَراتِ
هُمُ مَنَعُوا الْآباءَ عَنْ اَخْذِ حَقِّهِمْ　　وَهُمْ تَرَکُوا الْاَبْناءَ رَهْنَ شَتاتِ
سَاَبْکِیهِمُ ما حَجَّ لِلّهِ راکِبٌ　　وَما ناحَ قُمْرِیٌّ عَلَی الشَّجَراتِ

فَیا عَیْنُ بَکِّیهِمْ وَجُودِی بِعَبْرَةٍ　　فَقَدْ آنَ لِلتَّسْکابِ وَالْهَمَلاتِ
بَناتُ زِیادٍ فِی الْقُصُورِ مَصُونَةٌ　　وَآلُ رَسُولِ اللّهِ مُنْهَتِکاتُ
وَآلُ زِیادٍ فِی الْحُصُونِ مَنِیعَةٌ　　وَآلُ رَسُولِ اللّهِ فِی الْفَلَواتِ
دِیارُ رَسُولِ اللّهِ اَصْبَحْنَ بَلْقَعاً　　وَآلُ زِیادٍ تَسْکُنُ الْحُجُراتِ
وَآلُ رَسُولِ اللّهِ نُحْفٌ جُسُومُهُمْ　　وَآلُ زِیادٍ غُلَّظُ الْقَصَراتِ
وَآلُ رَسُولِ اللّهِ تُدْمی نُحُورُهُمْ　　وَآلُ زِیادٍ رَبَّةُ الْحَجَلاتِ
وَآلُ رَسُولِ اللّهِ تُسْبی حَرِیمُهُمْ　　وَآلُ زِیادٍ آمِنُوا السَّرَباتِ
اِذا وُتِرُوا مَدُّوا اِلی واتِرِیهِمْ　　اَکُفّاً عَنِ الْاَوْتارِ مُنْقَبِضاتِ
سَاَبْکِیهِمُ ما ذَرَّ فِی الْاَرْضِ شارِقٌ　　وَنادی مُنادِی الْخَیْرِ بِالصَّلَواتِ
وَما طَلَعَتْ شَمْسٌ وَحانَ غُرُوبُها　　وَبِاللَّیْلِ اَبْکِیهِمْ وَبِالْغَدَواتِ

و نیز دعبل خزاعی در مرثیه حسین علیه السلام گوید

اَاُسْبِلُ دَمْعَ الْعَیْنِ بِالْعَبَراتِ　　وَبِتُّ تُقاسِی شِدَّةَ الزَّفَراتِ
وَتَبْکِی لِآثارٍ لِآلِ مُحَمَّدٍ　　فَقَدْ ضاقَ مِنْکَ الصَّدْرُ بِالْحَسَراتِ
اَلا فَابْکِهِمْ حَقّاً وَبُلْ عَلَیْهِمُ　　عُیُوناً لِرَیْبِ الدَّهْرِ مُنْسَکِباتِ
فَلا تَنْسَ فِی یَوْمِ الطُّفُوفِ مُصابَهُمْ　　وَداهِیَةً مِنْ اَعْظَمِ النَّکَباتِ
سَقَی اللّهُ اَجْداثاً عَلی اَرْضِ کَرْبَلا　　مَرابِیعَ اَمْطارٍ مِنَ الْمُزْناتِ
وَصَلّی عَلی رُوحِ الْحُسَیْنِ حَبِیبِهِ　　قَتِیلاً لَدی النَّهْرَیْنِ بِالْفَلَواتِ
قَتِیلاً بِلا جُرْمٍ فُجِعْنا بِفَقْدِهِ　　فَرِیداً یُنادِی اَیْنَ اَیْنَ حُماتِی
اَنَا الظّامِئُ الْعَطْشانُ فِی اَرْضِ غُرْبَةٍ　　قَتِیلاً وَمَظْلُوماً بِغَیْرِ تِراتِ
وَقَدْ رَفَعُوا رَأْسَ الْحُسَیْنِ عَلَی الْقَنا　　وَساقُوا نِساءً وُلَّهاً خَفِراتِ
فَقُلْ لِابْنِ سَعْدٍ عَذَّبَ اللّهُ رُوحَهُ　　سَتَلْقی عَذابَ النّارِ بِاللَّعَناتِ
سَاَقْنُتُ طُولَ الدَّهْرِ ما هَبَّتِ الصَّبا　　وَاَقْنُتُ بِالْآصالِ وَالْغَدَواتِ
عَلی مَعْشَرٍ ضَلُّوا جَمِیعاً وَضَیَّعُوا　　مَقالَ رَسُولِ اللّهِ بِالشُّبُهاتِ

و همچنان دعبل خزاعی گوید

یا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسَیْناً عَنْوَةً　　لَمْ تَرْعَ حَقَّ اللّهِ فِیهِ فَتَهْتَدِی
قَتَلُوهُ یَوْمَ الطَّفِّ طَعْناً بِالْقَنا　　وَبِکُلِّ اَبْیَضَ صارِمٍ وَمُهَنَّدِ
وَلَطالَما ناداهُمُ بِکَلامِهِ　　جَدِّی النَّبِیُّ خَصِیمُکُمْ فِی الْمَشْهَدِ
جَدِّی النَّبِیُّ اَبِی عَلِیٌّ فَاعْلَمُوا　　وَالْفَخْرُ فاطِمَةُ الزَّکِیَّةُ مَحْتِدِی
یا قَوْمُ اِنَّ الْماءَ یَشْرَبُهُ الْوَری　　وَلَقَدْ ظَمِئْتُ وَقَلَّ مِنْهُ تَجَلُّدِی

قد شفنی عطشی و اقلقنی الذی ... الفاه من ثقل الحدید المؤبد
قالوا له هذا علیک محرّم ... هذا مباح للغبی و المرشد
فاتاه سهم من ید مشؤمه ... من قوس ملعون خبیث المولد
یا عین جودی بالدموع و جددی ... و ابکی الحسین السید ابن السید

و دیگر ابن شهر اشوب در کتاب مناقب این شعر از دعبل روایت میکند

هلا بکیت علی الحسین و اهله ... هلا بکیت لمن بکاه محمد
فلقد بکته فی السماء ملائک ... زهر کرام راکعون و سجّد
لم یحفظوا حب النبی محمد ... اذ جرعوه حرارة لا تبرد
قتلوا الحسین فاثکلوه بسبطه ... فالثکل من بعد الحسین مبدّد
هذا حسین بالسیوف مبضّع ... متزمّل بدمائه مستشهد
عار بلا ثوب صریع فی الثری ... بین الحوافر و السنابک یقصد
کیف القرار و فی السبایا زینب ... تدعو بفرط حرارة یا احمد
یا جدّ ان الکلب یشرب آمنا ... ریّا و نحن عن الفرات نطرّد
یا جدّ من ثکلی له و مصیبتی ... و لما اعاینه اقوم و اقعد

و نیز دعبل خزاعی گوید

جاؤا من الشام المشوم اهلها ... للشوم یقدم جندهم ابلیس
لعنوا و قد لعنوا بقتل امامهم ... ترکوه و هو مبضّع مخموس
و سبوا فوا حزنی بنات محمد ... عبری حواسر ما لهن لبوس
تبّاً لکم یا ویلکم ارضیتم ... بالنار ذل هنالک المحبوس
بعتم بدنیا غیرکم جهلاً بکم ... عزّ الحیوة و انه لنفیس
اخربها من بیعة امویة ... لعنت و حظ البائعین خسیس
بؤساً لمن بایعتم و کانّنی ... بامامکم وسط الجحیم حبیس
یا آل احمد ما لقیتم بعده ... من عصبة هم فی القیاس مجوس
کم عبرة فاضت لکم و تقطعت ... یوم الطفوف علی الحسین نفوس
صبراً موالینا فسوف یدیلکم ... یوماً علی آل اللعین عبوس
ما زلت متبعاً لکم و لامرکم ... و علیه نفسی ما حییت اسوس

در بحار الانوار این اشعار را از حضرت زینب خیر فاطمه روایت میکند

تمسّک بالکتاب و من تلاه ... فاهل البیت هم اهل الکتاب
بهم نزل الکتاب و هم تلوه ... و هم کانوا الهداة الی الصواب

امامی وحّد الرحمن طفلاً ... و آمن قبل تشدید الخطاب
علیّ کان صدّیق البرایا ... علیّ کان فاروق العذاب
شفیعی فی القیمة عند ربی ... نبیّی و الوصی ابو تراب
و فاطمة البتول و سیّدا من ... یخلّد فی الجنان مع الشباب
علی الطف السلام و ساکنیه ... و روح الله فی تلک القباب
نفوس قدّست فی الارض قدماً ... و قد خلصت من النطف العذاب
مضاجع فتیة عبدوا فناموا ... هجوداً فی الفدافد و الشعاب
علتهم فی مضاجعهم کعاب ... باوراق منعمة رطاب
و صیّرت القبور لهم قصوراً ... مناخاً ذات افنیة رحاب
لئن واراهم اطباق ارض ... کما اغمدت سیفاً فی قراب
کانّما بالذا جاسوا رواض ... و آساد اذا رکبوا عضاب
لقد کانوا البحار لمن اتاهم ... من العافین و الهلکی السغاب
فقد نقلوا الی جنات عدن ... و قد عیضوا النعیم من العقاب
بنات محمد اضحت سبایا ... یسقن مع الاساری و النهاب
مغبّرة الذیول مکشّفات ... کسبی الروم دامیة الکعاب
لئن ابرزن کرهاً من حجاب ... فهن من التعفف فی الحجاب
ایبخل فی الفرات علی الحسین ... و قد اضحی مباحاً للکلاب
فلی قلب علیه ذو التهاب ... و لی جفن علیه ذو انسکاب

در کتاب بحار الانوار و کتاب عوالم مسطور است که هنگام ورود اهل بیت بشام زینب علیها السلام این مرثیه را انشاد فرمود

اما شجاک یا سکن ... قتل الحسین و الحسن ... ظمآن من طول الحزن ... و کل وعد نا هلک
یقوم یا قوم ابی ... علی البر الوصی ... و فاطم ابنت النبی ... لما التقی و النائل
منوا علی ابن المصطفی ... بنزبرة یحیی بها ... اطفالنا من الظما ... حبّ الفرات سائل
قالوا له لا ماء لا ... الا السیوف و القنا ... فانزل بحکم الادعیا ... فقال بل افاضل
حتی اتاه مشقص ... رماه و غدا ابرص ... من سقر لا یخلص ... رجس دعی و اغل
فهللوا بجثله ... و اغتصبوا الفتله ... و موته فی نضله ... تدا فهم المناصل
و عفروا جبینه ... و خضبوا عثنونه ... بالدم یا معینه ... ما انت عنه غافل
و هتکوا حریمه ... و ذبحوا فطیمه ... و اتروا کلثومه ... و سیقت الحلائل
یبکین بالسنائف ... بضجة المواقف ... و ادمع ذوارف ... عقولها ذواهل
یقلن یا محمد ... یا جدنا یا احمد ... قد اسرتنا الاعبد ... و کلنا ثواکل

يُهدى سبايا كربلاء … الى الشام والبلاء … قد اثقلن بالدماء … لبني الهدى ناعلك
الى يزيد الطاغيه … معدن كل داهيه … من نحو باب الجابيه … فجاحد وحائك
حتى دنى بدا الدجى … رأس الامام المرتجى … بين يدي شر الورى … ذاك اللعين الفائك
يظل في بنانه … تضيب خيزرانه … ينكت في اسنانه … قطعت الانامل
انامل لجاحد … وحافد مراصد … مكابد معاند … في صدره غوائل
طوائل بدريه … غوائل كفريه … شوهاء جاهليه … دلت لها الافاضل
فيا عيوني اسكبي … على بني بنت النبي … بفيض دمع ناضب … كذاك يبكي العاقل

این اشعار را در مرثیهٔ حسین علیه السلام ابن شهرآشوب از شافعی روایت میکند

تأوّه قلبي والفؤاد كئيب … وارّق نومي والسهاد عجيب
ومما نفى جسمي وشيّب لمّتي … تصاريف ايام لهن خطوب
فمن مبلغ عني الحسين رسالة … وان كرهتها انفس وقلوب
ذبيح بلا جرم كأن قميصه … صبيغ بماء الارجوان خضيب
فللسيف اعوال وللرمح رنّة … وللخيل من بعد الصهيل نحيب
تزلزلت الدنيا لآل محمد … وكادت لهم صمّ الجبال تذوب
وغارت نجوم واقشعرت كواكب … وهتّك استار وشق جيوب
يصلّى على المبعوث من آل هاشم … ويغزى بنوه ان ذا لعجيب
لئن كان ذنبي حب آل محمد … فذلك ذنب لست عنه اتوب
هم شفعائي يوم حشري وموقفي … اذا ما بدت للناظرين خطوب

و دیگر فاضل مجلسی و صاحب عوالم از کافی الکفاة صاحب بن اسمعیل بن عباد اشعار این مراثی را روایت میکند

يا اهل عترة احمد لولاك … لم يك احمد المبعوث ذا اعقاب
ردّت عليك الشمس وهي فضيلة … بهرت فلم تستر بكف نقاب
لم املك الايام وتر نواصب … عادتك فهي مباشر الاسلاب
عوملت يا تلو النبي وصنوه … بأوابد جاءت بكل عجاب
قد لقبوك ابا تراب بعدما … باعوا شريعتهم بكف تراب
اتتك في لعنى امية بعدما … كفرت على الاحرار والاطناب
قتلوا الحسين فيالعولي بعده … ولطول حزني او اشيب الماني
فسبوا بنات محمد فكانما … طلبوا ذحول الفتح والاحزاب
دفعا نفعي يوم القيامة غبنه … والنار با لحشر بسوء عذاب

این اشعار را سید مرتضی رضی الله عنه در مرثیهٔ حسین علیه السلام میفرماید

خليلي من شهر المحرم غالني … مصاب له عيناي اسبلتا دما
وذلك رقاب المسلمين لاجله … وهدّ قوى الاسلام قسرا وهدّما
ومثّل لي يوم الحسين بن فاطم … غريب بناطي بنو ابتكي الظما
وقد احدقت خيل الضلال بركبه … يجد ناصرا يحمي كرمنهم حما
فلما رأى ان لا مناص من الردى … تدرّع درعا للوغا وتحزّما
وصال بجيش المارقين مشمّرا … وتحسبه بالقوم سرحا وضيغما
يفلّق هامات الكماة بصارم … اذا ما رأته الموت في الروع احجما
فلله موتور تراه لما به … من السيف امضى بل من الليث اقحما
الى ان هوى فوق الثرى عن جواده … بسهم لخولي لا اصبحي به دما
كأني بهم والصافنات عواكف … عليه وشمر فوقه قد تحكما
ونادت به لما رأته مجدلا … ابي كنت ملجانا اذا الخطب ابهما
كأني بها يومي اليها بطرفه … ثلاثا كذا لم يستطع ان يكلما
كأن بشمر قد علاه بظلمه … وحكّم في نحر الحسين محذّما
دعت زينب عمّا ما بدا للذي … واضحى وجه الدين اجدع مظلما
فلما رأت وجه الحسين مترّبا … دهين المنايا شيبة قد تعندما
اكبّت عليه تلثم الخد حاسرا … وتدعو ابا ها والنبي لتكرما
فيا لك من رزء عظيم مصابه … بكته الورى والطير والانعام والسما

سید رضی رضی الله عنه در مرثیهٔ حسین علیه السلام فرماید

كربلا لا زلت كربا وبلا … ما لقي عندك آل المصطفى
كم على تربك لما صرعوا … من دم سال ومن دمع جرى
وضيوف لفلاة قفرة … نزلوا فيها على غير قرى
لم يذوقوا الماء حتى اجتمعوا … بحدى السيف على ورد الردى
تكسف الشمس شموسا منهم … لا تدانيها علوا وضيا
وتنوش الوحش من اجسادهم … ارجل السبق وايمان الندى
ووجوها كالمصابيح فمن … قمر غاب ومن نجم هوى
غيّرتهن الليالي وغدا … جائر الحكم عليهن البلى
يا رسول الله لو عاينتهم … وهم ما بين قتل وسبا
من رميض يمنع الظل ومن … عاطش يسقى انابيب القنا
ومسوق عاثر يسعى به … خلف محمول على غير وطا

جزروا جزر الاضاحي نسله … ثم ساقوا اهله سوق الاما
قتلوه بعد علم منهم … انه خامس اصحاب الكسا
ميت تبكي له فاطمة … وابوها وعلي ذو العلى
ليس هذا لرسول الله يا … امة الطغيان والبغي جزا
يا قتيلا قوض الدهر به … عمد الدين واعلام الهدى
لو رسول الله يحيى بعده … قعد اليوم عليه للعزا
يا جبال المجد عزا وعلا … وبدور الارض نورا وسنا
لا ارى حزنكم ينسى ولا … رزؤكم يسلى وان طال المدى

و نیز سید رضی رضی الله عنه فرماید

شغل العيون عن الدنيا بكاؤها … لبكاء فاطمة على اولادها
لم يخلفوها في الشهيد وقد رأى … دفع الفرات يذاد عن وراده
اترى درت ان الحسين طريدة … لقنا بني الطرداء عند ولادها
كانت مآتم بالعراق تعدها … اموية بالشام من اعيادها
ما راقبت غضب النبي وقد غدا … زرع النبي مظنة لحصادها
جعلت رسول الله من خصمائها … فلبئس ما ادخرت ليوم معادها
نسل النبي على صعاب مطيها … ودم الحسين على رؤوس صعادها
والهفتاه لعصبة علوية … تبعت امية بعد ذل قيادها
جعلت عرانها الذليل في انافها … وعلا لطوسم الضيم في اجيادها
واستاثرت بالامر عن غيابها … وقضت بما شاءت على اشهادها
ان قوضت تلك القباب فانما … خرت عماد الدين قبل عمادها
يروي مناقب فضلها اعداؤها … ابدا وتسندها الى اضدادها
يا فرقة ضاعت دماء محمد … وبنيه بين يزيدها وزيادها
صفدات مال الله ملء اكفها … واكف آل الله في اصفادها
ضربوا بسيف محمد ابناءه … ضرب الغرائب عدن بعد ذيادها
طلبت تراث الجاهلية عندها … وشفت قديم الغل من احقادها
زعمت بان الدين سوغ قتلها … اوليس هذا الدين عن اجدادها
ان الخلافة اصبحت مزوية … عن شعبها ببياضها وسوادها
طمست منابرها رجال امية … تنزو ذئابهم على اعوادها
هي صفوة الله التي اوحى لها … وقضى اوامره الى امجادها

يا يوم

يا يوم عاشوراء كم لك لوعة … تترقص الاحشاء من ايقادها
ما عدت الا عاد قلبي غلة … حرا ولو بالغت في ابرادها

و هم از سید رضی است

وخر للموت لا كف تقلبه … الا بوطئ من الجرد المحاضير
ظمآن يسلى نجيع الموت غلته … عن بارد من عباب الماء مقرور
كأن بيض المواضي وهي تنهبه … نار تحكم في جسم من النور
لله ملقى على الرمضاء غص به … فم الردى بعد اقدام وتشمير
تحنو عليه الربى ظلا وتستره … عن النواظر اذيال الاعاصير
تهابه الوحش ان تدنو لمصرعه … وقد اقام ثلاثا غير مقبور
والنقع يسحب من اذياله ولها … على الغزالة جيبا غير مزرور
وكل يوم لآل المصطفى قمر … يهوي بوقع العوالي والمباتير
وكل يوم لهم بيضاء صافية … يشوبها الدهر من رنق وتكدير
يا جد لا زال لي هم يحرضني … على الدموع ووجد غير مقهور
ان السلو لمحظور على كبدي … وما السلو على قلبي بمحظور

سید محمد مهدی طباطبا ملقب به بحر العلوم در مرثیه حسین فرماید

الله اكبر ماذا الحادث الجلل … فقد تزلزل سهل الارض والجبل
ما هذه الزفرات الصاعدات اسى … كأنها عن لهيب القلب تشتعل
ما للعيون عيون الدمع جارية … منها تخد خدودا وهي تنهمل
كأن نفخة صور الحشر قد فجأت … فالناس سكرى ولا سكر ولا ثمل
قد هل عاشور او غم الهلال … كأنما هو من شؤم به زحل
فأمست فيها امة اهل البيت وانكسرت … سفن النجاة وفيها العلم والعمل
وارتجت الارض والسبع الشداد وقد … اصاب اهل السماوات العلى الوجل
واهتز من دهش عرش الجليل بلى … لا والله ما سكنه اقوى به الميل
جل الاله فليس الحزن بالغه … لكن تعاما حواه حزنه جلل

و نیز سید بحر العلوم گوید

هذا مصاب الذي جبريل خادمه … ناغاه في المهد اذ نيطت تمائمه
هذا مصاب الشهيد المستضام ومن … فوق السماوات قد قامت مآتمه
سبط النبي ابو الاطهار من ولده … الكرار مولى اقام الدين صارمه
صنو الزكي حبيب قلب النبي له … افديه من لثم فيها من مباسمه

مظهر

مطهر لم تغش الريب ساحته … وكيف تغشى من الرحمن عاصمه
لله طهر تولى الله عصمته … اردى بهم وحش عطشان جرائمه
لله مجد سمى الافلاك رفعته … ماذا العلى قل لما مادت دعائمه
ضيف الكرام بارض ردها شرع … قضى بها وهو ظامي القلب حائمه
لهفي على الال صرعى في الطفوف فيا … غير العليل بذاك اليوم سالمه
حزن طويل ابى ان ينجلي ابدا … حتى يقوم بامر الله قائمه

و هم سید بحر العلوم گوید

كيف السلو ونار القلب تلتهب … والعين خلف عذاها دمعها سرب
لا صبر في فادح عمت رزيته … حتى اعترى الكل عنه الحزن والكرب
الفى المصاب على الاسلام كلكله … فكل منتسب للدين مكتئب
كيف العزاء وجثمان الحسين على … الرمضاء فانحج بالترب ترب
والراس فهداء من عال يطاف به … ويقرع السن منه شامت طرب

قائل این مرثیه را فاضل مجلسی نسبت بمردی از تابعین صحابه میدهد

يا حسين بن علي يا قتيل ابن زياد … يا حسين بن علي يا صريعا في الوهاد
لو رات فاطم تبكي بدموع كالغوادي … لو رات فاطم ناحت نوح ورقاء
ولقامت وهي ولهاء وتبكي وتنادي … ولدي سبطي قتيل بالنمير الصادي
اه من شمر بغي كافر وابن زياد … لعن الله يزيدا وابن حرب ابن عاد
هم اعادي لرسول الله ابناء اعادي … ولهم عاجل خزي وعذاب في التنادي
وبها في الجحيم انها شر مهاد

خالد بن معدان در مرثیه حسین بن علی علیه السلام گوید

جاؤا براسك يا ابن بنت محمد … مترملا بدمائه ترميلا
قتلوك عطشانا ولم يترقبوا … في قتلك التنزيل والتاويلا
وكانما بك يا ابن بنت محمد … قتلوا جهارا عامدين رسولا
ويكبرون بان قتلت وانما … قتلوا بك التكبير والتهليلا

و فاضل مجلسی این مرثیه را از سوسی روایت کرده‌اند

لهفي على السبط وما ناله … قد مات عطشانا بكرب الظما
لهفي لمن نكس عن سرجه … ليس من الناس له من حما
لهفي على بدر الهدى اذ علا … في نحره نحكيه بدر الدجى
لهفي على النسوة اذ برزت … تساق سوقا بالعنا والجفا

لهفي

لهفي على تلك الوجوه التي … ابرزن بعد الصون بين الملا
لهفي على ذاك العذار الذي … علاه بالطف تراب العرا
لهفي على ذاك الفواد الذي … افناه بالطف سيوف العدى

و نیز او راست

كم دموع تمزجنه بدماء … سكبتها العيون في كربلاء
لست انساه في الطفوف غريبا … مفردا بين صحبه بالعراء
وكاني به وقد خر في الترب صريعا مخضبا بالدماء
وكاني به وقد لحظ النسوان يهتكن مثل هتك الاماء

و موسوی هم گوید

جودي على الحسين يا عين بانهمار … جودي على الغريب اذ البحار لا نجاد
جودي على النساء مع الصبية الضعاف … جودي على القتيل مطروح في القفار
الا يا بني الرسول لقد الاصطبار … الا يا بني الرسول خلت منكم الديار
الا يا بني الرسول فلا قر لي قرار

و نیز او گوید

لا عذر للشيعي يرقي دمعه … ودم الحسين بكربلاء اريقا
يا يوم عاشورا لقد خلفتني … ما عشت في بحر الهموم غريقا
فيك استبيح حريم ال محمد … وتمزقت اسبابهم تمزيقا
ءاذوق ري الماء وابن محمد … لم يرو حتى للمنون اذيقا

و نیز او راست

لو كل جفني بالسهاد … مذ عرس الحزن في فوادي
ناع نعانا بالطفوف بدرا … اكرم به رائحا وغادي
نعى حسينا فدته روحي … لما احاطت به الاعادي
في فتية ساعدوا وواسوا … وجاهدوا اعظم الجهاد
حتى تفانوا وظل فردا … وتكنوه عن الجواد
وجاءتهم اليه حتى … جرعه الموت وهو صادي
وركب الراس في سنان … كالبدر يجلو دجى السواد
واحملوا اهله سبايا … على مطايا بلا مهاد

و هم سوسی راست

ءانسى حسينا بالطفوف مجدلا … ومن حوله الاطهار كالانجم الزهر

وا لهفي حسيناً يوم سير برأسه   على الرمح مثل البدر في ليلة البدر
وا لهفي اللسبايا بنات محمد   لهتكن من بعد الصيانة والخدر

ابو الفرج بن جوزی فرماید

احسين والمبعوث جدك بالهدى   قسماً يكون الحق فيه مسائلي
لو كنت شاهد كربلا لبذلت في   تنفيس كربك جهد بذل الباذل
وسقيت حد السيف من اعدائكم   عللاً وحد السمهري الذابل
لكنني اخرت عنك بشقوتي   فبلابلي بين الغري وبابل
اذ لم افز بالنصر من اعدائكم   فاقل من حزن ودمع سائل

و نیز او راست

يا مصدري بالهيب الحشا   اتهدد ركني يا اخي والقوا
كنت اخي ركني ولم يولني   ذخراً ولا ركن ولا ملتجا

و نیز ابن جوزی راست

وكنت ارجوك فقد خابني   ما كنت ارجوه فخاب الرجا
يا ابن امي لو ترى ملتني   رأيت مني ما تبرّ العدا
حل باعدائك ما حل بي   من الم السير وذل السبا
ويا شفيعي آنا افديك من   يومك هذا واكون الفدا
ولا هنا في العيش يا سيدي   ما عشت من بعدك او ادفنا

و هم او راست

يا من رأى حسيناً ثاوي لدى الفرات   والرأس منه عال في ذروة القنا
وزينب تنادي قد قتلوا حماتي   يا جدّ لو ترانا اسرى مهتكات

صاحب عوالم میگوید در بعضی از مؤلفات اصحاب این مرثیه از شیخ علی بن عیسی مسطور است

لمّا رأيت ربعاً للاحبة قد خلا   وعفا وغيره الجديد وامحلا
كلا ولا كلفت صحبي وقفة   في الدار ان لم اشف صباً غللا
ومطارح النادي وغزلان النقا   والجزع لم احفل لها متغزلا
وبواكر الاظعان لم اسكب لها   دمعاً لا خل نائي وترحلا
لكن بكيت لفاطم ولنعيها   فدكاً وقد ابت الخؤون الاولا
اذ طالبته بارثها فروى لها   خبراً نبا في الحكم المنزلا
لهفي لها وجفونها قرحى وقد   حملت من الاحزان عبئاً مثقلا
وقلاعنت منفية وجميعها   متطيراً ابكائها مستثقلا

تخفى تفجعها وتخفض صوتها   وتظل نادبة اباها المرسلا
تبكي على تكدير دهر ما صفا   من بعده وقرين عيش ملحلا
لما انها اذا اقبلت في نسوة   من قومها تروي مذامعها الملا
وتنفست صعداً ونادت ابهما   الانصار يا اهل الحماية والكلا
اترون ما تحب الرجال وانتم   انصارنا وحماتنا ان نخذلا
ما لي وما لدعي تيم اذ دعى   ارثي وضل مكذباً ومبدلا
اعليه قد نزل الكتاب مبيناً   حكم الفرائض ام علينا نزّلا
ام خصه المبعوث منه بعلم ما   اخفاه عنا كي نضل ونجهلا
ام انزلت آي تمنعني ارثه   قد كان يخفيها النبي اذا تلا
ام كان في حكم النبي وشرعه   نقص فتممه الغوي وكملا
ام كان ذو بني عمر دين ابي فلا   ميراث لي منه ولم يولني ولا
قوموا بنصري انها لغنيمة   لمن اغتدى لي ناصراً متكفلا
واستعطفوه وخوفوه واشهدوا   ذلي له وجفاه لي بين الملا
ان لج في تخطي فقد عبد الرضا   من ذي الجلال وللعقاب تعجلا
او دام في طغيانه فغدا فتنى   لنا على مر الزمان مطولا
اين المودة والقرابة يا ذوي   الايمان ما هذا القطيعة والقلى
افهل عسيتم ان توليتم   بان تمضوا على سنن الجبابرة الاولى
وتنكبوا نهج السبيل بقطع ما   امر الاله عباده ان توصلا
ولقد ازالكم الهوى واحلكم   دار البوار من الجحيم وادخلا
ولسوف يعقب ظلمكم ان تركوا   والدهر مضطهد الطفوف مجدلا
وفي فتية مثل البدور كواملاً   عرض الحياة بها فاضحت افلا
والقوم من خلل الحدود حزينه   والقوم قد نزلت لهم غمر البلا
ويروعني نقط القنا بجسومهم   وكسوني شكل السيوف على الطلى
فاقبل النحر الخضيب وامسح   الوجه الترب خضيباً ومرملا
ويقوم سيدنا النبي ودهطه   ملهفاً متاسفاً متململا ❁
فيرى الغريب المستضام النازح   الاوطان ملقى في الثرى ما غسلا
وتقوم اسية وتأتي مريم   يبكين من كرب بعرصة كربلا
ويطفن حولي نادبات الجن اشـ   فاقاً على نفضن دمعاً مسبلا
وتضج املاك السماء لعبرتي   وتعج بالشكوى الى رب العلى

وارى بناتي يشتكين حواسراً — نهب المعاجر والهات ثكالا
وارى امام العصر بعد ابيه في — صفد الحديد مغللاً ومكبلا
وارى كريم مؤملي في ذابل — كالبدر في ظلم الدياجي يجتلي
يهدى الى الرجس اللعين فيشتفي — منه فؤاد بالحقود قد امتلا
ويظل يقرع منه ثغراً طالما — قدماً يرشفه النبي وقبلا
ومضلل اضحى يوطئ عذره — ويقول وهو من البصيرة قد خلا
لو لم يحرم احمد ميراثه — لم يمنعوه اهله وتاولا
فاجبته احسن بقلبك ام قذى — في العين منك عداك نشر الجلا
اوليس اعطاها ابن خطاب النحي — درة الرضا منتقباً متنصلا
اتراه حلل ما اراه محرماً — ام ذا التحريم ما اراه محللا
انا كنا نصوي لمهامه عيسه — طي الرداء وتجوب اجواز الفلا
عرج بما كنا في الغريه مبلغاً — شوقي وناد بها الامام الافضلا
ومن العجيب تشوقي لمزار من — لم تتخذ الا فؤادي منزلا
فاحلل وقل يا خير من وطئ الثرى — واعزهم جاراً واعذب منهلا
لو شئت قدت بنصر بضعة احمد — الهادي بعقد عزيمة لن تحللا
وردمت اعداء الرسول بحجة — من حد سيفك حرها لا يصطلى
لكن صبرت لان تقام عليهم — حجج الاله ولن ترى ان تعجلا
كيلا يقولوا ان عجلت عليهم — كنا نراجع امرنا لو امهلا
مولاي يا جنب الاله وعينه — يا ذا المناقب والمراتب والعلا
احيا لك العظم الرميم ورد لك — الشمس المنيرة والدجى قد اسبلا
وخضوعها لك في الخطاب وقولها — يا قادراً يا قاهراً يا اولا
وكلام اصحاب الرقيم وردهم — مثل السلام وما اشار وما علا
وحديث سلمان ونصرة علي — اسد الفرات وعلم ما قد اشكلا
لا تنفر ذوي النهى ويقل من — ان يرتضي ويجل من ان يذهلا
اخذ الاله لك العهود على الورى — في الذر لما ان براها ابتلا
في يوم قال لهم الست بربكم — وعلي مولاكم معاً قالوا بلى
فما يوردني من حياض ممالق — ويثربني العذب الرحيق السلسلا
ومن استجار لذمن نبي مرسل — ودعى بحقك ضارعاً متوسلا
لو قلت انك رب كل فضيلة — ما كنت فيما قلته متنحلا

او يجتبي يا الخطر الذي اعطاك رب العرش كادوني وقالوا قد غلا
فاليك من تقصير عبدك عذره — فكثير ما الحي يراه مقللا
بل كيف يبلغ كنه وصفك قائل — والله في تعليلك اتانع منقولا
وفضائل القرآن فيك تنزلت — وبك اغتدى متحلياً متجملا
فاستجلها بكراً فانت مليكها — وعلى سواك تحرم من ان تجتلى
ولئن بقيت لانتقمن قد اعدا — تبنيه توضعها النظام الاولا
شهد الاله بانني متبرء — من حبتر ومن الدلام ونعثلا
وبراءة الخلفي من غصب الحنا — تبنى على ان البراءة اصل الولا

در منتخب طریحی و کتاب عوالم این قصیده را در مرثیه حسین علیه السلام نسبت با بن حماد داده اند

اهجرت يا ذات الجمال دلالا — وجعلت جسمي للصدود وخلالا
وسقيتني كأس الفراق مرارة — ومنعت عذب رضابك السلسالا
اسفاً كما منع الحسين بكربلا — ماء الفرات واوسعوه جدالا
وسقوه اطراف الاسنة والقنا — ويزيد يشرب في القصور زلالا
لهفي لمولاي الحسين بكربلا — ملقى طريحاً بالدماء رمالا
واحسرتا كم يستجيب بجده — والشمر منه يقطع الاوصالا
ويقول يا جداه ليتك حاضر — فتراك تمنع دوننا الانذالا
ويقول للشمر اللعين وقد علا — صدراً يربى في تقى ودلالا
يا شمر تقتلني بغير جنايه — حقاً ستجزى في الجحيم نكالا
واحتز بالعضب المهند راسه — ظلماً وهز براسه العسالا
وعلا به فوق السنان وكبروا — لله جل جلاله وتعالى
فاهتزت السبع الطباق واظلمت — وتزلزلت لمصابه زلزالا
وبكين املاك السماء وامطرت — اسفاً لمصرعه دماً فدسالا
يا ويلكم اتكبرون لفقد من — قتلوا به التكبير والتهليلا
تركوه شلواً في الفلاة وصيروا — للخيل في جسد الحسين مجالا
ولقد عجبت من الاله وحلمه — في الحال جل جلاله وتعالى
كفروا ولم تخسف بهم ارض بما — فعلوا واهملهم به امهالا
وتبدى الحصان من اللوى متعثراً — ينعى الحسين وقد مضى اجفالا
متوجهاً نحو الخيام مخضبا — بدم الحسين وسرجه قد مالا
وتقول زينب يا سكينة قد اتى — فرس الحسين فانظري ذا الحالا

فاتت سكينة عند ابنه محمحماً ... ملقى العنان فاعولت اعوالا
فبكت فقالت واشماتة حاسدي ... قتلوا الحسين وايتموا الاطفالا
يا عمنا جاء الحصان مخضباً ... بدم الشهيد ودمعه قد سالا
لما سمعن الطاهرات سكينة ... تبغي الحسين وتظهر الاعوالا
ابرزن من وسط الخدور صوارخاً ... يندبن سبط محمد المفضالا
ولطمن منهن الخدود وكشفت ... منها الوجوه واعلنت اعوالا
وخمشن منهن الوجوه لفقد من ... نادى مناد في السماء وقالا
قتل الامام بن الامام بكربلا ... ظلماً وقاسى منهم الاهوالا
وتقول يا جداه نسل امية ... قتلوا الحسين وذبحوا الاطفالا
يا جدنا فعلوا علوج امية ... فعلاً شنيعاً يدهش الافعالا
يا جدنا هذا الحسين بكربلا ... قد بضعوه اسنة ونصالا
ملقى على شاطي الفرات مجدلا ... في الغاضرية للورى امثالا
ثم استباحوا في الطفوف حريمه ... نهبوا السرادق وقوضوا الاحبالا
وغدا ابن زين العابدين مكتفاً ... فوق المطية تشتكي الاهوالا
يبكي اباه بعبرة مسفوحة ... اسروه مضنىً لا يطيق زوالا
واتوا به نحو الخيام وامه ... تبكي وتسحب خلفه الاذيالا
وتقول ليت الموت جاء ولم ارى ... هذه الفعال وانظر الانذالا
لو كان والده علي المرتضى ... حياً لجدل دونه الابطالا
ولفر جيش المارقين هزيمة ... من سيفه لا يستطيع قتالا
يا ويلكم ستجيبون اذلة ... وستحملون بفعلكم اثقالا
فعلى ابن سعد واللعين عبيدة ... لعن يجدد لا يزول زوالا
وعلى محمد ثم آل محمد ... روح وريحان يدوم مدالا
وعليهم صلى المهيمن ما حدا ... في البيد ركبان تسير عجالا
فمتى تعود لآل احمد دولة ... وترى الملوك الظالمين نكالا
يا آل احمد انتم سفن النجا ... وانا وحقكم لكم اقوالا
ارجوكم لي في المعاد ذريعة ... فبكم افوز وابلغ الآمالا
فلانتم حجج الاله على الورى ... من لم يقل ما قلت قال محالا
والله انزل هل اتى في مدحكم ... والنحل والحجرات والانفالا
والمرتقى من فوق منكب احمد ... منكم ولو رام السماء لنالا

وعليكم

وعليكم نزل الكتاب مفصلاً ... والله انزله اليكم انزالا
نص باذن الله لا من نفسه ... ذو العرش نص بربكم افضالا
فتكلم المختار لما جاءه ... من ربه جبريلهم ارسالا
اذ قال هذا وارثي وخليفتي ... في امتي فتسمعوا ما قالا
انا ذنبكم آل النبي بمهجتي ... وابي وابذل فيكم الاموالا
وانا ابن حماد وليكم الذي ... لم يرض غيركم ولم يتوالا
اصبحت معتصماً بحبل ولائكم ... جداً وان قصر الزمان وطالا
وانا الذي اهواكم يا سادتي ... ارجو بذاك عناية ونوالا
بعد الصلوة على النبي محمد ... ما غرد القمري وارخى البالا

ابو منصور بن علي القطيعي المعروف بالقطان گوید

يا ايها المنزل المحول ... غالك مستخبر هطول
اودى عليك الزمان لما ... فجاك من اهليك الرحيل
لا تغترر بالزمان واعلم ... ان يد الدهر تستطيل
فان آجال لنا قصار ... فيه وآمالنا تطول
تفنى الليالي وليس تفنى ... شوقي ولا حسرتي تزول
لا صاحب منصف فاسلو ... به ولا حافظ وصول
وكيف ابقى بلا صديق ... باطنه باطن جميل
يكون في البعد والتداني ... يقول مثل الذي اقول
هيهات قل الوفاء فيهم ... فلا حميم ولا وصول
يا قوم ما بالنا جفينا ... فلا كتاب ولا رسول
لو وجدوا بعض ما وجدنا ... لكاتبونا ولم يحولوا
لكن خانوا ولم يجودوا ... لنا بوصل ولا ينيلوا
قلبي قريح به كلوم ... افنته طرفك الكحيل
انحل جسمي هواك حتى ... كانه خصرك النحيل
يا قاتلي بالصدود رفقاً ... بمهجة شفها غليل
غصن من البان حين مالت ... ريح الخزامى به تميل
يسطو علينا بغنج لحظ ... كانه مرهف صقيل
كما سطت بالحسين قوم ... اراذل ما لهم اصول
يا اهل كوفان كم غدرتم ... بنا وكم انتم نكول

انتم کتبتم الی کتبا — وفی طوایاتها دخول
فراقبوا الله فی جنای — فیه لنا فتیة غفول
وام کلثوم قد تنادی — لبن الذی حل بی قلیل
تقول لما رأته خلوا — قد خفت صدره الخیول
جاشت بشط الفرات تدعو — ما فعل السید القتیل
این الذی حین ارضعوه — ناغاه فی المهد جبرئیل
این الذی حین عمدوه — قبله احمد الرسول
ابن الذی جده النبی — وامه فاطم البتول
انا ابو المنصور لی لسان — علی ذوی النصب یستطیل
ما الرفض دینی ولا اعتقادی — ولست عن مذهبی احول

و دیگر در کتاب عوالم مسطور است که عبد السلام بن محمد القزوینی ثم البغدادی ابو العلای معری را گفت آیا در مصایب اهل بیت مصطفی شعری گفته باشی همانا شعرای قزوین شعرها گفته اند چنانکه شعرای تنوخ نتوانند گفت معری گفت آن کدام است این

رأس ابن بنت محمد ووصیه — للمسلمین علی قناة یرفع
والمسلمون بمنظر وبمسمع — لا جازع منهم ولا متوجع
ایقظت اجفانا وکنت لها — کری وانمت عینا لم تکن بک تهجع
کحلت بمنظرک العیون عمایة — واصم نعیک کل اذن تسمع
ما روضة الا تمنت انها — لک مضجع ولخط قبرک موضع

ابو العلای معری در پاسخ او گفت که من گفته ام

مسح الرسول جبینه — فله بریق فی الخدود
ابواه من علیا قریش — جده خیر الجدود

و نیز کافی الکفاة صاحب بن عباد فرماید

عین جودی علی الشهید العلیل — واترک الخد کالمحیل المحیل
کیف یشفی البکاء فی قتل مولی — امام التنزیل والتأویل
ولو ان البحار صارت دموعی — ما کفتنی لمسلم بن عقیل
قاتلوا الله والنبی ومولاهم — علیا اذ قاتلوا ابن الرسول
صرعوا حوله کواکب دجن — قتلوا حوله ضراغم خیل
اخوة کل واحد منهم لیث — عرین وحد سیف صقیل
اوسعوهم ضربا وطعنا ونحرا — وانتهابا یا ضلة من سبیل
والحسین الممنوع شربة ماء — بین حر الظبی وحر الغلیل

مثکلا بابیه قد ضمه — وهو غریق من الدماء الهمول
فجعوه من بعده برضیع — هل سمعتم برضع مقتول
ثم لم یشفهم سوی قتل نفس — هی نفس التکبیر والتهلیل
هی نفس الحسین نفس رسول — الله نفس الوصی نفس البتول
ذبحوه ذبح الاضاحی فیا قلب — تصدع علی العزیز الذلیل
وطئوا جسمه وقد قطعوه — ویلهم من عقاب یوم وبیل
اخذوا رأسه وقد بضعوه — ان سعی الکفار فی تضلیل
نصبوه علی القنا فدمائی — لا دموعی تسیل کل مسیل
واستباحوا بنات فاطمة الزهراء لما صرخن حول القتیل
حملوهن قد کشفن علی الاقتاب سبیا بالعنف والتهویل
یا لکرب بکربلاء عظیم — ولرزء علی النبی ثقیل
کم بکی جبرئیل مما دهاه — فی بنیه صلوا علی جبرئیل
سوف تأتی الزهراء تلتمس — الحکم اذا حان محشر التعدیل
وابوها وبعلها وبنوها — حولها والخصام غیر قلیل
وتنادی یا رب ذبح اولادی — لماذا وانت خیر مدیل
فینادی بمالک الهب النار — واججه وخذ بالعلیل الغلول
یا بنی المصطفی بکیت وابکیت — ونفسی لم تأت بعد بسول
لیت روحی ذابت دموعا فابکی — للذی نالکم من التذلیل
فولائی لکم عتادی وزادی — یوم القاکم علی سلسبیل
لی فیکم مدائح ومراث — حفظت حفظ محکم التنزیل
قد کفانی فی الشرق والغرب فخرا — ان یقولوا هی من قبل اسمعیل
ومتی کاد فی النواصب فیکم — حسبی الله وهو خیر وکیل

و نیز صاحب بن عباد فرماید

هم وکدوا امر الدعی — یزید ملفوظ السفاح
سطوا علی دوح الحسین — واهله جم الجماح
صرعوهم قتلوهم نحروهم نحر الاضاحی
یا دمع حی علی انسجام — ثم حی علی النیاح
فی اهل حی علی الصلوة — واهل حی علی الفلاح
یحیی یزید لیالیه — بین القلائد والوشاح

وبنات احمد قد کشفن ‌ ‌ ‌ علی حر وجوههن منتاج

لیت النوائح ما سکتن ‌ ‌ ‌ عن النیاحة والنشیاج

اسادتی لکم ودادی ‌ ‌ ‌ وهو وداعیة امتداحی

وبذکر فضلکم اغتباقی ‌ ‌ ‌ کل یوم واصطباحی

نتیجة الاشراف المعظم و مقتدانا المفخم علی بن ابی الحسن المدعو بالرضا در مرثیه سید الشهداء علیه السلام گوید

افاطم الطهر قومی غیر قائمة ‌ ‌ ‌ فی محفل من نساء هاشمیات

بلطم خد وتشقیق الجیوب ‌ ‌ ‌ وتخبیر الثغور وتوح الاعجمیات

وتحن مثل حمامات مطوقة ‌ ‌ ‌ علی القتیل باصوات لعاشرات

مقطع الشلو مذبوح القفاء ‌ ‌ ‌ مشقوق الرداء بحد السمهریات

فانظرن وجه ثواب الطف من دمه ‌ ‌ ‌ مخضبا کبرود الحمیات

بالتیتم صاحی قبل ان زمه ‌ ‌ ‌ اذ نبی ببنات ناطمیات

مکه علی الاقتاب حاسرة ‌ ‌ ‌ مصفودة بجسوم عبهریات

علی بن ابی الحسن ابن بشار را از عقبة بن عمرو السهمی چنانکه رقم شد با تحال و اقتباس آورد

اذا اغبرت الافاق واحمر النیا ‌ ‌ ‌ وذعرت الدنیا فاظلم نورها

وقفت علی ارض الطفوف بعبرة ‌ ‌ ‌ بها عدلی من مقلتی غزیرها

فبکیت جسما بالعراء مرملا ‌ ‌ ‌ تمر علیه العاصفات ومورها

وبکیت اجسادا عراة دمیة ‌ ‌ ‌ مطهرة طافت علیه نحورها

فاسعدنی نحوی وحزنی ولوعتی ‌ ‌ ‌ واغور عینی دمعها وزفیرها

سلام علی تلک القبور بکربلا ‌ ‌ ‌ فتسلیمها حق علی من یزورها

اخص بها ارضا اذا قمت عندها ‌ ‌ ‌ یفوح علیک مسکها وعبیرها

و نیز او میفرماید

لا اضحک الله سنا لابعض علی ‌ ‌ ‌ نسل البدیر لفرط الحزن والاسف

علی مصائب اولاد الرسول وما ‌ ‌ ‌ جری علیهم من العدوان والسرف

لا اشرقت شمس نهار لبلته ‌ ‌ ‌ یعد آل رسول الله فی خسف

لا اقمرت لیلة صارت صبیحتها ‌ ‌ ‌ شموس آل رسول الله فی کسف

ویکبت من فاضت مدامعه ‌ ‌ ‌ فی طرفه ثم سالت منه فی الطرف

یا عین جودی بتهتان الدمع من سرف ‌ ‌ ‌ جری علیهم فما بالدمع من سرف

نفسی فدا انفس صارت نفوسهم ‌ ‌ ‌ غداة طف رهین القتل والتلف

کمیت شاعر در این مراثی شهدای بنی فاطمه را تواند شد که بشمار کرده است و اگر شهیدان بنی هاشم را سی تن افزوده چنانکه مرقوم شد

اضحکنی الدهر وابکانی ‌ ‌ ‌ والدهر ذو صرف والوان

لتسعة بالطف قد غودروا ‌ ‌ ‌ صاروا جمیعا رهن اکفان

وستة لا یتجازی بهم ‌ ‌ ‌ بنو عقیل خیر فرسان

ثم علی الخیر مولاهم ‌ ‌ ‌ ذکرهم هیج احزانی

این شعر را ابن شهرآشوب بسری الرفا نسبت میدهد

اقام روح وریحان علی جدث ‌ ‌ ‌ ثوی الحسین به ظمان آمینا

کان احشائنا من ذکره ابدا ‌ ‌ ‌ تطوی علی الجمر او تحشی السکاکینا

مهلا فما نقضوا اوتار والده ‌ ‌ ‌ وانما نقضوا فی قتله الدینا

و هم در مناقب ابن شهرآشوب از کشاجم نیز

اذا تفکرت فی مصابهم ‌ ‌ ‌ اثقب زند الهموم قادحه

فبعضهم قربت مصارعه ‌ ‌ ‌ وبعضهم بعدت مطارحه

اظلم فی کربلاء یومهم ‌ ‌ ‌ ثم تجلی وهم ذبائحه

ذل حماه وقل ناصره ‌ ‌ ‌ ونال اقوی مناه کاشحه

و نیز در مناقب این مرثیه را از عونی نگاشته است

فیا بضعة من فؤاد النبی ‌ ‌ ‌ بالطف اضحت کثیبا مهیلا

ویا کبدا من فؤاد البتول ‌ ‌ ‌ بالطف شلت فاضحی اکیلا

قتلت فابکیت عین الرسول ‌ ‌ ‌ وابکیت من رحمة جبرئیلا

و هم او راست

یا قمرا غاب حین لاحا ‌ ‌ ‌ اورثنی فقدک المناحا

یا نوب الدهر لم یدع ‌ ‌ ‌ صرفک من حادث صلاحا

ابعد یوم الحسین ویحی ‌ ‌ ‌ استعذب اللهو والمزاحا

یا بابی انفسا ظماء ‌ ‌ ‌ ماتوا ولم یشربوا المباحا

یا بابی غرة هداة ‌ ‌ ‌ یا کرها حتفها صباحا

یا سادتی یا بنی علی ‌ ‌ ‌ بکی الهدی لفقدکم وناحا

یا سادتی یا بنی اماما ‌ ‌ ‌ انزلها عنوة صراحا

اوحشتم الحجر والمساعی ‌ ‌ ‌ انستم القفر والبطاحا

اوحشتم الذکر والمثانی ‌ ‌ ‌ والسور المنزل الفصاحا

و نیز او راست

لم انس یوما للحسین وقد ثوی ‌ ‌ ‌ بالطف مسلوب الرداء خلیعا

ظمآن من ماء الفرات معطشا ... ریان من غصص الحتوف نقیعا
یرنو الی ماء الفرات بطرفه ... فیراه عنه محرما ممنوعا

این مرثیه را زاهی شاعر انشا نموده

أعاتب عینی اذا اقصرت ... وأفنی دموعی اذا ما جرت
لذکراکم یا بنی المصطفی ... دموعی علی الخد قد سطرت
لکم وعلیکم جفت غمضها ... جفونی عن النوم واستشعرت
امثل اجسادکم بالعراق ... وفیها الاسنة قد کسرت
امثلکم فی عراص الطفوف ... بدورا تکسفن اذ اقمرت
غدت ارض یثرب من جمعکم ... کخط الصحیفة اذ اقفرت
واضحی بکم کربلا مغربا ... کزهر النجوم اذا غورت
کانی بزینب حول الحسین ... ومنها الذوائب قد نشرت
تمرغ فی نحره شعرها ... وتبدی من الوجد ما اضمرت
وفاطمة عقلها طائر ... اذا السوط فی جنبها ابصرت
وللسبط فوق الثری شیبة ... بفیض دم النحر قد عفرت
ورأس الحسین امام الرفاق ... کغرة صبح اذا اسفرت

و نیز او گفته است

لست انسی النساء فی کربلاء ... وحسین ظام فرید وحید
ساجد یلثم الثری وعلیه ... قضب الهند راکع وسجود
یطلب الماء والفرات قریب ... ویری الماء وهو عنه بعید

این شعر را ناشی شاعر انشا نموده

مصائب نسل فاطمة البتول ... نکت حزاتها کبد الرسول
الا بابی البدور لقین کسفا ... واسلمها الطلوع الی الافول
الا یا یوم عاشورا رمانی ... مصابی منک بالداء الدخیل
کانی بابن فاطمة جدیلا ... یلاقی الترب بالوجه الجمیل
یجرنه فی الثری مدا وجرا ... علی الحصباء بالخد التلیل
صریعا ظل فوق الارض ارضا ... فوا اسفا علی الجسم النحیل
اعادیه توطاه ولکن ... تخطاه العتاق من الخیول
وقد قطع العداة الرأس منه ... وعلوه علی رمح طویل
وقد برز النساء مهتکات ... یجززن الشعور من الاصول

فطوراً الثمن بنی علی ... وطوراً یلثمن بنی عقیل
وفاطمة الصغیرة بعد عز ... کساها الحزن اثواب الذلیل
تنادی جدها یا جد انا ... طلبنا بعد فقدک بالذحول

سید مرتضی رضی الله عنه فرماید

ان یوم الطف یوم ... کان للدین عصیبا
لم یدع للقلب منی ... فی المسرات نصیبا
لعن الله رجالا ... اترعوا الدنیا غصوبا
سالموا عجزا فلما ... قدروا شنوا الحروبا
طلبوا اوتار بدر ... عندنا ظلما وحوبا

و هم او راست

لقد کثرت للدین فی یوم کربلا ... کسائر لا توسی ولا هی تجبر
فاما سبی بالرماح مسوق ... واما قتیل بالتراب معفر
وجرحی کما اختارت رماح واقضب ... وصرعی کما شاءت ضباع وانسر

و نیز در مناقب مسطور است

تبینا الشاوی من امیة نوما ... وبالطف قتلی لا ینام حمیمها
وما قتل الاسلام الا عصابة ... تامر نوکاها ودام زعیمها
فاضحت قناة الدین فی کف ظالم ... اذا اعوج منها جانب لا یقیمها

در جلد هفدهم عوالم مسطور است

واخجلة الاسلام من اضداده ... ظفروا له بمعایب ومعایر
آل العزیر یعظمون حماره ... ویرون نورا کلهم للحافر
وسیوفکم بدم ابن بنت نبیکم ... مخضوبة لرضا یزید الفاجر

و بدینگونه نیز قرائت کرده اند

واخجلة الاسلام من اضداده ... ظفروا له بمعایب ومعایر
رأس ابن بنت محمد ووصیه ... لمد جهارا للشقی الفاجر

از منتخب طریحی این اشعار از محمود طریحی نقل شد

هجوعی وتلذاذی علی محرم ... اذا هل فی دور الشهور محرم
اجدد حزنا لا یزال مجددا ... ولی مدمع هام همول مجسم
وابکی علی الاطهار من آل هاشم ... وما ظفرت ایدی اولی البغی منهم
هم العروة الوثقی هم معدن التقی ... هم الشرف السامی ونور المحرم

هم العدة الداعی الی الرشد بهم ... نبیتنا فیه الکتاب المعظم
لهم نطقت مدحاً من الله هل اتی ... وطه ویس وعم ومریم
وجدهم الهادی النبی وامهم ... بتول ومولینا علی ابوهم
بعز علی المختار والطهر حیدر ... وفاطمة بالطف رزء معظم
وقد سار بالرهط الحسین فاطمة ... لکتب من الطاغین بالخدع تقدم
الی ان اتی ارض الطفوف باهله ... فلم ینبعث مهر ولم یجر منسم
فقال لهم ما هذه البقاع التی بها ... وقفن الخیول السابقات فاعلم
فقالوا لنعمی نینوی قال اوضحوا ... فقالوا لنعمی کربلا قال اخبروا
نعم هذه والله اخبر جدنا ... بان بها نسبی نساء وتظلم
وفی هذه الاذقان تخضب بالدم ... وفی هذه الاطفال بالرغم تؤتم
وفی هذه تبدو البنات حواسرا ... وتوجع ضربا بالسیاط وتشتم
وتنحر اقراط وتدمی اساور ... وتسلب خمر والحلی تقصم
وتنعطف النسوان آل امیة ... فلم تر من یحنو علیها ویرحم
وسار ابن سعد واللعین خولی ... وشمر وظلم الارض جیش عرمرم
فلما احاطوا بالحسین تبادروا ... واکنفهم لیل من الکفر مظلم
واقبلت الاعداء من کل وجهة ... علی الظلم واستاقت الیهم جهنم
وصال امامی بالطفاف مجدلاً ... کما صال بالاغنام لیث مشمشم
وجادلهم بالبیض ضربا وبالقنا ... طعانا وروی الارض بالدم منهم
الی ان فنوا اصحابه ورجاله ... واضحی فریداً الفه التربة والدم
ینادی الا لا ناصر ومجاهد ... یجاهد عن آل النبی ویعصم
فلم یلق الا سمهریا یجیبه ... والا یمانیا بیر الموت یعلم
وداروا علیه بالقسی فارسلت ... لجثمانه نبل
فاصدقه سهم الردی متشعبا ... تلقاها الوریدا المکرم
فجدله فی الارض ملقی علی القفا ... طریحا له الذاری تراب ومطعم
فقام الی الشمر یسعی وقد جثی ... علی صدره والشمر رجس مذمم
واقبل مهر السبط نحو خیامه ... یحمحم عریانا ویبکی ویلطم
فلما رأین الطاهرات خرجن فی ... اذل السبا کل الیه تقدم
وبادرن نحو السبط وهو مرمل ... تکلمه شجوا ولا یتکلم
وزینب فی صدر الحسین مصفقا ... فصاحت ونار الحزن فی القلب تضرم

وسکنه

وصکت من الوجد المبرح وجهها ... فلم تصبرا من جوی الثکل یعصم
تقول اخی قد کنت سور لنا لنا ... فیا سورنا لم انت فینا مهدم
اخی یا اخی قد کنت کنز الفقرا ... فها انت فی ایدی العدی تتقسم
اخی یا اخی قد کنت کهفا للغربا ... الم ترنا بالذل نسبی ونشتم
اخی هذه النسوان بعدک ضیع ... اخی هذه الاطفال بعدک یوتم
اخی زود الاطفال منک لعله ... فلیس سوی الباری وایاک یرحم
اخی زود الولهی سکینة نظرة ... فمحنتها حری وعبرتها دم
اخی هذه التقبیل منک تکف ... ودمعها المتحدر یا بولم
اخی فاطم الصغری تحب لقاءها ... وحظک منها قبلها فیک مغرم
اخی بنتنا الاخری رقیة ضمها ... الیک فما ما من الوجد تضرم
تقول لها یا سکینة رتّبی ... علی والدی دعا من الوجد تلم
والا تقومی ودعیه فاننا ... نرومه ازمحالا بعده لن یرد
ولم انس وجداً ام کلثوم تنکی ... الی جدها یا جد لو کنت تعلم
ابا جد ما تنظر حسینا مرملا ... لاضلعه خیل العداة تحطم
وهل تنظر السجاد بالقید موثقا ... یغر بها التکبیل سجنا ویشتم
ابا جدنا ساقوا علینا مکبلا ... لینظره الطاغی یزید المذمم
ابا جدنا راس الحسین یقله ... سنان سنان بالقناة محکم
فیالک مقتولا اصیب بقتله ... ملائکة الرحمن والجن معهم
ویالک من رزء عظیم اذابه ... تقاس الرزایا کلها وهو اعظم
ویالک من یوم مهول له لذلک ... له الارض والاطباق بالجو
ویالک من حزن کان مذاقه ... علی شیعة المختار صبر وعلقم
الشنی کریمات الحسین علی النما ... ویکشف نسوان العلوج المخیم
الا لعن الرحمن آل امیة ... واشیاعهم مع من تناسل منهم
واتباعهم والتابعین لقولهم ... ومن لهم بالقلب یهوی ویرحم
فیا عترة الهادی خذوها بمدحکم ... خدلجة کالدر حین تنظم
باسماع من یهواکم تتقسم ... علی کل بیت للمدیح تتیمه
تزف الیکم کل عشر محرم ... یتوق الیها الشاعر المترنم
مدیحا لمحمود الظریحی عبدکم ... له یا عیاذی من اللعن اسهم
موالی موالیکم معادی عدوکم ... مودته فی حبکم لا تکتم

بما يرتجي يوم القيمة شربة … من الحوض يا اهل الشقا غيركم
فقد لي وابائي وامي ووالدي … وولدي اما انا من اذى النار قد نجوا
ورهطي واخواني وقاية مهجتي … ومنعتها واعطوا وتكرموا
ففي الخلد نرجو تدخلونا بجاهكم … فليس لنا الا النبي وانتم
صلوة وتسليم مساء وبكرة … من الله عدّ الذر يتلى عليكم

ونیز در منتخب طریحی این قصیده از خلیعی مسطور است

جفون لا تمل من الهمول … وجسم لا يمل من النحول
وقلب لا يفيق من الرزايا … لتذكار القتيل ابن القتيل
قتيل اورث المختار حزنا … واذكى النار في قلب البتول
قتيل وهو يرحل والمنايا … امام الركب تسري بالحمول
قتيل بالطفوف اطال نوحي … واسلمني الى الحزن الطويل
يسير وهو بدر مستدلا … وضوء سنائه هدي الدليل
يقول الا اخبروني ما اسم ارض … اراني كادني فيها نزولي
ابينوا ما اسمها المشهور عنها … فقالوا الكربلا يا ابن البتول
فقال هي البلاء وفي ثراها … تريق دماءنا ايدي النغول
بها تضحى اعزتنا اسارى … تلوح عليهم كرب الذليل
بها تسبى كرائمنا وفيها … دمانا تعتبر بالذحول
الى الرحمن استعدي واشكو … على عصب رموني بالذحول
اضاعوا عهد حيدر عن قريب … وساقونا الى الورد الوبيل
الا حطوا رحالكم وقيلوا … فليس من المنية من مقيل
ومن رام النجاة وحاد عني … الى الدنيا ففي دعة الجليل
فقالوا ما لنا فيها خلود … وليس متاعها غير القليل
وكيف يلذ بعدك طيب عيش … لارباب البصائر والعقول
اما وابيك لا ناوي ظلا … سوى في ظلة الظل الظليل
فمر الى المضارب غير وان … بقلب عاطفي وصول
ونادى زينب يا اخت قومي … الى التوديع من قبل الرحيل
واوصيكم بتقوى الله انا … قتيل محمد خير القبيل
عليك بطاعة السجاد بعدي … محل الذكر والعلم الجزيل
وان نوديت بقتل الخليل بين … الورى فعليك بالصبر الجميل

وقولي في سبيل الله اني … رزيت فانه خير السبيل
ولطم الخد تفتح بالموالي … وشق الجيب يزري بالاصيل
ومر مشمرا للحرب يسطو … على الابطال بالسيف الصقيل
فلما اثخنوه وخر ملقى … وراح المهر يعلن بالصهيل
برزن الطاهرات مهتكات … حيارى لا يفقن من العويل
ونادت زينب لما راته … يجود بنفسه تحت الخيول
اخي هل للنساء يا من ولي … اخي هل لليتامى من كفيل
وحزنه فوقه تلقى دماه … براحتها على الخد الاسيل
وتدعو امها الزهراء تطفي … بتيح دموعها حر الغليل
الا يا ام قومي واسعديني … على نكبات دهري واندبي لي
ترى هل انت في المترب انا … نجرر بالحزون وبالسهول
وهل اخبرت بالسجاد اضحى … مع الاعداء في قيد ثقيل
عليلا لا ينكى مرضا واسرا … فوا اسفا على العاني العليل
وتدعو السبط وهو لقى رميل … تلاحظها بناظرة الكليل
فيا لله من نوب رمتنا … باسهمها ومن خطب جليل
انحمل راس مولى الناس طرا … الى الامصار في رمح طويل
وتهدى الطاهرات الى يزيد … سبايا بالمذلة والخمول
الا يا ابن النبي ومن هداني … بحبكم الى نهج السبيل
مصابك يا قتيل الطف ادمى … جفوني لا البكاء على الطلول
وتبعد عن مزاري نواك اضنى … فؤادي لا مفارقة الخليل
وان وليك الخلعي يرجو … الشفاعة منك في اليوم المهول
بحبكم وعارفكم يقينا … بايضاح الحجة والدليل
تولاكم وتبرء من عداكم … ولا يصغى الى عذل العذول
ينوح عليكم ما دام حيا … ويبكيكم وما هو بالملول
لقد بلغ المنى عبد عطفتم … عليه وفاز منكم بالقبول

این قصیده مرثیه را طریحی از مفلح نگاشته

الا انما الدنيا غرور وباطل … وما راغب عنها من الناس عاقل
تغار فيها للجاهلين مصايد … لها شرك منصوبة وحبائل
وما هي الا جيفة لا ان لها … ولا مثلها المغرور والسم قاتل

ولا خيرها يبقى ولا البؤس دائما … ولا يبق الا اجر ما انت فاعل
وصاحبها كالضيف حل بمنزل … اذا ما انقضت اوطاره فهو راحل
واما لنا فيها طوال تبيده … واجالنا فيها ليال قلائل
فكم واثق فيها اتاه نكالها … بياتا اتاه او اتى وهو غافل
وكم سلبت اسحادها المرء نعمة … مجللة فاسترجعتها الاصائل
فتبا لدنيا لا ينال نعيمها … لفضل وللمفضول فيها الفضائل
زبرجدها للارذلين قلائد … وتقليدها الافضلين سلاسل
واعظم ما يبلى به المرء همة … على الفلك الدوار والجد سافل
فهمته لا ترتضي الدون منزلا … ولا جده يعلو الى من يحاول
اذا انت لم تعط السعادة في الذي … فسعيك مذموم وذاتك نادل
ولا العلم والتقوى ولا الجود نافع … ولا كرم الاخلاق فيك فضائل
ولو كنت لقمانا وقسا فصاحة … وعقلا فتنذ لو دعاك قابل
ولو انت اصبحت ابن سينا وحاتما … فما انت الا مارد ثم جاهل
ولو انت والاك الزمان سعادة … اتتك الاماني وانزوا عنك زائل
واصبحت مخدوما ولو كنت خادما … وامسيت مسؤلا ولو كنت سائل
ولا العلم والجهل القبيح بصاغر … ولا انت ما قد قلت زور وباطل
فوا اسفا كم يرفع الجد سفلة … وكم عند فقد الجد يخفض فاضل
فلا خير في دنيا بها الكلب يحتمى … ولا يحتمى اسد العرين جوافل
ولا نال منها ذو حجى من مراده … وما زال منها احمق وهو حاصل
تسود على السادات فيها عبيدها … وتعلو على العالين فيها الاسافل
وتنزل فيها قول آل محمد … ولولاهم ما قال للحق قائل
ولا قام للدين الحنيفي دعامة … ولا دل للشرع الشريف دلائل
ولا افترقت للمشركين جماعة … ولا اجتمعت للمسلمين قبائل
ولا عرف المعروف في الناس عارف … ولا فعل القربات لله فاعل
فاموالهم للوافدين غنيمة … وعلمهم للطالبين مناهل
فاباؤهم في الجاهلية سادة … وابناؤهم في المسلمين افاضل
لهم خلق الله الزمان واهله … وهم عنده للسائلين وسائل
يعود عليهم جبره ثم تنسل … ويغل ابن صهاك الجميع اراذل
فمنهم اجير لليهود معامل … ابوه دعي ضائع الاصل جاهل

ومنهم

ومنهم ابو جد ثم خال له … وعمته ام واخت تماثل
له امهات كلهن عواهر … اذا علت الاثنان سبع كوامل
ومنهم ابوه قال عنه ابن سائب … ولوع بضرب الدف مغتول غافل
له عاهر ترتبي وثاني يحدها … البئر وذاك النغل للجد واكل
ونغل ابو سفيان يروى بانه … ابوه تزوج امه وهي حامل
فما لبثت الا ثلثة اشهر … وقالت هند نغله وهو كامل
فتبا لدنيا فوز لاء ملوكها … فما ملكوها وهي والله حائل
وما هي الا جيفة هم كلابها … ولا شك ان الكلب للميت اكل
فلو ساوت الدنيا جناح بعوضة … لكان لهم عنها من الله حائل
ولكنها عند الاله رذيلة … ومن ذوله فاستملكتها الاراذل
وضاقت الى آل النبي رحابها … فليس لهم الا القبور منازل
فلا لهم بالشرق والغرب منزل … ولا مسلك الا لهم فيه قاتل
بطوس وسامرا لهم وبطيبة … وبغداد ايضا والغري منازل
فما انس لا انس الطفوف ونارها … لها كل حين بين جنبي شاعل
فهل بعد يوم الطف يلتذ مؤمن … وهل حزنه يوم القيمة زائل
به صرعت انصار آل محمد … وغالت عبير آل الرسول الغوائل
ونادى ابن سعد ايها الجند اسلبوا … حريم حسين واقتلوا من يقاتل
فغارت عليها القوم من كل جانب … فصارت سبايا تقتسمها القبائل
ينادين يا جداه صرنا غنيمة … ولم يبق للايتام يا جد كافل
ايا جدنا اما الرجال فقتلوا … ايا جدنا اما النساء فارامل
ايا جدنا اما البنون فذبحوا … ايا جدنا اما البنات ثواكل
ايا جدنا اما العدو فقاتل … ايا جدنا اما الصديق فخاذل
ايا جدنا في السبط تشكل بعضها … وتسقط يا جداه فيه العوامل
ايا جدنا بالسيف يجز نحره … ويقطع يا جداه والدم نازل
ايا جدنا علوا على الرمح راسه … وجثمانه تلقى عليه الجنادل
ايا جدنا مات الحسين من الظما … ووحش الفلا من بارد الماء ناهل
ايا جدنا الوجه الذي لا نحب له … الثكل يا جداه والدم نازل
ايا جدنا الوجه المصون عن الورى … فليس له من اعين الناس حائل
ايا جدنا الجيد الذي كان حاليا … قلائده مسلوبة وهو عاطل

فهل مثلنا خلق اصيب بمثلنا … وهل بعدنا جيل بما الامر نازل
الا لعن الرحمن اول ظالم … فما ظلمه الا الى الحشر شامل
وما قتل السبط الشهيد ورهطه … سوى عصبة حق الوصي تناول
وحازوا تراث المصطفى دون اهله … وقالوا دخول الآل في الارث باطل
ولما ازالوهم عن الملك عنوة … تداوله من بعد ذاك قبائل
وما الناس حتى الآن الا ثلاثة … لهم غاصب او خاذل او مقاتل
وما فعل القوم الاواخر فيهم … نتائج ما قد قدمته الاوائل
فهم اصلوه والذين تفرعوا … وفاعل اصل الفرع للفرع فاعل
عليهم من الرحمن لعن مجدد … يدوم عليهم سرمدا متواصل
ايا سيدي يا صاحب الحوض واللوا … ومن حكمه يوم القيامة فاصل
اتاني رسول منك قال لا تني … رسول على الرسالة حامل
يقول ومن يبدل لنا من قصيدة … فاني له يوم القيامة كافل
ويرثي بها ابني الحسين ويبتدي … الا انما الدنيا غرور وباطل
فما الحكم في رؤياك اضغاث حالم … وامرك فرض والمخبر عادل
فبادرت يا مولاي للامر طائعا … فها انا في الامر المجهد باذل
فقد انزل الرحمن فيك مدائحا … لها الذكر والانجيل والصحف ناقل
فما بعد مدح الله يمدح مادح … ولا بعد قول الله يبلغ قائل
ولكن ذا جهد المقل وقد اتى … باخبارکم جهد المقلين فاضل
فدحكم تاج لها وقلائد … كما ان لها فخرا لاعاجم داخل
ايا سادتي يا آل بيت محمد … بكم مفلح نالوا على من يطاول
اذا عاتبتني الدنيا كفاني ولاكم … فلست ابالي ما بي الدهر فاعل
فانتم حمامي ان اتاني مقاتل … وانتم سهامي ان اتاني مناضل
وانتم امامي في معادي من اللظى … وانتم لساني ان اتاني مسائل
عليكم سلام الله ما عسعس الدجى … وما طلعت شمس وما الغيث نازل

این مرثیه را فاضل مجلسی از صنوبری نقل نموده

یا خیر من لبس النبوة من جميع الانبياء … وجدي على سبطيك وجد لیس یؤذن بانقضاء
هذا قتيل الاشقياء وذا قتيل الادعياء … يوم الحسين اهرقت دمع الارض بل دمع السما
يوم الحسين تركت باب العز مهجور الفنا … يا كربلا خلقت من كرب علي ومن بلاء
كم فيك من وجه تشرب ماؤه ماء البهاء … نفسي فداء المصطفى ناد الوغا ابي الحلا

حين الاسنة في الجواشن كالكواكب في السماء … فاختاد درع الصبر حيث الصبر من لبس السنا
وابا اباه الاسد ان لا يستطاقة الاباء … وقضى كريما اذ قضى ظمآن في نفر الظما
منعوه طعم الماء لا وجدوا الماء طعم ماء … من ذا المعفور الجواد بما اعوادا لخبا
من للطريح الشلو عريانا مخلى بالعرا … من للمحنط بالتراب وللمغسل بالدماء

من لابن فاطمة المغيب عن عيون الاولياء

فاضل مجلسی علیه الرحمه این مرثیه را از جوهری نگاشته

عاشورنا ذا الالهفي على الدين … خذوا حدادكم يا آل ياسين
اليوم شقق جيب الدين وانتهبت … بنات احمد نهب الروم والصين
اليوم قام باعلى الطف نادبهم … يقول من ليتيم او لمسكين
اليوم خضب جيب المصطفى بدم … امسى عبير نحور الحور والعين
اليوم خر نجوم الفخر من مضر … على مناخر تذليل وتوهين
اليوم اطفئ نور الله متقدا … وجرت لهم النقوى على الطين
اليوم هتك ابواب الهدى مرقا … وبرقعت غرة الاسلام بالهون
اليوم زعزع قدس من جوانبه … وطاح بالخيل ساحات الميادين
اليوم نال بنو حرب طوائلها … بما صلوه ببدر ثم صفين
اليوم بدل سبط المصطفى شرقا … من نفسه بنجيع غير مسنون

و نیز در رثای آنحضرت انشاد کرده اند

يا كربلا ما كربتي وزفرتي … كم فيك من ساق ومن جمجمة
ومن يمين بالحسام تبترت … للفاطميات العظام المحرمة
تدعو اوكان العلى ما هدمت … وعلقت ابوابه وسدت

تلك لو ذا ما عظمت وجلت

ایضاً فی المراثی

كم سيد لي بكربلا قد بنت السيد الغريب … كم سيد لي بكربلا للموت في صدر وجيب
كم سيد لي بكربلا عسكره بالمرهيب … كم سيد لي بكربلا لبرايا انتهى طبيب
كم سيد لي بكربلا خاتمه والرداسليب … كم سيد لي بكربلا خضيب من نحره المشيب
كم سيد لي بكربلا ملثمه والرداخضيب … كم سيد لي بكربلا يسمع صوتي ولا يجيب

كم سيد لي بكربلا ينفر في نحره القضيب

و نیز میفرماید

دامن ابن بنت محمد ووصيه … المناظرين على قناة يرفع

والمسلمون بمنظر وبمسمع … لا منكر منهم ولا متفجع
كحلت بمنظرك العيون عماية … وأصم رزؤك كل أذن تسمع
أيقظت أجفانا وكنت لها كرى … وأنمت عينا لم تكن بك تهجع
ما روضة إلا تمنت أنها … لك منزل ولخط قبرك مضجع

این شعر از دعبل خزاعی است

حسب الذي قتل الحسين من الخسارة والندامة … أن الشفيع لدى الإله خصيمه يوم القيامة

و نیز دعبل راست

منازل بين أكناف الغري … إلى وادي المياه إلى الطوي
لقد شغل الدموع عن الغواني … مصاب الأكرمين بني علي
أيا أسفي على هفوات دهري … بقتل فيه أولاد الزكي
ألم تقف البكاء على حسين … وذكرك مصرع الحبر التقي
ألم يحزنك أن بني زياد … أصابوا بالترات بني النبي
وأن بني الحصان يمر فيهم … علانية سيوف بني البغي

سید رضی الموسوی نقیب نقباء البغداد فرماید

سقى الله المدينة من محل … لباب الودق بالنطف العذاب
وجاد على البقيع وساكنيه … رخي الذيل ملآن الوطاب
وأعلام الغري وما أحاطت … معالمها من الحسب اللباب
وقبرا بالطفوف يضم شلوا … قضى ظمأ إلى برد الشراب
وبغداد وسامرا وطوسا … هطول الودق منخرق العباب
بكم في الشعر فخري لا بشعري … وعنكم طال باعي في الخطاب
ومن أولى بكم مني وليا … وفي أيديكم طرف انتسابي

ابو الحسن علی بن احمد الجرجانی گوید

وجدي بكوفان ما وجدي بكوفان … تهمي عليه ضلوعي قبل أجفاني
أرض إذا نفحت ريح العراق بها … أتت بشاشتها أقصى خراسان
ومن قتيل بأعلى كربلاء على … جهد الصدى فتراه غير صديان
وذي صفائح يستسقي البقيع به … ري الجوانح من روح ورضوان
هذا قسيم رسول الله من أدم … قدا معا مثل ما قد الشراكان
وذانك سبطا رسول الله جدهما … وجه الهدى وهما في الوجه عينان
وأعجلنا من أبيهم يوم شهدهما … مضرجين تناوى بني مرجان

يقول يا أمة حف الضلال بها … فاستبدلت للغي كفرا بإيمان
ماذا جنيت عليكم إذ أتيتكم … بخير ما جاء من آي وفرقان
ألم أخبركم وأنتم في ضلالكم … على شفا حفرة من حر نيران
ألم ألف قلوبا منكم فرقا … مثارة بين أحقاد وأضغان
أما تركت كتاب الله بينكم … وآية القربى في جمع وقرآن
ألم أكن فيكم غوثا لمضطهد … ألم أكن فيكم ماء لظمآن
قتلتم ولدي صبرا على ظمأ … هذا وترجون عند الحوض إحساني
سبيتم ثكلتكم أمهاتكم … بني البتول وهم لحمي وجثماني
مزقتم ونكثتم عهد والدهم … وقد قطعتم بذاك النكث أركاني
يا رب خذ منهم ما ظلموا … كرام رهطي وراموا هدم بنياني
ماذا تجيبون والزهراء خصمكم … والحاكم الله للمظلوم والجاني
أهل الكساء صلوات الله ما رنحت … عليكم الدهر من مثنى ووحدان
أنتم نجوم بني حواء ما طلعت … شمس النهار وما لاح القمران
ما زلت منكم على شوق يهيجني … والدهر يأمرني فيه وينهاني
حتى أتيتك والتوحيد راحلتي … والعدل زادي وتقوى الله إمكاني
هذي جناني لفظ كلما برزت … تدرنها لؤلؤا أبصار عميان
هي الحلى لبني طه وعترتهم … هي الردى لبني حرب ومروان
هي الجواهر جاء الجوهري بها … محبة لكم من أرض جرجان

شعری چند از قصیده جوهری نگاشته آمد ابن شهرآشوب این اشعار را از آن قصیده دانسته که مرحوم

زادوا عليه بحبس الماء غلته … فيا لرأيهم من فيه مغبون
قالوا اذ تردد نباتهم يبغيهم … فليتهم تمحوا منهم بأعوان
حتى يصبح بقنين راهبها … يا فرقة الغي يا حزب الشياطين
أتهزؤون برأس بات منتصبا … على القناة بدين الله يوصيني
آمنت ويحكم بالله مهتديا … وبالنبي وحب المرتضى ديني
فجدلوه صريعا فوق جبهته … وقطعوه بأطراف السكاكين
وأوقروا صهوات الخيل من إحن … على أسارهم فعل الفراعين
مصفدين على أقتاب أرحلهم … محمولة بين مضروب ومطعون
أطفال فاطمة الزهراء قد فطموا … من الثدي بأنياب الثعابين
يا أمة قتلت أشبال زاكيها … ويبكي الغي فيها كل مسكين

ما المرتضى وبنوه من معوية — ولا الفواطم من هند وميسون
آل الرسول عباديد السيوف فمن — هام على وجهه خوفا ومسجون
يا عين لا تدعي شيئا لغادية — تهمي ولا تدعي دمعا لمحزون
قومي على جدث بالطف فانفضي — بكل لؤلؤ دمع فيك مكنون
يا آل احمد ان الجوهري لكم — سيف يقطع عنكم كل موضون

قال الصاحب الصفانی المرائی

بلغت نفسي مناها بالموالي آل طه — برسول الله من حاز المعالي وحواها
وببنت المصطفى من اشبهت فضلا اباها — وبحب الحسن البالغ في العليا مداها
والحسين المرتضى يوم المساعي اذ حواها — لبث فيهم عمر ثم تداعى وتناها
غرة اصبحت الدنيا جميعا في حماها — ما تحدث غصب البغي بانواع عماها
اوردت الاكبر بالسم وما كان كفاها — وانبرت تبغي حسينا وعرته وعراها
منعته شربة والطير قد اروت صداها — فأتت تنسم بالبيض روحي قد فداها
بنته تدعو اباها اخته تبكي اخاها — لو رأى احمد ما كان دهاه ودهاها
ورأى زينب اذ شمر اتاها وسباها — لشكا الحال الى الله وقد كان شكاها
والى الله سبابي وهو اولى من جزاها

از این قصیده مطلع و شعری چند نگاشته آمد و این اشعار هم از آن قصیده است از بحار الانوار نقل می شود

اذا جاء عاشور تضاعف حسرتي — لآل رسول الله وانهل عبرتي
هو اليوم فيه اغبرت الارض كلها — وجوما عليهم والسماء اقشعرت
مصائب ساءت كل من كان مسلما — ولكن عيون الفاجرين اقرت
اذا ذكرت نفسي مصيبة كربلا — واشلاء سادات بها قد تفرت
اضافت فؤادي واستباحت تجلدي — وعظم كربي ثم عيني اسرت
اريقت دماء الفاطميين بالملا — فلو عقلت شمس النهار لخرت
الا بابي تلك الدماء التي جرت — بايدي كلاب في الجحيم استقرت
توابيت من نار عليهم قد اطبقت — لهم زفرة في جوفها بعد زفرة
فشتان من في النار قد كان هكذا — ومن هو في الفردوس فوق الاسرة
بنفسي خدود في التراب تعفرت — بنفسي جسوم بالعراء تعرت
بنفسي رؤس معليات على القنا — الى الشام تهدى بارقات الاسنة
بنفسي شفاه ذابلات من الظما — ولم تحظ من ماء الفرات بقطرة
بنفسي عيون غائرات سواهر — الى الماء منها نظرة بعد نظرة

بنفسي

بنفسي من آل النبي خرائد — حواسر لم تقذف عليهم بسترة
تفيض دموعا بالدماء مشوبة — كقطر الغوادي من مدامع ثرة
على خير قتلى من كهول وفتية — مصابيح امجاد اذا الخيل كرت
ربيع اليتامى والارامل فابكها — مدارس للقرآن في كل سحرة
واعلام دين المصطفى وولاته — واصحاب قربان وحج وعمرة
يبادون باجداء آتته محنة — تراه علينا من امية مرت
ضغاين بدر بعد ستين اظهرت — وكانت اجنت في الحشا واسرت
شهدت بان لم ترض نفس بهذه — وفيها من الاسلام مثقال ذرة
بها ما تباقي العرش والدمع اذرت — وعنها جميع العالمين بحسرة
كأن ببنت المصطفى قد تعلقت — وفي حجرها ثوب الحسين مضرجا
تقول أيا عدل اقض بيني وبين من — تعدى على ابني بعد قهر وقسرة
اجالوا عليه بالصوارم والقنا — وكم جال فيهم من سنان وشفرة
على غير جرم غير انكار بيعة — لمنسلخ من دين احمد عترة
فيقضى على قوم عليه تألبوا — بسوء عذاب النار من غير فترة
ويسقون من ماء صديد اذا دنا — شوى الوجه والامعاء منه بمرة
مودة ذي القربى دعوها كما ترى — وقول رسول الله اوصى بعترة
فكم عبرة قد اتبعوها بعبرة — وكم عذرة قد الحقوها بغدرة
هم اول الغادين ظلما على الورى — ومن سار فيهم بالاذى والمضرة
مضوا وانقضت ايامهم وعهودهم — سيحلقهم باريها مستمرة
لآل رسول الله ودي خالصا — كما لهم ولائي ونصرتي
وها انا مذ ادركت حد بلاغتي — اصلي عليهم في عشيتي وبكرة
وقول النبي المرء مع من احبه — يقوي رجائي في اقالة عثرتي
على حبهم يا ذا الجلال توفني — وحرم على النيران شيبي وكبرتي

لعلی بن الحسین الدواری

بنو حيدر المخصوص بالدرجات — من الله والخواض في الغمرات
بنو المصطفى المختار احمد طهروا — واثنى عليهم محكم التورات
فروع النبي المصطفى ووصيه — وفاطم طابت تلك من شجرات
وسائلة لم تسكب الدمع دائبا — وتقذف نارا منك في الزفرات
فقلت على قبر الحسين وقد ذرت — عليه السوافي ثائر الهبوات

فقد غرقت منه المحاسن في دم ... وأهدي للفجّار فوق قناة
وعلّي عن ماء الفرات وقد طغت ... موارده للشاء والحمرات
على أمّ كلثوم تساق سبيّة ... وزينب والسجّاد ذي الثفنات
أصيبوا بأطراف الرماح فأهلكوا ... وهم للورى أمن من الهلكات
لهم عن شفير النار قد نجّى الورى ... فجازوهم بالسيف ذي الشفرات
فيا قبر أحطت على أنجم هوت ... وفرّقن في الأطراف مغتربات
وليس قبورًا هنّ بل هي روضة ... منوّرة مخضرّة الجنبات
وما غفل الرحمن عن عصبة طغت ... وما هتكت ظلمًا من الحرمات
أمغفرة في كل يوم صفاتكم ... بأيدي ذرا يا من كل صفات
فحتّام ألقى حدّكم وهو مطرق ... غضيض وألقى الدهر غير مؤات
فيا ربّ غيّر ما تراه معجّلًا ... تعاليت يا ربي عن الغفلات

صاحب بن عباد فرماید

ما لعلي العلى أشباه ... لا والذي لا إله إلا هو
مبناه مبنى النبي تعرفه ... وابناه عند التفاخر ابناه
لو طلب النجم ذات أخمصه ... علاه والفرقدان نعلاه
يا بأبي السيد الحسين وقد ... جاهد في الدين يوم بلواه
يا بأبي أهله وقد قتلوا ... من حوله والعيون ترعاه
يا قبّح الله أمّة خذلت ... سيّدها لا تريد مرضاه
يا لعن الله جيفة نجسا ... يقرع من بغضه ثناياه

ونیز صاحب بن عباد راست

بريت من الأرجاس رهط أمية ... لما صحّ عندي من قبيح غذائهم
ولعنهم خير الوصيين جهرة ... لكفرهم المعدود في شرّ دائهم
وقتلهم السادات من آل هاشم ... وسبيهم عن جرأة لنسائهم
وذبحهم خير الرجال أرومة ... حسين العلى بالكرب في كربلائهم
وتشتيتهم شمل النبي محمد ... لما ورثوا من بغضه في فنائهم
وما غضبت إلا لأصنامها التي ... أذلّتهم أنصارها لشقائهم
أيا ربّ جنّبني المكاره واعف عن ... ذنوبي لما أخلصته من ولائهم
أيا ربّنا أعلى لي كبر زدهم ... ببغضهم لا تظفروا بابتغائهم
أيا ربّ من كان النبي وأهله ... وسائله لم يخش من غلوائهم

حسين توسّل لي إلى الله إنني ... بليت بهم فادفع عظيم بلائهم
فكم قد دعوني رافضيًا لحبّكم ... فلم ينثني عنكم طويل عوائهم

وهمچنان صاحب بن عباد گوید

أجروا دماء أخي النبي محمد ... فلتجر غزر دموعنا ولتهمل
ولتصدر اللذات غير نزالة ... لعذاة من ماض ومن مستقبل
ولتجزر والنيران ثم بنانه ... بعظائم فاسمع حديث المقتل
منعوا الحسين الماء وهو مجاهد ... في كربلاء فنح كنوح المعول
منعوه أعذب منهل وكذا غدًا ... يردون في النيران أوخم منهل
أيجز رأس ابن النبي وفي الورى ... حيّ أمام ركابه لم يقتل
وبنو السفاح تحكّموا في أهل حي ... على الفلاح بفرصة وتعجّل
نكت الدعي ابن الدعي ضواحكًا ... هي للنبي الحبر خير مقبّل
تمضي بنو هند سيوف الهند في ... أوداج أولاد النبي وتعتلي
ناحت ملائكة السماء لقتلهم ... وبكوا فقد سقوا كؤوس الذبّل
فأرى البكاء على الزمان محلّلًا ... والضحك بعد الطف غير محلّل
كم قلت للأحزان دومي هكذا ... وتنزّلي في القلب لا تترحّلي
ليبك على الإسلام من كان باكيًا ... فقد ضيّعت أحكامه واستحلّت
غداة حسين للرماح دريئة ... وقد نهلت منه السيوف وعلّت
وغودر في الصحراء لحمًا مبدّدًا ... عليه عتاق الطير باتت وظلّت
فما نصرته أمة السوء إذ دعا ... لقد طاشت الأحلام منها وضلّت
ألا بل محوا أنوارهم بأكفّهم ... فلا سلمت تلك الأكفّ وشلّت
وناداهم جهرًا بحق محمد ... فإن ابنه من نفسه حيث حلّت
فما حفظوا قرب الرسول ولا رعوا ... وزلّت بهم أقدامهم واستزلّت
أذاقته حرّ القتل أمة جدّه ... وإن هي صامت للإله وصلّت
كما فجعت بنت الرسول بنسلها ... وكانوا كماة الحرب حين استقلّت

ایضا فی المراثی

بكى الحسين لركن الدين حين وهى ... وللأمور العظيمات الجليلات
هل لامرئ عاذر في حزن مقتصد ... بعد الحسين وسبي الفاطميات
أم هل لكئيب أجلي فقدمه ... لذاذة العيش تكرار الفجيعات
مثل النجوم الدراري في مراتبها ... إذ غاب نجم بدا نجم لميقات

یا امة السوء فاتوا ما احتجاجکم … اذا برزتم لجبار السموات
واحمد خصمکم والله منصفه … بالحق والعدل منه لا المحابات
الم ابین لکم ما فیه رشدکم … من الحلال ومن ترک الخبیثات
فما صنعتم اضل الله سعیکم … فیما عهدت الیکم فی وصایاتی
اما ابنی فمقتول ومکتبل … تهادی به فی رؤس المشهرات
وقد اخفتم بنی اطهرکم … ماذا اردتم شقیتم من بناتی
مقلن من عند جبار یجاهده … الی جبابر امثال السبیات
اکان هذا جزائی لا ابا لکم … فی اقربائی وفی اهل الحرمات
ردوا الجحیم فحلوا ما یعذبکم … ثم اخلدوا فی عقوبات الیمات

ایضا فی المراثی

متی یشفیک دمعک من همول … ویبرد ما بقلبک من غلیل
قتیل ما قتیل بنی زیاد … الا بابی ونفسی من قتیل
اریق دم الحسین فلم یراعوا … وفی الاحیاء اموات العقول
فدت نفسی جبینک من جبین … جری دمه علی خد اسیل
اتخلو قلب ذی ورع تقی … من الاحزان والالم الطویل
وقد شرقت رماح بنی زیاد … بری من دماء بنی الرسول
تواذلک والسلو فان قلبی … سیأبی ان یعود الی ذهول
فیا طول الاسی من بعد قوم … ادیر علیهم کأس الافول
تعاورهم اسنة الحرب … واسیاف قلیلات الفلول
فیترک کربلاء لهم دیار … بنام الاهل دارسة الطلول
تحیات ومغفرة وروح … علی تلک المحلة والحلول
واوصال الحسین ببطن قاع … ملاعب للدبور وللقبول
برئنا یا رسول الله ممن … اصابک بالاذاة وبالذحول

چون شاهنشاه عادل باذل خسرو گردون نوال دریادل وارث دیهیم جم مالک الملوک عجم ناصر الدین شاه رفع الله لوائه و ابد بقائه همواره در تقویت دین مبین و ترویج شریعت سید المرسلین مساعی مشکوره معمول میفرماید لاجرم چاکران حضرت و خانه زادان دولت را بشمول مرحمتهای خدیوانه و بذل نعمتهای بیکرانه مستغنی داشته تا برفاه حال و فراغ بال بتحصیل علوم و کسب معارف پردازند از جمله فرزند من بنده میرزا هدایت که صنیع دولت و تربیت یافته حضرت او در منصب استیفای خاص مشمول اختصاص است و در شمار اجزای تنظیمات حسنه دار الخلافه باجرای عدل و داد گماشته چه در فنون فضائل محسود اشباه و امائل و در فن ادب ممدوح عجم و عرب است و در شعر تازی و دری دست بخت بحتری و عنصری است در انجمنها صاحب اللسانین و راکب البحرین خوانند اگرچه بسیاقت جاهلین سخن

میراند در انشای این رثا بطریقت متاخرین میرود و ثواب این مراثی را شکر النعمه هدیه پیشگاه حضرت سلطنت ساخت

وهی هذه

ما بال عینی لا تبکی الدماء ابا … علی امرء ماجد من آل یاسین
ماذی الرزایا التی صبت علی ظمأ … معفر الخد مقطوع الشرایین
ماذی المنایا التی ابدت تواجدها … لمصرع فی الثری من غیر تکفین
ماذی المصائب فلتذب القلوب لها … وضعضعت عمد الاسلام والدین
هذا الصریع حسین من له سجدت … غلب الرقاب هم شم العرانین
هذا القتیل حسین من له خلقت … سبع الشداد وجنات الثمانین
فعین جودی لمن یبکی الرسول له … ولیس یبناه حینا من احایین

وابکی الدماء لمن یبکی الوصی له … وما سوی الله فی شجن وتابین … لولا مخافة الحاد وزندقة
لقلت ربی اذا ابکی نواسینی … یا للرسول لامر منکر عجب … قد لاح ممن هم من اهل سجین
یا للاله لقوم قاتلوا رجلا … من آل احمد من غر المیامین … تبا وتعسا لقوم اهرقوا دمه
بامر طاغیة کان ابن ملعون … لا برد الله مثواهم ومضجعهم … ولم یزل کلهم ملسوع تنین
وزادهم یوم یجیئهم عذابهم … اذا فیهم ماء یحموم وغسلین … یا لیت ما ولدت اماتهم ولدا
یجد فی قتلهم سیفا بسکین … ولیت قد عقمت حواء لم تلد … ومات آدم بین الماء والطین
ولیت کان شهاب الله احرقهم … وکان من قبل رجما للشیاطین … ولیت قاتلهم یوم الوغی ملک
دانت لدیه ملوک الروم والصین … ولیت کان ملیک الارض ناصره … وادرک الثار منهم ناصر الدین
ابو المظفر شمس المجد وحسب … لا بلغن به ایدی السلاطین … ان لم یکن یوم طف یبذل المهجا
یجاد فیه کنوز المساکین … لا زال دهرک ملقی فی بلهنیة … ما نوهر النور اکمام البساتین

ذکر عدد اولاد حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و احوال ایشان

ذکر عدد اولاد حسین بن علی

فاضل مجلسی از کتاب ارشاد نقل میفرماید که حسین علیه السلام را شش فرزند بود چهار تن پسران بودند نخستین علی بن الحسین الاکبر و کنیت او ابو محمد است و مادرش شاه زنان دختر یزدجرد شهریار است و از کلام شیخ مفید چنان مستفاد میشود که امام زین العابدین علیه السلام بزرگتر از علی اکبر بود دوم علی اصغر که در طف شهید شد بشرحی که مرقوم افتاد و مشهور بعلی اکبر گشت و مادرش لیلی دختر ابو مرة بن عروة بن مسعود الثقفیه است سیم جعفر بن الحسین و مادر او زنی از قبیله قضاعیه است و او در حیات پدر وفات یافت و عقبی نداشت چهارم عبدالله بن الحسین و او نیز در یوم طف در کنار پدر بزخم تیری شهید گشت چنانکه بشرح رفت اما دختران یکی سکینه مادر او رباب دختر امرء القیس بن عدی از قبیله کلبیه که شعبه از معدیه است و این رباب نیز مادر عبدالله بن الحسین است و دختر دیگر فاطمه نام داشت و مادر او ام اسحق دختر طلحة بن عبدالله تمیمیه است و همچنان مؤلف کتاب البدع و صاحب شرح اخبار سید سجاد را علی اکبر دانند و گویند در یوم طف مردی بود سی ساله و علی اصغر مقتول دوازده ساله بود و جماعتی از زیدیه گویند هفت ساله بود و گروهی گویند چهار سال داشت در کتب نسب مسطور است قال یحیی بن علی بن

الْحُسَيْنِ وَاعَجَبًا لِأَبِيكَ سَمّٰى عَلِيًّا وَعَلِيًّا فَقَالَ اِنَّ أَبِي اَحَبَّ اَبَاهُ فَسَمّٰى بِاسْمِهِ مِرَارًا یعنی یزید با سید سجاد گفت مرا
شگفت می آید که حسین پسران خود را بجمله مسمی بعلی نمود فرمود حسین پدر خود را دوست میداشت و از تکرار نام و مسرور میگشت
و هم از مناقب میگارد که در زمان خلافت عمر بن الخطاب گاهی که اسرای فارس را بمدینه در آوردند همی خواست که مردان این را
چون عبید و زنان را مانند کنیزکان بمعرض بیع و شری در آورد و از برای فروش بی پرده در کرد و شهر طوف دهد علی علیه السلام
فرمود اِنَّ النَّبِيَّ قَالَ اَكْرِمُوا كَرِيمَ قَوْمٍ وَاِنْ خَالَفُوكُمْ وَهٰؤُلَاءِ الْفُرْسُ حُكَمَاءُ كُرَمَاءُ فَقَدْ اَلْقَوْا اِلَيْنَا السَّلَمَ
یعنی رسول خدا فرمود اکرام بدارید و بزرگ بشمارید زعیم قوم را اگر چند طریق مخالفت شما پیمایند هم اکنون این جماعت حکما
و کرام پارسیانند که به نیروی سرپنجه اسلام در پرده طاعت ما افتادند وَرَغِبُوا فِي الْاِسْلَامِ وَقَدْ اَعْتَقْتُ مِنْهُمْ لِوَجْهِ اللّٰهِ
حَقِّي وَحَقَّ بَنِي هَاشِمٍ فَقَالَتِ الْمُهَاجِرُونَ وَالْاَنْصَارُ قَدْ وَهَبْنَا حَقَّنَا لَكَ يَا اَخَا رَسُولِ اللّٰهِ فَقَالَ اَللّٰهُمَّ فَاشْهَدْ
اَنَّهُمْ قَدْ وَهَبُوا وَقَبِلْتُ وَاَعْتَقْتُ میفرماید چون تمام رغبت طریق مسلمانی گرفتند حق که مرا و بنی هاشم را درین غنیمت بود
در راه خدا بذل کردم اینوقت جماعت انصار و مهاجریان عرض کردند ای برادر رسول خدا ما همگان حق خود را با تو هبه ساختیم
عمر بن الخطاب گفت علی ابو طالب عزیمت مرا بر تافت و از آنچه من خواستم پیشی گرفت اینوقت مسلمانان خواستند دختران
ملوک را کابین بندند و با سرای خویش برند امیر المؤمنین فرمود ایشانرا باختیار خویش گذارید و با کراه و اجبار بکاری مدارید
شهربانویه را اشارتی فرمود تا اگر اختیار کند دیگر با تو دست فرمان نفرمود گفتند اینک بخیر و برگزین کسی را تا ترا
خطبه کند آیا رضا میدهی که تو را بشوی دهند شهربانویه خاموش گشت فَقَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ رَضِيَتْ وَبَقِيَ الْاِخْتِيَارُ
بَعْدُ سُكُوتُهَا اِقْرَارُهَا امیر المؤمنین فرمود سکوت شهربانویه در معنی اقرار است دیگر باره او را مخیر ساخت تا
هر کرا بخواهد بدو رضا دهد فَقَالَتْ لَسْتُ مِمَّنْ يَعْدِلُ عَنِ النُّورِ السَّاطِعِ وَالشِّهَابِ اللَّامِعِ الْحُسَيْنِ اِنْ كُنْتُ مُخَيَّرَةً
فرمود من آنکس نیستم که از نور فروزنده و شهاب درخشنده بدیگر کس سر فرود آرم یعنی حسین را اختیار میکنم اگر مخیرم امیر
المؤمنین فرمود که امیخواهی تا ولی تو باشد عرض کرد ولی من تو باشی لاجرم حذیفة الیمان را فرمود تا شهربانویه را با حسین علیه السلام
تزویج بست اما ابن کلبی گوید علی علیه السلام در ایام خلافت خویش حریث بن جابر الحنفی را در بعضی از اراضی مشرق امارت داد
داد در حکومت خویش دو دختر یزدجرد را اسیر گرفت و بحضرت امیر المؤمنین فرستاد و آنحضرت یکی را در حسین علیه السلام بخشید
سید سجاد از وی متولد گشت و نیز گفته اند که حریث بن جابر دو دختر از یزدجرد بن شهریار بحضرت امیر المؤمنین فرستاد
آن حضرت یکی را بحسین عطا کرد و آن دیگر را بمحمد بن ابی بکر بخشید این یک سید سجاد علیه السلام را بزاد و آن دیگر قاسم بن محمد بن
ابی بکر را لاجرم سید سجاد و قاسم پسر خاله کان تند و این خبر در نزد بنده درست تر می آید و دیگر در کشف الغمه از کمال
الدین بن طلحه مرویست که اولاد حسین بن علی ده تن باشند شش تن پسرانند و چهار تن دختران اما پسران نخستین علی اکبر که
در یوم طف شهادت یافت دوم علی الاوسط یعنی امام زین العابدین سیم علی الاصغر که در یوم طف بزخم تیر شهید گشت
چنانکه رقم شد چهارم محمد پنجم عبدالله بروایتی عبدالله نیز در یوم طف شهید شد ششم جعفر اما دختران نخستین زینب دوم
سکینه سه دیگر فاطمه چهارم را نام مبرد است و نیز میگوید بروایتی بنین و بنات آن حضرت قرون از چهار تن نبوده اند لکن
روایت نخستین مشهور است ابن خشاب گوید آن حضرت را شش پسر بود و سه دختر اما پسران اول علی اکبر شهید دوم علی
الامام زین العابدین سه دیگر علی اصغر چهارم محمد پنجم عبدالله ششم جعفر اما دختران اول زینب دوم سکینه سه دیگر فاطمه

حافظ عبدالعزیز بن اخضر الجنابذی گوید فرزندان حسین شش تن بودند چهار تن پسران اول علی اکبر شهید دوم علی اصغر سیم
جعفر چهارم عبدالله و دختر اول سکینه دوم فاطمه و نسل حسین از علی اصغر است و مادر او ام ولد بود و دانشمند اهل زمان
بود همانا از علی اصغر سید سجاد را خواسته و اینکه گوید مادرش ام ولد بود چون شهربانویه را اسیر گرفتند او را در شمار کنیزکان
نام برده زهری گوید علی اصغر را حافظ از قلم انداخته و صحیح آنست که سه تن از پسران آن حضرت علی نام داشته و در
مناقب مسطور است پسران آن حضرت اول علی اکبر شهید و نام مادرش بره دختر عروة بن مسعود ثقفی است دوم علی الامام
و او علی اوسط است سیم علی اصغر و مادر این دو پسر شهربانویه است چهارم محمد پنجم عبدالله شهید مادرش رباب دختر
امرء القیس ششم جعفر مادرش از قبیله قضاعه است اما دختران اول سکینه مادرش رباب دختر امرء القیس کندی دوم فاطمه
مادرش ام اسحق دختر طلحة بن عبدالله سیم زینب و اولاد حسین از سید سجاد است و دیگر محمد رضای حسینی در شمار اولاد حسین
علیه السلام اقتفا بفاضل مجلسی نموده لاجرم بتکرار حدیث نمیپردازیم در کشف الغمه و مناقب مسطور است که علی بن الحسین
علیه السلام را ابن الخیرتین مینامیدند چه رسول خدای فرموده اِنَّ لِلّٰهِ مِنْ عِبَادِهِ خِيَرَتَيْنِ فَخِيَرَتُهُ مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشٌ وَمِنَ
الْعَجَمِ فَارِسُ

ابو الاسود دؤلی همی گوید

وَاِنَّ غُلَامًا بَيْنَ كِسْرٰى وَهَاشِمٍ ۝ لَاَكْرَمُ مَنْ نِيطَتْ عَلَيْهِ التَّمَائِمُ

صاحب کتاب فصول المهمه فی معرفة الائمه در شمار فرزندان حسین بن علی علیهما السلام مختار شیخ مفید و فاضل مجلسی را اختیار
کرده دیگر باره بشرح نگاشتن کتاب را باطناب حمل نباشتن است و دیگر محمد بن طلحه در کتاب مطالب السئول فی مناقب
آل الرسول فرزندان حسین علیه السلام را ده تن شمار می آورد شش تن پسران و چهار تن دختران بشرحی که از کشف الغمه نگاشته
آمد و این دختر چهارم را نام نمیبرد و محمد بن طلحه شافعی مذهب است و دیگر ابن جوزی که از فحول علمای عامه است در کتاب
خواص الامه فی معرفة الائمه میگوید فرزندان حسین علیه السلام نخستین علی اکبر است که در یوم طف شهید شد و مادرش
آمنه دختر ابی مرة بن عروة بن مسعود ثقفی است و مادر آمنه دختر ابی سفیان بن حرب است دوم علی اصغر است و او زین
العابدین که نسل امام علیه السلام از ویست و مادر او ام ولد است ابن قتیبه گوید سلافه و بروایتی غزاله نام داشته و
بعد از شهادت حسین علیه السلام زبید غلام آنحضرت او را کابین بست و عبدالله از وی متولد گشت لاجرم عبدالله با
زین العابدین از جانب مادر برادر است و بروایتی نام زبید زیید است و در ارض ینبع فرود آمد و منزل ساخت زهری
گوید سید سجاد او را با زبید تزویج فرمود آنگاه کنیزکی را نیز آزاد ساخت و بحباله نکاح او در آورد چون عبدالملک بن مروان
این بشنید آنحضرت را شناعت نمود سید سجاد بدو نوشت لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ اَعْتَقَ رَسُولُ
اللّٰهِ جُوَيْرِيَةَ وَصَفِيَّةَ وَتَزَوَّجَهُمَا وَاَعْتَقَ زَيْدَ بْنَ حَارِثَةَ وَزَوَّجَهُ زَيْنَبَ بِنْتَ جَحْشٍ بِنْتَ عَمَّتِهِ میفرماید شما را سنت
رسول خدا بسنده نباشد آنحضرت جویریه و صفیه را آزاد ساخت و بزنی بخواست و زید بن حارثه را آزاد کرد و دختر عمه خود را
با او کابین بست زهری گوید سید سجاد مادر خود را عظیم بزرگ میداشت و هرگز با او دست در کاسه واحد نمیبرد گفتند
چرا فرمود بیم دارم که مبادا لقمه را برگیرم که از بهر خود نگران بوده و دیگر از فرزندان حسین جعفر است و مادر او
سلافه قضاعیه است و دیگر فاطمه است و مادر او ام اسحق دختر طلحة بن عبدالله است و دیگر از فرزندانش عبدالله است
که در یوم طف شهید شد و دیگر سکینه است و مادر او رباب دختر امرء القیس است و دیگر محمد است او نیز در یوم

طف شهید شد همانا ابن جوزی فرزندان حسین را بدین شمار نگاشته و کوچک و بزرگ ایشان را بدین ترتیب نهاده لکن مادر سید سجاد شهربانویه بدیگر کس شوهر نفرموده بلکه در نفاس وفات یافت جز از ابن جوزی این حدیث کمتر شنیده شده بالجمله در کتب سیر و تواریخ فارسیان و عربیان اسامی اولاد حسین علیه السلام و اختلاف اقوال علما و مورخین در اسامی ایشان و شمار ایشان بیرون از انجمله میست که مرقوم افتاد و دیگران هر یک تقاعد یکی ازین اقوال کرده اند جز اینکه بروایتی دیدم که پسران حسین را پنج تن بشمار آورده و نام یکتن ایشان را عمر دانسته که بدیعه چهار ساله بود و بعد از شهادت آن حضرت زمانی اندک وفات یافت مکشوف باد که آنچه این بنده بی بضاعت باستقرا و استیعاب رنج برده و اختیار نموده آنست که حسین علیه السلام را چهار پسر بود علی اکبر شهید و علی اوسط هو الامام و علی اصغر و عبدالله سه تن از ایشان در یوم طف شهید شدند شرحی که مرقوم افتاد و امام زین العابدین زنده بماند و نسل حسین از وی باقی است و آن حضرت را دو دختر افزون نبود نخستین فاطمه و آن دیگر سکینه شرح اولاد زین العابدین انشاالله در کتاب آنحضرت مرقوم خواهد شد اکنون شرح حال دختران نگاشته میآید

ذکر شرح حال فاطمه دختر حسین بن علی علیهما السلام

و حسن مثلث و دو دختر نخستین زینب و آن دیگر ام کلثوم

ازین پیش بشرح مرقوم داشتیم که حسین علیه السلام دختر خود فاطمه را با برادرزاده خود حسن مثنی عقد زناشوئی بست و از وی عبدالله محض و ابراهیم غمر متولد گشت و از عبدالله محض محمد نفس زکیه و ابراهیم قتیل باخمری بوجود آمد و ما شرح حال ایشان و اولاد ایشان را نسلا بعد نسل در کتاب حسن علیه السلام نگاشتیم و درین مقام مستغنی از تکراریم و بعد از حسن مثنی فاطمه بحباله نکاح عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان درآمد و محمد دیباج از وی متولد گشت و بعد از عبدالله عبدالرحمن بن ضحاک بن قیس الفهری که حکومت مدینه داشت خواست تا فاطمه را خطبه کند آنحضرت رضا نداد و این کار بر عبدالرحمن ناگوار افتاد و ساخته خصومت و زحمت فاطمه گشت و کار بر آنحضرت سخت گرفت فاطمه از در شکوی بسوی یزید بن عبدالملک مکتوب کرد و گسیل شام داشت یزید بن عبدالملک غضبان گشت و برآشفت و گفت بمن رسیده است که عبدالرحمن متعرض دختران رسول خدای گشته کیست که خبر مرگ او را بمن بازدهد و حال آنکه من بر فراز این فراش باشم پس کس بمدینه فرستاد تا او را از عمل باز کرد و اموال او را بجمله ماخوذ داشت چنانکه در سلخی فقر و فاقه ازین جهان ببرای انتقام تحویل داد بالجمله فاطمه بجمال رنسا و کمال تقوی و بلوغ فضایل و محاسن مخایل نظیری و عدیلی نداشت و از کمال حسن و بها او را حور العین مینامیدند در سال یکصد هفدهم هجری در مدینه وفات یافت و خواهرش سکینه هم در این سال ازین جهان فانی بسرای جاودانی تحویل داد

در ذکر حال سکینه دختر حسین بن علی علیهم السلام

سکینه علیها السلام با عبدالله بن الحسین از یک مادر بزاد و مادر ایشان رباب دختر امرءالقیس بن عدی از قبیله کلبیه که شعبه از معد است بود نام سکینه آمنه و بروایتی امیمه است مادرش رباب او را ملقب بسکینه ساخت و آنحضرت را از میته نیز گفته اند که مصغر آمنه باشد لکن اصح امیمه است زیرا که عبدالله محض پسر حسن مثنی از محمد بن سائب کلبی که از علمای نسابه است پرسش فرمود که نام سکینه دختر حسین چیست عرض کرد امیمه است فرمود درست گفتی همانا عبدالله نیکوتر داند چه او پسر فاطمه خواهر سکینه است و سکینه سیده نسا و عقیله قریش است با حصافت عقل و اصابت رای سیرتی جمیل و جمالی فایق داشت جملی از احوال آنحضرت و مصائبی که بروی فرود آمد درین کتاب بشرح رفت بعد از سید الشهدا علیه السلام نخستین مصعب بن زبیر بن العوام بن خویلد او را بحباله نکاح درآورد و سکینه دوشیزه بود و عوام جد مصعب برادر خدیجه کبری زوجه رسول الله است بروایتی سکینه

تزویج او رضا نمیداد چون مصعب سلطنت داشت کار بر آنحضرت سخت گرفت مصلحت چنین افتاد از مصعب دختری آورد و او را مسمی بفاطمه فرمود و صداق سکینه را مصعب ششصد هزار درهم بست و گاهی که عبدالملک بن مروان بر مصعب غلبه کرد و او را بکشت خواست تا سکینه را از بهر خود کابین بندد فقالت أبعد ما قتل ابن الزبیر لا والله لا کان هذا ابدا فرمود سوگند با خدای بعد از قتل پسر زبیر هرگز این کار صورت نبندد بالجمله بعد از مصعب عبدالله بن عثمان بن عبدالله بن حکیم بن حزام بن خویلد آنحضرت را کابین بست و از وی پسری آورد که عثمان نام داشت و او را قرین همی گفتند و حزام نیز برادر خدیجه زوجه رسول خداست و بعد از وی اصبغ بن عبدالعزیز بن مروان برادر عمر بن عبدالعزیز او را خطبه کرد و قبل از مضاجعت فیما بینهما مفارقت افتاد آنگاه زید بن عمرو بن عثمان بن عفان آن حضرت را بخواست چون سلیمان بن عبدالملک که خلیفتی داشت در صلاح ملک پسنده نداشت فرمان کرد تا او را طلاق گفت و از آن علم و بصیرت که سکینه را در فضل و ادب بود شعرا در حضرت او حاضر میشدند و در قبول او را در نیک و بد اشعار کردن مینهادند و عطایا و جوایز برخوردار میگشتند گوید بعرض رسانیدند که فرزدق و جریر و کثیر عزه و نصیب و جمیل اذن بار می طلبند بفرمود پرده درآویختند و ایشان را درآوردند و از پس پرده جای دادند اینوقت کنیزکی از پرده بیرون شد و گفت از شما فرزدق کدام است گفت اینک حاضرم گفت تو گفتی که این شعر را گفته باشی

هما دلتانی من ثمانین قامة | کما انقض باز اقتم الریش کاسره
فلما استوت رجلای فی الارض قالتا | احی فیرجی ام قتیل نحاذره
فقلت ارفعوا الاسباب لا یشعروا بنا | واقبلت فی اعجاز لیل اباد ره
اباد ربوابین قد وکلا بنا | واحمر من ساج تبص مسامره

فرزدق گفت من گفته ام گفت چرا سر خویش و سر محبوب خویش را مستور نساختی و از پرده بیرون انداختی اکنون عطای خویش را که هزار دینار زر سرخ است مأخوذ دار و با اهل خویش ملحق شو آنگاه گفت جریر کدام است گفت حاضرم گفت این شعر تو گفتی

طرقتک صائدة القلوب ولیس ذا | وقت الزیارة فارجعی بسلام
تجری السواک علی اغر کانه | برد تحدر من متون غمام
لو کان عهدک کالذی حدثتنا | لوصلت ذاک وکان غیر رمام
انی اواصل من اردت وصاله | بحبال لا صلف ولا لوام

جریر گفت این شعر مراست گفت کدام ساعت نیکوتر از ساعت زیارتست بگیر این هزار دینار زر ناب را و بسرای خویش شو آنگاه گفت کثیر عزه کدام است گفت اینک منم گفت گوینده این شعر تونی

یقر بعینی ما یقر بعینها | واحسن شیء ما به العین قرت

کثیر گفت این شعر را من انشا کرده ام گفت محبت را بدین تعریض فاسد ساختی همچنان جایزه تو هزار دینار است مأخوذ دار و طریق خویش سپار در اغانی بجای این بیت این اشعار از کثیر نقل کرده

واعجبنی یا عز منک خلایق | کرام اذا عد الخلایق اربع
دنوک حتی یدفع الجاهل الصبی | ودفعک اسباب المنی حین یطمع
فوالله ما یدری کریم مماطل | اینساک اذ باعدت او یتصدع

آنگاه گفت نصیب کدام کس است گفت اینک منم گفت این شعر تو راست

مِن عاشِقَینِ تَواعَدا وَ تَراسَلا   حَتّی اِذا نَجمُ الثُّرَیّا حَلَّقا
باتا بِاَنعَمِ لَیلَةٍ وَ اَلَذِّها   حَتّی اِذا وَضَحَ الصَّباحُ تَفَرَّقا

نصیب گفت من گفتم قالَت وَهَل فِی الحُبِّ بُدّانِ این سیصد دینار را بجایزه فرا گیر و براه خویش میرود در اغانی بجای این دو شعر این ابیات را نگاشته اند

وَلَولا اَن یُقالَ صَبا نُصَیبٌ   لَقُلتُ بِنَفسِیَ النَّشَأُ الصِّغارُ
بِنَفسی کُلُّ مَهضُومٍ حَشاها   اِذا ظُلِمَت فَلَیسَ لَها انتِصارُ

وَقالَت رَبَّیتَنا صِغاراً وَمَدَحتَنا کِباراً   یعنی تربیت کردی کودکان ما را و مدح گفتی بزرگان ما را

از پس آن پرسش کرد که جمیل کدام است چون او را بشناخت گفت صاحب من تو را سلام میرساند و نیک مشتاق است از آنگاه که این شعر بعرض او رسیده

فَیا لَیتَ شِعری هَل اَبیتَنَّ لَیلَةً   بِوادِی القُری اِنّی اِذاً لَسَعیدُ
لِکُلِّ حَدیثٍ بَینَهُنَّ بَشاشَةٌ   وَکُلُّ قَتیلٍ بَینَهُنَّ شَهیدُ

میفرماید جزاک الله خیراً حدیث ما را بجمله خاص بشاشت داشتی و کشتگان ما را شهید انگاشتی اینک چهار هزار دینار زر خالص خاص تست با خود دار و بسلامت طریق مراجعت بسپار در هر کرت آن کنیزک بحضرت سکینه میشتافت و شعر آن شعراء العرب [?] میرسانید و جایزه میآورد و پاسخ باز میداد ابن جوزی میگوید وفات سکینه در سال یکصد و هفده هجری در مدینه بود و حکومت مدینه را خالد بن عبدالله بن حارث بن حکم داشت او را کار ای فا [?] گفت باشید تا باز آیم و بر وی نماز گذارم چون بر نمی آمد سی دینار بهای کافور دادند و بر بدن مبارکش نثار کردند و شیبة بن نصاح بر وی نماز گذاشت بروایت ابن سعد سکینه درین سال در مکه وفات کرد خواهرش فاطمه هم درین سال درگذشت ابن خلکان در کتاب خود مینویسد که یکروز سکینه عروة بن اذینه را که از اعیان علما بود دیدار کرد فرمود تو این شعر گفته باشی

اِذا وَجَدتُ اُوارَ الحُبِّ فی کَبِدی   ذَهَبتُ نَحوَ سِقاءِ الماءِ اَبتَرِدُ
هَبنی بَرَدتُ بِبَردِ الماءِ ظاهِرَهُ   فَمَن لِنارٍ عَلَی الاَحشاءِ تَتَّقِدُ

عرض کرد من گفته ام فرمود این شعر را نیز تو گفته

قالَت وَاَبثَثتُها سِرّی فَبُحتُ بِهِ   قَد کُنتَ عِندی تُحِبُّ السِّترَ فَاستَتِرِ
اَلَستَ تُبصِرُ مَن حَولی فَقُلتُ لَها   غَطّی هَواکِ وَما اَلقی عَلی بَصَری

گفت من گفته ام فَالتَفَتَت اِلی جَوارٍ کُنَّ حَولَها فَقالَت هُنَّ حَرائِرُ اِن کانَ خَرَجَ هذا مِن قَلبٍ سَلیمٍ این هنگام سکینه بجانب کنیزکان که حاضر خدمت بودند نگران شد و فرمود ایشان همه آزادگان باشند اگر این سخنان از قلب بی محبت زایش کرده باشد گویند عروه را برادری بود که بکر نام داشت چون وفات کرد این شعر در مرثیه او گفت

سَری هَمّی وَهَمُّ المَرءِ یَسری   وَغابَ النَّجمُ اِلّا قَیدَ فِترٍ
اُراقِبُ فِی المَجَرَّةِ کُلَّ نَجمٍ   تَعَرَّضَ اَو عَلَی المَجراةِ یَجری

لِهَمٍّ ما اَزالُ لَهُ قَرینا   کَاَنَّ القَلبَ اَبطَنَ حَرَّ جَمرِ
عَلی بَکرٍ اَخی فارَقتُ بَکراً   وَاَیُّ العَیشِ یَصلُحُ بَعدَ بَکرِ

چون این شعر بعرض سکینه رسید فرمود این بکر کدام است شمایل او را شرح کردند فَقالَت اَهُوَ ذاکَ الاُسَیوِدُ الَّذی کانَ یَمُرُّ بِنا فرمود این همان سیاه است که گاهی در حضرت ما عبور میداد گفتند چنین است فَقالَت طابَ بَعدَهُ کُلُّ شَیءٍ حَتَّی الخُبزُ وَالزَّیتُ فرمود از پس مرگ او هر چیز نیکوست حتی نان و زیت گویند در مجلس ولید بن یزید اموی این ابیات را تغنی کردند ولید گفت قایل این شعر کیست عرض کرد عروة بن اذینه گفت برغم عروه هم اکنون بعد از بکر ما بدین عیش مهنا اندریم در خبر است که جماعتی از شعراء از حجاز سفر شام کردند و بر هشام بن عبدالملک درآمدند از میان آن جماعت عروة بن اذینه را بشناخت و او مردی قلیل البضاعه و کثیر القناعه بود گفت هان ای عروه این شعر تو گفتی

لَقَد عَلِمتُ وَمَا الاِسرافُ مِن خُلُقی   اِنَّ الَّذی هُوَ رِزقی سَوفَ یَأتینی
اَسعی اِلَیهِ فَیُعیینی تَطَلُّبُهُ   وَلَو قَعَدتُ اَتانی لا یُعَنّینی

همانا چنین تو را که آنچه میگوئی بکار نبندی چه در شعر خبر میدهی که اگر من در طلب رزق نروم رزق بطلب من میآید و اینک در طلب رزق از حجاز بشام تکتاز کرده عروه گفت یا امیرالمؤمنین مرا نیکو موعظتی آوردی حق موعظت را بنهایت بردی آنچه روزگار از خاطر من سترده بود فرا یاد من دادی این بگفت و از نزد هشام بیرون شد و بی توانی برنشست و طریق حجاز پیش داد آن روز را هشام بشام برد و شبانگاه از خواب انگیخته شد و یاد از عروه کرد و در خاطر گذرانید که او مردی عالم و شاعر است چگونه از زیان زبان او توان ایمن بود بامدادان از وی پرسش کرد گفتند باز حجاز گشت گفت راست گفته است عروه اگر تو در طلب رزق دق الباب بکنی او بسوی تو شتاب بگیرد و غلام خویش را پیش خواند و دو هزار دینار زر سرخ او را سپرد و فرمان داد که از دنبال عروه بشتاب تا کجا او را دریابی تسلیم کن غلام چندانکه توانست بشتافت تا عروه را دریافت که داخل بیت شد در بکوفت عروه سر بیرون کرد و آن عطا بستد و غلام را گفت اَبلِغ اَمیرَ المُؤمِنینَ السَّلامَ وَقُل لَهُ کَیفَ رَأَیتَ قَولی سَعَیتُ فَاَکدَیتُ وَرَجَعتُ اِلی بَیتی فَاَتانی فیهِ الرِّزقُ یعنی امیرالمؤمنین را سلام برسان و بگو چگونه دیدی گفته مرا در طلب رزق راندم و رانده شدم بخانه خود باز آمدم رزق از در فراز آمد محمد بن ادریس مرج کحل اندلسی نیز این معنی را نیکو گفته است

مَثَلُ الرِّزقِ الَّذی تَطلُبُهُ   مَثَلُ الظِّلِّ الَّذی یَمشی مَعَک
اَنتَ لا تُدرِکُهُ مُتَّبِعاً   وَاِذا وَلَّیتَ عَنهُ تَبِعَک

صاحب کتاب اسعاف نسب عروه را بدینگونه رقم کرده کنیت او ابو عامر است و هو عروة بن اذینة بن حارث بن یعمر بن عمرو بن عوف بن کعب بن عامر بن لیث بن بکر بن عبدمناة بن کنانة اللیثی الحجازی و او شاعری معروف بود و آن حکایات که ابن خلکان از سکینه علیها السلام بعروه مرقوم میدارد صاحب اسعاف بزنی مجهول نسبت میکند و در تاریخ یافعی آنچه از شرح حال سکینه مرقوم است با تحریر ابن خلکان چندان تفاوتی ندارد و در سال وفات سکینه اهل سیر همگان متفق اند که در یکصد و هفدهم هجری بود و یافعی گوید مدفن آن حضرت در مدینه طیبه است و جماعتی از علمای عامه در خارج مکه معظمه در طریق عمره دانسته اند ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی از سکینه علیها السلام شرحی مبسوط نگاشته من بنده چندانکه افزون از آنچه مرقوم داشته ام بدست شود همی نگارم تا موجب تطویل و تکرار نباشد بالجمله صاحب اغانی نسب باب مادر سکینه را

بدین ترتیب آورده گوید رباب دختر امرء القیس بن عدی بن جابر بن کعب بن علیم بن جناب بن کلب بن وبرة بن ثعلبة بن عمران بن الحاف بن قضاعه است و مادر رباب هند دختر ربیع بن مسعود بن مروان بن حصین بن کعب بن علیم بن کلیب است و رباب در نزد امام حسین علیه السلام مکانتی عظیم داشت بروات موثقه سند با مالک بن اعین منتهی میشود میگوید از سکینه دختر حسین علیه السلام شنیدم فرمود که پدرم با عمم حسن علیه السلام در حق من و مادرم چنین فرمود

لَعَمْرُكَ اِنَّنِي لَاُحِبُّ دَارًا　تَكُونُ بِهَا سُكَيْنَةُ وَالرَّبَابُ

اُحِبُّهُمَا وَاَبْذُلُ جُلَّ مَالِي　وَلَيْسَ لِعَاتِبٍ عِنْدِي عِتَابُ

و این شعر را براند و بیت بر افزود

فَلَسْتُ لَهُمْ وَاِنْ غَابُوا مُضِيعًا　حَيَاتِي اَوْ يُغَيِّبَنِي التُّرَابُ

ابو الفرج گوید امرء القیس پدر رباب در زمان عمر بن الخطاب مسلمانی گرفت و دختر او رباب فاضل ترین زنان بود بعد از شهادت حسین علیه السلام او را خواستار آمدند که خطبه کنند فقالت لا اتخذ حما بعد رسول الله ابو الفرج میگوید این ابیات را رباب بعد از قتل سید الشهداء در مرثیه آنحضرت فرمود

اِنَّ الَّذِي كَانَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ　بِكَرْبَلَاءَ قَتِيلٌ غَيْرُ مَدْفُونِ

سِبْطَ النَّبِيِّ جَزَاكَ اللهُ صَالِحَةً　عَنَّا وَجُنِّبْتَ خُسْرَانَ الْمَوَازِينِ

قَدْ كُنْتَ لِي جَبَلًا صَعْبًا اَلُوذُ بِهِ　وَكُنْتَ تَصْحَبُنَا بِالرَّحْمِ وَالدِّينِ

مَنْ لِلْيَتَامَى وَمَنْ لِلسَّائِلِينَ وَمَنْ　يُغْنِي وَيَأْوِي اِلَيْهِ كُلُّ مِسْكِينِ

وَاللهِ لَا اَبْتَغِي صِهْرًا بِصِهْرِكُمُ　حَتَّى اُغَيَّبَ بَيْنَ الرَّمْلِ وَالطِّينِ

ابو الفرج در کتاب اغانی سند با بی عبد الله الزبیری میرساند میگوید در مدینه راوی اشعار جریر و راوی کثیر عزه و راوی نصیب و راوی احوص انجمن شدند و هر یک اشعار صاحب خود را بستودند و بر شعر دیگران فضیلت نهادند بعد از مخاطبات و مناقشات سخن بر آن نهادند که این داوری بحضرت سکینه برند چه او افصح و اعلم ناس است در زبان عرب و علم و فضل و ادب لاجرم هر کرا او برگزیند بی سخن فاضل تر است پس همگان بحضرت سکینه آمدند و بار طلبیدند و پس از رخصت در آمدند و صورت حال را بعرض رسانیدند کنیزکی بیرون شد و گفت بگو راوی جریر را صاحب تو گوید

طَرَقَتْكَ صَائِدَةُ الْقُلُوبِ وَلَيْسَ ذَا　وَقْتَ الزِّيَارَةِ فَارْجِعِي بِسَلَامِ

کدام ساعت شیرین تر از طروق است زشت کناد خداوند صاحب تو را و شعر او را آنگاه راوی احوص را گفت این شعر او راست

يَقَرُّ بِعَيْنِي مَا يَقَرُّ بِعَيْنِهَا　وَاَحْسَنُ شَيْءٍ مَا بِهِ الْعَيْنُ قَرَّتِ

وصیفه گفت و شی چشم او را هیچ چیز نیکوتر از نکاح منیف همانا صاحب تو دوست میدارد که نکاح شود زشت کناد خدای صاحب تو را و شعر او را آنگاه راوی جمیل را گفت این شعر جمیل راست

فَلَوْ تُرِكَتْ عَقْلِي مَعِي مَا طَلَبْتُهَا　وَلٰكِنْ طِلَابِيهَا لِمَا فَاتَ مِنْ عَقْلِي

گفت نمی فهم صاحب تو را که عاشق باشد در طلب عقل میرود و دور دارد خداوند او را و شعر او را پس با راوی نصیب گفت آیا نه صاحب تو این شعر گفت

اَهِيمُ بِدَعْدٍ مَا حَيِيتُ فَاِنْ اَمُتْ　فَوَا حَزَنِي مَنْ ذَا يَهِيمُ بِهَا بَعْدِي

گفت نصیب را همی بکمال همت که دعد را دوست باز داشت تا دیگر کس با او عشق باز د چرا چنین نگفت

اَهِيمُ بِدَعْدٍ مَا حَيِيتُ فَاِنْ اَمُتْ　فَلَا صَلَحَتْ دَعْدٌ لِذِي خُلَّةٍ بَعْدِي

آنگاه راوی احوص را گفت این شعر را صاحب تو گفت

مِنْ عَاشِقَيْنِ تَرَاسَلَا وَتَوَاعَدَا　لَيْلًا اِذَا نَجْمُ الثُّرَيَّا حَلَّقَا

بَاتَا بِاَنْعَمِ لَيْلَةٍ وَاَلَذِّهَا　حَتَّى اِذَا وَضَحَ الصَّبَاحُ تَفَرَّقَا

راوی گفت احوص راست فرمود زشت کناد خداوند او را چرا بجای تفرقا تعانقا نگفت گویند در این روز حضرت سکینه هیچ یک از شعرا را نستود و هیچیک از ایشان را بر دیگری برتری نداشت لکن هیثم بن عدی گوید جمیل را که در این شعر گوید

فَيَا لَيْتَنِي اَعْمَى اَصَمُّ تَقُودُنِي　بُثَيْنَةُ لَا يَخْفَى عَلَيَّ كَلَامُهَا

برگزیده داشت و راوی او را فرمود خداوند رحمت کناد جمیل را چه شعرا و مانند نام او جمیل است و دیگر احمد بن حارث سند با بو عبیده معمر بن المثنی میرساند میگوید هنگام موسم فرزدق طریق زیارت مکه پیش داشت و چون حج بگذاشت بجانب مدینه سفر کرد و در مدینه حاضر حضرت سکینه گشت آن حضرت فرمود ای فرزدق امروز اشعر الناس کیست عرض کرد امروز اشعر الناس جز من نیست فرمود سخن بکذب راندی امروز اشعر از تو آن کس است که این شعر گفته

بِنَفْسِي مَنْ تَجَنُّبُهُ عَزِيزٌ　عَلَيَّ وَمَنْ زِيَارَتُهُ لِمَامُ

وَمَنْ اَمْسِي وَاُصْبِحُ لَا اَرَاهُ　وَيَطْرُقُنِي اِذَا هَجَعَ النِّيَامُ

فرزدق گفت سوگند با خدای اگر اجازت رود نیکوتر از این شعر تو را بشنوانم فرمود دوست میدارم و او را رخصت انصراف داد روز دیگر فرزدق در آمد همچنان سکینه فرمود کیست اشعر الناس فرزدق عرض کرد اینک منم فرمود سخن بدروغ میرانی اشعر الناس صاحب تست که این شعر گفته است

لَوْلَا الْحَيَاءُ لَهَاجَنِي اسْتِعْبَارٌ　وَلَزُرْتُ قَبْرَكِ وَالْحَبِيبُ يُزَارُ

كَانَتْ اِذَا هَجَرَ الضَّجِيعُ فِرَاشَهَا　كُتِمَ الْحَدِيثُ وَعَفَّتِ الْاَسْرَارُ

لَا يَلْبَثُ الْقُرَنَاءُ اَنْ يَتَفَرَّقُوا　لَيْلٌ يَكُرُّ عَلَيْهِمُ وَنَهَارُ

عرض کرد قسم بخداوند اگر مرا رخصت فرمائی نیکوتر و ستوده تر از این شعر بعرض رسانم فرمود تا چه داری بیار فرزدق بیرون شد و روز سیم آمد بحضرت سکینه علیها السلام بعادت دیرین فرمود کیست اشعر الناس عرض کرد جز خویشتن کس نشناسم فرمود همچنان سخن بفریه و زور میرانی اشعر ناس صاحب تست که این شعر گفت

اِنَّ الْعُيُونَ الَّتِي فِي طَرْفِهَا مَرَضٌ　قَتَلْنَنَا ثُمَّ لَمْ يُحْيِينَ قَتْلَانَا

يَصْرَعْنَ ذَا اللُّبِّ حَتَّى لَا حَرَاكَ بِهِ　وَهُنَّ اَضْعَفُ خَلْقِ اللهِ اَرْكَانَا

فرزدق عرض کرد ای دختر رسول خدا مرا بر تو حقی عظیم است بپا بانها پیموده ام و از مکه بحضرت تو آمده ام آیا مرا پاداش این است که دروغ زن خوانی و دست باز نهی که یک شعر در حضرت قرائت کنم اکنون کار بر من سخت افتاد برحمت و صعوبت روز بشب میبرم دانسته باش که از مدینه بیرون نمیروم تا در این سختی جان بدهم سکینه

بخندید و آغاز ملاطفت فرمود و کنیزکی با او عطا کرد و گفت او را نیکو بدار زیرا که من تو را بر خویش برگزیدم شرح احوال فرزدق و اشعار او انشاء الله تعالی در کتاب امام زین العابدین علیه السلام مرقوم خواهد شد و همچنان ذکر حال هر یک از شعرا در جای خود نگارش می‌یابد ابو الفرج می‌گوید گاهی که سکینه بسرای جاوید انتقال فرمود خالد بن عبد الملک حاکم مدینه بود کس بدو فرستادند و اجازت خواستند تا با جنازه حمل دهند خالد در پاسخ گفت باشید تا من حاضر شوم و بدو نماز گذارم بنی هاشم آن نعش مبارک را در موضع مصلی بنهادند و در پیرامون آن منتظر بامداد تا هنگام افول آفتاب انتظار بردند از خالد خبر نرسیده بود و ندانا نماز عشا بگذاشتند و شب از نیمه درگذشت و مردم را خواب فرا گرفت لاجرم برخاستند دگر دو گروه نماز بگذاشتند و طریق انصراف گرفتند محمد بن عبد الله محض که معروفست بنفس زکیه نبیره فاطمه خواهر سکینه است چه فاطمه دختر حسین بن علی زوجه حسن مثنی و مادر عبد الله محض است بالجمله نفس زکیه چهارصد دینار عطاری را داد که عطر و عود و داشت عطریات بخرید و در پیرامون سریر سکینه مجمرها بگذاشت و غالیها میسبایست این بود تا صبح برآمد و مردمان نماز صبح بگذاشتند این هنگام خالد بن عبد الملک کس فرستاد و در حضرت او اکبر دی نماز گذارید و نجاک بسپارید شیبه بن نطاح بر آنحضرت نماز گذاشت بروایت یحیی بن حسن عبد الله محض چهارصد دینار بهای عود داد این اشعار را فضل بن عباس لهبی در مفاخرت انشاد کرد

وَاَنَا الاَخضَرُ مَن یَعرِفُنی	اَخضَرُ الجِلدَةِ فی بَیتِ العَرَب
مَن یُساجِلنی یُساجِل ماجِدًا	یَملَأُ اللُّؤلُؤَ اِلی عَقدِ الکَرَب
اِنَّما عَبدُ مَنافٍ جَوهَرٌ	زَیَّنَ الجَوهَرَ عَبدُ المُطَّلِب
کُلُّ قَومٍ صِیغَةٌ مِن تِبرِهِم	وَبَنُو عَبدِ مَنافٍ مِن ذَهَب
نَحنُ قَومٌ قَد بَنَی اللهُ لَنا	شَرَفًا فَوقَ بُیُوتاتِ العَرَب
بِنَبِیِّ اللهِ وَابنَی عَمِّهِ	وَبِعَبّاسِ بنِ عَبدِ المُطَّلِب

در کتاب عیون منصوری که تاریخ ابن مبیع نوشته و در تاریخ ابن اثیر نیز سال رحلت سکینه علیها السلام را در سال یکصد و هفدهم هجری مرقوم داشته لکن از فاطمه خواهرش یاد نکرده اند چه فاطمه نیز در این سال فوت شد

ذکر کلمات معجز آیات حسین بن علی علیهما السلام

درین کتاب مبارک از مناجات و کتب و خطب حسین علیه السلام فراوان مرقوم افتاد و از اراجیز و اشعار نیز شرذمه بشرح رفت دریغ داشتم که خاتمه این کتاب را بدعای عرفه اگر چند معروفست مزین و مرتّل ندارم فاضل مجلسی گوید بشر و بشیر پسران غالب از قبیله بنی اسد حدیث کرده اند که پسین روز عرفه حاضر عرفات بودیم ناگاه حسین بن علی علیهما السلام از خیمه خود بیرون شد و جماعتی از اهل بیت خود و شیعیان خود و فرزندان خود با خشوعی فراوان طریق میسر نمود همچنان بیامدند و در طرف یسار جبل ایستاده شدند و دستهای مبارک را برافراشتند چنانکه با چهره همیون همانند گشت نگاه چون مسکینی جوعان که طعام طلب کند با تمام زاری و ضراعت این دعا قرائت کرد بسم الله الرحمن الرحیم

اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی لَیسَ لِقَضائِهِ دافِعٌ وَلا لِعَطائِهِ مانِعٌ وَلا کَصُنعِهِ صُنعُ صانِعٍ وَهُوَ الجَوادُ الواسِعُ فَطَرَ اَجناسَ البَدائِعِ وَاَتقَنَ بِحِکمَتِهِ الصَّنائِعَ وَلا تَخفی عَلَیهِ الطَّلائِعُ وَلا تَضیعُ عِندَهُ الوَدائِعُ جازی کُلِّ صانِعٍ وَرائِشُ کُلِّ قانِعٍ و

راحِمُ کُلِّ ضارِعٍ وَمُنزِلُ المَنافِعِ وَالکِتابِ الجامِعِ وَبِالنُّورِ السّاطِعِ وَهُوَ لِلدَّعَواتِ سامِعٌ وَلِلکُرُباتِ دافِعٌ وَلِلدَّرَجاتِ رافِعٌ وَلِلجَبابِرَةِ قامِعٌ وَراحِمُ عَبرَةِ کُلِّ ضارِعٍ وَدافِعُ ضَرعَةِ کُلِّ ضارِعٍ فَلا اِلهَ غَیرُهُ وَلا شَیءَ یَعدِلُهُ وَلَیسَ کَمِثلِهِ شَیءٌ وَهُوَ السَّمیعُ البَصیرُ اللَّطیفُ الخَبیرُ وَهُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ اَللّهُمَّ اِنّی اَرغَبُ اِلَیکَ وَاَشهَدُ بِالرُّبُوبِیَّةِ لَکَ مُقِرًّا بِاَنَّکَ رَبّی وَاَنَّ اِلَیکَ مَرَدّی اِبتَدَأتَنی بِنِعمَتِکَ قَبلَ اَن اَکُونَ شَیئًا مَذکُورًا وَخَلَقتَنی مِنَ التُّرابِ ثُمَّ اَسکَنتَنِی الاَصلابَ آمِنًا لِرَیبِ المَنُونِ وَاختِلافِ الدُّهُورِ فَلَم اَزَل ظاعِنًا مِن صُلبٍ اِلی رَحِمٍ فی تَقادُمِ الاَیّامِ الماضِیَةِ وَالقُرُونِ الخالِیَةِ لَم تُخرِجنی لِرَأفَتِکَ بی وَلُطفِکَ لی وَاِحسانِکَ اِلَیَّ فی دَولَةِ اَئِمَّةِ الکَفَرَةِ الَّذینَ نَقَضُوا عَهدَکَ وَکَذَّبُوا رُسُلَکَ لکِنَّکَ اَخرَجتَنی لِلَّذی سَبَقَ لی مِنَ الهُدَی الَّذی لَهُ یَسَّرتَنی وَفیهِ اَنشَأتَنی وَمِن قَبلِ ذلِکَ رَؤُفتَ بی بِجَمیلِ صُنعِکَ وَسَوابِغِ نِعَمِکَ عَلَیَّ فَابتَدَعتَ خَلقی مِن مَنِیٍّ یُمنی ثُمَّ اَسکَنتَنی فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ بَینَ لَحمٍ وَجِلدٍ وَدَمٍ وَلَم تُشَوِّهنی بِخَلقی وَلَم تَجعَل اِلَیَّ شَیئًا مِن اَمری ثُمَّ اَخرَجتَنی اِلَی الدُّنیا تامًّا سَوِیًّا وَحَفِظتَنی فِی المَهدِ طِفلاً وَرَزَقتَنی مِنَ الغِذاءِ لَبَنًا مَریًّا وَعَطَفتَ عَلَیَّ قُلُوبَ الحَواضِنِ وَکَفَّلتَنِی الاُمَّهاتِ الرَّحائِمَ وَکَلَأتَنی مِن طَوارِقِ الجانِّ وَسَلَّمتَنی مِنَ الزِّیادَةِ وَالنُّقصانِ فَتَعالَیتَ یا رَحیمُ یا رَحمنُ حَتّی اِذَا استَهلَلتُ ناطِقًا بِالکَلامِ اَتمَمتَ عَلَیَّ سَوابِغَ الاِنعامِ وَرَبَّیتَنی زائِدًا فی کُلِّ عامٍ حَتّی اِذا اکتَمَلَت فِطرَتی وَاعتَدَلَت مِرَّتی اَوجَبتَ عَلَیَّ حُجَّتَکَ بِاَن اَلهَمتَنی مَعرِفَتَکَ وَرَوَّعتَنی بِعَجائِبِ فِطرَتِکَ وَاَنطَقتَنی لِما ذَرَأتَ فی سَمائِکَ وَاَرضِکَ مِن بَدائِعِ خَلقِکَ وَنَبَّهتَنی لِذِکرِکَ وَشُکرِکَ وَواجِبِ طاعَتِکَ وَعِبادَتِکَ وَفَهَّمتَنی ما جاءَت بِهِ رُسُلُکَ وَیَسَّرتَ لی تَقَبُّلَ مَرضاتِکَ وَمَنَنتَ عَلَیَّ فی جَمیعِ ذلِکَ بِعَونِکَ وَلُطفِکَ ثُمَّ اِذ خَلَقتَنی مِن حُرِّ الثَّری لَم تَرضَ لی یا اِلهی نِعمَةً دُونَ اُخری وَرَزَقتَنی مِن اَنواعِ المَعاشِ وَصُنُوفِ الرِّیاشِ بِمَنِّکَ العَظیمِ عَلَیَّ وَاِحسانِکَ القَدیمِ اِلَیَّ حَتّی اِذا اَتمَمتَ عَلَیَّ جَمیعَ النِّعَمِ وَصَرَفتَ عَنّی کُلَّ النِّقَمِ لَم یَمنَعکَ جَهلی وَجُرأَتی عَلَیکَ اَن دَلَلتَنی عَلی ما یُقَرِّبُنی اِلَیکَ وَوَفَّقتَنی لِما یُزلِفُنی لَدَیکَ فَاِن دَعَوتُکَ اَجَبتَنی وَاِن سَأَلتُکَ اَعطَیتَنی وَاِن اَطَعتُکَ شَکَرتَنی وَاِن شَکَرتُکَ زِدتَنی کُلُّ ذلِکَ اِکمالاً لاَنعُمِکَ عَلَیَّ وَاِحسانِکَ اِلَیَّ فَسُبحانَکَ سُبحانَکَ مِن مُبدِئٍ مُعیدٍ حَمیدٍ مَجیدٍ تَقَدَّسَت اَسماؤُکَ وَعَظُمَت آلاؤُکَ فَاَیَّ نِعَمِکَ یا اِلهی اُحصی عَدَدًا وَذِکرًا اَم اَیُّ عَطایاکَ اَقُومُ بِها شُکرًا وَهِیَ یا رَبِّ اَکثَرُ مِن اَن یُحصِیَهَا العادُّونَ اَو یَبلُغَ عِلمًا بِهَا الحافِظُونَ ثُمَّ ما صَرَفتَ وَدَرَأتَ عَنّی اَللّهُمَّ مِنَ الضُّرِّ وَالضَّرّاءِ اَکثَرُ مِمّا ظَهَرَ لی مِنَ العافِیَةِ وَالسَّرّاءِ وَاَنَا اُشهِدُکَ یا اِلهی بِحَقیقَةِ ایمانی وَعَقدِ عَزَماتِ یَقینی وَخالِصِ صَریحِ تَوحیدی وَباطِنِ مَکنُونِ ضَمیری وَعَلائِقِ مَجاری نُورِ بَصَری وَاَساریرِ صَفحَةِ جَبینی وَخُرقِ مَسارِبِ نَفسی وَخَذاریفِ مارِنِ عِرنینی وَمَسارِبِ صِماخِ سَمعی وَما ضُمَّت وَاَطبَقَت عَلَیهِ شَفَتایَ وَحَرَکاتِ لَفظِ لِسانی وَمَغرَزِ حَنَکِ فَمی وَفَکّی وَمَنابِتِ اَضراسی وَبُلُوغِ حَبائِلِ بارِعِ عُنُقی وَمَساغِ مَأکَلی وَمَشرَبی وَحِمالَةِ اُمِّ رَأسی وَجُمَلِ حَمائِلِ حَبلِ وَتینی وَمَا اشتَمَلَ عَلَیهِ تامُورُ صَدری وَنِیاطِ حِجابِ قَلبی وَاَفلاذِ حَواشی کَبِدی وَما حَوَتهُ شَراسیفُ اَضلاعی وَحِقاقُ مَفاصِلی وَاَطرافُ اَنامِلی وَقَبضِ عَوامِلی وَلَحمی وَدَمی وَشَعری وَبَشَری وَعَصَبی وَقَصَبی وَعِظامی وَمُخّی وَعُرُوقی وَجَمیعِ جَوارِحی وَمَا انتَسَجَ عَلی ذلِکَ اَیّامَ رِضاعی وَما اَقَلَّتِ الاَرضُ مِنّی وَنَومی وَیَقظَتی وَسُکُونی و

حرکتی وحرکات رکوعی وسجودی وان لو حاولت واجتهدت مدی الاعصار والاحقاب لو عمرتها ان اؤدی
شکر واحدة من انعمك ما استطعت ذلك الا بمنك الموجب علی شکرا انفا جدیدا وثناء طارفا عتیدا
اجل ولو حرصت انا والعادون من انامك ان نحصی مدی انعامك سالفه وانفه لما حصرناه عددا ولا احصیناه
امدا هیهات انی ذلك وانت المخبر عن نفسك فی کتابك الناطق والنبأ الصادق وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
صدق کتابك اللهم وانباؤك وبلغت انبیاؤك ورسلك ما انزلت علیهم من وحیك وشرعت لهم من
دینك غیر انی یا الهی اشهد بجدی وجهدی ومبالغ طاقتی ووسعی واقول مؤمنا موقنا الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا
فیکون موروثا ولم یکن له شریك فی الملك فیضاده فیما ابتدع ولا ولی من الذل فیرفده فیما صنع سبحانه سبحانه
سبحانه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا وتفطرتا فسبحان الله الواحد الحق الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد الحمد لله حمدا یعدل حمد ملائکته المقربین وانبیائه المرسلین وصلی الله علی خیرته
محمد خاتم النبیین واله الطیبین الطاهرین المخلصین چون آنحضرت سخن بدینجا آورد آغاز زاری و ضراعت نمود و آب
از چشمهای مبارکش فرو دوید و در اهتمام مسئول بیفزود و بفرمود اللهم اجعلنی اخشاك کانی اراك واسعدنی بتقواك
ولا تشقنی بمعصیتك وخر لی فی قضائك وبارك لی فی قدرك حتی لا احب تعجیل ما اخرت ولا تاخیر ما عجلت
اللهم اجعل غنای فی نفسی والیقین فی قلبی والاخلاص فی عملی والنور فی بصری والبصیرة فی دینی ومتعنی
بجوارحی واجعل سمعی وبصری الوارثین منی وانصرنی علی من ظلمنی وارزقنی فیه مآربی وثاری واقر بذلك
عینی اللهم اکشف کربتی واستر عورتی واغفر لی خطیئتی واخسأ شیطانی وفك رهانی واجعل لی یا
الهی الدرجة العلیا فی الاخرة والاولی اللهم لك الحمد کما خلقتنی فجعلتنی سمیعا بصیرا ولك الحمد کما
خلقتنی فجعلتنی حیا سویا رحمة بی وکنت عن خلقی غنیا رب بما برأتنی فعدلت فطرتی رب بما انشأتنی
فاحسنت صورتی یا رب بما احسنت بی وفی نفسی عافیتنی رب بما کلأتنی ووفقتنی رب بما انعمت علی
فهدیتنی رب بما اولیتنی ومن کل خیر اتیتنی واعطیتنی رب بما اطعمتنی وسقیتنی رب بما اغنیتنی واقنیتنی
رب بما اعنتنی واعززتنی رب بما البستنی من ذکرك الصافی ویسرت لی من صنعك الکافی صل علی محمد وال
محمد واعنی علی بوائق الدهر وصروف الایام واللیالی ونجنی من اهوال الدنیا وکربات الاخرة واکفنی شر ما
یعمل الظالمون فی الارض اللهم ما اخاف فاکفنی وما احذر فقنی وفی نفسی ودینی فاحرسنی وفی سفری
فاحفظنی وفی اهلی ومالی وولدی فاخلفنی وفیما رزقتنی فبارك لی وفی نفسی فذللنی وفی اعین الناس فعظمنی
ومن شر الجن والانس فسلمنی وبذنوبی فلا تفضحنی وبسریرتی فلا تخزنی وبعملی فلا تبتلنی ونعمك فلا
تسلبنی والی غیرك فلا تکلنی الهی الی من تکلنی الی قریب فیقطعنی ام الی بعید فیتجهمنی ام الی المستضعفین لی وانت
ربی وملیك امری اشکو الیك غربتی وبعد داری وهوانی علی من ملکته امری اللهم فلا تحلل بی غضبك
فان لم تکن غضبت علی فلا ابالی سواك غیر ان عافیتك اوسع لی یا رب فاسئلك بنور وجهك الذی اشرقت
له الارض والسموات وانکشفت به الظلمات وصلح علیه امر الاولین والاخرین ان لا تمیتنی علی غضبك
ولا تنزل بی سخطك لك العتبی حتی ترضی قبل ذلك لا اله الا انت رب البلد الحرام والمشعر الحرام والبیت

العتیق الذی احللته البرکة وجعلته للناس امنة یا من عفا عن العظیم من الذنوب بحلمه یا من اسبغ النعمة
بفضله یا من اعطی الجزیل بکرمه الکثیر یا عدتی فی شدتی یا صاحبی فی وحدتی یا غیاثی فی کربتی یا مونسی
فی حفرتی یا ولی نعمتی یا الهی واله آبائی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب ورب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل
ورب محمد خاتم النبیین واله المنتجبین ومنزل التوریة والانجیل والزبور والفرقان ومنزل کهیعص وطه
ویس والقرآن الحکیم انت کهفی حین تعیینی المذاهب فی سعتها وتضیق علی الارض برحبها ولولا رحمتك
لکنت من الهالکین وانت مقیل عثرتی ولولا سترك ایای لکنت من المفضوحین وانت مؤیدی بالنصر علی
الاعداء ولولا نصرك ایای لکنت من المغلوبین یا من خص نفسه بالسمو والرفعة فاولیاؤه بعزه یعتزون
یا من وضعت له الملوك نیر المذلة علی اعناقهم فهم من سطواته خائفون تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور
وغیب ما تاتی به الازمان والدهور والاعصار یا من لا یعلم کیف هو الا هو یا من لا یعلم ما هو یعلمه الا هو
یا من کبس الارض علی الماء وسد الهواء بالسماء یا من له اکرم الاسماء یا ذا المعروف الذی لا ینقطع ابدا
یا مقیض الرکب لیوسف فی البلد القفر ومخرجه من الجب وجاعله بعد العبودیة ملکا یا راد یوسف علی یعقوب
بعد ان ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم یا کاشف الضر والبلاء عن ایوب یا ممسك ید ابرهیم من الذبح عن
ابنه بعد ان کبر سنه وفنی عمره یا من استجاب لزکریا فوهب له یحیی ولم یدعه فردا وحیدا یا من اخرج
یونس من بطن الحوت یا من فلق البحر لبنی اسرائیل فانجیهم وجعل فرعون وجنوده من المغرقین یا من ارسل
الریاح مبشرات بین یدی رحمته یا من لا یعجل علی من عصاه من خلقه یا من استنقذ السحرة من بعد طول
الجحود وقد غدوا فی نعمته یاکلون رزقه ویعبدون غیره وقد حادوه ونادوه وکذبوا رسله یا الله
یا بدیء لا بدء لك یا دائما لا نفاد لك یا حی حین لا حی یا حی یا محیی الموتی یا من هو قائم علی کل نفس بما
کسبت یا من قل له شکری فلم یحرمنی وعظمت عنده خطیئتی فلم یفضحنی ورآنی علی المعاصی فلم یخذلنی
بشهرتی یا من حفظنی فی صغری یا من رزقنی فی کبری یا من ایادیه عندی لا تحصی یا من نعمه لا تجازی یا
من عارضنی بالخیر والاحسان وعارضته بالاساءة والعصیان یا من هدانی بالایمان قبل ان اعرف شکر
الامتنان یا من دعوته مریضا فشفانی وعریانا فکسانی وجائعا فاطعمنی وعطشانا فاروانی وذلیلا
فاعزنی وجاهلا فعرفنی ووحیدا فکثرنی وغائبا فردنی ومقلا فاغنانی ومنتصرا فنصرنی وغنیا
فلم یسلبنی وامسکت عن جمیع ذلك فابتدانی فلك الحمد یا من اقال عثرتی ونفس کربتی واجاب دعوتی
وستر عورتی وغفر ذنوبی وبلغنی طلبتی ونصرنی علی عدوی وان اعد نعمك ومننك وکرائم منحك
لا احصیها یا مولای انت الذی انعمت انت الذی احسنت انت الذی اجملت انت الذی افضلت انت الذی
مننت انت الذی اکملت انت الذی رزقت انت الذی وفقت انت الذی اعطیت انت الذی اغنیت انت
الذی اقنیت انت الذی آویت انت الذی کفیت انت الذی اولیت انت الذی هدیت انت الذی عصمت
انت الذی سترت انت الذی غفرت انت الذی عفوت انت الذی اقلت انت الذی مکنت انت الذی
اعززت انت الذی اعنت انت الذی عضدت انت الذی ایدت انت الذی نصرت انت الذی شفیت

انا الذی عافیتنی انت الذی اکرمت تبارکت ربی وتعالیت فلک الحمد دائما ولک الشکر واصبا ثم انا یا الهی
المعترف بذنوبی فاغفرها لی انا الذی اسأت انا الذی اخطأت انا الذی غفلت انا الذی جهلت انا الذی هممت
انا الذی سهوت انا الذی اعتمدت انا الذی تعمدت انا الذی وعدت انا الذی اخلفت انا الذی نکثت انا الذی اقررت
انا یا الهی اعترف بنعمک عندی وابوء بذنوبی فاغفرها لی یا من لا تضره ذنوب عباده وهو الغنی عن طاعتهم و
الموفق من عمل منهم صالحا بمعونته ورحمته فلک الحمد الهی امرتنی فعصیتک ونهیتنی فرکبت نهیک
فاصبحت لا ذا برائة فاعتذر ولا ذا قوة فانتصر فبای شیء استقبلک یا مولای ابسمعی ام ببصری ام بلسانی
ام بیدی ام برجلی الیس کلها نعمک عندی وبکلها عصیتک یا مولای فلک الحجة والسبیل علی یا من
سترنی من الآباء والامهات ان یزجرونی ومن العشائر والاخوان ان یعیرونی ومن السلاطین ان یعاقبونی
ولو اطلعوا یا مولای علی ما اطلعت علیه منی اذا ما انظرونی ولرفضونی وقطعونی فها انا ذا بین یدیک یا
سیدی خاضعا ذلیلا حصیرا حقیرا لا ذو برائة فاعتذر ولا ذو قوة فانتصر ولا حجة لی فاحتج بها ولا
قائل لم اجترح ولم اعمل سوءا وما عسی الجحود لو جحدت یا مولای ینفعنی کیف وانی ذلک وجوارحی کلها
شاهدة علی بما عملت وعلمت یقینا غیر ذی شک انک سائلی عن عظائم الامور وانک الحکم العدل
الذی لا تجور وعدلک مهلکی ومن کل عدلک مهربی فان تعذبنی فبذنوبی یا الهی مولای بعد حجتک
علی وان تعف عنی فبحلمک وجودک وکرمک لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین لا اله الا
انت سبحانک انی کنت من المستغفرین لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الموحدین لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الخائفین لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الوجلین لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من السائلین لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الراجین الراغبین لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
المهللین المسبحین لا اله الا انت ربی ورب آبائی الاولین اللهم هذا ثنائی علیک ممجدا واخلاصی
بذکرک موحدا واقراری بآلائک معددا وان کنت مقرا انی لا احصیها لکثرتها وسبوغها وتظاهرها
وتقادمها الی حادث ما لم تزل تتعمدنی به معها منذ خلقتنی وبرأتنی من اول العمر من الاغناء بعد الفقر
وکشف الضر وتسبیب الیسر ودفع العسر وتفریج الکرب والعافیة فی البدن والسلامة فی الدین و
لو رفدنی علی قدر ذکر نعمتک جمیع العالمین من الاولین والآخرین لما قدرت ولا هم علی ذلک تقدست
وتعالیت من رب عظیم کریم رحیم لا تحصی آلاؤک ولا یبلغ ثناؤک ولا تکافی نعماؤک صل علی محمد وآل
محمد واتمم علینا نعمک واسعدنا بطاعتک سبحانک لا اله الا انت اللهم تجیب دعوة المضطر
اذا دعاک وتکشف السوء وتغیث المکروب وتشفی السقیم وتغنی الفقیر وتجبر الکسیر وترحم
الصغیر وتعین الکبیر ولیس دونک ظهیر ولا فوقک قدیر وانت العلی الکبیر یا مطلق المکبل
الاسیر یا رازق الطفل الصغیر یا عصمة الخائف المستجیر یا من لا شریک له ولا وزیر صل علی محمد وآل
محمد واعطنی فی هذه العشیة افضل ما اعطیت وانلت احدا من عبادک من نعمة تولیها وآلاء
تجددها وبلیة تصرفها وکربة تکشفها ودعوة تسمعها وحسنة تتقبلها وسیئة تغفرها انک لطیف

خبیر وعلی کل شیء قدیر اللهم انک اقرب من دعی واسرع من اجاب واکرم من اعفی وابسط من اعطی
واوسع من اعطی واسمع من سئل یا رحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما لیس کمثلک مسئول ولا سواک مأمول
دعوتک فاجبتنی وسألتک فاعطیتنی ورغبت الیک فرحمتنی ووثقت بک فنجیتنی وفزعت
الیک فکفیتنی اللهم فصل علی محمد عبدک ورسولک ونبیک وعلی آله الطیبین الطاهرین
اجمعین وتمم لنا نعماءک وهنئنا عطاءک واجعلنا لک شاکرین ولآلائک ذاکرین آمین آمین
یا رب العالمین اللهم یا من ملک فقدر وقدر فقهر وعصی فستر واستغفر فغفر یا غایة رغبة
الراغبین ومنتهی امل الراجین یا من احاط بکل شیء علما ووسع المستقیلین رأفة ورحمة وحلما اللهم
انا نتوجه الیک فی هذه العشیة التی شرفتها وعظمتها بمحمد نبیک ورسولک وخیرتک من خلقک و
امینک علی وحیک اللهم فصل علی البشیر النذیر السراج المنیر الذی انعمت به علی المسلمین و
جعلته رحمة للعالمین اللهم فصل علی محمد وآل محمد کما هو محمد اهل ذلک یا عظیم صل علیه وعلی
آله المنتجبین الطیبین الطاهرین اجمعین وتغمدنا بعفوک عنا فالیک عجت الاصوات بصنوف اللغات
واجعل لنا فی هذه العشیة نصیبا فی کل خیر تقسمه ونور تهدی به ورحمة تنشرها وعافیة تجللها
وبرکة تنزلها ورزق تبسطه یا ارحم الراحمین اللهم اقلبنا فی هذا الوقت منجحین مفلحین مبرورین
غانمین ولا تجعلنا من القانطین ولا تخلنا من رحمتک ولا تحرمنا ما نؤمله من فضلک ولا تردنا خائبین
ولا من بابک مطرودین ولا تجعلنا من رحمتک محرومین ولا لفضل ما نؤمله من عطایاک قانطین یا
اجود الاجودین ویا اکرم الاکرمین الیک اقبلنا موقنین ولبیتک الحرام آمین قاصدین فاعنا
علی مناسکنا موسومة اللهم فاعطنا فی هذه العشیة ما سألناک واکفنا ما استکفیناک فلا کافی لنا
سواک ولا رب لنا غیرک نافذ فینا حکمک محیط بنا علمک عدل فینا قضاؤک اقض لنا الخیر واجعلنا من
اهل الخیر اللهم اوجب لنا بجودک عظیم الاجر وکریم الذخر ودوام الیسر واغفر لنا ذنوبنا اجمعین
ولا تهلکنا مع الهالکین ولا تصرف عنا رأفتک ورحمتک یا ارحم الراحمین اللهم اجعلنا فی هذا الوقت
ممن سألک فاعطیته وشکرک فزدته وتاب الیک من ذنوبه فغفرتها له یا ذا الجلال والاکرام
اللهم ونقنا وسددنا واعصمنا واقبل تضرعنا یا خیر من سئل ویا ارحم من استرحم یا من لا یخفی علیه
اغماض الجفون ولا لحظ العیون ولا ما استقر فی المکنون ولا ما انطوت علیه مضمرات القلوب الا کل ذلک
قد احصاه علمک ووسعه حلمک سبحانک وتعالیت عما یقول الظالمون علوا کبیرا تسبح لک السموات
السبع والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمدک فلک الحمد والمجد وعلو الجد یا ذا الجلال والاکرام
والفضل والانعام والایادی الجسام وانت الجواد الکریم الرؤف الرحیم اللهم اوسع علی من رزقک الحلال
وعافنی فی بدنی ودینی وآمن خوفی واعتق رقبتی من النار اللهم لا تمکر بی ولا تستدرجنی ولا تخذلنی وادرء
عنی شر فسقة الجن والانس چون سخن بدینجا آورد سر بسوی آسمان برداشت و آب از دیدگان مبارکش روان گشت و باعلی
صوت فریاد برداشت و فرمود یا اسمع السامعین ویا ابصر الناظرین ویا اسرع الحاسبین ویا ارحم الراحمین صل

علی محمد وآل محمد السادة المیامین واسئلک اللهم حاجتی التی ان اعطیتنیها لم یضرنی ما منعتنی و ان منعتنیها لم ینفعنی ما اعطیتنی اسئلک فکاک رقبتی من النار لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک ولک الحمد وانت علی کل شیء قدیر یا رب یا رب یا رب

ونعط یا رب را مکرر همی گفت وگریست و بانگ عویل وناله ما لاگرفت و از آنجا با اهل و اصحاب طریق مشعر الحرام پیش داشت

درکتاب مهج الدعوات این حرز منسوب و منقول از حسین بن علی علیهما السلام است

بسم الله الرحمن الرحیم یا دائم یا دیموم یا حی یا قیوم یا کاشف الغم یا فارج الهم یا باعث الرسل یا صادق الوعد اللهم ان کان لی عندک رضوان وود فاغفر لی ومن اتبعنی من اخوانی وشیعتی وطیب ما فی صلبی برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

درکتاب نثر الدرر این خطبه از حسین بن علی علیهما السلام ماثور است

یا ایها الناس نافسوا فی المکارم وسارعوا الی المغانم ولا تحتسبوا بمعروف لم تعجلوه واکتسبوا الحمد بالنجح ولا تکتسبوا بالمطل ذما فمهما یکن لاحد عند احد صنیعة له رای انه لا یقوم بشکرها فالله له بمکافاته فانه اجزل عطاء واعظم اجرا اعلموا ان حوائج الناس الیکم من نعم الله علیکم فلا تملوا النعم فتحور نقما واعلموا ان المعروف مکسب حمدا ومعقب اجرا فلو رایتم المعروف رجلا رایتموه حسنا جمیلا یسر الناظرین ویفوق العالمین ولو رایتم اللؤم رایتموه سمجا مشوها تنفر منه القلوب وتغض دونه الابصار ایها الناس من جاد ساد ومن بخل رذل وان اجود الناس من اعطی من لا یرجوه وان اعفی الناس من عفی عند قدرته وان اوصل الناس من وصل من قطعه والاصول علی مغارسها بفروعها تسمو فمن تعجل لاخیه خیرا وجده اذا قدم علیه غدا ومن اراد الله تبارک وتعالی بالصنیعة الی اخیه کافاه بها فی وقت حاجته وصرف عنه من بلاء الدنیا ما هو اکثر منه ومن نفس کربة مؤمن فرج الله عنه کرب الدنیا والاخرة ومن احسن احسن الله الیه والله یحب المحسنین

ونیز این خطبه از کتاب نثر الدرر مرقوم افتاد

ان الحلم زینة والوفاء مروة والصلة نعمة والاستکبار صلف والعجلة سفه والسفه ضعف والغلو ورطة ومجالسة الدناءة شر ومجالسة اهل الفسق ریبة ونیز از دعاهای آنحضرت که میفرماید اللهم لا تستدرجنی بالاحسان ولا تؤدبنی بالبلاء ونیز از کلمات حسینیست صاحب الحاجة لم یکرم وجهه عن سؤالک فاکرم وجهه عن رده همچنین از کلمات آنحضرتست ان الناس عبید المال والدین لغو علی السنتهم یحوطونه ما درت به معایشهم فاذا محصوا بالابتلاء قل الدیانون ونیز میفرماید من آیات امارات الجاهل... له من اربع ... به محکمة وصیة... داوا ... مستفادا ومجالسة العلماء

این کلمات از ابن شهرآشوب مسطور است

سئل الحسین علیه السلام لم افترض الله عز وجل علی عبیده الصوم فقال لیجد الغنی مس الجوع فیعود بالفضل علی المساکین از حسین علیه السلام پرسش کردند که از چه روی خداوند تبارک وتعالی صوم را بر بندگان واجب داشت فرمود تا مردم غنی و توانگر زحمت جوع و الم گرسنگی را ادراک کنند و مردم مسکین وفقیر را بالفضل وجود دستگیر شوند

قال الحسین بن علی علیهما السلام اذا صاح النسر قال یا ابن آدم عش ما شئت آخره الموت یعنی وقتی کرکس بانک برمیآورد میگوید ای پسر آدم چندانکه میخواهی زندگانی میکن سرانجام کار مرگست واذا صاح الغراب قال ان البعد من الناس انس وغراب میگوید دوری از مردم نیکوتر است وموجب انس است واذا صاح القنبر قال اللهم العن مبغض آل محمد وقبره میگوید الهی لعن کن دشمن آل محمد را واذا صاح الخطاف قال الحمد لله رب العالمین ویمد الضالین کما یمدها القاری وخطاف چون قاریان سوره حمد را بقرائت تلاوت میکند

ذکر حجابها وعوذها وهیاکل

ابن طاوس درکتاب مهج که حجابهای رسول وائمه هدی صلوات الله علیهم میفرماید که هریک از دشمنی که بیم زیان داشتند از وی محتجب میشدند کلمه میفرمودند این کلمات را سید الشهداء حجاب خود میفرمود یا من شانه الکفایة وسرادقه الرعایة یا من هو الغایة والنهایة یا صارف السوء والسوایة اصرف عنی اذیة العالمین من الجن والانس اجمعین بالاشباح النورانیة وبالاسماء السریانیة وبالاقلام الیونانیة وبالکلمات العبرانیة وبما نزل فی الالواح من یقین الایضاح اجعلنی اللهم فی حرزک وفی حزبک وفی عیاذک وفی سترک وفی حفظک وفی کنفک من شر کل شیطان مارد وعدو راصد ولئیم معاند وضد کنود ومن کل حاسد بسم الله استشفیت وبسم الله اکتفیت وعلی الله توکلت وعلیه استعدیت علی کل ظالم ظلم وغاشم غشم وطارق طرق فی لیل غسق وزاجر زجر والله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین

درمصباح کفعمی این دعا را از سید الشهداء علیه السلام نقل میکند که بعد از نماز فریضه قرائت میشود

اللهم انی اسئلک بکلماتک ومعاقد عرشک وسکان سمواتک وارضک وانبیائک ورسلک ان تستجیب لی فقد رهقنی من امری عسر فاسئلک ان تصلی علی محمد وان تجعل لی من عسری یسرا

محض اقتداب اجر جزیل واکتساب خیر جمیل بنده درگاه یزدانی وچاکر پیشگاه سلطانی من بنده هدایت الله مستوفی اول دیوان اعلی لسان الملک ثانی بیتی چند از دیوان قصاید خود درین مبارک کتاب می نگارد

ای گرفتار هوای پای بست خویشتن — ای تعلق خسته عهدی ببجای زین وطن
ای بزندان طبیعت بسته بار بحر بغض — مرسلیمان خسرو دارد هوای اهرمن

ای ز لوح آفرینش در دبستان وجود — خوانده کرحرفی برآموز کارت ما ومن
نیست ما ومن بجز خار دوست اندر راه — دوست گر جوئی ازین خار و خس برکن

زین قفس بیرون خرام ای طایر قدس آشیان — چند در دام من و مائی اسیر و مرتهن
دورکن زآلایش ما ومنی ایجان پاک — ماکه گرد بحیرتی بجوشش ز جان ومتن

نیستی بیگانه از حق چون کنی خویش آشنا — قطره چون ره یافتی کشتی بدریا مقترن
شو برون زین تنگنا زندان تن بنگر عیان — وسعت کیتی سراسر مضمرست در این بدن

دیده دل گر تو بگشائی ز بند جسم وحس — جلوه گر بینی ز گل شی رب بی ولمن
ترک ما ومن بگو فارغ نشین زین قیل وقال — سوی الا خود بسود آسوده مانی لا ولن

زنگ ما ومن توای آیینه حق بزدا ز خویش — تا جمال حق هویدا بینی اندر خویشتن
تا بجز واجب تو زین مرآت ممکن ننگری — بنده یزدان هستی تو بنده اهرمن

تا درین شیشه رسرا مبتلای جا و طمع — هفت دوزخ کن طلب ور جنت و دم مزن
آب کن زآتش بسوزان خاک آن بر باد ده — این تنت گرچار عنصر شد عجین یکره فکن

هم برید از حرم تحلیت قابد درشتان — هم نهاد از مکر وخشم وپستان درد من
هم شود بر یکوشت انداما از لهو ولعب — هم علم بر بامت اندام از دردودن

نیست آتش آن تن آب کن سازش چو موم — تا بهر زی فروزندش چو شمع انجمن
دعوی وحدت مکن در عین کثرت شو چو شمس — نور ظلمت کفر ودین یکجا نگردد مقترن

بسمه تعالی
اهدائی به کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
از مجموعه کتب آیت‌الله حاج سید کمال‌الدین [illegible]
رضوان الله تعالی علیه

طلبی پر بسته از نار و نور تیش مخوان / قلب ماهیت نشاید کوه با ناخن مکن / آب در هاون مسای شمع عیش خود مسوز / میخ در آهن مکوب و مشت بر سندان مزن
قطره در عمان مریز و در گلستان گل مپاش / در بدخشان لعل مفروش و مبر دُر در عدن / جامه نیلی مکش هرگز از شستن سپید / گرد در آب حیات یا قرنها شد غوطه زن
تن تبدل صورت از معنی نیابد جسد / تن تو تن جوهر از گوهر کند خالی بدن / سیم خام از صحبت زر پخته شد هرب یقین / تند ناب از دیدن و مس شد چکیدن ز ظن
خود مکن نقش را نقش بدون کن ز تن جان / ور نه سوزی بی در ما تنها شوی بس ممتحن / هم چو آن نقش را خواهی اگر همیار / یار بار و خیمه تن شو هم سفر با پیلتن
گر هوا سانی زنه دیو فلک خوان جا قل / ور پری زنهفته خرهی جو دانه زن / گر هوای عمر جاوید بود در سر ترا بخت / شمع نقش خویش را خود باید کردن زدن
کوری و کر با زنگ و بوی داری چشم و گوش / طفلها ای که لب ناشسته باشد از لبن / تا چو عصفوری ز شهوت ما چو تیری بحر / عنکبوت آسا مگس کن صید کرد و خود بتن
از دو صد منزل چو کرگس ببر مرداری گام / هر سحر سر بر دن کی شب از نعت ارو کن / رنج فردا را علاج امروز مکن چین ز انگ / دیگرت سودی نبخشد گفتن رب ارجعن
کردم از مردی ای نشین دین چپ البعوز / ور نه دم در بند و اندر خانه بنشین همچو زن / تا در آغوش زنی در حیض چرکوشی مدام / تا پی جفتی زنی که ماده که چون زغن
غارت اندر ده بیدست اند کوشش ماز / فسر خواهی از لبت دادی ز معنی سخن / حاش لله کس که شیرین بخورد آب تلخ / ور تر این شوره کس سنبل نچیند و نسترن
دیده اعمی چه از سیاهی و سپید / کس بر مزکوم نارد هرگز از مشک ختن / تو مریضی خفته در بالین مرض‌های جهل / خود دم عیسی مگر بخشد شفایت زین محن
نعش فرعونیت اگنده درون ای تن دگر / خور عصای موسی خون مستش زن بکر و فن / دیده چون یعقوب کنعان ای از حسرت سپید / تا بشیر از مصر ناورد ز یوسف پیرهن
چند حیران چون سکندر میدوی گرد جهان / گر پی آب حیاتی رو بجو خضر زمن / گر گریزانی ز طوفان شو بکشتی نجات / وندر او در سایه نوح نبی شو مؤتمن
قد الف سان از برافراز چو طاوسان خرام / پشت ما خم کن چو دال و چون کمان سر بر بتن / خواهی اندر دشت آزادی خرامی چو کبک / طوق چون قمری نما از گردن طاعت رسن
نوح بنفشه سان بخاک عجز سا هر صبح و شام / تا کی قامت علم چرا نگهی چون یاردن / جامه نیلی کن چه نیلوفر ز غم تا چون [illegible] / پنجه شادی در خضاب آری کنی گلگون ذقن
پشت اندر بندگی خم کن چو بید جویبار / تا کی قد افرازی آزادی چو سرو اندر چمن / بید لیلی اندر بیابان صد اندر صد سوی / هفت اقلیمت بود در زیر نگین مسکن
در خود اسم اعظمی و آن خاتم جم در یمنت / آصفی باید که آرد تخت بلقیس از یمن / در شب دیجور خواهی بی چراغ در رهنمای / ره به پیموده در آئی دوست در انجمن
جسم عریان و تهی انبان و خصم اندر کمین / دیده تار و پای لنگ و راه دور پر فتن / قاند اندر بال کرگس مانده در چرخ کهن / صبح در پرواز است و شاخ کرگدن
خونریز او ابا که در ابره نقره ند او لب / وانجیا ترسند از سبیاد و سهوا زخویشتن / یونس و ایوب از بنک تر گر اولی ساسا / او فتادی در بلاد در ماندی ار و فتن
این اسیر کرم شد و پروانه آتش محنت سرای / وان غریق بحر شد و حوش ده ای بیت الحزن / یا زخان و مان و لوجان کن تو چون سلمان فارسی / یا بخان بنجانان ما چون اویس اندر قرن
تا چو سلمان زال آید خواندت خیر الانام / تا ز بوی بوی رحمن نشود فخر از قرن / از دو عالم بند و ترو و در بلا تا چون خلیل / تا نمرودت شود بستان یاسمن و یاسمن
دیده دل را بنور بندگی میده جلا / تا که نار از نور شناسی صمد را از وثن / بندگی کن تا شوی چون حق تی اندر بندگی / حق همی گفت این سخن گر نیستت باور ز من
چنگ زن در بندگی بر دامن شاهی که هست / اولیا را مقتدا و انبیا را مؤتمن / چنگ زن در بندگی بر دامن شاهی که هست / پایه فوز و فلاح و مایه امن و امن
چنگ زن در بندگی بر دامن شاهی که هست / اصل دین فرع هدی شاخ نبی بیخ زمن / چنگ زن در بندگی بر دامن شاهی که هست / پنجم از آل کسا تیم از بهشت و چار تن
آنکه اندر مطلع صبح ابد اول شعاع / آنکه اندر مجمع قالوا بلی پیشین سخن / آنکه اندر دفتر ابداع سر لوح وجود / آنکه اندر عرصه ایجاد سر خیل زمن
آنکه شخص ممکنات خضه اندر آستین / آنکه جسم کاینات مانده اندر پیرهن / گر نبودی ذات پاکش جان امکان را قوام / قالب هستی تهی گردد از صفات حق بدن
قدمش را طفلکی سجده ستر کرد و پس / قدتش را کودکی در لبن چرخ کهن / از فروغش لمعه تابان مهر تام اندر فلک / از چراغش شعله سوزان شمع خور اندر لگن
از بهارش سبز در یا که خوید ضیمران / از خزانش زرد و پریان که زریر و پر بهمن / قطره ز آن لؤلؤ تر در سینه صدف است بحر / خون از آن مشک تر در ناف آهوی ختن
هم زدی میکال بخشد رزق خلق از کرم و پیش / هم زدی جبریل آرد حکم حق فرض و سنن / حادثه لاشک قدیم قدمتش نی حدوث / ممکنی و جیب طراز و وجوب امکن سکن
صانع خلق صنع حق خلقش مستهام / قاسم نار و قسیم جنه خلدش مسکن / شنیدار پیک کلان [illegible] تو سن لیل و نهار / شرق و غرب اندر نورده زیر پی در ما [illegible]

عرصه قدر ورا شیری نیاید خرگه / تن فشد زین در عنا و پاشد زان در عدن / درد پر چرخ گیرد خانه زنگار زمین / خطیب عرشش سازد نامه از دارق زمن
حاش لله گر نگارد حتیش را یک الف / لوحش الله گر سر آید در ثنایش کلک من / آنکه اندر راه جانان کوفت پا بر فرق جان / آنکه اندر کوی دلبر دل ببرید از جان و تن
کرد کامل جود و اندر راه حق داد آنچه داشت / هم پسر داد و برادر داد و دختر داد و زن / وصل دلبر را ز بس بود شتاب / خواست از تن تا بکند دود بیرهن کفن
با حسب چون در ره جانبازی پر آتش مایه بود / دست در خون خواست شستن بس پسر و جان باختن / قطب امکان بود وز امکان نجست جای / چون قبادش بر زه از کین دل میدان بتن
چون وصال دوست را مانع بغیر از تن ندید / تن بر دشمن نکند و دوست را شد متقن / جان عالم بود و زان چون تن نیامد در تن / در فلک تب لرزه افتاد و زمین را تو همن
آفرینش را سراپا چونکه او جان بود و جسم / ماسوا را سراسر چون روان بود و بدن / خون از آن ببد شد و بارید از زمین و آسمان / چون کمر بستش عدو در خون پیکر زخمین
قدر و جاهش چون بحق شد بسر و از قدر و جاه / شد جزا تیغ قتلش را خون بها حق خویشتن / آنکه اندر ره دل جهد حق شد ایدای [illegible] / آنکه اندر هشت طباق از جنت زین محن
هر سحر از مویه مو تا کند شعری از بنات / هر شب از دیده ندامن بحیث عقد پرن / گل گریبان چاک خیزد از میان باغ و راغ / آب جاری اشک خود شد در دل تل و دمن
ایکه اجزای جهان تا صبح گاه رستخیز / ایکه ذرات زمان تا روز رد نخستین / سوگواری ترا استاده در یک دگر / غمگساری ترا بنشسته در شجن و شجن
پشت گردون در غمت خم شد چون قوس قزح / تن فلک در ماتمت پوشید در نیلی پرن / مهر از این اندوه بنشیند داغ دل بر چهره نیل / چرخ از این ماتم نمود از ماه خم زنخ محن
غم بحلد ار ره ندارد آدم و حوا جهان / غم سرا شد عرش ساخت از بکر آسیتن / دیده اختر ندید و گوش گردون نا شنید / شب نشد ارزوز آستر ز آشوب و فتن
آنچه از آل زیاد و سعد و بوسفیان گذشت / ظهر عاشورا با اهل بیت طه از محن / کاش خوردی مام گیتی در نخستین شب سداب / کاش ماندی شوید در ان زادن لیندم دعن
کاش گیتی نطفه دیگر باره آب از صلب مرد / کاش گیتی مضغه دیگر باره خون در بطن زن / تا نیاوردی چنین ناپاک جهلان بر همه / تا نه پروردی چنین نامرد مردان در زمن
خویش چون اندر طبق در دو گه اخلاص ماند / نقد جان را بی بها خسی تن را بی ثمن / خواست خود را در حریم کعبه کوی صفا / چون ذبیح از بهر قربانی مهیا ساختن
خواست دیدن همچو مرغ نیم بسمل تنهر چشم / دست و پا اندر میان خون بهر دم زدن / خواست دیدن تار عدو چو قتیل بی عدد [illegible] / آتش اندر خیمه‌هایش هر زمان افروختن
خواست دیدن ز نباتش چون اسیر روم و زنگ / گوشوار و گوش کنده جامه و تن سوختن / خواست دیدن عترتش را بیوه آل زنا / که برآوشان نشاند که بپاشان دامن شستن
ورنه ممکن را کجا با سر صفت امکان تمام / بازوی پر حاش حیدر بنیروی آهنین / هم ز فیض لطف و فضل حفظ و امداد تو بود / خصم را ببرد بازو و تنها در بستن
هم ز تانید تو بد کاندر دغی همگون بر شان / این شب اندر سنان و آن تپش اندر محن / ور نه تیری پر سو لب بوسه گه پیغمبر شان / ور نه تیغی پیمان تکی سری بزد تن
هم بود از رایض حفظ تو اندر روز و شب / هم بود از سایس عدل تو در سر و علن / کر بمسجد زاهد آن خوانند آمین مستحیب / در مشعر محرمان گویند لبیک اغفرن
در زنند ناقوس ترسا در کلیسا سحر / در نهند زنار در بتخانه بر گردن شمن / در ستایش گرد آتش را مغان صبح و شام / در نیایش برهمند روز و شب بر برهمن
در مسیحی خواجه ماندا کشید اندر دعا / در یهود ای نه یهود از بر تواند ختن / زین سپس ای معدن رحمت ز نال ندیه جای رحم / با چنین ظلم آوران زشت خوی شیب فن
پاک کن زین پیکر امکان تو این و این چنین / پاک شو زین قلزم هستی تو این شست لجن / زین مدارات دو رنگ و زین تماشات تشیب / زین نبات و زین سکون و زین سکوت و زین سخن
مانده اندر حیرت چو شاه غری / سوختم در مجمر حسرت چو مرغ با برن / خود چو بوتیار هر دم بخورم زانیغ دل / چند سان دیوانه گردم صبح و شام از غم و محن
ای حسین بن علی ای پیشوای جن و انس / ای حسین بن علی ای کز اثر و علن / ای حسین بن علی ای مهجه جان رسول / ای حسین بن علی ای نور چشم بوالحسن
ای حسین بن علی ای قبله اقطاب و تل / ای حسین بن علی ای قره العین حسن / ای حسین بن علی ای عرش حق را گوشوار / ای حسین بن علی ای تاج دین را بهمن
شو برون از پرده و ذات ذوالفقار حیدری / شاخ شرک از سر بزن بنیاد کفر از بن بکن / شو برون از پرده و از برق تیغ آبدار / کفر را خرمن بسوز و خصم را گردن بزن
شو برون از پرده و بی کشت ظلم انداز عدل / بهره ور از پیچ دمان تخم نیاح [illegible] / شو برون از پرده و جور جفا را تار و پود / یکسان یکباره و شیرازه اش در هم فکن
ورپس این پرده‌ها روز کار مستتر / ور پس این پرده‌های در کاهی مسکن / در ظهورت را خفایت گشت گیتی را صلاح / در ظهورت را خفایت گشت گیهان را حسن
خدمتت را در میان بندد کمر جوزا صفت / طاعتت را داغ دارد بر جبین مهر دن / آنکه مهر آل احمد را چو بحر است و حباب / آنکه حب آل حیدر را چو بوی است و سمن

انکه کین آل سفیانش بجی مبتغ
زینت دیهیم و کاه و رونق تاج و سریر
پنج شمشیر خشم در روی شد زدیکر خسروان
هرکجا افراشت پرچم ظلم را انجا کرد کوچ
از نسیم قهر او یک نفحه صد نار جحیم
انکه بر رو سر که گرفتاده در اهرمن
حوکرد از زبانها داستان جنک کیو
دیده اختر بدوز د زان جدنک جان شکار
فرقد آرد چرخ را بر نوک تیر و شب تار
کو کند دوزخ بهشت لنک بر پور پشنک
که نهد بر کردن خان طوق اندر کاشغر
انچنان بجری ز خون خصم دین آرد پدید
مار قیس را آن جزا بدهد که بوسفیان و هند
تا بگلد اندر شهید شد در بدر و سلام
باد دلای دشمنه را سر دش عرش باد

انکه بغض آل مروانش طریق مستحسن
ناصر اسلام و دین و کاسر کفر و دشن
حلم و عفو رحم و آزرم آن دگر صلح حسن
هرکجا افراخت رایت عدل کرد انجا وطن
از شمیم مهر او یک نفحه صد عدن و عدن
انکه برابرو گره گرببت در کارزار کشتن
پاک شستی از درفشانه زرم پشن
سینه کردون شکافد زان ارژنک سر فکن
آب بازد کوه را زان گرز هفتاد من
که کند زندان بیژن درع را بر تهمتن
که کشد بر دیده چیپال میل اندر دکن
کش فلک موج است و ماهی حوت و پرن انجم
دیده و دوزخ کشند از بیم کیفر اهرمن
تا نبار اندر پلید اند در سخط و سخن
قرنها اندر ثنا و سالها اندر سنون
باد دلای دشمنه را مه و خور روز برام

خسرو ایران شه صاحبقران کردون مجد
انکه تا آدم چو پیرش همه خسرو نژاد
رخشش اندر پویه روزی نعل و میخ افکند و چرخ
حیبت صولتش پنج نوبت کوفت در نه فلک
ظلم با عنقای مغرب ماند در یک آشیان
پنداشت چرخ برین شد سمک را مخ تیره دار
که نبار قهر سوزد صد هزاران دد و نواس
رمح او را لرزشی و شیر کردون زرد چهر
که ز تیرش تیره آرد دیگران را سفید مار
که خراج و باج از اندش ز عین و ز سعد
تاج بردار د کسی از تارک قیصر روم
تا کیش را آن سزا بخشد که پیش از قبح صور
تا گریبان چاک خیزد مهر صبحش سوک
تا بغرد و بر بین ابرار اندر روح و راح
باد دلای دشمنه را جشن اندر مدام
این یکی کار زرین و آن نگار سیمتن

ناصرالدین شه که مهرش گشته بر دیو زن
انکه تا حوا چو جوینش همه کسری سنن
برد و خرش کرد و خواندش ماه و عقد پرن
نام دادش مغیث عالم برد در شوخی دشمن
جور با بیضه البلد خوابانده در یک کفن
صارمش شد کهکشان مریخش آمد تیغ زن
که بسیف خشم بکشد صد هزاران در یمن
تیر ادریا خشش و جوم کیوان پر و زن
که ز کرزش خود سازد بال و بر از بهمن
که مثال و مال آیدش از ختای و ختن
بازوی فغفور بندد ناگهان اندر کفن
مرده پرورن بیکن بجهد ز خواب از فرار عن
تا ز خون آفاق گردد سرخ هر دم از شجن
تا بگاه جم شهرار در جشن
زهره چون حنیاگران که بدین نوا که چنگ زن

اقل الحاج محمد حسین کاشانی از قارئان این کتاب مستطاب
التماس دعا دارد فی شهر ربیع المولود ۱۲۷۶

بسمه تعالی
اهدایی به کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
از ثلث مرحوم آیت‌الله حاج سید کمال‌الدین مرتضوی
رضوان‌الله تعالی علیه

حسب الامر قدر قدرت جهان مطاع ...
شهریاری ... طبع این کتاب مستطاب ...
... آل عبا علیه الاف التحیه و الثنا ...
... معلوم ...
... این کتاب ...
ضبط ... سنه ۱۲۷۰

بسمه تعالی شأنه

که بجهد وافی
و سعی کافی خانه زاد دولت
علیه و صداقت نهاد حضرت سنیه
و چاکر پیشگاه سلطانی و ثنا گستر بارگاه علیه
خسروانی هدایت الله مستوفی اول دیوان اعلی
لسان الملک ثانی و تصحیح عبارات و توضیح اشارات
و تنسیق کلمات و تمییز لغات و تشریح اراجیز
و اشعار و تنقیح احادیث و اخبار از سواد
بیاض آمد و از خامه بنامه رفت
کتبه العبد الاثم الحاج محمد مهدی آشتیانی
الکلپایکانی سنه هزار و سیصد و
هشت

فی شهر ربیع المولود

باقدام و اهتمام رفیع عالی فخامت

منزلت
ستوده طینت خجسته
فطرت طالب مرضات
الهی و جالب مثوبات نامتناهی
متدین بدین محمد مصطفی متمسک بحبل ولایت علی
مرتضی متحلی بحلیه زهد و صلاح و متجلی بجلوه رشد و فلاح
حاج الحرمین الشریفین فخر زبده و معتمد عالیجناب
آقا رمضان علی تاجر کاشانی حاجی محمد حسین جعل الله
الامانه شقیقه و زاد الله سعادته و توفیقه این گنج نهان
کنج منجلی و این رعنا شاهد پر غنج متجلی شد
و در دار الطباعه سید الحجازی
آقا سید حسین رازی بحلیه طبع
متحلی و منطبع گشت و در
دکه

پنج
و نشر بمعرض
اشتهار

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی